

خداوند اگر از صیفا و کلام

بالعالمین ناله شکویند و الا حید علی فیض باد می سوزد

۸۸۹

لایزال و کلام
و سبب لاجب الزام

بفرمایش بر کنیده تا جرآن محبت الغفور صاحب الدنیا

دانش خاص و نام خاص و صراط مستقیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

الحمد لله الذي وفقنا لهذا الكتاب مع الخصام ومميز الحزم من الباطل كالنور
 من الظلم وكمننا بتبنيات أهل الخوض لا غير أضرم على حديث الخوض يتقرب
 السائر ويحيز القلم والصلوة والسلام على عبد الله الذي اضططع سبيلنا من جنة الشفاعه
 العظمى بحمد الله على ما يتابع الحكيم وعلى الله وحلفاءه الأربعة الملتنا سببه
 يشرون من السلسبيل ولا يسمعوا لحسين محمد فدعا سبحة المميز الوامر تدين
 عنهم من أهل البدال يؤخذ بهم ذات اليمين واتلوا آيات القرآن دون الأهم
 فيومئذ يدادون عن الأنهار ويساقون إلى النار ولا يترددون على الأبدان
 فلا تدرون أن يخلصونهم مما لا أمثلهم الله ما يعيرون بنو بني سبحة كثر خليفه
 عديم الدرك فيهم الاخلاق كما زفت ان استعداد سر جيب امت جهان ضروره كه زيارت
 فضل شهر رب نبي وارادوا ركبايد وديانهم نفس با نوع معاصي وحنوف حرام و مكاره بد انسان متلا كرويه
 كه خود را در محام ملكه افراد اخام هم نمی شمارد شمر كه نه ناله كند زرد و بيد و خوش كه سوز و گاهه ناله از سرد
 خوش كه چون قصه صبر و زهد مردان نشود بخون می گریزند رنگ نامردی خوش كه ليكن بفرار و راه الا احوال

قدارند پس هر دو سانس ظلمانی پیش نیست لیکن هر دو اسبقه و در اجمال مبالغه آید و بار
دیگر دست بدامن اقل مخلوقات بخیت که بیاله اولین که مولف بحال شده و نوشته چنان نیز در برابر یکدیگر
که جز ما اهل حیرت و ذکا بعد از بدین سخن بر در سایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعیه و سنی گونه
توانائی یابند و ذخیره برای روان مذنب بحث اصول و فروعاً بی کلفت بست آرد و در زمره
معاصرت نگاری و متاخرین یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که تخرین امامیه که در شطآن خلفای راشدین مخفی اند عنهم جمیع آیه و دیگر داشتند و آتش جهان
مینزد و سیاه و رانی و سخن برائی می چرخند اگر بودی رجعت قدم خنجر و داد جدل و جدال دهند
جز خدیت و خسرت بی نصیبی ندانان چیزی می گیرد است نیاز و حدیث الحوض بسبب کثرت موضوعات
شان مثل طوفان بحر خوخوا شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر کس از کارم قدام و اکابر تخرین
صدق و حال بکنههما الموعج فکان من الموعرفین بلکه جمیع تشنیعات مولف باره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای و لدین آخرین بغداد و بابل و عراق
و کمال استعجاب و در بختان لطیفان قلبت اند و بعین البصیر به بیند که مذنب اهل سنت و تحقیق و تنقیح این آتش
و هاشمیان مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که من بکمالی و من تخلف عنها غرق به خدایت
فرست کثرت مشاغل یعنی و موانع و قبری که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملازم عند انی صلوات
است بار بار میاد و کردم گوشه نشین نهاد و همدار و احاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصاء مداد و قلم طاعت
آخر بعد از تصریح و زاری بدرگاه باری حسبه الله و انی انا لله و انی الیه راجع و انی انا لله و انی الیه راجع
الایلی تخریر این کتاب شروع نمودم چون مولف سائل تعرضیات و ابهامات بلکه نیز زبانی و بی نامی
در حق بعضی از امهات المؤمنین و خلفای راشدین همچون انصاف و انان کرده تا بعین ملامی کاملین از
مصطفی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم جمیع ان زحمت گذرانیده بود و آن جمعی که فی مزاج و ستم
ظریفی در کماله فی الطعام می نمود و احاف و اقترع را درین باب هم با آنها میسایند لاجرم محتر

عبدالکتاب خود را بایراد بر این تحقیقی و الزامی و قلبی عبادی و اعتراضات مؤلف بصمیمیت
 فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بدو جوانان علاج
 اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پیدا آید برین با جبراجر جاستی از حافظان اسرار و باران
 وفادار که شوق کلام و سرودشتند احدی را زایل فضول و الهوس خود را بمباحث خصلین نمی آید و جمیع
 زخارف نبوی می گرانید و آفت نگشت هرگاه کتاب بنظر سید گروه اول کمال غیبت جب تمام میجو
 که مضامین آن لباس ظهور و زاید از زخایخانه بطون بعالم شهود و برزخایه فاقد الاستعداد که صحت
 سکونت شیوه دوست بدون تمام اظهار این کتاب مناسب نیست و نبرد و نهند پیش آید تا آنکه
 یک سال و چند ماه جزئیت کتاب بکلیت انجامید و بغایت ایزدی با ختام سید درین وقت ابحاح
 شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با تخمین مؤلف فرستاده شود از حد تجاوز کرد و القصه که از
 طائفه ثانی بعضی از مطالب که تعلق بخطای مؤلف در باره تحطیه امام محمد بن محمد بن اسماعیل بخاری رحمه
 علیه داشت ثانی بعضی از اصد قای جنابی شنید بی آنکه اطلاعی بر دساله مؤلف بهرساند و معلوم کند که
 از چند سی تمامی مخرافات او را تذکر اجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیر خواهی نمود
 بعنوانیکه سامعین یقین را نسخ بتفرد او حاصل آید بخند متشنه ساینده و باطن بخطای خود متعقبت و از آن
 روز بار دیگر محبت محمود اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین بدان دیگر علمای تبعیان هم بتکرار ملاحظه آن
 رنج و تعبها کشیدند با جاب گفتیم که اگر کتابت خواص و عوام چنانکه شناسی کنند متداول گردد و او با
 دولتش بسیاری از سفوات او را محو خواهند کرد مضامین جدید بنگر صایبانه تر شید و زینهار بخطای
 مری غیثی قمار خواهند نمود و سامعین با طریقی اشتباهی پیدا خواهند شد که شاید از طغیان اقلانم خیر این خطای
 افتاده برین شین بنی با قیست اندیشی مقتضی نیست که چندی نگاه دارم باطل فضول هرگز نه تمام بعد از
 شهرت سانش این کتاب خود را از آن بزرگ را نام و گویم که این میان سنگست که برین بدو کمال
 درین امر باید که شین که بی الوطی و دیگری بمؤلف رساند که زندگی و ولایت همارا نشاید در سطح

تا ایفات خویش فراوان عجات باید کرد باری این را می زرین را پسند کردند و استند که سعی بر
 باب حب ظهور کتاب باشد آفتاب است و اینهم بخيال فقیر بلکه آن مردم نیز فرستادند که هر چه قدرت
 توانست بنا بر حسن خلاق و بر پی سبب اتصال نشود و بلا خطه کتاب غبطه و غضبش هم در نگیرد بلکه بنا بر دعوی انصاف
 شام فیض آفتابش از دیدنش مضار تھا پذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را از
 دست داده حکم عبودیت و جهل در بر عمرانی ناموس مردم افتاد و پدر جز در باید بود مبادا نارو فتنه
 درین مان که عماد وقت افشای عیوب و بقصد انسانی الناس علی من ینکونهم سیر میسند بلند شود و در اینجا
 باب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفیه صافی قدس سرار هم این خاکسار را بمناظره
 عالم الهی امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمّه عارف الاصول
 المہتمم ببناء صاحب الزمان مولوی محمد حسین مستغنی از توصیف بیان که خود جناب فاضل جانی
 والد ماجدش علی فی المقام حمید رید و آئینه حق ناقصی این طر منوّه به تحریف و سیفرا شیعه حضرتها
 ملایک شاد خوان او به که جن شجره قربان او به نصف است انقاله و او زاره و کثر سابقه و انصاف
 بعد از اصلاح که مزیدی بران تمخیل نباشد و تفصیلش در فائز نه گنج متوجر و آیند و باعث بران شد که
 مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میاسن توفیق سماوی نماید از لی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم مطبوع
 خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اصل خلاف از امور یک بر اصول شان در باره حضرت خاص
 الی معالیه التّجیّه و التّلازم می آید و عبارت از تعبیر آن بحجری گرایا جناب کلمه عطا فرماید سبباً
 قَبْلَ مَنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِیْمُ الغرض تخریص بعضی طبع رسائل بطبع مؤلف قرار یافت
 باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال کچھار و دصد و پنجاه و دو از سنین هجر
 بپایان رسید و در برگزیده رتبه تقدیم بالشریفه رساله حدیث المحض مسلم گشت چون سایل بدین
 بهجت سعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دوشه مع گردید کسی از اصل حق نمی داند
 میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی اوله رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

چنان متین استوار است که کسی را مجال گفت و دران باقی نیست با بجز او از اهل من مبارز از در
و دیوارش بلند می میگرفت و غلغلۀ افتخار و لبای و لبتش از خضرت من با وج آسمان میرسد که ناگاه سخن
مکتب دانی نظر بجز خواهی و غیرت ایامی این اقعۀ نازد میس در دانی عالی فطرت بلند همش سوار نما
شجاعت و شیر سبلا میدان اسالت و ایت محیط دایره دانشش و کابر کرم بحر عطا کما قال بعض
الشعر شمر بشمارند اگر داده یک روزه او روز داد آید و آن دو دنیا بد بشمار غنی حسام الدو
فقیه محمد خان بجا و تره و جنگ که **ذالک ایاک حشمته مرفوعة و عمارت دوله**
اعدلایه مقلوغة که شمر دن و صاف خبیل اخلاق جمیل و را کتابی باید دراز و دوست
باید بس طویل پس بالضروره بردعای او طبق ادعیه با ثوره اکتفا و زرم و مشوبات اخرومی که باقی و
ستاد من فانی و نا پادار است از کبر یا می الهی بر ای او طلب شمع و توفیق طبع مجدد مذکور که مثبت شمس
حضرت شهید کربلا علیه التحیه و الثناء و رافع او نام قدیم و جدید مجتهد مذکور است همچنین کتب دیگر از اینها
بنده که هم برین قیاس از جمله باقیات صالحات آن گفت و نهذ کتاب بیکه خود بر تیب آن زبان زد و جزا
و حق که نزد اهل پیشین بعد ازین ماند رجوع مردم عموما و خصوصاً مباحث کلام که میانه و تقیین بسیار فرغ
و است فقط بدان خواهد بود و بر زبان آرم دست عایشین فائق النحب و النومی بردارم
اللَّهُمَّ فَاطِمَةَ الرَّضِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ عَالِمِي الْيَوْمِ وَالْآخِرَاتِ وَمُفْرَعِ الْمُهَوَّلِينَ فِي الْمَلَكَاتِ وَ
مَلِكِ الْخَلَائِقِينَ فِي الْمَهْمَاتِ اسْتَكَرَ مُحَمَّدٌ جَمِيكَ وَصَفِيكَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَاللَّهُ هَادِي
وَأَرْوَجُهُ أَهْلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابَهُ الْجَاهِدِينَ أَنْ تَزِيدَ فِي عُمْرِهِ وَ أَوْلَادِهِ وَ تُرْسِلَ حُسْبَانَا
مِنَ السَّمَاءِ عَلَى حُسْلَادِهِ وَ تَعْصِمَهُ مِنْ أَلَمِ مَرَضٍ وَ أَلَمِ التَّيِّبِ وَ تَنْزِلَ الْبَقِيَّةَ وَ تَغْيِرَ النِّعَمَ وَ تُؤْمِنَ بِهِ
الْمُخْلِقِينَ وَ تَمْنَعَهُ الصَّلَاحِينَ وَ تُوفِّقَهُ لِمَا يَزِيدُ فِي مَتَابَتِهِ وَ تُضَاعِفَ عِبَادَتَهُ
وَحَسَنَاتِهِ وَ الْكُتُبَهُ مِنْ حَجَلِ بَيْتِكَ الْحَكِيمِ وَ زَوَارِضِ رِجِّ رَسُولِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ خَلْقَانَا
عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ اجْعَلْهُ رَجِيمًا عَلَى أَعْمَالِ الْإِسْحَاقِينَ وَ لَا

سَلِّطْ عَلَيْهِ وَاحِدًا مِنَ الْجَائِرِينَ + وَتَوَعَّلْ أَبْقَانَهُ نَاعِمِينَ + وَبَلِّغْ أَهْلَهُ عِلْمًا غَنِيًّا + وَ
 اجْعَلْ لَهُ يَحْفَوفَهُ قَلْعَيْنِ + وَمِنْ أَلْفِ قَارِئِ الْبَلَاكِاسِ الْمَدِينِ + وَاجْعَلْ عَائِلَتَكَ وَجَدًا
 وَخَيْرَ فَيْدٍ نَارًا + يَا مَعْطِ السَّائِلِينَ + وَيَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ + وَيَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ
 ذکر کرد بحال محبتی تا بی حصره خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست موافقت نمود
 بر عادت خویش گفت که بدو شرط موقوفی که اگر قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچنین است که
 خالی از تعریض و خشونت باشد و مناظره عزرائلی که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
 بشخص معین بنده شتم این عذر اگر چه نزد مخالفین سبب مدح و ترانگه بود کما لا یخفی علی من طالع صدق و الصوم
 ولیکن نظر بر احوال و احوال و آخری منی بعد از وصول رسائل فقیر را تا کید بلوغ امر فرمود که اکنون جواب
 بعنوانی مذهب باید نمود که از خشونت و ستم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
 معر و بخلیه رعایت و اطلب هر می محلی باشد بهر چند از راه گذر نیز زبانی موافقت نمود و ایملی در جگر بود
 چنانچه مشهور است **شعر** حَادِثَاتِ السِّنَانِ كَهَالِ التِّيَامِ + وَلَا يَكِلُهُنَّ عَاجِزَ
 اللِّسَانِ + مگر بصر حال عثمان گیسو تو خوش ششم نمودم و این ای جهان ای امی که موجب خلق
 و رافع خصومت و شقاق است بطریق خطا پسند کرده بدین مهم مشغول گشته و حکایات و حکایات
 الصد را از هر مقام مخوم نمودم تا آنکه بعنوانی بکسر عز و جل با انجام رسید و بمنظر احسان جلوت
 گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد و قضایا درین اثنا امراض صعب و راز حال جناب ممدوح
 در شته او آمد و فرید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح رستم
 احروف ان استقرار یافت که هر گاه طبع بنده صدمه جلد متداوله یا بنحو ابد موافقت بمنظر باید بود
 بهتر آنکه تعطش و اشتیاق و راهین رو و زخم کم و محنت نظار را که شدید تر از موت است سبک
 یعنی یک نسخه کتاب کاتبان نویسانده بر طبق وصیتیکه حضرت مرثیه البریه صاحبات علیه
 مصنف تحفه انما مشرب قدس سره العزیز بخطاب بن بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را یکبار بناید فرستاد بدفعات ارسال دارم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
 و بسکه این خبر بمسمع مولف رسید بعضی از افادات خوشش را و چند خبر صغیر متعلق بحکایت
 فرستاد هرگاه نظر بر آن افتاد معلوم شد که بجناب جناب علم العارفین قاضی المصطفی سید محمد بن
 التکلیف حجت الاسلام علی الامین شاه ولی الله دلو انار الله بهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
 کار فرموده و لفظ ناصب یا نکه برای آنجناب کیا مقبول است لکن لایزال از بدترین فرق می دانند
 استعمال نموده و در آن خطا و بعضی را سر شریف و در آن شاه صاحب مدق از بریلی وارد شده
 شریک تمام آن بودند برآمد هر چند مرضی خادم خاضعاً صاحب المعامد این اقل الانام هرگز نبود مگر شریف
 نشان اجابت بر آن شد که از نوع ^{سیر} و بعضی و بیجا و جوابی که قاضی بعضی از آن چیزها که نحو
 شده عمت ذکر یا به شاید از خواب غفلت بیدار گردد و آید به هر پیشکش در دو فقره جناب مدد
 در خصوص این اقترح نمیشاید و البته هر از وی مولف شگفتی برداشتیم این حالیا عهد موثقی میماند
 که اگر جناب مولف این مورد دست بردارد خدا شاهد حال است گفتی باید شد که در جواب بیان کرد
 که تمذیب و تریس بعضی از آن محبت نکات همدان مبالغه و سادگی باقی اگر فی المثل تمامی است
 عالم شمس سلوک این راه باشند عاقل که این ضامین بخاطر فایده خطور هم کند من ^{عبد}
 حضرت مولف را بنابر فضا استقامت اگر کتب کلامیه خویش و مزید عبودیت خیال این غنی و در بود
 تکالیف اهل سنت بانچه مصنف صواق و صا تحفه بر الله و صغیر هم شکر الله سبحانه و تعالی
 می نمایند و تقریرات علامه شیعه بالا استیعاب نقل می کنند و احتمالات که فایده استدلالات
 فرو میگذازند و بواجب الزام در هر مقام هوش خود را داخل می دهند ناچار در هر بحث طریقی
 تفصیل سلوک اشتهر و بعد از دراصل ساله هیچکی را از حواشی منبیه که بعضی از آن بطبع شده و بعضی
 متروک که ما ستعرف ان شاء الله تعالی باقی نگذاشته و تبصره تحت هم ناسل نور زدیم و باستینفا
 افادات حکما قوم نیز هم اگر در هر باب کوشیدیم و بعد از ایراد تقریر قطعی شان باطلش سعی و

تقدیر ساندیم باز قلب تقاریرشان خصوصاً اقبال موانع عالی شان با فحش و جوه متوجه
 گردیدیم و غرایب اجاث را که اسفار فن کلام از ان خالی بود و وارد کردیم پس فقیر را در طول این
 و درازی کتاب معذور باید دشت شمع کین سخن را خود تو منبذ ا بوده بد که فزون کم و کذا اثر فرود
 و انحمد الله که بعد از تداول کتاب شهرتش نزد مخالفین که از چند سال باطلان جامع اتفاق
 افتاده آنچه در باره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش افتات رسید و دست
 مخالفان میان غلاط بمکاتیبش مع آن فرموده و وجه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کترین
 خلایق را مناسب نماید که بدگر آن پردازم و نفس شوم را مسرور سازم با بجا از آنجا که کس را
 موافق و مخالف بعد از مطالعه آن بگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده اند
 این کاپره را بجهت اهل کلام می گردانیدم و حکم آنکه در هر ورقش بحجت اعتراض بر حدیث
 تنبیهی نسبت بخلافین صدق آیت کریمه وَكَانَ خَوْضٌ مَعَ الْخَافِضِينَ واقع شده
 بتنبیها ت اهل الخوض لا اعتراضهم علی حدیث الخوض لقب نموده حالیا چند مقدمه قبل از شروع
 می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این عجاایه الجارایه تحسین آنکه تقریر الزامی تحریر
 درین جزا را بخصوص مسکاتین بر اصول شیعه در باب قلب طاعتن بسوی مستدایان دین و
 پیشوایان حق و یقین از حضرت انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین صحابه کبار را مقبولین متبیین باده
 از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب و لاد و ناصبیت پیشترین و مندرجین عام طاهرین
 سید البیدین نسبت بطلال و تبیین حضرت مصومین و انساب اجداد اهل فارس و ابوذر غفاری
 و غار یاسر و غیرهم من اصحاب الملائکین اگر بروداده و حکم الضرورات تلخیص الخطوب است این نوع
 مطالبی که ثبوت ابطالان مذکور است در مشعر بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل نمهند
 که نیاز بیدای بیچرانی ازین بزرگان اخراجی در احشای و کلام بلکه اگر اندک تضرع و آیات مامیه نماید
 روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقه کثیر القصیر مقلد حضرت امیر مدبری گشته تحصیل حال آنکه از رضا و امانت

باخصوصت ایفات شیخ صدوق ابن بابویه قمی مثل عیون جهان بدریافت میرسد که حضرت امام
 رضا نسبت بابنیا اولو الغرم علیهم السلام که ایمان بر رسالت شان بر کافه خلایق قاطبه جمعیتی
 حضرات این بیت طاهرین حکم کتاب بین فرض میست و تبر او نیز اراده بسمع وایتی ازین باب
 گوش باید شد حدیثنا احمد بن زیاد بن جعفر اهملکائی و الحسین بن زکریا هم بن احمد بن هاشم
 المکتوب و علی بن عبد الله الوراق قالوا حدیثنا علی بن زکریا هم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
 یحیی صاحب السکبری قال سألنی بوقرة صاحب الجاثلیق ان وصلک الی الرضا علیه السلام
 فاستاذنته فی ذلك فقال ادخله علی قلما دخل علیه فکلمه و قال هلکنا
 علیکنا فی دیننا ان نفعل یا شرف هل زمانا ثم قال له اصلحک الله ما نقول فی
 فرقه و ادعت غوی قسیدت لهم فرقه اخرى معدون قال علیه السلام الدعوی لهم
 قال و ادعت فرقه اخرى دعوی فله یحید و اشهد من غیرهم قال لا شیء لهم قال فاننا
 نحن ادعنا ان عیسی روح الله و کلمته فوالفقا علی ذلک المسلمون و ادعی المسلمون
 ان محمدا صلی الله علیه و اله نبی فکلمتنا بعم علیهم و ما اجمعنا علیه خیر مما
 افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انما
 انما بروح الله و کلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه و اله و یبشر به و یقر
 نفسه انه عبد لله یواب فانک ان عیسی الذی هو عندک روح الله و کلمته
 لیس هو الذی امن بمحمد صلی الله علیه و اله و یبشر به و له هو الذی اقر الله عز وجل
 بالبعثتیه و النبوتیه فکفر منه براء فان اجمعنا لنتی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از
 علمای نصاری که یوحنا نام داشت قبول صفوان خدمت امام رضا فایز شد پسید که و فوقه را با تمنا
 و احکامات و ده یکی ازین برود دعوی کردند و دیگران برید ما شان گواهی اوند فرمود که دعوی آنها
 ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را برود دعوی خود گواهی بهم فرمود که دعوی آنها برضت بود

نیاید بخاک گفت یا دعوی می کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلامه است و اهل اسلام بران گواه می دهند
 ما بر دعوی ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شد گواهی ندادیم حضرت جواب داد که ما بان
 عیسی بیان آورده ایم که بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت و بشارت به قدوسین آمد و بعد خود را
 میگرد پس اگر عیسی تو چنین نیست باز می تبرای کنیم اکنون انصاف کن که اهل اسلام بر دعوی شما گواهی
 داده اند اتمی محکوم شد که درباره مسلمانان سلام این قسم اعتبارات را بر الزام اهل خلاف و کفر
 کردن جرمی نمی زند و موجب ظلم بر حق حکم نمی شود و از اینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
 به نبوت و رسالت آن بزرگان ندعایند که بجای اهل لغوت خاتم فصیح است عنقاد می کردند و ابان
 و اولو العزمی و آنکه دین و انسخ جمیع ادیانست میباشند و بعد از استماع مناقب اصفیاء ایشان
 بجان دل میرو می شدند نه کسانی که عرق حشاشان بجز دوا و اک منافق تصویبی اولاد طاهرش در جوش
 آمد و در ولایت امامت ایشان شکوک و اوامام بلکه حبه و نثار و کذب و بدوی نامی بجان شکار امر کشیدند
 همچنین بانی مکه طیبیت و اصحاب این اتفاق و داریم که ظاهرشان باطن یکی و عداوت خلفای راشدین
 میباشند نه کثیری ندارند کی و قرآن مجید را که شرف معجزات شرف المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم
 محرف و بدل و ناقص عقایدی کردند و حضرت امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 و آیات بیانات بکبوت و ذاب و ظلمت و سواد تعبیر میفرمودند و بوقوع غضب روح معاذ الله بمره
 این بیت اظهار قائل نبودند و حضرت مرآت را که کتاب الله میباشند و مانند جنین و خائنین
 نمی فهمیدند و غیر ذلک المثالب الواقعیة و المطاعن الخفیة التي تعرفها و نذكرها من تفسير العياشي و القمي
 و الكافي و بحار المجلسی غیر ما انشاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این بیانی را باید که از امور مذکوره
 و منع نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده با اصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این آیات و
 اعتقادات و احادیث و فقرات و آنچه بران ترتیب معاد دارند و بضمون این بیانات حق او را و عا
 قطع می بمرسانند **است** نه در خلاصه صدیقی هم زخم بخلاف نه در حدیث فاروقی و بحال

طاق. * نه در سخاوت عثمان * و شیعہ بد کو * نه در شجاعت حیدر جو خارجی * نه در
 خواهم شکافه جوانان * دل نوبت کفیده چون جوزق * دوم آنکه نه زمره روایات و سند ابرار
 مؤلف که چند ورق ششست کما یغنی باخذ منطبق نمی شود و جایجا اعلاط دارد و کماست تعرفه انشا الله
 و حال آنکه خباب مؤلف چنانکه میدانی مبرح خلاقی بلکه عالم کوفه بود و مثل نامون شوق علم کلام از حد فزون
 داشت و علما امامیه تنگبیری و پیش دستی و رافضی نشا تین میداشتند و با عانتش از نه زکایت بجان دل
 تگابوی نموند و بیک شائش کاو زمین از کاو زوری بگو ساله فلک ساینده شغصه العبدی از عیای
 سفیه که دنیا طلبی آبیران یافته اند از تصفح روایات بروقی معیشتی نمی فرمودند و جو افق که
 بالذات در آن سیر است چند وختی روایات غیر متناسبی منطبقه متبع کتب لا تعد و لا تحصی است که بی
 اعانت دیگران استقر اکرم و تسوید و تهنید پیش بعمل آورد و لیکن از رعایت یزدی میبد مؤلف دارم
 که عبارت منقول عنها مطابق اقتدار آغاز تا انجام وان فصد المطابقه حیانا فلا تسل من
 الا التزام و التمسیر لکل سیر فانه علی کل شیء تدبر و بالا جابته حدیر سوم آنکه روایات الزامی از ان
 کتب پیرا کرم که از شایسته و معتبر ترین اسفار قوم است از تالیفات کس نیست که بر عزم شان در
 اصحاب یمنه با و لیا می کا طین میسر شوند بعدیم النظیر طبق میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
 که اخبار را را جمع کنند و بعد فراغ از این شاق و محنت باریخ و مجموعهات شان مره بعد از انقضای
 و سیر از ان اصول تالیف القدر المحدثین کلینی و شیخ صدوق بن بابویه قمی این محکم یعنی شیخ سفید
 مرضی علم الهدی و امام عظیم طوسی و علی و مثال شان است که تشیع و بازار زاننه روایاتی کامل و
 ذکر اسامی شان بالاستیعاب و بجهت تطویل خواهد بود از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فضیلت
 و دنیا چه نام برم اگر چون در اصول و فروع متاخرین تصانیف خاتم المحدثین التکلمین بلا با و مجلسی است
 و در کتب انصاف و بحار الانوار مرصع فضلاء و علما است یحیی چنانچه از و یا چه آن هم صنوح تمام دارد پس
 هر چند روایات کتب دیگر بیشتر است و باشد لیکن اکثر اوقات روایات مؤلفا و سیما احب کتاب

نکوه و بخت و شوم غالباً بیان معنی روایات هر کتاب نقل تراجم بجای رسد و نظر الحاشیه تا فارسی خوانان هم بجهت وافر بردارند و چون ایراد عبارت از کتب منقول عنها در هر مقام باشد آن بود که خطا است یا نه از جزو است یا عیب صواب و فروعاً که بعد از تقریر کتب خطی مندرجی نظر آمد بعد از آنکه از روزم تمام است ششم و بیایم نام اصل کتاب گفتار کردیم و بذكر هر عبارت و هر عیب کرد اطبات کردیم هر کس که خواهد بی غرض رجوع بخانه نماید و در بیان معانی روایات ایجاز لغوئی مرغی شدن که اگر اصل کلام در دست بود ضمناً با چند سلسله عبارت و در یک طرف فارسی بخانیده هم الالاف و شش و ذرا چهارم آنکه در اینجا فقیر را هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه عوی نیست در انشاء عبارت فارسی هم و چگونه می تواند شد که نه گاهی تحصیل آن عبت بر گماشته و نه صحبت با بل این فن داشته غلط گفتیم و محاوره خوش بود غلط می شوم و بطلات لسانی بمقرن می باشد تا با انشای فارسی لغوئی که قبول طابع شود چه در و از اینجا انشاء بی بر اقیاس که بقصه علمی حاصل کرده ام هر قدر است که خبر است و نام چیزی است بد ندارم و ما حسن فی مثال شعری شکوفه نه برگی شمره شاخ دارم و به حیرتم که در همان بجهت کار گشت ما را بد التماس از ساعین و ناظرین آنکه با صبر و حوصله که بشیر و در خط و کلمات قصه الحکایات تعالیان فته باشد بگویند و زلات غیر از بذیل صفح بشوند و بسترش پرده و در نه خروشنده ان اردیک الا الاصلاح ما استطعت و کلا و کفی الا یا الله علیه و آله و سلم کنت لیه اذنب با اینهمه ساده و لیها که هستی اگر با فرض تحریر است اخلاقه مجاورات اهل لسان مطابق باید فداک من عجایب تعقیبات جلال نماید آنرا و عوی کمال فنون حکمی ریاضی طبیعی الهی و فنی و خصوصاً انشاء فارسی بجهت بولف می یابد که عمر عزیزش بصحبت است و این علم بشیر و این شهر از نامهران بالغ و شاعران بلوغ فرا گرفت و مدت العمر است و باین وادی نور دیدن و محاورات نویسی از ایران گوی سبقت بوده و همراه صد قای ایامی و مجتهد الزمانی در تصحیح و تکمیل رسائل خصوصاً رساله اولی که اشترنا الیه اتهام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش غلط و خلاف محاورات متطرق گردد و چنانچه بواسطه بعضی از لغات مسموع است از عجایب فرکار و غرایب لیل و نهار

خواهد بود و لیکن در ذوق مقدار باریاد عبارت مولف خیر و در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
خطایائی لفظی که خارج از ادب محصلین و موجب خلط بحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلا و شان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منهج القلم تغییر مکی و
لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سابق و سابق در چند مقام اتفاق
افتاده چنانکه محنت احقر العباد و در گردآوری کتب امامیه نجدی بود که نهایت عداود بیت تعداد آن
تواند شد چه طائفه امامیه که خوف فقیه از ادبیات مذہبشانست و تا زمان ظهور صاحب الامر عاشق
هم در هندوستان هم در بلاد ایران بر تصحیح بنا فاضل اخباری یعنی مولو حسینی عیانی در جواب الضحاح
پیر و سرشته و در ادب کتاب سبک خویش که از مباهشی شیوع این مذہب غالب اوقات و صنادیق و تالیفات
عمولی می رسید و بر کمال صنعت کلامی می زدند و بار بار مینمودند بعد از استماعی و رثه چند می روضند
و از سبک و ترتیب کتابها و نظام فهرست آن وقت و مدت با از مهمات خود بلکه ضروریات سده ششم
و از هر چه بود و حتی و ایمان شد که از ادب کتب مطلوب بیغ خواهند کرد و در تنویری که حرور و کمال
و ایمان خوشانید می نمودند و سخن استخوان خوشانید می سافتهای و از قطع کرده فلما قضی الامر موت حاجت
او انهم نیکوین بلکه اوقات فقیر را بلطایف اخیل ضائع کرده اند استاند که من جد فهم الامجد
فما لظن علیهم قول الله و ما یخذعون الا انفسهم و ما کشف عن اما مشقت ستایشان
ببابت صحیح و کتب ضعیف تر بار پس محنت آن ازینهم شکل و دشوار انصاف کن که خود موافق حاکم وقت و جایجا
در اقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و پا می است و بایستی است
بسیب بطریق اغلاط عبارات و در چه مرتبه بتر نزل از عدم مدیسه کتب مطلوب اینهمه اختیار ما که با ایران
زمین هم زیر نگین داشت تا سلف و کلف در رسائل خویش بناله های جل و خراش از کجا بجای می انداز
فرمود یاربها و شور و غلغله و مصیبتا با و صف ظهور کتب ابل حق و عدم نخل شان برین باب و لیس
دولت خود را میگردانند پس مشقت تا سلف این ضعیف بر حقیقت خود بلاریب محمول خواهد بود نه

از احادیث مخفیانه عشره و مانند آن ناگزیر شد برای آن روایت اصل دیگر هم رسانیدم و الا در سند
 بقدر آن چیزی که از خودم و قبل و قال قد ما و ماخرین امامیه که تعلق با مقام دست اینج و بنیاد بروردم
 تا معلوم کنی که تعلیه نیست آن روایت خصوصیتی یکی از کتابها ندارد و دست لال علامه طوسی نور الله فرجه بجا
 خود تمام است و وقت ضرورت بلجیه نام کنس که اصل روایت به تتبع او پیدا گشت بود و صراحتا یا اشاره
 بزبان سلم و دوم تا از عهد بهر الزامه به ششم و هفتم گاه مولف را خیال تصرف و تالیف افکار خویش در دست
 نقیض از اجابا جانده کور ساختم و در آخر مسکات دل جایی که مولف دعوی تصرف در اشهادت خدا و عزوجل
 مقرون فرموده فصل مستقل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند بتایید این دعوی فقط فکر
 خویش هزاران مطالب جدید تفحص و آیات امامیه برآورد و لیکن هرگز سر افتخار بدعوی ندانم که فراموشی از دل
 تعلیه و ات مولف مرزبان رود که از آنرا شعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود و فقیر
 و الا کتب من النافلسین بنعمه الله اگر اهل خلاف با وصف معروف بودن باستماع روایت کتاب چاپچه و خلوتها
 مذکور بنمایند و وقت بخوبی بر زبان می آید و بعد از شرح عقا و انقضی که اصل رساله مولف را آغاز
 تا انجام نخواستم محو کردید که اثباتش خارج از حیطه امکان است و آیات متناقضه در آن کتاب کتب شیعیه مثباتی
 مجتمع شده که در تعلیق آن غایب است و ما هم و فانی کرد و ما معاصرین که کوکب ابدال ایشان و تعلیه محض گرفتار
 و طاعن اینها و ایضا و علیه السلام بر اصول شیعیه بائینی مرتب گشته که تعلیه از باب آن بزرگواران بعد از تصریح
 خلفای ائمه دین ضعیف است و نه سخت و کل و پوشاوت بنا بر بسیاری از کتب شیعیه بیان دلیل نیست که بگویند
 و کام بهار و دن شمول شوند و با الهوس و در و این راق شمار خود سازند و اولان بیکه تا و یک است مخفی که کام
 مذکور ایشان مصدر آن شده اند و نمونه آن جایجا درین کتاب قسم یافته پیش نظر دارند و این هم
 نصب اعیان باشد که شهاب قاضی نور الله بنو شمس و صفات ملا باقر مجلسی و وفات حضرت محبت جالبی
 از طبوع و مکتوب طریق جدل و الزام را علما شیخ متوجه ساخته اند و در تهاورین فن متفق سخن نموده پس است که
 اهل سنت از گیر و دار اجاث نشان دست بر سر شدند و حال نگردد عالمه یکست و می کشید یعنی انبایات الهی

هر تمام قلب مطاعن شیعہ بیان و جود بکلیه باطن آن تالیف یافت و تحقیقا الزام معنی الحق معلوم
 و لایعل بیان گردید و اینقدر نیز خیال اهل فنصول مرتکز باشد که حال این بیان مثل زبان تو نیست که علمای
 اهل سنت را کتب شیعہ بهم میرسد و علما امامیه این استقامت نموده و از معارضات با قلب جان اسلامت در آن
 تمام جسته اند و خاش محال اصول می سرایند و نمیدانند که آخر زوری علمای اهل حق باطل است
 لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن برانامی رسد و خواهند که با جماعه اینهمه امور و عدم مجبور بر سر برین
 و فقر و تحصیل معاینه هر قید و وضع و دخل و تصرف در مطا و عبارات باجماع می شده اگر تکلمین شیعہ
 باخصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهند متیقن گردود که در حدیث الحوض مانند آن سخن
 شیعہ بر کسی خواهد داشت و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جواش از منع و معارضه نقض احادیث
 و تعصیب بی عبارات فلا مضائقه و لا ملام عند العلماء الا اعلام شیعہ آنکه چون از معمولات این فرمودیم
 است که در مناظره شیعہ بعد از تحقیق و الزام قلب تقریرات ایشان پر از ملامت و بدایز سبک است و سبک است
 برای قلبی که او دم تا کلام اصول شیعہ بلا خط و اقع شود و عبارات و مضامین رساله مؤلف است
 مبتدا تا منتهی مقلوب گردود و از آنجا که درین سبک استیلاز کلام مولف از کلام فقیر مشکل بود و بنا بر این عبارت
 متن خطوط کشیدیم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارت این رساله مؤلف بود و تعلق با اصل این
 غرض داشت و تعمیمش با لا یعلق بالمرام می توان کرد و خاتمه آوردیم پس کتاب یک خاتمه و دو سبک
 جوابی و اعلامی منقسم و از اینجا است که نامش بر زبان خان صاحب ممدوح و دو سبکین جاری گردید

الکون بجل و قوت الله شریع در مدعایه و و امیدوار از عجاای قیامت کردگار
 است که از خطا و خط و لغزش و زلل معصوما هم و
 سخن را در مناظره به نهایت قصه ی

✦ رسام ✦
 فقط

مِثْلُ رَأْسِ الْكَافِرِ تَصْنِيفًا وَحَقًّا

رَبِّ الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمْ

الْبَرَكَاتُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا

بسم الله الرحمن الرحيم

اما مسلك اولين من اين فصل

قال لفاصل المتبحر الحكيم هداية الله تعالى الى الصراط المستقيم
 بیشتر از زبان ثقات اهل سنت هداية الله و اياهم چنان فرع صلاح فقیر کرده بود که اصح الکتب کلام است
 صحیح بخاری است و العجب کل العجب که این قول قلدان حضرت امام عظیم کوفی است که در دیار هندوستان بخبر
 این مذهب سینه در فرق سینه از حدیث مالکیه برگزیده اند و میگویند بنابر روایتی که معظم اعمال طائفه حنفیه
 برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مذکور توان گفت و حیرت است که چگونه تفصیل این احوال خواهند جست که
 اگر کتاب سطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرج اش بی شبهه از زبان نبی صواب
 است تا بخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است و اگر معمول مطابق حکم الهی است البته بیشتر
 احادیث صحیح مذکور باز که صحیح عاری است و فعلا صدق نقیضین بکار نیکه بود که صد و قیاح از ظلم و کذب غیر ما
 از جناب باری تعالی علی لک علو اکبر اجابت میدهند صدور حکم بالقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
 اسدقائ ابانی از کتاب طبایستان المحدثین تالیف فضل مستطی الاشاعره التاخرین شاه عبدالعزیز
 دهلوی چنان روایت کردند که جناب مدوح کتاب موطائی امام مالک اصح الکتب میدهند حتی که اگر کسی خلاف بر
 مجموعش کند حاشا نکند و در این مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در میان کتاب افاده فرمودند که

مجموع موطا باعتبار مولفین بحد میرسد و اختلاف فیما بینها موجود مشهورترین نسخ السنن بحی بن حماد
 است که مولفین صحاح سه باعث کثرت و ماثر آن دو طایفه روایت نمیکند فاینکه این ذکا لکن فقیر باعضا
 تکرار این تصحاف و تناقض میگویم که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است و صحیح است و صحیح است و صحیح است
 خلوه اجماعی اهل سنت و هر کدام که در صحیح است باشد ثانی تالی اولین است و اخصا صقی تالی مع کذب
 تقدم جائز نیست و علی هذا احادیث مندرجین هر دو کتاب بعلم البیقین از زبان وحی تر جان می آید
 انتهى بلفظ اقول و استعین بالروافد الحکم هر چند درین مقام خاری بی خدشات بیایم
 بن بکاره و فرکار می خلد لیکن و ما للاختصار بر چند ای زان مقدار میگویم خدشته اول آنکه اگر مراد این است
 نه فقط حنفیه صحیح محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله علیه را صحیح الکتاب بعد از فرقان نیست و مع ذلک عظام
 سوء بخلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میسر از الما جرم اعمال ایشان مخالف مضاد حکم اقدار است
 است یا اکثر احادیثش علیه وصف مسطور معطل و عاری آید از این که همیشه و آنکه زمره مالکیه و شافعیه
 حنبلیه از قائلین این قال و ندعین این مثال بشنید یا برعم حضرت مولف زبده تا از این بزرگواران که
 بلاد کامله و م اند اگر چند ایشان در کتب مع اوله مضبوط و مرقوم است و ریبی نرود باشد و هر کما تری نداده
 و بطلانه ممالا تخفیفی زیر که آن رئیس اعلام انیس الفضل وراثتای عبارت مرقوم الصدرا فاده می نماید
 که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است و صحیح است و صحیح است و صحیح است و صحیح است و صحیح است
 و مع دو و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیعی غیر محتاج به بیان است علل و دعواتش خود می نماید
 که و در فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هر گز یافته نمی شوند و شافعیه هم بدت با خدا یا اگر ایامی فاضل منجر دانه
 تاویل حریف و کند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه مذکور است و متفرع رساله از کرشان بزبان قلم نادان است
 گذشته لیکن قطع نظر از آنکه تحقیق امامیه جماع تامل اهل حق برین عوی نقل کرده اند ثبت عبارات فاضل
 جزری عاقل این حجر عسقلادریل و راق و طحقات و قس علی هذا تمسک بکلام و اگر بزرگان را کین اسطین بدست
 شافعیه و غیر هم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را بر نمی تابد و نزد واحدی از عقلایان و سیر و آفرین

وصی باشد بلکه وصی معین آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل برابری و قصه های
 پیشین بیان کرد و بجهت مخالفت تطویل لمخص قدر ضرورت را بجا ایراد نمود و بسیار از آیات طاعتی
 تشبیح و خلاص و دلیل است چنانچه بر این طریق ایفا نشد مخفی نمی ماند و ملاصلح ما بر این در شرح حکایت برده شیخ به الدین
 عالمی نوشته و بدرست که عراق و خراسان آن کتاب ابتدا اول گشته بمقام ابطال آمدند شریعت موسی میگویی
 وَمَا فَتَلَوْا عَنْهُ سِوَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرِيَةً كَذِبًا كَذِبًا قَدْ نَسِبَ هَذَا الْقَوْلَ إِلَى ابْنِ
 الرَّائِدِيِّ لِيُعَارِضَ بِهِ نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَعْوَى لِرِسَالَةِ وَيُؤَيِّدُهُ أَنَّهُ كَانَ
 صَحِيحًا لَمَّا اسْمَلْتُ أَحْبَارَهُمْ مِثْلَ كَذِبِ أَهْلِ حَبَارِ وَعَبْدِ اللَّهِ بِرِسَالَةِ وَوَهَبُ مَنبَكِهِ
 وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمُتَجَرِّبِينَ وَلَعَادَ ضُؤَالَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَايَا مَنَعُ
 كَوْنِ التَّكْيِيدِ بِمَعْنَى الدَّوَامِ الْحَقِّ بِلَفْظِهِ بَارِضًا يَأْكُرُ وَتَقْصِيرُ كَيْفَ حَبَارِ تَرْوِجُ رُوحَ مَقْصِدِ
 ابوز غفاری که از شدت غیظ و غضب سران بجا را که بحواس الفی النورین و سلمه زکوة کلمه حق زبان
 آورده بود و بعضا خوش شگفت منظور باشد چنانچه طالع تفسیر اهل بیت شاید عدل بر آن است که با وصف
 این ضرب شلاق بدست نامهای متعجب و کلمات خشن و در جوی جمع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
 رساله بر اصول معتده امانیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوز غفاری مانند اقرارسانی امانیه
 کامل از دین و ایمان حاصل ننموده انست حال شوق و دل بدی اهل طلاق که تسمیه الامرام و تجمید الکلام تعرض این وقت
 شده اگر اکنون ضمیر آنست که فرقه خفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تنقیض حضرت
 مذکور ایشان درین بلاد و فرقه مخالفت ایشان بکتاب استجاب نسبت بدگر فرق است پس با وجود عدم
 مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظی که مفید ذکر باشد و کلام کما او مانا الیه آنفا و بعضی
 از آنکه دایره بحث را بر مفاصید در انکار مخالفت حاویث وسیع تر میگردد و اندو اجاث و انظار ایشان
 بتضعیف میرساند تبرعایستوان گفت که هر حله اول و از حلیه سوق اوله برده و حاصل خصم حضرت
 این مطالب عظیمه بدون اقامت اوله قاطعه و حج ساطعه چگونه تلقی بعمل خواهد کرد و اکنون

مخالفت معظم اعمال خفیه را اکثر کتب البرکات با کتاب منزه برجماعات طیمه الضان مجنب
از اقسام انصب العین و استحقاق ویلات فرقه اصولیه را اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوک در جل مقامات
تجلی لفظی و معنوی بلکه تفصیح و تخریب اکابر سید ذریع طاهر و مکتوب میکشد چنانچه منوفج آن درین اوراق حکم
ضرورت بر زبان قلم خواهد رفت تفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سایر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند و بتقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام و مخالفت خفیه نظر نسبت بمثل سایر شیعیان
از خرواری و اندکی از سبک محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین نظرفایانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است راستین کشند و انهم هیچ میرزا از منوت جوشن خجالت نبندند علاوه این تقریر را با
وجه و باره حضرات اصولیه بر زبان برآورند بزرگ مولف منتقد میتواند کرد و مستغفر فی المسکات الثانی
ان شاء الله تعالی **خداست دوم** آنکه هر چند تفضلی را اشکال ندهد و نزد مولف رساله حجتیه
و حیرانی است لیکن بحال مدوقه جوشن نزدیک این هیچچنان متصف بکمال سانی سیانرا آنکه جناب
مولف در مقام چند مخطئه سنگاه تحقیق شده مخطئه اولی آنکه ملازمتش در بیان صحت حدیث صحیح
و وجوب عمل بان تقلید صحت نزد ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن وجوب العمل است من بعد الحجة
تحریر فرموده گفته اند که اکنون اعمال خفیه مخالف حکم الهی است یا اگر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیست
و همانا این تقریر از جهت غلبه و هم تسلط سلطان مگر بر جوب عقل است و الا بدون هر حدیث صحیح و العمل
مخالف تصحیح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریر پنجم فرموده ما کثرت است که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جا آنکه واجب العمل باشد و اول این سکه را از شرح آن مثل تهذیب
و غیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین الفقهاء المتبحرین کمال الدین بن البهامین
عبارت میرسد که ضرورت نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان وجوب القبول باشد زیرا که در
جرح و تعدیل بعضی از روایه اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد و نزد ثقیفین
مؤلف و چنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی بلکه از کتب لغات بوضوح می انجامد که خور علمای شافعیه روایات دیگر از او در بعضی از مقامات بر روایات
 بخاری ترجیح داده اند بلکه علی حلیه شیعه و فتح السبل سنی و العبد علیهم السلام که امام فخر الدین را از رساله تفضیل مذہب
 شافعی طعن در بعضی روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی صحت بخاری که من جمیع المجمعین است
 چه غیر تبه عقل و نقل باین صورت مجتمع میتوان شد که در مفصول صحتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
 باشد کمالی نمی دستور شود که صحت حدیث نزد بعضی عدم صحت کمال حدیث نزد بعضی دیگر مخصوص
 با حدیث اهل حق باشد زیرا که اکثر شیعیان بقراردادن فاضل جاسی سابق الاقدام ندانند که گمان شیخ ایشان
 که جل جلاله در احکام قدای امامیه قوع یافته منشأ آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار تضعیف آن
 بعینه است انتهی محصله پس بوقوع اختلاف در قدما و تاخرین اهل سنت را مرند که البته بطریق ^{اولی}
 اعتراض نیست کمالی نمی و نیز دستور نکرد که شاید اختلاف قدما و شیعه صدق آیه کریمه ان الذین
 فرقوا دینهم و کافوا شیعا و در مسائل فقهیه بقراردادن اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
 شیخ در مقامی نقل میکند حتی انک لو تاملت اختلافهم فی هذه الاحکام و جدتک
 یزید علی اختلاف الحنفیه و مالک و الشافعی کمالی نمی علی من تتبع اسائلهم
 و الفوائد المذنبه تمام حیرتست که اجتهاد امام عظیم السلام حامی دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری
 بلکه اجتهاد سایر مجتهدین مقدم باشد و احکام فقهیه حکم جوع باین کتاب کرده شود یا اگر گویند که
 چون اکثر این احادیث بربان واده و اربود و آنجا این امانات الحکم ان تؤدوا الامانات
 الی اهله از کسی خصوصاً مجتهدین در رفع میگردند پس می بایست که آن انصب العین شد از احادیث
 متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند و جانش از کلام شیخ ابن همام بعد از مذکور معانی مشکف
 می شود و مویده آنست آنچه شرح سفر السعاده فرموده که حکم بصحت ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق
 زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب تماع شرط صحت قبول
 در رواه کرده اسط بود و در میان ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن مجتهد است

دیگر که بعد از آن آمدند ضعیفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین اضعف حدیثی لازم نیاید ضعیف
 در زمان ابو حنیفه رح مثلاً و این نکته ظاهراًست و از کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده اند که حکم تواتر و شهرت
 و وحدت حدیث معتبر در اول است الا با احادیثیکه در آن وقت از احاد بوده بعد از آن بوجود کثرت طرق
 بروج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد از آن پیدا شده اند بمرتب شهرت رسیده باشد استیناسی
 باینمغنی توان یافت استنباط آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه فتنه علمای امامیه بمصدق آن لب
 یکسانند صاحب اسل گوید که از توهمات اضحی بعضی متاخرین آنست که صحاح احادیث المنصور در آنچه صحیح بخاری
 و مسلم بر آنست استنباط شده اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است این حکم از ایشان
 بغایت عجیبت چه فتنهای ربعه که سالها قبل از جمیع این دو کتاب بودند بر خود لازم نموده بودند که استنباط
 از همین احادیث کنند و چه میدانستند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
 از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح همانند کوفیت کرده اند و بر متنبج کتب فقهیه
 ایشان خصوصاً کتب معتبره و باقی کتب استدلالية یعنی کمال ظهور دارد و باجملة ثابت است که صحیحین جامع جمیع
 آنچه در صحاح دیگرند کور است و سایر کتب ائمه حدیث از بنابر صحیحین بر آنست مسلم و بحار و بیحک
 این ادعا نموده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته استی قد الزمونه من کلامه باجملة محو حیرتم که بر خلاف
 اصول تفرقه خفیان باین اعراض من تلقاء النفس الاماره کشادون حکم لغنا و مذنب ایشان کردند با
 تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیح را در جمیع و تالیفات مخصوصاً فقهیه چنانچه خواهی است اگر چه جلیل
 امامیه بحجت قصور باع و نقصان استقرار تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
 ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب الامر است باین مقام فایده فرموده چنانکه بگوی
 الزام داده رد تحقیق ننهند و ندانی که از مطالع کتب معتبره امامیه مثل خوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح
 که هر حدیث صحیح جایز اصل نیست فضلا عن آن که باین اصل بلکه از اصول نقل فاد است شریف تر و آن
 براج و غیره کما لا ینحی علی من طالع کتات المنهج و الشافعی و الا کسایق امثالها

فِي غَيْرِ مَوْجِعَةٍ وَاهْلٍ لَكثيرٍ مِنْهَا فِي مَوْضِعِهَا وَتَكَرَّرَتْ مُمَكَّلَةٌ وَتَطَوُّلَاتٍ مَعَ
 عُتَوَاتٍ قَاصِرَةٍ مُخَلَّغَةٍ وَكَهْرٍ سَيِّدَةٍ عِبَارَاتٍ مَامٍ عَظِيمٍ مَذْكُورٍ رَاسٍ يَكُونُ فِي حُضْرٍ احكامِ اَخْبَارٍ
 دَعْوَى نَيْمِ كَيْدِهَا كَزِيحِ الْفَتَا حَادِثَاتٍ جَنَرَاتٍ نَيْكِيَةٍ بِمَجَالِ الْعَمَلِ خَوِشٍ دُرٍّ آوَرْدَةٍ بِالْيَقِينِ سَيِّدَانِ زَعَمَا
 يَكْذِبُ قَلْبُهُ اللِّسَانُ مِنْ نَدْرِ الْكَلَامِ احْرَامٍ هَرَّكَاهُ حَالٍ مَامٍ عَظِيمٍ وَمُرْشِدٍ فَخْمٍ كِهَامٍ لَامِئَةٍ شَيْعَةٍ
 دَرْتَحْرِيبِ حَادِثٍ جَنِينٍ بَشْدِ حَالِ دِينٍ مَامُومِينَ مَرْدِينَ زِيحِ قِيَّاسٍ بَادٍ فَرَمُودٍ مَكْدَامِ زَبَانٍ كَوِيمٍ كِهَامِ خَوَاجَةٍ
 نِيرَازِي رَحْمَةٍ لَدَيْهِ رَيْقَامِ نَحْنِ لَطِيفٍ لَكِهْ دُرِّ شَاهِزِ اَوَاطِرِ طَرَفِ سَفْتِ شَهَرِ مَامِ دِيَانِ رُوسُومِي كِهَبِ جَوَانِ
 جَوَانِ رُوسُومِي خَانَةِ حُمَارٍ دُرِّ بَرَاهِ مَخْلُطَةِ ثَانِيَةِ اَنَكِهْ اَبُو حَنِيفَةَ كِنَيْتِ سَيِّدِ اَزْفَهَا بُوَدِ
 يَكِي زَا اِلْشَانِ مَامٍ عَظِيمِ اَخْمَانِ بَنَاتِ بَسْتِ بَعْضِي اَزْ نِيهَا اَزْ حَقِيقَتِ فَتْوَةٍ بَهْدِ نَدَشْتِ دَلِيلِ رَاقِي قِيَّاسِ
 قَمُومِي مِيَاوَنَدِ مَخَالِفَتِ حَادِثِ مِيَكُونَدِ اَيْنِ اَخْبَارِ جَمِيعَتِ شَرَكَتِ مَامٍ وَحْسِدِ حَاسِدَانِ مَجْمُوعِ دُرِّ
 دَرْ قَلْبِ خَاصِ عَامِ جَا مِيَكُونَتِ تَا اَنَكِهْ اَكَا بَرَوَا اِرَارِ اَتَرْدُو وَ الْقَبَاضِ عَارِضِ مَشِيدِ وَ بَرَقَتِ اَلْقَامَاتِ
 زَا اِيلِ مِيَكُونَتِ بَسْتِ اَزْ جَبَرَاتِ خَوِشِ اَعْدِ اَتَكْشَافِ حَقِيقَتِ حَالِ عَزْ مِيَكُونَدِ وَ كَسَا يَكِهْ اَبُو حَنِيفَةَ
 دُرِّ بَارَهْ اَبُو حَنِيفَةَ نَرَسِيدَنَدِ حَقِيقَتِ كَارِ الشَّكَاكُنَدِ دُرِّ اَوَامَانِ اَخْبَارِ وَ كَدِ رَتِ بَاتِي مَانَدِ كَدِ اَفْتِ
 اَبُو حَنِيفَةَ مَذْكُورِ بَرَامِي مَجَرِّ دَسْتِ بَيَّاتِ قِرَّانِ مَسِينِ اَحَادِثِ خَاتَمِ الْمَسِينِ اَوَاكَارِي نَيْسَتِ اَفْتِ
 كَسَا يَكِهْ دُرِّ زَبَانِ اَبُو حَنِيفَةَ يَتَصَلُّ اَنْ بُوَدَنَدِ اَمِي بَرِ حَالِ تَاخِرِينَ كِهْ طَوَقِ اَقْلِيدِ رَا زِي اَعْبَادِ خَوِشِ
 سَاخْتَنَدِ وَ كِهْ تَحْقِيقِ حَالِ نَبَرِ اَخْتَنَدِ اَمَا نَحِيَهْ كِهْفَتَمُ كِهْ اَيْنِ كِنَيْتِ بَرَامِي سَيَّارَتِي زَفَقَهَا سَبْتِ اَللَّاتِ
 اَوَا بَرَانِ كِتَبِ فَرَقِيقِينَ رَيْقَامِ فِقْطِ بَرَقُولِ مَجْدِ اَلدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي حَافِصِ قَامُوسِ اَلْاَسْمَاءِ كِهْمِ حَيَّاتِ
 وَ اَبُو حَنِيفَةَ كُنَيْتُهُ عَشْرِينَ مَرَّةً اَلْفُقَهَاءُ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ اَلْفُقَهَاءِ اَلتَّحْمَانُ اَدَمُ اَبُو حَنِيفَةَ
 وَ دُرِّ اَتَا شِ اَلْعَبَارَاتِ اَلْمَصَادِقِ شَاخِ كَلِينِي كِهْ اَلْاَنْطَامِ اَلدِّينِ اَبُو حَنِيفَةَ كِهْ اَلْاَسْمَاءِ وَ كِتَابِيَهْ وَ مَجَرِّ فَرَقِيقِينَ
 جَزْدِ كِتَابِ اَفْرَاهِمِ سَاخْتَنَدِ قَطْلِ كِهْ مَكْتَفِي مَشُومِ بَسْمِ اَنَكِهْ دُرِّ كَانِي بُوَسَطِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَوْسِي اَكِهْ اَبَا اَمِّ اَلْحَسَنِ
 مَوْسِي اَكِهْ فَتْوَةٍ مَارَاوَرْدِينَ كِهْ اَعْمَلِ مِيَكُونَمُ بَرَقُولِ شَاوِ جَزِيَرِيَهْ اَزْ شَاوَرِ سَيِّدِ دُرِّ اَنْ لُظَرِ سَيِّدِ اَبُو حَنِيفَةَ

احسن آن توافق میدهم با قول شما و از آن حکمی مأخوذ ننمایم امام فرمود هیبتات سبب است الهلاک شد
 کسیکه الهلاک شده یا این حکیم پسر امام گفت لغت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی و گفت من پسر محمد بن
 حکیم هشام بن حکم گفت که والد که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا حجت دهد و قیاس شارح مذکور شرح آن که
 بشانی موسوم است بگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر و در بنی زومات بسر و فقه نیکویند است
 و پسر او یک روز آنکه عوی کرد بر اصحاب امام جعفر بن محمد علیها السلام فرض حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم
 و جعفر بن محمد بن حنیفه بن عی علیهم اثبات کذب و گردن دین خلیفه قتل کرد و او موافقان او را
 که در آن محوی بودند و هر گاه دیدند خلفا که هر مجهول جتهادی کند منع کردند اجتهاد هر کس از میان
 است فقها را بعد از برگزیدند پس مراد از ابی حنیفه در چنین حادثه همان شخص نبی عالم بصیری است
 و دیده ام این قصه را و بعضی تصانیف بعضی اصحاب خود رضی الله عنهم بسبب اهل کنی نظر را درست را
 و تبادول کن در حق و دم کسی گیر اهل آن نتهی مخصوص کلام الشراح و مولانا رشید المتکلمین علی الله مقاس
 فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزة الراشدین بقدر ضرورت آورده و محمد اله که بزبان
 اکابر امامیه ثابت شد که لعن لعن امام ابو حنیفه عین جور و جفا و حکم حدیث متفق علیه که در جوار هم مروی است
 و بال بن لعن و لعن خود را جمع باینها از علامات کبریی و دلائل عظمی بر قرب قیامت است که خضر میوایف
 رساله حدیث الثمین مذکور است لعن ابو حنیفه که در حقیقت موثر مد گونه عارض است بر
 مشحین است که اعرفت سر افتخار میدارد حیث قال و قال آنکه کلینی در باب مرقوم الله ربی و روایت
 امر ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحسن بن علی
 الله ابا حنیفه کان یقول قال علی و قلت انتھی و الحمد لله که اینهم تممت مختص است چنانکه از تب
 معتبره خوانی است که امام عظیم تقلید صحابه که بدارک اجتهاد و اطلاع تمام و شتد بجان دل دنیا فایز
 المیزین خاتم اخلافا الراشدین جالباً اگر عظامی عالم ربانی حد ما تم بر خیزند و یکسان ببارق خویش بر خیزند
 محله بتعداد نخواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقیه بر آیات ثقات مروی است که قتی امام ابو حنیفه

[illegible]

[illegible]

الصَّلَاةُ أَيْ قَسْرُكَ هَذَا قُلْتَ لَا قَالَ فَأَيُّمَا أَضَعَفَ لَمَرَّةً أَمِ الرَّجُلُ قُلْتَ لَمَرَّةً قَالَ فَلَمْ يَجْعَلِ
 اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ لِمَرَّةً إِنَّهُ لَلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ وَلِلْمَرَّةِ سَهْمًا أَيْ قَسْرُكَ هَذَا قُلْتَ لَا قَالَ فَأَيُّمَا أَكْبَرَ
 الْقَطْعِ أَوِ السَّرِقَةِ قُلْتَ الْقَطْعُ قَالَ فَلَمْ يَحْكَمْ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ مِنْ سَرِقَاتِهِمُ الْقَطْعُ وَإِذَا قَطَعَ رَجُلٌ
 يَدَ رَجُلٍ فَعَلَيْهِ دِيَّتُهَا خَمْسَةُ أَلْفٍ رَأَيْتُمْ أَيْ قَسْرُكَ هَذَا قُلْتَ لَا قَالَ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ
 تَقْسِرُ آيَةَ مَرَكَبِي بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ لَيْسَ مُتَسَلِّطٌ يَوْمِيذٍ عَنِ التَّعْدِيهِ إِنَّهُ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ
 الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ قُلْتَ ثُمَّ قَالَ لَوْ كَانَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَسَقَاكَ
 مَاءً بَارِدًا أَتَمَّ مَنَ عَلَيْكَ مَا كُنْتَ تَذَمُّهُ إِلَيْهِ قُلْتَ أَلَيْسَ بِالْبُخْلِ قَالَ أَفَبُخْلُ اللَّهِ
 تَعَالَى قُلْتَ فَمَا هُوَ قَالَ حَسْبُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ هَذَا خَيْرٌ مِنْ سَائِرِ مَا رَأَيْتُمْ سَائِرُ مَا رَأَيْتُمْ
 بِطَبَقِ شَهَادَتِ شَيْئِئِكَ شَيْءٌ بَعِيدٌ قَالَ بَعْدَهُ فِي الْأَحْقَاقِ قَدْ وَقَعَ لَدِي مَرَكَبِي الشَّيْءُ
 ذَلِكَ فِي حَيَاةِ الْحَيَّانِ ثُمَّ أَجَادَ عَنْ بَعْضِ سَوَائِهِ الْأَمَامُ آوَرَهُ وَلَكِنْ بَقِيَ مِنْ جَنَابِ زَيْنِ
 عِبَارَتِ هَمْ مَتَّ ظُهُورُهُ أَوَّلَ النَّسَبِ كَمَا رَوَيْتُ شَيْءَ خَرَافَاتِ الْإِنْسَانِ بِي كَمَا سَتَ تَقْلُ كُنْ
 وَجَوَاشِ نَوْسِ سِدِّ عِيَانِ مَا بِهِ كَمَا آوَرَهُ الزَّامُ وَفَخَامَ أَبُو حَنِيفَةَ بَارِي نَاقِشَاتِ كَمَا وَفَى عِلْمُ بَارِي قَادِرِ
 أَنْدَارِ نَصَبِ الْمَمْتِ أَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَوَاشِ تَجَمُّرِ أَبُو حَنِيفَةَ لِبَايَاتِ عِيدِ بُوْدِهِ بِسِ قُلْ رُؤُوسِ
 كَمَا دَرَكْتَ حَقَّ حَقِّهِ إِلَى نَفَاقِ قِتَادِهِ لَنَا نَسَبٌ لَا عِلْمَ بَارِي وَارْتِجَالِ سِدَالِ عِلْمِ بَارِي وَمِنْهُمْ الْمُؤَلَّفُ
 فِي الرِّسَالَةِ الثَّانِيَةِ بَابِ رَوَايَاتِ بَارِي مَوْفُورِ مَوْجَلِ وَشَيْءٍ مَكْرُودِ كَمَا لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ مُؤَيَّدِ أَنْ سَتَ
 كَتَبْتُ فَنَالِ الْمَامُ أَبُو حَنِيفَةَ بِصِرَاحَةِ زَيْنِ سَتَفَاوِ مِيشَرِ كَمَا مَا يُمِيقُ نَصَابِيحَ فَخْرٍ فَزَارَ الْكَلْبَ عَزَّ وَجَلَّ
 وَبَارَهُ الزَّامُ وَفَخَامَ أَبُو حَنِيفَةَ وَتَجَمُّرِ أَوَّلَ خَيْرِ رَوَايَاتِ فِي مَا يَنْدُ خِلَافِ حَقِّ بُوْدِهِ خِلَافِ بَعْضِ رَوَايَاتِ
 مَسْنَدِ الْمَامِ بَلْخِي آوَرَهُ أَنْدَكَ أَبُو حَنِيفَةَ وَزَيْنِ بَعْدَ الْمَامِ بَعْدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَابْرَزَ فَرَسُهُ كَمَا سَوَّاهُ بَاشِدُ
 كَمَا أَغَارَ شَيْءُ تَجَمُّدِ وَاجْتِمَاعِ أَرْجِي عَاوِ بِطَرَشِ نَسَابِ سَتَ أَبُو حَنِيفَةَ كَلَفَتْ سَوْرَةَ فَاتِحَةِ بَارِزِ سِيدِ كَمَا الْكَلَمَةُ
 سَتَ كَمَا أَوْشَرَ خَرُوشِ يَانِ كَلَفَتْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سَبِّحْ فَرَسُهُ كَمَا قَلَّ بِكِنَانِهِ كَبَرِ سَتَ بَارِ الْكَلَامِ

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل و کلاه کفایت میکنند و در زنا حاجت بجهار می فتد
 گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل حیوانات حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که مبنای
 آن بر اختلاس قتل که حق بنده است بخلاف آن بچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه حضرت امام
 جعفر علیه السلام دعائی نیک در حق او عذیفه نمود و مخطوطه ثالثه آنکه چون برین بار از کتب معتبره حنفیه
 به انداخته المرحوم بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور بمرئال الدین افغانی و بچنین کتب دیگر که برینو
 تألیف شده و اگر اوله آن موسسین معقولات است بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مولف بلکه
 مبطله بعضی از اصده قاضی ایانی اود آمده همیده اند که مبنای مذکور است به شرح مجرورائی قیاس
 است نه احادیث صحیح خیر الناس و علی این مخطوط آن بود که چند شیء شرح این کتاب بسیار کلمه می توانا
 کمال الدین بن همام نوشت مشاهد میگردند و قس علی ما کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة به الدین
 محمود یعنی که او بخود تألیف مذکور است و در این اده حال غزوات علوم و مهارت او در فن حدیث انجمن است
 که محتاج نظر و تخریر باشد و اینها شرح بهاید و تخریج احادیث آن فاضل عیسی طنظر یعنی تألیف فرمود
 و از افادات صاحب کشف الظنون علی سامی الکتاب الظنون اوستج می بخاند که علی مرتضی تخریج
 احادیث کتاب مذکور که مرتب میان میان سنده اند و حیث قال و خرج احادیث الهدایة
 فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دهره السحاب احمد بن حجر العسقلانی
 المحرر الحافظ المتوفی سنه اثنی عشر و خمسین و ثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
 بالهدایة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیله انه استوعب ما وجد فیها من
 الاحادیث الا نارا و نظر فی اسانیده و کاشف علی الذهب منصفاً قلیل الاعراض
 دلیل مذهبه و دلیل مذهب الحنفیه و ذکر ما وقع فی الخلاف بین الامم
 الکرام الاسلاف من غیر اعتراض لا شنیع بل بطریق الانصاف و بونه ابواباً
 و ذکر فی کل باب ما یناسبه من الانار الی غیر ذلک و لهذا هو مؤلف مقبول و علق

حنفیه نمودن خلج از آنکه قانون اضافت در یمقام بعضی از عبارات و روایات کتاب منیران
 که مؤلف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذکور بحنفیه را مدلل ساخته و بحال تقویت تکلمه بدواحه ذکر نم
 تا کلیه و هم مذکور است اصل شود از آنجمله است که خود میفرماید قد تَبَعْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ أَقْوَالَ وَأَهْلَ
 أَصْحَابِهِ مَا أَفْتَى كِتَابُ إِدْرَاةِ الْمَذَاهِبِ إِجْدَاقًا مِنْ أَقْوَالِهِ وَأَقْوَالَ تَبَاعُهُ إِلَّا هُوَ
 يَسْتَنْدِلُ إِلَيْهِ أَفْوَاحُ حَدِيثٍ وَأَثَرٍ وَالْمَفْهُومُ ذَلِكَ وَالْحَدِيثُ ضَعِيفٌ كَثَرَتْ طُرُقُهُ
 أَقْوَالُ قِيَاسٍ عَجِيجٍ عَلَى أَصْلِ عَجِيجٍ هُنَّ أَرَادَ الْقَوْتُ عَلَى ذَلِكَ فَلَيْطُ الْعَرَكِي الْمَذْكُورِ
 واز آنجمله است آنچه شعرانی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابو حنیفه رسانیده که او می
 كَذَّبَ بِاللَّهِ وَافْتَرَى عَلَيْهِ مَا مِنْ يَقُولٍ عَمَّا إِنَّا نَقْدِمُ الْقِيَاسَ عَلَى النَّعْرِ وَهَلْ يَخْتِجُ بَعْدَ النَّعْرِ
 الْقِيَاسُ وَكَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ خَلَّ لَا يَنْتَقِيسُ إِلَيْنَا الصُّورَةُ الشَّرِيدَةُ وَذَلِكَ
 إِنَّا نَنْظُرُ وَلَا فِي دَلِيلٍ تِلْكَ لِسَالَةِ مِنَ الْكِتَابِ السُّنَّةِ وَأَقْضِيَةِ الصَّحَابَةِ فَإِنْ كُنَّا نَحْمِلُ
 قِسْمًا خَيْرًا مِنْ سَكُونًا عَنْهُ عَامِلًا مَنْطُوقًا بِمَجَامِعِ إِتِّحَادِ الْعِلَّةِ بَيْنَهُمَا وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ
 الْإِمَامِ أَنَّا نَأْخُذُ بِالْكِتَابِ ثُمَّ بِالسُّنَّةِ ثُمَّ بِأَقْضِيَةِ الصَّحَابَةِ وَنَعْمَ لَا يَنْتَقِيسُ إِلَيْنَا
 نَحْمِلُ مَا قِسْمًا حَكَمًا عَلَى حَكْمِهِمْ بِمَجَامِعِ الْعِلَّةِ بَيْنَ الْمَسْأَلَتَيْنِ حَتَّى يَنْتَقِيسَ الْمَعْنَى وَفِي رِوَايَةٍ
 أُخْرَى نَأْتِي بِالنَّعْرِ وَلَا بِالْكِتَابِ ثُمَّ بِالسُّنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ بِالْإِجْمَاعِ ثُمَّ
 بِلَا رُفْعٍ وَخِثَامًا فِي عِلْمِ اللَّهِ عَنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَا حَاءَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الرَّأْسِ الْعَيْنِ بَابِي وَأُمِّي وَلَيْسَ لَنَا نَحْوُهَا ثُمَّ وَجَاءَ عَنِ الصَّحَابَةِ بِمَجَامِعِ
 وَمَا حَاءَ عَنْ غَيْرِهِمْ فَهِيَ رِجَالٌ وَخُرُجُ رِجَالٍ وَكَانَ أَوْ مُطِيعُ الْبَلْحَى يَقُولُ قُلْتُ لِلْإِمَامِ ابْنِ حَنِيفَةَ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَرَأَيْتَ لَوْ رَأَيْتَ رَأْيًا وَرَأَى بُوَيْرَا يَا أَكُنْتُ تَدْعُ رَأْيَكَ لِرَأْيِهِ
 فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ لَوْ رَأَيْتَ رَأْيًا وَرَأَى عُمَرَا يَا أَكُنْتُ تَدْعُ رَأْيَكَ لِرَأْيِهِ فَقَالَ
 نَعَمْ وَكَذَلِكَ كُنْتُ تَدْعُ رَأْيِي لِرَأْيِ عُمَارَ فَقَالَ وَسَائِرُ الصَّحَابَةِ لِمَا عَدَا أَبُو هُرَيْرَةَ وَابْنُ

بِنُ مَلَائِكٍ وَسَمَرَةٍ بَنِي جَنْدَرٍ اَللّٰهُمَّ وَارِجَارُ رُشْنِ تَرَسْدُ كَهْدِ سَبُّ بُو حَيْفَه وَارْتَبَاعِ سَنَنِ
 مَرُوْدِ اَنَا صَحَابِ فَيَا سَانَ اَيِدِ بَرْدِ سَبُّ اِمَامِ شَا فَعِي سَتُّ بَرَا كِه بُو حِي حَمْدِ تَقْلِيْدِ اَصْحَابِ دَر مَحَبَّتِ
 شَانِ ضَرْوَزْدِ اَسْتَمَدِ كَفْتَه كِه هَمِ جَالِ وَخَنِ جَالِ بَخْلَافِ اَبُو حَيْفَه كِه تَقْلِيْدِ صَحَابِ رَا نَخْبِه نَذْ كُو رَشْدِ وَ حَبِثِ
 وَ اَنَخْبِه اِمَامِ شَا فَعِي رَا بَابِ صَحَابِ كَفْتَه اَوْدِ رَا بَعِيْنِ كُو يَدِ اِيْلِ اَتَبَاعِ قِيَا سِ رَنْدِ سَبُّ بُو حَيْفَه كِه تَرَسْدُ وَ مَرُوْدِ
 اَيْمَعْنِي سَتُّ اَنَخْبِه مَحْقُوْقِ دِلُو قِيَا سِ وَ شَرْحِ سَفَرِ السَّعَادَتِ اَزَا كَا بَرَفْلِ مِي كِنْدِ كِه اِمَامِ حَافِظِ اَبُو مُحَمَّدِ جَرْمِ
 كَفْتَه كِه اَصْحَابِ بُو حَيْفَه هَمِ تَتَقُوْنِ اَنَدِ كِه حَدِيْثِ بَرِيْدِ سَبُّ اَنَا وَ ضَعِيْفِ بُو دِ مَقْدَمِ رُو اَوْلِيْتِ سَتُّ قِيَا
 وَ اجْتِهَادِ وَ مَرُوْدِ حَضِي اَمْدِ عِنْدِ تَا جِدِ ضَرْوَزْتِ رَسْدِ عِلِّ بَقِيَا سِ نَكِنْدِ عَمَلِ حَدِيْثِ بَا قِيَا سِ رَشْدِ تَرَسْدُ وَ اَمَامِ
 شَا فَعِي قِيَا سِ بَرِيْدِ اِيْلِ اَقْسَامِ حَدِيْثِ مَقْدَمِ دَارِ دُو رِيْنِ مَقَامِ تَفْصِيْلِي سَتُّ كُو دَر عِلْمِ اَصُوْلِ فِقْهٍ
 نَظَرِ بَا يَدِ كِرْدِ وَ اَزَا اَقْسَامِ قِيَا سِ جَزْئِي قِيَا سِ مُوْثَرِ عَمَلِ نَكِنْدِ وَ قِيَا سِ سَبُّ قِيَا سِ شَبْهِي قِيَا سِ طَرُوْبِ نَزْدِ
 وَ يِ سَتُّ وَ كِه غَيْرِ مَحْمُوْلِ سَتُّ وَ دَر جَزْئِيْنِ مَوَاضِعِ قِيَا سِ اَعْمَالِ حَادِثِ تَرَكِ كِرْدِ وَ اِمَامِ شَا فَعِي
 عَمَلِ بَقِيَا سِ كِرْدِ وَ اَلْكَرَانِ اُذْ كِرْمِ كِتَابِ بَرَا زِي كَشْدِ وَ اَبُو حَيْفَه تَقْلِيْدِ صَحَابِ رَا وَ اَنَخْبِه صَحَابِ رَا جَهَنَّمَ
 خُوْدِ كُو يَدِ رَا جَبِ اَنَدِ وَ شَا فَعِي كُو يَدِ هَمِ جَالِ وَ خَنِ جَالِ كِه اَو اَشَانِ رَا جَهَنَّمَ وَ اَبُو بَرِيْمِ وَ مَحَبَّتِ اَيْمَعْنِي
 تَقْلِيْدِ مَحَبَّتِ دِي كِرْمِ رَسْدِ اَنَبِي كِي اِمَامِ اَبُو حَيْفَه اَزَا يِ لَعُضِي اَصْحَابِ اَسْلِ اَبُو بَرِيْمِ وَ اَنَسِ بِنِ مَالِكِ بَرَا كِ
 اجْتِهَادِ وَ كِتْمَةِ مَطْلَعِ بُو دِنْدِ وَ دَر سَبْطِ اَحْكَامِ مَلَكَةِ تَامِ نَدِ شَنْدِ عَدُوْلِ مِي كِنْدِ وَ اَزَا اَتَبَاعِ عِنْدِ سَتُّ اَشَانِ
 وَ هَمِ مَقَامِ سَبْرِ بَارِ مِي زِيْدِ وَ لَكِنْ بِنِ بَزْرْكَانِ اَكْذَابِ مَقْرِي جَبَابِ يَدِ اَلْمُرْسَلِيْنِ مِيْنْدِ اَنْدِ مَعَاذِ اَللّٰهِ اَشَانِ
 رَا وَ رُوَا يَتِ حَدِيْثِ اَضْعُجْ وَ جَاعِلِ اَعْقَادِ كِرْدِ وَ اَشَانِ خِيَا نَجْمِ اَكَا بَرِ اَلْفَهَامِ اَسْلِ اَبُو حَيْفَه كِه نَذْ كُو رَشْدِ
 بَا يِنِ مَطْلَبِ مَقَاسِ كِه مَكْنُوْنِ خَا طَرِ اِيْشَانِ سَتُّ بَرَا كِرْدِ اَنَدِ وَ اَوَا كَذِبِ اَنْدِ اَمِيْدِ نَهْدِ وَ اَزِيْجَا اَطْوَلِ
 لَا طَا لِيْنِ جَمْعِي اَزِ مَتَا خِرِيْنِ شَيْعَةِ كِه تَبَا سِي بَزْرْكَانِ خُوْشِ لَمُوْدِ اَنْدِ بَا طِلِ وَ يِ اَصْلِ بَا يَدِ كِتْمَةِ اَيْمَعْنِي
 نِيْزِ رَا نَخْبِه بَا يَدِ كِرْمِ اِيْلِ اَضْحِ سَتُّ اَحْمَدِ سَعْدِي ذَلَا كِه رَشِيْدِ كِه حَسَا كَشْفِ جِهْ كَفْتَه كَمَا اُوْهْمِ اَزْ دَرِ اَسْلِ
 بَعْضِ الصَّحَابِ اَللّٰهُمَّ وَ طَعْنِ فِيْهِمْ بِالْغُلُوْطِ وَ عَدِمِ اَلْفَهْمِ كَمَا تَرَا اَعْتَدِ عَنْهُ نَفُوْا

وَأَمَّا نَعْنِي بِمَا قُلْنَا مَرْقُصُونَ فَقَدْ رَأَوْنَاهُ عِنْدَنَا لَمَّا بَلَغَهُ الْفَقْهُ الْحَدِيثِيُّ عِنْدَنَا لَمَّا
بَلَغَهُ فَقَدْ لَفْظَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّا أَنْ نَعْنِي بِهِ إِلَّا زِدْ سَاءَ أَيْ لَا اسْتِخْفَافَ بِهِمْ فَعَادَ
اللَّهُ عَذْرًا لَكَ فَإِنْ فَحَّلَ أَحَدُكَ عَنْ إِحْسِنَ فَهَدَاهُ أَنَّهُ اسْتَجَبَ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِمَّا لَقِيَ فِي الْحُجُجِ وَغَيْرِهَا
بِمَذْهَبِ أَهْلِ بَيْتِ مَالِكٍ مُقَلِّدٍ لَهُ فَمَا طُنَّكَ فِي أَبِي هُرَيْرَةَ مَعَ أَنَّهُ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْعِلْمِ مِنَ النَّبِيِّ
لَا شَرَّ لَكُمْ فِي الصَّحْبَةِ وَاحْتِصَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ بِدَعَايِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ
يُسِيرُ بِكَرَامِ أَبِي هُرَيْرَةَ فَمَرُودُهُ وَلَكِنَّهُ لَا نَظْرَ فِيهِ وَبِجَمِيعِ الصَّحَابَةِ إِلَّا الصِّدْقَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ
كَتَبَتْ عِنْدَنَا فِي الْأَحْكَامِ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ مِنْ الْأَحَادِيثِ وَابْنُ هُرَيْرَةَ مِنْهَا أَلْفًا وَخَمْسًا مِائَةً قَالَ
الْبُخَارِيُّ رَوَى عَنْهُ سَبْعُمِائَةٍ تَقَرَّرَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَلَا أَنْصَارٍ وَقَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ
عَنْهُ فَلَا وَجْهَ إِلَى رَحْ حَدِيثِهِ بِالْقِيَاسِ أَنْتَهَى بِقَظْمِهِ وَكَلَامُ قَاضِي خَانٍ عَلَى الْقُلُوبِ فِي الصُّوَرِ مِنْ تَأْيِيدِ
فَهْمُ كَوْنِ مَيْكَنْدِيسٍ فَرَاوانِ حِثِّ هِتْ كِهْ خُوْدِ مَجْتَهِدِ حِمْ وَرِ سَا كِهْ ضَعِيفِي كِهْ اِنْظَرِ مَجْتَهِدِ تَوْفِي كِهْ شَبَّهَ بِلَا حَقِيقَةٍ
اِنْ قَاصِيفِ لَوْسْتِ فَرَمَايدِ كِهْ مَذْهَبِ بُو حَفِيفِ رَا حَفِيفِي كِهْ مِيدَانِدِ وَشَا فَعِي شَا فَعِي هِ وَدَرْ ثِ شَابِ
اِبُو هُرَيْرَةَ بَاوَنْدَانِدِ كَا هُنْمَ لَا يَعْلَمُونَ عَجَبًا اَنْكَ لَوْ سَطَّ شَيْخِ مَدَائِنِي اِنْ مَعَارِفِ نَقْلِ كُنْدِ كِهْ اِبُو هُرَيْرَةَ بِرَاوَنْدَانِدِ
مَعَاوِيَةَ حَضْرَتِ امِيرِ اِمْتِدَاعِ قَرَارِ وَاوَدِ وَجَابِ مَرْتَضَوِي نَامِ اَوَا كَذِبِ لِنَاسِ خُصَاوِ وَفَارُوقِ عَظَمِ
بِحِثِّ كَذِبِ وَاقْتَرَاوَرَهْ مَابَرَاوَزْدَهْ وَبُو حَفِيفِ اَزْوَ اَرْهْ عَدَالَتِ بِيروَنِ كَرْدَهْ اِلَى عَجْفِ ذَلِكِ مَنْ
الْفَضَالِحِ بَسِ اَلْاَلِ كَرْمَرَاوَزِ اَبْنِ قَتِيْبَةَ عَبْدِ السَّيْنِ لَمْ صَاحِبِ عَارِفِ وَبِنُورِ سَيْتِ كِهْ اَدْرَا اَزْ زَمْرَهْ اَهْلِ حَقِ
شُمُورَهْ اَنْدِ فَذَلِكَ اَقْرَبُ اِلَى اَمْتِرَاجِ اَيَاكِ مَعَارِفِ وَنُزُوْفِ حَاضِرِ عَيْنِي اَشْرِي اَزْ بِنِ مِثَالِ تَرْجُمَهْ
اِبُو هُرَيْرَةَ مَرُويْ نَسِيَتْ وَبَعْدَ اَزْ اِسْتَقْرَ اَعْيُنِي اَبْنِ بَرْنِي اَيَدِ كِهْ بَا طِفَالِ مَزَاجِ مِي كَرْدُو عَالِ اَنْكَ شَطْبَعِي
وَمَزَاجِ رَا عِلْمَا اَمَامِيَهْ دَرْ كِتَابِ بَيْنِ اَيَانِ خُوْشِ شِثْلِ شَرْحِ تَحْسِيْدِ وَغَيْرَهْ اَزْ فُضَائِلِ بِلَكِهْ فَضْلِيَتْ شُمُورَهْ
وَرَحْمَتِ مَرْتَضَوِي كَفْتَهْ اَنْدِ كِهْ بَعْدِي خُوْشِ طَسْبِ لَوْ كِهْ اَوْرَا بَدِ عَابِ مَزَاجِ لَسَبَتْ مِي كَرْدُو فَاضِلِ طَبَرِي
كِتَابِ كَامِلِ بَهَائِي كَثَرَتْ مَزَاجِ رَاوَرَا بَارَهْ خُتْمِ الْمُسْلِمِيْنَ بِهَمْ يَابِثَاتِ رَسَانِيْدَهْ وَكَثَرَتْ مَزَاجِ مَرْتَضَوِي

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از ائمه اطهار اگر چه در طفولیت باشد نیز در کتب ائمه از
احادیث مشهور و اینهم حاجی خویش کمالا یغنی علی بن طالع مجتبی الامامه للار و کتب که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بنحوال واحد میانه لایزید علیهم السلام نیستی و اگر
مرا در معارف کتاب بر ائمه بن قتیبه صنف است که تشیع او از کتب رجال مایه مثل منهج المقال کمال نور علی
الطور است فالو بال ایضا علیهم السلام زیرا که صنایع و ارم بر تقدیر یک امامیه بدون آیات کتب معتبره اهل سنت
مثال صحابه ذکر نموده باشند دعای بد قطع می کنند و حاجی گوید که امامیه بر قبایح اعمال صحابه حاج
بر سنیان نمی کند مگر با جماعیات فقیهین و از اینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیه از تسمیه معارف
و انساب این مورخین کورسین بود که ساحین ناظرین درباره صحابه شتابه فتند بلکه از ایشان
شوند و با این معتقدین فقهاء را بجهت مخالفت و تشایر در باب اصحاب سالما صلی الله علیه و آله و سلم پیدا
فأعوذ بالله من هکذا لکذین میگویند و أعوذ بک ربک من هکذا
اما آنچه صاحب فیه در باره ابوهریره و مثالش زبان بازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب آورده پس با خود کرده اگر ذکرش بخند افیره بعد التقض علی تعاریه بیان کن بدع مشنوی متقاربن
کاغذ شود مگر بر حرفی از ان آگاه می کنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله امر بکشتن گان فرزد مگر گشکاری و سگ گله گو سپند یا مواشی عمو یا کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او را زراعتی بوده صاحب فیه فیه
که مقصود آنست که ابوهریره بر زراعت خویش را بخرشت فراموده و حال آنکه مقصودش آنست که چون
او را زراعتی داشته تحقیق این استنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حدیث در اخبار متن و احادیث شده اند و محسن چه در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طلبی یا دهر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه ناسبت بر او دیگری
در حدیث حدیث زاید باشد و کسی محمد بن گوید ان شوقا الی محبت النفس البسیه بین محمول خواهد بود

کما لا یخفی علی مہرہ ہذا الفیج انکہ خلیفہ از طرف خویش نام بعضی از قنہ احتراع کرد و اقرار بر خباب
 استبداد نمود و کتب استدلالیہ در فن فقہ مثل ہدایہ و روح آن جا یکہ حبسین در امر اختلاف کنند
 کہ متعلق بحکم قصاست گویند کہ قول ابو یوسف رجائی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قصا و لدین بخیر کالمی
 الی غیر ذلک الغرض از جملہ محال است کہ تکفیر و کذب بہ کرد و اصحاب آن سرور علی السلام سلم بروایا
 معقبہ اہل سنت کہ دلالت قطع بر دعائی سبعہ داشتہ باشد تا کہ بتیغ خلاف تکذیب و تکفیر صحیح
 اسمہ مدی علیہم السلام مثل شایین شیطان الطاق کہ درین دو بیان اعراف بابین بقدر از ائمہ عظام
 امامیہ نقل خواہم کرد زیرا کہ بدلائل یقینیہ و آیات معتدہ محققین سبعہ برہا خویش کما سفرہ نشاء
 اللہ تعالی ثابت کہ آنہا در سایل توحید کہ اصل الاصول اسلام انواع افزا بر اسمہ مدی میگردد
 و میگفتند کہ ما را حضرت معصومین مطہین کردہ اند کہ جسم خدا را بقدر نفی شہر اعتقاد کنیم و عدا
 پروا نقل را خالی معتقد شویم کہ کلمہ تخرج من افواہکم ان یقرؤن الا کذب
 باجملہ اگر قلب موافق بعد از این تصریحات کہ در بارہ ابو حنیفہ گذشت ہم متذلل باشند و گمان کنند کہ معظمنا
 ابو حنیفہ بر جملہ خصوص صحیحہ واقع است و او در مقابلہ نصیب میکند پس در مسکات فی السنۃ امامیہ بلکہ بر ساء
 برادر بزرگ موافقین علیان باطل خواہم کرد و قانتظروا الزم معکم من الشیطان مغلطہ
 را البعدہ انکہ چون موافق در کتب بعضی از شافعیہ یا متعصبین امامیہ تصنیف نہایت ضعیف و بعضی از مطاعن او بدو
 یقین است کہ اسمہ واقعی نفس الامر است متقلدین او ہرگز بررد آن بقدرتی ندارد و حال انکہ بغایت
 زمرہ حنفیہ تدارک اجبی لعل و ردہ توہمات شافعیہ و مطاعن امامیہ از بیخ و بنیاد برکنار اند فقط جمع کتب و
 آن در زوال این مرض و دای شافی و علاج وافی است ہر گاہ خود حضرت امام شافعی را عارف کار شافعیہ طحا
 علما ی امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشہدی در توضیح انوار باجج الوارۃ الذی رفع شہد الا عوراج
 ابو حنیفہ باشد و گوید الناس کلہم عیال ابی حنیفہ یعنی جملہ فقہاء محکوم و زیر دست اند و بسید
 اوصاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات در مسکات کہ از ان جملہ این سبعہ

لَقَدْ زَالَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِهِمْ وَإِن كَانُوا لَنَاصِينَ	إِنَّمَا أَمْرُهُمْ فِي يَدَيْكَ يَا كَسْبُكَ	بِآيَاتِهِ وَاسْتَدْرَجَهُ
وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ	وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ	أَمِينُكَ لِلرَّسُولِ وَلِلْحَنِيفَةِ
وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ	وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ	وَرَفَعَ يَدَيْهِ فَمُوتُوا زَوْقَ قَبْرِ أَوْرَكٍ

وهدو ضحای حفظ ادب است از آن بردارد و بر طبق نقل محقق دلموی در کتاب مسطور در شان محمد بن حسن شیبانی فرماید که اگر اهل کتاب زیهود و لسا را تصانیف امام محمد بنید بی اختیار ایمان آرند و امام شمس کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از آن است و امام حد اکثر سائل و قیقه اگر کتاب محمد بنعلی میگردود و آن کتب نظر میکرد و از آن استفاده می نمود و انتهی محدث فیروز آبادی در فائوس محیط البخیزه را امام الفقهاء نویسد کلام و مجلدی در مناقب تصنیف نماید و مکتوبی در جواب ابوبکر بنی قسّم کند و گوید نسبت کتابی شتمبر و امام البخیزه و کفیر و من اقر المحض کتاب کور با تشنید از خواجه شیخ عبدالوهاب شعرانی و فضل اول از کتاب البیواقیت و اجواب فرمود و مکتوب کور دسوا علی شیخ که سلام محمد بنعلی بنعلی و زابادی صاحب القاموس کتابی را رد علی الامام البخیزه و تکفیر و هود فقوه البی بکر الخیاط الیمنی فارسل یوم التشیع محمد بنعلی علی ذلک فکتب الیه الشیخ محمد بنعلی بنعلی ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه و فانه اوترا علی من الاکل و انا من اعظم المعقذین فی الامام البخیزه و ذکر مناقبه فی مجلد استه و تحبه الاسلام الوحاد غزالی رح و ادب العلم که بالاتفاق بلا شبهه تصانیف است بخلاف منقول که عند التحقيق از محمود غزالی معتبر است و خود امام غزالی خواجه بر اهل اقرار پوشیده نیست از آن انکار میفرماید بدین مناقب و زاید الوصف کردند و هم این حجر بنی وصف شافعی بودندش کافی بر آله علی التقابین تصریح اکابر و خیرات سنان مناقب البخیزه النعمان و اودع و منقبش بدو محال است که چند شخص حدیث بغیر علی بنعلی و الدلموی امر بکتاب النفس فرماید و علی خلاف عادت صحیح نماید و از تصانیف قدما می نویسد این مثلها کشف کند و می شود که خبر واحد علی الاطلاق نزد البخیزه مقدم بر قیاس است و تفصیل

که متاخرین ذکر کرده اند بلفظ شهرت یافته هرگز اعتبار را نشاید تقدیر فی عبارته حین قال بل
 لنقول من اصح ابنا اخبار الواحد مقدم علی القیاس و لم یثقل المقصیل الا ترى انهم عملوا بحسب
 انی هریره فی الصائم اذا اکل و شرب ناسیا و ان كان محالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفه
 لولا الروایة لقلنا بالقیاس و نقل عن ابی یوسف فی بعض ما لیه انه اخذ بحديث المصلاة
 و انبت الخیار للمشتري و قد ثبت عن ابو حنیفه انه قال ما جاء عن الله و عن رسوله فعلى
 الرأس و العین و لم یثقل عن احد من السلف شتر اطلقه فی الراوی فثبت هذا القول
 مستحدث و اجاب عن حديث المصلاة و العریة و اشباههما فقال انما ترك اصحابنا
 العمل بهما لما اختلفت کتابة و السنة المشهورة لا لقوات فقهاء الراوی فان حديث
 المصلاة مخالف لظاهر الكتاب و السنة كما بينا و حديث العریة مخالف للسنة المشهورة
 و هي قوله صلى الله عليه وسلم و التمران من اكل کيل کيل على ناله سلم ابا هريرة
 لم یکن فقیها و لم یقدم شیئا من سباب الاحتجاج و قد كان یفتی فی زمان
 الصحابة و ما کان یفتی فی ذلك الزمان الا فقیه مجتهد و نحوه کتب حاشیة کلام امام
 اوصاف جریله امام عظیم بنظر احقر الناس رائده الوردین تمام تعبدا و ان تو کتب کلام بطول انجاء ذکر کل
 مهلت و بعد و تقدیر مساعد کرد و کتابی جدا گانه درین باب باقی کتب با و قبل بعضی زیبا حاشات غریبین
 سوانح و بیست الدفای شیخی شمر خواهی که شود خصم تو عاجز عن می نه بخار قول ببران کهن *
 خصم از سخن تو چون نگردد ملزم بود او را سخنهای خودش ملزم کن * بلایل الزامیه هم چنین سازم که
 او با عارف عماد و اکابر جمعی شیعیه مثل محمد تقی در لوا مع و باقر مجلسی زندگه و غیر او و غیر آن بر علم انچه
 فاضل انجاء در جواب ایضاح مؤلف رساله تشیعیه نقلی گفت انداز ما ندانیم اهل بیت بوده اجازت اجتناب
 از خصم و فیاض النوارین بزرگان حاصل نموده و در محبت این بزرگان بارگاه احدیت تقدیر حاشیة
 و سعادت جاده انی یافته و دست تمام مسائل فروعیه لایل کتاب سنت و آثار سلف صامعین نصب

اسن شد و هر گمان بر که حضرت مولف لیلیکه بعدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقامت
 کرده است استقامت دارد بلکه فی نفسه متناقض و متضاد است از آثار قیامت اما امر اول پس از آنکه این
 دلیل در مقامات دیگر هم منتهی میشود چه تلمذ و تعارف است و دیگر عوارض التبعیه مثل زمانه بزرگ است و تصف
 بقدم و غیر مسبوق بعد از آنکه بگوید پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در طالع نیست
 حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ائمه الطهره حاصل کرد پس بدینکه چه نام داریم خود را از کدام
 قبیله یثعاری باز بسیار از دلائل حقیقت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و مبتدعات یهود و مسلمان
 بیان کشیدند تا آنکه مخالفینش را ویران و فریاد حمله و در کمال ضیق افتاد اینهمه دلائل است که مختصر
 تعارفی همه است تا تلمذ چه بد و علما و دانشمندان بر موطوف الی دلائلش بفرستند این نیست چه ابو حنیفه
 روایت جامع الاسرار و لطائف الحقایق است که در این مختصر غرض از اینست که از هر سببی شوق بخیر است
 فایز گردید هرگاه محضر خویش و تبحر آن عالم مقام در یافته باشد شوق و التبعیه یکی بجزر از هر سبب شمار
 رسید ساعه فاسعه زاید خواهد بود نه زایل قد عرفنا ان الفاضل المذموم فی اوج الوفاء لذلک
 نقضاً وان الحدیث یفسر بعضه بعضاً اما امر ثانی پس از آنکه تفصیل میخواهد و کن علی جان منی جمیع
 الرساله المربوطة لکن مجلس آنکه مولف صد مرتبه فرموده که در کتاب حدیث امامیه صلا تلمذ ابو حنیفه یا قوی میشود
 تکلیف این باشد که روایات حدیثی را فقط برای الزام و تکیه نشان آورد و مانند این کلام و دلائل اعتبار
 این روایات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تکیه از کتاب غیر معتبره و این هم روایات از عجاوین فاضل
 است چنانچه از عوارض امام هم بدست آنچه در خانه افاده نموده یعنی بعد از تتبع همه غالباً حکایت تلمذ از این
 معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض این غیر واقعی باشد دلیل بر آنست که تلمذ صلی ندارد و اعتبار از تلمذ فاضل
 نقضاً قطعی از روایات معتبره است و افادات علماء و محاسنی التعلیق در حله اول از رجال الاو
 که ابو حنیفه بحدیث امام صادق گزارش کرد که در کوفه قوی است که گمان میکنند که تو امر کرده ای ایشان که از
 ایشان بزار شوند و فرموده شما و کلام عاقلان باز گفت که اخبار ایشان را می شنیدم می پندارند و موجب

جبریل می نماید فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کن که مکتوبی نزدشان باید فرستاد و آنهارا در آن
 مکتوب این عقاید نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نکند از منتهی موضع الحاقه امریکه باری استیصال
 الاصول متشعین بکار آید و از اوج این اهل انصاف و روح تمام یافت آن یکبارگاه امام صادق و بر فضیلت
 اعظم که با عارف مؤلف جمع نبی آدم بود و راه صدق نماید و باره قیاس ل نه نش فرماید محال است که
 خطی امام از برای اصحاب و در امام خواص علم اهل کوفه را که بسیار از اکابر امامیه شوشه در مجلس
 تشریع آنجا از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود بنایند شجر کرب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حضرت مهان که بلا به محمول برخلاف نفس الام باشد لا والد ثم لا والد و محمد الد که باری
 تلمذ ابو حنیفه بسیار از شواهد در دهن فقیر موجود است که هنوز گفتگوی علمای ماهرین نبوده بر حرفی از آن بستان
 که فرید تعارف را مقتضای عاده و عرفا نین را هم اقتضای سبب میکند عسل امام میبایم که ابو حنیفه رحیب
 امام صادق بود و نسبت فریدی با و داشت از رساله انوار بدیهه کالهنهار اذ تجلی روشن است که
 آن مولانا محمد یوسف وقت تالیف انقیام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می و داد که کدام یک از این بزرگواران
 جناب ربیب دیگری و که امام کیستند بود و حضرت محمد بن علی الازهری الهو که در می خازن شریفین
 که نیل از ارباب تحقیق و تنقید و امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در کلام کس لکن الملک
 الیوم می نوازند و بسیار از کتب معتده در علم کلام مثل تحقیق شین شرح نهج المسترشدين و الجامع
 الاصول فی شرح الفصول جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و شیاع خاشعین و زان
 یادگار گذشته و در رساله انوار بدیهه بمقتضای کمال غلو تشریع چه علام عصیت که برسان حضرت
 تلمذ ابو حنیفه و ربیب آن و از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انکاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمه
 در تردد و مرقوم سخی کمال تعجبین و تشریع نباشته و بانه عبارتش را خلاصه شود و العجب ان اعوان اهل
 الضلالت استنبه علیه مالا یشتبه علی الاعلی و هو عین الوجود و الما خو خمنه
 مع استهلال الصدق و بهیما الخ با جمله عین ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التبر استعدا

خواهد بود چه جامی آنکه برشته از ملذون نیز از خضرند کور نص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
 باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه ملذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان از
 اسامه و بشمار آرد بر جامی خویش است نه محل افتخار و محتاج مخالف کینه کشی و از اینجا که صاحب کتاب
 کاشف بر جمیع غباب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب محمد ثنی کرده و تعرضی باین ملذ نظر نموده
 لیکن چشمان اشاراتی باین امور نموده اند کمالا یغنی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر ملذ دلیل
 بر عدم است هم مستلزم سنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداء تعرضی باین ابو حنیفه
 می نمود و قلیکه ابو حنیفه استیصال مذکوره میبرد و خواست کند که معرفت آنجا چون روایات اکابر امامیه
 با وصف صرف هم ایشان در باب دنا و موی غیر از انکار قبایل جزیری مروی نیست چنانچه بطریق متبعین با
 کلینی در کافی بطریق متنوع و روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش تکرار تمام و تطویل الالکلام
 و هم از محمد بن حسن قطان نیز از حسین بن احمد و در حدیث شیخ در امامی از حسین بن عبد الله خضاری
 از ابن شبرمه مرفوعاً و روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب حکم در کتاب احتجاج معتبر و مخفی
 نمی ماند پس هر چه جز عدم حجیت قیاس علی بن ابی طالب خواهد بود باقی ماند آنکه اگر مستلزمی بود ترک قیاس
 میکرد و از تشیع امام حجت می یافت و باین در مسلك آخر مفصلاً سامع خراسان خواهد شد که اثر الشیه
 سابقاً با جمله متشیعین زمان طاقمی ندارند که حرفی در باره ابو حنیفه بزرگواران زند و قتلین امام مالک
 شافعی احمد را چه مجال است که تضعیف نسبت عظیم دارند و با مرعات ادب شیوه ائمه ایشان بوده که با
 مرت الیه الاشارة طعن بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که لفظ او هر حدیث می رود و در فن سنن حدیث شریف
 با کمالی پس رفیع و منزلی بس عظیم دارد اکثر روایات نه پیش موافق تصحیح محقق دهلوی مطابق فتاوی امام
 چنانچه کتب معتبره نیز بران گواه است غالباً ازین بگذرست که در کتب فقهیه خلاف بسیار کرده
 و شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنیفه خالی از غرابت اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
 که در اندک باب امام عظیم بر کتاب سنن مرویه سالک تألیف مجتهدات اصحاب علی معمول نموده او

بنا بر تسلیه یارین که در زبان عباسیه بودند و علوم عقلیه فاسف در آن وقت مترجم شده آن بود که هم امکان نقل را
 بقتل منطبق می نمود و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب شده **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اگر حضرات امامیه یکسکه بعضی از وجه ظلی از عصبیت ایشان فی الجمله را
 بر این منصب عظیم حسد و ریشخنده بازی می تحرک می نمودند مقتضای تبدل گردانده مقام متغیر محل
 استعجاب نباشد معطای خاصه آنکه مولف رساله مذکور مجتهدین هر دو یکی دانسته و خیال کرده
 که در کتب معتبره حنفیه که اسامی بعضی از آن بزرگان قلم رفت هر دو مذکور را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
 و تصفح مقالات چنان بوضوح می گراید که ترکیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو را دیگر
 کتب مقدم داشته اند بر اتباع مجتهدین از ضرب من تقلید جاری میشود و الا از آنکه راجعه چیزی نیست با
 منقول نیست چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیبی صدها الوهیت یا زوایای خصل امت است
 پس اگر شخصی بعد تا ایفای کتب پایه جهاد و سیر و تمیز صحیح از یقین و احوال اعتبار میشد و در اینجا
 و تعدیل بلا و اسطوره جمعی گشت ضرور نبود که بر قمار او شجین در باب خدوایت می رفت و مخالفت
 ایشان را بهیچگونه مباح نمیدانست آخرین بزرگان هم از جمله نشر بودند که در تصحیح حدیث لغایت قصد
 کوشیده باشند سیامحمد بن اسمعیل بخار که او درین مورگویی سبق از اقران مثال بوده لیکن از هم می
 مجتهدین با است مگر یاد داری که درباره چندلی زروتش بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
 جواب آن جوابی نقل میکنند که بعضی از آن خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح ستمه دریافت میشود
 که اکثری از جامعین تعلیم کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود جهاد می نمودند و تا می مجتهدات خود را درین
 کتب غالباً مد نظر داشته اند و مجدداً که از غایت اضافه موافقین صحیحین بنفس قطع می کردند که احادیث صحیح
 در جمع تلفیق یا محصور نباید شد بلکه احادیث صحیحی اگر بسیار که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
 خوش فتنی بعضی از اکابر و بزرگان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بدهم صحت صحیح بخاری مسلم
 گردانیده حیث قال نووی که از منی ثانی از باب صحاح اهل سنت شایع صحیح مسلم مقدمه شرح مسلم

می نویسد آن بخاری و مسکما که یازده استیعا ب الطحیح بل نقل عنها تصحیح
 یا نهما که نسبت و عیاه و آنها مقصدا جمع محل من الطحیح که مقصدا المصنف جمع محل من
 مساکلا که آنکه یخصر جمع مساکلا استغنی و ازین عبارت تصحیح بعدم صحیح سبع احادیث
 بخاری و لم صحیح است بلفظ بر وزن تقدیر اگر ابو صفیه و صحابش بعد از جمع کتب نه ایشان هم میرسد
 و جهاد میگردد زیاد برین است که اقله ایشان نسبت با نچه علی بن کرده اند گفته میشد آنکه در هر مقام
 فتوی حدیث صحیح بخاری میدادند و از حدیث و در هیچ مقامی متعارف با بی غی کردند چه محتمل است که نظر باده
 و هوال محکم در مقام باب حدیث مسلم و ایشان فوق می شد همچنین احادیث بود او و دلسانی برین
 هر دو تفوق میداشت خود محدثین مثل حق و لموی تصحیح باین امور میفرمایند که این تفاوت ترتیب مذکور
 شد نظر بارجح است و اعتبار اکثر و اغلب و لا کاهی عارض میگردد و من فوق و مزج راجع
 که فائق و راجع میگردد و او را احتیاط و دیگر پس اگر شد حدیثی باشد بطریقیکه بالغ بجهت شهرت و او را باشند
 و موافق بودند او را و بکار از نظر همین و طین صحت لابد فتوی خواهند از حدیث بخاری همچنین حدیث بخاری
 و حدیث از تفوق علیه بلکه جمیع قسام مفصوله نسبت با عالمی خصوصا اگر از آن ترجمه است که آن را اصح الا
 گفته اند آنکه عندهما بمرتبه عیان رسید که در اند فلح اتصال مذکور از حنفیه مصری که در مؤلف
 می شد جز بن مغلطه مبتنی بود و حالیکه با وصف تقلید و کاسه لسی حنفیه کما سیج الشار الدعا لی علیا
 اهل حق طعن میکند و در حق یکو رساله آن بفرع خاطر شست بود بر کند بیان فرماید که همچنین
 امامیه با آنکه گویند که اصح الکتاب ابو جعفر کلینی است و بعد از جمع آن ابعده شهرت و کثرت مذکور
 چرا با احادیث موردین مخالفتی کنند بلکه نصف کلینی را تقریبا ضعیف و موضوع میدانند و خود تصحیح
 می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و ثقت بودند بغایت قلیل اند و مدح و ثقت ایشان بقصودی
 نیست بلکه ظنی علاوه که حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این رجال
 از حاشیه مجتهد کرمانی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دست می دهد و این در وقوع روایات

اصولی از سبایل شیخ مفید سید تقی در روشنی صدق دانند و به هم میرسد و انشا الله تعالی
درین محال نافع سمع و صوغ خواهد یافت که عمایه اصحاب المیه چند لاند که لولا کلامه انقطع
انذار النبوة و انذار العلم نشان بخدا و دست کافی اساس الاصول سلاله خلاصه آنها که
افقه و علم باشند بلای رب المیه می طلوع و در دو دو داند فاطمات الخیر هم همه حیرتم که موافق سالی چگونه
تقصی این محال خواهد است که خود در دانی نیست باین همه عیوب بی تحقیق و منقح زبان اغراض جفیه
کشادن خیلی ناز باشد که چشم خدایی نبیند و بدینی هیچکس عاجز بر او نیست استیلا بر شمس است
خدا م موافق به عوام نمی که خفیه صد ظلم کند از جناب ریالی حاضر میداند و غفلت گشته اند بلکه تصحیح
حق و منصف فضل جالسی و وارم که کلام حصم را تمام می دلیل نقل کون دلیل خیانت نقل میباشد بر راه
خیانت گرفته اگر کسی را مطالعه تصنیفا امام فخر الدین را از مثل نهایت العقول میسر نشود باید که بجواب و وارم کفر
لغائی بتبذیر السفیه تا مشرک است جمع کند عبارتین بر سقاط و تبدل الفاظ حسن قلبی میگردد که هر جاده قرار
مجیدیه خواهد با عذاب من نبت و یعفر لمن نبت و در ملاوت قرآن مجید صدار این است
بر ساعد و مر و کرد و با قل من عیلت الله شعیلا ان اراد ان یهلك المسیح بن مریم
وامنه و من فی الارض جمیعاً و در ادعیه حینه کامله بنده را خوانده باشد که امام سجاد و ادعیه خود
یفرماید که اللهم اعدت نبتی و عذبت اهل السموات الارضین عذبهم و انت غیظهم
لهم برین شهوات ثقلین صحت این عقیده دیگر زبان طعن را کردن انکار صریح از ثقلین کرد و انت غیظهم
اچیز مدعا صاحب حق است این اثبات انکار این فخره از ثقلین به اختیار از انباشت است و عقل است که
نسبت خود سبانه تعالی مخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت و سبانه مالکیت و سبانه ان قیاس ملک
ناقص نوع انسان یا صنعت نا تمام اینها نباید که در مرتبه مخلوقات نسبت با و تمام مرتبه نوکران خود متکبران
و مردوران فرار عان نباید فهمید که درین صورتها توجیه لازم میتوانده و در صورت خالقیت و مالکیت
شیخ جامی گفته اند نیست از بسکه عقل موجب اشغال و خوار این نیست اند و عاقله را مذکور را

و نظر دارند بشنیدن این عقیده صحیح و تعجب و تحیر با حق حال ایشان میکرد و نگذاشت که بگویند
 بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَيْهِمُ الْآيَاتِ وَرِجَابُهَا بِإِذْنِ اللَّهِ وَرِجَابُهَا بِإِذْنِ اللَّهِ
 اشاعه بر هر سلسله مسائل تیر خجاست عظیم بجا برده اند و آن نیست که صد این افعال از جناب الهی یعنی
 تغییر مطیعین ثواب و کفره و طاعتین نزد اشاعه سر او باز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعه
 صد و این افعال از جناب الهی جایز ندارند آری مذکور شد که صد و این افعال از جناب الهی
 قبح عقیده ندارد یعنی عقل را چون بطور او گذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت مالکیت
 مطلقه و مملوکیته ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنابر وقوع و عدم از جناب
 الهی با ثبات مطیعین تغذیه کفره و شکرین محال و متنوع بالغیر شده قال الله انما اَنْضِيعُ
 اجْرَمَ احْسَرَ عَمَلًا وَقَالَ اَمْ يَجْعَلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُسْفِينِ فِي
 الْاَرْضِ اَمْ يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ وَقَالَ اِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَشَرِّكَ لَهُ وَقَالَ وَمَكَتْ
 كَلِمَةً رَبِّكَ لَا مَلَكَانَ جَهَنَّمَ مِنْ اِلٰهِنَا وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ پس این افعال با صفت تفاتی
 عقلی بنابر الصد و زیستند بنابر وقوع و عدم بخلاف سخاو و سباجیر از افعال الهی فی نفسها عملکنندگان
 بقتب تو را ده صفت آنها یا اخبار صفت آنها محال و متنوع گشته اند ایان ابی لهب توبه بلبیس خود و کافری
 اما جواب از دعوای حصار صد و رکعت بظلم جمیع بطور الزام پس گیر باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
 بر اصول مامیه اصح الکتاب قبل یا ض عثمانی است که ما تعرف جوهله نشاء الله تعالی و محمد بن الشان
 بقطعی صد و واحد و شش قائل اند و مذکور است بلفظ تفرید تعبیر از لفظ اصح الکتاب باره صحیح بخاری و در مقام
 صد و غالباً همین الزام صادق علیه السلام وایت میکند که محصلش این عبارت است که حضرت یونس سر خود
 بر زمین نازک داشت و بانبغضت خود احاج میکرد و حی طمی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهم کرد و عرض
 که من بوعده تو گوش نمی دهم اگر بعد از این عده هم عذاب کنی که دست مانع و معارض تواند شد آخر من بده توام
 و تو بر در کار منی باز و حی آمد که من هرگاه عده میکنم و فاعلی آن بر زمین لازم میشود انتهمی از اینجا عیان

گشت که روایت مقدمه ایان امامیه حضرات انبیاء علیهم السلام بر السنه معصومین صمد و ظلم و کذب زوات
 با رجا جایز می نداشتند بلکه بعد از این شایع تمام خواهی داشت که انبیای اول العزم نیز از جمله نویسندگان
 امامت ائمه اهل بیت و دشمن ایشان بودند و از طریقت لادوت بجهت نداشتند پس لازم آن بود که اولیا بولف
 شیخ سعد رحمه الله علیه را شهر زبان بریده بکچلی شست صدم بکچلی که کسی نباشد زبانش از حکم کارستی
 و زبان مطاعن غم و واقعیه عمره هم نمی کشاند و بجهت که علمای امامیه در مثال این مقامات غیر از انکه نشان
 گیرند و عند تحقیق از مذبح خود دست بکشند و از میدان برناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد و چنانچه
 بر متصفح مهورات فاضل جالسی در حاشیه مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجنبای عالی
 مقدار بعد از ارضاعان بگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بجواب الضیاح نگاشته اند و بحیث ضیق
 عطل از تمیم آن دست برداشته تا سیال با اسلاف چنین فاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
 معصومین صلوات الله علیهم باجمیع با سبب صحیح مفید از آن بقول است که دوازده صحیفه برای یکی از ائمه اثنا عشر
 جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول **صلی الله علیه و سلم** و هر واحد بحسب حکام مندرجه صحیفه
 مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را فقیه و بعضی را فقه را اگر آن موافق آن صحف و اب
 می آید انتهی قدر الضروره بلفظ پس معلوم شد که ائمه الهی با متثال حکام همان صحف مظهره که هر یکی
 از آن بر او فرو می زین کرام برده مانند قرآن مبین جناب پدید آمدن سلیمان بر آسمان فرو داد و او را
 متناقضه و لواهی مخالفه در آن مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف احادیث
 عرضی متعلق نبود و هر کس که بجا الالوان فاضل مجلسی دانند آن را از کتب مستنده حضرات امامیه چشم پزین
 دیده باشد بعلوم یقین میداند که درباره امام باقر و صادق علیهما السلام امر با طهارت با هو حق شرف نفاذ
 یافته چنانچه الفاظیک در خاتم غاس بر جناب امام باقر فرین جعل بود و ولایت را بر او حق
 هَذَا حَدَّثَنَا النَّاسُ وَافَقَهُمْ وَأَنْشَرُ عَنْهُمْ أَهْلَ بَيْتِكَ وَصِدِّقَ الْبَلَاءِ الصَّالِحِينَ وَكَأَنَّ
 نَحْنًا أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لَأَحَدٍ عَلَيْكَ إِنَّا خَافُكَ سَائِرَ كُنْ بِإِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

برای امام باقر علیه السلام

زینب تمام و نقش ختام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست **حَدَّثَ النَّاسَ وَفَتَاهُمْ وَلَا تَخَافَنَّ**
لِحَدِّ الْأَلَّهِ وَانْشِرْ عَلَیْكُمْ أَهْلَ بَيْتِكَ وَصَدْرَ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ فَإِنَّكَ فِي حَرْزٍ وَأَمَانٍ
 استغنی ازین عبارت صحابه و مومنین که حضرت ملک عالم این مرد و امام را از تقیّه باز داشتند و نظر خود
 را ب حفظ و نگاه ایشان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه هم اوان حکومت عباسی
 معتمدی باز در بین مردم و دشمنان تحریک آن تمام بر جای گذاشته و مقرر نموده اند که فتاوی جمعی نسبت بقضا و سایر امور
 به وی زیاده بمولایه است و بعلی برآمد و شاید که شعر یا حدیثی بفرموده حضرت عباسی و فرمود
 هر طریقی که ایضا بنویسم چه باشد و خصوص نسبت به شش بجای امام صادق علیه السلام بگوشتان نخورده
 و از عجاایب و غرایب و موثرات این بعضی از آثار صریح الفاظ بعضی از روایات بخندید است
 و گویا جهت از کافی در باب جاد و مستون روایت آن نسبت که آنست که حرز و امان حمله حالیه واقع
 شد و فلان بل علی المقصود نیز که هنوز این عزیزان برین امر که نقل از کتب معتبره شده که در مکرر
 این تعالی عال می تواند شد اطلاعی نداشته اند از این مقدار هم ندانسته که آنحضرت علیه السلام بعضی از کلمات
 الموفی را و آنچه در کافی در باب کبر و روایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر و روایت **قَالَ الْحَقُّ فِي الْأَمْرِ**
وَالْخَوْفِ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ نص قطعی بر دست آورده و قاطع این خیال بجای علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
 می آید که در این حال من هم بطریق تعجب می سپردم و بیا و ابان به خلق خدا را از راه می نبرد و بخواهد حاشیه
 معتبره که بلای که قبل ازین عبارات صدر ایشان افتد می توان فهمید که **عَلَيْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ**
عَلَيْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ منقول بخیر است و می دانیم این مرد و امام با طهارت حق با مومنان و بندگان و بندگان انصاف
 او و خشن خود گوید کرده و معانی ملاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان بر تقیه و خوف حمل کردن
 ایشان از اید احسان خلفا جو و مرایانین فرموده خیال نمودن بخواهد از تهدید و استیصال امام
 اعظم طریقی که می گوید و چه حدیثی باشد کاش بینه ضمای عقل و رواندیش فقط احادیث این بزرگان
 و حضرت علی علیه السلام با مصداق **قَالَ الْحَقُّ فِي الْأَمْرِ** و روایت یزید و والد که بنای

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين واما في رسال من عيسى عليه السلام في شأنه وهر من اجل
 وتبول وخن نازي كا نازي توحيث نمرگاه غنور خلاوات صحیح است که علی کزن عین اعراض
 عمل بر خلاف کلمه است بل محاسبه سبب لغت است ظاهرین علی الاطلاق خصوصاً ما درین ظاهر را
 اتقوا اعمال خود را باطل خوانند و فعاله و تقیضین اگر کلام حق را نام بر اجمال محل حل فرمایند
 بنام خدا اینک گوید این کتاب مختصر که استبصار نام دارد مبتدئ در ملاحظه کرده شود از علم
 احادیث مؤیدین باطهار حق صحت است عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي الرَّجُلِ تَوَضَّأَ الْوُضُوءَ كُلَّهُ لَا يَجْلِيهِ ثُمَّ خَضَّ الْمَاءَ بِيَدَيْهِ خَضًّا قَالَ خَرَجَ كَذَلِكَ
 یعنی نماز که در وضو و علی السلام بوال کرده شخصی وضو کرده مگر هر دو بار از شسته از بخار آن
 پس هر دو بار در غنیمت او فرو که کفایت میکند نام غظم موسی بن ابی القیصر حل فرموده بر خلاف آن
 حکم نموده و از اجل روایت ابو بصیر از نام عالم تمام است قَالَ ابْنُ سَنِينٍ فَعَسَلْتُ فِي رَأْسِكَ
 قَبْلَ وَجْهِكَ فَاعْدُ غَسَلَ وَجْهَكَ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي رَأْسِكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَإِنْ رَأَيْتَ بَيْنَ رَأْسِكَ
 الْأَيْسَرِ فَعَدُّ عَلَى الْأَيْمَنِ ثُمَّ اغْتَسَلَ الْبَسَّارَ وَارْتَسَمْتَ مَسْحَ رَأْسِكَ حَتَّى تَغْسَلَ رَأْسَكَ
 فَاَمْسَحْ رَأْسَكَ ثُمَّ اغْتَسَلَ رَأْسَكَ یعنی وضو و علی السلام با ابو بصیر فرمود که اگر در وضو و شستن
 دستها خود را اول بشوی غسل بعد از آن که باز دستها را بشوی و اگر بسیار بار برین مقدم کنی
 نیز حکم اعاده است اگر غسل جلدین بر سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است اما غظم امامیه
 درین تمام طرفه سخاری بخار بوده که ذکرهای طویل به بیان آن بحجوه قصوی گراید چنانچه برناظرین متذکر
 الاحکام محتجب مانده بجهت آنکه من از نام غظم را بخار غرض تفری جاره نمی توان کرد و العاقلان چنین
 الاشارة والغافل لا يفي الف العمارة و از اجل روایت سماعین مهران عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ابْنًا قَالَ ذَاتَ تَوَضَّاتٍ فَاَمْسَحْ فِدَمِيكَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَوَضَّعَ
 يَدَهُ عَلَى الْكَعْبِ فَضَرَبَ الْآخَرَى عَلَى الْبَاطِنِ قَدَمَهُ ثُمَّ مَسَحَ إِلَى الْأَصْلَحِ یعنی وضو

در وضو

سامعین مهراک امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام عظم درین مقام هر دست
 بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و مصیبتا هر گاه حال مومنین با ظهار حق زمین باشد که تفصیل و
 که از گردن شیعه تا عاشرین هیچ دقیقه نامعی نگذارند و طهر شریعت را بطریق قلبی سازند و ارشاد نمایند که در
 کرده شیعه اختلاف انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان سجا خویش موی باشد که هر که باعث اختلاف شود
 و مضلت کما سیحی افضیل الشا الله اما از خیال مومنین بخلاف نفس الامر برعم حضرت تثنیبعین بن عباس
 نمایند که چه خواهد بود و از انجیل روایت حسین بن عبد الله است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
 عن الرجل یسبح راسه من خلفه و علیه عمامة یا صبعه ایخیر له ذلک فقال نعم
 یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر منوفی عمامه باشد و او یک گشت خود مسح بر از جانب تفنگ کند
 او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در حوزة وضو نقصانی نیست و ریختن تاویل امام عظم علیه السلام
 که مسح دست خود را از قضا بر عمامه بر او واجب بر قدم را مسح نماید چنانچه ندانست که مسح است غالباً این دلیل
 ما خود از افاد کتب شیعیان است که اونی پسندیده که بینی تو که باست حرکت عین دست خود را از پشت گردانند
 بر بینی بخوابد و گفت که نیست تا وایل ویم همان تقیه است که این کرد و او را بگذارد با فرار از پشت از انجیل
 حدیث حسن بن ساره است قال قال رسول الله علیه و آله ان اصحاب سونی منی من
 الحمر اصبل فیہ قبل ان یغسله قال لا باس ان التوکل یسکرو و قال الشیخ بعد قال هذا
 الاخبار یحکمها علی من یقر الثبوت لا یوافق لکذا هم کثیر من العلماء و حسین
 بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من نجس آلوده شود بی شست شو نماز در آن که بازم فرمود هیچ اندیشه است
 نیز که با رجه را بخرم تا شرمی شود عجب را که شیخ المشایخ طایفه که ویر الصدوق لقبی خداوند و فقیه
 و دیگر کتب معتدله فتوی بر نمضمون کرده که نماز جامه آلوده است و احادیث این مومنین با ظهار حق را
 که در باب بدست خورده و یافت و نه دانسته آن محب بران تا فیه معاذ الله که تقیه حل نمیدانند و بگویند که این
 اما فانی است و امام عظمی علیه السلام شیخ طریقت را معاذ الله که تقیه را میگوید که تقیه را میگوید که تقیه را میگوید

حدیثی که امام عظمی علیه السلام فرموده است که اگر جامه من نجس آلوده شود بی شست شو نماز در آن که بازم فرمود هیچ اندیشه است

انشأ عتيد يا اولا البصائر وانظروا الى هؤلاء الكبار انهم في كل واحد يهتمون ووفاء
 نبيه يكتفون وكل ذلك نشأ من مخالفتهم لسيّد الخافقين وتركهم متابعتة المقتلدين
 کاش حضرت یحیی بن تهمتار را بر اوّه منسوب کردند و این با آن طبعین و طاهرین از اولاد ائمه
 مبارک و منزه استند جفا که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر تصنیف شرح کلینی و دیگر کتب دین
 و دنیایشان مثل علل الشیخ مغنی نیست قیامت نیست که جمیع متاخرین برین قدر هم درباره اقیقه قانع
 نمی شوند بلکه امام عظم خود را در باب احادیث بتفسیر یا تفسیر فراموش صلی از قصصین شماند چنانچه فواید
 امین استر ابادی مضبوط و مرقوم است این چند حدیث که در باب طهارت بخاطر دشواری و درین مقام ثبت
 نمودم نسبت با حدیث امام صادق که امام عظم طوسی مقلدین او بر تفسیر و اقرا و ایلات الا طالع حل نموده
 بی شبهه بانه قطره آرد ریاد خا و ذره از صحرای ناپیدا کنارت بخت خوف احوالت بر نیمه اراکفات
 تا اولیای فاضل مدوح به عو اجمال اجمال در کلام بنده نذر اند و بعیت که بر معیوب است زنده لیکن احقر البریه
 یا ارمی آن نیست که رجال عبارت آن مرجع اشاعه گشته گفتگو کنم و صرفی در باب قصود و عجز ملازمان از زیار او اوله
 بر دعوی اخلافت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رخ نم مگر عایت لاد بانی صاحب ارم که ملازمان نیز او را مقتدا
 طالع خویش میدانند مگر چند روز مدت اجمال بطریق رجال نقل سکیم گوش حق نبوش مسموع شود میفرماید که یکی از
 و ارمی و ایگان قلیل البصائر و کمال اندیت که در کتب جدید چون بر تحریر کلام خصم می نیند کلام مجمل
 و اطراف و جوانب آن اهل ساخته و معرض توضیح و تبیین آرند تا باین خیانت و اجمال باشد که مجال به تفصیل
 ارباب کمال یابند و خود را در حساب آید و مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بحال تعجب و تعذیر افاقه
 نموده چنانچه بر تفسیر مغنی نیست و ایضا بسیار علمای کرام و فضلاء علی علامه مایه مثل فاضل محتار اقا
 احمد و ربعلی مجاور قدس شریف مرتضوی که بر کتب بسیار و استفهامی مردم فتوی نوی نوشت تا آنکه از
 فیض حق تعالی علو کرم الله وجهه جواب شنید و العبد علی موافقت منہج الرشاد و لا بل التقلید الاجتهاد و در
 آیات الاحکام و فاضل جالسوی صوارم و غیر او در عین آن تصریح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده اند که در اثنای

دینی می بود و چنان سوال فرمود شرعیت از مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء می نمود
 سیما جناب سید الباقین که مبعوث باسود و احمد و تاهمی چون پیش بود چو از تها که از دست کفره فخر کشیده
 و چنانکه اب لام که از دست آن خانه کشیده با خصوص وقت ظهور سلطنت اسلام و نکت کفار لایام که افاصلی و او را
 قریش حلقه اطاعت فرمان بردار در گوش و غاشیه شمال جان تبار بر ووش انداختند و حضرت
 حق تبارک و تعالی فرمود که یدخلون فی دین الله افواجا و میخیش در باره ادای شکر این عظم
 امر نمود که قسبح محمد در بک و استغفره انه کان تو ابا و این عاز تحمل بجان سوال تعلیم اعنی امام
 حسین حمل حدیث شیخین فی النورین اصل وایت کردنش این قصه گواه عادل و همچنین جادیت دیگر
 که فاطمه طوال کنجایشان اندارد و نیز به کس از عطاء جهان بیار بر تقیه و اقر معمول نمیتواند شد عین
 انصاف و مزید ولای این بیت اصل اصول خویش تکلف و از کار تصنع میثاری برزد و حقیقه بوده بهار
 عمایه و اکابر خود نند و اولی البصائر و الا بصاری و نند و از نجایا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
 موافق در حالت نهیه عوض امت و الفعال در از دست و کوه اندیشی بنیامید و از فارسی سب
 انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد ان لا یتیسر لالاشاعره و احزابهم ايراد الکلمات
 بالمثل علی الامامیه لان اختلاف الاحادیث المرویه من طرف الامامیه للتوفیه و
 لا سبیل لهم لیکمال انتظاف لفظ یعنی این سنت مجال آن ندارند که بالزم شیعه و آیات بیه و مناسله
 زیرا که این احادیث که مخالفیه و موافق سنیاان اصول ماموستی علتش خوف و تقیه است و ابل سنت
 و این امام معسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامند از چه بر افاصلی و ادنی جمعا و فرامغان ظهور
 که اکابر علما امامیه عظم کفر بلکه شیخین و امین بن بزرگان و در بسیار از مقامات عمل بر احادیث معتبره
 که بکار بر و شک معمول باظهار میجو بود و دست بسته اند و مصداق فهاذا بعد الحق الاضداد
 گردیده اگر اهل حق آن احادیث که در دفتر معتبر را نشان موجود است در مقام معارضه
 بالمثل و اگر کفند فضا می تاویل و تسویل با وجود و غش حقیقه نگاشته می نماید عند العقلا موش

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل حق را موحسین مومنه و بنیاد اهل خلاف را محضرت بهم سبوت موجود باشد و مآذ گزیده و انکار کان قطره من امواج البحار و ورقه من اوراق الاشبجار هدايا لملثقتين الذین یظنون انهم ملاقا درتھم و انهم الیہ راجعون علاوه سنا که نزد ارباب سنت و جماعت محل احادیث نبوی بر تقدیم جناح مقتضای دلائل عقیده و تقدیم است و قد عرفت نمود وجه محاسن تنگ و مکروه لیکن احوال نسخ و یا مائله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و صل توفیق بر روی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که بوابت اندر افحای اهل حق درین باب تصور نیست اگر شکلی در بی داری بجا مجلسی جمع کن در سیدی طویل که از کلینی برداشته علوان الیہ عن ابن عمر عن ابن جریج عن ابن حارث عن مروی است خواهی یافت که او بحجاب امام صادق علیه السلام فرموده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقوا علی محمد ام که ابو اقال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال لما علم ان النجل کان یأتی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسأله عن المسأله فیجیبہ فیها بالجواب ثم یحییہ بعد ذلك بما یستخرج من ذلك الجواب فنسخت له احادیث بعضھا بعضا الی غیر ذلك من الروایات یعنی ابن حارث میگوید که از امام صادق پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اقرار بر جناب سید انبیاء نمودند و مانند باره صدق رفتند اندام فرمود هرگز اقرار نکردند بلکه بر آن متصف بوده اند کفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد و حکمی می پرسید و جوابی می شنید و دیگر آن حکم را می شنید پس اختلاف پیدا می شد و حدیث سوم آنکه از روایت صدیق ابانی غلط طلب مندرانی که صاحب کتابان المحدثین موطا را اصح الکتاب بعد از حدیث دیگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حادث می گردد حضرت مؤلف و موطا و هم افتاده که این مرتبه بر اصح بخاری حاصل نیست و اینهم مثل دیگر او امام است که ذکرش عن غیر غایب آمد زیرا که صورت این سند بعینها در کلام بسیار می از محدثین برانی صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب و طایفه و درستان

المیثین از حافظ البوزجری منقول است بقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
 کرده اند و فرق دیگر بنا بر اینست که برای تحقیق جایگاه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
 قسم بر غیر صحیحین اصطلاحا استجاب حجت است و در باره صحیحین حجت است بر آنکه احتمال نیست
 و رعایت ضعف است خوف آنکه الاطباء عندنا عن الاسهاب عبارت معنی از آنکه ما میگوئیم قال
 بعضنا الحافظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغيرهم از رجالنا لو حلفوا بالطلاق ان جميع
 ما في كتاب البخاري مما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم قد صح عنه وروى
 الله تعالى الله عليه وآله وسلم قال لا شك فيه انه لا يثبت المرأة بحالها في
 حبالته و اگر علامه دلموی السمرقندی این مسلم را در باب صحیح بخاری نقل نموده فی این مرتبه بر صحیح
 لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر فی سبل العدم حدیث چهارم آنکه چون در
 حافظ از مؤلف رساله اساسا مسلم است و باینکه بطریق الزام علمای اعلام نزد او مسلم گردیده
 و هم در سبیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از این حاجب ان ساکن قضیه همان بمصدق
 و عید قرآنی و یخلف فیهم کما سطره الشارح السزوه بیاثر آنکه عدم حدیث بر سبب
 مجموع کتاب موطا در سبیلان المحدثین حافظ البوزجری منقول است قال بوزجری که در حدیث
 است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است
 نشود و این فوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظ و در کلام حافظ بوزجری کتابی بلا شبهه صحیح
 مصدق و مفید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی و نه و هم در کتاب مصدق و با صحت اصل
 کتاب بنا غایب فی الباب آنکه نسخه صحیح مصدق مثل چند از او امام شافعی در آخر حدیث کتاب
 موطا را قاضی نمی تواند شد و از اینجا کالقم لیه البد و الصبح اذا سقر هوید اگشت که علامه دلموی محض نقل
 این قول است اعتقاد او از این عبارت با صحت موطا بعین آنکه صحیح بودن صحیح بخاری معارضه
 بخارج از الفاظ مؤلف واضح است لازم نمی آید بی شکی نسخه صحیح مصدق و متبادر بود

و انما صحیح بخاری است که در حدیث بخاری است

عند اطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کمالا یحتمل علی بن طالب بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
 میسر و اشتهر بودن کتاب سیر دیگر است و صحیح بودنش چیزی نمی گیریم و ذلک اعتقاد علامه بصحیح
 موطا مانند اعتقاد حافظ البوزعیه متضرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این در حین
 منع است لیکن غایه الامر از جای مولف اگر چه نظر بکتاب عالی استغریب است آنکه حافظ مسطور نقل بعضی از اکابر
 نجدت امام ضاد غنیاً پوشش داده و از افادات انجمنانند و در محدثین و شیخ مستفید شده و
 تصحیح صاحب کرة الامیه بخاری هم معاصر آن امام بود و در او ان بامتنش احادیث کتاب صحیح خود
 جمع میکرد پس اگر چه فیما بین ایشان کما سیمعی بعد مشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ محاصر میکرد
 بوده اند بلکه از آخرین احد فاشه مابود شده و بعد تسلیم این امور هم نقد مدعایت مؤلف نمی آید بلکه
 بخاری و مدت شانزده سال از جمع و تلیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستمه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
 البوزعیه تا این مدت در از گزند موت محفوظ باشد و کوسلنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
 چه خبر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است و نفس معاصر که مستلزم طلو است و بعد
 تنزل تسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ البوزعیه رازی ترجیح کتاب موطا برت فقه باشد و قریه بر
 اصابت این توجیه آنست که علای حدیث در کتب کتاب امام مالک اولی و اقوی بی نظیر دانسته اند از
 جمله علای محققین و متبحرین و الد علامه ملوی شرح موطا است که در صفا صراحت فرموده که تعیین معلوم
 شد که امر و رایج کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بجز کلام علامه و بگویم در بستان مهم در دیگر
 تصانیف او دلیل صحیح بر آنست که قول جمیع محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی صحیح الکبریٰ بکتاب الباری
 مسلم و بخاریست ولیکن در نفس صحیح انتخاب اختیار احادیثیکه با علای درجه صحیح سیده بخاری بر مسلم قوی
 است چنانچه الفاظ او در کتاب بستان هر جمله ابو عبد الله بخاری یا المحدثین کما بطهر شرح الکرامی
 اشعار بر آن ادو آن نیست که از جمله شش حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
 صحیح بود بر آن گفتار نمود بعضی از احادیث صحیح که هم باین حدیث می اندازد هم کرده بخلاف تطویل یا

برخی دیگر برای نوشتن هر حدیث علی بن ابی حمزه آورد و در کتب گذارد و در هر حدیث شش هزار و سیصد و پنجاه
 این حدیث را غزالی کرده و چون خواست که این حدیث را برضا این انطباق دهد آن را در بعضی حدیثین
 ترجمه گویند و در حدیث نو و فیما بین قبر مبارک و منبر اطمینان هر دو را در حدیث اولی الا که این مهم است و سر جای
 و در وقت نوشتن هر ترجمه شفاهی نمی نمود با جمله حسن نیست و این جامع آن را مقبول نشاند که در حدیث
 او این کتاب را بلا واسطه از وی نمود هرگز کسی ننشاند که آخر همه مریدان است بالفعل بحسب علم و ادب
 او شان این کتاب است نه وی و بعضی از رسائل صغیره با صنف صنف عبارت از شمار تزیین صحیح و در جهان
 بخاری بر اسم نموده چنانچه بر بعضی پوشیده نیست همان میر که بخار و تحفه شاعر می گفته که در اصل
 سنت صحیح مسلم است و در باب سلب بن الا که و غیره در آن مرید است که خود می بیند مسلم است
 و مسلم بعد از رخصت هر روز متعاده حرام فرموده اند و محصور دلیل بر آنست که بخاری از جمله اهل حدیث
 رفته و در بعضی از اخبار علی اطاهر خدیار کرده زیرا که در کتاب فی الظنون علی اسمی لک و لک و لک و لک
 امام نو و در جواب الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است محمد بن بابیه و کتاب است طریقی
 اما صحیح الکتاب پس گاه هر دو اصح باشند پس قبل صاحب تحفه که مذکور شد دلیل آن می تواند بود
 صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جالس و نصیر آباد آن را و بخاری مذکور شد که محمد بن ابی اسلم چهار
 کتاب اصح الکتاب گفته اند و می گویند که کافی کاتبی صحیح ترین کتب است چنانچه فیضی و صحیح
 منطبقه این معنی را می بیند و می گوید با فاجواب جانیم جوانا با طریق الا ولی و قول بعضی از معارف
 است ان الحدیث هم آورده و در تطبیق داده چنانچه حمل محدثین است و تعرفه انشا الله تعالی
 که حضرت مولای صاحب صاحب را که بر علم مجتهدین اهل بیفصو بود و قوم سار و بارز و ممنون بان
 الحدیث بواسطه روایت غیر مؤلفین چنانچه اشارتی بدان فرمودند اند و الا که در حدیث کاتبی
 الا ان یقتلوا و اقله یجرح و قتلوا و فی قال کلام و الحدیث ان کنون حال عاده و جمهور
 با صحیح بخاری ترجمه انوار الحق که برین کتاب نوشته اند شنید که در حدیث محمد بن تقییم صحیح بخاری است

و در بعضی کتب
 و در بعضی کتب
 و در بعضی کتب

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتاب بعد کتابه البخاری و بعضی از مخالفین بر حج کرده اند صحیح مسلم را
صحیح بخاری را میگویند این ترجیح باعتبار حسن سابق احادیث و وجود و ترتیب تهذیب است
و مانند آن و صحیح کتانی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از بحث است سخن در صحت
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در سند و بی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال انسانی صحیح که از
قویانی المحدثین نقل رجال است نا انکه مقدم کرده اند آن اقوامی از خدای در معرفت آن بر علم بن حج
گفته نیست درین کتب همه جدید تر از کتاب محمد بن اسماعیل و دار قطنی که میگویند بعد از او مثل وی درین باب نیست
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی نه می رسیدی به تصحیح حدیث
و بطریق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دار قطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نقل کرده است که کتاب بخاری را پس مسلم کرد و بر وی با استخراج و زیادت کرد و بر آن زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشابوری نیز گفته و بعد مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و علامت در آن و تفرد
به معرفت آن است یعنی خود پیش از مسلم آنرا نگذاشته و درین است موطا امام مالک و در کتب معتبره است
استسنای این با جهاد حدیث الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر جمعی قول ثانیه
را برگزیده اند چنانچه از شرح مشکوٰۃ شریف هویدا میگردد و صاحب تحفه الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است من بعد اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت سبع مافی الموطا قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین مذہب شافعی که علماء و کتب
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که اتفاق است پس معلوم شد که قول ثانی
یعنی صحت مطلق آن هر دو کتاب تطابق صحیح است احدی منها علی سبیل ما نفع اخلوا اجماعی اهل سنت است نیز بر
خودش نیست همچنین حکم بتقدم موطا و تلو بخاری یا عکس آن است از حضرت امام شافعی رحمه الله علیه
بعبارت متنوعه و طرق مختلفه این مضمون نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب عطاء می امام

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن جراح علیه الرحمۃ مذکور است لکن سبب مخالفت صلافاً و نه مخالفت
زیر که این کلام قطعاً و یقیناً قبل از تألیف صحیح بخاری است بدیهی دراز با کمال احترام و تعظیم است
و از یاد این مقامات در هر بحثی و در هر موضوعی میفرماید و مدعی تناقض و تضاد است در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز از مطالعه بستان محمد بن ابی نعیم و غیره میگذرد مگر به طایفه بعضی از ائمه کلمی یا فانی یعنی
شیخ علامه مقبولی که گاهی بعضی از ثقات سن خلای بنی از طالبان نبوی و از انبیا گفته و حال آنکه از
تواریخ او که درین نزدیکی قالب عصری را تحمیل کرده زبان از صاحب و نام و در اهل سنت که حضرت پیوست
روایت ایشان را اعتماد در نزد مورخان این بزرگان بگوشه ها قبول کنند ایضا از صاحب طاعت است
بودند ششم آنکه روایت صحیحی از ائمه که علامه دهلوی حقه الله علیه در کتاب بیان الحدیثین
که نسخ موطا باعتبار موطنین محمد میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن با تأمل و توقّف ملحق با قبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اشاعره میفرموده نسخ را از کتاب موطا که زبان
آخرید یا عرب یافته می شود و روایت شیخ بن عیسی بن صموئیل و ابو عبد الله بن وهب بن سلمه الفهرست
و عبد الله بن سلمه القسبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العقی و شعب بن عیسی بن یسار که
و عبد الله بن یوسف تنیس و یحیی بن کبیر مصری و سعید بن کثیر بن یحیی بن سلم الضاری و ابو صعصعه
و صعصع بن عبد الله بن زهر و محمد بن مبارک معدی و سلیمان بن بر و یحیی بن یحیی بن یحیی البوصانی و یحیی بن
سوید بن سعید الکرمی و امام محمد بن حسن شیبانی همین ترتیب کتابستان بیان فرموده و قبل از شروع تعدد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در میان ایشان قریب هزار نسخه
و فرار گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقبول مهابان از کتابستان و قریب نصف
در حقیقتی و اثری و کلام مشرب بنی نیست و حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بری نسخه باشد چنانچه از کلام والد
انجناب انار الله بانهاد و مصفا معلوم می شود و در یار عرب زبان متاخر همان شانزده نسخه متداول بود
تخصیص هر چه نسخه کجا کنایش باید شاید یکت کریمه یا آیتها الذین آمنوا ان جاءکم فاسقون فنبذکم

قَسَبُوا أَنْ تَصْبَحُوا قَوْمًا يَجْهَلُونَ فَصَبَحُوا أَعْلَمًا مَا فَعَلْتُمْ تَادِمِينَ كَمَا فِي رِصُولِ نَفْسِ عَلَامِي فِي تَبْيِينِ
 دَوَائِرِ شَرْطِ الْعِلْمِ عَلَى خَلْقِ بَابِ مَوْلَانِي نَهْزُورِ بِسَامُؤَلَفِ عَجُوزِ كُودِ الْارْوَاتِ بِمَقْتُولِ مَهَانِي كَبِيرِ
 مَانِدِ صُورِ تَشْرِيعِ وَجْهٍ نَقُولِ بِمُفْرِدِ بَابِ نَانِدِ لِعُضْلِ آيَاتِ قُرْآنِي كَمَا سَجَى الشَّائِلُ السَّعَا بِجَا صَنِيعِ
 رِخَالِ مَوْلَانِي بِمَنْعِ نَبِي بُودِ لِحْصِ مَقَالِ كُنْدِ دَرْعِ حُصْنِ الْمَوَاطِ وَصَدِّ تَبَا لَيْتِ حُجْمِ بَنِ كَفَرَانِ
 حَسْرَتِ حُضْرَتِ مَوْلَانِي بِمِلَالِ خُبْرَتِ عَارِضِ مَنُشُودِ لَكِنْ بِهَرِ گَاهِ دَرْ سِلَکِ فِی اِرَاکَا بِرِکَا اِنْفِیْلِ
 خَوَاهِمِ کُرْدِ نَمَانِ کِتَابِ نَذِیرِ بَشَانِ بِاَوْصَفِ شَمُوشِ بِکُذِّ بَاقِہِ اَدْرِ کُنْتِ صَحْحِ مَعْدُودِ اَلْکَلِکِ فُضْلِ کُنْتِ
 لَقْمِ مِی شُودِ غَلَطِ لَقْمِ مِی تَهَرِ اَزْ قُرْآنِ سِتِ نِی تَهَرِ اَزْ کِلْبِی نَزْدِ شِیْعَانِ مَعْلُومِ نِیستِ کِهْ مَرَضِ حِیرَتِ
 اَرْتِجَا بِجَا خَاہِدِ سَبَدِ وَاکِیْدِ مَرَضِ مَسْبُورِ خَوَاهِدِ کُرْدِ جَوْنِ تَفْصِیلِ حَالِ کِتَابِکِ بِمَثَلِ رِکْزِ بَاتِ عِلْمِ
 اَنْدَا مِی شُدِ بَدِ اَشْدِ وَاصلِ لَاصُولِ مَانِیہِ طَلَا اَرَا بُودِ بِرِسَلِکِ نَانِی کُمُولِ بِوُجُودِ سِتِ دَرِ بِنِ مَقَامِ بَرَا
 تَنْزِیْلِ سَامِعِیْنِ لُطَا وَتَفْصِیْحِ اُولِی لَاصُولِ حَالِ اَنْجِلِ اَلْبِیْتِ اَبْرَارِ سِرِّ وُجُودِ شِیْعِ اَلْکَلِکِ ہَرِ گَاہِ
 اَعْتِقَادِ اَرِنْدِ بِتَصَانِ وَاْتِہِلِ قُرْآنِ بِجِدِّ بِاَلْفَاطِیکِ مَعَاوِذِ خُلَافِ وَاَوَائِی الضَّارِّ شَانِ بِحِثِّ عِدَاوَتِ
 اَلْبِیْتِ بِعِزِّ صِلَا اَلْعَلِیِّہِ وَاَسْلَمِ بَلْکِ شَمْنِی سَلَامِ اَرْطَفِ خُودِ تَرَشِیدِہِ بَانْدِ چَاخِجَارِ تَفْصِیْلِہِ اَلْبِیْتِ وَصُورِ
 وَدِ الْفَقَا وَتَفْصِیْرِہِ بِسَلَامِ وَاَنْدَا اَنْ اَنْزَلَتْ بِاَوَائِی اَرْطَفِ اَوَائِی اَرْطَفِ اَوَائِی اَرْطَفِ اَوَائِی اَرْطَفِ اَوَائِی
 اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی اَلْاَوَائِی
 صَنِيعِ لَازِمِ مِی بِدِجَلَا اَلْقَابِ بِرِیْفِہِ کُودِ کِهْ بِخُبْرِ اَنْجِلِ دَرْ بَوْرِ اَرْشَمِ اَلْقَابِ دَرْ تَحْرِیْفِی تَبْدِیْلِ
 وَاَقِ شُدِ اَلْکَلِکِ مَانِیہِ بَايَنْغِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ
 بَاتِی نَمَانِہِ بَلْکِ اَعْضِی اَلْفَاوَا اَرْشَمِ مَانِیہِ اَوْ شَلْہَا وَخَا تَمَکِہِ کِهْ بِمَعَا اَنْسَخِ مِنْ اَلْبِیْتِ اَوَائِی اَوَائِی اَوَائِی
 بِحِثِّہِ مِی شُدِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ
 بِسَلِکِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ
 اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ

انصافی بید نیاید و در اینجا قول سلب بیات از شی و حکم بقا حقیقتش و نبال شیعه که قد ما و حدیثا در باره
 رداة اهل سنت عداوة و عداوة زبان بازی کرده اند سببا حضرت مولف که با این همه عیوب غافل و غرض من این حق
 افزاوه نمی گذارد اکنون عبارت شرح مذکور را ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفتیم دارد و این است که
 بهذا الشرف لیس که ذکر کرده است رجال و کما کان فی کتابه الصغیرة الشریفة الی
 در اینجا علی السلام نارسا که یکه استقامت در التوحید است بکلی حدیثا و تکرار تکرار
 فی عتقها الجمل به احوال بعض رجال اسامیها و ذکرهم لیس که الملتزم الخ اما هو کاجل
 التمسین و از رجال فی الامکان و بالمعصوم علی السلام و انتفی بلفظه والعجب کل
 العجب که از زبان مولف مجرب و قوی است شباهات از مثل مجرای صمد و که بالا اجماع معروف بحال بوده و من
 حدیث و تفسیر لغایت قصه رسیده رحمت مطلقا از او ان حیرت بهم رساند و همت خود را بر یافت حال
 رواة الجمل و زبور اهل بیت که اما دلیل و اطراف النهار بخوانند بگردانند می باشد نسبت صحیفه و بنابر
 امام جواد که است فیض و شهرت از نسبت موطا با امام مالک که قریب از کس از محدثین از و فرار کنند
 و روایت شود که کانی بن ابی الحسین و غیره من کتب الفتن مستفیض مشهور نیست که در احوال حیالت حال را و
 قانع نباشد و ثانی چند شباهت مضموم چند است که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که دریا
 عرش عظیم در جوش و صور اقل در شروش آید و خیمه آسمان بر زمین نهاده ستون عرش و کرسی مجسمه
 بمحال حال حضرت مولانا حسین الدین بهمان شرف المذند الامامیه اما راوی دیگر که عکری
 پس ترک کرش و ایترا چه صدر الدین مذکور با وجود تخریق و رفن رجال مجهول بودن نیز اقرار کرده و گفته
 که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر لا چارست به بحال ابن سماعی که در انساب التجار و بعد تصحیح
 لفظ صدق و حق پذیرش و لفظ تشیع باضمار صدق و حق عمنش و رده چنانچه از عبارتش واضح و واضح است
 و هو هذو والعکری المعدل المذکور لم اجد له ذکرا فیما وقف علی و من کتب
 الرجال لا اجدنا و ذکره ابن السمعانی فی کتابه لاسان فیقال هو ابو منصور

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العکبری کتب عن جماعة من المحدثين
 بعکبری وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيخين بغداد واصبهان مات سنة ثمانين
 وسبعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد واني علي
 بن الصواف واني احمد بن الحسين العکبری عنه ابنه ابو منصور محمد وابوه عبد الله محمد
 بن علي بن محمد الصوري وابوه طاهر عبد العزيز بن احمد الكکاني ومات بعکري في
 شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
 بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العکبری المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور
 كان صدوقا متشيعا ومات في رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعکري
 كلام الله عليه السلام كونه منصفی که دیده حق پیش از کل ابواب عدل و انصاف محول و طبعیت شیعیان
 و راستی محول باشد گوید که این همه که کذب کاهی برآوردن است تحریر جانش از کتب این سنت انکار نقل
 صدوق بودن پدر و عمش بعد از نص قومی بر نمی خیزد که علمای رجال شیعه از حال و خبر نمی آورند از این
 و جوانان ریسان و باو بشت می بودند این سرور ابدست نرم نمودن است چه ایسا باشد که در حق او
 انکه عمل غیر صالح صدور یابد پدر بر درجه ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی سیر می رسد
 بودن پدر کی برای کفایت تواند کرد کفایت از تسبیح و صدق و راستی هم و ثبات شخص نبوت انجا
 که گفته اند شهر امان بود و صف اصنافی هنر ذات این قومی است بود ارباب بهم را به مع هذا
 از کجا ثابت است که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر پدر تفضیل حضرت امیر بر خاست بخین در
 فن پیش از پیش وقوع یافته و قرینه بر نمی خیزد لفظ صدق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین
 و متفقین اجماع اخبار و اصحاب کبار را صدق نمی گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می یابند اگر ارباب
 نیاید بنقد رجال امام جوع کن در باب که این مطالب در کتاب کور موجود است جاییکه ترجمه ابان
 تفسیر منقول شده و ملخص مقال و جواب سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تفسیر شیعی بود

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه عت
 صفری مانند تفصیل مرتضوی و تخمین بقیص و منیت صدق و فاد و در بسیار از ابعاد و تنوع
 با وصف و رعایتی بوده اگر از روایت شان بجز در کتب بسیار از آثار نبویه صلی الله علیه و آله
 نقل شوند لهذا و اخذ روایت از اینها صرفه نکرده اند و نهضت های کارابان بن اغلب تفصیل حضرت امیر
 است و اگر هیچ بخلاف این عت کبری که اتفاق و تقیه شعار و آثار ایشان است این قسم اهل تنقید
 توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی باشد از آنکه ضال و مصل و فقر می باشد انتمی و اگر بر فرض قبول
 احدی از اهل حق کسی از این شیعیان صدق گفته باشد که از عقیده اثنی عشرت اتفاق و تقیه ضرر ندارد
 و از اینجا تشیع بعضی را مایه حضرت بلاف صراحت و اشاره در اوراق مرقوم الصد و غیره که نص صاحب
 باید دید که این شهر آشوبان درانی را منصفی که است گوید از کلام بزرگان خویش که او را صدق گفته
 خبری نمی جوید حاصل میشود و الحمد لله علی کل علا و کمال غایت شیعه هر گاه برای شخصی ذکر کنند
 بزرگان او را بصدق و راستی نمایند آیا این معنی راوی از جهالتش در طریق مایه بر آرد و او را بعد
 و اصل می آید خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که تعدیل و توثیق
 و جرح رواه محمد بن علف در علمای شیعه واقع است که اکثر اتفاق افتاده که دو کس بر ثقت عدل
 شخصی با جرح و ضعف جمع شده باشند نفس علی بن ابی طالب و ستر و جهل پس ذکر نسب علمبری و
 اطلاق لفظ صدق و تشیع درباره پدر و عم او که حضار اشکال را نمی کشاید و دیگر آنکه اهل حق نور
 و عادلی طایفه تشیعین بودند و نوم نسبت تشیع بر او یکند چنانچه از کتب مایه او عالمی در
 سائل و دیگر پیدا و هوید است این تشیع عرفی بعد تسلیم و تزلیم لازم نمی آید و صحت صحیفه و بحال
 شیعه هر حال از هم می آید اما راوی دیگر پس ابوالفضل محمد بن عبد الله بن الطلع شیب
 است که بر چند متقبل هم و کمال محمول است لیکن حقیقه بترا از ماضی مجهول است که باطنها را چنانست
 است و مافصل بودنش غلط و تحلیط پیش او بوده و هم اصحاب از او را تضعیف نموده اند و حال ضعف این

طمانی از فهرست امام عظیم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این مختصاری که صحیح را از سقیم جدا کند
 و او انصاف و دلیلی صحیح فرموده که با تحقیق کذب و ضاع بوده امام عظیم ثانی یعنی شیخ علی را نیز غرق صدق
 و حجت در دوش آن مدعو خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال در البوصع و اقرانیا ذکر کرده و این داود
 اگر بجا را در اول لغات و بیج نماید اعتبار را شاید زیرا که دوبار او را در محراب و صحن سبک سفیر
 انچه شینند مرتباً انفس گفته ام بلکه این به نسبت بجز که صدالین جنی شرح مسطور افاده بوده
 محل است و انظر الى عبارته و اشارته هو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 البهلول بن همام بن المطالب بن همام بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 شیبان قال البخاری کانت افر في طلب الحديث ثم عثره وكان في اول عمره ثلثا في خط
 و رأيت رجلا جالسا يغزو في كعبه و يضع غنمه له كتب كثيرة منها كتاب مشرب الذرية كتاب
 من رايهم المؤمنين عليه السلام كتاب من راي الحسين عليه السلام كتاب فضائل ائمة
 كتاب الدعاء كتاب من روي حديث عذير حم كتاب سالك في التقية
 و لاذ اعاد كتاب من روي عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كتاب فضائل
 زيد بن كتاب الشافعي في علوم الزيدية كتاب اخبار ابي حنيفة كتاب ابي حنيفة في هذا الشيخ
 و سمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه الا بوا سطة بني و بنه
 انتهى قال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطالب الشيباني يكتفي باب الفضل
 كذا في الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا لا كذا في الرواية
 الطبية و الحكماء بالفرق و كذا في الخبر لا في خبرنا جميع رواياته عن جماعة
 من اصحابنا انتهى قال ابن الغضائري فيه انه وضع كتابا كثيرا لا يذكر ان كتبته و
 فيها الاسانيد من قول المتن من دون الاسانيد و اوى ترك ما يتفرع به من
 و ذكره العلامة في خلاصه من غير مرة كذا في البخاري و مرة كذا في

انما العبد المذنب و ذکر کان داور فی رجا له کذا کذا من کذا فی المؤمنین و مرتب فی
 البحر و غیر اینست بلفظ له چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرورتی که بکار حال دیگر مجبورین
 حال حضرت مصداق را مهور السحاب با جفت با طری که اگر کبار و مخالفان می اندیشیدند لغت
 و نظرات از شیعه مصدق و مستحق و عدالت و ثنات بعد از شرفی بوده اند که ایم و معایب بخارابر ملا
 و نه بر بایم و غرضی همانند که هر یکی از این شایسته سکان اوی صحیفه سجاده می است پس له الاخری با بخلاف است حکما
 معتقد که اشتباه دوم و در بعضی از مقامات معینه است کما سیح الشارح السیاحی و درین هر دو نیز
 غرضی است بین بونی است نهایت روشن هر گاه حال اخیل و زبور ال بیت طاهرین بر عم حضرت شمعین
 چنین باشد که باره آن را و افتاد و امی بر حال دیگر کتب بدین درجه نرسیده اند و عباس کن کلستان
 من بحار مراد و از اینجا مانند جمیع مصداق و شکار باشد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیل نمائند شاید
 که با قند اکا برخایش فرماید که بلاغت کلام رعایت مقتضای مقام و عزابت اسلوب فصاحت
 عبارات مرغوب دلیل متعین است که تکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح از عین
 فرموده که هر چند رسد خطبه طالوتیه بر عرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب نظم بدیع ابامی کند که از غیر
 امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عرب را و کتب منشیات بدانکه بر قاتل کائنات
 و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه حق و دارد و عجب ترا که اعجاز قرآن مجید بر عزم آمده و با
 بالغیبت نه بجهت بلاغت که لغایت قصوی رسیده کمال طبع و روح نهج البلاغه و نه الا حق و الا حق
 المحفوظ المنزل فضلا عن المحفوظ لبدل قد بر و مامل خد **ششم** آنکه حیرت که خوار و راضی است
 نسخه بحیای صحیح و صحت با فی الموطا و دست و او بهوش از یاد حیرت او موجب شد او پریشانی است زیرا که هر
 روایتی بجهت کثرت و هم که جامعین صحاح القول صاحبستان الحدیث در تفرقه بحی بن بحیای صحیح
 و بحی بن بحیای تمیمی اتفاق افتاد و منافق نسخه مذکور نیست چه علامه یقین و در کتب معتده خصوصا مفسرین
 کتاب بعد از اکابر طریفین در مثل ابایتیکه بر لفظ اکثر متضمن است لفظ صحیح بر معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول در مقام آنکه بحیاتی مخصوصی او در مرتبه ثانیة النبوة است و ثانیاً
 کثیر رود او و این عام است از آنکه در مقام واقع شده یا کمتر از آن یا از آنجا که در مقام خود است
 خاص غیبت معنی ثانی آنکه خطا و عدم از اصابتش با وجهی است که بعضی ناقص و کثرت و عدم
 یعنی صحت مجموع موطن است اجب لازم است البطل یعنی ان اثبات منی و مذهب لائل قائله در حیر
 ترقیم آرد نه یعنی که کثرت و عدم فی حدیثها با ضیاع راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما سنه فی مسئله
 الله تعالی بخلاف منصف هیچ آن که توضیحی همیشه نیست و قد تقریر ان الموجه بالغ والمانع کیف لا احتمال
 و انه اذا جاز الاحتمال لعل الالاسم لال لکن فتمیز باغض ازین تقریر بخلاف در وقت از اوله قائله
 معنی اول را تیر غا بمعرض ثبوت است و ثبوت برایش همکارم اول آنکه امام است عدالت جامع
 بودن بحیاتی مذکور در روایت است و مستند است به روایت اولین هر دو منصب کتابی یعنی
 بدلائل سطحی بقی خود از کلام ارشاد الذی به علامه و ملوی کتابت جان مثل ظهور کلماتی چون کتو
 بهصار و اورا آفتاب و البقرة النصار است و بعضی در صورت غلبه و هم و سبب ان منغلویت منقطع
 و اتفاقش عقلا و افتد از محالات است و ثبوت است و عبارت مذکور بحی بن حمی از فرقه بر سر است و در حاشیه
 مسلمان است و در قرطبه از زبان بن عبد الرحمن موطا را گرفته و اتفاق نمود و بعد از آن ثبوت علم او را
 عنان کشش شد و اولیست سال او که به شیعری حلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات با امام
 در سنه یکصد و هشتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجزیه حنبله
 او خدمت کرده و از عبد الله بن مسک که اجل شاگردان امام است نیز موطائی او را و جامع او را روایت
 کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام در یافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در حلت بر
 طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده و در یک حلت از امام و از عبد الله بن مسک است و بعد
 مصری و صفیان بن عیینة و نافع بن نعیم و قاری خذ علم نمود و در حلت دوم شخص است غافل از خدمت بن القاسم
 که صاحب مدونه بود یکی از شاگردان امام مالک است گفتا نموده و در حلت اولی روایت نقل را استیفا

[illegible]

چند و هم هم بعد تنزل و تسلیم است و الا در مقابلہ شیعیہ موافق تقریر صاحب خبر تہمی توان گفت جمہور
 یمنیانی مصدومی و زمران خویش بن بلا و اندلس رئیس علمای یوفیہ و محدثین بود و رجوع فتا و بذات و شہد بخارج از
 و فیات لامعین و بنان ثابت گردیدہ قد عرفہ اتفاق فرقتش مانع از اکثریت جموع و تکرار انکار است و ثابت
 اقامہ ناخین و خبر کی لصبار کاتبین این مغلطہ ما واقع شد حضرات امامیہ ربانی المفضلین علیہم السلام عظم
 ہمین تا ویلات نمایند و در توجہات کثرت امام و مغلطہ بامی وی می نویسد و اللفظ للفاصل
 المجلس في رجال روضة المتقين حيث قال كلما يقع منه من السهو والغفلة وكان
 باعتبار كثرة تصانيفه و مشاغله العظيمة فإنه كان يجمع إليه فضلاء الزمان و
 سمعنا من المشايخ و حصل لنا الظن من تتبع الفضلاء تلامذته الذي كانوا من
 المجتهدين يزيدون علم ثلثماية فاضل من الخاصة و من العامة لا يحصى فإزاء الحفلة
 أعطوه كرسى الحكم و كان ذلك بعد حكاية و حكاية في ذلك العصر و ان كان التصانيف
 كان في اربعة الخلفاء العباسية لانهم كانوا يبالغون في تعظيم العلماء و الفضلاء
 من العامة و الخاصة و لم يكن في الزمان شيخ الطائفة تقيته كثير بل كانت سباحة
 في الاصول و الفروع حتى في الامامة في الجبال و مباحث الفاضل عبد الحبار و الباقين
 و غيرهما مع المفيد و المرتضى و شيخ الطائفة مشهوره مدكوكه في توارخ
 الخلفاء فاضل و المشايخ العظيمة يقع منه السهو عنه احوال تقضاي
 تركيز شيرى كه عرض سہو بیان سبب مرجع طالبین و کثرت شاغل و توشیح شخص بالہما
 علمای امامیہ قد حی بنی کند بلکه امامت محض با وجود عظمت نیز بحال خود باقی می ماند پس نیز بجای مصدوم
 جز از درجہ اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحیح بمقتضا کمال حدیاط بعد از علم و امام کذا ایضاً است
 عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخہ مصدوم و یا از روشن کشیدہ بخلاف حضرات متشیعین کہ
 ابو جعفر طوسی شیخ المفضلین امام عظم لقب شیعہ و قد حی در عظمت او روانہ استند

بلکه علم استنش بحال عظمیت تفرع خاص و عوام بر اثر استند و کثرت غلط او را کاهی بزیادت
 کاتبین و کاهی بکثرت سفیدین محلل گردند و زانی برای بنیل سائر بر زبان آورند که ان بجا بود
 یکبوی ان اصرارم قدینو چنانچه بر اطنان تصانیف قمر دانا و طائفه و منه الش محتجبت غلطیوم
 و راه و هول انسیان می یومیم چه هر گاه هر یکی از اکابر شیعه را راست شیطانی لطافی که برین
 مقدسه ایمه می علمیم سلام شرک و ملعون بود کما فی روایات کلینی و با عراف مقدرین طائفه بالقب
 متعشده چنانچه عنقریب نقول نمی شود کمرت محکم بنید و اکنون بحال کیست که برین موهوم
 حضرات خند و کاشل زاول مر بالزام اهل سنت و عمومی فحاشان اصول فروع و حجج رواه
 انطباقا معا محمدین شفات که حقیقه بری بودند نمی پروا و بتیور و جاجی و رامیه بطول و سنگ
 ساختند و از تکلفات یاده و تاویلات بعید غیر وارده حجت یافتند حالا احکام بنیان و
 راوی قیراد و تفسیر موقوع عدساتون به شنیده و از ان بر یافتند که و هم نمی محل مرتبه خود و توان
 بود چه با حدود و جبهه موطا سلفا کما یلوح من کلام المؤلفین من انکه و رنجبه افک و شرح آن که از
 ملا علی قاری است چنین فاده نموده اند که اگر خطای او هیچ احتشاح غایب مساوی باشد البته در
 روایت قاضی است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قبح نمی کند فان الا انسان لیس بمغصوب
 مِنَ الْخَطَا فَاِنْ قَالُوا فَمِنْ وَقَعَ لَهُ الْخَطَا مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ مَثَلًا اِنَّهُ سَيُكْفَرُ
 اِلَى اَنْ قَالَ وَبَدَّلَ عَلَى اَنْ اِذَا كَانَ غَلَطَهُ اَقْلَ مِنْ اَصَابَتِهِ اَوْ قَلِيلًا بِالْإِسْبَةِ
 إِلَيْهَا فَهُوَ مَقْبُولٌ و از کلام شیخ متفق معلوم می شود شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود
 افاد و اجاد اگر خطا برین یا غالب مساوی بود با صوابان فتن این هر دو صورت و خلل بود و در
 حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر علیه صواب اتقان است و حفظ اگر لازم حال جمع
 اوقات عمر کرد و حدیث معتبر نبود طر فانه حضرات امامیه نیز همین سبک گزیده اند و غلبه
 ذکر نادر اعتبار بر شرط نیست و مغلوبیت مساوی را قاضی نمی شمارند

فِي زَيْدٍ وَالْأَصُولِ وَشَرْحِهِ لِلْمَارِئِ زَيْدٍ وَأَمَّا الضَّبْطُ فَيُرَدِّدُهُ غَلْبَةُ الذِّكْرِ عَلَى السُّهُوِ
 لَيْتُمْ كُنَّا لَمْ نَحْذَرْنَا عَنْ سُقَاطِ بَعْضِ الْحَدِيثِ مَا يَتِمُّ بِهِ فَايِدَتُهُ وَتَحْتَفِلُ الْحُكْمُ بَعْدَهُ
 وَانْزِدْ يَدًا مَا اضْطَرَّ بِمَعْنَاهُ وَابْدَالِ لَفْظٍ آخَرَ مِمَّا لَمْ يَدْخُلْ فِي الْمَبْدُوءَةِ وَالرَّوَايَةِ
 نَسْنُ غَيْرِ مَنْ يَرَوِي عَنْهُ فَيَحْصُلُ لِلسَّلَامِ رُحْمَانُ طَرَفُ الْأَصَابَةِ فَيَحْصُلُ الظُّرُّ وَنَحْبُ
 الْعَمَلُ خِلَافُ مَا إِذَا لَمْ يَحْقُقِ الضَّبْطُ فَأَنْتَ أَمَّا أَنْ يَكُونَ النِّسْيَانُ أَكْثَرُ مِنَ الذِّكْرِ أَوْ هُمَا
 مُتَسَاوِيَانِ وَعَلَى التَّقْدِيرَيْنِ لَا يَنْجُ بِطَرَفٍ عَدَمُهُمَا إِذَا هُمَا مُتَسَاوِيَانِ الْأَوْدُ أَمَّا لِيَحْصُلُ
 طَرَفُ الْأَصَابَةِ فَلَا يَحْتَاجُ الْعَمَلُ وَقَالَ الْعَلَامَةُ يُعْرِفُ الضَّبْطُ بِكَثْرَةِ اسْتِعْلَامِ
 الْأَشْيَاءِ مِنْهُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى وَيُطْلَبُ مِنْهُ إِعَادَةُ مَا حَفِظَهُ بَعْدَ وَقْتٍ لَوْ قَدْ عَلِيَ
 ضَبْطُ فَضَالِ الْأَحَادِيثِ أَدُونَ مُطَوَّلًا بِهَا قُلْنَا مَا عُرِفَ ضَبْطُهُ فِيهِ دُونَ غَيْرِهِ
 وَقَالَ الْحَصَّ فِي مَشْرِقِ الشَّمْسَيْنِ فَأَقْلَتِ كَيْفَ يَتِمُّ الْحُكْمُ بِصِحَّةِ الْحَدِيثِ مُجَرَّدَ تَوْثِيقِ
 عُلَمَاءِ الرِّجَالِ عَلَى سَنَدِهِ مِنْ غَيْرِ تَصَرُّحٍ عَلَى ضَبْطِهِمْ قُلْنَا لَهُمْ يُرِيدُونَ أَنَّ اللَّهَ عَدَلَ ضَبْطًا
 لَا لَفْظًا الثَّقَاتُ مِنَ التَّوَقُّقِ وَلَا وَتَوْقٍ لِمَنْ يَنْتَسُوهُ وَسُهُوَهُ وَذِكْرَهُ أَوْ يَغْلِبُ سُهُوَهُ عَلَى
 ذِكْرِهِ وَهَذَا هُوَ السُّرِّيُّ عُدُولُهُمْ عَنْ قَوْلِهِمْ عَدَلَ إِلَى قَوْلِهِمْ تَقَهُ أَنْتَ خَيْرٌ بِأَنْ هَذَا
 الْكَلَامُ ظَاهِرٌ فِي الْحُكْمِ بِأَنْ يَكُونَ الْحَدِيثُ صَحِيحًا أَوْ مُوَثَّقًا لَكَ تَعْلَمُ بَقَاءَ الْأَشْكَالِ فِي الْحُكْمِ بِأَنْ
 حَسَنًا لَعَدَمِ تَعَرُّضِ عُلَمَاءِ الرِّجَالِ لِضَبْطِ الْمَوْجُودِ وَقَدْ ظَنُّوا غِنَاءَ الْعَدَالَةِ عَنْ شَرْطِهَا
 إِلَى الضَّبْطِ وَلِذَا لَكَ لَمْ يَذْكُرْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ لِمَنْ عَوَّلُوا الْعَدَالَةَ عَنْ تَعْلَمُ مَا لِيَضْبُطَهُ
 لِأَنَّ الْعَدَلَ إِذَا عُرِفَ مِنْ نَفْسِهِ كَثَرَةُ السُّهُوِ لَمْ يَجْزِ عَلَى الرِّوَايَةِ تَحَرُّزًا عَنْ ادْخَالِ
 مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِيهِ وَفَرَّدَ ذَلِكَ الظَّنُّ لَعَدَمِ مَنَعِهَا عَنْ نَفْسِهِ سَاهِيًا عَنْ أَنْ يُكْثِرَ
 السُّهُوُ فَضْلًا عَنْ أَنَّ غَيْرَ مُضْبُوطٍ أَوْ غَيْرِ ضَابِطٍ هَذَا الثَّقَلُ لَا يَسَاوِي الْعَدَالَةَ وَالْ
 الْمُنَافِي هَا أَتَمَّا هُوَ لَعَلَّ السُّهُوُ لَعَدَمِ الضَّبْطِ الْمَفْضُولِ الْكُنْ عَلَيْنَا نَهَى لَفْظُهَا

و اما الباقی **اسم فنی** آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبطوع شده و نسخه مستقیم آن
 بدست یحییان افتاده گفته است خلاصه این عبارت شیخ بهائی و ملاصلح ما زید را فی زیادت بعضی از
 نواید که برای توثیق بجای مصدق بکار آید میرا یعنی ضرورت بالاجماع که راوی حدیث ضابطه و متن باشد
 و الا بسبب آنکه بعضی از افاضل حدیث و قبح اشتباه در سند آن قول و را اعتبار نخواهد بود لیکن از این
 ضبط و اتفاق غلبه و در مکتوب است و نویسان است به حدیث یا که اجماع عالمین خبر خلاف آن تحقیق پذیرفته
 و از این جهت بر حاشیه القبل در این است شود که قبول خبر عادل شخص ضابطه تخصیص یافته و الا فاسق و
 عادل غیر ضابطه و خبر عادل و حافظ نفس الامر هر دو برابر اند که یکی عام و دیگری ساسی باشد و حصول
 مرتبه بین این دو ضابطه است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات استعداات خواهد بود و مقصود
 از لفظ ثقه که در کتب رجال می آید پسند عادل ضابطه است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گردانند
 که هم عدالت و خط آن بر می آید و هم ضبط و اتفاق مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
 بجزو سماع حدیث نماید و بخواهد مراجعت و حفظ آن پروازد اگر چه کثیر السهو بیان باشد چه بسیار است
 که شخص در مطالع علیه و مقاصد نامضاه حدیث غرض کند و مقصود آن فوراً در یاد بگردد و عرض کثرت
 سهو مجبوری شود پس گاه در کتاب ضبط اهتمام نمود و او را ضابطه خوانند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
 رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حدیث شیخی را توثیق کرده اند و حال آنکه برایت
 صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بجز حدیث صادق گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که
 نماز بر من شوار است و ممکن است جواب بگیرد که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مرادش
 سهو معنی شک است الی آخر اقال و از اینجا واضح شد که و هم به شبهه بجای مصدق که بعضی
 و هم نویسان مثل حبیب اندر سید کما یدل علیه قول القمی فی ظاهر حدیث الفقیه بعد از فرید اهتمام مصدق
 و تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و بعاقل و حکایاتش که از دنیا تا اعیان و استبان منقول است
 بر آن ارد هرگز در اعتبار نسخه او قانع نیست ع که هیچ نفسی از خالی از خطا نبوده و حدیث

آنکه اگر مراد از قول مخاطب علی نه احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم یقین از زبان محمدی برسان
نبوی است این است که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و مسند امام مالک یقیناً از زبان رسول مقبول است
صلی الله علیه و آله و سلم و قطعی الصدور است فهو ممنوع و مندرج کلام ابو کریم نووی است شیخ محمد
مسلم بمقامیکه قطعی صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته
هذا الذي ذكر الشيخ في هذا الموضع خلاف ما قاله المحققون و انك ترون ما
قالوا في الحديث الصحيحين التي ليست متواترة إنما يفيد الضمن فانها أحاديث الأحاديث
يفيد النظر على ما تقدم ذكره من قرب بين البخاري ومسلم وغيرهما في ذلك المكان قال
ولا يلزم من نزول جميع الأثر على أصل بما فيها أحكامهم على أنه مقطوع بحال كلام
الشيخ صلى الله عليه وآله وسلم انتهى بقدر الحاجة و هو معتمد نشود و که اکثرین شیوخ
کلام امام نووی حدیثهاست فلایدل علی ذهب جمهوریه که ملازم حق و ذکر بر زبان از عذیبان بن
رفع کرده اند و اللفظ له فی ترجمه البخاری حیث قال و باید دانست که حکم صحیح و ضعف لفظ ظاهر امر است
نه آنکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و بیان و تلقه و ضعف و غیره و
شیخ تقی الدین ابو عمر بن صلاح بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت آنچه یا متر شده و صحیحین را از این بخت
جهود انتهی ببرد و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات است و کتابت ابراهیم است مکن شمول
این حکم برای حدیث کحوض حدیث صحیح شهادی حد جمیعاً اثبات و آثر آن کلام محققین اهل سنت
جای خودش نیست گو باقر امام شیعہ در رساله اثبات بدو عو که اثر حدیث کحوض نموده باشد کما اخفی علی
من طبعها و نظری زلات مصنفها و غیرات مولفها و او مسلمنا فمرا المؤلف لا یمکن ذلک باجمل مؤلف سال
باقدرای فاضل جالسی حیث قال فی احسام و طعن بر بنیان نه تنها ازین جهت است که ایشان و آیت
کفر و زندقه را در کتاب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت است که ایشان تصحیح حدیث احادیث
کرده اند و میگویند که آن قطعاً جانب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن و رباره

بعضی از اصداق ایامی خویش که و می پیش نبود با برادر این مقدمات اظهار ابحاث علمای اهل
سنت و صدق صفا فاضل عقد گردانیده و نشان الله تعالی بر مقامات متقدمه خواهی دانست که
فرقه اخباریه که سواد عظمی ازین بودند بلکه باطهار برادر بزرگ مخاطب مذمته الاجتهاد معجز
جامعه اهل المعاد شیخ ایمنه مدی منجر الشیطان هو الیه نقله بن شیطان ند و بالله المعبودت کار دارند
بر طبیعت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربع مایه با وصف شمول آن بر انواع خرابیه کما استمر
انشاء الله تعالی و اند قال الفاضل المتبحر حکیم داه الله تعالی الی اصطراط المستقیم
و هرگاه بنمقدار جاگزین مدر که ساعین گشت حتی گوش سخن این پیغمبر زنند که در صحیح بخاری ابن عباس
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم مزیست الا و الله یجاء بر جبال من اُمتی فیه خذ بهم ذات
السمال فاقول یا رب صبحانی فیقال لا تدیری ما احدثنا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دُمْتُ فیهمْ فلهما توفیق بنی کنس انت القریب
علیهم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما یرتد عن الله عز و جل عاقبهم منذ فارقهم الحدیث
و چون کمالی عظیم از غوامی بخیرت اهل سنت در مشی و یعنی ایمان جنمی بودن بعضی صحابه و خجانبان بعضی
بقراین جلیله افرودگان سینه کرد و مها کن بر طغائی این باره افواه خود را مغدور نمیدارند و
حجج بیانی جواب میدهند و مایه دور علیه و حتی الحجاب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المؤذین الذین قالوا معکم انکم تنفسون انفسکم خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله
چنانچه مصنف مع البری و شیخ سیکو و امیر الحکامی کذا الا که ثرا بالنصغیر
و لک شیهه یغیر التصغیر قال الخطابی قل فله عدد من وقع له ذلك
و اما وقع لبعض جفاته العرب کما یقع من احد من الصحابة المشهورین و شایع کرانی
در حدیثیکه قبل ازین حدیث بیانی تفرقه عبارت کور است گوید و قال محمد بن یوسف العزیزی
ذكر عن ابي عبد الله عقیصه هم المؤمنون الذین ارادوا علی عهد ابي بکر فکانهم

ابوبکر و فیسرین حدیث میگوید قوله اصحابی و ضعیف و الاصحاح و هو ثقیل و عذرهم
 و کلمه یزدیه خواص اصحابیه الدین کن مودع و عرفنا ضعیفته فقد صافهم الله و اعصمهم
 عن التبذیر و کسب المراء من لا یرتد و الرجوع من الدین اما هو التاخر عن بعض
 الحق و التقصیر عنه و کلمه یرتد و یجدر من اصحابیه علیه الصلوٰه و السلام الحمد لله
 رب العالمین و اما یرتد قوم من جفاة الاعراب من الموفقه قلوبهم من کلام
 بصیرة لهم فی الدین و ذلک لا یوجب قدحاً فی الصحابة المشهورین رضوا الله
 تعالیٰ عنهم جمیعاً انتهت عبارة الساری حذر البخاری مع عدم التورع علی
 تلك النسخ التي كانت فی ایدینا انتهى لفظه اقوال استعین بالوفاء الرحیم
 و عوی در و شوال بعضا لظفر بربط حق ما مانده اعتراض سابق من طعن بصور غایب خوش
 است که و می نیست بجا خط اصول عمده حضرت ابابکر استعین می توان گفت که چون بعضی از
 فحوائی این حدیث بر اینها وارد می کرد و بجهتینیکه بیاوردند ایشان منهدم و ارکان و عام مسلک ایشان
 متزلزلان نمیداد و حتی الاکان میخوانند که تیر میم تا سیران بر دارند و انی لهم ذلک بعد کما
 است که و عبارت فاضل که مانی تحقیق بعضی ازها امور ضرورتی است و آنکه تصغیر را بقیل عدد حمل
 کردن بکدام جهت جویش آنکه لفظ جان و ایات بخدایت مدفعیال در جمیع استعمال قلیست
 بر نفس غیر را بقیل عدد حمل کردند تا بالظهور حال که در فتح حدیث واقع است متربط شود و ایضا لفظ مرط
 که بخاری ح روایت ابوهریره رضی الله عنه آورده تحقیق صاحب قلیوس و اثبات دلالت قلیت
 عددی کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجل و قلیت که من
 ثلثة او سبعة العشرة و اما ذوالعشرة و ما فیهم امرأه و سبعة بعضی از شارحین
 صحیح بخاری طلاقش بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه افطش بر
 شهاب و سید به کمال انجمن علی الحدیثین سوبه تصنیف است انچه محدث جز می ح در انها تحقیق

نموده چنانچه قال والتر خط من الرجال ما دوز العشر وقيل الى الاربعين ولا يكون
 فيه امر كه علامه نوین جلال ان البصوت نكره وادفعه من غير مشعر بقليل متخفرت ونبشت
 كه اگر بسبع طرق انجيدت را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الضاغط و دیگر نیز نموده این عمل بهم رسیده و
 آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی از خدا که برگردیدن از اصل دین و اسلام است تبدیل
 اخلاق حسنه بیه و تغیر روح بترزل یعنی اختیار روشیکه عین کفر باشد چیست و جوابش آنکه باعث
 عدول چند دلیل است درین مقام بر دو دلیل الکفای و رزم و اگر تطویل نمی کردم یکی آنکه در کتاب
 برودگار عالم و خطاب پیغمبر با فخر بنی آدم بر جای خود آیات قاطعه و بنیات ساطعه نقل یافته
 که حاشا که ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید الفتنه بر وجه کفار نکو ساز خواهند
 ریخت بلکه آن گروه شقاوت پزوه را در روز قیامت بر عکس اصل باین حالت سواد و جود خواهند ریخت
 تا هر یکی از اهل محشر از مؤمنین و کافران با هم گریختار گردد و برده ناموس کفار را بر سر تمامی خلق و دین
 آخرین دریده شود قال الله تبارک و تعالی یوم تبصرون و جوه و تسود و جوه و تسود و تسود و تسود
 ان سواد و جوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کفرت تکفرون
 و اما الذین ابصرت و جوههم ففروا رحمۃ الله هم فيها خالدون مولانا الطامه الدینیشای
 رحمه الله در تفسیر فرموده و فی امثال هذا الاکار یفسرین قولان احدهما و الیه میل و مسلم
 الیه کما ضجارت الفرج و السواد عن الغم و هذا صجار مستعمل قال تعالی و اذا هم
 احدهم بالانثی ظل و جوهه مسودا و کما ساء الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
 الامیر المعویه قال له رجل یا مسود و جوهه المؤمنین الی ان قال و تانیهما ان
 السواد و البیاض محمولان علی ظاهرها و هو النور و الظلمه اذ الاصل فی
 الحقیقه الاطلاق منک کان من اهل نور الحق و هم ببیاض اللون و سفاده
 و ابیضت صحیفه سعی النور بین یدیه و فی سائر و منک کان من اهل ظلمه

الباطل و هم يسود اللون و كمده و اسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا و الحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغفون بحسب ذلك و يحصل لهم بسببه من يدبحة و سرور و ويل و نوب
و ايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الآخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في لطاعات و تركه في محرمات انتهى محصرا و امين له بن طبرسي مجمع البيان
زياده نرازين بتاسيد و لغت كسانك ظلمت نور را بر حقيقت محمول كره اند برود
عبارتش اين است قال بعضهم المذ يا ايضا اضل الوجه اشكل و ما و اسفار اهل الشرور
ينزل البغية و الظلمة بالمنية و لا يستبشار بما يصير اليه من الثواب لقوله تعالى
و جوه يومئذ مشقة و ضاحكة مستبشرة و المذ يا سق ادها ظهروا ان الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب لقوله تعالى و جوه يومئذ باسرة و و جوه يومئذ عليها
عبرة و فهنا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة و الا قول اصح احمد
بهر صورت ثابت است كه اين هر دو گروه مومنين كفار نزو هر كس ممتاز و جدا خواهند بود و القباس يعني
در قيامت باقی خواهند ماند و اما احاديث در اثبات اين مدعا بجا آيد و هر كس را يقين كلي و اطمینان
افرايد در كتب فریقین به تفاضل شهرت رسیده ايرایش خالی از اطمینان نماید چنانچه بر متبعين
كتب ترغيب و ترهيب بجا مجلسي بود اوشكار است اينهم از نيرين كتاب است تا فته كه شفا و حق
كفار خصوصا وقتي كه شرك و كفر آنها بر همه كس از اهل محشر نمايان باشد خطي زجوازيات گفته اند
ما كان للشيء و الذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اعداء للحكم لا جرم حمل روت احداث بتبديل و تاخير حقوق حكم دقيق نظر
ضرور افتاد و و هم آنكه در روايت ابو سعيد خود موجود است كه جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم چون
خوانند و يكمه را كه اخبار الشفا من يگذازند و بر آند عيب السومي و درخ می كشند خواهند فرمود كه متحققا

سَنَفًا لِّمَنْ يُنْفَخُ كَذَلِكَ يُغَيِّرُ تَبْدِيلَ مَحْمُولٍ شَدَّ وَهَرِ خَدَّ رُجُوعٍ اَزْ هَلْ دِنْ بِلِي اَزْ اَفْرَادٍ
 تَغْيِيرِ تَبْدِيلِ اِشْدَ كُنْ چُونِ دِلْفَسْ حَدِيثِ مَوْجُودِ هَسْتِ فَلَا اَرَاةَ مِيخْلَصُ مِنْهُمْ اَلَا مِثْلُ هَمَلِ
 التَّعْمِ كَمَا سَجَّيْ اِنْسَانًا لِّتَلْكَ لَيْسِي شِفَاعَتِ اَزْ اَنْ اَوْ كِيَرِ نَجَاتِ نَحْوِ اِهْنَدِ بَابِ مَكْرٍ قَلِيلِ اَرْتَدَّ اَوْ رَابِزِ
 اَزْ شَقُوقِ وَا خِرَ اَزْ بَعْضِ حَقُوقِ فَرُودِ اَوْرَدِ دَفَانِ اَلْحَدِيثِ لَيْسَ لِعَصْنَةِ بَعْضًا وَبَدِيحِي اَكْ اَكْرَبِ رُجُوعِ اَزْ
 اَصْلِ دِنْ اَخْتِيَانْدِ كَيْفَا رُشِيَرِ كِيَرِ مَحْمُولِ مِي نَمُودِ خُلَاصِ صَحِي اَزْ اَهْوَ اَوْكَانِ اَقْلِ قَلِيلِ اَزْ مَحَالِ تَبْعِيَا
 مِي بُوْدِ زِيَرِ اَكْ نَجَاتِ كِفَارِ كُنُوسَا اَزْ عَذَابِ اَللَّهِ سُرُوتِ كَلِمَاتِ بِيَقِيْنِ مَخَالَفِ نَصُوصِ قُرْآنِي وَاحَادِيثِ
 رِوَايَاتِي هَسْتِ نَكِيَهْ كِي تَعْدِيَرِ اِشْعُونْدِ وَ دَرِ جَهَنَّمَ نَمُودِ وَ هُوَ ظَاهِرِ سَبْعِ مَعْلُومِ شَدَّ كُنْ جَاعَتِ بَرْدِ
 حَقِيقِي مُصَنَّفِ وَا هَلْ دُوَا رِ تَكَا كِيَا بَرِ سَخَفِ جَهَنَّمَ اِشْتَدَّ اَمَّا حَلِ حَدِيثِ بَرِ سَاقِ وَ كِفَارِ جَمِيعًا بِلِ اَكْ چِ
 اَزْ اِمْكَالِ ثَانِي وَ نَجَاتِ مِي شُدِ وَلَكِنْ بَعْضِي اَزْ اَلْفَاظِ مَسَاعِدَتِ مِي كُنْدِ خِيَانِجِ مَفْضَلِ خَوَاسِي وَ هَسْتِ
 اِنْسَارِ اَللّهِ تَعَالَى وَ حَضْرَتِ مُؤَلَّفِ نِيَزْ اَزْ حَلِ رُودِ مَعْنِي اَخْتِيَا رُفْعِ اَلْاِسْلَامِ نَكِيَهْ شَدَّ اِيْدِ خَوَاسِي اَكْرَدِ
 اَكُنُوسِ اِتْمَاعِ خُلَاصَةِ مَعْنِي سِبَارَتِ فَاخِلِ كَرَامَتِي كِي بَحْوَاسِ اَلْكَلِمِ تَعْبِيرِ وَ تَقْرِيرِ فَرَسُودِ تَوْجِدِ بَادِي شَدَّ كِهْ
 اَتَصَغِيرِ لَفْظِ اَصْحَابِ اَبِي خَيْثَرِ بَرَايِ قَلْبِ عِدَّةِ اَخْصَا هَسْتِ وَ خَوَاصِ حَوَارِي مِي اَسْلَاطَانِ سِرِّ خَيْرِ مَرْتَبَتِ
 كِهْ مَلَا زَمِيْنِ اَكْ نَجْنَابِ عَارِفِيْنِ حَقُوقِ اَلْعَالِي قِيَابِ بُوْدِ وَ هَرِ اَرَانِ مِلَاحِ مَنَاقِبِ اَكْ نَجَابَتِ زَوَلِ وَ حَقِ كُشْفِ
 حَقِّ اِيَقِ بَرِ زَبَانِ صَدِيقِ تَرْجَمَانِ سَكَايَةِ خُلَاقِ كُنْدِ شَدَّ مَرُودِ نِيَشْتِ زِيَرِ اَكْ اَزْ بِيْنِ بَرِ كَا
 بَغَايَتِ اَللّهِ تَعَالَى اَخِيَرِ اَزْ حَقُوقِ وَ تَبْدِيلِ اَزْ خُلَاقِ حَسْبِي مِي لَطِيْفُ نَبِي مِي بُوْرِسْتِهْ بَلَكِهْ اَلْيَشَانِ اَقْدَامِ تَابِيَدِ
 دِيْنِ وَا اِسْلَامِ نَمُودِ وَا اَسَاسِ تَقْوَى وَ نَفَاقِ اَبَا نَحْدِ اَمْرِ سَانِيْدِهْ وَا اَعْدَالِ اَلْاِصْفَا وَ اَدْوَدِ وَ صَدَقِ
 اَرْكَانِ جَوْرِ وَ اَعْلَافِ اَبُو جَوْرِ وَ كَالِ زَبَدِ وَ تَقْوَى خَوْفِ وَ خَشْيَتِ خَدَا اَقْدَامِ اَبُو صَدْرِ اِيْنِ تَبْدِيلِ
 وَ تَغْيِيرِ وَا نَجِيْرِ اَزْ حَقُوقِ نَبِي شَدَّ لَكِرِ غَيْرِ مَلَا زَمِيْنِ اَعْرَ اَكْ اَبِي صَبِيْرِي دَرِ دِيْنِ حَقْلِي كَامِلِ وَا اِسْلَامِ حَاصِلِ
 نَكْرَدِهْ بُوْدِ وَ لَكِرِ اَبُو سَمَاعِ خَيْرِ وَ فَا تَسْمِيْدِ كَلِمَاتِ اَزْ دَاوُنِ نَكْرُودِ وَ اَخْذِ صَدَقَاتِ كُنْدِ شَدَّ اِيْدِ
 بَلَكِهْ اَلْظُلْمِ اَبِي طَيِّبِ وَ عَدَمِ رُسُوخِ دِيْنِي بَكْرِ وَ حِيلَةِ اَبِي اَزْ اَعْذَارِ كِهْ بَدِ تَرَا اَزْ گِناهْ بُوْدِ بِيَشِ اَوْرَدِ دِنْ

از فضیلتش بعد حیانت منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخت از حقوق فتنه ایشان لازم افتاد و جمله
 از تبدیل و تحول ثمان که اسلام بود بصیبت قبول نکرده بودند و بعد از وفات کرام عالم علم
 و غناء بر فراشتند قدحی در صحابه گیار رسید بر لازم نمی آید و الحمد لله العبد المذنب انیت
 فاضل متبحر چنانچه لفظ خود را در اصحاب جفا ق اعراب برین هر که باشد عدل است که وفای در
 عبارت او و این بیچندان تفصیل و اجمال در میان باشد و گمان میرسد که نهایتاً عبد الدین ابو اسحاق
 و صاحب مجمع البحار یعنی محمد طاهر متوطن کجرات خلافت و پناه دیگر گرفته باشند و صاحب مجمع
 بشهرتین و حواریین خاتم النبیین علی معاذ المدد از در دست فتنی در کتاب کبار و صافی و ناخبر
 حقوق نبوی و نبوی اجل نموده باشند فانه خلاف الامجاع چنانچه در کتب اصول کلام مثل تصنیفات
 امام ساجد و بزرگ وی تحریر و تفسیر کتاب الاصول و عقاید و توضیح و تلخیص و تفسیر و شرح و توضیح آن
 و کتب احادیث مفصل شرح است که اهل حق بر بعدیل بن بزرگان اتفاق دارند و اقاویل و اطلیل
 متبعین بر این مثل خارج از حد است و عیوبی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
 خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین پس بالیقین حضرت مولف در فهم نمود
 عبارات این هر دو بزرگ با اینهمه توضیحات راه خطا نبوده و سرگز باصل عامی شان اتفاق افتاده
 چنانچه غریب است و است انشاء الله تعالی **فان فی الحقیقه حکیم مداه المد تعالی**
صراط مستقیم و جوابیکه محتوی باشد بر غیره و سنده خیر و شر یقوان کرد که صدق و فحوائی باشد
 اهل رتاد و اند که بعد از احوال جناب سالت ب مرتکب شدند و سنده ان معنی اولاً مقوله جناب
 محشر است **اَعْنِیْ قَوْلَکَ مَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً** آیه چه حضرت
 عیسی بعد توفی جنابش با عفا و الوهت جناب کلمه الله شرک باشد و همچنان بعضی قایل عرب هم
 مثل مؤخلف که رئیس شان با کائنات نوبه بود بعد از حال جناب ختمی نباه شرک باشد گردیدند و اینها جناب
 شفیع الله بنده بمقوله جناب علیه السلام اعاده فرمودند تا بنیاد و خاتمه حدیث لفظ مرندین صبیح

آنجا و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و تحصیل صفات پسندیده و فعال حسنه و اعمال صالحه
 و خلوص محبت این بیت علیهم السلام که بفرمودی قُلْ لَا اسْتَكْبَرُ عَلَيْكُمْ عَلَيْهِ اَجْرُ الْاَلَمَةِ وَ فِي الْقُرْبَىٰ اَجْرُ
 رسالت است و دیگر که رواستوده و بطوار محمود که در عهد کرامت مهدی آنحضرت بر آن مجبول و موقوف بود
 برگشته انواع فتنه و فساد و ففاق و عناد و ظلم و عداوت با بعضی طغیانان و کتاب نموده بعضی را که کثر
 دین و نصرت و اعانتی فریت حضرت سید المرسلین علیه السلام نموده و نیکو می چسان که در حق کا عبت
 ممدوح است براه این بیت نبوت که فرموده غصب زهر اعلیٰ التین و الثنار و بخاندن خاطر آن بضعه
 حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نعمتی خدا و رسول خدا ازینها وقوع یافته چنانچه کتب است
 تواریخ این باب است و در اکثر نظام این کتاب روی کتب تیره به بعضی بیان آن مدهم بلفظ و بخیصایات
 مجتهدی در کتاب مذکور که عرض طول بسیار و در بیان الفاظ ادومی تواند شد که خلافا و اعمال انصار و
 از خلافت و امامت علی علیه السلام که بعضی منصوص شده بود و شریف زیدند و از حقوق این شیخ
 پوشی گردیدند و انواع بیوفائی و عداوت بر روی کار آورده و براه خلافت و شرفاقت رفتند و روایت
 را بلا اقامت ادله بر معنی حدیث ائمه و حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شریف که لفظ ائمه را
 در حق ائمه آورده معمول بر محال و نادر است با جمله اینهمه عبارات و معانی نص صریح است برین که
 نزد علمای فقه برین لفظ ائمه آمده و اعادیت حضرت و شایسته شده در روایتی و رجوع از این
 و اسلام نص نیست چه نص برین یا حدیث بودی و هر چه پیشتر است احتمال غیر اینست و در لطایف
 اینمضمی کلمی عربی باقی نماند و گساینکه در کتاب بر فساد ففاق حمل کرده اند هرگز فقیر را یاد نمی آید که در دعوی
 نص نموده باشد پس مدح جواب بقبح آن مبدل شد و احمد بن علی که و مقوله فاضل کرمانی قول
 بر جمع عسقلانی بر تفسیر خود درین معنی مخالف است ثم احمد بن علی که قول و منزه و بیچان
 الی آخره اقول قلین نقیر بر احتمال صدق این حدیث بر خلفا راشدین و احوال و انفسا
 الی آخره و اما آنکه علیهم السلام برین و اراق و مفصل در مسکات آخر بر اصول مامیه

خواهی دانست انشا الله تعالی که مردم براد عاصی ضغائن برینیه و کینههای قدیمه در سینههای
 خلفای ثلثه اگر عیش و قمار و عشاء ایشان از گروه کفار و بدست حضرت امیر بود چنانچه از ایشان
 انصاف نمی بود و حضرت قبیله که رسیدند امام امامه متشعبدین کتاب فی یکی ز خوشه جلیان خرم فیض و
 هویدائی شود و افاده امام عظم علی طائفه در صفات شریفه و اقتضای آن اردو و کرامت و ایمه ایشان که عظم
 نباشند تا بعد از او می کنند کمال انجمن علی من طالع حقایق الحق و الحقایق پس باید که باعث طیب قلوب
 و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه سماعی مشکور این بزرگان و سیصالی اهل کفر و ضلالت و هم
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم بعد وفات آن سروران قدر لعلان ظهور داده که بر احدی غبار
 مصداق و معجزگان **فَهَذِهِ اَعْنِي فَمَوْفِي الْاُخْرَى اَعْنِي وَ اَصْلُ سَيِّدِي اَعْنِي**
 حضرت امامیه خاندان که رسیدند و تصایف خویش می نمایند که نزد علما و حکما بدلایل و برابر تهر یا نیست
 که در میان دشمنان و دشمنان می باشد و دوست و دوست خود و دشمن دشمن خود را بر تصریح
 می نمایند که صدیق و جلال و فضل بدو خویش می خرم با بخرم که تا آنکه اگر جناب قدس نبوی نمی
 فرمود و در قتل و حالت شمره باقی نبود و بحمد الله که هر دو امام عظم امامیه را با تعارف و رند و اللفظ
اَلْاِمَامُ هُمُ الْاَعْظَمُ اَلْحَقِّي فِي تَذَكُّرِ الْفَقْهَاءِ فِي الْفَضْلِ اَلْسَادِ اَلَّذِي اَنْعَقَدَ فِي
اَحْكَامِ الْبَغَاةِ قَالَ السَّيِّخُ بَكْرٌ اَلْعَادِلُ اَلْقَصْدُ اِلَى اَيُّهَا الْبَاغِي اَوْ ذُو حَقٍّ وَ هُوَ
قَوْلُ اَكْبَرِ الْعُلَمَاءِ اَلْقَوْلُ اَلْعَالِي اَنْ جَاهِدَكَ اَلَا يَكُونُ اَبَا بَكْرٍ اَرَادَ قَتْلَ بَنِيهِ
يَوْمَ اُحُدٍ فَفَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَاكَ وَقَالَ دَعَا لِي لِي قَتْلَهُ غَيْرُكَ
 انتهای بلفظ ظاهر و نیز در کتاب سنت مثل از آله خفا و غیره مرویست که ابو بکر صدیق بر روی خود
 ابو قحافه بجهت کفن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شستی زد که بر زمین افتاد و چون حکایت نزد آن
 سرور رسید حضرت انصار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش می شد شمشیر
 بروی می زد و می پیرایت کریمه لا تجد قومًا يؤمنون بالله و باليوم الآخر ولا يؤمنون من محمداً

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أَلَا يَتَذَكَّرُونَ
 نازل شد و توجه بهت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشیده بطرف اتصال کفر با خود
 حصول قرابت آنجا وقتیکه جناب سالت بابت درباره اسرار اسی بدشور می نمود آنقدر شجاعت یافته
 که در تفسیرش مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جبر جانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
 بتفصیل تمام مروت که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله بانیست
 تا سرهای شان که اندک کفر اند از دوشها بر داریم و دمار از روزه کار اهل کفر براریم و اینهم درین روز آیت
 مندرج است که آنجناب صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر خدا آید غیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
 کفار راضی بودند بخت نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقتی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد نیز در تفسیر یقین باید دید حتی که نعمت خان صاحبان علوم و تصبی
 وارد در تفسیر خودش ملایک و کرمی نماید همچنین علمای دیگر مثل ابوالحسن بن حسن جرجانی و تفسیرش
 از ابوالحسن ثعلبی که بر جان شیخ او مجلسی در جلد اول بجا حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سنی
 و سننانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امارت که از کاهنان شنیده بودند
 صد و ریافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل جواهر الدین حیات و غیرها با وضوح می بخشد
 محمول بر همه و ریاست چندین فرخنده است حضرات امامیه بر خیال خام غمزد و اراحت افزا باشد
 خواجه و نواصب و الله و جوهر هم را خرده فتح و ظفر و است مع ذلک برین تقدیر می آید که عداوت
 این بزرگان با جناب صلی الله علیه و سلم نبوده با امیر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
 منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات متسلل اسرار و تلبیل و تفتیح کفار ذات مقدس می بود
 علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المکملین را در بختایه العقول و بیل التجرین یعنی ضا
 قرة الحنین بتفصیل شیخین را بر شاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن انصب بر تفضوی برا
 خافت با افضل و مایا نه بودی بلکه یا ایست که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت بهم میرسد

نه بخاطر هم السبق زیرا که حضرت احدیت بر طبق و ایضا صاحب طریقه مستقیم از بعض معتقدین و مجلس
 بجای نرسیده صدق صفای کتب و لبست با بر عینه خدا صلی الله علیه و سلم بار آسمان طلب فرمود و در بار
 ولایت خلافت امیر المؤمنین با و بگذاشته طاهر بن یزید فرمود و کایت زاید الوصف شاد و در آنست
 الله علیه و سلم بر اصول موعود امامیه چه تعلیم و کمالها و ذیاب ملک و در باب نصب تصدیق مخصوص وقت مرا
 از حجه الوداع برو کار نیامده چه حرکات باطنیه و صاعقه شرا و در حضرت جلال و حی رادر الفاظ آیت کریمه
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْآيَةُ خاتمه روند اوده مکرر پنج مقبول شد و در بار
 دوم بلکه سوم کما فی مصابیح القاضی و من لقیوم مقامه بلکه زاده از ان جنانچه در بحار مجلسی عقاید
 در سبک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک جنانچه تفصیل این قصه وایت جامع الاخبار حضرت
 زرا و کده و اصدق الصادقین لقب اوده اند جنانچه کتاب حسن بن علی بن اوده و ولایت بران کند
 و جوا نباشد که بار بار از زبان امام مثل صادق علیه السلام لفظ لغته الله و حق می دانم و قبل
 دیگر که ترک ذکر شریعی نر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
 الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى مكة
 في حجة الوداع فلما انصرف منها في حدينا خروا قد شيعه من مكة اثنا عشر ألف
 رجل من اليمن وخمسة آلاف رجل من المدينة فجاءه جبرئيل في الطريق فقال
 له يا رسول الله إن الله يقرئك السلام وقرأ هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل
 إليك من ربك فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا جبرئيل إن الناس
 حديث عهد بآلئهم واخشى أن يضطربوا ولا يطيعوا فعرج جبرئيل عليه
 السلام إلى مكانه ونزل عليه في اليوم الثاني وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 نازلا بغدير وقال له يا محمد يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك
 وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك فقال يا جبرئيل أخشى من أصحابي

مِنْ أَنْ يُخَالَفُونِي فَعَرَّجَ جِبْرِيلُ وَنَزَلَ عَلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ غَدِيرٌ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهِ بَعْضُكَ مِنَ النَّاسِ فَمَا كُنَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَ لِلنَّاسِ لِيُخَوِّلُوا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا أَنْزَلَ مِنْ هَذَا الْمَكِّنِ
 حَتَّى أَبْلَغَ رَسُولَ اللَّهِ رَبِّي أَخْبَرَهُ عَمْرُو بْنُ كُرَيْدٍ سَمِعَ نَابِغَةَ خَواصِرَ كُرَيْدٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْتِيهِ مِنْ أَمْرِ سَفَاكِرِهِ خِيَابِجَارَ رَوَيْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَقُولُ رَبِّ تَبَايَسْتُ شَوْوَهُنَّ اللَّهُ تَعَالَى نَسَمَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَاخِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
 إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنَّكَ أَنْصَبُ عَلَى الْأَمَامَةِ وَبَنِيَّ أَمَّاكَ عَلَى خِلَافَتِهِ
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَخِي جِبْرِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بَعْضَ أَصْحَابِي لَعَلِّي إِنْ خَافَ
 مِنْهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَيَّ ضُرَرِي فَاسْتَعْفُفْتُ فِي قَوْمِ عَدِ جِبْرِيلُ وَعَرَضَ جَوَابَهُ عَلَى اللَّهِ
 فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ مَرَّةً أُخْرَى وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ وَلَا فَاسْتَعْفَى النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فِي الْمَرْثَةِ أَهْلِي ثُمَّ صَعِدَ جِبْرِيلُ فَكَّرَ جَوَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَ تَبَايَسْتُ شَوْوَهُنَّ نَزَلَ بِهِمْ مَعَاتِبُ مُشْتَدِّاتٍ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهِ بَعْضُكَ مِنَ النَّاسِ
 مِنَ النَّاسِ لَا يَدْرِي فَجَمَعَ أَصْحَابَهُ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةً بَعْدِي سِوَاهُ مَنْ
 مَوْلَاهُ فَعَلِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَلَا هُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ أَنْتَ هِيَ حَقٌّ وَالْأَلَاذِمُ
 بَاطِلٌ عِنْدَ الْحَقِّ طِفْلٌ لَمْ يَزُومْ مِثْلَهُ زِيرٌ كَرَاهٍ أَوْ بَاسِلٌ مِنْ بَزْكَانٍ وَبُودُونَ الشَّيْءِ
 قَالُ تَوْحِيدَ بَارِي تَعَالَى وَنُبُوْتِ خَبَابِ بِيْدَانِيَا سَقَدَسْتِ خِيَابِجَارَ عِبَارِ مِنْ رِسَالَةِ جَابِجَا

خواهد فرمود بار خدا یا لکرم عداوت تو و عداوت جیب تو الزاماً بر عمواف و در قلوب مومنین مقبول
 نبوت سید المرسلین مع تواند شد که کاد الشملق ایضاً منته و تنشق الارض و فتح السموات
 بهذا باین همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای پیشین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان ابوذر و عمار و خدیجه
 که داد جان شاکر حضرت پیغمبر الهیبت اظهر میدادند و در مشاهد شرف و ملی طاعت بر زمین نیاز می نمودند
 چرا محبوب شدند آیا از دست این جماعت هیچ از قبایل قهرش و احدی از منتسبان خلفا و عوامان و انصاف
 شان مقبول نکشته و هر کافری که از اقا رب ایشان کشته شد بدست حضرت امیر شسته شد اینک
 تو اینخ طوفین حاضر است نشان باید و او از خدا شرم باید کرد و شیمه عساف را باید گذشت و حیرانم که
 خود اکثری از رضا و پیدایی ما شتم که فطرت سلیم شستند و علم هدایت ارشاد می فرستند و در زبان خلایق
 مرتضوی سرگران کردند بلکه از رفتن چنین بهیوتی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت است
 و ما بر بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از انصاف با بیان بلکه تسبیح فرمودی چگونه این را وقت را
 علت عداوت قرار دادند و علی بن ابی القیاس زمره انصار که با وصف خلوص این حق تعالی می گفت
 ایمان اتفاق خبر محبت و شقاق مرتضوی چیری دیگر نیست چنانچه کار با امثال شیخ و عوامی میکنند از
 عداوت مذکور پاک و امن بودند و زیاده از این چه مراعات مصافحا باشد که خلفای راشدین
 اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه حکومت قضای بصیر و دوفه و مشق شام سمرقند کردند
 چنانچه شافی رسید مرتضوی باقر مجلسی خاتمه الحدیث ایشان مثل مجله فتن از جبال الانوار نگواه است
 و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لاتعه و لا تخصی بقتل درآمد و نعم سعادتش و
 برتری نهاد چنانچه برادانی مخفی نفیضت مخفی علی المتبحرین کس معلوم شده که این همه تمهیداتی گفته است
 با ذیل ظاهر آن طبیبین ظاهرین نیست که دهاند و العجب کل العجب که حضرات امامیه را
 ضحاکین دیرینه صحابه یکبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اثر را بنوا میدار بر طایق نهند و برین
 قدر هم قلوب ایشان ثابت نمی کرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی انهم که سید و دار می بود

مِنْ أَنْتَ الْفَوْزِي فَقَرَّحَ جَبْرِئِيلُ وَنَزَلَ عَلَيْهِ فِي الْيَوْمِ ذَلِكَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُوَضَّعٌ يُقَالُ لَهُ غَدِيرٌ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَبْصُرُكُمْ مِنَ النَّاسِ فَمَتَى سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَ لِلنَّاسِ انْجُمُوا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا أَبْرَحَ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ
 حَتَّى أَبْلُغَ رِسَالَةَ رَبِّي الْخَيْلُ لِقَاطُهُ عَسَاوَاهُ بِرَأْسِ الْبُكَارِ سَقَرًا نَائِدًا نَدَتْ كَرَأْسُهَا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَزَامَتِهَا لِيَنْ أَمْرًا سَعَا كَرَاهِيهَا خَارَ وَتَوَلَّى لَهَا كِتَابُ اللَّهِ يَنْفَعُ بِمُفِيدِ
 مَقُولِ رَبِّكَ يَا سَيِّدِي شَوْوَهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَسَخَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَاخِ مِنْ جَمْعِ الْوَدَاعِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
 إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنَّكَ أَنْصَبُ عَلَى الْأِمَامَةِ وَنَبِيٌّ أَمَّاكَ عَلَى خِلَافَتِهِ
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَخِي جَبْرِئِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بَعْضَ أَصْحَابِي لِيَعْلَمَ أَنَّ أَخَافُ
 مِنْهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَيَّ فَضَرَرِي فَاسْتَعَوْفَ لِي فَقَصَبَ جَبْرِئِيلُ وَعَرَضَ جَوَابَهُ عَلَى اللَّهِ
 فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ مَرَّةً أُخْرَى وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ تَوَلَّى فَاسْتَعَفَى النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى ثُمَّ عَصَبَ جَبْرِئِيلُ فَكُنَّ حِجَابَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَامْرَأَتُهُ كَرَّرَتْ نَزْلَهُمْ مَعَهَا تَبَاشِيرًا عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَبْصُرُكُمْ
 مِنَ النَّاسِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَجَمَعَ أَصْحَابَهُ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةً بَعْدِي سِوَاهُ مَنْ كُنْتُ
 مَوْكَاهُ فَعَلِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْمِنْ وَالْأَهْ وَالْعَادِ مِنْ عَادَاهُ أَنْتَ هِيَ حُرُوفُهَا وَاللَّازِمُ
 بَاطِلٌ عِنْدَ الْحَاطِطِ لَمْ تَزِدْ مُشْكَةً زِيرًا كَمَا أَوْسَلَ بِسَلَامٍ مِنْ بَزْكَانٍ وَبُودُنِ الشَّيْءِ
 قَالَن تَوْحِيدَ بَارِي تَعَالَى وَنَبُوتَ جَنَابِ سَيِّدِنَا مُعْتَدٍ خِيَانَةٍ وَعِبَارَتِ بْنِ سَالِحٍ جَابِجَا

خواهد فرمود بار خدا یا مکر عداوت تو و عداوت حبیب تو را با برعم مؤلف در قلوب مومنین و یقین
بنوت سید المرسلین جمع تواند شد کلام الله تعالی ایضاً یفطرک منہ و تنشق لک ارض فخر الحجال
بهنگام این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان ابوذر و عمار و خدیجه
که او جان شاکر حضرت پیغمبر الهیبت اطهر میدادند و در مشاهد شرف و ملی طاعت بزمین نیاز می نمودند
چرا محبوب شتند آیا از دست این جماعت هیچ کس از قبایل قریش و احدی از نسببان خلفا و عوام انصاری
شان مقتول نکشتند و هر کافر می که از اقا رب ایشان کشته شد بدست حضرت امیر کشته شد اینک
تو این طریقین حاضر است نشان بایده او و از خدا شرم باید کرد و شیمه عساف باید گذشت و حیرانم که
خود اکثر بنی رضنا و یدینی ما شتم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت ارشادی فرشتند و در زبان خلافت
مرضوی سرگران کردند بلکه از رفتن پیشین بگوئی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت است
و ما ربزگان نشان لعل آورده بودند آنها بعد از انصاف بایان بلکه تسبیح فرمودی چگونه این را وقت را
علت عداوت قرار دادند و علی بن ابی القیاس زمره انصار که با وصف خلوص ایمان و عقاد و بیغنی که علما
ایمان اتفاق جز محبت و شقاق مرخصه چیزی دیگر نیست چنانچه کار با امیر شیل تسبیح فرمودی میکنند از
عداوت مذکور پاک و امن بودند و زیاد و ازین چه مراعات مصافحا باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه حکومت قضای ایضاً و کوفه و دمشق شام سمرقند از کردند
پس آنچه شافی رسید مرخصه انصاف باقر مجلسی خانه الحیدرین ایشان مثل محلدفن از بحار الانوار نگواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لاتعه و لا تخصی لقبیل درآمدند و نعم سعادتش و
برقی نهاد چنانچه برادانی مخفی نه گفتی مخفی علی المبحرین کس معلوم شد که این همه تمهیدها طی گفته است
باذیال ظاهره آن طبیبین ظاهرین نسبت کرده اند و العجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضمان و یرینه صحابه کبار و عوارین سید ابرار را قرار دهند و اثر را بنوا میدار بطریق نهند و برین
قدر قلوب ایشان ثابت نمی گیرند که اگر مهاجرین را با جناب مرخصه انصاف کینه و اکر می بود

بعد از شهادت فی النورین چرا بدامن مبارک شمس آویختند و خود شمس خلافتی گشتند مثل
 مردان بگلران برای امامت می انگیزند و جناب امیر چگونه بر صواب دید این بزرگان خلافت و امامت خود را
 موقوف به شهادت فاروق عظیم بعد از کفاح امام حسین غاشیه ایشان کی در بازار مدینه بردوش خودش
 می نهاد و ذی النورین بعد از استراحتی زره حضرت امیر و ادای قیامتش زره مذکور را چرا بجنابشان باز
 می داد و بعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذوالشده به بخت عدم معیت مرگش و جبرانه است که کشید
 چاک کربایش چگونه نادان می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلال العیون و جلال النوارین
 کاشم در نصف النهار و تفصیل قصه کفاح شهید کربلا و آنچه از فاروق عظیم در باره استیلاج و سرود
 این کفاح می صدور یافته عبارت کامل بجای میسوز فرماید فائده فی ترویج شهرت بانو من
 حسین علیه السلام عمر فرمود که شهر بانو را بر سر درخت بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرند
 هر که او را رحمت باد باشد خستبار کند شوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفت که خلیفه
 وقت گفت او پیرست لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد
 گفت که علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت و لایق نیست اما پیش فاطمه
 در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفت که پسر
 احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست ولیکن زن بسیار منجواهد حسین علیه السلام بگذشت
 او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
 و نشاطها می کردند حسین برایشان نهند و گویند که عمر غاشیه حسین بردوش گرفت و با او
 در مدینه بگردید تا سه روز در سوم زفاف کردند و شهر بانو را حسین دادند بعد کفاح انهمی موضع
 الحاحه بلفظ قطع نظر از نیمه زبان منجز صادق مورد و ما کنه یحیی عن الحسن ان هو الا وحی و حی
 بر مناقب این بزرگان و تشبیهات ایشان با عصای زیه خویش و ذوات
 مقدسه دیگر انبیاء اولوا الضم که شمه از ان قبل ازین گذارش یافت و تفصیل آن بعد ازین خواهد چرا

می گردیدند انی که مدح منافقین و کفار که سبهای شان معلوم از کینه امیر المومنین بود بمشائیکه
 فریت بران تصور نباشد و رد الکث شخص قاض است چه جاسوات مسلمین الی غیر ذلک من
 الدلائل القاطعه التي تدل على خلاف هذه التهمة العظمی والا بنجاب حسن مجتبی و
 باسد بر اصول شیعه هم ضغائن و غوائل منسوبی تو ان کرد که خلافت بر غم امام حسین بن بشیر
 سپرد و ازین رگه زالبو ابیاب لایم بر وجه اهل بیت کرام و اتباع و شیاع ایشان کشاده بلکه سب
 کر بلا مهربا و آما ده شد و بنجاب سلطان کر بلا رسید بخبر کبیت که تفصیل آن ان تو باند بنجاب
 و از انجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار بخلاف امده المهار که بزبان بولف
 رساله و علمای نه پیش الطینان انبساط تمام و شتند کما تعرف انشاء الله تعالی بجهانی می میگردد و نیست
 که در ان وقت این گریه و زاری فریاد و بقراری سو و ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
 الانسان و انی له الذکر انی اگر اجل مهلت سید تفصیل این با جرایمی خودش می یابد و یاتیکه
 علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و شتم بر کاکت و خرافت است نیز در مسکاتانی
 معروض خواهد شد و خصوصاً ان مقام تعرض این نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مؤلف
 گرایم و میگویم که باقیما نداد عامی تصمیم عزم حراق بر بی فایده که صاحب السالیه تعلید
 مجتهد در رساله طعن الرماح و ماسی کنشوری در برابر امد طاعن خلفا تحریر نموده بمرحله الشرائع نکند و است
 حدیث زائله اخفاء و استبعاد قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق کم مدلول عبارت مؤلف باشد
 ممنوع است مبنی که روایت کتاب اول در نظام انیست عزن بن اسلم عن ابيه انه حين نوبع
 لا ربك بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يذخلا علي فاطمة
 بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فبسا وروها و يرتجعون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن
 الخطاب خرج حتى دخل علي فاطمة فقال يا بنيت رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما من الخلق
 احب الي من ابيك و ما من احد احب اليك بعد ابيك صادق و انتم الله ما ذا انما جعلني اجتمع هؤلاء

النَّصْرُ عِنْدَ إِنْ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يُحْرِقُوا عَلَيْهِمُ الْبَيْتَ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ عَمْرُو بْنُ حُمَاقٍ
 فَقَالَتْ لَكُمْ أَنْ عَمْرُو بْنُ حُمَاقٍ وَقَدْ حَلَمَ بِاللَّهِ أَنْ يَحْرِقَ عَلَيْكُمْ الْبَيْتَ
 وَأَيْمَنَ اللَّهُ لَهَا حَلَمَ عَلَيْهِ فَانْصَرَفُوا رَاكِبِينَ فَرَأَوْا رَأْيَكُمْ وَلَا رَجْعَ إِلَيَّ فَانْصَرَفُوا
 عَنْهَا فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيَّ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ وَبِكُلِّ أَمْرٍ وَبِجَانِبِ بَيْتِ أَرْزِ بْنِ أَسَمٍ مَوْلِيَتْ بِجَا
 أَفَرَّهُمْ أَنْ يُحْرِقُوا عَلَيْهِمُ الْبَيْتَ كَمَا فَعَلُوا وَلَا تَعْلَمُونَ وَبِقَوْلِهِ فَارُوقُ بْنُ عَمْرٍو صَحِيحٌ
 الْأَمْرُ بَيْنَ عِبَارَتٍ سَبْعَةٍ كَفَارُوقُ عِظَمُ بَابِ تَخْلُفٍ أَرْبَعٌ فَضْلُ الصِّدْقِ تَخْلُفًا وَتَرْسِيًا بِرِزَابِ
 كَمَا إِذَا رَدَّ كَخَلْفَ أَهْلًا خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 كَمَا إِنَّ نَهْرَ دُرٍّ مَرَّ بِوَقْعٍ مَسْتَلَزِمٍ تَقْصِيمُ عِزِّ حَرِاقٍ خَانِ زَهْرٍ رَضَى لَهَا بَابُ فَضْلٍ عَنِ الْعَيْنِ
 أَكَا بَرِ عِلْمًا طَالَنَّهُ دَرْكُ بَيْنٍ وَأَيَّانُ خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 مُتَكَلِّمٌ مِي شُودُ بَلَكَّةُ شَيْدَا تَرْبِيسُ كِي وَوَقْلُ خَاطِبِينَ دُرِّ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 شُكْرًا وَأَوَّلِيْ اسْ بَابُ قَالِ لِقَابِ قَصْوِيْ مِي كُشْدَ وَزِيَا شَيْدَا حَسْبِيْ عَلَى مَا صَحَّ بِهَذَا
 رِيَاضُ الْكَلْبِ قَصْدُ أَرْزَارٍ دُرِّ سَنَدُ وَزِيَا شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 وَزِيَا شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 حَضْرَتُ زَهْرٍ سَانِدُ أَوَّلِيْ كَالِ جَزَعٍ وَفَرَعٍ مِهْرٍ صَدِيقٍ تَقْرِيبُ تَعْرِيفُ نَزْوَامِيْ الْمَوْسِمِ حَاضِرُ
 وَشُكَايَتُ رُوحِ كَرْدِ وَكَلَفُ نِيْ طَلَبِيدِنِ بَارِ جَبَا زَهْرٍ فَاطِمِيْ زَارِنِ بَيْلِ سَتِ كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 وَخَلِيْ نَدَاؤِيْ حَسْبِ تَعْلِيمِ كَرْدِيْ كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 اسْتِ حَضْرَتُ امْرِئِ مِهْرٍ مَوْدَا كَرَفِ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 وَخَلِ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 نَمَا زِيَا شَيْدَا وَبِاتِلِقِ رُوحِ كَرْدِ كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا
 كَرْدِ بَابُ الْفَتْحِ نَسْجَانِ مَعْطَفِيْ زِيَا لَوْ صَفَدِ اسْتِ حَتَّى كَمَا إِذَا رَأَى خَوَاتِمُ شَيْدَا

مبارکش سوار میشد و در اثنا خطبه ای من مقدس میکشد بر آمدن ابو بکر بالایی مبرر آن سرور
 بروی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاود الیه از مهملات نشود و صلاح او بنشیند قمر فاطمی بر آید و
 ناز خبازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت به تداو غیظ و غضب رسید قمری بگوید که ذوالفقار از نیام
 بر آید و قاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین ششم سر یار نمود که برین قاتل سیر فاروق
 از دشمن بر دارم بلکه قبل از نیل مطلب ویرانده نگذارم پس مهاجرین انصار بهیئت مجموعی در صلاح افتادند
 و براراده فاروق تن برضاند و ندانستی مخصوص حال آنکه اصول معتبره بر عزم امامیه بیاور بلندند امی
 اینمضی بگوشت خاص و عام و میدید که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور بود چه جا
 قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن بر این باشد عدل است معذرت بگزاندنک حظمی از خود دور اندیش
 دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قانع باب خیر می قاتل حراق بیت فاطمی و سقا طحسین بنبر و یا خلاصیدن
 کار و یاد نباله شمشیر بکشد علی خلد و ایا تم المقربات و زون سوط برضعه سید انیسات تا آنکه بازوی
 مبارکش گسست و انتساب بهمت زناسعا و الکسیر منابر که موسی ال سلام از استماع آن بیزن منجز و
 حقیقه اشال بر خرافات آبروی رواه این حکایات نصیر و الذی توکبه منهنکه عذاب عظیم
 می ریزد مامور بیل سیف نباشد بر مجروحش قبر نبیت ناز خبازه چگونه بهما و سفی رستنا مامور خواهد بود پس این
 جوش و خروش چنانچه تهدید او ترسیا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چندیم
 ناگزیر اثبات آن از کتب معتقه امامیه صرف نمیشود و میگویم که اما انکساست فاحش
 آنچه در تذکره الامیه وارد است منبر عزم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ الشیخ و علل از امام
 ابو جعفر و لیل کافی است حجت روی آنکه قال علیه السلام و اما الشریک بالله فقد
 انزل بما انزل و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فینا ما قال فکذبوا الله
 و رسوله و اشركوا بالله و اما قتل النفس التي حرم الله فقد قتل الحسين بن علی
 و اصحابه و اما اكل مال الیتیم فقد هبوا بفقیر الذی جعله الله لنا و اعطوه غیرنا

وَأَمَّا عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ الشَّيْءُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ وَأَرَادَ أَجَلَ أُمَّهَاتِهِمْ فَعَقُّوا رَسُولَ اللَّهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَعَقُّوا أُمَّهُ خَدَّجَةَ فِي
 ذُرِّيَّتِهَا وَأَمَّا قَدْفُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قُتِلَ قَوَاكِلُهَا فِي مَنَازِلِهِمْ إِلَى آخِرِهِ مُخْتَصِرًا وَعِبَارَتُ
 تَذَكُّرِ ابْنِ شِهَابٍ كَيْفَ بَخِشَ فِي رِسَالَتِهِ الْبَحْثَ بِإِلَّتِهَا رَأَتْ قَاعَ سَاقَتِهِ وَنَسَبَ نَسَبَهُ
 بِحَضْرَةِ فَاطِمَةَ دَاوُدَ وَشِهَابٍ دَاوُدَ وَبُغْيَةَ كُلِّ وَخْلَانَةٍ نَمُودَنَ كُنْتَنَ زُودَنَ مَطْلُومَةً سَقَطَ شِدَّةُ شَيْئٍ
 مَابَهُ أَوْ تَشْتِجَانِي بِخَبَرِ أَنْضَنَ إِلَى آخِرِ النَّبِيَّانِ وَأَمَّا أَحْرَاقُ وَغَيْرِهِ بِسَبِّهِ جَالِسِي وَرَدُ الْفَقَا
 هِ مَصْنُوعٌ بِصَحْتِ قَوْلِهِ أَنَّ مَدْعَى شَدِيدَةً وَعِبَارَتُ تَجَرُّدِ خَوَاجِجِ الْجَانِ شَبْعَةٍ عَنِ فَاضِرٍ مَعْمُومٍ فِيهِ النَّارُ وَكَلَامُ
 إِمَامِ عَظِيمٍ صَلَّي وَشَرَحَ عِبَارَتُ تَذَكُّرِ نَابِيْدَانٍ مِيكَدَ حَيْثُ قَالَ وَبَعَثَ إِلَى بَيْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ لَمَّا أَمْتَنَعَ مَرَّ إِلَيْهِ فَاخْرَجَهُمْ فِيهِ لِنَارٍ وَفِيهِ قَاطِمَةٌ وَجَمَاعَةٌ بَنِي هَاشِمٍ وَأَخْرَجُوا عَلَيْهِ
 كُرْهًا وَكَانَ مَعَهُ الزُّبَيْنِيُّ فِي الْمَيْتِ فَكَسَّرُوا سَيْفَهُ وَأَخْرَجُوا مِنْ الدَّارِ مَنْ أَخْرَجُوا وَصَرَفُوا
 قَاطِمَةً عَلَيْهَا السَّلَامُ فَالْقَتَ جَنِينًا أَسْمَهُ مُحْسِنًا إِلَى آخِرِ الْبُتْهَانِ وَمَا بَاقِي مَجْلِسِي وَزِدَادَةُ
 الْأَيْمَنِ نَزِيدَ عَوْنِي تَشْلُغُ أَنْضَنَ كُودَنَ أَوْرَاسَةَ كَاعَرَفَتْ وَضَرْبُ تَارِيَانَةٍ رَازِجَةً مَعْتَبَرَاتُ بِنْدَةٍ
 وَصَحَابِيَّاتُ الْحَقِّ نَزِيدَ تَصْرِيحِ بَدَانٍ كُودَهُ وَادْعَاءُ شَكْسْتَنَ نَحْوِهَا بِمَجْلُوسِي مَبَارَكِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ أَمُودِهِ
 وَعِبَارَاتُ بِيَكْرِ كَتَبَ ثُلُثَ تَجْمِيمِ الْبَحْثِ وَغَيْرَ أَنْ كَذَا نَالِيَّاتُ مَقْلَدِنَ فَاضِلَ جَالِسِي وَرَأَيْتُ كَمِ الْبَحْثِ
 بَخَانَةٍ زَهْرَةَ زَنْدِ كَجَالِ رَسَاوِي حَضْرَةِ مِيرَابِيرُونِ كُودَنَ أَنْضُوصَ قَطْعِيَّةٍ لَوَانِ نَمُودَنَ وَازْجَا تَاشِي أَمَامِيَّةٍ
 وَكَتَبَ مَقْبَرَةَ مَاطَعِنَ قَوْلِهِ أَحْرَاقُ هِرْكَزَنَ كُودَنَ نَسَبَ شَيْخِ جَلِي وَكَشَفَ الْحَقَّ وَبِيَكْرِ أَنْ وَغَيْرَ أَنْ غَيْرَ زَعْمِ
 أَحْرَاقُ جِزْبِي وَبِيَكْرِ وَطَاعِنَ خَلْفَاؤُكَ لَفْظُ مَوْدُودَةٍ وَرَجُوعُ أَزَانٍ نَمُودَةٍ أَزْنَمِي بِأَشَدِّ وَهَيْبَةٍ اسْتِفَا
 وَفَرَادَ كُنْتُورِي بِأَنَاكَ نَسَبَ نَسَبِي بِأَنَاكَ فَاضِلَ جَالِسِي وَرَعَادُ الْإِسْلَامِ دَرُوجِيَّةٍ سَكُوتِ
 وَقَوْلُهُ مَرْتَضُوقُ تَصْمِيمِ أَحْرَاقُ مَيْتِ فَاطِمَةَ كَفَتْ هَذَا الْقَوْلُ إِنَّمَا كَانَ يَسْتَفِيدُ إِذَا كُنْتَ مَسْتَنَدًا
 بِوَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَيَكُونُ الْفَعُولُ وَاجِبًا وَالْأَمَامِيَّةُ تَقُولُ

اِنَّ الشَّيْطَانِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْصَىٰ عَلَيْنَا بِالصَّبْرِ عَدَمُ مُنَابَذَةِ الثَّلَاثِ لِحَالِ الْاِخْرَا
 مَا قَالَتْ وَكَلِمَةُ نَزْعِ شَيْعِمْ چنين نباشد حالانكه جناب امير روبروى هزاران ملايك حضرت جبرئيل
 جناب سيد البينين خستيار صبر و سكوت بر تحريف قرآن و تهنگ موسى بنت سيد انس و جان اغزو با
 من كالبه الشيطان عهود و موثيق شيد و موكد نموده بود و كما ستم فر الشاركتك و ارتكابتك ببلال
 بشمار نرداناميه بر آنحضرت اجب و كشيدن ثمن از نيام و قتال با صحابه كه ام مني عنه و حرام بود چنانچه
 اصول رابعه موضوعه خلفاى ثلثه شيعين متجمل اين امور است اينهمه كه مستيك و لالت قطعى بران دارد
 كه قسم امير المؤمنين باره قتل فاروق فقط بر تهديد و تخويف محمول بود و هرگز از ادبى و تصديق خاطر كشتن
 خليفه ثانى تعلق نداشت و در نيم مقام قدرت كامله جناب قدس حديث و هو الذى النطق
 ككشيدن مشابهه كردنى است كه ابو منصور طبرسى صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسى در بحار روتب مى نمايد
 كه چون خليفه ثانى با و از بلد گفت كه اگر امير المؤمنين از خانه خود بيرون نبايد خانه را خواهم خست
 صحابه از شنيدن اين قول متغير شدند و انكار شدند و كوفه خليفه ثانياً گمان برديد كه من چنين خواهم كرد و حالانكه
 مقصود من بديده نه جز بغير جناب امير منصور بواسطه شخصى بيايم بسوى عمر فرستاده كه من براى
 گرد آوردن آيات قرآن در خانه منسروى شده ام و مشغول تاليف گرديده ام و بزرگانم گويند
 بخارى شده كه تا از اين امر فارغ نشوم از خانه پاى خود بيرون نگذارم و با مورد ديگر نه پروازم انتهى
 لمخضه از اين روايت و آنچه در اراده نبش قبر فاطمى از علل شيخ المشايخ قبل از اين گذشته بود و
 اشكار است كه هرگاه مهاجرين و انصار بر لفظ لفظ احراق و مايائنه انكار كنند و رعايت ايليت از دست
 نهند فاروق عظم كه از عداوتش جهان و جهانيان به نظام بافتند كى خيال و مجال داشت كه معاود الله خانه زهر را
 سوزد و حضرت امير و القهر و جبر از خانه بيرون كشيد و رسن و رگلوئى مباركش نندارد و حضرت تبول افضر تانبايه
 و استعاط حل مجروح سازد اينهمه نهمتهائى صناديد يهود و صفا و مجوس بر آنست كه زخمهاى كليل آن را
 فاروق در جگر داشتند و زخمهاى صفا و ديرينه در مريض سينه مى كاشتند و عنقریب و ايات

خواهی دانست که چون صدق خواست که برای تنبیه النعین زکوة پرواز و فاروق بجای ایشان رسالت
حق که کوی آنها بباد و درضاظنات فی اهل البیت لظاهرین عندنا افضل الصلوات علیهم
و صاحب الاسلام و صف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد و ادعای صحت روایت حراق و کتابت
مطبوع که مسقت الیه الاشارة چون زوار و کیراجات علای علیهم مضری نیافته درین وادی
شناخته مقتضی تلك الروايات هو ان مع تبعه قصد احراق ببيت فاطمة
و ان الخطر جمعه علیها لانه وقع منه احراق فلعل كان عرضة
مخرج النخوة یعنی وایاتیکه در باب نشودن در کتب او شده اند مضمون این جزاین
نیست که عمر با اتباع خود بظاہر قصد مخرج خانه ائمهت نمود و همیشه در مسجد کوفه آنکه نشاء افروخت
و خانه را سوخت و غالباً عرض و فقط خالیف کردن تخلفین بود و دیگر هیچ واحدی علی کتب هرگاه
مقصود از جمع کردن خطب و مہیا نمودن اسباب لب مجر و تخوف و تهدید باشد فقط قولی فعلک
یا امرت ان یحرق علیکم البیت بطریق اولی تهدید و ترغیب به بود
که برای تمام خلفاء صدقوا که در مثل حضرت علیل و اده و منیب بود وقت شورش اعراب و حاطه
نامه کفار و مرتدین مثل عیسی و سحاح بود میله کذاب از فاروق اعظم که بشدت خشمش فرج علیه
الصلوات است نزد این همه و رسم رقت که او موافق تصمیم عزم حراق آن باب که حضرت
معاذ الدول بر مضمون بیضاوی آنها و نیست آن مصمم کرد و اگر معنی است که تهدید و تخویف این کلمات
بر زبان آورد و در روشن نمودن معنی مخالف الفاظ منافی خاتم رساله دیگر است که در حدیث
نوشته زیرا که از مضالعه آن واضح می شود که حراق بعمل مد و تفرقه و افاد است هم جز نیست
چند لول عبارت این رساله آن است که فاروق بحال جد و جهد را و اده حراق مصمم کرد و خواست خانه
مرتفعی را بسوزد و کلام او در صدر رساله دوم که مخومی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود و نه سوختن و عبارت آخر آن بآلت بطلان بر وقوع احراق

است شاقص و تهافت کلامش و آنچه در باب از علمای قوم سمرقند تا شاذلی است که جمعی عو
احراق دارند و بعضی تکذیب می پرازند و گروهی روایات صحیح دارند که فاروقی گفت که مقصود من مجرد تلبیس
بود و وقت صدور این کلامها جرئت انصاف و کمال جوش و خروش آمدند و با عانت ایلست متوجه شدند و
جالی هم و عو حراق میکند و هم قرار از این بنیاد حتی که جمع کردن همه را با لوازم دیگر بخوبی دهند و بدل بنظر
و حضرت مخاطب این همه بلند پرواز دلن بر آنها هنوز نسبت حراق قصد تخویف سرد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با وضوح و بدو تخویف خود ناقص است حکما او هم بدو اعتراف کردند که اعتراف آنها
از شادی نماید که آنچه می بینیم ضرر و جزئی از آن و مطلع بالذات شیعیان به مثال انموذج عقل
عالم واضح و روشن گردد که دروغ و غلط فرغ نمی باشد و هر یکی از علما فیض بکند و دیگر شیعیان را بدین
استخفافه قاضی بر فاجعه و ابوالی لاینا این همه که **کشتن** یعنی بر آن بود که در آن کشتن یا حراق این
المعارضان شده و فی خیر المنع و از مجر و توجیه و ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرار و درود با
که بصراحت معارضان باشد و در واقع سناط عموما و عقا و محبت و صریح قراین بلکه دلائل قاطعه که التیسیر
بعلاک تواند بود بی شک نمی باشد بعضی تقریر ایل حق بعضی بذاق با ایشان هم اما اصول این از آن
روایت کتاب ثابت است انما عن اهل الغابة و خلاصه آن که حضرت امیر طبرستان در سید خلعت
بصدیق که بر جیت نمود و خطاب صحاب فرمود که چگونه بیت نکم یکم که در اجاب پیغمبر امام سجد خویش
گذایند و در آن وقت ندرست بود من به یار و حاضر بود من نه غایب اگر قدم مرا می خواست هیچ مانعی
در میان نبود الفاظ حدیث نیست **عَنِ الْحَسَنِ الْبَصَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**
قَالَ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى بِالنَّاسِ وَإِنِّي شَهِدْتُ عَمْرًا
وَإِنِّي أَصْحَمُ عَمْرٍ رَضِيَ وَكَوْنُ شَاءَ أَنْ يُقَدِّمَنِي لِقَدَمَتِي فَرَضِينَا لَدُنَّا نَأْمَنُ بِرَضِي
اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَدُنْ يَسْنُدُ الْفِظْهِ وَشَاهِدَهُ رَوَايَاتُ ضَرَّاءِ رِاضِ الضَّرْفَةِ فِي مَنَاقِبِ الْعَمْرِ
نَبِيِّ تَأْسِ مَبَايِدِ عَامِي كُنْ دَرَا خِلَّةِ رُتَبِ دِكْرُ كَرِهْتِ امِيرِ مَقْدَرُهُ كَوْنُهُ هَسْتِ لَالِ حَسْبِ

خلافت بلا فصل ابو بکر صدیق نمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که او را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در امر دینی امام فرمود و در مقام اینکه با نظام ملایم و نظام منوروی تعلون اردو بر او
 امام ندانم و ناخشنود نشدم بگردید خجست که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب
 بسیار دارد است چنانچه نفی نیست منطبق روایت بدخلف حضرت امیر المؤمنین و بیعت کردن آنجناب بعد
 از تحلیف و تهدید برین ظاهر بایتم متعارضند و در نفس الامر در مقام روایت تهدید کما اثرنا الیه لایعبا
 بجهت اما امر ثانی پس مسلمانی امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلفه اول
 هرگز قوی نبوده و زبراکه بر او است صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز امام بیعت ابو بکر نبوده
 نکرد تا آنکه کی جناب طایفه هر اربعه اتفاق آنجا چون وجوبت با ماند راه مدار او تسلیم نمود و شریک
 اعوان انصار شد پس جمیع استحقاق تحقق نباشد چنانچه ثانی علم الامیه بخار عیسی بدان گوید است
 و تا آخرین تائید مان نیز همین تقاریر را عاده می کنند و تطبیقات محققین اینست که درین باب پنج مسئله
 و سببی بیان گوش می نمید پس هر گاه مدلل صحاح روایات اینست پس این شد پس روایت زید بن اسلم
 التمدد المعلن احتجاج و تخلفا بخود ابو زریه که مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بحسب استماع
 تحلیف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیده النساء الزهراء علی خولش رجوع نموده و تن بیعت کردند
 و رد او ندوین بدلول روایات صحیح بخاری و سلم خالف سیرج دارد کما قلم و نیز بدلول روایت زید
 آنست که جناب سیده و بجهت تهدید فاروق راه نیست اختیار کردند و اینکه خوف و عیب و قلب
 متخلفین القا نمود و بدلول روایت صحیحین عیسی و سلم امامیه آنست که هرگز بطریق مدار او تسلیم نمودند
 ثابت شد و این دوم باقی ماند و ایضا بر روایات صحیح معلوم میشود که زید بن اسلم و اینجنین تخلف نکرد و این امر
 مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است هم جناب روایت زید که زید بن اسلم کثرت بدو آخر نوبت بدان
 رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه باش پاشش کرد و دید و گام کارزار بر پا
 چنانچه ابن شهاب گفته و ازین روایت تسلیم زید بعد استماع تهدید دریافت میشود پس بنات لازم

آمد و احتجاج بر وایت تهدید با حراق در باره اثبات ضامن از وجه اعتبار بالبط و از مرتبه محمد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب بط شود و تطبیق از ان بطور انجائی
باید شنید که لاسم که حضرت امیر با عتقاد عدم استحقاق خلیفه اول از متخلفین باشد و از اینجا است که
احدی از روایات صحیح و لائمی بر قیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب حضرت افضل
الصدیقین ندارد ولی از ظاهر روایت صحیح و قسمه فدک برایت ام المومنین جمیع یقین میتوان یافت که وصیت صدق
تا زندگی فاطمه زهرا اکثرت نموده و این تاخیر چنانچه در عدم این بیت صدق لغایت تعیین تاخیر نگذاشته و در
تخلف هم نص می تواند شد زیرا که برایت فریقین حضرت امیر مقرر کرده بود که بعد سجد الکوفین و در او شهادت
نمائیم که ما که سوره آیات قرآنی را حفظا با کتبات جمع کنیم کافی الا سبغات الصواعق من کتبنا و غیره
من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل بار واه آخرین امر عظیم که اهتمام شما
بر وجه کمال واقع شد بدون مهتا و زمانه تصور نمود و هر چند حال جمیع این بیت و صحابه عسیده
سدودی کفافی تا لیفات الحق الدلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی نفس آفاق و اگر کون
و بیانش از حصاد شکر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصیصتی و مرتبی
زائد الوصف نسبت به همه بزرگان حاصل بود که بر باطنین و متبعین مسلم و کافر تو انج پوشیده نمی ماند و سکنه
نزد حضرت شیعین تا لایق و تقوی حفظ و حیانت حضرت قبول هر اوقات استقامت محسن بگناه حراق
بیت الطبیعت بر بادیدار الی غیر ذلک من الاقرات بخلاف مقتضای شکایت بنو براه مقبولین و شیع
احدی از بنیاد و اوقات مذکوره با عانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیحی الشار الله تعالی المستحسن
و اولی هم نباشد لیکن نزو اهل حق تئید و تیار ایشان هم در صحت هم در ایام مبارزات حتمات بود
نهادل بحال سوال انعامین که شرمزدگی و فسرگی ایشان سوایان روح روان موجب کاشن جسم جان
نموده و شد و بعضی از شکایات و ستانه مثل تهداد و تقریر خلاف و رتقیه و مانند آن نیز ضمه گشت
اغذاک الله و الله فی المملات کسر انظر این وجه اگر استدلالی و مکتبی در سبب سید

میان آمد بجای خوش است نه مثبت بد عانی بدی بد اندیش قلبی که در سایر صحاح و دیگر کتب
 از روایات خود با کید لول مطابق آن بیت آمده در سید الکشاف صحیح خلافت سید سلیمان کاشانی
 منزه و تازه تر آنکه ابن حاکم و بیهقی از ابی سعید حدرد و قصبه بیت تقریر خلافت ابو بکر صدیق روایت
 میکنند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند حضرت
 بر سر منبر برآمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زیر در حاضرین نیست پس در اطلب داشت خطاب نمود
 توفضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت کمین میخواهی زیر گرفت ملامت کنی می خلیفه پیغمبر خدا
 علیه السلام و از آنچه بر زبانم رفت بگذرد و در پی مواخذه مشغول بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
 قوم نیست پس دستار او نیز حاضر شد و همین قیل و قال مخدورت میان آن بدو این هر دو بزرگوار
 بطریق خاطر مهران فریبیت که و ندانستی مختصر آنچنین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبدالرحمن
 عوف که گفت که ابو بکر صدیق خطبه خواند و فرمود که بیکر یا الهی گاهی حرص امارت لیلیا و نه امارت
 و علانیت نکردم ولیکن از دستم ترسیدم و در امارت احتی نخی بنیم و طاعتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
 دستگیری فرماید بعد از آن و بر سر معذرت که فرمود و گفتند با خشونت دیدیم مگر بجهت تاجران مشهور
 و در سنه او تری بودن صدیق باین منصب جلیل شک نداریم او یا غار پیغمبر خدایت صلی الله علیه و سلم
 و شرف و شکوه او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای ما فرموده است
 مخصوصا پس احادیث صحابه رضی الله عنهم که شریک افعه باشند بقبای حدیث **لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَعَاذَ اللَّهِ**
 بر حدیث امام المؤمنین مسطور که حضور او در اینجا مع مانند حضور حضرت زهرا بر اصول مایه هرگز نایبیت
 داشته باشد چه جا آنکه محصلش نفی بیعت باشد نه بود و محصول و آیات اصحاب بیت تمیزی
 حریمات خاتم پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد که اسهل از نفی مذکور است قد ثبت ان الانشاء
 مقدم علی النفی در روایت معرفت امام یعنی من که تعرف امام زمانه ما تسمیته جاهیله
 و آنکه آن که در کتب متقدمه مندرج است بود همین است که طول کشد بیعت واقع شده و هر را

استعمادی نذر و هذا لما فيه ملا في المقام ولما في دفع بعد التفتة المكونة قوله بيار و عيب آه
 اقول اني في كلامي بزمب اهل سنت است بر حاشا که بروفی مرویات و تشریحات علماء کرام
 و روی المراتب الرفیعة مصداق اخذت باشد چنانچه در عبارت فاضل کرانی و حافظ ابن حجر
 خود نقاش فرموده و احاطه نموده باشد حاجتی ندر کنند نیست و اگر اساس آن اصول امامیه قطع نظر
 بر محل خود نیست کما لا یخفی صد و دعوی مراتب فیعبر برای کسی که مورد اراد او احداث تو اند بود از جناب
 مؤلف بتقدیم گفتورنی را بر ابرام مطاعن که الفاظ حدیثی است که بر آنکه این ساختن بر کسانی خواهد شد
 که مزید قریب به خصوصیت آنها خجسته پیغمبر علی اله علیه السلام ثابت باشد انتهی محصله شمعین را منضم
 شد بدیسیر ساند کما سینه الشارح الهی فی المسائل الاخر مفصلا قوله فانظر لایح التیاج
اقول ان عنیتکم بالارتناد رجوع للمالك بن نويرة و اتباعه و اشباعه عن اصل اعتقاد
 التوحید و النبوة و المعاد کما بدل علی هذه الارادة و ثبات سلامه فی الاقوال لا تیه
 و الی عبارات المتکالیة المتقولة من تحفة النوادر و المقصد الاقصى و الصواعق و الانسلا
 بنافی الردة المذكورة لا ارتناد بمعنى تبديل الامور الشرعية و التقصير عن الحقوق
 الحکمیة فنحن لا ندعی انه کان منکر الاصل الايمان و یخاف و قاله ابو بکر الصديق بهذا
 السبب و لا نقول انک اشک بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان
 كذلك لما وقع الاختلاف من اکار الضمیر الیه فی قوله بل و جاب قفا فھم جنید
 فلا یصلح الیه فان من اشک بالله تعالی و اشک الاسلام بعد قبوله فقال له و اجب
 محلا للخلاف و الشقاق بل هو عند جمیع موضع الوفاق و ان عنیتکم بالارتداد المالك
 المذكور بالخرافه عن بعض الحقوق و احداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه
 فھذا کذا لک لک لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة علی القول باسلا
 قبل تنفیج الاخبار کما وقع من الفاروق لا عظم لا بدال علی طھار دة اعتقاده

كمال إيمانه وعداوته في الواقع آدم را بنات تبدل، تقصير و اعدا ثا ما كن
 نوريه كه بجهت انكار كوف برمه او لازم افتاد و بر منجني كه اين عا بصول رو ايات فرقيين بدست و ثبات
 از كتب طيفين غير متعسر اما اثباتش از كتب اهل حق پس از غایت وضوح ظهور الشمس بين الناس
 مطالعة كثرى از صحاح سته و شرح آن كتاب مبرر آن كافي است ليكن در مقام عبارت صحيح بخار الله
 منوره مى شود و هي هذه و راي البواكير قتال من منع الزكوة فقال عمر كيف تقابل وقد
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فقال
 قالوا لا اله الا الله عصموا مني دماءهم و اموالهم لا يحفها وحسابهم على الله فقال
 ابو بكر في الله لا تقابل من فرق بين ما جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تابعه بعد
 عشر فلم ياتوا بوجه مشورة اذ كان عند حكم رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه و آله و سلم
 في الدين من قول ابن الصلوة و الزكوة و ارادوا تبدل الدين و احكامهم قال النبي صلى
 الله عليه وسلم من بدل دينه فاقتلوا و اما اثبات ان ارباب ميراث من الجور
 اينك حاضر است موفى و تحقيق افتاد است آنچه نوشته است از ان بنده مع سارق و بدو
 اشكار است كه او با سماع خبر قيامت ثروات خباير البشر منكر زكوة شده بمقتضى مدعى منع ايمان
 فرضيت زكوة را بطرأيت كريمه جذا من اموالهم صدقة تطهرهم و تزييهم بها و سلم كالم
 اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة مختص ببيان نبوت اخفا و كرو و محمد بودن بالثا احداث اين قول و تبدل
 ما تقرر في الشريعة الغراء حالت مشطه باقى نيت قال صاحب الكتاب المذكرة و الردة بالاكسير
 و التشديد اسم من لا يرتد و اصحاب الردة على ما نقل كانوا اصفاء حنفى ارتدوا عن
 الدين و كانوا ائمتين احدى هما اصحاب مسيلة و الاخرى ارتدوا عن الاسلام و
 عادوا على كماله عليه في الجاهلية و انفتت الصحابة على قتالهم و سيهم و استولد
 على عليه السلام منهم الحنفية و اصفى الثاني كذا و ارتدوا عن ايمانهم و اخرج

انكروا فرض الزكوة وذرتموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بقرآن
 صلى الله عليه وسلم انتهى بالقوله وانما الله تعالى بعض عبارات دایات دیگر که در اثبات مقصود
 ترمضید خواهد بود درین نزدیکی عرض خواهد کرد و کاسیکه او را با وجود نبوت روشن بالمعنی المذکور در
 امامیه حجت انحاء و سبب ملت مومن پاک اعتماد می پذیرند اگر دعوی جهاد برای او نصب
 دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و اما سبب این است گفتند که با تو کاره
 و لیکن چه گفته و دلیلش این را و آنچه بعد که معلوم آن که طر فذرا ان آن بی نصیب و مالک بر اثبات
 اجتهادش قدرتی ندارد چه اگر اکتان ان مقام و خاصیت حجت خلاصت ال الصلین شد
 جناب میرالموئین امام برحق و خلیفه طایف پیوسته کما صحیح است که فی مجالسه و غیره فی کلام
 المؤلف الضیاعی شعر بدلت در مصورت نیر اطاعت حال ابو بکر صدیق عطاء صدقات مال زکوة باقی
 نصیحه المذهب الامیه و رعایه لوجب التقیه بر ضرر بود چون او از خستیا رسکات اثبات دست
 نشید و بر مخالفت جناب مرتضی و شیعیانش که بامر مقدس حین مطاع لازم الاتباع بعلیه
 نمونده کما فی الجار مصر گردید و قد تقر فی خاتمه التجرید ان مخالفة مقتضیه جهاد و استنباط مسایل
 شرعیة تجوز انکار و منع زکوة از دلالل فتکیه کما برای او اصول ماسیه یقینا پس آنچه بوی رسید از خدا
 رسید زکوة برین که بجهت شهادت کافر نباشد لکن این کار کاسیه بلکه اصرار شن بن گناه امری است
 که بر جا خود موصول بر این نصیحه کشوف بلکه مضمون قول چنان مومن پاک اعتماد اخ اقول
 است بحد و جد اول آنکه زکوة را که هماره معتبره فی بعض بیان اللت دارد مومن پاک اعتماد بحد
 بخیر نیز و تیغ بید رنج الضایف بر دین و موم اگر عتاج جمع الحزب که انفاستقل شد و ان
 که شرح خافت و خرافت مالک باشد بعد ازین خواهد آمد نص است در انیکه هرگز دعوی اعتقاد
 و خلوصی بجناب مرتضی حاصل نبود حضرت امامیه محض بنای حجت اعتماد اهل حق و انما در مطاعن عموم
 حضرت صدیق این همه در انفسی اختیار کرده اند بلکه اقل از انچه در انوار و آثار و جمعیت

و نگار ز کوه که مخالف شایر است ارم است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر او بمؤمن پال اعتقاد بود
 بتقلید مرتضو و مخلص همان ایشان که معتقد بود یکصد تیر نماز میکردند چنانچه حق یقین باقر مجلسی در کوه
 کتاب حدیث و کلامیه پیش میبردان دلیل است بر آنست و گمانه مخالف و عدوانه را آری و بوی
 و خروج برخلاف وقت بدون جهت نام زمان جایز نبوده است و قد تقر فی المنیر ان رفع التالی جواب
 لرفع المقدم کیف نا کان چهارم آنکه در بعضی از قنادیزین مؤمن پال اعتقاد و راس و پیش میباید ان مجاد
 نه در بود که کار برد از ان مخالفت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات هرگز در شما نخواهم رسانید بلکه حضرت
 مرتضو که خلیفه حق و امام وقت است خواهد داد و نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات صد زکوة
 فرض نیست اما لایحی علی حدیث اعتقاد فضل اعراضا **قول** درین گناه رسید **اقول** حصر کما
 قد قطع ما بدنی شود یعنی گناهی زوی صدور یافته مگر اینکه او خلاف صدیق انخصب بر قضی
 بند است همین جرم و اثم باعث قتل و خون ریزی او و موجب سوزن قلب او و اموش گردید و مناسط
 عبارت مجمع البحرین است قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته بانی با جمله چنانچه شیطان در مخالفت
 الهی خود را از موجدین کمالین سر و مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضو نسبت به حضرت توی سر از
 پیچید پس چگونه مؤمن پال اعتقاد نباشد که ایمان خود را بر هم حضرت مؤلف بحال رسانید و برناظرین مجلس
 قاضی نور الدین شریعتی بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشید نیست که کسی قیامده باشد
 که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند قد بر فانه دقیق و بالتامل حقیق و بحالند که علامی اهل حق
 شکر الله سابعهم فی الدین در الله تعالی جمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة و السلام نیز در
 معقبه مسلم کلام ب تحقیق الزام طرح اقامت اول بر دشت لاکت شیعین بالمعنی المشار الیه فکند مطاع
 از اصل بنیادش بکنده اند منشا الاطلاع علیه مع فوائد جمیع طالع ثم **قول** چنانچه علامی الاخر
اقول علامی امامیه درین مقام هم نگفتند و نهواتی که از امامه ایشان در محبت و وفاداری مالک
 یافته پس چه بدیدیم یعنی نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طائفه شیعین بیت است

مترجم است بیت عشق از روی حیا پرده نقوی بر پوش : بطریق بیان چه زخم طشت من از آب
 افشاد و زیر که شریف تصنیف امام الامام طائفة و کتاب ثانی که جواب است فی قاضی القضاة عبد الجبار عزیزی بقایا
 تالیف آورده بقضای جبک الشیخی الصمیم و صد آن شده که رت مالک المعنی انکار زکوة از دایره کلام
 بیرون نماید بنابر عبارت شریف مذکور که حیرتگاه خلایق است بحکم عین بین ملاحظه باید کرد و اما تصنیف
 خلدی فی قتل مالک بن نويرة واستباحة ماله و زوجته انبئته الى الردة التي لم يظن
 منه بل كان الظاهر خلافا من الاسلام ويخرج من جملة الردة في العظم من تغافل عن
 امره ولم يقيم فيه وحكم الله تعالى واصبر على سخط الذي شهد هو به وقيل ان
 يتصفح ما روى من الاخبار كيف يحول عند حصص منا على مالک و احواله محمد
 الزکوة مع المقام على الصلوة و هما جمعا في القرآن لان العلم الضروري بانهما
 من دينهم عليه السلام و شريعته على حد واحد و هل ينسب مالک الى الردة مع
 ما ذكرناه الا قدح في الاصول ونقض ما تضمنه من ان الزکوة معلومة صرفة
 من دينه صلى الله عليه وسلم و اعجب من كل عجيب له و كذلك سائر اهل الردة
 يعني انهم كانوا يصلون ويحجرون الزکوة لا انا قد بينا ان ذلك مستحيل غير ممكن
 وكيف يطلع بذلك قد روى جميع اهل الثقل ان ابا بكر وصفي الجيش الذين اقدمهم
 ان يؤدوا و يقيموا فان اذن القوم الذين ياراهم و اقاموا كفوا عنهم و ان
 لم يعملوا افادوا عليهم جعل اماره الاسلام والبراءة من الردة الا اذ ان ولا قاف
 ان يطلق في سائر اهل الردة ما أطلقه من انهم كانوا يقيمون الصلوة و قد علمنا
 ان اصحاب سبيلة و طليعة و غيرهما امر اج على النبوة و طلع الشريعة ما كانوا
 يردون الصلوة و لا شيئا مما جاء به شرعنا انتهى بعينه هرگاه بل حق این طاعت
 کما ينبغي قدما و عدشا از هیچ بنیاد مستاصل نموده اند قبل ازین ردت مالک مایه معنی مذکور

کتب عمایه طایفه بمحض ظهور جلوه گردید پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریفه از آغاز
 تا انجام زیور برکنم و باجای تفصیل در هر مقام حرف زدم مگر اقیاطا لنا نحن و تنبیها للعافین
 شریف مذکور استماع منع زکوة و اقرار با دانی صلوٰۃ قبل و قال کرده بحث کنیم تا مقدار غنوی و امثال
 بامیان مبانی مذکور شمع بر همه کس آید تا آشکار شود حقیقت آنکه اگر مراد از مهارت صلوٰۃ
 زکوة و عوی یعنی است که اکنون ممکن نیست که حدیثی مضمون غرضیت حدیث اول و آخر قائل گردد و منع
 اغرب من کل غریب عند النصف اللیب بکذب شبیه هوس است که علمای فریقین در کتب
 خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام عدایان و مخالفین
 آنچه فخر المتکلمین بامام المتبحرین و تفسیر کبیر تفسیرش فرموده و کنشوری رسوالت خود تفسیرش فرموده
 میرو و فالنظر الی عباد یدیه اخرج ما نفعوا الزکوة فی زمان انی انکر ان یستند به و یستند به
 و قالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصرفها لکم ثم و ذکر ان صدقات
 سکن لکم فکان وجوب الزکوة مشروط بالحصول ذلک ان سکن مفعولم ان خبر الرسول
 لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
 و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جامای بسیار هر دو عبارت را در کتاب سبب
 خویش جمع کرده و بی هم آورده پس مسلم است لیکن مدعای شریف استحاله انکار مالک بن نویره از ادان
 زکوة و قمار صلوٰۃ است بطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برانی بران قائم شده که هر گاه و چنانچه
 شارع مقارن یکدیگر نکند که شود تا مانی حکام و قیود و جهات هر دو مساوی باشد فکیف بهر مردم
 درین امور برسد و احصا بقول لفظ و محی شیعند و درین مقام خود او کیا شریف را حکم میکنم که خدا را بی رود یا
 و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
 مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناه یا صدمه نیاز و ربط با پس دیگر چه
 باعث شد که در کرمه انما و لیکم الذکوة و اخلافنا لعدایه قدامان بر تصدق حمل می نمایند و تمام

تشریف اند میسر و هر امری خوشتر است از زیاده بودن لفظ زکوة بعد از لفظ صلوة یعنی صدقه بخیرتری
 نمایند بلکه حقیقت بودن زکوة بر مضمی افضل مدعی میشوند حالیا بمعرض ثبوت رسیده که محل زکوة با صفت مفاد
 صلوة بر مضمی شرعی و آیات مثبتات ضروری نیست فیهدم باس و بصدد و تقصیر ازین تقریر بر اثر مالک
 نیست که تبریکه بگوید و مضمی خارج از بقعه است بلکه غرض اصلی تنبیه بر آنست که ایضا ماهیه وقت مناسب
 کلامیه این منظر از دست بگذارد و راه فواید بقیه که در ادراک علماء و مکارک حکما تقریر یافته می باشد
 و اگر در بحث مذکور زکوة را بر مضمی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش سازند لایزال
 فاین با مضمی شوند که نزد خیال اصیر المومنین که باطنها عجمه مستکلمات اما یقود و اهل اصحاب و ملاحت و
 فصاحت و بلاغت پیش اثنا عشریه یعنی بی بی یسیره خاتون حسنین و یار طایان و این دو تن که عالم عالم در
 آیات خیمه صلی الله علیه و سلم تختم گشته بودند تا عظام حصول ملک شام باضمیمه صلوة هر دو را و در عین
 رکوع عور زکوة مفروض محسوب گشته است چه تنبیه علی جلا تمیصو الزیاده علیه فی الاوراق التي تعلیج
 رایا بل لولف الشارح و هو ما یصح علیه الشک فی فضل عن فضل و هو مهم اما اگر بتلک اینست که
 ممکن نیست که شخص مختص به بوجوب احدی و الاخر حکم کند پس ثبات با اجتهاد و بر این ملک خوشتر نیست
 اولیا شریعت قضی خواهد بود و این جمله استیجابات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمانی نیز
 قبل ازین معبر ضری و مخرج آمده که با لکن محبت صدف سلام میخالف اما از حد و الهی و واجبات شرعی
 تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نیست پس با اسکان حکم به ضمیمه حد و ما وجه فرضیتا آخر
 از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده از مدعی آید که با لک ملکین و که بلا غلبه فضل محاکم بر این است
 اختیار بودند چنانچه آنرا گذارشته اگر بوجوب نماید فاینکه ضرورت است که بوجوب کوه هم قابل شوند
 بلکه لغت انحراف و جرحی که بر این فریق است و قضای آن ارد که از ادای زکوة هموزنند
 و از منافذ است مذکور چنانچه گفته اند که قرآن مجید است و از میان جان مبیست بنابر
 چه خرد کل میباید و اگر چه خواهی صدق بگویند و هم گفته اند که چون کوه ضروری نیست لکن

آنرا زکوة را بعد از وفات شریف شمرده و بعضی از شروط پذیرفته و بجهت انحراف و عدم رجوع بر قواعده
 اسلامیة علم لغت و عناد بر افرشته اند و گفتند اذافات الشرطیات الشرطیة حکم باینکه ملکوت
 انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجايب ثابت است و جز آنکه اگر سلب امکان
 مذکور از انجین فی الاسلام است فهو مسلم لکن لا یجید یفعلاً و اگر سبیل عموم فکفی فی تکذبه مارو
 عند الفریقین و قد مر سابقاً حیرانم که تقضیات عقل زین و دانش و برین که تمیز طهارت حوائط
 از حضرت شیعین در وقت منظره چهار مسلوب و چهارم آنکه اگر از صناعت شریف تقضی
 که در نقل و صیت همیشه از جمیع ابواب سیر خصیض ان ابو جعفر طبری شهادت فصل مدانی که مجله مشهور
 نیز و صوارم و حسام و غیره و او را از جمله شخصین می پندارد بعضی از انظار بجهت سبب ساخته
 از بیان شریف مطلع نظر نماید باز هم ذکر و صیت مذکور مفید است تا او نیست نیز که در صحاح و روایات
 مدعی است که حضرت فاروق و عثمان بن عفان و کبر و تمیز اواده قتال انفس زکوة بالهام ربان
 و زل و تصدیق و ظاهر کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان مال کلمه کو محفوظ اند و توبه
 خلاف آن را در وقت قتل دار ابو بکر صدیق جواب داد که آیا خاتمه این حدیث یا و ندارید که فرمود
 آن قتال که بحق کلمه شغل باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه خدا هر که بیانه نماز زکوة فرق خواهم
 کرد و او می تواند خواهم نمود پس احیای رانی جهان آرای او را بر جرم و شیم گذشتند و برای قتال بجان
 و دل جانشین حال اگر بر فرض تسلیم وقت انفاذ جیش و نصب پیش که تنبیه اهل انحراف عموماً
 بفرستادن و شش منظور بود از وجود عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بطریق سبب نیز خیر البرطیبه
 الا ان الصلوة و التخیار مر تانید که ما بر سر تو میکش تا زنده حکام استماع بانگ نماز دست انداخت
 قبل باز دارند و او را در قتل و غارت دهند و دالالتی بر آن نمی کند که کسی بان وقت انکار از ایتا زکوة نکرده
 با صدی من الدلائل فان عدم الذکر لیس دلیل عدم سیاه عدم ذکر خبریکه بعد از فشار و تکرار
 تنقیح یابد و مردم را علم آن با صراطی بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و خفتا و استتار این قلم مورک در

مجامع اصحاب براسند اصناف و اکابر بخاری شود از حیالات علویه بهت چنانکه گفته اند معنای آن
 مانا آن از می کرو سازه محله به علاوه و ذکر اذان معلوم و عدم ذکر شمع زکون شهر بر آن
 که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال است بحال اهل دست شمر است که اکثری عمومی نبوت
 آغاز کرده و از شریعت غلطی خلع العذار گردیده اند و بنیاد و تادیب باغبین کوه مقرین صلوة ضعیفان
 و از بیجا است که مزید اتهام خالد بن ولید علی بن ابی لهبه و التواریخ بامراول بوده حتی که در تحفه ایشان
 نیز منقول است که خالد بعد از طایفه بطن توجیه کرده و سایر باطراف جوانب فرستاده سخت حیران
 که جوانان کار زکوة که از امر آب سر زده در صحاح خصوصا صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فقهیین
 برایش تصریح کنند شریعتی را در انکار آن غیر از تجاویز و مناطقه فاضلی عبد الجبار کدام باعث
 بوده انشاء الله تعالی بعد از این خواهد دانست که ششاد و نه از جلد بشرف ثانی می گرد آمده بود و بعد است که صحیح
 بخاری از نظر او نگذشته باشد برین متعاده چه موقوف میرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل ثانی غیره
 معلوم میگردد که جامع مذکور از اجتناب سروریده که باور آن عالی آن بود و بصیرت توجیه گردیده و این جمیع
 و انکار اگر فقط بر آیات خویش است پس فجمع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریعتی که گویند
 حجت تواند شد کمالا یحیی علی الوضوح و الشریف اگر روایات مخالفین است پس روایات آنها نباشد
 بلند آواز میدهد که او البته سر از اذن زکون باز زده بود و وقت قدم لشکر ظفر بیکر برای پاک دانسته
 خویش علیه ما یکنحش باشد آنچه شریف کور در قول صاحب سخن معنی که اسرار اهل لوده افشا کرده
 قابل آن نیست که طلبه و معنی حکم آن بر از نه زیرا که مراد از سائر باب است سید که ادب دیگر
 مدعیان نبوت کافیه عابدین انعام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مانند مالک باشند پس معنی
 کما شرف نیست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین قبا اهل روت فلا القباس و لا غلبه
 و از بیجا است که در کلام صاحب منتهی هرگز از وجود عدم سید که از طایفه و غنسی خانه خراب عینی و آری
 به انبی نبود کلام شریف از قوم مالک است که راستا خد صدف است بر انحاء است و هم کسانیکه از

جماعتی دیگر اتباع او اختیار آورده و این طریقه صنعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
 خصم خود را غیر محل صور خیالی خویش فرو آورده و در بعضی نقص آن شده و بظاهر است که اگر چنین
 حیل را و تجارب انکار نمی برد چگونه عند الجمال شهود می شد که شریف مرتضی عهده جواب بکشد
 و فایع البال گردید و چگونه فنی است کتاب بدو جزو متوسط می رسید فکیف که از شصت هم تجاوز نماید
 و اگر کسی در کلام کمترین خلالتی نیست به ما نداید که عبارت قاضی مزبور که در شریف مرتضی کتاب
 شانی آورده و مسلم در کتب خویش داشته و ملاحظه فرمایند و آن عبارت است شبهة اخری لهم
 وَ ذَكَرُوا فَضْلَةَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فِي قِتْلِ هَذَاكَ بْنِ نَوْبَةَ وَمَصْاجِعَهُ اَصْرًا مِنْ لَيْلَةٍ
 وَ اَنَّ اَبَا بَكْرٍ تَرَا فَاَمَلَهُ لِحَدِّ عَلَيْهِ وَ مَرَّ عَمَّ اَنَّهُ سَيْفٌ مِنْ مَسِيٍّ وَ اَللَّهُ سَلَّمَ اَللَّهُ عَلَى
 اَعْدَائِهِ مَعَ اَنَّ اَللَّهَ تَعَالَى قَدْ اَوْحَى اِلَيْهِ وَ اَحَدًا اِلَى نَاعِمٍ وَ اَنَّ كَرِيْمًا وَقَالَ لَهُ اَقْبَلْ
 فَانَّهُ قَتَلَ مَوْفِقًا فَالْجَبَابُ عَنْ ذَلِكَ مَا اَقَالَه شَيْخُنَا اَبُو عَلِيٍّ وَ هُوَ اَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَتْ
 مِنْ مَالِكَ بْنِ نَوْبَةَ اِنَّ اَلْاَخْبَارَ اَنَّ رَدَّ صَدَقَاتِ قَوْمِهِ عَلَيْهِمْ لَمَّا اَبْلَغَهُمْ مَوْفِقًا
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَعَهُ كَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ اَهْلِ الرِّدَّةِ فَاسْتَبَحُّوا الْقَتْلَ ثُمَّ قَالَ فَإِنْ
 قُتِلَ كَانَ يَصْرِي قَبْلَ لَهُ كَذَلِكَ سَائِرُ اَهْلِ الرِّدَّةِ فَإِنَّمَا كَفَرُوا بِمَا كَانُوا مِنَ الزَّكَاةِ
 وَ اسْقَاطِ وَ جُوبِهَا وَ رُغْنِيهِ اَنْتَهَى مَشَاغِرَتِ وَ هُمُ شَرِيفُ مَرْتَضَى اِنْ بَرَأ اَبُو اَلْمَكَلِ
 صَحِيحٌ كَيْ عِبَارَتِ قَاضِي بَرَانِ مَحْمُودِيَّتِ وَ فَرَقِيْنِ اِيْتِ كَرِهَ اَنْدَسُوْجِ نَشْدِ شَهْدِ اِذَا كَرِهَ لِكُلِّ اَلْمَرْءِ
 عَلَيْهِ صِحَّتُهُ فَلَاعْرَ وَ اَنْ يَرْتَاكَ اَلصَّبْحُ مُسْفِرًا اَلنَّوْنُ بِاَنَّ عِبَارَتِ مَلُوكُ وَ مَلُوكُ
 يَكِي اَكْذَقَرِيْشِ وَ صَدْرُ كَذِبِ وَ مَعَ اَمَّا لِكُم مَبَارَقُ اَرْضِ شَرِيفِ اَسْتِ اَسْتِ اَكِي كَرِهَ
 تَجْبِيلِ فَاَسَدِ اَوْرَا بَادِلِ قَاطِعِ بَاطِلِ كُنْ اَلْمَالِ اَوَّلِ مَتَعِيْنِ خَوَاهِدُ بُوَ اَبَا اَسْتِ اَسْتِ اَكِي كَرِهَ
 وَ سَمِي عِبَارَتِ صَارَتْ خِيَلِ كَيْ قَبِيْدِ قَلَمِ اَمَّا اَسْتِ اَكِي كَرِهَ اَلْمَلِكُ نَوْبَةَ اَلْمَجْرُوسِ اَسْتِ اَسْتِ اَكِي كَرِهَ
 وَ سَمِي صَدَقَاتِ اَبْرُقُومِ خَوْرُودِ وَ خِيَا نَجْ سَائِرِ اَهْلِ دِيْنِ مِثْلِ سَيْلِ وَ طَلِيْهِ وَ غَيْرِهَا صَدَقَاتِ اَبْرُقُومِ

شریف تفاق است عوی میکرد که حامل وحی او جبریل امین است چند بار سید راج از وی و قوس
 یا قوس بسیاری از اعراب سومی و گرویدند و اهل رتدا و اورا طجا و ماوانی خود مقرر ساختند و او تا
 شمس خالدين وليد نیاورده نهر میت خورد و بنوعی شام رفت هرگز گامی صدقات قوم را بستی نداشت
 و نه زکوة فرستاده اگر چه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در بنای خدمت
 شهادت شیده اما اسود عیسی که نام او عیله و لقب او ذوالخارخا معجبه یا حیا معجبه در شیر کور است
 پس گامی مشعب بود که جمعی از مردم بسحر کاری خویش فریفت و بشکری عظیم خروج نمود و بار بار
 اختلاف اکثری از محدثین می نویسند که بدست فیروز دلیمی منتقم حقیقی در عهد کرامت مهدی علیه
 السلام سلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیرا اعتقاد است که بدم اساس و عو بنوت
 کاو به قتل آن بعین زمان خلافت افضل الصلحین است بعد از آنکه اجماع بر آن ازنده قاتل و فیروز
 مذکور است هرگز عینی اثری در کتب بدیدیت که او بجان پیغمبر صلی علیه و سلم ساختگی کرده باشد و
 زکوة را از آنجا بستانده دوم آنکه صاحب مغنی گفته اگر کسی گوید که مالک آن نوزده نماز می کند
 پس است رتدا و او با و چه می دارد و خواهد گفت و یکران هم از بقیه اهل رتدا نمازی خوانند و تخصیص
 حدیث ندانی که نسبت رتدا و این مردم بدان جت اوقات که منع زکوة رفتند و با تقاطع و جوس
 خیال استند این قول و اول دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل رتدا شرعی و دعیان
 بنوت کاو به را که مجاز صفة قرآن مجید پروازند و در از از سوره الفیل این مملات مرتب از نذ الفیل
 یا الفیل و یا در کمال الفیل له و نب قصیه خرطوم طویل یا نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
 سگ و مسجد ای غافل از غفل و دین و دینیم شریف نصی و کلام خویش اشعاری کرده جانیک گفته
 ما کما نوا یرون الصلوة و الاثام ما جات به بشر یقتنا بس لموم شد که از سائر اهل رتدا و دعیان
 بنی ربیع مراد اند و هو المطلب سوره اما که خاتمه عبارتش غنی حکم رتدا که اتباع او بجهت انکار
 از زکوة بود و و گزینیم نیز بر آن قاطع بر بطلان تخمین ائمت عین و الا کفر مسلم کذب

بر خلاف واقع بسبب تخریر زکوة لازم آید و ایضا مستلزم این معنی است که کفر و ارتداد و این معنی
 از جهت دعوت نبوت کاذب نباشد و این جزای امام شیعیان هیچ ماعلی تجوز نتواند کرد باقی ماند که طایفه
 کفر و رت بر الک بن نویره و با عشر کلام معنی است این مرحله بذكر عبارت صاحبنا شرح مسابیح
 مانند اطمینان می شود و می هدیه قال الخطابی روح تعلقت الروافض بر و ابیه ابی هریرة للطعن فی
 الامامین الی بکر و عمر رضوا الله عنهما و ادعوا فیهم المناقضة نعتنا و الحاد
 فان رأس مالهیم التکذیب و الطعن فی السلف قالوا قد اخرج ابو هریرة فی اول الحديث
 عن کفر العرب و ارتدادهم و فی اخره عن ابی بکر الله قال لا قاتلین من فرق بین الصلوة و الزکوة
 و لم یکن فی الحديث ذکر الصلوة و الزکوة حتی یقول ابو بکر لا قاتلین من فرق بینهما و قالوا
 ان عمر لم یوافقہ علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله و لکن مساعدة و تقیید له کمن یکد
 العزيمة له و انی له ذلك و اذا کان كذلك فایضا کما فی اخر الحديث
 فکیف جاز لهم قتلهم و سببهم و ان کانوا کما لا مرئی یرک کما فی اول الحديث
 فما معنی القول بان لا افرق بین الصلوة و ما معنی سببهم و استبعادهم و قد اجمع
 علی ان المرتد لا یسب و لا یتعبد فلم یخل فعله و صنعه عن تعسف سوا سیرة
 و سریرة و قد کان القیام متاویلین بمنع الزکوة محتجین بقول الله تعالی حد من اهلکم
 صدقة و مثل هذه الشبهة توجه الکف عن قتلهم و سببهم فلما قد ثبت بروایات
 صحیحة عن ابی عمر رضوا الله عنهما و انس و غیرهما ذکر الصلوة و الزکوة علی ما ذکرنا
 فی الطرق و بروایة ابی هریرة رضی الله عنه البصار و اه محمل برسخی بر خن بمة امام
 الائمة فی الحديث باسناد صحیح الی ابی هریرة و مع ذلك یشبهه ان ابی هریرة انما
 لم یدکر الحديث تمامه اعتمادا علی معرفة الحاکمین فانه کان شایعا و وجه
 اجمع بین اول الحديث و اخره و دفع شبهة الرقصة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین

ارْتَدَوْا عَنِ الدِّينِ وَخَرَجُوا عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَادُوا إِلَى الْكُفْرِ وَهُمْ الَّذِينَ عَنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ
 مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ وَهُمْ مُسِيلَةٌ وَأَصْحَابُهُ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ وَالْأَسْوَأُ الْعَنْسَةَ وَأَصْحَابَهُ مِنْ
 أَهْلِ الْيَمَنِ وَطَهْرًا وَنَاسٌ آخَرُونَ ارْتَدَوْا عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَا يَمَانٍ وَتَرَكُوا الشِّرَافَ مِنْ
 الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَغَيْرِهَا وَعَادُوا إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَيْتَكَ بِسُجُودِ اللَّهِ تَعَالَى
 لَسَيْطَةِ الْأَرْضِ حَدًّا لَا فِي مَسْجِدِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَسْجِدِ عَبْدِ الْقَيْسِ بِالْحَبَشَةِ فِي قَرْيَةِ بَيْتِ
 لَهَا جَانَانًا وَهُمْ الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُو هُرَيْرَةَ فِي أَوَّلِ الْحَدِيثِ وَالصَّنْفُ الْآخَرُ هُمُ الَّذِينَ قَرَأُوا
 بَيِّنَاتِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَقْرَأُوا بِالصَّلَاةِ وَانْكُرُوا الزَّكَاةَ وَوَجِبَ الْأَدَاءُ إِلَى الْأِمَامِ وَهُمْ
 الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُو هُرَيْرَةَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ وَعَرَضَ لِعَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُ الشُّبُهَاتُ وَ
 نَاطَرَ فِيهِمْ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى قَالَ وَاللَّهِ لَا قَاتِلَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
 وَهَذَا الصَّنْفُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَهْلُ بَغْيٍ وَإِنَّمَا يُدْعَوْنَ بِهَذَا الْأِسْمِ فِي ذِكْرِ لَوْ قَتِلَ دُخُولُهُمْ
 فِي عَمَارِ أَهْلِ الرِّدَّةِ فَأَصِيفَ الْأِسْمُ فِي الْجُمْلَةِ الرِّدَّةُ إِذْ كَانَتْ أَعْظَمَ الْأَمْرِ مِنْ خُطْبَا
 فَإِنْ قِيلَ لَوْ كَانَ مِنْكُمْ رُوِيَ الزَّكَاةُ فِي زَمَانِ بَيْتِ بَكْرٍ أَهْلُ بَغْيٍ وَلَمْ يَكُونُوا كُفَرًا فَلَيْتَكَ فِي زَمَانِنَا
 كَذَلِكَ فَلَمَّا مَرَّ الْكَرْفُ فِي هَذَا الزَّمَانِ كَفَرُوا بِإِجْمَاعٍ وَالْفِرَاقُ أَنَّهُمْ دَانُوا فِي زَمَانٍ تَبَدَّلَ
 الشَّرِيعَةُ وَأَحْكَامُهَا وَلَيْسَ لَنَا كَذَلِكَ وَأَنَّهُمْ وَفَعُولُ الْفِتْنَةِ بَوَّاهُ النَّبِيِّ صَلَّوْا كَانُوا
 جَمْعًا لَا بِأُمُورِ الَّذِينَ يَعْبُدُونَ الْعُلَمَاءَ فَأَمَّا الْأَنْفَقُ شَاعَ وَاسْتَفَاضَ الْعِلْمُ يُوجِبُ
 الزَّكَاةَ حَتَّى عَرَفَ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ وَالْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ فَلَا حُدُودَ لَكُمْ لَوْ كَانَ قَرِيبًا بِالْعَهْدِ أَوْ
 بَعِيدًا مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمَعْدُورٌ وَأَمَّا السُّبِّيُّ فَإِنَّهُ كَانَ أَمْرًا اخْتِيَادِيًّا رَأَاهُ الصَّحَابَةُ وَقَدْ
 اسْتَوْلَى عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَارِيَةٌ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ فَوَلَدَتْ لَهُ سُبَّانَ حَنِيفَةَ وَلَمْ يَفْرَحْ
 الْعَصْرُ بِتَغْيِيرِ آبَائِهِمْ وَاجْتَمَعُوا عَلَى أَنَّ الزَّكَاةَ لَا يُسْبَى فِي الْجُمْلَةِ إِنَّ مَدَّ اللَّهُ لِسْلَامَهُمْ وَمَرَّ
 الَّذِي كَانَ هَذَا الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ فَلَا يَنْدَفِعُ مِنْهُ هَذِهِ الشُّبُهَاتُ إِلَّا الْحَسَدُ بِأَكْلِ

یروعی و همه قبیل بر سر شمشیر خود آمده و ان شاء الله تعالی عقیقه بر بعضی از مویات امام عظیم طوسی
 محمد بن عبد جعفر صاحب متممین خواند و اکنون در شوشین امر که بعضی دیگر غیر از بنی یروعی مهمات مالکین
 نویره گرویدند که امام حالت مشطوره باقی ماند و در صحت قول صاحب متغنی و کذا کاست از اهل لروده چه نبرد و
 مجال و کنجایش است و محمد که کما این روایات چنانچه بر بنید عادی است کند برای تکذیب بر نفی ثانی
 که او امی صلوة و ابائی زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکاری آید و بر فرض حال اگر اولیای
 شریفین دعا و لاطالمه خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دایره ترهات
 خویش بر ایند التبت نزد احد از طبیبان مر این مرض موجب رادی وائی نخواهد بود این است حال شریفین
 امام الامام امیر و باره ملک و اتباع او از قصر من مخفی که نوبت بخاریدیهات اولیای سیده تا بقصر
 دیگر حکام که برای سر بر مالک خویش با طرین را بسط فلک و زند و زیاده بر اهل کتاب در باره
 حلقه می کشید که تو زانده چه گفته آید فی نفس المملک و نفس المملک و نفس الطالب و نفس المملک
قوله و اینهم کیسوخ **اقول** محققین اهل سنت کثرتهم الله فی العالمین در کتب کلامیه ثابت نموده اند که
 حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک جمع او هم مرتبه
 و بیاع رسیده و غماض در قصاص را دران فرمان و امی خود نیز دلیل انجی عاست کما لا یخفی و از اینجاست
 که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق با صدق شریک است چنانچه عبارت حق البصیر در بیان
 وجه طعن بر بکر صدیق این مقصود ناقص است می نهد یکی آنکه خالد را بعضی ملک قصاص نکرد و دیگر آنکه
 حذرنا که خالد بازن مالک گرفت اقامت نمود و دیگر آنکه خون سائر مقتولین باطل کرد و قصاص و سب
 را نگرفت و درین کار با عمر با او شریک است و در تصبیح قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است **آه قوله**
 و ملا حسین کاشفی **اخ** **اقول** حاجتی بکبر وایت ملا حسین کاشفی مشکک شده شود باقی مانده
 بروایت معتبر اهل سنت ثابت فرماید که فاروق اعظم بکبر خود اصرار داشته پس چرا اینهمه کلفت
 امثال بن روایات نمی یکشید مگر در ذم حضرت حسن ملا حسین را نسخ و ثانی شده

که بر ایشانست انداخته بالزام بنیان برداشته و آنچه ملا محمد تقی دانستند در حق ملا حسین مذکور
 زیر قلم ننموده اند غالباً که در تصانیفشان ندیده بلکه مباح علیاً موقوف هم نرسیده پس این نکته تلخیص مقال
 محمد تقی اصحاب در لوامع صاحب نظر و اجتماعی دیگر از اساطین مذہب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
 تراشیده بر مرقوم خود پرده را از روی کار برداشته اند اینست که ملا با ششده سن برادر از شیعیان
 روزگار بود پسر از آن انتقال کرد و در هرات آمد و بصاحب رفاقت امر و ملاطین آنجا توجیه
 و تعلقه رسانست و نشو و نماهای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهر بلکمر و دهبور چون بوطن خود گشت
 باران در دین کیش اوج غلبه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذہب بابائی خویش تا گشته
 بمذہب بنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان بگماشتند که در شای عطا قوا و ایافته با وی همراز
 کند تا حقیقت مذہبش بخوبی منکشف شود اتفاقاً ملا حسین در شای تقریر افاده نمود که جبرئیل
 امین دوازده نهار بار بر جناب سید المرسلین علیه السلام بوالهی فرود آمده آن شخص که در کنگنه گماشته بود پسر
 که ملا راست گو که حضرت جبرئیل بر جناب رضوی چند بار نزول جلال فرمود ملا فی البدیہ گفت
 که بستم چهارم از مرتبه تمامی حضار بعد این حساب شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
 از کجا دریافتی جواب او که از حدیث انما مدینة العلم و علی بابها و آیت کرمیة و اتوا البیوت من
 ابوابها چه معلوم شد که آن وقت حضرت روح القدس از زمین در بود و نگاه باران بغایت منبسط گردید
 و المینان قلعه هم رسید که از مذہب سبزواریان بخراشی نور زنده و هر چند این جواب محمول بر بعض
 و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن باطلها طای صفتی و نهالش بعد صدور این جواب هیچ ترد
 و احتمال در قلوب حریفان نماند که کل حزب بما لکدینهم فرعون قوله صاحب مقصد قصی الی آخره
 اقول در مقام تقدیر صورت اعتبار این است با تمام عوام را خلیجان می نمود که خالد بن ولید هم از مر
 طیبہ اصحاب کرام است و او را باین لفظ شنیع و کلام فطیع یاد کردن چه منسی داشته باشد از آنکه این
 و هم برین پنج است که صحابه کبار را اگر چه خلفای راشدین عنوان شد علیهم السلام جمیع باشند

از حقیقت بشری منزه نباید فهمید در تاریخ و کتب سیر و حدیث مروی و مرقوم است که محاطات
 گوناگون و مطارحات بود قلمین در منقذات دینی و دنیوی فیما بین ایشان افعیث و رسائل و مرمیه
 بجهت الظهور می انجامید که ناظرین قطعاً امید بستند که بار دیگر زینهار ملاقات خواهند کرد و بعد از آنکه
 مثل شیر و شکر می میخندند مولانا رشید الدین کلین اعلم الله تعالی فی العینین در کرده صفدر میر میفرماید که تو
 مناظره و مناظره در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای میرسد که ناظر گمان می نمود که ایشان
 گاهی با هم متفق خواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ خلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن و
 بن السیب استی که گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان کان کائینا عاکران
 فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر لیهما انهما لا یجتمعان ابداً فما یفترقان الا
 علی احسنه و اجماله انتهى بلفظه و اگر چنانچه بحیث اختلاف را در دو قول بسیار بی غیر و کس
 من الوجوه حق تلفی احدی را بنین مضمون باشد که کیش پس از فیه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظهر منظر
 و دیگری مخدول و منکوب می گردید و خلیفه وقت نظر عبادت قدیم و دعایت قواعد شریعت بخاری
 مصطفی قرابت آشنائی را المخطوطاتی داشت چنانچه کتب مغیره حدیث و تاریخ بلکه مجلدات نقل
 تحکم فتح القدر شایع در عدل این دعایت و اللفظ للاخیر و ذکر المقداد بن الاسود حشمت
 من عثمان رضي الله عنهما سبعة آلاف درهم ثم قضاه اربعة آلاف درهم فرفعوا الى
 عمر رضي الله عنه في خلافته فقال المقداد ليخلف يا امير المؤمنين ان الامر كما يقول
 وليأخذ سبعة آلاف فقال عمر لعثمان انصفك المقداد و اخلف كما يقول و خذها
 فلم يخلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضي الله عنهما انهما كانتا
 آلاف قال فما منعك ان تخلف قد جعل ذلك اليك فقال عثمان عند ذلك
 قاله فيكون ذلك للسارعي على جواز رد البعير على الداعي الجواب انه كان بين
 الاقبياء على عثمان ستة جوبن مناظره و اختلافات مشاجرات مودنی و دینیة تحصیل قو

برای اطمینان عبادات خالق الارض و السموات و رفاه اهل و عیال و ترقیه مسلمین و نالاش کفار بنیان
 و تحقیق سایلین بود بحمت حسنیت خورشاد نیوی عم و حق پستی و حق گزینی و عادت دینی اخل شد
 هرگز خشونت و دشمنی این برگزیدگان که با الهی مانند چیدن و شمع عوام نباید فهمید و چشم پوشی از حق
 نباید گزید آیا بر احدی از اهل سنت و جمیع مذهب می تواند بود که حکم بخین و باب سارای بدرگوایم و اگر
 مناقض و مخالف بود زیرا که صدیق است بنحویست که دست این فدیة آورند و از سر خون آنکس
 بر خیزند و برای جهان اگر افاروق باستصال شان توجه بود خباب قدسین و چمن نبی هر یکی را
 با سخا و رضایات الهی راضی می دید و اذیت صدیق بوقت خلیل علیه السلام مایل داشت شدت قوت
 بخشونت حضرت نوح موزان فرمود و فضائل هر یکی بشمر و ناخنی برای احدی نزد چنانچه محققین
 امامیه بیاورادین گونه احادیث بحتف حقیقت پر دارند و اهل حق ایندیل عطف و انشال این مواضع
 منت میازند صاحب غفالی الدالی امی ابن جمهور که در کتاب ایاض علم و فضل معروف و مشهور کتاب اوارک
 شایعیرم معنی شایعیرم فاضل و کتاب مطبوع بیان نموده کلمات و صادق می یکنما انقی علی مرتب
 اساس اصول و ایستد ان النبی صلی الله علیه و سلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر و قتلهم
 العباس و عقبین بنی نضله فاستشار ابا بکر و فیهم فقال قومک و اهلک استبقوهم لعل الله
 یتوب علیهم و خذ الفدیة بقوی بها اصحابک فقال عمر بن الخطاب و اخر حوکه فخذهم
 و اضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر لا تأخذ منهم الفدیة مکن علیا من عقیل و حمزة من العباس
 و مکنی من فلان و فلان فقال صلی الله علیه و سلم ان الله یملک قلوب جال حتی یکول لیدن من اللب و
 یفسی قلوب جال حتی یکول انشد الحجاز فمسلک یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن یبغی
 فلا یبغی و من عصانی فانی عفور رحیم و مثلک یعمر مثل نوح اذ قال لا تذر علی
 الارض من الکا فرین دیا را انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاکا
 انک ان تذرهم یضلوا عبادک و ان تذرهم یضلوا عبادک و ان تذرهم یضلوا عبادک و ان تذرهم یضلوا عبادک

بیان بخاد و اینهم گفت که هرگاه در انار راه بر لب دریای اتری از کشتی و ملاح نه بینی دعا کن که دانی
 همان اشکار بخواند و می پارسائی شود هر گاه بی با من مقاربت نکرده عبود بر بار کنی سان کن کن از
 و یقین این عاصبت توانست کرد با شوهر خودش گفت که چندین طفل از لطف تو برآورده ام دست عابان
 که بآخر او بروی غایت اولی رضا ما چگونه در از کنم و انوار غایت گفت شد و گفت ترا درین ضیق با کشف
 این فرموده بنیاد شد آنچه میگویم بران کار بند شود و زود نزد عابد برو تا متعاش مکن نشود زن بیچاره که
 طعام بدست گرفت و بجناب استعجال قطع مشغول شد گویند چون بر کناره دریای رسید دید که
 شعری که بکین آبی که مرغابی درو این بود به کسین موج آسیا سنگ کنارش در بود و هرگاه
 از کشتی و ملاح نشانی نیافت بحال عجز و لجه حیرت و امواج فکر فرو رفت و مقتضای الضرورت
 المحطرات پیش حق تعالی دست بمان عباد داشت و در نمونه محجبه صفا نمود و ارشد تا آنکه در غایت
 آسانی راه دریای زودید نزد عابد رسید و کاسه طعام رو بر او نهاد عابد لقمه چند تناول فرموده
 که ازین دریا زار چون نجات یافتمی زن حکایت گذشته را عاده نمود و گفت اکنون زبانت علیا
 شما میدارم که زودتر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریای دست تضرع در آورده که امی فرید گا
 بخو عابد یکدکای طعام نخورده ازین دریا بجامه بده زن گفت که طرزه ما جدا دیگر است که بهر دو طعام بخور
 و این هم لقمه چند خورده و این عامر امی موزی عابد زیر لب سم نمود و گفت که ترا با این کن چه کار
 سر خویش گیر و آنچه بگویم بپذیر لقمه از طلاطم امواج دریای تبول همین عارثانی یافته سالما غانما و خانه
 خود قرار گرفت و ماجرا از ابتدا تا انتهای و بروی شوهر گذار شد نمود و از فرید حیرت خویش آگاه کرد
 مرد گفت زن ناقص العقل حقیقت کار من نیست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر تو بیکدمم را نسخ شد
 که ادای حق تو هم از اجابت بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
 زمانی که از عبادت عبود مطلق در مانده پس سبب گاهی مثل نعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت
 و دست طعام دراز فرموده پس سبب از حال صحابه که با از ما جبرین انصار که هر چه کرده اند از شنید

و تهنیت و استایش و آفرین و آفرینش و منیرش و ضرب و سلاق و وفاق و اتفاق چون صد و هجده
 سبته بود و در عبادت و کثرت و جلال و راعصومند استند و هنوز حقیقت حال الطوبه دیگر در یافتند از
 اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند و باره خالده و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المومنین بر اصول معتده
 که با وجود حصول مرتبه عصمت این صغیره و کبریه سهوا و عدا از ابتدا آخر تا آخر آن قسم حضرت زهرا که هم محفوظ از خطا
 و خط و معصوم از زلزل و زلل بود و عکس الالام میباشند و فرمودند آنچه فرمودند برای اطمینان قلوب مشتبهین
 مختصر این قصه طویل از بحار الالوار مجلسی و ارمی کنم تا منظر تهمت از میان بر خیزد و واحد از شیعه بگریان
 این هیچدان نیاید و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
 بخانه شما افطار خواهم کرد و حضرت امیر خیلی نادوم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چه
 هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم می خورد که چیزی نیست تا بجله هر دو جناب خانه آمدند و خاتون
 جنت تمام از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر ستار خوان پیش سرور انس و جان نهاد حضرت امیر
 ملاحظه این امر فرمودند حضرت بتول بفرست دریافت گفت که ام معصیتی از من جدا و شد که موجب ختمه تغییر
 افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زاید از این که ام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم می خورد و میگوید که چیزی
 موجود نیست این قاطع تمام از کجا آمد حضرت سیده النساء و آسمان کرد و گفت خداوند تو خوب
 میدانی که قسم من کذب بیغرض و اظهار من هرگز دروغ نبود انگاه جناب سالتما بقصه را تفصیل تمام بیان
 فرمود که این قاطع طعام از درگاه ملک عالم در جلوه و آن چند در هم که براه خدا و اوستی فرارسید یعنی تغییر خود
 متوقف کن فاطمه را از دروغ گویمان میندازد بالا اسرار همه که برای اتصال افوات امامیه در باره
 ادعای وضع مناقب خلفای شیعین و قطع مطاعن این بزرگان دین که اسبج الشارک است با کبار ائمه
 که چون مجتبی بجمع خلافت خویش را شده و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخت داشت
 نواخت حضرت سلطان که بلا هیچ دقیقه تدلیل امام وقت فرمود که است حتی که برایت صاحب الغم
 و دیگر اکابر امامیه بود که تقسیم شرعی فرمود که الله اگر بینی مرا می پریدند بهتر بود از آنکه و اوستی صلح معا

می دیدند و بعضی از رفقای آنجناب در تقصیر و بقیع ازینهم در گذشتند حتی که لب مبارکش مسود و جوده
 می بینید و بل مسلکین باشند یعنی سیاه که در وی می ایل باین رسوا سازنده مسلمانان و نام قابل این کلمه
 باشد که نزد شیعه از خلش سبکی است و سبکی است سفیان بن علی است العجب و ما او را که
 ما العجب که حضرت امامیه فقط تقریر شهو فاروق که شهادت قرآن می بیند و او را علی الکفار
 و حدیث سید المرین است و همین که معرفت شل قابل فحوائی که انداز علی الاضطرار الکافرین
 دیگر است و بر وجهی که روز صلح حدیبیه معاذ الله کفر و عداوت محمول فرمایند و سبکی
 در از استیناف کتبه نماید و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بقلب مسود و جوده می بیند و این
 اختلاف روایات فیه و کلام نمود و سر پرستی را باقصی لغاتیر رسانند و او را بمناقض و محاب
 می ستانید و این تلقی بجمارت نبی و محبت اهل بیت گردانند چنانچه ترجمه اش در کتاب کشی
 بر نمی خیزد و این عدل و این شخصی شخصی است که گویا بانی مانی فن تنقید حال است و شیخ حلی امام عظمی
 اکثر خلاصه الاقوال مجروح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق بقدرش می پاید و زیاد
 مقام است خراب است که این بزرگ دوگر متقدین از اکابر و اصاغر و صفای می بینی که سواد بسوی
 امام عین بی اندامی نسبت به پیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکرت حسن مجتبی ریحان سرور بسیار
 و اطرار سفیان مسطور چندان با فخر از نهاده که او را در حوارین آنجناب فراداد غلط گفتیم که از کتاب
 تخیص البانی توان فهمید که چاربت از خواص این خصال است و طرفه ترا نکله این حکام فقط بزرگ
 سفیان همدانی موقوف نیست چه بسا بعد بن عباد و انصار را که در وقت تفویض خلافت بمعا و به
 ازین قبیل سخنان و شریک بخت امام وقت بربان اند که بار بار ذکر آن خلافت می نماید و بحال و تنگ
 و از وی از لشکر حسن بن علی و در وقت حضرت امامیه بحال طریخ طر در زمره طایفه صحابه ابرار گریه
 روزگار یکا نکی متصف ساختند و این موی این در غمخواری و تسوی شمار کرده اند چنانچه ترجمه
 و مجالس المؤمنین باید دید و فراموشان حیرت این است که تحسین مصالحه حسن بن علی است و امیر شام

حضرت خیر الانام صلی الله علیه و سلم بانفاق فریقین رغام خویش مرویست اما نزول حق پس و اما صحیح
 ایشان بر بعضی ناطق و اما نه شکی نیست که این دو معنی را در دستا بلکه غوالی بن جمهور مراد این جور کلاه
 است و عبارت کتاب این که نه عزم الفتن جواب است و معنی این است که از آنکه بشوی مکر و فریب
 و درین عاص نفای و زیاده است که آنحضرت بهم رسیده و نیست که خون برش و فساد و به حد فساد می کشند
 آن که رسول الله صلی الله علیه و سلم مکر فرموده بود آن نبی لهذا سید کعل الله فی شرح به بکن
 الفیعتین العظیمتین من المسلمین تا به گان خدا و زیاده شده نشوند با معاد صلح نمود و آن
 عظیم از قتال و جدال خلاصی نشید و جزای عمل کاران بر قیامت نمود پس انصاف فرماید که تقیین
 صلح و انهم بدین مرتبه که نشیند آن زنده بر اندام غلغله اند و از تعاد قلب جدا از تسوایج و می در
 بجای می نشیند و امصفا اگر این مضمون از خیال سلطان که ملا و خلص شیخ محبت می برد و رفت باری
 اینهم نصب مبارک شان و نیاید که در دست و عمل یعنی کتاب مجتوم بخوابیم اند به یکران مراد راج یافته که
 مجتبی با معادیه حکمی فرماید و من بخلع فخلع و در پس نیمه خاشاک و غبار از کجا بجای می رسد که کبریا و تقدس
 اسماء اینهمه کبر و درین تعقاد هم مستی یافت که امام عصمت از خطا و کار است نصب و معاد با جود
 نقطه بر می از آنکه خطا از صفی و زکار و اوایل امام عظیم الشان یعنی شیخ علی هزار دلیل عصمت
 امام مرتباید و تصنیف الضیف فرماید و حضرت امام حسین غلظه که به سوال تطهیر یک لیل هم یاد نیاید و عطا
 سر سر متقد بر یادیده و حضرت امام وقت نیز حاصل نباشد با بجهانیده همچنان کنونات قاطع خویش با کرم
 و دو اینهمه امراض فرزند ما میاید که جویم سنان تیره که از تعداد این شبه خوف الطویل از آیم و بطلان دیگر
 بهنوت مخاطب و الامر تب گرام قال انما لکم بحکمیم و الله العالی الی الله العالی
 المستقیم باقیه کلام و قبله که علی صدق الروایه بالیقین آنجا تیره شده باشند و حال حال حال
 بی حقیقت نباشد پس گویم هر چه است که هرگز مضمون این حدیث بر اختصاص می آید چه پدید آید معنی لفظ
 پیدا کردن جز تازه است ماده امر می احداث گویند و لهذا لفظ اساده مسدوم در

کتاب دوم شایع است احداث بعد و صورتی از جواز ندارد صاحب مراح و ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزی که نبوده باشد و این نص است و آنچه گفتیم نیز کریمه لَعْلَ لِلْمُحَدِّثِ بَعْدَ ذَلِكَ أَهْلُ
وَذَكَرَ مِنْ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ بَنِي كَهْمَ تَجِدُ وَوَجَدْتَ شَاهِدَ صِدْقِ بَرِّ بْنِ دَعْوَانِ حَدَّثَ حَضْرَتِ
الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّهُ صَدِّقَهُ عَلَى أَكْفَلِ الْعَالَمِ النَّبِيُّ عَزَّ وَآلَهُ الدِّينِ أَبَا الْمَظْفَرِ يُوسُفُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْزَنْدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَوْلَا ذَا الْأَنْصَارِ يُسَبِّحُ الْحَدِيثَ بِالْحَرَمِ
الشَّرِيفِ السُّبُوْحِ صَاحِبِ كِتَابِ الْأَعْلَامِ بِسِيَرِهِ النَّبِيِّ فِي الْبَابِ الثَّلَاثِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذَلِكَ
الْكِتَابِ أَنَّهُ لَمَّا احْتَضَرَتْ فَيْلُهَا نَذَرَ فَنَاكَ مَعَ رَسُولِ تَمَالِيكَ فَتَوَلَّى مَعَ اخْوَانِ
بِالْبَقِيعِ فَإِنَّ قَدْ أَحْدَثَ أَمْرًا بَعْدَهُ دَلَالَتُ صَرْحِهِ وَارِدُ بِرَيْكِهِ احداث ابداع امور جديده منكم را
میگویند نه اعاده را و لَعْمَى لِلْبَدْرِ هَذَا كَيْفَ عَرَفْتَ عَلَى نَفْسِهَا وَاسْتَحْيَتْ مِنْ قُرْبِ سَيِّدِ
الْأَنْبِيَاءِ وَهَرَاكِهَا يَا قَتِي سَبِي نَانَدَ كِلَا احداث برآرد او بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد
و علی هذا احد ثواب بعد کمال برضا و اراده و البعد نخواهد بود و لم یزل الامر من علی عقابهم تفسیر و تا کتب جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاده و در معنی احداث و اراده او تغایر است بدین تفسیر
المفسر التاکیه و الموکد تطابق واجب علاوه او عاقلین و لفظ متردین در حکم محبت انجام زینهار از
لفظ متردین مصطلح شرع مراد نمی توان گرفت الا لفظ علی عقابهم شود و لغو خواهد بود و هرگاه بالا اتفاق می افتد
اخلو بعد احوال سول رتجال همین و ساخته حادث شده لاثالث لهما یکی امر عکس و مانع از عقابها و دوم روت
بعضی قبال عربی بر صدف روت برین ان مرثانی از یخچت مراد توان گرفت و لیسین چون خواهد بود و کما
نَصَّرَ عَلَيْهِ صَاحِبُ بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ وَصَاحِبُ مَجْمَعِ الْفَرَاقِ فِي لَعْنَةِ الرَّجُلِ وَالْكَفَرِ لِمَجْمَعِ الْحَادِثِ
وَفِي حَدِيثِ الْخَوْضِ فَقَالَ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ الْوَأَمْرُ نَذِيرًا عَلَى أَغْفَابِهِمَا أَيْ مُخَلِّفِينَ عَنْ أَحْضِ
الْوَلَجَاتِ لَمْ يَزَلْ دَرَجَةُ الْكُفْرِ لَهَا قَيْدٌ بِأَعْقَابِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَحَدُهُمَا أَحْصَاهُ
بَعْدَهُ وَامَّا أَرْتَدَّ فَقَدْ مَرَّ بِجَفَاءٍ لَا عَمَلُ فِيهِ نَهَتْ فَانْظُرُوا مَعَاضِرَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ

[illegible]

احد ثوابه که ارند او شرعی مراد گرفتن علم بر او مرتدین علی عقابهم را مراد از آن قرار دادن بنا بر
 از عبارت که مانی فتح الباری استفاد میکند مستقیم نیست و اینکه از احد ثوابه که احد ثوابه را
 که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنجا گذشت و از مرتدین علی عقابهم مراد او شرعی من حیث الترتیب است
 الا سوره المائدة مراد باشد فخذ الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بنا بر کسی بخان کند که سنانا که از احد ثوابه
 ابداع لغت را ند و مراد توان گرفت لیکن باید که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت که یکم که احد ثوابه
 چنانکه تراوف لغو بالفطریعت و ابداع و از تراوف شرعی هم در او این تاثیر و داده حدیث گفته
 فِي حَدِيثٍ لِلدَّيْلَمِيِّ مِنْ أَحَدَاتٍ فِيهَا حَدَّثَنَا الْحَدَّثُ الْأَمْرُ الْحَادِثُ الْمُسْتَدْرِكُ الَّذِي لَيْسَ
 بِمَعْرُوفٍ فِي الْمُسْنَدِ وَ الْحَدِيثُ بِكِسْرِ الدَّالِّ وَ فَتَحًا عَلَى الْفَاعِلِ وَ الْمَعْنَى الْكُسْرُ مِنْ تَصَرُّفَاتِهَا
 وَ أَحَادَهُ مِنْ خَصْمِهِ وَ كَمَالَ بَيِّنَةٍ وَ بَيِّنٌ مِنْ يَفْضُضُ مِنْهُ وَ بِالْفَتْحِ هُوَ الْأَمْرُ الْمُبْتَدِعُ نَفْسُهُ
 وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ يَأْتِي وَ عِدَائُكَ أَمْ جَمْعٌ عِدَائِهِ بِالْفَتْحِ هُوَ مَا لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا قَبْلَهُ
 وَ لَا مُسْنَدًا وَ لَا أَجْمَعَ أَتَى وَ لَا يَخْفَى عَلَى ذِي مُسْكَةٍ عَدَمُ صِدْقِ هَذَا الْمَعْنَى عَلَى لَا تَدَادُ
 وَ نَزِيرٌ مِنْ طَرَفٍ بَيِّنٌ كَمَا أَنَّهُ لَا يُعْدَلُ بَعْدًا وَ سَخَفًا لِمَنْ عَبَّرَ بِدَلٍّ تَعْبُدُ وَ أَمْرٌ مُؤَيَّدٌ
 که از احد ثوابه مراد نیست اطلاق تبدیل را تغییر بر آوردن نیست بلکه بصراحت است
 متبدل یا ضمن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از آنچه به
 بر یکبار از احد ثوابه را ند و مراد توان گرفت ما رَوَى فِي الْمُسْكُوذِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ كَلَامٍ لَسْتُ أَحْسَنُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا وَ لَكُنْ أَحْسَنُ
 عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تُنَافِقُوا فِيهَا وَ وَجْهُ اللَّائِي رَغَايَتُ لَمْ يَمُوتْ زَيْدٌ كَمَا هُوَ مَضْنُوعٌ فِي نَاسِ كَمَا
 از بعض اصحاب احد ثوابه واقع می شود و همه ما برینهم نفس واقع شود که مشرک نخواهد شد بلکه خافت منافق دنیا
 بود بر بصراحت ثابت کشنده که اهل حدیث و رای شرک که تصریح می نمایند ابی سلمان انی نجما و اولی تداد
 خواهد بود بر علی بن ابی طالب که ابی سلمان انی طلحا بنی قال رسول واقع شد و یا مرتدین داخل اصحاب

بنویسند و الا خلاف قول خبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهته و هرگاه از احداث ارتداد مراد
 نباشد لامحالہ امر خلا کہ هیچ منصب نیام از ان بالاتر نیست و منافس که درین باب اخبار نبوی واقع شده از
 غایت ظهور حجابیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ثالث بعد انتقال الرسول بترتب علیک
 استحقاق الذریس و ذینک الامر بیک کامر غیر مرتبه و اگر کسی تصحیح و تفحص کند در کتب
 حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر قریع عصافرمون خبر صادق است و بناخت و این معجزه
 نبوی است که بر مستقبل متنبه کردند و عیان واقع شد از جمله که کمال صحت دلالت دارد و علم ما قلنا و ای
 دلالة حدیثی است که در مشکوٰۃ و هم در بخاری باب الاحکام مروی است عَنْ یَحْیَى بْنِ کَثِيرٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ
 اللَّهُ عَلَيْكُمْ سَخِرَ صَوْنُ عَلَى الْهَامَةِ وَأَنْهَا سَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَنِعْمَ الْمُرْصُوعَةُ وَبَشَرَةُ
 الْفَاطِمَةُ بَيْنَ مَنُصَفِي أَيْ تَانِكَ تَامِلْ سَأُوْكَهْ اَزْ بِنَادِيَهْ خَبَارُ رَضِيْبَاتِ حَبْرَةٍ جَوْنِ مِصْرُوْكَ اَيَا مَنِيْ
 که ایراد سین بر استقبال قمریت و مخاطب با محابصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر اینکه حرص
 امارت عما قریب که عبارت از ابد و فوات سول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذا دُرِ
 ذَلِكَ فَقَدْ وَضَعَكَ غَايَةَ الْوُضُوْجِ اِنَّ اَدْعَاؤَ الْكُرْمَانِي وَصَاحِبِ تَجِ الْبَارِي
 اِنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَا ارَادَ خَاصًّا اَوْ عَامًّا اَوْ اَمَّا لَمْ يَتَذَكَّرْ مِنْ جَفَاةِ الْاَعْرَابِ
 لَيْسَ بِسَقِيمٍ بَلْ ارَادَ بَعْضًا مِنْهُمْ بَلَدًا رِيًّا نَصْرًا عَلَيْهِ بِنَا الْاَنْبِيَاءِ اَنْتَهَى بِكَلْفِطٍ
اقول و استعین بالروف الرحیم تضعیف روات بعضی بادل دلیل قصور عنه
 موافق جامع فضائل است زیرا که باصول حمده و اوایات معبره فریقین اینست بر جا خویش منقح و
 حاصل بلکه دلت مالک اتباع او را که در تحلیله موفقیونین بکام عقاد بودند نیز شامل امام و ایات اهل حق
 ایراد اکثرش موجب کلام است لهذا بر یک ایت که فاضل نیشابوری تفسیر کریمه یا ایها الذین
 امنوا من یزید منکم عن ذنبه لایة قل فرموده اگر غامی غام مفسر مذکور بعد از خبری از اهل
 ارتداد مثل غامی و احمار و سید که ذاب که در اجزای سابقه از کتب سیر باره از حال اکثر الاخذال آنهاست که از فیه

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و شرکات لاطائل بر تافته خوانند و او عامی نموند که این وحی است
 بر ما نزل یافته و کاغذ باد و خشرع اوست که شبها بر یو امیک و وزنگو لها بران بخت است بعد از آن
 که امان فریب که او از چهره پیل است خراال استراج بعد از مقبول شد ایسی که از پیل و بر سر
 بر حنان و خوار مردم کوشش و شت انگشت متین باغالبه بدو خوش فرستاد و گوییم که امان و شت
 و هر سزا داد و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان بن قومه حنبله بن ابراهیم از اسلام گشت که نصرت اند و ملک
 رفت و از موبدات این فصل است اما هم علم علیه است که با عذراف صاحب رود کتابی از ابراهیم
 که گفت مرشد شت پس از دوم و یک از هر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفته اند که ما را از آنجا که
 و زکوة را و انمی کنیم پس از یکبار که گفت بدو بیکر و اول خدا صلی الله علیه و سلم کرده است که این را بخوانیم
 کشود و بر هم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما میگفت من چیز از آن نخواهم کم نموده از برای شما و البته
 جنگ خواهیم کرد با شما و اگر هستد شاید که زکوة یک ساله شترانی را بدهیم و آنی که شتران را بماند
 میدارید ندهید بر این بیا این خبر رسول خدا از شما گرفت بهر آنچه با شما جنگ خواهیم نمود و بر سران این
 آیت خواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اقران ما کت او قتل انقلبتهم
 علی عقابکم و من ینقلب علی عقبيه فلن یضر الله شیئاً و سيجزي الله الشکر و رب العالی
 اخر القصصه ان شئت ترجمه روایه الطوسی علی لسان بعض المحققین این اگر از منکرین زکوة
 مالک امثال من و نباشد باری بفرمایند که عاید غفر این ایشان را که ام مکنی و زمره اهل بیت
 داخل کرده اند از زکوة عین بد عا و نیتقام است و تقدیر از او شرعی حکم با امان مالک مملوک و انصاف
 چگونه جمع تواند شد با جمله برستیها این هم روایات از کتب معتده امامیه اهل سنت متوجه نمی شویم الا آنانی ضمیم
 جدا گانه یافته ایم و نام کر پس در بعض قبایل اصبه روایت شد و گفتن بعد از خیر است تعقیف آن گونه
 روایا که در حصر است لا غیر عجب که یافت تصریحات این عظام مذکور است که شش نهصد و هجده است بعض
 از مفریان شیعه خصوصاً یک شیعه را و سامعه حرا شیوه دیرینه او بیکر برادرین او باشد حیران

می آید و سبب فی عهدی بکر صلی الله عنه فراره قوم عینیه بن حصین و عطف
 قوم مرة بن سبکة النفسیری و بنو سبکة قوم الحجاز بن عبد الیل و بنویر قوم مالک
 بن سبکة و بعض بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر المتنبیه التي زوجت
 من مسیله الکذاب بنده قوم الا شعث بن قیس بنو بکر بن وائل بن الحارث بن قومه الحطیم
 بن زید و بنوهم ابو بکر و کنی الله امرهم علی بدیل و فرقه واحده فی عهد عمر صلی الله
 عنه غسان قوم حذافه بن الیهم الا خبر فصدت تنصره و ذهابه الی التمیم
 الامر و اثبت مسندات تعبیه بن زید بن النعمان بن حصین بن حسن بن سبکة مشهور ایشان تفسیر است
 وانی بابت سبکة بن فریاده که در تاریخ آورده اند که بنویره قوم تر شدند در عهد رسول صلی الله علیه و سلم
 و ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اولی بپاخته و فقیر خاکسار احد را از علمای شیعیان بر منعی قادیون
 که با وجود عدم تعداد ایشان کون و مثال آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشابوری نقل از تفسیر الامام الران
 رحمه الله علیها تفصیل شان گذشت استیعاب بن بنیره قوم نایف بن شکر الله کاشانی در منبر الضمان
 در شام است فسیله که در عهد خلافت عبید بن کبریه ارتداد می بودند قوم مالک بن نویره را نیز بنیره میگوید که در عهد
 ابو بکر صفت قبیل میزدند که بنویره قوم عبیده بن حصین و بنو عطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلمه قوم فحاه بن
 الیل بن بکر بن بنویر بن قوم مالک بن نویره بنویم بعضی از قبیل تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوج مسیله الکذاب بوده
 و کعب بنوت که در ششم قوم شعث بن قیس بنو بکر بن وائل بن الحارث بن قومه الحطیم بودند و کعب بنویم
 و بنو سبکة نامان قبل از مدینه که از عینیه یعنی انالی که او را تشیع عرفی غالی توان گفت در همان مقام بنو بکر
 جناب اهل سوت قلمی نموده و کعب اتفاق شعیه پس بر دست بختی از اندک و بن فرموده و بشارت این است
 دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمیع خاص عام ارتداد ایشان احکایت کرده اند و اختلافی ندارند و بنویم طایفه
 بودند بنو فراره قوم عینیه بن حصین بنو عطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلمه قوم فحاه بن عبد الیل و بنویر بنویم
 مالک بن نویره و بعضی بنویم قوم سجاح بنت منذر آن زن کعب بنوت که در آخر زوجه سیدم گذشت

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و شرکات لا طائل بر تافته خوانند و او عامی نموند که این وحی است
 بر ما نازل یافته و کاغذ باد خشرع اوست که شبها بر او ایستد و زنگولهها بر آن بست تا بصدای آن
 که انا ان فریت که او از چرخ میل است آخر الامر حجاج بعد از مقول شدن یک سیه که از بیرون برین فته
 در میان درویش مردم کوشش داشت تا آنکه شش تبیین با غالبه بدو خوش فرستاد و گوید بجان او بقتل
 و اسیر شد و او همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان بن قومه صلی الله علیه و آله گشت که نصرانیان
 رفت از حدیثات این فصل است اما علم علیه السلام است که با عذراف صاحب رود کتابی از ابراهیم و
 که گفت مرشد شدت تبیین دوم دیگر از حدیثات بی غیر صلی الله علیه و آله گفت که ما را از اینجا
 و زکوة را و انمی کنیم این بگوید گفت بخدا و بیک روز خدا صلی الله علیه و آله کرده است که این را نخواهم
 کشود و بر هم زد و آنچه بی غیر صلی الله علیه و آله سلم از شما میگرفت من چیز از آن نخواهم کم نموده از برای شما و البته
 جنگ خواهم کرد با شما و اگر دوست داشته باشید که زکوة یک سیه باشد این را بایستد که شتران با آن بسته
 میداریدند میدید این بگوید این بگوید خدا از شما گرفت هر آنچه با شما جنگ خواهم کم نموده و بر سران این
 آیت خواند و ما نحن الا رسول قد خلت من قبله الرسل اقران ما کانت او قتل انقلبتهم
 علی عقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یصل الله شیه او سیکبری الله الشکر کرب ال
 اخر القصة انتقلت ترجمه روایة الطوسی علی لسان بعض المتحدین این اگر از منکرین زکوة
 مالک امثال من ادب باشند باری بفرمایند که عاید غریب ایشان بکدام معنی و زمره اهل بیت
 داخل کرده اند انکار زکوة عین بد عادی مقام است و تقدیر از او شرعی حکم با ابا بک ملک و او انصاف
 چگونه جمع تواند شد با بجهل برستی این هم روایات از کتب معتدیه امامیه اهل سنت متوجهی شویم الا کتابی ضخیم
 جدا گانه مایه می توانم کرد پس در بعضی قبایل اصبه روایت شد و گفتن بعد از خیریت تصنیف این گونه
 روایات کار حضرت است لا غیر عجب که بگویند تصریحات این عظام مذکور است گوش نشنیده و بجهت بیرون بعضی
 از بعضی این شیعه خصم است که یک شیعه را و سامعه حرا شیوه دیرینه او بگویم بر او مهین او باشد حیران

و سرگردان شود و نداند که از اسول مایه یعنی از نردبان تصحیح کلامهم لا یکنه او اربعه
 چیزی نمی گفت خبر آید و هلهذا لا الخصم و العناد قوله پس بگویم این قول را بدین
 مولف اینست که در دلولی حدیث منکر بودن شی و خل است کفر معنوی از لوازم صدق این جناب
 حضرت مخاطب بعد از حدیث جناب ام المومنین که احداث امور جدید منکره را میگویند و حق تعالی
 بر این زبان این سخن را که قدی صا حد ثنا بعد که این صوابی چگونه گنای می شد اگر که در حقیقت
 بلسان شرع بر تغییر و تبدیل و ردین که ملوم کفر معنوی است اطلاق می یابد و بن خود نسبت میداد و آن
 بر آن ارد و بر مکر آن ظاهر می شود که حدیث گنای است که در کتاب و احکام آخر و مثل کفار می باشد و منکر
 مقابل منکر و معنی بدی هر چونکه باشد که در حقیقت با خوف است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تصحیح
 صاحب این همه خلاف آن عالم است چنانچه بعد از این چهار تنی است انشا الله تعالی پس رد می شود و آنکه
 بسیار از احوال عرب را که افصح فصحا و ابلغ بلغا باشند مهمل گرد و بلکه آن بزرگان که از زبان اهل حدیث
 و از علم شیعین بدین ایام خلافت بودند مصدق و تصدیق کفر معنوی با حاشا هم عمنی که هم حاشا هم
 عمنی که قیام او و او را اهل تشیع پس قطع نظر از روایات صدوق و طور و اینها که در عمنی شان صحیح است
 انصراف تو ان گفت و انی کافی است جای که در حق و بر علیه اسلام بواسطه این بیغیر از امام صادق و لفظ
 احداث روایت کرده و الفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول يقول و هو
 يدعوا السمع اذ لم لا تكلني طرفه عين ابدا ولا اقل من ذلك فما كان بأسرع من
 ان يحسد الدمع من جواني لحبته ثم اقبل على فقال يا ابن ابي يعقوب ان يوسف بن
 ميمون كره الله انفسه اقل طرفه عين فاحذر ذلك قلت فبلغ بك كبرا
 اصليك الله فقال لا ولكن الموت على تلك الحال كانها لا يكون كبري
 قد باخویش این حدیث را بر صغیره و در اولی محلک بالیقین نشی بر بای خود نمی ند و بنیافات خود می گفت
 کفر معنوی حضرت یونس عیاذا بالله و کفر ظاهری کسی که نسبت احداث کتب و جناب کفر و بدعت

این رئیس مصلحین شیعه لازم می آید تا بگوید روایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب رضوی است
 بمنافیت بخاطر آنکه در کتاب طایفه العینین است که یا فتعل ابراهیم الخجعی قال ضرب علقمه
 بن قیس هذا المنذر وقال خطبنا علی علی هذا المنذر فحجرا الله واثقی علیه و ذکر ما شاء الله
 ان یتذکر و قال لا یحیی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر ثم
 احدثنا بعدهما احدثنا انما یقصر الله فیها اخرجنا احمد و یقول مخالفینهم حل چنین اقول
 برضهم نفس من استعبدت غیرت احیا یقول بعد ذلک این باشد که شخص که ام گناه مخصوص خود را
 را منسوب بخود سازد مثلاً بگوید که من زانیم یا شارب خمر یا قمار می بازی یا زانی یا شارب خمر یا قمار
 می بازی و حقیقت باین شرح تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معصیت است اطلاق می آید و پس بخود نسبت میداد
 و بعضی محال را از راه انحصار نفس نهاده باشد یا بی بصیغه کلام مع الفیه و کما یجاء به جراح چنین
 که شرک می کرد یا این طریقه شکست است که صحاب رسول یا خود را نسبت به چنین گناه عظیم شرک کردند
 بلکه در این انبیاء علیهم السلام را نیز ملوث نمایند اینها که شنیدنی شوق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
 یعنی فی الجمله تازی در مفهوم لفظاً احد معتبه است خواه آن امر جدیدی باشد یا کبیره یا شخص و گناه
 بودنش تردد بود و فهمیدیم بنیان باهونی صده کمالاً یخفی چه در صورت تطویل و تسویلی که در حد
 برابر بن عازب برعم خویش افاده بکار برده باشد پس می شود در از تلمیحاً شن بر عامی خویش
 و بیکانه فاش کرد و کما یجاء انشاء الله قول عاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول و عو حضرت که بر تقدیر اراده اهل سنت سوا مالک توبه و مانند و از حدیث انجوس
 خلاف محذور عرب لازم می آید زیرا که آنحضرا عاده امر اول کرده بعینه و احداث بداع امر جدید
 ملزوم کفر معصی است مقتضی است مجروداً و عاده حکمت عند العقلاء غیر مسلم و سنی منع نیست که حکم کفر ابتدا
 در بسیار از امور امر آخر است که کفر طاری علی الاسلام چه و دیگر و اینهم نزد فریقین بر جا خود
 ثابت است اما **عندنا** نظایر کمالاً یخفی علی من طالع اسفار المذهب الاربعه

روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری و همی هذیم و عن هم شکم بن عروجه عن ابي عبد الله
عنه عائشة رضي الله عنها انها وصت عبد الله بن زيد لا تدنوني معهم واد فني
مع صولحني بالبيع لا اركب به ابدا فلا يدل على صدق رواية خواتم عن ابي عبد الله
و روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب کوربی ذکر شده در وی است دوم آنکه آنکه گفته است
که در مفهوم احداث تا زکی معتبر است عم از آنکه بدعت ابتداء باشد یا نه پس تنزاع تسلیم اقدام حدیث
مغوی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له على الخاص باحدى الدلائل الثابتة بل بیان نمی رسد که
ذکر مطاعن مذهب خویشین بر مناسبات و تصریحات و تعریضات آن است یا ایمان بشوئند و بر کجایان
خاطر باشد بر زبان بگویند بطلک الله ان تعوذوا بالمثل ابدا از کتب مشهوره
سوم آنکه بر تقدیر صدق و امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی نعیم و معارض است بحديث امام
صادق که مامور باظهار حق بود و روایت شیخ المشائخ می فرمود که اختلاف طبقات شیعه از جانب سن
في البحار للبحراني عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي عبد الله عليه السلام
عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله عليه السلام قال قال الله عليه السلام قال قال الله عليه السلام
من اختلف اهل البيت فليس مني و من اختلف اهل البيت فليس مني و من اختلف اهل البيت فليس مني
شيعه چيز بر من سخت تر نیست فرموده اند که اختلاف از جانب شیعه دوم هم در کتاب کور از اهل شیعه
مرویت و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زرار که پدر او صاحب جلیله و قبل ازین قلمی شده که حکم چيز
را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود و بستم مروی آمد از زمان خبر و در همان وقت پرسیدم و جوابی
اول شنید و مروی دیگر بود ابی صناد و هر دو مخاطب گردید بعد از شنیدن این گفتیم که این دو کس از شیعه شما
باشند کان عراقی اند از اهل شقاق پس اینهمه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف انداختن
است از پدر و شما اگر این اختلاف است انداختن قیامی ما و شما کمتر می شد زراره گوید که حضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سر این نیزه های بر آتش حکم فرمایند البته بگذرند و از سنان آتش ترسند

و حال آنکه در شمار حالات اختلاف برمی خیزند و با هر گزنی آوینند امام سکوت نمود و هیچ گفت پس
 سه بار عاده کردم پس جان فهرمو که امام باقر علیه السلام تهریر آن کرده بود اکنون چند حرف دیگر از
 زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کرمیدان **الَّذِينَ مَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا تَابِعِينَ**
 بحسب هدایت ارشاد حضرت معصومین و توحید رب العالمین کمال الاصول مؤمنین است بجای رسید
 که مقدمه صدر اول ایشان یعنی نمون لطاق و شاهین خباب قدس حدیست اجسمی را بالاتفاق
 مصمت و پرواز ناف تا پایین اجوف خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از امامیه
 فرار گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید ای شیخ **قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَائِرٍ رَضِيَ**
عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبْرِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ قُلْتُ لَابْنِ
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَسَمٌ
صَمَدِيٌّ يُورِثُ مَعْرِفَةَ صُفَرِيٍّ يَمُرُّ بِهَا عَلَى مَنْ تَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ لَا هُوَ كَيْسٌ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يَحُلُّ
وَلَا يَحْسُ وَلَا يَمُوسُ لَا يُدْرِكُهُ الْخَوَاصُّ وَلَا يَحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمَ لَهُ صَوْنَةٌ وَلَا
تَحْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ لَاحِظٌ بِلَفْظِهِ وَارْتِجَاسٌ كِتَابٌ كَلِمَتُهُ كِبَارُهُ أَرْوَاضُهُ قَبْلِ أَرْوَاضِهِ
 مملو است از حیرت ها شنیده و سیده توحید تا آنکه جمعی شافیه و گروهی مکتبیه و مرسله می پرسیدند
 و فریاد و فغان میکردند که ای امام وقت تسکین را تعلیم کنی ما نزد اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
 داشتند قبح گذار این **الْحَتَّافُ** در سلسله عدل باری بمقتضای نگرید که گناه از زید صد و
 یا بد و عمر و یحیی و عقیوب گرفتار آید که استغفر الله له و الله له و الله له و الله له و الله له و الله له
 از شیعه صراحت با قطع آن قائل نموند و در نحو نبوت کلامی می خوانند و بعضی از فرق ایشان در حق
 حضرت وح الامین که وسطه نبوت و سالت است اعتقاد بدشیدارند بلکه ششم در باره زبان
 می زنند چنانچه در بعضی سیده و غرابیه برانی لالت دارد و تسبیح کتب مغالات اهل عالم این مؤ

اسرار و اشیائی می پندارد و در مسایل امامیه سایرین اختلاف بدان حد شد که بعضی از طوائف این
 فرقه تکفیر متضوی نسبت به خواجه مل دخل محمد عبد الکرم شارستان و تصانیف علم الهدی متعین
 تبصره العوام بر تفصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه بجای رسیده که در سبب احوال و سبیل تصویب
 نمی کنند بلکه نهایت اعداد و شمار و تعداد از بدیش قدم فرسوده باز می گردانند و که اکابر امامیه
 چنانچه از کشف امام عظم علی مشکف میشود باز می طعن را جایز ندانند و از طاعن اهل حق می شمارند و امام عظم
 طوسی شیعیان او باز می فرزند خصمین را در عین باز و لو کان مفروضاً و لو قسّمونهم بلکه تجوز از ارفاق
 شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام برگرداند چنانچه روایت حسین بن عید از رضا علیه السلام
 بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار نوشته از خود است قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْ الرَّجُلِ يَبْتَغِي فِي الصَّلَاةِ الْمَكْنُوءَ فَقَالَ لَا بَأْسَ لِمَنْ يَبْتَغِيهِمْ عَمَّا يَكُونُ كَذَا زَامًا
 صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بگرد خویس میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و از اینجا قیاس می برد
 که هرگاه در یکی از این جابر کتاب تیسیم فصل و قبل مروی با در جابره جلد از کتاب حدیث که می بین ایشان
 در وقت ائمه بر غم خویش جمع کرده و مضامین تقدیر کنند است با شد و بعضی از آن ملا باقر مجلسی بهر جابره و جابره
 در تالیف بحار بهر سید جها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی نیز بر گوار
 ملا باقر جامع العلوم در مواضع جای تصریح نموده اند که هرگز استتصال در حکایت حال دلیل عموم نیست
 که حدیثی که مذکور نیز در احادیث این کتاب که را و این از امام موصوف و دیگر موصوفین دیگر است و درود
 یا بد که ذکر و خصمیتین مثل خصامی جدا از اید می برکتین است و جسد چنانکه ناقص صلوة نیست ناقص
 وضو نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست با و بی منت خلوت سنگی و فراموشی بد
 مصله بود در و اقل بی چون و چرا از او خواهد بود و غلط گفتیم زیرا که درین موضع خاص آن خلوق را هم
 دخل تمام است و اینقدر از غایت و دشمنی بر دهن چنانچه محتاج نیست بپنی که علمای طائفه تجوز بر
 کنار امام بجناب می اظهار و کتاب دین ایمان خویش می رسانند چون ایراد کنند و در جابره و است

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷/۱۰۰/۱۰۰

بر دو سه حرف فاعل است که او هم در و بر تفصیل قاور یعنی توانم شدنی الوان نفی لا و هم لا اصول عن
 منسج قال سالت بالاحسن فقلت انکون اصلي فتمردی انجازیه فرتبها فتمتها انقال کاباس
 انتھی بلفظه یعنی او حی حدیث که نامش سمع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که من در نماز منی باشم
 و کینه از قریب من بگذرد و لب گاهی من در البسوی خود میکشدم و آن غوش را با غوش خود و اتصال میدهم امام
 هیچ باکی نیست و العجب که بعضی از معاصرین در مناظره این کترین استبعادات او امام و خیالات غام
 که حضرت صادق چگونه این بازی را جو نیز فرماید و حال آنکه در باره لعب شطرنج لفظ شرک کفر را شادی نماید امام
 اعظم کی دست بصرا آورده باشد پیش کردند و تکیه و قار و شوع و خضوع ایما اظهار را وقت نماز و حکایت
 کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و یخبرای جنبان بسبب خفراق در آنرا تقریر کردند فقیر عرض کردم که
 استبصار بر محضی صحیح فرمود چنان موجود است طالعش نماید و علقا بیداعی نفرماید مقدم اول
 البته بار سبب است و عاذا که اهل حق نسبت این خبر با جنبان نموده بی راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشأ
 امر ثانی جزعی قیامی چیز دیگر خیال نمی آید علاوه بر این امام اعظم شمار یاده تر از این وایتها بسبیل خرم زمین
 در انسان خویش نگاه میدارد و چون تخم سخنان بر زمین می بارد این تخم کفریات را با سامی آن طبعین
 طاهرین فرو می آرد و غایبه المحدثین نماید تا اینک جنبان کشته مهراست که بعضی از خصایل را که از
 خصایل انسان بگیاگان می برد و ذکر این اشاره و کنایه هم درین مقام نمی آید و دومین طالع خوشین تعلیق
 شیخ المشایخ از ان منزله می نماید بعنوانی ذکر کرده که همه که درت و عباد جنبان معاذ الله من کراه
 می یابد فبا البض الدن فقری علی بن سید الدی افسوس که مخافت تطویل جارت می
 که مسائل فروغیه امامیه که مضحک ارباب علم و دانش است هنوز در استقرا سابقین بحیث عدم تداول و بهر
 کتاب بنادر بسیار داده و در مقام یاد کنم با جمل از معاصرین قوم که کاسه یسوی تقلید فاضل کشید را شعاع
 خویش ساخته اند چه نام برهم و شکایت آنجا کنم زیرا که خود او و تره به خویش آنچه در جواب این لب
 بازی مانند آن گفته موجب خیرگی عقل روشن است حیث قال فاضل اصوب درین مقام خطرا

بایستان و اقتر جمع نموده بلکه بنابر انبساط طبع مستفیدان از خطابت انتقال شعر کرده روح
 صبیای را کارشاد فرموده بکلمات مضحکه غبار طلال از خاطر استمعان دوده در صفحار سخن گویی نفوق
 و سابقیت از مثال افروان در ربوده بتبعیان خمیر و ناقدان بصیر که سنجل خیالشان از رنگ و ساز و شیطانی
 و هوای سواد و یه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست متضی و ستیز است که کلام نیرل نظام مشن محمد وجه مزد و فوکل
 آوای نکه این میرود بلکه در اینجا ذکر فرموده است که محض و اقترای صریح است در هیچ کتابی از کتب امامیه
 از ان نیست عجب است که جناب فاضل نایب و ده حیا و آرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوس
 و دیگر مجتهدین امامیه بت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف الکاف خصوصاً در مالک کثیره
 الارجا هستند و ستان بار و دارند شاهد عدل که ب اقترای اوست طرفه تر آنکه عدالت تحریر از کذب
 شر الطراوی است لیکن فاضل نایب که شیخ المشایخ وقت خود است اصلاً و طلقاً مبالاتی از کذب اقترای
 ندارد و الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن کالین هر فن ستیز است که این کوهان زبان
 حیران تیر ضلالت و گمراهی گشته باید یافه و رای فضله خور عبید را کانی مقتضی آثار و ساد است پیکان
 که نقایح از چهره ظلمانی برشته و حق سائده خوش علم لغت و غدا و فرشته چون بدین قبلیس نصب
 العین اردو خیر انکار و عو که ب اقترای مضری نمی یابد و بیان بکتاب مصداق ان انکر الاصوله لکشف
 الحیثوی گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره الغریر و انتساب این مجتهد راه بهتان فقه و هرگز ناری
 ازین لعب بازی و کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحیث لزوم و استلزام و استنباط جزئیات
 از کلیات فقه شیعیه هم هرگز تمام تمت نبود چه با آنکه صورت خاصین این خصائص و کتب بن ایام فیم
 سر دست موجود باشد چنانکه انشی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی و غیره هم انداد آن می نماید و بنابر این
 استبصار پوشیدنیست که از سواد و ادب که امام عظم طوسی برین کتاب نموده و ضح است که این
 روایا محکوم علیها و منشی سجا و دایمی که بعد از ان عمار بن کوازه حضرت بابویه علیه در خانه باب آورده و غیر
 از شیخ المشایخ کسی بران نمونده چنانچه از لوازم معان ظهور پیدا و محسوس است که اگر شخصی

صد یعنی اله عنهما و اعتراف بصد و احداث مشعر برانابت و مذمت بتجلاؤ حدیث باقری و حمیری
و القاع مختلف و طبقات شیعیه که مقتضی اصرار و افتخار است و نشان نیا انصاف است که خود را
اختلاف است و اختلاف را در حیالات و کرامی گفتن اعتراف بحدیث خویش بسط اول بدهی
الاستیج است باینه و لغوی قیل علی استیم شمر این است با وجود این صفات و هست در امر قرار
و بر ثبات بد بر شستن اخل نکرد و لا بعین این است است که بود قیاس می نیاید خدای
از هیچ چیز و چون وضوی محکم بلی تمیز و اینهمه معایب و باره اهل بیت انجاد و یکپارده و عیب
تراشی و خود را گیر بر حجاب کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طایبات بعضی از ائمه که عصبان
و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معایب صبیحه کلام و کمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرت
بحرکات غفیر بجا نشیمن بیان راجع می نمایند کما کنک کنت قلک و هم که لا ترضی بذلک و ان
صیغ را بجمع غائبه بر می گردانند و این متکلم را از لوث ارتکابان امور با اعتراف سانی پاک می کند
چنانچه تفصیلات او کتب معتده امامیه مثل تصانیف سنی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهل بیت طاهرین
که حال صحت مجموع قبل ازین گذارتن یافته می توان دریافت پس ناخن فیه تحمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المومنین مبرق شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد انصاری
ابن مولانا عزالدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات شرور بودند بطاهر حجاب مقدس صلبه
مسکین اعتقاد می نمودند حاضر باشند باین سوال یعنی ند قاسم رسول الله که بصیغه تکلم صحیح
مرومی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شرک باشند و جناب ام المومنین جنی از وجه دران وقت
بی برده باشد که اکنون موضعی که در روضه شریف باقی است بر شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی غریب است و دریافت بر ظاهر اگر چه نسبت احداث بذات مقدس است مگر مقصود
اصلی تعریف بطریق بعضی از حاضرین یا سائلین است گو یا میفرمایند که قریب جوار رسول ثقلین و سید
انجافین مثال شخص را می زنید که هرگز درین جهت شان بغیر شرور و محدثات امور نسایا بوده

نه کسانی را که مبادات محدثات و فتن و منشأ انارت ناسره صفهان و من بوده اند کمال حسن و
 همدان و موطوط شده و الا حضرت متشبعین طعن تشنیع را در باره مامور مومنین بعرضین بین میسانند
 یعنی حجره شریفی که ایشان بملک خود بر تقدیر تقسیم پیش قطع نظر از طعن مذکور بگویند صدیق
 زیاده از یک شتر حق ایشان نبود پس فن چگونه مساعی داشته باشد اینهمه بطرف تجویز ضرب کاند
 و اینکه جناب سر کائنات در آن رسیده چه در از خیرت نمی بعید است چنانچه صاحب توفیق انور دانست اواز
 علای شیعیه دست این طعن از غایت کوتاه اندیشی بجناب شخین دراز نموده اند لکن بخیال ایشان بنیاد
 که اگر چه جمعی از ملائکه مقربین موسوم بقالید لاشه های متشبعین را اگر چه در مغرب مشرق فن شده باشند
 بدون ضرب معاول گردا گرد قبر شریف ایدنین در زمین سپارند تمامی حسن محبتی در باره و فن بمقبره
 مصطفوی است دعا آن از حضرت ام المومنین صدیق که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
 ممکن و انجای با وصف اینهمه قریب صورت و معنوی حاجت سوال چه باشد با جمله سخن بدین که شمع
 و از سگ کلاه انسان من سوئ نفسیه :: فَمِنْ سُوْطِ طَلْعِ الْمَدْعَى لَيْسَ يَسْلَمُ **واوایل**
 بعضی از قدما می شیعیه که نار کاه سعادت تمام امام صادق علیه السلام بودند و در فتن و غم آل عمر
 خود بگریه نمودند مانند عبد الله سکان بر آنها علما طائفه تاویل حران بمراتع اجلال نام فرمایند
 چنانچه قدوه دلسین اسوه بلیدین فضل کشمیری زتریه نقل میکند و بگوید آنچه بعضی از علما می جلال نامیه
 نوشته اند همین قدر است که یابی آن بدخل علیه اجلال که و خوفاً من التقصیر فی
 القيام بوظائف عظيمة ولا اجلال بتاجیه ما يستحقه عليه السلام من
 الاجلال والاحترام انتهى یعنی راوی مذکور از ملاقات نام صادق اعراض و انکار می کرد
 و سر باز میزد و مقصود از این تنکاف استکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودنش بحضور امام
 و تعظیم و توقیر انجناقب قصوی و فتوری نشند و برای جناب صدیق که نص قطعی قرآنی مامور نیست
 و بدالالت کریمه مذکوره فی الصداقین او قطعاً و یقیناً بهره از دین ایمان ندارند حضرات پیشین

چیزان را از آنها از عمر فوت بفعول نیارند و توجیه تو اضع و معظم قصر را در روایت بخاری کافی عمده
 القاری التوسیع و اخیر بخاری روان دارند و عمل روایت محوطا امام محمد را بر حجاب فاروق اعظم کافی شرح
 علی القاری صحیح بخاری بلکه استدلال را بر کفر آنجناب بالغه برین گاید خوانش سیاطین بر حسین حساسید
 المسلمین از ثنوبات احمد و انکارند چنانچه کتاب تحفیر بخش که عسیمی فرشتن آن اول دلیل است حال آنکه بنویسند
 و قرآن مجید یخون الخینات الخینین فاعذروا یا معاشر المسلمین و حدیث صحیح بخاری
 از ابن بلکه قال سئد ان بن عباس قبل موتها کملی عا لسنه و هی مغلقه قالت احسنی ان
 یثقی علی فیقل ان عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و من وجوه المسلمین قالت انک توالیه
 فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان القیت قال فانت بخیر انشاء الله و وجه رسول الله
 و لم یسبح بکرا غیرک و نزل عذراک من السماء و دخل ابن الزبیر خلافا ففعلت
 دخل ابن عباس فاننی علی و ددت انی کنت نسکام منسیکاموید عینی صاحب توسیع حشر
 جاری است زیرا که ازین معلوم شد که آمدن بن عباس بی ناکوار بود و از آنکه در ستایش و محبت خوانند
 گوشتید پیشیت و نرکیه خود را در باره و دفن برابر ازواج تجوز نفرمود و مویید توجیه خیر است آنچه از حجاب
 المومنین در جواب بعضی از سائلین مروست که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است
 و احتجاب استنار می پردازم چنانچه در شکه شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است و خود قول ام
 المومنین از دفنی مع صواحبی او خوانتی یعنی مراجع او را هر آن من که ازواج مطهرات خیر الامام صلعمند
 دفن کن نیز همین است و احتجاب را بخواند و بدین فقیر بچندان میگردد که جمله لا از کی بیروایت امام محمد
 ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مراد بقیع بازواج مطهرات نشنا کرده و امام
 شد بر گردن و در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه مردم خوانند گفت که چرا فرافت و معیت ازواج عظیمه
 صلی الله علیه و سلم اختیار نکرد و حال آنکه لعن دفن فاروق در احتجاب استنار می بود و نیز عدم ترکیبه
 بنا بر آنست که فضائی باقی از جانب شرقی در مقبره شریف بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشت چنانچه

از موب و دودر مدینه و ذکرة قطبی تصنیفات شیخ جلال الدین سوطی واضح می شود پس مثل است که
جلد لازکی بحال باشد از ضمیر منصوب لایذنی بهم و غایت که جمله ستانفدا شدگان قائل بقول
لم یمنعت عن هذا الشرف والمنزلة فقالت ضحیة الدین لایذنی به ابد اجانچه مثل این تقاریر در ترکیب
آیات کریمه در تفسیر قاضی ناصر الدین ریضا و رحمه الله علیه و ثمال و دودر به با توجیه و ایت دیگر که در کتاب
وارد نیست بر کتب شتة فالاعادة لیست محلها اعدم بر منکر باعث تاویل در کلام امام که
ذو نوب بلکه بار بخود و بعضی از انبیا فرموده حصول عصمت که برای همه بار میباید بود و از احوال
و صحاح غیر صلی الله علیه و سلم بالاتفاق سلوک و منقود فلیست بسوغ هذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاهر بنده الا باطیل و اصل این تفسیر که از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور الله و سمرعی و غیره
ما خود نیست که البیان ملعبه صبیان پیش نیست چاره اول و ثبوت عصمت لایست مخصوصا متکلم کلمات
شار الیه بالمعنی الذی اعتقدوه و هیچ قاطعه الزام و افحام است که لایضی علی من طالع مصداق
الامام کالنهایه و غیره من کتب الکلام بخلاف علی صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اهل بیت اهلما رسما
جناب المؤمنین و الطیبات للطیبین و مبطل اولئک و مبرقون و مما یقولون اللهم
مغفرک و مریزک و کرم که بر تقدیر عدم عقدا بعد الت و ثبات و عفت و طهارت من نص قرآن
ایمان شخص از دست میرد و دیگر گاه ایمان از بدنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و عراض از دنیا
و دنیا بصوص قطعیه برای انجذاب فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر الفقهین بتمام خود ثابت باشد و نیست
احد که باظهار سلف لزوم کفر مضوی است چنانچه تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوب شرط را بنیست
فضلا من جازه و اگر ساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت پس حیرانم که قدام و متاخرین
شیعه درباره مشایخ و بجان الطاق که باعتراف و الدلائل باقر مجلسی در وضعه متقین نزد کابر
قدما باین لقب لقب داده چرا از سر انصاف برخاسته از حق و گذشته لطاق محبت بر کمال جان بسته
قول اول بیان شد که از آنست که عبادۃ الکتاب المذکور لیکتب مؤمن الطاق

و صاحب الطاق و یقیناً لهذا القوس شیطان الطاق و کان دکانه فی طاق الحامل
 بالکوفه فیرجع الیه فی نقد فیخرج کما یقول انی کلما قال هذا زیفا و
 ستوق مغشوش فاذا کسر کانت ذلک فلیحد صیدیه قالو شیطان الطاق
 و یمن ان یکن اکثره مباحثان مع العالمه و الزاماتهم و هو الاضحی لکن الشیخ روی
 الاول ثم جشرب قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق ینوی نفس کو یا امیسه و البیاض
 و صاحب الطاق یسکنید و اهل حال شیطان الطاق لقب نهرا و ماند و در طاق الحامل کوفه دکان خود می آید
 و مردم بر آنقدر در هم و دیار بوجع میگردند و هر گاه او حکم میکرد که این در هم رویی است بشکستن
 همچنان بر آمد پس بیز وجود بصیرت او همه کس را شیطان الطاق میگفتند و ممکن است
 که این لقب بکشت مرگ است و الزامات مخالفین باشد و اظهر همین است که قدماست یحیی جوت
 و حاضر خود در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفتند و لیکن شیخ الطایفه امام عظم او را که
 لقب مذکور بجهت بصیرت و در نقد است روا نموده و از کلام نجاشی منقدر حال نیز چنین معلوم می شود زیرا که
 او لقب شیطان بر یحیی تفریح کرده که باب مذکور هم نجاشی می گفت مطابق نفس المرء بر آمد معلوم
 شد که را می نجاشی بطریق روایت شیخ است اتمی بمصلحه و از تمقام واضح تر شده خطای فاشی
 صاحب روضه المتقین حسینی باقر مجلسی و اتباع و شیلع او که بنا بر ماوست اندیشی میبوده گوئی و حیا
 کیشی بر اهل حق زبان طعن و لعن کشاوه وضع این لقب برای ابو جعفر مذکور در حق ائمه و غیر آن از خصما
 ایشان است اندر زیرا که از تحقیق امام عظم نجاشی صاحب تنقید و پدر باقر مجلسی معلوم شد که قدما امیسه
 نیز روی باین لقب را که ستوده اند از فرق نیست که اهل سنت نظر بضلالت و ضلال و در شروع
 وصول چنانچه کتب فریقین لایسا کتاب فی کلینی و کتاب توحید قمی بر آن گواه است و درین
 گذشت که آن معنی و بر او شمس طاق و التزم الکفریات خویش را بحجاب المصنوعین نسبت کردند
 بمشیت طاق الطاق فقط او را یاد می نمودند بخلاف امیسه که بجهت و لقب برای می ستایند و در

مدح اومی باشند و محمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا و صواب سیه اهل حق درین تعلیق روشن است و قلب
 نشمین هم نیک دانسته باشند که بزبان بنابرند **الراهیه ما الداهیه وما**
ادراك ماهیه که ملا محمد تقی مجلسی ندکورد تصانیف خویشین مجرب و ثبوت بیان شخص بخوان
 بهشتا و تاویل فتوی می دهند و اولیا شان بیک و تاویل معتدل کام و در باره زوجه محبوبه حضرت سیدین
 قدوه طیبین و طاهرین گوش نمی دهند جز احکام احکامین کیت که بداد اهل بایان رسیده و تبیین خطا بدین عصمت
 اندیشه را بدکات سفل سافلین فرستاده اند که انکه کافه جمیع مرتبه عصمت بعد حصول درجه اما
 حال بود و این مرتبه برای شان باشند بنامی قلعه فارس مضبوط و شل بنیاد هر ان مرتبه است که بعد مـ
 طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیان نمی شد حتی که با وصف اتباع اخلاق و طبقات شیعیه
 و امر نمودن سائیلین ابیغات و محدثات بزرعم امامیه مثل شستن پا و وضو و استیجاب باطن
 و ظاهر قدیم و روح عینین کامر مجمل و دیگر مخالفتهای رسول ثقلین مثل قرا که سائیکه برگزیده شان
 بالوات و غوائل نیابده و مدح آنانکه هر یکی از آنها سر و طائفه شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان
 کماکان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد و امام عظم امامیه بعضی از
 تصانیف خود افاده فرموده و فاضل مجلسی در ایفای حق نمائیکه موضوعش نیز اولیای اوحی نماد از الله
 ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل بام است
 ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارت و کلمات آن او افرموده باشند پس که ام حاجی
 و حقیقت دانستن شیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غائب عمل
 فرمایند و آن معاصی و کبائر را بر فرق شیعیان بچاره محمول نمایند این تاویل بدون جوان
 این طلاق چگونه خطی از جوار پید اخواهد کرد علاوه از کتاب حق یقین بلا باقر مجلسی و ضوح تمام
 دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بر تصور انفعول الله من فی الکتاب گردن مبارک مصطفوی پاکر و
 و از این مقام آن در گذشتند بار خدا یا مگر این حال مختص شیعه علوی باشد و در غیر هم

من شیعه الایمه لکن مرا تحیر و تفکرمی افراید که درین هر دو قوم از عثمانی الاصولیه و الاخباریه طبق
 قول الله و قالوا کونوا هودا و نصاری بحجت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست پس
 چگونه تصدیق بلکه تصدیق سازج کرده شود که در باب جماع و اتباع مرتضی کلوی حق جو سید بن کربنبار
 باشد و در باره معتقدین دیگر آنکه که فروع و دو صد یک شجر و ثمره فواد خیر البشر اند جناب سول تعال سکند
 و فارغ البال با بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
 استبعادات یکسوی میگردند و شاید عاقل کسی نمی شنید تاکی در الباطل حق و احقاق باطل کویند
 و مناقب جمعی را برای جمعی بگوید و فرستند و تخصیص ازین همه که احادیث و اخبار بعضی از ان رجال المعصومین
 قاضی شود بلفظ نبشارت تمت ذکر یافته و در مناقب مرتضی و بجزیه و در مختص ان بدین
 عبارت سیر که صفوان بن بهران بحضرت صادق عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت و نود و
 داخل نشوند و در طالع شیعه طوائف اند که گمانان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سپیدند نام اینها
 می نوشتند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خوانند و رفت بر اعفو جرم ایشان ابتلا
 به بکار و تقاضای دین امتحان اینها همسایه نمودن بدگماست اگر احدی ازین مورخات کلی
 یافته صحبت نوع برای رفع ذنوب و اوباشه منافی است او می گفت که این همه موجب ردا و تباه
 است لیکن در نظام راجه علاج امام فرمود که سابقه خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی و کفایت
 بهم نکرده اند است و حضرت امام رضا و خطاب کرده فرمود که از شیعه مرتضی کاتبین جبرائیل اعمال مسلم
 بر داشته اند و در ثبت نوایشان از بارگاه آفریدگار جهان بر او انکی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث
 نقل صحیح است بیکه شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد و فیکه سبب ایشان بدین است
 خواهد بود بلکه عبادات نماز و صیام و زکوة و فرائض و اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه انصاف
 پژوه و انصاف عدل باری بر انما العین شیعه سبب است و درین مقام مقتضای الکلام خبر الی
 الکلام حیاتی برین و طریقت در خاطر گذشت که یکی از ان فضلاء اهل حق و مستی بود که پیوسته

حدیثی که در کتاب
 مناقب مرتضی و در حدیث
 مناقب مرتضی و در حدیث

بملاقات محبوبه متوفی حضرت مصطفی و آن بزرگ خود را ازین گفت باز میباشتم اتفاقاً در بعضی
 سعادت بزرگ شریعی شده که اگر بجهت مذکور مشکلات را با بساط تمام حل فرمایند بسیار این گفت باکی
 نیست قصداً آن شخص با حیات شرط ما مگر گردید و فاضل سنی بعد از سعادت قدم بوس پر سید که
 امامیه از آن خود را عدلیه نامیدند که عقاید عدالت بزرگوار خدا فیض خویش فهمیدند چنانچه در مطاوع
 عبارات صوامع فلی شده پس بگویند که در بنابر ایشان دین می شود که در روز باز بر عبادت دیگران
 بشعبان معالی ایشان با خا خا خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی
 و دیگری بجا او عاقب گردد و در آن جنهم سوز و معلوم نیست که معنی ظلم در امان عالم چه قرار یافته گویند
 که بجهت جالبی از جلالی طبع فاضل سنی اندیشیده عده جوانان را با کبر و لاد خویش را و او اندیشیده و فضا
 و جعل الی الخیر یا سپرد و فرمود که حدیث طینت با و طقیس کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
 بهشتی بار شود پس جناب بهمدی حدیث طینت از عمل شیم المشایخ روایت فرمود و گفت آنکه
 امام ابو جعفر علیه السلام بچهار استحقاق فرمود که از مومن نماند اول طه است و بنهر صد مرتبه باید که گناه
 میکند را و می گویند که آن طه است فرمود که بعضی قرانی گناهان را طه است از وسوسه خود و زلزل لغزش
 و می رومنی را و می گویند یعنی از شیعیان می گویند که از آنها کبار مستطوره نماید و عیون شمس باشد و است
 تعلق حاجتم تغییر می کرد و بخلاف آن صاحب که امامنا می گذارد و میام میدارد و زکوة را میبهرس
 می دهند و امانت با اهلش می دهند و در اینجا حاجات منتهی می باشد فرمود که حق تعالی بزرگمی پاک
 تا بهشت روز و شب شیرین جایی نمودن بعد خمیر را از آن جدا کرد و طینت بعد از اسفل آن گرفت
 اگر طینت شما مثل مانی خلط می بود شما نیز معصوم بودید و لیکن حقه مالی بزرگین ملعونان قید است
 روان کرد تا خمیر دشمنان با آماده شد و اگر بجایش میگذشت حدی می از آنها اسلام نمی ورد
 و عمل نکینک و لیکن هر در خلط فرمود پس آنچه از معالی در شمس عیون میگوید اثر غصه و است
 و اعمال صاحبشان را تا اثر جوهر پاک شما است روز قیامت آثار هر غصه با صیل خویش خواهد

بیوست چنانکه نور من بعد غروب باز با نقاب بر میگردد و راوی گفت قربانت شوم حسان غیاث
 را بسوی ما باز بیدارند و از ارمایه های ما بر اعناق شان می نهند فرمود بخدا سوگند بخورم بخین خواهد
 عرض کرد که در قرآن مجید هم ازین مرثیان آمده فرمود بل جایی که میفرماید **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ**
سَيَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ لَّيْسَ لَكَ لَهُمْ فِيهَا حَقٌّ شَيْءٌ لِّئَلَّا يُخَذَّالَهُ الْمُجْرِمُونَ این حدیث سراز
 لقب کرده آورد و گفت که اگر در بابی خاطر من خارج عن مضی خلد اجازت من و نهی که بسوزن زبان
 بر آفرمید و منضایه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در حکمت قرآنی خبر داده که
يَعْتَصِمُونَ بِاللَّهِ ثُمَّ أَفْعَلُوا مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و در خوشی و جنون بارش او ساخته که تا کند
 بسند و کفر و کفر و عصیان اینجانب در حق تعالی و ملائکه گنجایشی نباشد
 بس خطا هر دو خمیر آری از جناب طرازان وقوع یافته باز حضرت مجتهد کلان و اگر جناب و سجاد محمدان
 خط را تجویز فرموده و خط الفیضانی بسبب میل و اراده خاصه برای جنم پیدا فرمود پس لطیف تفاوت
 عابدان امیه همان آتش در کاس مجتهد متوفی لغایت غیرش در کمال غیظ و غضب خاست و بفرزند
 و ابن خویش بر کرد که بگذارد این نصیری که هرگز نمیدی نخواهد شد **الْقَصْدُ** این است که چون شیعه
 واقع فرماید که اینها همه معاصی که لفظ به از ایشان صادر یابد وقت دار که و قیامت
 خود رسند پس حاجت اینها و دیلات که صیغ متکلم واحد بالصیغ جموع غایب گردانند معلوم نشود
 خدا یا که از شریعت و دیلات کلمات شار البهاط الله کیسانیه و مشاشیه و طانیه مراد باشند
 لکن چون مقصود از ان کلمات طبایع طلب مغضت فیضان رحمت است از قصه شفاعت سفارش
 فرق که بلا شبهه از اتباع و شیاع طریقت و باورین ملت کاری ندارند و مصداق **الْكَافِرُونَ**
الَّذِينَ فِي عُرْوَةِ الْأَمَلِ فَمِنْهُمْ وَاسْتَفْرَسَتْ قَالِبُ تَحْيَى می کنند بل اگر دوباره سنیان که معاصی خویش را
 میکنند این حمایت شفاعت اگر گردانند بعد از خرد و در اندیش خود بود و معاصی که گنایان
 فیهما پیچیدگان را اگر خوف طالت می بود در حدیث طینت از آل علی اطفا سه رواه

را بنحو ترین و جوه بیان مینمود لکن حکم بالاید رک کله لائیکر کلمه بر بعضی از امور ضروری بحال بحاجز و اجمال
 الکفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب انرا از استیسا این حدیث بخند و جوه افصح و سبب اول
 اگر مراد طینت می باشد و ما فی الفین ایشانست قاطبه حتی لایند فرد واحد کما هو ظاهر حدیث و اصول
 موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهد است بر چه باعث است که بعضی از مخالفین با مایه بصوم و صلوة دیگر
 عبادات خالق ارض و سموات آشنائی نباشند بلکه مفهوم آن بدلت العمر نمی شناسند بپرتا بر
 حضرت لطیف حضرات امامیه کجارت و بر تقدیر بعضیت باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حال آنکه
 در کتب شیعیان مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه حضرت فاطمه زهرا است بحیث تو جه فیه هم ولا توجده
 غیر هم و خود این حدیث مشعر بر این معنی است که اکنون احد از شیعه معصوم تواند بود و علاوه در صلوة
 و عدم صلاح جماعت آخر شاکل تقریر علمای طایفه و خلق را و عباد و صلاحیت و استعدا و سبب گفتگو
 الی ما لا ینهایه که متداومی باید و ترجیح بلامرجح بلکه ظلم کج لازم می آید سبب و فیکه خاتمه حدیث طینت
 هو لا و خل النار و الا با که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضا طینت
 بجهنم و خل خواهم کرد و هیچ جزو نخواهم نمود ضمیمه کرد و تا بر همه عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
 اصل اعتراض مسطور عین غث و رقیق و سخت و آسان است بر اهل استقامتی مخفی نیست که مثل
 این خاتم و صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است اشعار بهین ظلم دارد و تقدیر حصول ترجیح از علم
 باری است تا شیعات قوم در محبت خلق فعال الی حق مترفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم
 اولی الالباب فلانا فرمن المطر و قف تحت المیزاب و هم آنکه حدیث صادق علیه السلام که
 فرزند ارجند صاحب حدیث طینت است با عنارف قاضی زاده ایران کلینی آن روایت نموده و هم در مناب
 مترشح که بعضی از متعصبین با مایه اصول خویش تا لیت آن کرده و مرده شده مخالف قصه خمریه است زیرا که
 ازان ریاضیت شود که نیز امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و نمازهای شیعه فرقی ننموده و خاتم
 عبادت بنور و معانی بدو شود فی الکافی لایالی انما صلی الله علیه و آله و سلم از فی و نه الا تیرک فیهم کمال

ناصبه فصلی ناراحامیه و حاصل کلام در مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادت
 است و نماز که خوشتر است و سیاحون از مخالفین واقع کرده تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نمائید
 انتهی بلفظ وارد شد و بحث ایام است نویب که از حضرت امام محمد باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 مرویست که فرموده که ای کای الی الناصب صلی الله علیه و آله میانه نماز کردن و نمازکاری ناصبی هیچ فرق
 نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیق
 نکنند و پنج بهرود و نماز کردن و روزه گرفتن بزرگتر است از آنجا که میگوید که در روز و در هر روز
 هر صغیر و کبیر بحیث عود ثمرات چنین عبادات عذاب عقوبت شیعیان از عذاب صفایا خواهد بود
 باین مقام که میگوید اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ اِنَّ اَصْفَحَ حَدِيثٍ كُنْ اَعْلَا
 از قبا می کلینی و صاحب فروع و بوزن قصه می و تصور سر زده و سهو و ذهول و رفته بایستی که آیت و اهداء
 وَلَيَحْمِلُنَّ اَنْفَالَهُمْ وَاَنفَالَهُمْ اَمَّا اَنفَالُهُمْ فَاَنفَالُهُمْ وَاَنفَالُهُمْ فَاَنفَالُهُمْ وَاَنفَالُهُمْ فَاَنفَالُهُمْ
 العارف الرومی علیه الرحمه فی الشیخو شعری در میان قوم موسی چند کس بی ادبیتند که سیر و حدیث
 بی ادب و رانه تنها داشت بدیه بلکه آتش در همه آفاق زوایر که معاصی شیعه که خارج از دقت
 حساب است بعبادات اهل خلاف که آتش و زنج است بدل شد فیطبق علیهم چنانچه قوله تعالی حکایت
 الکلمیم علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام است بَدِّلْ لَوْنُ الَّذِي هُوَ اَحَدُنِي بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْ عَصَا
 محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن البحر العالمی در کتاب فضول مهمه فی اصول الائمه یا بی منقذ کرده که عبادت
 مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب نیز احادیث اهل بیت و نحو نموده و آنچه قاضی نور الله سر
 از تحقیق اکابر علی خویش و رسم کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع و مجالس المؤمنین نقل
 می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارت آنست که چون اهل
 سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است یافته اند شیطان را از منزهت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
 شیطان بعبادت بجاصل ایشان کار ندارد و بهت و وسوسه ایشان را بی نگار و چون بایستی شیعه

عَلَى قُتُوبِهِمُ الْقَادِسَةِ وَوَدَّ أَنْفُسَهُمْ لَعَالِيَهُ بَاتِيَانِ الظُّلْمِ وَفَنَاءِ أَعْمَارِهِمْ فِي الذَّنْبِ الْعِصْيَانِ
 وَطَلَبُوا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى الصَّفْحَ وَالْعَفْوَ يَوْمَ الْحَقِّ وَنَقَلَ الْمِيزَانَ وَارْتَبَعَهُمْ بِالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ
 وَلَمَّا كُنْتُمْ قَاسُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَعْضَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَدْعَاؤَهُمْ وَقَوَّعَهُمْ فِي
 الْأَحْذَانِ الَّذِي هُوَ كَقُرْمُ مَمْنُونٍ عِنْدَ الْخَاطِبِ بَدْوَةً الْأَذْكِيَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَافِيلَ
 وَظُلُومُ مَا وَصَفَ فَقَدْ انْصَبَتْ عَلَيْهِمْ عِلْمٌ بِكُلِّ مَوْضِعٍ فِي تَرْجُمَةِ عِبَارَتِ كِتَابِ اَعْلَامِ كَيْفَ سَطَرِشْ
 نِيسْتِ دِرَنجِ سَقَامِ شَتَبَاهُ رَوَادِهِ وَظِلَاطِ وَأَوَامِ قَادِهِ **خُشْتِينَ** أَنْكَدَامِ كُنْتِ
 كِتَابِ اَعْلَامِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَنَامَ وَلَقِبَ كُنْتِ بِدَرْزِ گَوَارِشِ يَوْسُفَ غَزَالِ دِينَ
 أَبُو الْمُظَفَّرِ وَفِي طَبَقِ سَمِ شَرِّكَ قَدِيمِ أَوَابِ نَهْمِ لَنْ تَرَانِي وَلَمَّا آتَيْنِيهَا بِدَرْزِ عِلْمِ كِبَرِ نَبَرِ
 وَبَابِ تَحْقِيقِ الشَّيْءِ بِنَاكِشِ تَبَاهُ دُخُورِهِ خَانِجِ اَزْ عِبَارَتِ كِتَابِ مَرْبُورِ وَاضِحِ مِثْلِ سُوْدِ حَبِثِ يَقُولُ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالشَّوْكَاءِ وَالصَّلَاةِ عَلَى سَيِّدَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْهَ وَاصْحَابِهِ السَّادَةِ الْجَبَّارِ الْعَبْدِ
 الْفَقِيرِ إِلَى الْوَلِيِّ الْلطِيفِ الْخَبِيرِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ الشَّيْخُ الْأَمَامُ الْعَامِلُ الْمُجْتَمِعُ عِنْدَ
 أَبُو الْمُظَفَّرِ يَوْسُفَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الزَّنْدِيُّ مُحَمَّدًا الْأَنْصَارِيَّ وَنَسَبًا
 الْمَدَنِيَّ مَوْلَا الْحَدِيثِ بِالْحَرَمِ الشَّرِيفِ النَّبَوِيِّ أَوْلَاهُ اللَّهُ سَعَادَةَ الدَّائِينَ وَوَمِنْ أَنْبَاءِ
 زَنْدِ رَاكِهِ بِزُورِ اَنْ مَزْدَنَامِ شَهْرِي مَعْرُوفِ كَمَا فِي الْقَامُوسِ الْمُحِيطِ بِزَنْدِ نَوَاشَةِ وَفَالِ بَحْرِ اَنْ
 وَشَرْحِ جَامِعِ خَبَارِي مَسْمُومِ كَوَاكِرِ رَاسِي وَتَحْقِيقِ اِنْ لَفْظِي مَفْرُودِ الزَّنْدِيِّ يَقُولُ اَنْ اَلْمُعْجَمُ وَالْاَلْفَاظُ
 وَاسْكَانُ النُّونِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ عَالِمًا بِالدِّينِيَّةِ فِي أَوَانِهِ الْمَضْرُوبِ إِلَيْهِ أَكْبَادُ الْمُطِيسِ فِي
 زَمَانِهِ بِأَقْوَامِ طَائِفَةٍ تَعْلِمَاتِ قَوْمِ الْأَبَانِ مِنْ عِلْمَاتِ كَفَّةٍ وَأَطْرَ شَيْخِهِمُ الْأَمَامُ الْفَائِقُ
 الْحَدِيثُ بِالْحَرَمِ الشَّرِيفِ النَّبَوِيِّ جَمَالَ لِلَّهِ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ يَوْسُفَ الزَّنْدِيُّ الْحَقُّ مَوْمِ اَنْبِيَاءِ
 بِجَالِغِي طَبُولِ اَلْحَمْدِ فِي النُّسخَةِ اَلصَّحِيحَةِ كَلِمَةً لَوْ دَاوِرَتْ قَرَارِ كُنْتِ شَيْءُ خِيَالِ خَيْرِ عِلْمِ نَوَاشَةِ وَفَالِ بَحْرِ اَنْ
 جِهَارِ اَنْكَدَامِ رَسَالَةِ مَرْفُوعِ بَرِيَّةِ زَنْدِ بَابِ مَجْمُوعِ اَوَّلِ رَسَالَةِ نَخَصَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَوْمًا

ترویج والد آنجناب تسبیح و در تاریخ مولد شریف چهارم در حوادث وقت اوقات با سعادت نجم در ذکر حضرت
 ششم در حکایات اثنای سفرهای مقدسه ششم در ذکر ایشای کتب مقدسه ششم در استباحت منظم ششم
 در صراح مکرم و هم در حیرت قلوب با نهم در اسامی طاهره و آورده و خصوصیت برگزیده کی سیر و هم در ذکر
 اعمام و عمات از اوج چهارم در فتح و غزوات با نهم در مصروفیات حدیث ام المومنین و در اخراج
 تعویض و ایهام نموده در باب سیزدهم مندرج است کما اشترنا الیه فی الصدور البیت و هم از کجای باشد
 پیچم آنکه قواعد خوب و نکات معانی و وقایق باینده و نسخه صحیح مقتضی است که لفظ رسول باضافه شمس به
 اسم مقدس الهی یعنی رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف ساله آنجا که می بینی لفظ رسول الهی اختصار
 آورده کاش حرف تعریف آن می افزود و از دایره نکات مصطلح اخراج می نمود و بنده و کمترین خلایق را
 از حضرت مولف بجهت حذف صلوة و سلام از عبارات کتب اعلام در باره حضرت خیر الانام بود و در کتب
 علیه و سلم و تسلیما شایسته است بیا یکم شکوه فاضل کشمیری در این باب که درین زبان دریده
 از حضرت علامه طویق قدس سره الغریز که از زمره فرقه سینه سفید فدا یان البیت اصحاب بود است تقریر
 حذف لفظ تعظیم در باره یعنی از ائمه هدی خلی زیاست که بعلیه و اقری پیچم آنکه لفظ علیه السلام بعد از جعفر
 که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت بحق کافه مسلمین است جو از او نامیده است این مختصر با
 سوائی البیت به علیه السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است
 نموده من بعد گذارش است که صدر مثال این لایق ظهور این عزرائل از جناب مولف بیاطرین مجبور سایل
 خصم ساله آخرین تجدید حیات که محتاج تنبیه هم نیست چه جا آفت بر آن را که از مطالع آن جوید امی شود که
 هنوز برایتان تحفه انا عشره یجور سر هم اتفاق افتاد و مع غرض البصر نشان لکنت است جاست مولف بر سر
 رسید که بعضی از رقبا آن ساله تعلیم و تعلیم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخار بدو اختصه و لفظ از پیش خود برافتنه خود
 خود را آیتی از آیات قرآنی نامیده و آنرا شناخته میگوید که آیتی بخار علی زقرآن میگوید که ساخته بر عایش بنی هاشم
 معنی باید پس اگر این است باید عبارت انعام به اینا قلمی شود که انچه زیاده تر تمجید ساخت این بود که آیا

احتیاج مند چنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت بکلف بر آید و کلام الله
 آیت ببار و ال برینکه او را که عرفان و تفقه و فهم لغات است پس باینکه فی الدلالة و این
 می و در مثل لا تقولوا امنا و قولوا اسلمنا انتهى موضع الحاجة من افادته اکنون سلاست
 حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا امنا
 و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مفسرین آیت از جناب امام منظر که حاضر فی الامصار و غایب
 از البصار است بجموح حق تعالی محیط غیر غیبیهات قبول بعضی از علمای بر اصول موضوعه طائفه
 مصداق کلام قدس است اما بگویند من تجوز ثلثه الا هو لا یعلم ولا یحس و لا
 هو سادسهم و لا اذنی من خیرک و لا اکثر الا هو معهم اینها کافراست فاده فرموده
 زیرا که قرآن مجید کامل بی تمغیبت و تبدل خلفا نیز همین امام هم غوث غیاث و بعضی از علمای مامیه و
 کبری هم شریف و پیش شریف هاند و مضایب است به بنای بعضی از اکابر شیعه نوشتند که است فاده
 بیو سطر بر احضر و من و غایت کبری نیز متصو است یا باین روش که امام بصورت شناخت
 و در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی خواص بیکان سکونت خود میسازند
 که آنها رسیده مراتب قدر ازان جناب بگشایند و حکایات تصنیف نماید غالباً در کتاب
 دیده شد لی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
 ایشان غایب است تیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله امام میشوند فاده علوم و حل مشکلات
 خلق میکنند و فریادری مظلومان و راه نمائی گمراهان رفع مکر و وبال بوجود فایز وجود انجمن
 صورت میگیرد و انشی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصد نوشتند از انهم بدیدار
 میسر شد که خود جناب مرقوم را با امام مهدی می بیند و نشانیهای صورت مبارکشان را می بیند
 و فرمود که امام تو در مسجد اقصی طرف نماز میگزارد و نزد او برو و مسائل را تحقیق کن
 بنمایند و بفرموده او را امام علی است و شریف است از تحقیقات انقی و مسائل دقیق

بمخبر گردید بلکه از روی روایات صحیح دریافت شده که احدی از شیعیان نیست که بشرف
قدیموس شرف نشود کما فی الجاسک توقع و قبیح ناحیه مقدسه که بروایت شیخین
طائفه و بجا رود دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندائی آسمانی و عوی رویت نام نایند و هشتم باشد و امثال این روایت اگر چه
نزد عوام منزلت یوفاست که از خواص طائفه امامیه است هستی گرداند لکن نزد کاملین متحرین
گلگاه گوشت او را بحر شش مجین می رساند زیرا که انحصار انحصار نامه مانند زراعه که با صدق
الصادقین او را مقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بر آن می کند
و همچنین امثال او مورد لعن و تبر بوده اند چنانچه از سطر العتبات جال خصوصاً تصنیف مرزا محمد
جندان واضح است که حاجت بیان ندارد و آنچه بعد علی ذلک که غم سعادتش منور و شرف
است و حقیقت المیسر است که چون قوت حافظه از یوفا کلیه مسلم است
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا بَلَا تَقُولُوا آسِنَا وَقُولُوا اسْلَمْنَا در تخیله شش سید و مقلوب
است کاش تجربه عقاید خواجه جوایگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می نمود
که قَالَتْ لَعْنُ الْعَرَبِ اَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ كُنْتُمْ لَوَاسِطَةً بَيْنَ اِيْمَانٍ وَكُفْرٍ هُوَ لَوْ اسْلَمْنَا و این هم بدین ناقب نیامد
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مؤمن نهی فرماید غیر از حضرات شیعیان حاکمانه خراب که بروایت
جالی در صواری لامتی و بروایت ملا حسن وافی ملعون و کذاست اید است که او باین لقب مقب
تواند متعجبین همین است که چون حضرت یوفا با این مراتب علوم در بی محوقه و اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخارج افتاده و گمان برده که اولفظ ایاکم را در آیت کریمه ایاکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در همان مقام بخمارش ننهد و نعم باقیل بن جعفر بر لایحه فقه و قبیح قول که گاه اینها را یاف
اقول قبل ازین گزشتناختی که احدی بر ارتداد یعنی عاوده کفر و طریان آن علی اسلام ممکن الصدق
است پس ریت تود که فرمود بر جان خویش نباشد علی ما احدی ابعاد ابعاد و ابعاد می تواند شد و هم نیز الوار

مرتدین علی اعتبارهم تفصیل و تفسیر جمله اولین به معنی کافرین بعد الاسلام میتوان افتاد پس کلام باری
عز وجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبه اولی محض حقیقت اجمالی است آنکه عاقلین
این گروه بسوی جنهم در یافت شده باشد هر گاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب این
یعنی امیدوارم که ازین در او گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ بازمانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو از اینها احداث سرزده و بجهت ادتکاب آن احداث مستوجب عذاب جنهم شد اند لیکن
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است با بود چنانچه تبار
کریمه و کنت علیکم شهیدکما دامت فیهم الخ بحال مراعات ادب را خواهد نمود پسر
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت ننمودند و مقصود از احداث ترداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بر آن حالست بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الاخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع الغایر بمنها قوله علاوه الخ اقول
کسانیکه روی سخن مولف بالذات بر تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین که کافی چنانچه مایه و
علیه حی جواب دلیل آنست که تصحیح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن صلب اسلام
نقض واقع شده بلکه این بزرگان بخلافش تصریح فرموده اند چنانکه بتقصیه حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما یظهر من نقل المولف و اگر مراد این است که کل مرتدین بر ابل ردت یعنی اهل تقصیر و
تبدیل هم حکم بحسب چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زینهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه بوجه و بمعنی میگردد و پایال شدن تحقیق متحققین شیعیان که و امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه عام از آنست علاوه بر آن صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر بظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر از حقوق و تبیل
اخلاق است این معنی مالکین نویره و اتباع و شیعیان او کما یستنبط من لالت کلمات

انما هو التام عن بعض حقوقه والتقصير عنه ولو كان ذلك واحدا من اصحابهم صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وانما اردنا قومهم من جهة ان لا عار من ان يكونوا
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك ان يوجب قدحا في الصحابة
المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين ليس مرادنا من ان اصحابهم جميعا مردود حقيق
يكلی است زیرا که در بحث فاضل کرمانی بتقصیر از بعض حقوق فردا آورده اند گویند فی الجمله
متفاوت باشد آمدیم بر آنجا و مطلب قتلی از این هم بزرگ است پس اگر خود جناب الف جانیک در اصل
تفسیر بتبذیل کلام کرده و در واقع نموده میفرماید که گفته دیگر باید دریافت که شارحین مذکور که بتفسیر
لفظ اصحابی را علی بعضی روایات بر تفسیل عدد بیان کرده اند غرض از اصحاب است اکثر صحابه است
ازین عار بلکه ناراضی پس معلوم شد که مطلب صحابه فتح الباری نیز همان است که فاضل کرمانی به
نظر داشته یعنی خلفاء و عوان الضارشان از عوان فسق و فجور و ظلم و جور مشهور و نه فقط از انفس
و اکثر کس و ذلک نوع عار و نارویشین از صحابه رسول تعلیم و تقی است که در کتاب بتقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفاء و عوان الضارشان بودند کما عرفت
الموافق شتی نمایند و الا لازم آید که صحابه فتح الباری و فسق و تخلف از واجبات بتقصیر حقوق
این بزرگان ثابت کرده باشد و این فرع و عار و نارویش صحابه کبار است که اصحاب مشهور و انما
مطلب عبارتش کما نقل المحاط بان بتقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که ان را بقول خود
و لم يقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگردد و مقصودش اینست که صحابه مشهورین صدق است
منتفی نبود بلکه صدق این بعض قبایل عرب اند که حدیث خود را بر آیه آنها و رد بانگو دیگران
ازین عراک فرشته باشند پس مطلب اینهمه کلامی و احده عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت بنای است کما لا يخفى و غرض خلقت انصاف حق باجای عجب و غریب است انشا این همه عار و انکار
مراد از نفی از رد و در عبارت مجمع البحار اعنی لم یترده احد من اصحابه رد است عن اسباب الاسماء

است و اثبات یعنی انما از قوم همان دارند و شرعی است که اول مفتی شده بود و چون در صد عبارت
 مرتدین بر مخالفین عن بعض الحقوق حل نموده گفته است لم يرددة الكفر ليس معلوم شده که مصداق جمله
 احد ثوابم زیرا که مرتدین علی عقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل گشتند و
 حال آنکه چنین نسبت بکلام او شایان است که شارح کرمانی تصریح بر آن کرده بود یعنی در صحیح
 مشهورین احدی مخالف از واجبات مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده چنانچه اعراب
 السب مخالف از حقوق واجبات شده مصداق حدیث انما حضرت شد مثل مالک و نظیر او
 كما امر فانظروا معاشرا للنسب عیسیٰ بن ماریة و قتلوا سید کمال
 بالخطا و الخطل و کلامه که لا شتماله علی خلط و لا شتمیه بیدگر مرخص
 اجماع و کل ذلک شام من سوء الفهم و قلة التأمل فی عبارات العلماء و الفضلاء
 الا کلام کما لا یجوز علی من لا حظ ما قلناه فی معنی عبارت الکفر ما ین و هو احد
 هو کلام الکرام و جواب کلام به مخاطب استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تیز زبانی آورد
 این بزرگان دین خودی رونق تمام بخشیدند و در اتصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس برین
 و جان کوشیدند و حق تعالی شهادت نموده معصومین از مجادلات ایشان خوشنود شد و انوار ایمانی ظهور
 نیست اینها را تمامی فاق محیط گردانید کما سفر فی هذا السکات و سکن دیگر خواهی بود ان شاء الله تعالی
 قوله بطریق شریح **اول** و بر طبق شریح مزبور علی راه الفریقان کلام غیر مرقه معنی حدیث شریف وضوح دارد
 یعنی تو نمیدانی که چه حادث گردید بعد از تو از انکار دادن کوه بیکه فرضیت آن با خسران بعضی از شهادت
 و ترک حد الثقلین بیکه کلاهها و اسلحه بریان که فرضیت کوه مقید بریان جناب سرو کاینات بود پس بعد
 مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگزیده بر پاشنها خود از تکیه بر تفاوت کرد قومی از ایشان
 یعنی نسبت طبعی عدو که والات طاعت آخر عمر تو اختیار کرده بودند همان شیوع قدیمه که خلیج العذر
 و مطلق العنان بودند از فرضیت کوه است چون گردید طریقه مرقه و که برانی چه نمودند که اطاعت بر نگذاشتند

علم لغت و معاد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جنابان شریف
قد میله رجوع و طریقه متروکه را بی سپردنند که اطاعت ترک کنند و علم لغت و معاد برافراشتند
چیت اگر فادش این است که چنانچه سابق عبادت است و غرضی بخول بود و توحید بکار اعتقاد
نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المسلمین بهمین یک
شتافند پس می آید که جمهور علما امامیه بآنحضرت مخاطب یعنی قومی هستند که خلفای شریفین
معاد الله منکر اصل سلام بودند و حال آنکه مدبرین ساله انکارش جایب واقع شده از آنجمله آنکه هرگاه آنها
یافتی پس بی مانند که احداث برآورد یعنی عاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا
وال بر فادارت و العبدک خواهد بود و نهی این جمیع است درینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای شریفین در صور خیالی و مورد حدیث انحصار نباشند و هو ظاهر البطلان
و از آنجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل جبرم یعنی امامت ایان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را در دست گویند ترک ایان را هم روت خواهند گفت و از اینجا دریافت شد
که مؤلف بعد از بیان خلفای شریفین تبعاً لاسلام قائل است بکفر آنها یعنی ترک اسلام قبل از این
از عبارات نهمه کشیده تحقیق احادیث روت واضح شده که امامیه خلفای شریفین و انصا و عول
شان را سبب دلیل خلاق و ظلم و جور بر این طایفه برین غصب حق این بزرگان معاد الله برآورد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر همین مؤلف در جواب
افصاح لطافه التعال انچه فرموده موضوع مدعی این قبل و قال است و هو هذا حال الجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع فائز است گذارش میسر و روان نیست که بخص
معارضه جناب نیکو قدما می امامیه طایفه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواج نصیر الدین
طوسی علامه حلی و میر نور الله شوشی کفر فتن الشیامی تفاد می گرد و بنده عرض می کنم که مختار جمهور
امامیه شاعشریه خواه از متقدمین و یا از متأخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان يكون محاربا ام لا كما فرست لیکن اطلاق کافر بر او نظر الی دار الاخرة و سون
 مال است نه باعتبار دار دنیا مثل جواز نماز کثرت نجاست و امثال آن و وجه این عقیده آنست که لازما
 خیال فرموده اند غنی و روده بشکلیکه مضمونش نیست که بعد از حلت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
 همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و چنانچه عجم خود این حدیث انسانی آیات کثیره احادیث شهره
 فهمیده اند مع ان الامر بعد از آنکه خیال که توجیه جدیدین حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه است
 بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امام سیار که نزد امامیه از اصول این مثل توحید و نبوت
 و رکنی باز ارکان ایمان نه جزو اسلام است این مماثلت باعتبار دار آخرت یعنی منکر هر یکی از اینها
 مخلع بجهنم است باعتبار این درجه قدرت هادین در دار دنیا کافر نمی گویند گویا نباشد انهم بلغفطه بلکه
 خطبه تشقیق محرفه که معاصرین ما و منهم المؤلفان نسب آن سوی السیر المونین می نازند و حقیقه قدرتی
 بران ندارند که محتشرا بر اصول خود کلمه ناکسینند چنانکه بر ناظرین حال کشی و شالش مخفی نمی ماند انشاء
 بعضی از روایات معتده امامیه که ستانم عدم صحه این خطبه در حقیقت نزد ایشان است بر سلك ثانی
 معروض خواهد شد خود شعر بر آنست که همانجل و صفین که راه مخالفت مرا قطع فرستند و بر
 محاربه آورد و خون عثمان را بجای سب کردند متعده حقیقت خلافتش بلع و نده کن جبهه و شریعت
 این لطایف جیل و مورث این جنگ و جدل شدیث قال رضی الله عنه علی و ایتیم
 هَضَّتْ بِالْأَمْرِ نَكْتُ طَائِفَهُ وَ عَرَقَتْ أُخْرَى وَ فَسَقَ الْخُرُوكُ أَكْثَرُكُمْ لَمْ يَسْمَعُوا
 كَلَامَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ ذَلِكَ لَدَاكَ آخِرُهُ يَجْعَلُهَا لِلدِّينِ لَا يَرِيدُونَ عَلَافِي
 الْأَرْضِ وَلَا فُسَادَ الْعَالَمِينَ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوا هَا وَ وَعَوْهَا لَكِنَّهُمْ خَلَّتِ
 الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَأَوْهُمْ زُرِّيْجَهَا وَ زِيْنَابُهَا سَتَ كَمَا عَرَفْتُمْ رِجَالَهُمْ نَوَافِلُ لَفْظُ كَا وَ زِيْن
 ایشان اطلاق فرموده و لفظ مارتو ناکت قاسطه گفته اند و مجدله که علای تشیعین چنانکه کسی که
 اصول و فروع اینها را تصحیح و جی کرده باشد مخفی نیست عمومی ناید و آخرن لجزو زبونی در واده

که احدی از علمای مایل علی و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته اند و نه ثابت حال کسانی که کار
 آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کارشان با عترت امام عظمی و خواججه
 خواجهکان دیگر متحران شیعه مخالفت مرتضو است پس در وقت حال نیز هیچکس بکلی این بزرگان نصیر
 تکلمین شیعه چنانچه در شرح تخریر شیخ علی است و در ثبت احوال تغذیه خواهند رفت و بعیش و سرور
 جاودانی احتیاط خواهند یافت بآنکه بر تقدیر رجوع خلفا اعبادت و عزمی عداوت سبب
 انبیا صریح تناقض و تهافت در کلام مولف است که بعضی از آن نگارش و بعضی بر مقام خویش خواهند
 و قس علی هذا تناقض عبارات علمای مذکور است و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن شمنی
 جناب سالت تأیید عناد آنحضرت کما فی سالف الزمان خستیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از تو
 رفت و الا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارات که درین
 فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت دشمن جناب سالت متصف با سلام نتواند شد و اگر
 مراد از طریق قدس و عناد و عداوت نیست صریح علی الله علیه و سلم و شمنی اهل بیت امجاد است پس سالت
 علمای امامیه که در احادیث و روایات بحاجت بسامع ساخته تقدیم رسانیده اند و لخص آن همه برفیق
 تقریر صاحب تبه اثنا عشر بابین جناب لفظ می رسد که مراد از عداوت خلفا و انصارشان آن است که
 ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند و آنکه از دین و اسلام شستند کما عرقه سابقاً
 همه بر ما دومی رود زیرا که این روایتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
 علیه و سلم الفت و محبت اهل بیت شسته باشند و هویدایی جدا و مولف می گوید که مشهوره می
 آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و آنچه آمده که احادیث و الیه بر اینست که خلفا قبل از دوات
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم عداوت اهل بیت تصافت شستند بر تقریر فاضل کشمیری
 که با اتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار بر آید و در اینجا استقامت می رود که کسی که
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بانه بحدیکه هم عناد و عداوت است افزارد و قرآن مجید را محرف

سازد بکجه نیرازان نسخ آن بالمش اندازد و خانه و نشرو دانا و سید المرسلین که هر یک جبرئیل من بود
 بالمش نوز و بخت غصب حقوق بکجه قتل و محصور کمانی تذکره الامم و اشتقاوت بدی نوز و اورا
 مسلمان توان گفت یا او کافر یعنی انکار اسلام است مینو آید و **قول** و مقوله نبوی **ان اول**
 اگر او این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب در اری یا مجد الدین ابو السعادت یا فصل
 من در تعیم کرات یا ابوسمان خطابی یا ابن التین ادا و یا ابوزکریا می گوید یا قاضی عیاض مالک یا ابن کثیر
 برضاوی یا دیگر بزرگان از مثال و اقتران ایشان جمعا یا فردی مقوله نبوی صلی الله علیه
 و سلم یعنی ردت قرار داد پس جاشا که در عبارت بعضی از ایشان در اصل ساقیه قول
 است از آن پدید است و اوراق نسخه که منافع قلب طبع و آورده ضمیر این رساله مطبوع
 ساخته از آن هم معلوم می شود که احدی از این ضمیمین مقوله مرقوم را قریه ذکر یا لک بن لویه و نظایر آن
 قرار داده باشد و اگر کدام حضرت مولف است بر احوال طبعی از جانب اهل حق ترشند
 و باز دفع آن اهل بیست ضمیمین خورشید و خوانند که بدین توکیل از طرفشان توکیل شوند و براه اهل
 فریبی روند هیچ نقصان ازین تدبیر باطل حق عاید نمی گردد بلکه شش اسر حضرت مولف میر
 جهور خیالیه و نتایج افکار فرعون می خود را لباس تضریر خاطر خواهد دید که زنده از صدق کریمه
المر نقضت غزاهم بعد قوتها کثا گوی بقت بود و ذلک علیه السلام و طایفه
 اصلی ازین حرکات ضمیمت تقریرات سخیف است که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت بدان مرتبه ضمیم
 است که با دلی اشاره نیست بود می شود و مجد الله که از طرف اهل کمال اعتراضات و شکالات
 بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر قطمیر البغوان معقول و مقول تزیف نمودن و تضییع این
 افضل الانام فناء المنة الله که قبل ازین کلمات عروض شده معنی اینجاست آنچه در او بیان صافیه شایع
 کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان را آمده حضرات امامیه بحال آن نیست که بدلیل
 یافت بر طرف ساخته ردت خلفا را شد این عنوان معبر هم جمعین ازین حدیث ثابت نمایند

و الشارح المذبحی عن قرب الصبح میگردانم که اعتراضات ساسانی برین فضیلتی نامی جز نامی بلکه نامی
 نیست **قوله تحت مینج اقول** هر کس که کتاب حاوی شده و پست بلند این میدان
 وسیع نوزده بعد از تفسیر سید اندوخته حق بین می بیند که ابرام خلافت صدراعظم است
 نبویه علی صاحبها آلاف الصلوة والتحية توان گفت اطلاق حدیث بران با جرای عجبست زیرا که
 مخاطب الامر است از شخصای این اثر اینجاست نقل کرده منی آن نیست که حدیث هر منکر است
 که نیست معروف نباشد و قرین تفسیر کتاب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است با گردون
 خلافت خلیفه اول بر این است که خلافت محمد فرمودن کاری بس کف امری است
 استیم آنحضرت علی علیه السلام هر از ان با فضائل و کمالات و را بر نموده و باره تحقیق
 او نجای شده چندان به تصریحات سپرده که قریب فیض بر خلافت بلا فصل می شود و
 الدائم و تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
 خواهد شد که خلافت خلفای شیعین نزد جناب جمیع صلی الله علیه و سلم و اهل بیت ظاهر و باطن
 و سلم بوده اما امر اول پس حاوی بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
 است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب شمرن جهان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ان امن الناس علی فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه
 الشیخان و الترمذی و ابو سعید خدری عن ابی عبد الله عن النضر بن سبلین و خاصیت این
 رجال فاضل است را با و ترمذی شیعین بآن ناطق است از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
 بر حوض کوثر حدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لا یبکر انت و لا
 علی الخوض و صاحبی فی الغار اخرجه الترمذی و عبد الله بن عمر شریف است که روایت
 علماء امامیه مثل صاحب ثبات الحق چون معاویه باث و لشکرش نمود اجازت از جناب امیر
 گرفته همراه بعضی از اجله صحاب کرام انهم اوردند و مناقب را بر ملا گفته و معاویه را خلافت

منع کرده و تنهایی ناصر معین بخوش محبت اهل بیت طاهرین برزید بی دین بعد از سمع و طاعت
 خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق می علی رس الانبیا و تا دمشق شافته چنانچه کتابت فلاح و اوست
 و اکثر نسخ از جلد عاشر بخارالانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرصود و خجالت محل بمقابلت زیرین عوام
 علی مارواه صاحب الکافی و مجلس بیانی دلیل است لفظ با یعاد و کلام عبد الله مذکور بخطاب عبد الله بن
 مطیع ملاحظه تا ویلا شیعین که صیغ منکلم واحد را بجمع غایب جمع سازند کلام دلالتی بر عیش
 بخلافیت نیست ید ندارد و کفایت تا بفصاحت یار و تواریخ و سایر کلام نص صریح و عدم بیعت عبد الله بن
 واقع شود و حاشا و کلام که ابن عمر موافق زعم فاضل است بآورد و در هیچ مقال فی تحقیق الرجال تعلیل شدی
 و دیگر برادرش شریک معاویه بن اسیفان بودند باشد زیر که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاطمه
 و جنگ صفین هم کار او باشد و لازم بدین دلیل بطلان فاعلمد و مملکت یان ملازم است که فاضل است بآورد
 در کتاب کورد و ترجمه او که چند طرز ترجمه عبد الله بن عمرو بن العاص مقدم گردید و فوکنش
 سَیِّئَاتٍ فَمِنْ غَمٍّ أَرَعَبَ اللَّهُ بْنُ عُمَرَ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ إِنَّ فِعْلَكُمْ وَلَسْتُ أَقَاتِلُكُمْ لَأَنْتُمْ
 الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَطَعِ أَبَاكَ
 مَا دَامَ حَيًّا وَلَا تَتَّبِعْهُ فَإِنَّمَا مَعَكُمْ وَلَسْتُ أَقَاتِلُكُمْ لَأَنْتُمْ مُحْصُونَ عِدْلًا حَظَّ رَحْمَةً
 در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمرو بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد و دست
 و ابو عمر و کشتی و ترجمه عمار گفته است که چون شکیان معاویه سر عمار را پیش می بردند و اختلاف
 کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفتم که شما افتخار کشتن او
 نمی کنید و حال آنکه حضرت خاتم النبیین بود که ای عمار با عیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
 تو چرا رفیق ما شده گفتی پدر من شاکاتی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برد پس حضرت فرمود
 عبد الله تا که پدر توست چنانست اطاعتش کن و عصیانش روا مدار چون پدرم رفیق توست
 همراه تو شده ام و لیکن من قبضه شمشیر دست نگرفتم انتهی پس بقیه بیعت عبد الله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طبرین مثل استیعاب اصحاب فی معرفة الصحابة و سلفاء
 و شافعی مرتضی علم الهدی و ابی امامیه جوابات اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من کتب المعتمد
 درین مقالات و محاربات منسوی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان جاوید با و فیه من لفظ
 و انحرافات بالایه و لایحی نیست حال منقیدین طائفه که هنوز در جمیع عید الدین عمر بن الخطاب و حمزه
 عبد الدین عمرو بن العاص رقی نمی کنند تا بمطالبت دقیقه این فن چیده و اولاد او سخی که عثمانی
 این صفوات و مضحکات میزند و بعین خودی محمد بن ابل حق نقد عمر خود را در می باز چون مقام طفلی است
 تطویل زاید ناست و زیاده تر ازین برده ناموس کار مجالین ندریده باصل معارج
 میکنم و میگویم که از انجمل آزاد بودن صدیق است از تشرب و ایت جناب ام المومنین که ایمان
 وزید عفت و عدالتش بنصوص قطعی در کتاب مجید ثابت است از زبان صدق ترجمان سید الخافضین
 است عتیق من النار اخرجہ الزمذینی و لکن کما و از انجمله روایت عبد الدین عباس رضی
 الله عنهما که در خلاصه الاقوال بزرگان امام اعظم علی توفیق او مندرج است هم از آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم ابو بکر متی و انما عذک و ابو بکر اخی فی الدنیا و الاخره علی ما اوجزه
 حلال الدین الشیطان و عتیق من المحدثین باری خدا یا مکرار باب خلاف و شقاق از
 مزید عداوت وفاق دعوی بی صل نمایند و گویند که محمد بن ابل سنت بر نام ابن بزرگان و مثال
 ایشان که احادیث آنها بعد ازین می یابد عداوت فرموده را برافشته اند لکن قول صاحب کوه مراد و باشد
 او علی نقل کذبین دعوی است که اهل انصاف و فرقه سبانی محمد بن ایشانند که هر جلد از کتاب
 صلی الله علیه و سلم باینها رسیده که و کاست است می نمایند انهی مخصوصا علما و سالکان گذشت که
 بروایت صدوق طالع صدیق بابی گوش آنحضرت و بروایت ابن جهم و مثل ابن جهم علیه السلام بود
 بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منبره اسس من خاتم النبیین کما سطره انشأ الله تعالی
 خلافتش بن بزرگ را از اباحیث و بدعت گمان بدون کار علمای امامیه انحصار حضرت

حضرت مولف است و بس و آثار و اخبار و تصنیف و در مناقب بعد از فضیلت و اگر بر شما
 بعد شهرت تو آنرا میسر چنانچه حدیث محمد بن یحیی و حدیث عقیقه و حدیث عبد الملک بن مسهر
 و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان لالت تمام بر آن ارد و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه هرگاه خبر فضیلت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آنجناب را
 از شیخین اهل میدان بحال غیظ و غضب سرزبر بر آمد و ارشاد نمود که بعد از اقرام و دوا هم کرد
 یعنی هشتاد و تازیانه ویرا خواهم زد و در کتب و رسائل قدما و متاخرین مایه معنی افادات این علم
 و حضرت شیطان اطلاق مفضل و فضل و فضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فقره مخصوص
 قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است آنجناب باین لقب باید کرد و چنانچه
 در مسکن آنرا خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قلیل و قال واقع است
 بعضی گفته اند که اینهمه بنا بر تفسیر و دانه و خوشامد اصحاب تصور نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
 سید الکوین اعتقاد می کردند و جمعی گفته اند که این همه سخن ساز می بیند غلو و غل است چگونه اعتقاد
 توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تفسیر از جمله محرمات کتب شرعی بود
 زبان خود را بکند و دروغ که لازم این حکم است آید و حکم واقعی بیان زلفه باید پس مقصود
 آنجناب از این تهدید آن بود که این تفضیل موجب فحش و شیخی و کشتن و تفسیر و حقوق من
 است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین و تفسیر فضیلت و جاست نبی شریک تصویب باشند
 زیرا که تفاضل تصور نمی شود مگر سیئه و کسی که قریب به گرد و فضل باشد و مفضل با فضل در
 اصل فضل شریکی تواند بود و شریک شیخین درین امور با جناب علوی خلاصه روایات دین است از
 حدیث بعضی از اکابر ائمه سمع شده که شیخ علی امام عظیم شیعه از علمای متاخرین روبرو بعضی
 از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بدست برده و تا سیاه با ستاد الامام اعظم الطوس
 راضی نگشته و العجب کل العجب که شیخ علی عبارت تجرید ستاد خود که نزد امامیه

سلطان الحقیقت کافی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم میاید و حیث قال فی اثبات
 افضلیه علی رضی الله عنه من الصحابه المشهورین کیل الحلفاء و الراسخین کان عبد الله
 و اشرفهم خلقت و اطلقهم و حجا و اقدمهم ایمانا و افضحهم لسانا و اسد لهم
 رأیا و اکثرهم حرصا علی قامه حدوده الله تعالی بکبریت امام عظم امامیه انهم میاید و زمانه
 که من شرح ابن من چه نوشته ام کن بیان مثل است که میاید و ترا فراموشن بیکه او در شرح
 اقدمه میاید میاید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفاطمه علیها السلام
 زوجتک اقدمهم اسلاما و اکثرهم علما و قال علیه السلام یومما علی المنبر انا
 الصدیق الاکبر و انا الفاروق الا عظم سلمت قبل ان اسلم العون کبر
 و امنت قبل ان امن و در جای که شیخ حلی امامیه و فضائل خارجی حضرت امیر کتاب کور
 شرح و بسط کرده و اما می خجاست ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک بن فضیلت بکبر
 بخجاست المومنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه زهرا زاده است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 وقت قدم او بر خجاست محصله انشاء الله تعالی بعد از بن احادیث دیگر از امامه میاید
 خواهد شد که این نوع تفصیل حضرت امیر که شیخ حلی آن را موجب صداقت او است و در آن موجود
 و بعضی مثل فضل ع تابع او چنانچه بر این کتاب متقی از تصانیف شریف مرتضی و ذکر کتب
 معتمد علی الله ثقتا هم منعی نیست که فضل بن شاذان و اتباع و شیعیان او بدان فرستند
 راوی خبر تفصیل مذکور از خجاست امیر سوید بن غفله است که بالا اتفاق روایتش لایق اعتبار نیست و ملاحظه
 این نهوات و تصببات باعث کمال و حشمت می شود زیرا که هر دو امام عظم و کتاب جان خلاصه
 الا قول علیه بن احمس غنی حسن بن اود و صاحب تخیص اطرار و مباه و در مع البره
 از حیدر اولیا خجاست مرتضوی و صلح اصحاب بنین بلا عیب ربی را شمرده اند
 سیکه در ویش گفت که کرده ناشی از کمال عدا و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده که فاضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا فضل انیم داشته اند
 یا نه که علمای جلال بر توفیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابرین فن ستار
 و محدث و کاتبانید الفضل انیمه تشایر و تخصیص کما قال استبارک و تعالی ان ذلک لکون متخاضم
 اهل الثکار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه وقع است اما اصرافی بسرا غلبه
 است حدیث ضایفه که مثل الی ذر و سلمان فاتر مناقب و از انسند کار مخالفین مروی است
 و جلال محمد شریک کتب الشیخان یکی است چنانچه بعونه تعالی در سکنانی نمونه آن براد خواهیم کرد
 الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقدوا بالدين كعبتي اتي بكم وعمر
 غایه السعی مایرود این حدیث روایتی است که صدق اهل تشیع که با عتراف صفا خلاصه الاقوال
 و غیره او در حفظ حدیث کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعا حضرت صاحب الامر و الزمان خلعت وجود
 یافته و کتاب عیون اخبار الرضا بذیل فادیه مامون قاتل امام موصو امام الشکین ابامیه و ده و فایق
 فلسفیه در آن نقل کرده و آن نیست که یکی از اهل خلافت گفت که افضلیت ابو بکر صدیق بر وایت مجمع
 علیها مدلل است زیرا که امر بنوی تمام می است با قده ای شخین با خصوص نخواهد بود و الا بحجت افضلیت
 مامون جواب داد که احادیث بسیار در روایات بی شمار از جناب عیسی علیه السلام مروی شده
 لیکن خیالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است
 بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
 لازم آید انطواء این اندر اصل است سید المرسلین پس حکم ضرورت بشق ثالث قائل باید شد حالیا
 لابد است مد ا حقیقت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر است لال
 کردی مخضن باطل است و هرگز عقل آن ابر نمی تواند زیرا که حضرت عیسی علیه السلام حکم حکما
 و بهترین بنیاد بود نهایت تبعید است که است خود را بر محال مر نماید و الا لازم باطل فالمر و هم
 بیان آنکه شخین من سبیل الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بحکم و صورت هشتم

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در ایمان خارجیه من جمیع ابهاج الحیثیات
 موافق باشند پس امر باقتدای شان مع الحلیف بالایطاق است چه اگر یکی اقتدا کنی لامحالہ لغرض
 دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابو بکر تقبال و سبب این دت متو به شد و عمر بر خلاف
 آن فتوی داد و عمر خواست که ابو بکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره مغزول سازد و ابو بکر او را معرقل
 نکرد و عمر متعه النساء و متعرج را حرام کرد بخلاف ابو بکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابو بکر از ان
 اثری نبود ابو بکر وقت حلت استخفاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت آنچنین نبود دیگر
 من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیلیه که مامون امام التحلین بنا بر مصلحتهای سائده که مختصر
 در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت ذکر آن در وقت سائده فرود گذشت از پیش خود
 آگاه سازد و آن اینست که روایت میان اردو و جعفر بن مصعب صورت است یعنی اکثر محدثین
 اهل سنت اقتدا بالذین احب ابو بکر و عمر روایت میکنند و بعضی اقتدا بالذین احب ابو بکر
 و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نموده پس بر صورت مذکور یعنی انصابت که اقتدا کنید
 بدو شخص بعد از آن کتاب و عزت است ابو بکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید با هر دو
 بدو شخص ابو بکر و عمر بعد از آن کتاب و عزت است یعنی تلخیص من بعد افادات علم الهدی که در کتاب
 بتقلید مامون و شیخ صدوق و مثالش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب حدیث اقتدا باین
 طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از استحیلاست بسبب آنکه در بسیار از افعال احکام خلاف شده
 پس سبب اینها ممکن نباشد و این عامی باید که مضموم باشند و احدی بان قابل نیست علاوه بر این روایت
 بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه منحرف است اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
 او نسبت با صحابه امام حسین که بدشت گردان افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
 مذکور را نصب ابو بکر و عمر روایت نموده و الذین احب ابو بکر را کتاب و عزت گردانیده و بحدیث
 ثعلبیین تاسید آن قصد کرده اگر چه مخالفین در باره روایت نصب اهل انصار دارند و بدفع

آن می گوشتند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقامه و اصیغه جمع است و خطای جمیع اصحاب
 باز توجیه بدو چهل و پنجاه باشد علمای جواب داده اند که مدار البکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا
 بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که البکر در سقیفه احتجاج بآن میکردند بر وایت الامیه
 من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که البکر وقت نصیحت خلافت عمر
 رو بروی طلحه درین باب نزاع کردی خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه فقوت تمامی اهل احوال شان بر ذمه
 خویش میکردند و حال آنکه بسیار خلاف هم دو اختیار کردند عاقل شده باشند و نیز بایستی که خود البکر
 و عمر مخالفین را بشانند که اگر اخیرت متبیینا خند می گفتند که مخالفت با مخطوط است علاوه اینکه اگر این
 اما دیش نص امامت باشد باید که جمیع صحابه با هم باشند بدینست نجوم و نیز امامت است با و عجم
 بن مسعود بکرم استند و ابجد عمار و مسکو العبد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصله و برناظرین بگویند
 کتب قوم منفی نمی مانند که بعضی از علمای شان و عوفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث دارند
 و در وجه و روش مخرجات عجبه که ترک ذکرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل جاسی
 در سلم با و از مذبح می گوید که اجمال حدیث الحوض این تفسیر حضرت است صلی الله علیه و سلم که هر کس
 انشاء الله تعالی و از گذشت از مار که مولف آن بسیار از نواید را بر اصول خویشین که چشم
 ندیده و گوشت احدی را نشینده و روایت نماید گل دیگر نگفت بر اثر تری ناظرین و سخت
 سامعین تلخیص آن نیز عبارت فارسی یاد می کنم که شیعی ناصبی با هم مناظره کردند ناصبی گفت مرا و از
 الدین من بعدی در حدیث اقدار چنین باشد شیعی گفت غلط گفتی بلکه مرا و از ان ابوذر عطار می این
 مسعود اندود لیش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان هر چه کس را بپوشاند ختم
 وزیرین کسی بر پشت خود نبرد است نه که از ابی ذر و صدق احمد زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
 فرمود را خیمه برای من است خود در آنچه رضای ابن مسعود است و مکره میدانم بر اوست خود آنچه را
 او مکره میداند و شنبین که نوذر کردی می یابن شان مشکوک است و ایمان و صدق مناقب جلیله

این مرد بزرگ متیقن و مقلوب پس اینها را با ایشان نشنیدیم و چون آن رجسالت علی علیه السلام
این بصیرت را برای جمیع امت خود فرموده و خطای عالم نموده اما آنکه شیخین را هم اقتدای ابو ذر
و ابن مسعود واجب شد پس زبان صبی را لغزشش آمد و هرگز نتوانست که این لیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح و
تفضیل را بی در بر جناب رضوی لازم نمی آید و این یعنی کسی معتقد نیست شیعی جواد را که چون
ابو ذر با اینهمه فضل مقدم می نماید جناب میر بود معلوم شد که آنجناب اصل استاصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث اسوئی ابو ذر و ابن مسعود را جمع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد و بجهتی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراطی مروی شده یعنی اقتدا بالذین
حسن بعد ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی بر حال و روایه خود سند حدیث بیان کرد و آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدا ابو ذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در بیان فضل
شیخین اختلاف است من منکر آنم بخلاف این فضل ابو ذر و ابن مسعود که تو هم تواریان میکنی و اتفاق
بسیار از اختلاف است من بعد گفتگو با برادر معارضه آن جانب پیوسته که تعرض آن جانب را بطول
و طلال نیست و صاحب آن را که باره از حال او دریافتم در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتگو کرده و مضبوط
ایست که اگر مراد از اقتدا آنست که فقط روایات و احادیث مرویه شان نصب العین دارند و احادیث
و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم نمی آید که کذب شیعی را درین سلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس اصول و فروع شریعت و فائمی کند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و ثبت نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که بالاتفاق محمد علیه است یعنی کل من عمل مثله فی الزمان بعد عار است محمول میکنند زیرا که
امور محدثه ایشان را در حدیث متذکره اندر ذلالت کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مطلقا نشناختند گفتگو کنید که مقصود اینهاست شیخین را

بعد من ایشان را امام عالم و ایند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
 حضرت آیت که یکی را بعد دیگری پس از من امام دهند گوئیم که این قول یکی و غیر مضبوط است
 آن بجای پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی ادبی و باون گوی زیر که امامت سر بر عظم شایع ابی بکر است
 حضرت پیغمبر و اگر افتد امام است پس استین را جز راده شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند
 اقتدای ایشان چرا انحراف گردیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم درست
 در این صورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند موافق کتاب کامل بجای نیز نفوات فرخنده
 مامون امامیه مثل شیخ و سید بطریق آورده و بر وجه خیالیه خویش کوئی سبق از میدان مناظره برده
 ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نا ملایم من این خاص و العاقل است ای برادر گاه
 بر غایت ساعی ائمه شیعین در جواب بخیر شد حاطه کروی پس بداند اگر دیگر کتاب تصانیف
 متأخرین قوم در مطالعه خویش را می علمد خواهی کرد که اکثر تقریر آنها مأخذ از همین اصول است
 اوراق مضبوط آن پر ختم و اینمضی مانند ظهور شمس در رانده النهار است که اطفال محدثین تکلیف را از
 التفات باین مخزفات ننگ عار است بی کریم و آنکه لقسم کو تعلمون عظیم کنه که این
 سخت مجرب است در نیکو اگر زن و التقابله این تقاریر بقدریکه تعلق باین فصل دارند علمای
 قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قمر طاس نریزد مبطلاتش از هر طرف تازه تر بر می خیزد
 ناچار حکم من انبلی سلیتین فاختار اهلون منها هر چند حرف بطور اجمال کفافی سازد و تفصیل بطور
 کما ینبغی نمی برد و اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن نصر الرازی در همین کتاب است
 عیون اخبار که از افادات امام التکلیف شیعیه یعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق و
 میدانند علوم و شئون است کرده و از مطالعه بخار نیز دریافته شود که شخصی از امام رضا
 علیه التحیه و التنا سوال کرد که آیا بنای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اصحاب من مثل
 شما را گانند بهر که اقتدا کنید راه خواهید یافت و هم فرمود که بگذارد از برای من اصحاب

و صحبت مراد حق ایشان رعایت کنیده امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از این اصحاب آن بزرگان است که تبدیل و تغیر از ایشان
نیافته اند و حاصله از مطالع این حدیث باطل است و ادعا واهی شریفیست که حکم با قدحین
مسلم همیشان است لا یقول احد زیرا که حقیقت این عرض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
نامست و بجایکه حکم بصحت حدیث نجوم نموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغیر و تبدیل بقدر خلافت
و استماع معرفت آنفا و اگر این نجوم مدعی در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه طایفه لفظ
حدیث آن ساعد نیست لازم می آید صدور تغیر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صومعی و بوضوح
یا بحری علی استنهم و انکان یرضی بذلك ائمتهم و حق العباد را اعتقاد است که آن اصحاب که بر حجت
اصلی با عارف اسانی امامیه قیام ورزیدند بصدور تغیر و تبدیل نکردید و نیز بر اصول و روایات قیوم
که در واقع دشمن همه اصحاب از مور و ملح نشین بودند برای دفع کجایه تشیخین و برین مقام برویشین
صدوق در کتاب خصال ترجمه آن بلفظ باقر مجلسی علی ما نقله اکابر هم الکفای نمایم الفاظ حدیثی
جناب امام صادق علیه السلام نیست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عشر الف مائیه الف من المدينه والفین من غیر المدينه والفین من الطلاقم
یر فیهم قدری و لا مرء و لا حر فدی و لا معتزل و لا صاحب رأی و کالوا یتکون
اللیل والنهار و یقولون فی فضل ر و احنا قبل ان ناکل جمل الخیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دوهزار نفر از مکه و دوهزار نفر را کرده و اندا کرده
و یکی از ایشان تسکین بود که بجز قابل باشند و مرجی نبودند که گویند ایان همه یک قسم است و در
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسر گویند و معتزل نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخل نیست و در
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب فرگرمی کردند و می گفتند خداوند اقبض بکن و حامی را اینست
نان مید بخوریم انتهى و در بعضی از روایات بجای خوردن نان چنین استماع خبر آمده که

مروست کمالا یحیی علی من طالع بکار المجلسی پس اگر حلقای را سندن و عوان و انصارشان باار
مصداق شد اصحاب کالجوم از هر گز لغت اعتساف و مزید عصبیت و غاوستنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب بصولی علیه وسلم اقدامی است بجم غفر تجویز فرموده باشد و از ده تا دوازده هزار نفر بسیار
است و بعد از تشریل و ارجاع آن اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق از این
مترشحین بر اصحاب که مورد حدیث مذکور باشند انداخته شود و توضیح داده آید اتهام تمام و در آن
که همان صدس مراد باشد که قاضی امامیه و مجالس المومنین تراجم آنها بخیر رقم آورده و بر آن
و هم حدیث مذکور باشد و در آن شرح همه مذکورین گنجینه باز هم مخفی و در یک نام مشککین شیعه
اعنی مامون الرشید و غیر او مثل شریف مرتضی حسن بن الطبری ترتیب داده اند و بنال شیعه
نمی گذارد و اگر از اینهم فرو آید و بار کتاب و دل و سیر از جانب چه که انیم و حدیث اصحاب کالجوم
بارکان مرعوه امامیه تخصیص نمایم گروه اعضاء و عقده اشکال که بر امامیه وارد شده نمی کشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتب رسیده که اختتامی آن ممکن باشد اکنون بیکه مخالفت
حضرت سلمان ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود و بحال رجال بر تو ابقا
میکنند و تفصیل را بر مسکات خرد و آدمی نایم و آن نیست که در حدیث معتبر وارد شده که اگر
ابوذر و افضی شود بر آنچه در دل سلمان است البته و می آید قتل کند یا دعای مغفرت بکند تا اهل و غایب کما
البحار و منهج المقال و غیره ما من کتب الحدیث الرجال نیست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید زینیه و امهات مسائل شرعیه فاظنک بعیر عما یراک قتل شخص مجرب و علم مکنونات
خاطر او بلا مهربانی طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمیشود پس لازم
آمد که حضرت حکم احکام او شهر فانی اقدایی است مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر فرماید لربنا ما ندر عایت قاتین فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیست که آن
پروا نمیدارد و بپروا آرد و حیا از چهره ظالم خویش برده اند و قتل او را قاتل خویش را قاتل

مثل نامه‌ی اعمال سیاه ساخته و تا و لیکه امام‌الامه متشیعین یعنی شریف‌الرضی و قتل سلمان
 از جانب ابوذر غفاری نمود و مایه‌های شکلی و تفرقه‌انگیز است که اکنون حال مخالف ابوذر و سلمان
 باب فروع باید شنید که حرفی از ان بر زبان میرانم که در کتاب عیون مبرور از امام محمد بن علی بن ابی‌احسان
 بن موسی بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان بن ابی‌احسان
 برومی‌آورد و قرص‌های حاضر کرد ابوذر بار بار تکرار قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگردد و انچه را بخورد و بعد از آن
 سلمان بپوشش رسید ابوذر گفت سباد که خام باشد سلمان بحال غیظ و غضب در آمد و بعد از آن گفت
 که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیار و دوندانستی که آب ریائی عرش عظیم و ملائکه مقربین آسمان
 و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن خطی تمام نیست ابر و باد و مه و خورشید و فلک
 و کارانند تا توانائی کافی و بغضت خود همه از بهر تو گشته و فرمان از شرط انصاف باشد
 که تو فرمان بری و ابوذر غفاری نام شد و معذرت نمود و اوسی گوید که بار دیگر سلمان و موسی انصاف
 کرد و بار دیگر با همی ان شکایت کرده پیش می‌گذاشت ابوذر گفت اگر مایه‌های چه خوش بودی سلمان ای رضانه
 بیرون آمد و مطهره خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد همان نهاد ابوذر نمک را می‌پاشید تا آنکه
 تمام می‌خورد موسی گفت شکر خدا را عرض صل که مرتبه فضاغت بار و زهره نمود سلمان جواب داد که اگر ترا
 قناعت بودی مطهره من برین نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انچه خلاصه این
 روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که مانند ستارگانند دلیل
 قصه که صاحب ان بار از متکلم شیعه روایت کرده همان و کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم باز هم
 تصریح بامون حضرت ابامیه حرف بحرف منقلب میگردد و بیانش آنکه بسیار حضرت حق و باطل از احادیث
 که بخاطر است تم نبوت منسوب کند باظهار بامون اتباعش اول عقلی است و درین مقام لیلی قاطع
 و جستی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می‌نماید چه محال عقل است که حضرت
 انبیا که در تحفیف تکالیف شرعیه برای است خود می‌گویند بحدیکه بمر اجبت بسیار خجسته‌ها را

پنج باز او بمرتبت خود را بجلالت الایقان سپارد و بدائع الطوائع بارگاه صمدیت را در غار را مخالف
 و متضاد گشت و این سبک و گم گشت و این مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابو در سبک
 و این مسعود بدگری درست نکرد و واحد نام این را آخر متنازل نشود و منحال بدیهه چه در معارک حکما بدلائل
 قاطعه تقریر یافته که هر چه در خارج است وجود پویده در سلک خزیت منسلک گردید و اگر با هم گردانفت و اختلاف
 داشتند البته تقدیمی یکی نوع از اقدام دیگر خواهد بود و اجتماع نقیضین بل التفاضل الکثیره نه بنی که ابو در سبک
 اعتقاد آن است که مسعودین جزو قرآن مجید است این مسعود بحکم وایت استاد کلینی در تفسیر این معتقدان
 بود که هرگز دخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم و محض را می چنان
 و تعلیه شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
 ان ابن مسعود کان یخمس الموعود تلین من المصحف فقال کان ابی یقول اما فعل ذلک
 ابن مسعود براءه و هما من القرآن بلفظ و باقر مجلسی رجاء القلوب بود و نام سلطان
 در احادیث ایمنه می اعتراف کرده و امر او را اشتبه گفته بدی اوارج و نیکی او را مرجوح دانسته بلکه
 صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفاء و مقدمه یان الشیخان دانسته
 غلط گفته بلکه امام اعظم و خلاصه الاقوال و مقدمه الشیخ ابو عمرو کشی در از جمله خالطین و مالکین نهاده اند و
 زمره مریدین اصحاب ثلثه نامش برده اند پس بحال عقلی است که جناب اقدس عالم الرسل قدیمی است
 این بزرگ تجویر نماید و ایضا نه حضرت ابو در باب کوفه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
 هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور در ریاست توان داشت و نیز ابو بخاری در اخبار بنو بلک تصدیق
 خدا و رسول در خطبای مورثه بدنی داشت این قصه در جا خود بحول الله و قوه غفقه بگفتار پیش
 خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث افتد تحریف و تبیل بکار برده و در
 ابو در این مسعود حدیث مذکور را آورده اند بهش موضوع و باطل است و هم آنکه اگر تحریف و تبیل
 صدق و رسید مرتضی و غیر هم کاش که سبب را بی فرض کنیم و گوئیم که مراد از الدین کتاب الب

و حضرت اندلسی که بجزیره بکه با قدامی امام دون غیره مخفی بکنند درین کلام اشاره هم نیست تا بصرت
 چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امت ابقول یا مومن تکلیف با لایطاق گذاشته
 باشد زیرا که از روایت علی شیح اشناج بر فهمیم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس که معصوم باشند
 ممکن نیست که با هم در خلاف نشوند و این حکم در معصومین بر علم امامیه ظاهر است چه مخالف جناب مرصع
 و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا نه بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه اهل بیت مدبر از ندایر شوند
 پوشند تا آنکه کلمات استبحن که موسی مخلصین از تصور آن بریدن بخیزد و دو آه از دلها ایشان بر آنگیزد و بر
 اصول امامیه زبان لیلیا گذشت که مانند جنین حمیده نشین شده و مثل خاشاک در خانه گریخته الی آخره
 و آنچه متایه رسول اهل بیت است حضرت امام حسن و امام حسین و باب صلح معاویه و جهاد و حروب پیش از
 مجالسیت که بنکر آن تواند کوشید و در مجلس اسلما که مراد آنست که افتد اکنید بعد من بقرآن
 مجید و امامی که از حضرت سر باشند و در وقت امامت سرگز افتد ابد گیر معصومین نماید پس کاش که امامان
 در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه خلاف و بطعاشی معنی انداختند و باو امرت مخالف مثل صلح
 و غسل جلیین و طهارت و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک است اما مؤمنانند و قبل ازین گذشت
 که حضرت امام صادق و ابیاجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بنده است الضحار چه رسد و اگر
 اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتابش بیعین که در پرده دعوی موفقت بکار خویش و دخته اند بشمارم
 معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بیار مناسبتی و ربطی ندارند و بظاهر است که هر گاه یک امام از جمله خلفا
 درست مروج و ایجاد و حادث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه مدعی بطریق اولی
 خواهد بود لیکن حسن بن الطیرمی باو عویمه و اینها پرده عصیت بر بصر بصیرت خویش می بند
 و چند از منی مخالفان شیخی بر علم خود مثل انساب مضار قباله فک بحضرت صدیق و مدینش اقبالی
 میگوید که افتد ابهر یکی مخالف افتد است و دیگر می فلا یتد برون القرآن ولو کان من عند
 غیر الله و اقبالی اختلافات که در اینها و قرآن اختلافی نیست کلام هر که قرآن عمل کند مصلحت

نمیشد چنانکه ائمه شیعیه و ازوه اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمه مخالفان
 که هر یکی مذهبی تجدیدی نهاده و عموماً خلق میکردند انتهی بلفظ قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بتسلیم و فرض
 محال است و الاقوال صدق که مراد از الذین کتاب عمرت مذ خود محدوش است زیرا که بروایت صحاب
 از ما رویند حدیث متصل الذین بعد نام ابی در عفا که بعد الله مسعود مرو است فقارضا فضا قضا
 و بعد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت کنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
 اصل مستاصل و واقعی بود این معنی مطالعاً این مقام از عماد الاسلام فاضل جالس است که محصلش این
 است که خبر اقتدار مثل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدار شیخین
 کرد و در لفظ بعد و لاتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
 و از نجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب حدیث آن بود که روزی بنی صلی الله علیه و آله وسلم
 و بعضی از طرق سیرت و شیخین متنازع از آن حضرت بودند و عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از این
 سوال کردند که سلوک آن تلمذ محقق بانجاست شد پس آن حضرت صلعم فرمود که پیرو شیخین باید کرد
 تا بمن خواهید رسید آنچه مقصود و وجه تالیف و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان بظهار فصل
 جالس حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آدم بر آنچه مجتهد متوفائی مذکور بحث کرده پس آنکه
 افادش صحیح بیان است احسن تا که کسی بخدبت و لیا می او از جانب کترین عرض نمیدهد
 که اجمال و احتمال بسیار از احادیث رسول تعالی در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
 مثلاً در حدیث ثقلین که در باب امامت با عتراف مؤلف بر ساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح
 از ارجح احادیث رسول کونین بر این ورود در بر نکرده فرموده اند که تسک ایشان سبب نجات
 است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
 دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجهی سعه نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
 یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند اینهم محال است که در اصول باید بود و فروع و جمیع سایل

فروغیه مراد است حتی که بازمی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی نبندد و ارتضا و صطفی بلکه درجه
الوہیت خدا و مالکیت مطلقہ بعد از اربعہ متناسبت و بہشت عشرت بر دخول و بر منوعہ
فاتحہ بہشت کہ از تذکار آن بقول علامہ دہلوی علیہ الرحمہ غریبان القوط و دیگران را حلال نموده
و قس علی ہذا و حصول خصوصاً توحید باری کہ اصل الاصول است و ایماہ امامیہ مثل مشاہیر و یونین
الطاق تقریر آن میگردند و معنی باین بیت میرسانند من بعد سخن درینست کہ جمیع اہل بیت مرادند
یا بعض و جناب سیدہ بضعہ پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیہ علی ما یجب باینہا فی المسلسلہ الثانی
الشیخ الامام تقی القضاہ ان الشیعہ العرفی مستلزم للناصبیہ مقتضی خروج است و لوج این است
حال عمدہ احادیث کہ امامیہ بعد از تسویل و ماویل فی الجملہ کبار آید اما احادیثی کہ بلفظ طریق و سلوک
و بحق و کشتی و دریا و یا بان و صحرا و است پس لایتن آن بعد از این جمالات شیعہ و حدیث تقدس تنقار انفس
بیدا کردند خود مضمحل چه تخمیل کہ کسی سپیدہ باشد کہ در فلان شہر چگونه برسم و حال آنکہ در انامی راہ ہذا
صحرا نامی ہشمار و دریا نامی ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود کہ ہمراہ علی بن ابی طالب کہ بہشت و
بلند این سید انہا نور دیدہ باید رفت مع کہ سالک پیغمبر نبود زراہ و رسم منظر ہا ہذا الی غیر ذلک التاملاً
و آخری تا اقصای ادائیج ہویدا می شود کہ انجہ صاحب مار بار و گر گفتہ بود تمامش ناشی از غلیبہ
سود است و بادی تغیر برومی منتقلست بکائنات آنکہ اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ
الک و سلم کہ بعد از من تمسک علی مرتضی نماید و قرآن شریف است و او با قرآن است و ہذا
در اتباع و معصومانہ و بغیر او انجا کہ سید است کہ فقط روایات و احادیث احکام انجناب را
نصب العین بر اید و احادیث روایات دیگران کہ معصوم نبودند بلکه در طوفان کبی تمیز گرفتار
شدند بجوی شمارید لازم می آید تکتب نامی شعار دین اسلام کہ غیر انجناب روایت کرده باشند
زیر کہ روایات احکام جناب میر و فرمول و فروع شریعت غراف نامی کند و ہمہ برین قیاس است
حال حضرت امام حسین کہ در احکام دینی بگوای مطالعہ کتب حدیث امامیہ روایات انجناب

شاف و نادرست و زیاده تر کام و درباره امام زین العابدین است که با عترت مجلسی صاحب اثبات الحق
 و شال شان و عزت شسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از پیشترین بر بسته و احدی از
 ستمیدین بسوی خویش راه نمی داد و اما بعبادت تعالی اشتغال میدشت سایل و منیه سائر
 علوم کمتر از آخرت منقول گردیده و بر پوشندگان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
 طریق فاده و استفاد و سد و باشد مسائل فنی از انجناب چگونه باشد و لهذا انجناب را امامی جز بر عینه
 انجناب که هر چه باره تعبیر آن تعین عبارات واقع شود کمتر است کیست بق تعصیل منقول نیست
 کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شرح الحقیقه و اگر از حالات بعضی دیگر از امامی چیزی منقول
 کنیم دایره بحث زیاده و وسیع میگردد بلکه اگر دیگر امام را مثل امام صادق که مذکور است
 منسوب ایشان است و نیز بر عزم علمای طائفه مثل شریک و مجالس المؤمنین تعالی سلفه المنقرین
 را و بیان احادیث انجناب کوفه و بغداد و زیاده از منشا و هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
 از جناب تصویب تا حضرت امام مهدی نصب العین از اندازیم بجز بیات سایل وافی نیست والا
 اکابر قضایای این صنفه چرا صد بر می قیاس که با عترت شان از محدثات ائمه است جمیع میکنند
 چنانچه نمونه آن در سلسله کتب نظیر سامعین و ناظرین خواهیم گذرانید و اگر ما دانست که انچه از علی مرتضی
 بعد از من در ایام امامت خلافت بعمل آید بآن ثبت نماید پس حدیث بعینه صدق علیه و سلم که باقی
 مقصد علیه است یعنی کل من عدلنا له و کل ضلنا له فی النار این مدار استاصل میکند زیرا که امور محدثه جدید
 انجناب بر اصول موضوعه و حدیثی نمی کرده اند و حرفی از ان نیست که هر چه بر اهل بیت از دست
 اعدا بگذرد و ما بآن آید و هرگز برای سرپرستی ایشان بر نمیگزیند اگر چه فلان فلان باشد
 که ذکر مثل اهل خلاص و حجب انجناب و اهل نفاق را باعث نه از ان قضا گذشت باشد و اگر
 گویند که مقصود امر امامت یعنی به از من اهل بیت امام عالم آید گوئیم که در عصر و احد چگونه دو
 امام جمع شوند شکی نیست زیاده از ان بگویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت کی یک

است انسان بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش نیک فزای سبحان است کمال بی ادبی
ولی اندامی را که اگر امام بن ملا بعد حضرت امیر است خلاف شیر و فزیرا اگر اندام است پس اکثر بدون
و فرزندان امام می چه بد کرده اند که اکابر امامیه با خراج شان خلعت خرد و نصابست پوشیدند
بار خدا که برامی افتد ای ایشان را عادت دیگر که در مدح محمد بن حقیق حضرت زید شهید و مجاهدین
و ارشاد مفید مردم است دست زنند در صورت خصوص بر طبق نعم شجره بر ایشان بقیه نمی ماند و اگر
گویند که حج مرتبه مصیبت است که در آنرا غش موجود و از غیر شان سلوک و مفقود گویم هرگاه هنر اهل طبع
ایضا اختلاف الی غیر ذلک المعاصی الی کادان تکون کفر بر هم زن بنیان محمدرضا
بیچاره اقرار است که مال کارشان هرگز باین حد نمی رسد بلکه در حقیقت امرین با بعد وفات این عین المنکر
بودند چه محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام بخین در دو صورت دفع و نصب
روایت کرده اند و بن جنبر است که اطفال اهل حدیث هم باین فریفته نمی شوند باطله علوم و دینی
چه رسد بحد روایت ابوعلی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام محمد بن حنبل و حاکم بنسب اوردی آنچه در
جامع صغیر مر و مذکور است بر تصدیق صدوق امامیه است و بحد آمد که درین قسم تصدیق کلام هم
مترقی خود اول دلیل است جاسیک تصحیح کرده که مخاضین با انکار شد به از نصب کنند خاندان
با جمله چنانچه برامی تصدیق صدوق کتب کوفه بکار می بد قول شریف ماضی این نیز که سند حدیث
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمر بن تصدیق می نایب و بی زیاده تفسیر بیان
فی ذلک الشارح است این است حال حضرت شیخ ابن بابویه حدیث قد اراد دفع و نصب نوجوهای
بر صفحه قرطاس بن صبیان کافیه خوان هم بران فاه قاه می کنند و سازان پیدا می شود که صدق
امامیه حقیقه مرفوع اقلیم بود و خطمی و اقرار نصب است و پیغمبر صلی الله علیه و آله است که حدیث
را برین روایت حمل نمود و مشحون جزئی بالله عند حد فوق الذکر و فی جمل الکلام العا و یا و قد
فعل الله علاه و بیا نشان ما که دفع و نصب بر لفظ ما و نمی بلکه کافیه می نماید اهل سنت است

چهارم آنکه از امام المتکلمین امامیه یعنی مامون خیلی عجب است که مخالف و متناقض قوال باشد و آنچه
 فیما بین مصلحین گذشته کلمات لیه الاشارة لصلب العینند اردو عین نصیب اختیار ساخته بزرگ کرده و امر که
 فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین چون البشیر بطور اجمال مذکور شد بحث برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
 کلی میکند که صحت و سقم حدیث بالمحض دلایل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود سفیرات اممه فرموده اند
 که حدیثیکه بواسطه کسی اوهامه می شود خواه غیر آن نزد شمارد زبان با نکارش کشاید و گنبد این
 کلام معصوم نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت انکار تکذیب ایزد لغو باشد لازم آید
 چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بر آن ناطق است و نهذه الفاطم علی ما نقل المحاسن
 فی البحار لا تکنوا بحديث انکم به مرجی و لا فدری و لا خارجی نسبة الينا فانکم لا تدرون
 لعله شی من الحق فکنوا بالامه عز وجل فوق عرشه فی دلیل عقلی را هر جا معیار صحت و سقم قرار داده اند
 بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موقوف و مخالفت فرمایند
 مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین بگوید که در این روایات بحضرت استعدا این
 شان امتدین یعنی احادیث را مجرد استعداوت عقلیه رک نمودن دست از ان برداشتن و این را ان نیست
 بلکه بی دینی محض است اگر در مقام روایات امیه بدر که مضاد لایل عقلیه بلکه نقیضه مثل زبش وارد شده اند
 و اممه مذہب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمار غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
 میگردد چنانکه اگر ادرش فی قضایین است که ناصبیت را مذکور ولی ادبی است
 بشمار اگر بلا کالتنه کنت معهم فاقد فؤاد عظیمه در کتب اهل حق و دینی پس اباش نشان
 دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه بر گزینا دینی که اهل تقید مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
 ذهبی و شال ایشان نصب عداوت اهل بیت را باو نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خوبان ناصبیت
 را بوی برگردانند فلا ینتهض حجت علی الخصوم چه بعد ازین در بحث رفض و نصب حوائج است که مایه
 درین تلیق حق صریح اغترال کردند و جوار نصب العین داشتند و تحقیق را

درین باب بفضل نمودن و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم مقدمه عابد است که ابد زیر که فقط از
 مطالعہ کتب حدیث مثل ترمذی دریافت شود که بواسطہ غیر او نیز این حدیث را محمد بن ابی کوفہ
 فکیف کہ مدید کن شروح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
 اقتدای النبہ تخصیص شیخین میدست و بظاهر است کہ مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عمومیت بود و دیگر
 است و مال این حدیث بجهت خصوصیت جزو دیگر خود علمای مذہب ابابسیہ باظهار شریف مرتضی بقدریہ
 منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص شدہ اند چنانکہ گذشت فلا یلزم امانہ کلا واحد من الصحابہ
 کما و ہم السید مرتضی فکیف کہ علمای اہل حق مثل علامتہ ثانی سعد الدین تفتازانی و شرح مقاب و سید
 سند شریف جرجا و شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر التکلمین و حجت الاسلام و المسلمین حاج ابوالحسن
 کرہ اند کہ در بارہ فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت کند و ہر گاہ بجاہر شیخین برقرار داد
 اہل سنت منسوم بودند و نہ تنہا از سہو و سیان پس اگر صدیق در تفسیر با وقت وفات این حدیث
 را ذکر کند قباحی لازم نمی آید آری قباحی این است کہ حضرت امیر با وصف عصمت موعومی
 و تنہا از سہو و سیان وقت انقضا و بجهت ابوبکر صدیق با مو و دیگر کہ تفسیرش در کتاب امیہ مثل بحار
 و غیرہ مرقوم است ثبت فرماید و نص عندیری با و نہ نماید پس واضح شد کہ غایت از روی شریف
 مرتضی و صدر عبارت شافعی زبان دراز در بارہ امام رضا است و در غایت آن ہرزہ چنانکی
 در باب خاتم الخلفاء است من بعد مخفی نماند کہ صحابہ کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین مد نظر میداشتند
 بحدی کہ قلوب سیدہ خوب میدادند و از نجاست کہ شریف مرتضی تقبیہ جناب مرتضی بعد حصول خلعت
 ہم قابل است و کتب حدیث و کلام از مرقعین مثل نہایہ و بحار و شرح مقاصد ازین امور معلوم
 است کہ مدح سیرت شیخین زبان و خاص و عام از صحابہ خیر الانام علیہ الصلوٰۃ و السلام بود و مانا
 این از ثمرات حدیث قدس و تخصیص سرور انبیاء و در بارہ این ہر دو بزرگ است معاذ اللہ لیس
 از صحابہ مخالفت ایشان کردہ باشند چنانکہ ہم شریف مرتضی است و کونست

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان محض به دلیل هرگز علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفات
 مخالفی را شدن بر خضوع و انجمن هر چه که باشد موجب عصیان است و از اینجا است که در شرح قدیم و جدید
 خبر به العناد طوطی که عبارت از انحراف عقلی است و از استباحت و اعتراض کرده اند و اصل عیون این قضیه
 را آنجا که برابر ساخته شد است آنکه در حدیثی که باریت جمعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و تالیل
 بمید خورشید بنحس امور قدما حضرت سرافقت نمود و هرگز خلاف آنجا که بزرگوار بود و از
 اطاعت چنین کاره و دستگرفت و باعث کمال خیر میشود این دعوی را و بر و علمای اهل حق که
 که بفایده اند و از این جهت عیبت دیده اند از ارباب امور و جایب مهور است سر کوب چهار را که
 از خطای حجاب است و از این جهت است که در روای خلیفه ثالث رضی الله عنهم نیز
 اینجند جنگ و جدل کردن و دست نام دادن از حصن حصین تقید بایرون نهادن کما برت الباء
 الاشارة فی صدر ذلک العجالة اگر مخالفت حضرت مکتوف و مرتضی بود برای از باب مواظبت
 و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت موید مخالفت است آنچه گشتی صاحب تخیض و در گمان
 او آورده اند که المیراثین از راسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود و کما سیج مفضل است
 و از این مقام هوید شد که او را مقلد عیبت ایمان و فضل ابوذر و این معجزه و علما قوم از تو
 عجیب است عیبت این سلاک از خود اهی است که اصول معتبره شیعه بر خلاف آن تلقی است بر و ایضا
 موصوع طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد با جمله رین چند بحث اکتفا کرده
 و دیگر ابحاث را بر فطانت او کیا گذارسته باز اصل مطلب جمع نمیکند و میگویند که از استحکامات
 قصه خلوت بنیاست یا المربین یا رقیه تعلیم روز نوبت ام المومنین حضرت عظمه و در حدیثی که
 و کما و حضرت صلی الله علیه و سلم بنا و میشد و در حدیث نبوی ثالث که بعد از این خطبه است
 ابو بکر با یعقوب را جدا برداشت و رقیه و نفق است بدست ایشان اید بود چنانچه تفاسیر این است
 مثل تفسیر کبیر و صلی الله علیه و سلم و در تفاسیر امام یازده مجمعیان طبری و خلاصه المصباح کاش

و تفسیر نمی جو بانی و غیره این قصه ثابت شده و روایات معتبره تحقیق یافته پس باطل شد انکار
از امامیه و شرح انوار البدریه که بحث خصومت عداوت در ابطال این قصه بعضی توده و بعضی عبارت
است از الله تعالی این بشارت برای مومنین مسطوره که کمال ایمان اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی یقینی است کامرین قبل و لالت بر استحقاق تخمین و کسب ریت ایشان در عدم غضب
خلاف و آنچه بدان متعلق است از سیاق و سباق قصه غرور و خند و آن انضمام باید که انصار مخالفین از
معاینه برق لمعالتش خیره و فلوتش بعین زار و اگر آن تنگ تیره باشد و بجز الله که این قصه هم
بر روایات معتبره و یقین ثابت شده درین مقام بر روایت مجلسی در حیات القلوب کنعانیم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوحی آسمانی را می سلمان فارسی و حضرت خدیجه بنت ابی طالب
و انصار را امر کرد که بیایند و گفتند که آوردند و حضرت خود آمدند و در حلقه مبارکین کلماتی بود
و خود میگفت و حضرت علی بن ابی طالب هم خاکی را نقل میکرد تا آنکه بوق کرد و آمده شد
فرمود که عیشی نیست که گشت خجسته نداشتند و بیایند و انصار و مهاجرین با چون درم دیدند که حضرت
خود متوجه کردند که دیده است تمام بر بار گرفته و در آنجا که بر آن نقل میکردند چون در نزد
آمدند آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه بنشیند که آنجا که بایست
که گفتند آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری بخدمت حضرت و میفرمود که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون مسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده و آورد
مسارک در زرگرگداشته و از گرسنگی برنگم خود شکلی بسته است گفته ام یا رسول الله شکلی بخند
پیدا شده که گفتند آن از نمی کند پس حاسه و بعثت روان شود چون آن موقع رسید
طلسمه و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان کرد و مضمضه نمود و در آن
شکست پس گفت که گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن قی ساطع شد و در آن قی قصر لمعانی می بینم
پس بر دیگر کلنگ زد و بر قی ساطع شد که قصر لمعانی می بینم و دیگر کلنگ زد و بر قی ساطع که قصر لمعانی

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابیده شامخ خواهید کرد مسلمانان از استماع
 این نبیارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک سر می و صیر
 سیده و از ترسین دور خود خندق میکنند پس حق تعالی فرمود **اللَّهُمَّ مَلَاكُ الْمَلَاكِ** برای تکیه و تکیه
 شاهان فرستاد و این بابویه وایت کرده است که چون کلنگ اول را زود شد سنگ را شکست و فرمود
 ای که کلید بامی شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصر بامی سنج آن بامی بنیم پس کلنگ دیگر زد و
 دیگر را شکست و گفت ای که کلید بامی ملک من را بمن داد و بخدا سوگند که احوال قصر فایده را
 بنیم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت ای که کلید بامی من بمن داد و بخدا سوگند
 که دروازه بامی صنعا را می بنیم انتهی بلفظ چون حدیث فرد کامل مایه و غیره اطلاق یافتی بدانکه
 خالق عالم و اعراض بنیاد و مجاد را بر زبان چنین شنید باری گردانید و قدرت کامله خویش را
 مانند روز قیامت یوم تشهد علیهم السنه و اید یوم و اید جلمهم یا کائنات العملون
 بمرتبه ظهور رسانیده که اگر دو فایده طول در شرح فواید این حادثه رسول شغال مشک آید که در دو فایده
 بتواند کرد لکن حکم الیسیر بر علی لکثیر بر چند فایده اطلاق و هم و استنباط دیگر فواید را بر دو فایده
 و ناطق گذارم فایده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ بود که
 صفات این بلاد را بدست من پرورد و انبغی نزد اهل حق و تعین صورت نمی بند و دیگر آنکه خلفای نموده
 بلیاقت و استحقاق چنین آن برگزیده نفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از آنها وقوع یافته و نور
 رضای می یزدی بر آن تافته همین فتح و فیوز می آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند فایده دوم
 آنکه سنگ که در سه حصه شد و در هر حصه برق و لمعان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
 نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای نموده ایمان را بر کل فضا بلیاقت بسیار بدست
 و تهمت از داد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور کماست مگر نیز باطل برآمد و آنجب کل لعجب که اکابر
 علمای قوم هر جا که در قرآن حدیث انطاخی عشر لقیبا یا امیر ایان بنی نص قطع می دانند جمیع ایام گمان

برند که در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
 صادق نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی افروز گرفت گوش ظاهر هم نه نه با یقین قلبی چه رسد
 و اینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در نزول میزان آسمان حدیث دلو و مانند آن که خصوصیت
 خلفای ثلثه را در باب خلافت و نشو و نما بی سلام متضمن می کند یعنی بر عصمت و عباد نبوده چنانکه اهل خصوصیت
 و عداوت پی ندانند و احمد علی لک فائده سوم آنکه سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بشارت حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تمام بر آن دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
 ایشان راضی شده و آنچه امامیه بقرآن شان بسته اند زیرا در واقع اصلی ششصد و چهل و یک عقلت
 و خلافت نقل که با وصف صدق این روایات موضوع مفری تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر سر حق
 و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر و شیاع و اتباع ایشان بشارت دهند
 خلافت خلفای عین غضب حق شیر خداوند لیل این بیت بکلیت اتصال شجره اسلام بود مگر باید که
 که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود و نعمت او و آوارش بنهاد
 و آنچه نکند ششصد و یک اصل می نگذشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول رافضی است
 اخس حیوانات و رمدینه کشیدند و جناب سیده النساء و محسن شهید کردند و ام کلثوم را
 بغضب عدوان بخانه خویش بردند و تحلیلت عاده و عقل که عمارات و مقامات ایشان
 جها و باشد و حق تعالی از آن خشنود شود چون بنی نوین ضامی الهمی ثابته اند الهامیه قطعاً
 و یقیناً اینج و بنیاد برگزیده شد و نموده این مقصود حدیث کلینی از حضرت امیر است که ما دون
 بجهاد نمی شود مگر کسی که صفات است که یم التائبون العابدون الحامدون
 الساجدون الزاکون الساجدون الامرون بالمعروف والنهون عن المنکر
 و الحافظون لحدود الله و الطباة و عوام النصارى ما دون جهاد و از بابگاه
 رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان ستجمع این صفات کمالیه بود و

مجوسیان ایران انواع شایب قبل کح در مقابل این مناقب محامد خلا فایده و رسوله از طرف خویش
 تراشند و این هشتادمین زین العابدین در کافی وافی بخند ورق کلان مضبوط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم
 حضرت **شیخ حسین بن جواد** است و باکم کردند و آنچه در ساطع فقیر بعد قبل و قال بسیار گفته
 نمودند و قد لک آن در چند سطر است منتهایم که در احادیث فریقین ثابت است که خدای عزوجل تا دین
 خویش بر جل جبرم می کند پس آنچه از خلفا صد و یازده موجب نباشد فقیر عرض کردم که آیا یک
 با خصوص حضرات معصومین خفیه ظنین البته باید دین خدا کرده اند پس اگر لواصب باین احادیث
 و نیست جوابش باین جواب است علاوه از دین بی حقیقت مراد می گیرید یا باطل گوشتند و عاقلند
 که باطل مقصود باشد گفته ام چون بر جا خود با حصول فریقین ثابت است کسی بخاری می تواند کرد که در زمان
 خلفای راشدین تا سیدنا اهل سنت واقع شده پس حقیقت نهی بی منونت ترتیب مقدمات
 با ثبات سیدنا محمد صلی الله علیه و آله علی الظفر بالمطلوب از حلاله امور که اعلام آن بر ضروری باشد تا آنکه مجلسی بعد ذکر
 روایت ابن ابیویه در خرقه چنانکه استی و ایت کلینی دال بر اینکه شیعین معاذ الله در مره اهل انصاف
 بودند و ذکر کرده چه باید گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میداد و حالا که قدرت نداده اند که اینها
 حاجت بیرون ویم مقصود از ایراد این قراوتها آن است که این نوع منقبت با هم منقصت بدل
 سازند **کَلَّا أَتَاهُمْ فَلَا يَفْقِدُونَ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَهُم تَوَدُّهُ وَنَاَصِرٌ جَمْدٌ وَصَحْبٌ وَغَدِيرٌ**
وَلَوْ كَرِهَ الْمُعَانِدُونَ برای ابطال این شعبه باز به هر سه فایده مغروره کافی وافی است
 مع **وَلَا يَسْأَلُ** و بگردنجا برای تکلیف اهل عناد قایم است سیاحتش بر پنج اجمال که از احادیث
 مزعمه می یامیم چنانچه در تصانیف محلی از بخار و غیره مروی است در ایست می شود که شیعین و انشال نشان
 اینهمه جناکشی همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بیک روایات و علمی نیز در نشاد
 القاب اهل برانست از ان اختیار افتاد که باخبار کاهنان و حکماء و سلطنت و غلبه عود را بر کسری و نصیر
 اعتقاد می کردند و می دانستند که بکار پیغمبر این شوکت و بدیه و سحر با خواهد افتاد و پس در اشارت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر طبق اخبار کاهنین بود و تردد و رست معنی ندارد و احدی را علی تمام النعمه
واکمال الحجة و از آنجمله است امامت صدیق و نماز پیشوایان و صف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار حکم جناب سالتاب و آیات اجله صحابه که جمعی از آنها بر زبان امامیه هم
در اعداد و موثقین و محدثین شمرده می شوند بعنوانیک که مرتبی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و نهایتی مسامحی اهل خلاف که در شب مطاعن فرعون می اهل
بیت اختیار و نشر و فایم محبوبی اصحاب و برابر نقد انصاف که از دست خویش در بازند و ابواب
جور و اعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عالیه صدیق و دختر ابو بکر صدیق و بلال
غلام آزاد کرده او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسان امامت نماز ایشان تعلق داشت بخواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولائی خویش باز گردانند و در اینجا نیز بنده کترین خلایق در دفع
این تهمتا که محبت محکم می بندد و می گوید که اما بلال پس هر چند غلام آزاد کرده صدیق اکبر باشد
و لیکن سبب بیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبه اوجب جای رسیده که بر اصول و روایات فریقین بسیار از شرف قریش و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بتعلیمی او هم میسر شده چون درین مقام هم کار به بحث و جدال بآشیمین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوشش صفا جانیستند و ناگزیر از اصول موضوعه جفری منقول می شود که ابن ابویه
با عترت مجلسی در حیات القلوب مذکور از اسیر المؤمنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسو
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و جناب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت روایات ایشان حدیثی است که در
ورق ثابت گشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمه آن حدیث
است نقل نیامد مگر یکی از خواص و عوام بهره از ان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرَضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ كَرِيمٌ بِالْإِعَادَةِ یعنی زمر و هم کسی هست که میفرود شد نفس خود را برای طلب
 خشوع خدا خدا مهربان است نسبت به بنده گان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
 جماعتی از یحسان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کوفه ایشان اهل کوفه
 برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و خباب بن الارت و دیگران و او
 اما بلال برای او ابو بکر بن قحافه خرید و غلام سیاه و چون خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین العظیم علیه السلام با ضعیفان و بزرگان بزرگوار و بزرگان بزرگوار و بزرگان بزرگوار
 گفتند ای بلال کفران نعمت و کلمه می فضیلت ابو بکر را که مولای امت و ترا خرید و آزاد
 گردانید و از قید بندگی و تعدیل کفران را نمانی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت
 به تو نکرده است و تو تو قهر و تعظیم او را از ابو بکر بجای آری این کفران نعمتی است که نسبت باد
 میکند و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابو بکر
 را از ابو بکر از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند معاذ الله چون تو انیم گفت ابو بکر
 را از ابو بکر از انحضرت تعظیم نامی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شماست که میگفتند جایز
 که من علی را از ابو بکر از ابو بکر تو قهر نمایم بسبب آنکه ابو بکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
 مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین
 خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم آوردند و عاگرد که خداوند بسیار بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
 از من مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شریف ترین خلق است رسول خدا صلی الله علیه و آله
 زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده و در دین خود ابو بکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نما
 زیرا که میدانند که علی از فضل است و میدانند که حق علی را از حق او است زیرا که علی مرا از
 عذاب الله برود و کارهای بخشیده است بسبب حالات او و تفضیل دادن او بر شما

دیگران مستحق تعظیم ابدی بهشت گردیده ام انتهى و از نجاست که صاحب تخلص الاقوال صلی
 امام عظم شیعین در خلاصه اشال ایشان را بحال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
 باقر و صادق از مداحان بوده اند پس معلوم شد که راوای رسالت مسدود رکانات و مخرجات
 جانب طال بهم رسانیدن و عبارت تحت مذکور بر و منش افشاندن چنانکه از کتب المیه مثل فایات
 کنوری و غیر او صحت و صوح دارد کمتر از اقرا و مبنای طایفه بابیه و خزایه زطوایف شیعه
 که آل عتقا و انبیا بطاهر این بیت میرسد بلیت جبریل که آمد بر خالق همچون و شیر خنده
 محمود علی بوده اما ام المومنین عا لست صد تقیر رخی اند عتقا پس از تقیر فیل مبارک
 ازین آیه و کتب حاجی باین معنی فتدیر که خود خباب قدس الهی بحکامات قرآنی مشکفل جواب
 این تمس از طرف ام المومنین تمیز خواجه گشتند که اقرا و مبنای سید انبیا که بابا
 صدیق ام مضر باید و با ما است و دیگری با وجود او رضی نمی شود البته که کبار است قطع نظر از آن در
 کسیر بودنش مثل رکاب گناهی سر آمد اهل نفاق در حال آن خوش کرده بودند و احدی ریبی نیست
 پس اگر امامیه بیره از ایمان شایسته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لوث به اسنان
 عقیقه صامحه مظهر نادوم و شیعیان شوند چه جا آنکه قبر بر این رو برو اهل یان گردن کشند خباخه
 بر متبعین بخار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب بخشند و از جندی اجزای آن بهر انگا بو
 و جستجو اندک اندک عاریت بهم میرسد محتجب ماند در مقام بر تخلص فادش که با عتراق جامع
 تقریرات قدما و تشیعین است نظر مجموع فاده بعبارت فارسیه می شوم و بر مواضع غلط فیهما
 و دعاوی لاطالعه او گاه می سازم در جواب صاحب معنی میگویم که بزرگان و باره
 خبر نماز که منسوب بابو بکر است قبل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت
 خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست جمله تقاریر ایشان اینست که اول خبر
 ابو بکر در مسجد نبوی وقت شهادت امیر مصلان حضرت صلی الله علیه و آله خبر واحد است که در انباش

خلافتش بکار نمی آید و مفیده عالمی نشود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود و نه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و بر بنید عاقده مایه و دلیل آورد و اندکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات دریافت
 کرد که ابو بکر امام جاعست بجا نشسته فرمود که شما البته مثل صوحبت یوسفید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
 عتاب است عانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس پسر اجد و جهد و مسجد درآمد و بر ابو بکر تقدم
 و این دلیل هرچست بر نیکیه امر امامت از جهت عایشه بود و بسبب بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
 تعیین بجا نشسته آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابو بکر امام شود و سپس عایشه گفت که او را
 است سبب بر آن تواند کرد که در تمام سبب تمامه شود با امت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن لصوحبات
 یوسف و این تقریر محض ای بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبدست متعلق بغيرضیاع بود
 نه خارج از بحث و صراحت میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امر
 نبودند بلکه همه را رشید احسن و جمال او شده اند و مراد است میگردند و هر یکی بسوی خود مشغول
 دیگری و اول گفت میکرد اندیشه بیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار انقدیم بدخود و افتخار
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت سلم و فقیه مسجد اشرفی و ابو بکر را
 بر قدر داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که بتو معطلی تا این سازند و حال آنکه نزد
 قرطین لایل بسیار دلالت میکند بر آن که بشو انشود مگر افضل تو م برترتیکه و حدیث و فقه کور است
 و دلیل دیگر که دعوی مخالفین است مصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه و سلم و فقیه مسجد
 اشرفی آورد از ابتدا قرات ابو بکر قرآن مجید خوانده با آنها آن این اختلاف بین غزل
 ابو بکر نمکن نیست پس بعد علم الهی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت منظم خلافست
 ابو بکر است بانه و دعوی نفس بخلاف ابو بکر جهت امامت و بر نماز که از حسن بصر صاحب
 حکایت کرده صحیح تواند بود و آنکه کمتر از انا لوق را که در حدیث و جوابی است ساله است و خوا
 که مظنه مستحق و مبتدع بودن خلاف حضرت صدیق از میان بر وارد و بر عزم موافقت قب

جلید و استحقاق و اهلیت انتخاب با ثبات رساند چنان عرضی باورش منقلب فرستاد ای
 سرگاه بسجیع اطراف و جنب کلام امام ائمه شعبین لغو و امعان و به دست و بلند کلمات
 منزه و فدا و اول و بدی کنون به تمام غفلتها و عا و لا طاکمه شان توجه شو اما آنچه
 که خبر واحد است غنی خبر غایت است و دیگری میوه وسطه و از نیا هر رویت نکرده چنانچه مجلسی نیز بجا
 مدعی همین معنی است و در زبان ترمذی بعد گرد آورده آن هزار و ابیات این قصه بزم خود گفته که این اخبار
 احادیث و بعد تو از هر سبزه و از خیال مخالفین و است کرده است و ابیات مذکور به مشهور
 بسوی عالیه و اتفاق فریقین محصوره نبوده و در توشیح او در میان ما و مخالفین حکایت
 پس مقام است که اولیای او خاک است بر عتاق خویش بر بند و از استغفار بوجود او
 و طاعت خود بر خبر نه چنان معوی نظر بر ابیات خویش است به باب اصول ال حق علی الثبات
 اقرب می محضرت کما استتمه و الشارک است و علی باول الزام ال حق بر ابیات منقرات کلمات
 عدائی خویش و خوشتن مخالف تصریحات که بر قوم است که با اهل سنت و اهل عمل و فریق بر ابیات
 مسئله آنحضرت الزام بدیهیم و آنجا با حکایت انعام باقی نماند اندام هم بزرگ بعضی از روایات
 دیگر و صد و امر نبوی بکرات و مراتب ماست بقی این است اول از ابو عبد الله بخاری است
 عن ابن عمر قال لما اشتد رسول الله صلى الله عليه وسلم وجوعه قيل له في الصلوة
 مرفا ابا بكر فيصل بالناس و قال بن روايت صحيحين صحابيه و غيره و است و انما بن روايت
 حاكم و سيعاب ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قالت له انصارنا امير و منكم امير قال فانتهمه عمر و فقال يا معشر الانصار
 التمسوا من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يومئذ الناس فايكم يطيب
 نفسه ان يقدّم ابا بكر فقال له انصارنا نقوذ بالله ان نقتدّم ابا بكر في عبد الله بن مسعود
 ميگويد که سرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جهان فاسری جاودا تشریف و انوار و سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباد جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین اخبار دادند و کشتن ایشان
 در قیقه آوردند و سلسله گفتگو رسید و انصار آخر زبان را زدند که یکی از ما و یکی از شما می شود فاروق
 اعظم ایشان خطاب کرد و گفت بایمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم البته ابو بکر را امام
 مسجد خویش قرار داد پس کیت از شما که در تقدم از ابو بکر خاطرش خوشوقت گرد و انصار بعد از آن
 کلام پناه بخداستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از تکلیف و محدثین تبعی که حسب
 بخارا از جمله ایشان است از راه حبسیت و استکبار گفته اند که اگر قصه امامت از صحیح می بود و دلالت
 بر امامت می کرد بدلائل دیگر و رسیقه حاجتی نمی افتاد پس ابو بکر و صحابش چرا این قصه بر انصار احتجاج
 نمودند و دلیل امامت را مخصوص نیاوردند پس علوم شدند که درین امر صلاحتی نیست انتهی بمجمله که ملا
 مجلسی مانند او مثل شهو که در دفع گوا حافظه میباشد صادق آمد زیرا که در مجله فتن از بخارا انوار
 همین وایت که برای تکذیب رد کردیم از شیعاع لفظ بلفظ آورده در جای که باعث عاشر
 صد یقه بر وضع حدیث امامت بکر صدیق رقم کرده میگوید که غفر الله له و آله و سلم و ما
 شد که عمده استبالات خلافت بر ایدرش من است امامت نماز بود و چنانچه در اخبار ایشان
 مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
 چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که با حجاج عمر با نماز بعت ابو بکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
 علی سنان الترمذی من بعد که ایش است که بطریق خود مجله چنانچه قبل ازین در جواب شریف ترمذی
 اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر نجیکه فرعون مستی عین صحیح می بود و دلالت
 بر مطلوب کرد حضرت امیر در روز خلافت صدق بدلائل دیگر و العبد فی روایات با علیهم السلام
 یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس انهمه در از نفسی در واقعه غدیری از ان قبیل است که مدعی
 است و گواه است و از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی بخارا آورده یکی این است که
 صحابه نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابو بکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

برده حجره برداشت و نظر کرد پس می آهنا و آنها در صفوف بودند بعد از آن تبسم فرمود ابو بکر
 پس بی عجب خود آمد تا با صفها شامل کرد و گمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز برین
 آید و قصد کردند که از نماز کردن بازمانده سبب سخت خوشی بدین حضرت رسول خدا پس آنحضرت شاره
 کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد از آن اندرون حجره رفت و برده را فرود انداخت و روایات
 دیگر از عبد الله بن مسعود است که بمقام خود بعضی از آن مسرود خواهد شد و احادیث دیگر از ابو موسی
 اشعری که بپارشد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابو بکر را که
 بامروم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بد رستیکه او مردی قوی است هرگاه که در مقام تو خواهد
 ایستاد استطاعت نماز کردن بامروم نخواهد یافت اینهمه روایات و احادیث امجدی مجیدتر
 از کتاب جامع الاصول ایراد نموده و بعضی از روایات منقوله و بعد ازین گذارش خواهم کرد و بعد
 مجلسی کور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است و انهمای همه روایات بعائشه
 صدیق است کما عرف روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم در دیگر کتب معتده عن عبد الله بن
 عبد الله بن عتبة بن مسعود قال دخلت علی ابن عباس فقلت له الا اعرض
 عليك ما حدثتني عائشه عن مرض النبي صلی الله علیه و سلم قال هات
 فعرضت علیه حديثها فما انكر منه شيئا غير انه قال سمعت لك الرجل الذي كان
 مع العباس قلت لا قال هو علي بن ابي طالب و اخذت بعضی از محدثین این طریق دیگر خلاصه
 روایت نموده مختص آنکه راوی پیغمبر از صدقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آنقال بسوی حجره
 صدیقیه ها و یابین از حدین و تقریر امامت صدیق تبریر تمام و خروج شریف نماز ظهر بصفت کور شنیده
 بود بر این عباس خنجر دو هفته تصدیق نمود و گفت که صدقیه نام شخصیکه همراه عباس بود و زبان آورد گفت
 نه گفت که او علی بود مخفی ماند که حضرت ام المومنین عائشه بسیار از مناقب حضرت امیر و قول نهرا
 و ذریب طاهره ایشان بار بار زبان آورده چنانچه محدثین متحجب نمیدانند درین مقام ناگزیر بعضی

مرود باشد و این امر قطع نظر از قبول و سلبان چندان مستبعد نیست زیرا که حال هرون حجره البسته
 اورا معلوم نموده بود و مگر باستماع کلام ظاهر و محتمل است که راوی گاهی تمام شریف معنوی کا کا نام
 اسامیه سبیل گرفته باشد و بکن که اختلاف در بعضی از اوقات طایفی واقع شده که امیر المومنین
 طایفه و در بیان حضرت عباس (ع) و در بیان طایفه بنی هاشم و در بیان طایفه بنی هاشم
 اختصار و ایهام نبوده که مختصین بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 نموده اند و درین تفصیل مقتضی هر نسبت است که در حکماست و در وجود است که در بنی هاشم
 حضرت عباس (ع) و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 صدیق که در حضرت بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 عبید بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 مطابق است که در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 است و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 برات صدیق بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 و امیر المومنین بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 و در کتب دراز و طایفه بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 محدثین و یا حدیث این و بعد از او که اندر بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 چنانچه مجلسی و شیاع او بدان می فرمود خلاف نقل زرین است و اینها سببه است و اینها سببه است و اینها سببه است
 که در کتب و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 بوقوع آمد بلکه بعضی از اخبار سببه بود و او با شش باعث شدند و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
 چنانچه در تاریخ طبری ترجمه آن کتاب اعلام و اندان مفصل است که شش سببه است که بوقوع آمد و اینها سببه است

و داد جان نثار می دادند از تیر زبانی و لاف زنی اما سینه خجاست می یافتند اینهم صورت نه بسته
 کما ستغفر الله لک و یقره یکله ام المؤمنین صدیق منبض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وصف اطلاع اینمغنی چنانچه طالع تصانیف مجلسی مثل حواله و جلالت
 البیون حیات القلوب بحار الانوار بران شاید هسته العمر او را و حلاله نکاح خود نکاح دارد و
 حالا که اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح منون بنا بر حدیثی نقل شده چنانچه تصانیف امامین اعظمین
 ایشان لالت بران میکنند و لکن صبیحه و راهبات المؤمنین افضل فرمودند و دیگر جماعه و کتاب
 در حکمات و نماز و غیره و بنیاد مذکور هم رسا حاصل مینماید باجماع کسکه بکاید و هم
 یافته نکاح است اندک محققان بران را و ان تفسیر چه زیادت و تحریفات که بروی کار نیاروده
 و جوده زینها که نکرده و از اینجا است که زیاد است همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول حق
 نشود **سالیان** یا زبر **سرمه** و کومیم که تنها جماعت صحابه را و این حدیث پیوسته
 بلکه قبل ازین برین و راق گذشته که خود خباب رضی الله عنہ را و می این حدیث است **روى الحسن بن**
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله
الله علیه و سلم مر علیا و ایاما ینادی بالصلاة فقول مرؤا ابا بکر یصل بالتاس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم نظرت و اذ الصلاة علی الاسلام و قوام
الدین مرضینا الدنیا نامن رضی رسول الله صلی الله علیه و سلم لنینا فباغنا
انا بکر و اة ابو عمر فی الاستیعاب این بزرگ و کتاب تمهید بسیار از اخبار را و بعضی
 روایت نموده و بر استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور
 حاکم با وجود محکوم بودنش تشیع کما افاد الموفی فی الرسالة الاخیره در سترک اینجند
 هم از خباب امیر و هم از بزرگ روایت نموده باجماع خبر امارت صدیق و در نماز خبر واحد گفتن و این
 جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب حاکمی مجلسی صاحب بهوید و اسکار است

و قدرت عبارتست از قبل از علم الهی و نفوذی و مجلسی و غیر هم کار دیگری نیست اگر حدام والا
 شریف باقر مجتهد و اولاد طایفه نقرینه حبیب دامن مبارک شان کی از دستها متشیعین سلا
 می مانند چون مثال این حاویست که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای شریین ملازمین صحت خاتم النبیین
 و اهل بیت طهرت را توان پشند و بتواتر است فاضله رسد بحدیکه قاطع نزاع سازند و مجمع
 سهاجرین انما شوند و بر تیره لال جناب مرتضو و حضرت زبیر فایز شوند بر اسمی تحقیق
 و تا بعد خلافتش کار نیایند پس از خبر طریقه بابی صحت و ثباتش هم در بهوت و حدیث نامدنیتر
 العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعا خالصین شود حالانکه امامت در
 حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که خبر روایات متواتره و درین
 زنجیر بکار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروغ میدانند اما آنچه گفته ایم امر است
 ابو بکر از عائشه صد دریافتند از حضرت خیمه صلی الله علیه و آله و سلم
 پس بجای طریقت آنچه برای اصل اصحا در فاصحه و در بحر مجتهد با ثبات رسیده که امر نبوی بود
 حاشا که عائشه صد اید را که مره بعد از امامت دیگری غیر صدیق بودند و عرض رسانیده و خیلی
 درین امر باشد مع ذلک اصل ازین گذشت که احتمال افترا و تبانی اهل المؤمنین عاقله کما
 البجا و غیره موجب سلب این از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت بعد
 دریافت امامت ابو بکر عتاب بجای نشد نمود و او را بصو حجابات یوسف تعبیر فرمود امری است
 که اطفال اهل حبش هم بتامع آن تزلزل نمی شوند و از جان نمی دهند بلکه برایش موهومند
 می شد زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
 امامت صدیق بوقت قلبی او که متفق علیه روایات فریقین است کما شرینا قبل فلک را راست
 نمودند و در سده ها امامت دیگری نشودند اگر با ورنیای بیت آنکه شریف ترضی در ذممه غفلت
 آنهاک می نماید بر روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتم روایت الهی

این است قالت عائشة یا رسول الله! رجل رقیق إذا أقام مقاماً لم یستطع
 أن یصل بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل
 بالناس فانک صواب یوسف تاہ الرسول فصل بالناس فی حیاة رسول الله صلی
 الله علیه وسلم واما ما روایت ابن عمر عن ابن مسعود قال قال رسول الله
 اذا امر غلبه البكاء قال مروءة فلیصل بالناس معادته فقال مروءة فلیصل ان کن
 صواب یوسف واما ما روایت عات صدیقہ کذا فی الفیض لجاما ان خبر واحد برقی
 اطلاق می کند و در کتب کلامیہ گفتار بر آن نموده حق پوشیها بکار می برند این است فقال
 عائشة فقال یحضره قولہ ان ابا بکر إذا أقام مقاماً لم یسمع الناس من البكاء
 فأمرهم فلیصل بالناس ففعلت حصصه فقال رسول الله ما اذنتکم ان یصل
 صواب یوسف مری ابا بکر فلیصل بالناس فقال حصصه لعائشة ما اذنت
 لا حنیب منک خیر باجملة از همین روایات بوضوح انجا مید که قول شریف مرتضی
 اتباع و شیاع او میر کند و تبارک است ع چه دلالت دارد بر دزدی که بکف جرم دارد و آنچه
 که مقصود از خروج الی مسجد با بنده و جبهه غزال بود و خبر افتی است که با بالش می
 نیست زیرا که اگر عرض معاذ المد من لک مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با و سب بند
 که اصاله و و کالاتفاق افتاد معنی نه شنی کنون نصیر بشنوع عن عبد الله بن ارمعه
 قال لما استعزز رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی غرض من الناس
 دعاہ بالاکلی لیصل فی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر فلیصل بالناس
 قال فخرجنا فاذ اعر فی الناس کان ابو بکر غائباً فقلت لی عمر فقم فصل بالناس
 فقدم فکبر قلنا سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلاً محمراً
 قال فابن ابو بکر یا لی لله ذاک والمسلمین یا لی لله ذاک والمسلمین فبعث الی

ابی بکر محمد بن عبد الله ان صلّى عمر تلك الصلوة فصل بالثامن و زاد في رواية قال الثمان
 سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى
 اطلع راسه من حجره ثم قال لا لا يصلى بالناسين ابى فحافه يقول ذلك
 مع غضبا اخرجه ابوداود وغيره من المحدثين زيادة ترايد ازين چه خواهد بود كه امام
 عمر فاروق را هرگز تجويز نفرمود و بار دیگر ابو بكر را امام كرد و آن شدت و اتهام بيرون كرد و سوار
 فرمود كه امامت بخند و اين هم ارشاد فرمود كه هرگز خداي مسلمانان از امامت و كبرى
 را مني نستاند و اينجا خلافت ابو بكر صديق هم ثابت شد و معلوم گرديد كه مقصود از نستانيد
 نقصان امامت و كبري است كه بياست امامت از اباي بكوند و استحقاق آن داشته بدين بود
 كه وحي خليفه سازند و فقهاي صحابه كبار وقت خلافت و امامت بدين دليل ثابت نمايد
 و الحمد لله على ذلك هر چه كنون خاطر مقدم بود همان واقع شده بعد از ورايت اينهم تلويح و توضيح
 و اشارات و تشبيهات و دعوي انبهي روبروي متكلمين و محدثين ال حق كه مقصود شريف عزل
 صديق بود و اميراي مجيب غريبت كه در خير تحرير و تقرير مي توان گنجاييد و خروج از حجاب
 باستمانت ابراهيم بن فضل بن عباس و كمال جد و جهد و مسجد سيدان قريه اينمغني هم است
 كه امامت صديق را كرده و استند تا بدليل بودنش چه رسد نه چني كه در امامت فاروق و كمال
 كوشش خروج فرمودند و سوار كل از حجره بمقدم بيرون كردند و امامت صديق را ببايت قصوي
 كه زيات بران در خيال كسي نكند و دو خاطر احدي خطور نكند ابرام و احكام نمودند و چنان
 حديث عبد الله بن زمعه چه جاي آنكه عزلش مقصود و شستن خدا شاهد است و كفي بالبعد
 شهيد كه مرض عصبيت شريف بر تصني و تقلدان او را و والي و بمبار خصوصت و عناد
 ایشان اسيده بفايمي نيست بلكه چون در آن فراز كراني مرض خفي يافته بودند فست
 خزان تجيه بر اصحاب زده بر انجمن حصيل ثواب جامعيت تماقتد باقر مجلسه اين روايت را

در جمله فتن از مجلدات بخارا آورده که ترجمه آن بر زبان ختهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
 با سناد خود از عروه روایت کرده که این یافت بر او خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نفس غنی بسکه
 و رفت بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد و نماز رسول خدا و مردم نماز ابو بکر یعنی بتکبیر او انهی
 حیث از شریف مرتضی که دعوی نصفت و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف و فتنی خواهد بود
 و هنوز وی ازین روایات استفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
 نیست که خروج آنجناب که چه با اعتماد بر اصحاب و لیکن بجهت خفت مرض و اگر درین بنا
 بجاعت بودند برای امریکه او خیال کرده و نموده که در همین شدت مرض نشسته اند
 اکنون این صاحب بر روایات متعدده از زیادات غیر معتبره باندی می آید از تنزل روایت
 انهم که جمیع نمازهای اصحاب شب سراسر ابو بکر صدیق در اوقات شدت او منقطع نکردند و این
 که مروا ابابکر فیصله بالناس فتنه می شود و ابتدا این نامست بروایت مثل صاحب مثل
 القوة فی سوانح سنی الجوه از عشاء شب جمعه است انتهای آن بر نماز فجر و شنبه است درین بنا
 روزی در نماز ظهر که اقل فی الجاهل فتنی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت جله اصحاب
 سوره فرمود و ابو بکر صدیق را از یاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
 لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی کثیری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول فتنه
 اند پسر بعضی از ایشان غالباً بطاهر حدیث تمسک است تجوز و امام درین جماعت
 جمال است و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم است که جوان و از
 شریف ضعیف و ناتوانی خصوصاً در آن رسید به حالات تکبیر و نماز صدیق نماز سیکر از دند
 باد از او با استقالات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وفات یافت و برخی شبانی قائل
 گشته اند و برای ثبات دعوی خود مثل روایت سلم بن عبید که در سنن ابی جهم روایت آورده اند
 که آن وقت که حضرت با تمام القصد و جمعی بعد از وفات آنجناب را در میان مامور و دیگر اسوم دانستند

چنانچه بر این فن حدیث شریف و مناظر شریف صحاح مثل توشیح و غیره مجتبیست و این
 اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت وضو سه شتا اجده صحاح
 روز شنبه یا یکشنبه مسجد درآمد و در بقیه اوقات امامت صدیق مری دیگر وقوع یافت که بر سبک
 از اکابر علما این تغافل از آن میوزند و بخلط مسحت پر ازند و آن نیست که در صحاح روایات
 و حسان سلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن بن ابی علی مانی شرح علی الشکوة
 از انس بن مالک و مانند وی مروی است که آخر نماز سرور و جهان عقب خلیفه اول واقع شد
 و مستهباتی اشکال برین روایات نظر با حدیث صحیح نه زیاد است که در جانب خلافش واقع
 شود آنکه جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم روز و شنبه که با اتفاق فریقین ازین جهان
 گذران رخت انعامت است بر بنوق اعلی پیوست پرده حجره شریف برداشت و بامامت
 صدیق سرور شد و قریب بود که مردم بنگان خروج شریف شوق تقاضای سعادت شمار او
 نماز را بشکند و صفوف را بر هم زنند پس بعد بسم و مسرت پرده را بر افکند و در میان و
 وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته چه فوات
 آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس خط استوائ چنانچه در مواهب اعلام و شرح شفقت
 علی الاول نماز از جمله محال است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید سلیمان بود
 پس آن حال نماز صبح و شنبه در حجره صدیق ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقی است
 صدیق تواند شد و جو البش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کفافی المرفوع
 شرح المشکوة و روایات معتبره این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول محال آنجا
 زیرا که بجای خود این مقدمه تا گشتیم که زیادت ثقات که مخالف اصول نباشد عمت بها
 میکنند و ما وقتیکه محل صحیح هر سه برود و انکارش نشانی آیند و تفصیل این یاد است
 قرآن و وجه تطبیق است که در نماز صبح و شنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برود

آنها برده برانست و طاقت خروج نیافت قرأت صدیق طویل بود پس زبده بر افکند
 و بر بستر غلطین خفتی بهم رسید که تبخیر طبعیت مجرب تواند شد پس بر فضل بن عباس و غلامش
 در آن وقت تکبیر فرموده مسجدش رفت و او را بگو خواست که از مصلی باز پس گردد و دشمن
 مبارک گرفت و او را بر قاضی ثبات نهادند خود را بر رفیق در عصف داخل شد لیکن بحیث ناخواسته
 مرضی شد بود و این وقت او را گرفتند و واقع شد و بعد از تمام نماز ساعتی در سجده آسود
 و اصحاب را در بعضی از نهجیات استوار گردید بطبع فرمود و فائز الاکمال بخدا فیره و نیز باطل شد
 آنچه بعضی از ناظرین امامیه بعد از خروج نجاشی سرور شدن جناب سالار را نوشته اند که این معنی دلالت
 بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله دارد زیرا که عدم التماس تحمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
 باز جهت تقیه و آزار دگی باشد الی آخر البغیات و تخفیر نماید که ترجیح مخالف حدیث موسی
 بن عقیقه و پیغمبری بر مدعی ناقض است بلکه آنجا در اصل نباید باشد و ترمذی و نسائی
 است از روایات معتبره که ال غیث مرسل و وفات شد حتی که انکار اصحاب هم کرده اند
 آن مبارک با گرفتند و بر دوشی قضای حاجات خویش و بگویند که کافی للمؤمنین و وفات
 تمام داد و مع ذلک استدلال فقیر با شریف است که مراد ابابکر فلیصل بالناستین با
 صد و بیست و نوبت حضرت صیانت کمال بخیر و از آنچه درین اوراق بخیر است
 مسلم الهدی امامیه گذارشم و دوم و همیا کردم معلوم شد که ترتیب کتاب بر مزاجت است
 البیّنین لا شیء یفتن و بی اصل قرار دادن ناشی از هلاک و تبلیس و غنا و دین و محض سبب
 بلکه از روایات معتبره تعامی و کور است آدم بر دفع آنکه معنی موجب یوسف و حقیقت تبسمه
 درین حدیث در دست نشود و تعریف آن حضرت صلی الله علیه و آله که ابغ لبناء و فصیح عرب
 عرب بارید و بطلقی بنی گردید این محوی از شریف و تقنی طرفه تر از دعاوی سابقه است و اول
 و اصل برانست که علم الهدی هیچ کتابی را از اسانده نمن فراموش کرد و بخیرت مابری و عریف

در تحقیق علوم دینی زانمی اور به ناکوده بلکه اورا عیون بر کتاب عامه پیش اهل حق که از زمان ثانی
 یونس نام از اقباب هم مشهور تر است اتفاق نیفتاده غلط گفتیم بلکه او محض کند تا ترش و چوب
 نامها و صدق کما که هم خشک است که خالی از علم و نظر و عقل از حلیه دانش خبر بود جمع
 تب و جل اقبال لب به خبری دیگر است سر آن تخی مغر را چه علم و خبر که بر او نیز است
 یا دفتر مامورش کن شیخ نصید در باره تعلیم این معصید و برادرش متشکک بلیا حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم و لقب حضرت تفضی اورا بلفظ علم الهمدی در نوم بعضی از وزرا
 عبادت روایت شهید امامیه در کتاب ربین و مانند آن مطابق تحقیق مولانا ابوالکلام سیوطی
 را بعضی از نقاد ویر و یک حضرت ابدا و ای علم السلام تصدیق عجیب و غریب از قسم عجم است
 شیطان و خیالات نفسانی است با کمال از معنی نکلن جوهر یوسف ایاد اورا خبر و اسکن و افغان
 تا نا فهم از طبیعت اوصاف ایراد کنند از محمد بن ابیسیه حرف میزنم بگوشت حق میوشن موشن
 و سره از ناسره میزنم گرد باید دانست که برفق تصحیح اهل حدیث مراد از سحر و زلیخا است
 و صیغه جمع نظر بخبر ماوست که مراحل حلیه با رفتن می میوند و در بخار آوردن و امر او سا
 بلیغه می میوند و مقصود از این تشبیه است که حال عایشه در مخالف ظاهر و باطن مثل انجاست
 که زمان بعد از اضمیافت طلبه و مجلسی چرا آنها ترتیب و مراتب چهار اند الوصف بجا آورده
 هر یکی را تریخی و کار دمی حواله کرد و مقصودش این بود که از امشان بود تا باشد به جمال الوصف عنان
 اختیار از دستشان بود حتی که دستها بریده شود همچنین در اول عالیه خیال تشام شده
 نظام هر رفت و خرن الی مکر برای امامت غیر او مسکن شده و دعای حضرت و غیره صلی الله
 وسلم ازین خطاب عتاب نک عایشه صدقه بارد و اگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
 دوست ازین عذار بارده بر دارد و تفصیل این تشام خود روایت ام المومنین صدیق
 کتب محمد مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ المحدث الاخر حیث

ذَكَرَ الْعَلَّةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا عَاوَدَتْ عَائِشَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي ذَلِكَ قَالَ بَشِيرُ بْنُ أَبِي خَبْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثَيْبٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ
 لَقَدْ عَاوَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ذَلِكَ وَاحْتَلَنِي مَعَاوِدَتُهُ إِلَّا أَنِّي
 حَسِبْتُ أَنَّ يَتَسَاءَمُ النَّاسُ بِأَنْ يَكُونَ وَعَلَيْتُ أَنَّهُ لَوْ لَقِيتُ مَقَامَهُ أَحَدًا لَأَتَسَاءَمَ
 النَّاسُ بِهِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ
 وَصَاحِبِ عَتَقِ بْنِ رَوَيْتُ وَرَدَهُ جَانِحَةٌ تَرْجُمُ أَنْ يَكُونُ يَدُودُ بَعْضُ زُرُقٍ خَدِيشَ زَعَالَتِهِ فِيهِ
 رَوَيْتُ سِتْ كَلَفَتْ دِينَارًا بِاجْتِماعِ رَوَيْتُ سَبَابَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ مَرَّ بِهَا
 قَوْمٌ رَأَى بَكْرِي مَرَّ فَرَايِدُ وَغَضُ مِنْ ابْنِ كَثْرَتِ مَرَجَتْ مَبَاهِغَتِ أَنْ يَكُونَ دِيَارُ مَنْ يَكُونُ
 وَقَرَارِ انْمِضْ نَجْدُ تَوَسُّمِ دَاوُدَ مَرُومِ دُوسْتِ ارْتَدَّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَفَتْ بِهَا
 وَبِالِيسْتَادَةِ هَادِيَّةَ مَرُومِ كَرْدَةٍ بَلَكَلِ طَنْ مِنْ ابْنِ يَكُونُ دِيَارِ قَائِمِ مَقَامِ أَنْخَرِ صَلَافِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَشُدُّ إِلَّا أَنَّهُ مَرُومِ بَاوْشَا مَسْتَنْدِ وَفَالِ يَدُ زَنْدِ بَارِنْ نَجْوِ اسْتَمِ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَافِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنِ مَرَّ از ابوبكر بگرداند و بد بگيري رجوع کند و در کتب سیرل و نسخة الاحباب و غیر
 آن اینهمه موی است که ابوبکر صدیق بقبر این حالیه و به غالیه مضمون امامت خودش و دریافتی نصبت
 امر کرد که از آثار و قرآن جهان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض کرد و ولیکن بدلم در محلی بدله
 ابن ابی عظیم بر فمیه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذر برانگیز تا امر معاف دارند
 و امامت قوم را بعمری کسی دیگر ا مرفر یابند و باقر مجلسی بجای کسی که قصد جمع روایا و قصه
 امامت بکبر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقہ ہدین جبہ تشام زانقل کرده و بعد این
 روایا است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیہ در تحقیق ماوہ صحت بعد ذکر لفظ صواب
 کہ در حدیث شریف موی است فرماید اراد تشبیه عائشہ بر لیثا و حدها و ان جمع
 فی الطرفین و وجهہ انہما اظهرنا خلا و ما ارادنا عائشہ ارادت ان لا تسام

النَّاسُ بِهِ وَأَظْهَرَتْ كَوْنَهُ لَا يَسْمَعُ إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ وَزَيْلُهَا أَرَادَتْ أَنْ يُنْظَرَ بِحُسْنِ نُظَرٍ
 لِيَعْدَارَهَا فِي عَجْبَتِهِ وَأَظْهَرَتْ كَرَامَتَهُ فِي لُصْنِيَاكَ وَتَوَجَّهَ نَانِي كَهْفِطَاوَا وَرَدَهُ وَكَوْنُهُ
 بَعْدَهُ مَهْرُورُ كَرِهَ هَذَا أَوْ أَرَادَتْ أَنْ تَشْوِشَ الْأَمْرَ عَلَى كَمَا أَتَاهُنَّ يُشْوِشُ عَلَى يَوْسُفَ
 مَعْنَاهُ أَنْ لَنْ يَكُونَ حَاجِبٌ مَوْفَى فِي الظَّاهِرِ عَلَى مَا تَرُدُّنَ وَكَثَرَتْ الْحَاجَةُ كَمَا تَنْتَهِ
 وَبِرَاقِلٍ يُلْمَعِي بُوْشِيَهْ نَيْسَكُمَ اَزِ نِهْمَ عَامِي اِلْ خَوِ حَاصِلٌ مَعْنَى شُودِ چِه مَقْصُودِ است که بِنَاجِزِ لِحَاظِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَشُوشُ سِیْکَرُوشَا اَزْ دُکَرِ اِنْ عَذْرَ طَبِیْعَتِ مَرَامِدِ رِیْکِنْدِ اَزِ نِ تَشْوِشِ بَا زَانِیْدِ وَقْصِدِ دِرَ اَزْ
 نَکِنْدِ وَبَا مَرَامَتِ اَبُو بَکَرِ کَارِ نَبِ شُودِ عَجَبِ اِنْ فَا ضَلَّ جَالِ نَسِيْ کِهْ دِرْ عَادِ الْاِسْلَامِ خُودُ وَا
 اَمَاتِ مَعْنَاهُ تَقْضِ بَعْضِ اَزْ رَوَايَاتِ کِهْ اَحْضَرُ السَّرِیْرِ بِمَقَامِ رَسَدَلَا اِنْ کَرَشِ نَمُودَه دَاوُدُ وَا
 اِنْ بِمَقَامِ سِیْکَرِ اِکِهْ اِنْجِهْ اَزْ عَالَمَتِهْ وَرِ سَبَبِ اِحْجَتِ مَرْوَمِ اِسْتِ اِنْجِهْ مَتَنَاقُضِ مَتَهَافَتِ اَزْ رِ اِلْ
 کَا اِسْتِ اِحْجَتِ بَا اِنْ اِلْوَرِ بَرِ اِنْ سِیْکَرِ وِ دِ خَا طَرِ مَعْنَى اَیْدِ کِهْ مَرْوَمِ دُوسْتِ اَنْکُنْ اِنْ شَدِ کِهْ قَا اِمِ بِمَقَامِ هَرْتِ
 صَلَوَاتِ عَلَیْهِ وَسَلَمُ شُودِ وَا شُودِ اَرْضِ اِنْجَابِ اَلَامِ نَا زِ اَبَشُدِ وَا گَا اِیْ مِکِفَتِ کِهْ مَرْوَمِ بَیْجِنِ سَفَا اِنْ اَبَشُدِ
 زِ دُوسْتِ اَمِ خَوَانِدِ کِهْ اِوَا نَهْیِ لِمَحْضِ تَسْمِیْرِ وَخَافَتِ اِنْ کَلَامِ اَعْبَادِ اِیْرَادِ تَقْرِیْرِ حَبَابِ صِدْقِ اِقْرَ
 بَا اِسْتِ بَاعِ تَامِ نَبَرْتِ عِیَانِ اِسْتِ کِهْ حَاجَتِ اِنْ اَبَشُدِ اِشْدِ اِغِیْرَ اَزْ جَالِ سَلِیْ حِدِ اِیْ رِ عَقْلِ اِدْعَا اِیْ
 نَتَوَا زِ کِرْدِ کِهْ اِکِ مَضْمُونِ اِوَا وَا تَقْرِیْرِ اِدْ اِکِرْدِ اِنْ یَا اِبْرَامِ مَحْلُولِ اِوَا وَا عِلَّتِ قَرَادِ اِدْ اِنْ سَلَمِ
 مَتَنَاقُضِ مَعْنَى اَبَشُدِ چِه خُوشِ بُوْدِ اِوَا اِبْرِ نِهْمِ یَا اِیْ ثَبَاتِ قَرَارِ مَعْنَى اَبَشُدِ وَا اِغِیْرَ اِزْ اِیْ سِرِ وِ دِ رِیْوَا
 اَلْکَرِیْ اَزْ اَعْلَیْ شَیْخِ الْمُتَشَلِّحِ دِرْ کِتَابِ اَعْلَالِ الشَّرَائِعِ بَا اَعْتَرَا فِ شُعْبِیْنِ مُتَعَلِّدِیْنِ جَالِیْسِیْ هُنْکِهْ عَقْلِ
 یَسْکُرُ وَا گَا اِیْ فِی الْوَاقِعِ کِهْ اَلْاِسْتِ مَعْنَاهُ اَعْتَرَا ضِ قَدَامِیْ شِیْخِ کِهْ اِهْلِ سُنْتِ نَبَرِ حَدِثِ
 مَرَا جَبَتْ عَالَمَتِهْ اِقْتِحَارِ اِبْرَامَتِ اَبُو بَکَرِ رِیْکِنْدِ وَا اِمْرُتِ اِنْجِیْثِ کِهْ سَرِ اِسْرِ عِدَاوَتِ وَفَا اَلْفُتْنِ بِنَبَابِ
 مِصْطَفَیْ وَا اَلتَّغَاثِیْ نَبِیْ نَمَیْنِدِ وَا مَوْلا فِ عَمَادِ لِعَبْدِ نَقْلِ اِنْ خِرَافَاتِ اِیْ بِنِیَادِ بَرَا اِیْتِ صَابِ
 اَوْضَعِ الْاِحْبَابِ کِهْ جَهْلِ شُوسَرِیْ دِرْ مَجَالِ اَلْمُؤْمِنِیْنِ تَا سِیَا بِجَهْلِ اَلْمُتَقَدِّمِیْنِ وَا اِرْ اَوْ رِ زَمْرَهْ

شیعه داخل کرده است لکن باینکه امام المومنین علیه السلام واقعه را فراموش کرده و در امامت ابو بکر پیغمبر صلوات الله علیه و سلم نمی ناید و این روایت با ظاهر این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد که نازنی که از عیبه خطبه او شست پیغمبر شستم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بخارا آید حضرت فرمود تحقیق خالی دیده برخ و می گوید همان از رشک آن پلزی بند نصف گشتم و گفتم که بار رسول الله که می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس مومن جالس می بنشیند گفته کرده مخصوص آن این است که عجب از سنیان که در اثبات امامت ابو بکر روایت و محترمش که عائش معلوم شد مسکت جوید و در عوی فاطمه زهرا و شهادت آل عبا بر همه فک کلمات فاسد میگویند اتهمی و بحمد الله که جواب حق از غیر حق بر تقریر جناب صدقه واضح شد و طریق جدل آنکه درین مراجعت شاید تعلیل شود و کمال حق و انصاف بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم منظور باشد چه دینی که بر اصول طائفه باوصف مزید تاکید و عتاب باشد یعنی **وَأَنْ كَمْ تَفْعَلُ فَمَا كَلَفْتُ رِسَالَتَهُ** که مزید بر آن مقصود نباشد در اختلاف حضرت امیر القاضی از حدیث روز غدیر جعل و مراجعت که واقع نشد کما مر من قبل و تازه انیت که از مطالع عبارات کتب امامیه مل منافق تصوی که قبل ازین تعین آن بر بیان خامد فرستاده و هوید است که جبریل امین باینحضرت را بعالمین درباره امامت جناب مصطفی بر عتاب و در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم غدر را بگنجت و گفت که اگر من چنین کنم قریش بر من نهفت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت نیاید گردیده و برین قدر فحاحت نوزند بلکه از همه جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند چون بدیند رسم و رنج این مهم را با انجام رسانم درین سفر مرا عذر و دارند پس خطاب عظیم و عتاب شدید و رسید که **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ إِلَيْكَ صَدْدٌ** باز تا خیر و کشت بعمل آورد و محبت واقع شد تا آنکه اینمضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زودتر از غلیفه کن و روزه از تو قریب است و آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیق

در مراجعت و معاودت بعد صد و مر و ابا بکر فلیصل بالناس و یسر و خذوا بحکم صلی الله علیه
 و سلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقدمات باعث تحاسد و تباعد نفس میگردد و بی حرمت و
 معاودت تمام نمی شود بآدم المؤمنین صد بقدر اتباع علوی نصب بن خواهد بود که با بعضی قسم
 اقامت می نماید برخلاف امر نبوی گذشت راه سفر احتیاج ساخت بعد از گریه و زاری و غیره
 گفت که مرا همراه خود باید برو و حرمت نان طفلان بدست من نیاید بجز در موم مدینه میگردانند
 که نمیباید علیه و سلم از انجبت علی را همراه گرفت که بودند و شکر شوم بود و جنبه
 و تفصیل بن ماجرا موجود است حین قال و حلفتم المؤمنین علی اللدینه
 فارحفل المؤمنون بعلی و قالوا ما خلفه الا شاماً ما یمکن ذلک علیاً فاما
 سیفه و سلاحه و الحق رسول الله یحرف فقال رسول الله یا علی اقم خلفک
 علی المزینة قال نعم و لکن المؤمنون رعموا انک خلفتني تساماً ای فقال
 کذاب المؤمنون یا علی اما ترضی ان یکنی علی وانا احوک بمنزله هارون
 من موسی الا انک لا یحب علیاً فی غیبه که هر چه احوال معصومین و مثلاً انهم
 روایات اشعیرین باحوال و در اعتراضاتی چند و بد نموده می شود اول آنکه محض
 که مخطوبه با حسن صورت نبی است نشانه بشک کلام را با بهام او اگر یعنی مجبور حسن و جمال
 دیدم که بکار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که نکاح
 حسن صورت زن را مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و مقصود
 از ایهام آنکه جناب خانم انبیین بحیث که است نظرش که متبادر الی الاذهان است
 قصد نکاح نفرماید و کاشش و عانی و آلام جسمانی بر اصدیقینه افزاید و انچه آنحضرت صلعم
 فرمود تفصیل این جمال بود و از اینجا است که نمیکسر بر صد یقینه نمود و موم مطمح نظر آن است که
 حقیقت واقع قبل اخبار منکشف شده یا نه بر تقدیر اول و چون ظهور عجز و جبار با لیب عباد

فرید اعتقاد و مؤمنین و کعبه منافقین بآریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
 مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه با شهادت
 و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بحال جدان جدال انجامید اظهار مدارج علیا اولو و مردم
 با ماتمش معتقد شوند و بظهور این مجسم عظیم که حجر اسود بزبان فصیح با ماتمش اقرار کرد و محمد
 بن حنفیه را از انکار منع نمود و راه مدارا تسلیم نمایند کما فی مجالس المؤمنین نقل از من بحراج و نیز
 تاویل کترین خلافت بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موتو بزبان قصه چو ل
 است که غالباً بگوشت سمعین نخورده و مخلص آن با وارد میکنم تا خوش سامع و ناظر بر طرف شود
 مجلسی در حیات القلوب غالباً از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه
 بمزاج ابوذر موافقت نکرد و از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی مدینه
 فرزیده رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که قرآن پس برادر ترا بکشند و اهل و عیال
 را بشارت بزند و تو در کمال پریشانی و ذلالت که نزد من است غاشه کنی ابوذر گفت که ازین بگو و ما
 هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می رسم انشاء الله تعالی چون حضرت
 سواران در رسیدند و پس برادرش را بیتیغ بیدار بکشند و اثاث و اهل را بشارت اراج بر دهند
 و ابوذر بطعن نمره مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
 کرد که خدا و رسول سرت گشته بودند پس جناب سالتاب صحاب را صد از و تا تبارک این علم
 و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
 مذکور ازین نکال دو جواب نوشته کمی آنکه در آن وقت ایمان و تصدیق و محکم نشد
 بود و دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کشته
 شدن برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
 سحز حضرت ظاهر شود و مردم بدینند که آنجناب بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

و او برمی آید و ثواب آخرت زیاده تر می آید و او فاجعه و آبا و اجدادش را از آلودگی و آلودگی
 و حال این تاویلات در آخرین کتاب مفصل معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اما این کتاب
 که صدر این قسم در دفع که مقتضای طبائع انسان و بر دفع کاره شر و رقیبان و انماک
 در محبت سرور و انس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع ابتعاد این چیزها و امور دینی باشد الا
 لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین و دین شریعت باشند از روایات ایهات المؤمنین قاطبه حتی حضرت
 ام سلمه و زینب و دیگر از واج مطهرات مقبولین بسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند
 که بومی خافیه از دین مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عاقله صدقه شریک نشد چنانچه نفسین
 امامیه نیز مثل ملا احمد در زنده و غیر او تصحیح بدان کرده اند بامره دست بردارند و اینها را نیز وضع
 حدیث پیدا کردند چه جا آنکه در کتب رجال بتوثیق شان بردارند بلکه تطرق این جمال بخانه فاطمه
 هم بعینه نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجله می مثال و می موهبت که جناب
 و فقیه سربار که تصور بر انومی کشید که بعضی طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود و دید هیچ
 و ناهیا که خود حتی قسم شرعی آنجناب که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
 بیش خاتم النبیین بر وجهی نازل شد و پیام آورد که کاتب او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
 فاطمه زهرا را فرمود ارجع الیه فقولی له رغم النفی ارجع الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
 امیر قسم شرعی سیده النساء را که خبری در خانه موجود نیست بکرات مورات مخالف نفس الامر داشته
 پس ابیات حدیثی را از خرم قابل اعتماد خواهد بود که نقد بودن شخص اجتناب از کذب و دروغ
 با خصوص مو که قبسها شرعی از شرط اعتماد او می است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین ^{عالم}
 و شرح آن از از ندرانی و قوانین ابوالقاسم در سابق وارد کردم و جواب از ثانی
 آنکه فاضل جالی در اجزای بحث امامت که بهر از شفت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
 تفسیر منهج السداد لطالب الدشاد و زنده رسیده روایات صحاح سه و مانند آن کجا با نیات

رسانیده که حضرت زهر اوعوی به فک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت دادند و مخفی نماند
 که حضرت فخر المله والدین رحمه الله علیه اگر چه نزد اهل سنت امام تکلمین است لکن در فنون حدیثیه
 و تنقید آن اتمش مسلم نیست چنانچه در کتاب منطابقه العینین فی فضائل الشیخین اشارتی بدان فته
 ابلاغه شریف برجا و بعضی از محققین شرح عقاید سعد الدین نقارانی چه رسد و این عتقاء
 از ان قبیل است که نصیر الدین طوسی را گو حضرت امامیه سلطان المحققین یا ویکند و کمال
 عظمت جبروت ناس می برند لیکن کلام او را در انکار شهرت احادیث بدکما لا یخفی علی من نظر
 و یا چه بر اسل ضمایا بجوی نمی خرد بلکه در وقت تشریف مقال و کلمات رشت بر زبان قلم می
 میکتند اگر فرق بین امام و نصرت او در باره شریعت غرامی است مطلق و عدم مدین
 بنجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی که در شرح توبیراج فلک چه در آن چیست و چون بداند که در
 ساری نوکیت و با عتراف علمای امامیه هم شک در پی بر امون خود طریقی گرد و چنانکه از سال
 صغیره برادر همین فک در تالیف اخباریه و توضیح اصولیه نوشته واضح می شود و حجت قان و م
 این که با چند کس از علمای امامیه هم تصدیق می نمودند تا آخرین می نیم که از عبارت و اقوال ایشان
 کلی تصدیق بلکه مذمت و تهنیت و فلاسفه می تراود و از جمله خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنف
 ایشان از تحقیقات مسلم و وجود بیان مقامات عارفین بر طریق تصوف و تفلسف و جلوست علاوه
 و فلسفیت حکمت یونانیه بر تبه غلو میدارند که در مقابل فخر الدین را زود شرح اشارات او تالیف
 و حمایت شیخ ریوس تقدایان و از حکما داده اند و درین خصوص چیست یا ان از دست داده
 و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو برمی آید انتهی مع ذلک
 در عبارت بزرگان مرفوم الصدق بر مثل مخالفین که تبلیغ و تبلیغ ایشان تعبیه شده نیز قریب الیقین
 که بنای جوابها شان از طعن به فک بر نزل تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
 مستقیم بلکه محدثین اعمات هرگز بر دعوی به اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تخر او در فن منف حدیث شریف علم الثبوت است صراحت دعوی مزبور و استنباط
 را قابل اعتبار شمرده و حضرت قدوة المحدثین اسوة العارفين صاحب فرة العینین بتفضیل شیخین
 فرموده که باطل محض است هیچ جابجاری بآن صحیح نشده و علامه دلموی در تحفه عشر از فقرات
 و کایه امامیه کان برده و گفت که برخلاف احادیث صحیح سلسله بعضی از تواریح غیر معتبره است
 اند ازند چه جامی نگه روایات ابن ابی الحدید که از حق غزال گزیده بمنابر اهل حق می سازند
 اعادنا الله عن الکتاب الذی اشرته البیهضلال لواح و ریح صراح کما وقع فی طعن الریح
 المحجب امور آنکه همه فکر که سر خلاف اصول است و علیه الزام پیدا کند و جوابها
 ما را از دست یاسر بایستد لال گردانند و در باره حدیث تهید میزنند و بفضولیت شیخین که
 اصول امامیه از شیخین است که بعد از علیمی آمده و احداث نمایند و شکر که می کنند و هرگز احوال قدما
 خود را یا و نمی دارند اکنون از روح علم الهدی می پرسم و همین سوال از اولیای میجویند که از شما
 صاحب فقط زینار اراوه می کشید یا پرستاران او یا زنان و بکر را که بلا تشن بر دارند و ستمها
 خود بریده دست از سر نشل او بر دارند و بظلمت که فقط بر لختا تقریر علم الهدی میجویند
 تا بصین او منطبق نمی شود و کاستی از حد قدما و بیهوده و سخا که بشیء نفسی غرض از آن
 المفسر الذی لا تخفی علی الامام فتمنا عن العلماء الاعلام و پرستارانش ز کینه کان و کان کینه
 طبع و تقادوسی بودند مراد است افتنان بخدا ممنوع است بلکه از مقامه الدلیل و در قدیم و جدید
 صحبت بر همان قوم الطلاق یافته و می باید که غالب اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچه مولف ساله در
 عدم الطلاق صحیح ابرار تقریر کرده و زمان مصر خود از لائین و طاعنین لختا بودند چنانچه علامه هم
 مخفی نیست پس اودت چراغها که در یاد برین نیست که از ملاست زینجاد است بپوشند
 که بعد از الزام انعام محبت لختا و حضرت بپوشند و اندام او را بسوز لختا لایل کنند و سلمنا که غرض اصلی آن
 از ابتدا اما که حضرت پیر علی السلام بجانب خویش بود پس کن این محاسن را که

بار اتفاق نیفتاده آنها را بلفظ صحیح که صحبت و ملازمت است مقصود است تعبیر نمودن خلاف
 ظاهر و مخالف عرف است بخلاف آنچه که دایما پانیده صحبت آن مجرب و سلاطین و دوله و دمان اجتناب
 و اصطفا بود و بعد که مجتهدان و انصافان آنی غنی قدر شغف و اشتیاق داشته و در گرایش و ریشه ها
 و نهاده و نظایر است که نه چنین عاشق زار و شیدا و بقیار که ضرب المثل و زمره عشاق است چگونه بخیر
 کن که رقیبانش غالب قاتل محبوب و خلوت کند و او این همه را بخانه خویش نگاهدارد که عرفا و عاوه
 از جمله مستبذات بلکه محالات است و نعم ما قال تعالی از شیراز چشمه بیفتد که بر اینست بار
 با اختیار و بسی مانند که غیرت و جود و بکشد و بزرگی دیگر نظم کرده شعر بخوانم از خدا و منی خواهم
 از خدا دیدن حبیب و ندیدن قیام و از مویات است بغایت بیخبر و کامل بهای
 سدرج شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت من جان ادبی جانیت
 رسول صلعم بر مقدم کرده بود و برای نماز که آنکس بصحبات یوسف صاحبایوسف و ند که حق است
 و شان ایشان فرموده اند من کی در کن ای کید کن عظیم و همچنین و استغفر الله
 استی و از تفاسیر فقیهین بلکه خود لصوص و قمر و واضح که اینهمه در مخاطبات اینجا و نوع یافته حکما
 عن العزیز مع هذا التبیان علم الله که بنیادش بر قدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
 مثل فاضل کرمانی و غیره و بر کالت و نهش شاره می نمایند بقدر سیرت و تسلیم و قسری الطبا و با که
 که هر یکی از امهات المؤمنین خورسته باشد که این شرف جزیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
 و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیفه نگذشت که ام المؤمنین حفصه این امت اصاله بجانب فر
 کشیده باشد و لکن او در وقت عذار از جانب بکر صدیق و ام سلمه و ام المومنین و دیگر می یا عمر
 فاروق غیر عالیه حدیث بوده و بر عقل عالم بلکه جمیع بنی آدم غیر از شریفی و محبتی هر روز و روزگار
 که سفار مسلم را نمی نیست که مقصود حضرت ام المؤمنین حفصه بر دیدن ام المومنین بجانب
 فاروق با تکلیف که با جاز و بی ام المؤمنین حفصه یا اعتقاد و معنی باشد که خلیفه اول اهل فضل

ابو بکر صدیق است پس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که هستند اما است فاروق
 که از ام المومنین جعفره صادر شد محض بطور و کالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود و بجهت کار علما
 حاضر را درین مورد ظاهر مغلطه را صحیح پیش آید تا آنکه بظن این سفارت و سخن نمایند که هر یکی از عاقلان صدیق
 و جعفره را است را بجانب خویش بکشید و اگر این عمو بلا خطر حصول موضوع خود باشد پس احتجاج است و لا
 بآن بمقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که حاضر و آنچه غیر موضع و آنچه شریفی است و اولیا او گفته اند
 که بر تقدیر عمارت ابو بکر قلب موضوع و کسران متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است با ابو بکر افتد
 شخصی که ائمه ابانیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدا باشند و غیر
 و امعان بجمع عنکبوت نماید چه بر تریکی که صحیح و کتب معتبره فقیران ملو و مشحون است در صورتیست
 که هنوز کسی بر امامت ز قاضی و دیگران با و ائمه نکرده باشند و از افعال شریفی صلی الله علیه و آله
 بعد از تصفح روایات چنان ثابت شود که انجاء را بعد از تقدم احد از صحابه کبار و انعقاد جامع است
 و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریفی که در مثل کتاب اعلام مرویات معلوم می شود که
 پیچ نبی رحلت از عالم فانی بسرای جاودا پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی ناز نکرده چنانچه بر
 امامیه نیز مانند این روایات را در لواحق خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش خیر نفی نگارده
 و بر عزم خویش مورد طعن گروانیده چنانچه بعبارتش رجوع کند و روا که صلوات خلفه بکبر و صلوات
 خلف عثمان ثلثین صلاه و صلوات خلفه اعمی ابن مکتوم و قال لا یخرج نبی من النبیاء
 حتی یصل خلفه رجل من ائمه کف جاز للک اعمی ان یقتدی بر عتبه و قد امر و ان
 یقتدوا به و العقل السلیم ینکر هذا و یکر من قال به انتی و جماعه ما که با اتفاق
 فریقین در وقت تعیین امام بر پی مسجد خود که کلام استند او مضمون بود جز ابو بکر صدیق و یکر نمی انصراف نموده
 چنانکه مفصل احادیث است که بروایات مخالفان هم امامان معصومین است صدیق اکبر بوده و احد از صحابه
 در بیان اب و شریک بنیم گشته پس از ترتیب امامت که شریفی است و یا غرض درین مقام نموده اند شمر بخبر

ترجمه ابو بکر آورده و آن را وایت نیست روی الزهري عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن أبيه عن عبد الله بن ربيعة بن السوء قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو على قدمه يداكل الصلاة فقال لنا من يصلي بالناس قال فمجت فذا عمر في
الناس وكان ابو بكر غائب فقلت قم يا عمر فصل بالناس فقام عمر فكلما كثر سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم صوتا وكان يصيح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واین ابو بکر
یا بنی الله ذلك والمسلمون فبعث الي ابی بکر فجاءه بعد ان صلى عمر تلك الصلاة فصل
بالناس طول علة حتى مات يعني عبد الله بن ربيعة یگوید که من نزد اخبرتم رسول الله صلى الله عليه وسلم
در وقت شب و در صحن حاضر بودم که بال خبر انتظام مردم تقدیم شریف سید حضرت فرمود امر کنید
که امامت کند و نماز با مردم می گزارد پس چون آمد و ناگاه با عمر و خودم و ابو بکر حاضر بود پس گفت که ای
تو امام شو عمر برخاست و تکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابو بکر بجای رفته است
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی امامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق حاضر
کرد بعد از نماز عمر بن ابی بکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلیم چون مضمون روایاتیکه بحکم یا قریبی
موافق روایات محدثین مایه است خود مجلسی را در بخار نقل کرده و درین شین شد حالیا از اولیا اخصصا حضرت حسین
بحکم می پس که اگر توافق روایات خویش بر صاحب تیغ ابی المثنی مروی است که با هو الظاهر جدا
بالوافق و جدا الایلاف و الاتفاق و اگر از سوفت بعد که توافق صدر این روایت اعنی مروی من یصلی بالناس
مقصود و ارید باز هم مدعا اهل حق از دست نمی رود و از ایشان چیزی کم نمی شود زیرا که برین حکم است
بر فرض منتشر بوده کار نعمت یا شخص معین علی اللول بسیار از اعضا و شکلات دست بگریان امامیه نیزند بلکه بنیاد
سایل جامع ایشان را میکند اول آنکه شریف امامیه در شانی چنانچه و بجای ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز مگر کسی که فضل باشد بر ترتیب و منزلت و چنانچه که
و مجلسی بخار بعد از این میگوید که این معنی از صحاب امامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم نامستحق فرود منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
 مطلع نباشد بخلاف لایف تشیعین که در یک بحث مصدر صد گونه خطائی منکر شده فاعتر و ایا اولی الالبصار
 دوم آنکه این مخفی با عتراف مجلسی زمان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکو کار و بد کار را ستم لازم است که
 در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال مخالفت
 بلکه عدوت امامیه بر اصول خودشان بجنایت البریه لازم آمد زیرا که ابتداء و بقا امامت مفضول با وجود
 افضل تجویز نمی کنند چنانچه با طهارت قضی مجلسی دانستی خلافاً لیسید المسلمین که حکم بجاز امامت فاسق و اقتداء
 عادل هر دو علی السویه نفی می شود و سوم آنکه جناب سید المسلمین صلی الله علیه و آله وسلم اقتداء را بر المومنین قاید
 الغر المحجلین بصواب التقرین علی بن ابیطالب ایا بل فسق و فجور و محدثات و شر و تجویز فرموده باشد ع چون کفر از
 کعبه بر خیزد و کجا ماند مسلمان چهارم آنکه تطبیق عتاب خطاب نکن صواب یوسف حضرت امام المومنین بر
 تقریر سید مرتضی خلیه و شوارت زیرا که چون اماما بر می فرود منتشر بود گناه او در باب امام کردن صمد بق که متباد
 الی المنزله من مشاغل جناب خلیل عینی و علیه الصلوٰه و السلام بدالالت حدیث نبوی بود که ما هر چه بخواهیم
 شد پس خطاب عتاب به بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تأمل بکار نمی برند
 و علی و آل اشهاد و جمیل علی حق استعد می شوند و آنچه برای قدامی خویش مناسب باشد در باره این
 گنا مان زیر قلم میفرمایند بقول النجاشی فی العباد انه قال لشیخ وقد تعلق القوم فی تأویل
 قول النبی صلی الله علیه و سلم انکم لصونجبات یوسف بنی یدل علی جفاهم فتاونا
 لهذا القول من النبی صلی الله علیه و سلم سبباً معروفاً و هو انه علیه السلام قال مرفاً
 ابا بکر قال عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل سیف فان قام مقامک لم یملک
 العبرة فممن یرعیل بالناس فقال النبی صلی الله علیه و سلم عند خلافتها علیه
 انکم لصونجبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
 اصحاب الحدیث اعتمد علی کماله اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمره حتى انكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربته الامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن يثبت في الشيء خلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا يخرج مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صور حبات يوسف مما عصين الله وخالفته بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفنت به كما فنت به صاحبها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسم فلما راينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الاصل كرم قالت فذلكم الذي لم تثنى فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولان لم يفعل ما امره ليسجن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة رفعت الامر عن
ابنها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتن بحجة الرياسة وعلى المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصور حبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه ^{شبه}
الشيء بغيره وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يحل عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرفع عن الجمل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان القميص لما وقع من النبي صلى الله عليه وآله لموضع خالف امره له وان
نقدوا لا يثبتوا له امر عليه لفتنتها بحجة الاستطالة والرغبة في جوار الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قد مناها انتهى ما في اجراء المذكورة الحادثة بلفظه وانما
واضح شديد في قومهم وروايت حضرت خاتم النبيين افضل الصديقين وامي المؤمنين علي
در كروا بطلان تليس نهانده اندكيم كذا سید نجاشی ایشان نیست بحسب خبر خود را

موضوعه فبأي شيء عينه كذا بلا بقر مجلسي رخصه در جوار رويت كروه كذب من فضل بن عمر
 قَالَ وَكَانَ بِلَالٌ مُؤَذِّنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُؤَذِّنُ بِالصَّلَاةِ فَكَانَ
 وَفِيهِ فَإِنْ قَدَّرَ عَلَى الْخُرُوجِ كَحَامِلٍ وَخَرَجَ وَصَلَّى بِالنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْخُرُوجِ مَرَّ
 عَلَى بَنِي إِثْرٍ طَالِبٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ كَانَ عَلَى بَنِي إِثْرٍ طَالِبٍ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي الْأَسَدِ
 فِي مَرْصِدِهِ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ لِمَكَاتِهِ تِلْكَ الَّتِي قَدِمَ
 فِيهَا الْقَوْمُ الَّذِيكَ أَوَّلَتْ يَدَا سَامَةَ أَدْنَى بِلَالٌ خُتْمَ أَتَاهُ بِخَبَرِهِ كَعَادَتِهِ
 فَوَجَدَهُ قَدْ نَقَلَ فَمَنَعَ مِنَ الدُّخُولِ إِلَيْهِ فَأَمَرَتْ عَائِشَةُ صُحْبِيَّانَ يَمُضِيَانِ إِلَيْهَا
 فَعَمِلَا أَنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ نَقَلَ فِي مَرْصِدِهِ وَلَيْسَ يُطْبِقُ النَّهْضَ
 إِلَى الْمَسْجِدِ وَعَلَى بَنِي إِثْرٍ قَدْ شَغَلَ بِهِ وَمِمَّا هَدَاهُ عَنْ الصَّلَاةِ بِالنَّاسِ فَأَخْرَجَ أَنْتَ
 إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ وَأَنَاجَاهُ أَلَهُ تَهْنِئَتِكَ وَحُجَّةُكَ لَكَ بَعْدَ الْيَوْمِ قَالَ فَلَمْ يَشْعُرْ النَّاسُ
 وَهُمْ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ عَلَيًّا بِصَلَاتِهِمْ كَعَادَتِهِ
 الَّتِي عَرَفُوهَا فِي مَرْصِدِهِ إِذْ دَخَلَ بَيْنَهُمَا الْمَسْجِدَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ
 نَقَلَ وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْتَ لَكَ ذَلِكَ
 وَأَنْتَ فِي جَيْشِ سَامَةَ وَاللَّهِ لَعَلَّ أَحَدًا بَعَثَ إِلَيْكَ وَلَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ رَدَّ النَّاسَ
 بِبِلَالٍ فَقَالَ عَلَيْهِ سَلَامٌ رَحِمَكُمُ اللَّهُ لَا سِتَادَ ذُنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ
 ثُمَّ اسْرِعْ حَتَّى الْبَايَقَةِ دَقَّ أَشْدِيدًا فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَقَالَ مَا هَذَا الدُّعَاءُ الْعَنِيفُ فَانْظُرُوا مَا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَفَتَحَ إِلَيْكَ
 وَأَذَى بِلَالٌ فَقَالَ مَا وَرَاءُكَ يَا بِلَالُ هَذَا لَنْ يَأْتِيكَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَجَدَ تَقَدَّمَ حَتَّى وَفَّقَ
 مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَعَاهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَمَرَ بِذَلِكَ فَقَالَ وَلَيْسَ
 الْبُؤُوكُ مَعَ جَيْشِ سَامَةَ هَذَا هُوَ الشَّرُّ الْعَظِيمُ الَّذِي طَرَفَ الْبَابَ حَتَّى الْمَدِينَةَ

لقد أخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
 ما وراءك يا بلال فأنشأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال أقيموا
 أقيموا آخر جوفى إلى مسجد الذي نفسي بيده وقد نزلت بك بسلام نازله و
 فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم مقصوبا إلى السبيها
 بن علي الفضل بن العباس ورجلاه يجزان في الأرض حتى دخل المسجد أبو بكر قائم في
 مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد تقدم به عمر وأبو عبيدة وسام وصهيب و
 والنفر الذين دخلوا أو أكل الناس قرو في آخر الصلوة ينظرون ما يأتي به بلال فلما
 الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو يركب الحالة العظيمة من
 المرض أعظموا ذلك وتقدم رسول الله فحذاب أبا بكر من رآه فحاشاه عن الحزن وقبلوا
 والنفر الذين بكوا لأمته فواروا خلف رسول الله وأقبل الناس فسلوا خلف رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهو يسري إلى السمع الناس التكبير حتى قضى صلواته ثم انفضت عنه
 أبا بكر فقال يا أيها الناس لا تعجبوا من ابن أبي حمزة وأصحابه الذين أنفذهم وجعلهم
 تحت يد أسامة وأمرتهم بالسيرة إلى الوجه الذي وجهوا إليه فحاشوا خلاك ورجعوا
 إلى بلدائهم ابتغاء الفتنة إلا وأن الله قد أركسهم فيها أعرجوا إلى المنبر فقام وهو
 مربوط حتى قعد على أدنى من وادى فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا أيها الناس إنني قد جاءني
 أمر بئ ما الناس إلى بصرى نور وإني قد كنتكم على الحج الواضحة وليها كنهها
 فلا تختفوا من بعدكم كما أخلفكم من بني إسرائيل يا أيها الناس إنكم أهل
 لكم لا ما أحله القرآن ولا حرم عليكم إلا ما حرمه القرآن وإني أخلف فيكم الثقلين
 ما إن تمسكتم بهم أن تضلوا إن أول كتاب الله وعشر أهل بيتي هم الخلفاء فيكم
 وإنهما لن يظفرا حتى يرثي على الخوض وأسلككم وأخلفتموني فيهما أولئك الذين

رَجُلٌ عَنْ حُضْرِكَ مَا يَدَّ الْعَرَبِيَّةُ مِنْ لَهْلَهٍ فَيَقُولُ رَجُلَانِ تَأْفَلَانِ وَأَنَا فَالَانِ فَأَقُولُ
 أَمَا لَكُمْ فَقَدْ عَرَفْتُمْ لَكُمْ أَرْتَدُّ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ فَسُحْقًا لَكُمْ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمُنْبَرِ وَعَادَ
 إِلَى حُجْرَتِهِ وَلَمْ يَظْهَرْ أَبُوبَكْرٌ وَلَا أَصْحَابُهُ حَتَّى قُبِضَ سُورِلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتَهَى مَوْجِعُ
 الْحَاجَةِ مِنَ الْحَدِيثِ لِذِي هُوَ مِنْ أَطْوَلِ الْأَحَادِيثِ بِعَيْنِ عَادَتِ شَرِيفِ عَبْدِ أَعْلَامِ بَلَاءِ أَنْ
 بُوَدَ أَنْ تَقْدِرَ خُرُوجَ بَاقِي بَاسْتَعَانَ بِسُجْدَةِ الْأَخْبَابِ بِسِرِّ رَابِعًا مَرَّةً مَرَّةً تَأْكُلُهُ زُرِّي صَحَابَ
 بِغَيْرِ صِلَةٍ مَنَظَرٍ وَمَنْ سَرَّ بِأَمِيرٍ بُوَدَ أَنْ نَاكَهَ أَبُو بَكْرٍ بِوَسْطِهِ بِأَمْرٍ عَالِيَةً كَمَا بُوَدَ بِسَبْعِ هَرَجَةٍ مَرَّةً
 بِرُخِيَّةٍ وَدُورِ مَسْجِدٍ وَخُوسْتِ مَامُ شُودَ بَعْضُ نَصِيحَاتِهِ شَدِيدٌ وَبَلَاءِ أَنْ نَكْتُبُ أَنْ يَأْتِيَ النَّاسُ مِنْ دُونِ مَسْجِدِهِ
 أَوْ رَازِ مَامَتِ بَازِ دَارِ بِلَافِ بِلَافِ وَبِزْدِ وَغَيْرِ مَصْنُوعٍ سَائِدَةٍ عَجِيبَةٍ شَدِيدَةٍ أَبُو بَكْرٍ
 جَلِيلٌ سَائِدٌ خَلْفٌ وَهُوَ مَامَتِ بِلَافِ خَلْفِ شَدِيدِ كِبَالِ غَيْظٍ وَغَضَبٍ بِفَضْلِ تَحِيَّةٍ زَوْهٍ بِرُونِ كَمُورِ شَدِيدِ
 عَمْرٍو شَالِ قَتْلِ أَبِي بَكْرٍ كَرْدِ وَكَرْمِ نِظَارِ بُوَدَ أَنْ بَلَاءِ جِهْ بِزْدِ وَبِلَافِ حَضْرَتِ رَاجِدِ تَامِ مِنْ حِجَابِ بِلَافِ كَشْدِ وَخُودِ مَامِ
 شَدِيدِ وَبَلَاءِ كِبِيرِ سِلْكَ أَبُو بَكْرٍ وَفَقَاهِ أَوْ بَعْدِ زَيْنِ بِلَافِ وَرَسُو أَجَانِ وَبُوشِيدِ كَمَا قَوْتُ فَا بَخْشِ مَامِ كَسَائِدِ
 وَحَضْرَتِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَبِثِ دَوْرِ مَضَلِ اِعَانَتِ دَمِ بِرَافِ زِيرِ بِلَافِ سَبْعَةِ اِشْيَانِ بِخَيْرِ وَارِ حَبِثِ
 خَيْرِ دَوْرِ بِلَافِ خَانِ بَازِ كَرْدِ بِلَافِ مَحْصُولِ عِلْمِ بِلَافِ شَرِيفِ اِقَاتِ شَدِيدِ اِمْرُضِ حَكْمِ نُوْدِ بِلَافِ عِلْمِ بِلَافِ خَانِ
 مَدْلُولِ بِلَافِ اِمْرُضِ مَحْصُولِ اِمْرُضِ مَحْصُولِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ
 خَوَابِ بُوَدِ اِمْرُضِ بِلَافِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ
 عَتَابِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ
 وَحَدَّثَ لَا يَنْبَغُ لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَوْمَهُمْ غَيْرُهُ عَلَى مَا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَجَمَاعَةٌ
 مِنَ الْمُحَدِّثِينَ الْمُؤْتَفِقِينَ كَذَبَ أَنْ هَذَا هُوَ الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِاللِّسْقِ الْأَوَّلِ مَا أَجْمَعَ
 بِشَقِّ نَارِ تَقْلُوبِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ
 اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ اِمْرُضِ

اما اولاً پس از آنکه روایت حسین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بخاری اورا نقل آورده
راوی آن خلیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگر چه این مثل سلطان
برزبان نیارند چنانچه کتیبی آن بران گواه است بلکه خود تفسیر ابن بیت علیهم السلام که مؤلف آن
ابو جعفر کلینی رحمه الله تمام بران دارد که او در بعضی از غرارات و مناقبات جناب سید المرسلین و ائمه
و از روایاتی که در این باب است بسوی اعمال و مثالش ناظر است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از پیش مر ویست چه نام توان برد اگر برای بقا حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی که آجی
انشار الله تعالی فرماید بعد نخواهد بود و کفایت که روایت و مخالف روایات تفضیه شهید واقع
شود و کما ستعرف انشاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه صاحبان اخبار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی
بخار که عارفه سابقه اقرار کرده اند که اصحاب روایتی کنند که حکم بنوی مخصوص نموده بلکه همین
فرمود که امر کنید سی تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بخار و ترجمه آن منصوص است پس و اینکه
مجلسی در بخار آورده و قد نقلت هاج محصلها آنفا و دلالت تفسیر این امامت مرتضویست بسیار منشور
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از عرض اعتبار ساقط و از ذروه قبول بابطال شده امامت صدیق با خصوص
سالم از محاضرات و هو المطلوب اما ثالثاً پس از آنکه این روایت مجعوله و ایشین مفید
و شیخ طبرسی بمکه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده و صراحتاً ناقض است
قد ضرور روایت شیخ طائفه می آید که بگوشت حق نبوشن باید شنید که حضرت صلعم و خانه جناب ام
المومنین ام سلمه یکدور و در ایام مرض بر سر و پس عالشه از و اج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و تمام
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال از کلام نماز صبح آمد و
در آن وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز داد حضرت مطلع شد پس عائشه
گفت که ابو بکر را بگویند که با مردم نماز گزارد و حضرت گفت که عمر را بگویند که با مردم نماز کند و حضرت چون
سخن ایشان شنید و عرض فرمود ان شاء الله فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنامی نمی ماند که یوسف را بخواهند که همراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابو بکر و عمر با لشکر اسامه
 بیرون روند در وقت از خندانان و حفصه یافت که ایشان بر افتند بدین برکتند با عیال و با آن
 شدت مرض فراست که بهاد ابو بکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شد که مردم شود
 بردوشن میرالمومنین و فضل بن عباس را و خدا به نهایت ضعف و ناتوانی با جمعی خود را می کشید مسجد
 و چون نزدیک محراب رسیدند که ابو بکر سفت کرده است و محراب چنانچه حضرت صلی الله علیه و آله است
 و نماز شروع نموده است پس دست مبارک خود اشاره کرد که این ایست خود داخل محراب شد
 و نشست و با مردم نماز شد و او را که نماز از سر گرفت اعتبار نکرد و آنچه ابو بکر کرده بود و چون سلام
 نماز گفت بخانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان اطلب و فرمود که من بگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
 روید گفتند یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا طاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و چشمم را می
 آنکه عهد خود را تازه کنم و هر گشت رسول را درین بیرون رفتم و چشمم را آنکه خواستم که خبر بیماری تو از
 دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه و بیرون روید یا لشکر
 خدا گفتند کسی که گفت ظاهر از آنکه اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و می شنید از لبش می شنید
 بر گشتن از سخن و اندوهی که عارض شد آنحضرت السبب بجهت مشاهده نمود از اطوار اسامه و منافقان
 و دلستان از رفتنهای غایب ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صد آفرید و نوحه زنزان و فرزندان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و بیرون از مردان زنان و مسلمانان بر شتاب حضرت مبارک
 نشد و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دو آت و گفت که تا چه میسر از برای
 شما نامه که گمراه نشوید هرگز بسوی آنجا نروید و گفت که دوات و گفت بیاورید و گفت که برگرد
 این مردان بمان بگوید و بیمار بر و غالتشده است و اگر خدا بپس است پس اختلاف کرده اند
 آنها که در اینجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خدا است
 علیه السلام و گفتند که در بین جمعی حال چگونه مخالفت رسول خدا را باشد پس بگویند که آیا باید و بیم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد از این سخن آن که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست لیکن وصیت میکنم شمارا که ایضا
 ببت من شکو سلوک کنید و در ایشان بگردید و ایشان بر چنانچه گاه برتر جمعه و اینست چنین طاعتی بافت
 باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون این حدیث را در حدیث تنویر وایت بحار نصرت در نیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بعد از آنکه ابو بکر صدیق از محراب باز پیش میاید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابو بکر در قعای
 سوار شعی ند و قبل از آنکه بگویند صحابه باند خاندان که بختند و شل چنین رحم ده نشین شدند و در لول
 روایت چنین نشان نیست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله سلم در خانه ملائک آشیانه همه کس عموماً
 با خصوص ابو بکر و عمر و حنیف آیدند و عذای می مختلف در خلف از جیش اسامه بپایه عرض میانیدند
 و حضرت در باره رفتن ایشان همراه اسامه که بلیغ نمود و بجهل که چنانچه بدو است موضوعه بحار
 حدیث بخین است بخین بار و ابیات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی صفار و شیخ خطیر سنی این شهر آشوب
 ما را در آن و دیگر معتمدین امامیه بسند ما متواتر و طرفی تکار از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
 ایشان با عتراف مجلسی رجای اهل بیت کرده اند منافات صحیح دارد و مخصوص روایات نشان
 نیست که حضرت امیر المومنین روز برخلاف علوت بر اضروقی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 جدا شده بود و حضرت فرمود که اطلبید یار و برادر مرا عالت و حفصه بپران خود را خواندند و حضرت
 بعد دیدن ایشان چادر بر کشید و باروی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
 و فرمود که زود بطلب غنیل حبیب برادر مرا باز شیخین اطلب خیران خویش و دیدند باز جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی اطلب بکنند پس با طمه
 زهر امیر المومنین علیه ر اطلب کرد و حضرت تا دیر روی سر کوشی نمود و ابو بکر و عمر بیرون استاده بودند
 چون برآمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که نه ای باب علم تعلیم نمود که از
 هر بابی را بفتح شد انهمی که بیکه خصال بن ابو بکر شیخ المشایخ انا عشره مطالعه خویش و ده سید
 که شال این روایات کنی بطریق معتبر و تکار و از جناب امیر المومنین ام سلمه خود حضرت بس که مومنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم جميعین مرویست المنون لسمی ز روح
مجلسی او لیامی و سوال کند که این محیی و ذاب که تخمین ابار بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدا یا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الاصهار
بودند فلیضحکوا قلیلاً و لیسلکوا کثیراً لجزاء عما کانوا ینکسبون یا بخرق عادت شاید
نقب پوشیده می دهند که معاول عقول را بفضول از کافیه و در کامل بجای سمت ترقیم یافته که از
ظلم و ستم بد انجاریده بود که عمر و شب برون نیامدی لهذا بقبی کنده بود از ان لقب رسیده می آمد
و غار سیکر ارد و چون ظلم عثمان بنیایت انجاسید از خوف جان حدیثی افتاد که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود یور و البقر فانه اعظم للاخیر چون صبح روشن شدی بسجده رفتی تا از خوف بمن بشد
انتهی بخافاته تنافض و مگر آنکه منطوق روایت بخار قبلیت واقعه قرطاست از امامت
ابوبکر صدیق و الا لازم آید که فاروق اعظم و ثعلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاع علی بن ابی
و رباب قرطاس نظریه بعضی از وجوه بر هم شود کمال انجینی و مدلول روایات دیگر که شایخ امامیه آورده اند
و قد خصتها انما بعدت است خواجه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متوجه
از امامه بدی علیه السلام ساقط از وجه اعتبار خواهد بود و تناقض کثیر بر تقریرات مجلسی و مجلسی که
در باره امامت صدیق و خیال نشام ام المومنین صدیق صدور یافت آنکه از صدر روایت مقری
مجلسی بمنزله ان سرود دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق و ان وقتاً
خویش اجازت سامع بر او دید قبل از آنکه عاقله صدیق را اطلب کند ازین سانچه خبر داد و تلفیق و تاسف و
خائنه عبارتست و قالوا لا سامع کف ینبغی لنا ان نخلف عن مشاهدته
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و استاذنوه فی الدخول فاذنهم و امرهم ان لا یعلم بدخولهم
احد و ان عوفی رسول الله رجعت العسک کرم و ان حدیث حدیث ثلث عرفوا
خلک لکن فی جماع الناس فدخل بونکر و عمر و ابو عبیده لیل الدینیه و رسول الله

صلى الله عليه وسلم قد نفل فافاق بعض الافاق فقال قد طرق ليكتنا هذه المدينة
شر عظيم فقبل له وما هو يا رسول الله فقال ان الذي كان في جيش اسامة قد حج
منهم نفر من الجاهل عن امرى الاكرى الله منهم براء ويحكمه ينفذ واجيش اسامة فلم يزل
يقول ذلك حتى قالها مرات كثيرة واين روايات بايعني ناطق است كه كاه ان ثبتم شد
سفيه صبح نمودار كرويد وبلال را مى اعلام بر دولت رسيد صديق وخصه باست بدران خوش
كروند جناب بنيمبر صلى الله عليه وآله وسلم از اين ليل راحت بخين در مدينه پي برده و خيلي در قلوب و ضمائر
افتاده الى غير ذلك من التناقص والتهاق كالا يخفى على من ادنى مسكة واحمد بعد كه در حيا
مثل سار صادق و آن كه چاه كننده را چاه و ريش فرق نيست كه دعا و مى كيكه باقر مجلسى را بنايضا
روايات حضرت صديق با و نى توجه مخدوش كرويد چنانچه درين ترمذى معلوم خواستى كرويد و در دفع اين
تناقصها مى صريحه اگر هر يك از شاخ اماميه صداق فالتك من المنطق يات اليكم اليم الوقت المعلوم
نمود و تا قيامت مهلت يابد و آن گاه خرافات خویش سر يا نصيب است كه تزيه و بايات كيكه و تسويلات
ايشان خارج از اصول مخالف قانون خواهد بود اما رابع اين از آنكه با اتفاق روايات ترمذى
رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مسجى تشرى او و بالا اجماع حضرت پير بر نصب است تمام نفرمود
بلكه بكم بر نموده خود بخليف تمام امام شد و اركان نماز و حالت جلوس و اكر و محال عمل است كه در
كمال شد و در مريض و ن حصول خفت كما راعى الشيعة و قد مر سابقا بحركات غيبة مسجى آيد و الوكيل
صديق با آن جد و جهد كه نكوشد مغرول كند و در تظهير و تذليل و تا آنكه خبر روز با شيان غفت
در شد تقيت را از پنج كرسند و غلام از او كرده ابو بكر را نايب خویش كرواند و امام زمان را منصبتش
با وصف معيت و مقارنت و ورود و الله يعصمكم من الناس خصوص بنفر ما يند تلو و اژه است
صد اول نامدينه العلم و علم با بها بر كافه خلايق ميكشود و زبان اتر خان بندي نموده و شاد
بر كرسى مى نشست و نزاع و جدال از زبان بر مى خاست و لا اقل بر ايمى الزام مخاطبين بجا

می آمد و بنیاد استلال سیفیه می مساعد بر باد می رفت طرفه اندک معمول سلاطین روزگار برین
عقل و فراست اقتصاد دارند همین است که هرگاه کسی منصبی را از انبیا بآن آنها عصبیت و بحور و جفا
برجای می نشیند و خود مغضوب نفس متوجه میشوند ظلم و ملامت بر عیال می نشانند و ظالم و جائز را
بیاد افرا می سازند بلکه مادر از روزگارین می آرند گاهی بعضی بر عیالش مست علیا می کارند نه آنکه
خود بجای آن استمر رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب ظالم را بجای نامش غلبش قرار دهند ازین
سنی صیحه می تراود که اورا مغضوب کردند و دانستند که و می این میدان نیست با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضایین دیگر هم در جفاست ظهور دارد که در بیانش منظره سواد اجازت
نی بدین معلوم شد که دعوی تعین امامت مرتضی محض بمعنی ولی حقیقت است و روایت بجای فقر
و موافق فضیلت البکر الصدیق الامام و هو المطلب خدایا مگر گویند که فضیلت ابی
الموئین و فضیلت خاتم المرسلین از اقدار مانع شد چنانکه از کلام شریف مرتضی غیر او ظاهر
می شود و جوابش آنکه لا یمسک که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اصول موضوعه امامیه اصل حضرت
امیر المومنین مغضوبان شد علاوه بر کتب الفه معلوم توان کرد که اقدار معصوم بجهت صوم و یافیه است پس
و در حصول عصمت بر انجذاب الوقت حالت منظره باقی بود و دوم آنکه اگر نقطه بر احادیث شریفه
مضایین شریفه مساوات شوم بلکه فضیلت بجای مقتضی است بر جا خویش است زیرا که در مدارک
اما بیکان متحقق شد که متحقق صوفیه کما قال الجالی فی حسانین رفته اند یعنی مرتبه امامت هزار درجه
و رسالت خلقت است و لهذا حضرت خلیل الامربه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از انجذاب
الکرمی تکمیل حتی که فاضل اند و نیز واضح شد که در اثبات فضیلت جناب میرزا انبیا علیهم السلام بابت
سبایله و مانند آن استلال می کنند و در آخر وقت شتاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لابد
سوادت در جمیع مراتب جناب مصطفی را خواهد بود و کرموت و رسالت است زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند و از این پس شتاج بعضی داشته باشد و اینهم در اصول روایات امامیه بر جا

خویش از اخبار و آثار میرین شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفی و وجه اکمل مع المناقب المحمديه
التي توجب فيه والاتحاد في غيره حاصل بود چنانچه از مصنفات کرامی و بر سنی شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب روضه امامیه بحار الانوار روشن است اگر گوشت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کرد پس
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه پاک عرض که حضرت امیر است نه جناب بشیر و ندید که باید علی یا یحیی من
حدیث اخصال المروی عن الرسول لم تعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بجوامع احکام و احکام
بخشیدند علی مرتضی را بجوامع علوم و بلاغتی که کلاش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و به
ظاهر است که مرتبه کلمات او و وضوح منزلت علوم اقوی و اشرف است اگر سید
المسکین النفس بنوت و رسالت او ند جناب مرتضوی را با ما است که با عارف محققین
شیخ زاهدین مناصبت کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمديه
صلعم و بسته توجه و عنایت و استغناء نشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی مقرر کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قمر وادامع ذلک تا نایف عالم البدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ الشایخ و جبار و جلال العیون تجلی عوام هم از ان بهره وافر بر می دارند و زیادت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارنا شرف شده آری فرق نیست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای ما و نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه مقتضای
انصرحای علمانی قوم کما یحیی فی المسکات الثانی کلام و پیام بلا و سطره که برای حضرت مرتضی عین بود
اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب
دوازده هزار و محبت و ذهاب جبریل بسو امیر المومنین است و چهار هزار چنانچه در عنوان و اوراق استی
و اگر جناب مرتضوی شریک صحابج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز رسید الکونین نمیفرود بلکه زمین
مقام آنیز تفوق برای امیر بود زیرا که وحی فرشتگان آن بدینند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرشین فرق این است که پیغمبر خدا را از مقامی عالیه عبطی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلا سکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا شقت و کرب اینهم درین سفر بقلید اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم سرخ تمام یافت چنانچه روایت کرد اجماعی از ابن عباس که در بحار منقول است شاید عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب تمامی ماهها و عرش کرسی از نام من شهرور است هیچ جماعتی از فرستگان
نگذشتند که آنها از جناب تصوی نپرسیده باشند ناگاه ناگاه آنجناب امیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین فرم سبقت از من بزرگ جبرئیل گفت که این فرشته است که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که با عترت اهل بی در گوهر مراد زیاد تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نزد علمای شیعه رسیده توله آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت سالتاب نیار منقول نیست
زوجه اش تول زهر رسیده لسان العالمین بلا منظمه و فرزندانش حسین اند سید شباب اهل بیته
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین ایشان فدا شده تمیزش جبرئیل امین که بفرمانی علی کشید لیل القدر
سعلم سید المرسلین بود پس چنانچه پیغمبر بیک اسطبلش گردی امیر المومنین مفتخر و تملات ناد علی با مروت و طهر
شجاعتش بر تبر رسیده که شتر عشرش از آنحضرت صلعم منقول نگذیده همتی و شمشیر زنی رستم و هندی
در از آن محض النیاب یگانه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان عوی خدای می گردان
یاد جهان جهانیان برده سخاوتمند بجای کشیده که حکایات خاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه
بگلزار بلاغت کلامش رونق باز از جهان ایل شکسته و ازین است که کلام عجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصد نزول سوره ایلاتی که عقریش کور میشود حرفی از آن گنا
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار بر توی از آن افتاب و کتب حدیث و کلام با خصوص
حکایت حکیمه که رواه امامیه بزرگ اتهام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب فضل
و نزول عتاب باره حضرت سالتاب جای بجا و کتاب مطاب موجود است چنانچه بعضی از
روایات بطریق نمونه از خوار در باره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر اینکم

و بحکم حیات القلوب مرویت که نازل شد آیت امامت میرساند و باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 الْبَيْتِ عَلَيْكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَذَابُ الْكَافِرِ يَمْنِي اِي غمیر برسان است خود اما علی و ابوالفضل
 و ذوالکافرنار خواهم کرد بخلاف جناب امیر که در هر مقام بنائش و محبت موصوف و امامت آن
 جناب صیحه آیت مبین و مخصوص و مخفی ماند که هر چند خلفائی نشدند رضی الله عنهم اجمعین بر اصول تشیعین نام
 مبارک علی مرتضی ازین آیت محو کرده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لامحاله است
 بکار برده اند که بجای و ان لم تفعل عذبتک عذاب الیم و ان لم تفعل فمبلغت سالت نهاده و خطاب
 که ازین استبانهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
 متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصحابی اصحابی صحرا را که بجای است هر دم گرمی و عذرتیج
 کند بجزی ستمی چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که
 فضیلت عکوار بر تمام کائنات قاطبه مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فکف الی غیر ذلک کمال تعد
 و لا تخصی ضرورت که بر اصول ما بیخاسته که باره از ان مسوع شده بظاهر خویش که عموم افراد است محمول
 باجماع بر اصول این فرقه اگر مدح و مناقب مرتضوی را باره فضیلت تنج کرده شود چند ان خواهی یافت
 که عشر عشر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید و از نجاست علایم کرام ایشان اعتراف هم
 با کرده اند که ما و ما الیه بلکه اگر بغور و محال را ملاحظه و در فیهاد مدح و محامد هر دو جناب مانند ظلمت
 خواهی دید و قد قال لعل قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل یستوی
 الظلمة و النور و این مضمون هم من تلقا النفس کفتمه ام عیاشی بل عرف مجلسی در جبار از البواضر
 قابوس از امام صادق روایت میکند قال للسواد الذی فی القمیر محمد رسول الله صلی
 الله علیه و آله یعنی ظلمتیکه در میان قمر است آن پیغمبر است و باقر مجلسی از سخن ساز می ایجاد
 بعضی از احتمالات نموده تکلف و تضعیف و سواد را بر حقیقتش حل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
 بسیار از آیات قرآنی مثل وَ کُنَّا لَنُحْصِنُهَا فِی اَیَّامٍ مَّیْمَنٍ و کَرِیمٍ لَیْزِجْکُمْ مِنْ

جنت است بدست حق پرست جناب عالم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب است
 او را نیاید و در نوشتن مثل عمده وزارت السلطنت که منسوب به صاحب بود که اثرش در اب
 و سند است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصحیح کنی و آنچه برسی در لوا مع در باب اعراف آورده
 سر سبزینی بلکه بعضی خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و درین باب هرگز مستقل نخواهی
 و اول دلیل برین مورد اینست فیض امامیه است که صاحب لوا مع النوار التمجید نیز اشاره بآن کرده که
 مراد از مالک علوم الدین حضرت امیر المومنین است و از مودعات این فصل است آنچه در کتب
 اهل تشیع با خصوص حکایت القلوب که محمد رضی بن محمد نصیه المجلسی تالیف آن برداشته است
 که اگر تمامی رختها افلاک شوند و بحر محیط کسبا گرد و تمامی جن انس محاسبین و کاتبین باشند
 هرگز فضائل علی بن ابیطالب شمار نموند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی نسبت به فضائل
 علمی مشاغل نمیتوان گفت که شاید جناب فاضل کمی هوای آن با چنانچه در بیاض عثمانی است
 و لو ان ما فی الارض من شجره اقلام و البحر ماء و من بعد سبعه ابحر ما فندک کما
 الله مخفی نماید که خاتم سوره که فانی آن را آوردم که لفظ رب را ن و ج و ا و مع است چون اهل تشیع
 در آیت کریمه اَنْتُمْ مَلَائِكُهُمْ و وجوه يومئذین ناکضه الی ربها ناظره جناب میرزا
 راوده می کنند و لوا مع المذکور عجیب است که در مقامی که این جاده مسکون نماند بلکه اگر لفظ المذکور جمع
 جمیع کمالات است ذات امیر راوده کنند استعجاب است و اگر اندک امان نظر را کار فانی بشین خواهی
 دریافت که درین خصوص نیز تفوق برای خلیفه است نه برای علیم و خیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
 و جرجانی و غیره الفاظ کلمات را که در آیت مذکوریه و مع است و معلومات و مقدرات الهی حل میکنند
 و بر طایفه است که بسا چیز است مقدرات او تعالی که بجهت تعلل راوده اند آنها و در تشیع اخیر
 داخل اند پس بخند فی حد ذاتها ممکن باشد لیکن خروج آن از دایره توحید است و ظهور آن که مفسر
 و عالم این که مسلم است بخلاف منافق محاد مصلحت که بر این ظهور و فعلیت بر برگرفت و بعضی

از ان تعلق بر روز قیامت است و ثابت باشد اینهمه بنزل تسلیم است الا ناظر کتاب محمد مصوم بن محمد بن
 بن علی بن الحسین لاسر ابادی که کتاب قدیم عربی را با پارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
 فضایل بمجموع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی ولو ان مکاتیب الکدن
 الاية بحديث امام حسن عسکری ذوات فادسه اهل بیت اندک در قرآن جناب میرالمومنین که فضائل و
 کمالات ایشان با دراک در نیاید و به بیان نرسد و مودبانه یعنی با عقدا و امانیت که خدا تعالی
 چند جا این بزرگان را بکلمات تعریف فرموده از جمله آنکه فتکفی ادم من رآه کلمات تنبی
 المقصده اینهمه مراتب مناقب جناب اقدس حدیث ثابت باشد یا نه در باره جناب پیغمبر صلی علیه
 و آله و سلم که همیشه بر اصول مایه طالب معرفت جناب امیر لود جناب از تفسیر الهیت امیر می آید هرگز
 نیست ها تو اینها که از کنتم صادقین و در فضیلت امیر و فضولیت
 حضرت بشیر و نذیر باین پنج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب بهر چند با علی رود لیکن مرتبه متخلف
 نمی رسد چه جا فوقیت زیرا که عقل خارج استبعاد نمیکند که تکلیف شخص بعضی از وجه بر تاد و خویش می
 پیدا کند همچنین اگر مرتبه ناسب است شود که ام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه فعال الهی
 که در کتب مضبوط و مرقوم است که ام دلیل اقامت توان کرد پس ناسبان را یا با باشند که گوی
 از متخلفان می رانند و ایشان را علم مراتب ایشان حیران میماند پس چه مجال که ناسب بفضیلت
 کلی و مزید ثواب خرومی کثرت فضائل و زیادت فواضل زاید بر تخلف باشد چه جا آنکه همسری این
 امور با جناب اقدس حدیث بلکه زیاده از ان نیز لم بعض شوت رسد و احادیث امه چنانچه مصنفات
 مجلسی آن گواه است موجود که جناب پیغمبر صلی علیه و آله و سلم در حق شهید که بلا فرموده که بسرام و برادران
 است و با اینهمه امام از صلب او وجود خواهند آمد نم شان قائم آل محمد است علمهم فضله و مقام بر معنی
 آن که سلطان عقاید امامیه باشد و رساله رسیدن فم که نزد شیخ عاملی فرستاده بودند تا آنکه
 همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم و اول فضیلت خواهد نام باشد و خواهد متخلف المقصده در

زیادت و نور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضی نسبت لفضایل و کمالات محمد صلی الله علیه و آله
 بر اصول ماسیه گفتگو نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرقه از فرق شیعه با وصف عقل و شرف
 انجناب را با الوهیت ستایند و همه در خدای او توفیق نمایند اگر منصفیت
 با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند و در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله
 اگر و سلم چرا این عقیدت بهم رسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استباط مستوفی کرد و جایکه در اثبات
 افضلیت مرتضی میگویند که انجناب شخصیت است که مردم خدای او قائل شده اند و با نام نبوت
 ببار می را شعار داده اند که از انجمله در احقاق ثبوت ستمی این بیات مرقوم است **ابیات**
 لَوَ انَّ الْمُرْتَضَى ابْدَى مَحَلَّةً ۖ لَا تُحْيِي النَّاسَ طَرًّا سَجْدًا ۖ لَكَ كَفَى فِي فَضْلِهِ مَوْكَا عَلِيٍّ ۖ وَ قُوعُ الشَّيْخِ
 فِيهِ اِنَّهُ اللهُ ۖ وَاگر در کتب قوم نیک طایفه خط کنی بخوبترین وجه مشاهد و محسوس غم اید شد که انجناب از
 مرتضوی در خطب و ریافته افتخار اکابر قوم بران زیاده از حد است از الفاظ خطب ان مسیح
 اَنَا اَحْيِي الْمَوْتَى وَاَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَاَلْاَرْضِ وَاَنَا الْكِتَابُ الْمُبِينُ وَاَنَا حَمَلْتُ نُوحًا
 فِي السَّفِينَةِ وَاَنَا صَاحِبُ نُوحٍ فِي بَطْنِ الْخُوفِ اَنَا جَاوَزْتُ مُوسَى فِي الْبَحْرِ وَاَهْلَكَ الْفُورِ
 اَوَّلًا اَعْطَيْتُ عِلْمَ الْاَنْبِيَاءِ وَاَكْصِيَاءِ وَفَصَّلَ الْخَطَابِ فِي مَمْتِ نُبُوِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ این کلمات طیبات را مع انوار روایت ابو زو و سلمان است اما خطبه افتخار که باظهار بر ان
 بن نبانه روایت نموده انهم را مثال بن موشا مل است یکد فقره ان نیز ثبت می شود انا الحاسب
 لِلْخَلْقِ اَنَا مَنَعْتُ لَهُمْ اَنَا عَدَا اَبْهَلِ لَنَا اِلَّا اَنْ قَالَ اَنَا صَاحِبُ اَيَاتِ الْعَجَبِ اَنَا عَالِمُ
 اَسْرَارِ الْبَرِيَّاتِ اَنَا مُنْزِلُ الْمَلَكُوتِ مَنَازِلًا اَنَا اخِذُ الْعَهْدِ عَلَى الْاَدْوَحِ فِي الْاَزَلِ اَنَا
 الْوَاضِعُ عَنْ اُمَّةٍ فَمَحَّلُ الْوَرْدِ اَنَا بَابُ السَّجُودِ اَنَا الْعَابِدُ اَنَا الْمَعْبُودُ اَنَا الشَّاهِدُ اَنَا الشَّهِيْدُ
 ودر خطبه طنجی که بیان کوفه و مدینه اتفاق افتاد این ضامین در نص و روایت انا صاحب
 الطُّوفَانِ اَوَّلًا اَنَا صَاحِبُ الطُّوفَانِ الثَّانِي اَنَا صَاحِبُ سَبِيلِ الْعَرَمِ اَنَا صَاحِبُ الْعَرَمِ اَنَا

صاحب کلام سراسر ممکن نایب انا صاحب علم و اجتهاد انا صاحب علم و اجتهاد انا صاحب علم و اجتهاد
مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها انا مدرکها
انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول انا الاول
قبل لدور انا مع القلم قبل القلم انا مع القلم قبل القلم انا مع القلم قبل القلم انا مع القلم قبل القلم
افاد انتم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات جد صدور یابد زیرا که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مایل تصوف بود و در این کفر رسیدند این قسم روایات بحال تفاهر و کتب دین
و ایمان خویش روایت کنند و فضیلت امیر المومنین بآن مقصود دارند و ازین مقامات همیشه
که مرتبه جناب امیر حضرت الوهیت رسیده بکند از آن هم در گذشته چه جامی جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت و مفضیلت بر زبان آید و آنچه اساطین کلام و حدیث که از صوفیه
نقصد کلام دارند چنانچه اشارتی بدان نمودم در تاویلات و درستی این نوع کلمات طبقات چهار
و تسویلات بعمل آورده اند و روایات موهوم و احادیث مجعوله از صدوق شیخ صدوق و ابان
شیخ الطائفه امام عظیم خویش بر می زنند و در آخر نیت می آید و احادیث حضرت رسول بانی مبینند خدا
شاید حال است که بجز ملاحظه کمال الهی علی بن ابی طالب برخواست بر سر از آن مهلات حکایتی از آن
خرافات آگاه می گفتم باجماع مجلسی و بکار از جناب امام باقر علیه السلام اولین آخرین روایتی که مذکور است
که می برد از خود غایت چنین نازل شده است **اَلَيْسَ اَيُّهَا هَذَا الْخَلْقُ وَعَلَيْكَ حَسْبُكُمْ**
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و علی حساب ماست مقصود ازین تحریفات یہود آن است که این
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من حاسبی خلق ام مطابق آیت قرآنی است جان
الدکتانجیر را چند طایفه اطفال ساخته اند و بر می دوشی خرافات مذکوریش چه پستانها که از کتاب
آن کزده اند **الْأَنْبُوتُ** بگوید و حرف از توجیهات تهرجم و تحقیق متقین باینست میگوید که بنابرین طلب
محققان را باغبان بود و خبر علیا حساب هم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان علیا حساب هم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر صفات است یعنی صاحب حساب با مبالغه حمل واقع شده چنانکه
 جانان این دو وجه جاریست چون مدار حساب چهار ایمان لایات آن قمره بعین دو دمان امکان است
 پس گویا حساب این است که الله تعالی علم سوم آنکه چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 با فضیلت مرتضوی فرماید و بعد از وفات ائمه خورشید که مناط فضیلت باشد شرکت مرتضویان
 نماید و ارشاد کند که در فضائل و من شریک است تم چنانکه در کتاب فضیله و جبار موجود است اکنون
 کلام در فضیلت آن عالی مقام علمای شیعه عین جو و جاست چهارم آنکه سلمنا که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فضل بود چنانچه بر زبان امامیه و اهل بیت و ائمه و ائمه جاری میشود و سلمنا
 که فضیلت از اقدامی شد لیکن نصیب میراث منین در محراب جسد بعد از ائمه ابو بکر صدیق و علی
 اقدامی آنحضرت نبود زیرا که می باشد که حق را بر مرکز نشاند به محجه خویش محاورت می نمود و باز
 می گنارد و ای غیر ذلک الاحتمالاتی است که در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق البقیان و خویش
 مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اول از همه با ائمه عین بیت امام مهدی می آمد نمود و ائمه و ائمه و ائمه
 که در احادیث امامیه کور است که حضرت سلطان ختم رسالت است صاحب الامر نماز خواهد کرد و افضل می
 مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود **علاوه** نظر بکثرت فضایل و وفور محامد و مناقب چنانچه
 از مناقب مرتضی و واضح و لایح است با مبارکش بر کف خویش بخاوه اند پس قدمی جز جبار نباشد
 و در بنای مضامین عجیب و گشت بر اساس بلفار مثل سیدویه و خورشید بر سبیل ائمه و رسالت و عظمت
 کشیده اند غلط گفته از زبان صدق قیام حضرت خاتم پیغمبران و اخبار نقل می نمایند و او بیان میکند
 و روایت منظم و پذیرد و فایده بطور مثل حسن الکبار فی معرفه الایمه الاطهار نام حسان بن ثابت
 فرماید بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور با این نصیحت و التماس
 يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اَلَمْ تَرَ اَھْمُ فِیْ كُلِّ وَاكِیْمُونَ مَسْتَشْفِعُونَ اَلَمْ تَرَ اَھْمُ فِیْ كُلِّ وَاكِیْمُونَ مَسْتَشْفِعُونَ
 قَدْ قَالَ لَنَا مَلِکُ الْمَلٰٓئِکَةِ لَمَّا صَوَّكُمَا مَسَّحَ اللّٰهُ بِطَمْحِیْ یَدِیْہٖ فَاَحْبَبَ اِلَیَّكَ قَدْرَہٗ عَلَیَّ

جناب مرتضی و مقام استدلال تحقیقا و الزاما بان تشبیه میفرمود و عجب که از امامت خویش در سجد
بنویس مضرول گردیدن ابو بکر صدیق بان فضیلت و رسوائی و جفا می او و بدین دران نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت بکبر را برای این منصب لایق و بنیاد متاعل می نمود و
نیزند و با وجود تحریب عهد و عدم ذم هول و سیان لغطی ازین واقع بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوا علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا الشیء عجایب **روایت**
که ولایت امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بجا مجلسی بنظر کترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بحسب حق پوشی و ترفوشی الاطالفة منهم کاشیر
الی بعضهم عن قریب النشار الله تعالی بهمین می سرانید که امر بنوی بر فرد منتش بود پس
تعیین امامت مرتضوی برای نماز با عتراف مجلسی کاظم سبب و اظهار این جماعت کثیر
نداشتند باشند قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بکفایت عبد المذین زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
شد و الا سلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و دلش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی نام نشود اولویت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله
اتفاقا قبل از ساخته من هر یک از اوصیای کما از عقیبتش گذارده است که ماست که استحقاق خلافت
را شده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات از اید بر فضائل فای النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب ید چنانکه مجلسی در بجا و دیگران در غیر آن مجروح است و استبعاد و استعبار گمان برده
القصه و تروا من یصلی بالناس من وایت صاحب استیجاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت بود او و از عبد المذین زمعه و قره العینین تفضیل الشیخین و رساله النصرة
الصدیق لولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام و احد است و ازین است که عبد المذین زمعه که محاورات عرب نیک نیست

از مردی بهیابی با اناس غیر از افضل الصدیقین دیگر می را تفهیمه و بر روایت امام احمد و سند و جام
در سند و غیر او غیر آن وقتی که مروق عظم و بر او کتایت آغاز کرد و داشتش نمود که بدو ان نفس
چرا من کنی که امام شو این جواب او و الله ما امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و لکن
جبن که انرا با بکری دایت احق من حضرت رسول صلی الله علیه و سلم یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مرابا است تو امر فرمودی که بمقتضا ضرورت شر و غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضر
که ای پیغمبر خدا و ابوعبسی تر نزد جامع خویش است و ذکر حدیث مرزا ابابکر فیصل باناس و کرم
محسن و صحتش گفته و فی الباب عن عبد الله بن سعود و ابی موسی و ابن عباس و سلم
بر عیسی و عبد الله بن زمعه انتهى بلفظه و ازین مقام هم کالنور فی الظلام
شده که ترجمین مجاز در ترجمه صد و ایت صاحب بیابانند مجلسی و غلط طرح افتاده زیرا که
بر صوخیانیه اینها حکم است بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و سلم بامامت
صدیق متعلق نبوده و بدیهی البطلان بل موافق او بیان کمالا تخفی علی من تتبع روایات الکتاب
المذکوره و هی ماخذ که السیر الاسما بعسا بر آنکه جمعی از امیه شمس صاحب مجمع البحرین
که در بیان آن کل غرایب و بیابان است فقط اتر کرده و تحقیق معنی لفظ صوخیانیه و غلط
کرده و الاشیء بر آن رو که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر او امتیاز ائمه سی بر امامت صدیق
و وقت آنست که عرض خود فرموده اگر نه من سامعین با طهرین عیالت جمع البحرین که در بیان
ساتو منقول است محفوظ و مرکز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر اندیش من است که
اذا تشبهت عائشه بنی انما و حدها وان جمع فی الظاهر و لا یؤید انما اظهرنا
خلاف ما اراد انما عائشه ارادت ان لا تشام الناس و لا یظهر کونه لا یسمع
لما یقول و لا یخبر انما ارادت ان لا یظهر انما یسمع لیس یسمع لیس یسمع لیس یسمع
الا کما فی الحقیقه و بیادین آن که الم یؤمنون و یؤمنون و یؤمنون و یؤمنون

به بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت از مدعیان صدیق نگذار و بلکه برای این کار دیگر را از عین
 ثبوت برادر و هر چند مراجعت کرد لیکن بذروه قبول نرسیده و مخفی نماید که این نوع استدلال
 بعد از آنست که مخالفین با قدیای حدیث را حاوی شی که معانی غریبانش در مضایقه و مجمع الجوامع
 و مانند آن سبب شده عموماً ثابت بنمایند چنانچه برناظرین بجا و رسائل مخاطب مانند آن متعجب
 نیست اکنون در اطلالیان روایت موضوعه ملا باقر و نیز گانش و دعوی اطلالیان همین امامت و تشو
 بعد از آنکه مدعی بر امامت صدیقی که امامت را قبلیت طریقه آنکه باقر مجلسی با وصف او عا
 نجر در فن کلام و حدیث تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام کرده و مذکور است این
 حدیث است روایات امامت صدیقی با عنضم مختصرات نفسانی در بجا آورده و دعوی تا مقصود آن
 بزرگان مسلم برده میگوید که از بعضی احادیث قعود بنوی هر چه که ابو بکر و از روایات دیگر تقدیم
 آنحضرت و از بعضی وصف بودنش واضح میشود و همچنین نیاز مردم بخوار ابو بکر و دعوی قعود
 قوم و دلائل بر بر بکر بودن اوست نه الراوة تا خبر با وجود منع اخبار و مخالفت کردن
 ابو بکر با زبیر آن مدعیان از همین جهت مدلول برخی از احادیث را قضا و او بحضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و منطوق حدیث برسد و جامع الاصول کسی که هم بر منوال است و مدعی
 عتاب شریف بخار شده وقت مراجعت و مقدمه روایات خوانست که رجوع این عتاب بحضرت
 فرستادن پیام امامت کوید خویش و هم بر قبایل بیدار و عذرت و خرن ابو بکر و در پیش پای حق
 خلافت جانب شقیه و گذشتن خبازه شریف و معبرین صفات است از این است
 برینکه حضرت پیروز بیرون نیاید و ابو بکر امامت میکرد و مدلول حدیث عا باشد که وقتی
 درین ایام با شما اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافق است با و اینست که آنرا
 خلف ابو بکر بود و همگن این ناقص است قول نسف از باب بکر تقدیم فاقی سیده ابا بکر
 بقدیم چنانچه خواهد که رفع حجاب و با قبل نماز بود و روایت دیگر مشکی مردم خواستند

که نازار الشکست و ارشاد شد که تمام کنید دلیل بعیدیت است همچنین روایت عبد الله بن معمر بن الزهراء
منطوقش غیبت ابوبکر است از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام بابو بکر
رسانید و الکمل تعارض و تناقض نهی تلخیص فی الایات المطبوعه و قصیر کم باید بدون مرأ
بما فی روایات مذکوره که غالباً کاشف تعلیقات و باشد بحجت هر چه تا مترسیکوم که اینهمه لاف
و کراف علمای قوم است عا شاک تعارض و تناقض بوده باشد اما الاول پس از آنکه فتود
انجناب ناز لهر که روز شب افق افتاده در پیوستی بسیار صدیق بود لیکن روایت تقدم
لمعت بار است آنحضرت است علی الله علیه و آله و سلم روایت بود نشنید صنف مخصوص این اقمه
غیر سلم بلکه وصف بود نشنید و روایات است در نماز صحیح چنانچه از شرح ملا علی قاری مشکوٰۃ شریف
هویدا و اشکال می شود و قد تقر آنکه لا تناقض بین قولنا ذلک قائم یضبط للتأخر و
لیس یفایم وقت الزوال فما ظنک بالتناقض فی دعوی قائمه یوم السبت و سلب
القیام عنه فی یوم الاثنین پس مجلسی می تناقض ننور متن می نه زیب نیز یاد شد اما
انچه گفته که انجناب ناز پیشین در پیوستی چشمت بود پس بر کسانیکه نیت حدیث کرده اند تجب
نیست برای اطمینان در باب عوام از صحیح ابن حبان و ایمنی منقول میشود بدانکه میث مذکور و فی دیگر
حدیث ام المؤمنین صدیقه که روایت طولانی است و تلمبه تفصیل بعضی از مقامات است لیکن در
باره جلوسش یف که آیا بجانب بین بود یا بطرفیسا محمل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
سفيان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن عمر قال قال حدثنا ابو معاوية عن ابي الحسن
عن ابي ابراهيم عن الاسود عن عائشه رضى الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلى الله
عليه وسلم من نفسه حقة جاء معي فجلس عن يسار ابي بكر وكان الشئ
صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس واعدوا ابو بكر فامّا انتهى واما الثاني
پس مراد از اقتدای مردم بابو بکر صدیق ناز را زدن شان است بلکه او گو یا اقتدای ابو منوفه

پس این است صدیق و دعوی اقدای مردم درین ساختن و نفی آن با تبارخلاف حقیقت
 حقیقت و مجاز هر دو صحیح کافی قولنا زید اسد و زید لیس اسد و اما الثالث پس این است
 اول مخالفت ناسیدن و در آخر کلامی با اراده آن مدعی تعارض تناقض گردیدن سید از
 حضرت ملا باقر مجلسی بانی سبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق بر عایت حق بود
 خواسته بود که از مقام خود باز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بمقام امامت فرستد
 لکن بمنع حضرت باز بمقام خویش عمو و کربل و درین وقت حاصل کلامی ایشان نیست مانند کسی
 که بقدم رجلا و ابو خراخری در شان اوست عجب آن شریف مرتضی لقب بعلم الهدی و تابعین
 و پیغمبرین! و که این اسرار نامند و از نهوات خویش باز نماند و اما الرابع پس این است
 ابو عیسی ترندی و مانند او ناطق بقصد دیگر است آن اقدای جناب سرور انبیا با بوی که صدق
 در نماز صبح و شب است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز جمیع
 مردم تحقیق یافت بعد از آنکه بعضی در موت آن سرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت کجا
 واقع یوم الاثنین بگزارشعار مشهور که عبدالعزیز دی و شرح تهذیب کریمه بر سامعه ملا باقر
 بنور عبور نموده **شعر** در تناقض شت حدت شرط و ان وحدت موصوع و مجموع و محمول و مکان
 وحدت شرط و اضافت جزو کل و قوت فعل است در آخر زمان و در بمقام نیز مطالع
 ابن جاب کلامی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیق که جلوس شریف و صفای از آن
 سلمه می شود و میگوید هذا خبر یومهم منکم یحاکم صنادید الاخبار و لا یفقه فیها شیء
 الا نارا انه یضاد سائر الاخبار التي تقدم ذكرها كلها وليس بين اخبار المصطفى صلى
 الله عليه وآله وسلم تضاد ولا تناقض ولا يكذب بعضها بعضا ولا ينسخ بعضها
 منها القرآن بل يفسر عن مجمل الكتاب و مبهمه و مبين عن مختصره و
 مشکله و قد دللنا بحمد الله و مناه على ان هذه الاخبار التي رويت كانت في

صَلَاتَيْنِ لَا فِي صَلَوةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى حَيْثُ وَصَفْنَاهُ فَأَمَّا الصَّلَوةُ الْأُولَى فَكَانَ
خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ وَكَانَ فِيهِمَا مَأْمَا وَصَلَّ بِهِمْ
قَاعِدًا وَأَمَرَهُم بِالْفُجُوءِ فِي تِلْكَ الصَّلَوةِ وَهَذِهِ الصَّلَوةُ كَانَ خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ بَرِيدَةٍ وَتَوْبَةٍ وَكَانَ فِيهَا مَأْمُوًا وَصَلَّى قَاعِدًا فِي الصَّيْفِ خَلْفَ ابْنِ بَكْرِ
ذَكَرَ لِبَيَانِ بَارِئِ هَذِهِ الصَّلَوةُ كَانَتْ آخِرَ الصَّلَوةِ بَيْنَ التَّحَنُّنِ وَصَفْنَاهُمَا قَبْلَ نَاكُصٍ
بِهِمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا سَمْعِيُّ بْنُ أَبِي هَاشِمٍ بِرِوَايَةِ سَوِيدِ بْنِ الرَّمْلِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو
بَنٍ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ عَنْ حَمِيدِ الطَّوِيلِ عَنْ
نَاسِ النَّبَايِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ آخِرُ صَلَوةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَعَ الْقَوْمِ فِي تَوْبَةٍ وَاحِدَةٍ مَوْشَحًا بِهِ قَاعِدًا خَلْفَ ابْنِ بَكْرِ قَالَ أَبُو عَائِشٍ هَذَا الْخَبَرُ يَشْفِي
أَلْأَرِيكَ عَنْ الْقُلُوبِ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ يُضَادُّ مَا عَارَضْنَا فِي لُظَاهِرِ تَقْدِيرِ
تَنْزِيلِ وَتَسْلِيمِ فِي مَجْلِسِ مُنْجِيَةِ وَقَعَ شُبُهَاءٌ فِي بَعْضِ زُرَوَايَاتِ تَحْمِلِ اسْتِحْدَانِ بَعِيدِ نَاكُصٍ
سَعْمَهُ أَمَامِيهِ شَرِيعَ رُوحِ أَرْبَعِينَ مَجْلِدَاتِ بَحَارِ الْغُرُوكِ نِيكَ يَدَانِدُكَ مَحْدُودِ شِعْرِ وَرَبِّكَ أَرْزَقَاتِ
اِسْتِبَاهِ رَوَاهُ مِثْنُودِ بَرِصَاحِ فِي مِثْنُودِ كَدِ وَقَعَ عَدَمِ سَلَاةٍ وَبَلَاغَتِ وَرِكَامِ أَمَامِ رَجَبِ
رَوَاهُ اسْتِ كَثَرِ مَحَاوِيَاتِ عَرَبِ عَرَا جَابِلِ وَازْجَلِيَةِ فَمِ وَفَطَاتِ عَاطِلِ بُوَيْدِ وَهَذِهِ
عِبَارَتُهُ عَلَى مَا أَوْرَدَهَا بَعْضُ الْأَكْبَادِ بِرُتُورِ اللَّهِ ضَرَّحَهُمْ وَلَمَّا كَانَ هَذِهِ الْأَحَادِيثُ
مِنْ تَقْرِيرَاتِ الرُّوَاةِ فَإِنَّ رَأْيَ اللَّهِ صَوْرَةً فِي عِبَارَاتِهَا فَهُوَ مِنَ الرُّوَاةِ لَا نَفْهَمُ كَأَنَّا
عَلَمْتَيْنِ فِي الْأَكْبَادِ نَتَقْنَاهُ وَمَعَاثِرِ الْمَحْضِيِّ فِي كُنْهِ كَثَرِ عَالِبِ قَاتِ رَوَاهُ أَحَادِيثُ
أَخْضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِينَ بَاشِدِ وَلَكِنْ يَقْصُودُ اسْتِ كَدِ حَيَاتِنَا اِسْتِبَاهِ اَزْإِيَانِ صَدْرِ
يَانِتِ وَتَحْمِلِ اسْتِ كَدِ رَاوِيَاتِ قَدَارِ أَخْضَرَتْ لَبِيدِ شَنِيدِ بُوَيْدِ بَارِ بَاشِدِ عَكْسِ اَنْ نَقْلِ كَرِشَلَا
وَأَمَّا اِسْتِ كَدِ سَرِجِ مَحْضِيِّ سَائِمِ دَاوِدِ خَفْصَةِ فَاوَقِ عَظَمِ كَدِ بَابِ اسْتِ كَدِ تَوَامِ شَرِيفِ صَدْرِ

یافته منوع است این بحدی ثابتند وانی لهم ذلک اگر برافتر است خود الزام الی حق میخوانند پس
 بلاشک و شبهه باظهار کار خود قاطبه عین الوضوئی و بوالهوسی خواهم شد بود کما غیر حرقه
و اما السادس پس مقصود صدقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که بمباران
 متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت کار محمد بن مسلم
 سید جمال الدین در روضه الاحباب و شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب ثابت بالنسبه آثار آن میر
 شده که چون ابو بکر صدیق تبایک شریف سی محراب رفت و مقام امامت از جناب اقدس خاتم
 النبیین خالی دید آبی سر و از دل گرم برشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا بلند
 کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم فال بدترند و رفتن بسقیفه بعد
 اطلاع بحقیقت حال شل مشغول بودن اجله اهل مدینه بمجلس شریف عین در دینی بوده زیر اگر در
 مقامات آئینه تفصیل هر چه نامر خواهی داشت انشاء الله تعالی که از هزاره شریفی که گرجا و زمی در
 مکر کار مهاجرین او را بنا بر شد ضرورت بحجرت و سه بسو سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بسنی نیز در
 صحیح بخاری آورده و از عبارت منقول شد که اصل تاریخ طبری از عمر خوش بعینه در حجاب فارس
 نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و تعین موضع دفن همه بعد تجویز و اتمام فضل الصدیقین
 واقع شده **و اما السابع** پس چون خروج شریف بر نماز آخرین حج روز وفات
 وقت نجات از اغما و بیهوشی بود و کما فصل فی مقامه و بر روایت صحابا بجا بردن از شدت
 مرض نجات یافت که نماز صبح در سجده گزار و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین هستند
 که سدره شید تا آنکه مویهای خود را شان زدن و سمره در شهباش میدید با قضیه لم یخرج
 ثلثا مناهاتی ندارد چه روز و شبند و در چهارم از امامت صدیق بن محمد یکم جمهوره ان فقه
 بوده بکی در بابی الی الامی قول نسب با حدیث صدقه متعارض نماید و جواش بمقتضای اول
 عبارت بعضی از شرح بخاری مثل غایه التوضیح و عمدة القاری بن نج میثوان گفت که ابتدای این

ایام نشسته حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثنا آن خروج نفرمود از وقتی باشد که انتخاب
روز شنبه در نماز پیشین مهیا و یا بین الاستحباب و سجده و این مجاز و محاورات مردم کثیر الوقوع است
که اگر زیاده مطالع کتاب باشد از نماز جمعه تا صبح یک شنبه ترک نماید و وقت چاشت و دنیا فاقه
فرماید و حکایت عائشہ میگوید که روز مطالع کتاب نگذرد پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی که
تصحیح ثلثا و ابوبکر یصلی الله علیه و آله و سلم بطور کنایه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز
امامت یا مردم نگذرد و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد و المعتمد ذلک من اهل بیت
و اما الشامس این پس عوی تناقض و اجمال تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار و یگونی نیست
مراد از اشاره بقدری بکبریا اشاره است که در روایت است بمحصل مردمی شنبه
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بجان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنا نماز
باز پس آمد حضرت پیغمبر صلعم تقدم او اشاره فرموده فمیتطو کلا جمال علی التفصیل شاید زوایا
مجلسی آیات قرآنی اکتفاء قبضه حضرت نمودار و از بعضی از آن تمهالی اینجا نیز برخی همراهی
آن عالی قباله غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بعضی از حفاظ آن مجید ستر غیبت
متناقض باشد فاعتدوا یا اولی الابصار و تخفی نمایند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر ما هیچ منتظر نیست از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در جارا آورده علی الطائفة
بر آنست که مثل فایلی در بعد واقعه باشند یا بنظر آناف و استطراد نظر کرده باشند و غالباً
مجلسی در این روایات که بعضی شیع نزوحین است کما لا یخفی علی من طالع شریح
الصحاح و غیرها کما شیح المشکو فی القاری یعنی رفع منو و مغلطه افتاده و اما
الشماع بن سیرت و سابقا السلام که قصه روایت میداد و بعد از مدتی وقت احد بوده باشد
مدعی تناقض چنانچه گذشت لازم که در حدیث ثابت فرماید یا جمیع حضرة و غلبت روقت احد
تناقض لازم آید درین ایام این وقت و در وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح می شود که وقعه

روایت عبید الله مقدم بر واقع روایت عبد الله مذهب است و این را تبرعاً و دلیل ثابت است
 میگویم اما اولاً البین آنکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله
 پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
 آنکارا امامت عمر از انس و صلعم بنا کیدات مرقوم الصدور صدور نیافته بود و الا خلافت غیر
 صلی الله علیه و آله و سلم با اینهمه شد و لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیاً البین لفظ نبی است
 الله علیه و آله و سلم روایت عبد الله مذهب که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طبرستان
 واقع شده مؤمن یصلی بالذکر آن مؤمن مقتضی آنست که امامت ابوبکر صدیق قبل از صد
 این امر است و لازم می آید که حکم امامت بر غیر منتشر باشد و قد عرفت بطلان آنکه علی
 مذهب لفریقین باجماع محویریم که درین روایت دعوی تناقض جرمی داشته
 باشد با خدا یا مرکز جمعی است که در روایات اهل حق خیر از یک باب نماز و انهم لفظ من
 یصلی بالذکر آنست که بعد از وفات پیغمبر و این فعل را هیچ دوائی علاج نمی توان کرد و من یصلی
 میسر بعد از الله افلا تدان که چون عجب این فاضل مجلسی دعوی تناقض در بیان ابوبکر را
 توجیه بعد از تسلیم و تسلیم نقل کرده و یا درانی آغاز نموده و مضبوط گشت نباید و احادیث
 کتب خود را که در هیچ بابی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نماید حتی که نقطه در تفسیر
 با عارف امام عظیم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و تناقض در ابواب حدیث و احادیث
 و آخرهای کباب امامیست بعد بودن تا و یا تلاش نص می نماید که گفت فی حدیث که درانی
 از جمعی بر جای از ترس خویش من می جنبه و از نهوات خفیه با شماع شریف می جنبه
 من از نید عبارات امام عظیم او علی ما نقل صاحب الفوائد المذنبه این است حتی آن بابا که من
 الفقه لا یسئل الا بعد من العلماء الطائفة المختلفة فی مسائل منه او مسئله
 متفاوتة الفتاوی و قد ذکر کثرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المختلفه التي يختص الفقهاء في كتابي المعروف بالاسم تبصار وفي كتابي قدس
 الاحكام ما يزيد على خمسة الاف حديث قد ذكر في اكثرها اختلاف الطائفة
 في العمل بها وذلك شهر من ان يخفى انتهى بلفظه بل ان لم يجمع نحوه فهو ظاهر في انه لو حيد
 ابري سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا نعم الامية ورا حادوث ابلبيت عليهم السلام اختلاف
 شديد حتى كرهت كجانه بمعنى الباطل ولبس عين عرض وطوش بهفت شه وان كان
 ودر خالي بودن اعلی و سفت معاذ الله الى غير ذلك من الكفر الصريح نیز مرست
 چنانچه در سابق اشارتی بان نموده ام و بازه اینک صاحب شافی در حق هشام که اینهمه
 کفر و ضلال از معتقدات وی بوده بفرماید کان من اجله اصحاب لا مکرم جعفر
 الصادق علیه السلام هو صلی الله علیه استقام مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
 باجمه بر اهل اصفاء مخفی نیست قول بید و عین سابق مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
 و انرا مجهول الکلیف استن خیر می یاری است تا اینکه تخمین آن از امامیه مدعی رنر که کشمیری جایز است
 بخلاف ابن کفریات که امامیه با وصف اخلاق کریم و تکفیر و تضلیل امامیه ایه دقیقه فرو نگذاشته
 باجمه چون عشاوه عصبت و عشاوه بر سر بصیرت علم الهدی مجلسی و مجلسی و غیر هم قنیده نقل
 نعارض احادیث فرموی امامیه بدعه دعوی آن لاعن دراک و شعور در روایات امامت
 صدیق نموند بعد از رد اجمالی بر دعوی تحفه ایشان میخواهم که بر شالی از نعارض و قضا
 روایات قوم که پیش از حصا و خزانه خام و حفظ دارم برای نشاط سامین نظار و بساط
 اولی الالبصار کتنا نایم پس اینک اگر کسی روایات شان نزول آبات سورم ملاتی
 که در حق حضرت امیر و جناب سیده حسین و فضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت و فرات بن
 ابراهیم و مجمع البیان تفسیر صفا و علوی و سایر و عالی و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
 مغربی و امالی نسخ و مثال آن مرست جمع کند سر خود را بدو ارجحیت خواهد زد و تعلید

مجلسی و جالسی و قدیمی البتة حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و اینجا بعضی از آن اختلافات
 است و او بعضی را بالذات ذکر کنیم **تین اختلاف** درین است که چون چنین معنی آمد به ما
 شد و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کثیر مذکور سه روز در بیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
 آیا این نیز تعلیم و تلقین و حج و عمره یا صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب صطفی صلعم
 برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمّه باطهارت سرجمین بجاورد و مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
 یا فقط بگفته فاروق که **کَمَا يَظْهَرُ مِنْ تَفْسِيرِ قُرْآنِ نَبِيِّكُمْ** یا با هم شریفان حضرت
 المد علیہ وآلہ وسلم چنانچه از طائعه جرجانی طاهر می شود یا مضمون نذر بطور کثرت الهام و قلبی
 مرتضی بخند که **كَمَا فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي رَوَاهَا فَضْلُ بْنُ شاذَانَ** **اختلاف**
دوم آنکه حسین هم شریک این نذر بودند که **كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي**
رَوَى السَّيِّحِيُّ فِي الْأَمَّاكِيِّ فِي الْمَجْلِسِ الرَّابِعِ وَالْأَرْبَعِينَ یا نه بودند چنانکه برخی از قرآن و بعضی
 از احادیث بآن شعر است زیرا که از ملاحظه آن آیات ثابت میگردد که قطعه قرصان جوین
 سه بزرگ هر روز بختم می شد و همین **س** حصه می خورد و در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
 آنکه سه صاع جواز یهودی فرض گرفتند یا باجرت غزل صواب بود و آب این نخلستان که
 از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد و این سه صاع از عطبات نبوی بود که روزی طی زبانت
 آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه ایشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی از صاعی از
 طعام بخشد که **الْفَلَاحُ فِي الْجَارِ** **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
 حضرت امیر بودند یا نه متعجبان است از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
 کما فی الامماکی و غیره و موقوف روایات خربانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا و وقت طعام چه بود
 مدلول آنکه هر سه روز سه قرصان مذکور می بخند و اگر هیچ یا سه قرص روزی یک یا جناب خمیر
 صلی الله علیه وآله وسلم فرض گرفتند کما فی **تَرْجَمَةِ الْحَارِثِ وَبَعْضِ الرِّوَايَاتِ** یا طین است

این اختلافات را در این
 فصل ذکر کرده ایم
 و در بعضی از اینها
 اختلاف است

که حریره بود فقط و جمعی غذائی دیگر روایت کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و محبت
 اهل بیت علیهم السلام و عدم الف التثانیان لطعامهای رنگارنگ و غذائی که ناگون و ضیق معاش
 و ذکر معا و تقضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای مثله با عزرائل اکابر اسلامی
 طائفه کما یظهر من تصنیف است السید المرتضی مثل السلف و بحار المحاسن کمال
 زین بکسر کنند و او ترفه و تملذ و لذت و مردم آن زمان بمعاینه دو کاسه نان خوشن و بر روی فلز
 که در یکی سفیدی و در دیگری زردی همیشه ماکیان بود و تغیه شوند چنانچه بحجۃ الاسلام و صاحب
 خیر البحاری اشغال و در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک یا اهل بیت النبوة احکام
 ششم آنکه چون اهل این سرزمینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفیر
 او جناب سیده و اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجا و صحیفه المتقین است یا در شهر چنانچه در
 دیگر است اختلاف ششم آنکه جواب سیده النساء بطریق سوال منطوق بود یا منثور
 کما مر آن اختلاف ششم آنکه جناب سالت اب صلی الله علیه و آله و سلم
 شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این اشیاء و سخاوت منبسطه ظهور سیده نقل
 صاحب کتب الغرور است فرات زرد بن سبع التفات باول در وقت کتب دیگر ششم
 اختلاف و پنجم آنکه سه فورسکین و تیم و اسیر بی هم آمدند یا این اقدار غیر از یک شب وقوع
 نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت با و از بلندند امید که محبت و نواب سالکین خبر یکوقت افطار
 نبود و روایت صاحب قبایل و غیره که اثنای اهل بیت در شب است و پنجم ذی الحجه واقع شد و در اول کوفه
 اهل قی در روز رست بسم این راه است نایب آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که در
 اول مسکنی قوت افطار آمد و روز دوم تیممی حلقه پرورد و روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
 باین هر سه بزرگ سر قرصان چون می بخشیدند و بخوردن قطرات آب قناعت می کردند
 و حسنین را نیز گرسنه داشتند اختلاف و هفتم آنکه اشیاء سکین و تیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بجز دختن حرمه و غیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته و ستاره
خوان کشیدند و خواستند که دست لطعام دراز کنند منطوق بندی از احادیث معتبره است
که این بزرگان از نماز مغرب متعلقا نش فرغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه روایات بعضی از روای
وال بر آنست زیرا که طنج غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود که کما هو صریح
فی بعضی الروایات الشیخ الصدوق بن تقدیر یکم بجز طنج بخشیده باشند قبل از وقت
سالمین لازم آمد و آن منافی بعید است اختلاف دوازدهم آنکه ثانی مجتهدین
بجز طنج مجتهدین بود که المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس و حقیقه الثقلین است اختلاف
سیزدهم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش می کردی از سکین و تیمم و سایر روزه و جناب سید
شیرایا تطهیر و کفایت نمود چنانچه مطالعہ المالی بر آن گواہ است یا این سفارش می کرد و شریف و چنانچه
روایات دیگران بآن ناظر است قرینه عقلیه نیز می داند اختلاف چهاردهم آنکه
جمعیت کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می خفت و ابتداء عطر
جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخانی او بی آنکه نوبت سفارش مره بعد او
رسد و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که موت من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یک صاع نرو من چیزی نمی مانده و فرزندان از غایت کرسنگی بجان آمدند خداوند اتوا ایشان را
صناع مکرر کما فی منهج یقین دست از حمله می خواش بریداشتند و روایاتی که دلالت بر خفتن
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت خنجر در قبل ازین اشارتی رفته و طافه روتب امیر نمایند
که فضله کنیز هر روز یا سهیل بدلیت قوت هر روزه طیار می کرد اختلاف پانزدهم آنکه
بعضی از احادیث ال برین است که حضرت امیر سه صاع حوراکه بخورد و البته هم سیده بود و در آسیا
کشید و مدلول باره اخبار آنست که خاتون حبت یا فضله کنیز درین محنت و مشقت بودند و جناب

مرتب و قد عرفه انما اختلاف شان و هم آنکه طایفه گفته اند که از ملت جوهری
نخست بودند و مسکین را با تمام بشیدند پس از ملت دیگر طعامی دیگر است کردند و به یتیمی دادند و بار ثلث
باقی را همان تخت نمود و سیری را که از اهل شرک بود و حواله فرمودند و معارضات این سابقان
و نازه ترانیکه جناب قدس الهمی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس مسکین و یتیم و اسیر بر آنجا
میفرستاد و قلب بر آن رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب مغربی دانستند و دریا
می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی و غیره که اسیر از مشرکین بود
جبر اهل ایمان میخراشد و دعوی کسب این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصورت مشرکین نمائند
براحتی باشد اختلاف معتقد هم آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات بادل نظر میکند و بعضی بطرف اختلاف
توجه می کنند آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در کایه خوف و خشت الهی از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب گفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کثیر
مسماة بفضله تعلیم او از روایات قومی از قدما می امامیه به ثبوت رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال حضرت مینمود و چنین جناب سیده کما نقل
المجلسی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهل بیت نجیدن قرص اول بود چون آن
و دعای این بزرگان توجه خود هستند که کافات دعا او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و ثبوت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده با این بزرگان او را منع
فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه آنچه مسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین با حلوا و غیره بود که بجهر حال در خانه نهند کما فی کثر الروایات
و بعضی از احادیث بخار و تراجم آن نیست که شریعی بود که بصیافت از خانه حد لقمه سیم
اختلاف بیستم آنکه محبت سائلین ترتیب قرانی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یم بر همه جنابان بجا و غیر آن مستثنی ماند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذیفه و سید
 سدرنی را و از انار راه حواله کرد تا ایمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب طایفه زهرا
 علیه السلام مشامت مرتبه ایشان را شنود و تا جناب سید از حصه خود در گذشت به چنین غلام نجیب
 اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف است و حکم آنکه** بعضی حدیث را وندی حضرت خاتم
 المرسلین صلعم با امیر المومنین بر اطلعت بهایع مقداد قبل از ورود آیات کریمه تشریف برد
 حکما سینه از شفاء الله تعالی و روایت تفسیر قرأت غیر او را برین است که حضرت امیر تنها
 بعد نزول آیات فوراً بخانه بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر بیل قهرمان و دی درخت
 او نصف مال خود را بر آنجا جلال فرمود و حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته و در انار راه
 بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چار روز گذشته بود و مخالف این روایات با هم دیگر کاشمش
 رابعه النهار است زیرا که اول این قبلیت بعدیت البته ممنوع الاجتماع است کما لا یجعی قوم و نحو
 اگر سنگی مقداد از مدت چار روز با وصف سودگی او با تمامی اهل و عیال از انار خرمای عجب
 بنوی حملی آمد علیه و آله و سلم که بطریق مثل مشهور هم خرمای و هم ثواب بود هرگز معقول نمی شود سببه
 بلکه خال است که این قسم عد الطیف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سیدیه و نشانیات نماید
 تخرجه و از اگر سنگی جان سلامت نبرد سوم است قراض مرقضی بعد از نه عمارت نمی آید
 آسودگی تمامی اهل بیت با ضرورت بطیحه بن نشین نمی گردد و چه با آنکه دست رزق تا چند روز
 برای این بزرگان بلکه مسایگان ایشان نیز از احادیث واضح میشود کما هو منقول فی البحار
 و القطنین لابن طائوس علیه السلام قال لا بد ستانی **اختلاف است و حکم آنکه**
 آنکه جریر بن امین بعد از آسودگی المیبت سوره ایل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم نازل نمود باور عین شد و اگر سنگی و بهقراری مال برخی مثل روایت را وندی
 در جرح اول است و مفاد برخی ثانی **اختلاف است و حکم آنکه** خیر که این است

خیر الانام علیه وعلیهم التحية والسلام وفضله کثیر بخوردنش آسودند جبرئیل علیه السلام زوار السلام
 آورده بود و یا از مشقت خود بجد و جهد تمام شل نان جوین تحصیل کرده بودند تقضای بعضی از دایا
 که در تفسیر صافی هست امروا است فحوائی روایت قطب الدین راوندی در کتابش کوراکند
 جناب پنجم حضرت علی علیه السلام نیز در آن ابام از چهار روز سنگ شکم مبارک بسته بود پس
 با جناب بستم تقصیر بابع مقدارست دم رنج فرمود و چیزی از خردا در انجانیافت پسترا شاد و نو
 که امی علی این سبدر را بگیر و بسوی این رخت خراب رو و اشاره نمود یکی ازین درختها و بگوید که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سحر از تو طلب میفرماید چون پام بدخت رسید میوه وار شد حضرت
 امیر جمید و نروا حضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقدار و ال و عیال و خوین فایز
 علیه السلام آوردند اختلاف است و چهار هم آنکه سوره ال تی بعد خوردن بانه
 منزل کن السما بود یا قبل از آن بر شوق اول بلا مہلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
 زوال این نعمت عظمی و عطیہ کبیر شد تقبیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حسنین که از مزید گرسنگی جان آیده بودند تغیر یافت بخت طول
 شد حضرت جبرئیل بلا مہلت رسید و قلابی مرصع بدروایت پر از ثریه و عراق بطریق
 ارغوان آورد که راجح آن اراج باز شد که در عفران تی شکست از لطافت ذالقه اش
 بهتر از انواع طعام دنیا بدکان خجسته نشست پس هم بزرگان با اتفاق خوردند و بخوبی
 آسودند و از آن کمتر نشد مقدار این اجمال امام حسین از خاتمه بیرون برآمد و باره از آن
 همراه داشتند پیچیده بود بعد از شام آن زبان سوال کشود امام حسین دست دراز کرد
 تا باره عراق آورد نهش گذارد که بیک گاه حضرت روح الامین بهرعت تمام در رسید و آن
 استخوان از دست او بسته و قاسب آسمان بر جناب ششم علیه السلام فرمود اگر حسین اینجکت
 نکرده ای این نعمت باینها با و صفت سودگی این نیست تا قیام قیامت ایشان را و اینها را باینست

رَمِي يَوْمَئِذٍ بِالْأَذَى الَّذِي يَخْلُفُونَ يَوْمَئِذٍ كَانَ شَرًّا مِّنْ سَيْطَانٍ وَلَظْمًا مِّنَ الطَّغَامِ عَلَىٰ حَبْلٍ
 وَمَسْكِينًا وَبَيْتٌ مَّا وَاسِيًّا إِلَىٰ أَخِيهَا نَارُ شَ هَذَا مَا نُقِلَ فِي الصَّافِي وَصَفِيهِ الْبَيْتَانِ
 وَغَيْرِهَا وَمَقْضَىٰ رَوَايَاتٍ دِيكَرَانِ خِلَافَ نَسْتِ اخْتِلَافِ بَسْتِ وَنَحْمِ كَمَكَمَ
 سَوَانِي اِهْلِيَّتِ اِكْرَسَلِي زَا اِلْ يَانِ سَبْنَه سَكِينِي وَيَتِيمِي اَسِيرِي اَوْدَه الْعَمْرِ نَفْسِي خَوْ اِيْتَارِكَنَه
 مَوْدَانِ اَبَاتِ كَرَمِيه تَوَانَدُ شَدَّ اَوَاكُ الْفَتْحِي اُسْتَاذُ الْكَلْبِي فِي قَسْبِي اَمْرَبِي اِيْتَارِكَبَسْتِ
 صَدُّ اَتَا اِيْمَانِ بِالْغَيْبِ فَالِقُ اَزْ اِيْتَارِ اِيْنِ بَزْرُكَانِ تَوَانَدُ شَدَّ جَانِبِ اِبْعَضِي اَزْ عِبَارَاتِ اَبْسْتِ
 رَسَالَه اشْعَارِي بَرَانِ دَارُو سَتَعْرِفُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا اَكْمَه مَرْتَبَه اِيْتَارِكَبَسْتِ اَمْرَبِي
 بَزْرُكَانِ تَخْصِيصِ يَافَتَه كَمَا فِي اِبْعَضِ الْكَلْبِ اَكْلَامِيَه وَابْحَارُو تَرْجَمَه بَا اَنَا كَمَجْمُوعِي اَزْ اِيْتَارِ اِيْنِ
 تَفْوَه مِي كُنَدَه اِكْرَجَنِيْنِ مَرُوْتِ سَخَاوَاتِ اِيْتَارُو اَتَا اَزْ كَسْمِي مَكْرَجْمَه صَحَابَه دُرُ يَافَتِ بَرَامِي اَوْتَمَرِ
 مَثَلِ سُوْرَه اِلْ تِي بِسَرَايَه وَرُو دُوْر سَكْتِيَه وَ اِذْ لَيْسَ فَاكْسُ وَرِيْنِ مَقَامِ خِرَا كَمَكَمَ اِلْمَالِي مَامِيَه
 بَكُونِيَه كِه سُوْرَه اِلْ تِي بِاَخْصَصِ اَبَاتِ مَعْلُوْمَه جَدِّ بَارِكِي وَرُوْتِ اَخْصَصْتِ عَلِي اِلْمَالِيَه وَ اَلَه
 بِسَلَمِ وَبَكُوْرُوْتِ نَزُوْلِ مَصْحَفِ طَبْعَه بَارُو اَوْقَاتِ دِيكَرِ اَمِيَه نَزُوْلِ اِهْلَالِ يَافَتَه جَوَابِي مَسِيْرَه
 بَسْتِ دَا اِيْنَعْنِي بِاَصُوْلِ مَامِيَه سَبْعَاوَمِي نَدَارُ جَانِبِ اَكَمَ بَا اَخْرِيْنِ اِيْنِ اَوْرَاقِ اَبْسْتِه نَمِي نَمَانَدِ
 بَخِلَافِ اَكَمَ صَاحِبِ مَالِه غَنِيْمِيَه سَبْتِ اِبْعَضِي اَزْ بَزْرُكَانِ سَكِينِيَه تَفْوَه شَدَّ اَكْمَه مَكْرَكَمَ اَكْمَه
 جَانِبِ اِنْسَانِ مَعْرُومِيْنِ شَدَّ نَزُوْلِ اَبَاتِ نِيْمَتِيْنِ وَاَقَعِ شَدَّ مَكِي وَرُوْتِ غَنِيْمِيَه مَعْرُومِيْنِ دِيكَرُوْرُوْ
 وَرُوْتِ خَلِيفَه ثَانِي فَا قَرَبَا يَا اَحْمَدُ اَكْرَامِي وَ اَبَاتِ مَامِيَه دِيْنِ بِاَقْبَعَه جَمْعِ كَمَمَ اَسْتَاذِ اَنَاتِ عَجَبِ
 اَوْرَاضِ وَرُوْتِ اَقْبَعَه اَمِي غَرِيْبِ اِيْدِ بَرَانِ اَكَمَ دُرُومِ عَمُوسُ شَدَّ وَرُوْتِ اِيْنِ رَوَايَاتِ بِهْمِ سَكْتِه
 اَرْبَعَاوِيَه سَكْتِ اِيْلِ اِيْنِ نَسْتِ وَبَرَانِ اَكْمَه اَكْرَامِيَه اَبَاتِ اَبْسْتِ مَوْجِبِ شَفِيْذِ اَذَانِ اَبْسْتِ
 وَ اَكْرَامِيَه مَرُوْتِ اِيْنِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ
 وَرُوْتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ اَبَاتِ اَبْسْتِ

خرابا یا فاش سبب خربزه بود که بمحضره بنوی در صورت خود ظهور نمود و یاد کنم و ابرو بحث و وسیع ترمی شود
 و مقصود این فصل که تسلسل موده فاسده تقریر ثمانینی یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوسری
 در مجالس السنین ششاد هزار مجلد از مقروآت مصنفات محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
 باو کار گذشت و زندگی ششاد و سال یافته و کتابی از مصنفات است که بنام ثمانینی ملقب است
 از دست خود و پس از آن بدعا اگر بعد از بقیه اخلاط ردیه و انجیره سودا و یطلانیه و از ازل مناسم
 و گویم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزال بو بکر و نوع اختلاف رقت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله از ابتدای تلاوت ابو بکر بوده یا انتهای آن یعنی میگردد و جوابش آنکه اگر از
 آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز خود امام شد و ابو بکر صدیق بجایش برقرار است
 چنانچه از روایات منقوله مجلسی در جارا و الطبع است و مذاهب کثیری از محدثین و متفکرین همین است
 و دلیل اختلاف شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از متحققین شیخ آن که
 و تائید آن برداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امتش بر صاحب لازم نمی آید و مخفی نماند که
 مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابو بکر صدیق این معنی نیست که امامت او معیاً
 برای جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه زوکر فضائل و خصوصاً
 و دلایل امتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان خبر برصفحات السنه محمدی روایت
 منقرین جلوه ظهور می یابد گما عرفت عموماً جهاساً بقا با جمله مدعیان امامیه روایت
 خروج شریف بها و یا بن ارجلین که سلب امت صدیق بر ارجح است ثبوت نه بیست آنچه
 به ثبوت رسیده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق باز پس کشید و خود امام شد و او بکبر میگفت ابو سلمه
 بکبر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند باید عامی امامیه بطبی نسبت می آرد و حقیقه مؤید عدل
 سنت است که آن نیابت ابو بکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را مغرول فرمود و از آن باز
 تقریر بر امامت بن سائر اصحاب نمود پس کذب و احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله صبح روا

و دشمن پرده بر داشت و از مشاهد امامت صدیق و افتدای اصحاب عقب و انفاق کلی اسلام
 خوش وقت شد و بسم کرد و کلمات گفت مرا را علاوه بر این عین امامت صدیق قابل تبعه این توبه
 چنانچه از شرح صحیح بخاری واضح می شود قال شیخ جلال الدین السیوطی فی التوضیح عند قول
 الراوی عن نسیک ابی بکر قد اختلف الروایات هل كان الشیخ علی الله سبیلاً
 فی هذه الصلوة اماماً او اماماً من الناس من جمع بالتعدد ومنه من ربح
 و آیه آنکه کان اماماً کان ابامعویة احفظ فی حدیث لا یمشی من غیره ولا یمن
 حاجه فابتداء الشیخ صلی الله علیه و سلم القراءة من حیث انتهى البی بکسر ح
 بن نصر فاضل ثانی چون بر الشیخ وارد خواهد شد چه آنها می توانست گفت که وقوع اختلاف
 ابتدای قیامت آنها می آن وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا بان امامت فرمود
 و در تنبیه ابوبکر صدیق امامت نموده و بعد از آنکه درین مقام که علما می اعلام امامیه در غزل صدیق
 انجمنی بعضی از افادات مجتهدین امامیه رساله ضعیفه و متقصداً قول بزرگان شیعه عدد و شواهد
 خیر خدا خواهد و خمیره و دوکان شیشه گرنگ است و دلیل دیگر بر امامت اهل الصلواتین
 سید بیانش سبیل الحجاز آنکه مجلسی خاتمه المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل نیست که امامت ابوبکر
 امر نبوی را میضای پذیرفته بود چنانچه تفصیل و نستی و عدمی امامیه تبصره شرح فی ثانی کام و نحو
 غزل صدیق می نماید و بسیار از محدثین طائفه این غزل را مثل واقع فرستاد ان ابوبکر صدیق
 برای تلاوت سوره برات میدادند و میگویند که مقصود خباثت غیر علی الصلوة و السلام از مر و ابابکر فاضل
 بالناس فی خلیفه اول بود کما یلوح من الحجاز الضائبین یافت شد که عدد و امر مذکور بر جا
 خود ثابت است اکنون بدلیل که زوال این امامت از ابوبکر صدیق و شهادت او من آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم نایب ثابت باید کردند و رفتی که احتجاج حقیقی از مرض بهر سید و باستان اصحاب
 تشریف و او این تفسیر لاهدم کان الناس من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ادبیات مذہب دست در اثبات امامت حضرت امیر وقت استاد و مرضی شریف و تدریس مکنده
 بحسب کلمه شریف تفسیری در سخن بازی خویش چنان منبکشت که امور بدیهیه که درین فصل باو کردم نزاد
 حکم امور نظریه پیدا کرد باوصف غرضها و اعلاطابی آنها درین بحث واحد مع قطع النظر عن غلاط
 و منهوات وقت فی کتابه المسمی بالشافی کاوتان تکون غیر متناهیة حضرات مامیه و البعلکم الهدی
 لقب داده اند بلکه این تهمت اندر منبکشت است که امرت الیه الاشاره و بدل علیها
 کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس است که اگر ساعین و ناظرین اوراق این
 تشنیعات بروترش کنند و سر که بر و مانند و از ملاحظه تقریرات فقیه تعلیم صاحب صوارم نیانند
 که خیر فی فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزل منیع المکان و البغایات نسبت کردن به اتصال
 انصاف نمودن و راه انصاف بودن است چه از کلام با معنی و جز و مثال ایشان از کار بر
 سینان علی نقی الحاکمی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادویه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فقه
 اصول بذاش منتهی می شود و در وقت خویش مروج مذہب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جملة
 قدر و رفعت ذکرش لغفاد یافته فقیر کلمه پایه بخواهش خواهد گفت که هر چند استثنائیه مومن
 جالبی نظم و فریاد متذکرین او از سهام تشنیعات علامه و ملوس نورانی مرقده و این بجمان
 درباره شریف مانعینی در باب الاری لغایت شین استوار مینماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین باید
 لیکن بعد از آنکه غر و امعان تلاوت آیت کریمه و ان اوهن البیوت لکیت الفکک کتب
 در حق شان می نماید و لغایت ایزد و توفیقات مکر هرگز محتاج آن نیست که احدی از مکتوبین
 سنت در ابطال آن برخیزد بلکه بمجرب نقل فاده قدیم فاضل جزایری در کتاب الانوار النعمانیة
 از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه است که طول و عرض بسیار دارد و لکن کمترین خلاص
 عادت مستمره خویش منحصر آن را در مقام می و بدل آن که علم الهدی قومی بعلت آنکه شیخ المشایخ
 یعنی صدوق مامیه که استاد و استاد او است قالین السهو خبا خبا تم النبیین و بعضی از نمازهاست

لعن تشیع و تجلیل و تمجید را از حد زانیده حتی که او را در عبارات خود محمد و زید بن نقیص العقل
 میخط و محمل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از عمری در سوانی او فرو نگذاشته فصل خبری در کتاب
 مذکور از جانب ثانی بنی السعیدت یکشایه و بر نظیر ذیل و این کلمات بر نقل ثقاتی فرماید
 اِنْ تَشَبَّعَ السَّيِّدُ عَلَى الصَّدِّقِ وَلَيْسَ مِنْ عَدَمِ عَلَيْهِ لَحْلَالَةُ الصَّدِّقِ اَوْ اَنَّهُ لَيَعْقَدُ
 فِيهِ مِمَّا نَسَبَهُ اِلَيْهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيظِ التَّحْمِيدِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى اَنْهُمْ رُبَّمَا
 رَأَوْا تَجْهِيْلًا مِنْ خَالِفِهِمْ مِنْ اَهْلِ مَدِينَةٍ فِي مَسْئَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيْقًا
 وَالتَّكْبِيْرَ فِي عَرْضِهِ وَنَسَبَتُهُ اِلَى التَّجْهِيْلِ وَالتَّحْطُّرِ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَازِمَةِ الْوَلَدَةِ
 حَتَّى لَا يَقْدِرَ اَحَدٌ فِيْهَا اَوْ اَنْ كَانَ ذَلِكَ لِحَالِ الْفُتُوْحِ تِلْكَ الْمَسْئَلَةُ مُحَقَّقًا عِنْدَهُ
 بَلْ فِي الْوَاقِعِ وَقَدْ شَهِدْنَا بِمِثْلِهِ مِنْ بَعْضِ شَاخِضِ الْمُطَهَّرِيْنَ مِنْ لَا غَرَضَ اِلَّا دَلِيلُ
 الدِّيْنِيَّةِ اِلَى اَنْ قَالَ وَلَا فَا لَمْ تَصْنُفْ الْمُنْهَدُ يَقْلُوْا عَنْهُ الْاَخْبَارُ وَيَعْتَمِدُوْنَ عَلَى
 رِوَايَاتِهِ لِأَنَّهُ لَا تَارِيْفَ لِمَنْ يَحْصُلُ فِي تَبْيِيْحِ تَشْيِيعِ شَيْخٍ مَعْدُوْمِ زَانِحَتِ كَيْفَ ثَانِي
 او را جابل و مخطوب شده و محمد و زید بن نقیص و کرده بلکه این طریق و مجتهدین امامیه زنده و الا یام
 و سهول بوده که کمی و بگیری را در مسائل فرعی جابل و بدون سبکفت و هیچ دقیقه تذلیل و
 نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات عقاید میفرمود و کسی
 تقلید آن شخص و در کمال و گرفتار نشود اگر چه آن شخص مخالف مسئله متنازع فیها از خود
 بلکه در واقع بر صواب و مضیقین و بر خطا باشد چنانکه بعضی از اساتذده خود را با وصف تدین
 اجتناب از اغراض منویده ام که وقت تشیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر قصود
 تشریف ثانی بنی ابن نبودی که من گفتم پس استناد او یعنی شیخ مفید چه اخبار را از شیخ
 که نزد ایشان زندقه و طعن گردیده بود روایت می کردند انهمی مخصوص معلوم شده که امامان و پیشوایان
 خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلوم می کردند و منافی عقاید جلالت و سدر میباشد

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

حاکم اینها است بهائیه جاسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کترین مثل عبارات مذکور
 نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل خبر السری از طرف ابن قاصر الباع هم جاری میشود زیرا که
 فاضل ثانی یعنی علامی اهل سنت از اهل سنین و بلعین میدانند و کفر و فسق او بحجت خدا و استحقاق شدن
 و این بیت طاهر بن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دیگر مقصدات باطله اش مثل ملحدین حکم میرساند
 گوشت شریف مذکور در طائفه شعیبه علیه السلام و غیره و هم المثل باشد چه جامی آنکه او در محبت امام
 صدیق رضی الله عنه موسوم ایند و قضا نمود و ره بجای نبرد که اطفال ایستان هم بر آن خنجر
 میزنند و بنیاد تقریر اشش بنی اخنکشت میکنند و حاشا و کلا که خیال ساده دلوئی نور الله
 و این اقل لا نام را در تضاد و کلام مقصود از تشنیعات ثانی یعنی تعلی خویش باشد بلکه مطلوب
 همین است که کسی را نظری به همین تقریرات عامه فرستد و نسبت به اهل بیت را اختیار نماید و آنرا
 مذہب حق است برادر و چنانچه جزای می تقریر آن کرده است و محجب است که متنبه باین صیغه
 قصه سیادت ثانی را مد نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بر آن گذارند و در قضا و خویش ملا
 از این بسیار از سادات بلکه جگر پاره های مسموم و مجاد و جناب سید ابی ابراهیم در بیغ
 نمی کنند و فاضلی در صایغیش سیدنی را بدتر از سگ دانند و قائل کاشانی در خلاصه المصنف
 مذکور است و در انکاسی بی روایت مینماید و دیگر علمای امامیه در کلمات مقدسه مرتضوی که بر
 ترتیب حروف تهجی جمع کرده اند نقل میکنند **وَلَقَدْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أُمَّةٍ**
اللَّهُ وَإِنْ بَعْدَ الْحَمْدَةِ وَالْعَدْوِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَصَةِ اللَّهِ وَإِنْ
قُرْبَتْ قَرَابَتُهُ بَابِئِهِمْ مِنْ جَالِسِي أَهْلِ خُشْمِ أَنْ أَوَّلَ مَا يَذْكُرُهُ رَأْبُ كُنْزِ شَعْرٍ
أَكْرَمَ لِي زَائِرُ شَيْخِيْنَ که تو هم در میان نامحرم و فقیر بی بضاعت بر و اما آن
 و بی دیگر در باب تشنیعات ثانی یعنی هم بقید قلم می آرد که هر چند شیخ مفید در منامات خویش بر
 تعلیم ثانی یعنی مشرب بنیاد و شکل شیخ عالمی منقول است پس که مرتب این بشارت کثر از دعا

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توفیقات آنجناب و بعضی از مقامات اند برافاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بزرگان صاحب صواعق و مرشد
البریه صاحب تحفه اثنا عشریه می رود مع ذلک از خواب تابیده از فرق بسیار است ابوالسود جاحل
کافی البحار و لباسها اندیا و امه علیهم السلام تصرفات بشمار که مستعرف نمونه الشارح
تعالی پس امام الاثمه و فرود کامل نامه را با اعتراف بپادشاهین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس حق جو پوشید و زندیق گفتن و بی دین و بدین
قرار دادن و زبان کمال طعن و تشنیع در حق او کشا و در عین محاوره و زندقه خواهد بود پس فاضل ثانی
مستحق هر گونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هر چه که رسد از خدا رسد و احسن باقیل شعر
بزرگش نخواهند اهل خرد که نام بزرگان بر شتی بود و آنچه که سبب انما اعظم حده و تعالی
شانه که هر جا سراسر بدست دشمن سیکویم و خوار و خاشاک این راه را از دستهای اعدایا
میر و بجمنا معتبر و ابوالی لا البصار نیست انتباهی بکده و لعل برستحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بر اعانت ابحار و اختصار اتفاق افتاد و حالیا بر این گفتا نموده باصل اصول و عاقد و ام
و بر بقیه اقوال یکبار رساله حضرت مؤلف در امتوبه میسازم **قوله** و اگر کسی بدین **اقول**
اینهمه تخالب بصورت خیال خویش است و احمق العباد و السبب عدم مضرت تعرضی بدان
ضرورت **قوله** بی اعتقاد و اصل چهارم **اقول** چهارم که اصل پنجم را بر خلاف شهید
ناتج احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا و
با عدل را که با عترت کابر طایفه از منصوبات قرآنی است موخر از آن فهمیده باشد با خدا یا
شاید محمول بر نریز اتهام و با نظر تا خرزمانی به بعضی از وجوه خواهد بود لیکن بر اصول طایفه اصل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصولی بعد از آنکه گواه بر آنست که بعد از حضرت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بد قرع اعمال ندانم نمی یابد بحاسبین الایا الیه **علاوه** حال

اعتقاد قدماى امامیه درباره توحید بارى تعالى که سابقا و لاحقا با خدا آن اشارتى نمودم ناقص
است حال عمل و عاقل گمانان شیعه فرق دیگر در شکنجه گذاشتند و غافلان محض بعتقاد
بر زبان نیاوردن باقى ماند نبوت آن بصورت خیالی و مقتدرات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
و امامست امام فلان افضل **قوله** چنانچه ذکر اسلام دارد میگوند الی خره **اقول** بسیار
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در آن بهتر از قرآن است برخلاف
این و محو واقع است چنانچه بر اطرین منتعج مخفی نیست و مجلد که مامورین باطنها حق خود
نص صریح فرمودند که عقا و با امانت از سنن و روایات نیست پس حل حادثی بگذرنا و احوال
از جو از ندارد اگر چه شارحین هوسها چنانچه خرافتها گفته باشند در مقام برین مجال گفتاسم و تفصیل
مطابق این نبیره ختم که دفترهای طولانی در آن فاش خواهد بود و فاطمین و سابعین بسبب عمت ملون
خوانند **قوله** غرض از اینست **قول** ایف ساله عبارت که از فتح الباری شرح کرانی در ابتدای افا
خوش قلمی نموده اکثر از معنی در آن نبوده که از جمله احداث ابد که رتدا و شرعی مراد و جمله لم یزلوا
مرتدین علی عقابهم مراد است و در هیچ حیرت و امواج فکر تم که چون صاحب کتب راری حساب
فتح الباری اشاره و صراحت در همان عبارت رتدا و بر ترک حقوق و تفصیل از واجبات محمول
باشند از احداث رتدا و شرعی چگونه مراد شوند گرفت لم یزلوا مراد اف آن چگونه مراد شوند
داد و بر فرض محال گر این هر دو نیز یک بجای دیگر تصحیح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارت
شان کلام در امثال بن مطالب کردن و بمنزعم خویش گوی سبقت از رسیدن سناطه برین
خارج از آنکه قانون تصنیف و تالیف است با جمله اگر مراد از عبارت کرانی و محققان همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس لالت آن بر آنچه مؤلف فهمیده ممنوع است
لا بد است قاتله دلیل و اگر بنیادین قیل و قال عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرانی و غیره بر ضرورت است این بحث و نظردان غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مؤلف است

یانه و غالب همین است که در فهم جبار بزرگان مرقوم الصدور در مخطوطه ماکر قنار شده یا نسخه شرح
 کرانی و عسقلانی نزد اوستقیم نیست کما اعترف به قوله و اینکه از احوال و احوال اقول درین
 نزدیکی بخوبترین وجه دریافت شده که او عاصدق احداث بخلافت خلفای رشتین با عترت
 بنیاب میر در نهج البلاغه مؤید و موعود من است بودند بدیهی البطلان است و شکرت
 آنست که این دعوی بر اصول مقرر اهل سنت نمایند معاذ الله من تملک النفوس علیها
 و دعوی ترتب از تدوین غرض خلفت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای رشتین بر
 زعم مخالفین صدر و ریافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمانانند پیوندان چنانچه
 از بجا ظاهر است و قائلان سلام آنها بودن و وقت دار و گیر از اجاث اهل حق ازین دعوی
 قرار کردن و باراده تبدیل خلاق حسنه از لفظ ارتداد و با فشرودن با هم گریختن و فصل
 و قد عرفت تفصیل ما فی سب الیه اکابر هم فیا سبقتی تا آنکه با عترت شیخ حلی در شرح تخرید خجالت
 خلفا از عذاب بلکه بدخول ایشان در فردوس صدق خجالت تخری من نخبها الا انها قال
 می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بنا فاسد فیرسد زیرا که بنیادش بر آنست که حساب
 بنیاب صحابا بکار امور و مرتدین علی عقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دایره این سابقه
 اخراج کرده و هو ما لا یرضی به العقل المستقیم کما مر و سنسمع که زیاده البیاض
 و التقریر عند قول المؤلف التخریر کما انض علیه ابن الاثیر و بر تقدیر تنزل بر جا
 خود مقرر است که اوجا الاحتمال اطل لا استدلال برین وجود احتمال صحیح و عبارت حسانه
 که تقریرین سابقین را که از استدلال ایشان نامی اثری نیست هو له ذنیر اگر بخاطر کسی که
 اقول عبارتیکه از بنای نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی بعضی دیگر
 بعد از آن است اول تصحیح آن حرف نم من بعد و آنچه از عبارتش فهمیده میشود و قال نعم
 بدانکه لفظ او بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا یعنی شمار اجابیا مقابل او ابراهیم

کرده و علامت نموده که از ایسبل است بران نوشته من ابد لفظ یقین که شتق از انحصار من یعنی
 قدری که فتن است در سواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگویم که منکر مقابل معروف
 است و معروف یعنی نیکی و آن عام است از واجب مذکور چنانکه در نهایی مذکور تصحیح بدین
 واضح است پس مقابلش منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صحیح باشد
 یا غیره آری تحریر عبارت و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد از این است
 که جمعی از شارحین سنائی را ضعیف میخوانند و جمعی برین تعمیم تصحیح کرده اند که لا یجوز فی این اراد
 بعد از صدق هذا المعنی من کذا یندأ أنه یتصدق علی منکر من الزکوٰۃ مثل الملائک
 و غیره و مخالفان این گفته را اخبار از توفیق و شهادت علیه اثار الطریقین از
 اخبار الزکوٰۃ الذی صدق من سواد علی ما عرفت سابقا کما أنه رتبه و رجوع من کما
 الذی کما او علیه کذا کذا احداث فی الذب و ابتداء فی ماله سید المرسلین و
 لیکن موقوفه فی کتاب لا فی السنه و لا اسماع الامه فکلوا احد منها فربما صدق
 یا عباد المعنی بل یجوز ان کما علی الاخر فمن یتدعی عدم صدق الاحداث
 علی هذا الزمر یتدعی ان تصاف لنفسه بین ایدی لا شهاد و ان اراد بعد
 صدقه انه لا یطابق علی من اخذ الکفر البواح مثل عبادة لا ضنایم و ارتکب
 الشک بعد تو حید المالك العالم فیرجع جینیدا الی الاتفاق قوله و نیز در بعض
 طرق آه اقول با برای عجیب است که مؤلف غیر از او عامی است و دلیل و برانی بران قائم
 نمی تواند کرد مخفی نماند که اخبار کوه بلار منسب و از افراد تبدیل و تغییر این خود بلد و صبیان تو اند
 غیب که اگر زید و زمان منجم علی الدین و سلم زکوة سید او بعد از نجاب موقوف کرد و باقر
 یا به معنی از روجه خیفه اخبار منزه التبه بروی احداث و تبدیل تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید
 از اصل سلام چه گفته معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا المعنی العموم فلیکف که ورود لفظ تبدیل بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث برآرد او باشد محجب است که قریب بعید مانند برین کبری
 نام اصفان باشد **قَالَ كُنْ اِلَّا اَصْدَقُ هَذَا فَالظُّلُمُ وَالْاَغْتِسَابُ مَسَاخُ** اقول که
 بلکه بصراحت **وَالْاِشْرَاقُ** الی خز **اَقُولُ** الی گفته ایم که دلالت بتبذیل ساختن اینوی که در یافته
 بود ندارد زیرا که امر زکوّه و فقر نیست آن و آنچه بعد از آن با امری بود که در ملت است سلامی بلکه
 او بان سالتهم قرار یافته بود بجفاه اعراب آن را متغیر و تبدیل ساختند و مجروح استماع خبر
 وفات شریف نزد غا و غل با خستند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت تمام حیرت
 و استعجاب است که این امور احضرت موافق بر طاق گذارد و دعوی نخصر او بان امر مقبری در
 خلافت بلا فصل مرقنوی سر بر دارد و این مقدار هم بدش نخل که دعوی قرار یافتن آنجا
 جناب بامیر اجنوائیکه میان شش و سنی نعل سازیم **هَسْتُ اَقَامُ لِسَبِيلِ زِيْنِ الْعَارِضِ** است
 و حقیقت نام این است که چون ضعف و رکاست او را طائفه غولش بر امامت بلا فصل جناب
 برینیکه داند اشاره بدلیس می نمود نمی گشت بصراحت چه رسد از بنیاد وضع تر شد که بنیاد تقریر
 اکثر فاسد و ناع تحریفش غالباً کاسد میباشد **قوله** و از آنچه بتصریح **وَالْاِشْرَاقُ** است
 کسیکه حدیث الحوض ابراهیل ارتداد و کفر منطبق میگردد و اندو جامعنی را که نزد محققین در کمال فسق و ستم
 بودند بارتداد شرعی متصف میدانند تواند گفت که درین حدیث خطاب بر سرور عالم صلعم بعضی
 اصحاب است اگر چه از کبار مهاجرین **اَصْدَارُ** باشد یعنی آنحضرت **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم** را از
 ایشان خوف ارتداد بحکم لایتمور الضلال بعد از هدایت حاصل نبود الا تنافس نبوی که از بعض
 اصحاب واقع شد **مَا قَالُ** بعض العلماء و این خطاب مخصوص لالت بران ندارد که احدی از
 حتی که جفاه اعراب من بخند و خند هم نیز مرتد نشوند منتهای کار جز تافس و چیز دیگر نباشد
 مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر خوبی دریابند که مذهب سالیه بر الزام شان
 هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس نبوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و شیاع او از مقصرین حقوق و سبیلین امور سرزد
نه یعنی که بر آیات سابقه مقصود ذاتی و مطلق است این کرده دین فروش و نیا خر عین غیبت
دنیا دوستی زربود که زکوة ندانند و عهد یک در وقت اسلام در باب کوة و جمع و تفویض
صدقات استند بجه و علم بوفات سر و کائنات معلوم نماید علیهم السلام با لکرمیه عیسی
خُذْ مِنْ أَهْوَاءِهِمْ كَيْفَ تَشَاءُ انهم به البدایه الاوائیه تنافس و نبوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و از اینجا مانند تاثیر صبح صادق بر صم غلوه ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف بر گاه
از احداث ارتداد و مراد باشد اما محال امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بعضی آن ختنه
باطل محض است اول باید که دلیل بر جبر اقامت نماید باز باین مخرج فالت کتابه قول و معنی
الحاق قول هر گاه بیدم وقوع شرک این فرض موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی محسوس
و ستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن سیادت فرموده و بعضی از مقدمات در آن افزود
بر جمائی خود نباشد و احمد مد علی ذلک **قوله** هر گاه از احداث **الحاق قول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس تقدیر شایع کرمانی و صاحب بنایه و جمع البحار التبه مرادنا
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مر تصویبی که سعاد الدین بر عمه امایه از خلفا
نمونه ظهور آید خواهد بود زیرا که تنافس و نبوی شیعه در غصب خلافت نیست گما عرفت
و **الطَّبَائِفُ عَلَى مَنْ يَنْكِرُ الرَّكْعَةَ مُسْتَدَلِّينَ بِالْقُرْآنِ قَائِلِينَ بِأَن فَرْضِيَّتَهَا**
مُخْتَصَّةٌ بِمَا رَسَّيْنَا الْأَرْوَاحَ وَالْجَانَّ وَلَا يَخْفَى أَنَّ عَذَابَ النَّارِ لَهُمْ إِلَّا الْعَائِدِينَ
مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْعَدْوَانِ بَدِيحٌ كَمَا يُدْرِكُ عَلَيْهِ صَحَابُ الْأَحَادِيثِ بَلْ يُصَوِّرُ
الْمُتَّقِينَ قَوْلُهُ اگر کسی **الحاق قول** دلالت صریح بر این حدیث بر غصب خلافت مر تصویب خود
و ممنوع است چه افعال دارد که این حدیث در غایت ظهور و انصاف صدور یافته باشد چنانکه
مؤلف بعد از این خواهد گفت که خطای او بر می خیزد و چون بعضی مخصوص بجناب عبد الله

و اتباع و شبايع اوست و حال آنکه مؤلف در مقام مشارالیه استدلال است اختراع اجمال و بر
 کفایت نمیکند بخلاف منصب این بجهان که تو جهتی و منعی بیش نیست پس معنی از این حدیث آنکه
 ای گروه انصار جهان بنمایید که از شما حرمی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این سه مرتبه را
 و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب امانت در روز قیامت خواهد بود و همچنین ائمه
 که گروه انصار بعد از واقعه سیدالارار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباد
 بر سنده امارت نشانند و محمد اله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش در آن روز که
 نمونه روز قیامت مورد کریمه آن ذلزاله الساعه شئ عظیم یوم تروکها تذهل
 کُلُّ مَضْعَیْهَا عَنْهَا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلَّ ذَاتِ حِمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ
 سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى بوز و ترس باطل شکاری رسیدند و بجز القیاط جناب
 افضل الصلین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
 راشدین باشد نه مطلق خلافت ایشان ضوان له عظیم جمیع و ایضا بر اصول امامیه
 که جناب میر و بعضی از اتباع و شبايع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری دل جناب
 فاطمه زهرا و سیدین او در بدر گردانیدند و با وصف صیبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بار بار بیدار میگردد و فرموده است که تفیر لقی جماعت و شوق عسائی سلیمین مشغول شوند
 و این قسم احادیث که در آن تذکره از حرص علی الاماره مذکور است در کتب فقیهین مرسوم و سطوح
 جناحه را با طهرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
 سیده هم ترک صیبت بجهت صفت صاعه با عمر فاروق واقع شد جناحه روایت مجلسی
 و بحار را بر آن شایسته و از اینجا است که در مجمع البحرین میگوید وَ مِنْ تَحَدُّثِهَا فَاطِمَةُ
 فَاخْذَتْ بِنَاصِیَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَدْنِ وَ بَنَتْ لَهُ الْيَمَامَةَ وَ بَنَتْ لَهُ الْيَمَامَةَ وَ بَنَتْ لَهُ الْيَمَامَةَ
 قد حسیبان است عاशा جنابها عن فی کف و نیز محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باینست که ستر است میبندد و بروقت موعود نرسد و جناب میر شریف حضور بنیافتند و بعد
 حاصل حقیقت شدند کانی البحار و سبجی تفصیل الشأ الله تعالی و عاقل غیر از کالیسین خلفا و برین
 امارت قضا و شوق و حکومت کوفه و ابصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل نیز بهوش مخفی نیست
 که اگر کسی تصفیح و تفحص کند و کتب حدیث اهل تشیع بیشتر احادیث خواهد یافت که در اهل بیت
 خلافت خلفای اثنی عشرین است و این بنجره نبوی است که بر امر مستقبل متنبه گردند و بحال ملک
 و برین آن عالمی را فخر گرفت و در جواب بصیرت اعلی لا ینصرون و باعث کموت و سرزنش ملکه
 است بحال بنسبتان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتده محدثین ایشان قبل ازین
 بر زبان قلم تفویض یافت و تازه سر اینست که فاضل کاشانی در خلاصه المنهج صاحب
 علمی در ذیل تفسیر است که میباید یا الذین امنوا اذکروا نعمه الله علیکم که اذ
 جاءکم جنود فارسیه علیه السلام و جنود الذین و هاد و کار الله و انعموا و یستبک
 که بغیره خندق تعلق دارد می نویسد که حضرت خود هم در شمعین خاک و بالا آوردن شل از خاک
 شریک صاحب بود و عادت حق ایشان بفرموده و الله ثم ان العیش عیش الاخره فاغفر
 الا انصار و المهاجرین و بن ایشان سینه در غایت صداقت پدید آمد آنحضرت علیه
 السلام علیه و الله و الاخره کوفه شین بدست گرفت و بر سر سنگ زد و دانه شین شکست و نوری
 بر دست گفت که کبر مفتاح شام بمن داند نوبت دوم دانه کبر شکست و نوری دیگر
 ظاهر گشت فرمود بلا و بمن بدست من داند سوم بار تمام سنگ زد و شین شکست گفت السلام
 اکبر تعالیه ملک فارس انقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را باز می
 میدهد چرا و از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و بمن و عده میکند انهی عبارة الکتاب
 الثانی مختصره همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطریق متنوعه و سناد مختلفه این قصه را
 وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات است فیضه بر نبوت این ائمه دلائل دارد و احادیث

انکار من نیست و در اینجا که می بینیم طوطی را که می گوید که من با ابی
 سوزن ادا می شود و آن است که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث
 که ظاهرش دلالت بر نفاصت اصحاب دارد چنانکه گذشت و بعضی تشبیه غافلین به بی سوزن
 است پیش کردند گفت اگر این احادیث که مجلسی هم بطریق متنوع و در کراساطین شیخ با سناد خویش
 در جاب و غیره آورده اند دلالت بر ابطال خلافت خلفائی می کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
 برهم می خورد و امامت بازده امام که بران بنی تمیمی است بلا ریشیت و نابو و گرد و وجه خوش گفت صاحب
 نسخه انارالدین باز شمس شادوم که از رقبایان و من نشان گذشتی و گوشت خاک ما هم بر باد رفته
 باشد قهول که پس نهی باید که کن **اقول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
 که در عوالم می توانست که اینجاست اصح و غصب خلافت است تلبیس شیطانیت و بر سبک امامت
 زاید و ضرر بسیار می شود و مثلاً می شود که شما می فغان و فغان غصب حقوق اهل بیت را
 اراده کنید و این موجب تفاوت با بدی و استوجب مزید عذاب نکال سرمدیت دایمی
 فغان و فغان از خواب غفلت بیدار باشید و جنبه و هول از گوشه ها بیرون آرید و بدینکه
 خلیفه بر حق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط و ذات او گرد آمده
 که اگر ما و مختون را نبوده و بشهادتین بلکه کتب سماوی گویا گردیده و بر بازوی است او است
 کریمه و مکتب کلمه ربک صدقاً و عدلاً زبیر قم پذیرفته و از خمپاره بدین کشوران و لغت
 کشیدن منزله شده و گاهی محلم شده و سالیان بر زمین نمی نهد و بوی دهن و دهن است بر ناله ها
 تا تازی نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین بر از او را پوشیده و دغائش مستجاب شده و در عین رکوع
 اکثری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار با علی خشیده و از صغیر و کبیر عمداً و
 قبل الامامة و بعداً معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک بازده کس اولاد او نیز بهین صفات
 متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم حلال عنوان کن خواهند داد کما فی انوار العرفان و العصر

انستقیم علی فی المفتاح والکافی وروضة الاخبار والعماد والبحار شیخ نوید ویرا قوال وگوشت
 فروزید واطاعت او کنید واز خصیان و عداوتش اجتناب کنید و مثال ذلک من العبارات
 الواضحة الدلالة و حال آنکه بر اصول طائفة متشیعین وصیتیکه باب سالماک صلی الله علیه وآله وسلم
 ورحالت حضرت ابی بصیر و آنکه در عیش و نیکوای قرابین عبد العباس فرمود و بتأکید
 ارشاد نمود و نیز عم شیعه از دلایل امانت حضرت امیر و نصب و عدوان اصحاب است که مایع من فتن
 الحبسی میوید خلافت صدیق می باشد و بعدم خلافت بلافضل حضرت امیر ندای کند و برین مقام
 بر قدر ضروری کفای می شود قال ابن عباس کما ازل له کما امر فی ربه رسول الله صلی
 الله علیه وسلم ووصانی بمودة علی وانه لا یک بر عمل عنده قال ابن عباس عم
 مضی من الزمان و حضرت رسول الله الوفاة فحضرة فقلت له فذا الطای و امیر رسول
 الله قد نزلک فما تأمر فی فقال ابن عباس خالف علیا ولا تكون له ظهیر ولا
 ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تأمر الناس بترك محبته قال فکی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم حتی اعمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبوا الکتاب فیهم و علم ربی والذی
 بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد من خالفه و انکر حقته من الذی ائتمنی بغير الله ما
 به من نعمه یا ابن عباس ان اردت وجه الله و لقاءه و هو عنک راض فاسک طرقت
 علی بن ابیطالب فمعه حیث هم مال و ارضیه اما ما و عادی من عادی و وال من
 و لاه یا ابن عباس اخذ لک ان یکد خلک شک فیہ فان الشک فی علی کفیرة فقی
 اکنون معنی این حدیث بر زبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه لازم موجب
 علی سلام بودم پس از مدتی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم و مستم
 که اکنون اجل تو رسیده است مرا بجهت چیز امر می نمائی فرمود و مخالفت کن موافقت منما علی او
 التبه لواز برای او عین مددگار و ناصر و تابع و دوسته را باطنش با من معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقہ جانہ فاجرہ کافرہ ہمراہی و متابعت و ملازمت علی را ترک نمود عرض
 کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجای گریست که پیشش شد باز فرمود اصل
 میرم است سوگند یا دمی کنم ز دنیا لیک کسی چون نخواهد رفت از گردی که مخالفت نمودند و
 الخارج حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید
 فرمود که براه علی کن و دشمن باش دشمنان تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است انتہی و الفاظ
 این حدیث در خطاب بن عباس که مددگار علی شواخ صراحتہ بر دعوی فقیہ دلالت دارد زیرا کہ
 ہر گاہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابن عباس را بنی از اطاعت حضرت امیر المومنین
 فرمود ضرورت است کہ او باطاعت حضرت صدیق کلمہ حدیث معیت و اطاعت امام
 تکلم کلام علمائے امامیہ است ماسور خواهد بود و ثبت المقصود امام بر مقتضای بھی مذکور
 و جوالبین چند وجہ بیان گفت اول آنکہ آنچه جناب میر بر روایت صاحب بخار و اثبات حق
 ماندہ اور جنگ جل و بروئی سیر بن عوام کہ حدیث عشرہ فی الجملہ بیاد آورد و خود را ہم در
 ایشان اخل کرد افادہ نمود و ہم این مقام کفایت میکند و خلاصہ آن کہ ای زبیر تو قائل
 جنتی را می بینی من برای لوج تو درین مرہ گوئیم ہم چنین مخالفت من نمی باید کرد انتہی حالیا
 ما اثر اہل سنت بتعلیل جناب میر بر عم امامیہ میگویند کہ آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس کہ
 انفاذ استی روایت کردہ و بر اختلاف صدیق تائید میکند تا گریز قبول کردم و آنچه او مطابقت
 مذہب امامیہ خراج نمود چون کسی صاحب تلخیص و غیر جامع او می نماند و بر بصر او گواہی مید
 و گفتوری در مکائد خود و دیگران نیز تشیع اور اثبات میر مانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
 فَإِنْ أَفْرَأَ الْعُقُلَاءُ عَلَى النَّفْسِمْ حُجَّةً دُونَ الدِّعْوَى كَقَسْمِهِمْ كَمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ الطَّائِفَةُ وَافْتِخَرُوا
 غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ دَوْمِ آنکہ چون ز حال بن عباس نسخہ مایم و روایات قدما شیعہ را در
 مطالعہ آرمیک معلوم میشود کہ او ناصر و معین مطیع خلفای راشدین بود و ہرگز متعصب و متعلا

بواسطه جناب میر شده بلکه بر حقیقت خلفانی کلمه نبات و قرار و رزیده پس واضح شد که اول آن
 نقیض نمی فرود برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت نشود
 ابن عباس و درباره خلفا برقیه حل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
 صلی الله علیه و آله و سلم حفظ جان ناموس می را از اطاعت انقیاد و تصدیع فرمود و چنانچه در حدیث
 بخار و دشنامی ترجمه از کیدت خود یکدیگر و سلم بر اهل بیت بخار و یار که فرمود از نیت من شوم
 خویش در نگه شتد پس این ایت تفسیر اهل بیت کما استمع خلفا لها فی الاسلک الثانی این تاویل و
 قبول راه می نماید و شخص این نیست که جناب میر ابن عباس از گو ساله پستان ثمار فرمود
 پس اگر اطاعت مولات خلفا از صمیم قلب باشد صدق گو ساله پستی از مولات خواهد بود
 و مقام تجلی است که علمای امامیه بقید این عباس اصالح حاصل شود و جناب میر که سینه بکشت
 شل و چون صفوی و امای بر اهل بیت علی خدایان اغوا باشند کما یستطیع و اینها اگر حق
 گو ساله پستی بر شخصی که آئینه موالی و مطیع خلفا باشد صادق بدین اهل بیت که شریک
 اختیار تفسیر رسول امام از مثل سلمان ابی در هم سابق الاقدام بود و عاود الله امام گو ساله پستی
 باشد و الله امام باطل فالمازم شد و در باب اطاعت و انقیاد ابن عباس است بخلفا از صمیم
 قلب و قرینه است و ایت کتب متعدد شجره موجود آنچه در اینجا ایراد کردم کلی از گلشن خفته
 از زمین است سویم آنکه از سطوح حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
 نامای کلمه معاد است جناب تصدق انداخته در بر حق تعالی ایشان با انواع انعم و افره تانید
 فرموده و عالمی را بر طبق شبارات مصطفی پرستای ایشان راه راست نمود و اگر زمین میبود
 می ایست که مثل خواجه خدام الله سلوا بالانعمه میشدند و کلام مقدس نبوی شان را هم
 شش بخانقاه نفس الامر میگردد و هیچیک از اعمال ایشان بکارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
 و حال آنکه در چنین هم مرویست که مجاهدات و مقامات ایشان با وج قبول رسید پس معلوم

شد که عبدالمعین عباس را که در خانه جدیدش امر باطاعت و القیاد نموده اند محمول بروقت
 است حضرت امیر است من قبل از آن عین بیسبیل حق است و موبد این بدعا است قیام
 امام و جسد و ارض به اماما یعنی اطاعت و القیاد کن و باو خوشنود باش و حالیکه او آرام
 باشد و مراد از آنکه تردد و حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق جناب است
 بنای غیرت و خارج است سودا و جوهر هم و موم که در مس من این مهمت حال
 عبدالمعین عباس که در وقت خلافت مر قاضی امانت حضرت آنجناب مثل امانت
 خلافتی شده اختیار کرد و برای الزام آن شقیان جنیکه تکفیر حضرت و قاضی مساو کشید شروع
 کردند که مر عمت محکم برست حق جل و علا بخلوص شیش و مناظره آن کرده بی دلیل و ادله
 کرده و الحاح علی و ضجح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مر قاضی بنای سید و روبرو
 و دل دل کو بگو کرد این بد هرگز دلش برید و حضرت آنجناب قرا گرفت بلکه حقیت اطاعت
 و القیاد و خلیفه اول را پیش نهاد و غیث نمود چنانچه از جبار و غیر آن که بر چهارم
 انکار عرض ابن عباس کن زندگی تو آخرت و اجل تو نزدیک رسیده اکنون در آن
 علی مر قاضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا مردم را تبرک مخالفی امر بی مانی علی مانی الی الله
 المذکوره دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 صحرا را موقوف تبرک مخالفت نبوده اند تا بامر امامت مر قاضی بنای خود را و امانت خود را
 به رسیده اگر جناب صیطنوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل از امیر المومنین اختیار فرمود
 انص بر امامت مر قاضی می نموده و لی غیر ذلک من المقامات المزعومة عرض ابن عباس
 آنجناب شرف الناس و در قی از اسکان نبی داشت و موبد همین است سوالات اصحاب
 دیگر از ملازمین وقت یاری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم پیش از
 پیش بطریق متعده معتبره مرویت از جمله که در باب شخصت چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و دفن و نماز و آنچه مفارقات گذشت منقذ
گشته سوال عبد الله سعود است که یارسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر چه میرا وصی و نائب غسل میدهد بگویم وصی تو کبست یارسول الله
گفت علی بن ابیطالب آخره و سوال ابن عباس جواب افضل الناس صراحة مقتضا
آن میکند که اصحاب نجابتی نمی کردند و الا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
مرا بطرف نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام می بری و از اینجا واضح تر شد که عداوتی طایفه
و اخبار الدله بر امامت ائمه افضل انساب و انکه امر امامتش مفروض از جناب حدیث بود
نفاقست لغامی ثلثه بختی بخصم عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوت
ساخت و پرداخته عبد الله بن سبا و اتباع اشیاع آن توده الاشیاع است چنانچه
آخرین اوراق باعتراف کابری طائفه حال آن لایم برین اسلوب نقل خواهم کرد انشاء الله
مقصود اصلی آن لعین و الاستیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند
که با وصف تکذبات ایرومی و عتباتی که زیادت بران تخیل نباشد حتی که گرفتار
عذاب و آگهی بر تقدیر ساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تسامل بیان آید و انیا آنکه
ارند او کفر تمامی صحابیه و اهل بیت مجاور قلب نبی آدم سرخ یا بدود عامی یهود که از تحت
در و طهای ایشان مرتکز بود و بطور غمی انجامید بخوبترین وجه بر آید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود
اینهمه بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث کالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدوق و محاسن و دلیلی در ارشاد و اخراج نموده اند و در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجاست بعنایت الکی اگر ندهیم تا در رسائل دیگر ضبط کنیم
و نیز حضرت مولف رساله سید ارم سحر و زنایم عذر را پذیرد امی با آرزو که خاک شده
بچشم آنکه جواب سید الرسل بعد از حصول فاقه دعوی متشیعین که جناب میر خلیفه با فصل بود

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد برکنند زیرا که مالک انبست که در علم الهی
قرار یافت و قضای سیرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب خلافت
انص نمی گنم و مردم را تبرک مخالفتش علی العموم امر میفرمایم که در مصیبت مجاوله با جناب قدس
الهی خواند بود و از مجاوله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرمود قال الله تبارک و تعالی قلنا
ذهب عن ابراهيم الروح وجاءته البشرى بمجاد لنا في قوم كوطار ابراهيم لحليم او
صنيت بلاك ابراهيم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك واتهم اتهم عنك غير
مرحود و ایند عاز اصول رابعه بلكه البعایه بجا خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر مکه قبل هجرت مدینه شناسف بود که خلافت بلا فصل علمی شدنی نیست و مصدا
بر ستم نه معلق پس انض غدیری بر امامت سیر المومنین و همچنین دیگر واقعات که آن بان در اصول
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و شیعیان ابن سبأ مثل مجلسی در بجا و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر سامه اخراج صحابا بود و تا بعد
انجناب سیر المومنین منازعت نکنند و جمعی بر گماشتن ایشان اخراج نمایند نیست
حال و عامی منشیعین در اخباریکه تعلق با خزمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موبد و بنیاد فرعومی خلافت بلا فصل امامیه را مخیر است و در بخار و ایام
و دیگر است که صدور این در باره اما منشیعین تصحیح تمام در که قبل از هجرت مدینه بر خلا
اصول خویش کامر سابقا و انفا معفا اند چنانچه امام اعظم حل و شرح تخریج فیصیل قول تبارک
اغنی فی النص الحلی فی قوله سلموا علیک یا مرف المومنین و انت الخلیفه بعدی و غیر ما گفته
قول هذا دلیل ثانی علی ان الامام هو علی علیه السلام و هو النص الحلی من قول
الله صلی الله علیه و آله فی مواضع توارثت به الامامیه و نقلها غیرهم فلا شائعا ذارعا من
انما انزل قوله تعالی و انذر عشیرتک الا قرین امیر رسول صلی الله علیه و آله و سلم

أَبَا طَلِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَضَعَهُ طَعَامًا وَجَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُمَ اتْلُم
 يَوَارِدُنِي وَيُعِينَنِي يَكُنْ أَحْيَى وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَصِيَّتِي فَقَالَ أَنَا أَبَا بَعْدِي وَأَوَارِدُ
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا أَحْيَى وَوَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَارِدِي فَاسْتَعْوَاكَ
 وَأَطِيعُوا لِأَمْرِهِ **حجج از شیخ حلی** که خیال نمیکند که غایه الامر تخصیص از وی نباشد
 عبدالمطلب است که اتفاق و کفرشان الاثذوذ را بر روایات شیعه خواهی شنید نه نسبت بخلاف آنست
 که حاضر نبودند مع هذا صدق بعیدت بگوئی شافی بر اتصال و انفصال هر دو برابرست :
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف السلاخ
 و آیات خلافت بلکه ایست نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید تعیین الانفصال
 و هو المطلوب پس رد آنکه **مذهب** این روایت قطع از آنچه در سابق هستی
 و آنچه اهل حق گفته اند حدیث امامی شیخ المشائخ است عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَصِيَّتِكَ مِنْ أَمَّتِكَ وَإِنَّهُ لَمْ يَنْعَبْ اللَّهَ
 نَبِيًّا إِلَّا كَانَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَمَّتِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَ يَنْعَبُ
 بَعْدُ فَمَكَتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَمُكْتُ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَادَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا سَلْمَانُ سَأَلْتُ عَنْ وَصِيَّتِي مِنْ أَمَّتِي فَهَلْ تَدْرِي مِنْ كَيْ وَصِيَّتِي
 مَوْسَى مِنْ أَمَّتِهِ فَقُلْتُ كَانُ وَصِيَّتِي يُوَسِّعُ بَيْنَ نَوْنٍ فَقَالَ فَهَلْ تَدْرِي لِمَ كَانَ أَوْصِي
 إِلَيْهِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَوْصِي إِلَيْهِ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمُ أَمَّتِهِ بَعْدَهُ وَوَصِيَّتِي وَأَعْلَمُ
 أَمَّتِي بَعْدِي عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي سَلْمَانَ فَارِسِي سَگُود که روزی من جناب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که وصی تو ازین است کیست زیرا که خدا می تو را
 پیغمبر نبی مبعوث نکرده و مرا آنکه وصی وارث منقرض قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی
 کیست پس روزی که تعدادش خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان توان تعیین وصی من سوال کرده بود می میدانی که وصی موسی از پیشش که بود گفتیم که یوشع
 بن نون که لفظ قتی در حق و کتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ مسیحی که سبب بی بودن
 بود گفتیم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود و چشمت نیست که او اعلم است موسی یوحنا و امام
 و وصی اعلم است بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتبره از ارکان راجه امامیه این
 سوال در زبان اخیر نبوی منقول است جواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین نهج بیاور می آید
 ازین امر گاهی کسی ازین خبر رسیده و من کسبی بن راز در میان نهادم اکنون بدانید که علی
 بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر دعای بنده نیز کالتشخص
 انفس النهار است زیرا که باتفاق فریقین مکه تامی است هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 موسی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
 است که سلمان بعد هجرت بزبان در از خجسته مصطفوی صلعم شرف شده کما سیکنه
 السکک لاتی الشاء الله تعالی و از حدیث امالی اینهم بطهور پیوست که اعلیت حضرت امیر
 خود خباب ندیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و اینجا
 بسیار از روایات شیعیان در باره اعلیت مرتضوی که قبل ازین زمانست موضوع و فقری
 میگردد و برین قدر چه موقوف است زیرا که از لوازم انوار برسی لازم است بروایت ابن عباس
 رضی الله عنهم که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آخر عمر عبد از مراجعت بسو جبریل و حضرت
 جبریل با سرافیل و مراجعت سرافیل بسوی حضرت رب علیل ابن عقیده حل شده که محبت مرتضوی
 در آخرت محبتی می باشد چه بای تقرر امامت و خلافت بلا فصل و ازین مقام تامی
 اعادیت این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت میدناید
 و الی آخر است که فقط این محبت را در دخول حجت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی ازین
 سبب نمیشود و الی غیر ذلک من الامور التي اشترت اليها سابقا و آتيا از یم نحت بالاین همه

خرابها که در عمل ماست با افضل در خیار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
 رساله آنکه بدینسان از اول کتاب الفین نام اعظم خویش که ملحقه لطفاً محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی
 بنحی علی بن طالع جوابه المسمی بقرة العینین بر دلائل الفین اشاره فرماید بر خود می باشد و دعوی نماید که امر خلا
 و مضمونی از امور مقرر و مضمونه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا الشئ عجب
 باجمه بسیار از اسکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول متشیعین را چنین
 است بخاطر بیجهان موج زن است لیکن خوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
 متوجه مخاطب غور و فکری ننمونه آیه ای بنی اخیاقول لی من یم که ایراد سین ای
 استقبال است لیکن قید قربت بنحله حضرت مؤلف بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
 با افضل رو نماید و فضل الامر ضروری نیست بخند وجه اول آنکه غلبه اهل و هم بعد مغلوبی شان در
 سال اتفاق فتاده و حق تعالی در حکمت قرآنی حرف سین را بجا استعمال فرموده که هم
 من بعد علیکم سیعلیون فی بضع سنین و در واقع امر بر آنکه در چند سال منقض شود جلوه
 شود و قریب ثلثون گفت گو نزد جناب قدس اعلی مقتضای التخصیر و فیه یعدا و نه فریاد
 متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من لآیات القدانیه کادت من الکثرة
 ان لائمانی و هم آنکه حضرت سید المرسلین ابلیغ البلاغ که کلامش در بلاغت فوق
 کلام کل مخلوق نزد ارباب الضایف است در حدیث افراق است بهفتاد و نه قریب که در
 علمای فریقین سلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که مستغرق استی علی ثلثه و سبع فریق
 و بر مضموم مؤلف ساله ضرورت که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 یا مجرد وفات شریف و عالم موجود شده باشد و این امر شبهه است معتبره که در مقامات
 اهل عالم تفسیر گشته و نزد علمای فریقین متداول است مدخل و نخل قاضی ابو بکر باطلان
 و فاضل شارح و تبصره العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین فاش

که متمتع با پس و پیش متوجه رو می دهد می کشند و در تعدد صدق منظر فرج و ذکر جمیل آبا و امهات
خود اندک است ماعدا که نفرین و غیر ایشان نیز وقت واحد از محالات فرق درین فرق نیست
که حکم نفیض مرتضی و زمره انبیاء کما سقره انشاء الله تعالی قطعاً ثابت و ملائکه باین عنوان که خیال
ازین قوم گریبان خجالت فرود شود بسبب آنکه نام کتاب فکر فقیر افلاک به بوننه پیوسته و لیکن اگر بعضی
جلد نامی بجار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم جایز باید بود **نیت**
و ادیم نشان ز گنج مقصود ترا **۴** گران رسیدیم تو شاید بری **۵** من بعد محفی مانده که معانی خوش
این عباس رضی الله عنهما و ما یعلق در ذهن فقیر بجار نشو مرقعی میشود و اول آنکه چون حکم جدید در خود است
صلی الله علیه و آله و سلم یا شفت فرمود اگر از ائمه و تواتر منظر نیست بآر خلاف اختیار کن و آل عرض
آنکه هرگاه وجوب موت مد نظر است آنکه از سوال من تغییری راه یافت بر اصحاب تبرک خافض شمس
منی فرمائی بعد از گریه فرمود که درباره نشان جل بهر مرتبه پس با مرند که عمل نمی توان کرد باز به که تقسیم نمود
که منکر استحقاق و معلوب نعمت خواهد بود پس وقت است اتباع و طاعتش باید کرد و دوم آنکه او را خلیفه خواهد
کرد و یا نه فرمود خلافت و خلافت مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخفا باید گردید باز عذر رسید
و جوابش که در نجاب گردید سوم آنچه تر بین بجای گفت چهارم آنکه امر ترک مخالفت مراد از آنکه خلافت
باید خلی نمود و بجای که نماید مای را قهر الحروف در هر یکی از این حقوق موجود که بعضی از آن فی نفسه
صمیم و بعضی باطل باشد چنانچه ابد امتحان در اباحت کتاب کاشس فی رابعه آنها است
والله یحسب من یشاء الله ایاک استقیم

معیشة الدیوم القیامه من مقین واعطی کتابه

مخصوص بسیار دیکشید و از وفات شریف تا این افتراق زمانه مدت برگزیده و از خواست
 که فاضل طبرمی در کتاب خویش که ناش بر نام جواد الدین صاحب الدیوان گذشت نموده ذکر و تفسیر
 اعتزال و غیر آن گفته که این مذاہب را از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سالها بعد یاد آمد انہی
 و بمقام بر یکدیگر از کتاب مذکور که بر شہادت عظیمہ اہل حق متضمن است اسلام می نامیم
فاضل مزبور میگوید بدانکہ حق جز یکی نمی باشد ازین مذاہب و دلیل بر این راست است
 شریعت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حَتَّی قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَيْهِ اَنْتَيْنِ
 وَتَسْعَيْنِ مِلَّةً وَتَفَرَّقُ اُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَتَسْعَيْنِ مِلَّةً كَلَّمَهُ فِي النَّارِ اِلَهًا مِلَّةً وَاحِدَةً
 قَالُوا وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَدُنِّيهِمْ عَلَى مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِيْ يَمْنِيْ بِرِسْتِي وَرِسْتِي كَيْفَ نَبِي
 اسر ایل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر افتاد و دولت و فتره و زود باشد و سر انجام است کہ
 متفرق شوند امت من بر افتاد و ملت همه ایشان را کشتن باشند مگر ملت واحد گفتند کہ امت است آن ملت
 یا رسول اللہ فرمود انکسانیکہ بطریق من و بطریق اصحاب من اند انہی کلام مجرب و فہم و مجید اللہ کہ این بزرگوار
 نوشتن این حدیث بفصل جدید و در سبک و بیان اعتقاد شیعی و منی گفته بدانکہ فرق اسلام پنجہ معظم است
 بدو مدار میگوید اول جمعیتی اند کہ ایشان اہل سنت و جماعت میخوانند و بطلان افتاد البصایہ رسول اللہ بعد از
 رحلت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہی بلفظ سقیاس شکل او بدین ہی لاشناج بزر باری بن بزرگ کہ عنای
 و تعصب از ہر مقام بیت بحال قدرت ایزد کہ تسلیم او و ربوبیش فرمود و بدین پنج مرکز متشکو کہ منی
 ہماست کہ بطریق اصحاب رسول است ہر کہ بطریق اصحاب رسول است نہایت سووم انکہ در واقعات دیگر
 کہ در احادیث شریف مذکور شدہ مثل واقعه شہادت سلطان کر بلا علیہ الخیرۃ و الثنا نیز حرف سین و روایات
 و تعبیر بہمان یافتہ کہ سَتَقِلُّ الْحُسَيْنُ اُمَّتِيْ كَمَا وَازَا لَكَ الْخَفَا كَمَا مَقَاتِلَ عَدُوِّكَ مِنْ عَمَلِكَ الشَّيْخَةُ وَادَا لِي
 الصَّدُوقِ و باری واقعہ طفستین از سین ہجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اہل خلاص را کفایت
 و ہر از پنجہ سال تقریباً از وفات شریف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت موافقت

ودر صورت بعضی غیر معین عامی شایسته کجاست بر سر و معلوم نیست که تعیین خلفای ایشان بر این وجه
 چندین احتمالات که در اول سطر یاد آمد که تعشیر الی اشتقاق و در ترافع شود تا بعد از این الی بیزار است
 فرقی بین و رعایا و زیاده تر از الفین باشد خفیف خلفای ایشان گنجد بدانشان الله تعالی هو الله و الله
 الخ اولی و اعرفت ما نزلنا علیک فی مواضع عديدة و الیقین الیک فی مواقع کثیره
 یتیم کل ام المؤمنین الذین و الفاضل المودعنی باجابت نورانیة هم مستحقون انیة الیه و
 ایمان و مصابیح الدیة و الادعای عند احوال و اخبار یکاد زهره ایضی و کونیه تمسک به و بار
 ظهر ان حق المصنوع المودع علی قلیل الظهور ان ما افاده الحق الکرمانی و ايجاد المدد العسکری
 التدقیق بل عاراة التحقيق لا یسویه شیء من الغبار و الکدورات ولا یرد علیه شیء من
 الاعترافات فضلا عن ان یتوکل علی نفسه و ان ما ادعی هذا الادیب اللیب
 من انک لایستحق ان یخبر فی النهایة نص علی نهایة مرامه و هو ان المراد من لفظ
 امر تدبیر الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خاص اصحابه المشهورین و ان
 الوسایل و الظلمانیة و الهوا حیر النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان و ما جاء المولى
 سلطان بل تفوه به فقولوا له علی مقصی عادته کیف ما کان و ستعرفه مرة بعد اخرى
 مقصد کذا انشاء الله المستحق قول کمالی علیه بن الاثیر اولی و ان التوفیق و اجرانی
 این دو نکته است که هرگز عبارت صاحب خیاره در بیان این دو نکته و در بعضی متون
 برای عام مفید است از تکرار و طول کلام و نقل عبارت صفا نهاده و در مقام که بنیاد و سالیانست
 است هرگز نه اندیشه اول بذكر عبارت می و درم بعد از ان او عاض من عور باطل میازم بدانکه عبارت
 ابن تیر که موافق خیر از الفظ و عبارت کتاب مجمع البحار که در کاست و است و فی حدیث المصنف فقال
 انهم لم یزالوا یذنبون علی عقابهم ای مخالفین عن بعض الواجبات فلم یردوا الیک و هذا قبیحة
 باعقابههم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده و لما اردت ان تقوم من جفاعة الاعمش

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمالات مخفی است که اول متعلق بقریب بینی
 صیغه مضارع صمد علم باشد و لام تا بتفسیر یک مضمون برین عوالت که متخلفین و مقصرین از بعضی اجزای شرعی مرادند
 و ازین دو مقلّم سب از اصحاب و ارباب برای اعراب آن تخلف و تقصیر که موصوع این کلام و حدیث
 محمود مراد از صحابه دلیل قابل حقا اعراب و ملازمین جناب الینین پس کاش اعراب فارسی
 به این کشیده که تصور ازین که کفر نیست و الا قیاس عقاب هم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از اجتهاد مرادند
 که در ملازمین خواص صحاب که تخلف و تقصیر از واجبات بعد بر و کائنات کرده این معنی رومی از حقا اعراب
 که بصیرت دارند و از زمره موافق القلوبند که مخصوصه ایشان است که مورد تشبیه است و اعراب اند و صحاب ملازمین
 رسالت باطل احتمال دوم که در حدیث بر دو جا یعنی کفر محمول است بر متخلفین از اجتهاد حل کردیم که مراد بقید عقاب
 عقیدت و رده کفری آنان مراد تواند بود که کسی از صحاب کفر نشده جز این نیست که قومی از جنات اعراب
 کافر گشتند و اول دلیل بر این معنی آنکه صاحب این لفظ علی الاعقاب بعد لفظ ارتداد و قریبه اراده معنی رومی
 قمر داده و بر دو جا با احتمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقدیر از نظر اعتبار انداخته پس بهترین این
 که معنی کفر اراده میکند و تخلف را بر کبار اصحاب ثابت ننماید و مقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام اول تعلق شود
 بر دو جا لفظ در تخلف محمول گردد و صحابیت ملازمین صحیح اختصاص بدست همان چهارم عکس این یعنی هر دو لام
 را ثباتی انتساب نایند و در حدیث بکفر و صحابیت مجموع شبه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد حدیث معنی شود
 زیرا که در هر دو صورت عطف بر لام ثانی و کار بر ثانی دلایل فلیس و در احتمال اربع قبائح دیگر هم پیدا و بویا نیست
 و ضمیر ابحاث خیالی باید داشت که بعضی از ایشان را خواهد یافت من بعد گذارش است که هر چند احتمال عطف دیگر هم
 باشد لیکن چه بقیه معلولی در مقام ابطال الضم عمومی جواب و اثبات حجاب معنی اول مرجعیت معنی مؤلف است
 نیز باین که از رتبه و بنفقه میثوم و این احتمالات دیگر طری کشیم بنماییم بلکه احتمال اول و این چند وجه جمع بلکه مقصود
 و احتمال ثانی که لفظ را طبع نظر ساخته و قطع می باشد مرجع بلکه مخدّس است اما اول این است که هر گاه تخلف را
 از صحابه کبار سلب کردی و برای حقا اعراب ثابت نمودی و حدیث تعیین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که احد از اصحاب کبار را کفر زنی که با او معاشرت می نمودند برین تقریر عبارات علماء مشاغل می کرد که افشاء نیز
بیکر انطباق می یابد اصل علی لاتفاق ولی اصل علی الشقاق و اگر در هر دو مقام آمده و را بر کفر حمل کنیم
جفاة اعراب از صدق شخص خارج نمی چنانکه مؤلف کرده نتیجی بر نمی آید و شرف بران مرتب می شود و تقدیر
اینست که احد از اصحاب کفر را اختیار ساخته بلکه کفر بعد از اسلام منحصر در جفاة اعرابست و متقدیر که شکی
مثبت بر عاصم طایف که خلف صحابه شهرین است نخواهد بود مگر می بینی که نفی کفر مستلزم مخالفت است
وجود البسطة و کمال الایمان الاخلاص علی الاختصاص علی الایضی علی العوام فضلا عن الخاصة باقی می آید
چون غیر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را با صحابه تعبیه فرموده می باید که خصخصه خلف باشند منع قطع نظر عن کونه
مجرد او عاصم عن مخالفه خلایف اما روای اخبارنا قاطع اولهم و قاطع فرعیهم بالقطع و یفقیس بالانسان
التعین كما شعره انما الله لک اما انما یابن خیال مؤلف لازم می آید که ارتداد شرعی در قبلی نیست
اعراب محصورند و قبل ازین گذشت که این ارتداد در بسیار از اقوام اعرابیه آمد ولی خلف از جفا
شرعی مثل زکوة از بعض جفاة صلو شده باجملة الطبايق عبارت نماند قوم مرجع جفاة الاعراب بر نصیور است
خلاف اول انما انشا پس می آید که بر او معنی کفر در هر دو مقام خیال کرده قبول کرد نیست بلکه بعد از آن
که ارتداد خلف مراد از ضرورتی نیست که هر جا قید علی عتاهیم ضایفه کند و تکلیف کلام خویش کن و نه بلکه می توان
انفست صاحب نیاید جائیکه رد کفر بعد از تصحیح درین عبارت که ارتداد بخلف محمول است اراده کرده
را مصداق کفر نموده و صاحب مجمع البحار لایعنی الاسلام آورده حیث قال فی حدیث الحوض لم یزلوا قریب من علی
اعقابهم استخلفین عن بعض الواجب لایعنی الاسلام الا ان خیر بینین فرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
و اثبات همان تقصیر و تخلف مراد است که سخن دران می رود لا غیر و الاطاهر ان بود که می گفتند کم کفر احد
اصحاب بعد و انما کفر قوم من جفاة الاعراب اما انما یابن انکه درین ایام محبت است اما فرخنده انجام چند
و دیگر از مجملات شرح صحیح بخاری که در حجت اعتبار آن هرگز نمی بینیم پس هر امون خاطر محدثین نمی گردد خاصه که
از شرح کرمانی بعضی آمده آسمانی بهر سید که از نظر شایع مؤلف جزاه الله خیر انجزا و او صله الله علی کن

اما نهاده که شش و سیار از حد بین لغات بران کلمات توفیق نوشته اند هرگاه بخواهند آن مشهور
 معلوم شد که شایع کرانی و شرح این حدیثه جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسیحی عالم السنن تصحیح صحابه
 اشفا المثلون بر دیگر شرح نسخه و در فاش رسیده و شتاب و شتاب انداخته و بطریق نظر دارد
 و در مقامات متعدد و عبارت و الفاظ و عبارات متعام اول که متعلق به شخص است آنکه قال الخطابی
 لم یزید فی مذهب من از حد من الاسلام بلکه که فیه بقوله علی عاصبه و معناه الخلف عن الحقوف الوجه کلمه
 از مغلان علی عصبه از الجمع الی و را و لم یزید بجهاد احد من اصحابه تا از حد قوم من جباهه الا اعراب الیه من جلوا
 فی الاسلام عصبه و زیاده که عصبه شرح حسین بن خود انهمی و بهترین تفسیر نیست که مطلب ابو سیمان خطابی که
 فعل الی فی غلظت موده تا میدان از دیگر شرح بخاری علی حدیث القاری فی فضل طبری که سید محمد جعفر بن
 بهار الی این حدیث نوشته و یافت می شود و از حد من این تصریح و آنچه صفا نهایی جمیع التجار گفته اند چنانکه
 من بین من است بلکه عبارت این با هر گشت اکل غلط گفته اند انما علی عصبه و سلیمان که منسلک پس معلوم شد
 که مقصود این است و قول نیز اثبات از حد و جباهه اعراب است معنی خلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت
 نذیر و محمد زاده که فقیر به کلمات انصار صحیح حضرت فاطمه زهرا عین مرشد بر صیحه شخص شاعت بیار آمد
 بر آنکه امی یوم الکذبان آنکه مراجعت این نسخ معتدله نایه نبی مکرر شده کمالا بخفی علی من نظر الی لا وراق
 السائقه بار خدا یا مکرر اولیا حضرت زهرا سلام خود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شایع کرانی است
 تحت این صحابه همین است همان دلیل بعدی که در فهم عبارت نمایه گذشت پس بر اولویت در نمایی که عبارت
 نمایه جمیع التجار بجانب کلام متفق کرانی باز گردانند نسبت عکس آن چرا جابز بلکه واجب باشد گوئیم اول آنکه
 حضرت زهرا عیسی عبارت کرانی و محققا نفی خلف اصحاب برات ایشان از رنگ عار و نار و اثبات آن
 برای جباهه اعراب نمیده و از نجاست در پی رد آنرا گردیده و در همین مقام نظر بعد از آنکه سالتما صلی علیه
 و آله و صحابه کافیه جمعین جاویده ان دعا الکفرانی و صاحب جمع البکرا نه علیه الصلوه و السلام را و خواص صحابه علی
 من جباهه اعراب استیم بل را و بعضی هم با اریب چگونه عبارت کرانی را که دلیل نفی احداث تخلف صحابه

که بهت عبارت صاحب بخایه و مجمع البحار که برعم مؤلف از جملت این اصحاب در راجع توان است
 و هم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری که کرانی نموده که اخبار بر این آمده است و سرانجام
 فرود آورده اند برین تقدیر نیز ارجاع عبارت کرانی بسوی بخایه و مجمع بصورتی که مؤلف از دست بعد از چه نگفت
 هر که گفت خود کرده و کرانی نیست سوم آنکه بهر تقدیر هر دو عبارت کرانی متناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدد رسانه
 آنچه از کرانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش است چنانکه خواهیم داشت ثالث این است که او که احوال حدوث و وقوع
 و حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری بدیده لیکن اینقدر از آن بخوبی معلوم نشود که عبارت مذکور در عبارت صحاح
 از تخلف و تلف حقوق و اجبه و نقص واقع شده زیرا که از آن بوضوح نمی بخاید که متن اصلی صحاح مشهورین از تبیین و تبصیر
 تحت محفوظ و حصول و استنباطی چنانچه این بزرگان در حیات شریف و عمیر علی علیه السلام و در اعلام و اعلام اسلام
 و عبادت خالق الاله نام و احسان الی معانی و انام سکو شیده و زبان طریق رسوخ تمام اجداد و اسرار علی الصلوات
 استند و بر پایه است که تبدیل و تقصیر و اخراج حقوق عام است از عام مسلم نفی خواهد شد پس بنویسند
 که نه باشد و تقصیر و اجابت و بدل خلایق سبب نموده بطریق دیگر که در مذاق و از او منسوب بودند چنان
 قوی از تمام اسرار و حقایق بنیاد بخیر علی علیه السلام که آمدن تقصیر تبدیل از آنها ثابت است و از عبارت
 بنای مجمع استقامت مؤلف جمع فضایل و اولیای ائمه و خلف امتحانات غیر و پس طایع این عبارت عبارت است
 مذکور و مسلم تمام ناقص خواهد بود و فرق نیست که تقدیر اول ناقص و این عبارت واقع میشود و برسانان یکبار کرانی
 بصورتی که مؤلف تمام ناقص است بی آنکه عبارت دوم را در علی در آن باشد چرا که آن خدای کرانی شایع بود و با او
 جمیع کلام از حق بجانب است و مستحسن و مطبوع است پس در این مجموع پس همچنان که بود و این طایع از وضع
 بر آنکه از آن بهر حال عبارت خبر مذکور که عنوان صحاح مشهور است و در آن حدیث تمام اندک است و از آن
 و در آن حدیث ازین حدیث از او افزوده و بر آنجا انداخته اند و این تقصیر از دست بام او از رجوع از دست بام
 انصاف و تقصیر از این روایت فرشته بلکه خلف از حق فرود می آید و مورد حدیث مخصوص گویند که حدیث صحیح
 ازین حدیث سلب و سلب بخیر فخر و احتیاج در حق همان قبول نیاید و چنین نیست که فرشته قومی از خطاهای

مؤلفه القلوب کسانیکه بصیرتی درین نداشتند و کمتر صحبت انجناب مشرف میشدند و ازین راه اوقای
 و صحابه مشهوری از مری به اینجی و بر معنی غیر از شیخ جلی و تنبیه یا شخصی که بتقلید ایشان خود را در مقام معرفت
 الاراکم کند که متعرف نشاء الله بکسی تن نخواهد داد و یا کسی طینتش از کفر و فساد هم بریزد که آن بدعا
 قاصد و ابان صدای مضمون لولا که است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین
 قناعت نوزیده و احادیث مرغومی بیکه تمامی صحابه مرتد شدند بظلال طلال تصحیح می کنند چنانچه از صاحب
 تاضیفی البیه بنوه بوضوح خواهد بخامد که ملازمین صحبت و اصحاب مشهوری که شب و روز صحبت شریف
 حضور داشتند مرتد گشتند و بسیار از جنابه احوال از جناب غیر صلی الله علیه و آله و سلم و در میانند از این
 ازین ادب یک و صاحبان ششم آنکه بتقدیر معلوم تشبیه مطبق نمی آید بایشان بطور اجمال آنکه شارح کرمانی رضا
 اعراب عینیه بن حصین بیاورد و بنا بر تعمیم و اراده محمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بحسب معتمده رجوع باید کرد و
 دید که او را از مائتین علی الکفر می نویسند یا از قصصین شمار میکنند اینک یکبار از مجلدات معتبره موجود در راه
 او و این الفاظ که بآخر و تقصیر عدم صلاح و تقوی لایزال نوشته اند و گوییم که او را در مراه آن مردم که موت ایشان
 بر کفر واقع شده و دخل نموده و از جناب است هر یکی از متقدین و را باین الفاظ باید میکند و هو صر اطق گفته
 قُلُوْهُمَّ وَكَانَ مِنْ جُفَاكَ لَا عَرَبَ بَلَى اِنْ بَعْضُ كَسْبَانِ بِنُتْ بَسْرَتْ وَتَفَادِ سِکْرُ وَكَهْ اَوْ بَعْدُ
 وفات بعزیزه صلی الله علیه و آله و سلم بالعزیزه بن محمد بن شخص از زمان شریک شده و فی الفور بدست عازبان
 کشیده و اصحاب کبار او را بگرد و سلاسل باعث رانی دانستند و لیکن جد حسن سلام رسیده و صلاح و
 تقوی اختیار نموده بکلمه بهیج کتابی بظن این بعزیزه در نیامده که خاتمه او بکفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
 بطرف عبارات خبر رحمة الله و غیر او راجع کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب عبارت
 ابن اثیر و صاحب سمع نزد مؤلف محمول بر ردت کفر است که معرفت و ایمنی در عبارت کرمانی
 متصونی شود و در مقام اگر طلبه علوم دینی او بی غرضی اعمالی نمایند و بگوید و بگوید هم خواهد رسید
 وَلَکِنْ فَمَا ذَکَرْتُکَ فَاَیَّةَ الْمُسْتَشْدِدِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

قال الفضل المنعرج بحکم مداه الله تعالى الى اصراط المستقیم
 و نکته دیگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ الصحابی را علی بعض الروایات
 تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عاریکه تا در حال آنکه سخاویت
 قول بر کس که ادنی او را در وظایف است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع
 مختصر تصدیق کرده یارب که احب ما الیهی است باضافت بیا مگر جناب ایزدی است شفاع
 آنها خوانند که دلیل بخا تقلیل عدد چه مصرف اردو مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس صحاب
 اند اگر کثرت بودند امرزشل نیاید بر تو دشوار بود یا من میخوانم چون قلیل اند یا میزد و التماس عاقل
 با معنی ضایع خواهد بود علاوه مخاطب عالم الغیوب الشهاوه است حاجت اشاره به تقلیل و کثرت نیست
 پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یابنی که معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب التماس شفاقا و عطفا فاجل تصغیر
 کرده ولیکن توجیه بکارانی یعنی قوله اولئک المراد من الاراد تداد الرجوع من الذین الخ فلا یحفظ
 رکا کتله و یصح فافه بکار باعث نور حیرت میگردد که آخرین شخص هم از فضلا است و اما دلیل اینست
 که غالباً هیچ سبب مکه عامی هم متوجه چنین نفوذ نگردد یعنی چه علت کفر از غایت است انصافی و عصمت
 آنان حق حال جمیع علماء اعلام نیست عین است اگر خارج از مقصود می بود نظام کثرت بر اسمی این
 و بافتل میگردد و با جمله این فضل جلیل القدر بقدر هم خیال نکرد که در شریع حدیث جمله و جمل بگویم
 ذات الشکال موجود است پس اگر تا از بعض حقوق تقصیر را از احداث مراد باشد مگر بقدر از حق
 رول جنبی خواهند بود و بعد ازین هم خوش نگردد که جناب شافع المذنبین و رحمة العالمین بر این فقر جرم
 از شفاعت در گذشته کلاسیکه حضرت روح الله در حق کفار است خود میفرماید خواهند فرمود و کلمه انما
 کثرت این شفاعت کرده خود بالفاظ بعد بعدا و مستحقا استحقاقا لای الی الروایات که اکثر
 مدعا خواهند کرد و نیز میباشند که احد امرونی است کما بیننا انما و متبع حتی جنم است پس بر او
 سهل چگونه حل میتوان کرد و نیز بر معنی هم نظر نموده که ایها ما احد ثواب بر خاست امر محدث

ولایت دارند که تاخیر از بعض حقوق و تقصیر در آن مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او ام لا اثمه النجاء
 مراد باشد تا البته تاویل خیلی بسیار می باشد المختصر این همه یک طرفه کسی انصاف کند از ابتدا و اصل این
 را تاخیر و تقصیر در حقوق که ام مناسب است لفظی بمعنوی انتهی ما امرنا ان نرا ابراهه علی کلامه هذا النسخ بلفظ
اقول و استعین بالروف الرحیم قبل ازین جوه علی تصغیر بقلیل فصل گذشت
 فاما کاد که لیست شد که اس بعد اگر مقصود اینست که شارحین در بی تخلص خلفای رشتن این اعوان انصاف
 شان شده اند از همین جهت بقلیت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون خاطر بوجه کثیره انجذبت را
 بر کسانی منطبق فرموده باشند که از خواه اعراب بودند گماشته اند و اتفاقا حاجتی باین نیست که برای اخراج
 خواص آنجا تصغیر بقلیل عمل کند و اگر مطلوب چیز دیگریست فلا بد من اصراحه و الا شاهد الله الیه
 حتی نائی بآله و علیک قوله و حال آنکه **اقول** خافنا این فهم بر هر کوزه از او را که دارد ظاهر و باهر
 چه با عجزش مقام مقام شفاعت دعاست که جناب شفیع مشرب کلامه یارب که احب اسماء الهی
 است بعد اضافت بیا سکن جناب آیزد شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا بقلیل عدد و مصغر تمام داد
 گویم مخاطب و الامقام و اسم قایمانی او بان نرسد مدعا نیست که ای پروردگار عالمی اینطر رحمت بخشیده
 و از سر انتقام آنشان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در نیش رقیب هم نموده
مشکو چه کم کرد و ای صدمه فرخنده بی زقدر رفیع بدرگاه حق که باشند شتی گدایان خیل
 بهمان دار السلام از طفیل چه شارحین کلام شیخ مثل مستعد خان بخیر اومی نویسد که لفظ شت بر اقلیل آمده است
 در اینجا هم اعتراض نمیکند که لقلیل آنها شیخ شیرازی بیان کرده مصغر نداد مگر عیش این خواهد بود که ای سرور
 عالم آنها چه کم کرد گدایان اگر کثرت تصغیر بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و اگر ان می بود با من بر رصوت
 کثرت بجنس خود مید شفاعت از تو نمید آتم چون قلیل اند شفاعت شان تو جود معاذ الله که کسی از اهل
 اسلام این عقیده باشد هرگاه شفا عالم فرماید و کمال طیب خاطر این منظور دارند و نامی فراد است و محو
 بلکه امر ساقیه و عرشا قیامت مید و از بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تعلیل عدد که ابان در خواستن شعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بصورت خیالی یولف خواهد بود و لیکن این استدلال
از عقلایان این اعتراضات یکیکه و ایرادها بیخیزد بنا خواهد داد و طرفه اینست که خدمت حضرت مؤلف رقم آن مجید هم
غور و نامل بکار نه برید و هرگز نیستند که این محاوره در کلام خالق چون که وحی منزل است هم موجود بقوله
تعالی و هُوَ هُوَ عَلَمٌ بَعْضِیْ بَازِکَرْدَانِیْدَنِ بِجَالَتِ زَنْدِکِیْ بَعْدَ اَزْ مَرگِ آسانِ تَر است بر خدای
تعالی بدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب
موجود است انفعی ما فی نفسنا لعلالی و در مجمع البیان گفته اند الثانی انه انما قال هُوَ لَمَّا تَقَرَّرَ
فَالْعُقُولُ اِذَا عَادَ الشَّيْءُ اَهْوَنُ مِنْ اَبْتِکَازِهِ وَ مَعْنَى اَهْوَنُ اَسْهُلٌ وَ هُمْ کَانُوا اَمِیْقِیْنِ
بَلَا اَبْتِکَازِهِ فَکَانَ قَالَ لَهُمْ کَيْفَ تَقْرَؤْنَ بِمَا هُوَ اصْعَبُ عِنْدَکُمْ وَ تَشْکُرُوْنَ مَا هُوَ اَهْوَنُ
عِنْدَکُمْ بِأَجْلِهِ ابداع حجاب و اعاده آن رسد از زواری غرض عمل هر دو یکی است تروقیت کامله او هرگز شکا
نماد و لیکن بحق کلام مقتضای فهم بشری است که ابداع در شکل و اعاده را آسان میدانند و این محاوره در کلام
ایزد و سبحان واقع است از وقوع مثال بنام و در کلام سبب المرسلین که از جمله بشر است چه خبر مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباح است که این چند کس هم بخشش بخشدان ایشان آسان تر است و اگر خاطر
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم سند او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نمودیم قرار گیرد بنا بر آنکه شاید خلفا علیه السلام و انصارشان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مرصع و در هیچ البلاغه رضی الله بر سر و چشم گذاشته است که در خطاب عاصم بن زیاد سر
صدور یافته است اَرَى اللّٰهَ اَجَلَ لَكَ الطَّيِّبَاتِ هُوَ بَکْرَةٌ اَنْ نَّأْخُذَهَا اَنْتَ هُوَ اَهْوَنُ
اللّٰهُ مِنْ ذَٰلِكَ قَوْلُهُ لَسْتُ بِکَرٍ اِنْ کَرِهْتَ اَقُولُ بطریق جبل تا آن گفت که چون بخاطر عالم غیب
شهادت است و لا یَعْنِبُ عَنْهُ ضِفَالٌ ذَرَّةٌ فِی السَّمَوَاتِ وَ لَا فِی الْاَرْضِ عِبَارَتِ از علم او
در هیچ امر از امور فعلی از انعامش بجز اینها مصداق نیست و عطف او به هزاران مراتب پادیه تر از عطف او
آبایی و امهات بلکه زیاد بر نفقت و عطف به کائنات صلح است پس حاجت این شفاق

و استعطاف چیست و بر فهم مولف بسیار از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
 کمترین مرکز است بگفته کار آن خالی از مواد نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** این است
 تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که باز عبارت کرانی بر طبق صدر سالت فکمی شود و از آن
 و فهم مولف قبل و قال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرانی علیه الرحمه برداریم و بحث
 بر این استم سازیم به آنکه مولف بعد از ادعای عبارت فتح الباری که مختصر بعضی از احادیث
 نیز نیست می شود می فرماید که شایع کرانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بودی تقریر
 عبارت مذکور است گوید **و قال محمد بن یوسف العزیزی** **ذكر عن أبي عبد الله عن**
قيصة قال هم المرتدون الذين ارتدوا عن عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر و در تفسیر این حدیث
قوله اصحابنا اصحابنا و هو قلیل عدد هم و کم بر ذیله خواص اصحابه الذین کن موافق
 و عرفوا صحبته فقد صابوا لله و اعصمهم عن التبديل و ليس المراد من الارتداد الرجوع
 من الذین ايماننا هو الآخر عن بعض الحقوق و التقصير عنه و کم بر ذیله واحد من اصحابه علیه
 الصلوة و السلام و الحمد لله رب العالمین و لما ارتد قوم من جهة الاعراب من الموفقة
 قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين و ذلك لا یوجب حادفا الصحابة المشهور بر رضوان
 تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم التوفيق علی تلك
 النسخ التي كانت في أيدينا بر عظامی علم مانند بدیله ولی است که بر طبق عادت شریف بابی افاد
 مولف درین مقام هم لغزیده و درین بابش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
 دعوی این معنی که قول کرانی اولیست امراد توجیه ثانی است در خیر منع است فلا بد علیه من اقامه
 الدلیل بلکه بر الطائش دلیل بر اینی تبیه بر عاقلیم میتوان کرد باینش آنکه ادعا توجیه ثانی و قتی صحیح
 شود که توجیه اول قبل از آن تمام گذشته باشد و درین مقام هر چند غور و فکر میرود که توجیه پیش نمینماید
 پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول و کم بر ذیله خواص اصحابه تا لفظ عن التبديل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث تعیین معنی
ازند و تعیین نیست بلکه تعیین معنی دارند و تعیین مورد حدیث رسول العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت بعد است پس محل عبارت کرمانی اعنی قوله و لیس لم یکن بر توجیه ثانی بدیهی است
بار خدا یا مگر اولیاء و دشمن بگویند که عبارت قبل یعنی قال محمد بن یوسف لغیر ذی که در
رساله مذکور است قد عرفت انفا توجیه نیست افیکون قوله بعد ذلک و لیس توجیه ثانی
لیکن هرگاه اندک غور و معانی بکار رود اینهم بوجه بسیار محکم محض بدو اول آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادی تفرقه عبارت مذکور است میگوید
براست که این مقدم و تاخر کدانی در صحیح بخاری یافته شود و حال آنکه هرگز چنین نیست کما لا یجوز
علی ناظرین و فضلا عن مدلسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح برجا خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث که بادی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و نقلش
اینست انکم محشورون و ان ناسا یوحذیهم ذات الشمال فاقول کما قال لعبد الصالح و
علیهم شهیدکما مات فیهم قال العزیز الحکیم پس معلوم میشود که مؤلف در صحیح بخاری شبهه و دوا
یا اوبر روایت بعضی از اصحاب ایامی غول یا یابی بنیاد نهاده ثانی آنکه تقدیر حکم مذکور است که
شارح فرمود آن حدیث مقدم را شرح کرده باشد و حال آنکه نسخه معتبره که حاشیای آن مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که تمام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و حرفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول بخیر حدیث را شارح برصوفت
کتاب الاذیاء ۴ بخیر ترین وجه شرح کرده چنانچه عبارتش در خبر و سابق گذشت اکنون بعد
حدیث دوم چه ضرورتی باقی ماند که در همین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یجوز پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده و شرح کرمانی هم بابت تباد افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بخاشی عیدیه که عبارتش با هم معتدل گردیده است ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشته اند و تنقید و تفسیح را در نظر نهاده و از اینجا عقد و دیگر مثل
 و آن نیست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کو اکب داری و مصدر رساله حضرت مولف
 قلمی کرده قرین تبیین نیست که آن الفاظ از کتابت کو باشد غالباً بمقتضای شرح و حواشی صحیح
 بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و نموده انمعنی یکی آنکه عبارت فتح
 الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بر آن دلیل است که آن الفاظ
 عبارت کتاب سیوطیست مثلاً فال برابر با البیاض مخفی مباد که بعد مدتی در از آن تا فیصلین رساله
 نسخ فتح الباری بعنایت باری عزرائمه بدست آید و این مقام که در آن دیده شد چنان
 مذعن گشت که اگر کسی از اول الالباب اعتداف قطع نظر کرده بعین البیاض فیما مره نظر کند
 اثبات آنچه این یحیی زردصدوان بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف پیدا
 که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بحطالع مولف در نیامده و الا عبارتی
 را که بدون تجشیم استدلال دل علی المقصود بود از دستش داد و لا محاله مذکور آن تعرض نمیشود ولیکن
 طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کافانی اخذ انقضا عبارت عباد الله الشاکر
 الی اخره دال بر آن است که مقام حدیث حوض درین هر دو شرح چشم دیده شاید بنیاد انکاری
 از دیباچه ملحقات بری آید برین باشد که نسخ این شرح که وقت تحریر نزد مولف بود و وجودش
 بسبب کثرت اعلاط برابر می نمود فالدفع الشاکر فیما مره و لیکن کمال نیست که وقت تنقید با
 فتح الباری در ملحقات بر کسی از خاص عام هوید خواهد شد که این نسخه هم بر غلط بود حتی که اگر بعد
 بر وجودش ترجیح دهند بجای خویش است من بعد گذارش است که در عبارت مجموع که بطرف
 کرانی انتساب فرموده محمد بن یونس قمر بری را که ببلده قمر بفتح فاء و را و سکون بر موده
 آخر آن را ثانیه بطرف حیون متصل بخار واقع شده منسوب است و از آخرین و اوه صحیح بخاری
 محسوب و بنده قاضی انصاف در وفیات ذکر کرده بلفظ غریبی تعبیر فرمودن بر کمال تعجب مولف

و تورات علومش برهان قاطع و بر بودنش از کلام کرانی و دلیل ساطع و حدیثی که این لفظ و بعضی از
رسائل مؤلف عبارات علماء برآمد و حیرتی بر مؤلف و موالی او مستولی شد پس جمعی قریزی بقا
در ایام شد و ویای شناهه تختانید و راجع مخفف ثانیه خوانند و بعضی انفا تفصیلات در حکایات
طویل کنجایش دارد و در رسائل دیگر لغزهای خوشه‌ای و انشایش ثانیه بر تقدیر است
عبارت مذکور از شرح کرانی است پس این سخن که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که بادی تفرقه
عبارت مروجی است بهین عبارت شرح کرده اند که شیمه الضاف او بالاستعمارة از اولیا
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را عباراتی شرح کنند
باز انفا ضله چند ورق با چند صفحه شلا حدیثی دیگر آرند و عباراتی برای شرح آن نهجی نویسند
اگر مرد و انضمام باید بگویند و باز عبارتی که ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات می‌توان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ماقبل گفته توجیه تین است و آنچه در انشای آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثانی است و توجیه تین است که چنین بزرگان تصدیق
در فن کلام شوند و با متبحرین مثل عسقلانی و کرانی اراده تقابل دارند و هرگز سفوات خویش را سرایه
نپذیرند انشا الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی صاحبش بنادر این امور منصب می‌بخشد
و تسلیم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان بریدارند و وجه دوم آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف به تمسک نسخه شرح کرانی است چنانچه دانشی پس عیاست که انقدر علم بخیاثل نگاشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده و کما سبجی بیان بعضی از انشاء الله
تعالی همزه از طغیان مسلم ناخ افاده و در بنصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی‌کرد و دانش شرح
دیگر از صحیح بخاری نظرمی نمود و اگر دستیاب نمیشد بشرح مشکوٰه شریف ثبت میفرمود
تا این مملکت پیش نمی‌آمد و از عباراتش بعضی معلوم میشد که حرف فضل در عبارت کرانی واقع نشده و انهم
کلام توجیهی پیش نیست **فَكَذَّبْتُمْ فِيهِ كَذِبًا فَكُنَّا لَكَ فَارِجُ الْمَاةِ الْخَلْقِ**

الذهلوی قوله اصحابی مکرراً صفة التصغير لقلته وقد مر ومکرراً
 ولا اصحاب صيغة جمع فله ولا اول او فقولیه ان ناسا من اصحابی قال الکرم ان لم یرد به
 خواص اصحابه ولا یزال تداد الرجوع من الدین وانما هو التأخر عن بعض الحقوق ولم یزل
 بحمد الله احد من الصحابة وانما اردت قوم من جفاه الاعراب من المولفة فلو کلمهم لتوقدوا الضربة
 وجه سوم آنکه سلمنا که اولیا مولف برادران مضامین این عبارات تدارک فایده وسعت
 و اوقات با وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافتند باریقدر هم جمع بقلوب خوش نگرند
 که شاید حرف تعلیل باشد و برین تقدیرستی معنی متصور است چنانچه باسبیل شارقی بدان مقصود
 سعی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواص اصحاب اراده فرموده زیرا که حق تعالی ایشان را اولیای
 علی الاطلاق محفوظ داشته و علت حل آمدن بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی از ان مراد
 جبت آنکه در کتاب البیان گذشته و تفسیر این حدیث که قید علی لا عقابین حل آنست
 بلکه مراد تا از بعض حقوق و تقصیر در آنست ازین تبدیل و تقصیر هم خواص اصحاب بر کران
 مانند ما بحسب است که ذین مولف این احتمال نرسد و بسبب باطل متبادر شود نعوذ بالله من تدلیس
 النفس و هم انما الکون عبارت نسبه شمع که یانی که تصفی با بر بارز با نغمه و یوان
 غایات مجده سبحان و روفیه با یثقیه تا اطمینان تمام حال و اختلاج قلوب خاص عام
 متصل شود و مشکرا می نماید قرآن حدیث فی کتاب الانبیاء فی باب اهلهم علیهم السلام
 الخطابی اصحابی تصغیر اصحاب هو تفضل عدلهم و لم یرد به خواص اصحابه الذین لم یرد
 و عرفوا بصحبتهم فقد صابهم الله و عصمهم من التبذیر و لا یرتد الرجوع عن الدین انما
 هو التأخر عن بعض الحق و التقصیر فیه و لم یزل احد من اصحابه صلی الله علیه و آله وسلم و لم یزل
 و انما اردت قوم من جفاه الاعراب من المولفة فلو کلمهم لم یزل بصیرة له فی الدین و انما
 یوجب قد حاز الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین و ازین عبارت که در بحثش

نزد احدی کلام نیست و هر کس از ما هرین فن آزامی بیند مطمئن میشود صحیح دریافت کند که هرگز
 توجیه ثانی را بدخلی و ان نیست بلکه معنی محقق سابق را تحریر فرموده اقصای اثر محدث خطابی نموده
 من کعبه باونی اعلان نظر باید دریافت که جمله عَرَفُوا صَحْبَهُ و نسخ مؤلف بدون حذف تقدیر و
 تکلف درستی شود بخلاف عَرَفُوا الصَّحْبَةَ مع هذا لفظ عصام بمعنی عصمت از نظر فقیر گذشته
 و احتمال خبر و جابجاء کلام عرب بر ما بلکه احادیث رسول بانی بلکه آیات قرآنی وارده است
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَنِزِيرٌ فَرَمُودُهُ لَا حَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَفِي
 الصَّحِيحِ الْجَارِي عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ قُرْبُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى
 يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا عَنِّي مَا كُفُّوا عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ عِلَاوَةً
 این لفظ بحرف من باید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شود و الحمد لله علی حصول التبیان
 وَدَفْعُ الدُّرْدِ وَالْمُظَنَّةِ هرگاه اینهمه موردی شد اکنون بحد مؤلف عرض مینمایم که گرامی بجا آورده و
 حضرت چه بار است که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه اوزر تحقیق سامی محض است بلکه عامی مینماید
 کتمان حق را که اهل نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تفسیر و استتار و لب
 موضوع شریعت چنانکه سابقاً استی معاذ الله سیوه ویرینه ایمید می برعم امامیه است المعمر بوده
 باشد کتمان حق نزد اهل اثن و پیش از اینها را گنایاران منسوب نخواهد بود و نموده این بدست
 انچه علمای علام امامیه گفته اند و صحیح از ان هوید می شود که محدثین اهل سنت بطهارت با هو حق برود
 حکمت که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان به الشی عجب قول و اگر خارج از اقول ان بطار خارج
 از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت به جمیع اهل حق بر زبان صدق درج
 گذشت است باضرورة بچندی از نظائر ان اشاره اجمالی فرمایند که بقضیل ان قاضی باشند که
 برین تقدیر کتابی ضخیم بحواله الملک تقدیر ترتیب هم و عین این و عو برای علمای طائفه جعل از
 ادائی و افاصلی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قیل و قال حضرت مؤلفان

میماند که در عنوان رساله نسبت به نامی خفیه نیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان با حادیث
 مروی صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیل بر آن قایل نگردد بلکه او را بزرگ مثالی هم از مخالفان ایشان در تطبیق
 بهم برسد عارف شیراز در حکایت جدال مدعی چنین گفته شعر باتان پیر نیکی از جمله نصیحت کورا
 جز این بباله ستعار نیست دین ز رو معرفت که محمدان هیچ گو به بر در سلاح و اراک در حصارت
قوله باجماع اقوال این است عامی خیال این معنی در کتب فرائد که جمله فیوخذ بهم ذات الشمال
 نص و تخیل نیست اکنون بنده به تحقیق بنا بر سندی سلیم گویم که اگر مراد از جهنمی بودن کسی آنکه حدیث
 احوض بر اینها منطبق شود و مذهب او در شانست در برابر جهنم پس ممنوع است وایش کجاست و اگر مراد
 مجرد تعذیب است اینهم مستبعد و استغراب چراست آیا تا خراز بعض حقوق و تفسیر دینی و دنیوی
 موجب تعذیب نمیشود تواند شد که امر دینی است منع آن قاست فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
 تعالی را مواخذه بر گناه ضعیف هم میرسد تکلیف گناهان کبیره که تبدیل موثره شرعی و تفسیر از
 واجبات باشد و مویذ حاصل کرانی است آنچه خدام و الامقام و ملتقات رساله من حیث حق
 یستعرفون از فتح الباری نقل نموده اند و الفاشل نیست و فی حدیث ابوسعید بنی بابا صغیر
 النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول مستحکم مستحکم من غیر کعبه و ادا
 فی روایه عطایه بن سبکة فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و این قسم بعضی روایات
 در ذوالفقار صنیع فاضل جالسی قدس سره علی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مرسوم از مخلصین فی
 النار می بود نجات بعضی از آنها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد تکلیف که قبل تعذیب در جهنم باشند منع و اگر
 اندک انصاف کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیوخذ بهم ذات الشمال خاصه اصل
 خلوه می بود شفاعت جناب پید المرسلین صلعم معنی داشت چه شفاعت درباره اهل خلوه که اراده الهی
 بتعذیب آنها حتما تعلق گرفته عین مجاوله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب غایم المرسلین صلعم
 با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ایها الذین آمنوا علیکم هذا لانه قد جاءکم امر ربکم و انهم

اِنَّهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَذَلِكَ الْكِتَابُ بَيَانٌ لِّمَا كُنَّا نُنْزِلُ فِيهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْنَا
 الْمَدِينَةِ وَالْمَدِينَةِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْنَا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْنَا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْنَا
 كَرَامَتِي صَاحِبِ حَيْمٍ سَمْعًا كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي
 عَامِي صَاحِبِ سِتٍ يَافِيهِ كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي
 سَبْعِينَ مَعْرِ بِيَاضٍ عَشَامَتِي قَوْلُهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ اِنْ اَقُولُ غُضُّوا رُفُوفًا وَخَدَّيْكَ مَوْنُ
 حَكْمٍ لِبَعْضِ الْآيَاتِ قَرَأَنِي بِجَنَابِ سَوَافٍ حَقَّتْ بِيَاضَةُ مَجَالِ نَيْتٍ كَلَسِي رَافِلٍ تَوَافُلٍ
 كَرَامَتِي رَافِلٍ غُضُّوا شَارِدٍ وَشَرِكٍ مَبْذُوفٍ بِجَانِبِ الْفَضَائِلِ وَالْكَامَلَاتِ الْكَارِ وَغَالِبِهَا خَافٍ
 سَعَرَضٍ نَبِيهِ كَلَامَاتٍ كَرَامَتِي لَعْنَتُهُمْ فَالْقَوْمُ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ارْتِفَاعُ شَعَاتٍ كَشْتَنٍ وَازْهَادُ شَرِّهَا بِرُكُوشَتِنٍ سَهَابٍ وَنُزُوعٍ فَلَيْقُمْ عَلَيْهِ لَيْلٍ
 وَتَسْمَعُ مَلَكُوتٍ لَيْلٍ شَعَاتٍ أَنْصَرَتْ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِتِجَةِ أَمَامِ السَّكِينِ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ
 رَازِمِي عَلَيْهِ الرِّعْمَةُ وَتَفْسِيرُ كَبِيرٍ مَرُودِهِ رَاجِعٌ بَعْضُ الْأَصْحَابِ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ الْفُسَّاقِ وَالْكَافِرِينَ قَوْلُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ تَعَذَّبْتُمْ
 فَاهْتُمْ عِبَادُكَ لَيْسَ فِئْتِ أَهْلُ التَّوَابِ كَنْ التَّعَذِّبِ لَيْقُوهُمْ وَلَيْسَ يَصْغَا فِي
 حَقِّ الْكَافِرِينَ قَوْلُهُ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَا يَلْقُوهُمْ
 فَدَلَّ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ لَافِي حَقِّ الْفُسَّاقِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَإِذَا نَبَتْ شَفَاعَةُ الْفُسَّاقِ
 فِي حَقِّ عِيسَى عَنَنْتِ فِي حَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالطَّرِيقِ الْأَوْفَى وَلَا تَهْلُكَ قَائِلُ
 بِالْفَضْلِ الْتَوَكُّلِ كَرَامَتُهُ عَلَى اللَّهِ مَقَامُهُ قَوْلُهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ اِنْ اَقُولُ كَرَامَتِي
 اَيْتِي كَرَامَتِي فِي النَّارِ سَبِيلٍ مُتَقَدِّمَةٍ يَنْزِلُ بِهَا نَبَاتُ لَفَرُودِهِ وَكَرَامَتِي دُخُولِ الْمَرْبِ وَكَرَامَتِي
 اخْلَاصِ بَعْدَهُ فَلَا ضَرِبَ وَلَا ضَرْبَ وَبَطْنِ الْمَرْبِ كَرَامَتِي وَكَرَامَتِي مَالِكُ الْتَوَكُّلِ سَكَنَ بِي كَرَامَتِي
 وَتَفْسِيرُهُ مَقَامُهُ اَيْتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي كَرَامَتِي

برای دخول خست اهل است و نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی بود امر سهل قوله و نیز برینجی
هم انهم اقول از کجاست که فاضل کرانی بر ایهام و فخامت نظر فرموده شاید از تبدیل و تقصیر
مراد او نزد حضرت مولف صغیر باشند و لابد علیه من دلیل قوله المختصر آه اقول کسی را معین
ناظرین ازین متوقف خبر سوال کند که شخصی خود کو حق می او وارد دیگران تحصیل سکود بعد از مالی مجبور استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مراد ابدان کون کنون تعلقی باقی نماند آن شخص پادشاه بی خود
بر گردیده یا نه و پس عین این سخنان می شنید که او در مرتبت فریاد هم پیش تو از دست تو
میخواهم داد و اعجاب کل العجب که مناسبت لفظ و سنوی از فاضل کرانی درخواست نمائید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تفسیر علی اعتبارهم در احادیث فرعوی اینه معنی ارتداد است
الصحابه انهم بر تبدیل خلاق حسنه بسیم حل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الا قلام سید اندکس اول بابیه
از آنها استفسار کنند که ارتداد کذا فی را با تبدیل خلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعتقاد قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ازند او علی اعتقاد بر گنا مان
کبر از تبدیل امور شرعی و تقصیر از حقوق اجبه فرود آورده اند مثل کرانی خطابی و جزیره و مثالی
او از علما شیعیه باینه ازین بزرگان و ائمه حنفی که قال افاضل المتبحر احکیم که
المد تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر با که بعضی رسیده اند و منصف
بعیب بر اثبات ما کنان صبر و ده کافی بوسند بود دیگر شفاء للعلیل و ارواء للغلیل هنوز دست
ایراد و اگر بر این درستی نیست پس گوشت میرد اگر که لفظ اصحابی که در حدیث در دست است
دارد از نیکه اصحاب است مراد باشد بلکه و حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که بار و صاحب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل بیت درست است چنانکه اهل قبایل بودند و موطن ساکن و نامی نذر اند و بخبریکه در بار
انهم بعضی از آنها خارج السالک اندیده چند چنانچه بنا علی هذا قال الکرمانی بگویم و تدا و

مِنْ أَصْحَابِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَمَّا أَنْ تَقُومَ مِنْ جِهَةِ الْأَعْرَابِ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ فَلَاحِقُكُمْ
 مَعَكُمْ لَا يَصْدِقُكُمْ فِي الدِّينِ جَهَنَّمُ تَدَاوِصُكُمْ كَلِمَةً جَمْعُونَ كَمَا يُدَلُّ عَلَيْكَ الذِّكْرُ الْوَاقِعَةُ فِي
 سِيَاقِ النَّقْلِ وَالْأَسْتِ بِرَأْيِكُمْ مَرْدِينَ أَرْضًا بِشَرِّهِ وَجَوَانِهِ بِشَرِّهِ لَفْظُ أَصْحَابِ جَيْشٍ لَمَّا خَذُوا لِقَاءَ
 أَقْصَى صَحْبٍ أَرَادُوا أَنْ يَزِينُوا وَلَمْ يَحْرُومُوا بُوْدَهُ عَلَى بَذْلِ الْقِيَاسِ أِنْ جَلَامِي بِدِيَهِيَا سِتْ
 مَعْنَى ثَانِي هُمْ بِمَرْدَانِ نَهَارِ صَادِقٍ نَبِيٍّ أَيْدِيَهُمْ وَنُصُوتُ مَوْتٍ عَلَى لِسَانِ سَلَامٍ شَرْطُهَا أَنْ يَخْصُمَ
 أَنْهَارُ مَا سَبَّ عَلَى الْكُفْرِ سَيَكُونُ وَبِجَوْنٍ مَقُولٍ شَرْعِيٍّ نَهْ أَنْتَ كَمَا جَاءَ مَعْنَى مَنَاسِبِ مَعْنَى لِقَاؤِهِمْ وَنَهْدُ
 بَلْكَ الْبَتَّةَ مَا خَذُوا مِنْ كِتَابٍ وَبَسْتٍ وَاجِبَتْ بِسِ مَقُولٍ شَرْعِيٍّ حَقِيقَتِ شَرْعِيٍّ هِيَ وَأَنْصَرَفَ فِي ظِلِّهَا
 أَنْ مَرَادُ تَوَانٍ كَرَفَتْ وَنُصُوتُ مَعْنَى ثَانِي أَوَّلِي بِالْمَرَادِ خَوَابُ بُوْدٍ وَعَدَمُ صَدَقَةٍ عَلَى الْمَرْدِينَ بِخَيْرِ خَافَ
 بَيْنًا وَهَرِ كَاهٍ هَرِ مَعْنَى لَفْظِ أَصْحَابِ سَابِلٍ تَرَادُ صَادِقٍ نَبِيٍّ أَيْدِيًا لِمَا حَالَهُ جَاءَهُ أَرْضًا بِشَرِّهِ وَنَهْدُ
 بِالْأَحْدَاثِ مَرَادُ خَوَانِهِ بُوْدٍ وَتَوْتُهُمْ يَشُوْدُ كَمَا مَعْنَى ثَانِي أَرْضًا لَفْظُ حَدِيثٍ جَبَانٍ لَوْ هُمْ كُنْدَ هَرِ كَاهٍ جَبَابِ
 بَشِيرٍ وَنَهْدُ مَخَاطَبِ لَاتِي سَبِيٍّ مَيِّ شُوْدَ حَقِيقَتِ جَالٍ لِي وَتَكِي وَتَقِفُ بُوْدُ دَرِينِ صَوْرَتِ
 بِاعْتِبَارِ سَلَامٍ أَنْهَارِ حَيَاتِ خُودِ وَتَقَابُ حَكْمٍ بِالْأَصْحَابِ مَعْنَى مَقُولٍ شَرْعِيٍّ طَلَا قِ لَفْظِ أَصْحَابِ
 كَرُونْدِ وَتَوَانٍ وَبِلِ جَانِكُمِي مَعْنَى حَكْمِ جَبَابِ أَنْ جَبَابِ خَتْمِ مَا يَبَارِدُ نِيَادِ حَيَاتِ خُودِ خَيْرِ مَيِّدِ
 كَمَا حَالِ بَعْضِ أَصْحَابِ آخِرَتِ جَبَانِ خَوَابُ بُوْدُ وَبِجَوْنٍ خَوَابُ هُمْ كَفَتْ وَبَارِ مَرَجِ جَالِ تَدَاوِشَانِ
 الْأَصْحَابِ جَبَرُونَهُ دَادُ وَنُصُوتُ عَدَمُ دَارِ لِمَا حَالَهُ بَالِ خَوَابُ بُوْدٍ وَتَوَانٍ وَبِلِ جَبَابِ
 الْخَصْمِ كَمَا يَحِبُّ حَكْمَنَا أَفْهَدًا وَظَهْرُهُ طَوْبُ الْكُفْرِ عَزَّ وَكَرَّمَ وَبِلِ الْعَلَفِ كَمَا وَفَقَ بِأَشْنِيهِ
 كَلِمَةً لَمْ يَزَلُوا أَقْصَى صَحِيحٍ دَارُ كَذَا لِحَدَثٍ دَارِ دَاوَعَالِ الْأَصْحَابِ مَا مَرَّ بِأَنْدَ كَمَا زَانَهُ مَتَدِيٍّ لِنُصُوتِ
 بَلْكَ وَخِلَافِ أَرْضِ أَوَّلِ رُورَتِ كَمَا زَانَهُ بَرَانِ نَكْدَةُ شَتَّةٍ كَمَا أَكْثَرُ مَيِّ زَانَهُ دَرِيَّانِ نَزْدِكِيٍّ جَوْعِ أَهْلَامِ
 كَرُونْدِ وَأَنْهَارِ الْبَتَّةِ بِصَدَقِ مَعْنُونَ نَجْدَتِ نِسْتَنْدُ وَفِيلِي كَمَا عَلَى فَرَضِ صَدَقِ الْمَوَاتِ أَهْلَارِ
 رَجُوعِ بِاسْلَامِ دَسْتِ أَوْدِ رَجَانِ قَرَبِ أَيْمِ شَتَّةٍ شَتَّةٍ وَجَلَدِ لَمْ يَزَلُوا الْأَخْبَارُ كَلَامِ الْهَيِّ هِيَ بِمَقُولِهِ

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم بر الوافطیم جناح آنست که گناه کردند و سمر بران مانند بس که
 حدیث حق است که قبول ال سنت بر روی الفور که شده و او باشد البته کلمه لم بر الوافی محل مکه شود
 خواهد بود و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و احکاماً کبیراً کبیراً مثل هذا چه او ای طلب و نقد
 می شود که ارتداد و بعد از وفات علی که بر الناصر تدین چه فایده دارد پس او نخواهد بود و مگر امر خلافت
 که تا زمانی در از بران حدیث دارد و علی الاعقاب نسخ و قلم مانند بلکه چه شان الی یومنا اندازان
 دارند و علاوه اینهم و جمعی از حرکت ولایت در بر نیک از ما اخذوا بعدک از ما بعضی از قبایل عرب مراد
 بلکه خصی خلافت و یا تفرع علیه تعیین است که کلمه مندر فارقم نص است در وقوع ارتداد و علی الاعقاب
 بحج و مفارقت رسول که یا اصحاب البته بصرف معارف بمعنی حقیقی محمول خواهد بود و بظاهر است که
 اگر با افضل بعض قبایل عرب بر داد واقع شده و یا ما هو بعد برهه من الزمان من انتقال
 الرسول علیه و آله صلی الله علیه و آله الملائکة عند طلب التکوین کما لا یخفى علی احد من
 خلافت که بحج و مفارقت روح طیب حبیب ایزد ایدین مطهر حیدر منور را بی غسل و کفن گذشته بر
 سقیفه ساری به پیغمبری ساعده شتافته و پرور خند با نچه پرور خند و ساختند آنچه ساختند پس
 ارتداد و علی الاعقاب ابتدای زمان فراق جناب ختمی باب ازین دار محراب و شاق که مدلول صریح احادیث
 صحیح است و ما در صدور اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتباط مستحق گشت و معنی مندر فارقم مطابق
 واقع افتاد و علی نداهم او نخواهد بود از ما احد و اگر امر خلافت شد با فائده که لطیف و انکار و التبعیض
 شاک تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث بخر بیان کرد و بسا و عبارت مناسب است لیکن
 مجال تاویل وسیع و ذیل خلق احوال وسیع و اذ اجاء الاحتمال بطل الاستیلال گوئیم که اینجا بجز
 این دو احتمال یکی روت بعضی از قبایل عرب و دوم غصب خلافت بطریق احتمال ثالث امکان ندارد
 چه حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی خبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو وقوع ناکله
 در حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی خبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو وقوع ناکله

شود صورت وقوع گرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رود او و صلاحیت تفرع استحقاق
 چه هم بران بوده باشد از فروع همین دو امر خواهد بود بلکه فرع یک امر معین اگر احتمال دیگر باشد پیش
 بر همه طرف ثانی و الباطل بر نرفته است اینک می دانیم بعد از این آنچه در بار و بسته باشد
 بمجلس اظهار آورد انشی بلفظه اقوال استعین بالبروف الرحیم بر چند جناب
 سر آمد اولی الالباب است از ذکر دلائل بر دعای خویش در استین نكشد و افاد است جدید می
 باطل شوق بخش لیکن من بمقتضای نیاز مندی و غمخواری و عقیدت و اخلاص در تحقیقات و غور
 تامل بکار برده رطب از یابن کامل از ناقص میسر میگردد و میگویم که در شوق اول دلیل که بر
 ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب انجوا
 کرده و گفته که بر چند خواص اصحابه الذین کنتم و غیر قولی حضرت الخ یعنی خواص اصحاب
 انجباب که بحضور مقدس ایشان داشتند و بصورت شریف مشهور و معروف بودند مراد از این باشد بلکه
 مراد از ان قومی از جناب اعراب عوام اصحاب مذکور در مرقه موفقه القلوب شمرده می شدند باز گفته
 که وَلَمْ يَزِدْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی
 بحد الله که احد از اصحاب آنحضرت صلعم کسی نداشتند و تقصیر در واجبات و حقوق ضروری نموده و این خود
 بدیهی غیر محتاج بابتدال و احتیاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب جناب
 اعراب الاکلام و متناقض و متهاافت خواهد بود و با جمله قول جناب معتز ضریضی از اید او ارجح
 کلام جمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح و ظهور هرگز
 نفهمیده تا بمطالب دقیقه و جایای و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سباق نفی و دعوی
 این سخن که فاضل کرمانی مورد این حدیث از صحابه شمرده پس از عجب و زنگار و غریب
 و بخار است چه اگر تصور آنست که در خواص اصحاب شمرده فذلک مفسلم که گنه لا یستلزم
 للمطلوب و اگر مراد اینست که در عوام اصحاب عدد و نکره پس ناقض لفظ مولفه القلوب است

که در آن عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ در بی مقام و ال برانست که آنها اصحاب بودند لکن این
 اختصاص وقت ایمان بجهنده نهند از بخار یافت شد که هنوز مؤلف را بر معنی لفظ مؤلف باوصف
 اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و تفاسیر قرآن مجید و زند سبیل حق مسلک خویش مثل ضلالت
 النبیج کاشانی و مجمع البیان طبری نیز بکتاب فقہیه مثل قواعد و غیره رجوع نکرده و باین پایه علم و نحو
 مناظره با علمای اهل سنت نیند و سر دارد و الفاظ شیخ و روحی کا بر محدثین بر زبان می آرد و معنی
 لفظ مذکور در اینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتالیف فلان امر می نمود و در هر
 غنائیم زیاده بر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت آنجا بمعنی سرخی ظاهر شد که از زمره عوام باشند
 زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تحلف از بعض حقوق است نه بمعنی کف بعد از اسلام خانگی یا ریا
 دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مؤلفه القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
 شرح که محل این بحث است لفظ مومن لا یضیقه لهم نیز آمده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفه
 القلوب و او گیر پیش نبوده بلکه جهال ایشان درین باره گفتارشان کردند و از کتب جان پیدا
 است که بعضی از مؤلفه حسن اسلام رسیده اند باجملة فاعمل کرمانی ارتداد و در آن مردم مکرر
 حَمِيتُ قَالَ وَ اِنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِّنْ جُفَاةٍ اَلَا عَرَبٌ مِّنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ مَّمَّنْ لَا يَصُدُّوهُ
 لَكَ فِي الدِّينِ مِمَّنْ ارْتَدَّ عَنِ الذِّمَّةِ اِنْ كُنْتُمْ اَعْلَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَعْدَاءُ لِلَّذِينَ اٰتَوْا بِكُمْ اَلَا تَعْلَمُونَ
 مرتد نشد و نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا با اختیار شوقانی نظریه بعضی از وجوه جواب
 میدهم و بگویم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاعل کرمانی این ارتداد را و عباد
 منقول بر هر دو نسخه صحیح و سقیمه بر تصحیح و اجبار و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی مناسب
 اصل اسلام باشد و جبار مؤلف از کجاست نموده فاعل کرمانی که روی سخن غالباً بسوی اوست
 را نیست علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او همان عبارت منقول فی الصدور رض نموده که مراد از آن
 رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و بر طاعت است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک آنجا

مانست علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بی میتوان گفت که نزد او آنها مانست علی التبدیل و التقصیر و
 التماخر عن الحق بودند و منافق این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاعل کرانی نه بدیعی نه
 مثبت بالبرهان است قوله و چون بقول شری نه آنست اقول تسلیم قول حضرت نمود یعنی آن
 را اولی الامر و نه لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول خائب عدم صدقه علی المرتدین غیر حق
 مما بیننا و مشرب فان الطبیقة علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بطن لواء جبار و آخر فی علم اللغات
 و انکبوا للندکات کما قال الکرمائی و غیره غیر مخفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
 یخفی علی الماهرین و ویرجاس معین نظار را بفرایده عظیمه که عقائد متشیعین در باب خلافتی شدن
 از اصل قایل باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم باشد آگاه کنم و آن نیست که هرگاه بابت دلال موف
 همین و معنی برای لفظ اصحاب باشد و الا ثالث و رابع لها پس بگویم که اگر مراد از لفظ صاحب کلمه
 اذ بقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است تکلف بلا ریت باشد که ابو بکر صدیق
 یار و نبی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکرمیه
 المذكوره دلت علی ایمانه و ما ورد فی شان نزولها پس خدشات خضر امامیه قاضی شوهری
 و احقاق الحق و غیره و در غیر آن که لفظ صاحب کز دلالی بر تائیس ابو بکر ندارد و همراه گرفتن او
 از شمار راه محبت خیال این معنی بود که بساوا کفار ازین رمز آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
 و هرگاه کفار بر سر رسیدند با گشت ایشان دلالی که توانا نیک بدم غم مار بساوا همراه
 رسید بابر اعلام کفار با یامی میگرفت الی غیر ذلک من لا فترات التي نکاد السموات
 تیفطر زمین و تنشق الارض و تخرج الجبال هذا کان کم یکن شیئا مذکور می شود ولی مکه نیست
 استدلال اختیار گردد و اگر مقصود جناب قدس امی از لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی است
 فحق ندعو له انا النیل و اطراف النهار و نستغفر له فی العشی و لا یکار اطلال
 الله یقاتله و یسر له انا و ادم الله فباله و جعل کل خیر ماله زیر که موت

ابو بکر صدیق بر اسلام بیگانه بود ایماست از اینجا تا پیش در حسن خاتمه سایر خلفای راشدین
 با جماع مرکب الا لازم آید که جناب لطف حکم با سلام کسی کند که قرآن مجید را محض سازد و است
 فاشه معاود المدبر این پاک سیده النساء خدود نشر و امام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و شنام دهد و مبطوحی را سوزد و دو معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر
 گذشته فتدکک و لا تغفل و اگر مؤلف از راه هتساف حکم با سلام این شخص نماید و از تداوم
 فظ و راکار توحید و نبوت معاود احدی حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
 ارتداد و کفر نداند فتنحج لا تنوقف في شانه بل انصاره و اعوانه قوله و شوم می شود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه برگز و اردنی شود چه حال دارد
 که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی در باره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد از انبات
 احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم بد انگونه خبر داده که چنانچه از اصحاب
 بسوی دوزخ خوانند کشید و من شفاعت آنها بکار متوجه خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
 آنها مقبول نخواهد شد و بلکه در حق بعضی فایده خواهد کرد که در همان وقت ازین دار و گیر بخت خواهند
 و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکم عند باشد پس واقع را که بعضی از وجوه محمل بود در اجمال
 ادافه نموده اند و هر کس بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفصیل
 این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق
 توریه و تقیه پیمود پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که بسا اخبار که تعلق باحوال خود دارد و حضرت
 با علام ملاکه معلوم شده مفصلا و شر و حاد در روایات دارد گردیده که پرده از روی فسق و
 کفر که برافند پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مفصل را مجمل بیان فرمود و از تفصیل خوف و تقیه ننگ را شد چنانکه جاسی
 بعد تصریح بر این معنی که تقیه در کلام آنجناب گنجائشی ندارد و محو خواهد کرد و آری در غلور و صافه نمیشد

بقول موجه مؤلف آن را بصورت و هم نقل نموده و تعصبا و عنادا بر ضحکه صبیان حل کرده برجا
خویش باقیست و نفی در آیت و احداث بر ظاهر خودش محمول با جمله از نیست در هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و با عیان هم آنها را می شناخت
و چیزی را که خبر دادن بداد دنیا و حکایت آنچه بودی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول
حق کی استلزام این امور است که تفصیل محذورات و شریک آنها میداند و ذوات آنها را می
شناخت این استلزام را هم بدلیلی ثابت فرمایند و برانی بر این معنی قایلند که این حدیث
علم تقصید ممکن نیست وانی بهم زد که بکار خدا یا اگر حدیث طبرانی را برش کند گوید که ابودردا
راوی این حدیث عرض کرد که یا رسول خدا کن که خدا تعالی مرا درین زمره مشهور کند فرمود
که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات این اخبار را
با عیان هم می شناخت و الا جواب آنجا که ای ابودردا تو از جمله آنها نیستی چگونه می شنود یا
حاکم را که تبصره مؤلف در رساله اخیر حکوم تشیع است یاد نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آن زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا والله ان الله تعالی بعد ازین بر مقام خود این حدیث مذکور شود و نبی و پیغمبر
و خلایم با وجود عدم تجرد علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز به عامی مؤلف و البانی الطباق
ندارد و استلزام مقصود نیست چه محتمل که آنجا بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق و ابودردا
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ و دیگر شایسته که اعلموا اما انکم قد غفرت لکم
و بسیار از انبیا و ائمه بران ترتیب افتد و اولین اصول اربع مآثر حضرت معین بر آن گوید
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین که انی را بعد تفصیلی می شناخت
و الله مقصود هذنا و ذلک با جمله آنچه جواب صدیق و ابودردا را شایسته و صحت صدور آن
علم خاتم پیغمبر این سخن خاتمه این از کجا که انی را بعد تفصیلی می شناخت و حضور در شایسته فقر که بارها

نباکيد نام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در دوش نخواهد رفت چنانچه از تقاسیر اما میة مثل خلاصه
 المنهج نیز در واقعہ بعیت الرضوان واضح و واضح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
 نیست که با عیانهم صرف اهل روت و تفصیل محذات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند الفقهاء
 فضلاً عن الفضل پس عدم درایت جلال خود باقی و از اینجا طرف شد اینجا تا و بل که بسند زو
 بر مده اهل حق ثابت فرموده گوئیم متعرض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد و در حایفاید عظیمه
 بدست مد یعنی معلوم شد که انجذبت نزد شیعه هم بر زبان مولف تعبیر است و متعرف تفصیل انشاء الله
 تعالی چه چهل بجز از تاویل بعد قبول است چه جا و جوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معتول نمیکرد
 اکنون بسیرم که مولف از ارتداد علی الاعتقاد چه اراده کرده و صورت حمل آن بر تبدیل تفصیر
 چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزیری و مثاله هم کرده اند همان سگیویم که جناب مخاطب قبل ازین
 فرموده بود که ارتداد علی الاعتقاد با تاخر و تقصیر در حقوق که ام مناسب است لفظی با معنی
 بر تقدیر یک ارتداد و شمر مرادش باشد پس قول بایان و سلام صحابه کما مر نقله سابقاً با این ارتداد
 چگونه جمع تواند شد قوله هم دلیل لطیف الخ اقول حل ترک و لطافت این دلیل شرح و بطین
 بنده دلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از برای این دیرینه بلکه تقویم بار نیست زیرا که
 قاضی شوستر می فرماید بنورہ و احق الحق و غیره و غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش با اعتبار
 متانت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علی آن و من من العیون
 و بنابر آن بیانات ثبوت است معاصی دروغ و غیره بنین الحق که بر کتاب قاضی مذکور و اتمه اند بعضی
 و قضیه این دلیل مدخل ساخته اند پس لطافتش کجا باقی ماند بنده هیچچنان اول تشریح عبارت
 پر و از من بعد و ابا اتباع و شیاعش زلال جلد و بر این سید صمد ساز و عبارتش
 و ایضاً قوله علیه السلام کمزالأمر تداین علی أعقابهم يدل علی طول مدة المذبذبین
 و استمرارهم و هذا إنما یظهر فی غاصبی بخلافه و وظوا کیف العرب لکذا یستغوی علی الزلف

فَإِنْ ذَلِكَ لَمْ يُمْكِنَ إِلَّا إِلَى الشَّهْرِ أَوْ ثَلَاثَةِ حَالِيَا خَمْسِي سَخْنٍ أَوْ حُرُوفٍ كَوْشٍ كَسَنَدٍ كَبْنَمَةٍ أَوْ سَمِ
لَا فِ كَرَا فِ تَرْكِ شَيْءٍ انْصَافٍ وَاحْتِمَا بِطَرِيقَةِ انْصَافٍ هِيَ جِهَةٌ هِيَ كَيْفَ تَتَّبَعُ وَشَخْصٌ مَخَالِفٌ عَرَبِ
كُودِهِ وَكَلِمَاتُهَا قَدِيمٌ وَجَدِيدٌ أَرَاكَ عَرَبِيَّةً بِطَلْعَةِ خَوْشِ آوَرْدِهِ خَوْشِ مِي وَدَانْدِ كَعَرَبِ بَيْنِ لَفْظِ
رَاوَرْدِ خُورْدِ وَشَا مِيدِ وَكَامِدِ وَفَرَقِ وَشَمْسِ وَبَرِخَا سْتِ وَنَزْرُكِ شَدِ وَدُورِ كَرْدِ وَدِينِ مِشِ
از بَشِ وَرِ مَحَا وِرَاتِ خُودِ اِطْلَاقِ مِیْکِنْدِ وَامِنْدِ اَوَسْتِمَرِ مَرُ عُمُومِ مِرَاوَمِی وَارِنْدِ خَنَاجِجِ اَز مَقَامِ مَجَرِ
وَاطْبَاقِ اَلْمَدِّ سَبْطِ اَطْوَاقِ اَلْمَدِّ وَبِالْفِ لَيْلَةٍ وَلَيْلَةٍ عِيَانِ مِی كَرْدِ وَفَقُولُوا اِنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلَّوْنَ
اِذَا قِيلَ عَلَيْهِمْ فَلَا تَقُولُوا اَلْوَايَ اَتَيْدُكُمْ حَتَّى تَسْمَعَ سَاحِلُ اِلَى غَيْرِ ذَلِكِ مِنَ اَلْحَاوِرَاتِ
وَاَلْعَبْدَانِ بِنِ هِمِ اَهْلِ تَعَفُّفٍ وَتَوَضُّعٍ رَا مَجَالِ كُفْتِكُمْ بَاشَدِ كَشَا يَدِ اَيْنِ مَحَا وِرَاتِ عَجْزِ اِنِ اَشْفِ اَلْمُخَوِّقِ
وَاِبْنِ مَدِّی بَرِ رُو كَارِ اَمَدِ بَاشَدِ وَكَلَامِ مَا وِرَا حَادِثِ اَنْخَضَرَتْ وَاهِلِ بَيْتِ طَاهِرِ بِنِ هِمِ صِلَى اَلْمَدِّ
عَلَيْهِ عَلَيْهِمُ سَبْرُ اَبْطَالِ بِنِ اَحْمَالِ اَحَادِثِ مَعْمَدِ اَز كِتَابِ جَاعِعِينَ اَصُولِ تَشْبِثِ نَامِ وَاَيْنِ عَقْدَةِ اَز
بَرَكَاتِ وَالنَّوَارِ اَنْ طَبِيعِ طَاهِرِ بِنِ كَشَا يَمِ حَدِثِ اَوَّلِ اَز سَعِيدِ بِنِ جَبَرِ اَز بِنِ عَبَّاسِ هِمِ اَلْمَدِّ
اَز جَنَابِ سَجْمِ مَدِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمِ هَسْتِ كِهْ دُرُوسْ طَانِ عَبْدِ اَمَدِ عَبَّاسِ اَز اَطَاعَتِ مَرْضُوعِ
زَجَرِ شَدِيدِ مَرْمُودِ اَنْدُودِ مَرْمُوزِ قَبْلِ وَالْفَا طَشِ كِهْ سَعَرَتْ اَنْ دَرِ بِنِ تَعَامِ ضَرُورِی بَعْدِ اِز
فَا لَكَ اَنْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَذَاتِ يَوْمِ جَالِسًا اِذَا قَبْلَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَلَمَّا رَاَهُ بَكَ اَتَمَّ قَالَ اَلَيْ يَا بَنِي فَمَا اَزَالَ يَدِيْنِي حَتَّى اَجْلِسَهُ عَلَى فُحْدِهِ
اَلْيَمْنَةِ ثُمَّ اَقْبَلَ الْحَسَنِ فَلَمَّا رَاَهُ بَكَ اَتَمَّ قَالَ اَلَيْ يَا بَنِي فَمَا اَزَالَ يَدِيْنِي حَتَّى اَجْلِسَهُ عَلَى
فُحْدِهِ اَلْيَسْرَةِ ثُمَّ اَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَافِيَةً فَلَمَّا رَاَهُ بَكَ اَتَمَّ قَالَ اَلَيْ يَا بَنِي فَمَا اَزَالَ يَدِيْنِيهَا
حَتَّى اَجْلِسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ اَقْبَلَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَافِيَةً فَلَمَّا رَاَهُ بَكَ اَتَمَّ
فَا لَكَ اَلَيْ يَا اَخِي فَمَا اَزَالَ يَدِيْنِي حَتَّى اَجْلِسَهُ اَلْجَنِبَةَ اَلْاَيْمَنَ اِنْ تَتَمَّ مَوْضِعُ الْحَاجَةِ
يَعْنِي اِبْنَ عَبَّاسٍ وَآيَتِ مِی كُنْدِ كِهْ رُفُزِ جَنَابِ سُولِ صَلَوَاتِ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ لَوْ كِهْ نَاكَاهِ

حسن مجتبیٰ نظر آن حضرت صلم چون ویرا دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزندان من نزد یک یا پس همیشه
 اینجانب حسن مجتبیٰ را نزد یک خود میکرد تا آنکه او را بران رست خود نشانید احسن شیه که بار او دید
 و بسیار گریست و فرمود نزد یک یا پس همیشه او را نزد یک خود می نمود تا آنکه او را بران چشپانید باز
 فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
 او را بر او خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خودش طلبید
 پس همیشه او را نزد یک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین یکمذبت محاوره مذکور در جای
 مقام متعل شده وجه ظاهر است که محیی این بزرگان بحسب اتفاق در یک زمانه واقع شده و مراد از کلمه
 مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب اربعه قریب آمد او را از زیاده تر نزدیک میکرد
 و بصورت خیالیة مؤلف آنحضرت قاضی شوشکه که متناع عن الزکوة را که با عترت افسان دوستانه
 است او کشید صدق لم یزلوا منی و اندید باید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با آن
 متناسب بقریب بنحایان خود چند سال حمل فرمایند فاعتدوا یا اولی الالبصار و الايض
 و را مالی شیخ احادیثی و نیست که این محاوره دران وقوع یافته از جمله قصه معلول است که بسبب
 ارتکاب گناهی عظیم یعنی ابدیش قبر زنی از جمله انصار و استماع کفن از بدن با عوامی سلطان مجاز
 با او نمود و یا س کلی از رحمت پروردگار بهره رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این
 قصه و در غم کشید و از نزد خود برانند و او چهل روز و شب تضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
 وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً إِلَىٰ آخِرِهَا هَمَّوْا بِهَا عَمَلًا مَّعْرُوفًا مَّا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا هُمْ بِهَا عَمَلُونَ
 مذکور در فعال غیر قاره که آنی بیش نیست و است باشد در باره جفاة اعراب ز سکرین زکوة که زمان
 مصیبت آنرا نسبت با منور مذکور یعنی محیی و ناکب یا نسبت احتیاج ندگی جفا میتوان گفت چه از من
 انکار خواهد بود و انشاء الله در سلسله شائے واضح خواهد شد که انچه علمای انامیه درین باب متذاد
 و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قائل بود و المختصر مراد از لم یزلوا و احد

شریف است که نازندگی برآید و معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت بر نصیب می آید نه آنکه افتاد و بک
 راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس عموماً نمی‌بخشند که کلمه یا الوابی محل بلکه خشو خواهد بود و از پدر کلام و
 نا ملائم بین این خاص و العام است بلاریک بیک بی هنگام و در نیمقام باریا و مثالی تقریر مذکور را واضح
 کردیم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن اول
 وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بجا و زاری فلق و بقراری چیزی از وی صدور نیافت پس
 در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف متیونسند و گویند که کم یزالک یگامند و ولد من
 بطنی است و همچنین این کلام صواب است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و پس علی نداجه جلا نکند
 سه ماه زمانه حیالش است و باید آدم برآید و آرد و بعد که قتل و علی که مولف مدعی آن شده پس بدانکه
 هرگاه معلوم است که روت از اصل سلام و ختیا رکض بواج مراد نیست پس لا محاله لفظ علی بهم
 جملات گفته اند و مولف هم از آن دارد و کار است الا مجرد آید و اسویم خلاف مقصود خواهد بود
 ای تقدیر قید علی عتاج هم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکلمات خود انشا فرموده صدق آن
 متوقف بر آنست که تا ملاقی عکس فضل الصدیقین احد از انعین کوه ازین جهان رنگدشت یا
 بلکه کلمه جمعین طبعه شمشیر متعادلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت سوافظا هر ممکن نیست پس
 وقت انتهاض بر همان محتمل است که جمعی از آن دل و دست تحریف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
 است که قتل خبری گیر است موت چیز دیگر و کافی است و نبوت تغار احد با علی لا حرج نیست
 بروگیری و قرآن مجید حیث قال الله فی محکات کتابها ما تواتروا ما قتلوا پس بعد تسلیم ما
 و ایجاز جمله شخوّه جناب متعرض حد اتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر محصل خواهد بود و این بیان مثل است
 که علاوه بر او هر از این عتبات خیر و امانات نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از اینجا که اول کلام
 بعد از درستی الفاظ و ترکیب عایت مقتضا مقام می باید کرد و نه آنکه شخص اصرار از آن نموده صنایع علم پیش
 را مثل انصب العین و از اول زبید و اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابق نفس الامر می‌بست

نشود بخلاف افاده حضرت مولف که عرفتند و ظاهر است که جمله لم یزالوا با وصف افاده معنی میدهد
 که تقریر کارامیه واضع از این درخواست بر تقدیر صادق است فلا بد منه دوما قاله
 الْمُعْتَصِرُ الْيَلْبِغُ وَحِينَئِذٍ يَصْدُقُ هَذَا الْجُمْلَةُ أَعْنَى لَمْ يَزَالُوا كَمَا رَوَى فِي الْحَدِيثِ عَلَى
 جَهْدِ الْأَعْرَابِ سَوَاءٌ مَا كُنَّا أَوْ قَتَلْنَا أَوْ إِنَّا أَعْمَقْنَاهَا وَتَعَالَى اللَّهُ وَمَلَأَ كُنْهَهُ عَنِ الْكُذْبِ غُلُوقًا
 كَبِيرًا وَالْيُسَاءُ وَنِمْقَامٌ وَجَبِي سَكِرَاتٍ أَنَّ نِيكَةً أَوْ قَوْلٍ عِبَارَتِ مَوْلَفِ دِينَ سَالِمٍ وَسَائِلِ خَرِي
 چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت تفسیر حقیقت است و مفصله مجاز است پس متبادر از جمله
 منتهی مَوْلَفِ أَعْنَى أَرْتَدُّ وَابْعَدُكَ وَقَتْلُوا عَلَيْهِ اِیْتِ که مجرور وفات سر و عالم مرتد گردیده بلا مصلحت
 و راندن و اینهم خلاف واقع رونمود چنانچه از کلام فاضل شوهر می گذشت که آن صاحب چند ماه مجرای
 کردار خویش رسیدند و مولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
 فَأَمَّا هُوَ بَعْدَ مَهْلَةٍ مِنَ الزَّمَانِ مِنْ انْتِقَالِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ صَلَواتُ الْمَلَائِكَةِ الْمُنَازِعَةِ عِنْدَ طَلَبِ
 الزَّكَاةِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ وَارْتِدَا بَعْضُ مَا تَوَقَّعْتُمْ عَلَيْهِ نِزْمٌ مَوْحُومٌ خِلَافُ
 است و تقریر یکم هر دو را ذکر کنند و گویند اَرْتَدُّ وَابْعَدُكَ وَقَتْلُوا عَلَيْهِ وَما تَوَقَّعْتُمْ قطع نظر از انکه در صورت
 قید علی اعتبار اطمینان بنیاده متیقن است و در صورت تخرید باعتبار حروف ترجیحی لم یزالوا
 مُرْتَدِّينَ عَلَى أَهْلِهِمْ نَدَارِ از نکته افاده است و از آنه یعنی با وصف مهلت یا متن بدت و از آن
 و از این اصلاح ایشان بهم رسید که اعترفت المولف این مضمون دل در تشیع و تفضیح است
 است فیکون مرجوح حالا کما عدا علیه علما و سیرم کنند فاقیم اگر می باید پس آن شد و کار خواهد
 بود بلکه بجهت اتصال آن باللفظ قتلوا علیه این معنی متبادر خواهد بود که مجرور و فراق برگزیده تمامی نفس
 اتفاق بر ارتداد داشته شدند و بطور الفساد و الالامی بایست که مولف سالیه پیغمبر بود که لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ
 چه فائده دارد و در خستیا لفظ مُرْتَدِّينَ فَاَرْتَدُّمُ که ام لطف صورت کما لَا يَخْفَى عَلَى الْمُنَوَقِّدِ
 الْبَصِيرِ وَكَانَتْ بَيْنَكُمْ مِثْلَ خَبِيرٍ و وجه دیگر برای رجحان لَمْ يَزَالُوا بر افادات محل مطلب

بعد از آن سیر بر آید بآنچه بر طلبه علوم یا بر کسانی که در فن بلاغت و طوالت و انداختن نیست قول
 علاوه آن **اقول** هر چند این دلیل بر صیقل حضرت ابن عباس رضی الله عنه و شریکین جلوه داده باشد و اما دیگر
 در ابرام و احکام آن کوشیده باشد چنانچه بر متصفی کتب قوم یمنی نیست لیکن تفرقه و جدایی این جهت را
 دلیل سابق است چه اگر مردان و مجر و منافق سید منافقین عدم جلودار است و نیست و لیس است و
 ساعتین پس از انصرخ اصل اصحابی که خلفا راشدین هرگز صادق نبی آید زیرا که ابوبکر بعد از پیغمبر
 استماع ساخت و وفات سرور کائنات که در عوالمی مدینه بکافران راه اتفاق افتاد و هرگز به غنیه نرفته
 و پیش قدمی نکرده بلکه بطلب تقیم و رجوعی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز جسد مبارک بشهادت
 مناقب و وصف گریه و زاری آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول بانی را بوسه داده باز به پیغمبر است
 بنوی برداخته و تسلیم جفا و خصما عمر فاروق که قبضه شمشیر دست گرفت و گفت که هر که در روز
 من خواهد گفت که آنحضرت صلوات یافت شش روز و شش ماه و شش سال و شش روز و شش ماه و شش روز و شش ماه
 غفلت و نوم حیرت مستی و بیدار ساخته و از عبادات خویش انکساف صحابیه در تعیین موضع
 دفن که بکند باشد یا بیت المقدس یا کورستان یا قیام از میان بر داشته و هرگز از مجاورت آن مکان ملائک
 آشیان تجاوز نکرده اند بعد از آنکه می پدید آید و قال یسئرون الناس و اصحاب کسانی را که بجاست
 و عویش کردند و در آن کشیدند و خواستند که فتنه انصار را فرو نشاند و آنها را از غفلت بیدار
 گردانند قرین آنجا گردانیده چنانچه روایاتیه فریقین مثل صحیح بخاری و لم یخ طبری ترجمه آن
 تصانیف ابن اثیر و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند جرایح النورانی غیر ذلک من الکتب
 الاسفار و التالیفات این مورد و دلایل این احوال با و نه یا به تفصیل بعضی از آن باید بشنیدیم عبد
 و طبری حمد الله در کتاب ثابت است از صحاح نقل کرده آن ابا جکر که فی علی قمر من
 مشکنا بالشیخ صابر بن الحارث بن السراج بعوالی المدینه بینه و بیکر مدخل
 الشیخ صلی الله علیه و آله و سلم قبل منتهی نزل فن حل مسجد فله یک کلمه

الناس حتى دخل على عائشة فتيمن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مفتي نوره
 حبرة فكشف عن وجهه ثم ألب عليه قبلة وبك ثم قال يا بني وأمي والله لا
 يجمع الله عليك موتين إنما الموتة التي كنت تبت عليك فقد تمها ونيز شيخ مذکور درین کتاب
 نقل من یکه اخذ عمر بن الخطاب سيفه وقال لا اسمع احدا يقول مات رسول الله صلى الله عليه
 وآله ولم يدر خبرته بسيفه هذا واما عثمان بن عفان فخر من حتى يذهب به وبجاء ولا
 تكلم الا بعد الغدا واقعد على فلم يستطع حراكا واضنى عبد الله ابن ابيس فمات
 كمدًا ولم يكن فيه ثم ثبت واخر من ابيك والعباس ورواية وكان
 اثبتهم ابا بكر جاء وعيناها قملان وزفراته تنزوا وغصين صده تصاعد ويرفع قد
 على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فكشف الثوب عن وجهه وقال طبت حيا وميتا
 وانقطع بموتك ما لم ينقطع لاحد من الانبياء فعظمت عن الصفة وجلت عن
 البكاء ولو ان الموت كان اختياريا لجدنا الموتى بالتفويض اذ كزنا يا محمدا
 عندك بك ولتكريمك وترجم تاج طبري که باعتراف محمد شمیری و نیز سید ابیان است
 انچه عبارت مطبئه آورده خلاصه شان بن سطور سیر که وقت وفات شریف جا شد گاه روز و
 بود و روز و هم ربع الاول بن ساجد وقوع یافت و آنرا که دوم ربع الاول گفته اند درست نمی
 و فاروق و وفات انجناب منکر شده تا آنکه صدق و ابایت کریمه و احمد الا رسول قد خلت
 من قبله الرسل فان مات وقيل انقلبتم على اعقابكم لم ندر ساخت و ما ره غیظ غضب
 و بدیشه اورا منطقی فرمود پس صحاب و خانه مقدس را ندند و بسیار گریستند باز و سجد جمع شدند تا آنکه
 شخصه در مسجد آمد و گفت شپشه ای که الضار در تعقیف کرد آئیند و با سعد بن عباد و بیت میکند
 صدیق با عمر بن ابی و دفع این نگاره را ده تقیض نمود و در شان راه با ابو عبیده جراح و زخورد او هم قصه
 الضار پیدا ایشان و او تا آنکه مجمع الضار رسیدند و حال برین منوال بدید و بعد گفت گوی

ایشان انصار از کرده خود نیت برداشتند و عمر بنیعت الی بکر صدیق نمود پس انصار و نیت
 بدست فضل الصدیقین داند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و فریب بود که از کثرت ایشان سعد بن
 در معرض هلاک بدالی ان قال ابو بکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
 و اختلاف ایشان بطرف گردد باز گفته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه خلاف مردم در باغ غسل
 شریف باین وضع دفع کرد که کشیدم از انجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگویند علی عباس
 را که غسل دهند نگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجرو انصار بر دربارک نشست
 از انصار گفت که غسل شریف انصار را افتخاری بهم نرسید اجازت ده تا یکی از ما هم در انجا حاضر
 شود صدیق او را اجازت داد و شمران و اسامه بنی داند و فضل و قثم از یهود و یهودین
 و امیر المؤمنین می نشست و عباس و اس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
 دفن اختلاف افتاد صدیق تذکر حدیث الانبیاء یذنبون حیث یوثون دفع کرد چون در حجره
 ام المؤمنین عایشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلایق می آمدند و نماز می امام می
 گذارند چون مهاجرو انصار فارغ شدند نوبت برنان کوکان رسید در نیم شب چاشت بنه دفن
 کردند و بعضی گویند شب دینه بود علی و فضل و قثم و شمران در گور نهادند انهی مخصوصا صدر حبیب الدین
 گوید که ابو بکر صدیق بمنزل خود که در محله سنخ داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبر می برد عایشه
 رضی الله عنها شخصی طلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که وقعه شکل دست داده ابو بکر سوار شد
 و تحویل بیاید چون رسید رسول صلعم قدم نهاد و علی اصحاب او دید که سر در یکدگر آورده اند و هر گروهی ایشان
 مدعای دارند در حجره عایشه و رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
 کردند که اینست در اوست و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را بپسید و کریم انک صیت
 و انهم میثون بخواند و گفت یا رسول الله خوش بوی منی آشتی تواری هم در زندگی هم در مردگی شهر
 بقدری تنم اندام چو گلگون تو باد و هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست به یقین ان که بجز

عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ لَمَّا قُضِيَ اجْتِمَاعُ النَّصَارَى فِي سَقِيَّةِ نَبِيِّ سَاعِدَةَ فَقَالُوا تَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ
 مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ أَخْرَجُوا سَعْدَ الْيَهُودِيِّ وَهُوَ مِنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا
 اجْتَمَعُوا قَالَ لَأَنْبِيَاءُ وَلِبَعْضِ نَبِيِّ عَمَلِهِ لَأَقْدَبُ يَسْكُو أَيُّ سَمْعِ الْقَوْمِ كُلِّهِمْ كَلَامِي وَلَكِنْ
 تَلَوْتُ مِنْهُ قَوْلًا فَاسْمِعْهُمْ فَإِنْ تَبَكَرُوا وَخِطَطَ الرَّجُلُ قَوْلَهُ فَيَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ وَيَسْمَعُ بِهِ
 أَصْحَابَهُ فَقَالَ بَعْدَ رَجُلٍ لِلَّهِ وَأَتَى عَلَيْهِ بِأَمْعَانِ لَمْ يَنْصَارِ لَكُمْ سَاقِيَةٌ بِالَّذِينَ وَفَضِيلَةٌ
 وَالْإِسْلَامُ لَيْسَتْ لِقَبِيلِكُمْ مِنَ الْعَرَبِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَتْ بَصُوعَ عَشْرِينَ
 وَفَوْقَهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ الرَّحْمَنِ وَحَلَّ الْأَوْتَازِ مَا أَمْرُهُ قَوْمُهُ إِلَّا رَجُلًا قَلِيلًا
 وَاللَّهُ مَا كَانُوا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا رَسُولَهُ وَيَعْرِضُوا دِينَهُ وَلَا أَنْ يَفْعَلُوا عَمَلَهُمْ
 فَمَا عَمَلُوا بِهِ خَيْرًا أَدَبَكُمْ رَبُّكُمْ الْفَضِيلَةَ وَسَاقِ الْكِرَامَةِ وَخَصَّكُمْ بِالْعَمَلِ وَرَفَعَكُمْ
 الْإِيمَانَ وَرَسُولَهُ الْمَنْعَ لَهُ وَلَا حَاجَةَ لَهُ وَلَدِينِهِ وَالْجَاهِدَ لِعَدَائِهِ وَكُنْتُمْ شِدَّةَ
 النَّاسِ عَلَى عَدُوِّهِ مِنْهُمْ وَأَقْبَلَهُ عَلَى عَدُوِّهِ مِنْ غَيْرِكُمْ حَتَّى اسْتَقَامَتْ لِعَرَبِكُمْ مِلَّةُ اللَّهِ
 وَكَرَّمَهَا وَأَعْطَى الْبَعِيدَ الْمَقَادَةَ مِمَّا غَدَا حَتَّى لَخَّنَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ بِكُمْ الْأَرْضَ دَانَتْ بِسَيْفِكُمْ
 لَهُ الْعَرَبُ وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَهُوَ عِنْدَكُمْ رَاضٍ بِكُمْ قَرِيبٌ عَيْنٌ اسْتَبَدَّ وَاجْتَدَا الْأَمْرَ دُونَ
 النَّاسِ فَإِنَّ لَكُمْ دُونَ النَّاسِ وَأَجَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ بَأْنَ قَدْ وَفَّقْتُمْ فِي الرَّأْيِ وَأَصْبَحْتُمْ فِي الْقَوْلِ
 نَعْدُ مَا رَأَيْتُمْ نَوَلِيَّكُمْ هَذَا الْأَمْرَ فَإِنَّ فِيهَا مَقْنَعٌ وَلِصَاحِبِ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْتُمْ أَهْلُهُمْ رَادُّو الْأَمْرَ
 فَقَالُوا فَإِنْ أَبَتْ مَحَاجِرُهُ قَرِيبٌ فَقَالُوا لَخَّنَ الْمُهَاجِرُونَ وَصِيَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَوَّلُونَ
 وَخَيْرُ عَشِيرَتِهِ وَأَوْلِيَاءُهُ فَعَلِمْنَا تَارِعُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَالْطَّائِفَةُ مِنْهُمْ فَإِنَّا
 نَقُولُ إِذَا مَنَّا أَمِيرٌ مِنْكُمْ أَمِيرٌ لَنْ نَرْضَى بِدُونِ هَذَا أَبَدًا فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ حَالَيْنِ
 سَمِعَهَا هَذَا أَوَّلُ الْوَهْنِ وَأَنْ عَمَلُ الْخَبَرِ قَبْلَ إِلَى مَنَزِلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَأَرْسَلْنَا إِلَى رَبِّكَ وَأَتَى بَكْرِي فِي الدَّارِ وَعَلَى بْنِ لِبَطَالٍ فِي جِهَانِ النَّبِيِّ فَأَرْسَلْنَا

إلى ابن بكير ان اخرج فارسل اليه المشتغل فارسل اليه انه قد حدثت امرا
 بذلك من حضوره فخرج اليه فقال ما علمت الا نصار قد اجتمعت في سقيفة بني
 ساعدة يريدون ان يولوا لهذا امر سعد بن عبادته واحسنهم مقالة من يقول
 منا امير ومنكم امير فمضيا مسرعين نحوهم الى الخلاء واكية يعني شيخ الطائفة في شافى
 باسناوش روایت کرده که انصار بالمجور وفات سرور برابر در سقيفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلات
 بردارند و او بجهت مرض یا زانیافت که تقریر خود را مباحث قوم رساند پس او یا بعضی بنی اجمام او بش
 مردم میرسانیدند که ای گروه انصار خدائکما فضیلت دارید برای حدی از قبایل این فضل متصو
 نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 باتفاق شما قوت یافت و الفس بن زبیر از شما راضی بود پس شما برای خلافت متفق
 دارید نه قوم دیگر انصار او را بخلات مبدع کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با هم
 گفتند که اگر ما جرین فضایل خویش بر شمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گوی جواب اند
 که ما خواهیم گفت که یکی از ما یکی از شما امیر باشد و بدون این معنی تن نخواهیم داد سعد بن عباد
 مذکور را بضعف قوم حل کرد و انصار این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 متوجه شد و کسی نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تهمیز مشغول بود و در
 که زود شریف و دد ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که س
 عظیم افتاده حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر فتنه انصار را بگوشل رسانید
 پس ابوبکر و عمر بجلت تمام روانه شدند و در آن راه با ابوعبیده جراح درخور شدند آخر تقریر و روایتیکه
 ملا باقر مجلسی بجار از کامل بن اشیر نقل کرده از انهم بوجع انجاده که رفتن شین سماع نگانه انصار و همت در از
 وفات شریف بوده و آنچه او در کتابی که از شرح التبیان ابن ابی الحدید شیعگی ورده مثل روایتی است
 در سبکه ابوبکر صدیق از جباره شریف جدا نمیشد و فرستاده فاروق را بی نمل مقصود بفرستاد و گفتن بر

وفتح الضار بقیضه فوجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بغاصه بسیر بار و اگر نقل کرده
 معلوم میشود که مخبر خبر سقیضه معمر بن عد بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید
 گفت بر خیز که رفتن تو در مجمع انصار درست و فاروق گفت که من را عمر عظیم یعنی تهنیه بر پیشانی
 و درین درد و الم گرفتارم من از اینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو در بیت
 بر ضرورت عبارتش درین مقام نیست **وَإِنَّ الْحَجَرَ عَمْرٍو فَأَنْزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ الَّذِي أَنَاكَ مُغِيرٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَاتَّخَذَ سَيْدَ عُمَرَ وَقَالَ ثُمَّ فَقَالَ لَكُمْ
إِنْ عَنَّاكَ مَشْغُولًا فَقَالَ إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ مِنْ فَيَاكُمْ فَقَامَ مَعَهُ بِأَجْمَلِ ابْنِ مَعْرُورٍ وَرَوَايَاتٍ وَبَعَارَاتٍ
 و الاستصحیح بر آن ارد که رفتن ثنین بعد ازین گفتگو قبل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنه انصار بر آن
 طلب خلافت و تصریح بر آن که از سالها آماوه کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می باشد که ابوبکر
 صدیق مجروح و استماع خبر وفات شریف زانرا راه بر خط سقیم بسوی سقیضه و دید و جریانش نیز سقیضه
 نیستند و سقیضه بر انصاری کردند و از پیشین **این است** حال ثنی اول و اگر جملوت باشد را
 تجویز نماید فقیه است **مَنْ أَنْ يَكُونَ كَيْفًا أَوْ هَذَا أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرُ نَحْوِ بَرَالِكِ بْنِ**
 و نظراتی و از انفعین زکوة و مخیرین از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ سنده فارقه حقیقه بی
 شوب تکلف و ایجاب تصنع صادق می بد و الطباق می باید زیرا که استلال جماعت بر دعوی باطل
 خویش بکرمیه خذ من أموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که مجروح استماع خبر قیامت
 وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گویند اراده و شقاوت آنها علی رسول الله شهادت طلب
 زکوة بوده باشد و بر طاهر است که صدور این کلام اغنی که یزید و اضر تبتین علی اعتقادهم منذ
 فارقه هم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بر آن گواه است چنانکه فیقول
لَعَالَى هُوَ كَمَا كَرَّمَ يَزِيدُ الْأَمْرَ تَدِينُ نَقْلُ كَرَّهَ أَنْ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ مَرَّ سَرَّكَ لَاهُمْ
 و روایات آنها و بعد ازین روایت باقر مجلسی نیز جوید خواهد شد که قال بن کلام آفریدگار نام است

باد بزرگ مخاطب لها و جواب ایضا بحجت کثرت استقامت و تجرد علم کلام انکار بحجت از ان
 فرمایند منت خدا را که رفتن این بزرگان اگر چه باحاج و بکاران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
 والا کدام فتنه بعد خلافت بعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المکرسلین
 بود برپا نمی آید و هرگاه خود و سلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در ان لازم نمی آید از وقوع
 این سواخ و اختلاف اکثر می زایل سلام طعمه شمشیر کفار و اهل دلت میگردد و بنیاد عمارت اسلام
 و یکنواخت مسلمانی که با آب تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بقصر فیض الصلحین عدم
 کسب است و این آن گشت بخلاف خلافت صدیقی که با رب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
 بیدار و بیدار انبساط اهل سلام و نشاء القیاض لغیر لیا م گشت کف لا و هو دین الله الذی
 انشأه و جنداه الذی اعزاه و ایداه حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی
 من نود من الله و الله منجز و عده و ناکه جنداه چنانچه حضرت ابی تراب علیه السلام
 در خطبه بیج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از ان خود عامای امامیه با وصف مزید جدا و خطفا
 که با سبب نسبت به آن آدم هم آن متدار نخواهد بود قابل جرم و دوزخ می شوند و ایشان را بخلقت
 ظاهری ایمه را با امامت نوی مصف میدانند چنانچه برناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
 کافی و جابر مجلسی مخفی نمی ماند و اگر سناط اینهمه بر توجع نمی بود باستی که مثل یزید و مروان درین
 زمره می شمرند و آسامی آنها بر زبان می پرند اقدام برین که محل حدیث الحوض از احد ثواب
 بعدک وارد و اعلی الاعتناء بضمیمه مند فارغتم بر گروه انصاف صادق می آید و انظر ان الخطاب
 ایضا لایضی ببلک و جواب الشان که چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از محفل کمال عجلت
 و رکت فریقین مثل صلح شده و اصول امامیه با جابر مجلسی منوآراست و مقتضای جمله لم یزلوا
 آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب صادق حدیث حوض مثل مالک و عیدیه بن حصین و قنانه
 کما عرفت سابق است بسبب الاموال و این ایشان هم از عمارت و کدورت منزه خواهد بود

و از نجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعه
 بجا مجلسی دیگر تصانیف طامی مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جمله محالات
 باخصوص برقرار و او مؤلف سال که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص صدق حدیث الحوض
 عارف باشند کما عرفت بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفار
 ایشان فرایند و الفاظ خاتمه خطبه مشارالیه اینست اَلَا وَاِنَّ اِلٰهَ اَنْصَارِ کَرَشَى الَّذِیْ
 اَوْمَرُ الْیَنَّا وَاَزَّ اَوْصِیْکُمْ یَتَّقُوْا اللّٰهَ وَاَلِ احْسَانِ الْیَقِیْمِ فَاَقْبِلُوْا مِنْ مَّحْسِنِهِمْ وَ
 تَحَاوِزُوا عَنْ مَّسِيئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
 و موضع امانت اسرار من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شمار بخوف و خشیت الهی و حسان کسب انصار
 وصیت نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از اینکه کار ایشان در گذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار
 و مجذبه که در من خواص صحاب کبار از مهاجرین انصار ازین که ورت و عیار پاک و پاکیزه است و الله اعلم
 عَلَىٰ ذٰلِكَ وَمِنْ تَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی مَحْکَمَ مَا تَرَ کِتَابِهٖ وَلَکِنَّ اللّٰهَ حَبَّ اِلَیْکُمْ
 الْاِیْمَانُ وَزَیْنِهٖ فِی قُلُوْبِکُمْ وَکَرِهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ اُولٰٓئِکَ
 هُمُ الرّٰسِخُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةً وَّاللّٰهُ عَلَیْکُمْ حَکِیْمٌ هر چند از قول مخاطب بیان
 تا قول اگویی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ بگردان و فایده
 بعوام هم میرسد ناگزیر شرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم بگرایم **قول** و بر ظاهر است **الآخره** **اقول**
 سلمنا که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران و بعضی معلوم وقت طلب کوه باشد لیکن معنی ارتداد در
 آنها بجز اجتماع خبر وفات رسول علیه الصلوة و السلام تحقق یافته و لایسلم که قبل از طلب کوه منع آن
 باشد لال از آیات کریمه در ذین ایشان در نیامده و این ارتداد صاورشند مگر وقتی که اعدا انصار غلبه
 اول کوه را از ایشان طلب کردند فامده می مطالب بلیته **علاوه** چون ان بولالمیر الوارثا و جناب
 اقدس الهی است و تمامی این ماجر از قبیل جبار واقع قبل از وقوع است و در معنی که آن مردم مجبور

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تبدیل و تقصیر کردند و راه ارتداد سپردند هیچ عبارتی
 و کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در اوقات آن شان مضمی تبدیل مسکنه زکوة را نسخ شد
 گوئیم و آن بر مردم بعد چند اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل رزین بعید است که مؤلف دعوی نماید
 که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود این دعوی نیز از قبیل دیگر تورات مؤلف است که افاضت
 از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف مرخلافه **اقول** انساب سقیفه سازی کمال کشاکشی و گوناگونی
 بجانب جریب و لین است فالامر بس که کمال الساعرة و اگر بطرف المضار است پس بر فرض تسلیم خبر
 المضار من حیث الاجتماع فی السقیفه مصداق ارتداد علی الاعقاب من ذواتهم باشد لیکن
 بالاجماع مصداق لم یزالوا که امر او استمرار می خواهد توانست بود و هر دو امر از ایشان متفق و مساب
 است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال رندی طبع
 الغدار بر حرمت نماز الجکمه لا تقرؤا الصلوة گوش نهید بلکه مطلوب و آنست که خواص اصحاب جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
 بر نمی تابد بلکه سبب بلند باطل بسیار و دولالت بران دارد که احدی از خواص اصحاب مراد از این
 حدیث نتواند بود و لهذا حجة الباطنة **قوله** قد برفاهه لطیف **اقول** لیت شعری ماذا اراد
 من التعسف ان كان المراد منه ما قلناه في الفصل السابق يعني ان اردت من مجرد
 المفارقة عدم حلول الزمان كما ما كان فهو باقض ما روى لفرقان من ان
 الشيخين لم يترجعا عن ما هما الا بعد برهة من الزمان اعني بعد تغرية اهليته سيد
 الانس و الجن ودفع بعض الاختلافات التي وقعت بين الاعيان مع ان ذهابهما
 الى الشقيقة ما كان الا بعد استماع الاخبار الشجفة وظهور شدة الضرورة وان اردت
 تجايز الحيلة فالامر بكون وجوبه واضح بين على انه ينطبق حقيقة قوله تعالى او مالا كنتم
 فارفقتم على ملكك ونظر فيه فهو باطل ان الباطل كان زهوقا واركان المراد

سَيُؤَيِّدُكَ الْأَمْرَيْنِ فَعَلَيْكَ الْبَيَانُ وَعَلَيْكَ تَارِدُهُ بِالْبَهَانِ قَوْلُهُ أَلَا كَرَسِيٌّ كَوْنُهُ أَخِي قَوْلُ
 حَالِيَا ابْنِ شَبَّهٍ كَيْسِي رَضِمْشُوزِيرٍ كَبْدَهُ نَالُوَانِ بَحْلُ لَدِ قُوْتِهِ بِرَهَامِ غُوْشِ ثَابِتٍ كَرْدِهِ ام
 كِه اَحْمَدِي اَز قِيُوْدِ اَحَادِيْثِ بِرِسْلَكِ اَنَا مِيْزِيْرُ خُلَافَايِ ثَلَاثَةِ وَاَعْوَانِ اَلْضَارِ اَلْاِيْشَانِ صَادِقِ نَهْيِ اَيَدِ
 بِرَبِّ اَنْ وَصَفِ مَلاَحِظَةِ اَنْ جَلُوْنَهُ خَارِشِ بَهْدِ مَذْكُوْرِ خَطِّ طَرَسِيْ خَوَابِ خَلِيْدِ بَلَكِهْ نَاظِرِ مَسْلَكِ قَوْمِ بَالِيْقِيْنِ بَلَكِ
 بِخَوَابِ كُفْتِ كِه اَنْجِهْ مَوْلَفِ سَالِهْ فَهْمِيْدِهْ وَدَرْ بِيْ اَثْبَاتِ اَنْ كَرْدِيْدِهْ اَسْتَ طَعْمًا وَبَقِيْنًا بِدِيْهِ اَلْبَطْلَانِ
 وَاَز رُوْمِيْ اَوْ خَارِجِ اَز رَقْبَعِهْ اِمَكَانِ عِلْمَايِ مَاسِيْهِ مَجَالِ اَنْ نَدَانِيْدِهْ كِه رُوْتِ خَلْفَا اَشْدِيْنِ اَزِيْنِ حَدِيْثِ
 مَذْهَبِ غُفَاثِ ثَابِتِ كُنْشُدَا بِرِ اَعْمَالِ اَصُوْلِ اَمْلِ سَنَتِ جِهْرِ سَدَايِيْنِ عِدِهْ يُوْمَا يُوْمَا بَلَكِهْ سَاعَتِهْ فَاَتَحْتِ نَزْدِيْكَ
 يْ ثُوْدِ اَلنِّسْ اَلصَّبْحِ بِقُرْبِيْ قَوْلُهُ كُوَيْمِ اَلْاِيْ خَرِهْ اَقُوْلُ عَمُوْمِيْ حَصْرِ دُرُوْاحْتِمَالِ غَلَطِ مَحْضِ اَسْرَسْ كِه
 مَحْضَاتِ اِيْنِ سَالِهْ رَاوِيْدِهْ وَاقُوَالِ عِلْمَا يَادُوْشْتِهْ نِيْكَ سَدَانْدِهْ كِه اِيْنِ حَصْرِ مَخْذُوْشِ اَسْرَسْ اِيْرَا كِه
 مَحْذُوْنِ دَرْ مَصْدُوْقِ اِنْجِيْثِ مَنَافِيْقِيْنِ بِدِيْدِهْ رَا هِمُ نِهْسْتِهْ اَنْدِ مَكْرِ شَايِدِ اَز يَادِ حَضْرَتِ اَقْتَادِهْ بَاشَدِهْ كِه عَمُو
 حَصْرِ مِيْكَنْدِ وَبَطَالِ اَعْمَالِ اَتَحْضَاتِ كِه بِرُوْدِ اَكُنُوْنِ عِيَارِ اَتَشِ نَصِيْحِ مِيْكَنْمِ وَ اَنْ اَنِيْثِ قَالِ اَنْ
 اَلَّذِيْنَ يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنُوْا مُنَافِقِيْنِ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اَنْ يَدْخُلُوْا فِيْ ذَلِكَ اَلْضَامَرُ كَيْفِيْ فِتْنَةٍ
 مِّنْ اَلْمُنَافِقِيْنِ وَسَيَاتِيْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّفَاعَةِ وَيَبْقَى هَذِهِ اَلْاَمْتَهُ فِيْهَا مُنَافِقُوْهَا فَاَنْتَ
 عَلَيَّ اَنْتُمْ تُحْشَرُوْنَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَيَعْرِفُ اَعْيَانُهُمْ اَلْحَقُّ وَبَلَا رِيْبِ اَمْلِ اِنْجِيْثِ بِرِ مَنَافِيْقِيْنِ اَحْتِمَالِ
 دِيْكَرِ اَسْرَسْ دُرِ اِيْنِ هِرُوْاحْتِمَالِ كِه دُرِ اَنْ عَمُوْمِيْ حَصْرِ كَرْدِهْ بَا رِخْدَا يَا مَكْرِ اَتَبَاعِ وَشِيَاعِ مَوْلَفِ كُوَيْدِهْ اِيْنِ
 اَحْتِمَالِ اِهِيْجِ صُوْرَتِ صَحِيْحِ نِيْسْتِ كُوَيْمِ غَمْرِيْبِ كَذَا اَشِ مِيْكَنْمِ كِه تَعْلِيْقِطِ وَاَحَالِهْ اَنْ غَيْرِ صَحِيْحِ اَسْرَسْ اَعْلَاوِهْ
 مِيْكَوَيْمِ كِه اَحْتِمَالِ اَتَحْضَاتِ اَز قِبَالِ چُوْنِ تَرُوْكَ اِيْخِلَافِ صَحِيْحِ نُبُوْدِيْ اِيْسْتِ كِه دَرْ كِيْ اِمْرَا خَصْ مَحْذُوْرِ
 وَنَامِ دِيْكَرِيْ بَرِ اِيْنِ نَهْيِ وَرُوْمِيْ كُفْتِ كِه اِيْجَا بِخَرِ اِيْنِ اَحْتِمَالِ اَحْتِمَالِ اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا
 كِه سَنَدِلِ رَا بَايِدِهْ كِه جَمِيْعِ اَحْمَالِ اَتَحْضُرِ اَتَعْرِضِ كُنْدِ وَبَدَلِ اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا
 فَاِيْنِ اَمْدُوْمِيْ اِيْنِ اَلْمُرِ اَلْاَكُنُوْنِ بَايِدِ شَبِيْدِهْ كِه اَحْتِمَالِ اَلْبَطَالِ حَدِيْثِ بِرِ مَنَافِيْقِيْنِ اِيْنِ حَضْرَتِ كِه اَكْلَامِ

از علماء دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بر آن نیست که آنها چنانچه بگویند و بر
کافی القرآن مجید در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بسیر میکردند در وقت خلعتی از شریفین عین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی لا محابّه معنی داشته باشد گوئیم لاسم که حال آنها یک
نیم و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بر آن ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی آیات قرآنی تفسیر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بحال تسراختفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که بخوبی
بر آن بودند بطلب هر استقامتی را اختیار نموده باشند خباثت قدس الهی که دانا می بخان
و آشکار است یا و سمعه آنها را که بحال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرارشان بر یک حال نبود
کلامی میت بازار شاد شد که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه بی
و انابت قلبه نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سندی هم قول
علمای امامیه بخصوص شیخ مدنی اعظمی ابن ابی الحدید و غیره است که فاضل جالسی در عماد و خود نقل کرده
و در صوارم جوین بحال تحسین و آفرین و اعتراف بحال متاثر شدن ترجمه آن پرداخته حیث قال الضیاء
ابن ابی الحدید تحزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده و شرح نهج البلاغه کلامی بسیار شریف
گفته که هر که از اهل انصاف باشد بر او و بر کلام او حسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن بجا ساری نیست که شبیهیت در نیکو منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماند کسی نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مرد آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت است که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه با
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید معلوم است از ذکر آنها و بمعنی حسب انشاء

و شهرت نفاق آنسانید پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از یحییان انتقال فرمود و حی
 متقطع گردید کسی مانند که آنچه امارات نفاق از ایشان بطریق می پیوست اظهار نماید و آنها را باین سبب
 و زلات سرزنش نماید و کسی که متوالی مرخلاف گردید همه را بحکم ظاهر اسلام و مناسب بیست نبویه
 در یک سبک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود که **قَصِّلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا**
 و این لالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را با عیانهم می شناخت و چون حضرت از
 جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با سبک معاملة اهل اسلام
 می نمودند بعد ازین چون بلا و فتوح گشت و غنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم و سبابت خول گردیدند
 و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آن در وقت آنحضرت صلعم واقع می ساختند مشغول و غافل گردیدند
 و چون فتوح بلا و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیار از منافقین پیشانید
 این حجه از اهل اسلام اقصی گردیدند و بسیار همان نفاقیکه داشتند داشتند انهمی بلفظه آمد هم
 بر سببیکه در آیات فرماید برای آنها در کسفل من النار مقرر گشته و غذای راسخ گردیده اند
 پس نجات بعضی از آنها که بفرمای روایت انجید از ابو سعید صدر است لاسمعی له جوالش انکه
 برند پس این محدثین تحمل است که منافقین فی الاعمال این منافقین فی الاعتقاد و الاعمال کلینا بر
 اتحاد و نفس نفاق مشهور شوند و بعد شفاعت از گیر و دار نجات یابند و آنها بدرکات کسفل شناوند
 باقی ماند انکه شریک منافقین با بیعت منین چنانچه از عبارت منقولہ لطحات ساله الطهور
 انجاء معقول نمیشود و از اله این خلیان است که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل
 تفسیر الله یستقر فی جهنم می نویسد که مراد از ان استنبره حقیقی است بلکه مقصود که از اولیای ایشان
 در روز قیامت در باره جزایشان معاملة مستهزبان خواهد گرد چنانچه آنها خوشوقت شوند و بالیقین خواهند
 که با اهل موئینان غداً بحیم نجات بخشیدند و بهشت جاودا رسانیدند و احتمال دارد که خسر آنها با جا
 منین بر آید مکنه باشد تا در وقت ورود بر حوض کثر صورت واقع جزای آنها نمی نمودار شود و سزا

اعمال خویش بایند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بارش مثل مومنین در عرصات قیامت بر انگشته اند و این
 معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادع میگردند کما قال الله
 تبارک و تعالی **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ إِجَادِ عَوْنَ اللَّهِ وَهُوَ خَادِعُهُمْ** و نیز فرموده **يُجَادِعُونَ اللَّهَ**
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدِعُونَكَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اکنون اگر باینهمه تصریحات و خطرات
 و غدغباتی باشد باید که عبارات تفاسیر رجوع کند و دریابد که در مجمع البیان طبرسی باینهمه از جامع تفسیرین حسن
 و سدی نقل کرده که مخادع با منافقین اینست که بعیطیهم الله نور الیوم القیامت میشوند بمع مسلمین هم
 یسلبهم ذلک النور و ایضاً بنیم بسور اتمهی و در تفسیر معروف بعلوی گفته که خدا می خدای خیر او ندهد است
 ایشان را بر مکر و فریبشان و اینچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نور می نهد چنانچه مومنان را و اما مکر و
 قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و نور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت باشد و بگذرند
 و در وزخ افتند و جز جانی نوشته اما خدا ع ایشان را قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
 میروند و عقبهای قیامت بر ندانند که بیشتر سید فرشتگان عذاب بر ایشان رسد و ایشان را
 بدوزخ بر ندانند بلفظ و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی نیکو دلیل و سند عیان مجمع
 البیان در بیان نیست سخت میرا نیست که مجتهد جالسی باینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد از این امور
 واضح و جهلاً و غباوة یا تجاهلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفسیر نبی دم نمی اندیشد و بر مثال این
 روایات که در مذنب بریقین ثابت است میخواند و این را هم از تم عیوب است بر مذهب اهل حق
 می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید **إِنَّهُمْ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ لَا سَفَلَ مَرَاتِلًا**
 و ایشان بر خلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی بآنها نور
 گرامت خواهد فرمود و تهی بلفظ از اینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخبار که تعلق باین قیامت
 دارند اطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از نهاد کامل فرا گرفته و نعم الله فی الضیقه بنفسمه او اولاً
 فی حق شمس گزیده قرآن بدین خط خوانی و بیرونی و نفی مسلمانان با کجمله ازین مقام محروم باشد که صدق

انچه در این نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکه را سخنه بهم رسانیدند و حق تعالی
 در حق شان میفرماید و من اهل مدینه فخر و اعلی النفاق و لا یقللهم من ثقلهم انکالی مدینه و منی است
 که مدینه را بر آنچه و تفسیر علویست بلکه یعنی زایل شهر مدینه قومی نکرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
 تا در منافقین جهان ماهر شده اند که تو امی محمد کمال فطنت و صدق فرست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
 را در سویه اول خود بینان دارند و آثار ایمان و حسان بطور می آرند پس ایشان را با عجمان ایشان
 نمی شکامی و اینهم ایشان را که بر سرال ایشان مطیعیم انتهى و از نجاست که رسول خدا صلی
 علیه و سلم لفظ اصحاب یا اصحاب علی خلاف روایات در حق ایشان را نشاد خواهد فرمود و بشناخت
 ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر میویداشد که مؤلف ساله برین این
 احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از این تقارییر
 همین است من بعد گذارش است که امام عظیم علی و سایر علمای متبحرین شیعه با مله با حق تعالی
 در حقائق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بر عجم خویش می باشند و با اینهمه بحیث حوض و مثالین براتداد
 و احداث خلفا بر ایشان معاذ الله منی لک تهدلال سکینه و آخر نبوت تا و بیانات
 انچه که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خاص یعنی خلافت بلا فصل منقضی و انکار
 میگردید و این انکار هم بعد وفات آن سرور صلی علیه و اله و سلم سمت ظهور یافته پس تداو نفاق در میان او
 جمع تواند شد و حال آنکه در سلسله انانی انشاء الله تعالی عقرب چه بدام می شود که اصول و روایات مفتریات
 اما می که علامی خمدین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تا و این تسویل را از اصل و بنیاد بر سکنند بخلاف این التبرین
 غیر از انکه ما که انچه در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین مان حضرت سید النبیین گفته اند متقدما نشین چنان
 که سطر مؤلف و اولیا اربعه تبیین و تفسیر بر منکر لزل می توانند کرد که اعرفت نفاق و انچه در سلسله الیها العین
 قولی در انرا قول کسی طلبه علوم دینی از این فصل مدعی انصاف است که که چون از عبارت فتح الباری
 که در خانه این ساله طبع شده احتمالات که می خیا که می از ان انصاف ضعیفان بدهد بیدار باشد این فایده این

همانا عهده زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقه می شوند
 و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این ساله بنظر آورده و باین ساله ضم کرده چنانکه از صدر
 عبارت ملحق و واضح میشود باقی گذشته این عبارت علی حالها شمع بر کمال وقت فهم مخاطب توان
 شود و بر تقدیر بعدیت پیروز فطانت مولف بابل بحق عبارت فتح الباری توان عجب
 عجاست که احتمالات آخر در شرح بخاری موجود باشد و حضرت مد انصاف چنین فرماید و بعد
 لا طائل روی و بی سناطرن کثیر و لفظ کو و میدان بر زبان تسلیم آرد جزاه الله عما خیر
 انجزا و عن جمیع مسلمین تسبیح باید دانست که قدامت کلین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
 اشیاع اینها از ستارین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث کوفی بر صحت
 راشدین منطبق میشود و در غیر هم دومی مرجح میگزیرد و میگوید که نیست ثم التبتاد من حدیث
 لا تدرون ما احدثوا بعدکم اذ ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و
 احدثوا لانه و هضم اقدار اهل بیت و اکل مال فدا عظمه و جورا علی فاطمه علیها السلام
 و لهذا قال فیهم شیخا شیخا لا ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر النبی ما افاده
 القاضی معلوم نیست که مولف ساله جواد ذکر این وجه هر محموسی بر بنیاده و لیکن نزوفیه و بعد از
 و معان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مولف است که خیال
 ندارد این مطالب در رساله مذکور آن گردان افتخار بر افراخته و کلامش منطبق باشد و الا هر گاه
 صغیر که بگوید که گفت که مولف بی کمالی و تقلید قاضی شوشی اختیار ساخته اند که
 بحر خویش را بکالای دیگران آراسته و چنانچه حاشیه مولف بر خاتمه رساله مطبوع است بدین مقال
 است و تعرف حالها انشاء الله است که آدم برینکه دلیل مذکور که قاضی مذکور کرده و واقع متناهی دارد
 با مثل افادات سابقه امامیه خرافاتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجه دیگر ضعیف
 است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بلا فصل امامیه و بنیاد اصل و اصل

چنانکه حدیث کلینی بفضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذہب ما نیست
 و معتدرازان کتابی نیست اگر مذہب ثانی عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
 منقول است بطرفه و از جنابان ائمه اربعین نیز آشکار شد که در حقیقت این حدیث و آنکه این بود
 و ائمه است و در روایتی خللی نیست از جناب واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن با روایت را
 نفی نموده یا رواه محل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مسلم است اتصال حدیث با حدیثی
 است زیرا که بمذہبی بخیر برای رعایت مذہب اهل سنت ذکر فرمایند و بکنند با فخر تقدیم نمایند
 چنانچه حدیث الان بر اینها و این کلمات و حق آن گنهن بینی ندارد و الا مذہب اهل حق را حق باید پند
 و برای رد و قبح آن استین نباید بر رویاراه کلینی کمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فی من المفاسد
 یعنی علی الحدیث العقل افضل من العقل و بحسب ارم از صناعات کار بر طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
 اند و گویند که چنان ایشان از روایت جامع تر و شایسته الزام داده شود میگویند که در صحیحین نیاید چون
 روایت مسلم پیش میگویند که بخاری صحیح الکتاب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هر گاه این مرحله
 شود و کتاب می کشانند و در جرح و تعدیل رواه و نقل میانند و هر یک مال خوب است و باید به نفس
 و بکاران چندید و در مقام نیز اگر تتبع تمام نموده آید خواهیم است آنچه علمای شیعه طعن زنی کردند
 فان ذکر است اینها این است و شیخ اهل حق که طبق فضل الامر و عین انصاف است آنهم هیچان بنابر
 قصد اختصار بزرگ نهند که نام ابوالنخعی در آن واقع نشود اگر نموده اگر مخالفت طالبان
 می بود و بنام دیگران نیز ذکر میکرد که از نام و نشان اوستی اند و در آن عینی را شری نیست و از جناب
 شد آنچه بعضی از معاندین بنابر تدلیس و تبلیس در سند حدیث کلینی از شهرت شیخ الطائفة و خلاصه نام عظیم
 خویش از کلام صدر شیرازی در شرح کلینی قبل مقال و کابره و جدال کرده اند و شهابی سعی ایشان با وجود این
 خرافات حمل روایت بر احتمالات و اسبیه خصوصاً بر نفاق و تعقیب است بمقدار که منتهای تمامی طرق در سنن
 حدیث بخواب نام صادق است و بواسطه آنجا که در کتاب معتوم بخواب اند و کما یزید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين

باطنها حق ومنتوح از تفسیر بود بحجاب سید المرسلین منتفی می شود اگر علمای امامیه برگرفته خویش را نسخ کنند
احتمال تفسیر در آن بر طبق روایات سابقه از سنی و اهل بیت و ائمّه دیگر البته در وقت تفسیر بر قدر
ضرورت کتفی باشد چنانکه از کتب این ایام ایشان بر آید نه آنکه اقرار بر خدا و رسول با این تفصیل نمایند پس بعد
متحقی نمایند که نفی میراث بهم و دنیا و دنیا پرستی بمعنی نیست که در غیر آن از ارض و عمار و مایاها این حکم جاریست
و سنّه فعلیه البیان چه تحمل که ذکر در هم و دنیا را بنا بر شرافت باشد و از نجاست که بر حمله کلمه لو ثلوا در هم
ولا دنیا را اکتفا نفرموده اند بلکه آنرا آورثوا احادیث را در حدیث فرو داده اند تا احتمال حجرتان
میراث در ارض و عمار و غیر آن را اساسا سلب شود و معلوم گردد که میراث انبیاء علیهم السلام منحصر در علم
حدیث است و مگر هیچ وجهی ندارد که بعضی از شرح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان حکام که
در شروکات انبیاء بر او تعمیم نموده اند پس اهل عباد و انچه در ولایت انجیرت از غایت عساف و تعصب
گردد و بسیر از فرزخفات یاد نموده اند و در آن ضاعت اوقات است و آنکه اطفا انبیا
بر حسب مسائل آن قادر اند فان کلمه من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور
با آن خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیاء علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه نیز اقرار میکنند که میراث انبیا
است پس بنا بر علی اند حاجتی به تحلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیاء مال نمیکند از دست پرکار نه شبهه عمار و مانند
انما آورند و حسام و اسائل للصول بر جا خویش ثابت شد مگر ظاهر حدیث و قرآن حجت است با و مگر دلیل
قطعی بر حلا آن قائم نباشد فاحمل علی الظاهر تعین و مجرّد علی المیلث یقین سوم آنکه دعوی بعضی که خلفا
مال فدا را خورند با وصف قرار بتورع و زهد ظاهرشان چنانچه از مطالع سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طریقی بر کامل جهانی نصرت آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهرا الشکر بودند و اعدای علی ظاهرا الصلاح و العدا له و باطن الشکر و المعصیه ما جری عجب
غریب در صحاح و غیر صحاح مروی و سطور متضاد دلائل عقلیه نیز همین است که شخبز بنی امیه
عماد و زندک بر عمل جناب سید المرسلین را نسخ و موقوفیت قدم بودند و حاشا که بت ظلم حقوق

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باطلها را صاحب
 اکابر طائفه این حدیث را برخلاف حمل کرده گفته اند که ایشان از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جانب حقوق
 اهل بیت می برد خشنود و بعد از آن شریف طریقی آنرا ترک نمودند و خود قاضی شوستری در مقام طهارت
 کرده که امام عظیم ماثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس سند لال و بعد از آن حوض برادر و این
 صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با کار امامت مرنصب و بعد از وفات شریف از قتل
 بر السند برادر نمود و این همه شعر بر آنست که خلفا طریقی سابق را ترک فرمودند و مولف سواله و برین
 معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه جمیع و طریقیه شد و که را بی سر کردند که
 اطاعت ترک کنند و علم لغت و معاد و برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک التقلید
 نمودند پس بفهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می نهد او و از او اسره تاریکین بر آرد
 قرار از مطر و وقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صحیح پیدا کرد مع ذلک
 زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین یا میسر و مستلزم غصب حقوق ساکنین اهل اموال
 ابن بسیل و دیگر محتاجین است بانه و از اینجا واضح شد که مخاطب الامنا قد بنا بر وجه سابق و این
 بودن ترجیح قاضی مانند تسبیح العناکب کما عرفت از ذکر آن دست برشته **قال لقال**
المبتحر الحکیم هـ اه الله تعالى الى الصراط المستقیم و چون بفضائل
 حسن بنا شده از بیان این حدیث فرموده و بالقرآن دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد و فراغ
 دست داد اکنون بدین اواخر که اثنی و اجلی است غلط گفته منصوص صریح برین میگردد و آنکه حدیث
 فرموده در شان صدیق کبر و شرکاء و دیگران شان واقع است و حاجت تجسم نیست استدلالت که کجا
 رفت نیست بر آنکه صاحب جامع الاصول از سوطا روایت میکند که **ان رسول الله صلى الله عليه**
وآله وسلم قال اشهدوا احدكم هو كذا اشهدا عليهم فقال ابو بكر الصديق و السنايا
رسول الله بل احبناهم مسلمنا كذا مسلموا وجاهدنا كذا جاهدوا قال رسول الله بل الكفر

لا ادرى ما تخدئون بعدى فبكى ابو بكر ثم بكى ثم قال اننا لكانوا بعدك
 وسلم النبوت كحديث خود تفسير حديث میباشد و در این فی انبغی غایت وضوح دارد چه صراحت
 لا ادرى ما تخدئون بعدى تفسیر و تبیین باشد و ابدک هست و بشهات و حدیث از رجال مذکور
 الغیبه و حدیث بخاری که مرجع ضمیر باشد و ابدک باشد و مرجع آنجا حمیم باشد مخاطبین مذکورین حدیث موطا
 مراد هستند و غایت توجیه حدیث موطا نیست که این حدیث بطریق احتمال و محتمل وارد شده مگر نه اولاً
 که مرض امشبان مانع عین بصیرت از اظهار حق نیست واضح است که حدیث بخاری حمیم ماوه این اول
 میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل سید پیش نوع آن واجب هر گاه همان
 کلمات احرف متفرقه ضمیر غیبت صیغه مخاطب محلی مخاطب من همانا داده فرمودند و معنی الجواب
 از اصحاب حدیثی واقع نشده الا این حدیث مخصوص مخاطبین پس برین گفت که این کلام خبر بوده
 است از مستقبل نه احتمال و محتمل اگر بر سبیل تنزیل فرض کنیم که مدیون حدیث بطریق احتمال تعلیل است
 تا قول رسول الله بطریق احتمال هم خبر از امور واقعیه باشد یا سبب نبی که در خزانه متواتر خبر پیش از احتمال
 عقلی فرموده که اگر زید بر جای رفته رضی الله عنه شهادت حضرت جعفر طیار علیه السلام در اثبات باشند
 اگر او شان بدو شهادت رسانند بعد از آنکه او را دیده باشند و اگر او شان هم شهادت کردند
 مسلمانان بر کراهت باشند سر را خود را و نه و آنرا آن هر سه بزرگواران شهادت دهند اول
 فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس حدیثی که گویا هر کلمه علی سبیل لا احتمال و بشرط وقوع بود و در
 هیئت اخبار عجیب بوده است علاوه اگر از هر یک از احتیاط صرف با احتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
 سر که چه بود بلکه بطور دستور العمل میبایست که در جمیع سر یا میفرمودند و هر گاه در هیچ سر میفرمودند که شهادت
 میفرمودند پس بنا علی ندای همچنان انجام لا ادرى ما تخدئون بعد خبر از احداث یقینی میباشد نه مجروح احتمال
 و محتمل است و دلیل من برین مدعا و اگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که اینها شهادت
 شدند و حاکم ایشان بخیر شد شما ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده ابد معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشود که حسن خاتمه آنها که از جهان فتنه بقیین
 بیست و شما هنوز زنده اید و لا ادر ما تصنعون او مصححون بعد الیوم این لفظ احدی است و تعلیل این نیز بعد
 صریح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر رو کار آورده و از ایشان
 مورد کریمه و انک اعلی خلق عظیمه و مخاطب خطاب و جاد لهم بالکفی که احسن است
 بلکه متعدد است که مجروح حال می بینی چنین بار غار در جواب سوال حسن خاتمه خودشان کلامه ارشاد می فرماید
 که از آن شب تا دوام در صبر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلامه و ال بر شک ارشاد کردن ضروری بود و بنظر می آید
 که آن شاء الله تعالی بالسطر حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم ازمان مغفوریست
 با احتمال احداثی بعد احتمال خود دل فرماید که انگونه کلام بدون احتمال بر لبی از ادبها بلکه اوست
 الناس پس بعد است چه جا که ممن کلامه و ن کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
 نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللیب صفت شان بن شان رسول الله الملك العالم
 و مثل هذا الکلام انهی مجرزه اقوال و استعین بالرفوف الکریم الکریم و مؤلف است
 که از تداوم و خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مضطره با ثبات رسانیدم اکنون فیه من بدین غول
 نیست پس لطفاً نشین ناظرین این جزا را از اجزای بدیهات است و بدو معمول فصل الکی کردن از فخرین
 بغایت آید و باین فقره بجهان می رسد که باونی توجه کنین سائرین اقل خلیف بل لاشی فی الحقیقه تان
 تصدات رساله حضرت که بعد الیفش خلده و جمله لفظ بل من بسیار بر زبان شریف می گذشت که می آید
 استندت به الرجح فی یوم عاصی گردید و حال میعات و ندیساتش همراه نفوس
 علای و دیگر قدما و حدیثاً با خصوص این نچه در کتاب معتد اشیع برادر همین مؤلف فاده نموده برشم
 افراد کانیات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و تعرف الشار الله تعالی مفصلاً و اگر مرادش آنست که
 بصوخیال خود و مقابل اهل سنت و جماعت فارغ گشته پس بسیار اینهمه تخلیات فاسده است که نور او درین
 از مانعین اهل حق از رسیدن گمان بر بخلق احوالات ضعیفه و ایراد سداً بخفیه خاطر خویش را

مستفاد است که بر یک کل حرجی که در کتب فقهیه و حدیثیه خوش کرده باشد چنانچه زبانی لغات جباریه علماء
فریقین گوش فقیر رسیده که بار بار در خلا و ملائکه را این امر از حضرت مؤلف صد دریافت که در حدیث آمده است
منصب من منصب و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان که مراد از
رکوة اند و اصحاب که نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد سند که من در پی آن شده ام و ام
تبرع و حسن استیصال پس حالیا در الباطل بن تقریر بچند وجه اکتفا می و اول آنکه خود
حضرت مؤلف صاحب اورین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه
اطلاق کرده چنانچه در تفاسیر که در خبر گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که در باره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه بانی اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبعین او نیز که در شرح
کتاب مطاب صحیح بخاری و مانند آن برین شیخ رفته اند بهر موهومین اند و بنامی صاحب تحصیل
بدیهی اولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر دو وجه است پس شکل اول تدبیر لایزال ثابت
که علمای اهل حق که در سخن شنایشان است مانع اند و عجب همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جوابات
این نقد تار که فسخ موضوع است هر وجه مانع است مانع را احتمال کفایت میکند بزبان خود شرح
ساخته و در اینجا بن خود را ازین قضایا مسلم پذیرفته و منصف در آنکه استدلال است بر غیر الحق انداخته و وجه
آنکه قول سابق و اگر کسی بداند که سنانی حدیث انچه بیان کرد بسیار عبارت است بر استیگان مجال تاویل است
و ذیل خلق همان شیخ اذاجا الاحتمال الطل الاستدلال گوئیم که انچه بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد اگر احتمال دیگر باشد بایشان بر عهده طرف ثانی و الباطلش بر ذمه ما است اینک گوی و سید
انتهی مختصر النص است در استدلال بودن مؤلف موجود مانع بودن الحق از امثال این مقامات
تحریر و غزرات علوم و کمال مهارت و معرفت بودیش درین فنون بر یکنان از خاصه و عامه و کن
می شود و الانبیا است سنجیده است که شخصی انچه رسایل تالیف کند و با استعداد و ذلتی بمقابل
مجادله اکا بر علمای اصل حق بجا فاضل کرمانی و جزیری و مستطانی و این مجسمه

هم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدلان خصم من یکدام جانب است
 وجه نصب او بلکه درین محرکه باشد که کلام انتانام من نا خود را کم کند نفوذ باشد من بدلیسات
 المدلسین و تبلیسات المدلسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ طوسی
 مثل کشف الحق دلیل صریح است بر سبک او و اما از حدیث الحوض زنده او کفر یا فسق صحابه است
 کرده اند و عبارت شیخ طوسی و مثالین بعد ازین می یابد انشاء الله تعالی یعنی مستدل نیست مگر اینکه
 شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر
 بود زیرا که جناب سید المرسلین آن جناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود جلیقه ساخت و ارشاد
 فرمود که انت منی بمنزله هارون من موسی لا انا که لا نبی بعدی و صحبت شناسا موقوف
 بر آنکه تمامی مراتب رونی بر اسی جناب بر تصویب تحقیق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و حقیقت
 مانع خیرین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلاً سنی در جواب این استدلال
 کند که لایسلم که جمیع منازل را رونی حضرت علی مرتضی حاصل باشد و لایسلم که خلافت موسی از مرتب
 مارون بود چه در صورت حیات مارون بعد حیات موسی نبوت بلا استقلال حضرت مارون
 حاصل میشد که بهر آن مراتب قوی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحبت شناسا موقوف حصول
 جمیع مدارج مارونی است نیز ممنوع است تحمل که شناسا منقطع باشد با جمله چنانچه اهل سنت در نیمه مانع
 اند تبرا بایر آورنده بر دارند کمال انجمنی علی من طالع مطولات الکلام همچنان رتوجه حدیث الحوض
 در مقابل حضرت امین نیز نصیبان خبر منع پیش نیست لایسلم که آنچه در شان خواص صحابه
 شده باشد بلکه محتمل است که در شان بقصرین محدثین از خجاء اعراض باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
 بنیانش در گذرد که منصب اهل تشیع حدیث الحوض دلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
 اهل تشیع است استدلال بر سبکیم که اکنون در میان منصب مستدل حجت است لایسلم که باقی نخواهد بود
 و شیعه در هیچ امر مستدل نباشد زیرا که در شان گذشته می باید که طایفه ایستند لایسلم که نیز در شان اهل تشیع

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابل الهیست آوردیم از کتب الهیست است و شارحین جاوید
و تحلیل ایشان نمی آید و چنان قرار داده اند و نشان را بر استنفا منقطع حل کرده اند و مانع میکنند و میگویند
که ما هم که نشان منقطع باشد و بعضی از مراتب را درونی مراد بود بلکه منزلت بر عموم است نشان بر نشان متصل
است پس بر ما صغیر و کبیر عیان شد که خیال مؤلف در مانع بودن خویش مستدل بودن اهل حق و حدیث
احسن بهی ابطال است و بکدام زبان گویم که باده و صبیان هم بران میخندند و از ملاحظه این بنوا
و ستمای ایشان ستون نجهای شوند و چه چهارم آنکه خود حضرت مؤلف معتقد شیعه بعد
و کراست لال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضی عبارتی در کتاب مذکور آورده که
ابطال خیال مؤلف که احتمال نصب هم است دل دلیل است آن عبارت تقدیریکه یعلی بن یقین
دارد اینست که محتجب نماند که اینجند با قداما علما امامیه قدس سرهم دلیل بر قبیح مال بسیاری از
سوءمان اصحابه تفرگروانده اند و احتجاج و تسلک آن بر ائمه او خلفای ثلثه خصوص از این اهل
است که فقیر بی بضاعت بآن تفتن شده و اگر با طران از انصاف و رنگد زنده بیدارند که لا نظر آن
قال النظر الی ما قال و اردی انتی بلفظ و جلاله این عبارت برید ما حقیر و اصحاب تحصیل مانند
ضیا خورشید نور است ازین یک عبارت دو فایده که بیخ کن خیال خام مؤلف عالی مقام است
آن نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه مستدلان زنجیر است بر و خاتمه اصحاب نموده اند و
ایشان منصب تدال بود دوم آنکه در زمان متأخر که مؤلف معتقد شیعه از یحیی است و او خلفای
ثلثه خصوص ثبات کرده نیز منصب تدال ارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته اند
آنچه مؤلف و هم کرده کن بعد گذارش است که فقیر را در نظر و برادر همین مؤلف قیل و قال است نشان
تعالی در خاتمه اوراق این مسلک لال قاطعه روشن میکنیم که دعوی تفرق از لاف و کراف آن
بزرگ است و بکت قدیمه که صد سال یقین آن گذشته این نبوده لال از حدیث الحوض موجود
پس خوب بفرمانی ردم متبع آن کتب و انصاف بهتر است بنابر این فرمودی تفرق بنوا میگوید

وقوع یافته تمام عبارت معتد السعد در اینجا نقل خواهیم کرد انشاء الله تعالی در مقام برقر و در مقام
 ششم که اعرفت و التماس دیگر آنکه ابطال از محمول برین وجه موقوف نیست بحول الله و قوته تعالی
 از وجه دیگر برین معترض بر و خواهد شد قوله اکنون این قول این کلام بسیار است
 و بجهت برین که حضرت مولف بر سر خاتمه حد افضل الصديقین اشغال و استلال میکند و وقت
 لفظ آخر آنست که دلیل برین و محمول ازین گذشته کمال انجفی علی الطالبین قوله عند الله اول
 این دلیل ششم است بر استلال مولف لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص من صاحب لال است و انجفی
 نماند که اینمقداد و شمار بعد بصراحت ذکر و الا ان بکراست و الا بعد تتبع تمام و غور و فکر در کلام مولف
 علمای اعلام میتوان گفت که غالباً هیچ صفی ازین سائید نباشد که دلالت بر استدلال بودن مولف از جمله
 چنانچه مقولات سابق در خیال مولف لال قاطعه و بر این تعلیه بود و در واقع از قسم ستمات و کسوت
 حال این نص صریح فراموشی نیز بدستور ماسبت است که بنیادش بصورت خیالی قیاده ستفهام است که صاحب
 الصديقین که نص قرآنی صاحب رسول الثقلین و ما اثبت حق تعالی جابجا در محکات قرآنی او
 باعوان و نصارش می نماید و بحال باین خلاص کتاب نورانی نص سیر مایه که یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
 مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حَسَنَةٍ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمَوْتِ أَمَّا عَنِ
 عَلَى الْكَافِرِينَ يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُبَيِّنُ
 مِنْ شَيْءٍ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و در سوره نور در مقامیکه تطهیر فیل المؤمنین صدقه نازل نموده
 بحال علوشان و عظمت ملفظ اولو الفضل که دلیل بر فضیلت است یا در سوره فقال تعالی وَلَا يَأْتِيَنَّكُمُ
 الْفَضْلُ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ الْأَيُّهَا الْمُحْسِنِينَ و متدین باشد و چون باب الله تمام مقتضی است است
 و میوی او نخواهد بود و ذلک قید و استثناء خواهد بود و تعیین الفضل الدینی علی الاطلاق و همچنین که مفسر
 صاحب جامع البیان غیر از اینچه در بنزد اول است که نمیدانم ذکر کرده اند و ثالث بر این برین از و که او
 ایست و درین مقام تعبیر که امام فخر الکامیل انما الله برهان الی لایم الدین و بدین و شایسته

است که بایه سخن را برین رسانیده و مشبهات و اوامع مخالفین را از حقیقت من گذرانیده
 الْغَيْرِ ذَٰلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي أَوَّلُهَا وَقْتُ الْمَنَظَرَةِ الْآخِرَةِ أَوَّلُ حُرُوقِهَا عَنْ مَوَاضِعِ الْحِفْظِ
 نَامُوسِ مَذْهَبِهِمْ عَالِمًا بِرُكَاةِ مَاجِرِينَ وَلِيْنِ انْصَارِ الْبَقِيَّةِ كَمَا آخِرِينَ صِيَّتِ جَنَابِ سَيِّدِ الْبَشَرِيَّةِ
 وَرَسِيدِ مَدَنِ خُودِ بَاعِزَاتِ صَاحِبِ بَارِ وَحِفْظِ حُقُوقِ الْإِثَانِ بُوْدِ مَحْدُثِ وَغَاصِبِ قِيَامِ طَاهِرِينَ
 بِأَشْنَكِيَّةِ كَمَا بِهَرِوَزْدِينَ اِيَانِ تَوَانِدِ شَيْتِ بَقَالِ تَغْيَا شِلْ اِهْلِ رُوتِ وَفِيضِ رُكُوسِ شَكْرِي
 تَوَانِدِ آرِاسْتِ وَاوَادِ جِهَادِ بَاهِجِ سِيلِ كَذَابِ اسْوَدِ عُلْمِ خَانَةِ خَرَابِ تَوَانِدِ دَاوُدِ سَاسِ تَايِيدِ مِلَّتِ مَصْطُوفِ
 صَلَوَاتِ اَلَيْهِ وَاَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَانِدِ غَاوِ وَجَنَابِ اَقْدَسِ اَكْبَرِ زَمَاعِي جَمِيْلَةِ اَهْلِي خُوشُودِ تَوَانِدِ شَدِيدِ كَمَالِ
 عَلَيْهِ حَدِيثِ الْكَافِي وَتَقْدِمْ قَبْلِ الْكَلِّ قَوْلُهُ زَيْرُكَ صَاحِبِ جَامِعِ الْاَصُولِ اَخْرَاجُ اَهْلِ مَحْتَجِبِ نَاكَ
 شَهَادَاتِ اَنْخَرِشْتِ عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاَسْلِلِ كَلِمَةِ اَهْلِ اَلَا وَنَمِيْرِ عَلَيْهِمْ زَمَرَانِ عَفْتِيَّةِ وَنَقْلِيَّةِ حَالِيَّةِ وَنَائِيَّةِ
 مَجْمُوعِ شَهَدَاءِ اَحَدِ اَوَاقِعِ اَسْتَبَحِثْ لَالِيْشْدُ فَرْدِ وَاحِدِ وَابُو كِبْرِ صِدِّيقِ نِيْزِ اَزْ مَجْمُوعِ اَهْلِ اِسْلَامِ اَمَلِ
 شَدِيدِ كَمَا بِهَلِ الظَّاهِرِ وَمُؤَلَّفِ سَالِمِ وَرُحْمَاتِ شَيْنِ بَعْضِي زَهْرَاتِ اَصْحَابِ سِيرِ بَاشَبَاتِ سَانِدِهِ كَمَا
 ارْشَادِ اِنْجِيْثِ قَرِيْنِ بَانِ حَلَّتْ شَرَفِيَا تَعَاوَلِ قَنَادِهِ حَيْثُ قَالِ مَحْفِيْ نَمَانِدِ كَمَا شَهَادَاتِ سَيِّبِ صَلَوَاتِ
 عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْيِ شَهَدَاءِ اَحَدِ نَزْدِيْكَ بَرِيَانِ حَلَّتْ اَسْمُورِ اَزْ دُنْيَا بُوْدِ جَانِكَمَا تَصْرِحْ كَرْدِهِ بَانِ
 شَيْخِ عَبْدِ الْمُتَّقِ وَطُغْيِ رَايِجِ النُّبُوَّةِ بَايْنِ عِبَارَاتِ وَجَوْنِ اَزْ اِنْجَا بَا زَكَاةِ اَزْ دَعَايِ اَحْيَاوِ مَوَاتِ
 فَارْعَ شَدِيدِ صَدَاعِ طَارِيْ كَشْتِ وَبِيَارِ شَدِيدِ اَيْضًا فِيْ ذَٰلِكَ الْبَيَاضِ فِيْ مَوْضِعِ اَخْرَاقِ فِيْ هَذِهِ
 السَّنَةِ نَزَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَهَدَاءُ اَحَدٍ فَقَالَ هُوَ اَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ
 ابُو بَكْرٍ السَّنَاءُ بِاَخْرَافِهِمْ يَا رَسُوْلَ اللهِ اَسْلَمْنَا كَمَا اَسْلَمْنَا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدْنَا
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَلَى وَلَكِنْ لَا اَدْرِيْ مَا اُتِيْدُوْنَ لَعَنَ فَبَكَى ابُو بَكْرٍ ثُمَّ
 قَالَ اِنَّا لَكَا اَسْمُوْنَ لَعْنَتُكَ ثُمَّ رَجَعَ اِلَى الْمَدِيْنَةِ وَظَهَرَ اِلَيْهِ اَلْحَمْدُ ثُمَّ تَوَفَّاكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّا
 اَشْهَدُكَ اَلْاَمَةَ بِعَيْنِهِ وَبِلَا شَبِيْهِ دَرِيْنِ وَاِنْ كُنْتَ اَهْلُ اِسْلَامِ نَسَبْتَ لِسَابِقِ اَيُّوْهُ

بهر سید و جفاة اعراب نیز درین زبان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابو بکر صدیق کجاست
 علم او بحدیث الخوض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند فقط از اص
 انخواص و اصحاب کبار و مختص جمیع سید النبیین است که حال سلام و جهاد شما معلوم است لیکن چنانچه
 تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که نبض قمرانی جنتی باشند متیقن نیست که تحمل است که درین
 سلسله احدی سرزند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد از حضرت
 علیه السلام تصدیق حدیث کردند و سند این معنی که حدیث الخوض بعد از قصد شهداء احد است مطابق
 از اخبار فریقین است و روایتی از جابر ملا باقر مجلسی امامت صدیق نیاتیه عن النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم فی مضیق مرتب قبل ذلک القصده مدعا مؤلف که ارتداد ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
 است خامنه ثابت نشده و آنچه ثابت شده مدعا مؤلف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب
 مراتب اعتقاد آن ارد که غیر از ابو بکر صدیق و شرکا را از غاصبین خلافت دیگری را صحیح و روا
 و عابر شهداء احد مخاطب و کما یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات اصرف تفرقه ضمیر غایت
 مخاطب تحق مخاطب و من نهامه اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حصر اثبات فرماید و ادیب که
 اقامت داده تواند کرد احتمال راجع وطن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
 که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
 تکالیف شرعیه جهاد التبهیر بنیاهم صادق می آید پس اگر ثبوت حدیث برای جمیع افراد و مجابین
 باشد حتی ملزم منہ احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه مدعیان آنها نیز از دست میروند و اگر
 خطاب بعضی دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الخوض مراد
 خوانند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده و خوال ابو بکر صدیق و اشبال و که در روایات
 محدثین مثل فادات حاکم خصوص قطعی بر آن موجود است که ابو بکر صدیق و مانند او حکم نبوی از زمره
 حدیث الخوض خارج اند و از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

نسا ابی زید علی ما نقله بعض المحققین أنه قال صلی الله علیه و آله وسلم یا ایها الناس فی
 فرط کلمه علی الخوض ان سعة ما بین الکوفة الی الحجارة سود و انیتة کعدج الخوض
 و ان زایت ناسا من امتهی ما د نوامنی حرج علیهم رجل فمال بهم عینی ثم اقبلت
 زمرة اخرى ففعل بهم کذاک فلم یفلت منهم الا کثیرا هل النعم قال ابو بکر لعلی
 منهم یا بنی الله قال لا و لکنهم قوم یخرجون بعد بضیع و عیشون الفهم
 سلمه تراقص و مخالف اصول فریقین است کما عرفت بیجی بعد ذلک فصل الانشا الله تعالی گو با و بی سوال
 ابو بکر باشد و السلام که بدیل سوال جواب مذکور ابو بکر صدیق و محمد بن اخیل گرد و قبل ازین است
 که شیعه متذکره واحد را که بیدارش از خصاص است بر جمع غایب حل میکنند و درین حضرات ائمه بر نعم خود
 کوش عصبان نمزدیدارند و التبرین امر بدون مساعدت محاورات عرب کافی ندارد و در ناخن فیه
 که جمیع افراد اهل سلام عموما و در صیغ حکم مع الغیر شرک باشد احتمال توجه اصل خطاب آنها و پاکد است
 صدیق و امثالش از حواریین خاتم المرسلین بپروا نین بلکه یقین میزند فلف که نصوص هم از صحاب
 صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث و بدعت نماید و کماست که
 خطاب بدو جامعیت کند و مراد و حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
 غیر هم نیز نوشته اند که رسول از جن جنیان نیامده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش سفیر باید
 یا معشر الحین و لا تسئلکم یا که ذکر رسول منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر پس خول صدیق
 اکبر درین جامعیت متضمن بالا احداث ضروری نباشد زیرا که سوائش از جمیع افراد است بود و جواب
 آنکه در صلی الله علیه و آله و سلم سلم احداث همه کس نیست و ایضا داخل است که وقت دعا
 بر شهادت بعضی از جناب اعراب نیز حاضر باشند که قراین احداث آنها متحقق نبود پس که خطاب عابدین
 اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد از ان صدور احداث و لو احتمالا از امثال ان مردم است
 که کوفه و تقدم حدیث الخوض بر حدیث عاصی است پس حضرت صلعم را با الهام با بوحی معلوم بود که

بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگر چه احداث معلوم نباشد لهذا اینجا
تبعاً و تسبیح این مضمون را عاده فرمودیم برین سبب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد حفاة باشند نخست
زیادت خوف و فرید خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی هر گاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند
بر حال آنکه هنوز بحال ارباب انصاف نرسیده ایم و منافع و بد رجعات جزوی عدم ارتکاب احداث و بدست
بجا آوردن اعمال صالحه است مانند علجان عوام که خطاب بصوت یکسوت و مقصود سزایش دیگری
صاحب یککثرت وقوع این امر در محاورات عرب قرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی که در بعضی از آیات مثل فتلق فی جهة من مری که مخرج از اجناب خاتم المرسلین است لیکن بنظر
تهدید و ترس است و این طریق ابلاغ فی الزجر است و بر توفیق خیر روشن است که چنانچه نزاع است
عصمت انبیاء بر جای خویش مخصوص است بنیاد احداث حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز مرصع است
و العجب کل العجب که علما و امامیه مثل این حال را که ابو بکر صدیق عنوده زبانی ابوذر غفاری در بعضی
احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم صادر فرمود
بخود فرمود ابوذر بزرگ عرض رسانید که آیا ما را در آن توفیق نیستیم فرمود هرگز نیستی چنانچه این ماجرا در
مساکت خروانی است ان شاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را حضرت امامیه درین خطاب خل نمی
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردند و در مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق می بینند
فاخبروا یا اولی الابصار یا جماعه اگر حالیا علمای قوم ابوذر غفاری متصف باخوت اسلامند
و اگر محامد که در حدیث مشارالیه برای متاخرین مختص شده و در روایت امامیه خاصه کثرت تمام
مروی گشته از ابوذر علیه السلام پس باب ابو بکر صدیق هر چه خواهند متفوه بآن شوند و الا جوامع
نعم فرق نیست که در جواب سوال صدیق بلی و لکن لا ادری یا تجد لون بعد ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم نیستی که بعد از من چه احداث سزنده بخلاف جواب سوال
ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است که استیجاب و کلام لا ادری می مضمونش نفی و رایت

احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل بخدث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
 حق پس از آنکه خلافت آنها بصورت قطعی مرضی جناب پیو بود چنانچه آنموجب آن در ماستی سمت گذارش
 یافته و اینهم از نو حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافته که هرگز ابو بکر صدیق و بارانش با جماع مردم از
 حدیث آنحضرت نیستند اما اصول مایه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
 نیز موه که مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته است اما اصول موضوعه مایه
 خاصه پس ایشان مسلک خرمی و انشای الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر عظیم طعمی حال حدیث او و حدیث
 بزرگان تفصیل تام نیست پس چگونه معاذ الله از کتاب کذب سلب بایست از نفس نفس خود فرموده
 باشد یا آنکه تقیه نزد جهل مایه خصوصاً در اوقات جناب اجازت نبود که اعتراف با اهل حق معلوم شود که
 آنحضرت صلعم نظر بصفت اسلام بعضی عدم است با احتمال اجماع ارشاد فرمود که درین سلسله احادیث
 خواهد یافت گو مر معلوم نباشد و مخفی ماند که تشبیه اسلام و جهاد و شهادت احد ضرورت نیست از باب
 تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاوعت معلوم شده و هرگاه مایه بعضی است بودن در اثبات ماست
 فصل مر تصور حدیث است نمی باشد و درین موی تشبیه کامل حل نفرمایند زیرا که ضرورتی شدید به
 ایشان دارد چه در صورتی تشبیه است که امی علی غیر از نبوت و جمیع مرتب شاطل مارونی و یکی از مناسبات
 آن بود که در زندگانی موی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص و دولت و بعد استو خلافت بدیگر آن
 پس نیز بعد از من خلاصه نخواهی شد فیلزم نقیض باید عونه اهل حق که در مقام تشبیه دارند اگر تشبیه
 کامل حل نکند بود و سرزنش نباشد تشبیه محتجب است که حضرت مؤلف در مقام حاشیه منبیه ارد که فصل
 آن بر ضرورتی نماید عبارتشان آنکه مخفی مباد که در بعضی نسخ جامع الاصول و مطاوعت سائل نیز آن
 لکانون بدون عمده استفهام دیده شد لیکن چون استفهام سیاق کلام مناسب و گویا حجت در حقیقت
 ظاهر بود و همان سخن را اختیار کرده شد بلفظ کنون خاطر اسرار ازین حاشیه نیست که من در اختیار
 استفهام تیرم و همان بر الحق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان نوزند گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوکر صدیق خبر نمیدهد بلکه اظهار تاسف مینماید یا گوید انکار است
 خود بعد مفارقت آنجا سبکدیس لازم نمی آید که صدیق بقا خود با عجمان انصار بصفت احد
 بعد جناب سید المرسلین نمیده باشد بخلاف نسخه انا الکائون که طایر برش است که البته بعد
 باقی می مانیم و احداث را برو کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حر
 آوردن و از آنچه مفید مدعا خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کما ان ترع و احسان
 بر مخالفین قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که بطایر
 حجت حریف بود باز او را در شکیجه و دلائل کشیده و کوش او چنانکه باید بالیده فاقول ان مد الشوق
 بطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از مزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او شکست توان کرد
 بیانش آنکه مؤلف در جایا بسیار بتقلید صاحب معتدله شیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میسالم
 چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پراکنده در دو پوشیده یکی بمزده دیگری بدون
 آن در قواعد ادبیه تقریفاً گفته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
 و مخالف اصل میباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخه اولی اختیار فرماید خواه نسخه
 ثانیه و مؤلف یعنی فهمیده که در نسخه انا الکائون حجت حریف بحسب طایر هم باقی نماند و بگویند
 و الاضاح حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول برادر همین جناب در کتاب مذکور
 مباحثی واجب بر ضرور و انا الکائون یعنی نسخه استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
 بمزاه را ذکر می کنند و گاهی باعتقاد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا الکائون
 یعنی نسخه اول بر ثانی که مؤلف آنرا جمله خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
 است پس بدون حمل ثانیه بر اولی انطباقی که در حدیث بحکم صاحب معتدله شیعه و آنست
 نمی بندد فیل خصم للمؤلف بحال و قد کان مخدوشانی باله و بحمد الله که جناب مؤلف درین مقام
 خود اقرار کرده که استفهام سابق کلام مناسب تر است پس درست که مخدوف را بر مذکور

حل کنیم و اگر مرد مولف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه قوله و سلم الثبوت
 است که **اقول** اگر از مخاطبین بجهله لا ادری ما تخذون بعدی افضل الصلین ایشان را باشد پس
 بلامرغایانته اراد او فریضین است زیرا که بر هر دو مذکور حال خوبی و بد قوم خوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بود که معرفت فی الصدر چون انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنحضرا بودند
 و نه ابدا بی جدا و اگر مرد از اهل خطایان مردم اند که حدیث المحض بر آنها المطابق نبوده شد
 بحکم خطای مجموع مسلمانان و دخول آنحضرا کلامی نیست پس هیچ کمال اعتدال لازم نمی آید بحضرت
 امامیه کمال عبارت و تبرا میگویند که آنحضرت بول نهاده و مخاطبه حضرت علی مرتضی را شاد نمود که مانند جنین رحم
 پرده نشین شده و مثل خاندان در خانه کرختیه خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه و حقیقت تطهیر
 جناب تصویب نکات حقا مله و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت عیشودنی نموده و منصب
 فدک را نپذیرفته و کما قال المجلسی فی حق البقین و نه اند که خلفا و رینوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
 مجلسی در کتابت کوفه را کرده که این کلمات بعد از ادای خطبه طویل لذل و مجامع اصحاب و مجاورت
 و فرار گرفتن جناب سیده النساء خاتمه هدایت کا شانه بود مع ذلک خلفا که مانند جنین رحم پرده
 نشین شده بودند و کی مثل خاندان در خانه کرختیه بلکه ظهور ایشان در الوقت مانند ظهور سمرقند
 انصف النهار است بل لفظ گرگان سید رند و می برید و تواز جایی خود حرکت کنی البته بر اصول ظهور
 امامیه خلفا منطبق است لیکن عدم حرکت عدم محافظت ناموس محل زهرا و حقوق و از شر اعدای رب تردد
 سکایت منصوص است بر عجبند اکا بر امامیه خود چنین گویند و بر دیگران زاده و این ضعیفه علیه جویند که با خطا
 لا ادری ما تخذون بعد که هرگز بر اصول طرفین بر حقا باشند منطبق نمی تواند شد و کجا خطا فاطمه را
 که نزد امامی علی عالم لامحاله سکایت منصوص بود بلکه معاذ الله نفس آنجناب که با وصف رود آیت فلا
 تَقْعُدُ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ و کریمیا نکند که داخل شد محذرات خلفا را چه می بیند
 و وقت خروج محذرات عفت طهارت و رفتن ایشان مجامع اصحاب بر ابطال آنکه در خانه می نشینند

و هجرت از مدینه ببلوکه که ازین محدثات و آثوب و فتن خالی باشد بمنی گزیند بلکه اگر ادنی غم و فتن
 بکار برسد و آنچه در عهد و مطاعن خلفا تقریرات مطبوعه پیش کنند و فیما سار ترتیب بند لصب العین دارند و خواه
 دریافت که درین کتابیات و کتابا کار از تفسیق هم و گذشته عجمین تفاوتها از کجاست تا کجا مراعات ادب
 اسیاستی دهد که تفصیل این بحال بردارم و زیاده و زیاده و سوجب پریشانی تا دلیل مجلسی اصفهانی است که
 درین کلمات مبارک مقصود است که مردم قعود و موقوف و ترک خلافت را بخشنود می بخواب محل خفته
 بسوی زیرا که وقت اعلام حضور اعیان و رخا نه هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانی که در حکم شان باشد
 بعد از آن که حجاب و کبر و دیدن بر دروازه ها مجازین انضار کی این دهم در خاطر شان راه یافته بود و از آن
 آن رکار باشد و آنهم بعد از آنکه پشت از بام افتد و غاصبین و خالمین مرعوب متشیعین و دولت
 هجوم کنند و انواع اید و اما نسبت با بیعت ظاهرین رسانند که بجز غامه از تحریر حرفی از ان شوق می شود
 و آنکه همین محاطات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل غائبان در رخا نه گر خفته و خود را دلیل کردی
 و شکایت من بسوی پدر است و محاصمت من بسوی پروردگار من است اعاذ بالله عن اعدائنا
 هذه النواويل والتحريرات التي تكاد السموات تيفطر من كثرة علاوهم دعواهم
 که حدیث موطن تفسیر بهم میکنند و صدق حدیث الحوض را معین مینمایند که معاذ الله فضل الصبیحین و هو
 خوانان او بوده اند فرع نبغی است که حدیث الحوض اعتبار زمانه مقدم و حدیث شهدا اعتبار زمان
 باشد و غصه ریختن است و آنست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند بیچ و تاب بنجور و دوگوشه تبلیغ
 مینماید مگر دست او بجای می عار گمین نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی از اهل حق
 مصدق این توجیه شده حاصلش بنظرین غالب آنست که خلیل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بطور
 احتمال صلی قبل از حدیث الحوض وقت و عابر شهدا را حد اجابت سوال حدیثی فرموده باشد که
 لا ادر می باشد چون بعد و مینار این توجیه هانست که در مناظره اثبات رسانیده اند که الموجه بانع و المانع
 یکفیه الاحمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا به وضوح می انجاء

که موافق رساله بی توجیه موجب نبوده و آنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
 بر اینست که حدیث انحضرت مقدم بر حدیث ایشاد باشد و اثباتش بر فرض مستدل است و انی له ذلک
 زیرا که از عباراتیه عجز موافق برین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فرائض
 و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز موافق از ملکه است لال و اصول مناظره ناپذیر است
 و بر اثبات اینچنین مضامین هم قدرتی ندارد قوله دیگر گاه همان که اقول چون نزد مخاطب لال
 و بر این مدلل و مبهرین شده که جمله لا ادری مانند ثلثون بعدی بر سبیل حتمال نیست بلکه اخبار غیبی
 است و گفته درایت قطعاً و یقیناً ماول کما یجی فی کلامه و بر جا خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
 علمای شیعه نیز وقت ثبوت اسلام نخبه که بلکه قریب فوات شریف صدور یافته کما سحره فرست
 المسدک الاخر انشاء الله تعالی قبل ازین گذشت که محققین با ماسیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و اله
 و سلم تقیه را و فل نمی دهند و هرگز خیال آن سرور در عسوم اوقات بخیر نمیکنند پس برین وقت که تو بعد
 قرانی و الله یعصمک من الناس اطمینان کلی هر سید بطریق اولی تقیه واجباً که در حدیث
 بود برین خطا تخصیص بر اصول موضوعه ماسیه غیر از خاصین باشد البته این قسم تفصیل واجب است
 یعنی کيف تشهد على حسن عاقبتكم و الحال انکم تعصبون بعد الحلافه العلویه و
 محمد بن امور منکره مخالف القواعد اسلامیه فانتم من الزمره التي تؤخذ بهم يوم القیامه
 ذات الشمال و تداد من الخوض بانواع العقوبه و الکمال فاقول هو لا يصح و اريد
 تخالفهم سماعی فیقال لی انک لا تدري ما احدثوا بعدک فاقول کما قال لعبد
 الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفيتهم کنت انت الی قیام علیهم
 و انت ملک لشیء شهید ان بعد جمیع قاعهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
 العظیم فما یکتفی علی القول المذكور ولا یجی القوم المر بوسیل یقال لی بعد ذلک
 الکلام انهم لم یزالوا یتردد علی اعقابهم فاقول سخطوا و بعداً فکیف اقول

انکم مثل هؤلاء الشهاداء الذين قال الله تبارك وتعالى في حقهم ولا تقولوا لمن يقتل في
 سبيل الله اموات بل حياء ولكن لا تشعرون وقال في موضع اخر من كتابه المجيد يرفعون
 فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليم
 ولا هم يخزنون اما سمعتم بامعة اصحاب قول الله عز وجل لا يستموا اصحاب النار و
 اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم شهادة ما اوحى الي من اصحاب الشمال و
 تركون ان اني عليكم مثل هؤلاء الذين قتلوا في سبيل الكبر المتعال انكم خباب
 بن عمير صلى الله عليه وآله وسلم امثال انبياءه صلى الله عليه وآله وسلم في نفس الامر به انكم شتمتم بحال احوالهم مثل
 كذب صريح معاذ الله الكفار ما يدون في رايك احداث مخاطبين انهم خود ما بدو ارشاد كن كذا نام
 كه نما بعد من جهاد كسب اذ هذا الشئ عجائب ودر اینجا قول محمد جاسسی در حسام تا شاك است
 كه حديث الحوض از اهل تقيية خباب بن عمير صلى الله عليه وآله وسلم وبعدها يراود حديث بطول وجه
 بدین منط علمی کرده چه در مقام التقيية كاريكومي بايست كه با عيانهم مردان با ان خباير
 تا انهم اختلاف تقيين بخلاف تقيي تها منتهى بلفظ سجالات المحضر جاسسی با وصف عوا جهاد ملكه
 يكاني خود در علم كلام اين مقدار هم باو ناست كه وقت ارشاد حديث الحوض نزديق تقيين بر آنهم غم سرب
 فروست وقت تقيية بود بانه من در باب آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم چه اعتقاد دارم و در تقيي تقيية
 از انجا چه تصریحات كه نكرده ام با محله چون احوال تقيية و حديث الحوض لا اتفاق نميواند
 چنانچه علتش و انستى پس حديث عاير شهدا را حد كه نزد مولف بعد از حديث الحوض بطول تفسير واقع
 شده بطريق اولي تقيية نخواهد بود پس لا محاله بر صورتيه جاسسی تقسيم تفصيل كه ياد كردم و در آخر
 ضرر بود و الحمد لله على ذلك قوله ومع ذلك اقول ان قصد مولف از اصحاب ايرمين و ملازمين
 خباب بن عمير اينست معاذ الله كه از ايشان احداثي بوفوع آمده باشد چنانكه او خيال دارد بلكه آنچه
 از ايشان مجاب است يعني رساني و نوح و تقوى الطهور رسیده بحكم احداث صحيحه فريضه صادق

محضر جاسسی
 در حسام تا شاك است
 كه حديث الحوض
 از اهل تقيية
 خباب بن عمير
 صلى الله عليه وآله وسلم
 وبعدها يراود
 حديث بطول وجه
 بدین منط علمی
 کرده چه در مقام
 التقيية كاريكومي
 بايست كه با عيانهم
 مردان با ان خباير
 تا انهم اختلاف
 تقيين بخلاف تقيي
 تها منتهى بلفظ
 سجالات المحضر
 جاسسی با وصف
 عوا جهاد ملكه
 يكاني خود در علم
 كلام اين مقدار
 هم باو ناست كه
 وقت ارشاد حديث
 الحوض نزديق
 تقيين بر آنهم
 غم سرب فروست
 وقت تقيية بود
 بانه من در باب
 آنحضرت صلى
 الله عليه وآله وسلم
 چه اعتقاد دارم
 و در تقيي تقيية
 از انجا چه
 تصریحات كه
 نكرده ام با
 محله چون احوال
 تقيية و حديث
 الحوض لا اتفاق
 نميواند چنانچه
 علتش و انستى
 پس حديث عاير
 شهدا را حد كه
 نزد مولف بعد
 از حديث الحوض
 بطول تفسير واقع
 شده بطريق
 اولي تقيية
 نخواهد بود پس
 لا محاله بر صورتيه
 جاسسی تقسيم
 تفصيل كه ياد
 كردم و در آخر
 ضرر بود و الحمد
 لله على ذلك
 قوله ومع ذلك
 اقول ان قصد
 مولف از اصحاب
 ايرمين و ملازمين
 خباب بن عمير
 اينست معاذ الله
 كه از ايشان
 احداثي بوفوع
 آمده باشد چنانكه
 او خيال دارد بلكه
 آنچه از ايشان
 مجاب است يعني
 رساني و نوح و
 تقوى الطهور
 رسیده بحكم
 احداث صحيحه
 فريضه صادق

رضوان الهی گردیده پس نسبت احداث با ایشان بدلیل حدیث حضرت سیدالسااجدین رضی الله عنیه من
 حدیث احداث و خروج از اربعه شیع حضرت امه املو است و اگر مقصود از آنست که احد از اصحاب
 انصاری شیع باشد و خواه از جهات اعراب صدرا حدیثی نشده مگر غصب خلافت پس این صریح منوع است لا علیه
 من فائمه الدلیل و سند من روایات معتبره که سابق ازین گذاریم و نیز بر گرفته من بعد حیرت عظیم روایت
 که مؤلف رساله بار بار ذکر این معنی میکند که در هر دو حدیث خبر تصرف ضمیمه نیست و خطاب
 فرنی ملحوظ نیست و مآل اینهمه تقریرات بدان میگردد که شاید بحث لفظی مناظر اعتبار بوده نه
 مستحق تا این کلام مفیدد عاشق و هو لکن من حارب المحصلین هنوز در نمی یابد که اگر تصرف ضام
 هم در بیان نبیود چون مناط جمله لا انور می باشد چون بعد می بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
 احداثی سرزند و مناط جمله لا تدعی ما احد فوالعبدک بر جزم و یقین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد
 آسان زمین است کما لا یخفی علی المحصلین جایا تطبیق لفظی بجهت کار می یابد و کدام فائمه بر اسلاف افزاید
 نمی بیند که زید قائم جمله خبریه است و زیادت یک حرف مثل نموده استقام انداره خبریت بدربر و در کل
 منشایه منساک میشود و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرف ملحوظ نیست و حال آنکه
 بنا بر احکام معنوی اشار و اخبار تقیض میدکروا قسیده اند و قس علی هذا امثله آخری که کما
 شخصی قوله و اگر بیدل آه **اقول** این کلمه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبی صلی الله
 و آله وسلم بمقتضا صلح و هر کل ظاهر انواع دیگر برآمده کما یشهد به قصه زید بن ارقم از حضرت
 تجانب تطاب صریح بخار و شوار و موجب التباس مثل شرح آن باشد کما مایل بطول علامه شمس الدین
 نقض ازانی رجوع کنند و یابد که او در سادوی آن کتاب نیز بر نقل فرموده و ملخص این
 قصه بدان میرسد که زید مذکور در بعضی از غزوات از اسیرین اهل فضول عبدالعزیز بن ابی بن سلول
 روزی ستاع نمود که او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج میکنید بفرستادن
 که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند تا آنکه از آنجا متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بگویند بر می گردیم البته من این بنی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
 که من این مقوله را بجم خود باز گفتم و او نیز آن سر در صلعم حکایت نمود حضرت مر از خود خواند پس
 قصه از سر آغاز نمود و تا انجامش معروض داشتیم مقرران این حال بنمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 رئیس اهل نفاق را طلب نمود و انشعق و رفقا او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایان
 غلط یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بر زبان نیاروده ایم محض افترا و بهتان برانموده اند
 پس جناب بر تصدیق نمود و مرا تکه فی سب سر بود پس الی برین ازین واقعه طاری شد که گاهی
 نرسیده بود و انگاه در خانه می نشینم و هم من سر زش کرد که چه افتاد و ترا که لبت بدین تکذیب سید
 من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب بعیر صلی الله علیه و آله وسلم
 انواع عاطفت می نمود و تورا است گفته بود می خایا بعد از سبحان و تعالی تصدیق تو و آیات قرآن
 مجید نازل فرموده و محل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل بیت از تفسیر علی بن ابی طالب می باشد
 ابو جعفر کلینی نیز بوسی این ضمنی بشام اهل تنج میرسد بلکه تفصیل این واقعه زیاده تر دران واقع است
 قَالَ تِلْكَ فِي غَزْوَةِ الرُّسَيْعِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي لُصْطَرٍ فِي سَنَةِ خَمْسٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَكَانَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ الْبَهَاجَةَ فَلَمَّا رَجَعَ مِنْهَا نَزَلَ عَلَى بَنِي تَرْوَكَانَ الْمَاءِ لَعَلَّهَا
 فِيهَا وَكَانَ أَنَسُ بْنُ سَيَّارٍ حَلِيفَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ حِجَّاهُ بْنُ سَعْدٍ لِعَفَّارِ بْنِ أَحْمَرَ بْنِ
 الْحِطَّابِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْبَيْتِ فَعَلَّقَ دَلُوسِيَّارٍ بِدَلْوِ الْحِجَّاهِ فَقَالَ سَيَّارٌ دَلُوءِي قَالَ حِجَّاهُ
 دَلُوءِي فَضَرَبَ حِجَّاهُ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِ سَيَّارٍ فَسَالَ عَنْهُ الدَّمُ فَتَنَادَى سَيَّارٌ بِالْحَرْجِ وَنَادَى
 حِجَّاهُ بِالْقُرَيْشِ وَاتَّخَذَ النَّاسُ السَّلَاحَ وَكَانَ إِذَا نَفَعَ الْفِتْنَةُ فَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
 أَبِي الْعَدَاءِ فَقَالَ مَا هَذَا أَخْبَرُهُ بِالْحَبْرِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ كُنْتُ كَرِهًا
 لِهَذَا السَّيْرِ لِي لَا ذِلَّ الْعَرَبِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقِيَّ إِلَى أَنْ أَسْمَعَ مِنْ هَذَا فَلَا يَكُنْ عِنْدِي
 تَعْبِيرٌ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى صَحَابِهِ فَقَالَ هَذَا عَمَلُكُمْ كُنْتُمْ لَتُمْهُمْ مَنَازِلَكُمْ

وَوَاسِيَتُهُمْ بِأَهْلِهِمْ وَوَقَيْتَهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَأَبْرَزْتَهُمْ لِنُحُورِكُمْ لِلْفِتْلِ فَأَقْبَلَ نِسَاءَهُمْ
وَأَيْتَمَ صَبِيَاءَهُمْ وَكَوْخَرَ جَمُوعَهُ لَكَانُوا عِيَالًا عَلَى غَيْرِهِمْ ثُمَّ قَالَ لِمَنْ رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ لَا
يُخْرِجَنَّ أَحَدٌ مِنْهَا الْأَذْلَ وَكَانَ فِي قَوْمٍ زَيْدٍ أَرْقَمَ وَكَانَ غُلَامًا قَدْ لَهَقَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ فِي ظِلِّ شَجَرٍ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
فَجَاءَ زَيْدٌ فَاحْتَبَا قَالِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَعْنَةَ اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ لَكَ
وَهَمَّتْ بَاغِلَامُ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا وَهَمْتُ قَالَ فَلَعَلَّكَ غَضِبْتَ عَلَيْهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا غَضِبْتُ عَلَيْهِ
قَالَ فَلَعَلَّهُ شَبَّهَ عَلَيْكَ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ لَكُمْ لَشَقَرَانِ مَوْلَاهُ
أَخْرَجَ فَخَرَجَ رَاحِلَتُهُ وَرَبِي تَسَامَعَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَقَالُوا مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَالْهَمُّ لِيَرَجُلٍ فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ فَرَجُلٌ لِنَاسٍ لِحَقِّهِ سَعْدُ بَرْعِيَّةٍ فَقَالَ لِسَلَامٍ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِتَرْحَلَ وَمِثْلُ
هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ وَمَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالَ لَهُ صَاحِبُكُمْ قَالُوا أَوْ أَيْ صَاحِبُكُمْ غَيْرُكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زَعْمَانَةَ إِنَّ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْرَضَ مِنْهَا الْأَذْلَ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ أَصْحَابَكَ الْأَعْرَضَ هُوَ صَاحِبُكَ الْأَذْلَ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَالْهَمُّ يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يَكَلِّمُهُ أَحَدٌ فَأَقْبَلَتْ الْخُرُوجَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْنِي لُونَهُ
فَخَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا فَعَمَّ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ
حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَلَوْ عُنُقَهُ فَلَمَّا جَلَّ اللَّيْلُ وَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ لَيْلَهُ
كُلَّهُ وَالنَّهَارَ فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَّا الصَّلَاةَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ
وَنَزَلَ صَاحِبُهُ رَفَقًا لَهْمُهُمْ الْأَرْضَ مِنَ السَّهْلِ لَدَى صَاحِبِهِمْ فَجَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ لَمْ يَخْلَفْ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ وَأَنَّهُ لَشَهِيدٌ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ لِرَسُولِ
اللَّهِ وَأَنَّ زَيْدًا قَدْ كَذَبَ عَلَى وَقَبْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمُّ وَأَقْبَلَتْ الْخُرُوجَ عَلَى زَيْدِ بْنِ

اَرْفَعُ شَرَّتَهُ وَيَقُولُونَ لَهُ كَذَبْتَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِنَا فَلَمَّا رَحَلَ سَوَّالٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ كَانَ زَيْدٌ مَعَهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ كَذِبَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قُحَّاسٍ
 إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ مِنَ الدُّبْحِ عِنْدَ نَزْوِ الْوُحَى
 عَلَيْهِ فَتَقَلَّ حَتَّى كَادَتْ نَاقَتُهُ تَذُرُّ مِنْ ثِقَلِ الْوُحَى فُسِّرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَهُوَ يَسْلُبُ الْمَرْقَ عَنْ جَبِينِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِ زَيْدٍ فَرَفَعَهُ مِنَ الدَّخْلِ ثُمَّ قَالَ كَأَنَّكُمْ
 صَدَقَ قَوْلُكَ وَوَعَى قَلْبُكَ وَأَنْزَلَكَ اللَّهُ فِيمَا قُلْتَ قُلْنَا فَلَمَّا نَزَلَ جَمَعَ أَصْحَابَهُ وَقَالَ
 عَلَيْهِمْ سُبُوحَةُ الْمَنَافِقِينَ وَبَرَقَ دَرَمُ تَوَفُّفِ نَيْتِ زَيْرٍ أَلَمْ تَطْنُونِ كَرِصُونِ كَرِصُونِ كَرِصُونِ
 بَلَكُمُ بِأَصُولٍ خَاصَّةٍ لِي شَيْعٍ مَرْتَبَةٍ شَالِي زَمَرَاتٍ بَنُو تِ رَسَالَتِ هَمْ وَكَذْ شَرِّ خِلَافٍ وَاقِعٍ
 بِرَأْمَةٍ كَمَا مَرَّ بِنِيسَ هِرْكَاهِ حَالٍ خَبِيرٍ بَاشِدٍ فَمَا ظَنُّكَ فَمَا صَدْرُهُمْ عَلَى نَهْجِ الْإِحْتِمَالِ بِرِغْلَةٍ عَالَمٍ مَحْجَبٍ
 نَيْتِ مَقْصُودِ فِقْرِ زَيْنِ رَوَايَاتٍ وَمَقَالَاتٍ الْكَارِصُ وَاصْدَارُ مَوْلَانِ الْقَلْبِ نَيْتِ بَلْكَ زَيْنِ حَاجِ
 مَقْصُودِ أَصْلِي نَيْتِ كَمَوْلَانِ فِي عِلْمِ كَلَامٍ وَفِي مَنَاطِرِهِ وَتَفْخُصُ رَوَايَاتٍ جَبَانِجِ مِيدَانِي وَبَعْدَ زَيْنِ
 هَمْ خَوَاهِي وَاسْتِ جَنْبِي مَحْضِلِ وَأَزْطَرَّقِي هَسْدَ لَالٍ بَلَدِي نِي نَدَارْدُ وَلَكِنْ خَوَانِي نَيْتِ
 كَرِ بَايَنْدُ رُفْسِ رَاحِ حُصْلُكَ وَارَادَةُ مَنَاطِرِهِ بِأَعْلَامِي أَعْلَامٍ وَتَجَرُّنِ كَرَامِ زَمْتِهْدِينِ مُسْتَكَلِّينِ
 مَذْهَبِ خَلِيشِ بِأَفْرَاطِ رَحْضَادِهِ وَدَادِ مَصَارِعَتِ أَخَذَ تَلَامِيذَ نَيْتِ تَحْصِيلِ ثَوَابِ دَاوُدَ مَكْرُوحِ
 مَصَارِعَتِ قَدِيمِ خِلَافِ عَهْدِ وَهَوَاتِيقِ مِضَادِ تَقِيهِ وَتَقْضِيَاتِ عَقْلِيهِ وَتَوَعُّعِ يَافِقَةِ حَيْرَانِ
 كَرِ اَيْنِ مَصَارِعَتِ جَدِيدِ جَكُونِ ثَمَرِ بَرَكَاتِ وَشُجَّ حَسَنَاتِ خَوَاهِدُ بُوْدِ قَوْلِهِ حَضَرَتْ جَعْفَرُ بَايَا عَلَيْهِ
أَهْلُ اَيْنِ خِلَافِ مَحَادِثِ شَيْعِينَ سَبَّ كَرِ بَرِي غَيْرِ مَعْصُومِينَ لَفْظِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلَا اسْتِقَالِ
 نَوَيْسِنْدِ وَاخْتِصَاصِ مِلَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَاطِحُ طَوْنِ زَمْنِ زِيرِ كَرِ اَيْنِ مَطَالَعَةِ شُرُوحِ أَصُولِ رُبْعِ وَتَرْجُمِ
 فَارَسِيهِمَا لَوَاعِغِ وَاضِحِ مِي شُودُ كَرِ لَفْظِ سَلَامِ بِخَيْرِ اَهْلِيَّةِ طَهَرِ مَرْتَبَةِ خِصَاصِ بَاقِيَةِ مُتَبَيَّنِ
 اَزْ اَعْيَانِ زَرَانِ مَرْغِي طَوْنِ كَرِ تَهْلِي اَكْرَاسَامِي مُتَبَرِّكَ اَلْإِشَانِ بِأَوْدِ بَكْرَانِ جَمِيعِ شُودِ شَلِ حَضَرَتْ لَوْطِ

که علمای شیعه ایشان را از وجوب اربعین علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت فوت خویش تمامی اعمال
 و امانات را بحجاب سر و کلاهات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق القین باقر مجلسی مرقوم است
 و ستعرف حاله فصله النساء است که شریکیت اندین نهاد نیست پس در ذکر لفظ علیه السلام ترست
 نه خجسته باشد و نه مراد است بطرح خاصین یا رخا یا مکر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر و
 بود چنانچه از کتب قوم این باب را مذکور خواهد شد لیکن کسانی که نادیدان و تسویات علمای طائفه
 نیک دیده اند مخفی نیست که در استحالی این صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر تورد و
 فقیه امام حق مطلق که در عبارات دستور العمل یعنی صحف سماوی مأمور باظهار حق و ممنوع از کذب
 و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخرعات توهمات امامیه محمول است باین
 مؤلف رساله که برخلاف فقیهین اظهر علمای اهل سنت میباشد و خلاف عادت آمده که بعضی از این
 کتاب توحید ابن بابویه است و بعضی در مصنفات دیگر از نقول از منقولان آن صحیح معلوم
 میشود که حاشا مثل خمر است و این گفته که اگر کسی از کتب معتبره قطعا و یقینا کتابی را بدین کلام
 جریان این تاویل توهم نمیشود چه جای آنکه بجهت هم او نیز این احتمال را بنماید تا قوا را آگاه دارد
اقول سند را بخوبی مطالعه و اثبات شد که حدیثی که منقول میشود که از حدیث محمد
 خلفای را شنیدیم مراد اندکانی نمیتواند شد مگر و فیکلام ثابت نماید که چون در غرضه متوجه خبر ابر
 یعنی بوده مجروح حال این حدیث مطابق برین قیاس اخبار از شد قطعا و متما و قریب یا فیکلامی که در آن
 و از انجام است که حضرت مؤلف آنرا مستطاب از شیعه در سطح میگوید و در حدیثی که از شیعه و قیاس از حدیث
 جود خویش میراث بلکه تعینه کتب اهل باین است که از این بخیر است قوا را بدین بین و افعال این
 آنچه و کلا از دلالات ثابتی شود که اخبار افضل اهل بیت بعد از حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 در دین بین حدیث کرده باشد و وقوع شبهه نام در خبر عادت از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است که
 جمله لا ادری مکتوب چون بعد از حدیثی بر مدعی مؤلف لایستی ندارد و مگر بدین قطع با ثبات باشد که

و دخل صدیق در زمره محدثین و متبیین بر ضرورت است و هو لا یزال علی ذلک چه در اسبق واضح
 شد که دخول صدیق اکبر حقیقه و خطاب هم ضرورت است تا بعد از احوال از وجه بعد با حمله شنبای
 که است نظر بدخول ضعیف درین مجموع است گما عرفت سابقاً فلا ضیاع ولا ضرر فی حق الضمان
 و کمن فی مکتبته و نهایت توضیح مقام آنکه حد شوق در معنی حمله لا آور ماخذ ثلثی بعد محتمل است
 آنکه خطاب رسالت علی علیه السلام من بعد من خلفای شریفین و مؤلفان ایشان باشد ای صدیق احوال و بعد
 از تو و شیعیان تو خاصه صد و خواهد یافت پس چگونه پس خاتمه شما گویای دهم و این شوق مدعی شیعه
 شنبای از روی حضرت آن رسالت است و هم آنکه از جمیع شما صحبت لا یشک فرج و احد
 احوال و بعد صد و خواهد یافت اگر چه تفصیل آن را معلوم نباشد و ضرر این شوق با اتفاق خواص
 عوام بر امامیه که در وقت احوال این حاویث درین نگارده اند کما ستوف ان شاء الله تعالی نسبت به تمام
 زیاده و تحقیق است چه از این است که مندرج بر اینست که تفصیل است هر گاه اصل فاسد مندرج بطریق اولی
 فاسد خواهد بود سو هم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شهداء احد نیست بلکه بعضی از افراد شامل مولفین
 صد احوال خواهند شد که معلوم باشد و بنا بر اینست که تا موافقت اشغال این شقوق باید لامل باطل خواهد کرد
 متعدد او چگونه بنویس خواهد بود و اگر فقط خطاب صدیق درین ضابطه مقصود می بود بفرمود که ای بکر
 و عوی سلام و باد که از تو حد و یافت همه محمول بر یاد و همه است هر گاه اسلام تو و حساب تو مقبول است
 چه باد که مقبول تواند شد چه بای آنکه از جهاد و در فلان و فلان مقام مراد دست دشمنان سپرده راه
 فرا بسیار کردید و بار بار داد و خلافت و شقاق او دید پس عوی جهاد کجا راه داشته باشد پس کجاست
 خاتمه بر شما که بعد ازین هم لاحاله صدر احوال و بعد بحث خواهی شد چه معنی دارد و کلی برای
 امیر المؤمنین و تابع او که ای سید هم میگویم از اینها منسلک در زمره شهداء احوالند بلکه مراتب علی نسبت
 با آنها زیاده و تر و در این لفظ خاص یعنی احوال و تقیبه آن لفظ بعد صحیح دلیل است بر اخبار احوال
 مستقبل که مالکین نوبه و شانش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی کار آورده و آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزو فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم صدوقی
 بخلاف خلفای ایشان که تبصرح علمای امامیه میفرمود بعد از حضرت صدیق احوالهای بسیار در زمان اخیر الای
 شدند کما یسبحون تفصیل الله تعالی و الاصل و ذلک فی شرح المخطوطات و بریصال طبعی علمای
 مراتب بن ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان قولی بلکه اگر کلام آخر قول
 حاشا که عدم ایمان مخفیست ابو بکر صدیق و صحاب را با احتمال حدیث امر بعد انتقال خود مدلل
 فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بقید حیات اند چنان نیست که برای جمیع
 احداث ثابت شده است چه عجب که بعضی از این سلسله مصداق حدیث شوند و در حسن خاتمه آنها حاکم را به قول
 بلکه اگر آه اقول بقید بعد بنزل و تسلیم نمی لغو شود که مراد از آن حضرت ابو بکر صدیق و حواریین پسند
 المسلمین پسند و این ممنوع است چنانکه بار بار استی بلکه تبرعاً به لامل و بر این این مقیده را مدلول برین
 کردم که خلفا بر اصل فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد از این تفصیل هر چه تا مترسیر جوان
 کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه بر این خود کلام رسول مقبول که کلامش با عتراف سانی
 مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال بر فائده قید بک در حدیث مطهر است
 که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل برکنده اند کما تعرفه نشاء الله تعالی
 و اینهم بعد از این سیرایه تفسیر و در خواهد کرد که اشغال این عادت و کتبشان نیز موجود است بلکه شیخ
 قال انما انما یکتب الحکم یدیه الله تعالی لی صراط یقیمه و اگر اینهمه
 دلائل و اضحی سماع معتصب کافی نیست بر این همچنان خود حضرت صدیق ابرار شایسته قول خود می
 که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد از عترت اعراف صدوق که بر خنده از تبار کلمه میسند کرده و آن
 اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما یطوق غیر الهی اعذر لا اذری ما تأخذ کون بعدی
 بایقین نیستند که من بعد پیغمبر خدا زنده می نم که بر ظاهر خود گریستند کما یدل علیه کلمه انا یدون
 همزه لا استفهام علی مکی بعض طرق الحدیث و الحق که او انصاف دادند چون تصدیق خلق

بودند با قشای اثرشان خلق هم برین داهیه گیری می باید گرفت پس هم اینکه ارشاد رسول
 فقط با احتمال می بود که یا مانده چه گریه بدون ایتقان تنهال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود
 نداشت غایتش نیکو جان لفظ بعد احتمال می بود هم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرض میدادند که لا
 ابقا ان الله بعدك يا رسول الله وعروض بکار صدق اکبر بر بقا خودشان بعد الرسول سنباط
 کلمه بعد بیدل تسلیم و فرض مسلم داشته آید والا جای می برزد نیست که کسی بمجرط بران روح نبوی
 با علی علیه السلام سقیفه بنی ساعده نشاند بکار و انجا بحث و جدال بود از دو دلال و دلویت و محلات
 بحال طلاق ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب مدوح چنانکه
 در حدیث زورت فی نفسی تنهاله صرح است و انا سنلقی علیک من ذکرا کما لم تکن تعلم
 سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر برخلاف امارت و خسته بر نیاید و هرگز قطره افتاده نبودن
 روح نبوی موجب تکرر و طالع مانع حسن تصرف و جسد و در طلب نیست بقتل بلکه بموجب است
 نقه الحمد بن صاحب کتاب الاعلام سیره الرسول علیه السلام حب مبارک نبوی تدلی بی غسل و کفن
 افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدنم باد چنان گویم که در مثل آن مدت احباب و موتی تغیر
 میکرد و پس چاه این حضرات دیدن دارد که آیا امری مهم تر از تجویر و کفن موتی هم می باشد چه که
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم جریب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت و بر رسولان طریقت
 انکه دو قطره بر ریاست تانی نظر و خسته باشند فای شیء اعجب من ذلک و از آنکه مدعیان
 لما قلتم فاستمعوا فی ذلک الکتاب ذکره بالا لنقاط و لا انتخاب نقه اول السیر علی رسول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم توفی یوم الاثنين شهر ربيع الاول نصف الثمانین
 قبل عند اشتداد الضحی و قتل الاستاذ ابو سعید عبد الملك و من کتابه
 الشی آنکه توفی یوم الاثنين للضحی ربيع الاول و هذا اقرب والله اعلم و ان السیاحق
 و كانت بیعة الی بک فی سقیفه بنی ساعده بعد ان قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

وهو في بيته لم يفرغ من أمره قد اُغلق دونه أهله الباب فلما بُوع أبو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس أبو بكر على المنبر فقال عمر فقال يا أيها الناس إن الله لما قد جمع
أمركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين إذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس أبو بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بُوع أقبل الناس على جعفر النبي يوم الثلاثاء وقال
بعد ذلك بقليل لم يظهر منه شيء مما يرى من المؤمنين ولا تغيب عنه راحة وقد طال
مكثه في البديع قبل أن يذفن وقال بعيد هذه ثم دفن وسط ليلة الأربعاء لا يدعى
خلت من ربيع الأول وقيل أنه دُفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس لا قول أصح
لا انتهى حين كس البحر وتصور تيمامى خود بعد الرسول بأوراك زخمى لفظ بعدى كرمه وكرمه كرمه وكرمه
نزد عاقل سكان اروا والد ثم لا والد وحكاى بسن طريف مناسبتهم بباو آده كه هرگاه علامى نك
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر مدت العمر غالباً خون شهیدم از دست مبارک زخمیه باشند و
شجاعت امیر البرقه و قاتل الكفرة الفجرة لیث بن عازب غالب كل غالب علی بن سبط الباطن خیرى شوند
و لیث شجاعت شان می آرد كه از وفات رسول مطلق بغیر منی حال شان واقع شده از برای خدا
انصاف كند كه این قساوت قلبت با شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب مالت
یا ولالت ارد بر لبالت و این معنی فقط شبهاوت عقل نیست بلكه امیر المؤمنین علیه السلام و حواء
سوال جناب بن ابی قحافة از وجه خزان ملال جناب شان كلامی فرموده اند كه دال است بر عدم
تأثر غمى الیزوفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو هذه و كذا نزل العالی بن سید
ابن ربیع جاء علی بن ابیطالب مع ما مضى امتحاناً فقال له أبو بكر إنك لو كنت
فقال له أعنف فما لم يعنفك فقال سمعوا ما يقول أنشدكم الله أنرون أحدنا احزننا
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معنی بحال بعد از اینكه به خارج سنگی لی زخمیه خود را
خود من صدق مصرع شاعر است چه لا در است و زود كه كیف جرح وارده این حیا كان حیا

شهادت بر چنین کذب صریح یافتند و سکوت برداختند و الاصل و اینها را شام و صبح نصرت
 بر عدم تخزن ابی بکر فائده من الصادقین الذین و در فی شکر نعمت کونوا مع الصادقین
 باجماع امر حضرت علما اهل سنت این غریب است که بجا توجه انکار حضرت عمر از ذوات سوال آن میکنند که از فرط
 این سیر کبری می هوش را عقل شده بودند و یکی عدم استلزام حضرت بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل نیست
 نشان می رند و باز ادعا میسازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب یزد بود که مجرد تصور می نقایمی خود
 بعد الرسول اگر چه بسیار بر او شان طاری گشت چنانچه از جمله یکی ابوبکر کبریم یکی ظاهر است
 و در غار که بدلاست نص قرآنی نه طرأ و اضطراب را سعی شان شده بود و آنرا هم ماول تخزن بر جفا
 بنویسید از مطلق ششم ال تضاد ویده اصیبت شان از تعامی نمی کشاید که اگر انهمه الفت بود آن
 چه سنگد اینها بود که در نوم و فوات سمت ظهور گرفت حضرت سید از خدا و رسول صلعم شرم نموده
 انش شجاعت میگذازند و اگر اینها شجاعت میباید که حضرت فاروق عظیم که آنچنان بدشمن و بی هوش
 شده بودند و نهایت مرتبه عیان شده و اگر درین پیر جناب بنابر انبیا رسول صلعم بود که مجرد اجتماع ضرورت
 روال عقل رود و باز آن حالت در طرفه العین چگونه زوال پذیرفت که تمیز و تفضیل را هم گزاشته باشد
 بر بعد و اخذ خلافت و امارت فتاوند و او کار بر و ناچاره دادند آبا یکم انقدر با خزن او را بگیرد
 اگر باین بار دهنی سازد و سر بر سنگ زند سلا که از غایت و رع اقدام بر اینها انفرمودند و با وجود سهو
 آیات قرآنی مثل **وَ اِنَّهُمْ قَبِيْهُوْنَ** از فرط غم سائل خریده با تم از مباحات بگردان
 از فکر بختاره بود و بار فقط که پیرا که بالغ بود و تحمل ایضا است که کسی که تاب شنیدن حرف فوات بزرگوار
 داشته باشد و در این سیر که می بلان کمالات نشمارد و مجرد قریح صحاح کردن خبر با خوشن از جبار و هر گاه
 بعد از افاقه نصین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالتی خواهد شد افضل و سبب نیست سر کارش با الجبار
 و انول خواهد بود و در بهار از سر قبر بدین سر و قفسه بر نخواهد خاست و دنیا و مینا او را خوش نخواهد آمد
 که در همان آن ایام دوم و سه خواهد پرداخت و سوگنیفته خواهد دید و نیز بخیر و خوشبختی را با طوطی

ریاست خود بمقادیر حاکم است شطره یک است هر دو ناله برد و بخوابد کشید و کلامه
 بَعْنَهُ اقول و تعیین بالبروف الرحیم کار تصنیف همین است که وقت باشد بنظر
 اصول رسیده را محفوظ ندارد یا بنا بر ابله فریبی الزام خصم خویش نمایی کار برد و منصب را که است
 است و اموش سازد و طیلان خصم خود را که موجب مانع است بکمال جور و جفا بدوش خود اندازد
 و عجیب که خدام مولف بسبب بدو کا و فطانت چون استند اند که دلیل دوم نیز رایگان بجای
 خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند انشاء الله تعالی مخفی است
 دانست که این دلیل دوم هم تمام است و مقدماتش خارج از قانون بنظر و علم کلام قوله خود حضرت
 شیخ اوله اقول بهر چه تم که حضرت مولف المعنی را ستوان فاده معلوم فرمود و در اینجا اینی حل
 آن بمیوه بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینها از بیانی علمای خود
 خصوصاً مولف السید مقتضی است که این نسخه محمول بر غیر استفهام باشد زیرا که هر حدیث
 بلا ریشک در یک یا نحو یک افعه واقع است پس حصول یقین درین وقت خاص در باره زندگی خود حضرت
 و دلالت علی یقین نیست مگر بدون بهره و تقارن بهره بر ضرورت لما عرفت بیقین عدم یقین
 جمع شده و خویشا تقضین این قدرت الهی است که آنچه بر شاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افاد
 ایشان در صدر ساله بر زبان آورده بود و نقائص را بلا دلیل بر زبان نسبت بدیشان کرده و جلوه
 آن درین خبری گرفتار آمد و از اینجا گفته اند که من حَقَرْتُ لِحُصْنِهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ بِجَسَدِهِ
 قوله و الحق که او انصاف است اقول اگر بطور ظن و تعریض مراد از او ایه بقای صدیق و مثال
 بعد آن سهواست پس بهر جامی خود نیست زیرا که بروایات حضرت معصومین قبل ازین گذشته که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب خویش شارب تھا بر بقای صدیق مباران و داده و رواج دین
 ستین و کساد باز و تذلیل کفر و کفرین بردست صدیق ارشاد ساختن فارغ البال و منشج الحال
 باید زلیت و اگر مراد وفات شریف است با وجود قلت عمر پس البسته نمی باید اگر نیست و

ولیکن حکم شریعت عزای مصطفوی از جنوع و فرع که عادت عوام و معمول و مرسوم منتهکان
در بای غفلت است هماکن احترام باید نمود چنانچه جامع بیاضن برای هم از جناب نصوی
ابن مضامین انقل کرده بحکم حدیث استرجاع که منفق حلیه یقین است بآن خواند که سحان الحی الذی
لا یشع الله و ان الله یحق قولہ کریم الخ اقول سرکه قصص را کار فرماید و در احادیث صحاح اند
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیه و بهیه است و تحت بوج و غلط است
دیگر وجه کریم محتمل است یکی آنکه صدیق اکبر اقل عمر است بگو که اکثرین لالت احادیث درین
سبعین مجاط است و کثرت عمر شریف بلا حظه ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه لظہر علی الدین کلہ
و روایا احادیث که در بعضی از عز و آصدا و ریافت و مجد شهرت و تو اتر سیده منطون و کنون کفالت
نبوی از نخیث و لو احتمالا استفاد شد بنابر آن صدیق اکبر کشتیا بلکه در عدم بکار بوج صدق با
منقام استعجاب و استغراب است آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابو بکر صدیق مدین تقال مختص
صلی الله علیه و اله وسلم مشیز از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کج دلیل دوم آنکه تخمیل که محبت احد
بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه مسلمین اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهادت احد کردید بکار و زار و فراید و بقیاری فرموده باشد لیکن دخول ابو بکر صدیق
و دیگروارین جناب سید المرسلین از مهاجرین انصار و حضار بعبه از عنوان و جناب مدبره فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بر و آیات و یقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصه
المنہج و غیر ما وارد است در اہل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه است که با
که مخاطب با وصف خطاب احد بلا شرکت غیر هم مراد نمی باشد فما اذک انک فی الاسلام و غیر
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق هیچ این شیخ الشیخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار هم غیر صلی الله علیه و اله وسلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از علو معیبه است
و غلا تہ از بزرگ کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی ضخیم را فقط بر اثبات وقوع حضور

سيد المرسلين و در وقت برنگرين با عت حصول جبر و ثواب پندهند چنانچه بنا برين را على بن خضرة الفقيه
 و افادات حسين شده فهم مني مشريت در خطابيت كرميه و اما بئسبك الشيطان
 فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين ذات مقدس بوزنها و خلعت محبتين است حال
 مصداق كلام قدسي فقد غفرت لكم الى غير ذلك من الايات و الاحاديث اگر اندك غور
 و تامل رود در اينست خواهد شد كه سوال صدق از چيزي خواهد بود كه قابل پديدن باشد و
 ظاهرش ثابت كمر سوال از مغفرت جميع اصحاب كه بعد از فتح مکه بكثر تمام بهر سیدند و سلام دهند
 و در شاق و تكاليف شرعي شركايش ندهند از خاتمه خود و در حوازين كه بارها سابق شان بر زبان
 مخبر صادق مکه صدق و صادقين با عترت و اظهار فرقيش گذشته و مانند اخبار رسيه نزد آن
 بناب عزيز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده كه هرگز احدي از بنهاد و درون نخواهد فرست
 و همه با من در بهشت عبرت خواهند بود و حاضر و شرف انشا الله تعالى على الت غايه خوف
 و خشيت مستثنى است چنانكه حضرت امير وقت استماع اخبار فتن از جنگ حل و غيره زباني خباثت
 و تدبير روايت جامع اصول مثل سليم و غير او كافي البخاري پديد كه در بين ابان مروجان وقت سالم
 خواهد ماند بانه اگر ابو بكر صدق نيز بعضي از اوقات از حال خویش كجاست سوال كند بعد نخواهد بود و
 تفضل القصة اگر حضرت شيعين بخدا از استساف است پروازند و از اتباع او نام خواش و باره حوازين
 حضرت خاتم النبیین باز بانه بر روايات اهل حق كه مويديايات قلمي است ابو بكر صدق اول كسي است كه
 در جنت داخل خواهد شد و اول كسي است كه بر جوف جناب سيد المرسلين ملاقات خواهد كرد و در انجا هم
 صاحب خواب بود چنانچه لغوي و مصايح و ديگران در كتابي كه آورده اند عن ابی هريرة عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال اتان جبرئيل عليه السلام فطاف بي في ابواب الجنة
 فلاني الباب الذي دخل انا و امتي منه فقال ابو بكر الصديق باني انت و امتي
 يا رسول الله استنبت معك قال ما انتك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي

وَعَنْ أَبِي الدُّدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنْ أَبِي عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 لَا يَكُونُ أَنْتَ صَاحِبَ عَلَى الْحَوْضِ صَاحِبِي فِي الْعَارِ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ وَصَحِّحَهُ
 بِسِوَالِ زُخْرُودٍ وَكَرِهُوا أَنْ يَخُصَّ أَحَدٌ مِمَّنْ فِي النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَيْءٍ مِنْ مَخْلُوقٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 مَجْمُوعٌ شَهَادَاتٍ أَحَدُهُمْ يَأْتِيهِ كَمَا عَرَفْتُ مَرَارًا وَأَيْضًا أَكْرَهْتُ مُؤَلَّفٌ وَكَرَّارًا بِشَيْءٍ مِنْ مَخْلُوقٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 أَحَادِيثٌ يَكُونُ فِيهَا تَفْسِيرٌ بِمَا شَاءَ لِقَابِ الْعَيْنِ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 وَأَنْتَ أَبُو بَكْرٍ صَدِيقُ بَرٍّ لَمْ يَمُتْ وَغَوْلٌ وَزُرْمَةٌ مُحَدَّثِينَ مُتَدَلِّمِينَ مُنَاقِضِينَ صَرِيحِينَ أَيْضًا أَكْرَهْتُ
 تَوْجِهُ أَحَادِيثٍ مُتَجَرِّدَةٍ أَرَادَ بِلَا رِيَاءٍ تَيَّابٍ خَالِصٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 شَلَّ خُصْرَتِ خَلِيلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحُصُولِ بَيِّنَةٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 حَضَرَتْ سُلْطَانُ سِرِّ نَبَوْتٍ قَرِيبَ وَفَاتِ خَوَاشِ خُطْبَةٍ خَوَانِدَةٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 أَرَادَ بِلَا رِيَاءٍ تَيَّابٍ خَالِصٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 أَكْبَرُ رَوَايَاتِ جَامِعِينَ صَحَّاحٍ كَرِيمٍ وَزَارِعِي غَاظٍ نَهَادٍ وَبِاسْتِمَاعِ خَبَرِ وَفَاتِ شَرِيفِ مُصْطَفَى وَصَحَّاحِ
 بِمُرِيدِ فِطَانَتِ وَفَكَارِ قَلْبِي وَاقْرَارِ كَرْدَنْدِ وَتَسْلِي عَلَى نَدَاوَرِ اِيَامٍ وَبِكُرِّ وَقْتِي كَيْفَ يُمْسِي عَلَى لَيْلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَاسْلَمَ بِشَدَّتِ تَمَامِ بَيَانِهِ وَابُو بَكْرٍ صَدِيقِي بِأَمْرِهِ سَجْدَ شَرِيفٍ مُرَوَّرٍ وَدَوَّارٍ بِإِزْجَارِ خَالِي وَبِهِ هَوَا
 بِرِزْمِ اِفْتَادٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 بِسِوَالِ زُخْرُودٍ وَكَرِهُوا أَنْ يَخُصَّ أَحَدٌ مِمَّنْ فِي النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَيْءٍ مِنْ مَخْلُوقٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 كَيْفَ يُمْسِي عَلَى لَيْلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْلَمَ بِشَدَّتِ تَمَامِ بَيَانِهِ وَابُو بَكْرٍ صَدِيقِي بِأَمْرِهِ سَجْدَ شَرِيفٍ مُرَوَّرٍ
 وَدَوَّارٍ بِإِزْجَارِ خَالِي وَبِهِ هَوَا بِرِزْمِ اِفْتَادٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 خَلِيلِ قَبْلَ اِزْمِ اِفْتَادٍ وَارْتِدَادُ نَظَرٍ بِحَدِيثِ حَاكِمٍ وَغَيْرِهِ وَفِي مَجْمُوعِهِ مِنْ شَهَادَاتٍ
 نَسِيرِ خَدَاكِ بِطَبَقِ اِرْشَادِ مُصْطَفَى وَاسْلَمَ بِشَدَّتِ تَمَامِ بَيَانِهِ وَابُو بَكْرٍ صَدِيقِي بِأَمْرِهِ سَجْدَ شَرِيفٍ مُرَوَّرٍ
 اِعْمَادُ سَاقِطٍ شَوْحِيتُ رَفِئِ اِلْحَافِظُ اِبْنُ سَعِيدٍ اِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ اَلْحَسَنِ السَّكَّانِ

الرأى في كتاب الموافقة بين أهل البيت والصحابة وقد نقل صاحب باطل النضر في
 مناقب العشرة عن علي رضي الله عنه قال أبا بكر أو أبا سفيان ابن هريرة لفظا في حكمات
 تنزل برمي حضرت إبراهيم خليل الأوتار من رخصه بوجوه صدق الأردن من شهادت نبوي
 تذكير من دون استكمال الخي ونبز رواية امام صادق رضي الله عنه ان امام محمد باقر رضي الله عنه بين
 تقديرا في المروءة ورواية في فضل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبو بكر غائب بالشيخ عند
 زوجته بنت خراجه فسل عن الخطاب سيفه وتوعد من يقول مات رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم وكان يقول إنما أرسل ليده كما أرسل إلى موسى عليه السلام فلبث عن قومه أربعين ليلة
 والله اني لأرجو ان يقطع ايدي رجال وارجلهم فاقبل ابو بكر من الشيخ حين بلغه الخبر الى
 بيت عائشة فامت له فدخل فكشفت عن وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجعل
 يفضله ويبكي ويقول توفي والذي نفسي بيده صدق الله عليكم يا رسول الله ما
 أطيبك حيا وميتا ثم خرج سريعا الى المسجد حتى جاء المنابر فقام عليه وادان الناس
 اجلسوا اجلسوا وانصتوا فشهدا شهادة الحق ثم قال الله تعالى نعانيتكم وهو حي بين
 اظهركم ونعانيتكم وهو الموت حتى لا يبقى احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
 قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن
 يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين وقال نك ميت انهم ميتون وقال كل نفس ذائقة
 الموت وقال تعالى كل شيء هالك الا وجهه وقال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك
 ذو الجلال والاكرام ثم قال ان الله عز وجل عظم محمد صلى الله عليه وسلم وابقاه حتى اقام
 دين الله واطهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتى توفاه الله وهو على ذلك
 وتركم على طريقته فلا يهلك هالك الا من نكب البنية والشفاء والنور
 فمن كن الله ربه فان الله حي لا يموت فليعبده ومن كن الله ربه فان الله حي لا يموت

وَيَرْجَاهُ لَهَا قَدْ هَلَكَ إِلَهُكَ فَأَقْبِلُوا إِلَيْهَا النَّاسُ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ قُلُوبًا وَنُفُوسًا
فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ قَائِمٌ وَكَلِمَتُهُ بَاقِيَةٌ وَاللَّهُ نَاصِرٌ دِينِهِ وَمَعْرَاضُهُ وَالنَّهْيُ وَالنَّهْيُ
أَظْهَرَ نَافِعًا وَالتَّوْبَةُ وَالشَّفَاءُ وَبِهِ هَذَا اللَّهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِ حَلَالُ اللَّهِ وَحَرَامُهُ
وَلَا وَاللَّهُ مَا بَالُ مَنْ أَجْلَبَ عَلَيْنَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِنَّ سَيُوفَنَا مَسْئُولَةً مَا وَضَعَهَا لِعَبْدٍ
وَلَنَجَاهِدَنَّ مَنْ خَالَفَنَا كَمَا جَاهَدْنَاكَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَتَعَيْنُ أَحَدًا إِلَّا
نَفْسُهُ لِيَتَمَيَّزَ قَدْ لَوَزَّهَا بِضَاصِهَا الرِّبَاضِ قَوْلُهُ وَالْأَجَلُ أَقُولُ نَبِيَّهُ خَرَجَ وَفَرَعَ مَقْصُودًا
وَنَدِيَّةً وَتَقَرُّ لَمْ يَكُنْ بَلْ يَنْبَغِي جَدِّهِ وَبِأَنَّهُ يَتَقَيَّنُ الشَّيْءَ كَمَا كَرَّ بِجَدِّهِ طَبِيعًا رُوحًا يَنْبَغِي
نَعِيمٌ سَوِيٌّ سَفِيحَةٌ تَأْتِي بَلْ يَتَحَقِّقُ وَتَقْبَحُ مَوْتٌ وَدَفْنٌ وَدَفْعُ اخْتِلَافٍ مَعْضَى أَصْحَابِ الْخَضِرِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَاجِّ تَامٍ وَبِأَنَّهُ يَرْوَدُ وَبِأَنَّهُ يَرْوَدُ وَبِأَنَّهُ يَرْوَدُ
إِمَامٌ بِأَقْرَبِ رُشْنٍ شَدَّ كَمَا الْبُوكُ صَدِيقٌ أَوَّلُ بَرَامِي تَعَزَّيْتُ دِرْخَانَهُ الْخَضِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
حَبِّ مَبَارَكِشْ بُوَسْبِدَهُ وَزَارَ زَارَ كَرِيبَتِهِ وَصَلَوَةٌ وَدُرُودٌ وَرُومِي فَرَسْتَادَهُ بَارِزِ مَبَاهِثٍ وَبِأَنَّهُ
أَعْظَمُ أُمُورٍ بُوَسْبِدَهُ وَتَضَيُّدُهُ قَالَهُمُ الْكَلَامُ الرُّسْبُ الْعَيْنُ كَيْدُهُ وَتَحْمِيدُهُ كَمَا مَسْتَهَامِي أَمْرُ رُومِي
أَهْلُ السَّلَامِ يَزِيدُ أَعْطَى وَنَصَاحُ فَضْلِ الصِّدِّيقِينَ تَتَرْتَّبُ بَلَى لَقَطِ بِلَافٍ كَرِيبَتِهِ وَتَرَاتُ
الْيَشَانُ حَمَّ جَائِي أَنْتَ كَمَا سَرَبَنَتُ خَارِازَنَدُ وَبِهِمْ مَقَامُ أَنْتَ كَمَا كَرِيبَانِي رَا جَا كُنْتُ دُرُوكِ
بِيَا بَانَ بِرِفَارِقِ خَوْشِنِ بَرَزْدُ وَرُومِ أَتَشِينُ مَقَامُ رَزِيدُ وَبِدَانِي بِيَانِ وَبِأَنَّهُ كَرِيبَانِ بُوَسْبِدُ
أَفْرَامِي وَبِأَنَّهُ مَصِيدِي بَرَامِي مَقَامُ سَبِيحَةٍ بِرِخْمَتِهِ وَبِأَنَّهُ رَوَايَاتُ الْيَشَانِ جَانِخَرِ خَوْشِنِ
تَالَيْفُ كُنُتُورِي وَبِأَنَّهُ مَشِيدُ كَمَا رَفَقَنُ جَانِخَرِ سَبِيدِهِ وَبِأَنَّهُ مَجَامِيعُ أَصْحَابِ بَرَامِي مَطَالِبُهُ زَمِينِ فَدَكِ
أَوَامِي خَطْبُهُ طَوْلُ الدَّلِيلِ لِمَنْ طَلَقَتْ لِسَانِي رَشْكُ أَفْرَامِي بِلَاغَتُ سَحَابِي مَقَامُ عَظِيمِي
وَفَاتِ سِيدِ أَنْبِيَا بُوَدَا كُنُونِ بِلَاغَتُ كَارِ فَرَمَانِدُ كَرِيبَانِ طَالِ جَانِخَرِ سَبِيدِهِ كَمَا كَرِيبَانِ
شَبَّ وَرُومِ رَسْمَتِ تَقْيِينِ بِنَعِيمِي بُوَدَا نَدُ كَمَا كَرِيبَانِ عَمْرُوحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي يَأْتِ غَيْرَ أَنْ حَزَنُ طَالِ

و گریه و زاری چیزی از وصده دریافت سیما ساطع بر زمین مذکور و آنچه بدان تعلق دارد چه جا آنکه با حجت
 تمام محبت عمو چشم بر زمین فک و زرد و آتش طمع ز خارف و بنوی خلاف زهد و توکل و کمال
 سینه مبارک افروز و اصل مظهر آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هر که بصورت
 با تصدیق ساخته وفات شریف مانع از این حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طاعت
 لسانی نگردد بلکه بموجب ایت الله المحدثین که امام امیر امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
 موضوعه ایشان در میان کی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت و دود و دست
 مبارکش گریبان و گرویش سد و اینهمه کشاکشی در اصح الکتاب یعنی کافی موجود است
 چنانچه مؤلف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتی که متبع کتب قوم بر آن
 اطلاع دارد و در بار جابجا موجود است شعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش مکر اتفاق افتاده
 عجب عجب آنکه بر اصول موضوعه اهل فکر که از قوت حافظه بصره ندارند گرفتار حضرت فک حضرت را
 راهم روانه و بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معانی روایات امامیه
 چنان گل میکند که اگر خبر غصب تقدیر یک خلافت بر وفات سرور کائنات زمین فک را بصورت
 خیالیه قوم تفرق میکردند بگوش حق نبوش قول عذر امیر سید غالب که لسان نبی ما شرم را عجاذا
 باشد با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همه را خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار در عجاذا قلم
 با خیبری رومی نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانند شنیدند که این کشاکشی و فوج کشی همچنان پوشیده
 و پنهان ماند فلله درهم ما دق نظر همت و اگر صد و اینهمه از جناب طمعه زهر بقول مجلسی در
 بحار و حق یقین بود فی الله بود و بست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاه بایستی
 ساکنین آن خیر القاع زاده الله شرفا و مکرمت از شرم تدین و اعدا و دفع اختلاف آراء از اصحاب
 الاذیاء چرا حسیه و طلبا لم رضاهم تقدس تعالی نباشد خصوصا وقتی که بعد از این منبوه باشد
 که اجبرورت مذکور و دفع کنند خانه جنگ و آنوقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

اکنون بت دیگری کنید من اول سیاحین خواهم بود بلکه ازین هم کارش در گذشت و آخر خوانه
 نسروی گشت عوارین بنی مبر صلی الله علیه و آله وسلم خصوصاً جناب تصوف که شسته که خداوند بیکر
 رسد و او مغرول شود و در بر مردم فرار کند اگر تعشیر و بات داشته باشی بجای این نظر ده
 جمع کن قال بر شهاب الما یو بیع لابی بکر قام فخطب للناس واعتذار الله بهم قال
 والله ما كنت حريصاً على الامارة يوماً ولا ليلة قط ولا كنت فيها راعياً ولا سائلاً
 الله في سري ولا علانية ولكنني استفتيت من الوثنية ومالي في الامارة من راحة ولا متد
 قد رت من اعظم الى اخره وفيه ايضاً في ذكر استقالة ابي بكر من البيعة عن زيد بن اسلم
 قال دخل عمر على ابي بكر وهو اخذ بطرف لسانه وهو يقول هذا وردني الوارث ثم
 قال يا عمر لا حاجة لي في امارتكم قال عمر والله لا ثقيلك ولا تستقبلك خرجة حمرة
 ابن امارت عن ابي الجحاف قام ابو بكر بعد ما يبيع له وابع له علي واصحابه فقام قلت
 يقول ايها الناس قد قلتم ببعثكم هل من كاره قال فيقوم على رضى الله عنه في اول الناس
 يقول لا والله لا ثقيلك ولا تستقبلك قد امك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن دال
 يؤخره خرجة بن السمان في الموافقة وعنه وقال حجت ابو بكر عن الناس ثلثا يشرف عليهم
 كل يوم يقول قد اقلتمكم ببعثي فابعوا من شئتم قال فيقوم ابن ابيطال فيقول لا والله كم
 ثقيلك ولا تستقبلك قد امك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن دال يؤخره خرجة الحما
 السلف في المشيخة البغدادية وابن السمان في الموافقة وانوا الجحاف هذا هو اود بن عوف الحمزي
 التميمي موهم كوفي فقه روى عن احمد بن التابعين وهو حديث مرسل لطريقين وعن جعفر
 ابنه رضى الله عنهما قال لما استخلف ابو بكر خیر الناس سبعة ايام فلما كان اليوم السام
 اناه على ابن ابيطال فقال لا ثقيلك ولا تستقبلك لولا ان انا انك اهل ما بانفك اخرا
 ابن السمان في الموافقة وروى في ابيات مؤلف كتابه ذكر في مودة ما كان نقل ان

نموده شود و در باب کراهیت وی صلی الله علیه و آله از امارت روایت رافع آورده و محصلش است
 که او وصیتی مختصر در خواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر باش و
 وجوه آن بر شمر چون خلیفه شد رافع میگوید که من سبش پریدم فتنه انصاف و تفریق و روق و خوف است
 بیان نمود انتهى محصله طرفه آنکه عرض علمای امامیه در خصوص این مقام کما یلوح من عا و الجمالی میگوید
 از ایراد انقسم و ایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز بر همه کس فاش کنند که در
 خلیفه اول فاش مخالفت کلی دارد و حال اینست که گویا با وجود این صورت سر و تدارک با
 که در اقاله از مرثیه بعد از رحلت و ریافت نزد خواص معوام میطابقت نماید و با او الالباب
 و در ملک ثانی غریب خجسته ای است که صدیق الکبرامیه یعنی ابوذر غفاری وصف و صفت و صیت و
 خلب سید المسلمین صدیق کرمه ان هوالکوی کوی که ای ابوذر بدستیکه من دوست سید ام
 از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر باش بر دو کس
 و متکفل الی منیم مشوقضار و مشق در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب فقهین درست مثل بیجا محلی صحاح اهل حق و شروح آن
 سیما شرح حکایه امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کارند است قوله جبار که اقول اگر مقصودش آنست
 که با وصف خیال تغییر کوجب اتفاق افتاده اراده اخذ ریاست مصمم کردند فلا فایده آنست
 منظنون بلکه متیقن است که زبانی مخبر صادق و خیا نچه در احادیث صحیح مندرج است شیده باشد که از
 مقدسه انبیاء علیهم السلام در عالم قبر هم تغیر نمیشود و کلیت تغییر آن دنیا بعد از روز بر که
 ملاحظه این قسم احادیث که بواسطه اجله اصحاب ضعیف اند و من روایت باباید که رسائل شیخ طبرانی
 ضعیف و مولفات محدث دلبوی جمع کنند پس خالی که مولف بدین فرج و انداخته بجا خود رسیده
 القمیر و لا تقص و اگر مراد چیز دیگر است فلا بد من تصویب حتی شیخ اصحابها بعد از این
 قوله یا امی مهم تر از اقول معنی قول مولف آنست که هیچ امر مهم تر از تجیز نمی باشد و نهیم بدستوار

و عادی سابقه او منوع است و در دو اخبار و آثار او اعراب عربین از قواعد و کتابان
 اسلام مثل سبک کدات بخزینة حضرت سالتاب است چنانچه بعضی از احادیث که آنها گذشتیم
 اشارت آن منظوم و کتب باطله بفاصل آن محتویست **لِلّهِ دُرُ الْخَفِیْدِ حِثُّ قَالُوا لَئِنْ سَمِعْنَا**
الْكَذَّابَ وَالْغَسِبَ وَمَنْ تَبِعَهُمَا مِنْ لَأَعْرَابٍ یَنْتَظِرُونَ وَكَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
حَاقِّقًا حَوْلَ الْمَدِیْنَةِ مُتَوَلِّدًا عَلَیْهِ ان یخرجوا تراها یظهرونهم و ان یتعرضوا
 لأهل بیع الغرقد قهرهم و فیتكوك بآنها و صغارها و یهدموا بنیان الشریعة
 و یخرجوا انانها و فیه می پرسم که اگر سید خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلافتش را سندی است که نصیب
 و بعضی بر تفسیری و برخی بجهت عباسی علیهم السلام مایل می شدند چه شورش و ثبوت و انفع می شدند و محمد
 و قضا که بر نیجاست از نیجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در کلین می سبند و دو پادشاه
 در قفس می گنجند کیف که از کس ستم تجاوز باشند و در کتاب علی شیخ المشایخ انچه از احادیث
 است منقح شده است که فساد و فتنهای تعدد خلافت را تعدد واجب الوجود در ارض و سمات
 باجمعه مخربین عن الاسلام و فریدین لیام یکطرف می ماندند غلط گفتیم بلکه برای ایشان عید
 بحصول می پیوست که صد عید قرآنش همیشه ناشای این برای بعین میدیدند که اصحاب
 و وفات سالتاب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می ویرند و آبروی یکدیگر می یزد پس نصیب
 فرمایند که انچه واقع شد از اتفاق بر خلافت فضل الصدیقین الشکر کشی بر بلا صده و بدیهین بهتر بود یا
 انچه مذکور شد از اختلافات و فتنه فتنها در صحابه کرام و ائم و اسح و در گروه اهل علم غیر از محمدی
 زانیین بدایین سید می از اهل شوق ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه بر عرض سیکم که پادشاهی
 عظمه سلیمان از جهان گذران حلت فرمود و شورش اعدا در سبک او بهم رسید بود و بمجود وفات او
 شورش گشتان زبکی هزار و از هزار به شمار رسید گروهی از یارانانش که خلافت بر آنها نبود و خوا
 که نصیب می از قوم خود بردارند و امانی بفرمایند تا درین نزویکی لشکری و رقابله اهل زندا و کفر

نصب میس که بزرگ واقع شد زیر زمین می سپردند و الفاظ تلقین بر زبان می بردند گفت که عجب
 اهل تشیع که عداوت کلی لعبر دارند و سنت او را هنوز بر سر و چشم میگذرانند چنانچه از ده امامیه یعنی جناب
 تقدس ناب مرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب دریای غریب و صفت خشک لبی و فسیه زبانی روزگار
 بسوزان رود و عین سیره و غناراه کمال فقر و فاقه می سپارد و فقیر همچو ان ازین جکایت خبر داده با آنقدر کم
 رعین ملاحظه اینهم ضرورت بود عجب علمای طائفه که از هجوم و افندار اهل زلیخ و ضلال که روایات آمده
 همی بر ناسود و شورش آنها ملحق است که معرفت انکار نمایند و ناکید می که در باب تجنیز حدیث اسامه وارد است
 و دلیل عدم هجوم و عدم اقتدارشان فرار دهند و حالانکه مقرر فرمودن لشکری برای استیصال آنها
 ظاهر این نظر آنست که چون همه کس گردیده محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد و نصب
 العین خواهد داشت غفلت از ان عاده ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که حدیث اسامه بر اقل آنها فرود
 شد و سر در تا کید تجنیز آنست که مبادا بحجت مقامات اهل زندقه و غفلت کلی از ان بود و چنانچه فاروق
 انکار دشمن شجاعان عرب که بشکر اسامه نافرود شده بودند بخيال آورد و صدیق اکبر بر کفر قبول نفرمود
 پس معلوم شد که مقصود از ناکید ان بود که اتهام تمام در ان رود و اگر احیاناً احدی ذاهل شود و بگوید
 را یا و آید **قوله** فقط بر ریاست **اه اقول** کذب این دعوی آنفا بوضوح بیوسه برسد
 امامیه میتوان گفت که جناب سیده النساء فقط بر باغ خرم چشم و دوخته این حرکت قسریه یا اراده
 را صدق هم خرد و هم ثواب اند و خیال فاتحه و درود و خرن ملال بن مصیبت عظمی را نوقت من
 خاطر صفا ظاهر نگردد فاکئی شئی اعجب من ذلك وان لم تکن من عتقا فاستمع ما قال الله عز وجل
 بل کابرهم انه ثوبی صلی الله علیه و آله یوم الاثنين و کانت فاطمة تضعه تطلب ميراثها
 من ابيها بعد ثلثة ايام و اربعة قصص الدهاک لعلی بن ابی بکر و هو مملو من انصاره
 و اعوانه کانه عرصه الفیامة یجمع الالین و الاخرین الذین حرروا الکتاب کل محرف و مرف
 کل منرف مع جماعه من نساء بنی هاشم فلا تلت حمارها بعد ان رکبت حمارها

وَدَارَتْ مَعَهَا أَوْلَادُهَا عَلَى الْأَهْطَابِ صِغَارُهَا وَكِبَارُهَا كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِي رِوَايَاتِ
الطَّائِفَةِ وَاسْفَافِهَا حَتَّى دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَجَلَسَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْهَا بِالْحِجَابِ فَارْتَحَلَ
الْجُلُوسَ ثُمَّ امْتَلَأَ هَيْدَنَهُ حَتَّى إِذَا سَكَنَ شَيْخُ الْقَوْمِ وَهَدَتْ قُوَّتُهُمْ انْتَحَلَ إِلَيْكَ لَامَ
بِالْحَمْدِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ
فَلَمَّا امْسَكَوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْعَمَ
فَالَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمْرٍ نَعِمَ ابْتِلَاؤها وَسُبُوحُ أَلَمِ اسْمِهَا
وَمَا مِنْهَا وَلَا هَا جَمْعٌ عَلَى الْأَحْصَاءِ عَدُّهَا وَمَا هِيَ عَلَى جَزَاءِ أَمَدِهَا وَتَفَاوَتْ عَلَى ذَلِكَ
أَبْدَانُهَا وَبَنَدُهَا لَا شِدَادَتُهَا بِالشُّكْرِ لِتَصَالِحِهَا وَاسْتِحْلَالِهَا لِلْخَالِقِ بِأَحْرَافِهَا
وَتَنَبُّيَاتِهَا بِالنَّبَا وَاشْهَادُهَا بِالْإِلَهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةُ جَعَلَ الْخَلْقَ
نَاوِيلًا وَصَمَرَ الْقُلُوبَ مَوْصُولًا وَأَنَارَ فِي الْفِكَرِ مَعْقُولًا الْمُنْتَمِعَ مِنْهَا بِبَصَارٍ وَبَيْتَهُ مِنْ
الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ وَبِزْ أَلْوَاهِمَ كَيْفِيَّتُهُ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلُهَا
وَأَنشَأَهَا بِإِلَاحِدٍ أَمْثَلِ أَمْثَلِهَا كَوْنُهَا بِقُدْرَتِهِ وَزَيَادَةُهَا بِمُسْتَبْنَاهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ
إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيلِهَا لِأَسْتَبِيحَ الْحَكِيمَةَ وَتَتَبَّعَهَا عَلَى طَاعَتِهِ وَطُوعِهَا
لِقُدْرَتِهِ وَتَعَبُّدَ لِبَرِّيَّتِهِ وَأَعْرَازَ الدَّعْوَى ثُمَّ جَعَلَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ
عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ زِيَادَةً لِعِبَادَتِهِ مِنْ نَقْمَتِهِ وَحَيَاشَةَ مِنْهُ الْجَنَّةِ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اخْتَارَهُ وَاسْتَخْبَهُ قَبْلَ أَنْ يُرْسِلَهُ وَسَمَاهُ قَبْلَ أَنْ يَجْنِيَاهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ
يُسَبِّحَهُ وَالْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْتُومَةٌ وَسَبْرُ الْأَهْلِ وَبِلِ مَصُونَةٌ وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ
عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا لَمْ يَلَمْ وَمُحَاطَةٌ بِجَوَادِ الدُّهْرِ وَمَعْرِفَةٌ بِمَوَاقِعِ الْقُدْرِ
أَسْبَغَتْهُ اللَّهُ تَعَالَى لِقَامًا لَامِرًا وَخَزْمَةً عَلَى مَضَارِ حِكْمِهِ وَانْفَادَ الْمَقَادِيرِ حَمْدُهُ فِي
الْأُمَمِ فَرَقَانِي دَيَانَتُهَا عُلْفَا عَلَى نَيْلِهَا عَايِدَةٌ لَا وَنَانِهَا مَكْرَهُ اللَّهُ مَعَ عَفَا قَامَا

اللَّهُمَّ كُنْ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظِلْمًا وَكُفِّ عَنِ الْقُلُوبِ بِهَمِّهَا وَجَلَّ عَنْهَا بَصَارُ عَمَّهَا
 وَتَأَمَّرَ فِي الْأَنْبِيَاءِ بِهَا دَائِبَةً وَأَقْدَمَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَاةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى
 الرِّدَائِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَاقَةٍ وَاخْتِيَارَ وَغِيْرَهُ
 وَإِنَّا نَحْمَدُكَ يَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْأَعْنَ نَعْبُدُكَ هَذِهِ الدَّارُ فِي رَاحَةٍ قَدْ جُمِعَ بِهَا الْمَلَايِكَةُ الْأَبْرَارُ
 وَرَضَوْنَ الرِّبَّ الْغَفَّارَ وَضَجَّ أَوْرَاقُ الْمَلَائِكَةِ الْحَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَأَمِينِهِ عَلِمَ الْوَحْيُ
 وَصَفِيَّةٌ وَخَيْرُهُ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيَّةٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِنَّكَ تَنْفَتُّ
 إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ وَقَالَتُمْ عِبَادَ اللَّهِ لِنَفْسِ أَمْرَةٍ وَهَيَّاهُ وَحَمَلَةً دِينِهِ وَوَحْيِهِ وَأَمْنًا
 اللَّهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبَلَّغَانَهُ إِلَى الْأُمَمِ وَرَحْمَتُهُمْ حَقٌّ لَكُمْ اللَّهُ فِيكُمْ عَمْدٌ قَدَّمَ لَكُمْ
 وَبَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ الذَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالضِّيَاءُ
 الْأَمْعُ بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ مُكْشَفَةٌ سُرُورُهُ مُبْجَلِيَّةٌ طَوَاهِرُهُ مُعْطِطَةٌ بِهَاشِعَاتِهِ قَاعُهُ
 إِلَى الرِّضْوَانِ أَشْيَاعُهُ مَوْدِدَةٌ إِلَى الْجَنَّةِ اسْتِمَاعُهُ بِهِ مَنَالٌ حُجَّ اللَّهُ الْمُنِيرَةُ وَغَرَامَةُ الْمُبَشِّرَةِ
 وَتَحَارِيرُهُ الْمُخْدَرَةَ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ وَفَضْلُهُ الْمُنْدُوبُ وَبَعْدُ
 وَرَحْمَةُ الْمَرْهُومِ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ أَنْبِيَاءُهُ عِبَارَاتُ حُجَجِ رُفَعِي وَفَرَاتِ رُكْنِيْنِ الْبَيْتِ الْمُبَارَكِ
 وَنَبَقِ رُكْنِ فَرَايِ بِلَاغَتِ صَمِيمِي فَرْدُوقِ مَجْلِ الْوَالِقَامِ بَلِيغِ نَحْرِ يَدِ شَيْلِ عَشِي وَجَرِي كَرِيْمِ
 بِرِصْفِهِ وَكَبِيرِ دَرَايِدِ بِسْمِ السَّدَانِ خُطْبَتِ كَرْدِ عِلْمَا خَالِضِيْنِ تَصَحُّحِ أَنْ وَرَشَكَلَاتِ كَرْنَا رَشَدِ أَنْدِ
 وَانْجِدْ وَرَأْسَايِ أَنْ خُجَابِ مَهَابِرِيْنِ الصَّارِبِ الْبَخْصُوحِ حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبِيرِ تَفْسِيْفِي وَكُفْرِي وَحَمْدِ
 تَزْيِيْنِ عِبَارَاتِ بَلِيغِي وَكَلَامَاتِ نَصِيحِي ظُهُورِ الْخَاسِيَةِ دِيْدِي وَشَيْئِي اسْتِ بَلَكُ أَكْرَحَضَاتِ أَمَامِيَّةِ ضَمِيمِي
 قُرْآنِ الْبَيْتِ عَلِيْمِ السَّلَامِ بِالْخُصُوصِ سِرِّهِ النُّوْرِيْنِ دِلَالَتِ كَرْدِ وَنَصَانِيْفِ مَلَامَةِ حُسْنِي غَنِي تَذَكُّرِ الْإِلَهِ
 سَنَدِ رَجْتِ كَرْدِ أَنْدِ وَأَزْوَاجِي شَرْلِ بْنِ السَّلَامِ عَلَى لِسَانِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ بِنْدِ أَرْزَنْدِ حُسْنِي بَرَقَامِ خُجَامِ
 بُوْدِ خُجَابِ بَعْضِي أَنْسَادَاتِ بَارِسِ وَرِضَابِ فَرْزَنْدِ خُوشِي كَرْدِ بَتِي وَنِصَابِيْنِ عَشْقِيَةِ مَحَادَةِ خُودِ

انظم کرده بود و نقل آن عالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت نهایت رسیده صحت آن بی نظیر
 که ضمیر قرآن مجید شود و توبه این معنی است افتخار امامیه فاینهم بلاغت این خطبه که بر تبه قصومی در عجب
 رسیده و از اینجا است که با عراف اظهر مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد فتن از بحار الانوار
 بوضع می جویند که علای امامیه زبان قدیم در این خطبه در در رسیده نامی گفته اند لیکن بطلان بصری مستلج
 است که از واضع این خطبه قمری یعنی ابوالعباس قمری چنانچه قدما محدثین اهل حق گفته اند و روایات
 بحار توبه آنست تصور و قمری رفته و آن بیکه جواب صدیق را که معاود الدن بر عم شیعہ در جمل و بلاوت
 ضرب مثل بود و پره از فصاحت و بلاغت ندشت نیز بمبارتی آورده که بهر بلاغت کلام سیه
 نسا را لعالمین میرند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حلقه تقوی
 بر خود می تند که یابند رسول الله لقد کان ابوک یا المؤمنین عطفاً کریمار و وارحماً
 و علی الکفرین عذاباً الیماً و عقاباً عظیماً فان عروناه و حذاه اباک دون النساء و اخا
 یبعاک دون الاحباب انما عاکل جمیع و ساعده فی کل محراب لا یحبکم الا کل سعید
 و لا یغضکم الا کل شقی فانتم عتره رسول الله الطیبون و الخیرة المستحبون علی الخیر
 ادلتنا و الی الجنة مسالکنا و انت یا خیرة النساء و انبه خیرة الانبیاء صادقه و قولک
 سابقه فی و فیر عاکل غیر مرد و دة عن حقک و لا مصد و دة عن صدقک و و الله
 ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا عملت لا بدایه و ان الرائد لا یکون
 اهله و ان اشهد الله و کف بک شهیداً انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول یخمس معانی لا نبیاء لا نورث ذهباً و لا فضة و لا داراً و لا عقاراً و انما نورث الکتاب
 و الحکمة و العلم و النبوة و ما کان لنا من معة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیہ بحکمہ
 و قد جعلنا ما حاکمنا و المکرار ع و السالاح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار
 و یجاهدون المکره العباد و ذلک یجمع من المسلمین لما نقره به و حذر و لم استبدل ما کان

الرَّأْيُ فِيهِ عِنْدَهُ وَهَذِهِ حَالُ وَمَا لِي هِيَ كَذَلِكَ وَمَا لِي بِكَ لَا تَرَوْنِي عَنْكَ يَ لَا
 تَدْرِي وَنَاكَ أَنْتَ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَبَيْكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيْبَةُ لَا يَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ
 فَضْلِكَ وَلَا يَوْضَعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فَمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَعَلْتُ بَيْنَ
 أَنْ أَخْلَفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ إِنَّهُمْ كَلَامُهُ وَجَوْنِ سِلَاسٍ وَبَلَاغَتِ شُلْ أَقَابَ وَشَرِ مَحَلِّ
 وَشَرَحَ أَنْ حَاجَتِي لِقَامُوسٍ فَرَزْتُ أَبَادِي نِهَانِيهِ خَبَرِي صَاحِبِ جَوْهَرِي نَبْشَادِهِ تَجَلَّاتِ لُغَاتِ وَمَحَادِثِ
 جَنَابِ سِبْطَةِ النِّسَاءِ كَرَامَتِ فَرَاتِشِ حَاجَتِي بَابِ كِتَابِ وَدَاوُدِ كَالِ الْخَنِي وَتَجَدُّدِهِ كَهْ نَجْمِ عِلْمَانِي
 مَثَلِ الْبُؤْصِ فِي الْغَيْرِ وَخُصُوصًا لِمَا بَاقِرِ مَجْلِسِي بِجَارِ بَرَامِي صَحْتِ وَاعْتِبَارِ ابْنِ خُطْبَةِ دَسْتِ وَبِأَمْرِ نَبِيهِ
 أَوَّلِ دَلِيلِ بِرِ وَضَعِ أَنْتَ زِيرًا كَهْ مَالِ ابْنِهِ سَاعِي بِدَانِ مِيرَسِدِ كَهْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ تَصَحِّحَ أَنْ مُنَوَّدَ وَخُودِ رَاوِي أَنْ زَا بَارِ أَحْمَادِ خُوشِشِ بُوْدُوكِ سَايَكِلَابِ الْكَا
 كُشَادَةِ أَنْدِ الْخَارَادِ رُوعِ كَهْ نِدَاشْتِ وَبِمَضَامِينِ ابْنِ خُطْبَةِ اعْتِقَادِ كَامِلِ وَاشْتِ وَحَالِ اَكْتِهَارِ
 مَعْتَمِدِ حَتَّى كَافِي كَلِمَتِي دِلَالَتِ بَرَسَنِ اودارد و دیگر کتب معتبره بنده از سید مد که لقب سارک
 روافض و رافضیه برای پیشوایان اثناعشریه از افادات و کرامات دست چنانچه بعد از این تفصیل
 نام خواهی داشت پس انتساب وایت خطبه محبوسه بآن بزرگ افترا بر افترا و شکست بر شکست
 افتاده و این سخن از راه تدقیق تحقیق است الا این خطبه برای تفصیح علمای قوم برابر برادر دلیل
 است چه ضامنه آن که افتخار کار برامیه بآن منوط و غرت ایشان بآن مربوط است همانست که بر
 زبان مجلیدی در حق البقیع و دیگران در غیر آن به بیان می آید آن گذشته که مانند جنین حمیده و شمشیر
 و مثل خاندان و خانه گریخته گما عرفت فی مواضع عِدَّة بآیه عیار یکم مولف رساله درین قول
 بر این نکته برگزیده از فضیل الصد نقصین نمی نشیند لکن بر اصول موضوعه شیعیه انچه لازم بدیهیست میر
 نشینست ع که خود میدرد و پرده خولشتن قوله و حکایتی اخ اقول این حکایت مانند تشبیه است
 برگزیده از ابوالحسن ازین قسم حزن و غشاغ عبارت می نشیند چه قطع نظر از آنکه در متن تجرید و شرح

آن بیکد شانی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت نامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار و غیره و از ائمه
 حجت قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه و آله وسلم بین رجلین لا غنا لهما
 فی الحرب الا حاد و اخر لهما و غنا و نحن تعلم قصور کمال مجاهدین منزله امیر
 المؤمنین علیه السلام فی الجهاد و انهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة و جود و البذل
 یلحقون منزلته و لا یفارقون رتبته لانه علیه السلام اعترف بکفریح انفسهم و کتف
 الکفر عن وجه الرسول علیه السلام و هو الذی کتم بحجم قطعن من و لا نکسر
 عن هول و لا ولی الذی و هذه حال کتسکمه لاحد قبله و لا بعده هرگاه دال حق آیات
 قرآنی و احادیث غنادی در باره شجاعت صحابه کبار عموماً و ابو بکر صدیق خصوصاً در دست داشته
 باشند و عموماً عجزشان علی روس الاشبهاء از عجب شخصیات در نیت نام بر یکدیگر آیت حدیث
 اتقا میکنم قال المبارک و قال محمد رسول الله و الذی معه اشهدا علی الکفار
 رحمة بینهم الایه پس بدین لالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خصوصاً
 یار غار و صدیق ان الله مع الصابین قرآن مجید شد بدین کفار و رحیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند
 و شدت بر کفار بدین شجاعت و تهور و ثبات قلب و تصدیق است از نجاست که قدام امامیه این است
 در اثبات شجاعت مرتضوی با فداوات خویش و رده اند و در این فی این است لال
 بطریق اولی جاریست کما اشترنا الیه علماء و غیظ و غضب کفار نسبت بسجای عموماً و حضرت صدیق
 خصوصاً که بارها در ابدار کفر قتل و دقتهم می نکند استند که استر فی الشار الدنالی بود عداوت
 مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایه الصفح یکسیدند نه باخبر و اب تفسیر لایم عن سکر
 در باب هجرت دلیل بر نفست و سببی است از استیادان تهور و جود و فی انما استیادان و من است
 کفار و منافقین است کان نذروا ایضا آیت کریمه یا ایها الذین امنوا من رزق الله منکم
 عتق بینه ففسق باقی الله یعلم بحجهم و یجعلنه لایله علی المؤمنین ان الله علی الکافرین

حضرت ابو بکر صدیق علیه السلام
 در باره شجاعت و تهور و ثبات قلب
 و تصدیق است از نجاست که قدام امامیه این است
 در اثبات شجاعت مرتضوی با فداوات خویش و رده اند و در این فی این است لال
 بطریق اولی جاریست کما اشترنا الیه علماء و غیظ و غضب کفار نسبت بسجای عموماً و حضرت صدیق
 خصوصاً که بارها در ابدار کفر قتل و دقتهم می نکند استند که استر فی الشار الدنالی بود عداوت
 مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایه الصفح یکسیدند نه باخبر و اب تفسیر لایم عن سکر
 در باب هجرت دلیل بر نفست و سببی است از استیادان تهور و جود و فی انما استیادان و من است
 کفار و منافقین است کان نذروا ایضا آیت کریمه یا ایها الذین امنوا من رزق الله منکم
 عتق بینه ففسق باقی الله یعلم بحجهم و یجعلنه لایله علی المؤمنین ان الله علی الکافرین

بِجَاهِدُنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُزَ لَوْمَةً لَّا كُنْ ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُونُسَ مِنْ نِسَاءٍ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 که علمای فاسیه در باره شجاعت و خلافت علوی خواجه از نصایف سید مرتضی و ابو جعفرین
 فیه و مجتهد جالسی در عماد عیان بگرد و تقریبی که انفا گذشت و آنچه متکلمین اهل حق سید حضرت
 رازی انرا رسیده در تفسیر کبیر و در کتب خویش آورده اند برخلاف و شجاعت صدیق که نهاده
 یا و در تفسیر اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و در احادیث اصحاب را با صلاح تمام از اشاره
 باز گردانیدند تا سببیه انشاء الله تعالی دلالتی تام دارد و لفظ از تدا بدین آیه علی الاعقاب
 همین است که ابو بکر صدیق مراد است نه جناب امیر خواجه مولف هم را آن اعتراف کرده و حاجب گفته
 که کنه اصحاب و احداث و بدعت ایشان تعلق با مرتبت از توحید باری و معاذ و نبوت غیر
 ذلک تخصیص و فتیحه احادیث کلینی و در دلائل و قرآن رضیمه آن لازم لیکن وقت سماع نمائید
 آیات دیگر مثل **قُلْ الْحَقُّ كَيْفَ مِنْ لَدُنَّا عَرَبٌ بَسُّدُ عَوْنِ الْقَوْمِ** و **بَابُ شِدَائِدِ تَقَاتُلِهِمْ** و **بَابُ سَبِّهِمْ** و **بَابُ**
تَطْبَعُوا بِكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا و **إِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** خصص
 وقتی که حال لشکریان امیر المؤمنین از کتب ابامیه حرف بگفته شود و خطب و مکاتیب و مواعظ و خطب
 سر و کرد و در تفاسیر فیهین باید دید که در معنی اولی باین شدیدی چه گفته باشد باین لفظ مثل
 دیگر آیات بر کسانی الطلاق می یابد که واقعات دیده و نیست و بلند این سیدان نور دیده با و
 راسخه در مبارزه حاصل نموده مره بعد مره جنابان موده با ملکه بر جمعیت صدیق شهنا و شیر
 کافی و وفای است و عهده و کتاب المواقف و کلام الله و روی علیه ایضا هذیه الشهادة
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ يَوْمًا وَهُوَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ التَّالِفِ شَجَعَ
 فَاَلْوَأْنَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مَلَأَتْ مَا بَارَزَتْ أَحَدًا لَّا أَنْصَفْتُ مَعَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ النَّاسِ
 الْوَكْرَ لَهَا كَانَ يَوْمَئِذٍ جَعَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَبِيًّا وَقُلْنَا مَنْ يَكُونُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَّا يَصِلُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَوْلُهُمَا لَدُنْ فَضَّلَ إِلَيْهِ أَحَدًا لَّا يَكُونُ

فَبَيْنَاهُمْ ذَلِكَ إِذْ خَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْجِدَ قَوْمِ الْيَهُودِ وَكَانُوا إِذَا
سَأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ صَدَقَهُمْ فَقَالُوا السَّيِّئُ قَوْلُ فِي الْهَيْئَةِ كَذَا وَكَذَا قَالَ بَلَى قَالَتْ فَلْتَسْبِئُوا
بِأَجْعِرْهُمْ فَأَتَى الصَّرْحَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَضَلَّ إِلَهُ أَدْرَأَ صَاحِبًا فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى خَلَّ الْمَسْجِدَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ مُخْتَمُونَ عَلَيْهِ فَقَالَ وَبِكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ
رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ فَلَوْ هُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقْبَلُوا
بِضَرْبٍ قَالَتْ فَرَجَعَ إِلَيْنَا فَعَجَلَ لَا يَمُتُ شَيْئًا مِنْ عَذَابِ رَبِّهِ إِلَّا جَاءَ مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ تَبَارَكَ
يَا أَيُّهَا الْجَلَالُ وَلَا كَرَامَ مَا مَلَكَتْ أَعْيُنُكُمْ وَرَبِّي مُشْرِقُكُمْ فِي مَسْجِدِ حَرَامٍ بِدَارِ جَنَابٍ بِمِجْمَعِ الصَّلَاةِ وَبِاسْمِ
بَابٍ يَكْفُرُ بِإِصْنَامٍ وَبِغَيْدَةِ الْبُكْرِ خَيْرُ لِمَّةٍ تَبَايَدَ أَجْنَابٍ بِرِوَاخَتِ تَامِي كَفَارٍ أَرَايَا مِي نَسْرُ وَرُوسَتِ بِرُوسَتِ
وَالْبُكْرِ صِدْقٍ بِأَجْدَانٍ وَنَدَمَ جُونِ سِتِّ بِرُيُوسَا فَوَيْرَ سَائِدَازِ جَامِي خُودِ جَدِائِشْدَ وَوَشَكَارِوَتَعَالِي جَامِي وَرَدِ
بِأَجْمَلِ صِدْقٍ أَكْبَرُ بَارِئِ زُوسَتِ كَفَارٍ أَرَايَا مِي شَدِيدِ ثَلِثِ رُزْوَ اَوَّلِ بِرِوَاخَتِ كِهَ لِسَانِ غَامَةِ زَبِيَانِ
أَلِي كَمُوزِ بَانِ مَحَلِّ اَزْ تَقْرِيرِ اَلِي خَرْمِ قُوسِ عَلِي بِرِوَاخَتِ مِي دِكِرِ وَاحَاوِيثِ اِخْرَكِهَ لِسِهَوَلَتِ تَامِ بِرِوَاخَتِ
وَلِيسِ هِتِ وَشَنِ اَزْ اَجْمَلِ هِسْتِ رَوَايَتِ حَافِظِ بِنِ اَلْأَسَانِ صَاحِبِ فَضَائِلِ عَنِ عَالَتِ رَضِي اَللَّهِ
عَنْهَا قَالَتْ خَرَجَ ابْنُ شَاهِرٍ اسْتَفْهَهُ رَاكِبًا دَارِحِلَةً لَعَنِي يَوْمَ الرَّدَّةِ فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ فَآخَذَ بِرِجَامٍ رَا حِلَّتِهِ فَقَالَ إِلَى ابْنِ يَاحْلِفَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَهْلُ لَكَ مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ قُمْ سَيْفَكَ لَا تَجْعَلْهُ بِنَفْسِكَ وَارْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَاللَّهُ لَأَنْ
أَصْنِيَابِكَ لَا يَكُونُ لِلْإِسْلَامِ بَعْدَ لِنِظَامٍ بَدَا فَرَجَعَ وَالْفَاظُ رَوَايَتِ كِتَابِ نَوَافِضِ اَمِيهِ فِي
مَا هُمْ أَبُو بَكْرٍ بِالْخُرُوجِ عَنِ الْمَدِينَةِ وَالْمَسِيرِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ وَآخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ
وَقَالَ لَهُ أَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ قُمْ سَيْفَكَ وَارْجِعْ إِلَى
مَكَارِكَ وَمَوْعِنَا بِنَفْسِكَ وَأَنَا أَقُولُ لَكَ لَقَدْ جِئْتُكَ وَارْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ هَلَكْتُ كَيْفَ لَكِ لِلْإِسْلَامِ
بَعْدَ لِنِظَامٍ فَقِيلَ رَايَةً وَرَجَعَ وَحَضَرَتْ أُمُّ رَازِي بِنْتُ ابْنِ قِصَّةٍ بِأَعْرَافِ جَالِئِي وَرَعَادِ اَلْإِسْلَامِ

باین عبارت بیان فرموده و فی احرام الامر اغنی و فت خلافتیه بکفتم بلفظی قول احادی و اصرا
 علی آنکه لا بد من ایجاب ربوبه مع ما فی الزکوة حتی ال الامر الی ان خرج و حده حتی جاء اکثرا
 الصحابة و قصر عوا الیه و معنوه من الذهاب کما بلغ العسکر الیهیم انهم موافقوا و جعل الله ذلك
 مبدلاً لذلک الاسلام انتهى محصل این قصه است که ابو بکر صدیق روزی از اردو جفاة اعراب فی القوم بر
 یا اسب وارشد و مشیر بر و ن کشید تنها بجهاد قصد کرد قضا را حضرت امیر و بعضی دیگر از اجله مهاجرین
 و انصار رسیدند و گفتند ای خلیفه رسول خدا کجاست و چه ناخه پیش از بد زام نافه را بدست گرفتند
 باحاج تمام گفتند که بسف خود را و غلاف کن و باره تنهار رفتن خویش درانده و بگلن و بسوی مدینه قصد
 و لشکر روانه کن اگر بار اسبیت و افقه تو پیش از بد بعد تو نیست که با نظام مسلمین دراز اگر این نوع احاط
 را که اهل سنت در تکمیل عقاید خود و جاری بریدن و برای نقض شبهات شیعه اظهار عدم تقریر لایل
 ایشان از کمین قوت بفعل می آرند بشمار کتابی براسه تقدیر این رساله بایدیم نوشت حضرت امامیه
 اگر اندک تضامیه هستند بالزام اهل سنت و امثال این مقامات بر داختند بلکه در صحبت ابو بکر صدیق
 و کمال ثبات قلب و در سحر که نامی منزله الاقدام زینهار و در و صو خیا الیه خود را راه نمیدادند چه جا انگه
 چنین بیک شبه و غاوتنگ و رای ایحار جان نام و قرار دهند کبرت کلمه شخرج من افواههم
 ان یقولون الا کذباً باقی ماند آنکه خون بسته هم در نام عمر از دست خویش زنجیه اگر
 کلام مولف بتنی حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریر آنکه غالباً در
 زنجین خون بسته و کس اعانت او بناب مصطفوی و مرتضوی که در قرآن مجید بنیاد عکبت و عبود
 سحر شده اند کافی تفسیر شیخ العینی و سبجی و رایتها فی المسکات الشانی الشارح الله تعالی المحفوظ ابو بکر صدیق
 باشد و موید این توجیه است آنچه از احق بن عمار و کافی مرویست که نحمدت امام صادق علیه السلام
 و جل من از تولد آب گاه کردم فرمود محمد شمس دانشی گفتیم بی فرمود او را بد شنام با دکن از سر
 و شلاق محفوظ از انتهی مختصر او این قسم مراعات ادب اسامی دیگر از ائمه اهل بیت می مرویست

بهرست محافضت الطناب بر تفسیر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات تشریح کشمیری گذشته که صواب
 کبار تا جاسید ابرار در باره اهل بیت اظهار رعایت حقوق میکردند و از جنس تفسیر شیخ کلینی است آنچه گفته
 این فرقه بر سامی حضرات مصومین بسته اند این وقت نام کتاب از فکر و ذهن فقیر افتاد که مراد از شبیه جسمه در
 قرآن مجید یعنی بَقْلًا وَ قَتْلًا وَ قَوْمًا وَ عَدُوًّا وَ نَصْرًا عَادًا وَ اللّٰهُ یُخْتِنُ بِالْکَلَمِ بَارِ خَدَّیَا
 مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بجمعه استحقاق
 و نیز عا خیر عنه الله تعالی اَنْتَبَدَ لَوْنُ الَّذِی هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ بر اصول خاصه
 تشبیهین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این از قسم طرافت نیاید فهمیده بلکه از سهوا و انشیان
 ناصبیت تمامی اندیا بلکه جمیع پیغمبران و اولاد الغرم نیز بر می آید که مانند شیره الیه انشاء الله تعالی و بعد از
 که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتهاست که وارد نمی شود مثلاً بر اصول مولف ساله که سر
 او بی ریختن خون شجاعت شخصیت نمیشود و میتوان گفت که غالباً از جناب مولف شجاعت پنداری
 الله علیه و آله و سلم نیز معجز ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات بفرماید زیرا که با وصف خطایب خطاب
 بِأَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ لَکَ فَرَارٌ وَ الْمُنَافِقِیْنَ و مانند آن که بالذات آنجناب بعلق دارد و معرکه ها
 اگرست و کفار و کولس را بر خاک عدم انداختن و بیمنه و مسیه را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و
 شمشیرنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
 در عرش و کمال حفظ نفس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتیم در وقت هجوم
 اعدای آنکه زخم کاری رسد اگر بفرمود یا فَاَلَا اَنْکَفِیْزْ وَ یا فَاَلَا اَرْکَبْ که چنانکه کتاب
 کشف المراد ما عظم امامیه هم بر آن گواهد است سلمنا که دوزخی بگر خمر بکافری نزد حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه نکرد و لیکن پیدا و پدید است که ازین یکضرب در ماسخ با وجود کثرت شاهدین
 وقت خاص و ضرورت طبعه که طفلان هم قبضه شمشیر در دست میکردند و صد تیر و دلاوری می کردند و
 نصر بجای اعت اصول امامیه و اقرار ایشان که در کشتن جمعی مرده بعد از خری با نبی که بر سینه محبت

اکنون را من بشته ام خرف شد که مرا بچو اطفال میدانی و چون بمضمون بالا اجتماع منقول است
 بلکه خلاف آن که شوکت و شان بخین از آن دو بلا میشود مروست بقین دانستم که نسبت حسن باین
 بزرگان ساخته و پرداخته کاسه لسان بود است و الهنته الله که اگر کسی چشم حقیقت و عین بصیرت
 نگاه کند شجاعت فاروق را مانا نیجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایت معتده وارد است
 عمر بن خطاب بجز در شرف ایان اظهار شاعر دین و اسلام التماس نمود در رسول مختار با کار بکار
 خود که سلاح بر تن است کرده بودند و قدره آنها فاروق اعظم بود از دولت سر ابرآمد و کفایت
 محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر کمال حسی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رفته بی نیل مطلوب برخواهد کرد دید در نیوقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند و در آنجا
 آنها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانک بزرگ که بان از جا خود مجنبد و رنه بار سر از دوش
 بردارم و اطفال را تمیم کردم و از وراج را بیه کتم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریخته آنها
 در مقابل ایشان پاشات افشوده بصورت فاروقی جمعیت شان را پرانده گردانید و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلاست حال او شادمان شد و دو گانه نماز در خانه کعبه دانمود و آنچه از
 روز هجرت از که بدیده علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان برداشت
 معتبر مروست و اهل بر کمال ثبات قلب اوست کمال انجفی علی المستعین قوله عاجز میشوند و اهل
 درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضا حدیث متفق علیه فریقین که
 ضرورت که اهل حق تا قیام قیامت با وصفه انصاف بطهم و غلبه در هر عصر موجود باشد و مقابل
 هر کس آن نوصب و خارج منشیعین امثال ایشان اهل احشای جیره دست اند و صفت عجز و بونی و
 و ذلت و انجام و الزام خوردن و الزام دایه حضرت امامیه است که هنوز مانند جنین مخاشین پیده نشین
 اند و باینهمه ضحاکت و ملاحمت در پرده تقیة مثل محمد است بمرند و آنرا که محرقیه از سر و دوش
 بکشته آن بخل احار است متواتر که قوم که هرگز تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیة نکنند و

وایمان ندارد و کمالا یحییٰ علیٰ حق طالع کما کلا عتقاد است لیسع الشیخ و حیرت مریض
 معتبر است چه بی دین محض باشند و چون برجا خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان
 ضعف اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و عبت تشیع و تقلید ملا صدقه اهل کتاب کار خواهد
 کما هی انکال یحتاج الالبان ظهور امام زمان برآید اگر این محدثات و ملا فی مافات خواهد بود پس
 بالیقین سطوت خلافت و بدیهه سلطنت آن امام برحق بر آئینده و مادیات اشیان که در اوقاف
 جلبا تقیه برآیند و بید غده مکنونات ضما رخویش اهلها برآیند و خواهد بود مگر آنکه هنوز علما
 امامیه تقلید فاضلی و سید بنوری در حقایق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و مکارب شیطانی
 و موحس نفس را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الشهاد میگویند از حضرت در حدیث جناب سید
 المرسلین حضرت و غلبه اوله است و این در نصیب امامیه افتاده است و آن غیر هم دور زمان حساب
 الام مکنونات ضما رخویش را کوکبو بلکه بر بازار و هر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافات هم و لغو
 ما قال اعراف الشیرازی شعر گراز بسط جهان عقل مخدوم گردد بد بخود گمان نبرد و بچکس که
 نادانم بقوله دلیل شجاعت می زند اقول اگر او آنست که برین امر نام شجاعت می زند
 و خیر ازین حرف و حکایت که در حقیقت عین قیاس است دلیل شجاعت ندارند پس امام زمان که بگویم که
 این دروغ بیفروغ مصداق این ایهان خطیلم است چنانکه مجمل است و متوهم نشود که معاذ الله
 حضرت مؤلف من تلقاء انفس انحراف حکایت و اقرار بهتوان وضع کرده باشد زیرا که مقتدا بیان
 او در این امر سابق الامام انداز از مجمل جامع باضرا بر ایمی بن قصه او کرده گفته که سنیا این امر را
 که در حقیقت قیاس و قلبی است موجب شجاعت بود مگر گمان می برد و نام تو بر این می زند چنانچه
 بر تبیین مجملات بیاض مذکور واضح است و اگر او آنست که این قصه را در وجه مقام شجاعت
 می شمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور و جهان باوصف شورش اهل اهل از مداد و
 مزیدی بران تمجیل نباشد که معرفت بابی ثبات افشردن خزع و فرغ را بخود راه ندان و نگویم

بهره از فهم و فراست دارند بلاریب کمال ثبات قلب استقامت است و الله تعالی که برین
 استقامت اجابت بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه ایست که فاروق اعظم بذروه عرض
 رسانید که اعراب کمال شورش آن مدند و تو می خواهی که چنین سامه را روانه کنی چون بسیار از شجاعان
 بشکروا و نافرور شده اند مصداق این می بینم که ایشان نزد خود نگاها داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
 ابو بکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر با یقین دانم که سباع و بهائم مرا بخورند و هرگز از آنها بجا نیام
 باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت غیر علی علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز مصیبت با
 نخواهد رسید مگر تعافت در که در تقدیر است از برشته اعراب شورش آن خاصا خوفی و باکی نمی گویم از منتهی
 محصل رانی الریاض و بر الشوران عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین تحالات و استقامت
 بعد از نبوت مرتبه امامت شریف است از و اشارات مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در لعان دین و اسلام بویا
 فیوما و ساعه فساءه ظهور می نمود *ذلک تقدیرنا لعلنا نرسل علیهم علما و* بیاد فقیر می آید که حکایه ای است
 که بر بنیه خلفا راشدین و اوجان نشان میدهند باز از شجاعت و مراضی شجاعت صدیق را باین مقدمه
 باثبات رسانیده باشند کمال لوح من کلام المولف چشم است که حضرت مولف از اسامی این بزرگان
 اطلاع دهد بلی آنچه بخاطر فائز است آنکه حال صدیق را بطریق روایات سیرت با استقامت یاد کرده
 در مناقب و شمرده اند و بدین ترتیب این امر سیرت آخر جانیچه مطالعه کتاب یا منظره و مانند آن تعبد
 مکنون فقیر دایل واضح است قباحت مرعوه مولف است که غیر ازین دلیل بدست خود نمیدانند و اگر
 بمناسطه تشیعین آنکه تقریب به ایشان ناتمام است افراسند و اولیس فلیر قول از برای خدا
 اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل مانع فک در مجالس اهل رت گردیدن
 دیدن اقیق و تفسیق جناب مرتضی نور دیدن گریبان رونق کشیدن اصول مایه بار بار شنید
 از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب یا استقامت اینهمه حرکات و اال است عدم
 و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر ثبات و قوت دینی می کند و اینمغنی فقط لبشهاد

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات قاضی با عترت افاضی مجلسی در کتاب حق یقین
فرموده اول دلیل بر تقدیم مذکور است باندک غرور و معان ملاحظه فرمایند صبر کن آنش خرن خود را بدو
نشان نمی خست برگزیده عالمیان و باقی مانده در بیت غیر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب
خدا مامور بودم عمل آوردم و آنچه تقدیر بود از طلب حق خود در آن تقصیری نکردم روز تو و اولاد تو را
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی نیست مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهرست آنخ اینهمه شنیده بر عدم اختیار صبر در آنوقت شمر است و حال آنکه در هر روز و هر هزاران هزار از
ملایک مقربین و جناب سید المرسلین و عیسوی المومنین و سیدی شباب اهل بخت و قمری بر معنی کمال احد
و جهد فرین شده که درین صلابت فتن صبر و سکوت اختیار خواهند کرد و نیز اشعار بران میکنند که در آنوقت
خاص صفت رزاقی و تعالی او عان کامل حاصلش بود پس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و بی صبر و مخالفت
قناعت و قنوت صفت لای و کراف اهل تشیع در حق آنجناب همیشه در خرن و ملال مفارقت رسول
معال ماند لائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود ما جادند آرشاد و مرتضو که روزی
ترا نخ زد و ارباب تشیع نص قطعی میوطن جناب سیده حضرت کبریا الهی عدم توکل و تخرن است
فَالَّذِينَ اصْطَادَقَيْنَ الَّذِينَ وَرَكُوا فِي شَأْنِهِمْ وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ باجماع حضرات مایه
که با عترت افاضی کا بر خویش مصداق لقب معروند و سببی تفصیل انشاء الله تعالی پس غریب افتاده که کجا آید
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول و اسیه کبری یعنی وفات سرور انبیاء الهی مدبرین
تأدت و رازد و تحیر بی حس حرکت مانند و کجا مصارعت گریبان کشیدن فاروق و فتن مجامع صحاب
و جهاد و سانی و طلاق زبانی را بنیدل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و بیکدم مر صدق کمال کن
الْأَخِمْ لَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ باز او عاید سازند که خضر فاطمه محبتی با حبیب نزدی خان بود که در زیران بیان
نمی سنجید و نور آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه مادرین مصیبت عظمی نظم فرموده
که سر از ان اینست شمع صفت علی مصداق لقاها صفت علی لایم صند کبریا

و ندانند که بعد از روایت خط را به با و حرکات غنچه در طلب فک که از عمای این فرقه اتفاق افتاده
 صد خلیج از قلوبشان پیدا و بر خارج از غرض مقتضای عادات بخاطر اینها می خلیده باشد یعنی
 اینهمه گریه و بکا و اندوه در بیت اخراج بعد طلب فک و حصول یاس از حصول آن که بنصبه برز و جلوه
 شد لا محاله حسبه نبود بلکه صراحت این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریه که زاندا زاندا ز تحریک و لغزش
 حقوق یافت نظر نقیبه ان زخاف بنوی عدم ظفر بر مظلوم است اینهمه را بهزار اشت و انواع تکلیف
 محبت بنوی کشیدن کی فرو غمی داشته باشد مطلق چشم مال نضاف دیده بصیرتشان را از قیام
 نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگد لیه و تنگ ناموس اکبر و اختیار دلت و مخالفت و
 آسانی بود که وقت طلب فک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات مایله از خدا و رسول
 شرم نکرده باشند تا به محبت میگذازند و از اینهمه امور و ادای عظم حقوق مسلمین عتقا میکنند گناه
 عتقا که کفایط اما هم الحیثیه فی الجار و اینست در هم نمی فهمند که این تمام محبت این خصایص
 مومنان است بار زمره زمره نسوان و اگر اینهمه غوطه دهند که استقامت و تهور است پس بی نهایت
 ایست که بقول فاطمی مانند چنین رحم مخفی شد و نهایت نامردی و بدولی خواهد بود و گما دکت علی
 اصولهم و نظریه فحقهم و بابت اویل و تسویل با عتراف خودشان بنده خواهد نمود با جمله اگر فاطمه
 را انقطاع محبت جناب سید الانبیاء بود باز بجز استماع خبر غصب فک جزا زوال زهر و توکل
 و او بر گلبان حق عفت و طهارت مدته العمر بشایده مثال این مصداق از جانی روند چه جا آنگاه
 وجود اسیه عظمی قیامت کبری اطلب معاش مستعد شوند حالت خزن و طلال چگونه در طریقه بعین زوال
 پذیرفت که سم ماتم و شیون آگشته در صد و اخذ خلافت از من فک افتاد و او مساطره با خلفا
 و او و کار به با سید او میا و او آیا کسی که انقدر با خزن و او دامن بیگیر و گریبان باره نمی سازد و تا
 به علم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمی زند و دامن صحرار از بخیر با می خود نمیکند چنانچه فضه کنیز العبد از
 وفات سیده انسا اتفاق افتاده و وقت استماع خبر وفات سید شهدا آنچه در احادیث خویش

اما سید از جناب سیده نقل میکنند دفاتر طه لانی بچنانید نشانی نیست سئل که فرید در مع مانع بود
 و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود گوایید دیگر مثل امام رضا و غیر او با طهارت اکابر مدعیین میبود
 این بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال از خدمت معانی و واکند شست و میزدند
 چندی اردو انهم باین جرئ قیل که سائر سائر نبی شتم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
 اعجاب و تحریف هم می نمودند دست از این بر میداشت بلکه نظر باصول شرعی کما یجوز باینها علی
 روا یا تمییز اینها می پرداخت بلاغت سجرات و در حق اینها صریح است و لا اقل از نقد نمی گذشت مخصوص
 جنیت و ناپاک میشد و گرفتار خوردنش شمارا کی رسد و اتمام حجت ابرام وقت است که ما و شما هر دو
 او هستیم آنچه او خواهد کرد عین صواب مسئله لا جواب قطع نظر از اینها امام الایمه و خیر الامه بلکه افضل
 الانبیاء و المرسلین با اصول متشعین بچنین و خائنین تعبیر کردن تشبیه اوان از مرتبه نفسی و لغتی هم
 در کد شستن در توره چکنیز خانی کی رواست تا شریعت رسول ربانی چه معاذ الله من هذیه
 الخ لکان علی اصول الترهات بسیار از اصول طائفه که دلالت بر فضیلت علو از جمیع انبیاء و مرسلین
 قبل ازین گذشت و فیها هدایه للمقتضین در آیه المشرکین محل انصاف است که کسی که تاب نشیندن در
 رفات بزرگواری نداشتند باید و این دایمیه را کمتر از زلزله ساعت شمار و مجرد قریع صماخ
 کردن خبر ناخوش را جبار و دبدب هوش کرد و حالش بجز و نشیندن قصه غضب حق خود
 چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش با الهی و الویل خواهد بود و هرگز تبارک غضب حکام
 الهیانی نخواهد نمود و زنجار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست مدتی و نیاید و اینها او را
 خوش نخواهد آمد بینه آنکه در اندام ایاام مصیبت بعد و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
 خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها بازستاند و بجز شورش و غضب و ظلم برای توطیه فراغ
 خاطر و وسعت عیش و لذت خود که کما یشرع به عبارته الجار و حو القین یک است و وای که در
 نخواهد شد و عجب به روزگار و آنکه هر دو یا آنکه مجلسی بر مجار و قاضی در مجالس دیگران

و غیر آن بعد از تصریح و معیضات معنی که چون ابوبکر صدیق کلامی جناب سیده الفسار از فضل خراج
نمود و آن مین و قلابوی خویش گرفت جناب سیده و جمیع اصحاب تشریف ادا داده بنمایند که این بیت
مخصوصاً باز نمی گزید بجهت جاثقی که از غضب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از نجاست که بسبب
ایستادن بنشین در فک تصرفی افزون و میانه و در ثقیف نموده بطور تخمین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی و آیت مصلحتین در نظم آورده اند برادر مبین مولف و محمد الشجر نقل بعضی از اشعار سابق است که ده
چون نقل کفر نیست و بادنی عورت مال و بالشرع علمای شیعه برگزیده و بعضیها ابراد می نمایند تا بر عقلا و روکا
سخاوت و خرافات اکابر و عماید قوم زیاده تراش و واضح و حیان گردد و وی بنده نظم روزی اتفاق
بسیل و خنجره کرد با شمشیر سخی تکرار چه حق زهر اچر بود باغ فدک چه غضب بگر کرد گری باره
در زمان خلافت خود هم چه از چه گرفت حیدر کرار چه چون شنید این کلام را می گفت چه بیت سعد
جواب این گفتار چه خورد شیر نیم خورده سگ چه و زخمی لب زدند غار چه بعضی از اهل طرافت جواب این
اشعار و مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوا نیست مع ذلک عاقل طبعی است سلطان آن از آنچه
و مضیل یاد نمود متیواند که پس حال فرید حرص جناب سیده بر اصول متبعین است که در تحصیل باغ مخصوص
جذبت بعد اتمام حجت علو چه کوششها که نفرموده القصد که با کسی شرح نهافت و ناقض کلام
اینحضرات تواند پرداخت و بجزویم شود و از که توان مخ است که با وصف دعوی مزید و لای این بیت
و بت مطاعن از و اج مطهرات چه مقدار تفنیح خاندان نبو بلکه سلامه شان از علما امامیه سر می زند
لندار جوع باغن کنا فیه بسیاریم و یگویم قول و اینمعی قطع اقول و باسد التوفیق
قطع نظر از آنکه این بیت بجز رطب بالسنین کتاب عقاود دارند بلکه خطبه آن نص و اینمعی است
که اکثر ابیات منصف نیز در آن مذکور است یگویم فیجبت من چنین با اول ابل زانمی پسیم
که از نیم تاثیر صدیق چه اراوه میکند اگر مطلب این است که او بر جنازه بنوی نگارسته و تعزیت این بیت
جای آورده و هو افترک بلا امتداد کما کثرت سابقاً و اگر متشددان باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تاثیر است پس عدم محبت لازم می آید چنانچه
 آنکه حاصل آنکه چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابو بکر صدیق در سبک و خلافت خویش وقتی که بنابر
 برآمد و گفت که در سال اول بر همین بنابر از حبیب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
 گریسته و میبوش گشته و از بنبر برزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر زبان آورد حال ایستاده خود کرده چنانچه قاصد بن محمد بن عبد القاهر در رساله تلخیص و منسوخ روایت نموده و
 احادیث صحاح و حسان و روایات شروح صحاح سته بلکه متون نیز این امور میکنند مع ذلک مستلزم
 آنست که مقبولین امامیه بن سرور صلی الله علیه و آله و سلم محبتی نداشته باشند چه گریه و کجا ایشان بر
 سبب آنست هم ممنوع تا با ابجد چه و الاضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صدقه نموده
 باشد و هر باطل با جماع اهل حقین نیز اگر کسی روز وفات صدیق خزان بود که صدیق بعد از وفات سرور کائنات
 و سبب تفصیل انشاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه در الت حدیث که از امامان برسد عامه اهل حق
 است چه محتمل که هر دو امر تصدو کرم الله وجهه از نفسی خزن صدیق نفسی خزن ملایم باشد که حاشا آنجناب
 را بمفارقت حبیب العالمین و نظر کجاست اهل بیت طاهرین خود و داده بود و مقصد فضل انوار
 از اثبات غم و اندوه برای خود خزن و غمخواری در باره علایم دین چنین و استعمال مرتدین کافران
 بود که عین خزن بر آنسرور بود بلکه فوق جمیع آسام آن و انعم با فیل شعر غم دین خود که غم دین است
 همه غمها فرو ترازیست و از نجاست که صیغه تفصیل بر خود احتمال نمود و چون هر دو جناب دین
 نفسی و اثبات بر او است بود و غماطین طریقی سکوت پیمودند پس عمومی کتب مثل دعای فساوت
 صدیق که و اما لازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی در یافت بر
 سر حضرت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب ضایع خدایت پذیرفته که سبب انشاء الله
 فی المسک الشانی بر جای خود نباشد محبت آنکه سکوت غماطین حضرت موافق سر آمد مجادلین کند
 افضل الصدقین محل میفرماید و بنقد هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است با دلالت بر کذب حکم میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی حدیث
 تحقیق کرده ملاز صدق و صفات تحقیق این امر و ذوات صدیق اگر باند صحیح صادق و خلاف اعتقاد
 امامیه باب حضرت امیر که گویا مده العزم کتاب ازین ملازمت بر اهل بعیده و ورسیدارند و از بنی
 ظاهر شد که ذکر کریمه و کوفاه مع الصادقین در باب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم
 و نوع یافته ملکه برای مقبولین امامیه بخصوص و صدق ایشان مثل هم قائل است کما سخر فی انشاء الله
 تعالی با جمله بنا اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم نیست که نیست صدیق رضی الله عنه از روایات و باقر
 سابق بوضوح انجاسیده و مجدد آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکار نمی گفتند خباثت صحیح بخاری و در
 کتاب احادیث مثل باض النضره شاید عدل نیست و بجا خود به لایمیرین تبصریات حدیث است
 کما مراراً روشن که هم امکان تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از تحکیمات است پس بعد از تسلیم
 حدیث کثر اعمال توجیه کند که میتوان کرد و ادیسکه مؤلف این جمال بر ندارد و استدلال و ناماست
 و ازین توجیه ایچه و جواب صدیق غنی علی الهی و انک مستحکم کما مضی بشام اهل فطانت و فاضلت
 که شاید مقصود تصفیای معنی باشد که این تحزن و فوات رسالت بمرسیده یا بجهت غمخواری
 فتنهای اعراب گریستن اولان ظاهر کند من با و لویش مرثانی اشعار کنم و انجناب بحد و خود
 و در شاد است امور همه خلافت انتظام خلافت از اعداد دین که افضل عباد الله است شریک نماید
 در شوقانی گویم که پس کثر در خانه خویش جراتها و در اتمیت خود جرات میسر که هم موجب انفعال و بی عملی
 بر تفصیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریض کنایه بلع من التصحیح شرایع هات حدیث
 شد و اعانت فضل الصدیق اختیار نمود که بیدل علیه روایات الفریقین عاتل از روایات سابقه نمی
 تواند دریافت حاجت استشهاد و روایت دیگر نیست قوله لا نقل الخ اقول ان تخمین استدلال را
 علمای طائفه مشعل شهادت علی النقی استند و کنشوری بخیر در کتاب خویش با فادات فاضل جاسی
 گفته از ان واضح میشود که این قسم لایل متوقف نیست که جمیع کتب احادیث و سایر روایات مشکلا و قافیا

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جد ابل محال عاده و این تقریر در باب موافق سائل که منقول
 بمطالع کتب این فنون بمنزله اجماع خواند و بستان است و قدر ضرورت هم از نظرش گذشته مگر بواسطه بعضی
 از اصداقا ابائی او خیلی بمقام خودت چنانچه بقتلا عالم مخفی نیست قوله و اینهمه رشاد و مرصع و اقول
 انفا گذشته است که هرگز بخدمت مخزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار موافق آید نصیب است
 شهادت فاطمه و حکایت آنجناب لالت بر آن ارد که جناب مرصع را اصلاً و مطلقاً با تم انبیا
 و اعلا کلمه الله و عمواری المیت و غیر از نزد مثل جنین و فرامانده غانین که بکار بیایم و مرقوم
 شد و قانع بنیان لایل عقلی است و تذلیل خود که منطومی تبدیل المیت خصوصاً اسلامه ایشان
 بود و حقیقت اگر کبار نمیتوان گفت کاری دیگر نبود و شان منبیا قوله که کجا توجیه آه اقول اگر مراد
 عدم عتبار فتن صدیق استقیه بر تنبیه انصار است پس این عدم عتبار بر انتقال خاتم النبیین گفتن از
 عجایب است که کیف که بعد از احیای مهاجرین و قیام باید پس چنانچه حضرت امیر و کرامین علیهم السلام
 بر امی غسل و تجنیز و کفین افضل المصلین قیام نمودند و براه صواب فتنه را می جهان از حضرت
 صدیق و تنبیه انصار و بنده دست مدینه و رتق و فتق مهات نیز عین مصلحت و صواب از روی حضرت
 اسات با جملهم بود شمر حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عالم را بدو بخا
 ست که احباب کبار و المیت بخار و مناقب ابوبکر صدیق در بناب سخنها گفته اند که حضرت شیعین
 حسن ظنی که با منت میان و انس و جان دارند بمقتضا الم یقین علی نفس بر خوشایند و باق
 حل خواهند کرد و اگر مراد عدم شمر و غسل است مثلاً پس بعد از تسلیم اینهم مثل شوق مژگور است زیرا که
 این امر بلا شبهه بسبب صیت عمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشا ائمه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
 رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این عدم عتبار
 ناسیدن با جراح و غریب بلکه اثر چاییدن است و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
 متقدمین شیخ حلی نام اعظم امامیه و بعضی از سائیل که مقصود از ان تطبیق مذاهب مسل سنت

برندیش عیبه و حکایت فریب او ان بعضی از سلاطین است که طمع علی باظهار او در وقت نماز و شب
 اند که ماحضر احد علی تجوید و تکفین و الا علی الله و ما صلی علیه و آله علی
 و من تبعه و الامامیه ایضا علی ذلک و فاضل طبری در کمال مجاد دعوی جماع بران کرده گفته
 که جمله علماء اهل سنت باند که خلفا بدفن غر و نماز رسول حاضر نشدند انتهی پس و ایات فریقین بدین
 البطالاست چنانچه از کتاب اعلام اخبر شد و تالیفات ملا باقر مثل حلال العیون و غیر آن نیز بهین ناطق
 است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و جمیع امیر مختص شدند تا آنکه آنجناب خود
 امامت کرد پس اصحاب ارضت او کرده و نفر دخل شوند و صلوٰه فرستند و جدا شوند و از بجار و دیگر
 تالیفات ملائی مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن باز یک گزارنده آن نماز جنازه
 نبود و این داده سودا و ظالمی بقول شیخ شیراز علیه الرحمه که مر این مرض ادوائی نیست از آن
 نمی توان کروا بر خدا یا که ملا و اولیائی و در مقام نیز او عا نماند که جبریل امین یا دیگر ملا که مضمین
 اغزو با بدیش شیاطین اختیار ساختند و ایشان نیز مثل حالت صدریقه غارین عبادت باز داشتند
 کما صرح به المجلسی فی الکتاب المذکوره بلی اگر مراد از اعتراض صطلاح است و اگر بایتم و شیون بخیر که تقارنا
 موسیقی و زیروبم الطباق باید و از نماز باز یک نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فلکچو حکایت الکذوب
 قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بتفسیر
 نقل موسوم این معنی افتاده فهو لا یتیم و لا یغنی عن جوع چه لفظ دفن علی بانی النهایه خبریه
 القاموس المحيط و غیر عامن کتب الفقه یعنی پوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته که ما من علم و الا
 ویراد منه الخاص که سابق پس استدلال این لفظ دلیل بر خوش فہمی علما علی الله باشد پس معنی
 عبارتیکه نفی حضور دفن را این است چنین باید فهمید که در تجوید تکفین حاضر نشدند تا و آیا بعد از الطباق
 باید و قبل ازین صورت رقتن چنین تسبیح افضل قلمی شده و موید این معنی است آنچه در کتب امامیه بر و ایات الحق
 آورده اند که ابو بکر صدیق بعد وصیت کرد که تو تجوید من مشغول شو چنانکه من در وفات آنحضرت

المد علیہ واکه وسلم شغل مشتم و مصیبتا و اسفی اگر ایستقام و صبا یا که همین در دینی بود و لالت
 بر آن حضرت بنحیث از سید الکونین داشته باشد چنانکه علما طائفه بآن آویخته اند البته انحراف طائفه ثانی از
 اول و آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز بخاراه او شریک می نمود و آنکه صدق او را بر عداوت خودش انجحت
 لازم خواهد آمد و الحان باطل بالاجماع با کجاست و فقیر اقل الانام امر علما امایس غریب فتاوه که کجاست
 خود میفرمایند که قرار از خف مخصوصا جهاد و یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن نفیست موجود
 باشد کبیره ایست بلکه اگر کبار و مستلزم کفر و نفاق است و کجاست خود میگویند که عمار یا سر مقتدا و خلیفه
 و عبد الله سعد که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ حدیمه گرفتند حتی که امام عظیم علی در کشف
 المراد بعد او کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید وَ هَذَا غَزَاؤُ أَحَدِ جَمْعٍ لَهُ الرَّسُولُ وَلَكِنَّ اللُّوَاءَ
 وَالرَّايَةَ وَكَانَتْ رَايَةَ الْمُشْرِكِينَ مَعَ طَلْحَةَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ وَكَانَ سُمَيُّ كَتَبَ الْكِتَابَةَ فَضَّلَهُ
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ الرَّاْيَةَ غَيْرَهُ فَضَّلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
 حَتَّى قَتَلَ تِسْعَةَ نَفَرٍ فَأَهْرَمَ مُشْرِكُونَ وَاسْتَعَا الْمُسْلِمُونَ بِالْغَنَائِمِ فَحَمَلَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ
 بِأَصْحَابِهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَهَرَهُ بِالسُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ وَالْحِجْحَ حَتَّى
 غَنَى عَلَيْهِ وَاهْتَزَمَ النَّاسُ عَنْهُ سِوَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَرُوزِ حَنِينِ نَزِيرِ بْنِ قَسَمٍ
 اعْتَقَادِي دَارِند تجزیه احادیث قرار بفضیص مقبولین لسانی می پروازند بر کبر و ایت از آن
 روایات لاتعد و لا تحصی قصار میرود که در بخار از شیخ مفید و شیخ طوسی سنده معتبر مرویست که نامی صاحب
 در آن فرشتت دادند و در انفرار نهادند الا شت کس بلا شبیه مقبولین لسانی شایعه در آن وقت
 ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شریک نهان بودند این با حکم نفاق و کفر مقبولین خود کنند
 و باز امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت و دیگر آنکه کجاست قرار را
 بر چنین شخص قرار می دهند و جامی دیگر مقتدا و مانند او را از مقبولین خود که با ظهار امام عظیم کما عرفت
 و بروایت شیخ الشیخ فزوکال مایه علی الاطلاق در علل الشریع روایات نهانند و در

نامردی و اوند به شجاعت و شهو و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمره صحابه
 با حبیب بود محبت نامند و علم جان نکاری میفرایند ان نه انشی عجایب امثال این مقامات
 مِثَالُ لَقَمَةٍ كَلْبَةٍ الْبَيْدَرِ وَالصَّبْحِ إِذَا السُّفْرُ بَوُضَّحِ مِی انجاست که اگر مثل شریک باری فرض کنیم
 اما میرزا حضرت صدیق را روایات صحیح و معتبره بخلاف اجماعیکه صاحب سد الغایه و مانند او ثبات
 تر صدیق در جمیع مشاهد شرفه نقل کرده اند ثابت فرماید باز هم در اصل شجاعت انجاست مرتبه
 نه است هرگز خلل را نمی یابد فتدکمر و لا تنکمر الغافلین قوله و در غار انرا قول این فایده
 جدید هم بدستور قدیم بود ابحاث و الطارث بچند وجه یکی آنکه بعضی قرانی من حیث هو هرگز دلالت
 اضطراب بقیماری صدیق ندارد چه لا تحزن نمی از حزن است و لاسم که نهی از شکی دلالت بر وقوع
 آن کند الا تری الی قوله تعالی و لا تطع الکافرین و لکننا فقیهین خطاباً بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم و کلام
 قوله سبحانه و لا تدع مع الله الها اخره و اعرف انک من الایات التي صدک و و ردت فی مخاطبه
 الاولیاء و لا نبیاء بل فی فضلهم و انشر غفهم بل لا تحزن لیل صد و نفس خزن اندوه هم
 تا با اضطراب اضطراب عمومی اکابر مولف ابوبکر بنایامردی چون آواز کفار که بر سر غار رسیده
 شنیدند گریه و زاری آغاز کرد و تسبیح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد و چه چنانکه گذشت
 منقری تا صحن نور رسیده می گفتند اظهر الحزن و الخاف فاحسرت علیک بکماله و تراند قلقه و
 انزعاجه و در احاط بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جمیعها و بکماله
 ما یكون من مثل فساد الحال فی لا خفاء الخ باجماع اینهمه غلط مولف رساله را در مقام تعلیل
 قاضی شده و در اتقید امام عظمی حل که بنا بر تصریح برادر بزرگ مولف است بعد از دود و ایشان بخار زار
 ضلالت کشیده و داده چه او در کتاب منہج و غیر آن بوقوع خزن و جیان بودن بعد از انقض
 قرانی مدعی شده و عبادت و کتاب بکمال و الا یاه تدال علی انقضیه لقوله
 تعالی لا تحزن فانہ یدل علی جوده و قوله صابره و عدم فقیهین بالله تعالی عدم رضا

بِمَوَاسَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَقَدَرِهِ وَاحْتِمَاكِ سَنَوَامِ عَظِيمِ شَيْخِ عَظِيمِ
نشد که مدلول نمی چه چیز و تفرقه از ان صحت هرگز نمی از شی مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتیم استاد امام عظم
اول این از تقسیم مغلطه یا پیش از ده چنانچه حکایت صناعات احلام که بتبشیش با السه لیام از شیخ مفید بقید
تا پنج در بیاض بر می کتب دیگر و سیت ال بر است با جمله صیغه نمی هرگز با صدی از دلالات وقوع
و دلیل نمی شود و اینجاست که در مخاطبات و وصایا مصطفی در حق خباب میرزا تخلصی در بحار الانوار
گفته خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواط و منمعه کن و قسم دروغ مخور و گداز و می مگرد و از شهادت زور بر آور
با بعید بر حذر باش از ظالم مایل مشو و از قدح محضه تبرئ بر بهای نفس کل رسد و در بار بسوی خود راه
که اندک زیا بنظر کشد که با خداست تا آنکه فرموده و باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
ناقصین خواهی بود پس اگر صیغه نمی از فعل بر صدهوش از مخاطب ته لال تمام شود چه فایده که
بر پا نگردد و لغو باشد ازین قسم وصایا و کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرموده که ال ایسه
علی لا طلاق است دلیل شراعی بر ایت آن بر علم امام عظم علی بلکه شیخ مفید نیز در اوصاف صبیح
بر چند از کلماتش که میگویم و هی هذاه یا علی لا تتکلم عندنا اجماع کثیرا فان الله ان قضه
لنیکما و لکما یؤمن ان یكون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک و عیض بصرک عند
اجماع فانما انظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا یجاء مع امرأتک بشهوة امرأتک
غیرت فانما انظر الی قضه نیکما و لکما ان یكون محنتا مؤثما مبیدا یا علی اذا
کننت جنباً فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانما انظر الی نیکما
فانک من السماء فتحرق یعنی ای علی وقت صحبت با زن در ان شب که کن اندیشه لال بودن
از بان فرزند است و هم در وقت شب نگاه زن نظر کن که باعث کوری فرزند است و ای
صحبت زن خود بشهوت زن دیگر کن که اندیشه محنت بودن فرزند است و هرگاه همراه زن
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش کن اندیشه است که آتش از آسمان افتد و بسوزد

و این حدیث که آنرا حدیث وصیت نام دهند پس عرض و طویل است بر محصل چند فقره آن با مختصراً
 گفتا واقع شده و آنکه حدیثی که محققین اهل حق مثل صفحانی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروز آبادی و ملا علی قاری
 و غیرهم بگویند که اینهمه احادیث را ملاحظه و زنا و قد وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت هر کس
 بزرگی کننده خورشی است اگر این صحابا را حدیثین نامی آورند حضرات امامیه چه خاشاکها بر او یال شان
 نمی افشانند ولیکن فرمایند بر سر پشته های حضرت شیعه که ابن بابویه قمی با اینهمه خرافات که در تحقیق
 عین ناصبیت عداوت این بیت است طائفه خویش معدوم المثال و مفقود النظیر میدانند محامد مراراً
 و امام جعفر بن طاطری صادق و اور البیضا بباله یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل حق
 می کشند و دوم بر فرض تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شده اند و مصائب بر او خود خدایار
 سازد و از کفار شد اوصوف ایند او الوف نج و عنابر دارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
 و محن باریجات و بدخنانچه از استیغاب اسد الغایه و ریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجا مید
 پس سخت مستبعد بلکه محال است که او غمخوار غیر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت معلوم
 بذات خود خزن و اندوخته که مبنای تشیع و طعن است نماید و حال آنکه علما نوشته اند که خزن غیر ملبس
 اگر خوف نفس قال لیس لیس و لا تخزن علیهم و قال خطا بالک لیس لیس الخف
 الی غیر ذلک سوم آنکه بروایات فریقین سابقاً و بعد از حدیث حضرت مرتضی و لا حقا معلوم
 که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل او اه و منیب بود و اینهم تقریباً تقدم اول دلیل بر آنست که چون
 او فقط بر نفس خویش نبوده محال عقل است خلاف نقل که چنین او اه منیب و رفیق در با
 المرسلین صلی الله علیه و آله چهارم آنکه از کتب معتدیه فریقین بشود میرسد که جناب سالت
 ما صلی الله علیه و آله و سلم با نامت مرتضوی و اصحاب صدق ما مورث و مستغرق بعض
 روایاتهم و لا علی الله انشاء الله تعالی بر خنچه این نامت بر مال بیان اخلاص شجاعت خدا
 و امانت دارد و تا ویلات خفیه و وجهه لیکه نوصب و اندوخته هم که در تالیفات مجلسی مثل بحار و غیره مرقوم

گفته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق البر که برای جان نثاری شرف
 حضور است بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و خلاص و شجاعت و فرید و خصاص خواهد بود و مقتضای
 اولی یا نحواری و منین است که کفار و رصده اندازشان باشند فاما ظنک با افضل
 الصلوات فی حق سید المرسلین صلعم خجسته آنکه اگر فقط خزن طالع ای نفس خویش می بود
 ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس ابو بکر صدیق بنص قرانی و محبت خاص جناب اقدس الهی آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شریک بشد نماید علیه قوله تعالی اذ يقول لصاحبه لا تحزن
 ان الله معنا مگر حضرت مدین مزید و لای اهل بیت بمقتضای او عای فطانت و رشاد و سیمیه
 انصاف و سدا و میفرمایند که این محبت بر سبیل تهید بود و کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
 معنا ای یعمل لعلنا نجعلنا علی قدر استقامت کفایتی که خدا همراه ما هست یعنی اعمال
 مرامی بنید از نیکی پس چرا آن بنیکی خواهد داد و ای ابو بکر خدا همراه است یعنی اعمال مرامی بنید از بدی
 و نفاق پس چرا آن روز قیامت بخوار تو خواهد نهاد و این احتمال بر صورت خیالیه شیعیه و باره
 حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه محقر است باری بدان می رود و این تقریر و معنی معنای از افادات حضرت
 امامیه است که بطلت له او و خدا و هدایت نموده شهر تیرستان قسمت را چه سود از بهر کامل که حضرت از
 ابجوان نشسته می رود و سکندر را به فرقی نیست که اسکن از زندگی دنیا که از فنا بدست محروم اند و اما
 بتعلیه حضرت مذکور بحیران هم آغوش بلکه بوال خروسی عروس گردیده بقدر که میستایند که صغیه
 تکلم مع الغیر نظر بشرکت مرصومی است این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعض
 تکلمین نیز بان گردیده اند فاصل مغری نورانی شود ستر می رود و قلع تقریر مولانا نظام الدین میساکور
 علیه الرحمه در رساله آیت غار اشاره بدان کرده قال ان ابا بکر قال یا رسول الله حزنی علی
 اخذک علی بن ابیطالب ما کنا منه فقال له النبی صلی الله علیه و آله لا یحزن
 ان الله معنا ای معی و معی علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب علی قد ر الصوفی و عبارت حضرت

مشهوری نیست و ایضا مما استشهد من لدن الحجة اياه ائمة كريمة رجليه زينها
 امره والله لما لم يحصل بذلك غرضه شرع يؤذي النبي صلى الله عليه وآله حال علي و اظهار
 الحزن على جرحه او قتله او غيرهما فقال عليه السلام لا تحزن اني لا تظلم الحزن
 على امر علي ولا تؤذي نبيك ربه الله معنا اي معي ومع علي لكن حرف و نه است
 موجد این تقریر کیست مطلقان بلکه متیقن است که محتاج این قسم فادات ابن سبأ لعین بکلمه بیست و هجده
 است که روح استاد امام عظیم اول را درین خرافات زکاجا بجا برده که کافی البیاض المذکور غیره من
 کتبهم یا بحمل ازین محدثات بوضع می انجامد که علما می باید حزن و اندوه صدیق را بجانب تصویب از
 میگذاشتند پس خدا را اندک غرور و معان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزه له حدیث است الا
 باستی که تکذیب صدیق بعد و باقی و حضرت خباثه از کنا و حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
 منع میفرمود بجانب مصطفی می کشد یا نه فارحبت لحبت حب و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
 امیر باعث دخول صدیق در معیت است یا موجب خروج از ان و ارشاد کرده که حزن روایات می
 اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر غار رسیده
 ابو بکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برین قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهند کرد
 بر تو دست رسانند تمام ملاک بشود پس جناب نبوت ما تبسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
 حال در امثال بن بواضع مثل مشهور که فلائن فم من المصطر و وقف تحت المذاب و حق المایه
 صادق مد یانه مگر گویند که حضرت صدیق بر سلامت حال محفوظات تقدس نبوی از شر کفار و ثوق تمام
 بود بخلاف حضرت علی رضی الله عنه قول انما قلتم موجب للتطبیق هكذا کما الله سواء الطریق و
 جعل لكم التوفيق خیر کیف و متوهم نشود که در تحریر غیر تهافت و منافست زیرا که
 کلام اول لالت بر کار صد و حزن دارد و این مقام بعد و آن وجه دفع این توهم است که در
 صد مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی مانند اوست فقط و در بخا صد و حزن بحجت ورود

و ابان است که بیستم که انص قرانی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم نمی مدوا و لیس
 ششم آنکه با عارف قاضی نور الله شوشی در همان رساله که دو بار عبارتش منقول شد ابو بکر
 صدیق است شب در آن غارتنگ تاریک دل خود داخل شده پس مهال است که چنین بار غار که
 برای حفظ ذات سرور کائنات اوجان شاری و مدت بحق کفار فقط بذات خویش متوجه باشد
 باشد و عبارت قاضی نیست لکن آن قول که تعالی ثانی اثنین بیان حال لورسوز بهر که الله
 علیه و آله و سلم را با عتبار دحو له فی الغار نایا و دحو له ی بکر او که کما نقل فی السیر
 انتهی و در احتیاق مهم با منضمین اعتراف موجود است و درین معنی احادیث مستفیضه بسیار است
 انظر و مانند او اکثری جمع کرده اند مختص آن نیست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بارش
 شریف متوجه غار شد کاهی پیش پیش میرفت و کاهی در عقب زبانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف
 قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابو بکر گازی ترا چنین ندیده بودم جدا افتاد که در فتن راه خدایت
 میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنانست مبادا که ازین حیات در زند و مگروی
 رسانند هرگاه ابو بکر صدیق کسب آنجا که سبق میرفت تا اثرش در زمین بقصدی بود حضرت ازین
 راه تا غار روشن شد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آید پس خود در آن غارتنگ تاریک را مدسور
 رانید کرد و در سوراخی که بار جایش درخند کردن و فاکر و پای خود محکم گذاشت پس بعد آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم را بخواند بعد است آنحضرت صلعم فاعی غار اید اشد بد قصدیق رسانیدند و کمال
 ثبات قلب بر جا ماند و پای ثبات افشرد و بی آرامی آنجناب گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم او را عریان و بکنیز بار میترن دیدار شد و گاه اِنَّ اللَّهَ مَعَنَا و دعای خیر و حق
 نموده که رحمت خدا باد بر تو ای ابو بکر صدیق که مقصدیق من مبادا اِنَّ اللَّهَ مَعَنَا و تسبیح مردم را دروغ گو
 بنده شست و نصرت من کردی قنبلکه مرا مخدول بنمود و والناس من نمونی در حثت من و بحمد الله که از
 تمامی آفات ببرکات شریف مخلص گشت یافت مفسر آنکه خود حضرت مولف انچه در فصل سابق

این رساله افاده نموده و در باره مصحح صحاحیت در دو امر حکم فرموده لفظ قطعی بر این نیست
 که این رساله بر این لفظ خزان نویسنده و آن افاده نیست که لفظ اصحاب با تمام دارد از اینکه اصحاب
 دست مراد باشند چنانچه در حال غالی نیست یا از اصحاب عرف عام که بار و صاحب نبی و نبوی می گویند
 مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده و سلام ای می ملاقات
 کرده باشد حتی مخصوصا پس اگر مؤلف از لفظ صاحب را این معنی اول را داده که فداك النص
 و كذا لعل على المقصود زیرا که از جمله محالات است که بار و نبی و نبوی بخوار می محبوب و نیز در لفظ
 بر خزان و آتی خویش که خاص سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ايضا في هذا المطلب زیرا که
 این سلام لا محاله مراد از ایمان خواهد بود و الا نه بر احداث اصحاب که مؤلف اختیار کرده و موضوع
 رساله خویش بر این قرار داده و حاجت باین افادات براه تصحیح رفته و گفته که خبر منافقین
 و خصم خلفت مراد از این عبارت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در دیکه که تعلق با عقاید و ریای
 الیاب یا نه است و مساو باشد صحابه را اتفاق نیفتاده و العیاذ بالله من التصحیح و سبوح
 قرین ان شاء الله تعالی لغرض من باطل بحث می گرد پس معلوم شد که ابو بکر در آن وقت که بالائین
 و بطریق اولی از نص صلی الله علیه و آله وسلم مراد از نصی واقع نشد چنانچه در وجه آن درین کتاب در یافته باشی
 شل دیگر مؤسین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که در باره هجرت وارد شده نیز بر این است
 لا جرم ابو بکر صدیق خزان اندوه لفظ نفس خود نشد بلکه خزان او بذات نبوی یا علویا جمیعاً واقع شد
 سع و آن که چون از اجلای بدینیا است که سوتی است غار بر مدح و قوع یافته بشا بقیه ترجمه جو اظهار
 و مستوفی که میانه مذکور بدوان ضم ضمایم بر آن دلالت میکند یعنی ای مؤمنین اگر شما نصرت پیغمبر خود کنید
 و دست از رفتن بردارید هرگز او محتاج مدد شما نیست مگر با و ندارد که خدا او را نصرت کرده
 و قلیکه کفار که بیرون کردند و جز ابو بکر احدی با و رفیق نبوده پس لا محاله یکی ازین دو معنی که
 مؤلف لفظ اصحاب و آن محصور کرده مراد خواهد بود و نه وسوس و ضحکات دیگر که ترک

ذکر شش می راست قیامت نیست که حضرت مولف بعضی از خلاص صحاب و حواریین خویش
 را در خلوت بر حیدر مقام آیت غار از قرآن مجید و بر او انعامی گشاید و می پرسد که خدا را حاضر و نا
 هسته بگویند که از منطوق الفاظ قرآنی در باره ابو بکر چه بر می آید فیض و نسبت یا محو و نقص است
 جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از غرض و معانی میگویند که در نسبت شک نیست لیکن جوابش چنین و
 چنان است مولف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیه صریح ابیان و خلاص این بزرگ
 با بویست رسد و آنها نیز نمایند میکنند لیکن چون نوبت بآیف و راق مناسطه اهل حق میستد برض
 صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متأخرین مستدامی شوند قال الله تعالى و محمد و اهله
 استیقنوها انفسهم ظلما و علوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين هشتم آنکه
 اگر مراد از خران فقط اندوه است که بعوارض بشری حقوق می باید فقد اعترف الشیخی انک
 لیکن محال المزاج کما عرف من قبل و اگر بکار و زاری و فریاد و بغیر است کما هو معلوم بخان
 پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مضایف نفس و است ولا یقدم علیه
 احد من العقلاء یا بار خدا یا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعد از
 این اوراق بر نشان از نمرات نفسا و لذات شیطان است کما لا یخفی با کمال از وجوه لا تعد و لا تحصى
 بعضی از این بطریق منوج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این چنین اندوه را بطریق روایات کما مر
 شطر منها بنات صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید و لا اهل بیت که مطلق چشم مال اضا
 ویده بصیرت شان از تعامی نمی گشاید جمعی گویند که بکار و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
 افعی بابو بکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب منقر در میان ساله و دیگر ایفات خویش تفوه
 بان نموده و خضر اما سیر هم در کتاب مرقوم الصدور بقول بان کرده و هرگز از جلایان کبریا الهی و
 روح مقدس نبوی صلیم خوف و شرم نمیکند و عجز فرمایند که بقدر عداوت صدیق نفس الامری و عدم
 و آیت نبوی باینهمه امتداد زمانه و معاشرت و مصاحبت و یرینه چه نزد و مادر نبوت

نفس نبوت بر بانی شود بلکه نفس فرست هم بر جای خود میماند چه جای مزید عقل و گیاست نسبت
 به جمیع است خواجه محسنی علیه اول بخار از محاسن نقل کرده بعضی اصحاب بناذعه قال قال رسول الله
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَقْسَمَ اللهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ قَوْمُ الْعَاقِلِ فَضْلُ كُنْ
 سَهْ الْجَاهِلِ وَافْضَارُ الْعَاقِلِ فَضْلُ مَنْ صَوَّمَ الْجَاهِلُ وَاقَامَهُ الْعَاقِلُ فَضْلُ مَنْ شَخَّصَ
 الْجَاهِلَ وَلَا لَبَّ اللَّهُ رُسُوكَ وَلَا نَبِيًّا سَتَيْتَ كَمَلِ الْعَقْلِ وَيَكُونُ عَقْلُهُ
 أَفْضَلَ مِنْ عَقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ زِيرَاكَ بَقْدَرِ عِدَمِ اسْتِصْحَا. صدیق که اظهار صاحب کامل بهائی و غیر
 در کوچه پسنداده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت از ظلمان راه رفته و بر
 نهذب بخوان هم ستم نیست که اراده الطریق مستلزم ایهال الی المطلوب نبه باشد بخلاف
 استصحاب چه ابو بکر یک صحیح صد کافر از دور هم اعلام تواند کرد کیف وقتیکه نزد سرور برابر
 رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثل استیواند گفت که ای ثور بخندان از خدا
 تیر سبد و در گرفتاری خاتم المرسلین یاده ازین می کنید در نصیحت هم معنی محبت برقرار میماند و هم
 بجفای حال میشود و اینهم بخمال حمایه قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یا رخا وقت بحق کفای
 وقت مسرت بود که اکنون بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت خرن ملال
 و نیز بدین ثاقب این پیران با بالغ خطره نکرد که افعی بود ب طرفه نادبی اعمل آورد که نقیض علی باشد
 ندانست که وقت گزند صحیح بجای چنین خرن محکمین بعرض برین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهم
 خرن اندوه بنا بر امری متفاوت قناده چنانچه بومی نمیشی از قول مولف هم بدایع اهل باطن که
 و بر منقوه بان میشوند که این خرن و اندوه بنا بر عدم و نوق بر و اعمده الهی و اخبار رسالت نباهی
 وقوع یافته چنانچه اینهم مهملات و خرافات از زبان سلاک و کتب دیگر میتوان یافت و همه چیز تم که هر کدام
 این ضامین عباد ابله بر اصول خاصه حضرات امامیه بجناب مرتضی راج ساخته شود و جز آنکه دست
 بر اصل نظر اند و پرده ناموس خرد و در نه چهره دیگر بخمال نمی رسد بیا نش بر وجه

تلخیص و اجمال نکته از مطالعه بحار مجلسی بصائر الدرجات در کمال طهر است که چون جناب
 سید النبیین را به حیرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب بر فراش خود بگذارد و خود
 بغار تنوچه شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ائمه المؤمنین شوری نمود و این را از رانندگان
 گفت بذروه عرض نمایند که آیا از خوابیدن برین فراش فساد تو سلامت خواهد ماند و از صول
 مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی بجا چون اهل کفر و ضلال را بویش شده رو بغار تنوچه و ندخوفی و جز
 ائمه المؤمنین لاحق شد که با و آسیب بآنجناب رسانند تا آنکه باین قتل و اضطراب بن برآمد
 و طی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشت آنجناب صحیح و سالم یافت حضرت از سبب حرکت
 پرسید پس اضطراب قتل خود را اظهار نمود پس کنون سوخ و دوشوی مرا تنوخی بر موی عید طی
 و باره حفظ سید النبیین این ایدی کفره و شرکین و هم مذاق حدیث شریف که از اناست تو
 سلامت خواهم ماند کجا باقی نمایند و احسب که از اولالالباب بنیاد و شجاعت و دلیری این
 بر اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شد و با تداوم کشید بخلاف او بکر که از جای
 خود نه جنبید از ترس از آن محفوظ و مصون میداند و غالباً نزد شوستر بی اتباع او
 که انعی را مورد آتالیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیرالمؤمنین کردند که از
 کثرت ضرب و شلاق تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی سئل از قبیل تنبیه تا چه
 باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فایده بران بهتر شد عا شایعاً عن فریاد
 و از نجاست که باندک غوره معان در مطاعن حواریین سید انس و جان یقین جازم معلوم توان
 که اکابر علماء و قداما امیه لباس محبت او عالی از نوصب خوارج قصبات سبق میرایند
 و از عدوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه ایشان از شجاعت و کمال
 ایمان و تصدیق شیر خدا شری و نه از اصول و فروع شریعت غاوری و مفری و فذلک اقرار است
 مفری که از علماء ایدیش لغزشی رود و در بیان ساله آنکه محمد بن جریر طبری می نویسد

که ابو بکر از هجرت و رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خضری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین پرسید او از توبه ای
 بسوی غار خضری داد و گفت که اگر ضرورتی داری با آنجناب ملحق شو ابو بکر سیرت میرفت تا آنکه در رسید
 و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مثنی سرعت فرمود درین اثنا شراب
 نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت بای شریف بصدقه ملاقات سیکنه فکار گردید و سیکنه
 خون از آن زخم تا دیر جاری بود و در نهایت کسی که زیارت کتاب مذکور که انجایت نام دارد
 الوجود است مشرف شد و یا انچه علمای اهل حق از کتاب مذکور قصه هجرت انقل کرده اند
 دیده بی اختیار خاتمه آیت با جمله تلاوت میکند و تفسیر همه بیست و هفت کلمات دارد زیرا که ترجمه
 طبری که با عتراف کشمیری در تفسیر مطابق اصل است نزد فقیر موجود یعنی و اثری ازین بیان در
 یافته نمی شود پس معلوم شد که عین افرست و الاشیعی کی این روایت را فرموده است و آنجب
کل العجب که حضرت مولف یا اینهمه و عامی انصاف و تجنب از کجروی اعتساف بجهت
 گردانیدن این خزن بذات مقدس غوی چندین سخریه مضحکه نماید و به لحاظ اینهمه روایات
 مذکور که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعدا را متصور میکند و خزن را بسوی آنجناب راجع میگردد
 قاه قاه نمیکند شعر چشم بداندیشش که بر کنده بادیه در نظرش عیب نماید نه قول سلمان الخ
اقول این از جمله کرامات فضل الصدفین است که بمجرّد تسلیه و موعظت عمر فاروق که چنین
 همیشه گرفتار شده بود نجاته پیشار شد و بر توفیق و تقوی خلافت و تدارک انچه از انصاف دور یافته بود
 کم است و خواست که بجهت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از آن بود که ابو بکر صدیق اخلافتها
 مردم را در غسل و مدفون زیان برداشت و اجله اصحاب بطریق صیبت شریف برین امور گماشت
 چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشته و بسیار از تواریخ مؤید این مضمون است کمال انجفی علی مرتضی
 بلکه از کتاب نوار بدریه میتوان یافت که اجتماع و تجمیع و غفلت و جهالت خلافت بعد از دفن پیغمبر
 الصدفیه و آنکه و سلم است و این کرامت بدان میانه که علمای جلال تواریخ امیر در کرامات و معجزات

واضطرار و فوراً تمام که از ارباب ترم بر اصل درست دیدنی است و معلوم آنست که حضرت
 سید در جواب از نهایت نارودند بار رسول خواهند گفت که اینها از درودین بوده است سبحان
 در زمان انقراض از تجنیز و تکفین کدام بمیه برین نازل میشد و المقام یقیناً التفصیل کن علی موعود منی فی المنام
 آخر است ملاحظه قول و قتیکه اعتقاد شیخین رضی الله عنهما در باب متن شان بجانب سقیفه بعد الحجاز
 صحاب کرام اگر چه بعزت تمام باشد خوبین وجه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
 در مطالبند که چرا کاتبی که کسی باعث خروج باشد خلاف هد و توکل حضور در جماع
 اصحاب مصلحت شناختی حاجتی بدان نمائند که در این کلام اتفاق نموده شود و هیچ تردیدی نیست
 امر باقی نمی ماند که اکابر علمای طائفه از نهایت نارودند بار رسول مقبول میگویند و داد و جور و جفا
 میدهند و از روز دوازدهم ترمی نگرده افاده می نمایند که اینهمه از درودین بوده پس کی یا بلکه
 جناب العیوب منین از داوره و درودین و اسلام خارج میگردد و چرا نباشد که حضرت امیر را
 مثل فریاد خنجه هم انداخته باشند چنین بحکم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
 و رفع و جد مفارقت سر و عیال این مطالبه و اقم میشد که ام بلیه زباده تر از ان نازل می شد که
 حضرت امیر عیسی است از زنده و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجنیزه و دفن بشیرند و رعیت بیفرود و براه
 خوشامدند و با وجود وفات سید را بنایا میفرست که ام و اسیه عظمی برین منزلت می یافت که بعد
 ازین نازل شد و جناب امیر را بطعم قطع می نمود و حکایت تفصیل مرآه اینهمه امتداد زمانه که در متن
 جناب قریب یافت اذنا و روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود و المقام یقیناً التفصیل کن علی
 موعود منی فی المنام آخر هذا قالوا و بعد المؤلف اندی سبب شد فی الا خلافت جث و قمع عن
 الا خلافت اللهم ان الله انهم اليه انصوا ثم مع ذلک محبت می افراید که مؤلف عزت شیخین با تصدیق
 و عداوتی باشد خویش خلاف باقم دانسته و هرگز غرض نگرفته که خصم او نظر با مؤلف الامیر میسوزند
 گفتند که این زمانه عصب بری آن بود که انصار را از غفلت بیدار نمایند و بزودی تمام خود را

و درین سرور عالم رسانند و این تو حیدر بر آفتاب سیده شمشیر میشود که باریک هم نام و شون را
 گذشته خلاف زهد و توکل چنانچه از منطق عبارات حق البصیرت مفهوم آن بر آید زیرا که ملا باقر را هرگز
 استظهار آن حال گشته بفرمانی از خانه بعد از جمیع افواج فایز میراند که رواه محمد بن نوم خاک بدین
 شان قاطبه متفق الکلمه میگردد که خرام آن محدوده تنوعت و طهارت بعینه خرام جناب رسالت علی
 الصلوٰه و السلام بود و تمامی مسافت نامدار اختلافت بهین طور بحال شدم و مباح قطع نموده
 اصحاب در آمدن کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و رواه المجلسی فی البحار و حق البصیرت و غیره من
 الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در بانی مبارک فاطمی می پیچید
 چون فرآن بر کمال بفراری و دلالت دارد و کما لا یخفی پس همین چادر دلیل بر عتس خواهد بود و
 یا اولی الباب قال فی الحال المتجر الحکیم بداهه الله تعالی الی صراط مستقیم
 القصه تا کجاستی شرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند برداشت و بخیر توهم
 از که توان خواست لهذا رجوع با سخن کنایه می سازم که هرگاه حال ثبات نفس و قوت قلب
 باقی باشد که بعضی نوم یقینی خود بعد از رسول فریب استحال عقل است بلکه بر یقانی
 و اگر کسی گوید که شاید احداث در دین سوره خاتمه خود بجهت غصب خلاف که مضمر خاطر است
 باشند از کلام رسول بالبصیرت نمید گریسته باشند گوئیم که این امر خود ظفر بالمطلوب و میر باز در
 دل این زوکره بود پس گریه بر آن یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول نام صراحتا و احداث
 مستفاد بود یا بالناس کار تباهی فرموده باشند و علی نهادر علیه جواب عنی انما الکاشون بعد که بلا
 فریه شد واقع شده یعنی نفس ما خبرت یا رسول الله انما الکاشون بعد که و محدثون مانجه و الباطل
 اتمان همی گندارن او شده برای آنکه این بهیچان خود ختم ساخته که انچه دلائل از جانب اهل سنت
 اند و آن فرنگند و بلکه تفریط فکر کرده الباطل آن بر نزد و الا اتمان همی عین شمس
 رسیده محمد زقانی شایع موطن شرح انچه بدیت میگوید است که انچه است که اسلمو

قال فی الحال المتجر الحکیم بداهه الله تعالی الی صراط مستقیم
 القصه تا کجاستی شرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند برداشت و بخیر توهم
 از که توان خواست لهذا رجوع با سخن کنایه می سازم که هرگاه حال ثبات نفس و قوت قلب
 باقی باشد که بعضی نوم یقینی خود بعد از رسول فریب استحال عقل است بلکه بر یقانی
 و اگر کسی گوید که شاید احداث در دین سوره خاتمه خود بجهت غصب خلاف که مضمر خاطر است
 باشند از کلام رسول بالبصیرت نمید گریسته باشند گوئیم که این امر خود ظفر بالمطلوب و میر باز در
 دل این زوکره بود پس گریه بر آن یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول نام صراحتا و احداث
 مستفاد بود یا بالناس کار تباهی فرموده باشند و علی نهادر علیه جواب عنی انما الکاشون بعد که بلا
 فریه شد واقع شده یعنی نفس ما خبرت یا رسول الله انما الکاشون بعد که و محدثون مانجه و الباطل
 اتمان همی گندارن او شده برای آنکه این بهیچان خود ختم ساخته که انچه دلائل از جانب اهل سنت
 اند و آن فرنگند و بلکه تفریط فکر کرده الباطل آن بر نزد و الا اتمان همی عین شمس
 رسیده محمد زقانی شایع موطن شرح انچه بدیت میگوید است که انچه است که اسلمو

وَجَاهِدْنَا كَمَا جَاهَدُوا ابْنِي فَلَمْ يَخْصُ هُوَ وَكَانَ يَشْهَدُ تَاكَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بَلَى أَنْتُمْ إِخْوَاهُمْ وَلَكِنْ لَا تَدْرِي مَا تُحْدِثُونَ بَعْدَ فُلَانٍ خَصَصْتَهُمْ بِالشَّهَادَةِ مِنْ حَضَرِ الْمَشِيدِ
فَكَوْنُوا خَيْرَ بَقُولِهِ هُوَ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَبَكَى بَوَكَرْتُمْ بَكَى كَرِهْتُمْ نَيْدِ اسْمُهُ عَلَى فُلَانٍ
الْمُصْطَفَى ثُمَّ قَالَ إِنِّي كَانَتُنَّ بَعْدَ إِسْرَائِيلَ فَهَاجَمْتُمْ تَأْسُفًا حَقِيقَةً لَا سِيَّيَا إِلَهُ مِنْكُمْ
بَكَى بَعْدَ ذَلِكَ أَخْبَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَبِيُّ عَمِلَ الْبَرِّ فَمِنْ شَهَادَةِ أَحَدٍ
وَمِنْ مَاتَ قَبْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِنْ خَلْفَتِهِمْ بَعْدَهُ وَهَذَا إِتْمَامُ الْخَلْفَةِ بَلَى
مِنْهُمْ مَنْ أَصَابَ الدُّنْيَا بَعْدَهُ أَمَّا الْخُشُوعُ وَالْعَفَافُ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ أَنْتَهَى فَانْصَرَفَ
إِلَى مَا كُنَّ هَذِهِ الْخَبَرُ الْمَذْكُورَةُ عَلَى كَوْنِ ذَلِكَ لِحَدِيثِ إِسْرَائِيلَ الْغَيْبِيِّ فَرَعَ عَنْكُمْ
اسْتَحْذَرُ الْكَوْنِ الْإِسْرَائِيلِيَّ حَقِيقَةً وَهَرَبَ بِهِ كَيْسَ بِنَامِ حَقِيقَةٍ كَمَا رَقِبَ سِلَاسُ النَّاسِ شَبَابًا
لَا مَحَالَةَ سَمِعِي حَلَّةَ خَبَرِهِ خَوَاهِدُ بَدْوَسِ بَيَانِ الْبُوكَرِ كَلِمَاتُ تَوْكِيدٍ لَعْنِي أَنْ دَامَ مَا كَيْدُ وَدَيْدِ لَمْ يَهْتِ
كَهْ جَوْنِ ابْنِ كَلَامِ بَانْكَرْمِيتِ وَأَرْبَعُ مَرُورَةٍ فَاكْدَهُ خَبَرُهُمْ مَقْصُودِي نَيْتِ بَلْكَ لَارِدِ الْبَادِرَةِ بَقُصُودِي
اِسْتَسْبَحَ كَلِمَاتُ تَوْكِيدِ سَبْقِي بَرَانِ خَوَاهِدُ بَدْوَسِ كَمَا سَمِعَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ نَبِيِّ الْقِيَامِ بَقَايَ خُودِ حَالِ
كَرْدِ وَرِخْيَارِ بِي نَدَارِ وَخَطَا كَسِي خَطُورِ كُنْدِ كَقَوْلِ شَارِحِ مَرْوَرِ حُجَّتِ نَيْتِ جَعَلَتْ سَتَهَامِ حَقِيقِي
بَاشْدِ زِيرِ كَاكَ اِزْجِينِ مِيدُ وَادِلِ جَنَابِ صِدْقِ اِكْبَرِ سَتَهَامِ سَيَكُونُ وَبَعْدَ جَوَابِ بَدْوَسِ مَوْشُوعِ كَبَرِي
مِيْفَرُودِ لَا بِالْعَلَسِ عَكَوَدِ وَرِصُورِ سَتَهَامِ حَقِيقِي جَنَابِ نُبُوتِ اِبْنِ حَوَانِ كَلَامِ الْبُوكَرِ بَدْوَسِ كَاكَ بَدُونِ
بَسِ اِلْتِبَ جَوَابِ سَتَهَامِ بِلَاوِ لَغَمِ سِيدَانِ دَبِي شَبِيهِ رِخَا مَدْحِثِ مَقُولِ مِيْشِدِ كَاكَ وَرِخْيَارِ بِي سَكُوتِ
مِيْفَرُودِ وَدَوِيرِ كَاكَ وَاضْهَحْ شَدِ كَهْ اِسْتَاكَ كَانَتْ بَعْدَ كَاكَ مَعْنَى حَلَّةَ خَبَرِ يَهْتِ وَدَوُوقِ صِدْقِ اِكْبَرِ
بَرِ اِخْبَارِ بِالْغَيْبِ وَشَنِ تَرِ اَزْ سِفِيْدِهِ صَبْحِ هُوِيْدِ اِكْثَرِ بَسِ كَسِي كَاكَ بَرِضِ غَيْرِ وَاقِعِ وَدَبِي اِسْبَاتِ اِتْقَالِ
وَبِي اِفْتَادِ كَاكَ سَرْمِ تَرِ اَزْ اَشْنِ خَشْرِ صَاوِقِ غَلَطِ اَلْغَمِ تَوْجِيْهِ اَلْقَوْلِ بِمَا لَا يَوْضُقِي قَا اِلْكَا بَلْكَ كَاكَ
قَوْلِ صِدْقِي مِي نَمَايِدِ وَدَوِيرِ كَاكَ اِبْنِهَا بَا فَنِي فَذَلِكَ اَلْكَلَامُ رَا بَقَرِي مَوْجُزِ بَيَانِ كَسِي كَاكَ اِزْ نَيْتِ اَحْدَا

البته احتمال دومی است بعد از آنکه بطریق احتمال دومی است چه لفظ بعدی قید ماخذ ثون افتاده
 است یعنی کسی که علم او بعد از آنکه ثون اشتباه می شود مسبب السوء می باشد
 و اگر بعد از این یعنی است احداث هم تعیینی است که هر طایفه یعنی ثون یقیناً و ثون
 اشتباهاً و چون بدلائل با هر طایفه برگشت که طرق توهم احتمال دومی صورتی از جواز ندارد بلکه
 بشهادت علمای اهل سنت غلط گفته با اعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار با
 است شوق ثانی متعین شد و الحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در باب اولی نظر شبیه می افتد که تصدیق
 کلام بحکم لا ادر خود اوال است بر شک احتمال دومی باز انکار از آن یعنی چه ممکن در نظر دقیق و محتمل
 است چه اوالاً قائلش را بجناب صدیقی عرض نماید و او که لا ادری و اوال بر شک بود شما چرا یقینی دارید
 که یقینید و با شکیان ما سفاقی اقبال خود را بر سید المرسلین هم ظاهر گردید و ما نیز الا ادری غلطی با احداث عدم
 احداث ندارد بلکه برای موصوفه متعلق است بنده انهم که چهار امور احداث خواهند ساخت بعد از آن
 پس نفی محلی تفاسیل محدثات است با مطلق محدث و ثانیاً این کلام بر حسب محاوره واقع است
 که هر چند مخاطب از حال مخاطب گاه باشد بلکه گاه است که تفصیلش از جهت فطاعت و شجاعت
 یا بصیلتی آخری کند و یا بهایم می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
 کرد و این سخن یک سلیقه فهم کلام بلغا دار و مخفی نیست و این کلام فقیر محض پسند محاوره نیست بلکه
 از اندک حصص قرآنی و آثار نبوی هم استفاده است که جناب سالتماک حال خلافت شخص خبر بودند و
 احتیاجی فرمودند چه در صورت تحریر که مفسرین تفسیر است و اعراض عن بعضی این گفته اند
 خبر از خلافت شخصین داده بودند و از بعضی احادیث حکم صارت بعلی بن ابیطالب استفاده می شود و خبر
 در شکوه بنامه حدیثی مرویست و آن تو مرق اعلیا و لا اراکم فاعلین تجدوها کما تجدونها
 و اینها دلالت صریح دارد بر علم نبود هر چند آثار وضع بر اهل فقرات این حدیث ظاهر است لیکن اگر ما
 بجهت دلالت بر خبر بودن مخبر صادق مذکور شده فان مقصود ما یتیم بذکرک و احتیاجی این امر وجهی

باریب منافض و تباوت را در احادیثی که اوجیح آن پرداخته غیر متناهی است مجموعی برخلاف
 تصریحات حکامی فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعه بعضی از کتب رسائل چنانکه ملا علی
 بهر سبب و نیابت شود پشت از بام و پرده از مکاند نافر جام می افتد و بر هر صغیر و کبر مانند بزیار
 اجل می شود و علم اضطرا حاصل می شود که مذکور است لفظ ساخته و پرداخته جدیدی از یهود و شقی است که
 بنا بر ابله فریبی و شایسته نیست بجهاب آمده می نسبت داده اند **قول** و اگر کسی گوید آه **اول**
 این سوال جواب گویا خطاب باز به فرضی است لغات بدان محتاج الیه نیست و این اهل خوارین
 قسمه آید گویا پاک است و شیعین بدان که در حقیقت مطلق الغنائانند هر چه خواهند گفته باشند بقول
 شیخ شیراز صریح و لیکن قسری در کتب دشمن است و از این مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق
 سابق اراده نصب خلافت صمیم داشت و در تهیه سبب آن میکوشید و بهر خواهش نیز
 در پی این امر بودند پس لفظ بعدی بعد که در احادیث فریقین بر فهم امایست باین بزرگان
 بی محل خواهد بود و نه بدینی که در یکبار از مقامات اراده با محقق ایشان کمال ظهور و توجیه یافته چنانچه
 در طعن قرطاس مانند آن تصریح کرده اند و راستی که مجالس برای تحریر حقیقه ملعونه و کینه نوده
 و در اندیشه **سبب** بنیاد صدیقی با وصف پنجم روایات و تفسیر و تهاوت و تطرف
 و تضوی و افتاد نشن نیز بر سر و بهوش کشیدن او بجز و جریان مبارک حبیب جانی زبان
 که سمت گرفتار یافت طرفه جوری و خیالی از حضرت موافق چند از اخوانش صدور یافته هنوز ندیده
 که اینهمه تکلفات خصوصاً در یکجا و ازاری کار حضرت شیعین است و پس در بیان ثوابی و شویون
 بر بنای سبب که ملایحه روایات که در کتب معتدله خود نیافته اند پس اینهمه تباکی و فتاکی بی نیکی خام
 بزرگان بزرگان نامیه است که در تکلف و تضعیف و م نظیر اند و تاخرین هم باد امرائی که اکثرین انواع
 فقرات و توهمین شده و مشتمل باشد و پیران بالغ کمال احسان و توحیل بیت می نبدارند و قوانین
 و عقوبت می بینند و نه و لها ایشان صدق و شایسته قسوه قبیح نمی شود تا آنکه مرید و کتاب خانی

مثل میرعلی صاحب آقا محمدی باید بلکه بران هم بدون تصرّف و طبع یا امید قاف بلا و بیایه شمر
 برنج کریمنی آید باز هم بنمیش و تصویر ضرایح مقدسه اسیران شست که بلا حاجت می آید بلکه در مرقه
 طبعه خویش یکی را زید بن بهاد و دیگر را شمر و عبید الله زید و میسازند و حقیقه باشد ارفط ابن بیت
 شاه نجف بتقلید قدما خویش که شعبیان کوفه بودند کافی الحار و غیره من الاسفار زید و غار و غل می بازند
 افسر هذا الحديث تعجزون وتضحكون ولا تبتكون وانتم سأكفون قوله وایضا
 اقول که سیکه درین اوراق نظر کند برومی بخلی است که اینهمه لاف و گراف و نوال پهلانی نایش
 سراسر است هرگز حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره علمای زنده بلکه منصبی را بر نمیدانست
 و در هر مقام احتمالات صریح را گذاشت بلکه صراحت از حق چشم پوشی اختیار ساخته قوله اما سید محمد
 اقول درین فادات هم محبت و نظرات بخند و جدا اما اولاً پس از آنکه لایسم که هرگاه استغفار
 خفیه نباشد لامحاله مخفی جمله اسنان کانون خبریه باشد و مقصود ابو بکر صدیق ازین جمله لازم می
 خور بود و اگر حضرت مؤلف و نیت مقام هم بر تصریحات رکبیکه در صورتیایه خود یا بعضی از اصحاب قاضی یا
 در قواعد علم معانی فریب نداده و قصه الطوال اختصار کرده و راه مطلب بطول و مختصر نبوده عبادت
 علامه شمس الدین آشتیانی انصاری در آنچه بنده به محمدان فهمیده پس مستحق فضل و بلاغت صدق
 مؤلف هم از بنمایانجوبی تمام ظاهر میشود و بطور می پوید که کتب رسیده هرگز این بزرگان نفیبه
 بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت نیست که اشفاقان قصد الخیر ای من یكون
 یصدقه الا شیاء و الا غلامه من یتلفظ بالجملة الخیر لیه فان عکیده اما یصدقه و الجملة الخیر لیه
 لا غرض احسن روی فانه انما حکمه اولاً و اما کتبه حکایه عن امرأه عمران و کتب لایق
 و ضعیف اننی اطهار الله خیر علی خیر و رجائاً و عکس تقدیر اهل کائنات است و تقدیر
 ان تلذ ذکر او قوله تعالی حکایه عن ذکر یا علیه السلام ربانی و هن العظمی من اطهار
 للضعیف و الخیر و قوله تعالی لا یستوی القاعد و من المؤمنین لایه اذکار الالبینما

من التفاوت العظيم لیسافت القاعد ویدفع بنفسه عن الخطا صغر لیه و من
 هل یستولون الذین یعلمون والذین لا یعلمون تحریر الحجة الجاهل وامثال هذا کثیر
 من ان شخصی و کما شاهد علی ما ذکرست قول الامام المذکور فی قوله قومی هم قتلوا
 امیرم ای هذا الکلام تحزن و تفجع و لیس باخبار لکنه اذا کان قصد الاخبار فلا
 شد و ان قصد خبره افاد و الحاطط بالحق کقولک زید قائم لمن لا یعرفک نه قائم
 او کونه ای الخیر المایه ای بالحکم کقولک قد حفظت التوراة من حفظه انتهى طلب
 این عبارت چنانکه می بینی است که صاحب فیض القاص قصد خبر را در وجهی صریح میکند و میگوید که
 مخاطب بشر را بحکم که ساز و کرد درین و نباشد چنانچه گوید زید ستاده است با آنکه ای مخاطب عالم
 این حکم مرا جابل گان میبر چنانکه با قسط قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و جبرین نظر آیات قرآنی و
 استعمال لغات و تصریح علمای معانی اعتراضات دارد میشود بیا نشانی که چون مریم پدید آید درش
 لغت پروردگار من و در دجانه من سوله شد و درین کلام که به این ترتیب است نه قصد کلام اول
 است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من عالم را بهم
 که استخوان است است شده و در اینجا هم هر دو امر را در نیستش علی بن ادر قول و تعالی که نشین
 و جهاد کنندگان بر این باشد مثل اینست استقامت بکار می که بحث ظاهر اخبار از سعی دران مقصود
 می باشد است قول او تعالی که علماء و جهلاء را نیستند پس حضرت که بر تفسیر نباشد علامه افتخارانی از
 ابتدا و خوان تفسیر عزیز فرموده که خالی از غبار است یعنی مراد اتیان است که شخصی که در بی علام
 بود قصد او چه درین و او نیست قصد کسی که بطایفه خبر میگوید و امر دیگر را داده کند قصد مادر مریم
 که امید به و است و دختر از وی تولد شد آنها رحمت است نه چیز دیگر یعنی و حسرتا که امید من
 حاصل شد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت که با علیه السلام آنها را ضعیف و ناتوان
 است همچنین ابهامی که در انهم آن دو چیز سابق مقصود نیست علامه بعد از آن او میگوید که این چنین

قول امام مازنی بران اول دلیل است و خلاصه تقریرش آنکه برادر عارف را قومی مثل کرده بود
 و ایم ترخیم ایمه بنابر شهر و قول جمهور محققین کتاب مذکور ازنی است که شاعر فریور را بزرگ تمام است
 سیکر دلیس قصد او بالذات در قول خود قوفی هم قتلوا ایم خجی انشا و فوس است یعنی قاتلین ازبلیه
 و عشره من اندام مازنی گفت اینکلام جمله خبریه است لیکن واقع اخباریت بلکه انشا فوس
 و اندوه است سرگاه غم طلب بلبس ازبان ناظرین با معین جا گرفت و غالباً بدین مؤلف
 سم درآمد اکنون بگویم که صدیق در قول خود انشا کما نون فامده خبر مقصود دارد نه لازم فامده
 آن بلکه مثل مادریم علیها السلام که تقدیرش متکسش و امید او برسم خورد اظهار خسر و افسوس
 و انشا حسرت میکند یعنی و حسرتا که عمر تو بیا قصیر است مالبیاطویل و عیض منید ایشتم و انشا
 تحسرا معنی است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
 جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشا تحسرا و افسوس است و لازم فامده خبر و قتی ضرورت باشد که
 حضرت مؤلف بران قطعی ثابت نماید که او در انجا بود و لازم فامده خبر قصد کرد وانی که
 ما عرفت آنفا اما باینجا حضرت مؤلف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود مخدوش است چه
 جامی آنکه حدیث را ازین و بنیاد متناصل کند زیرا که محتمل است که که حضرت صدیق نظر باین
 شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدا را حدیث
 و استفهام از وجود خود بعد انجاء استفهام حقیقی باشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب
 سم ارشاد نموده باشد و در کتب احادیث محدثین وایت نموده باشد لیکن از نظر مؤلف که منظور
 مطول مختصر از کتب و در فاداشده گذشته باین انبیه اقبل شهادت علی انفی است و حال
 بر آنکه علی طائفه قبل ازین سمیت گذارن یافته فلا فیده هره انشا پس از آنکه در آن
 تفصیل سرچشمه تا تر و صوح انجا مید که بعد از خبری آنکه مصد بمره است و انشا و در آنجا
 خبر باین با این وجود آنکه شارح موطن یعنی سید محمد زرقا که مؤلف در اسکا و نماید فاداش

اوست لکن بر آن نموده که جمله انما الکائنون استغناء تامی است یا بجمله ادر معنی خبریه گرفتن از
 عجائب افادات خواهد بود پس احتمال سابق را نل شد و نه توجیه القول بالایرضی به قائله لازم آمد
 تا بتکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحث ارادش قهری منوط شده و بنور اسلام مشرف نشد
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده که صدق فی ابوبکر بن حنین
 کذب النکاح چه رسد قول هرگاه اینها یافتی الی آخر التفریر اقول این تقریرات نیز مخدوش
 به دخول و مورد ابحاث دقیقه فحول است بوجه بسیار لکن بر و مالاختصار بر بعضی از آن گفتنی
 نخستین آنکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لاسم که بجهت قید بعد
 که بر اصول خاصه اماسیه از خسو و زوائد بلکه مخالف واقع است کما سبقت الیه الاشارة هر دو
 متلازم باشند باینکه هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت میباشد
 مادامیکه تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خود است و مؤید این احتمال نیست که بعد از جمع
 و یقین احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف خلفا راشدین و آنکه اول
 ایشان ابوبکر صدیق است و بر دست او اهل ارتداد و خذلان بقول خواهند شد و در اوقات
 کرده حق پزوده دین اسلام مؤید خواهد که دید بوحی الهام معلوم فرموده بود و انیمه امور بر وجود ایشان
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
 نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلفا واقف بود و سببی انشاء الله تعالی بخلاف علم
 احداث مؤلفه القلوب حفاة اعراب بتعین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
 باین پنج درخیز منع است علاوه بحتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی واحداث
 محتمل است پس چگونه برین مجموعه شمل مجبوره شهدار احد کواهی باجمعه انیمه احتمالات را گذاشتن و
 رو بر او اهل حق کردن ایشان که منقیر و طمیر را ذکر می کنم و باطل آن می پردازم جز بلبشیر چیزی دیگر
 مقصود نیست بلکه هر ورق این ساله کذب این دعوی محمدی که حسب تکذیب قول صدیقی و اراده باشد

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر بنافستان انصوح طبعیت است
 علم شگفت دوم آنکه بنابر وجه اول از وجود اربعه مخاطب باره رفع دلالت تا در بر احتمال
 افادات سابقه است که مقصود از جمله انما لکما نول فاده لازم خبر است چنانکه شخصی بجا فطران
 گوید که تو حافظ قرانی و جوابش تفصیل گذشت که این مغلطه بین نیست و دلالت بر آن دارد که اگر
 معتمد به بلاغت از نظر مبارکش بلکه صدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و بخواهی کلام علی
 اعلام رسیده علاوه بر گشتن حصول یقین بوقت نیست سیما کسین چنین اوا نهیب که بکار و زاری
 از عادات او باشد و وقت قلبی او از قطعیات سوم آنکه قبل ازین زبان قلم گرفته که اصول
 و یقین احدث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر تفصیل
 که فریدی بر آن تصور نباشد خواهی دانست که سرگز این احادیث برخلاف الطباق نمی یابد و
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بر حال خلفا و قوت تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
 خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب درسیه هم باید فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
 معنی مای صوفیه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشد بلکه لفظ مفرد مثل امر و شی مثل تعبیر بنیاد
 بر تقدیر تسلیم مای صوفیه معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنند بعد
 از من هرگاه علت غائی از تحریر این ساله فریب عوام است در معنی آن میفرماید یعنی نمیدانم
 که چه امور احداث خواهید کرد بعد از من عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بعباده
 خلایق است او هم اشعار بعباده که هم تجرید قرآن مجید الی غیر ذلک علی اصول مستحبین
 نفوذ باشد من المستحبین عجم آنکه مولف رساله درین یکی تصریح فرموده که در معرض بیان سکوت
 نیاید کرد و لیس محال آنکه در قلم تفصیل جز تا و تعیش ساکنین معرفت حالی غایب خویش منضیل نفرمایند و در
 اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت برخلاف واقع از خود نمایند و این شان علمایم بعد نیاید تکلیف
 سید المرسلین که بر آزاره شبها و تحقیق حق بر تمامی جن و انس معیشت گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه ازل تسل بر است که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
 میشود که انجناب بجهت فطاعت و شاعت اتمزیل محذات نفرومود و ایهم بدستور تراود
 لاطالی سابق سخت بوج و پا در هو است زیرا که اقوال مفسرین یقین بخلاف آن دلالت دارد
 در مقام عبارت خلاصه المنهج کاشانی که عبارت فارسی است التهامی کنم میگوید که روایت
 است که سبب آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز بار ختمت کرده بود میان
 اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدین پدرم خدمت
 رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت باریه قطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که مادر
 اسکندریه بود او را تنجه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در انجا بخدمت خودش
 مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سر الرتبه دیدیم انجا نشست تا رسول الله
 آمد عرق از روی مبارکش بچکد حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را انجا
 من آوردی با او خلوت کردی حرست من نکند داشته و بادیکر زمان این عمل نکردی حضرت
 فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای ضمای تو
 خود حرام کردم اما سخن سرست نزد تو بمانت باید که با کسی نکوی و در آن خیانت نکنی حفصه
 قبول کرد و چون بیان عایشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و
 عایشه بود آن دیوار را بگفت عایشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای عایشه فرزده
 که رسول باریه را بر خود حرام گردانیده و ما را تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه این
 حکایت بریل کنایه باگفت و این عایشه نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
 یعنی باریه قطیه و عیاشی بهناد خود از عبد الله بن کعبی و عبد الله بن ابوجعفر صلوات الله علیه و آله
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باریه را بر خود حرام گردانید و در اخای آن حفصه امر فرمود
 حفصه را گفت مرا سر دیگر بخت باید که از این باریه بچسب نکوی و در کتمان آن کوشی و اوقات

نمائی و آن امیت که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این است شوند و پادشاهی کنند و مقصود
 از سخن خویشا من گشت و این بر دوسر را با عاقله گفت و هر یک ایشان این سخن را
 باید بخود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه تعجب کردند و در افشای قصه خلوت
 خود تعجب بر زنش کردند حق تعالی باین آیت نازل ساخت انتهی و از اینجا ظاهر شد که چنانچه
 از تحرم ماریه مقصود است و بر بشیر ام المومنین و چنان از امر ثانی و بر سبکه ادنی بهره از اسلام داد
 میداند که چون این خلفا بر اصول امامیه در حقیقت کفر مغوی و تحریک شرعیت و غیره مصطفوی
 بود بشارت مومنه بلکه مادر مومنین بآب سید المرسلین بغایت مستعجب بلکه محال است پس معلوم شد
 که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارت عاکیه بشیر کرده اند از و زام المومنین را مخصوص
 این اوقات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقض فهم مؤلف داشته باشد سیاق و سباق
 این خبر از قسم اخبار انقباض میسر میسر چه جا آنکه بر او دعای لا طائفه مؤلف بآید یا خدا یا اگر گو
 که ام المومنین سلام و ایمان و آیه همد است و در نصیحتات امیر المومنین و ذریه طاهره
 او علم عماد بر او ارادت لیک در نصیحت لازم می آید که نکست مصطفوی و الله صحیح نباشد چنانچه
 فقه را در کتابیه بر معنی نقل کرده اند که نکاح مومن با صبیحه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
 حربی معتقد که لا یخفی علی ساطع الانعام چه جا آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت علی
 و مقصود را مثل سخن این کفار و منافقین شمارند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
 نده که لا تیکونوا المشرکین کفر یومر و لا کماله مؤمنه و لا یخیر من مشرک که پس ایمان که
 اخلاص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصاً و فیکه تعلیل قرآنی را در مقام صنم
 نایم چنانچه برای تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارت غزوه خندق طبعان و برقی اسلام در
 خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و احمد سعد علی ذلک سفتم حدیثی که در آن
 حضرت امیر العجمه و خاموشی نامور ساخته اند الفاظش صحت ظاهر عبارات مؤلف نظر بدان

میکند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون مصیبت
 نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از آنست که صبر یک چیز مصیبت میباشد بطاعت و عبادت
 انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباشد پس میتوان گفت که حکم مصیبت در بعضی از وجهه کما اشترنا الیه
 مدعا الحق خواهد بود بل احوال علی المقصود و از اینجا و عام رساله حدیث اثره از یاد آمد و حق خواهد بود علی
 عرفه شهادت غالب هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصیبت برای مدعای من کافی
 و دافی نیست لفاظش را ذکر نفرموده ششم آنکه لفظ اینها و لفظ او اهل و لفظ فقرات الصبیحه
 جمیع با و از بلندند امی بن معنی میدهد که آنچه قبل ازین خاتمه و حدیث الحق در حق ابو بکر صدیق
 و مانند او آمده و آن بر خلافت را شده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است این خاتمه سالم ازین
 و اقر است پس بنویسم که هرگاه انقدر حدیث از اخبار مطفوحی است و دلالت بر معنی میکند که حضرت
 از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب من علی رضی خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این اصل
 است هرگز باز از من علی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی علیه و آله
 و سلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی رضی را خلیفه خویش نگذاشته و کما هو فی الواقع گذشت و یوید
 العقل والنقل البیان و در عز و زوال است که میباید یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک
 وإن لم تفعل فمما بلغت رسالتک یا فیه تنک عذابا الیما و خصوص این امر از مقررات
 است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی علیه و آله و سلم با وصفی که میدانست که مجادله با تعدیه
 از روی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح و حق عباد و مکه
 صحابه را زمین کج محل کمال شفقت و عطف بود و نه عمل کرده که باین سبب دین و ایمان گشتند و لکن
 این قبایل را در عدم تنصیب نصب العین بود کما لا یخفی علی من در رسالت القوم سببا العصیه و السبک
 امیر می چنانکه از لفظ لا اراکم علیین و لفظ تائید میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در میان
 نام است آنچه در خیالات امیر میگزیده که نامت مثل نبوت است از جانب حق انجالی ناسی از

علماء و ساداتان مدخل نیست و مویدا یعنی است آنکه چون مردم بر ایت نزد امیرالمومنین شدند
 و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرمایند و این همه را شرف نماید فرمود اگر مباحرین دین
 و اهل بدبسمع شوند آنوقت خلیفه سی و نهم شد چنانچه از مطالع کتاب میثیل نهج البلاغه و شرح
 آن هویدا می شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر خطاب اصحاب گفت که یکبار الهی را
 خلافت مرثیانشان بدو بامین عبت کردید و حال آنکه خلافت و ولایت زنیهارند ششم و اینهمه کلمات
 طیبات برخلاف مقتضات مایه لالت دارلو کاذبا علمون و لا یستعملون فاضل جالسی در عماد
 الاسلام که جامع نفوات علمائی قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابل حضرت
 امام راز چه بیچ و تاب که نخورده و چه تسویات مفرخه و تاویلات مخفی که بر زبان نیارده اند
 و عباد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر حاش نگذاشته اند و همه انجیالات و اوامع خویش را
 ساخته لغو و باله منده هم آنکه حالیا وجه اخائی امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
 که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا نبی لا تقصص
 رَوَايَاكَ عَلَى اخوتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ
 و از افشائی آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این بشارت عالیات و
 خصوصش مخین مباحن مخفی سید شت ناموجب حسد نشود و مفاسد پیشین نباید باز و هم آنکه از قبیل
 مذکوره فی الصدر بعد ازین وجوه مسطوره می توان برد فَاَنْتَهُمْ صُرِدُوا فَمَا قَالَ اللَّهُ لَعَنَ الْكَافِرِينَ
 اَعْمَارُ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ قَهْلُ تَرْتِیْلٍ مِنْ بَاقِيَةٍ و وارو هم آنکه مثل است که حدیث موطنه
 باشد و حدیث سجاد متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بر تاختان لالت دارد و قدمت من قبل مطالع
 روایات صحیح اهل حق نیز مویدا ایند عاست کمال انجی علی المنجین محتمل است که عدم درایت حد
 موطن محمول بر معنی حقیقی بود پس قباح عدم ادراک روح نبوی از کمال لازم می آید پس و هم
 آنکه دعوی تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الخوض محمول بر حقیقت

منیت در حدیث احد هم منیت موقوف بر آن است که مؤلف در ساله که منصب استلال دارد
 بر تقدم اول و تا خوانی بیان کند و هنوز او در نیای عاجز نیست کما لا یخفی پس دعوی کور را بر فساد
 فاسد بر فاسد خواهد بود چهار و هم آنکه آن معنی چهار درین دو حدیث حدیث است اگر همین
 که فرشتگان حدیث انجوش سلطنت آنجناب از تفصیل محدثات میمانند پس همان است
 در کاسه زیر که عدم درایت و عدم ادراک روح بوجه انقراق از حد لازم آمد و حال آنکه
 مقدس متوجه بعلم تفصیل است استغفار است در وقت که نام حلائق بهم باقی نماند خواهد بود و
 این بیخار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی عطا علم تفصیلی است
 سبب آنکه علم قطعی جمالی هم مقتضا مصلحت نباشد یا نزد هم آنکه آنچه شارح ررقا از ابو جعفر
 استیفاء نقل نموده مؤید فهم صحیح آن است زیرا که مقصودش غالباً آنست که مجموعه شهداء احادیث
 رو بر و سر و رکانات از جهان فارخت بعالم بقا کشند افضل اند از مجموع کسانی که بعد از
 صلی الله علیه و آله و سلم هستند و وجه این فضیلت آنکه بعضی از این اصحاب تعلق دنیا دست و آید
 مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل باشد خصوصاً بتین بریل یقین وقتی می بود که شارع از این
 میفرمود و تفصیل آن لب میگوید یا فضیلت و مفضولیت باعتبار هر سر فردی بود باجماع از قول
 صاحب تنبیه لا یمنی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بریل خرم و یقین خبر از غیب داده بودند
 انقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرمود اگر چه بریل احتمال بود بر طبق واقع بر آمدن المقصود غیر
 ثابت ثابت غیر مقصودشان نزد هم آنکه دعوی انصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبداء
 خلافت باشد میداند و نظر با حدیث مستفیضه و یقین کثرت من قبل شارح نورانیت و ضیاء اعتقاد
 میکند که اهل علیه تضامین استمهید و الاستیعاب غیر تمام علین انصافیت مقدم هم آنکه حتی آنکه
 حلقه ایشان که بدلات قطعی احادیث و یقین بود اسلام و مسلم و مخرب کفر و کافین باشد از اهل دنیا
 شوند قبل از این آیات و احادیث بر نیده عاقد شد تا زده آنکه استاکلینی در تفسیر لمیت در مجموع

شریف ز امام صادق علیه السلام بذیل کربلای کربلای سبحان الذی اسری بعبدہ لیلًا اور وہ وہاں
 مجلس و تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر ان نقوش نموده الفاظ حدیث نیست ثم انانی الخازن
 بنکته و اناء فیہ لبن و اناء فیہ ماء و اناء فیہ خم فسمعت قائلًا ان اخذ الماء غروف
 غرفت منه و ان اخذ الخمر غوی غوت منه و ان اخذ اللبن هادی و هدت
 امته قال فاحذت اللبن و شربت منه فقال لی جبریل هدیت و هدت امته
 ثم قال لی ما ذاک رایت فی مسیر لی فقلت نادانی مناد عن یمنی فقال لا و اجبتہ
 فقلت و لم التفت الیہ فقال ذاک داعی لیهود فلو اجبتہ لتهودت امته
 من بعدک ثم قال لی ما رایت فقلت نادانی مناد عن یساری فقال لا و اجبتہ
 فقلت و لم التفت الیہ فقال ذاک داعی النصار و لو اجبتہ لتصرمت امته
 من بعدک ثم قال لی ما ذاک استقبلک فقلت لقیتم امرأة کاشفة عن ذریعہا
 علیہا مکر کل دینہ الدنیا فقالت یا محمد انظر الی حی اکلک فقال لا فکلک
 فقلت لم اکلک و لم التفت الیہا فقال تلک الدنیا و لو کلمتها لاحتمارت
 امته الدنیا علی اخرہ من بعدک انتہت الروایۃ بلفظہ یعنی خراب ما خدا
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و قصہ شب معراج میفرماید کہ خازن خست سد فح نرو من بھادر و در شب
 دوم آب در جرم خمر بود ناگاہ شنیدم کہ اگر آب خواہ نوشید غرق خواہ شد و امیت نیز و در شب
 سہم بی جبرہ شوند و در شیر بہشت گردن بس من شیر نوشیدم باز جبریل گفت از عجا زوگار و شیر
 چه دید گفتم شخصی از بہشت نذا کرد جبریل گفت جو داده بود گفتم نہ جواب دادم و اتفاقاً کردم
 گفتم خوش شد و الامت یوم می شد بعد وفات تو باز گفتم دیگر چه دید گفتم آوازی از جبریل گفتم
 جواب داد گفتم ہرگز جواب ندادم بلکہ التفات ہم نکردم گفتم اگر جوابی است تو دین جاری
 اختیار میکرد پس ز تو باز گفتم دیگر چه پیش آمد گفتم زنی ہر صفت کردہ می گفت ای محمد طریقی

بن من سخن بگویم نه گاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با و نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و
 خوشبخت که التفاتی نکردی الا است تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردی و انتهی محصلها
 چون مؤلف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و رة الى المجاز
 ما دمی که عرض از حقیقت بر آید و و انیت پس ثابت شد که بعد از سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان بر دنیا نبود و بقول مؤلف احد
 ایشان در عجب خلافت و اختیار است و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا را بر آخرت
 پس اگر صحابه که رخصت خلافت کرده باشند که بکس و لا یمن بلکه خباب سید انبیین بلکه حضرت
 رب العالمین میگوید که لازم می آید و الا لام بطل فاملزم شد و در صورت بعدیت منفصله با بعد
 علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مؤلفان سؤة المحققین است لازم می آید که در وقت
 نبی امیه با مخصوص نیز پیشترتی نیز اختیار دنیا را بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلافت بالقر
 عند الفرقین کما لا یخفی باجماع این بزرگان از اصحاب نبی خیا که در کتب حضرات امیه است خصوصاً
 منصب حضرت مؤلف که با تکرار قرآن حدیث کارش از اعتساب هم در گذشته و هر یکی از سخنها
 او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب لب دهان
 شیرین تر خنده شیرین سخن گفتن از آن شیرین تر و بنابر ضرورت که جایجا در مطا و ابجاث این ساله
 بوضوح انجامیده و جوابی که می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
 شعر آن کس که بقرآن خبر و زهری و این است جوابش که جوابش همی هیچم بلکه بعد از مطالعه
 این همه احادیث و دلائل قطعی بر خلافت خلفا راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان بالیقین
 این احتمالات در شان ملازمین و حواریین سید النبیین از نوع بخاراتی است که جوهر دماغ مؤلف
 فاسد کرده بی میتوان گفت که با عجز خباب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال نکرد و بصیغه تکلم
 مع الغیر که اشکاف از حال مجموعه صحابه بود که مؤلفه القلوب و جفاة اعراب نیز عموم و شمول داشت

برآمد تا هم جواب نبوی مطالبت بسوال پذیرد و هم اخبار مبطل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره و اضراب از نو مسلمان صورت گیرد فاجعه بعد علی ذلک و بر تقدیر صدور ضعیف و تکلم واحد و
ضعیف مخاطب حد هر چند نمی گفتیم که این مجاوره مثل دعا بعضی از ائمه اهل بیت است که با مخصوص
در مرتبه عصیان فظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب سلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیت بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاندن دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کما
و جاهد شهدا را احد حضرات امامیه کوش برین تقریر نمی نهاده و داد و ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
به پیچیدگی در نیوقت نابراشد ضرورت بروصایا امام علیه السلام که بر ائمه ارشاد فرموده و
پانزده ورق بجلد اول بجا تمام کشته دست میزدیم زیرا که از مطالعه آن اعتقاد امامیه دریا میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتداست یعنی لمخاطب تکلم نمود
عبارت حدیث **أَيُّهَا شَامُ كَيْفَ تَكُونُ أَعِنَّا اللَّهُ عَمَّا كُنَّا وَانْتَ شَغَلْتَ عَقْلَكَ عَنْ أَمْرِ كَلْبِكَ**
وَاطْعَتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ گواهی شام شخصی است که حکم ابو عمر و کشتی بر جمیع صحابا
صادق در فصل بزرگی فائق بود و صریح از عبارت حدیث معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبول
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه ناسپرده پیرو خواش نفس شیطان میکرد و مواس
بر جو عقل نورانی غالب افتاده بود و حال آنکه علمای امامیه ویرایش حضرت شیطان الطاق کجا
سبق اعتراف میهنه اللقب المبارک بی نظیر میداند و میگویند که در اشال این کلمات حضرات
خصوصیت مخاطب لمخاطب و مرعی نمی باشد و هم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطای
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیکرد و چه توهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تا آخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث المحض لازم می آید که تفسیر قل از علم نفسیه باشد
و مستحیل عقلا و نقل و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطای تفسیر حدیث بخاری و قرار
و بنیاد استدلال و قطعیت غلبت و صدور احداث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تا خرده بحث بجا
 مستحب است خصوصاً هرگاه که دلیل فرعوی مخاطب در محققاً بر یا خرده بحث موطا قایل کرده که میسج
 انشاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که در نصیحت تناقض صریح لازم می آید بلکه
 تناقض دیگر که بلاخطه تقریرات حضرت مولف در مقام لطیفی می بیند و انشاء الله تعالی در محقق
 رساله جایگزین است باض دلیل قوی بر آن قطعی بر عزم خویش بر تا خرده بحث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
 خواهد فرمود مذکور خواهد شد فاستظر انتظار را بیهوده اولاً تضارب صغیراً با کثیراً بستم
 انکه استدلال با احتمالات او نام درست است از حق زینب بدلی بدلی ثابت کند که تصغیر
 برای اشفاق و فریاد عطف است و نه قلت جماعت قبل ازین بوجه سده در یافتی که انچه بولفت
 عبارات شارحین کتاب تطایب صحیح بخاری قبل و قال کرده از تخمیلان فاسد بود پس مذکور
 فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خوانند شاید اینهم لطیف و انجاسد باشد که مورد عطف
 و مهربانیت از احسانت بختم خواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطف است
 از تصغیر با وصف احتمال دیگر که معرفت الصدور خیر خفاست بخلاف اینست حال گفته مذکور از
 حدیث موطا بستم و بکم انکه انکار فرق و تقدم تاخر بعد ضمیمه تقریرات سخت بمعنی افاناک
 قد عرفنا فی هذا التکلام والتاخر فقاظها لا مکار الاول واستحالی التکلام
 علی ان ههنا فقاظها و هو جواز حمل عدم الدایه علی المعنی الحقیقه فی الصوره الثانیه
 اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری وعدم جوازه فی انعکاس لا استیصاله
 جهل النبی صلی الله علیه وسلم و کذب به حاشاه عیذک لعلمه بان الصدوق و انشاء الله
 یصدد منهم الی کفر المغوی و غضب خلافة الوهی و یداخلو فی التکالیف
 الاخری فالقول بانیه لا فرق بینهما و ان کلوا حیدرهما مجوز ههنا ما لست احواله
 بست و دوم انکه حال وقت مقیاس این لطیفه تازه از فضول سابقه بوجه بی اندازه

معلوم توان کرد خلاصه بلافاصله از این مقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همینست که خلفا
 توحید و نبوت و معاد بنود و احداث ایشان منحصر در ابعاد حضرت است طرفه تر آنکه با این همه
 تصریحات بخرن صدیق بنفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم دندان سفید نیامد
 و سرخ و زرد میشود و حال آنکه در الوقت که اتفاق هجرت افتاد بالا جماع از امامست مرصوص خبر
 و اثری میان بنوع این عصیدت و عناد رانهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
 مؤلف اهل است بر آنکه ابو بکر صدیق در محدثین سجدت موطا داخل است و حال آنکه بسیار
 از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براین تبرع در سابق مرتب شد که مراد از ضمیه غائب احد
 و مانند آن همان لفظ اقلوب و حفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
 لیست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و ختراج
 بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را تفصیل تمام یاد کرده اند عجب که درین مؤلف
 باینهم دعاوی مزید انصاف با آنها نیرسد و بلازمین و اخراج اصحاب که انصاف را
 عبد الهدی در شان آنهاست متبادر میشود و بل نه الا اخراج عن الانصاف الی الوجوه و شایسته
 من بعد میگزارد که اگر سامع و ناظر بر طبق فرض مؤلف متصف با انصاف خواهند بود دقیقین
 که جناب مخبر صادق بلکه اصدق اصدا و حقین با اجرای خلافت راشده و غرزه خندق مانند آن
 خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار بر حال حفاة اعراب نموده ولیکن جب جاه طمع ریاست
 و مرجعیت خلعت ملکه سیران را در الخلافه کهنه و شغل مهات ملی و ملکی انجید و که غایت مقصود این
 بدون اختیار شیخ طاهر امکان نیست عنان مالک دست مؤلف را بوده و بنابر علی ذلک خبر
 استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش در مصارعت دارد
 لیکن فقیر تقبای حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت آنچه سلف صالحین در
 حق شیعیه گفته اند و قد ذکر فی نصیحه المومنین و نصیحه الشیاطین موجب عار و ننگ می نیدار و قال

الفاضل لمبشیر حکیم براه الدتعالی الی الصراط المستقیم و اگر برین
 هم فائدہ نوبین کدام بتلای عمای تعصب بسر کوه حق مبنی نبرد و از بحث و جدال بکسر کوه
 نمکشد هنوز این کینه بر جگر دوز برای مبارزه کشش کینه نوز در کشش دارد که لبهای هزاره و رانی بهم
 مسدود و آن انکه روی فی الصمیم البخاری فی باب غزوة الحداییدیه عن علاء بن مسیب
 عن ابیه الذین هما یقنان علی ما فی الفضل الجاری قال لقیْتُ البراء بن عازب فقلت طوبی
 لک صحبت رسول الله و باقیته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی اویا ابن اخی نیک که
 تدبیر ما احداثا بعد ان کنون نیک تا مل سیاه غلط گفتیم اصلا تا مل در کار نیست بلکه از اجلامی
 بدیهیاست که این صحابی حسان اعتراف و توجع مضمون اندری ما احد ثواب بعد که لا ادری تا حد ثواب
 بعدی نموده کنون کجا مانده گمان آنکه حدیث اول در حق حفاة عربست و نشان اصحاب از نسبت اش
 پس ارفع است کجاست شبیه آنکه در حدیث ثانی جناب اتم النبیین با احتمال و بعضی مخالفت با
 صدیق اکبر فرموده بودند و نهایت بذل جهد و تداوی الی حدیث آنست که شیخ نور الحق بن
 عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور تصدیق آن شده است حیث قال گفته است این
 سخن از راه تواضع و شکست نفس اشاره کرده است به فتنه ما نیکه واقع شده بعد خلافت
 عمر بن الخطاب آنکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود و بود و بجز انتهی و سخافت این
 توجیه چنانست که حاجت تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت مخالف از رکب زبانیها
 در نظر عامیان مجول عجز و اینها ید اصداغ باحق فاستموا له و ان نیکه سلمنا که انسان از
 راه تواضع و شکست نفس التبه نسبت از کما مطلق معاصی بخود میکند که من گنہگارم و گناه ما از من
 صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
 و غالباً بجز معصومین علیهم السلام این جمله ناس من حیث الواقعی گفتن صحیح باشد لیکن این
 نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی منسوب و ساز و مثلا بگوید که من از شر بزرگم یا قمار

میبازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه ای مثل احوادث را که در حقیقت لبان شرح بر غیر و
 تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویت اطلاق بر نمی آید و بن خود نسبت میداد و بضر محال
 اگر از راه انضمام نفس انضمام جایز باشد باری بصیغه تکلم مع الغیر و اگر صحابه جز در خصوصیت
 کبیر شریک میکرد این طریقه شکست است که اصحاب رسول با خود در انساب چنین گناه عظیم شریک
 گرداند تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک صحبت و بایعت اگر یک گفت طوبی
 لکم و صحبت و بایعت ما هم جایی تاویل بود باقی مانده اشاره به فتنه نامی بعد از آن فتنه با بر دو قسم اند یکی
 ظلمها نیکه بنی امیه یعنی اعمال عثمانی بر مسلمانان کردند و دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتنه و طعن بجز از حد
 یا ناصب و کرمی او خل نبود و در محرکه دوم بجایه بر این عازب شریک قتل عثمان نبود پس نیست احدی
 بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص تش که تکلم با او گفته بود و نیز اگر گفته قتل
 عثمان مراد بود آنکه تدریجی چندی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود علاوه بصیغه تکلم مع
 الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با انضمام قائم باشد صفت جاسعه باشد و را می شریک
 در آن فعل و اینجا بقرینه قول قابل صحبت و بایعت البتة غیر تکلم هم از صیغه تکلم مع الغیر اصحاب بود
 مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل تکلم هم شریک داشته باشند و علی ازیل جدا
 مراد بر این عازب نیست بلکه از خلافت چه جمیع صحابه بعضی بطوع و بعضی بکراهت شریک احوادث بود
 حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب خلیفه مباحصل میشدند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و چه
 ظاهر شریک احوادث شدند و مخالفت آنها ازین امر بجا بود که خدا می کریم بسیدیم اجتماع عدو کما
 برای جهاد هر واحد از آنها را و اعانت امیر علیه السلام و شرکت احدی من جیش الطاهر معذ و دارد
 و از اعتراف بر این عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود پس جواب
 قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خبر عاقبت از آن ستفاد میشود بیان کرده که ازین احوادث که
 اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم آنچه تو یقین خبر عاقبت و اگر ندانم و سرسری

متکلم مع الغیر واضح شد و ضوئاً ما و نیز وجه آنکه لا تدری هم ظاهر شد چه قائل تابعی بود و چه
 او سرگزید است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق و صخی تمّ النبیین بود لهذا
 گفت که تومیدانی که میان چه کردیم و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث تقارناً لا انتقال الرسول بعد
 بر سه من الزمان ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بطریق اولی ثابت است چه روت قبلاً
 را که چندان عرصه گذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب سبست و دو سال واقع شد پس
 حقیقی ابدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون با عمار اهل بیت نبوت
 و الهیتم نوره حق بر زبان فغانی جاری می شود همین موعوی فغانی بعد کلام نقول میگوید و در
 حواشی بخاری گفته اند که برار بن عازب از عمر بن ابی طالب بود مقصود او اسناد احداث
 بخانان علی بن ابی طالب است و تصریح کرده از ترس احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که این
 من التصریح است انتهی و لهذا محمد علی امام الدست چه یا علی بن ابی طالب علیه السلام خبر از
 احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق خباب و ولایت اب بود و
 احداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و توهم بباد که کسی مجال آن باشد که تفسیر مخالفان
 و تبعه اش تواند کرد چه اولاً این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
 ازین هم قائل مدح برار بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تنبیه گفته پس
 اگر عیاداً باشد برار بن عازب مجنون یا سقیه بود البته احتمال شد که در جواب قول قائل که خوشا
 حال تو که شرف صحبت رسول رسیده و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادر زاده تومیدانی که
 معلوم غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلان غایتش آنکه اگر
 قائل میگفت که طوبی لا صحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا ندی
 ما احداث بعد احتمال داشت که کردار معاویه را میگوید غلط گفته ام که متکلم را بنوع ماثول در فعل
 نه باشد این جمله نمیتوان گفت علاوه قید بیعت رضوان ابایی صریح دارد که از احداث معاویه

توان گفت چه در صورت تقریر کلام قائل و جواب برابر بن طوب فاعلین احداث نصف
بصحب رسول و باعیت تحت الشجره خواهند بود و حال آنکه ما از زبان و بیانه هم مشترک و فضلا
بقدر رضوان چنانچه موسی نور الحق لمجاشده بعد عبارتیکه نقل ما بعض حواشی البخاری باز نقل
شده می گوید پوشیده ماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند یارب مگر نسبت
به صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین عالمه چنانکه در مذاتهی لفظه التوحیه او بن سجد
الغشکوت و آخری بحال بن یزید عن انه لایواخذ باختر بل یظن انه لایموت و با این همه جمع
که لغایت وثاقت بعض عرض رسید این کلمه باز هم عاده جواب سابق میکنم و میگویم که اینهمه
تحصیل حاصل است کسی لله و لا رسول النصار کذ و عوز سازد که مفاد این هر سه حدیث است
الامیر ما احد ثوابک ولا ادری ما تحت ثون بعدی خطابا لابی بکر و اعتراف برابر بن باز
بقولش لا ادری ما احد ثابله و چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی مگر بهتر از هزار
دلیل نیست و البته لجرمی الحق علی لسانهم که ازین عبارت موسی صریح ثابت شد که همزمان
بنها ابطال صلوات الله علیه نسبت احداث لمخالفان جناب امامت انتساب میکرد
پس بجای هر دو افض که راه اسلام خود میر و ند معذور اند و نیز بوضوح پیوست که بیت
رضوان و امثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العرفه فایده ندارد و انتهی کلام المخالفات قول
و استعین بالرفوف الرحیم درین اوراق نیز بحث و نظرست بوجه بسیار
نظر باختصار بر بعضی از آن گفتا میگویم چنانکه در سایر این سالک طبع نظرست بحث اول آنکه
عقرب بدلایل ساطع و بر این قاطع واضح شد و درین نزدیکی بنو تیرین و جود روشن می شود
که قبلائی عمای تعصب و ادکیت و معنی خط خط و تدلیس و کسبیت و از بحث و جدال
بی سرو پا که دست نمی کشد و تیرهای مکرر و زخار شکاف که در کیش خود دارد که کلاه بر زده در این

و از زبان سید و زو بلکه آتش فیه الهی خرمن کرد یک سه سوز و بحث و و هم آنکه سمرل
 مؤلف ساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صورت و همیه خویش نشانهای نهانک میناید که او را از
 بدیهیات و لیه هم فیه و تورو و سید بد درین حدیث چون لفظ احداث منعل گشته فیه است
 که این همانی حدیث که در حدیث بحوض برسی حفاة اعراب استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ
 احداث استعمال باید مراد از ان همان کفر معنوی باشد که تبدیل تغییر دین معبر از سنت
 در ماسبق صده ظهور یافته و بر تو بروز یافته که این لفظ را بسیار از بزرگان دین بر حق خویش
 بلکه انبیا را نصیب آورده اند هر چند بقیسم احداث در سابق گذشته لیکن برب تنبیه مؤلف باز ذکر
 بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بدیم نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
 که در کتاب مطالب التمهید من خلاصة الخلف مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
 قال قام علی فقال خیر هذه الامم بعد نبیها الوبکیر و عمر وانا قد احداثا بعدهم
 است ما انما یقضی الله فیها کما یشاء و از آنکه حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
 و در سابق گذشته انما یشرع من ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول و هو ارفع یدیه الى السماء عریة تکلم فی النفس طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلك
 فما کان یأمر من ان اتخذ الذم مع من جوارب الحیة ثم اقبل علی فقال ان ابن
 ابی یعفور بن یونس بن مثنی و کله الله تعالی النفس اقل من طرفة عین فاحذر
 ذلك قلت فبلغ به کفر اصلحک الله تعالی فقال لا و لکن الموت علی ذلك الحال کان
 مهلکا و از مجملات ترجمه بخار و دیگر کتب عمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در کتاب
 استعمال یافته و الا سیباید که حضرت مؤلف معاذ الدیکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
 اعتقاد داشته باشد بحث سوم آنکه بجهت مؤلف میگوید که اکنون کجا مانده بر مقام خود
 و عین صدق سداست بر آنکه بعد از طی این مراحل گمانی در حدیث بحوض و در حق جنات

اعراب باقی نمی ماند بلکه بدل یقین میشود چه برابرین عازب هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الحق
 نتواند شد و این امر باطل حدیث بظاہر است زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات معتبره
 است که فرمود بدوزخ خواهد رفت احدی از ایشان که زبردست خرابیعت گردند چنانکه گذشت
 و دیگر مناقب نیز در روایات معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جنتی است محال است که عذاب بر او مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت تمت دوزخ
 برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلاً افزوده شود پس بر مقتبولین
 سانی اما نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حالانکه تتبع کتب ایشان مثل
 فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و منهج المقال میداند که آخر علایم رجال مامیه مثل این
 بزرگان در مناقب مقتبولین خویش و توثیق و تعدیل بنمایان امور که فلانی در بقعه الرضوان
 حاضر بوده و فلان در جنگ بدر و فلان در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقاً نمی رند و قید اضافت میکنند
 و نه حسنیت او را قبیح می نمایند و حال آنکه مقتبولین ایشان بر ایت ابو سعید که فرات بن ابی اسیم
 در تفسیر آورده از صدق سدا و بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رئیس انبیاء امجاد و
 مذ شتند تا با اعمال صالحه دیگر چه رسد بخص و ایت آنکه هر گاه آید که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
 وَ كُونُوا مَعَ اللَّهِ فَإِنَّ نَزْلَ الْجَلَالِ یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود گفت استید که این است
 و حق نیست حضار التماس نمودند که بیدان کبریا می آید که ما را علمی نیست مگر او بد جان گفت که جمیع صحابه
 تو باین صفت تصف اند و ایا این تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب نمود و ایت را بذات مرتضوی
 فرمود و وجه لالت این است بر آنچه گفتم از قسم بیسیات و لیس است علاوه حال برابرین عازب کتب
 رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر او است و بسیار
 اگر نظر بتواضع و مضمحل حدیث را بخواند و نسبت او باشد عجب نیست آنرا گذشت که خود را
 امیر با آنکه در خلافت خود پیراه صواب نرفته میفرمود احدی از اعداؤ تحسین نمیداد که از من

فتنه با نوبت بجا دگر و دشمن کشید و محاصره بن حو در البصیعه حکم مع الغیر فرستاد
 احداث میگردد و معاذ الله که دامن سارکش بلوٹ احداث مؤلف یعنی تبدیل و تفسیر شرح و کفر
 معنوی بلوٹ باشد و از اینجا است که در حق عارفین و اهلین نظم کرده اند شعر عن عبارت برقع ثیاب
 زدن شتی اعمال لوح و قلم داشتن پس بر عیان است که از هر من فیض صحیفهها معنوی کرم الله
 وجهه خوشه بار داشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه در زبان ساز و دلچسپ خواهد بود بحث
 چهارم آنکه انتساب عیبی کنایه مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص فی این قضیه
 اوقات است مثلاً اگر فیما بین اجاب سخن از آن بیرون رود که فلانی خیلی سخی و پریزگار است پس آن
 می گوید استغفر الله من سخت گناهکارم و شادمانسا شروع و تقوی برین سخن دارید الی غیر ذلک
 من العبارات و هرگاه سخن تعیین عبادات و افعال سه جبار میشود که زیر کمال عفت دارد
 و راه احصای کنایه می سپارد و پایی ثبات در عمارت شمنان فشرده و در جهاد کفره قضا
 سبق از مثال اقوان خود برده میگوید که من با انواع فسق و معاصی متبلا می باشم و در
 نزدی مثل منی امکیاب و نادار الوجود میمانند بلکه بدوش عتقا میدانند و چون کلام در استعدا و
 فضیلت و تحریر میکنند میگوید که من جابل مطلق و حرف ناشاسم بلکه کذبه نازاشم الی غیر ذلک
 آنچه حضرت مؤلف گفته که این منی باشد که کنایه مخصوص بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
 نمیتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بچهارم هم موقوف نیست میس خالق الارض و السموات
 و دانای نهان و آشکار نیز از تکایب معاصی معینه را ابتداء نسبت بخود مینمایند گوفاصل جایی در
 کتب مطبوعه خویش مثال نیمه را از باب خوشامد معاذ الله بدارد و قابل مضحکه شمارد نه منی که
 خیار بسید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و تحلیل
 اهل بیت ظاهرین است و قدر تفصیل فی صدر الاوراق میفرماید قَدْ مَكَكَ الشَّيْطَانُ عَنَّا فِي
 فِي سَوَاءِ الظَّنِّ وَضَعِفَ الْيَقِينُ وَإِنْ لَا سَكُونٌ مَعَا وَرَبِّهِ وَطَاعَةٌ نَفْسِي لَهُ

وَاسْتَقْبَلَتْ مِنْ مَلِكٍ كِتَابَهُ مِنْ كَلَامِ بَدِيعِ وَخُلُوصِ اِيْتَامِ مُصَابِيْدَا وَهُوَ يَدِيعُ اسْتِ
 عْتَقَا وَحَضَرَتْ اَمَامَ دِرْبَارِهِ خُودِ اَنْ لَوْ كِهْ شَيْطَانُ الْعَيْنِ عَيْنُ مَبَارَكِشْ بِالْبَقْبَضَةِ خُوشِ كِهْ مَقْدَمِ
 وَبَسْبِيبِ وَرَنْشِ اَنْجَنَابِ مَقَرِّ حِرْمَانِ بَلَكِهْ ضَعْفِ يَقِيْنِ وَادْعَانِ كِهْ رَاسِ جَرْمِ وَخَطَا كِهْ سِيْتِ
 اَكْتَوْنِ حَضَرَتْ مُؤَلَفِ ارشادِ مَدِيدِ كِهْ دَرِيْنِ اَنْتَسَابِ سَبْتِ كِنَاهِ مَخْصُوصِ مَالِ
 اَزْ مَعْنَى وَجْهِ كِبَارِ بَاشْدِ سِتْ يَافِ اَيْنِ اَوْ قِسْمِ اَوَّلِ يَدِ شُرُوبِ اَقْسَمِ ثَانِي وَاَكْرَيْنِ كَلَامَاتِ كِهْ قِسْمِ
 تَضَرُّعِ وَزَارِ بَدِ رِگَاهِ بَارِ غُرُوبِ جَلِ عَرْضِ كَنْدِ خَاجِ اَزْ نَابِ الْفِرَاعِ گِرُوَانْدِ سَخْنِي كِهْ رُوبِ رُوحِ اَحْبَابِ
 كَسَا نِيَكِهْ دَرِ صَدِّ وَدِجِ شَخْصِ بَاشْدِ مَذْكُورِ شُودِ نِيَزْ اَزْ مَخْنِ فِیْ خَاجِ خَوَافِدِ بُوْدِ جَانِجِدِ بُوْدِ اَيْغْنِي اَزْ مَجْلِسِ
 بِخِمْ شَبْدِ ثَالِثِ اَمِيْدِ بَاغِ نَكْتِهْ سَبْجَانِ سَبْرِ بَحْثِ حُجْمِ اَنَكِهْ بِرِگَاهِ جَانِزِيْتِ كِهْ كَدَامِ كِنَاهِ مَخْصُوصِ
 غَيْرِ قَرَارِ اَيَا مَنَسُوبِ بَخُودِ سَازِ خَاصَّةً وَفَقِيَكِهْ اَنْتَسَابِ اِنْ بَاغِيَارِ هِمِ بَاشْدِ هِمِ مَحْمُودِ حَيْرِ تَمِ كِهْ حَضَرَتْ
 سَعْصُومِيْنِ كِنَاهِي اَمْحُوْشِ اَرَاكِهْ دَرِ حَقِيْقَتِ بَرِ حَقِيْقِ مُؤَلَفِ مِلْسَانِ شُرُوعِ بَرِ تَغْيِيْرِ وَتَبْدِيْلِ دَرِ دِيْنِ اَلْمِلَّةِ
 كَفَرِ مَعْنَوِيْسْتِ اَطْلَاقِشِ مَعْنَى يَدِ بَحْثِ بُونَسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ چُكُوْنِهْ سَبْتِ اَوْنْدِ جَنَانَكِهْ دَرِ مَوْضِعِ مُعَدِّ
 اَنْتِ اَكْتَوْنِ اَكْرِمِ اَزْ اَحْدَاثِ تَرْكِ اَوَّلِي اَسْتِ كَمَا يَدِلِ عَلَيْهِ اَوْرْدِ فِي الْبَحَارِ اَسْلِ اَعْرَاضِ
 حَضَرَتْ مُؤَلَفِ اَصْلِ مَقْلُوعِ وَفُتُوْعِ بَاشْدِ اَلَا كَفَرِ مَعْنَوِي حَضَرَتْ بُونَسِ كَفَرِ طَاهِرِي اَبْطَانِي
 كَسَا نِيَكِهْ دِرْبَارِهْ اَنْجَنَابِ جَنِيْنِ زَبَانِ دِرَاكِرُوْنْدِ لَازِمِ مَعْنَى بَدِ مَعَاذِ اَللّٰهِ مِنْ اَكْبِ اَدَمِ بِرِ نِيَكِهْ
 چُونِ حَدِثِ دِرْبَارِهْ حَضَرَتْ بُونَسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرُوشْدِهْ بِنَا بِرِضْوَرْتِ اَعْتَقَا وَعَصْمَتِ اَنْتَسَابِ
 لَا مَحَالِهْ بِرِ تَرْكِ اَوَّلِي مَحْمُولِ خَوَافِدِ بُوْدِ هِرْگَاِهْ بَرَابَرِ اِنْ عَارِظِ شُرَكَاءِ اَوْ بَا اَلْاِتْفَاقِ مَعْصُومِ
 حَمْلِ اَحْدَاثِ بِرِ تَرْكِ اَوَّلِي وَايَا ثَلَاثِهْ اَيْقَارِهْ لَا مَعْنَى لِهْ جَوَابِشِ هِرْ چُنْدِ اَزْ فُصُولِ سَابِقِهْ جُزْئِي يَدِ
 بَعْنُو اَنِيَكِهْ فِي اَجْمَلِهْ تَا زَكِي دَاشْتِهْ بَاشْدِ اَنَكِهْ اِتْفَاقِ فَرِيقِيْنِ عَصْمَتِ اَبْدِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرِ مَقْدَمِ
 كِهْ مَابِهْ اَلَا شَرَكِ خَوَافِدِ بُوْدِ وَهُوَ هِنَا لَا يَسْتَمِيْنُ وَلَا يَغْنِيْ مِنْ جَوْعِ كَمَا لَا يَغْنِيْ عَالِي مِنْ طَالِعِ
 كِتَابِ اَصُوْلِ الْفُرُوعِ بَلَكِهْ بِرِ نَاظِرِيْنِ كِتَابِ قَوْمِ مَخْنِي نِيْسْتِ كِهْ نُوْزِ عِلْمَايِ طَالِفِهْ اَبْرِ مَتْنَاعِ صَدِّ

صغیر از انبیا و ائمه هدی با هم قیل و قال دارند و گسایم که برین استماع اقامت اوله می نمایند
مثل سید او مانند او علی بن حسن شد ثم که در بجا بر قبو ایستاد شاعری رفته در سوالا تیکه زدن داخل
عالمی فرستاده بران غرض میکند و میگوید اما الله صغیرة فلو جهنن اما اولاً فلان السهو ليس
اختيارياً فلا يكلف تركه فلا يعد الصغيرة معه معصية وحينئذ فلا يصح اتباعه
ولا يحجب فيه ولا ينتفى فائدة البعثة واما ثانياً فلان حصول التفسير وقوعه عند
النبي واوليائهم سهواً في العبادة وغيرها ممنوع خصوصاً مع عدم الكثرة
و اما المباح فلان النفرة فيه بالسهو منه أشد بعداً فإنه على إطلاقه ليس
بما يعد مباحاً ولا نقصاً في عرف الناس عاكفة الى اخره علاوه قبل ازین گذشته که اگر نقطه
شبهت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد بر این نفقات امامیه درباره توجیه تاویل اقول مقتضای
خوبش که اکثر علی زانها مانند شیطان الطاق بخدا و با عتراف کابر علمای قوم لقب بن الهادی بوده اند
و احادیث صحیح حضرت ائمه معصومین در کموشش احسن آنهاست و ریافته چه حضرات شکلات
که پیش نمی آید مع ذلک چون بر احادیثین مقتاد سفها و تاویل و توجیه باید کرد خیارچه و افا
علامه تفتی مجلسی است اصحاب صغیره صلی الله علیه و آله و سلم با خصوص حضرات عظیمه حرا ازین مرتبه
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان در بیغ بیباکد کرد پس بگوید که درین
مقام ضروری دعوی است اینچنان نیست که معترض نمید ببحث ششم آنکه محتمل است که
بعضی از زلات لم از بر این عازب بعضی از اصحاب و از اصحاب صغیره صلی الله علیه و آله و سلم
سر زده باشد و او را بر زلات آن یکدیگر کس طماعی حاصل گشته باشد و آنها وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند از جهت بصیغه مشتمل مع الغیر تعبیر نموده تا بر عونت نفس کشند
مشرقه حاضر شدیم بیت عنوان کردیم فریفته نشوند و بر باد و محامد مردم فریب نخورند
گفتم جواب بر آنها نیست ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند

وَهَذَا لِحُجْلِ الْكَلَامِ عَلَى الْمَوْضُوعِ لَهُ فَإِنَّ صِغَةَ الْمُشْكَلِ مَعَ الْغَيْرِ كَمَا يُطْلَقُ عَلَى ثَلَاثَةٍ
فَصَاعِدًا يُطْلَقُ عَلَى الْأَثْنَيْنِ حَقِيقَةً بِأَجْمَلٍ مِنْ لَفْظٍ بَرَّانٍ عَازِبٍ نَابِتٍ مُعْبُودٍ مَكْرُومٍ لَكِنَّهُ بَعْضُ
زَلَّاتٍ وَلَوْ فِي خُلُوصِ عِبَادَاتٍ زَوْجِيٍّ بَعْضُهَا مِنْ زَوْجِيٍّ مِثْلُ شُرَاكِ بَعْضِ الرِّضْوَانِ بُوْدُودٍ صَادِقٍ
بِأَشَدِّ مِثْلِ أَلَمٍ فِي أَقَامَتِ صَلَوةٍ وَآيَاتِ زَكَاةٍ وَصُومِ رَمَضَانَ مَبَارَكٍ وَأَوَامِي مَنَاسِكٍ حُجَّ الْغَيْرِ لَكِنَّهُ
مِنْ الْوَاجِبَاتِ الْبَدَنِيَّةِ وَالْمَالِيَّةِ وَالْمَرْكَبِ مِنْهَا بِخِلَافِ عَادَاتِ الْإِنْسَانِ وَزَمَانِ سِدِّ اسْمِ جَانِ بَصُورٍ
وَفَنُورِيٍّ رَفِيعَةٍ بِأَشَدِّ أَنْ لَدِينِ لَفْظٍ تَعْبِيرٍ كَرِهَ بِأَشَدِّ لِسَانٍ نَبِيٍّ شَوْدُ مَكْرِعَامٍ وَتَعْرِفَتِ مَرَارٍ
أَنَّهُ لَا دَلَالَهَ عَلَى الْخَاصِّ بِأَحَدٍ مِنَ الدَّلَالَاتِ الثَّلَاثِ وَأَزِيحًا مِمَّنْ رَفَعَ شَدَّ النَّجْمِ حَضَرَتْهُ الْطُوبَى
لَا طَاعِلَ لِكَلَامٍ بَرْدٍ وَكَفَتْهُ الْإِنْسَانُ يَنْفَكُوكَ مِنْ أَنْ يَنْفَكُ بِأَشَدِّ نَارٍ كَمَا مَعْنَى قَوْلِ بَرَّانٍ
عَازِبٍ شَيْءٌ مِنْ نَيْتٍ كَمَا أَنْزَلَتْهُ وَكُنَا هِيَ الْيُتَوَقَّعُ أَمَدُهُ وَكُسِبَ غَضَبُ ظِلَافَتِ وَتَوَرَّقَ حَاشِلُ
بَيْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ السَّلَاطِينِ الَّتِي قَرَّرَتْ الْأَمَامَةَ فِي حَقِّ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ كِي لَا زَمَ
مِيَّ يَدُ بَابِ الْبَهْمَةِ وَتَقَابُلُهُ تَبَعِيْنِ تَوَانِ كَفَتْ كَمَا صِغَةُ مُشْكَلٍ مَعَ الْغَيْرِ أَزَانِ قَبِيلِ سِتٍّ كَمَا حَسَابُ
يَعْنِيهِ عَلَى السَّلَامِ وَكَهْ بِهَلْمِ لَفْظِ الْإِنْسَانِ مِنْهَا بِصُورَةٍ خَالِيَةٍ عَمَّا كَدُومٍ كَمَا دَخَلَتْ تَامُومٌ وَرَعْلُومٌ أَدَبِيَّةٌ
بِنَاءٍ بِرَافِعٍ خَوِشِ ارْتِشَادٍ مَنُودِيٍّ أَنْكَ صَدَقَ بِأَمْرِ تَقْصِيٍّ رَاوَرَانِ مَعْنَى دَخَلِ بِأَشَدِّ جَنَانِ خَوْشِ
تَعَالَى جَابِجًا وَرَمَانِ مُجِيدِ صَيْغِ جَمْعِ رَاوَرِ حَقِّ خَوِشِ تَعْظِيمًا وَاجْهَلًا لَا اسْتِعْمَالَ مَعْنَى بَدْوٍ وَهَرَجٍ
مَلَاخِظَةُ الْإِنْفَرِيَّةِ وَصَفِ كَمَا طَوَّاعٍ وَكَسْرِ فَرْسِ مَقَامٍ بَعِيدٍ مَعْنَى جَابِجٍ خَوْشِ وَهَلْمِ
حَاشِيَةِ نَهْمِيَّةِ صَلِّ سَالَةَ خَوِشِ كَمَا مِنْ خَانَةِ صَدِيقِ إِيْمَانِيٍّ مَقْضُولِ مَهَانِيٍّ بَدَتْ نَبْدَةُ قَهَادٍ وَرَعْلُومٍ
كَمَا حَبِيتَ كَمَا مَصْلَحَةِ طَبِيعِ أَنْ دَرِطِيعِ مَوْلَا تَحْسِنِ كَشْتَةٍ مِيَّ فَرَا بِدَرْجِيَّةٍ أَدَبِيَّةٍ سَلِيفَةٍ وَجَابِجٍ
عَرَبِيٍّ وَخَفِيٍّ نَيْتٍ كَمَا عَزَارَ بِأَشَدِّ صِغَةِ تَكْلَامِ الْعَلِيمِ طَوَّاعٍ مَرَادُ كَرَفْتَةٍ لَا غَيْرَ قَابِلٍ صِفَا
يَعْنِيهِ مَقَامِ عَظَمَتِ كَمَا نَيْتٍ كَمَا خَوْشِ رَافِعٍ تَعْظِيمِ كَمَا كَسِيرٍ دَلِكَةٍ مَقَامِ فَرْدِيٍّ هِيَ كَمَا عَرَفَ بِذَلِكَ
الْفَضْلُ أَنْ يَنْفَكُ مِنْ بَرَكَةِ دَقِيقِ مَعْنَى عَمِيْقٍ مُشْتَمِلٍ سِتٍّ كَوْزِ مَنِ سَلِيمِ حَضَرَتْهُ مَوْلَا بَرَّانِ

و آن اینکه بر این عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلزلات و لطم خویشتن بکار نمینماید و شمار
 میکند که آنچه از من تنها صدر یافته و رنگار و کثرت گو یا فعل چند کس بوده و این نکته در تواضع و
 نفس دل خواهد بود و نه منافعی آن در عموماً کثرت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
 جانب ایشان گفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بخارا و مانند آن سنیاط توان کرد و الحمد لله علی فلک
 بحث هشتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال و کردند و اهل تواضع نقل آن میکنند
 وقتی باشد که تدارک آن از ذمی النورین نهی بی ثبوت نرسد و این قیل و قال منجر مطاع آن بجانب خصوص
 میشود اگر این فقره را در بی مقام باز کشایم و جوابها بطریق که الزاماً و تحقیقاً نوشته اند تحریر نمایم و من بعد
 انفرشتها بعضی از ناواقفان فن کلام گویند و اکابر امامیه بکتاب فی موصو باشند بر نگارم از مقصود
 اصدی و علت آن این کتاب محروم مانم لهذا آن موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
 بحث هشتم آنکه در حال بر این عازب چندین احتمال موجود است که امر شطر منها پس بدون
 ابطال این همه احتمالات مرخلافه او درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضاد تصحیح
 حضرت مؤلف است که با جاد و احوال ابطال بقبر و قطعه میکند بحث نهم آنکه هرگاه بر این عازب
 از جمله عارفان حقوق این بیت و معتقدین خلافت بافضل امیر المومنین بود پس شرکت و راضی
 و بیعت خلفا مره بعد آخر نخواهد بود الا تبقیه و تبقیه چون در بن مقام بدلائل بسیار خاصه
 بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از تحکیمات بود و تا رکش بلا شبهه
 بحکم حضرت امام رضا خارج از دایره تشیع و دین ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
 بر آن گواه پس میباشد که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف ترس
 بر این عازب ازین امر مجاب بود پس میتوان گفت که بارک الله عن معقول گفتی بلکه در تحقیقی
 قدس سر که الله درک چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق این مورد را بدو آید
 نه بینی که چون تبقیه مشوم بفضل عبادت حق فیوم و در کثرت ثواب قریب بتبعه النساء محسن

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق یابد اگر بر بعضی از زلات و لم اصحاب
بیمیه صلی الله علیه و آله و سلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحث و هم آنکه از نسبت احد
که بر این عا زب بسو خود کرد و او را از معتقدین حضرت امیر کمان دین از جماعه عارفین بنویسند
بیت نبوی نمودن کما هو الظاهر و دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مؤلف نسبت احداث بخود نموده از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را برین
واحد خیال کنند و الحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون بر این عا زب در باره این
بیعت که از متحتمات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المؤلف علی ذلک پس اینجا به معرض ثبوت میسر که فقط اطلاق احداث بزرگ اولی نیست
بلکه بر اجاب نیز اطلاق میباید حیرانم که این تا قضاات صریحه و تهاجمات قبیحه بکدام وجه حضرت
حضرت مؤلف ابایش میاید و علتش خیرین نیست که چون در حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
افتاده منقسم حقیقی در هر مقام جزای آن در کنار وی نهاده لکن عذاب لاخره اشد و ابعثی بحث
دوازدهم آنکه مغنی و ضوح سر تکلم مع الغیر است که این هر دو احداث بر پنج واحد
باشد و چون بر سنه طائفه هر صبح و مساء ذکر میشود که این احداث نظر بتقیه از واجبات
بود پس میباید که آنچه از اصحاب بعد یافته نیز از متحتمات باشد گوشتش چیز دیگر باشد کما تریها
الاشارة مرارا فیما سبق بل صریح بی فی مواضع فلیتدبر بحث یازدهم آنکه ضرورت سابقه
و لاحقه کما منو ذها منقضه است که بعدیت را در نیامد بر بعدیت منفصله حل کنند و غنای را
هرگز نبض صطفی صلی الله علیه و آله و سلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غابین خلاق و محقرین
دین متین و محقرین قرآن سب از زمره معاندین عقاود نمایند فاعتر و یا اولی لا ابصار بحیث
یه چهاردهم آنکه حکم جناب مؤلف بتقیه جلالی اما میفرماید اهل معلوم شد که صحابه با خبر احداث
با علی بن ابیطالب خلا فی نبود و از اینجا هم ثبوت مییونند که اصحاب پیغمبر اعتقاد بوجوب بار

عز و جل و نسبت حضرت خاتم النبیین و معاد بیدار هستند باقی مانده عصب حقوق اهل بیت و کرام
 مذکور است چون بنی رساله پنجم فرخنده و اوای برآمد ثابت شد که ایشان عظیم بودند ثم محمد علی که
 بحث با نروم هم آنکه آنچه خدام مؤلف در حل این احداث خلیفه شام و صحابه اعتراف است
 کرده و مخلص آن نیست که جواهر الفاظ حدیث بر این عارض را تحمل نیست بنده هیچمان آن پنجم
 بر سر چشم گذارتمی گوید که اکنون احداث معاذ المدخلی را رسیدن یا جفاة اعراب صنفارین
 منسوب خواهد شد یا بر ذمه مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائب
 آسمانی امر اول داخل است ثانی یا ثالث البته معین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مؤلف است
 اخذ نمودن همان احداث و نسبت فاعلی هر آید که در حدیث انحضرت افع است پس چون حدیث
 انحضرت هیچگونه جفا یا بر اصول اهل حق اهل تشیع کامیابی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نیست
 و بهر المطلب بعد از این حضرت مؤلف اختیار کلی است خواه حدیث بر این عارض را بر حسب
 اعراب تطبیق دهد و در تأویل قیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید با کمال طریقه مقبولین چون
 منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عنقریب بر مسکنات فی دلائل این امر اخیر مسامح امامیه میخیزد
 بلکه نام بر جرات ایشان می باشد و مجد الله که بنی هیچمان این مضلمات را در نمی شود
 زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نیکم بخلاف مؤلف که معرفت مفصلاست و تشکیک
 بحث با نروم هم آنکه اینهمه حادث را گرد آورده و در آن نمودن که برای حدیث
 خلفای راشدین جمع این هر سه حدیث بهتر از هر دلیل است حضرت مؤلف با تفریق آنکه انشاء
 گذشت حضرت را در زیرا که چون هر دو حدیث لاحق را جمع بحدیث سابق باشد کماض علی الذل
 مراد و آن اصول و یقین بر خلفای سید المرسلین بنیار منطبق نیست پس غیر از جفاة عراض
 یا مقبولین شیعه از مره اصحاب محلی این امر قرار خواهد یافت کما عرف مجمل است و مفصلا
 انشاء الله تعالی بر اهل السنه و جماعتش مخفی نیست که چون باطنها بر مؤلف این دلیل که سر

الْعُقَابِ عَلَى أَنْ تَأْتِيَنِي إِلَّا أَنْ يَتَكَرَّرَ كُنِيَ مَوَالِي بِشَفَاعَتِهِمْ وَأَمَّا بَكَ
 عَلَيْكَ فَلَعِظَمَ كَذَبِكَ فِي تَسْمِيَةِ يَغَالِ سُمِّيَ وَشَقِي لَسَدِيدَةً عَلَيْكَ مِنْ عَذَابِ
 اللَّهِ أَنْ صَرَفْتَ أَشْرَفَ الْأَسْمَاءِ إِلَى أَنْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَرْذَلِهَا كَيْفَ تَسْبِيحُ بَدَنَكَ عَلَى
 عَذَابِ كَلِمَتِكَ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ أَنَّ عَلَى عِمَارٍ مِنَ الدُّنْيَا مِثْلَ هَذَا عَظَمَ
 مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ لَحَيَّتْ عَنْهُ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ أَلَمْ تَزِيدْ فِي حَسَنَاتِهِ
 عِنْدَ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يُجْعَلَ كُلُّ خَرَدٍ لَهَا مِنْهَا عَظَمَ مِنَ الدُّنْيَا أَلَمْ تَزِيدْ فِي حَسَنَاتِهِ
 يَعْنِي رُوَيْحَتِ مَامُ صَادِقٌ حَكَاتِ عِمَارٍ وَهِيَ بَذْرُوهَ عَرْضِ سَائِدَتِهِ كَمَا ضَمِنَ كَوْفُ يَعْنِي ابْنَ
 بِلَالٍ شَهَادَتِ وَأَقْبُولُ نَكْرَدُ وَكَفْتُ كَمَا تَوَدُّ هَبْ فَضْلِي لِسِ لَزْزِهِ بَرَانْدِ مِثْلِ مَتَادُ وَكَر
 زَارِي آعَازِهَا وَفَاقِي حَظَابٍ يَبُودُ كَمَا كَرَّرْنَا مَامُ فَضْلِي بَدْمِي آيْدُ بَابِي كَمَا مَبْقَضَتَا عِلْمَ وَعِلْ تَوَكُّبِي
 وَازْبِرَادِي بَابِي عِمَارُ كَفْتُ كَرِيمٍ مِنْ بَدِخْبَتِ نَيْسَتِ بَلَكُمُ بَرَامِي تَوُو بَرَامِي نَفْسُ خُودِ اسْتِ
 أَوَّلِ الْكَلِمَةِ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْلُومٌ شَدِيدٌ كَمَا فِي الْقَبْرِ كَسِيَتْ كَمَا فِي جَمِيعِ نَايِ
 دَسْتُ تَوِيدُ وَجَمِيعِ أَوَامِرِي بِجَا آرْدُ وَازِنِجَا اسْتِ كَمَا فِي الْقَبْرِ بِرَامِي سَحْرَةُ فَرْعُونُ قَبْنِي
 كَمَا فِي آوَرْدُ وَبَعْدُ مَشَاهِدُهُ عَجَازُ مَوْسُوهُ آوَرْدِي فَرْعُونُ جَمْعُ كَرْدُ مَقْرُشْدِ لِسِ
 خُودِ الْإِلَاقِ ابْنِ الْقَبْرِ مَبَارَكُ نَبِي يَابِجُ الْكَبْرِ ابْنِ الْقَبْرِ سَكُوتُ كَمَا فِي خُوفِ الْاَسْتِ كَمَا فِي قِيَامَتِ
 وَرَجَاتِ مَنْ كَثُرَ شُودُ يَابِغْدَابِ لَهِي كَرْمَتِ رَايِمُ وَكَرِيمُ بَرِ تَوَجُّبَتِ وَرُوْعُ كَوْمِي تَوُو مَرِيدِ
 اسْتِ كَمَا فِي أَشْرَفِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ
 صَادِقُ فَرَمُودُ كَمَا فِي الْكَلِمَاتِ عِمَارُ آسْمَانِ وَزَيْنِهَا زَابَادَةُ رُبُودِي بِرِ كَلِمَاتِ مَجْشِي
 وَرُفْقِيَامَتِ سِنَاتِ عِمَارِ خِيْدَانِ مَرِيَّتِ خَوَاهِدُ يَافَتْ كَمَا فِي الْكَلِمَاتِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ
 كَرْدِ اَنْتِي مَفَادُهُ وَازِنِجَا حَالِ مَوْلُوفِ كَا بَرِ عِلْمَائِي أَوْ كَمَا فِي الْقَبْرِ ابْنِ الْقَبْرِ ابْنِ الْقَبْرِ
 مَجْشِي خُودِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ آوَرْدُ ابْنِ الْقَبْرِ

حاکم المصنف که در روایت حدیث جناب خاتم المرسلین بحضرت خاتم خلفاء الراشدين در باب
 رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مراد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
 نشوند لقب غدارا رفضه باشد باید که ایشان انحرافی اعمال شان رسا و عقربانند بدیهات و لیه
 روشن میشود که حق بجانب است که این لقب از بدترین القاب اهل آن را بمقتضای احادیث
 بلکه آیات قرآنی نیز اخراج فراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و توقع
 ایشان شکی نیست شیخ سفید در ارشاد و دیگران و غیر آن منبای لقب جلیل که آن بزرگ طب
 اللسان اند این لقب مبارک در حق کابر امامیه باطهار محدثین فریقین علی روسل الناس زبان
 آورده اینجا بر کلام صاحب البحرین مطلع النیرین و مانند او اکتفا بنیام که استیعاب است
 اول بحث کثرت شذرت و هو هذا فی الحدیث فی الرافضة و الرافضة و هو فرقة
 من الشيعة رفضوا زيد بن علي عليه السلام حين نهضهم عن الطعن في الصحابة فلما
 عرفوا مقاتله وانه لا يتبرئ من الشيعين رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب في كل من غدا
 هذا المذهب فاحل الطعن في الصحابة انتهى و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از بدین
 بعد بنی ابانی او هم رسیده یعنی مثال بنی حاوین که در کتب بنیان در مذمت و رفض مروت
 مجمل و موضوع ایشان است زیرا که در افضول راضیه محاوره مستحش است که در زمان زید
 شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و هنی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند
 بر آنکه زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر حادثی بنجر خدا
 سلمی الله علیه و آله و سلم کامو المباد و عند الاطلاق نهوش فی المقصد و اگر حادثی حضرت
 ایستاد استیاق و ایضا استندم المطلوب بگرنده که اصول ربع بلکه اربعایه در نهرا اینجا
 در ثبات کرده بلکه ابواب فصول در یعنی متحد کرده اند که جدا اول علوم این متجربین همان محیط
 منتهی می شود و كما قال الله تعالى فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا و بعضی از کلمات کابر شیعه

صدر این اوراق در میان کتب مشهور و بعضی از سبک ثانی خوانی شریف انشاء الله سبحانه و تعالی
 بدون کفر و فتنه و افسوس احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اخبار از غیب بود و چنانکه از نیستی ظهور این
 حضرات حکایت اخبار بیان نموده باشند چنانکه جناب قدس جویدون حج اتهمی زیاده که باین خبر
 عینی نگشوده اند و علی ای تقدیر مراد ازین کفر قدح و فتنه است که باطل و انحراف و یا مدح و یا تحقیر عباد از
 تقریر کرد و چون شیئی ثانی باطل است و امتعین باشند اما اطلاق ثانی پس از آنکه مستلزم تائید است
 حضرت زید شهید است که بشهادت و مقبولیت بلکه استکباری هزاران کس از گناکاران این
 او در تصانیف بن علم و محاسن المومنین تصریح واقع شده پس چه بدگشت که قبح و افضل را جدا
 سید الرسل و روایات و بعضی ملقب قدما اثنا عشریه باین لقب بزرگان حضرت زید عظیم
 ظاهر شد نور اعجاز نبوی تافته و سبب فضل از اشعار شیر که در بد که فی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم خصوصاً نجین غلو دارند مثل السیاح و اثبات است پس معنی قول حضرت زید رفته است
 فاتم الرافضی همین است که چون شمس حارمین پیغمبر خدا را ثوب بنده شستید و بخت عدم بر سر
 ایشان معیت مرا گذشتید پس حاله همان فرقه هستند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور
 آنها خبر داده و زمانه و قیل و حال آنها یاد فرموده علاوه عقل و زین تجویر این معنی تواند کرد که حضرت
 السیدین افاضی را که بدگویی اصحاب دست بپاشی یاد فرمایند و مویده این است حدیث آخر که
 کتاب جامع الاخبار روایت و مضمونش اینست که هر کس که مراد گوید اوراق قتل کشید و هر صحابی
 مراد گوید او را و را زید و مثل این حدیث خصوصیتی بجناب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی مذکور باشد
 آن عزیز گشته کا صبح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی الوریثی فی تصانیف پس اثبات که آنچه
 اصل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و سلم خطاب بر تصوی و در زمانه و افاض و اینست که در آن
 و قد عرفتم من قبل عین حق و در باب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بجز الله
 که جناب امیر المومنین مقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهاجرت نکرد

اعمال موجد این مذهب اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتند و این است که آیا این
شقی را بعد نهدید با حراق جلا نمود یا آتش سوخت فاضل کشمیر در جلد اول ترجمه دعوی امرنا
شده و گفته که در کتاب تبهره سنی و شیعه نصیحت است که حضرت امیر المومنین عبدالمؤمن بن عباس
اورا آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در شان آن واقع است **فَقِيلَ لَهُمْ طَائِفَةٌ**
مِّنَ الرَّاافِضِیِّیْنَ اذْعَوْا اَعْلَانًا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ و کان رئیسهم عبدالمؤمن بن
عباس و کان یهودیاً فاحرقهم لانی فخصصا بسراکت بنی شل کشی عجزه فتاب
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را محبت نکارند باز مقالات خودشان حراق فرمود چون
انتمقاد از بن نشین سامعین مناظرین شد عایلاً دوسه حرف از کلام مجامع در نه کوه الالمه بذیل
احوال حضرت زید شهید بادید شنبه تا در عبا رفقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان طلبید
و بعد از غرضی که فاضل مجلسی در آن مقام پیش آورده بلکه کلام و متناقض گردیده بر هر کس سمت
وضوح یابد و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی شیعه میکردند و با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا کار کردند که شنیده اید و آن بلاصحت دشمن نبی است
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند در عین شدتند آخر بیکسین شد
و پیش یک یک از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف و اجتناب ازین ظلم
که نبی امیه کردند و دمار از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باقیم قومی از شما به فریب خوردند غرض ایشان آن بود که لقیه اهل بیت طرف
گرفتند جمله رقت پذیرند و چندان صاحب کردند که زید رعبت کرد و در خروج با وجود آنکه مکر حضرت
سجاد با آن گفته بود که با او خروج کنی که بعد از کارهای مخفی سدی تو را می کشند و بکناسه کوفه بردار
می کشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس
قبول نکرد و مردمان در آن نگذاشتند و برین دشمنی رفتند هر کس از آن مدبران نابکار

سوار و پیاده با و سوگند خوردند چون بدید خروج کرد و با آن لشکر بدرجاء کوفه رسید جمله زید را
 بدید شدند و گریختند مگر قلیل چون بدید آن حال بدید گفت فضولی یعنی مرا گدشتند و مرا گدازان روز
 شیعه بر فضی موعوم شد انتهى قدر الضرورة من کلام التائید قول صاحب مجمع البحرین ازین مقام
 عاقل یعنی ایشان را تی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قد یا و حدیثیامی گفته اند که کوفه شیعیان
 بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
 غیر از کوفه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفه الزائر
 گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل شهر
 پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جا پادرو کوفه نزد
 من بهتر است و دست بریدم از خانه که دیدند داشتند با شتم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
 منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونها مسجد کوفه تمام چیزهاست انتهى بلفظ و ازین قسم
 احادیث بسیار در تصانیف و از حضرت ائمه عالمین کان و یکن مندرج است چون ملا مجلسی
 حکم منفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارات مذکوره استی التبه بدرجاء ثبوت رسید که شیعیان
 منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر اهل سنه اهل حق که هرگز از شیعه کافیه منفاق برآید مبنی بر
 تعصب نیست و اگر خدای عز و جل میخواهد اوله دیگر بر منفاق کار بر این قوم که بنیاد مذاهب
 را و ارتباط موسس کردند و خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلب اهل انفاق ازین مقدار
 حقه متاثر نمی شود و هنوز و نحو مزید و لا اهل بیت و روزبان میگردد و فای حدیث بعد از این منوایی
 و از روی این فعل است آنچه در کتاب جابرین تا و ایل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل
 رد بروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد دار اظهار
 نمود که ایشان ابی بنکی یا و یکم سائل گفت من ترا بحجت لغض صحابه انضی می بندم شعی جو
 و او که لغت خدا بر کسی با و که احدی را از اصحاب شمر آورد و هر که با عشره مبشره سوطن بهم رساند

لغت خدا و نامی ملائکه و بنی آدم بروی باشد رخ و بر چند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم ازین قسم
 روایا آورده لیکن تا و بلا تشکیک نیز وارد کرده پس واضح شد که تغیر امامیه و جین برین فکدن و سپهر
 فروختن از اجتماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات کلمه نیز بانسب طامام مذکور میباشد
 بدتر از دشنام دارد و خواهر داشتن بجهل و با تجا بل کارشعبه و لالت دارد چون کتب قوم برین فواید
 جلیله و عواید جزئی که مثل است نموناه که بدست اهل بیت عبارت هم دهند از وصایای فاضل جالیسی
 است که کتاب در راه گزینش بنی نباید و او بجهل اند که هر چند در اختتامی بمطالب سعی وافر تقدیر
 فائده بران شریک نمی شود و ناموس مخفی کابر قوم بر باد میرود و از اینجا کالشمس فخر البقیه
 آشکار شد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن صاحب کمال جهانی که آن چشم ندانسته و
 عصبت بر بصر بصیرت گدشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه خطرات بعیر و فسوات حمیر است
 قال ما بر وقت که اهل سنت امامیه را فتنی خوانند شیعیان را رافضی خوانند و خدای تعالی
 زیاده کند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبریم پنجم ششم سنا فنی هفتم مروانی
 نهم دهم دشمن اهل بیت یازدهم آل محمد و هم حط بهم بایستد آن انتهی بلفظه خدا را اندک انصاف
 نمایند که تمسب اهل سنت بلفظ رافضی بکدام معنی ازین هر دو ممکن است بییهات را در
 مانع از حق مبنی و حق گوی شده و عداوت و عناد و محاب بناد علمای شیعیان بلکه اکابر ایشان
 پناجم بر این مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجایان برده جوانان کوفه عمار را رافضی گوید و
 آن چاره از راه انصاف بجز جناب میمده می معاذ الله حقیقه کسی لایق این اسم نمیدارد و قار مجتهد
 تدریجی از نام کسشان این لقب مستوجب جهنم عقا و کند حشر فاضل طبرسی و اتباع و شیاع او که
 اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد دیگر بکدام کس خواهد بود سید و قوت
 و بال مرهم نهاده و الله عزیز و انتقام آسانست خروج و نصب حج الشریک که از کتب متداوله
 در مقالات اهل عالم کاسبت ایها الاشارة فی صدر زنده العجالة طلب هر و با هر است که

خارجی کسی است که با عثمان بن ابی النورین امام المؤمنین عایشه صدیق و حضرت ابو الحسنین معا و باشد
 همچنین در عقاید دیگر که تعلق با کبیات مانند آن در مثل انکار حوض و ریت و بودن سوره یوسف
 از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
 و ذریت مرتضوی من حیث الاعقاب و شمس و نور و ختن خون ایشان حلال داند و در بدگویی آنها
 دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت یا بریده می نه از جهت مال و مال
 دنیا عداوت بهم رساند و علی می قتل یدید پس اهل سنت از نیمه الواث شمره واقع شده اند آنی که
 تنزه ایشان را از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت و شتم و بیعت با اهل بیت
 الذکوة التي يدل عليها البعض و یا تمام الموضوعه کما لا يخفى علی من طالع الترتیب للکتاب سیر فهو ایضا
 که نکات بر آن قد یاد شد یا طایفه متشیعین درین نسبت تکریم میکنند و شعبه اهل بدعت و شیطان تغییر
 مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین فی بهی منهاج شیخ الاسلام ابو العباس صواعق محرقة این حجر
 قیمی یکی و مواقع خواجه نصر الدین کابلی و تحفه علامه و بلوی رحمته الله علیهم جمعین بر آن گواهی است و کف
 باله شهید او اگر با اینهمه طهارت دل خدای قلب این سوسه زوال پذیرد پس با برهه فرق
 مذکوره از روافض و خارج و ناصب هر دو معنی لعن میکنند یا شاعران آنها کینه و ما میس با و گویند لیکن اینها
 این لعن نهر او باب فضا که کافی ندارد و ما هر دو جمع و آنست که حال ما میره در محبت و محضت
 اهل بیت به بنید و آنچه از اساطین این بدعت در باره اهل بیت علیهم السلام صد و ریافته بود عا
 و نه ششیند بروی مخفی نیست که انتساب خج و ناصب ایشان حسب آن کما لا يخفى
 علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سر و مراد و تحقیق این بحث را که ناصبی حقیقت نیست
 در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی فصل تری این نوشته ام چنانچه بر خاطر این پوششیده
 اما اطلاق لفظ نیریدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حق
 اومی باشند پس اطلاق آن از شرح عقاید فلسفی و شرح مفاد صواعق محرقة و مانند آن بآید

اتفاق علمای اهل حق بر حق و سبک کلام در نیست که او کافر شد یا نه بسیار کفیر او نیستند
و بسیار توقف نمایند و جمعی نفسی او قائل شوند و اینجاست که علم الهدی امامیه اجماع همه کس بر عدم حقیقت
و استحقاق او در شافعی نقل میکنند و قد نقل فی البحار الصالحه در اطلاق لفظ زیر می اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاخته ایماشت و اگر چه پیش آنست که بعضی از قبا
بیعت او کردند و بعضی از مناقضت بر عید از نواب یافتند باز انعم الی اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعیان اطلاق بدو نیز که طبق
روایت مجلسی در بحار و در کتب معتبره فرزند ارجمند بر تفسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق می تجویز فرموده و بسیار از مناقضان در کتب ایشان مروت
و سبکی بنده منها از دعوت شهید کر بلا صبح غماض کرده بکمال طیب خاطر نیز در رقه بلطف امیر المومنین
بار بار یاد فرموده لکن در اجماع و معتبره تفسیر از او تحصیل ننوده اما اطلاق جبری
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتبره کلامیه ایشان بابطال
مذهب جبریه دلیل است روشن مگر خاشنه نشان جعل سیرت را علما جی نمی توان کرد ولی این لقب در
حق امامیه سزاوارست که حدیث طیف بهجت حسن سیرت معتقدانده محام و گویند که
عبادات اهل سنت بجانب بازمی گردد و گناهان ما در اعمال سنیان محسوب نشود و هل هذا
الاجبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسده اما اطلاق
لفظ **شبهه** پس آنهم در باره فدا می امامیه حقیقه و متاخرین ایشان بعبث و اشر بقوانی
قلهم العجل آخری البقی باشد زیرا که بیشوایان ایشان باندیشان شیطان الطواغیر
جل مجد را بحسم بغی ابعاد ملته وصف میکنند و بچند شعبه تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبریا ببالش میمانند و اعلا او بر و غل را خالی و کاواک قمر میدهند و بر این همه کفر باست
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن امامیه علیهم السلام بعد از تمام

این خرافات دل دلیل بر آنست که کسی بر اینها اتمتی ننهاده بخلاف سلف صاحبین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه ایشان اشیان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که
گویند که لفظ یه وین جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تا ویش نمیکشیم و بلا کیف میدانیم مثل دست و جنب و عقاد میداریم خیاخچه نترته مرزا محمد کشمیری
این عقاید ستایش و محبت ایدیه که ندانید به فاین بد اسفن اک اما لفظ منافی که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس مرست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در لغته و فقه
بسر میرند و این معنی عربین و ایمان ایشان است بکسی من کسی منقاد و میخشد و میخشد عَزَّوَجَلَّ
أَمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اما لفظ مروانی بن عیینه
لفظ نیریدی است چه شوق اول صریح مخالف تصریحات متقیان ایشان است و در شوق ثانی خبری
که در باره جناب امیرین احادیثی که باسلامه مروانیان بیعت فرموده بلکه بر سینه
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا قیامه قدی و یومین
و حطب جنهم اینها از خصائص حضرات امامیه و خواجه و نوصب خذ لهم الله جمعین لیس لغیرهم نفسی
و لک یراک در احادیث و تفسیر قدری محسوس گفته اند و محسوس تجد و خالق فیه اند و یگانه
خالق خیریز دانست و خالق شر اینها چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر یک و خوک خالق اعراض و عقاد میکند و چون بسیار از اولاد مجاد و پیغمبر
السلام علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان رویت کنند که نوصب و خارج
هم شمرند باشند و نیز با عرافت مجلسین در لوامع و تذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس
حطب جنهم باشند و هم دشمن اهل بیت آینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین
بوج و باور هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند نمایش سراب محمد علی و لک آنچه بطاعن بطعن
بروایات خود هم فراموشی آرند به لالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حالت انسانی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بشیعه دعوی و
خطیبتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان را بگوید خلیفه دارند یا از خلافت او برکنار
انتهی بمقاله استجنان آمد با اینهمه عیوب و خطایا فاضل طبری متقدم اطرافه درین عبارت چنانکه ظاهر است
و دعوی عصمت بر اشیعه میکند از اینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه سیده
الانسان است و اینها رنوده غلیضه که اقله و اندک من جمله المطالبات هرگاه معنی رفض و صدق آن
بداشته قاطعه متحقق شود و هیچ ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی بقلب این خطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه هر چه این لقب را بگویم حق و صواب است و اگر موافق دیگر
بنظر خطه آن در تشیع فقیه باشند و شکر زیری را گذاشته اند که فرو شدند خلاف را اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب بدتر از دشنام مادر و خواهر میدهند لهذا فقیه را در تحریر
این جزا که از هفتاد و دو گذشته کلیه از این جناب الا ان فلتة اللسان منزلة اقدام لافلاک
لیس از خلافتی بحساب بحث مجدد هم آنکه حکم با معنی که بقیة الرضوان بقید شریعت است
اکابر خود را و باره مقبولین خویش بر داد و ادان بر کار قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین شعار بران رفته و بر تقدیر شریعتی با است که علمای شیعه بجمع
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی ائمه است میکنند و در
و توثیق آنکار بر این نمینما خند و مناط عدالت و ثبات این اعمال را نمی گردانند از گفتن این
امور که فلانی در خفا حاضر شده و فلانی در بقیة الرضوان چه میکشاید کمالا خفی بحث
نوز و هم آنکه اگر نوصب خند لهم اند گویند که مادر باره ائمه بحسب دلالت عبارات او عینه
صحیفه انجیل کنایت و مانند آن بمعاصی شان خطا و داریم و این بزرگان معاذ الله بخون و تاراج
گفته مؤلف صواب گفته باشند انعموا بالله من خیرک و اتوب الیه من المصالح قال لا فی
حقه جمیع ما حکک فی التذویر من ملک قال لفضل المبتخر

الحکیم به اه الله تعالی لی صراط مستقیم و مستتر مبارک و این اعتراف احدی فقط
 از ابن عباس رضی الله عنه شده است بلکه جناب رفیق اعظم خود معتبر فرمودند در بخاری فی باب
 بخره النبی اصحابه الی المدینه حدیث طویل از ابی بردیه بن ابی موسی لاشعری نقل کرده که آخر این است
 وَاللَّهِ لَقَدْ عَمِلْتُ بِكَ وَوَدِدْتُ اَنْ ذَلِكَ يَلِدُ لَنَا وَارْتَكَبْتُ لِكُلِّ شَيْءٍ عَمَلًا بَعْدَهُ
 جَوَامِئُهُ كَمَا فَارَسَا بَرَسًا فَقَالَ اِنَّ اَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ اَبِي وَوَجَدَ اِلَيْهِ نَجْدًا
 بر آنچه گذارند و او شده پوشیده نیست چه بظاہر است که اصل سنت را نازنین بر عدل و ورع و تقوا
 عمری است اعمال خیر از گنایه مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین بر آن نقد باز دست ایشان
 که متون و آنچه اصل سنت از آن مشحون است و ای خصم خلافت و مایه زهره که ام گناه شرک صادر شده
 که سگت بخدا یاد کرده تمامی نجات کفاف را سایر اسرار و شتند و عدم ضبط اعمال از آن سعاد
 تو امان نبوی را چنانکه از جلد پیر و لنا ظاهر است معتمد می بیند باشند و اگر گویند که عمل حضوری
 جناب سالک شرف دارد که نیم که اولاً لا نسلم بلکه اعمال زمان غیب یا ده شرف دارد چه
 آوان حضوری جناب نبوی عیب رسالت و تالیف پیغمبر و تو اثر صد و مخرج است که ام کس که اعمال
 خیر از و صادر نمی شد و در زمان غیبت حضرت ایمان باعث بزرگ بود پس عمل ما بعد از
 آثار یومنون باقیست و ثانیاً آنچه اعمال خیر مضیه باسلام در عهد خلافت خودشان
 از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشرتیر آن در زمان نبوی صد و نیافته چه هرگز فرو می
 که سرگروه غزوه باشند یا دوست بجز قریش شنا کافری را که باشد یا قبیل از قبائل عرب
 توسطشان شرف باسلام شده باشند پس که ام نسبت بن العلی بن است که اعمال سابقه مزیتی
 داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال نیک
 بعد بمقام و برقرار ماند و عمل خیر و ثواب بعد کافی شوند پس آن عمل شرعیست که با اینهمه اعمال خیر تکافو
 داشته باشد و هرگاه مثل ابو موسی شمری اعمال حسن ما بعد زمان نبوی را زیاده بشمرده باشد

پس با عمل زبان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی جبرگمان خواهی کرد و هر چند نصیحت
 که اهل سنت میخیزد فقره اخیر این حدیث بعین خوانند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من
 سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال را جمع بسوی عبداللہ بن عمر باشد چه را و حدیث خود ابو برده است
 و مقوله عبداللہ بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حد
 نقل باشد نه که فقال بلکه آنکه تکلف گویند که این مقوله را وی است که از ابو برده روایت و حکایت
 میکند لیکن باز میگوئیم که با وجود این تاویل سق کلام ازین ابادارد چه ابو موسی اعمال
 ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چه
 عمل ما سبق بنفید مغتنم دانستند پس محل آنست که عبداللہ بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو برده
 بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است که بالعکس قضیه شکستنی تصور تو وضع
 و عوی بیدلیل است و عین ما بعد ازین توجیه تخاشی دارد و بنا علی هذا ازین حدیث بیهوش بود
 که او عامی ترتیب فضل محض فضولست چه بگوید ای سهر خود خلیفه مثل ابو موسی که اینهمه جلالت قدر
 در صحابه که ارم کتب اهل سنت هم مرویست از فاروق عظم افضل است فاما ظن با جلد الاصحی است
 توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب لایت یا چنانکه از خصوص صحیح طایفه است از جهت
 عمر افضل بود لیکن مشکل آنکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و عوی خواهد کرد که جناب فاروق
 درین باره که از صدیق اکبر تم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی اتهمی کلامه بعینه **قول** استعین
بالرؤف لرجم برین تقریر هم علی طبق ما سبق انفا اعتراضات و نکالات متوجه
 است اول آنکه ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون این اعترافها نزد او توبه و ندامت
 است کما یلوح مما قال فی حق برابرین عازب جواب ان التائب من الذنب کما یلی التائب
 و موبد این معنی است آنچه در بعضی از کتب اخبار ائمتهم کلمات ابو توبه و ندامت برابرین عازب
 فرود آورده اند پس بوندست فاروقی بر عموم مولف هم بعضی ثبوت میرسد چه تحریر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسین و ندامت بر این عازب نیست بلکه براتب زیاده تراست و تعجب عجب
 آنکه مجرد بجهت مکتوبه برای عوان بشار خلفا و شهادتین که دقیقه بر اصول مایه نظم و جور
 اهل بیت امری نیستند و همراه خلفا باشد باید عنها پر واختند کما اعترف به المؤلف فی القول
 السابق علت توثیق اند و این بهر نیت و تحسین فاروقی را بجوی نشانند پس آنکه حضرت
 مؤلف در کتابت بعمل آورد این اعترافات از باب نیت است و توبه بشمار و مثل عمده استکمالین طائفه
 خویش یعنی مامون را رشید علی صاحب به القاضی فی المجالس و رضى خلفا معتقد باشد که روزی
 با حضار و اربکان دولت گفت پیدا کنید که نیت بهر را از که آموختم گفتند گفت از پدر خود
 مامون را رشید فر گرفته گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات امی گشت گفت مگر ندانید که
 الملک عظیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان نهند
 و محدثات خود را بیاگفتند بخلاف جمعی است که بحال تعنت و عناد و گناهانی بحال قبیح
 خویش اقرار نکند لیکن اینهمه نزد ما این تحسین و نیت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میاید که توبه بر این
 عازب بجهت تحسین و نیت او از عدم معیت امام حسین بر زبان مایه مقبول نباشد و او را در مفضنین
 اهل بیت طاهرین محل سازند و از تتبع کتب مایه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک این تعریف
 ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق و عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از آنها باشد که گاهی اقرار با حد
 خود نکند و بر کمال تعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه است حضرت مؤلف است زیرا که
 در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توبه کرده شود که ابو موسی و عناد و بغض جناب لایت
 جناب که از خصوص صحیح طاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف انیمضی را
 قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در پیاده از صدیق اکبر تمیز و شهادتین
 چه جا که ابو موسی نبی با رخا یا مگر گویند که توبه بنفس باز پسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود اعتراف
 دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات هم در حال اختصار معترف محدثات

خوش بود و مطالعه کتب مایه نیر بر آن گواهی میدهد کما لا یخفی علک و مخاطبات فاروقی باین
عباس کے در حالت نفس ناز پسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه و قتی که آدمی زخم کاری خورد و
از آن چند روز زنده ماند ثم فرمود و منتهج مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بحسب کثرت
مثلاً باشند و یا بهره از این تحقیق نداشته باشند و همین سواد الطین فی بعض الامم علیهم السلام و حی
تفصیل الشارک و دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی عدل حضرت فاروق
و آنچه از دست او بر طبق شبارات سید الانبیاء از رواج دین بسین لمعان ظهور داده و خدا را
کف و شکر کین منصبه پرور جلوه نمائند اتباع سلف خیر البریه است کوفه فاروق عظم بنا بر کمال حق
خصیت که بتقلید انبیاء علیهم السلام چنانچه از احادیث مایه خواهد انشاء اللہ تعالی این اعمال
حسنه نصب العین داشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش کنند مع ذلک خباب بر تصور ائمه
ایشان کمال غلظه کبد تبون نور چشم رسول مقبول ابوملی اختیار کرده و حسین بجان سید مقتدر
بزرگان حال و قال کمال مدح و ستایش فاروقی بزرگان خویش و روند چنانچه نوافض مولانا محمد
حسین موسوی متکفل باین است بر یکد و روایت از روایاتش تصاریف و مدح عقیقه بن علی
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی بن ابی طالب و اکثر توحید الله فقال علیه
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیره فقال عمر ما یخفی علیک کثرة ترددی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کل حب سبب و سبب و سبب و سبب
منقطع یوم القیمه الا حسبه و سببه و سببه و سببه فقال علی رضی الله عنه
فامر بان یثبت له من فاطمه فزینت و بعث بها الی عمر رضی الله عنه فمکرمها قال
الیه فاجلسها فی حجره و قبلها و دعا کما فلما قامت اخذ سیافها و قال لهما قولا لا ینک
قد ضیت قد ضیت فلما جاءت الجاریه الیهما قال لهما ما قال لکم امیر
المؤمنین قالت لمار انی قام الی فاجلس فی حجره و قبله دعا الی

فَلَمَّا قُمْتُ أَخَذَ سَاقِيٌّ وَقَالَ لِي قَوْلِي كَمَا بَيْتُكَ قَدْ رَضِيتُ فَأَتَوْنَهَا إِثَاءً وَكَدَتْ لِي بَيْنَ
عَمْرِ فَعَاشَ حَتَّى كَانَ رَجُلًا ثَمَمَاتٍ وَرَوَيْتُ دِكْرًا كَرِهَ حُطَّابُ عُمَرَ عَلَى رَضَى اللَّهِ عَنْهَا ابْنَتُهُ أَمْ كُنْتُمْ
وَأَمَّا فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فِي هَذَا الشَّيْءِ
أَمْرًا حَقًّا اسْتَأْذَنَهُمْ فَأَنَّى وَلَكِ فَاطِمَةُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُمْ فَقَالُوا وَجْهَهُ فَرَعَامُ كُنْتُمْ
وَهِيَ بَوْمُئِذٍ صَبِيَّةٌ فَقَالَ نُظِّلَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَوْلِي لَهُ إِنَّ أَبِي يَقْرُتُكَ السَّلَامَ وَ
يَقُولُ لَكَ أَنَا قَضَيْتُ حَاجَتَكَ الَّتِي طَلَبْتَ فَآخِذْهَا وَصَحَّهَا إِلَيْهِ وَقَالَ لِي نَخْطُبُهَا إِلَى ابْنِهَا
فَرَجَحْنَاهَا فَيَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ تَرِيدُ إِلَيْهَا صَبِيَّةً صَغِيرَةً فَقَالَ لِي سَمِعْتُ سَوَالَ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ بِمِثْلِهِ مَا أَقْدَمَ وَرَوَيْتُ ابْنُ تَالِبٍ أَنَّهُ عَمْرٌو قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ يَكُونُ
عِنْدَ عَصَمَةَ ابْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ مَا عِنْدَكَ إِلَّا أَمْ كُنْتُمْ وَهِيَ
صَغِيرَةٌ فَقَالَ لِي رُبُّنَا تَكْبَرُ فَقَالَ لَهَا أَمْرَيْنِ مَعِيَ قَالَ نَعَمْ فَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَقَعْدَ عُمَرَ يَنْتَظِرُ
مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيُّ أَدْعُوا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَجَاءَ أَفْذَحًا وَقَعْدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَحَمِلَ اللَّهُ وَائْتَنَى
عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا إِنَّ عَمْرًا طَلَبَ إِلَيْهَا حَتَّى أَفْقَدَتْ لَهُ أَنَّ لَهَا مَعِيَ مِيرَ بْنَ وَاقٍ كَرِهَتْ أَنْ أَرْجِعَهَا
إِلَيْهِ حَتَّى أَفَارِقَهَا فَسَكَتَ الْحُسَيْنُ وَكَلَّمَ الْحَسَنُ مُحَمَّدًا اللَّهُ وَائْتَنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَتَاهُ مَنْ بَعْدَ
عَمْرٍو سَوَّالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَقَّى عَنْهُ وَهُوَ أَجْزَلُ وَلِي الْخِلَافَةُ فَقَدْ قَالَ
صَدَقْتُ وَلَكُمُ كَرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَ أَمْرًا وَتَكْمُلُ بِلَفْظِهِ بَلَى نَزَلَ بِأَيْمِهِ وَأَفْنَى الْإِنْسَانِ بِإِسْلَامِهِ ابْنُ تَالِبٍ
ابْنُ الْمُؤْمِنِينَ وَبَدَا عَالَمِينَ أَنْتَ خَلَاوَتُهُ وَكُلُّ دَرْجَاعٍ أَصْحَابُ حَاضِرٍ شَدِيدٍ مَاتُمْ وَثِيْلُ بَلِيٍّ خُفَاؤُهُ بَدَلُ سِلَاحِهِ
خَدَابُ رَأْيٍ وَأَنْجَابُ بَدَلٍ صَفَاءُ بَهْمٍ ظُلْمُهُ أَكْبَرُ وَجْهِ سَطْرِهِ أَشْرُ الْبَصُولِ أَلَمِ يَكُنْ شَيْءٌ بِأَخُو رَاوِدَ رُوَيْدٍ
أَكْثَمُهُ وَخَيْرُهُ تَهْتَمُّ نَامِي اللَّائِقُ وَرِزَالُ خَلَاتِ بَدَلٍ سَطْرِهِ شَيْءٌ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ رَأْيُ رِقَامٍ خَوْفُهُ جَنْبُهُ جَوَانِ
مَجِيدٍ خَرَفْتُ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا سَاوِيًّا وَهَرَاكِ هَرَاكِ أَنْ تَكُنْ كَتَابَ مَجِيدٍ وَرَأْسُ نَهَادٍ مَهْرُ خَمُوشٍ لِكُنْ شَيْءٌ
بَلَكُهُ بَصُورِي بِأَنْ يَكُونَ خَيْرًا سَاوِيًّا وَهَرَاكِ هَرَاكِ أَنْ تَكُنْ كَتَابَ مَجِيدٍ وَرَأْسُ نَهَادٍ مَهْرُ خَمُوشٍ لِكُنْ شَيْءٌ

امام عظمای طوسی در تہذیب سبصار اقرار جناب سید المرسلین نمود و گفت یا دارم کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یکوقت گوشت خرومقہ النصار را ہر دو حرام ساختہ لغو ذباہ من ذبا
 البہان الصریح والا فتر الطبیح تا کجا منقریات قوم را کسی یا کردہ باشد کہ گوشت خرومندان سبک
 ازینجا مانند آفتاب نیروز ہوید اگشت کہ مقتضای نورایان کدام یک فخر و نازش است و کدام
 یک ازین است وجب کفر و نفاق مصرعہ فکر ہر کس بقدر ہمت است علامہ دہلوی نور اللہ
 ضریحہ در رسالہ وسیلۃ النجات جواب بعضی از سائلین و استفیدین چہ نیکو فرمودہ عبارت سوال
 و جواب ستطاب و بنیقام ثبت میشود سوال در بیان اہل سنت و شیعہ گفتگو بسیار واقع شد
 سنیان دعوی میکنند کہ مذہب برحق است و موافق قرآن و حدیث و کتابہای شیعہ ہمہ باطل و
 اقرار است و مذہب اہلبیت نیست بلکہ مذہب اہل بیت است کہ سیداریم و شیعہ ہم ہمین دعوی کنند
 کہ قرآن مذہب است و طریقہ ماطریقہ امام جعفر صادق است رضی اللہ عنہ و کتابہای سنیان
 غیر معتبر میگویند و درین بارہ جواب شافی از آیات قرآنی کہ در آن جا دفرون کسی نباشد و حجت
 گردو باید نوشت کہ طالبان اہل نجات بران عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند چو ا
 ای برادر اول بنامی ہر مذہبی دریافت کن کتابہای ہر فریق را میکشند و در طاق نہ و چون
 بنامی ہر یکی وقف میکنند آن بنابر آیات قرآنی مطابق کن و بنامی ہر کدام مذہب محکم و راسخ
 بینی آن مذہب حق است نہ کتابہای آنہا میخوان و بعمل آر و بنامی ہر مذہبی کہ باطل نامی کتابہای آن
 و ساویش بطانی دانستہ و آری انداز و گرد آن مگرد و آنہا را پارہ پارہ کن و یقین کن آن مذہب نیست
 رضی اللہ عنہم جمعین نیست بلکہ مذہب شیطان است پس بدین اندک بنام مذہب اہلسنت برایان تقوی
 و رستی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مہاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین علیہ السلام
 اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہزار ماکس لوج و ند و ہمراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در راہ خدا
 و نماز کردند و نامدت حیات شریف ہمیشہ در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خلافت محمد بن عبد الله و انصاف و راستی گزیدند و خدمت الطبیعت
و محبت آنحضرت بجا آوردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنحضرت نشست و خیرت نموده همراه
آنحضرت با کفار جهاد کرده و در پیکر نهان نماز خوانده و همیشه با آنحضرت صحبت داشته و بعد از آنکه آنحضرت
و عاصی خیر نموده و بسیار مدح و مناقب آنحضرت بیان نموده و بنیاندیش بهر کفر و نفاق خلفای می نشست و
غیر هم نهرا ان صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنحضرت ایمان نفاق آورده بودند و هجرت بهم
ریاست کلمه طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنحضرت برای رایا بودند نه برای خدا و بعد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با بلایت او ایذا رسانیدند و مرتضی علی باباری نکرند و حق او را بزرگو کردند
و متابعت نماز علی رضی الله عنه همراه آنحضرت بنا بر خوف تقیه بود حتی که علی رضی الله عنه و خضر طاهر
در جنگ عمر رضی الله عنه را برای تقیه او و نام پسرن خود ابو بکر علی و عثمان علی و عمر علی برای تقیه
نهادند و صحابه مخلصین اندک بودند و بود و مقتدا و سلمان و عمار و جابر و چند کس دیگر آری برادر
چون بنابر و مذکور یافتی پس بدانکه دلیل بر بنیاندیش سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از ان بر اثبات احکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار در بمقام خدایت نوشته می شود
قوله تعالى وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَى اللَّهِ حُرٌّ وَرِثَاءُ لِمَنْ أَتَوْا بِالدِّينِ أَتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَدَرَجَاتُ عَنْهُمْ وَاسْبِقِينَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
سابقین کردند بیکوئی یعنی یا من طاعت را شد خدا از آنحضرت و ارضی شدند آنحضرت را و آتاهم
جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَهَبُوا لَهُمْ أَزْوَاجَهُمْ غَيْرَ مِثْلِ أُولَئِكَ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
حَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ صَاحِبُ الْجَنَّةِ الْبَارِئِينَ وَهُمْ فِيهَا دُونَ مَا نَحْنُ بِأَعْلَمُ
میکنند که مهاجرین انصار سابقین همیشه اند و متابعت کنندگان آنحضرت باشند همیشه این است بر بلند
آنها اختیار کردند آنحضرت هم پیشی اند و شک نیست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین است
که وقت هجرت همراه عیسی صلی الله علیه و آله و سلم بود و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم بسیار عیسی را بگریه می کردند

اولین اند و هر که ابو بکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت عار کا فر شد قال الله تعالى
اِذَا حُجَّتِ الْمُذَبِّحَةُ فَقُرْآنًا اِثْنَيْنِ اِذَا هُمَا فِي الْعَارِ اِذَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
اِنَّ اللَّهَ مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار که در حالیکه دوم و کس بود چون بودند
هر دو در عار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مبار خور که ابو بکر صدیق است
اند و بگین شود بر سینه که خدا با است و متابعت کنندگان آن مهاجران فی مهاجرین انصار اند که بعد
ایشان ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر در مقام شکی بماند و ترا و سوسه دهد که شاید مراد از این آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها سخن طعن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و غیره برای
طمع دنیا جواب بگو که امی بلیس دروغ میگوید بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آینی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اِذِ الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ رَبَّهُمْ ظَلَمُوْا
اَوْفُوْا و دستور داده شد بجنگ کردن کفار مکه را که میخواستند کارزار کردن یعنی مهاجرین
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و اِنَّ اللَّهَ عَلٰى ظَنِّهِمْ لَقَدِيْرٌ و بعد از آنکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الَّذِيْنَ اَخْرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَرٍّ اِلَّا الَّذِيْنَ قَاتَلُوْا
رَبِّنَا اللَّهُ اَنَّا نَكْفُرُ بِنَبِيِّنَا و در آنجا آمده که ایشان بگفتند آنکه پروردگار ما را
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آنکه
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصا الله بود نه بر طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند امی برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون بر وثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها درخت بسبیل بودند
باشند تمام عمر اوصاف او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

و میدانند که از فلان بنده در فلان وقت حسد یا سیه لظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او فرماید که
 این اجتنبی نمودم درین ضمن اشاره بمنعرت جمیع زلات و متحقق گشتن بیکر بنندگان و
 حق آن کس طعن و تشنیع نمودن آن عترض بنج باب لک کرده است گویند که عتراض کننده میگوید که این بنده
 بدخست است و او را جرأ هست میکند و ظاهر است که عتراض کردن در مقام کفر است بنده را که
 خدا همیشه خوانده است البته وی همیشه است عتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را در حق
 نمی کنند لیکن عتراض کننده کافر است پس این وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
 و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رحم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلام
 المقدس بار خدا یا مکر مولف و شرکار ایمانی او تعلید فاضل طبری در کامل کرده حیا از چه طلعا
 بروشته و غشاده ماصبیت و خروج چشم گشته خوانند گفت که سخن کی از مهاجرین بودند بلکه سخن
 جمال حضرت بول زهر افریفته نیست تزویج وطن خود را گنجه شد و در حقیقت جواب این زبان خرمی
 سیفی و ستانی با مقلدین طبری که تمامی این ملت اصحاب سالتاب رسوا کرده است اند که نوزدین و
 اسلام را فرو نشانند و الله مژده و لو کبره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالباً که ترمولت
 رئیس النوصب اختیار لفظ تزویج نسبت بقدر خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
 راه کمال و در باره خاتون حبت رفته فخر اہم المجمعین التحین عن الرسول و ابوالولاد تائیدین
 الطاهرین و هم آنکه حکم مولف ترجیح همان مان غیبت خامی غیر بطریق اہل سنت است نقطه یا خود
 است پس شوق اول بسیارید که از کتب معتد اہل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که بر اثبات آن کتب است
 باشد چه کتب اہل تحقیق ترجیح اعمال حضرات سالتاب میر آید چنانچه خاتمہ تحفہ اثنا عشریہ سیر الجلیل
 مسئلہ تفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر و دلیل است روشن بلکه در تحفہ اثنا عشریہ نیز تصریح و تفسیر
 بر این موجود است اما و العلامہ کہ انار المدیانہ نقل با مستانیرانہ کہ در اینجا دقیقاً باید است و طبع انبار
 علیہم السلام از انجمن کفر و حرام است و بعد از این معاند کفر دین بزرگان با فتنه نمیشود و تعظیم و توقیر و حسن بوی و خوش

دارند و چون جامع باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم باشند و گنامان ایشان را مغفرت
 و تکفیر نص قرآن ثابت باشد بالیقین انجم است بهم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود و در مرتبه
 سب و تحقیر و امانت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را سب و تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود
 شد و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیت درین باب نمیدانند اما بگناه او تعبیر کردن حرام است
 و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر است یا مغفرت گنامان ایشان را با قطع از وحی
 و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلقی رضای الهی با اعمال ایشان بالتخصیص متعین شده باشد
 پس قد صحابه بر رخ اند و ریان انبیاء و اهل بیت اند و سب و تحقیر این است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
 باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را با علمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است
 بلفظ المقدس و وجه لالت این عبارت بر مقصود جهت اشتراک علت و قیاس و لویات اظهر من الشمس
 مآل بسیاری از احادیث امامیه بر آیات کلینی و صدوق و دیگر محدثین جامع اصول همین امر ناظر است
 که حق تعالی برای بنده گان از سابقین و لاحقین در جای مقرب فرموده که خاصه هر فردی که دیده و هر چند
 تا آخرین کثرت اعمال خیر نماند لکن بدراج هاجرین اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان خبر سابقین است
 و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مستدای و تنهایی تمامی تمامی الهی بود هیچ معلوم نمی شود و این
 بهر آنکه غیر صلی الله علیه و آله از صحابه بعد و یافته بهتر از اعمال اجد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمای امامیه
 و رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه بر سبک نفوس شکر و کثرت می دیدند اما بعضی
 از علما خلاف این تحقیق گفته و جوایش بعد از خاندان بر سبک ادنی بهره از تسبیح کتب داشته باشد
 مخفی نیست توضیحا لمرام بمشالی روشن کنم که شیخ علی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المؤمنین از انبیا اولو
 الامر از متوفین است چنانکه علامه دهلوی رحمه الله اشاره بان کرده صاحب اقتضای گفته
 قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحَلِّيُّ أَجْمَعَتْ إِمَامِيَّةٌ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا لِعَدَائِنَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ آلِ الْهَرَمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَضِّعِينَ

و بدعتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت و زمان آن سرور و نوع نیافتنی چه جامی آنکه مره ابدال اولی کوفه
 بساخر تواتر و اتصال ظهور انجاد که راه تنوک وقت مراجعت شریفیه بها اندازند و قد مبارک
 رارم و نهید و زهر بلای طعاشن بکار بند و در وقت منع دوات و قرطاس چ مخالفنها که برصول اناسیه
 از کمین بطون مبارگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف انتمیه
 از مقریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه شعاری بنمینی
 رفته و الحمد لله علی کتب بخدا یا مگر مناسط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تزل و تسلیم بر صحیح
 فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
 انتهی ما فادنی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سر کردی فاروق و فیل و قال مؤلف در این
 سنی و سنه و عواو الی الاسلام بعد از فرض تعدیر بنحای بنین میگذرد هرگز مروجی نیست که در آن
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بحسب بر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و در کصفات
 عالیه نظیر خود نداشتند و در ابتدا عمر مثل انتهای آن بودند کما قال لار دستانی و غیره بلکه از
 بحار غلبه و در تصانیف او ثابت شده که ولادت ابدیه بر طفلان بنی آدم اتفاق می افتد
 یعنی از آن مادر بوجود می آیند و نشود نامی ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یک ساله
 بنمایند سر کرده غرور باشند یا در حالت اختیار کافر می آید باشند یا قبیله از قبایل عرب
 یا عجم بتوسط شان بروایات معتبره از فضلاء علمی و صولی و اخباری منخرفات میرسد
 سبزو ارشاد باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت همدگر و کشیدن امن مبارک
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوار شدن بر سر دوش آن سرور و عدد و هروله در کوه ها
 مدینه منوره بخار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعث بار و رزق و شهود
 مصداق حتی اذ ابکغ اشده که رویدند و حروب بغا به پیش آمد و حضرت امیر جمع فوج و لشکر
 کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت باز و در پنجه و چاک و سینی و سگ از ایشان منقول می گشت

یا بنابر خواهی ملاحظه فرمودی شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه است بلکه این عباس بن
 عبده ماسوئید و نظیر منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در وصفین و قلیکه صفین قتال را بسته مهر
 و محبت از میان خاسته شد چنانکه لفظ علیّه الرحمه فرماید شهر نه آبی و در جزیره نایب
 نه مهری و در گرم خرافات از حضور مفضل و جازت قتال و استعمال سیف و نصال عنایت
 گردید پس او سمتی سازان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و در جزیر خانی آغاز نموده بودند
 روانه شد و در وقت صبح برائی برهم کردن لشکر شام متوجه گشت و گوئی شب در کله کوسپین
 افتاد و یا بازی بجاعت کیوتران رو نهاده تا آنکه بحال مردمی مردانگی و شیر و فزراگی گردان
 لشکر معاویین ابی سفیان را ضرب تیغ بید تیغ و طعن کسان جان ستان رده نورد
 بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اهل عطا نید چنانچه ابوالقاسم طوسی شایسته
 گوید شهر بروز نیز دآن ملی زورمند و بشمش خنجر بگزد و کند و برید و درید و شکست
 بدست یلان با سر و سینه و پا و دست و محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
 سبازان میمنه و میسر مخالف قدرت سبازت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه شد که حضرت
 امیر شد و در کاس عبادت انساب می را بوسه داد شیر خدا خنجر و بجوی و غنچاری افسر بوده
 باز حکم کرد که زود تر پشت بخلاف تاز و و پروین او را نبات النخس ساز و گویند که در بار دوم
 شیر بنشیند همچو نهنگ در یامی و غا ذوالفتر رحیم در کار از غلاف کشید و چنان
 سرعت تمام تاخت و زد که از کشته پشته تا بروی زمین مانند کوه النود بلند و دریا خوار مانند موج
 و سیل همچو روان و از صفین در گذشت بقلب آمد و او شجاعت و نبات قلب و دانه کمال
 غلبه عطش که جان طلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید پس درین مراجعت انجم
 فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرخص استمالت او نمود و بآب سرد او را سیراب نمود و خواست
 که باز بمقابله مخالفین او شجاعت و دلیری دهد و آوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور است

و چشم گردانید و بذروه عرض نمایند که و اعجاب شجاعان عرب و عجم حسین را مبارزت طلبت میکنند
 در صفا نام ایشان صاف بر زبان می آرند می پذیر گویند و ایشان اجازت کارزار میدهند و نام
 عارونک بر خود می نهی حال من بدین در جد سید و هنوز نامور شمشیر من می شود گویند که جناب مبارک
 نمود که ای جان پدر تو فرزند منی و حسین فرزند ان خیمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می بندم ایشان
 مثل هر دو چشم خود می نگارم فخر الدین بنی خیر اصل این حکایت در کتاب منتخب فی جمع المراتب و خطبه
 کرده و مورخین بحال شرح و بسط دارند و از نجاست که محمد بن خفیه علی بن الحسین رضی الله
 اجمعین فقیه و عوامی ماست بر خویش کرد از صبیان اطفال شمر و خود را از شجاعان ابطالان بخیر
 از دینی و زجل و صغیر صد و یافت در باره استدلال ماست آورد و چنانچه دایت ابی عبیده همی باز
 و حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاید عدل این دعوی است و هَذَا كَافٍ ظَاهِرٌ
 ارسل محمد بن الحنفية الى علي بن الحسين عليهما السلام فحمله فقال له يا بن أخي قد
 علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رفع الوصية ولا مائة من عبده الى مير المؤمنين
 نعم الى الحسين ثم الحسين ع وقد قيل ابوك ولم يؤص وانا علمك وصوليك وولادتي من
 علي وني سبي وقد نمي احبها منك في حداثك فلا تنازعني في الوصية ولا مائة
 ولا تخارجني شرح در شافعی شرح انجذب گوید ولادتي بكبر الو او من علي اي بلا واسطه
 وني سبي بتقدير وانا في سبي و قد نمي بفتح القاف كسر الهملة اي سارقي و ما
 صدر عني من الجحاد في وقعة جمل و صديق نحوها و از ني مقام حال تا ويلات قوم و سايه
 منازعت اين هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن خفیه اظهار جلال امام زين العابدين بود بخوبی عيان شد
 القصه بر تقدير تسليم اين معنی که فاروق عظمه کافر می گشته و نه بدعتش احدی از قبایل ستمان گشته
 و در همت امور بحضوره الفاضل و خیل بود يانه و جناب خير البريه اين بزرگان البسمع بصبر کامرانی نصرت
 می نمود يانه پس حال شان مثل حال حسين خواهد بود و نگاشت شش شصت همراه خویش هم و جنگ خسته علی دومی

الشيخ ابو العباس وغيره و هم در دیگر غزوات هم بر جمعیت شان شمار سکنید با نمیکند زیرا که معمول کردند
 از روی همین است که چنانچه در مقابل دشمنان اهل بیعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
 را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علما و علمای قوم لفظ احب در حدیث طبرستان آن دلیل فضیلت آنجناب
 می شمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی بران ثبوت خلافت
 بلا فضل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
 و سمع و بصیر حضرت سید المرسلین را که شجین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند
 و رتق و فتق امور اکثر برصواب و ید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی رجاء نقل از من علم
 الکتاب بلکه به بدایت عقیده نیز دریافت می شود از کفر و نفاق منزله نمیدهند فاعبه و ایا اولی الالباب
 و از ملا نظر و اتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسین دارد بوضوح می بخشد که چنانچه حسین بی اجازت
 در میدان مصافقت نمیشد همچنین شجین با بند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه اعرف
 هر دو امام عظم شیعہ سابق ازین بدرافت رسید که ابو بکر صدیق روزی شمشیر از غلاف کشید
 بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در شش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 باز گردانید و از صحبت رفاقت خود بدستور ملوکانه مان که بفرید عقل و گیاست و قوت قدسیه نصا دارند
 جدا نفرمود و نیز استصحاب شجین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات از ان قبل بوده که
 با دشمنان و زرا و خود را جدا نمیکند علاوه برین نظر به بعضی از صوگد ارشاست که حضرت لقب شخص را
 که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و دوست که از عمر فاروق
 حکمی جدید بخاران طلب کند او گفت ای تمام علی کا سخا و در خانه خویش رفت و بضه شمشیر بدست گرفته بیرون
 برآمد و بارگشتن شقی را از دوشش برداشت چنانچه قبل ازین از قاضیه اماسیه گذشت کافر میدانند با مثل مالک خود
 او را نیز مومن پاک عقاد و پاک اعمال می پنداشت ششم آنکه چون برجا خود در قرآن مجید و حدیث
 ثابت است که حضرات مقدسه انبیاء و رسل علیهم السلام و صف کمال قرب مرتبه عصمت خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و بشمار از ایشان کاتبی انشاء الله تعالی شریف و رفیع و بجا و از
 بسیر میروند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر خضار و امی ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
 بجا بجا در حکمت قرآنی خوف و خشیت ایشان احکایت میفرماید و از نجات میستاید و در احادیث
 شیعه و سنی مصحح است که ملائکه مقربین از روز یکشنبه آفریده شده گاهی قبسم نشان شده اند و بعد ازین
 بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلیع فرمود که اگر کسی اعمال متقارن و غیر متقارن را با هم بکند
 اعمال حسنه را حقیق و از عذاب از احوال قیامت این مانند بلکه از جبار الالوار انشاء الله تعالی هویدا
 و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلیع فرمود که اگر کسی از غیبه و ملک پس حضرت
 مولف بکثرت خوف و خشیت فاروقی آنچه در مقامات گفتند کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
 خواهد بود و با اصل مذکور هیچ نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح شفا
 مذکور فضیله و قدریه همین پنج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلیع علیه و آله و سلم
 و باقی انبیاء و مرسلین ضرورت که از عذاب عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند نمی ترسید مباحثند
 خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مومن فرماید و خواهی نه لیکن چون مذکور شد آن لباسها گوناگون
 پوشیده و در هر بهار و خزان بزرگ سنا ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مولف و برادر مصلح یعنی
 فاضل خباری اصدقا ابانی بعد از خرفش بسیار در روزی که می از خدمت علمای اصول
 و اخبار و اخلاقیات ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تحقیر و توبین که بر آن
 قرار یافت که خواجۀ ایشان درین کتاب طریق هدیه و مدارامی بجای و براه اتفاق میرود و در
 چیز دیگر و بر زبان نشن چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
 دیده باشند که بر غم شان دلالت بر علیه رجائی خلف داشته باشد با عفت و فروز که در
 شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که علیه خوف و خشیت این بزرگواران بر آید که
 باینجه کثرتند که علیه خوف از علامات کفر و نفاق است شهر شهر پنجم عدد و خود بزرگتر است

کل است سجد و در چشم دشمنان غار است + علاوه میتوان گفت که پنج جناب سیده الساجدین رضی
 الله عنه و عن ابائهم و جعین در صحیفه کامله منفر باید که لکام من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
 اینجناب بجز قبول محلی گشته پس اعمال شرکه ام کدام است که بجهت صدور آن شیطان بر خود حاکم
 و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بحال طیب خاطر دست بجهت قدوه مروایان دراز
 ساخت بلکه بجهت رابر استعدا آنها مقدم داشت یا آنکه در واقع حره خلف اینجناب از منفرین
 نرید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام که ام اند که حسن محبتی علیه التحیه و الثناء وقت مرگ گریه
 و بکا بلا خطر آن آغاز نهاد و بنا بر مفضل خواهی است انشاء الله تعالی به قسم آنکه انچه از فاروق
 در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال خیر مثل صحبت و محبت باشد سرشته فیه و صدقات
 در راه خدا و مثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد فریتی و هشتمه که قبول است آن اعمال سابق
 با خصوصان را بر زبان محی ترجمان گذشته مفضلاً و قطعاً بخلاف اعمال بعد که خیریت آن این است
 منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث ما بیه کما او مانا الیه قبل فاکتسم انصت
 در نیکه انچه از صحابه کبار بجهت سرور و دو جهان از اعمال و عبادات تفاوتی فدا و هیچ عین برابر آن
 نمی تواند شد بل ثواب تبرا و متعه النساء خارج از محبت و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثواب
 برابر آن نیست فیکف از مرتبه چهارم در گذر و بد است عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
 صحابه در زمان حیات شریفتر غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع و در محل خود ثابت شده که اعمال
 انسیدین از اعمال دیگران از رفرا و است فضل و شرف است پس عملیکه صحابه کبار را شرف در آن است
 و او هیچ اعمال مساو آن نمی تواند بودند آنی که بمشارکت جماعت آن عمل است و حدانیه حال
 می شود مانند کیفیت که هر جزوا از اجزای مرکب بدی می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
 هشتم آنکه انچه در حدیث البوریه قبل و قال منوده منی برست که در غایت آن بجای صیغه تکلم یعنی
 فعلت لفظ فقال شده و آن نیست مگر نذرین مؤلف یا اذمان یا صدقائی ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات می کردند و بهره از تتبع کتب جاوید و تصحیح نسخ صحیح بدست می شد چه بسیار از نسخ
صحیح بخاری از جامی بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان نسخه متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخه صحیح مندرج بود لفظ فقال یا قثم بن قیل و قال یوسف بن عمر افش را سا قاطب شد و شروع و ترجم
این کتاب نیز اشعار بر اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعة فتح الباری و دیگر شروع و ترجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است لفظ فقال بی و قال بولک لیکن شارحین ابی را که روایت تسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت اختلاف نسخ را تعرض نمیکند و ذلک دلیل علی التماس
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهیم گفت که در کتب حضرات متبعین معمول و مرسوم
همین است که چون جمیع ضمیمه سومی تکلم دشوار می افتد مقوله را وی قرار میدهند بنی که در حدیث شریف
بحرین که صاحب مجمع البحرین وارد کرده است و عامی الامیه این مقولات رجوع میکند و عبارتشان این
وَرَشِيدُ الْهَجَرِ كَانَ يَعْلَمُ عَلَى الْمَنَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا رَشِيدُ
كَيْفَ صَبَرْتُ اِذَا ارْسَلَ إِلَيْكَ دَعِيَ بِنَ امِيَّةٍ فَقَطَعَ بِدَايِكَ وَجَلَّكَ وَلِسَانَكَ
قُلْتُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كُجِرَ إِلَيَّ الْجَنَّةُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَشِيدُ اَنْتَ مَعِيَ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللَّهِ مَا ذَهَبَ إِلَيَّ أَمٌّ وَالْكِبَايُ حَتَّى ارْسَلَ إِلَيْهِ الدَّعِيَ عُمَيْدُ اللَّهِ
بْنُ زَيْلِجَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَدَعَاهُ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَوْفَعَلَ بِهِ ذَلِكَ بِأَجْمَلِ حُجُونِ
أَسْكَالٍ اَرَدْتَنِي شَوْدُكَ رَا حَادِثًا يَكِيْمًا مِيْدَةً رَكْتَبُ وَكِي زَنْدِ مَحَاوِرَاتِ عَرَبٍ بَايَقَمَتَنِي شَوْدُكَ اَكْثَرُ غَلَاظِ
وَكُنْ مَوْجُودُ سِتِّ وَعَدَمِ سِتِّ الْفَاظِ عَلَاوَهُ بَرَانِ خِيَانَةِ خَوْشَارِ كُلِّ مَنِي اعْرَافَ اَنْ نَمُودَهُ وَفَدَمِ سَابِقَا
اَخْرَجَ دَارِ تَاوِيلِ بَرِيْمَنِ قَرَارِ خَوَادِ يَفِيْتُ كَيْفَ فُقِرَهُ وَالْمَا وَجِبَتْ كَيْفَ قَوْلُهُ ارْسَلَ إِلَيْهِ دَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ اَزْ مَقَوْلِهِ
رَاوِي سِتِّ اَرِي فَرْقَ بَيْنِ سِتِّ كَيْفَ باعْرَافِ نَوْفِ نِيْرَامِ رَاوِي فَرْعَارَاتِ حَدِيثِ بَخَارِ مَوْجُودِ
وَدَعَارَاتِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ خِيْرَامِ رَشِيدِ بَايَقَمَتَنِي شَوْدُكَ اَكْثَرُ غَلَاظِ وَكُنْ مَوْجُودُ سِتِّ وَعَدَمِ سِتِّ الْفَاظِ عَلَاوَهُ بَرَانِ
بَخَارِي نِيْرَامِ فَرْقَ بَيْنِ سِتِّ كَيْفَ باعْرَافِ نَوْفِ نِيْرَامِ رَاوِي فَرْعَارَاتِ حَدِيثِ بَخَارِ مَوْجُودِ

عبدالله راجع کند زیرا که قبل ازین از کتب مایه مذکور شد که اهل سنت بر مذہب صحابه کبار اند پس باین
که افضلیت ابو موسیٰ شعری مذہب نبی باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر
بموسیٰ اومی مذکور گردونند که ہم عدم تکلف است و ہم مطابقت اصول و عقاید و ہم آنکه دعوی
که ابو موسیٰ شمس اعمال حسنه مابعد را بر اعمال سابق تفصیل داد و دعوی بی دلیل و عاقلانه چنین
باشد چه تمیل که او اعمال لاحقه را مساوی ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این حال
ظاهر دعوی تفصیل بمعنی خواهد بود و منتها می تنمائی فاروق چنانچه از کرانی و دیگر شرح بوضوح
می بخشد آنست که هر گاه نیز ان اعمال قائم شود و نیکی و بدی شمار آید این هر دو با هم متنازع شوند و هر
آویند و من از ان ارد که بتوسل اعمالیکه براه پیغمبر خیر البشر بجا آوردیم نجات یابیم و نعم ما قال بعض
العرفاء شعر طاعت ناقص ماوجب غفران نشود + را عظیم گردید و علت عصیان نشود + از صلی الله علیه
و آله و ابان برید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ما در روایات صحاح مرویست بر سر ان کتاب
مینامیم عن حذیفه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان رجل فقيها
كان قبلك لم يسبي الضمير فقال لا هليله اذا انا مت فجزوني فذروني في
الجحيم في يوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حكاك على الذي صنعت قال ما حملني الا
صنائك تغفر له واصل بن حكايات هم متفق عليه فربيعين است چنانچه از مطالع کافی كليني و تصنیف
صدوق مایه المبینان بخاند و از محاورت قرانی و آیات بینات کتاب خطاب بزرگوار میخوان
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما يخشى الله من
عباده العلماء چنانچه از مجاز فاضل مجلسی غفر له بدآورده و آنف گذشته که حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم فرموده که اگر شخصی عمل نیکو پیغمبر کرده باشد باید که آن حقیر شمار و پس از حضرت
فاروق عجل است باز در خلائی رشیدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که زلفصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد و زنده سر او خداوندش

کس نتواند که بجا آورد و با جمله چون مقدمات صور حیا لیه مؤلف از قبیل بنابر فاسد فاسد است
 نتیجه آن که عبدالمعتمد اعتقاد کند و گوید که ابو موسی شعیبی از فاروق فضل بوده نیز فاسد باشد
 یا زوهم آنکه توجیهی هم نفس حجب منع می کند کما سبق مراراً ان الموجه مانع پس او را مدعی
 و اون و از و دلیل طلب شدن دلیل نیست که مطلب با وجود ظهور تقصیر تا بطلان و قبحه چه
 و و از و هم آنکه بعد از توجیه مذکور تحقیقی و استن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
 و فساد آن هیچ شک و ریبی بر قانون مناظره نیست میر و هم آنکه عوی ترتیب فضل خلفا
 رضی الله عنهم جمعین محض فضولی و استبرج فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله
 عمر با فضیلت ابو موسی بر عمر مؤلف و هوذا یضاحک علیه النوکی بل الشکلی کمالاً یخینی چهار و هم
 آنکه توجیهی درباره فاروق ابو موسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و در کتاب
 هوس خام را بخت و سخن بیوت گفته بی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرصوبان منافاتی ندارد
 مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف سنی علم الهدی مثل تجرید و غیره صحت ظهور دارد و پانزدهم
 آنکه غصبی آید که بعد از بن عباس با وصف گوساله برستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
 تصحیح مؤلف در قولی که خطی کامل از تشیع حاصل شده پس غایب که بنیاد این قسم توجیه تشیع باشد
 تبیین بدان کفر الله ذنبک ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مؤلف در مقام عبادت
 معبوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از او صاحب
 با حاد و صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث شخصیت که مخالف تا و بی کرده
 بوده باشد بلکه نکته لطیف بود از این حدیث هم بر آورده شده تحت بعینا اقول در مقام
 نیز جناب مؤلف رساله اجمال نخل بکار برده و مورد تشیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر مدینه
 الرساله شده کاشل شارقی به بعضی از این حدیث می نمود و جوابش تفصیل تام می شنید و لیکن
 فقیر با بعضی نظرات این عیوب میگوید که اگر مراد از مذلولان ان حادث فضیلت جزئی است

فممن نسبها لکن لا یصح فی المقصود زیرا که مقصود از فضیلت فاروق اینست که جمیع وجوه و جمیع
 صفات راجع است بلکه در مجموع صفات فاضل که در دنیا بکار آید من جمیع پس ممکن است که در
 مقصود چیزی از او صادر نکند یا بشود که در ذات فاضل نبود چنانچه در بحیث الایمان و دیگر کتب این
 تصحیح واقع است و اگر مراد فضیلت کلی و کثرت ثواب و ثمرات که منافع آن باصل دین و شریعت رجوع
 کند فهو فی خیر المنع و جمعه که در ما نحن فیہ نیز مرتبه فضیلت بنام فاروق اعظم باعتراف بوردیه سلم
 چنانچه فاضل بن عمر عثمانی در فتح الباری تصحیح بیان نموده حیث قال قوله فقلت للفائل هو
 أبو ذر و خاطب بن ابی لهب ابن عمر فاراد ان عمر خیر من ابی موسی و اراد من الحیثیه
 المذکوره و لا فین المقتران عمر افضل من ابی موسی عندنا جمیع لکن لا یمتنع ان یفوق
 بعض الفضلین بعضه لا یمتنع من الافضلیة المطلقة و مع هذا فعمری هذین
 الحصله المذکوره ایضا افضل من ابی موسی لان مقام الخوف افضل من
 مقام الرجاء المعنی البوریه بان عمر گفت که ازین حیث نیز عمر بهتر از ابو موسی است که مقام خوف
 بهتر از رجاء و هم عند جمیع است که فضول بعضی از خصال فائق بعضی باشد بیکسان اینهمه عمر فاروق
 در بعضی نفس هم بدرجه رسید که ابو موسی بآن فائز نگردد و علامه اول متبع نیک است و بعد از او
 بسیار از امور را که سناط فضیلت ایمنه بدی بر تمامی خلاقی خصوصاً حضرات ابدال علیهم السلام
 گمان می برند و از خصایص ایشان می نمزدرد و دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی می نمایند
 چنانچه کتب مجلسی بکار و مانند آن نهاده و بدو اگر بر اصول موضوعه ایشان که در باب ائمه عقدا
 دارند و منطوق آن روایات است که ایمنه بدی موجب ضمانت است گزیده اند که ما سبق شرطها
 او فی غور و تامل بکار برده شود و عیان گردد که معاذ الله این بیت طاهرین از جمیع ائمه بدر بوده اند
 بر همه و صلح و لایح شود که معمول تمامی نبی آدم است که در باره مقتضایان خویش روایات
 شریعت و عظمت و کتب این ایان خویش می آرند الا حضرات امامیه که علی امت ایشان

بنابر تقدیر بن سبایه و بی حقیقه و بی تدبیر این بیت مصروف است و در کمال ذلت و خوارگی ایشان
انسانهای عجب ساخته اند و لیکن قصد خمدار نمیکند که این آرزو چنانچه بسیار می از صهلان با سیه
در خاطر فقیر از دیر باز ممکن است ز قوت فعل رسد و الی التوفیق و بیده از دست تحقیق **قال الغافل**
المتبصر حکیم براه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحشای حدیث مزبور
و عویم املاوق باقی پس از نیم اجل و این شنیده که در صحیح مزبور فی مناقب عمر مخاطبه این عباس بن علی
عنه با جناب بن خطاب مذکور است بعد عبارت طویل و اکثرا می آید از جبر عی فیهم من اجلک
و من اجل احکامک و الله لو ان لی طلاع الارض هبلا فتدایت به من الله عنک
قبل ان اراده و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است و خوف شان از غضب خلافت زیرا که هیچ
مصرقی باین عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب ابی است یا ب توسل ان جناب ابی است
انتساب معنی مثال حضرت سلمان ابوذر و مقداد بوده باشند و امی شترع حکما از سیه سر و بینی با هم
نرسانیده بودند و نسبت با حضرت جناب تقصیر کرده بودند که امتی طلاع الارض و میاجوس
ان اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل راه مایست است خواهد ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ اب باشد و خواه بسوی موت یا قیامت تقریر معنوی ترست و اگر کسی بلفظ
اصحاب کاتب صحابه نبوی مراد گیرد و لا شکر لهم مع ابن عباس اصعبه ما قول او را بیکدیگر در این صوبه بیان
اضرار و تقصیر است چه زعم خود چنین گنای عظیم سوا عی خلافت و با تفرع علیها از اخذ فذل و مع
الی غیر ذلک فارق عظم واقع نشده و اگر باشد اظهار این سؤمه حضرت ابی است توجیه که که تحریف
که ضامنفسه فرمودند چنانچه ذکر بخاری بخیر است و ابی سابق عمری ترا و بعضی علی الصبیح الی کل ان که جای
انضا است که وقت مرگ در آن صحن بوجوب صحیح جابر خوف غالب میباشد که این معنی است مشهور است و آن عمر نعم
طالعی مزعم شان که اگر شخصی که کار هم باشد از جهت مظلومیت حطم می او میشود و در چنین قیست جرح و فزع
اعتراف باینکه این جرح و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب است و سؤگند ذات که بیا در حالت سکر است

خوردن که اگر تمام روی طپان و پیش من بودی بعوض این محل فدا میکردم قبل از ملاقات
 خدا ایضا موت و اینها همه با بهر ضمام نفس باشد زبانی انصاف غلط گفتم خاک برین عتس و نیز ستر
 مباد که از حدین اولین شکر نسبت احداث با صحاح که بطریق عدیه متکثر و مروت حتی که
 اگر دعوی قربان کرده شود بعد ندارد و هم ازین برود و حدیث صحیح میر بین گشت که حدیث
 بشارت عشره مبشره ضمیم است چه در اول لایله هر موهو عیشش که علای ملت حقه کرم الله تعالی و کلامیه
 بیان کرده اند هر گاه بهر این توفیه با ثبات رسیده که در حدیث لا تدری ما احد ثواب احدی را حدیث
 بهین خصیصه خلافت مراد باشد جنت بهر اصل بعید است که جنت شد او باشد و چون بنیاب خبر صاف
 انکار از یقین مغفورت جناب بن ابی قحافه بحکم لا ادری ما تحذون بعد و اخبار بالغیب احداث
 کما ثبت با تحراف منم فرموده باشند تبشیر جنت در صورت ارشاد حدیث منور از حدین بن کورین هم حکم
 با جماع انقضین ستم کلف آن و تقدیم حدیث تبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
 اعظم وقت مرگ چرا که ما ثانی قدرت بر الکعبه نمی فرمودند به بالعکس گاهی در حال حیات تناسی بخاک
 از اعمال کفار اسباب بر می نایند و گاهی در اوان جنت جرم و فرع نمایند و حشر کنند که اگر تمام
 روی زمین زرد من میبود فدا میکردم انتهی کلام به لفظ اقوال استعین بالرفوف که در
 این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بتفصیل شیخ حالی که راه اصولیه و از جناب مولف سر زده اند
 بیاد فقیر آید که علی بن کور و بعضی از اصناف محدث در مطاعن خلفای شریفین ضوان الله تعالی
 علیه السلام جمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان در آورده و گفته که
 فکی باید که این رز و را به بنده که مثل رز و نامی که فارصه و ریافت و قول ختام تصور و ریخت
 نگاه کند که قدرت بر الکعبه یعنی مطبوعش سیدیم با بحکم اشجار و احقر اصناف بشمار بران متوجه او ما
 لاخصا بقلبی از کثیر انکشاف میکنم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق التبه صد و دعوی حضرت
 کا صبح از این صریح تمام دارد و نعم قیل فی اثنان هذا المقام عصر دروغی انبر باشد و در و هم آنکه

احقر العباد قبل از مطالعہ شروع بخاری از نیم مقام در نفس مزعومی موافق که دالت بر خوف حضرت
 فاروق و باره خطابت از و تامل میکردم و بدل میگفتم که در نیم مقام نظر مقتضای سابقه و تدریجاً
 صاحب شنبه و دیگر علمای طایفه که بها امكن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی با قاست از الطال
 این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث خلافه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کعبه البیتر عبارت از است
 سمت روایت یافته بر امی دفع و هم موافق فی است الفاظ آن روایت نیست که عمر بن حفص بن
 غیاث ثنیانی ثماله عمن ثنیان شقی سمعت حدیثه یقول یبنا نحن جلوس عند عمر
 اذ قال انکم یحفظون قال لیس فی الله علیه وسلم فی الفتنه قال قلت فتنه الرجل فی اهله
 و مال و ولده و جاره یکفرها الصلوة و الصداقة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
 قال لیس عن هذا اسألك و لكن النعمی تموج الحرج قال کس علیک منها یا بنی امیر
 المؤمنین ان بنیک و بنیها یا با مغلقا قال عمر لیکسر الباب مفتوح قال لا بل یکسر
 قال عمر لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا یحذیفة اکار عمر یعلم الباب قال نعم کما علم اذ و
 غدا لیل و ذلک الحانی حدیثه حدیثا لیس یا غالیط فقیهنا ان نسأله من الباب فامرنا
 مسروق فاسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حدیثه یگوید که من با جمعی از اصحاب بنوعمر بن
 خطاب شنبه بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی است که حدیث بنوعمر بن خطاب علیه السلام را و باره فتنه
 یاد داشته باشد گفتیم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد و زن مال و فرزند و همسایه اش میباشد
 که نماز گذاردن صدقه دادن امر به نیکی نمودن از بد بپزیرد شدن تداک آن میکند عمر گفت من از فتنه
 سوال نمیکم بلکه از ان فتنه برسم که موجب بسببیت خاصیت که است رخت مثل موج دریا محیط است
 گفتیم از فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در سیانه زمان تو و ان فتنه دروازه است بند کرده شده که
 هیچ فتنه در زمان تو هرگز بر پا نگردد و عمر گفت ای خدایه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد
 خواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست قیامت بند نخواهد شد خدایه سوال

که بعد انکسار بخت دروازه متعین نیست گفتیم بی راستی کیونی راوی گوید با خلیفه گفتیم که آیا عمر نیست
 آن دروازه را خلیفه گفت خوب است چنانکه میدانم که شرف و اقربان روز آینده است یک
 من حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رانی و جهل و ادران گنجایش نیست
 می گوید که خلیفه مرد نیست و قدرت نیافتیم که از وی بپریم که مراد از دروازه که بود پس روق
 که در علونست علم و عقل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جراتی تمام داشت امر کردیم
 پس او پرسید خلیفه گفت که مراد از دروازه مخلق که مان از فتنه بود و ذات عمر است انهمی محمد
 از مطالع اخذ شد نیز بوضوح می بخاند که چون فاروق اعظم حدیث نبوی بدست که بعد از من قتها
 وقوع خواهد یافت کسی خلیفه ساخت تا دهنش از بغبار و کدورت غمره باشد چنانکه حضرات اهل
 شیع گمان می برند که مقصود از شوری صرف خلا از حضرت امیر است حاشا و کلا آدم بر
 شهادت فاروق اعظم پس بد آنکه خود امام محمد بن محمد بن جابر و دیگر اهل حدیث نیز در متاب
 و بی ضعیف حدیثی آورده اند که در شهادت و نص طعی است و هم داشتند مسند و ثنائین
 رُئِیْعُ ثَنَا سَعْدُ عَنْ قَدَاحٍ عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَحَدًا وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَخُفِيَ بِهِمْ فَقَالَ اثْبُتْ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ وَ
 صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ بِنِي رُؤْيِي خَبَابٍ سِرِّهِمْ وَاعْلَمْ أَنَّ بَكْرَةَ أَحَدِ رُؤْيَا فَرَدَّ وَهَمًا
 صَدِيقٌ وَفَارُوقٌ ذِي النُّورَيْنِ بُوذِنَ بَسْ كَوْنَهُ بَلَزَهْ دَرَامَهُ حَضْرَتُ فَرَمُودِ بَجَائِي خُودِ بَاشْ وَتَرَزَلْ
 مَشُوكَه بَرُوكِ بَرِنِيَادَه مَكْرِيَاكِي شَبِيهِ صَدِيقِ كَهْ فِي الْحَالِ بِنِ وَصَاتِصِفَانِدَا عُمَرُ وَعُثْمَانُ كَهْ
 أَخْرَجْتُمْ خَوَانِدَشْدَوَاتِفَا بَصِغْتُمْ مَضْرُوزَانِتْ كَهْ دَرِفِيلِ ثَغْنِيَهْ وَجَمْعُ بَرَابَرِ وَبَرِنِ مَعْنَى قِلَاسَتِ
 صِغْتَهْ ثَغْنِيَهْ كَهْ دَرِ بَعْضِي از رَوَايَاتِ وَاقِعِ اسْتَفَانِ حَدِيثِ يَفْتَسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا كَمَا صَرَحَ بِالْمَوْلُفِ مَرَارًا
 وَنَزِيلِ شَبَاهَاتِ الْخَبَابِ بَلَكُمُ دِيكَرُ حَوَائِجِ بِنِ بِنِ صِلَى الله عَلَيْهِ وَاسْلَمَ نِيَرِ قَصْبِ جِلِّ سِتْ كَهْ دَرِ مَكْمَلِ
 وَاقِعِ شَدَهْ وَحَضْرَتِ امِيرِ وَطَلَبِ وَزِيرِ بَرِ شَرِكِيَتِ دَهْ اِنْ خَابَ بِنِ سَلَمَ رَحْمَتِ الله عَلَيْهِ دَرِ صَحِيحِ خُودِ رَوَايَاتِ

نموده کمالا یعنی علی المرتضی آن گاه بر حدیث عذیفه و آنچه بدان تعلق دارد احاطه کزی حال نص
 فرمودی حضرت واضح شد که سرائی بیش نیست بلکه از اصغاث اسلام و پیروان بنی از خیالات خام
 من بعد که شرح بخاری بدست آمد و مراجعت این مقام واقع شد دریافتیم که سیل اکثری بنی این
 کتاب طالب سویی هستند که باو کردم محمد و عباس بعد رطقت بشری بجا آوردیم و گفتیم الان حضرت
 باطلوبت بینی که صاحب تبه توضیح شرح الجامع الصحیح می گوید قوله من جلت کانه تفسیر الفتنه
 ستمه بعد یعنی خزع حضرت عمر بن الخطاب بن عباس و مانند او از آن بود که بفرست و دانست
 فتنه زدومی بعد از من بر پا خواهد شد و لا یعقوب بانی صاحب خیر جاری می نی مقام تفصیل
 تصریح زفته و گفته لا قرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جنای که حکم که کنی گفت
 بابا ما انما عن جد و بن الفتنه و ظهورها کما مر سابقا بر حدیث حدیثه فاد انوفیت
 یظهر الفتنه فمما بینکم فخر علی ذلك و لکم الانفسی و اما لخصه بالذکر ان الکلام کان
 مسوقا معه و لا لانه کان حدیث السیر فوقع بقاءه الی ان حدثت الفتنه و من جملة ما
 قل عنما رضی الله عنه و وقوع الحرب من الجمل و الضیقین و امارة یزید و قتل الحسن بن
 علی رضی الله عنهما و قتل زبیر بن العوف و فتنه حکم که حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر
 که گفته شود که او فاروق است که این همه بقراری من بر شماست زیرا که فتنه تا زمان من
 ممنوع بود بعد از وفات من میانه اهل اسلام فتنه تا بر پا خواهد شد پس بحال شما جری می کند و تحقیر
 عباس بن و وجهت بکی لکه مخاطب بود و دوم آنکه سبب جوی طری بن عباس است تا ظهور
 فتنه تا مثل قتل عثمان بن عفان بن النورین و وقوع حرب جل و صفین و سلطنت یزید و قتل شیب و کربلا و زبیر
 زبیر و فتنه زیست حجاج تا ابو ذرین کلام که صاحب خیر جاری گفت و چه اصالت ابن عباس
 و حجت فریبت دیگران کلام فاروق عظم نیز بودی ائت معا و الی اگر مراد خوف و احتیاط
 و ایصال ضرر با اهل بیت اطهر می بود چنانچه قاضی ابی حنیفه اختلاج بان می کند اصالت ابن عباس

و طبیعت جناب میر و اولاد طیبین و قلب موصوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود که امامت تری
من جمیع فروعی باک من علی بن ابی طالب و اولاد طیبین خدا یا بگردنیا و فرمود و گمان مولف بر
موضوع خویش باشد کما و سببی فی المسک الشافی انشاء الله تعالی و توهم میباد که شاید دیگر شارحین
توجهی برین مقام کرده باشد که باحد از اولاد امفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه آن تبصریح حافظ
عسقلانی شرح جلال الدین سیوطی است که جریع فاروق را می صحاب بر باره اختلاف بود ایشان
بحسب سبب که قیام فتنه فیما بین المسلمین در خلافتش توهم نباشد فاین نه امان هم مولف
آنکه آنچه مولف از جریع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول من اجلک من اجل صحاب که فهمیده بستی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلا فصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این از الطعن مجرب
و ایشان عظیم را بن عباس کما هو ظاهر من شرح کتب الی حادیه و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغایه و الاصابه فی تمیز الصحابه و غیر ما مالاینا هی ما عند الامامیه بن سبب تحقیق کتب معتبره
نمی نماند که بر توثیق و در ابراهیم نیاید نه ندانی که کشتی عجز او در توفیق تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیثند هر یک ایراد میکنند خباثت فقیر محمدان بسیار از آن روایانجا طریح خویش محفوظ از بزرگ
بجهت مخافت اطمینان فقط بر اشاره کفایت کرد و چون با عراف مؤلف جایز بدین سبب است و چون بانه که
از اصحاب سید المرسلین عمل بد صادر نشده جز غضب و نفرت و حق تلفی اهل بیت مال بنبره و اوایل
و قال بدان میکشد که ابن عباس که با اهل بیت بنو النبی اندیشه و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوسا که پستی و در اردی او دلالت تمام دارد کما سببی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان الصفا خلفا بنودا خرج بود باعث قبح او اگر چیزی دیگر باشد معضرتان روایا عیاد و یا
زنا و لو اطمینان و یا شرع می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علما امامیه بخبرند که اطمینان
اند بر صریح مجلسی در بحار و حق یقین قمار می با و ظنهور منبخت الی غیر ذلک من الکبار چهارم
احتمالات جمع ضمیر را نقل کرد و آن برادر سید محمد و استن دلیل قوی بر آنست که هنوز حضرت مولف

اصد قای بابانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که عجب اولی لایبها
 بلکه از خود که روزگار است بودند صحیح بخار را چشم ندیده در صد و مناظره با علما می علام گردیده و بعضی
 از عبارات مؤلف نیز که معلق بخواشی دارد با معنی تا کلمات است که تا ستم منها الشار الله تعالی و گاهی به اینها
 مبینا که چشم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی زوال حق نیست مگر برای
 انبیا و اقیانیه برای کفر و شکیان فانیهم عن ربهم یومئذ الخفی لکن بس عقا و رویت از
 مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعا خدا با مگر اولیا مؤلف بخا
 و دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المومنین از غضب خلافت
 بر آنست که لفظ خبری من اجل فلان رخا و استعرب بر بالنس و ریعنی باشد که محکم از مضامین
 الیه لفظ اصل خوئی مثل قطعه داشته باشد و همونوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان معنی غمخواری و کسوف
 و باره استعمال بیاید و از نامونج و محجوط و محاج جوهر نیز این امر دریافت میشود و از بختایه جزیره
 در اصل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم تراوف لفظ من اجله و لاحله
 و وضع تمام دارد همچنین از شرح جامع بخاری سیما از خیر جاری کمالا نخفی علی من تنسبها لی اگر
 لفظ فمناجی می من اجلک اطلاق می یافت و جری معنی خوف سبوقیل و قال مؤلف گنجایش
 سید است و اولیس فلیس ششم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه و باره لفظ
 اعتقاد شیعیه هم است نمی نشینند فضلا عن اعتقادنا معاشر السنته و ابجاغه زیرا که هنوز در لفظ
 عباس نظر باصول سیه خوفنا و کلام است چه جا آنکه جمیع اصحاب بتا و از فاروق باشند و او از بختایه
 جمیع خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفا الحام فان غل
 باشند و روز و فانش آنچنان گریه و بکا نمایند که بر جنازه صد می از دست منقول نباشد خبایه
 شیخ ابو العباس فرموده الله ان یضم الیه الضمانه الذممه و یجتزع علیه الاحتمال
 الرکبکه السقیمه ششم آنکه دعوا خذ فک جا بجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت مؤلف

بر روایات موضوعه رواه خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیده النساء الزهراء
 فلك قابض و کمال نشین بعیده خویش مشغول بودند و این هم و عمو بلا دلیل و ادعا بلا بدینه و برهان
 بلکه اول میباید که فکر را معین کند که باغی بود از باغات مدینه یا دهری بود که زراعت و باغات داشته
 یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکه محیط و شمل بلا و عظیمه یا عالمی را که اگر قریه چنانچه روایات کلینی
 مجالس شوسه و تالیفات نشانین آن گواه است پس این تخالف ابتداء از میان بطرف کوه تمهین
 معصوب نماید و قبض و تصرف جناب قبول زهرار اصالة یا و کالة ثابت فرماید و در خط الشاؤیز
 در باب منع خمس تقریر طعن حضرت فاروق العنوانی کند که از کدورت نقص و معارضه و منع مصفی باشد
 عصیت و عدا و راجحانچه کنشوری اختیار ساخته و قدمت الیلا اشاره گنجاشی نموده هم آنکه بایضا
 و منه اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفه ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و با شایسته
 رساند که سنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری و پس بنهمه بنار فاسد بر فاسد
 خواهد بود و هم آنکه و منه اهل حق چنانکه استی ابدال زبان تو جیه جزع حضرت امیر المؤمنین بر آن
 ابن عباس رضی الله عنهما نظر بقای او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه و منه مدعی خوف
 حضرت ثانی در باره منصب خلافت هنوز مشغول است فحجب علیه اثباته بدلیل مخلوع بن عمار المنع و
 المعارضة و النقص و انی له ذلک یا زد هم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری حتمه الله علیه
 این حدیث در مناقب فاروق از انجبت آورده که او برای شکست و تحقیر او از احوال قیامت یعلق
 بذلک می رسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب و بدین ترتیب آورده که متضمن بر فضائل عظیمه است
 که ابن عباس ندک کرش رطب اللسان غدا البیان گشته و بلا شبهه انچه او یاد کرده با هر سیت عظیم و
 منقبته است پس ضخیم که مافوق آن تصور توان کرد و تصرف بر فاروق نیز ضمیمه آن گشته چنانچه عمار
 تمام و کمال ملاحظه شود حدیثنا الصلوات بن محمد اخبرنا السمعانی بن ابراهیم اخبرنا ابا یوسف
 عن ابي مليكة عن السوید بن زحرمة قال لما طعن عمر جعل یأمر فقال للابن عباس کأنه یخبره

و آنکه و سلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده و فاروق گفت که من ز تو و علی بن ابیطالب
 ابو فر و سلمان مقداد خوف میکنم و لا محاله سیدانم که شما با من عهد اونی سیدارید پس من سابق خج و او را
 در ونگو نبداشته باشد و تقریر او بر خلاف این تکه و لایات دارد و فیلزم التناقض فیلزم الطلانی بهیومن
 فی قلب المؤلف و الحمد لله علی کج چهاردهم آنکه سنان که علامت بیان غلبه جابر خوف است لیکن
 ازین غلبه در عین وقت موت و حضور قاضی الارواح است که روی مشکوٰه المصابیح عن ابی
 صلی الله علیه و سلم قال لا یموتن احدکم الا وهو محسن الظن بالله و قال الحق
 الدهلوی فی شرحه هذا حدیث علی تحسین الظن بالله فحالة الموت اعتماداً علی فضله
 و کرمه قالوا من علامه السعادة ان یكون الغالب فی مدّة الحیوة الخوف فاذا
 جاء الموت یغلب الرجاء پس از آنکه زکجا با ثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
 است نه قبل از آن بلکه لفظ ما طعن عمر جعل یألم که عنوان حدیث نه گور است که معا رفته مفصلاً بطاهر
 بر آنست که در روز اول از زخم بکلیله است ای حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در آن وقت
 نموده بلکه یکدور و فرمستی یا فته بخلاف جزیع امام حسن کما یسجی فی المسک الثانی مشه و حال الثانی
 تعالی و در غیر مقام لطیف است پس دقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول میباشد
 بدست آمد در عین حال حدیث مشکوٰه و قول ساج که فیض بلامراجعت باصل بعینه ذکر کرده و دلیل بر
 خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد از انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق و بوی
 لایحق لا علیهم همان اجمال بر نیمه پرداخت تا عوام و شیخانه افتند و دانند که حال ثمنان حضرت
 خلیفه ثانی خالی از علامت یانی بود پسر مخفی نماند که در اصل رساله مذکوره که تا دو سال بلکه زیاده از آن
 در کشکش محو و اثبات فتاوه بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علیه
 ما فکرن العالی فی مسند الصدیق عن الحسن انه قال البصیر البوکری انکرا علی شجرة فقال
 طوبی لک یا طائر ان تأکل التمر و ترفع علی الشجرة لو دلت انی تمزق فیقرها الطائر ان

المبارک و عن الصادق قال رأی بوبکر الصديق طيرا واقفا على شجرة فقال يا
 طير والله لو ددت ان كنت شجرة الى جانب لطريق تمر على جبل فاخذني فادخلني
 فاه فلا اكن ثم ازدكرني ثم اخرجنی تعبوا وکم ان کن بشر اما که در باشد که در نیست
 ارشاد کرده اند محمول بر نهضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد کو چنین گویند نهضام نفس که گاهی تمنا
 بودن از قسم نبات و گاهی از ان هم در گذشت از فضل نبات زردگر صحابا با نه نیست و بهی قومی بری
 چنین خوف میباید بلکه نوع ما خلاف شکر منعم تحقیق است که روایت و لقد گمنا بنی آدم منت بر نوع
 می خند و ایشان بکسیر که شرف جنس و ان حاصل بود که شسته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
 گفت از مد و لک عجب عجاب نهی و دیگر عبارتش از همین جنس بسبب محو شدن از خطوط عرصیه بخوبی در
 فهم پیچیدان رناید و الا خبر بر آنهم تعرضی واقع می شد و منبأ ان جزین نیست که این عبارات بطور
 درخافت و خرافت همزگ افادات مطبوعه بی کم و کاست بمنابند معتمد اکثرا بیکر از تصانیف علما
 قوم که مؤلف از جمله مقلدین ثنائست موجود است جایجا بقسم روایات الطریق می رنند و زیاده از
 در باره خلفا را شدن بغایت قصوی میسرانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون در این معنات
 کلام جمالی مرتب میکند که نشان ان بد شنید که انچه خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
 صدر و یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حسرت مؤلف کتاب مکارم الاخلاق مایید و در
 یافت میکرد که درین امور چه حادث در طرق ماییم و گذشته بطلان قصایا ابوز غنم را نیست
 رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین بحیوة مجلسی ان اقتاده و از عبارات وصیت و ترجمه ملای
 مذکور پیست که در ان وقت غیر از مؤمنین که حاضر نبود در انشاء آن تمباریق واقع است امی
 بدانکه اگر شما نماز کنید تا بمقدار یک دو تا شوید و روزه دارید چند آنکه تا را شوید نفع ندید مگر که مقارن
 روح و تقوی باشد امی ابوذر اگر مردیر عمل باشد مثل عمل مضاد و پیغمبر باید که آن عمل اختیار اند و برسد
 و از اینجا بحال فضائل و عظمیات شریفین باید برد که با وصف با و ات اعمال صاحب از هر جنبی کافی

قره العین بن فضل الشیخ بن امثاله چه خوف و حشمت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
 بنابر روایات کثر اعمال علی نقل المؤلف از حساب روزه و خواد احوال و شداید قیامت زرسید و کمالات خود
 زنجهار بخمال نمی آورد و از روی بنایت و جادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تنها ما از دیگر
 صحابه مرویست پس این همان شهادت علی النقی است که باطهار صاحب ترمذی در سنن طبره رسید
 التکلیف ان الله يرانا الى يوم الدين كما يدل عليه كتابه عز وجل الراشدین و انما هو دیگر مجتهدین و
 متقدمین مثل کتوری قابل صغرنی باشد خصوصاً از حضرت مؤلف که بلا ریب کتاب صحیح بخاری هم
 بنور و معانی مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیاء
 و ائمه علیهم السلام طفل عید خوانست او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار با خصوص
 مقبولین لسانی امامیه مرویست بخیر عبرت بیننده انون حسب له بجلد عاشق که حقیقه موصول
 ذکر واقع گردانست این آرزو ما از کتب معتبره مروی و نقول بنید که سلمان گفت یا لیتنی کنت کتباً
 لا هلی فاکلوا الحی و من فاکلوا کلمه استمع بذکر النار یعنی کاش من می عیال خود گوشتند
 بودی پوست مرا باره باره می کردند و گوشت مرا می خوردند و ذکر و رزق بگوشت من نمی رسید طاهر اخص
 عیال دلالت بر آن دارد که سر سستی و خستندگی ایشان اید الوصف الا ویدمت علی شان
 بود و در اصل خلقت خود بخلی و پندند خوانند که دیگران خصوصاً آل عبا درین حد الطیف باشند
 بی حقیقت همین است که اول خویشین بعد و ویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شریف
 لفظی منقول میگردد که هر چند بدالات مطابقی برین آرزو دلالت ندارد مگر بدالات التزام آخر
 ما شریسوی همین چیز می کشد چنانچه روایت امامی شیخ صدوق مسجوع شود حدیثنا محمد بن موسی
 ابن المتوکل قال حدیثنا علی بن محمد بن الحسن السعدی ابا دمی قال حدیثنا احمد بن محمد بن
 بن خلد بن محمد بن سنان بن الفضل بن عمر بن المصداق جعفر بن محمد بن اریه عن حدیث
 علیه السلام قال سئل الحسن بن علی فیقول له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قَالَ أَصْبَحْتُ وَلِي رُبٌّ قَوِيٌّ وَالنَّارُ أَمَّا فِيَّ وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ
 وَأَنَا مُرْتَهِنٌ بِعَلِيِّ لَا أَحَدٌ مَّا أَحَبُّ وَلَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَلَا أَمُوتُ بِبَيْدِ غَيْرِهِ فَإِنْ شَاءَ عَدُوِّي
 وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَلَا أَرَى فَقِيرًا أَفْقَرُ مِنِّي مَحْصَلُ حَدِيثِ أَنَا لِي أَمَامَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 که چو من فرمود چهره بر من خدای بر من فروز و بر روی من موت طلب کند و حساب بخار من نماید
 و من گرفتار اعمال خودم انچه را میخواهم بهم نمی رسد و انچه را نکردم دفع نموانم کرد و جمیع امور بدست
 خداست خواه عذاب کند و خواه در گذر نماید هیچ مختاری زیاده از من نخواهد بود چون حرف از حال
 کرد با گوش کردی بخدا را حشر دیگر از من نامی حضرت خلیفه بلا فصل شنود همان مجله عاشر جات
 قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا لَيْتَ السَّبَاعَ مَرَّقَتْ الْحُمَى وَلَيْتَ الْقَمَى لَمْ تَلِدْ لِي وَلَيْتَ الْكَلْبُ لَمْ يَكُنْ
 ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ وَابْعَدَ سَفَرَاءَ وَافْتَلَةً زَادَاهُ
 بهای خدا اندک انصاف نمایند که درین کلمات طلیحات مرتبه متنا از بنا تیت و در گذشت سیر جادیت
 و ای جادیت کشید زیر که هرگاه و زندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خورد
 آخر چیک از ان التبت خوردند و آخر بعد بهضم فضله هم دفع میشد سبحان الله اینهمه امور اجنبی
 امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بجنایه که ابلغ است او افزونند بلکه دست مبارک بریزند و
 زار زار گریستند اکنون کجا مانند شکر حقیقی که وجود بشر را خفت مکرم و تشریف از کاخانه عظمی
 قیوم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیاء علیهم السلام بکه و حرف بید شنید که در مجله
 از مجلدات بجا که در ذکر انبیاء علیهم السلام است احادیث بسیار از خباب صدیق صلی الله علیه و آله
 و سلم و حضرات ائمه به مروی است که مختصر آنرا درین چند سطر می گنجایم که حضرت یحیی هم
 در خبر رسالی بتقلید عباد و زما و آن وقت که در بیت المقدس نشسته بودند پیراهنی از زنبور دیده
 و کلاه بی از چشم بر خنجره بلکه غالباً زنجیر در گردن خود کرده و بیستون سجد بستم خدایان عبادت
 نمود که حوصله شبری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پا بر رسید که از زخمهای خداوند

عرس و کرسی افلاک عناصر و موالید و ملائکه و جن انس و غیرهم منقول است ختم کنیم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اری ملائکة یترکون و اسمع ملائکة یسمعون
اطب السماء و تحلها ان تبسط ما فیها من صنع اربع اصابع الا و ملک واضع جبهته لله سجدا
والله لو تعلمون ما اعلم الصالحون قلیلا و لیکینه کثیرا و ما تکلذتم بالنساء علی الفرس و کخرتم
الاصغر من الجوارح ان الله لو ددت انی کنت شجرة تعصد قال الطیبی فی قوله
لو ددت انی کنت شجرة تعصد هو کلام ابی ذر اشبهه و النبی صلی الله علیه و سلم
اعلم بالله من ان یتقی علیه ملائکة اوضع عما هو فیہ انتهى قول هو اظهر الخوف فی تعاد
و هو لا یأتی الا فی حق من یستحقه بل یؤكد انما یخشی الله من عباده العلماء انتهى لفظه
یعنی بوزن عفار و ایت میکند که جناب غیر صلی الله علیه و سلم فرموده من بستم خیریر که بنظر شما
میشنوم خیریر که شما از منی شنوید آسمان تقدیر چارگشت هم خالی نیست مگر که فرشته میشانی خود را بسجده
خالق بخواد و بخدا سوگند بخورم اگر شما میدیدید آنچه میدیدم کمتر خنده میکردید و بسیار میگفتند و باز
مخاربت نمودید و زار گران بجز افریتید بدستیکه من زرو می آن ارم که در حق میبودم که در دست شما
آن برای جوارح خویش قطع می کردند و گریه می آنرا برای علوفه الغنم می بردند ملا مجلسی بعد جل لغات
این حدیث از نه جایزیر که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طبعی درین حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
خاتم حدیث یعنی تمنا بودن در حق کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین زرو ما مبر او نره
است ملا مجلسی در روان مینویسد که مقصود از ان اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی تقریب
عظمت نیست بلکه این را متب موکه و میشد تمنا یذنه یعنی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا می کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد همها امکان بنان خود را مثل کشمیر
و جالسی غیرها بکمال خشونت الایه اگر کسی بگیر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف میشد
در قلب قیل و فاشل متعلق تمنای صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی حکید با محض خدا

مولف و اگر علمای مذکور ازین قسم تقریر با جز آنکه اصل شریعت را که تهنید نفس و اکتساب
 اخلاق جمیل و تواضع و فروتنی است بر هر نیک و برکت نیست خیر البریه و اولاد طاهران
 و اصحاب طیبین و غیره که خداوند سبحان بخیال غنی رسیده حیرانم که مرجعیت خلافت بر این لکهنو چه بر
 آید و او کسی کرد که دخل و معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیاء و اوصیاء را که ماثور و منقول است
 بغیالات خویش را جمع گردانید و قرآن حدیث از دست گرفت ضرورت شرعی الحاح و هراس
 اجابت عت بتوجه جوابش گردید و درین فقیر بر آن کشید و الاحقیقیت همان است که شیخ شیراز علیه
 الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جابلان باشد خموشی چون علمای زمان بطلب معاش جمیع بموافقت
 و بعضی جهت وجه دیگر تمیعاتی می نمودند و اجرات تمام تبالیف بهم رسیده اگر این امور از علما
 که برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید خواهد بود **اللهم ابدل الدین و المسلمین**
بظهوره عاجلا و تدبرك لا من اعدائه را کما اورا کجلا و افخه له کتونا الملک
و الملک کتونا لافاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنیک من اهل الجور و النفاق
و بشره بخدا انهم کما بشرت جد خیر الوری و قلت له انا افخناک فکما مبینا و سود
و جوههم فی الدنیا کما سودت و جوههم فی الاخره و اعدت لهم عذابا مهینا و در علمای
کما دمرت علی قدمایهم تدبیرا فلا یضحکون الا قلیلا و لا یبکون الا کثیرا و یعیشون ذمیا
و یصلون سعیرا یا نزد هم آنکه قید حسب عوم باعتبار مفهوم و لالت بران در و فعل الو
لو لوین بعد ان داد و حکم نظم او که از اهل سنت صد ورافت سخت ظلم و سبید او است لیکن فقیر حیران
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل جامی نیز اعتراف مجوسیت او
موجود و آنرا که سرپستی و از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصل شان تبرأ با جناب است کما لا یخفی
علی من طالع بعض الروایات التي وده الفاضل الطبری فی الکتاب المنور در ظلم او که امر نظار قیامت
قال له تبارک و تعالی ان الشیء کظلم عظیم قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در مذکور

اما میوه هم مستفاد رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی صلوات
 رضوان الهی گشته و برقی و معاش نهاده بر سابق عالمی افزا گرفته پس که در اقطاف این نور کو شند
 البته نظام و جفا کار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور و انص صریح و قسست قند که از انفل
 علا و چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت روح ربانی متحقق است از سنخ این سانحه
 جو و جفا یکم بر غلظه کبد بتول گذشته تمام اهل انش و پیش غم از خفاش نشان مثل صدای آفتاب
 رابعه النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و مدار و بطرفه فاروقی سر ستمی آن است
 پرست بلاریت شمنی با اهل بیت رسالت از جفا فاساد بگرد که در هر سال مراسم این عید با عزت و
 بجا آوردن و باشکال محمول مانع ماله کردن که آن مجوسی بدین برعم تشیعین عمل کرده عین حق
 و بهودیت است که از ابولو و ابن بایاد گرفته اند بار خدا یا مگر جفا چه بر اصول نبوت که باطنه
 و نبوت جمع تواند شد و اتفاق بهر معنی که باشد با امامت متع الا جماع است جفا چه بر بنده کائنات
 اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی معین نزد علمای طائفه با اشباع دلین ملقب و در عید
 نباشد و نیز اگر بر مذمت مجلسی که این همه کرد و بلا و کذب و فساد را بگفته است بمثل جان بصورت ام
 کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان سلامت بر نذر که نزد دروغ گو هر کس را جواب است
 شان نزد هم آنکه تفسیر خزع که برای این عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری و وضع تمام با
 حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمهید خزع مذکور باشد و فتنه
 بغداد تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین نماید علیه مجمع البیان صحت این استمال و الکلاف
 نیز سمت ظهور دارد و تحمل که اراده صغیه با ضلی ز باب فعال بود پس خلی است که قسم مذات که با
 اینقدر ز رفد انتم قبل از آنکه حق تعالی بن فتنه و عذاب نماید و مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس
 جواب ابن عباس که فاروق را در باره نفس خورش گرفتار خزع دانسته بود و نام شد یعنی خزع من برای من
 خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و جمال دیگر آنکه سائلان است که معلوم شد که

جریح تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوئی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
 و اینقدر فدیہ میدهم قبل از آنکه عذاب به منیم و نه ایشان لایبیا و الا و لیا اما عرفت سابقا و
 شارحین مثل ملا یعقوب غیر او یعنی خبر است کمالا نفس مقتدمه آنکه قید دعای قرب تو در حدیث
 سابقه که از صحیح بخاری و موطن مالک منقولست در آنجا بر نفس صحبت در روایتین که بلا شبهه هر دو
 بخاری موجود دلیل بر آنست که مؤلف آنچه در نفس صحبت صحیح مزبور و بار در صدر رساله نقلی فرموده یعنی
 احادیث مندرجین همیشه از زبان خبر صادق است بخاطرش مرکز نیست چنانچه این عبارت لفظیت
 صد را از جبار جبر علی علیه السلام میکند و این قطعیت بدون آنکه معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
 نووی رحمه الله علیه قبل ازین موضع انجاسد پس عمو تو را اولین عدم تو را آخرین یعنی چه آید
 مگر اصحیح منحصر درین حدیث و آن شد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم لفظیت و
 از حضور فاضل النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد و محمد هم آنکه بر عقلای عالمه مخفی نخواهد
 بود که این جمله فتنه و دعوی مؤلف بموضع بودن حدیث انبساط عشته مدینه از انبساط
 است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک یکیش گفته بود که عدم دلش علمای کاشمیر
 نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه مازیده عجب خلل واقع بر آمد چنانکه
 ناظرین بر اوراق ایشان بعلوم قطعی بیند لیکن چون معمول است که بعد نقل کلمات مفردات قوم ظاهر
 بهیچان به اتصال و ابطال آن سخت بقرار میشود و معارضات و مناقضات آن از حصول نتیجه بخاطر
 جوش میزند و رفته رفته نزد انبای زبان که هم نشان بحال قصود فتور گرانیده بطل می کشند ناچار از آنکه
 مذهب و اعتصاب علما قوم در مقام عراض و اغماص نمودم و بر ذکر مؤلف معقوف دایم چه خوب بود
 که حضرت مؤلف بگوید دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر شد و محنت
 انتظار باقی نماند نور و هم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث همانست که صحیح
 بعد از وفات سرور عالم بر رو کار آورده و محتجبت نیست که هر چه بر این عرض روبرو شود بپایه صورت

مؤلف بوده بلکه با دله قویه لمجر من ثبوت رسیده که صدق و صواب منحصر در امور است که علمای
 اهل حق تفریش کرده اند پس جنت بر اصل از مالک امامیه بعید است گوشت شدا و باشد و شهادت
 قرآن و حدیث مالک با مملوکان خودشان جنت چه کار و مویده است تصریح بعضی از کابر اشتغال از
 قسم احادیث بفرق ضلاله از خوارج و و افض فاحمه مد علی ذلک مستم آنکه جایکه در حدیث طاقیل
 و قال کرده آنهم بمنشی بر تملک است اما مست دلیل استنهاض بیان کجا صورت بسته و قبل از بگفته
 که مؤلف خود را مانع و اهل حق را و حدیث محض استدلال قرار داده فاین دلیل را بر این بنیاد خود را
 من بخرات الشیطان است یکم آنکه معنی جمله لا اوری الخ بعنوانی است فهم یافته که هرگز خیال
 اجتماع نقیضین بمجااز حدیث بشیر در آن منطوق نیست فندعوی جماع نقیضین بحسب طرف جدا
 است دوم آنکه آنچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی مطبق است
 کما سجدی انشاء الله تعالی نه رفار و قی عظم که خرج او ببارتیب از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
 است سوم آنکه آنچه گفته که اگر بشیر صحیح بود فزنت بر باب لکعبه میفرموده آنکه در حیا
 کفاف گوید و وقت مات خرج نماید دلیل بر آنست که این حدیث بعد از خم صادر شده بلکه در
 فرموده و حال آنکه از جمع روایات شیخ الاسلام ابوالعباس معلوم میشود که این حدیث هم
 بعد از خم و قتی زبان آورده که اصحاب کرام سابق مدائح او متواتر متصل میگفتند و عدل او و انجذاب
 در حدیث خلافت یاد میکردند تبیین قال مؤلف فی الحاشیه التی وقت فی غیر موضعها و قد است بعض
 الرسائل لفظ الحدیث بکذا الا قد است بر عن ابی عبد عز وجل و ذلک صرح و لاله علی ما قلنا است
 بعینها اقول جمع بنده دلیل در این و راق حال بن یسین بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که باز
 با ابطال آن متوجه شوم لیکن اینجور در مقام واجب العرض توان گفت اینست که رجوع به حدیث
 بعضی سائل و عدم رجوع او باصل کتاب و شروح آن که باعث مفاسد گردد و کما عرفت مفصل او
 حقیقت بشیر است کار نبی آدم مل هو طور در اطور العقل از اینجا بحال تبحر و لفظی است در این

مؤلف اصد قافی یا بی باید بر و شاید درین صنعت ترجیح و احسان بحال ملحق و اظهار
 کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخ از انالکانون منظور شد و حقیقت
 بهیست که اینند عجایب و غرایب اسطه حضرت مولف درین زبان آفریده می شود اطلال البقاء
 و ایسرنا لقائه قال **فصل** **لمتبحر حکیم** **مداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
 و بعد التیاسی و التیاسی که اگر صدق تو که بر صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شالیه
 خصوصاً عدوت با سوره نص و ال من الاله و عا و من عا و اه نزد کافه ائم و منهم شیعه بر می خورد
 و احادیث مزبوره در کتب صحیح مندرج می بود هر چند بلا خط اش خطی عظیم دست میداره
 تا میل مسدود بود لیکن معیند امها کن تبایل و توجیه می برد اختند و هر گاه نصوص خلافت
 به سبب الدین امیر المؤمنین و شالیه غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم هتقا
 واحد می زانهاست ملزم عدم هتقا است مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
 تو اترخوس و در گذرد و صد با حدیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مروی بطریق شیعه که هرگز محفل
 سلیم جمعیست آن همه طوایر که بطریق مختلفه از زبان اشخاص متعدد که با ما کن تفاوتی نکنند و در
 از نه تنه مودی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه معین و عمان باشد عاقل و نیدار بر گزور و نیاب بی
 نمی نماید البته از تا ویلات یکدیگر بارده دست استین میکند و الا انکار استوار بالمعنی که مدار امان
 کما و خطای علی المهره بحال المعجزات النبویه لم یرویه الا احاد برکت بالبداهه هم اساس امانش نمی
 کند فمن ثبوت ان یسر بن المطور یقوم تحت المیزان فاینها رسیده انتهی کلامه علی هذه العبارة
اقول **استعین** **بالرؤف** **الرحیم** این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجه
 که تعدادش شوار باشد مگر بقصد اختصار که در اجاث این رساله ملحوظ است بعضی از ان
 انکسای کنم و قصه در اشکو تا میگردانم اما اول این زانکه چون لامحاله مراد از خلافت خلا
 بانفس است پس خود را بر این صحنی هم تو اترخوس می انگار و کتب اهل حق را عجایب مضحک است

کاش بنابر آنست که خویش دعوی وجود نفوس بروایات امامیه اگر چه احاد باشد می نمود تا بمقابله
اومی گفتیم که اگر مراد بافتن این خصوص بلامعارض است فخری بمنع بل ندعی آن خلاف الواقع و قدرتیست
دلایل بنده الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت و تساقطت مخفی نیست که چون این
خصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لا محاله تقیید در آن مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ایمة امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافعی سید مرتضی جواب قاضی القضاة نقل میکند که مخلص آن اظهار
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیید قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی است
پیغمبر میباشد که معقرش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیید نبی جایز نباشد بخلاف آنکه حکم ایشان
بخلاف نبی است بقدر حاجت و اما ثانیاً پس از آنکه اگر مراد از شائبه مایم واقعه خلفاء است
است پس معاذ الله و حاشا و کلام که در روایات صحیح که منوط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواریع معنوی هم در گذر و حدیث معاضد یکدگر باشد و اگر مراد از شائبه مطاعن هر سخن
امامیه است پس عظامی عالم بغایت و شهنشست که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از همه این
و انصار بی شائبه ببالغه از ضروریات بدیهات هم انکار میکند و در بیان آن هرگز مرتبه انبیاء بین
الطوب و البیاس و النفع و الضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار وین شریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بحجت وقوع خلل درین اصول همه بر او می رود و مقصود بانیا است تشیع عرفی مدرن است یعنی
که حضرت مؤلف بسیاری از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سفین انبیاء بلکه عین پیرو
سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت احداث و کفر و نفاق
شمرده و هَلْ هَذَا إِلَّا الْعِدَاؤُةُ وَالْعِنَادُ برین تقدیر نبوت رسالت نبوت پیوند و نه
امامت ایمة که صورتی نبند و فَاخْتَرَايَهُمْ كَشَيْئَاتٍ بِالْجَمَلِ خَالٍ از خیر امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیاء از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شیعیان

محشر از جناب تصوات حضرت مهدی بجال خوشین باشد و او ایلا که مولف بنا بر شمه عاقبت اندیشی که
 از اکثر مقامات سالکین بدو آشکار است و نحو تو اثر مثالب خلفای رهبرین میکند و هنوزش خبری
 نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این صنادید را جمع کنند از الواف هم در گذرد بلکه اگر
 باره محامد خلفا فقط اقوال و احادیث اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد و اهل فرابت ایشان را
 بپذیریم باز هم تعداد و شمار آن شوار آید در بمقام حکیم که **لَا يَدْرِي كَمْ كَلِمَةٍ لِّمَوْلَانِي** صدق
 مولف که زبانش گاهی بی غوغ و غوغ آلوده می شود بعضی از روایات میصوبین محمدت خلفای شدن
 نقل می کند بگوشت شواو چشم بنی ملاحظ کن **روایت نخستین** از جماعه محدثین توارث است و بسند صحیح از امام
 محمد باقر رضی الله عنه و عن ابائه کافه اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب بخین چه
 میفرمائی فرمود که من ایشان دوست دارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
 خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیاء باید نه از اموات این گفت و در شنیعات شام بن
 عبد الملک خلیفه وقت خویش و شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
 سطوت و شوکت او که معاد می اهل بیت کشته ایشان است ترس میکردم هرگاه من را بد میگویم
 فقیه از بخین معتقد ایشان چه می داشته باشد **روایت دوم** از محمد بن حاطب است که حال
 عثمان بن عفان از حضرت امیر تفسار کردم فرمود که امید دارم که بن عثمان مصداق آیت **كَيْفَ**
بِأَسْمَاءَ وَنَحْنُ كَمَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غُلٍّ حَوَالِكُمْ عَلَاسُ كَيْفَ مَقَابِلَيْنِ **روایت سوم**
 از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن خفیه نشسته بودم جامع منقصت عثمان اعاز کردند پس شد
 غمی کرد و خطاب بن عباس نمود که یاد داری که من بد است حضرت امیر روز جل حاصل الواف بودم تو
 بدست جیب و که ناگاه خبر آمد که ام المومنین عا لشته رفت که عثمان لغت میکند حضرت امیر مگر
 دستها خود برداشت فرمود من هم قتل عثمان العن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند و در
 سهل یا جل بن عباس زاین تصدیق می کشاد **روایت چهارم** از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود را به حج احداث امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای شش نفر
 کردند فرمود شما از مهاجرین آید که حقتعالی در محکات کتاب است طالب غم و مدح آنها بنمایم
 که از اموال شهر و دیار خویش برای احوال کلمه الله بید شدند و فضل و ضوان الهی طلب کرده
 درین صبح او رسول اورا نصرت نمود **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** جماعت مذکور گفتند که فرمود آیا شما از مهاجرین
 انصار آید که انواع عافیت بحال فقر از مهاجرین منبذول داشتند و مقتضا حلوصلی کان
 عمل کردند **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفتند فرمود در گاه حال شما برینوال است که چشم دیدیم و گوش
 خود شنیدیم پس طاری بر آن گروه ثالث که بعد ازین کرده صریح قرآن مجید اندود عافیت
 برای فغان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین انصار پاک و صاف می باشد نیز خواهند
 یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان آمدید روایت پنجم از امام صادق
 از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر ده مرا از او که فرمود خبر از
 صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یا میفرمائی فرمود بگردیدار تو او را خجاست
 صلی الله علیه و آله و سلم تمامی مهاجرین انصار را این لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
 نداند حقتعالی در دنیا و آخرت او را صدیق نکند برو و باشنید دست ثور روایت ششم
 از کثیر که با امام باقر گفت که آیا شنید چیزی را از حقوق شما عصب کردند فرمود نه سوگند کسی که
 قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که مقدار دانه خرد
 چیزی از حقوق ما عصب کردند گفت قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و اگر
 مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود فرمود که هر چه از نصیب خود
 در دو ایشان فرستد بر گردن نیست بزار اند خدا و رسول از مغیره بن یسویان که بر اهل بیت
 عداوت شنیدیم استند تا آنکه مردم را نسبت بآنان پیدا شد روایت پنجم از امام موصوفی
 او را پرسید که فلان بگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت وافی به این است **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

مِنْ غُلَامِ أَخِيكَ أَعْلَى سُرْدِ مَقَالَيْنِ وَرَحْمَتِ شَيْخِنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ زَلْ شَدَّ فَرَمُو دَرِ سَبْطِ
 که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جا بایت بود و اولاد تیم و مدی
 و ما شوم که بعد از اسلام و ایمان محبت بدل شد تا آنکه چون ابو بکر صدیق را در خاصه میگرفتند
 مرتضوی بدست خود بجای آورد و او را مشغول میشد و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
 معنوی میرسد **روایت ششم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق برای جنس قومی که از
 مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
 بر من بگردد که از شیخین بر ارم پس بداند که این نویی از وی دارم و او را مردود و شقی می بندارم
روایت ششم هم از ان امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که در از شیخین پرسید
 فرمود بنیز ارم از کسی که ایشان ابدی یاد کند دوست ارم کسی که با ایشان موالات نماید گفتند
 که شاید تو بر سبیل تقیة انجمن کلمات میگوئی فرمود برین تقدیر من از من شوم و شفاعت تو
 جد من و آخرت بکار من نیاید و درین معنی مقارن با ان غلاط روایات محمد بن پیش از بشر و کتب
 اهل حق مسود است **روایت هفتم** هم نیز از امام حق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان
 نسبت با که عداوت و نقض شیخین مذہب است عا شاکه چنین باشد این هر دو از بزرگان
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شد و نزد امام باقر رضی
 عنه رفت و آنجناب اهل عراق خلی و تنگی داشت فرمود نزد من بنایست پس من بصره
 بطریق خدش سیده بودم شستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
 گفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بیزار می فرمود برت کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
 کلثوم که جناب مرتضوی بنمود خود او را در نکاح فاروق در آورد یا کلثوم کاش گفتولی بدین
 جناب ایشان بیفرستادی فرمود اطاعت نوشته من میکنند ای ابو حنیفه تو فرما نم بزدی آنها
 که از حق سومی چندی بکتاب من باطل شوند **روایت دوازدهم** از سنام صیرفی است

که گفتیم امام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرموده بگویند بخدا ایشان را دوست میدارم و دستفزار بر ایشان
می کنم و کسی از اهل بیت نبافتم که او را با ایشان موالات نداشته باشد و **روایت** نیز در همین باب از ابو بصیر
است که مردم از انجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بدگفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کنان ایشان محبت میداشتند و رحم بر ایشان میکردند و **روایت** چهارم نیز از انجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حدیث سیف هیچ باکی نیست بیک که از ابو بکر صدیق به نبوت
پیوسته را وی گفت تو او را صدیق می گوئی مگر فرمود که او صدیق است یکبار و او چنین عقاید
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بجهت الله که هر چند علمای شیعه و اهل حق بپوشی نهند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمیه نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
مقفری در مصدر احقاق الباطل هیچ کتاب پنجم و لیکن کوشش و بجای می نیرسد چنانچه بر منصفین و متبعین
کتابت که بر معنی نیست از نجاست که ملا اردبیلی در بحث امارت تصریح و تبصیر بر آن کرده که آنچه
صاحب کشف الغمیه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد و قد تقرآن الله تعالی العقل
حجة علی انفسهم و روایت پانزدهم از حضرت امام جعفر از امام باقر است که او را
النساء فاطمة زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجمع حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده و **روایت** شانزدهم از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر
از جندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمنان ایشان بیزاری
زیرا که آنها امام هدایت و ارشاد بودند و **روایت** هفدهم از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابو بکر و عمر نه اند از احادیث شریف غافل و از سنت نبویه جاہل است و دیگران اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خورند که آنچه انجناب فرمود عین صدق و هدایت بود و توریه و تعلیه و منشا
ندست بفضله همین جهت ایشان را احادیث سرور انس و در جبار مجلسی بجای می خویش

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مضری است از حدیث
 علما و روایت سجد هم نیز از امام محمد و فرزند و بلندش منقول است که مردی بخدا
 شکر خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلح لنا اهلنا و اصلح لنا الخلفاء الراشدين
 اللهم فاینها که میزند پس اشک چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که اینها جیب من اند
 ابو بکر و عمر که امام بدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند سر که با ایشان مقتدی شدند بعد وفات
 سرور کائنات محفوظ ماند و سر که اتباع آنها را ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و تسکین
 از خرب احمی باشند یعنی فلاح و رستگاری نبض قرانی در حق ایشان است روایت نود و دوم
 از مالک بن انس سند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیرزبان
 روز وفات فاروق بر خبازه اش ایستاده فرمود که زمین بر من داشت کسی از آسمان بر من
 نماند که دوست تر باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بشاکی مشهور
 مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و سجد الله که کتب متعه مخالفین هم بر آن گواه است و
 نه سب ملا مجلسی کا بر او را در سب را لا نوارش آمده گردنیت خلاصه مقالات لاطاله شان آنکه
 حضرت امیر ازین صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از
 که صنادید قریش که خلیفه شانی از انجمله بود با هر کشوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و
 را بخاندان اهل بیت مدخلی ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصحیح و
 مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار و فقهین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
 تا یزدین بن ابیان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم نیز آن محفل سنجیدند و داختمند که راه
 بر اصحاب پیغمبر صوبی حلقه مفتوح است و حاکم انجالبی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
 بوجه تمجید مجاور و ابوطالب و امثالش از نبی با شتم و نبی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نفاق محبت بر کمر جان بسته اند هرگز عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را

که خارج از کده واقع شده و احراج باید نمود و بعد از اتفاق بزمی قوی شوق کتابی نوشتند که بعد از احراج
 رسم کاح و تقطیع طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود و اگر آنکه حضرت بابا
 و دست از نصر نشین بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آنجا بختند پس بنویسم و بنویسد اطلب
 انجاء بیرون برآمدند و در آن شب اقامت کردند و این اقامت تا سال کشید پس حق تعالی
 اراده را بر آن بخت تا تمامی حروف آن صحیفه خیر از نام مقدس او تعالی محو گردد و حضرت پیر
 علیه و آله و سلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب کردند هرگاه صحیفه را کشند
 و بچنان میدانند این صحیفه پاره پاره کردند و از تمام خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم
 به دستور سابق در کعبه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
 بس کلان و تخمینا ششصد و هشتاد و نه در یافت میشود که دست کتاب صحیفه
 که منصور بن حکم بن هاشم بود شل شده و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب خیر نشاء
 پیدا است ضبط و اتفاق روایه شیعه باید دید که از کجا بحار رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو آثار
 مجعوله و روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن بر این اصحاب در خیر ایشان افتاده و وجود نیست
 فَاِنَّ اللَّهَ مِنْ كُتُبِهِمْ وَفِي سَاحَةِ الْكُتُبِ دَفَنُهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَى مَنِ افْتَرَحَهَا وَانْهَضُوا
 خَيْرُ الْوَدِيِّ بِرَحْمَةِ عِبَارَتِ بَحَارِ اَمِيَّتِ در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفون شد پس بر آن
 و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تناسی آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پا چنان بر آن
 پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا احْبَبَالِ اَنَّ الْقُلَّيَّ لِلَّهِ يَصْبِفُهُ هَذَا
 الْمَسْحُوتُ فَخُصَّ اَوْ نَزِلَتْ كَقَدْرُ اَبْنِ شَهْرٍ اَشَوَّبَ بِكِتَابِ قَبْزِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَفْسِيرِ بَاقِرِ الدِّينِ
 اَمَّا كَيْفَ وَارِثَانَهُ مُرَدِّسَتْ كَهَذَا اَعْلَامُ فَرَسُودِ خَدَايَ تَعَالَى اِنْجِهْ دُرُكُهَا اِيْثَانُ بُوْدَانِهَا صَحِيحٌ
 صحیفه بود که یکبار دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر
 کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام اَحَدٌ احْبَبَ اِلَى اللَّهِ
 اَنْ يَكُونَ كَقَدْرِ اَبْنِ شَهْرٍ اَشَوَّبَ بِكِتَابِ قَبْزِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَفْسِيرِ بَاقِرِ الدِّينِ

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمیع اهل سنت این قول را از منافق
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت صلوات الله علیه و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
معنی صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که تا نسیه میکند آن چیز یکسان و کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آن نکر او نزد وفات خود نفیس خود و دعا کرد و او را کسی پرسید گفت بجهت آنست
با ابو بکر و عمر بر نیکی باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام می اغیر
ذلک من قرأت القوم مورد الملائمة واللوم فانهم جاءوا العجب حلا عجب و کایا غضب
علی غضب طرزه رنگه برین بهتان هم پائیات و قرار می فشارند و مقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کسبه نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص و آیات قوم مانند صحیح و
روشن است بر روایتی از کتاب سلیم که اقامه فضل از جمیع اصول اربعه و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقیده و اعتراف عمایه طائفه عنقریب خواهی انست الشار الله تعالی الکفا نموده
می شود که از معصومین و تبر از اسامی لاحقین این عبارت مروی است و فی الاخرین الدجال
وهو کما الخمسة اصحاب الصحیفه و الکتاب و جنتهم و طاعتهم الذین تعاهدوا
علیه و تعاهدوا علی عداوتک و این حدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفته زبر که جنت
و طاعت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کرد
مقتضی آنست که اینها و زمره شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی بجای بعد از او این
الفاظ اقرار بان کرده و البته الله تعالی و تقدس که توجیه آن تخصیص بعد تعمیم با عترت است و چون که علماء
متشیعین عین تکلف و تعصب افیکون نصا فی الباب عند اولی الکتاب اگر ناسیات سماو
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر سامع مخاطبین عبور میکند که این کتاب بفرمایش
مرضوی برای یافیت پوشیده و زیب غنیام گرفته و آمده بر می احد بعد و احد مدح آن برز با خاسته
چارمی کرده اند بر این غامی عدم استقامت عبارت استصال ندرت خویش کردن است مصرع

در کفر هم ثابت نه ز نار را سو اکن روایت بسیم از ابو ذر عی و مثال و با سناد
 متکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب مرتضو بر این سبب العین قلمینان بیدین و گذشت معلوم کرد
 شیعین بایکدی می کنند جناب ابراهیم بن سینان ازین سانحه عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش و در سجد
 فرمود و بر منبر برآمد و ایشان مبارک را بدست گرفت و از راسیگر بست و با طواف مسجد می نگریست تا آنکه
 مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل بر خواند و ارشاد کرد که چه حال است تو سرکار که و برادر و دو
 و در رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد میگویند و قدوه قریش و ابای مسلمانان بدست میکنند
 زناقت سید المرسلین بعد از حق و صفات نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بحال آوردند آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مثل ایشان کسی دوست نیست و برابری ایشان با کسی نمی آید و با وفات
 ازین هر دو بزرگ خست و بود پس هر گز در حیات و ممات کن سرور از جهان آرا می سید المرسلین تجاوز
 نکردند بکبر یا الهی که دانه را شکافت و نفس ناطقه را از کرم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
 ایشان را مگر مومن بزرگ و مغضوب نخواهد داشت اینها را مگر بد نصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدایت خدا و
 ایشان بعد از رحمت او تعالی تسبیح است تقدیم الی بکر صدیق که از جناب بشیروندی چند دریافت فکر فرمود
 گفت که من حاضر بودم و در و بر من ابو بکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیت خود بزرگان آورد
 و فرمود آگاه باشید که هر کس که خواهم شنود که مرا ازینها افضل بگوید صد اقرار و خواهم نمود چه جا
 کسی اینها را بدگوید و در بعضی از طرق مقتضای الحدیث یفسره بعضه بعضا آمده که حضرت
 را بعضی از یارانش گفتند که جرات آنها در باره منقصت شیعین سبب آنست که آنها اعتقاد دارند که تقییه
 می کنی فرمود بپناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیز باشد و باطنم چیز دیگر خدا گفت که کسی که در دل خود غیر
 از مدح ایشان چیزی دیگر داشته باشد بعد ازین بن سبب العین را خارج کرد و فرمود که اگر دشمن من نگردد و
 بشهر می باشم بر مومن آن میشود بسیار از مدعیان الوهیت خویش و بدگویان صحابه کبار از ایشان
 مانده آن شقی بقای آورده در آتش نهاده و هرگاه کتب رجال ما می مثل کسی و غیره و همچنین سفار تواریخ ایشان

گشاده شود و نصیب اتق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر اورا اجلا کرد و بسیاری از سفید
 در اتش انداخت و نزد جمعی از مذهب کس نظام واجب گرفت و استاد و شاگردان و ترو خشک نشانرا
 بسوخت و انیم در کتب ستمه حضرت امامیه موجود است که امیر المومنین بر فضیلین خویش تهدید فرمود و با
 حد افر او عید کرد چنانچه در سابق لباس فضیل در بر کرده و ازینجا است که اکابر امامیه مثل شریف
 ثانی و غیر او تقدم با حفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
 تا مشاهده این وزر حیا به حسب عم شان اتفاق نیفتد و از روایات این حدیث تفصیل است که چون
 سیانه اطمینان بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افر او واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی و از
 الا شهادت گفتند که اگر از کتب و ایات ماحدیث مذکور حدیث مذکور تطبیق نماید بر آید از مذکور دست
 بر میداریم و طوق تسنن در گردن اندازیم و آخر جناب امامیه که نسبت بدیاری ایشان بیفزاید از این صبح
 نور دیده رجوع کرد و از او را خویش آگاه نمود و نذر جریده فرمود و با قرار این روایت که با مبدل
 مکتوب و احمد بن علی ذاک و معید این حدیث و آنچه در باب فضیلت حدیث بعد از این حدیث آمده حدیث مقتضی
 که تا که تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگوئید و سر که نطق خلیفه اول در حق من فرمود گفت او چنین میخواست
 و تصدیق این حدیث از کتب امینیل مجمع البحرین و غیره روایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
 از باقر علوم اولین و آخرین سید الساجدین شهید که بلا از جناب علی مرتضی سر دست حاصلت زیرا که
 فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین راه بامی منیه بودم که بزرگی کشت اللجیه بیا بین المنکبین بر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سلام کرد و مرحبا گفت بستر التغات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
 چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملقت شد و گفت که ای او خلیفه چهارم نیست حضرت
 فرمود بلی راست بگوئی که او خلیفه چارم است پسر گدشت و نشانش پیدا شد و سجده که حساب
 و اوسع نیز باطل این حدیث با احترام دارد و درین مقام غیر نصیبت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
 در خانه حدیث رضوی افزوده اند که حضرت میفرماید که بعد رفتن آن بزرگ من که دوم که ازین کس است

معرف گرفت استنشک خیزد و او را از پیش خود براند برافرا این مفری کسی که پدر خود را بجهت
 نصیحت نعت سوخته باشد بیکت چندان از وی دور نیست **روایت سیم** از ابوبکر
 ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر سر مسجد کوفه شنیدم که بهترین است بعد نبی ان ابوبکر و عمر اند
روایت سبت و دوم از دارقطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
 خدمت امیر المومنین شرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد از عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم از جناب خوش بنیاید و فرمود که بهترین مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شیخین اند ابو جحیفه
 دوستی من دشمنی ایشان و همچنین عدوت من محبت ایشان در دل مومنی جمع نمیشد **روایت**
سبت و سوم نیز از دارقطنی است ابو جحیفه که من جناب امیر را فضل است گان می
 چون از مردمان خلاف شنیدم تحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
 در خانه خویش برد و از وجه مال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضیلت ابوبکر و عمر
 فضل قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث بعد از همه تصریحات مردم نزد یک و دو و خواهم رسانید
 جوانان این عهد خلوتها هم از باب تعیه و مخالفت نفس الامیه باشد پس این است و ارشاد امیر خصوصاً
 جناب مرتضی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت سبت و چهارم** از
 محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 شیخین اند و این خبر از بزرگوار حضرت امیر و ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان گمان حق
 و قیقه نبود و بدو تشییع از مدینه شفاعی یهودی عبد الله بن سبا از کمن بطون منصه ظهور آورده
 با جارتو آرمه المعنی تفضیل و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
 محدثین و تکلمین بیان شده است و آخر اصناف بارده که یکله فاضل طبری از آغاز تا انجام مشهور
 و مخدوش بلکه بعد از آنکه غور و معانی امیر بن نفوس را که تا آخر حیات مرتضوی هم بعد از قطع نظر
 از جمیع و تطبیق کما مرفی الصدور تلزم بطلان این احتیاط نیست که بروایات متواتره از امیر مومنین

کرم المد و چه به محبت سیده چه تحمل که در ملک در بیعت بهجت وقوع استنباطی که مقتضای حقیقت
 بشریت با سبب غور و امعان در دلائل فضیلت باشد و این قسم استبانات حضرت مضاف بر همین
 نبات حواس معصمت جناب سیده روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیال بخت گذشت و در حسن ختم
 خویش کما عرف قبل فک التفاق افتاده و قسری نه حال نمیدید که در بعضی از همان روایات
 مذکور اصول مایه ماضی شده و حتی که حضرت شهب که بلاد باره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت
 آنچه گفت و نه تفصیل یافت که اضطراب خلق و فوات حضرت خیر البشر که کمتر از روز محشر نبود و که به وزار
 بول عذر و اگر اجماع سید ابی امام که هوش نایب و بانیان می بود تیر خمیده آن گردیده با بخت
 صفا هم اغیار دیگر پس نبات شریف ثانی و آنچه در بجا منقول است نیز از معرض قبول قطع خواهد بود
 بحمد الله که از جناب سید میر در انکار استحقاق محمد صدیق که حدیثی بی ثبوت نه بیست و هفت انظار
 از احادیث که ایجاد که منقول آن بخصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی برایت محمد بن مسلم
 بخاری و اقطنی و ابو هریر و حافظ عسمرین شیب و طبرانی و سید سهو و ایراد افتاد و توانیدن
 بعضی از روایات و احادیث مخبره طائفه که نسبت بحفظ فقیر و رقی از شجار و برگ گسائی ترسیده زانند
 از دریای نابید کنار باشد اتفاق شده و اگر از دیگر کتب الحق که تالیفات بر سنا قبل سحاب اهل
 بیت و فضیلت و صفات فایده ایشان خاتمه واقع شده مانند کتاب الواقعة و ریاض النضره و تالیفات
 محدثین خدای و حفاظ جمع روایات صورت بند و کتابی ضخیم پیش از هزار جزو میاید و یا خست اخبار یک
 بواسطه اولاد و احباب حسنین بجان سوال تقصیر و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بصیرت آنها
 قابل نیست بلکه از آنکه آنها بزرگان هم بخران و بیزار می اندازد به نحو مزید و لا اهل بیت سید انبار کردن
 می کنند و طرق متعدد اهل سنت سنیه و روایات چه نام توان به در مجال عقلی است که الحق این به خصوص
 اهل بیت نبور که بنیان در خصوص روایات کتاب محمد شریف و غیر آن علیه بلکه دلائل عقیده برین است
 و البته حضرات امامیه که عمومی تقیید اند دارند بصیرت آنها ناطق است پس بیست و اندازند و روایات

ابالسه و جاجله اشل حول الطاق و البواجار و و اعلمی ب النوع اهل کفر و نفاق کما یسبحی انشاء الله
 تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الواری صلی الله علیه و آله دست برار شوند و حالانکه
 در بخار و دیگر کتب معتدله شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول بانی
 و احادیث ائمه برین هر دو عرض باید کرد بشرط الطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر در و دیوار زد
امار و ایات اتباع و شیاع حول برادر خود اعلمی محدثین این فرقه بعد از تخریج آن حدود
 رقص می آیند و قلندین خویش را یقین کامل در زمام و مثال صحابه کبار می افزایند پس بعضی از آن
 اشاره می نمایند که از انجمله قصه خیاط است که دو قمیض حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد
 ای فرزندی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر سوزن یکی از آن کراچی کرده ام و بر دیگری تبرای شیخین
 نموده ام پس هر چه قبول تر باشد آن در بر خود پوش لغنه الله علی من کذب و افتری که حضرت
 امام صادق قبا بنی لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد الساجدین سلام الله علیه
 و علی بانه و ابنا نه جمعین حضی ب خود و لعن تبراکر دورفت دروغ بگردن را و که حضرت
 او را بخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب طری تو آند او عرض کرد که من فدایان تو ام
 هر چه رشاد فرمائی در انجلاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
 و ثواب عبادات من که درین شب روز کرده ام بگیر انتمی محصلها زیاده بر موجب تو حش
 او لوالا بصارت که فاضل مفرغی بعد بنوره در مصائب خویش قمیض و دم را در بر سیکند و از
 وجود قمیض اول سر سیکند و حکم المرقیسی علیه نفسیه بای ذکر الهی را از خیاطت صاحب القمصین
 حَبِثُ قَالَ وَالطَّاهِرُ الْمُنْقُولُ هُوَ مَجْرَدُ خِيَاطَةِ الْقِمِصِ النَّائِي وَالْقِمِصُ كَوَلُّ مِمَّا
 خَاطَهُ صَاحِبُ الْبَوَاقِضِ بِلِسَانِهِ مَوْجِبًا عَلَى مَنْ حَفَّ حَوْلَهُ مِنَ انْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ
 يَصِدَّقُونَ مِمَّا يَرَوْنَهُ بِلِسَانِ الْعَظَمَاءِ هَذَا يَكُونُ لَمْ يَنْتَهَ نِزَاجُ شَيْءٍ ثَالِثًا أَمَّا خَبَرِي
 نَسْتُ كَمَا يَنْقَسِمُ حَادِثُ صَاحِبِ لَيْسَ لِلْعَمِينَ عَلَى زَعْمِ الْخَالِصِينَ جَمْعُ كَرِهٍ وَبِأَفَادِ وَأَيَاتِ

انباء و شیعاع احوال بن سار را مکتوب و سخن ساخته حرفی از آن بنابر ضرورت بلجیه و تبری صاحب
 المناقض که از جمله سادات و شرفا است و رنج او را و کردم دارا کا بر قوم سموع است که تصنیف این رساله
 قبل از آنست که شیخ عالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب سیرار الالهوت و جواب العجب است
 و الطاعوت که ناشرین رنجار هم مذکور است و در اید و بر ظاهر است اگر سلف و خلف حضرات امامیه
 این رسم کتب و رسائل می برداختند و ثواب لعن صنادید صحاب و غیره خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 شامل ثواب بقیة الفاسقین ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
 فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و پس علی بن اعلی با فی خلاصه المنهج هم سیر هرگز این رساله
 شیطانی و خیالات غولان بیابانی نرو صبیان و مجانبین هم رواج نمی پذیرفت تا بعضای روزگار
 چهره علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله اصول طائفه و کتاب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف کلامی
 پس در قیصل اول و اختیار قبایح لعنت بر اشیعیان محل انکار هرگز نخواهد بود و شمرنی فروع
 محکم آمده اصول * شمر بادت ز خدا و هم رسول * با جمله خبر کسانیکه المبدین علیه اللغه و الغدیب
 عقل و دین بخوابلمات مبدل کرده کیست که با مثال بن و آیات مفرات و قصه خیاط که بد از
 نه لیات سوز نیست گوش خند اما روایات سر حوبی که تعامی از حق و کوری باطن
 ظاهر بمقتضای آیت کریمه **كَانَ فِي هَذِهِ آيَةٌ فَهَوَّيْنَا فِي الْآخِرَةِ الْأَيُّمُ وَأَصْلُ سَبِيلَا**
 جیت او بود پس عقرب مسلک ثانی قرح صماخ هر یکی را مبعین بنظر شیخ تاق خواهد کرد و شعفر الله
 که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و مفریب و کما قال الحافظ الشیراز علیه الرحمة
 ع کی روند اهل نظر از بی نابینائی * بقلید از کثیر قناعت کرده باز بر اصل نهند و گویم اما
 ثالثا این مجموعه است آن طوایر و موضوعیت آن ساطیر که مخصوص طائفه شیعیست هرگز خلا
 عقل نیست زیرا که علامی ایشان عماد بناد و سر آمد ملاحظه را که بر سنده ایما بناد ملعون و مطرود
 و بدتر از شمر و عبید العز با و بودند چنانکه کتاب توحید قمی کافی کلینی بران گواهی می دهد در وقت

احادیث الهیة هادیة فی نظیر نباده اند پس اگر چه نهیم و اباست فی نفسها کثیر باشند نسبت با حقایق
 اهل سنت از ائمه هدی و وجود نماید احادیث مستفیضة حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات قرآنی
 بی کم و کاست می کنند کما عرفت نمودن بها لیکن نزد عقل بسبب غفایه و اتفاق متوسطین
 مخالفت کن اخبار ویه کتاب مبین و احادیث غایم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
 اربعه و بکار الانبیا ظاهر میشود و اگر قاصدین ناطقین در کفر و زندقه آن متوسطین هنوز متکلم
 داشته باشد باید که مسلک ثانی این عجاایه نافعه ملاحظه کنند سجدونه انشاء الله تعالی
 مطابقاً لما قلته پس عقل وین ارتباطات رکیکه علمای قوم را بطاریک و منصرف خواهد
 دانست لا اقل ملعبه اطفال و بیچاره را بقیل قال عفا و خواهد نمود و محمد است که از کتاب الطحی
 سیما این اوراق بر ایشان مثل الشمس فی وسط السماریه است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
 امیر ملاریع البخاری متواتر بالمعنی و در تحقیق اتباع بنفوات ابن سبا و ادعای مخالفین خلیفه الهی شدن
 عین هم اساس ایمان و منین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن بسین فمن شار ان بهر بکن
 المطر و یقوم تحت المیزاب فایضار بیده و لکنکف علی هذا المقدار من الالجابات و الانظار فانهما
 کافیه لا ولی البصار و الالبصار تنبیه بدان اسعک الله تعالی فی الدارین که موافقت خاتمه
 نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عمارتش آنکه ستره مباد که انچه بر ایه عرض بر کرده از سوانح
 وقت است که این همچنان صلا بکتابی ندیده و از انشی شنیده فقط حدیثین را التبه بمقام اثبات
 مشالب صحابه امکان آن دیده بود پس اگر معروضات کترین احياناً مطابق با کدام کلامی از علما
 سابق داشته باشند نمی فخر و مجرود توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهیدانتهت بعینها
اقول کترین نام را بمطالعه حقایق ثوسری و مجلدات نثر ته کشمیری و غیره اذ عالی در نظر
 حاصل بود چنانچه باجا اشاره بان نمودم بعد از مطالعه کتاب تمتعیه که چند روز اتفاق افتاده
 اطمینان قلبی بهم رسید و مضمون این حاشیه بر مان قطعی مدلل گشت باینکه فاضل اخباری که در زمره

خود علم شهر برافراشته و علمای اصولیه را و افادات خویش را در انجمن ائمه می بدر ساخته
 چنانچه غفر خجایی دانست انشاء الله تعالی و محبت سوم از کتاب مسمومه خود که در محاب خلعت
 راشدین و دیگر اصحاب کبار بر عزم خود قرار داده در طعن چهارم میفرماید که در سکه و فصل اول بان حوض
 شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني فرطكم
 على الخوض من مرق على شرب ومن شرب كيطمأ ابدا وليد دن على قوم اعرفهم ويعرفونني
 ثم يحال بيني وبينهم فاقول انهم مني فيقال انه لا تدني ما احذوا بعدك فاقول
 سقوا سقوا من غير بعد متفق عليه و هم در فصل اول از باب حشر از کتاب طه
 عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انكم تحشرون حفاة عراة غرما ثم
 فر كما ابدا انا اول خلق نعيده و عدا علينا انا كنا افا عيلان و اول من يكسب يوم
 القيمة ابراهيم و ان انا من اصحابي يؤخذ بهم ذات الشمال فاقول صحابي اصحابي
 فيقال لا هم الا اؤمر تدبر على اعقابهم منذ فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح
 و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى قوله العزيز الحكيم متفق عليه و ابن عبد البر رحمه
 بشر بن الرطاه اين حديث را آورده و گفته که در معنی اخبار بسیار آمده و از حديث اول مفهوم شد
 که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها اتفاق بوده
 است که محروم از شفاعت بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نخواستند پس اتباع هر یکی
 از آنها با وجود امکان داخل بودند در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح باشد و از
 حديث دوم که مروی بطریق کثرت است بظاهر و عدم نجات خلفای فاسق و تابعان موافقان
 ایشان که مناسبان خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام بودند به لایق قطعیه واضح شد تبای این
 مدعا برنگونه است که اين حديث و البته مینماید بیکه بسیار از اصحاب اعدا از وفات حبیب الایات
 مرتد شدند و امری در دین احداث نمودند که غیر مقبول و نامر صنی خدا و رسول بود

چون انضمام و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد باشد و اجبست که از داد از صحابه پس از
 رحلت سید الانبیاء سر زده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه بهمین منوال باشد و از داد ظاهر گشتی انکار
 از وحدانیت رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد از حضرت صلعم صدور نیافته و اگر سبب بدست
 وقت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه جدا و میشد باقتضای عادت التبعه مسموع و مرموع و
 منقول میبود و لیس فلین پس از داد از داد نخواهد بود مگر از داد باطنی و ظهوری آثار فاق که بظایر کلمه
 اسلام بر زبان در دل سیما کفر پنهان باشد و آن صداقت نبی آید الا نیکت کنندگان از بیعت
 بگیرند و رعد و این هر سه تا بر و ایشان خود از همین مره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
 محمول نموده اند بر آن کسانی که ابا از ادائیگی کوچه با بوی بکر در خلافت و نموده بودند و او با خاقان
 و از اهل ردت قرار داد تا ویل و توجیه نکور فاسد است چه آنها متعلق از ادائیگی کوچه نه سبب اسلام
 یا امری از ضروریات دین بود و نه بکر زیرا که کلمه بخوانند و نمازی کردند و قائل بعدم و جزو کوفه بودند
 بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن با تحریف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین شد
 چنین نموده بودند پس اوضح شد که ابوبکر را صاحب گرفتن زکوٰۃ سبب عدم صحت خلافت او نیست
 شمرند و نیز میگویم که تا سید اراده همین صحاب بنی حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول
 و فضیلت شهادت و شهادت رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لشهداء احد هؤلاء
 اشهدوا علیهم فقال یونکن الصدیق السنن یا رسول الله احوانهم اسلمنا کما اسلموا
 و جاهدنا کما جاهدوا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل و لکن لا ادري ما یقولون
 بعد منکم ابوبکر ثم بککم ثم قال انما لک اثنتان بعدک انما جاهدوا و الما اثنی
 و این حدیث بمنزله نص است که با وجود سلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و ثمال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 حکمی بختی بودن اینها نکرد و گواهی او قسمی که برای شهادت گواهی او نمیدانید باینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم خوف از اینها بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقول سابق

هم شتم است بر لفظ احد لواء العدل و احداث صادق غی آید لایحه این اصحاب که محمد حم غدر
 بشکستند و طلسم دیگر ساخته مرتد گشتند و مانعین ز کوه مخاطب بچ خطاب نبوده اند بلکه مخاطب بود
 ابو بکر و مثال او علامه میگویم که لفظ لَنْ یَزَالَیْکُمْ بَدَلِیْنَ که در حدیث آمده دلالت مینماید بر شک
 اصحاب کذابی زنده و برین آرد او قائم بوده باشند و این مفهوم صادق غی آید بر انکار کوه
 جبرئیل و خلافت ابو بکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند
 زنده نماندند پس با صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان ایشان کسی نخواهد داری حدیث فائده
 دیگر برآمد که انچه اهل سنت نجات و دخول جنت بر ائمه موسوم بمبشره روایت نموده اند
 منظور انما قرءوا و الوضع است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت تمسک بر اثبات محبت او
 با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او برستین خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 گریه کرد این است لال صنیعت وجه محتمل است که ابو بکر از روی خدع و کفر و نفاق گریسته باشند
 بر سایر الناس محبت او با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه گریه
 اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آن حضرت زنده خواهند
 و امری بدین احداث خواهد کرد و رسول امارت و جباه مضمهر صمیم خود میدشت دست بیغایت با و
 و او تا شک و دیده ثن جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از وفور شادمانی هم این
 دلیل صلوح تمسک دارد و محاربان حرب صفین و جلایا امیر المؤمنین تنها با صد علیه این مضمهر
 گفت چرا که در حدیث لفظ فارقتم آمده است و این لفظ برامی بیان معنی است از ان فعل می آید پس
 است از انالی رتد و مفارقت آن حضرت یعنی منرا و از پنجهان جدا بود برین سبیل که بحد و علت آن حضرت
 آرد او آنها صا و شده باشد جنگ جل و صفین بعد از قصاص است پنج سال بابت و شش سال از وفات
 سید بنات رود او بود و بنابرین لفظ فارقتم درست آید پس لامحالہ صد حدیث مذکور
 مردم شمارا بهم خواهند بود و الاخر فخر صادق علیه السلام دروغ باشد علامه اگر آنها را افراد

ابن کلی و نهند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزو اینها باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مشکوف است پس این توجیه و تاویل مضی ال سنت نخواهد بود و محقق
نماند که اخباریست قدما می علمای مفسرین هم دلیل بر فسخ مال بسیار از موسومان بهجا به نظر گرفته اند
اندا و احتیاج و تمسک بان بر از مدار خلفائی شش مخصوص هم از ان تبیل است که فخر بنی البضاعت بان
متضمن شده و اگر ناظران از انصاف و زکند زبید بید که لا تظلموا من قال و لا تظلموا قال
دارد است انتهی بلفظ از این اشارات و عبارات با سهل طرق بر عاملی عالی و ادانی عیان شده
نتایج طبع نقد مولف از انرا جز ترین و تسبیح بعضی از فقرات عربی و فارسی که بر اینها
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بر عم خودش انکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان گفت
بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال بی نبوده اند کرده که چند امر در تضامین و تمهید کلام
نتایج انکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی صحبت کتاب و مطالب صحیح بخاری مخالفت جنفین
با احادیث ان که اثری از ان در افاهات صاحب معتد الشیعه یافته نمی شود و لهذا الوهب
کسر بلفظ بحسب الظمان مما یحق از اجزاء انبیاء شیعیه شیعیه جبه این مضمون
نظر از انکه مانند مضامین شریعه بلا حجت و بران است کما اشترک الیه فی التصدیق و بوجوب
کتابی که فاضل اخباری قصد جمع اغلاط بخاری در ان نموده و بخوبی است که سفری ضخیم بر عم خودش
جمع کند و نقد ایرادی مساعدت نظر نمود بلکه بجلت پادشاه انتقام توجیه شد که کور است چنانچه ان و ان
بر شان که در خانه شیخ نقول مهان دیده ام هنوز موجود است و م نقل قول
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث انکوحض که هر چند صاحب معتد الشیعه به تشخیص
اشاره کرده لیکن کلام و از ایراد عبارات شروع خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیر که از اخلاصیه منتهیه فاضل اخباری درین مقام جهان کسوت ظهور می پوشد که او در هم
نقل آن عبارات تقیم بودن مجلدات شروع را در تمهید معذرت آورده و از مخالفت گریز دارد

متعلق ص ۵۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

س ۱۰ لفظ عجوبه انیک

و اگر متوجه حجت قهری کنید و گوید که هنوز که تقریر افادت مؤلف باقیست که کتاب معتد الشیع
 بلکه در هیچ کتابی غلطی و اثری از آن به نیست مثل سند الیه و در هیچ کتابی غلطی و اثری از آن
 اجماعین بحديث کثر العمال که از سعید بن بریل روایت کنند و گمان بر آنست که قول آنجا به نزد آن
 اخرون علی رسول الله علیه و آله و سلم منی کذب صریح بوده و قصه غار و خرن صاحب سول مختار را با خود گیر
 ضمیمه یا ختن باز بتشیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوئی متفیض رفت
 را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از فریدادب آزار مقلدین و دوستان مجتهد باضی و حال و استقبال حد
 میکنم و رنه فاش میکنم که لایب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر و تقریر بیزیت زید و بن
 از تبايع انکار مؤلف است فاضل جایی در کتاب طعن الساج که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قبیله است
 نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعافا حلام از مدار اتباع اشارش فراموش کرده باشد از رساله
 حدیث کوض زدی نموده این سرفه هر چند مستلزم صدور کرامت خرق عادت از جناب مجتهد فانی
 مثل اول و ثانی باشد چنانچه کلمات ایشان بر بنیده کتب حال مخفی نیست لیکن شان جنابش از ان
 که این مورد است و توان کرد که ما عرفت صحت و اثبات الامینه و او را عجمی با به پس لامحاله توارد قائل
 باید شد و در باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بناظره علماء اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
 بعد در کرامت معتقد با یکشت اکنون بدل و جان سوئی و دعوی مؤلف یاد کردید و عبارت کتاب مذکور
 شنید که در کثر العمال از سعید بن بریل روایت نموده جابر علی بن ابی طالب یوما متفیضا متحازا نقا
 ابو بکر اک متحازا فقال له اعناني ما لم يعنك فقال استمعوا ما يقول انشدكم الله ترون احدا من
 علی رسول الله علیه و آله و سلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبت از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ما رسیده که آن
 مصیبت بر تو نیست پس ابو بکر مردمان گفت بشنود که علی چه میگوید من میگویم سیدم شمارا بخدا که کسی
 از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است بجان الله شهادت جمیع اهل اسلام
 آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله و در کذب ابو بکر آنحضرت
 کذب نیست و رسول صلی الله علیه و آله و سلم است با آنکه کذب ظاهر است زیرا که مرید حزن او بر حزن آنکه
 بعد از عقل است معنی رفتن او بقیف برای طلب خلافت شاید عدل بر کذب است عجب آنست
 که حال حزن خود را از امور قلبیه از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود اگر مقصود او استنباط
 بزرگوار آثار حزن بوده از قبیل خزع و فوحه و بکا فیه و مضطرب علیه الشکلی زیرا که احتمال تصنع درین مورد
 است **علاوه** آنکه باجرامی سقیفه و غیر آن شاید بر تنقاهی آثار مذکور است و کاش بر همین قدر اکتفا
 حضار گواهی میداد عجب که بعد از شهادت خلافت بنامه باز هم بی ثبوت نمی رسد که کسی گواهی نداده باشد و دلیل بر
 کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده که با پیغمبر
 اهل السنه و ابو بکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمود پس حزن
 باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال یل زیاده حزن ابی بکر باجرامی عارست لکن این احتجاج متبجح عارست
 زیرا که خطاب آنحرف دلالت دارد بر سبب حزن ابو بکر حزن مذکور بوده نه مدوح شمع پس کن حدیث غایب
 که عارست نزد عقل آن حزن بمقراری شیخ معمر: الی آخره بلفظ القصه مؤلف عالی مقام
 را که بدون مطالع ضروریات فن کلام مثل تحفه انوار مشربیه چنانکه خودش معترف بوده و رسائل او هم شهادت
 بآن می نماید و بعینه دیدن تصانیف مجتهد جالسی و فاضل خبازی و قدما شیعه محض با شراق باطن تالیف
 رسائل پر از اخته و نود و بر این بیاحت ضمیرش بطور کشف و شهود یافته در زمره امامیه بجا شیخ اجماع
 حکمت مشربیه قرار باید داد و باور بسبب معنی این همه توار خاص مانند ملا شیهه ابابیده نمید که مولد او قندار بود
 و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و درانعمی علم شهرت برافراشت و در شراق مضالین صراط عام داشت و قال

احقر العباد را از قبیل تعرض منشی فیروز که روزی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و داد ملاحت
 و طرافت داده و ظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است خالی از آب
 و انشعاش طبایع طرفیانی نیست بنویسم که در زمانیکه لشکر جهانگیر پادشاه در سواد کجرات بود اکثری
 از علمای اصدار و شعری هر دو بار در آن ایام که نوبهار روزگار و نوع و سوا مصارتوان شهر در بموکب یونس
 مجتمع میشدند روزی با اتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا النور ناظم این شعرا بیات درین حدیقه بجا
 خزان هم آغوش است و زمانه جام بدست و خازن و خوش است به بجرم با ده گرفتند باز انور را به کفر بدوش
 صراحی بدست و بدوش است و ملا اعطانی گوینده این بیات بیات هر که آمدی بیج بدست و خاکم
 چون غارتی از خانه ارباب توکل هر خط خطش خجسته بر اند نظر آید و همچون خط او ستاد که بینی تامل و ملا
 مختص صاحب این بیت بلیت در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان بمن پریشان خاطر خد فلف پشیمان
 نیستم به از آنجمله بودند و خانه شیخ فیروز منشی صحبت و شتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیداشد چون زلا
 و گراف میبینه او باران بیج و تاب میجوژند و از دعوی توارد او کاسه زهر بلابل می نوشیدند و میدادند
 که اکثر مضامین مبتذل مانند فرزندان تبسبی بیابن بیامی آید و در نظر مردم جلوه میداد چنان قرار دادند
 که مستند عاشعار از نو نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام با شعرا قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند و لفظ
 و قریب او قریب نگاه که فی الحقیقت زنگاه بود و در رسیدیم و توقیرش زانند الوصف بجا آوردند
 و اگر ام تمام او را بالا داشتند و از هر وی سخن را ندانوت با نشان رسید ملا گفت بلیت
 چیست و با ده گلگون صفا جوهری و حسن پروردگاری عشق را میخیزد و منشی فرمود این شعر را
 شعر رودکی است شعر عشق را میبهر و لیکن به حسن آفریدگار توئی و تو در هم پیچید و مطلق با بن جبر
 التفات نکرد و بر خواند بلیت را بسکه که در غمت بند در جگر ناخن و چو شبت با هم از پای میماند
 منشی گفت این مطلع از شعر غیثانی حلائی جریب و شیرین تر است بلیت از بسکه سینه کدم و
 ناخن بر شست و چون شبت با هم از پای میمانم و بر هم خورد و طغنه بر شعر منشی همه اهل مجلس گفت

بعیت اگر بصر اموشانی دشت پرسنل شود و در بدر یار و بشوئی غارهای گل شود به بیخ گفت
 ملاکاتی و دست ساریش ازین مولانا نوار کرده بعیت اگر بدریافت از عکس جمال او شروع
 غارهای آورد و در هر دریا با گل و همینکه این بعیت از زبانش آمد بزره گوئی آفت از کرد و با انجام گفت که
 در برابر این بعیت یعنی بخوانید بعیت ذات بود و حیض کون که کرد از دلی ادب مهر خدا بربشت
 منشی گفت هرگاه مالتفی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانه گفتار مولانا آورده و
 کرده بوده باشد گناه مولانا بعیت بعیت نبوت انوئی آن نامه درشت و که از تعلیمت آمد مهر بر لب
 باران بختیار شدند و بقسمه درآمدند و ملا بر شبنام و مخش گوئی در رسید عزیزان گفتند که خدا را
 بشغل خویش مشغولان شدید و از تفصیلات این بزرگ اغاض نماید که از دل عمر زامش از دست
 ر بوده آن وقت این بعیت خواند بعیت زلف او را رشته جان گفتم و کستم خجل و زانکه این معنی
 جوز نقش بر شین افتاده است و منشی گفت افراط و بهمان آزاری ملاحظه می کنم و الا می خواندم عمر عزیز
 را که گفته بعیت کس نباید معنی پیچیده زلف بکت و اگر چه این معنی ترا در پیشین افتاده است و العرف
 چند بعیت دیگر خواند که ماخذش بر این بزرگدام نشان دادند تا نوبت بجای رسید که سکوت تمام شد و
 از صحبت منقض شد بلکه در مجلس یکدیگر می بود و اشعار خود بر زبان می آورد و مکرر روزی در
 او آمد و حرف و آلود گفت هیچ بیتی از بهمنیار من نبرده قبول رسیده شیخ گفت بعیت

ای بر تو که آینه را چشم سپارده و شانه را دست و عاوش لب و لعل و راز
 دست بدست و راز که در گفتش عمرت دراز باد که اینم غنیمت است

من عفو الله عنک

عن سیات جمیع

المؤمنین

مدین الحق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که باوصف اعتراف
 نعم آن نسخ کما عرفت فی مواضع و صدر رساله جبارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن راه
 صدق و هوایب غایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و پیش روانده آری راست گفته اند
 که از خردوان خطا و از بزرگان عطا سوم ذکر احادیث و دیگر مثل حدیث حرص
 الاماره و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری شایع بدن
 هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیرا که باور دارم
 که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش روایت بخاری از مشکوٰۃ شریف تبیین با فصل
 و نام راوی یعنی ابوهریره در تفسیر مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مطالب
 الی غیر ذلک در از نفسی نموده در اوراق کتاب معتد برادر مهین او جابجا بتفاریق مسرود ابر بحاله
 ظن غائب است که اگر کتاب مذکور چه در تنسیخ فقیر میماند تنسیخ بسیار از بقیه تصدقات مؤلف
 زاید بر اصل است لال است نادر و اتقان این سرراشکشف میشد فرق نیست که در کلام فاضل
 اخبار عبارات سلیس بن نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف آن گفت بقر
 زیب قیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علما اما میبست مجموعی در بحث حدیث حوض
 بصارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود آنچه به اینک علامه مذکور
 نور الهدی مرقده با وجود عدم و نحو تفرد بلکه تصریح بر نمیخی و در میا به تحفه اثناعشریه که گفتگوی
 قرون با ضمیمه این اثر یقین برین کتاب کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
 که دکان افادات خویش را باناث دیگران خصوصاً فاضل اخباری مکفر فرقه صولیه مخرج ایشان
 از دایره تشیع ایچیده بتالیف این رساله متفرد باشد و اینهم مطالب کثیر محمول بر تواتر و فائز
 معاشرا لعقلا الی ههنا ههنا که یکا دون یفقهون حدیثاً و از بخاری مرقم حضرت
 مؤلف نیست محض تفرقه و تواتر بدلیل اینی ثابت شد و در من صابحه ازین تممت پاک و پاکیزه

گفت چه نهایت کار است که او را فادات سابقین مقبض است و نشان برین اسرار ظنین و
 المقبضین هرگاه حال و نحو تفرد و او که موافق نموده بدین هر کس از خواص عام و برآمد اکنون
 برای تصدیق دعوی فاضل اخبار که تسکین حدیث حوض در باره از ادو خلفا را شدین بخصوص هم
 افکار است کلام جمالی ذکر می کنم بنیاد است که چنانچه درباره تصدیق صوخیانیه موافق مطالع
 عبارات معتدله است اجتماع بنده است از دعایان بقوله بر او مینشاید محدثات قاضی نور الله
 سورة کافیه و هی هذه اقوال من المعلوم ان من اتهمه بالبکرة بالردة لا متينا لعدم عن اداء
 الزکوة اليه كانوا يودون ويصلون ويتكلمون بالشهادتين وهذا قال ابو بكر والله لو منعوا
 عقلا لقالتهم وبنفيل والله لو منعوا بالشهادتين او لو لم يرجعوا الى الاسلام
 لقالتهم لئلا يكرهوا خلافة ابوبكر امسنعوا عن اداء الزکوة اليه لا انهم
 استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقهها سوا حنيفه الفقهاء قومهم ووقفها
 اخرون الى تقرير امر بالخلافة على من يسمعها وعلى تقدير استخلاصهم حرار
 كانوا قائلين بالشهادتين كما رو عنهم فاطلاق الردة عليهم لو صح كان
 باعتبار انكارهم للزکوة التي هي من ضرورات الدين وانه لا يجوز ان يكون اطلاق
 الردة على الصحابة الغاصبين للخلافة لمطاهرين بالاسلام القائلين بالشهادتين
 ايضا باعتبار انكارهم بعض ضرورات الدين وهو خلافة علي التائبة عندهم
 بالنظر الى ما في يوم العذر وغيره كما مر انفا ثم المتبادر من الاخذاف في كذبهم
 احذروا بعد ذلك ما يكون فعلا كقصد خلافة النبي صلى الله عليه وسلم واخذ منبره و
 هم اقذار اهل بيته واكل مال فدك ظمنا وجورا على ائمة ولهذا قاله فمهم حقا
 كما يكون ترك منع الزکوة عن ابوبكر والبضا قوله عليه السلام ان الزمان تدبر على اعقابهم
 يدل على طول مدة الزمان واستمرارهم وهذا انما بطور غاصبي للخلافة

دُونَ طَوَائِفِ الْعَرَبِ الَّذِينَ اسْتَعْمَلُوا الرُّكُوعَ وَكَانَ ذَلِكَ لَمْ يُقْبَلْ إِلَّا فِي الشَّهْرِ
 أَوَّلُنَا وَبِإِضَافَةِ شَرْطٍ فِي الصَّحَابِيِّ حُرُوجِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْإِيمَانُ رَدُّ خُرُوجِهِ الْإِيمَانُ
 اسْتَعْمَلُوا الرُّكُوعَ عَنْ كَوْنِهِمْ صَحَابِيًّا لَمْ يَمُوتُوا بِأَمْرٍ بَدَلٍ وَخَرَجُوا عَنْ الْمَدِينَةِ
 فِي عَقْدِ النَّاصِبَةِ وَالظَّاهِرُ مِنْ إِطْلَاقِ لَفْظِ صَحَابِيٍّ فِي الْحَدِيثِ مُرَكَّبٌ مَعْرُوفٌ
 بِذَلِكَ عِنْدَهُ وَلَمْ يَرْتَدَّ ارْتِدَادُ أَخْرَجَ بِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ بَلْ مَنْ لَمْ يَحْلَلِ الرَّدَّةَ فِي سَلَامَةٍ عِنْدَ
 بَعْضِ الْمُحَدِّثِينَ بَلْ مَرْوِي الْحَدِيثُ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا شَرَطَ بَعْضُهُمْ بَلْ مَنْ
 أَقَامَ عِنْدَهُ سَنَةً أَوْ سَنَتَيْنِ وَغَيْرُ غَزْوَةٍ أَوْ غَزْوَتَيْنِ كَمَا شَرَطَ بَعْضُ آخِرِ هَذِهِ الشَّرَاطِ
 مِمَّا لَمْ يَحْقُقْ فِي كَثَرِ الْمُتَنَعِينَ عَنْ آدَاءِ الرُّكُوعِ إِلَى أَبِي نُكْرٍ اسْتَقْبَلَ الْأَمَةَ وَفَضَّلَ
 الْمَدَنِيَّةَ بِهَا بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ فِي حَدِيثٍ قِيلَ فِيهِ قَالَ كَرِهَ دَلَالَتُ صَاحِبِ بَرَانٍ أَرَادَ بِرِجَالِهِ
 حَدِيثَ بَخَوِيٍّ مَحْمُولٌ عَلَى شَوْءٍ جَنَانِكَ فَاضْلَاجُ خَبَارِيٍّ تَحَالُلٌ نَمُودَةٌ وَجَوْشَنُ شَدِّ الْكِرْمُولُفِ بِرَأْسِهِ
 بِرَأْسِ بَرِگِ خَوِشِ شَادُوكُنْ كَمَا مَرَادُ غَاصِبِينَ ضَلَّافَتِ أَكْلِينَ مَجْصُولٌ نَدَّ كَمَا رُفِخَ نَيْسَنَدُ بِكَ خَلْفًا
 كِي خَلَّافَتِ أَوْ تَحْتَى أَنْ صُحُفٌ نَمُودَةٌ نَدَّ وَفَضْلُ خَبَارِيٍّ فَعَطَّرَ بِرَقِيقَةٍ رَاغِبَاتٍ فَاضِلِيٍّ مَعْرِجَتِ قَوْفِ
 نَيْسَتِ بَلْ كَيْتَالَاتِ عِبَارَاتِ تَرْسُومَةٍ كَسِيمَةٍ دَرَارِ بِرَامِ طَعْنِ حَدِيثِ كَوْنِ كَمَا صَاحِبِ خَفَةِ قَدَمِ شَرِ الْعِزَّةِ
 جَوَائِشِ أَوْ بَرِثُوتِ دَعْوَى فَاضِلٍ مَعْرِجَتِ كَوْنِ شَهَادَتِ مِيدِ بِرَازَانِ تَفْصِيلِ تَامَمِ مَعْلُومِ مِي مَرْدُودِ
 حَدِيثِ حَضَرِ بِأَحَدِ شَهَدَاءِ وَغَيْرِهِمْ جَمْعُ كَرْدَانِ اسْتِنَاجِ اِزَانِ نَمُودَنِ غَالِبًا اِزْشَهَادَتِ
 اَوْسَتِ دَرِجَوَابِ بَابِ چِهَارَمِ كَمَا مَرَادُ دَرِجِ مَحَبَّتِ مَبْتَنِي بِرِجَالِ اسْتِزَارِ كَمَا مَوْشُوعِ اَنْ اَنْخَابِ
 وَرِجَالِ اسْتِ وَدَرِجِ اَوَانِ نَزْدِ فَعِيرِ مَوْجُودِ اسْتِ نَبَرِ بَعْدِ جَمْعِ اَصَادِثِ حَضَرِ مِيَانِ كَثَرِ
 وَاخْتِلَافِ رَوَايَاتِ حَدِيثِ اَصْدَاءِ ضَمِيمَةٍ حَتَّى قَالَ لَكَ دَرِ مَوْطَا رَوَايَتِ كَرِهَ قَالَ مَرَا
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَهَادَةِ أَحَدٍ قَالَ هُوَ كَمَا اَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ تَوْبَكَ
 السَّنَا اَخْلَاهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَسْلَمْنَا كَمَا اَسْلَمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا قَالَ

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ لَکِنْ لَا اَدْرِی مَا لِحَدَّثَنِی فَقَالَ یُوْکَرِّمُکُمْنِی
 ثُمَّ قَالَ اَنَا لَکَ اَتُوْنُ بَعْدَکَ یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رشتہ دار
 پیغمبر بود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم بر اینها یعنی ثبات دین قوت یان پس گفت
 ابو بکر آیا ما برادران نبیایستیم امی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
 اسلام آوردند و ما کردیم چنانکه آنها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی
 ولیکن من در نمی یابم که بعد من چه خواهم کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بدستیکه
 ما بعد تو باقی خواهیم بود انتہای فسوس که جواب در مطاعن تحفه اشاعره یہ کہ مرزا محمد کشمیر
 نوشته و قیل از تہذیب تبصیر آن پمانہ اجلس لبرگزشتہ نزد فقیر موجود نیست چو خوش بود کہ
 بعضی از دوستان بطریق عمدہ حتمی خویش در بلدہ شاہجہان آباد تجسس کردہ یا از بعضی سکنہ
 گرفتہ نقلش در اندہ و نزد فقیر بفرستند تا افراد این ہر دو خرد و بزرگ زیادہ تر فاش گرد و نتھا حضرت
 مولف برادر او را این قسم تصور از مطالعہ ترمیم ہمہ رسیدہ کہ مجتہد جالسی نیز در میناب
 یکانہ روزگار است بر مہرمان بہار کا شفاں تہار کا شمس رابعۃ النہار کہ بادی جواب
 علامہ دہلوی قدس سرہ الغریز مرزا محمد نکورست ہر گاہ مجلدات خمسہ او در بلدہ لکھنؤ رسیدہ
 مومن جالسی بر دو باب پنجم و ششم از کتاب صوفی عنان عزیت خود دستو ساختہ و بتار و
 بود صوارم و حسام پرداختہ اگر تفصیل این قصہ اشتیاق داری بروایت از تہذیب تبصیر کہ از حفظ
 مصیبت قساوت مجتہد جالسی ہوا خواہش مخاصمت بر او یہ عزت نشستہ است بلکہ در برو
 این مردم بستہ و قبل ازین بجلال و صفا و مزید زہد و توکلش اشعار در مطاوع عبارات فرستہ
 و صفا کن بکبریا الہی اغا بطرادران را ہی نیست محصل روایت آنکہ اول بواسطہ بعضی
 از شیخ این شہربان داند ہم از تحفہ اشاعر شہر کہ در تولا و تبر است بہت فاضل جالسی فتاد
 و از اتفاقات حسنہ روز وقت مطالعہ این جزا شرف شدیم و برسدیم کہ کدام کتاب است اجزا

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
 آن انبیت گفتم که آنکس موکوحید علی سید است علیه الرحمه جواب دکه در حال آن بزرگ رنگ
 سید انم اورا کجا بار می این نوع تقریر و تحریر و درین علوم است بهتر گفتم که شاید فلان فلان باشند
 که در علوم تحصیلیه علم شتبار بر فروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستکار
 داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی مرا با فرنام و معطلی بود و خود را درین معرکه بکند باز
 دانست این جزا را در باد الرمی وید و گفت که جوابش پس سهل است من بعد چون این جزا مسطوره بخانه
 خویش برود و نیست ع که عشق آسان نمود او را لی افتاد مشکها به اجزا مذکور را باز پس او و غرض آن
 که هر چند تفضل بن اجزا آسانست لیکن شهر پر آشوب و خوف از مردم فغان خصوصاً عبد الرحمن
 خان است همچنین بعضی دیگر از علمای فضلدار که نزد الحاس علیجان تقرب داشته و خاصه عابد
 آنها بگانه درین فنون می پخته اند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سینه خشنه و مری
 نتا خشنه و از رد و تفضل آن که مشکل ترین جمله مشکها بود و در بر تافتند و مضی سیه می جمع و
 یوگون الله بر آشکارا ساختند فاضل جالسی کتابی و الفقا تالیف کرد و ثوب انجمن است
 جوان تحفه ثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد رسید و لذت و آزاره در کام جهان جهانان
 انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صا از هر کوه و بازار بلند گرفت فاضل مذکور هر خموشی بر
 و قفل سکوت بر لب زد بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسه فرامحمد طلبه ششم و چند شهر
 برای ساعده کام تبیین اسالی ساختم و همچنین جواب اول رابع و تاسع و خواستم و حسب اتفاق
 جواب ثانیات در عین تعطش و اشتیاق معروض بیج آمد شهر بادیه جدید دوم جان خریدم
 بحدی که بس از ران خریدم تا بحدی فاضل جالسی تصنیف تالیف صوارم و حسام و غیره
 بعد از آن بنموده که از خرمن مرا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و باخیر ما که این است حال
 حضرت کجا و ما و نامی مقلدان تا بچال خبار می و در طلبه علوم چه رسد که بعد مطب الخیوار

و تمام از کجاشک حوصله بدر آمدند و الیفات مرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین داشته است
 مناظره بلکه مبارزه بدست آوردند و بدو تقو و عوام را از راه بردند بجهت آنکه لاف نه نماید طایفه
 از خرد و تازیان در دعائو و توار و در باره حدیث الحوض چون آبجیات از ظلمات بیرون
 آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیجاب گرفته و فاضل طبرسی کامل
 بعضی از روایات این طعن اشعار نموده و نحو تفرومی کرد و چه می شد است چه این استبدلال
 فی الجمله تجد و تازی دارد که در کتب متداوله مثل الیفات ابن معلم که هو لیه بوجودش در فتحا
 دارند و گویند که توفیق و قیام حضرت صاحب الامر در باره اوصا جلیله و شمایل حمیده او از ناحیه
 مقدسه برآمد و الحال آنکه یدال علی خلافه کما لا یحکم علی صراط کماله و کما لا یحکم علی صراط کماله
 اعرف فی الفاضل الاخباری فی رسالتیه لنا بید مذ هیده از نظر فقیر نگذشت و در
 نالیفا سید مرتضی مثل شمس جلال حدیث و روایت موجود باشد لیکن ازین تصریح که عتق
 از نعمه الشیعه منقول می شود بخیاں فقیر خالیست بجنین تصانیف شیخ الطایفه و افادات ابن قیوم و بعد
 ازین موافقات متاخرین از حقائق شوستری تر به کشی و سرقات جالسی و شالهم و شرح ابن
 محبت در کتاب که در بدل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیجاب بمتقام حمیه
 عبد الرحمان بن عوف منقول است باینسان از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الله
 بن عوف قالت قال یا امی قد خفت ان اهلک کنی کثرة مالی انا اکثر من مالک
 قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان من اصحابی من یرانی
 بعد ان افرق فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاحبسه فحجاء عمر فدخل علیها فقال یا لله انا منهم
 قال لا والله ولکن ابی بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولکن احدا بعدک
 هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد وفات باک
 ناری شد نیست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنبی است و بهشت یا نجاب یکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کرمی کل الله شکان علی نفسه بصیرت
 بلکه آدمی بذات خود میناست از حال خوشتر نیکو آگاه بود تا بسبح ان عید ث از عبد الرحمن بن عوف
 بنیابانه مضطر باین پیشام سلمه رضی الله عنه دیده آمد و بضرطی دلالت دارد و دیگر عبارتهاست
 که هم در مقام سبیل اختلاف متن وایت بیان نموده و نظر بر خضارتش و ک شد هر که خواهد بخا
 به پیش از عمر بام سلمه رضی الله عنه سگند داده پس که من از جمله یحیی صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 هیچکس نیست و نام سلمه رضی الله عنه نام کسی برده و این نام سلمه در جواب کلامی که گفته است
 سیاق آن واضح است که مدار او داشته بکار برده کلمه ان بری بر زبان آورده و آن در معنی
 احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی چه در لغت برام معنی
 پیش آمدن متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله
 نیست که من بعد تو با کسی یحیی گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر شیان ام سلمه
 گفتگوی خود و تائید این معنی بنماید روایت دیگر ان فیصل لاحد بعدک بلکه دوم آنکه من بر او متشدد
 از باب تغسیل باشد از تبریه یعنی من کسی بعد تو سری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بر پاک گردانم
 دیگری بری نخواهم کرد و العلم عند الله بهر دو تقدیر محتمل است که اگر قطعی قطع بودن عمر و اصل نبود
 در ان اصحاب که با صدق علیه التحدیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو با من قطعی هستی
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان تو چنان خوشبین فرموده است این حدیث در باره
 دیگر است لیکن او حرف پهلودار گفت و از غلطت و بد خوئی و کم خلقی عمر ترسید و سخن ستر
 گفت و ازین قرآن و شواهد معترض شهو رسید که عمر خود را از انالکین میداند از و حال
 خالی نیست اینکه چنان بود که گمان بود فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول بنیان منصوب
 بدخواتب بود درین حالت اضطراب و پریان و از ام سلمه نمل بوده است بلکه مستندیم بر
 بکلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که بر تقدیر غلطی بودن عمر از عید ث ام سلمه

قطعا در شان غیر عمر میباشد و در اینجا فائده دیگر برآمد که حدیث مشهور بود در صحاح اینها که مشتمل
 بر احادیثی بود که در کتب از مضربات الشیطان است چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عبد الرحمن
 بن عوف که از عشره مبشره است ملاک خود بسبب کثرت مال چرا می پرسیدیم سلمه موعظت با اتفاق مال چرا
 می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل خبت قطعاً می بود اعمال صالحه از وصده دریافت و مال گیر خود
 بعد از زکوة و دیگر واجبات فقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کتب
 کثیر می ماند ضرری با و نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
 از آنکه در اعتبار خاتم این روایت که اساس طعن اخباری نسبت نظر با استقرار کتب مال
 گفتگوی بسیار تعیین و ثبوت بعضی از روایات آن شوار و اغراض عین الزلات او که در بیان
 معنی حدیث از وی صادر شده کمالاً مخفی میگویم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
 خلش منسوب نخستین آنکه فاروق خود را ناری میداند است پس باید که همچنان باشد والا این
 اضطراب خصوصاً نزد مردم المؤمنین بر کشف حقیقت مهمل خواهد بود تعیین المقصود و جمل
 فصول سابقه که عبارت بجا و غیره در اینجا نقل شده و سلسله سخن در فرید خوف و خشیان بر
 گزیدگان بارگاه احدیت در از گردیده استنباط می توان کرد لکن اعموم فائده بعضی از وجوه
 اشاره میکنم **اول** آنکه بنابیر خبا نکه دانستی هر گاه ذکر دوزخ می شنید بجهای می می گزید
 بلکه مبارک میکوفت و آرزوی جادیت که تفصیلش هر جا خالی از سواد نیست میفرمود خبا نکه
 صاحب عقبات الاخره نیز این آیات را آورده و تائید اینکه از روایت بود و آنکه مجلسی در بیان
 احیای ترجمه آن نموده و همیشه بر بومی ضلال اخباری و مظلوم میشود که آجناب و ستان خوششان
 کناره کرده و نخلستان نبی النجار میرفت و مناجات و خارج از مناجات گنا مان خویش را با بفرمود
 و از شداید طبقات دوزخ چندان زار نالی می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن توان
 است را و می می گوید که در نسبت رخسان نهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامحسوس

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بجا آنکه که بگریزم
 او را و امی بر چنین سیر که نه خویشان و راجات تواند بخشید و نه قیلا و بفریادش تواند تضرع
 اهل محشر بر درج میکنند و او درین عقوبات گرفتار آید از آتشی که جگر با بریان کند و شش را فرو
 ریزد و همچنین تا دیر نوحه می نمود اما آنکه صد حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه باشد نزد یک
 رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت اوم حرکت نمود تو گوئی چوئی خشک ز بدن افتاد و پشیز
 داشتیم که راسی ملک باشد اتمان و خیران نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف حرف عرض
 کردم فرمود باکی نیست این خشکی غالب و قات از ترس عذاب او را روید پس بدین بر روی
 مبارکش دند چشم کشاد و باز همان نوحه و خطاب جبار آغاز نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت را حاضر
 ملائکه عقوبت خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت که میوه و لا یقبل فیها شفاعه و لا
 یؤخذ فیها عدل و لا هم یقصرون بکمال کما و زاری یاد نمود این همه بر اصول مختصره فصل
 اخباری و ال نیست که خود را مالک و ناری میدانست و بمقتضای کمال گشتن علی نفسیه
 بصدیق مبنی بد که اینهمه قیالاتی باشد و الا این اضطراب و بقراری که شنید و سوال از جناب
 رسالتا علیه السلام علیه و آله و سلم که خاتم من خبر است کما اثر است سابقا و فرید فریاد و فغان
 چنانکه عرفی گوید شهر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیت و شیونم تا بگریه انگار یا مای من
 بی معنی خواهد بود و فعیل المطلوب آری فرق نیست که حضرت امیر و قیتکه استغاثه نمود و احوال گرفتار
 خویش بدست ملائکه عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب سالتاب خبر داد احد از صحابه کبار
 و حضرت خاتون قیامت گفت آنچه ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین بر افاروق همراه قسم سر
 گفت کاش ایان غلام با د نمی کردند و مجروح تسلیم میفرمودند اینهم صورت مذلت بلکه وقت
 حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراف فضل اخبار بکمال آن دو بالامی شود زیرا که میگفتند
 این نوحه و ماتم از ذکر ماتم و نصب العین داشتن شداید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافت

از اینجا بر اصول پیران نابالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز مکیده و حر از حالات
شان مذکور خواهد شد از سیم می ریزد افسوس که فاضل اخبار برای تحصیل ثواب آخر که بر طاعت اوصیاء
و اهل بیت رضی الله عنهم جمعین است شده کمال عجلت دنیا را بدو کرده و الا زمین ادب بوسیده عرض
بیکردم که حضرت پنجمه زارایاها و تطبیق حدیث مخصوص بر ذات مقدس خویش آید بنا بر اینست
که کالسبی خلفا و دنیا می دون یا باعتبار علم ما کان و ما یکون خستیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَزْكُوا لِلَّهِ الَّذِي ظَلَمَكُمْ فَتَمَسُّكُمْ كَلْبًا ذُوهُمُ الْكُفْرُ دُونَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَمْ
يَكُنْ تَقْصُرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت ذلیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند مثل
خانان بدالت قطع حدیث حضرت زهرا و خانه گر بختند چنانکه کالمین مذتب شیعیان همین امور را
معاذ الله ساطع کفر انجناب گردانیده اند یا بجهت کبار و دیگر اگر شوق ثانی اختیار فرمایند و همحضرا
شغول بپایان خواهد بود پس فاده فرمایند که آن کبار چه بود یعنی است که فاضل اخبار
جز آنکه بنده ایان سبا و کنی فریاد کند خیری دیگر در او دل و توجیه او را بهم نمی رسد زیرا که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه بشوم در مقام از پا خود در ظلمات عدم فرو رفته کمال انجفی علی من شرب خمره من علی
احتیاد دوم آنکه تفسیر فاضل اخباری درباره حضرت حسن مجتبی جنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم دارد و میشود زیرا که قبل از این بگو
اهل بیت گذشته که انجناب خود را محکم شیطان نسبت و ایند عار را بالغ و جوه ثابت فرموده جان
که گفته نگام من بدست آن لعین است و حکم آیات قرآنی شیطان برجم دشمن نبی آدم است خصوص این
نفوس قدسیه که کلامها آنهی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برایشان بسیار و بسیار
کمال جد و جهد از تعظیم و ثواب تعظیم آخرت بازمی دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسیر و نشانی باز آمد برین کلام است زیاده از حکایتی است که جمعی از ان امام عالی مقام
می نمایند که شخصی در آخر شبی با سار کعبه سطره را و اما الله شرفا و مکرته او خفته بود و در باره استغفار و سزا

بنده ان تضرع و زاری و استغاثه و بفراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گرفت
 پس بر رو قفلش رسیدم و شری در کنار خود گریتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
 است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با این همه قربت و خرافیت و کمال تقدس و بزرگواری
 و عبادت نمیدار گریه و بکا که باعث انزلاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شنیدم
 قیامت یاد فرمود و گفت ای صمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی بفرماید فاذا نَفَخَ
 فِي الصُّورِ قَالا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكُلًّا يُتَسَاءَلُونَ يَا قَصِدْ خَطْلَهُمْ تَرَارِينَ رُبَّ
 است که ابو بکر صدیق و انسا راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا طولی گفت چگونه ملوان بنام
 که باریست من گفتم زیرا که بنحو اقل نبوی نورانیت و ضیاء و برکات بی انتها در خود می یابم
 بعد از معاشرت اهل عیال آن حالت را که سکنم القصه طیب ذوق و حاح و حسابانی یعنی رسول با
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این تقریر تسلیه پرداخت و از اتفاق منزله و شت یا سناجات
 حضرت یونس حدیث آورد عدم اعتماد بر وعده انیز می فروتر از نیست کام مرین کلینی یا بجا که
 خوف و خشیت این نفوس فاسده بر شرم کتابی بر آینه تصنیف باید کرد پس مدح فاروقی را بتعجب بدل کرد
 شبهه یابی خود در دست آید این مہوات فاضل اخباری مختص با این آیه ثلاثه بعد از خلفای ثلاث
 نیست زیرا که در باره آیه دیگر که در اظهار معاصی خوشن بزمین جاوه مسلوک میشد بر زمین بخواب
 بخروج است انفعو بالعدا از خرافات فاضل مذکور که ناریت این مجامع انوار استلزم باشد
 بار خدا یا مگر گویند که این همه فریاد و زاری و سر و خالق ارض و سموات و افراد کائنات بر
 تکلیف سیات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تا ولادت در باره خلفای چهارست بلکه بطریق
 اولی زیرا که سنیان گنایان خویش هم احترام دارند و کتب ایشان هم دلالت بر آن دارد که اگر
 کاتبین معاصی ایشان را می نویسد بخلاف امامیه که مقتضای طیف ایشان چیز دیگر و گنایان
 ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سنیان

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا العبیده مرة اخرى مفصلا و تحقیق حق و مرتب
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بر حکم احکام کتب معقوف است اطلاق و مبار و جنتی بودن
خویش که ثابت کند علاوه بر آنکه ازین بزرگان این قسم کلمات بر انفس خویش تو هتفا و تسلیمات مقول
گرویده و دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکنند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوطی در باره خویش عین اتباع اقیاب صاحبین خود را چشم هفارت و بدن از سنن انبیا و سلفین
است در وصایا ابو ز غفاری صحیح است **بَا اَبَا ذَرٍّ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَجْمَعُ**
عَلَى عَبْدٍ خَوْفِيٍّ وَلَا اَجْمَعُ لَهُ اَمْنَيْنِ فَاِذَا اَمْسَى فِي الدُّنْيَا اخْتَفَتْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاِذَا
خَافَنِي فِي الدُّنْيَا اَمِنَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَا اَبَا ذَرٍّ اَوْ رَجُلًا كَانَ لَهُ كَعْلٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا
لَا تَحْقِرُهُ وَخَشِيَ اَنْ لَا يَلْقَى مِنْ شَرِّ يَوْمٍ الْقِيَامَةِ اَنْ يَجِدَ عَيْنَ بَحِيَّتٍ تَرْجُو اَنْ يَنْ عَابَتِ
میکنند ای ابو ز خداوند عالمان میفرماید که من جمیع غمی کنم بر بنده خود و خوف را و جمع نمیکند بر بی او
ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را ترسانم و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردد و انم ای ابو ز اگر کسی مثل عمل منقاد و پیغمبر و شسته باشد بدینا که از
حقیر شمارد و ترسان باشد از بنده مباد انجات نباید از شر روز قیامت انم با حمله در مقام انشا انفس
حسرت و مذمت بزرگ احسن امور آنکه ازین حضرات صدور یافته عین محمدت این بزرگان است و نقل
اخباری که غمخیز طاعتین و لایمن است از راه اعتساف و پیغمبر را بر دوزخی بودن این بزرگان حل نمینماید
اِنَّ الَّذِيْنَ جَاؤْا بِالْاِلَافِ عَصَبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ
اُمَّةٍ مِنْهُمْ مَقَاسٌ مِمَّا كَتَبْنَا لِلَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
انقص علاج نفس سرکش موجب است از عذاب میریت که همیشه و خوف و ترسان شده و دنیا نباید و است
نخاطیر محفوظ است هر چند حرف دیگر اطلاع میدهم که بر و ان شیخ موسی از حضرات ایمه است شده که روز قیامت
میرد و عاقبت بعد از صبح بزرگ خوف میگردد و رفقای نیز میگردد پس سوگند خدا بآدمی که پیغمبر خود

دیدم و زمان شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گرد می را که در هر صبح و شام گرد آلوده و ولید
 می بودند سکه ها گرفته شده و از کثرت نماز پیشانیهای شان مانند زانوی گوسفند گشته
 انواع عبادات الهی شست و دار بودند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش و زنج عذاب
 بایند و کمال مرتبه ایشان اینست که با این همه عبادت از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و هیچ وقتی
 از خوف نمی آسودند انتهی محصلها یکی از این نفوس سیئه است که هر چند متحلی بجلال و تجلی زلال
 باشند لیکن خود را به تکلف در دامایم می گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد و
 می برد و از کثرت مال منزه بود چگونه درین مسجد دخل تواند شد تا نوبت باین قبیل و قال رسید
 مقدمه دوم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت و شست خونی فاروق
 راه تقیه و مدارا سپرد و جوابش آنکه بدانید و خوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و صابای علمی جفتاق است بجنب قبله و این ایمان اهل سلام معنی امهات المومنین که
 بلا یحیی گوئی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بحواله عبد الرحمن که
 قدوة الضار خلیفه ثانی ثماله بود درین نفرد فرغ تشیع است و اثبات آن اصول طحی
 تکلف و تصنع و اگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخوابد پس عا مجتهد جالسی مری اثر نخواهد
 و اگر کسی اشتیاق کموش و رومی و سر باشد بخاتم کتاب عین حیات رجوع کند و درستی که در مزاج
 فاروق بود حاشا بر و ایات شریکه شد حاشا که او بر مومنین فی حد ذاته غلبه باشد چنانچه
 ما و مومنین بلکه تواضع و فروتنی نسبت با حاد الناس مومنین معروف است گوشل انبیاء علیهم السلام
 بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین است همب هم باشد بی درستی او برکت
 و فساق بود علاوه بر است بجا و مجمع البحرین و کلینی مکرر یاد داری که جناب سید حاشا چنانها
 عن لک را بمصاحبت با و نمود و گریان و کشید و و تعزنی نکرد بلکه راه تواضع بیوفی طلبت
 عند ام المومنین بر و ایات شیعه که متضمن تکرار مصاحبت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انجمن در باره خویش خیالی در می بین حق و صواب را جدا
 باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس ضبط کن و فدا
 باد لاد فاطمه بده و نزد امیر کل میر که خلافتش روز حدیث غدیر مخصوص گشته حاضر شود و تو بصبح
 اختیار کن **فَاِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** که گشتن بعد گذارش است که بر تقدیر ارشاد
 تعرض که چنانچه خبر می فاده فرموده هم درین فاروق بجهت ششم بر خیابان المومنین که در اول
 اسلام در صدق و صفا او شکلی در پی نیست پاک است هم درین دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
 تقدیر ثانی یعنی این تبریه خاص است که در باره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرمود و هوایستند
 یعنی اعام مقصود ام المومنین آنکه چنانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری عقدا نمی کنم و
 چگونه چنین نباشد که فاروق در زمان فضل خلافت بود و بود او بابت نه مسدود و باجماع این تبریه
 با ضمیمه ششم می که زائد بر عمه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطیعت جنت بر فاروق است
 زیرا که محال است که با وصف عقدا و ناریت و ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در منم
 نخواهی رفت و هرگز در غمناک و اهل نخواهی شد پس معلوم است که عقل این فاضل در وقت
 تحریر این افادات کما بود آری کلام او از ابتدا تا انتها در باره جناب مراد صواب و بطریق
 مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیم نیز هست جبار است که اگر جنتی قطعی بودن او را قبول
 جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و بود و او بعضی دیگر از اصحاب
 و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در شان تو چنین چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال برتبه
 جنات نعیم و طبقات جمیم بالکی الی غیر ذلک من المراتب التي مرت من قبل و این کبر و دار و احاطه
 ملائکه عذاب در باره دیگر نیست الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق مخصوص بدو خل جنت بود
 لازم می آید عدم تصدیق رسول اینهم مستلزم ناریت و علی ای تقدیر مدعا حاصل خواهد شد

آنکه جواب از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی علیه السلام حضرت علی مرتضی جواب از فاروق است و عدم
 تصدیق بکلام خیر علی علیه السلام و سلم و می دانند که رجعت زیادت عادت یافته تر لازم آید
 کما لا یخفی و ازین مقامات معلوم می شود که بر عبد الرحمن بن عوف منوره مثل طحان لبسان بی او را
 شعور گفتگو کرده از هم رجعت و سلسله قبیل و قال از هم رجعت آید آنچه در یک سال فانی
 کرده و آن در باره حضرت ذکریا علی نبیا و عا لیه السلام دارد میشود زیرا که علما قوم اتفاق خوش
 بر معنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت مال بود و اگر هیچ خوف از کثرت مال
 معنی دارد انبیا و اهل بیت علیهم السلام باشد زیاده برین نیست که مال را بعد از او اجابت مستحقین
 می رسانند پس بعد اجتماع مال کثیر و شخصیکه از رحمت کند و نه بشیخه تجارت دارد بلکه از سبب معاش و از
 بود معقول میشود و سلسله که از کسبه مبارک با بعضی از منتهی سخاوت و جواد می خیزد و نیست لیکن
 خوف از تنگی اعمال اکنون بحال اهل بصیرت نمی آید تا بر این حفظ آن غازی از خرابی طبعی فایده
 اکثر و کار زنده و زنده آخری حابا باره از حال عبد الرحمن بن عوف یاد کنید و ترجمه ایشان که
 در استیجاب فقط یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البر فرست که با بوم مشهور است موجود که در یک
 روز سی برده آزاد و با اینهمه وقت طواف کعبه و عامی کرد اللهم فنی شیخ لقسند
 بار خدا بامرا از بنده نخل نفس از او کن و در مرض الموت میگفت بر سیدند که چه واقعه
 گفت بن عبد الرحمن بن عوف بود بار چه گفتن از تو و که او بر نیاید و حمزه سید شهدا از من نه بود
 برامی او گفتن نیافتم می ترسم که بسا و انصیب او دنیا کثرت مال او باشند و از ثواب بگرم
 مانم و از بخا متوان یافت که فاضل مذکور در شیخ ترجمه آن بزرگ را با استیجابند و یادماند
 او را هم صدقا ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقصشان عدین مطالعه این فاضل کامل بوده و اگر
 مزایای حسن و سخاوت و کثرت صلوات او در راه خدا زیاده ازین سخاوتی روایات دیگر بشنو
 عبد الله مبارک از نعم از هر می آیت میکند که عبد الرحمن کور در عبه سعادت مهد خیر علی

علیه و آله وسلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز اینقدر در چهل هزار دینار بسته از بیم
 زیاده تر که نوبت بار کردن برانصد ششترنی سبیل اندر سید و در مرض موت برانصد
 حضار جنگ بدروصیت کرد و هر کس را چارصد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
 المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با فطاری نامی شتر در راه خدا تقسیم کرد
 چنانچه بناظرین کتاب بعد الغابه اصحابه فی تمییز الصحابه و رجال مسکوة شریف سترو و محتجبت بخش
 چند روایت در اینجا وارد کرده و از دیگر فضائل کمالات او چه نام بریم فاضل اخباری اقتداء
 الیکم خویش که کینه و اتفاق و طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از خجبت نصب حرویش
 بغایت آیزد میر کس عیان کشند و از اینجا گفته اند شهر چون خدا خواهد که پرده کس روی بپوش
 اند طعنه با کان برو این همه که بحدیث جناب بولف مشکش کردم تعلق باصل رساله و جواب
 سندی است حالیا آدم بر ملحات و بیانش برین پنج است قال فاضل المتبحر و قد
 اهل الخوص فی ملحات رسالته التي تعلق بحديث الخوص برارباب
 انصاف مختلفه بسا که بعد مدتی در از از تالیف این رساله نسخه فتح الباری لغیا بیست
 عراسمه دست ثم افتاده و این مقام که در آن دیده شد جناب ندع عن گشت که اگر کسی زاوله الا لک
 اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فی ماحره نظر کند در اثبات آنچه این پیچیده رد صد و آن بودیم
 کافی بسند الکادر و بحسب اتفاق در همین وان اتفاق طبع این رساله دست داده بود و نه بدون
 اینکه تعرضی به بیان نایند ما قلت فی تلك الرساله بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبور اتم
 بطبع رسانیده شد قوله و انه سبجاء برجال من ائمتهم فوخذ بهم ذات الشمال الى
 جهة النار و وقع ذلك صریحا فی حدیثی هر بیه فی الخبايا بصفه النار من طریق عطاء
 بر بسیار عنه و گفته فاذا ذموا حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني و بينهم و فی حدیثی
 هر بیه عند مسلم و ليزاد رجال عن حوض كما يراى البعيد الضال انا ذمهم لاهل

قَوْلُ فَاَقُولُ يَا رَبِّ اَصْحَابِي فِي رِوَايَةِ اَحْمَدَ فَلَا قَوْلَ فِي رِوَايَةِ اَحَادِيثِ الْاَنْبِيَاءِ بِاصْبَحُوا
 بِالْقَصْرِ وَكَذَلِكَ هُوَ فِي حَدِيثِ اَنَسٍ هُوَ خَيْرٌ مُبْتَدَأٌ مَعْدُوفٌ تَقْدِيرُهُ هُوَ لَا قَوْلَ فَيَقُولُ
 اِنَّكَ لَا تَذَرُنِي مَا اَحَدُ ثَوَابِعِكَ فِي حَدِيثِ ابْنِ هُرَيْرَةَ الْمَذْكُورِ اِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ
 اَدْبَارَهُمْ اَلْفَقَقَرَى وَزَادَ فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ اَيْضًا فَهُوَ اَنَّكَ
 لَا اَعْلَمُ لَكَ اِنَّمَا اَسَدُ ثَوَابِعِكَ قَوْلُ فَيَقَالُ اِنَّهُمْ قَدْ بَدَلُوا بَعْدَكَ فَاَقُولُ سُبْحًا سُبْحًا
 اَوْ بَعْدَ بَعْدًا وَالتَّأَكُّدُ الْمُبَالَغَةُ وَفِي حَدِيثِ ابْنِ سَعِيدٍ بَابُ صِفَةِ النَّارِ اَيْضًا فَيَقَالُ
 اِنَّكَ لَا تَذَرُنِي مَا اَحَدُ ثَوَابِعِكَ فَاَقُولُ سُبْحًا سُبْحًا لَمْ يَخْلُصْ لِعَبْدِي وَزَادَ فِي رِوَايَةِ
 عَطَاءِ بْنِ يَسَّارٍ فَلَا اِلَهَ تَخْلُصُ فِيهِمْ اِلَّا مِثْلُ حُرِّ هَمَلٍ لَنَعْمَ وَلَا حَمْدُ وَالطَّبْرَانِيُّ مِنْ
 حَدِيثِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ رَفَعَهُ لِيَدْرِي عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِمَّنْ صَحِبْنِي رَانِي وَسَنَدُهُ حَسَنٌ
 وَلِلطَّبْرَانِيِّ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ الدَّرَنِ اِنْخَوْ وَزَادَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَدْعُ اللَّهَ اَنْ لَا يَجْعَلَ
 مِنْهُمْ فَقَالَ لَسْتُ مِنْهُمْ وَسَنَدُهُ حَسَنٌ قَوْلُ فَاَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ
 وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا اَلْقَوْلُ اَلْحِكْمُ كَذَلِكَ ابْنُ دُرٍّ فِي رِوَايَةِ غَيْرِهِ زِيَادَةُ مَا دُمْتُ فِيهِمْ
 وَالْبَاقِي سَوَاءٌ قَوْلُهُ قَالَ فَيَقَالُ اِنَّهُمْ لَنْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ اَعْقَابَهُمْ وَقَعَ فِي رِوَايَةِ
 الْكُتَيْبِيِّ لَنْ يَزَالُوا وَقَعَ فِي رِجَالِهِمْ مِنْ اَحَادِيثِ الْاَنْبِيَاءِ قَالَ لَقَدْ نَوَيْتُ ذِكْرَ عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَّارِيِّ عَنْ قَبِيصَةَ قَالَ هُمُ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَيَّ اَعْقَابَهُمْ اَبْكُرُ فَيَقَالُ اِنَّهُمْ اَبْكُرُ
 يَعْنِي حَتَّى قَتَلُوا وَمَا تَوَاعَلَى الْكُفْرُ وَقَدْ وَصَلَهُ اَلْاِسْمَاعِيلِيُّ مِنْ وَجْهِ اُخْرٍ عَنْ قَبِيصَةَ
 وَقَالَ الْخَطَّابِيُّ لَمْ يَزَلْ يَرْتَدُّ مِنَ الصَّحَابَةِ اَحَدًا وَاِنَّمَا ارْتَدُّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ مِثْلًا لَانْصَرَفَ
 لَهُ فِي الدِّينِ وَذَلِكَ لَا يُوْجِبُ قَدْ حَانَ الصَّحَابَةُ الْمَشْهُورِينَ وَبَدَّلَ قَوْلُهُ اَصْحَابِي بِالْقَصْرِ
 عَلَوَّلُهُ عَنْهُمْ وَقَالَ غَيْرُهُ قِيلَ هُوَ عَلَى طَاهِرَةٍ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمَرَادُ بِأَمَّتِي أُمَّةُ الدَّعْوَةِ لَا
 أُمَّةَ الْاِجَابَةِ وَرَجَّحَ بَقَوْلِهِ فِي حَدِيثِ ابْنِ هُرَيْرَةَ فَاَقُولُ بَعْدَ اَلْهَمْ وَسُبْحًا وَبُيُودُهُ

كَوْنُهُمْ خِصِّي عَلَيْهِمْ حَالَهُمْ وَأَنَّكَ نَوَافِرُ أُمَّةٍ لِحَاثَةِ تَعْرِفَ حَالَهُمْ بَلَّغَ أَعْيَانَهُمْ تَعْرِفَ حَالَهُمْ
 وَهَذَا بَرْدُهُ قَوْلُهُ فِي حَدِيثِ الشَّيْخِ إِذَا عَرَفْتَهُمْ وَكُنَّا فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ ابْنُ
 التَّيْنِ سَمِعْتُ ابْنَ كُوفَةَ أَمَّا بَيْنَ أَوْ مَرَّ بَيْنَ الْكُتُبِ وَقِيلَ هُوَ قَوْمٌ مِنْ جُفَاءِ الْأَعْرَابِ
 فِي الْإِسْلَامِ رَعْبَةٌ وَرَعْبَةٌ قَالَ الدَّارِمِيُّ لَا يَتَّبِعُ دُخُولَ أَصْحَابِ الْكِبَارِ وَالْبَدْعِ
 ذَلِكَ وَقَالَ النَّوَوِيُّ قِيلَ لَهُمُ الْمَنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقُونَ فَجُوزَ أَنْ يَحْشُرُوا بِالْعُرَّةِ وَالْحِجْلِ
 لَكُونُ مِنْ جَمَلِهِ الْأَمَّةُ فَيُنَادِيهِمْ مِنْ لَحْلِ السَّيْمَاءِ الَّتِي عَلَيْهِمْ فَيَقَالُ لَهُمْ بَدَلُوا بَعْدَ ذَلِكَ
 أَيْ لَوْ تَوَلَّوْا عَلَى ظَاهِرِ مَا فَارَقْتُمْ عَلَيْهِ قَالَ عِيَّاضٌ وَعَبْدُهُ وَعَلَى هَذَا فَتَذَرُ عَنْهُ
 الْعُرَّةَ وَالْحِجْلَ وَيُطْفَأُ نَوْرُهُمْ وَقِيلَ لَا يَكُنْ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِمُ السَّيْمَاءُ بَلْ يَنَادِيهِمْ
 لِمَا كَانَ يَعْرِفُ مِنْ أَسْلَافِهِمْ وَقِيلَ لَهُمْ أَصْحَابُ الْكِبَارِ وَالْبَدْعِ الَّذِينَ مَا تَوَلَّوْا أَسْلَافَهُمْ
 وَعَلَى هَذَا فَلَا يَنْقَطِعُ دُخُولُ هَؤُلَاءِ النَّارِ بِحُكْمِ إِنْ يَرَادُ وَأَعْنِ الْحُجْلَ وَلَا يَحْشُرُونَ بِهِمْ
 يَرْجِعُوا وَلَا يَتَّبِعُ أَنْ يَكُونَ بِهِمْ عُرَّةٌ وَحِجْلٌ فَعَرَفْتَهُمْ بِالسَّيْمَاءِ سَوَاءً كَانُوا فِي زَمَانِهِ أَوْ بَعْدَهُ
 رَحِمَ عِيَّاضُ الْكَاخِي وَغَيْرُهُمَا قَالَ قِصَّةُ رَأَى الْخَيْرَ أَنَّهُمْ مَرَّارَتَهُ بَعْدَ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَلَا يَكُنْ مِنْ مَعْرِفَتِهِمْ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِمُ السَّيْمَاءُ لَهَا كَرَامَةٌ يَطْهَرُ بِهَا عَمَلُ الْمُسْلِمِ وَالْمُتَدَلِّ
 قَدْ حُطِّمَتْ لَهُ فَيُنَادِيهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَا بِصِفَتِهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ كَانُوا أَعْلَى قَبْلِ ارْتِدَائِهِمْ
 لَا يَتَّبِعُ أَنْ يَدْخُلَ فِي ذَلِكَ أَيْضًا مَنْ كَانَ فِي زَمَانِهِ مِنَ الْمَنَافِقِينَ وَسَيَأْتِي فِي حَدِيثِ
 الشَّفَاعَةِ وَبَقِيَ هَذِهِ الْأَمَّةُ فِيهَا مَنْ أَفْقَاهُ أَفْهَلُ عَلَى هُمْ يَحْشُرُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَعْرِفُ
 أَعْيَانَهُمْ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ بِهِمْ تِلْكَ السَّيْمَاءُ فَمَنْ عَرَفَ صُورَتَهُ نَادَاهُ مُسْتَصْبِحًا لِحَالَتِهِ الَّتِي
 فَارَقَ عَلَيْهَا فِي الدُّنْيَا وَأَمَّا دُخُولُ أَصْحَابِ الْبَدْعِ فِي ذَلِكَ فَاسْتَبَعَدَ تَعْبِيرَهُ وَالْخَبَرُ
 لِقَوْلِهِ أَصْحَابِي وَأَصْحَابُ الْبَدْعِ لَمَّا حُدِّثُوا بَعْدَهُ وَأُجِبَتْ كَمَلُ الصُّحْبَةِ عَلَى الْمَعْنَى الْأَعْمَى
 وَاسْتَبَعَدَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا يَقَالُ لِلْمُسْلِمِ وَلَوْ كَانَ مُبْتَدِعًا مُتَقَرَّبًا وَاجِبٌ بَأَنَّهُ يَتَّبِعُ أَنْ يَقَالُ

يقال ذلك لمن عليه ان يرضى عليه بالتعذيب على مقصده ثم يرجو السقاء فيكون
 قوله سحفا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اخبار الكبار وقال
 النضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
 يراد اثم عصاة مرتدون عن الاستقامة بيد الاموال الصالحة بالسببية انتهى
 وقد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ذكر
 حديثا فقال يا ايها الناس اني امرتكم على الحوص فاذا احببتم الى رجل فادعوه
 الله ان افلا ربين فلان قال اخرنا فلان بن فلان واقول ما الشفق عرفوا بعلمكم
 احببتم بعد وارتدتم ولا تحمدوا البذر المحبوس من حبش جابر وساذكر في اخبار باب
 بيضة النار ما يحتاج الى شرح من الفاظ الاحاديث التي اشتركت فيها ان شاء الله تعالى
 وازعاجا يتفق ان يكون در طواوين رساله كلامي در باب تقدم و تاخر حديث اصحابي و حديث
 لا ادرى ما محمد ثون بعدند كور شده و هم در او اخر رساله شافات بين احوال حديث بشارت
 بعثه و مبشره بيان بسند و در ان رساله بطبع و بياض مهر و منقوش محمد ابا ابراهيم بن محمد بن خلف
 الصدوق مير الامر اعلى مروان خان مرحوم اسكنها الله بحب و حبه و بشارت كور شده لا ادرى
 ما محمد ثون بعدند كور شده بان انتقال روح نبوي با على عليين بزيارات كبريا نبوي كور شده
 و هي بده قوله لما شهد على شهداء اخمفي فانه كور شده بشارت بغيره بشارت بشارت بشارت
 ان سرور از دنيا بود چنانكه تصريح كرده بان شيخ عبدالحق دهلوي در مدارج النبوة بين عبارات
 و چون از انجا بازگشت و از دعا جبار و اموت فارغ شد صدراع طار كشت و مبارك شد ايضا
 فاك البياض في موضع اخر و في هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم مكة و لما شهدا احد
 فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر لسنابا خواهم يا رسول الله اسلمنا كما
 اسلموا و جاهد كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بل ولكن لا ادرى ما محمد ثون

بَعْدِي قَبْلَكُمْ قَالَ إِنَّمَا أَتَيْنَا لَكَ نَبَأَ بَعْدِكَ كَمْ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَظَهَرَ بِهِ الْحَقُّ لَكُمْ تَوَقَّاهُ
 اللَّهُ تَعْدَ عِدَّةِ أَيَّامٍ وَنِزْوَرُ سُوْرَتِ مَوْطَايَ مَا لَكَ تَصْنِيفُ شَاهِدٍ وَلِي السُّدُوكُوْا بِخَبَرِ نَوْسَتِ
 اَوَّلِ لَيْلٍ سَتَبْرَ خَرَصِدُ وَحَدَّثَ لَأَدْرِى مَا تَحْدُثُوْنَ بَعْدَ اِرْصَدِ بِمَشِيرَةٍ لَا اَحْتِجَاجَ تَأْوِيلِ
 تَوْفِيقٍ بَيْنَهَا كَيْ شَاحَ مَحْمُودُ حَسْبُكَ بَيْنَ مَعْضَلَةٍ مَعْصَلَةٍ أَنْ كَرِهْتَهُ أَوْ كَرِهْتَ قَضَا يَا قِيَامَاتَهَا
 مَعَهَا تَأْوِيلُ مَعَ فَطَحَ لِنَظَرِ اِنْجَازِ أَهْمَ بِمُجْمِرِ رَشَحٍ وَبَسْطِ تَامٍ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ دَلِيلِ بَطْلَانِ
 زَيْنَهَارِ نَبُوْدَةٍ وَبَذَرَةٍ لَكَ لِعِبَارَةٍ أَقُولُ تَعْلُقُ بِحَدَّثِ أَبِي الْقَضَرِ مِنْ فَضْلِ مَرْمَاكَ
 زِيَادَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ بَقِيَ بَعْدَهُ وَهَذَا اخِلَافُ تَوْثُرِ السَّلَفِ وَلَكِنْ
 أَلَمْ تَقْضِ جَزَائِي لَا بِصَادِمِ الْكَلْبِ وَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَتَأَمَّلَ فِي مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ
 حَتَّى يَنْزَاحَ عَنْهُ الشُّبْهَةُ اَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَسْبَرَ حَوَائِبًا بِالْجَنَّةِ فَلَيْسَ
 بِشَارَتِهِ أَنْ لَا يَحْتَاجَ الْمُسَيِّبُ مِنْ أَسْبَابِ حَوْلِ الْجَنَّةِ أَصْلًا بَلْ الْبَشَارَةُ إِخْبَارُ
 عَمَّا تَوَلَّى إِلَيْهِ أَلَمْ تَرَ بَعْدَ حُصُولِ أَسْبَابِ لَحْزَةٍ وَكَذَلِكَ وَعَدُ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ بِالْعَصَاةِ
 مِنَ الذُّنُوبِ فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ذَنْبُ النَّبِيِّ وَلَكِنَّ مِنْ مُقَضَّاهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ سَبَبٌ
 فِي خُرَاجِ يَكْفُونِ بِهِ أَنْفُسَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ بَلْ وَعَدُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ حُدُوثَ بَعْضِ أَسْبَابِهَا
 لَا تُحْصَى مِنْ أَلْدَارِ وَارَاةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَتَعْرِيفِ وَخَامَةِ الْعَصَاةِ وَالْحِلُولَةِ بَيْنَهُمْ
 وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ بَارَاءَةً بَرَهَارِ رَبِّهِمْ وَهَرَبَ قُلُوبُهُمْ وَتَحَوَّذَ لَكَ
 كَمَا أَنَّ اللَّهَ وَحَدَّثَهُمْ بِالْفَتْحِ يَوْمَ يَدْرِي تَمَّ أَنْ الْقِتَالُ كَانَ سَبِيلَ الْفَتْحِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
 جَمْعُ مَوَاعِيدِهِ وَإِذَا أَتَمَّ هَذَا فَقَوْلُ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ أَذْنُ النَّاسِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
 أَشَدُّهُمْ تَحَرُّلًا مِنْ مَظَانِ الْعَطْفِ أَوْ فَرَهُمْ خَشْيَةً مِنَ التَّغْيِيرِ وَالتَّجْدِيلِ وَ
 اعْظَمَهُمُ اتِّجَاءً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدُّ اعْتِنَاءً
 بِوَعْدِهِمْ وَتَذَكُّرِهِمْ وَتَرْكِيهِ نَفْسِهِمْ وَالتَّوْبَةِ عَلَيْهِ عَلَى مَوَاقِعِ الْغَلَطِ مِنْهُمْ وَبَعْضًا

بِرُجْرِهِمْ عَنْ مَبَاحَاتٍ وَمَكْرُوهَاتٍ لَا يَرْجُرُ عَنْهَا غَيْرُهُمْ وَهُوَ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لَا يَنْبَغِي لِلصَّادِقِينَ أَنْ يَكُونُوا الْعَائِدِينَ فَإِذَا فَهِمْتَ هَذَا السِّرَّ كَانَ هَذَا الْحَدِيثُ وَكُلُّ
 مَا يَجْرِي مَجْرَاهُ مِنْ مَنَاقِبِ الْمَشْرُوقِ مَعْرِفَةِ السُّنَّةِ خَوْفَهُمُ وَالْحُجَّةُ بِهِمْ وَلِسُنَّةٍ اِعْتِنَاءُ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِتَرْكِهُ نَفْسِهِمْ وَإِنْ كَانَ مِنْ تَرْكِهَا كَافَّةً أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ
 تَعَالَى وَرَبِّكُمْ وَيَعْلَمُ كَمَا لِكِتَابِ الْحِكْمَةِ وَجَوَلِ عِبَارَتِ مَرْبُوحَةٍ تَأْخِرُ شَاءَ حَدِيثُ مَرْبُوحَةٍ مِنْ
 مَصْدَرِ بَاصِحَابِي صَحَابِي وَحَدِيثُ مُتَعَلِّقٍ بِشَيْءٍ مِنْ سُنَّةِ صَبِيحِ لَيْلٍ مِنَ الشَّمْسِ عَلَى كَيْدِ السَّارِ وَشَرِّ
 كُتُبٍ فَمَا يَلِزَمُ مِنْ ذَلِكَ غَيْرُ خَافَ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْرِ سُنَّةَ وَتَقْدِيرَ قَائِلٍ مِنَ الْكُثَرِ فِي هَذِهِ الرِّسَالَةِ
 أَقُولُ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ بِرَأْسِ الشُّرَاقِ قِيَمَةُ سُنَّةٍ وَشَيْءٌ لَا يَسْتَجِزُّ أَنْ يَكُونَ عِبَارَتِ عَيْنِي
 بِهَيْئَةِ قِسْمٍ دَارِئِ سِتْرٍ نَيْسَ كَمَا فِي مَحْفَظَاتِ سِرِّ حِلَّةٍ وَاقِعِ تَحْتِ قِسْمِ تَصْحِيحِ عِبَارَتِ فَتْحِ الْبَارِ
 بِطَبَقِ سَابِقِهِ اِشَارَتِي كَمَا فِي قِيَمَةِ تَقْرِيرِ افْتَادِ دَوِّمِ كُفْتِ كَوْنِ دَلَالَتِ عِبَارَتِ مَذْكَورِ مَرْبُوحَةٍ
 مُوَافِقِ حَدِيثِ الْحَوْضِ الْمُبَارِيِّ بَارَهُ خَلْفَانِي رُشْدِيْنِ سِتِّ وَهَرِ كَسَمِ اِبْنِ عِبَارَتِ رَابِعِ بَيْنِهِ
 اَوْرَاقِ وَخَوْدِ قِيَمِ حَاسِلِ مِي شُودِ دَرِ مِيكَرِ حَضَرِ مُؤَلَّفِ خُجَّةٍ وَرِيسَالَةِ نَوَاشَةِ عَيْنِ حَقِّ صَوَابِ
 سَوْمِ بَحْثِ وَنَظَرِ وَبِلِيكَةِ بَرَقْدَمِ حَدِيثِ بَخَارِي وَتَاخِرِ حَدِيثِ سَوَاطِ اِقَامَتِ كَرُوهِ وَ
 مَا يَتَعَلَّقُ بِذَلِكَ اَمَّا مَرَحَلَةُ اَوَّلِ سَبْعِ اَلْكَوْنِ سَخِّ فَتْحِ الْبَارِي كَمَا بِدَسْتِ قِيَمِ عِبَارَتِ
 بَارِي آدَمِ اَزْ اَنْظَرِ مَا بَرِنِ فَمِنْ حَدِيثِ كَذْبَتِهِ وَبَاصِحَتِ بِنْفَالِهِ مَقْرِنِ كَسْتِهِ خِيَانَةِ حَالِشِ
 اَزْ بَيَانِ اَمْرَضَاتِ قِيَمِ مَعْلُومِ نَوَابِشِدِ دَرِ قَوْلِ وَلِ شَائِدِ كَمَا نَاخِ اَلْشَخْصِ مُوَافِقِ كَمَا غَلَطِ بُوْدِ
 سَطْرِ كَذْبَتِهِ يَدِ اَعْلَ اَنْ اِنْ قِسْمِ اَعْلَاطِ رَاهِ يَابِتِهِ بِاَشْرَ كَمَا مُوَافِقِ اِبْنِ لَاتِ عُمَرَاتِ رُو
 دَاوُدِ وَعَلَى اِي تَقْدِيرِ اَنْ سَطْرِ لَعِبِ لَفْظِ بَيْنِهِمْ اَنِيَسْتِ فَقَالَ هُمْ فَقُلْتُ اِنَّ قَالَ اَلْاَلَاءِ
 الْحَدِيثِ وَبَلَّغْنِي فِي حَدِيثِ اِسْنِ الْمَوْضِعِ وَالْفُظْهُ لِيَرِدَنَّ عَلَى نَاسٍ مِنْ اصْحَابِ الْحَوْضِ
 حَتَّى اِذَا عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي الْحَدِيثِ وَفِي حَدِيثِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ اَنَا فَرَطَكُمْ عَا

و در قول ثانی لفظ مفعول از لفظ الضای محلی است و مهمل چنانچه لفظا نام و عبارت نسخه مستعمل لفظ
 الضای نیست بقال انک لا حاکم الا ما احدثوا بعدک و یقال انکم قد بدلو بعدکم
 و در قول رابع لفظ هر سوی لفظ عمل نعم و ضای است و اینهم بدستور است و چون مهمل بدستور است
 اینهم در غم نگشته که محل لغتین آن شهر است که در کلام خویش او را نداده و راه کم کرده باشند و مخصوص
 چنانکه قبل ازین گفته است که ناچار این گیر و دار گشته اند چنانکه بنا بر سبیل در تاتفاق نمی گشتند
 بلکه خود جدا شود و راه کم نماید اینجی بعد از رحمت شریح و کتب ایضات حدیثی که در این باب بیان میگردد
 با بجز زیاده لفظ هر سوز از افعال فاشیه شد و در قول سادسین نیز از لفظ ضای لغتین لفظی لفظی
 این لفظ از لفظ الضای غایب بود و فیه الضای من لفظی اعلام اینها من کلمه مجری هم لفظی لفظی و بجا فیه
 فیه لفظی باید نوشت که نسبت را و چون صحیح بخاری است حضرت مولف در ابتدا رساله لفظی که ثبت کرده است
 نقل از لفظی که ما و قال محمد بن سلف العزیز ذکر عن محمد بن عرق بنده با بجز در لفظی که در این باب
 مولف میخواند و این لفظی که تفصیل در دفاتر طولانی که کما سبق الیه اشاره و تحقیق در حکایات و تفصیلات
 فیه است که مولف لفظی که در ابتدا و است که در تمام فقهاتهم الی لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که
 مالا انصره که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که
 باید که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که
 واقع است و دلالت بر کمال عرفان و یکند زیرا که صیغه غایب مضی مصدر لایم باید بر طبق نسخه فقهی مناسب
 بگویند اعمالهم تعرض علیهم لکن اعمالهم تعرض علیهم ضبط باید موقوف است که اعمالشان بر خلاف غیره
 و علم عرض میشود و بر لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که لفظی که
 تا معلوم فرماید که اعمال صدق امانی او که شرک یا نیک بود و باعث اینهمه تحریف است ندانا با اعمال کسانی است
 و در بعضی از اینها بحث می رود و در باره مولف که بهر حال عیادت و ملحوظ و مرعی است جلوم و چه نویسم و لفظ
 مرتب در این کجاست و در نسخه صحیح بدون آن با ضای است و بجا می آید و قولی که در نسخه صحیح است و بجا است

باید کرد و الا لفسد المعنی كما لا یخفی و لفظ ان نداء و عن الحوض بدل المعجزة باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت
 و مقام تبعه تعبیر فاستبعد تعبیر بلام جاره جو دو در محل جاییست یعنی چهره است چنانچه بر او اهم نمی نیست
 بجای نامی السبب اما السبب صیغه غایب معرفت صیغه تکلم از نیابت ثبت باید فرمود همچنین اعلا و دیگر که بادی غور رسا
 و سابق عبارت بر می آید تعرضی بدان کردم امام حله دوم پس طی درش نیز تعبیر ابی نهایت الهی است ازیر که
 وجه این عبارت که مطابق صورت و معنی مؤلف اول مقصود موضوع رساله است حال آنکه هنوز اکثر الفاظ این موضوع
 در نیافته ما غرض و حایز مد و است پس از خدمتشن باید پرسید و طلب چه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف
 مصنف نیکو کند بیان و لیکن عزیز که در صد ملحقات و عبارات کتاب فتح الباری کرده حیث قال بحقیق و همین
 او ان اتفاق طبع این ساله دست او بود لهند بدان نیکه تعرضی بیان تا نید یافت فی تلك الرساله بنده العباره
 کرده شود عبارت فروردیه هم بطبع رسانید شد انتهی قابل نیست که اطفال بجه خوان هم باستماع آن قریب
 خوند چه جا آنکه اصحا تحصیل و ارباب مدرسین این ام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از جه رسیدن عبارت فتح
 الباری متقدم است بایستی که یکدور ورق و وجه لالت هم می نوشتند و بعد عبارت مذکور می فرودند و هرگز خیال
 کسی آید که عجالت طالع از تسویش مانع شد زیرا که طالع خود تابع بود بتبع و ظاهر است که او با احاد الناس
 نمی تواند کرد و کفیف مؤلف مرجع خلاق که تلقی و تقی تمامی تقریر و طبع بدست او باشد بلکه بسیار از غرضش نیز بسیار
 مؤلف متعلق بود و تقدیر تا آخر مثل این چه نیز سنگ را نه تواند شد که در مرتبه زمانه پس آنهم بکار مؤلف
 آید زیرا که می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات بعد ضمیمه و حدیث لالت مطبوع
 خواه بعد طبع تمام رساله که است او برگزیده بود هرگاه از طبع فارغ می شد نه ملحقات جاری می شد نه باید که آخر
 وضع و ترتیب رساله در جلد بعد طبع و تجویر مؤلف خواهد بود قبل از آن که اینها واقع کند که آنجا که برآمد پس عموم
 نسخ انفس عبارت ملحقات کلمات رساله و افتاد اما قریب نه دور باشد که اوله از مد اصحاب کرام رضی الله
 عنهم جمعین شد بودن ایشان بر احداث الحوض منور تمام شد و توده توده از کتب بیان می آید بار
 خدا یا که حاصل معتمد مؤلف آن باشد که چون لالت قسم بدیها فقط حقبات عتبار برای سامع و ناظر

کافی بود از جهت تعرض به مسائل اتفاق بنفاده و این دعوی در حیز منع است بر بدعتی بلایت علی
بیانی و کار است بدو خط افتاد و این عبارت کتاب شرح اباردالات برید عا او یک دو احتمالاً خفیه دیگر هم شد
ولیکن محضرب جوهر است که عبارت این کتاب که مؤلف ادل دلیل مطلق خوش بنده شده و من تلقا النفس دعوی
بدعت کرده جایگاه ندارد عامی و چنانچه در اجزای سابق و اجازات مقدم اسرار باین مضامین فیه اکنون بنفایم
بمقتضای موعید یک قبل ازین نوشتن که مفصل میگویم که هرگز عبارت معلوم هیچ لایزال نیست ای
مدعا مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلق و مفید اهل حق است اما قول اول که نصیب است باز در
موضع این که برود و در آن مذکور است پس البته خارج از مایه النزاع است بلا تهر کسی را و آن کیل قابل نیست
اما قولانی پس از این باب فصل است ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را احرف ازین نیست که
یا صیحا خبر مبتدیه احدی است اما قولانی است پس ضرت شد بدی بملف سیر اندر که درین ایجا احد
جمله معنی ملاش در آن شده که مقصود از سلب است خبا ختم رسالت جمله لا استیحا احدوا بعد لفظی علم تفصیل است
و این قولانی است بر جنس علم و در فیکون قضا لغرضه و لفظی جنس علم از حدیث است بدعا این هم بر مفید بر
الحق افتاده ما نظر باصوالت پس این غایت ظهور احتیاج تدریجیات ندارد چنانکه قبل ازین هم در آنست که جمعی
الد علیه و آله سلم را بنور انیت وحی معلوم بود که در زمان خلفا راشدین سر و معانی بنشینانی ممکن بطون یا بگاه ظهور
خواهد رسید پس ثبات شد یعنی چه بگاه حدیث جناب یزدت با کید ثابت فرمود معلوم شد که بدو حدیث بجاهد
از خلفا رسالتاً بمقتضا صواب اما میگوید بطا کیرا بباطن آنست نیز همین اصول موضوعه که حدیث ثقیب است
مفصله انشأ الله تعالی پس لایست علم تفصیل حدیث خلفا دارد و بگاه و نفس حدیث لفظی علم دارد باشد بطریق
معلوم که خلفا خواهند بود و این حدیث قبل ازین گذشته و سببی عن فریق لا فرید علیه انشاء الله تعالی بدو حدیث
عرض اعمال جناب رسول متعال و آن نفس مدعا نمی تواند شد زیرا که از ان کلیت بر آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هر کس علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت جمعی علیه و آله سلم حال حدیث و ابداع حدیث است
بلایقت است که از احادیث عرض اعمال احادیث لفظی در این حضرت خاتم فص رسالت بعد از جمع و تلفیق

مرضو و غضب حق خلافت او لغو باشد در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر حضرت مولف میراند و هر ساله او را بر این خاک میگرداند زیرا که بنیاد مقدمات رساله
مولف بر اینست که غیر از دو احتمال یعنی روت کفر بعضی قائل دوم صدر غضب خلافت از خلفا ثلثه امر است
گنجایشی نیست اثبات امکان جواز این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده ام پس تطبیق حدیث بر این اتفاق است
ثالث باشد و هر مولف هم باشد و فرادان حیرت اگر مولف اعتراض نماید که احد اینها نقیض صریح نمی
زیر که آنها ایجاد امر تازه نکرده اند و وجه حیرت بر ظاهر است چه خلفا بر اصول الحق سلام رونق نام دارند
و بر اصول شیعه همان کردند که در تبوک و حجة الوداع و غیر آن با عهد کردند و داده بودند ظنی که در سائر
تفصیل تمام معنی احداث دارند و در اینها نقیض منطبق کرده باشیم که حیرت مذکور از یکی بهر امر سیر اقصیه
ابن التین هرگز مناسبتی که دعا مولف دارد بلکه نقیض و عوارض هر آن باشد که عدد ثلث نزد امامیه نیست
شدید دارد و قول ابن التین هم محذور احتمال ثالث و ششم مجاور است اهل هند و ستان فقط تین موافق عدد
ند که است و در اینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطالبات مناسبت فصل یاد آمده که در مجلس علما
شیعه مجتمع بودند و میان ایشان سخن در تفسیر قول وَلَمَّا وَالتَّيْنِ الْكَزْبُورُ وَطَوَّعَ السِّبْنِ مینت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان ترین اینها گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدما ما تفسیر
نوشته که مراد از تین سول خدا و مراد از تبوک سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی سلطان کربلا
و بعضی گفته اند که تفسیر اینها معصومین لالت بر آن کند که مراد از تینون حضرت ابراهیم خلیل باشد
که سید آبا سید نبی بذات مقدس ایشان منتهی می شود زیرا که در روایات شان موجود
که مراد از تینون در آیت وَأَنفِیْ بِذِیكَ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ
نُورِهِ كَمِثْلِ نُورِهَا مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
كَأَنفِیْكَ كَوَیْ در آیت يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی در فهم خویش خبرهای دیگر گفته و هر که اختلاف شدید بهر سید سخن هر یکی نامند شش نفرند

در عقد هیچ و هیچ که در حل آن نه بنزد هیچ و راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شیخ
 کهن جامه اند صف آفرین و بفرشتی را بدو شیر عین که امی جاشتر متبحرین تفسیر اول خلاف
 قرینه و مضاد عقل زرین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نمودن
 گرفت و روایات نه بهی مثل امام محمد باقر دالات بر آن دارد که مقصود از لفظ طور سنین کفایت بقدر
 و دیگر هیچ پس یکی از حسین باقی ماند و تفسیر ثانی هر دو برادر از فقر حساب خارج میشوند و حساب
 نمی افتد مگر آنکه که از این هر سه لفظ یعنی تین زیتون طور سنین خلفانی ثلثه راشدین با دم ساس
 کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین اشعار دارد که همین کس مراد اند و در غیر
 از سرت فیهی وجود طبع و طرافت همه کس چنان شدند و تقریرات پایان رسیده اما قول او
 که ممکن است و خوال اصحاب کبار و بدیع پس لطیفی آن بر مالک امیه و غیره می تواند شد کما من
 قبل مطلوبی لفظ عدد خلفانی راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس
 قول بن اتین در تجویر منافقین باید فهمید و حاشا آن فاضل و سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
 مضرت بدو مؤلف میسر اند اما قول آن یک یقین بیاید و خوال ایشان در جهنم نیست بلکه امید
 برای ایشان می تواند شد پس باید علامه خطابی و جنل کرمانی و مانند ایشان است و سراسر
 استیصال افادات مؤلف میکنند که قائل تمامید عذاب صدق حدیث الحوض است و دنیا
 تیر زبانی باور یاره متبحرین بنموده چنانکه پیش ازین استی قس علی نه از ترجیح قاضی عیاض و غیره کمالا
 یخفی آری خطای این عبارت را نمی تواند بود که اینهم با عیانهم و لا یصفیهم باعتبار کالوا علیه قبل
 ارتداد هم چنانچه مؤلف ابل مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها
 با عیانهم و احدا هم می شناخت مگر بجهت فطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا اوری ماتحد ثون بعد
 و مفصل گفت که خلافت علو را عصب امید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جائز است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار سلام بقی و صفات

ندربا فته ازین جهت اخبار را آواز داده سفارش آنجا نموده باشد مطلوب مؤلف بیخار لازم
 نیامد که در وارد دنیا وقت رشاد حدیث شریف و ات آنهار رسید و هم صفار فاما مطلوب غیر
 و الثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین بان سعاد نشان آن حضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز این التین و مانند اوست و مادم سابق قیامات ساله
 مؤلف کما عرفت سابقا و لاحقا من بعد اقول الیک در عبارت فتح الباری سطورا و در پیرایه جواب سوال
 مذکور تا مشایخ قبل از آن مذکور گشته راجع می شود پس جواب بقضیه آن غیر ضروریست شقوق آنکه
 بطریق حله سوم مشغول گردم اما هر حله سوم پس جایا برای قطع آن عنان و هم خامه المنطف
 باید که بدانیم اول که لکنا علما نفعنا و فها کمالا که مؤلف در سابق چنانکه انی در فقه لکلام
 چند تفسیر وارد کرده که خصم و توقف آن بر تقدم حدیث بخاری فمیه و دلیل بران طلبیه مقصودش
 آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل استیسا باشد کلام مؤلف
 قبول کردنی نیست و مؤلف دران مقام با ختمال حواس از این شناخته جاره جریح بد که
 مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در حدیث مجوز است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
 و ندانست که قبل از آن تفسیر بودن حدیث موکا برای رفع ابهام حدیث بخاری قابل شده پس مساوی
 مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جایزا و در نحو جمال و بهایش و آنکه جناب سالتما صلی الله علیه و آله وسلم
 حدیث شهدا ارفع ابهام قصه مؤلفان آن میکنند که تاخر بر آن جایزا باشد این تاصل اول تناقص و
 آنکه در این مقام مدعی شده که دلیل بر تاخر حدیث بطریق وجود است پس اولیایا که تاخر حدیث بخاری
 تجویز میکند تناقص دلیل مزعوم نیست دلیل مخالف قول مذکور و نه التناقض الثانی تناقص سوم آنکه تقدم
 بطریق حدیث بخاری حکم مساوی سابق موجود است چنانچه حدیث بخاری تاخر باشد حدیث بشار هم تاخر باشد
 زیرا که تاخر حدیث حوض بشار نیز با نیز بایده پس مختار است تقدم حدیث بخاری حدیث بشار و تقدم تقدم
 علی الشیء تقدم علی لک الشیء پس بکار تقدم حدیث بطریق حدیث بشارت با ثبات سید و حال آنکه مؤلف

درین مهمات بنا بر حدیث موطن از حدیث بشارت نص نموده حیث قال فی وقت الاستیجاب چون
 از عبارت افزوده تا آخر حدیث مقرر بر اینست که مصداق اصحابی حدیث مستقل بشیر از سفید صبح است
 الشمس کبد السمار و روشن تر گشت آه فیلوم التناقص الثالث هرگاه تقریر ستر ناقص تفصیل در یافتی
 حتی در دلالت دلیل تا آخر حدیث بطواعت کسین کمال لایق بشوکت مظهر نظر ثاقب مؤلف در نسخ عبارت که باقی
 عجایب اتفاق است تدلیف و شریعتی عبارت جلد اول باضند که تعلق بایات و دعوا اول دارد و عبارت سبوق
 ثبانی و هر که ادنی خود و معانی هر مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی صاف بمقام
 اما اول آنکه حدیث بطواعت ثانیان حلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و این سطر مقرر از آن
 حدیث چنان نیست که محتمل است که در دوم ازین مضامین سوم قس علی هذا حدیثی از شاد و فرموده
 و بعضی از شواهد و قرآن حسب قبول ما قطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی تا آخرین حدیث قبل ازین
 کرده ام فلا حاجة الی الاعادة و فریقین اتفاق بر آن اند که مرض الموت کسر و علی الصلوة و السلام متداو کند و آخر
 رحلت بغتة و فجأة اتفاق بقاء و اما ثانی پس آنکه مؤلف تا آخر حدیث موطن از حدیث مختصه فی الحجة
 كما صرح به هذه العبارة حیث قال و هم را و آخر رساله منافات این حاویست با حدیث بشارت بعشره عشره بیان
 بسوخته و غایت مدلول دلیل تا آخر عمومی که عبارت کتاب سحاب بسوخته تا آخر حدیث موطن از بعضی بشارت
 است آنکه بشارت عام از حدیث بشیر مذکور است کما لا یخفی پس عامی مؤلف هنوز بایات نرسیده مقصود
 ازین تقریر بدستور استیجاب اظهار عجز حضرت مؤلف است آنکه از طریق هدالان بلد است و یا اینهمه تعارض است
 خویشی ناز و قبل ازین قریع صلاح معین کرده که تعیین وقت شاد حدیث شهادت بر الهی مفید فایده
 مخالف بلکه در ایراد اظهارش متعذر شدید بر او نیست خاطر خود را بر این کردن سخت عاقبت اندیشی است
 با اگر در سبب بشارت این کلمات بخطا جلد میفرمونی آنکه تمام میگوید که خلاصه مخاطب این کلمات شده اند و اولی علیهم السلام
 بایست که لفظ شراح بطواعت قدما بقیع مقدما است و بعد تقریر خطا بحوارین کتاب نظر کمتر در جلال و کبریا
 از مریض و سبب جلد اول از ام غالب و قاف قبل از تسلیم خطا بخوارین صحاح فند بر یا اولی الباء

اما مکمل کتابی پس تفصیلش برین عنوان است که پیشتر از زبان

متشخصین بدان آمده و با هم چنان قریح صراح بغیر کرده بود که اصح الکتب قبل بایض عثمانی کافی و غیره کلینی است
 کل العجب که این قول فخطرافات و معتقد افرد اخباریه که در بارهندستان وجود ایشان بنده انضمام
 یافته نیست بلکه قول شعبه حضرت امام عظیم علی که درین انکسار کثرت موجود اند و لطائفه صولیه موسوم و مطبق اطباء
 و الا حسین علیخان در همین حضرت مولف مذمت خیرین ایشان مستحدث و منبع اوست که استعرفه انشاء الله
 نیز هست و حال آنکه معظم اعمال ابن طایفه را بر خلاف مضمون حادثیه مذکور کتاب فزول و ثل روایات مذمت کرده
 و قایس توان گفت و حیرت است که چگونه تفصیلی ازین بحضال خوانند و حجت که اگر کتابت کور حجت و فوق بوده
 و عدم تطرق تحریف در حادثیه اید و با موسوم بصحیح الکتب قبل بایض عثمانی است یعنی حادثیه مذمت را
 از زبان مخبر صادق بی زیادت نقصان است پس خلاف آن عمل کردنی اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است
 و اگر معمول مطابق حکم الهی است البته بیشتر حادثیه صحیح فزول که بر السنه قوم بوصف اصحیت و تواتر و شهرت
 غیره شود که با سخی نموده انشاء الله که از کسوت صحت عاریست و فدا الصدق نقیضین مگر بنوعی که صد
 تمام از حجاب بار تعالی عن ذلک ملوک کبر انشای ترک اصل و حق عباد و ارتقا ظلم صحیح مانند سلف ایتات
 از الله امجاد و میا از حضرت صاحب العصر الزمان اعطای قوت و کسب سربسته فخر و در بلاد مقدسه
 ایران جایز میدانند و نتیجه این کمال سقیمه و ضرب عقیمه را بحدیکه نزد اوسط الناس بلکه اکثر و صغیر ایشان
 نیامست و صغیر و صیدت کبر توان نمود یعنی ایشان نشد خدای تعالی در هیچ خبر خفا و خبیثان و در
 امانت زبان می آرند و صدور حکم با نقیضین بلکه نقایض کرده هم و دارند و ازین منبیل که امام صادق علیه السلام
 فرموده علی کبر و کثرت خود و شکر حجاب آن بهرین الفاظ نموده و تعلق الاسلام امامیه اصل این تهنید بر عینه
 انضمام دیگر خرافات در کما و آورده و بدایت که حکیم علی الاطلاق صلت نعمانه و تقدست اسمائه مقتضای
 سحر نه هر جام که تو ان تا من * که جا با سبب باید انداختن * بر اصول امامیه با پیشانی و
 کشتید هر چنین نباشد که ملاصاق از شرح کافی در تفرقه نسخ از بد علی نقل آنچه گفته کاشن بدان می کشد

که در اول انابت از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در این جمیع از خطا
می باشد و بوی این تحقیقات افادات و معقولات باینسان می آید که قد معبود خود را به
شیر می پیماید و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحه مکن بونست
القصد درین مقام برخلاف داب مولف مقام دلیلی دارم و بر آن بر دعوای مرقوم الصدحی می آم
که اگر دست نرود این الصاف جدا نمکند قفل خموشی بر بربزند بهالش انکه اولانک سوزون
در کتابت مه الاجتهاد مع خبر اسان حقه اهل العباد که نام نامیش از حقیقت سخی خبر می دهد و قد
بجهت مخالفت ایشان اصول و اخباریه ائمه علیهم السلام را از کاسه لیسان ابو حنیفه می گرد و عبت علیها
خود را با خراج کما قاصی و ادای آنها از دایره تشیع ائمه علیهم السلام و التمامی کار در دایره ارشاد فیض
نبیاد او در باره مقامین حضرت امام اعظم علی که تخصص بحث بذو این رکان بر صد تقریر واقع
احتمال تأویل باقی نگذاشته چنانچه عتاسر سربشارت آن بزرگوار فایده ها که از فوائد کتاب
مستور اینست بدانکه علی امانیه زبان غلبت سرد و قسم اند بخارین اصولین طریق اول قدیم و
موافق مسلک صحابه علیهم السلام است و در تبیین جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می آید
انتشار اندک انتهی ایضاً در سبک فایده را بعد در بیان مقدم طریقه اخبار و مجد و مسلک اصول مغیرانند
علی نقابت گفته اند که ائمه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن احوال عیبت کبر عمل اخبار صحیح و مرقوم
از معصومین بگردند و بر اکثر اصول دین هم استدلال از آن میورند و اخبار در تقلید و تنبیطات مسائل
طنیه مثل تاخرین رسوم قدر نبود چون از حکام عامه اصحاب طریق مذکورند تا مثل ما علم کلام و فقه و
مستند دلائل منضبط نیست و خبر روایات منقول ائمه علیهم السلام خود تان از دید بر دفع این عار که در
تاخرین بایکیتب این فنون تصنیف گردند و بنا بر آنکه عقلیه گذشتند و غل شد از نیکه ائمه علیهم السلام
نبی فرموده اند از علم کلامیکه سنی بر چنین کار عقلیه باشد و امر علم فن کلام از جناب طهر خودشان فرموده
از این غفلت در اکثر مواضع از بحث کلام و اصول مخالفت بار و روایات متواتره از حضرت طاهر فرمودند

بیشتر از مسائل فقهیه خلاف بانجام صحیح از اینها سرزد و او کسیکه مصداق غفلت شد و کس و نه محمد بن احمد
 بن حنبل و حسن بن عقیل عانی بکثر شیخ مفید حسن بن ابی ذر و کس تصانیف پیش سید مرتضی و رئیس الطائفة
 شاگردان فخری و ظاهر کرد و این فقه شائع گردید تا اینکه فوت بعلاسه رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قوا
 و اصول عامه نموده آخر افا و اجاد بر سر فرمود و دیگر سیما فائده را بکوه انچه در خدمت مجتهدین اصولیه ار
 فرمود و نقلش خالی از سوء ادب نیست مع بذاکیت که حاصل نقل آن تواند شد مگر متبی از اینها آن مقام را ذکر میکنم
 شعران طحاوی است انوریده و مجتهد خود را نود و نه هزار و عاقل از نحو این شعر را محاله میتوان دریافت
 که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه بیچ دقیقه نامری نگذاشته و مضمونی در تفسیر و تشریح فواجر
 این طائفه در دل نگاه داشته باز در فائده سائمه بفرماید که مقصود از قیاس است که مقابل سماع باینه دلیل عقلی
 شنیدن به خصوصین علیهم السلام و مراد از اختلاف روایت او این است و معنی شامل است استنباطات فنییه را
 چه آن احکام لیسع از معصوم و روایت اما لفظ قیاس پس چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال
 فقهاء اهل سنت باینه تشبیه مصطلح نموده اند که عبارت از قاعده حکم یک جز بجز دیگر باشد و منطبقین اصطلاح کرده
 بر یک قیاس قیاس قیاس مرکب قضایا که چون تسلیم کنندان قضایا را لازم آید بجهت آن قضایا که دیگر
 عرفیه عام که شامل است تشبیه قول بولف دیگر جمیع قیاس اول را میگویند و همین معنی مقصود است قیاس
 که منوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعاب این معنی رفته شیخ خرمدی در حله آخر و سائل اشعیه از محاسن
 نقل کرده که باینه خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و نیز در دعویان الاخبار حضرت
 امام رضا علیه السلام نقل نموده انچه جانش است که هر که عتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن در یک خدا کرده
 از او را بر خلق خود پس او مشرک است و در یک عتقاد کرده شده است بروی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
 و در سماعی الاخبار باینه خود از ابی عبد الله روایت نموده که هر که دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
 از راست گوئیم خواهیم کرد خدا او را با فامی عالم اتمی از حدیث ظاهر شد که انچه سمع از معصوم مذکور است و
 معنی الامکان احادیث تطبیق باینه و پس باید که در این است قیاس مراد از آن مقابل سماع باشد و این را

قبول میکنند و هم شیخ سابق الذکر در سایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او با سنا و خود از امام حسن عسکری علیه
 السلام روایت نموده که آنحضرت از کتابهای غنی فضائل پرسیدند بحواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه از اینها
 کرده اند و ذکر کنید آن که برای خود می گویند انتهى ازین حدیث تقابل روایت با ظاهر شد پس می علما
 روایت باشد و نیز میگویم که برین دو محدود دلیل عقلی است آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول مرتب
 ابلین یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلدین و علی الله بنیقین است که قیاس ابلدین از قبیل تمثیل مصطلح فضا نیست بلکه
 شکل اول قیاس مصطلح ابل منطقی بوده است چرا که مفادش چنانچه از قرآن مجید متفاد میشود اینست که بعد از
 بسج آدم علی نبینا و علیه السلام بخیا اقدس او سحانه عرض کرد که من آدم تهرم چون آتش آفریده شده ام و
 از خاک و کسبکه از آتش باشد تهر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهه بصورت شکل اول قیاس نقیض
 باشد نیست نیز مقصود از احادیث ذم قیاس مخصوص قیاس منطقی تهر نمی توان گفت زیرا که معصوم باو خلیفه و دیگران
 خطاب نموده میگفت اند که بمن سیده است که تو قیاس میکنی زیرا قیاس من که اول قیاس کنده ابلدین است
 است که قیاس مخالفین بر صورت قیاس ابلدین بود و این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است چون مخالفین تمثیل
 بشکل قیاس شیطان میکردند نه از همچنین قیاس با خصوص نشان امام علیه السلام نیست عت و انخوا
 بلکه هیچ عاقلی صاحب حق را ندارد که شخص تحصیل علم منطقی مثلاً می کرده باشد و او را نهی از تحصیل علم
 نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زیرا این کار من بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
 شاهد برین است که قیاسی غلطی زان میفرمایند مخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقی صحیح بود و از این
 برصوم لازم میکرد و عیاد ابا له لیل داده هر نوعی قیاس این عادت باطل شد و باقی مانده مگر همان حرکت
 از دلیل عقلی مقابل عامی است عام شامل است قیاس نقیض و غیر آنها را و لفظ قیاس با شتر اقل عقلی
 معنی اطلاق می پذیرد و چون قرآن اولاً انتقاد معنی را احادیث موجود است اراده معنی سون معین گردید
 این معنی ثابت اکثر اوله تصره صولین از قسم ظواهر ابا له تعلیه و استحقاقه که با عتراف خود نشان
 ظن است یعنی داخل قیاس و مفهوم زبان معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی بگوید معصوم از او قیاس نیست

که کس می بخیر و راسی خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه بلا استنباط بلکه از روی هوا و
 فکر کند و حال تنبیهات ظنی که اصولین باین قبیل اند این چنین نیست شواهد و علامات و اشارات آن در کتاب
 و سنت موجود است گوئیم که اطلاق این قسم حکم قیاسی مجمع علیه بسیار باطل سلام از روایت ابن محمد بن
 السدی علیه و آله و سلم و عامه چنین میکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترک سیاه اصل و فرع تفصیل نمایند
 تا امکان حاصل می سازند علاوه مقابل قضایا باطل می نهند از قیاس اهلین از زمین جبهت مرد و بنید و بیج
 گاهی میجو و خواهش نفسی شواهد و قرآن کتاب سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نهی باطل
 السلام بنیانده تصور میگرد و طعن مجسوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
 اصل شود سعاد الله بن نه انتهی کلامه و اگر بسیار معین در ناظرین هم مورد مستولی شود که آنچه از سال
 ندمه الاجتهاد قبائح و فضائح طائفه اصولیه و کلمات محمله مذکور شد بر مقام خویش نمی نماید زیرا که بصورت
 اخبارین مانند اهل کتابی هبند اگر اراشی میگویند و مثالب عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار و کفر و
 تضلیل اهل اصول تصبیه سبق می ربایند و کمال غلو در معنی می نمایند پس کلام کی در یکی خصوصاً کلام
 حجت باشد گوئیم ایراد کلام صاحب مته الاجتهاد برادر همین مؤلف سرد فر اهل خلاف و عناد که در کتاب الف
 این سال که بکالا او را که موقوفه جنانچه عده سابق را که در صدر اوراق مسکات اول بر زبان قلم رفته و فانی
 نظم ترا قضا و تها فتی عظم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کمالاً انجفی مع ذلک از فصل
 موصوف در اثبات آن بذیل کتب حدیث خضران معصومین ثبت کرده گو یا از بدیهات اولیه توان شمرد و برای
 دلیل معنی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و بر اینیکه از برای این عقلیه قامت نموده در ترتیب مراتب آن بحث
 متبع مقالات و کتب فنی ایهنت و کلفت پیوده کار علما که اهل حصول زنده ستان یا ایران فاوایشان
 افتخار میدارند و آنها را در زمره خوش می شمارند تصدیق نمائید آن فرموده اند حضرت مؤلف علی رضا
 حررینش کی مجال دارند که در ابطان رد و قبح آن بر زبان زنند اگر باورت نیامد مجلد اول از کتاب
 الانوار امامت آخرین شعبه جمع کن در باب که او در ذیل شرح بعضی از احادیث و روایات که بخط حضرت

ابوحنیفه رحمہ فرمود از بعض اسمیه نقل کرده رو بر آه انصاف آورده مخصوصاً آنکه تعلق باین بحث دارد
 و از دیگران که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس اصطلاح فقہانیت تا راه استخوانات و آزار مسدود و طریقہ اولیہ عقلیہ
 سلوک کرد و بکلمہ مقصود از ان قیاسی است کہ امتحانات عقلیہ و آزار و اہمیہ و در ادلہ غیر معیہ را شامل باشد
 و را در حضرت ابیہ علیہم السلام نیست کہ در طریق عقل مشیر خطار و میسر بد پس امور دینیہ اعماد بران نیاید
 بلکہ در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باہلیت نبوی ذریت طاہرہ مرقضوی لازم است و بقا کہ علیہ السلام
 و العذاب بکار برد و بہ ترتیب مائش مستحق لعن ابد و طرد در شد قیاس منطقی است زیرا کہ آن شقی اول
 بر خیرت و افضلیت مادہ خود از مادہ حضرت آدم است لال کہ وہ باز از اصغر قیاس کہ دانید و شکل اول نیست
 ترتیب مادہ خیرین مادہ آدم و کل کان مادہ خیرین مادہ غیرہ کیون خبر امنہ و از ان ثابت کردہ کہ
 بہتر است باز فاضل مجلسی حل قیاس مذموم را بر قیاس فقہی ضعیف و خفیف دانستہ و تقریر این
 کردہ کہ علیہ السلام اول متباد کرد کہ علت بزرگی آدم کہ است طہنت اوست باز قیاس مذموم کہ گرامی بود
 مادہ در و زیادہ تر از آدم علیہ السلام است پس باید کہ او را مسجود سازند چہ جائکہ معاملہ بر عکس شد و بہر گاہ
 این تعلیل باعث کفر بلش بر بطلان بعضی از معانی قیاس بقول اولیہ دلالت خواهد کرد و تہ کلام بعد ازین
 خواهد یافت محصلہ چون بر نحو کلام این ترک اطلاع بآلاریب شک متعین شد کہ تقریر فاضل اجازہ از
 مسلمات است علی اصولیہ مجال ستر از ان بداند و واضح شد کہ تہ لال طائفہ اصولیہ بمثال این اتحاد
 کہ در مذمت آرا و مقامات صاحب کتب قبل صحیفہ عثمانی مکتوب است بر بطلان قیاس اصطلاح فقہانہ و در ان
 نفسہ در طاعن الشانہ دن و آسمان از زمین کہ دن بدیہ را بحال تعصب منزہ از غبار مخالفت ایلمہ بدیہ کان
 بردن بعد تسلیم واقعیت این حدیث اگر حنفیہ را مضمیر میرساند اصولیہ را تہ عظیم میدہد بلکہ بر این
 سم طاعن است و نیز بعضی ضووح انجامید کہ اگر اصولیہ قیاس مذموم را بر ثانی باوصف ضعیف آن حل
 کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیہ را مسموع استغایۃ الامر دلالت آن بر بطلان قیاس الفارق است و انہ
 و انہ از حنفیہ است این قسم قیاس اعتبار کردہ کہ اکثر من الفاضل الاجامی الضیاء رحمہ علیہ

از کتب اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران از اکار اصولیه هم دلالت بر آن دارد که اینه محبت کثرت
 استعمال اوده عقیده از پیرو ایه دین مراحل دور افتاده اند و لیکن بنابر وجوبیکه در صدر کلام اشاره بدان
 کردم فقط بر کلام بزرگ حضرت مخی طایفات حبیب الانوار اتقا و زردیم و کر و نظویل کردیم من بعد
 گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن حنفیه که در طایف
 و نجر او در علوم حسن سلطه اوده تصنیف دو کرماد او کلامی نیست و وفاتر منسوب علی قوم بتبانی او
 مملو و شجون است و او حامل اسرار ایه اهلار با مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بوده حتی که آن را
 شمس مبارک بطور امانت نزد خود داشته کافی کتاب حسن بن دوفرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجت آن
 قائل است و بحقیق بسیار از شیاع ایام او نیز که در فنون دینی ملکه ساخته داشتند و کوس من الملک الیوم
 بنیوانتند تا آنکه بعد از متع رو آید و مفاد معلوم میشود که حسن بن ابی عقیل آنی که در فقه ملکه جمیع علوم بیاض
 علی طائفه اصولیه مانند شمس من النجوم اساکت همین طریق است و دیگران قیاس مذمت کنند و صراحت
 طبرستان را موجدین قیاس اند لیکن این همه نکار و مذمت با قرار و محبت مبدل میشود و به ثبوت میرسد که
 اصولیه در اظهار بطلان قیاس صدق تقویون افوا هم الیس فی قلوبهم شبهه اند چنانچه از کلام فاضل اجاز
 و مؤلف کما سدید اند و رتبه ذلک بیانا و تفسیرا و یؤید که تا بعد اکتیرا ما آجری الله تعالی
 علی سید المجتهدین محمد بن ابی سعید عن اکتیرا و یؤید و یؤید علی بن الصدیق و مر القماء الذی یشتقون
 اننا لا ائمة الا خیار و یشتقون باذیال الاحادیث و الاخبار و لا یجوزون ابتناء الارواح و قد
 الا هو اصل المناظر من الذین سلکوا طرق الشیاطین و ذلک صلا کلام ایه مثل النص اصحیح با الحاد ایه صحیح
 انتمی محصله و احسن طریق در باره ابن حنفیه قائل بحجت من بعد که تلامذه او نیز بطلان منعی می تل گردیدند و
 انوارش و مذمت عمر ظاهرا و باهرند که اصولیه در تصحیح قیاس اصل مذمتش را می کنند و باظهار منعی که بعضی
 از حنفیه و اشال او دست بسته ایم تشریه بر پا خود بر تدریس و بیان ایشان اهل حق آن است که ایشان در استنباط
 مسائل فروعیه استعمال قیاس نمایند لیکن از این افی الف و ان حدیث یذند بلکه محبتش را بل کثیره ثابت کرده اند

وهو ليه قياس بر زبان خویش مگویش می تند و از مسکین منور دست بر بلند دارند چنانچه مقتضای اصل
 الاصل ایشانست که در کل چیز دیگر و بر زبان چیز دیگر و هر چند موجب است این است و کسالت باشد لکن تعذر
 بعضی از مسئله فایز را بر این مگرین میسایل فقیهیه عمل بر مثل سائر الایدی که لایزال که نمودن بنا بر تمسک
 این مسکین بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرر و عینا مید فاعلم ان الکلام الحاقا قات الذی ذکر المسکین
 دلالة في القياس نحوها وان كان لا يظن اسفل النخل والقدم فالحقوا به خشبة الا قطع وسفل
 العصا وسكة الحرف نحوها وكذلك ما روى ان الشمس تطهر الارض والحصر والبوار اذا
 فالحقوا بذلك ما لا يقبل ولا يجوز لغيره لا بواب الاحشاش ولا واد ولا اشجار ولا التعلل
 التي على الشجر وكل ذلك قياس لا ينكره الا من لا يعرف معنى لقياس وهذا في المسألة
 في شرح الشرائع عن العلامة انه منع في التذكرة من اخرج الروايتين ولا جنة الى
 الطريق النافذ اذا استلزمته لا شراف على جارية وان لم يصح بالمأثرة وقال السرخسي
 في هذه المسئلة بالخصوصية نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الماقلت عن
 اجتهاد ومن ذلك ما وقع في الخلع من الشرائع في مسئلة العوض اذا كان معجبا
 ثم ظهر فيه عيب لم يكر كما وصف كان بكون عبدا على انه حشره فبان زنجيا
 ان شاء رده وطالب بالمثل والقيمة وان شاء أمسكه مع الارش قال الشارح بعد ان
 ذكر الاحتيار في القهريات العقلية والنظر في هذه المطالب محال ان لم تكن اجماعا عية اذا
 نص فيها وانما هي احكام اجتهادية ثم قال ولو في فوات الوصف بتعين اخذه بانه ارش كان
 حسنا انتهى قال بالراي في الاستحسان معا الى اخر ما افاد الشيخ في كتابه هداية البرار اقول
 قال الشهيد في الدرر النخاس وعارء الصاد وعليه السلام الرجل يؤذ ويقبح ليصل حجة
 فيجى رجل خاف يقول ليصل جملة هل يجوز تصليها بذلك الا اذا راولا فامة قال ولكن
 يؤذ ويقبح معها انى الاحتياط لم ار الهاء اذ اسوا الشيخ فيهم الذين فانه ضعف

سندها با هم فحیمة و قرب الاجزاء بالادراك فامة اوله لانه قد ثبت جواز اجزاء
یاذر عنیه فبازار نفسه اول الشیخ وقال فیہ ایضا قال لفنا ضلک یکره لما روی عن
النبی صلی الله علیه و سلم قال ان احبنا ان نكون فی الصلوة فافتح السور اريد ان لا تمسها
فانتمی کما صبی فالتجوز فی صلوة تخافة ان تفتتن امه فاذا اجاز له اختصار عاياته
بحول الطفل جازت الزيادة رعاية للحق الله العلی ذکر من الاحکام الغیر الوارد فیها حکم
مرسدا کلام و فتکلیف کاسه لمسی حضرت ابو حنیفه رح بدین رجید چنانکه حرفی از ان فانی نرس
لعن لوم را نجاب مصلدین و کشادن صبر کفران نعمت خواهد بود و کما قال الشافعی رحمه الله و قد منع
ای ابد چه کافر نمی هست و دشمن بودن و همزگستان نیستن و ازین مقام بر تبه بدی اوی سیر که بچه بود
در سالی حدیث اثنین در باره قطع اساقین زبان دراز می ده بعبایت یزد و تاید سما و بجای کای بر بدیش که بعضی
و بعضی اشاره تحت قیاس بیان دل و داند رجوع میکند و حقیقه خطاب بائمه خویش واقع شد حش قال و ادعا
اینکه قیاس تنبذ از آیات قرآنی مثل عقید و آیا اول الا بصار حسن و الحسن اینست که عامه همین تا کرده
که قاعده و آیا اول الا بصار دریر که خبا که باقصص ضنیة تضمن استلای ام سابقه بها لک زامان
نیادون با بنیاد مثال ان بیان فرماید و تفرع علی طبعین باعتبار ما مورس از و ایشان از ان تمیل می
مرا و گیران الهی را نیز باید استدلال حدیث معاذ بن جبل ازین هم شکف ترست که اولان با این امر مخطور را که
حلالا و حراما و نفیاً و اثباتاً از ان خبر امر مسلم و بنیه بران متفرع میگردد و با وجود آنکه احادیث صحیحیه محفوظ
با لقرآن بلکه سوار خبا بچه حدیثین انامیه صحیح بان کرده اند و قد عزت سابقاً و منیع قیاس می با ثواب بد خبر
احادیث و نوادر بنیاد نهادن کدام تدبیر ثانیاً از مفاد این حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل
سبیل فروری عمل اجتهاد را می خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی نیست که چون را حاکم من فرموده بودند
او گفته باشند که در امور مردم و تنق و تنق انجا که از باب اجبا و محرمات باشد هر چه حکم خدا و رسول برین سبب است
بران عمل میکنم و در خبر حکم خدا و رسول نمی بزم بر خود چنانکه می سازم و اوجا اجمال اطلاق لاستدلال

و آنچه تقویت این احتمال کند و تقریر مضمر محبت قیاس الملبین بآن را از سر طبل میکند بلکه با دعائش لمجا بانی
 اینست که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات سؤل مختار هم جواز داشت لا والله در حیات سؤل بانفا
 من المخالف للموافق تنفس از رسول واجب و کمایرشد الیه قول الله فاسئلوا اهل الذکر انکم
 لا تعلمون و افضل اهل الذکر خاتم نبی است صلوات الله علیه و الله و اگر قیاس حیات شخصیت صحیح بود
 سوال چرا واجب شد وجه امکان داشت که عا دین قبل از سئله مشکله در اصول و فروع دین پیش می شد و با وجود
 مجال از حضرت نبی عرض نکرد پس هرست که عرض بجای هر معاینه بود که در عمار کیاست آن اگر کسی
 در پیش من شود که حکم خدا و رسول در این صراحت صادر نشد و معجزا جهت ضیق وقت بسبب آن فساد مملکت است
 از رسول مختار نخواهد بود موافق بر خود حکم کردی بقدر الضرورت و ضم بعضی الفاظ الذی یارب یا دینا یا
 لا کابر لسلوات بر صریح حجیه القیاس الملبین یا بجمله آنچه در ورق سابق مذکور شد و مثال قیاس انما لیس فی
 بود اما حال دلیل عقلیه بلکه بر این سفیه بین می رسید که باطل فاضل محلی در بحار الانوار بعضی از افاضل و کابر
 و فقیهانی آن اند که او را میجوید اگر ترکیب مذکور بر این اطلاق قائل شود بدلیلی که علماء در سفار خوار
 ضبط کرده اند که صورتی باطل وقت ترکیب اهل میشود در هرست قیاس مذکور که فی الحال بعد از ترکیب مذکور
 دیگر فاضل و صورت نوعیه دیگر می رسد و غالباً که این را بر شاخه عشریه و تحلیل معجزه علامه مذکور الله قد در باب
 اول از سئله شان عشریه به ترکیب اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با سجد و فلسفه انضمام یافته و بولان بر او
 حیض آن میخیزد و سجد می رسد که در حال سجد دل بر آن می برد و در این نگارنده با و همچنین معجزه بر بنیاد است عشریه
 باشد اغیر ذلک القبل اذ شائع و بر فطر عارف پشیده نیست که تنها از این فتنه و فساد مسائل فرج می
 بلکه از شایع این خرافات بل صولی که محض قطعیه یا بآن واجب است اسم با نواع مخالفها الیه علیم السلام
 و محفل که دیده آید اگر سجد می می اند شد که ابوالقاسم موسی که او را علم الهدی لقب داده اند که معرفت و
 قس علی اکابر دیگر هم جنب او از خبر بنیاق که با عترت مدین شل صاحب فضل صاحب بار و در کجا معین سؤل
 بلکه از حد تو اتر هم در گذشته حتی که زیاده از نبراد حدیث در بنیاب بکتب معتبره حدیث نشانی در بنیاب انکار دارند

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت مرخص و مانند آن واقع نشده و باتباع
ظنون و بوجام و خیالات خام و قیاسی اساس علم و کس انسان با یکدیگر میسرانید که ایشان اگر در وقت حال
عقل بود پس عقل فسیان سخن باشد و الا حکایت از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در او ایالات افروانند و نظر
افادات از تلامذه صاحب تصنیف اشاعیه قدس سره الغریب مانند نور قیل طویرت که اعدا بار و نشان برتر
از این محدثات و نکات است و اگر حضرت مولف برین امر و بر کتبش دل نهاده و شتاق نمائند و دیگر
فی الحقیقه شجده و شسته باشد باشد نیک است از این قسم امور بطور سابق که حصولیه را سرکشی از ان تقدیر نصیحت
مکن و در مثل قطره از بحر نشان بدیم و آن این که فاضل طبری بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز با هزار
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآن و احادیث سول یزدانی پیش از انرا جاست همان یافته جمع صورتها و در او
قیاست کرد و با ضرورت ماده و هیولان ظلمانی ایشان را بر پیرو خیالات خام مقتضای این تحریفات گشته یا فاضل
اولی آنچه در باب حضرت اسرافیل نظر بر روشن نمودن صحن و روبرو تحقیق اهل قبور حکم از خود نمود و در غل و زبور
الهدیت علیهم السلام و در یافته نظر ایشان مدد بگیرد و الهی این احتمال خاطر سبک از طلبه علوم خطو نخواهد کرد
بلکه از آنکه و قرآن و علی البصائر است و مانند که از این تحریفات امر معاد حسابا که موقوف بر دیدن صحن و روبرو
یافته ایمه مورد بحار و ایفات برادر بزرگ مولف ابصر است تمام موجود است و چگونه برین را اتفاقا توان که ذریک
از مطالب همان این هم هویدا میشود که کوهی از علی امامیه چندان الف و انس با قوانین حکما خصوصاً سنان
گفتند بلکه درین طبع لغوی سرفرو بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین دایمه معصومین را مثل الشیاق
مقرو کلام حیوانات بانس و روال بیت الطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات
کردند و انیمه را از حیزر مکان خارج نمودند و درین تحریف احادیث و خصوصاً گشتند و منتان با تحریف مجلس
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه پیشی طایفین چیز دیگر مضمون نمیشود اگر مقام لطفی بود البته زیاد ازین
تمام محقق امامیه در سائل فقهیه احادیث امامیه السلام مکلفتم که با بحث و تحقیق که اب و نگش معظمین را خوبتر
سیراب کردی فتم با کمال از قدیم الایام برین امر گوش فقیر میخورد و به متبع اصول قواعد و سبب معتمد

کما صرح الکتاب قبل ما مضی عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و درین اوان بشارت نشان بعضی از اصحاب ما
 تفسیر اهل بیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی است و کلینی است و مجله فتن از حجت
 الاوار را با قمر با ضمیمه ترجمه آن جناب مجتهد الزمانی علامه دورانی فرزند ارجمند فاضل جالسی که مجد جدید
 فرموده و نو کسرین جلالتین فرستادند از شناساوری بن محمدرضا و کلکشت آن گلشن همیشه بهار چنان کل که در خلا
 ممدوحی فاضل محکم الشیعه المتأخرین علی بن محمد که رجوع اکابر اصحاب امامیه در اصول و فروع تصنیف و تالیفش تعلق
 کتاب سلیم بن قیس که از خندقی است از بغایت یزد و فیر خیر ابراهیم سیده و بیاضه آن است قال حدثني ابو طالب
 محمد بن محمد بن جابر بن محمد بن شمس بن اربع و ثلثون و ثلث مائة قال اخبرني ابو عمر عصمة بن ابراهيم
 البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن محمد بن احمد الصنعاني بصنعاء شيخ صالح المأمون عباد
 الشيخ نواب اهديم الدينوري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام و ابن النافع الصنعاني
 البخاري قال حدثنا ابو عمرو معمر بن راشد البصري قال اخبرني ابا عبد الله بن ابي عمير عن ابي عمير
 بن محمد عن ابي خزيمة اقدم فاضل سيدنا و از نعمانی و زاید و توصیف کتاب که نقل می آریم که کتابی است
 اصل من له اسمی لکنی رواها اهل العلم و جملة حديث اهل البيت عليهم السلام و
 اقدمها لان جميع ما اشتمل عليه هذا الكتاب هو عن رسول الله صلى الله عليه وآله و
 المؤمنين و المقربين و سلمان الفارسي و ابي ذر و من جرى مجرى محمد بن مسلم عن رسول الله صلى
 الله عليه وآله و اهل البيت المؤمنين و سمع منها و هو من الاصول التي ترجح الشيعة البخاري و يعول
 عليها ترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی از رسول خدا ص که همان علم و دانش همان حدیث ابن بیت رسول خدا ص کرده اند
 و او فاضل بنابر آنکه همه خبر این کتاب را شنیده است آن رسول خدا ص علیه و آله و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 و ابو ذر و کسی که جابر بن ابی انیس از آن کسان که نزد رسول خدا ص علیه و آله و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 و سمع حدیث از بنی و او نموده آن کتاب اصول که شیعه بسو اوجع میدارند و بران اعتماد می نمایند این ترجمه
 است شیخ طایف از حلالیت قدر و رفع ذکر این نسخه و نقلش بدین ریافت سیر و کتاب تلخیص بن بریح و سائش این هر دو

دارد و برقی هم دارد می شناید و در ولایت کابلین از اصحاب امیر المومنین علیه السلام می نماید و فراموش است ابادی
 و منبر المقال تحقیق الرجال ثم صفت و محبتش در مریض دل می کار و آن بزرگوار تباری سلف خویش از بعدین
 ستمین بنیاد و در مکرر بنیاد حال آنکه جامع آن با عرف حضرت امام عظیم علی و خلاصه الاقوال و ملا محمد تقی الد
 با فضل مجلسی رجال و ضمه المتقین از مخلص اصحاب تصوف بوده و باطنها بعضی از اجله بفرشتان امیر المومنین مجمع
 تلیقش آن قیام نموده از بازار الادوار مجلسی هم برایت عمر بن از نیناز ابان بن عباس که غصه تیر جمعه و سمع
 خورشید مانند آتش صبح روشن است اگر احتیاط سلیم معاذ الله بجا رسیده بود که تها بر روایت حضرت امیر اصحاب
 یعنی سلمان ابو و مقداد عثمانی کرد ما آنکه از دیگر می پرسید که حال حدیث جوبت هرگاه این را متناهیست جمع
 شدند در کتاب خود آن حدیث را درج میکرد و یا بنیاد حدیث سلیم مطاعه فرموده و خواندند تا اهل اهل الحق و
 والصدیق و البر عن علی بن ابی طالب سئل ان الفارسی و ابی ذر الغفاری و القنادی و ابی اسود
 و لیث بن عذیر اذ سمعوا من احمد بن اسلم عنده الاخر حتى اجتمعوا علیه جمعا انتهی فی الضوء
 و در اخبار ابان که نسخه سلیم بجا رسیده از صبح تا شام من المتبذ الى المنتهی عرض کرده و البطلان
 بنیاد علی بن ابی طالب سلیم فرمود و عمر بن سلیم فرزند امیر المومنین ام سلمه نیز بر فرد شریک بن محمد بن ابان
 جناب این بر فرد بزرگ سنایش سلیم مشغول گشتند و بجهت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتاب معتبره میرو
 و مضبوط است از عمر بن ابی بنیاد سطر و درم قال ابان ففحی من عامی ذلک قد خلعت علی علی بن
 الحسن بن عوف الطفل عامر بن و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و لیث بن عذیر عن ابن اسلم عن ابي اسلم عن ابي اسلم عن ابي اسلم عن ابي اسلم عن ابي اسلم عن ابي اسلم
 علی بن الحسن بن عوف الطفل عامر بن و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 ايام فقال لصدوق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الطیف و عمر بن
 الحسن بن عوف الطفل عامر بن و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام و الله صدک رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام

و صبیان گاهی مخفی نبوده که بچاره یعقوب کلیسی از خرمین فیض سلیم و مثالش خوشه کبر داشته کی باری است
 علی فارگشته و کنائش که از روایات محدین آفاق سیما حضرت زرارہ سلطان الطاق ملو و شون است باین
 قصوی سید و ظاہر است کہ رواۃ کتاب سلیم در احباب صحابہ الانبیاء صلی اللہ علیہ و سلم و مثالشان کہ عبارت
 امام رضا کا سبق فی المسک الملک اند نجوم سہا یاد حکم انہا باشد مخصوص و مقصود اند و امید ہی ان کتاب است
 انتہی مقبول نموده اند و جامع آن نسخہ ہر کس عبادت انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب دہ و
 محل اصحاب طبایع و گشتہ علاوہ بسیار از واقعات کہ از زبان امامت نجابت امام است امام علیہ السلام
 برومی کار آمدہ سلیم سیم سریدہ و کلینی از زبان بگشتیدہ و برآمد اعتماد و دفع استبہاء و التباس دم و
 تحقیق حقیقہ الام حجاب نفیر فائز کردیدہ کافی اعتقادات صدوق متعین و حقیقہ المتعینین و النجیر کالمعنی
 پس باین جوہر یقینی اگر کسی نہ بر صحت مجموعش کند عانت نکند و این مقولات عشر باعث فراوان حجت
 کہ در بیان کتاب یعنی بچارہ الانوار حضرت کا مجملہ فائدہ فرمودہ کہ بعضی از عظامی امامیہ این کتاب فتح می کنند و
 را طعنہ ہا زدنہ ذلک تصریح حضرت امام عظیم در خلاصۃ الاقوال فی معرفۃ الرجال زیادہ تر فطوحی انجامد
 حسن بن علی بن و د کہ او را در قرن ثانیہ امام و مقتدی شیخ الطائفہ و افقہ و اعرف با حدیث ایقنہ
 مجبول و موضوع بودن این کتاب مطالب رجال شیخ فکرو جت قال یکتب الیہ الکتاب المشہور و
 موضوع و باعث انہم دم و قدح و لوم و جرح کہ این رکان بر حق کتابش زبان آوردہ اند و نقل حضرت امام
 حل و اسانہ او نیز در خلاصۃ الاقوال غیرہ دریافت میشود و انیکہ نسخہ او مثل بر اقرہا عظیم و بہا ہا فہم
 نسخہ امیر ربیبہ است امیر و فیکہ پرش ابو بکر صدیق پر پیام اجل فراسید کلمات عوالت و حجت
 القادر و اعتقاد توحید نبوت و حقوق این است بخوراہ پر خود یاد و ہانید و در بارہ امامت امیر المومنین و
 ان از علم کان و یا کون و کمالہ بابا لگو و دفع استبعاد مردم در پیش از آیات قرانی کہ ادعای موسی و جبرائیل
 علیہم السلام را ہم اتفاق افتادہ سہ جیل و لعان طہور و ادخا نجیہ شیخ حسن بن علی و کتاب کل ہذا تفصیل
 قصہ محل را بار و کذب افترا ہم یافتہ کہ ابو خسان لک بن اسماعیل النہدی و او را سید و سیکوین گفت کہ

بن ابی کرد در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش ازین درین حالت دیده ام
 گفت یا بنی لرجل علی مظلومه اذ احلک مصفا جعنا ان افیق حدیث او تقسیم است و مراد آنست که
 بسبب من در برابر من مظلومه است و بحق او که فارم او را از ان مظلومه حلال کند امید دارم که بسیار رود و درخت
 یابم محمد گفت آن کیست پدر گفت علی بن ابیطالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی با کوم و حلال
 بخوایم که او مرد سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حالت جهان و چنین گفت و
 من ضامنم ام که حلالی بخوایم از تو اگر است و باشد و محرمت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت که راسته
 ای بابا برکتو تا بر سر برو و در این حال خلق گوید تا من او را حلال کنم محمداً زاده و گفت حق تعالی اجابت عا کرد
 علیه السلام چنین بگوید ابوکر گفت حسب ان لا یصلی علی عبدک اثنان الا من چنین کنم تا بر وزیر قیامت دم
 طلب هرگز نکند بر من مری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت یا بنی
 و جئت سکره الموت یا لحنی ذلک فاکتبه فیه تحیداً و آمد سکره موت حق نیست آنچه تو از ان گیزان
 عمر گفت احذر یا بنی ان یتبع منک بنی ابی طالب ایما قال ابو قحطبه بنی خدر کن امی پس ک من از انکه
 بشنود از تو پس ابو طالب آنچه گفته پدر تو پیشات کند با امیر المومنین علی تسبی کرد و محمد را خبر داد و انحال
 گفت صدق یا علی و گفت انما سمعنا بک و یقول انت اورد بنی اموی سرحه فقال کله
 ابو بکر با عمر گفتی لبیکه این جمله تو کردی باز از کتاب فعلت فلانم مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
 معاذ جیل و سلم مولای ابی خدیجه و ابو عبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و شور گویان کردند محمد بن ابی
 گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرثیه بشارت میدهند بدو رخ و در دست محمد علی
 علیه السلام صحیفه است که مادر انجا عید با خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخواند و بشارت میدهد و عمر او
 معاذ جیل و سلم مولای ابی خدیجه را و ابو عبیده جراح را بدو رخ عا کشته عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند
 جبر بگوید لیکن این را زار پوشیده و در میان علی بنی هاشم بر نشانات کند محمد گوید پدرم گفت یا عمر بنی بکر
 نه من عا با و بودم که محمد گفت من زین جسته غفینه جعفری منم که بدو با چار است من گفتم یا رسول الله بنی

دست بچشم من بایده من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بدیدم بادم با تو که عمری بی حال باز
گفتم ای مردی تو بران جمع شد که او ساحر اعزاز انجا پیران آنجا گوید که من گفتم یا ابی قل لاله الا انک گفت
خدا که گویم و خود نمیتوانم گفتن یا بدوزخ رسید و در تابوت شدن چون فریاد تو کرد من گفتم سحر سحر بیا و بسیدم
که نابوت چیست گفت نابوتی باشد در زیر حلقه طلقه دوزخ و دو کات در انجا و او زده تن باشد من که ابوبکر و عمر و
عثمان و معاویه نیز پدید آمد آخر ایشان باز گفت چون خضعتی گوید که دوزخ تبا بدان تابوت از مقام خویش که غنق گوید
بیرون و نزد محمد کوید یا ابی گفت **قَالَ اللَّهُ مَا أَهْدَى لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ ضَهَّالٍ هُوَ الَّذِي صَدَّنِي**
عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي فَيَكُفُّ الْقُرْآنَ لَعَنَهُ اللَّهُ گفت ای پند زده ایان میگوئی گفت خدا که
پند زده ای نمی گویم لعن خدا بر سبب ضهال است که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از آنکه آمد من پس چون قریشی بد
گفت خدا بر و روی بر زمین نهاد و زار سید و باویل ثبوت تا محل جان دادن عمر و برادر عمر عبدالرحمن بن ابی
و از من رسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنها را علی باز گوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هر شبی با علی در خواب سخن میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملک ابی و گوید آنکه
با ماد عیسی مریم و مادر موسی زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشانرا میدیدند و این جمله از قرآن موجود
است و جبل بوقت مرگ گفت یا در حجه الوداع بایکدیگر عهد کردم که بعد از رسول نگذاریم که علی حاکم شد پس بن
و اسید بن یزید بن عبد بن جود چون رسول تنو شد معاذا گفت مرا انصار را کفایت کنم شافریش را کفایت نماید
شد آنچه حکما خلفه در باره نیکو است او عظم و عظام و کالبت مجسمین که در حسن اعتماد و در باره خیار تصویق قرآن الله طلبا
لرحمته از بن جود خست اند بر بنی سحرین نظار اتفاق افتاد و فیض تفصیل را مضافت با حسن انجبار فی حق الله است
الایمانی محمد بن زید و شافریش را کرده اند مخالف را نیز سده که بر شد و عدم اعتبار حاکم کند و بنجا جمعی شوق گرد
مهند تفصیل بسیار از این موجود در نسخه سلیمه لالتاقی موجود است و نیز جرح الیها فاین مدرسی که و این اسما که از
الاسما که زید که محمد بن ابی که اتفاق خواص و عوام و اجتماع آثار و اخبار و عیند الفریقین در حجه الوداع بر و است
کلینی از امام باقر و صفای علیها اسلام اظهار کشی و بنی عیسی و امام عظیم طوسی و علی و حسن بن داود و صاحب

سوز و باز نجات را سخن گشت که درین صورت گنجه کار خواهم شد احدی محدثات و راجز ابان مذکور را
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب تداوم هاجرن و لیلین الضار سابقین مستبعد و بر سر استکشاف
حال نزوح من کبر برده حکم آیت زانی بهایت و کمال انسان النضاه طائر فی عقیقه و
تخریج که یوم القیامه کتاب الله من مشوا دروغ بگوش که حسن کور و رانوقت از حجاب
بود بعد از آن احادیث سلیم گریه و زاری از هزار نهاده و زبان خود نبضد بقا و کشاد و خبا نجه عبادت شرین
و لالت میکند و می نهد قد عانی و خالونی و قال یا ابان قد جاورتک فلم ارمیک الا ما احب
و ان عندی کتابا سمعته من اهل الثقات و کتبتها بیدی فیها احادیث لا احب ان یظهر
للناس انک الناسینک و انها و یعظمونها و هی حق الی ان قال و انی همست جین من
ان اخر قها فاما تمت من ذلک و قطعت به فان جعلت عهد الله و میثاقه ان لا یخبر بها
احدا کادمت حیا و لا یحدث شیء منها بعد موتی الا من یثوق به کفیتک بنفسک ان
حدیثک حدیث ان تدفعها الی من یثوق به من شیعه علی بن ابیطالب عز من الله ذریه و
فمنه خلت ان که قد فعلها الی و قرها کما علی فلم یکت و سلیم ان هلت فظننت
فیها بعد و فظننتها و اعظمتها و استصعبتها لا یفوقها هلاک جمیع الامم محمد
الله علیه السلام من الهاجرن و لا یصار و لا یعین غیر علی بن ابیطالب اهل بیت
علیهم السلام و شیعه که کان اول من اقیمت بعد قد و علی البصره الحسن بن علی
الحسن البصری و هو یومئذ متوار من الحجاج و الحسن یومئذ من شیعه علی بن
ابطالب و یفترطون کادیم متهم علی ما فاته من نصره علی و لقتال معه یوم الجمل
فخلوت به فی شرف دار خلیفه الحجاج بن ابی غیاث عرضها علیه فکی ثم قال ان
حدیثی منی الا حق قد سمعته من الثقات من شیعه علی و غیرهم از نیمکت و اما حق
مذکور و روات ابان و وضع تمام با کنون بر این خصایک و حرف و ترجمه او با شنید و حاجه به خطا با بد

ابن داود و دیگر اکابر من متقیه اجتناف میکنند و جمع می آورند و میگردانند و کذاب میدانند و میگویند که
 اقترای صحیح بر سلیم نموده و این کتاب بر نام او وضع ساخته تا غیر او با او ایضا حالیا حبه سطر از دست
 حسن بصره از کتب غنیه و تحکیمین شعبه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که روای نسخه سلیم و نسخه شمع او
 که از بصره بود یا نه و کتب عهد و میثاق از وی صحیفه داشت طبری صاحب احتجاج علی ما عرف محمد بن الحسن العاصی
 فی کتابه المسمی بالاسعشر فی الروایة الصوفیة یگوید که ما فرغ امید المؤمنین علیه السلام من قتال
 اهل البصرة من بلحس البصری و هو توفی و قال له یا حسن لقد کثرت من زارة الملاء
 فقال لقد کثرت من زارة الدماء فقال سبع و ضوئک فقال والله لقد قلت
 یا امس قوماک انوا یصلوا الخ و یسبحون الوضوء فقال هذا المؤمنین علیه السلام
 قد کان ما رايت فما صنعک ان تعین علينا عدونا فقال والله لا صدقک یا امیر
 المؤمنین لقد خرجت فی اولی الامر فاغتسلت و تحتطت و صلبت علی سلاخی و انا لا
 اشک فی ان الخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الموضع نادى مناد
 یا حسن ارجع فان القاتل و المقتول فی النار و رجعت عن عرا و جلست بکبی فلما کان الیوم
 الثانی لم اشک ان الخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحتطت و صلبت علی سلاخی و
 خرجت اریدا القتال حتی انتهیت اذ لک الموضع فنادی من خلفی یا حسن ارجع فان
 القاتل و المقتول فی النار فقال ام المؤمنین علیه السلام صدقت اندر من ذلک
 المنادی قال لا قال ذاک اخوی ابلیس صدقک ان القاتل و المقتول هم و النار
 ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در مناقب بنده کور این مقدار حدیث را در حدیث احادیث از
 سفادش آنکه جناب میر عبد القیوم جل جلاله ذکر کرد و او در مشغول بودنش بود بسیار از اب مجتبی گفت
 بخلاف آنکه خون بسیار از چهار یختی فرمود تمام کن وضو گفت چنین میفرماید قومی را که حق نماز و روزه
 بجای می آورند گشتی فرمود چراغها را آنها نگه میدارند و بعد از غسل و وضو سلام برین سبک کردند و

له رواه حضرت صدیق فقه فقه بنی فقه عن کفر است با لفظی در راه آواز داد که برگرد فاعل مقول هر دو
 در آن نشاند روزی که باز همین آتش در کاسه نهاد فرمود که ای حسین او تو راست گفت که فاعل مقول آن لشکر
 عاقله و جبرئیل اند هر چند لمعان وضع از جبرئیل بن جبرئیل می باشد زیرا که محال است که ابلیس آن را بنال و سیر
 حال زعم شیعہ کفر است بجان آنرا که با یقین بدراج فرود تر از آن است برگرداند و لیکن عربان یه قوم را
 می کنند بر می کند و دعوا بان که در آنجا اندیشید داشت بعد افتاده الا فاعل بنی فقهی باید باشد
 با خود ابلیس مجتمع می شود الی غیر ذلک مراد از بعضی از وجوه نیز سیمین فاعل از فقه امامیه اختلاج فقه
 داشته باشند تیرمائی دیگر در کیش دارم و بجان سینه مخالف کینه کشن نامی نم که حدیث که عالمی در کتاب مذکور آورده
 مذکور است و هو الله لما فتح اهل المؤمنین البصر و اجتمع علی الناس و فیهم الحسن البصری و معه
 اهل الکواخ فکاب کما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظه کثیرا فقال امیر المؤمنین
 با علیه صلی ما تصنع فقال نکتب انما نکتب انما نکتب و ما بعدک فقال امیر المؤمنین علیه السلام
 اما انما نکتب قوم ساس و هذا ساس و هذا ساس و لا اله الا الله لا یقول لا ساس و لیکن لا
 یقول لا فقال یعنی جوابی در جنگ حل یافت مردم بر آنجا هجوم کردند و میان ایشان نامی که باطل است
 را می شنید حضرت بانگ بر زد که چه میکنی گفت احادیث شامی نویسم تا بر امتحان بکار آید فرمود و بر سر اسام
 می باشد و فقهی ساس این حسن بصیرت فرق این است که اول ساس سکیت یعنی کسب می نویسم ملایقان کند و
 حسن بگوید که قتال رویت بلکه غارت آنرا باید نمود و ازین حدیث دریافت شد که او هرگز متبصر نشود و نه در جنگ
 اعتقاد داشته و الا شیخ عبارت از آن باشد که جواب میرد در جنگ حل بخطا نکارد لغو بار آید و باطل است
 حضرت متصور اجبت بخوبی که جام دانند و منعم قال امیر المؤمنین علیه السلام کما انما نکتب و ما بعدک
 ازین جمیع روایات دیگر در طریق امامیه میخیزد فاعل است که حسن بصیرت بنجد و زمان علوی زمره مخالفین اسلام و است
 عرفت در زمان یکه دیگر خصوص آن اوقات که حضرت سید الساجد با سمریه را امامت است بود و بان که باطل است
 کرده چنانچه خود را متصرف است عبارتش که هم در آن اوقات حسن بصیرتی که از مردم و خیرت امام بن علی بن ابی طالب

حضور دریافتیم که امر من قبل دلیل نیست نیز براه مخالفت نمی میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
 نقل از بعضی شیوخ را بدینند میگوید که چند قصه طولانی در باب حضرت امام زین العابدین نام محمد باقر علیهما
 السلام با نقل کرده است که دلالت شقاوت و میکند و روتا ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب ثانی غنیه میرد نیست
 مخصوص آن نیست که امام باقر علیه السلام و از مخالفین خویش می نوشت بر همین مدعا دلالت دارد بلکه عا
 در کتاب طوطی مخالفت را با شیعه حضرت امیر مومنان از معلولت و مشهورات شمرده و موبد این معنی است
 مطالعه دیگر کتاب تصانیف عظام قوم که در در صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتاب و الروایات و کلام و
 حق شناس که جمعی از امامیه را بلب تشیع تراشید و میکند چنانچه از رساله برادر همین حضرت مولف که در
 اخباریه راجد و ورق نوشته است صریح دارد هم عداوت و نفرت عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن بصره
 و دو شخص او کردن بکنند که از اجداد رسانید آن فرای است که مزید بر آن موهوم نباشد و متضمن بیکت
 و مشوق بعد توکید و اسامیه عظمی مصیبت کبر است که حضرت ملا باقر مجلسی اهل لایت تحقیقانش افتخار دارند
 و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذمت بیست ملا باقر است بعد از ذکر اسباق فتح انچه سلیم که بپاره آن
 شنید طبیعت نقاد خویش را بر تاویل و تسویل توجه ساخته و شبهه انصار را بپشت انداخته فتنه داده و در ظاهر
 کانهم لایعلمون زعاینه آن دیلات حاکم گریان طلبه علوم دینی تا دهن سیر و کاخ و مانع اهل انصاف از
 میگرد و بجلال سز که هرگاه بعضی از اجداد عظام طائفه بطالع افادت سلیم هلالی و الفضل کلان جهانی کام سابقا
 و تحقیق ملا مجلسی کما سخی انفا فایز گردید اندام گشت تحیر بدندان تجسم گزیده اند و کفای است بر هم سائیده
 غریب لیم تفکر و خوش گردیده آنچه در آن وقت بزیان آن نهاد حق این بزرگان صدوق جا شده مذکار خالی
 از سواد نمی بدیم خلاصه و بلات فاضل مدوح تحریف ناخین و تحریف را وین است یا اینکه بنا بر عجز امیر المومنین
 ابی بکر اگر چه قطعا و یقینا بسال هم نرسیده بود لیکن مرعوظت و کالت و غیره را با تمام سائیده با و از بعض
 افاضل نقلیه و الداجد خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم کجا ابو بکر لفظ ع و در مقام نام محمد مذکور لفظ عبد
 باقیه المعنی عبد الله بن عمر بن خویش را وقت حلت حق معطلت بجا آورد که اکنون هم هیچ از دست زفته بخود و نقل

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه فقرات که شامل قصه عوطی است
بن ابی بکر است نیز در کتاب کمالی همانی که در حقیقت تالیف آن بر تفصیل انوار آفتاب شده است تمهید
عبارتش این است این عظمی که بدو مکتوب مرگ علی حاضر کرد و از او حاکم بنحو است گفت بنی حلال
نکنم تا دو مرد را بخود گواه گردانی بدرم رو خود بدو ابر کرد و سعی ثانیاً کلمه استمال عادت کرد علی نه از شهادت
عبدلین عاده کرد بدرم رو بدو ابر خانه کرد و علی بر خاست از خانه بیرون رفت چون طعنه بزرگی شد شکیب و اند
باز خود جمله از بیرون آمد جمعی مثل و فتنه و بشارتها میدادند به شب عمر آه سر و بر آورد و خانه زد و کشت
که روح او بر آید پس گفت الله لو ان لمافی الاضمر من صغیر و بیضاً لا فکانت بها من هوا المطم
بخدا که اگر با من بود هر چه در زمین است از زرخ و سفید فدا خود و آدمی از مهول آنچه مطلع شدم بر آن
این روایت ابن عباس است و روایتی که او در دست آن که ادخل فی النار و شدم که در حال نش
نشوم اشال بن ابی اولاد الی قول الی المومنین ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله
علیه و سلم و لقد مات و انی و الله لا ولی للناس بجا یقصد هذا و ایاک الله لو کان حمزة و جعفر
حین ما طمع فیها ابوبکر و عمر و لکن ابی بکر یحلف بربنا فین عقیل و العباس بن عبد المطلب
حمزه و جعفر زنده بودند ابوبکر و عمر طمع خلافت نکردند و لیکن من مبتلا شدم بدو گویند خورنده با برهنه
که عقیل و عباس و راوی بن ابی جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی و این
مذکور فاده نمود که حق نیست که اشمال کتاب سلیم بر اشال بن ابی بکر که کالت و عوطی محمد بن ابی بکر و انان
باشد و عظمت و جلال و فضیلت تقدیم کتاب فایح نیست الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر موسی
و با جگه بنان عماد می کردند و اگر این کتاب حدیث مقدوح باشد پس اکثر اصول مایه که مذکور این خصوص
العام از خراب بد شد زیرا که اکثر اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با اشال بن عباس یا ثانی باشد
مخصیه نیازم بفضل و بلاغت فرید فرستادم و اما نا عالی تمام که برای تصحیح و تفصیل نسخ سلیم سر سینهها کردند
که تمامی اصول خود را بر هم زدند بلکه اشال نمودند و محمد که حق بران جابر شد فان ملا که حکم انحل گویند اشال

عرب بالیعنی نبی فصر او دم مضر فقط بر می ایشان موضوع گشته و آله ماجد این فرزندان جمند یعنی ملا محمد
 تقی اصفا بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار و غط و نصیحت محمد بن بکر را بر تعلیم دشمنان و نیت عیسی حمل میفرماید
 ان هذا الشی عجباً قبل ازین ملا محمد تقی از بعضی زلفات غنیده و کتب عمده مایه دیده شده که این گروه حق شریفه فقط
 تشیع سماند کور قائل بودند اکنون دریافت شد که با و ات ملا محمد تقی از او بکر محمد بن بکر که مدتی در آرز
 در آن ایام نیز در تصرف بکر صدیق بود که بر سلطت مجلسین یحیی و بشیر اهل رند او سر است این نوع معجزات
 و خوارق و احوال که تعلیم و تلقین و اطفال و مسائل کار و مکمل حاصل شده و درایت و باوصف این امر و خوارق
 معجزات نقصاً منطبق است و العجب ما اوریک بالهجب که کتب نوحه با نصیبی بر فادای روایات امام اعظم
 طوسی در تنجی و تنذیر حکایم تصحیح دیگر علمای اعلام و نهیت بلکه خود این بزرگ در خلاف و معسوط و جمعی
 از اکابر شیعیان این ادیس سلا و این بهره و سر اسر و غنیه اجماع بر معنی نقل می کنند و محتار و متاوه
 و تحریر و آرسا و تبصره و مختلفه و تنقیح و کثر اصراف غایه المرام و نهایت المرام و مذهب باع نیز همین
 کما لا یخفی علی من طالع از علم المعاندین پس با امام نواصب و خارج و اهل رند او شریعی علی زعم الروضه چون
 صورت جواز میداند و محمد بن بکر چگونه لطیف و لاد است تصفیه و فاده طائفه امامیه باشد فلیک که لفظ آجب
 بخبا و شرف شرفا در حق و دارد که در لفظ صلو الله علیه و آله و سلم و ابابکر امیر مومنان و سرانام بسیار
 از سادات کرام را بر اصول موضوعه شیعیان بصره از طیب و لاد بدست نیاید که کماست محمد بن بکر
 تعالی مکر ندیده که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین از ابو عمر و کثی در حق و نقل میکند و غشاه
 عصیبت یا بر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام که محمد بن ابی بکر
 گذشت آنحضرت بر بصله و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب ابیت نموده که میفرمودند بجات محمد بن ابی بکر
 از جانب دشمنان ثابت عیسی است از جانب رور و رواتی دیگر فرموده اند که در هر ایت یک کس بی با
 که بدات خود نجیب است و انجب بخبا از آن ابیت سو محمد بن بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هر گاه حال
 نجابت و شرافت و کیفیت طیب و لاد محمد بن ابی بکر در یافتی لوازم و عوارض فایده این قسم طیب لاد که

که در کتاب بحار و کتاب اعمال فصل مهمه رومی و مضبوط است بر این مجمع محتاج نخواهد بود
 قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَلَدُ الزَّانِيَا رِبِّ مَا ذَنْبِي فَمَا كَانَ لِي فِي أَمْرِي
 صَنَعْتُ قَالَ فَيُنَادِيهِ مُنَادٌ فَيَقُولُ أَنْتَ شَرُّ لَشَيْءٍ أَذْنَبَ الدَّاءَ فَفَنَيْتَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ
 رَجُلٌ وَلَكِنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ طَاهِرٍ وَرِثَارُهُ أَرَامُ بِأَمْرٍ وَابٍ يَكُنْ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
 الْأَحْمَرِيَّ وَكَذَا الزَّانِيَا وَكَذَا فِي شِعْرِهِ وَكَذَا فِي حُجَّتِهِ وَكَذَا فِي حِمْلِهِ وَكَذَا فِي شَيْءٍ مِنْهُ وَعَنْ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَوْ كَانَ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ الزَّانِيَا حَيٌّ سَلَحَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقِيلَ لَهُ وَمَا سَلَحَ
 بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ كَانَ عَائِدًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّ وَلَدَ الزَّانِيَا لَا يُطِيبُهُ أَحَدٌ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا
 قَالَ فَجَعَلَ يَسْمَعُ بَيْنَ الْجَبَالِ وَيَقُولُ مَا ذَنْبِي وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا
 مَنْ خَلَصَ مِنْ آدَمَ وَعَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ طَاهِرَةً مَطْهُرَةً لَا يَدْخُلُهَا
 إِلَّا مَنْ طَلَبَتْ وَلَا دُنُوًّا إِلَيْهَا غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الرِّوَايَاتِ الَّتِي أُدْرِجَتْ فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ
 واز مطالعه فصل مهمه بوضوح می یونید که جمعی از امامیه علیه الطاهرین احادیث عقاید و شبهه اندوختنی
 توجیهها را یکدیگر گردیده اند و بجهت آنکه متقدمین این حق استخراج این روایات سببه و سنده اند خبانچه از رساله ملا علی
 که در موضوعات حدیث جمع فرموده بود می شود با اینهمه که امنی تالاف را اگر طایفه باید دید که اجماع امامیه
 عدل را بنی نقل می کنند و اصل است سفیر را از قائلین با ظلم نمیدانند و اعتدال و ایام معاش را منصفین و از
 مطالعه بخارجان روشن شد که شیخ صدوق سید مرتضی و ابن ادریس ایامه متشیعین را عقاید کفر و ولد الزنا است
 اگر چه طایفه اکثر کلمه متقی و برین نظر باشد هر چند که از شیخ است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضه
 دست و پا زده و کوشش طبع کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت بان ضریف کذاب و بیشه اهل ان
 جوابی بر آورده و آن این است که ابراهیم بن عمیر یانی نیز را وی کتاب کورست انهی و بنده که بن
 خلافت و درین جواب هم باقی است خدا را یکد و حرف دیگر بکمال اختصاص باید شنید و باصغای آن کوشش
 باید نهاد که حسین عسائری و دیگر وزرگان نیز اوستح کرده اند و حکم بصعفا در نموده و از اینجا

مسک اول دانستی میقتند و هو بود من شیعه علی بنجین سعد و قاصی که ناسفاد و بجای پیش از پیش
منقول پس بجز و ملاقات و اتفاق حسن و ملت تو از حجاج که بسیار از قاضی المصنوع است که گویند الطمینان
رسیده چنانکه سلیم گفته بود که زینهار کسی خبر مکن مگر و فیکه او را مانند خود عقدا و کسی در این انقض العهود و است
البه و پس چنانچه ابان بر اوج این مقام کاسد بر حسن کبر تمت اطراشیم نهاده و من حضرت سید جید
و بعضی از اصحاب سید المرسلین را بلوث این خیانت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک گام حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن من نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر المصنوع که استاذ
جامع است آنچه علما امانیه گرفته اند و دیدنی و در شرح و بحال صیاط نگاشته استی است ملخص آن
نام نامی لقب می نامند نور بر شایق طور هویدا است مع ند اصناف و اید مدینه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی اس و رئیس امامیه قدوه المحدثین و کتاب و معتد علیه است کما فی ذلک فی البجارتا می کن کتاب
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید و هو نفسی یحیی فی الشریعۃ الاعمال علیه السلام
ما یحیی کما یحیی البصمه علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب استظار اصول امامیه از بنهم
گذشته زیرا که گویا تا می تفسیرند که از افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام حق ناظم حضرت صادق
که در کتاب مخوم بخوایم از این تبار علوم نبوی و علوی موجود اند و اگر صحف شمار آورده واقع تحقیقی و صلی بوده
هو و عوهم هر زبان این حضرات خلا نفس الامر گذشته بخلاف امیه دیگر که معاذ الله اصول مدین مزید و لا
این بیت طاهر بن العرم علی کر الشهور و مراد بهو باطنها حق شنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر گویند
ابراهم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از نامانده است و چنانچه طالع فواید مدینه و دیگر کتب معتد به بلکه خود کتاب کا
بران گواسته است ایضا از اصحاب امام است بجلا کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کافی کتب حال تنیا
صاحب اند مدینه براه مدحیت کتاب بوزن فقه بلکه دیگر بزرگان را اصولی اخبار نیز اطوار و روح آن اصل
آورده اند از انهم بر صله و جلوه نه است که این تفسیر در مرتبه عظمت جلالت کما فی کافی کلینی نیست ملا باقر
و بخارا لانا و در بسیار از مقامات است لایان بنیاید این کتاب از کتب معتد به و بسیار سفار خیره می اند

و این قبل من قال شهاده علی رؤس الناس هم وسیله جنون و ذریعہ اختلال حواس است زیرا که جل و اب
 کتاب صوفی ز الویجار و است که بلا سبب طبع بحث و تزیین فیه بود و بر سنه مطهره حضرت امیر مد طعن
 مطرود و مرجم و مرود بلکه بزبان معصوم بنام بعضی از شیاطین لقب موسوم است چنانچه اهل تنقید از باب
 کلام که در فنی سمار حلال منتهی تحقیق دارند و بهت جمیع مقالات اهل عالم می گمارند برین امور مذکور و اتفاق
 نموده اند بهین که از مطالعہ تصیر العوام و تذکره الائمة علیهم السلام و منہج المقال خلاصه الاقوال و ما
 آن از کتب جال ظاهر است که آن سوره الضلال در جمل تیسر خطی و مجمل جلال است عبارت بعضی
 کتب خوف تطویل نشان هم فانی است را بوی از کشتی نقل میکند الا عنی الشیطان بالشین المکمل
 المضموم و الراء و الحاء المکملین و الباء المنقطه تحتها نقطه و احده بعد الواو و مدهوم
 لا شبهة فی ذمه سنی شرحوا باسم الشیطان عنی سکن البحر باز اینهم در کتاب کوفت
 شده که اورا انفسی است که با نام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر و ابی نایه قال ابو عبد الله علیه
 السلام کثیر النوا و سأل عن ابی حفصه و ابو الجار و دکن ابون مکنز یون کفار علیهم لعنة الله قال
 فلی جعلت فداک کذا ابون قد عرفتم فما معنی مکنز ابون قال کذا ابون یا ابوننا فیخبر و بنا
 اهل یصلد قوتنا و امیر کذا و یمشعون حدیثنا فیکذبون یا یعنی حضرت امیر مد اورا بنام طایف
 که در ریاضی اند و بنیائی ندارد و لغت و نه ابو بصیر میگوید که در می صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سلم
 انحصار الویجار و نه کور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب کذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
 گفتیم قربانت شوم نمی کذاب بدانم لیکن معنی مذنب چیست فرمود کذاب ندکمی آیند نزد ما و اظهار میکنند
 تصدیق می نمایند و حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
 دریافت می شود که او عفا و با ما نیست و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجود و مشرعت و قمر
 جبار و یزطائف زیدیه که اخراج امیر مد از دایره امامت او خال زید و اولاد او درین اثره و او عامه مد و است
 بر می محمد بن عبد الله بن محمد بن قاسم بن الحسن بن بعضی از احفاد زیدیه شهادت علی ختمهم فی ذلک و

اعتقاد و محال البسار از انبیاء مذہب اینها می باشد همان کور باطن و ظاهرت امی معاشیر مسلمان
 قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب و دیدن آب به سدد و گرد ملا باقر صاحب کجا با وصف شهید و استلال
 بروایات تفسیر این ندقی آفاق برادر کلان شیطان الطاق با وصف غیبی آن در همین کتاب فادیه این مقدمات
 فرموده و در تذکره الائمه نیز بسبب این حافظ عبارت **فایده** اورا بزم و شتم تناول نموده و اللفظ للکتاب لا خیر
 حیث قال فی البحر الخریز زیدیه چند فرقه اند جاویده ایشان سرور نیز خوانند بلکه ابوالجار و زیدیه نیز که
 رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواته احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
 احادیث میخواند و می شنید و مردم میگفت و در کتب اشعرا و احوال بسیار است و در آخر مرتد شد و فتن بود و کفر
 بود و حضرت باقر علیه السلام او را سر خوب ندی فرمود که سر خوب نام شیطان است مسکن او در راست الجا
 و اصحاب میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نفس خلافت لعنلی بصفت کرده و پیغمبر انتهی لفظه و لا محمد تقی
 در مصنف خود باین موصیج فرموده کمالا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تها فتها می آکا بطرافیه بایده
 و لاف و گزاف قوم در باره رواته اهل سنت و جماعت افتاد و ایشان را پوشتین اهل حق بمنزله عقل با تجید
 غاف شیر از رد و یوان فرخ فال خویش چرخ لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر کافات
 باد و کشان هر که در افتاد و افتاد اگر نه خوف تطویل کلام در این حفر الانام می کشید البته از کتب این قوم
 بان حرج و قبح رواته کلام نبیل بحیر رقم می یابد که موجب حیرت کافه عالم بشد و مخالفت و عناد و خاصیت
 این مدعیان مزید و لا اهل بیت امجا و مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور مالاکلام
 انجامید که حضرات امامیه را با چند احادیث دین مذہب ایشان تقسیم ملاحظه و زنا و تده را که مجمع سراسر از عیون بودند
 گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را بر حیده لیکن فقیر با غنای نظارین شمرگر به تناقض و تها
 غیر متناهی میگویم که صحیح مطهره این هر دو کتاب خطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحبت احدیها علی
 سبیل نفع اخلاص و یا اجماعی محقق شیعیه است و هر که ام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است اینجا صحت
 تالی سحر کذب مقدم جائز نیست و نه احادیث سندر حیدر این هر دو کتاب بعلم یقین از زبان حجتی بر جان غوی

چه تمامي جداول علوم ايمه و قدین باین بحر و خار منتهی نمی شود و آنچه بر السنه قدسه الشیاء گذشتۀ بلایان چه
خاتم الانبیاء میراث رسیده که آثارنا علیه و بهرگاه این غده که باوصف داده ایجاز رفته رفته بطول کشید و فرمود
کالا انعام بجلال سامع و ناظر انجاسید جاگزین بر که سامعین گشت خدا را خستی و در گوش سخن این پیغمبر شنید که
کتاب سلیم بر قسین ملای الزام ام لائمه و خیر الامیه و المومنین ستاد انبیاء و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب
علیه و علی اتباعه و شایعه المخلصین نقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتأخرین مجتهد کور از بحار الانوار حضرت
حوض بن ابیاط مروت قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليحيي من قوم من اوصياء
من اهل الغلبه و لك انتم مني ليمر قرا على الصراط فاذا رايتهم و راوتني و عرفتهم و عرفوني
اختلفوا ووني فاقول اي رب اخواني فقال ما تدرى ما احدثوا بعدك اهتم اذ تدر
على اذ بارهم حيث فارقتهم فاقول بعدا سمعنا و نسنته که زو فیتر است بجا قال القبول بجا که
بلایا که در و مقام حیث لفظ حسین بعدا و سمعنا بحرف عطف واقع است محالیا ترجمه این حدیث شریف زیبا و
مجتهد انرا گوش کن که ملا باقر مؤلف بجا میفرماید که من در کتاب سلیم یافته ام که گفته است که حضرت امیر علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که التبه خواهد آمد و روایت کرد که از اصحاب من که از اهل شرف منزه
بودند تا از اهل صراط بگذرند پس وقتیکه بینیم ایشان ایشان بینید مرا و ایشان با اسم ایشان ایشان را
نزدیک می کشید و از من جدا سازند پس خواهم گفت ای پروردگار اینها از من اند و باران من باشند پس من
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از توحید بدعتها ایجاد کردند تحقیق که ایشان گشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان میخافت کردی پس من خواهم گفت دور باد و دور باد انتهی بلفظه و در کتاب فی بعضی
نفس عیون بر اینهم قمی ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت ظاهرین مرویست که اوانت است که
على الحوض منكم رجال قد فعلن عني فاقول رب اخواني فقال يا محمد اهتم و قد
بعدا و غير اسمك فاقول سمعنا سمعنا و شيخ الامية رساله اعتقادات می نویسد
اعتقادنا في الحوض انه حق وان عرصته ما بين اكلة و صنعاء وهو النبي صلى الله

خواهد شد و درین لباس هم فی الحکله مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل طبعی را باید که معانی این باب را
 بر اجزای الفاظها و قیود و قیاساتش جدا و توجیه شماع و دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمعه شود و بر عیانت و با هم کمتر برین قیاس
 نظر فرموده حدیث حضرت امیر انظر فی انما قال و لا تنظر الی من قال عمل کن بدین آنکه چون کمالی عظیم از خدای
 این حدیث بر اهل تشیع وارد می شود یعنی القان چنینی بودن بعضی صحاب و علیان تعیین بعضی اصله بلکه اکثر ارکان را تعیین
 جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه معلوم فرزانان معین می گرد و مهابا کن فی الطفا فی این ناسره افواه خود را منع و زبانه
 و یکجای جوابها میدهند و ماکید و در علیه حی الجواب ان هذه الاحادیث و ردت فی حق الخلفاء
 الثلاثة و من تبعهم و و اساسهم و یجری فجرهم چنانچه بقوله حضرت ملا باقر مجلسی است لال الشان باری حدیثها
 دلیل روشن برین مدعات و نموده ان زجبات القلوب بر جا خویش گذار شش یافته و ملا محمد تقی صاحب
 در اربع صحاحه بلکه در الشان امام عظم علی در کشف الحق و دیگران در خیر ان مصداق این مرشد اند بلکه بر
 تقدم با حفظ این قسم عادت را جمعا فرادی به عیودت خلفا ثلثه و مخلصین اینها از کمال جسارت و دوری
 بساطه الحق یاد کرده اند تا باشد که الشان در تاویل آن مشغول شوند و در فکر جواب و رد و اعتراض متذکر شوند و حق
 از در و گیرانجا و انضی الی حق تعیین که قطعا استیصال مذمت معین بکنید جان است بدارند عیال امام عظم و کتاب
 مذکور باین لفاظ حسن ثبت فی المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روى الحمید فی
 الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحديث الثامن والعشرون من المتفق علیه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا فطركم على الحوض من ورح شرب
 من شرب لم يظلم ابدا و ليردن على اواءم اعرفهم و يعرفوني ثم يحال بنی و بنیهم فقال
 ابو حازم فسمع النعمان بن العيص وانا احدهم هذا الحديث فقال هكذا سمعت سهلا
 يقول قال فقلت نعم قال فهدد علي بن سعيد الخدري سمعته يزيد فيقول انهم مروا مني فقال
 انا لم اجد في ما اخذوا بعد اذ فاقول مستحقا مستحقا لمن بدل بعد اذ روايت و كبري
 اذ كان علام اهل سنت مشغول شد و گفته روى الحمید فی الجمع بین الصحیحین

فَيُحَدِّثُهُمْ ذَاتَ الشَّامِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ اصْبِرْ لِي نَيْقًا لَكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدُ تَوَالِدِكَ فَأَقُولُ
كَمَا قَالَ عَبْدُ الصَّلَاحِ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّفِيقَ
عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَنْ تَعَذِّبَهُمْ فَأَنْهَمُ عَبْدًا لَكَ قَالَ فَيَقَالُ لِي فَأَهْمُ لَمْ يَزَلُوا مُقَرَّبِينَ عَلَيَّ
أَعْقَابَهُمْ مُنْذُ فَأَرْفَهُمْ فِي أَجْمَعِ بَيْنَ الصَّخْرَيْنِ الصَّافِي الْأَصْفَى فِي الْحَدِيثِ السَّلَاحِ وَالسَّيْرِ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ
مِنْ مُلْتَقَى عَلَيْهِ فِي مُسْنَدِي هَمْدٍ مِنْ عَدَّةٍ طَرَفٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَا أَنَا
فَائِدَةٌ إِذَا مَرَرْتُ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلُمُّوا فَخُذْتُ لِي أَيْ فَقَالَ
إِلَّا النَّارَ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا سَأَلْتُهُمْ قَالَ لَوْ أَنَّكَ وَأَبْعَدُكَ عَلَى آذَانِهِمُ الْهَقَرُ عَلَى فَلَا
أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَلَالِ النَّعِيمِ وَبُيُوتِ الْخَيْثِ تَبَاوَتْ لَيْسَ بِكَ كَثْرَ صَحَابِ الْإِسْطِ
أَنْتَ لِفَيْطَةِ تَبَاوَتْ خَرَبِينَ دِكْرِي مِنْ قَبْلِ قَالِ نَمُوهُ أَنْ تَقْطَعَ نَظْرًا زَائِدًا أَنْ كَرِهَ مِثْلُكُمْ كَمَا جَاءَ فِي
بِرَافِعِ بْنِ قُرَظٍ نَحْمُذُ مَا نَمُ بِلَا تَسْلِيَةٍ مِمَّا رَامِيَةً شَدِيدِينَ تَقَرُّ بِرِيقَانِ كَرِهَ مِثْلُكُمْ خَوَالِي جَادِي
بِهِمْ بَلْغَا ثَمَّةً وَاسْمُ الْإِسْطِ ثَانِي أَنْ تَكُنْ بَعْدَ خَالِ حَبَابِ سَوَاحِ عَمَالِ عِبَادِ اللَّهِ مَرْدُودًا سَنَدًا مَعْنَى
أَوَّلًا يَقُولُ بِنَاثِ الْخَيْثِ مَعْنَى أَقُولُ كَمَا قَالَ عَبْدُ الصَّلَاحِ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا لِأَيِّ
جَمْعِهِمْ حَضَرْتُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ تَوَفِّي خَالِي بَانِ بَاعْتِقَادِ الْوَسِيَّةِ حَبَابِ كَلِمَةِ اللَّهِ مُشْرِكًا بِاللَّهِ شَرِكًا
وَبَعْضِينَ خَلْفَانِي شَدِيدِينَ أَلِ سُنَّتِ كَرِهَ شَانِ ابْنُ بُوَيْرِ صَدِيقٍ بُوَيْرِ خَالِ حَتْمِي نَبَاةً تَرَدُّ كَرِهَ دُونَهُ جَانِ
شَفِيعِ الْمَنْعِينَ يَقُولُ بِنَاثِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَاحِبُ الْبَحَاوِيِّ خَصَّ هَذَا بِكُمْ لِيَسْمَعَ النَّصَّ
عَلَى الْمَرْمُومِينَ لِيُغْنِيَهُمْ وَلِيُعَادَهُ فَإِنْ فَعَلَ شَيْئًا كَرِهَ ذَلِكَ فَهَذَا نَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُمُ ظَاهِرًا أَيْضًا وَلِيَقْبَلْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ وَوَجَّهْتُ لَهُ تَرْجُمَةً
كَمَا أَنَّ حَكِيمَ بَعْضِ أَجْبَارِ ظَاهِرِ الْإِسْلَامِ مَخْصُوعِينَ كَسَمِيَّتِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ خَدَّاصِلِي لَدَيْهِ وَلَمْ يَضَرْ عَمَلًا
أَمِيرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَفِيعَهُ وَتَغْنِصُ عَمَالِ وَتَخَضَّرَتْ مَشْتَبَةً مَرَكَبِي بِنِ بُوَيْرِ تَقُولُ بِنِغْمَةٍ صَلَوَاتُ
عَلَيْهِ أَكْثَرُ وَكُمُ بِحَسَبِ مَرَدِّهِمْ كَأَنَّ حَكِيمَ الْإِسْلَامِ بِلَا مَرِي وَثَابِتِ نَيْتِ وَتَقْنِصُ حَسَبِ الْإِسْطِ

بر زنده و ثانیاً در خانه حدیث لفظ متردین صحیح موجود است و این نص است در اینکه این حدیث ثانیاً
 اخراعی از حدیث الصحابة کلمه جمعوا الا فلیکة بخلاف روت دارد گردیده و بنده هیچمان با و
 بی استند و می محض کتبت شیر ذیل و اشاعت حق لا ایل به یقینیه بر تبه بدیهی اولی واضح میگردد که سند
 و در باب باقر مجلسی که سابقاً از حیات القلوب انظار بجا رسقوله شده و همچنین احتجاج و مذممه بر صاحبان میسر
 خلفاء و در جمیع احکام حر و ذلیل قمار گرفته اند بدیهی بطلان است بلکه این حدیث در شان بعضی از کبرایان
 تشیع که بعضی از آنها بنابر ضغائن ویرینه و بعضی بحیث ضغائن کثرت خجسته و طمع زخارف کینه
 به وجه حدیث جعفری ترویج با نامت بلا فصل ملاحظه و حقیقت آنجا بطلان خلافاً صبیح متغلب بر سبیل
 مصداق خاص حقیقه شدند و در کلام صدق التیام ایمه علام لعیب گو ساله پرستی و دراز دستی معیوب
 گردیدند و برفقت علوی سترشیدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال سبجی تفصیل انشاء الله
 الکبیر المتعال و اردت بجا به ابو بکر و عمر و عثمان و من یقوم مقامهم در چه حساب اند و این مراتب فیجبه
 که حدیث المحض بن وایت سلیم بن قیس طائی و مانند او بران لالت و ادخار باکی حاصل بوده و انظر الی
 ما اتیک بعین الانصاف بر نیاعل الجدل و الا عیساف غیر ناظر الی قوله بطلان القائل
 بلنا قد اوقاة الدلائل فاقول الما اذ عاء ارتداد الخلفاء و من یبیل لیم نظر الی الله
 الحدیث و الطباقه علیهم ففریه بکافر یقه چه جواهر الفاظ این حدیث و قیودیکه در آن سر و است
 ازین راوه معرض و آبی است و روایات مامیه که درباره خلفائی ثلثه بصوخیالیه علمای شاعیه
 و حتی سمانی و احادیث رسول بانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و بطلوب قصیر
 هیچمان اوله و بر این بشمار قائم است بر اندکی از بسیار اکتفا میرود و دلیل اول لفظ لیجین قوم من
 اصحابی است که در صد حدیث کتاب سلیم بن قیس طائی واقع شده آن بابی نام دارد و ازینکه اصحاب روت
 مراد باشند چاره و حال خالی نیست از اصحاب عی ف نام که یار و صاحب نبی و دنیوی میگویند مراد باشد
 با عرف خاص یعنی شریع و بدیهی است که بمنی اول اطلاق بن لفظ بر اهل روت درست نیست چه

این عداوت سعاد و ارباب عداوت و اتفاق بودند و بصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله یافتند و انواع مکر و حیل و قسام خیل و طعن بر می قتل جفا بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میساختند که در هر روز بر روی او یا منقر یا امانیه طعام سروانام بکار برزند و در غزوه تبوک با شخص وقت معاد و راه کمال است و عداوت سید و زبیر با حق سبحانه و تعالی جان بار بار شوتهند پس آنحضرت البتة از صحبت و نیکی بلکه و نبوی نیز محروم شدند و در مقام بعضی از روایات مشار البها تصریح می کنند و از ترجمه بحار توهم کابره را دفع می نمایند و تفسیر عیاش روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از موت مسموم شد تحقیق که آن وزن یعنی عاشره و خفصه هر خوراندند با حضرت پس ما گفتیم که آن وزن پدران آنحضرت ابو بکر و عمر و بنی خلد استند انهمی و برین روایت متوفت بلکه تفسیر کور در تفسیر خود از همان عالمی مقام بر ایت حسن بن شهاب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلب نقل کرده و در باب مکر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن آنحضرت وقت معاد و از سفر مذکور روایات عجیبه را بنان شیخ طبرسی صدوق شیخ صدوق دارند که در آن طولانی خبری که فانی که از آنجمله است شیخ اول است که چون حضرت سید قبول صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود و در آن راه دوازده نفر از منافقان در عقبه نجین شدند که آنحضرت را ملاک کنند پس جبریل نازل شد و خطبانیان حضرت را ندیدند که آنحضرت را که نفرستد کسی که برومی شران ایشان بزنند و برگردانند و در آن شب یا شتر آنحضرت را بکشید و خدیفه از عقب آمد پس حضرت خدیفه را گفت که بزنی شران بخار که بر عقبه استاده اند چون خدیفه آنها را دور کرد و بخدمت حضرت آمد حضرت پرسید ناخانی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت فرمود که فلان فلان فلان بودند و او را قتل من باشند الی آخر الروایة الموضوعة لبطولها و از آنجمله است شیخ ثانی است که شیخ المشیخ لقب است پسندمتر از خدیفه بن الیمان که آنها با قید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمدند و گامیک از جناب تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابو بکر و عمر و معویه ابوسفیان و معویه و طلحه و محمد بن قاص و ابوعبیده بن جراح و ابوالاعور و غیره بن شعبه سالم مولای ابو خدیفه و خالد بن ولید

و محمد بن عاصم و ابو موسی اشعر و جده الرحمن بن عوف و ابی نفیس امام حسن عسکری علیه السلام و دیگران
معتبر و امامیه که در دنیا صاحب کارالانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن و در اختصار و عجا
تھا متھا و غرائب قصصھا مثل اندکیست که از عهد مذکاران تواند برآمد چشمنها می ناطرن از مطالع
بر آب بلکه قلوب متعین اندازد که آن غنایست با بحله اصول موضوعه امامیه لشیان را بمعنی اول صحاب
نمی توان گفت و علی بن القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر متریدان زنیهار صادق نمی آید

چون در نبوت موت علی الاسلام شرط است و در اینجا حضرت ادا انضمام اخبار امامیت علی الکفر تحقیقی میگردد
و در بحث خون بها سبب تدا و معاوات مرآتوی واجب میداند و محمد فی النار عقاید میکند و چنانچه گشت
و شریف تفسیر علم الکلام طائفه نیز با عراف مجلسی در حق البقیع همین جاده می نماید و بصیح کفر دارند او شیعه
خلاصه ایاد امامیه نماید و آنانکه فی الحکله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر تناقض و نهایت تعویلا
شان همین و آدمی شد چنانچه بر ناطرن این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی است که عمت
معنی مناسبت معنی لغوی قرار دهند بلکه البته تاخذ شر از کتاب سنت و احب است پس منقول شرعی

شرع است و بی صرف صراف خلاف آن مراد نتوان گرفت و نبوت معنی ثانی املی بالمراد خواهد
بود و در حدیثی که المیزان فی الذین حرّفوا آیت بدست سید المرسلین و حرّفوا آيات
القرآن المبین و بدلوا شعاثر الدین و سلكوا مسلك البلیس للعیین غیر مخالف علی
اهل الحق و البقیع گما بدینگاه هر گاه در معنی صحاب اهل و ضایق نمی آید اما محاله جامع از صحاب بدین
بالملاحظ امر او خوانند بود که بر سنده امامیه مناقب و محامد آنها علی و س الناس جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه معنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و خدیفه و ابن مسعود و غیره
و الشهادتین عامر بن ابی الدرداء و سعد بن عباد و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان
کسان که باقر مجلسی مثال و اندیشیده اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یارب صحابی مراد مؤمنین
بشیر و نذر شرع است و با مجوسین آن را دیگرست که اعتقاد بر علی اکرم سید الملوک

ایشان بتواند بواسطه اتباع ایشان دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند مبعوث میشوند در روز
 قیامت که سینه و تشنه با راهی سیاه و شقاوت و تعب غذا شدیدی است هر جمعی علی اسان المجلسی اکنون
 احتمال القیاس است با برمی حد از منین هم معنی نداشته باشد چه جافص خاتم سالت نیز از سطل
 و کلمات این هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده و در تفسیر تفسیر کبیر یوم
 تبصیر و سجود و سجود و سجود نقل کرده و گفته اند که حدیثی از ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
 عن عثمان بن هاشم عن مالک بن فضال عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآية يوم تبصرون
 وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يرد على امتي يوم القيمة على خمس
 رايات قرآنية مع عمل هذه الامم فاسألهم ما فعلتم بالتقدين من بعد فيقولوا اما اكبر
 فخرناه ونبذناه وراء ظهورنا واما الاصف فعاذ بناه وارضناه وظلمناه فاقول ردوا
 الى النار ظمنا مظمين مسود وجوهكم ثم يرد على راية فرعون هذه الامم فاقول لهم
 ما فعلتم بالتقدين من بعد فيقولون اما اكبر فخرناه ومرتقناه وخالفناه واما الاصف
 فعاذ بناه الى اخرها يكلفه معنى ابو ذر عن ابی عن سكونه که چون یکم یوم تبصرون و
 تسود وجوه نازل شد چنانچه بر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیرش فرمود که وارد خواهد شد برین است برین روز
 قیامت همراه پنج رایت نشان اول است که ساله این است خواهد بود و خواهد رسید که بعد از من تقیدین معاملة
 خواهند گفت که اکثر تقیدین که قرآن مجید یقین کردیم و پس ایشانند اختیم و کوجا که این است بودند دشمن
 و دشمنیم و مورد انواع ظلم و جفا ستیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه و پشید
 باز رایت فرعون این است خواهد رسید و همین کلمات و زبان خواهد آمد الی آخره یا ان الی بجا و المقلب
 اسان الصاوقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث و استماع شفا نیز جاری است به صراحت از ان معلوم
 شد که چنانچه سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ اند
 خواهد نمود و در مقابل حادثه یک است از همین روایت است ملا باقر مجلسی در حق یقین از

امام صادق عليه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 خواهم بود بر تکیه ما دور میکنم از حضور خود و دشمنان خود را و نیز درین کتاب بار آورده است که این کرمین نازل
 شده بود که با محمد یا علی الهیاء و آنکه کمال کار عینید و ازین باب است حدیثی که در کمال الزبارة از امام صادق
 علیه السلام مروی است قال لما أسس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكة وملكها قال ان الله مخبرك في ثلاث ينظر
 كيف صبرك قال أسسك ههنا وهاهنا في قوة على الصبر إليك فما هن قبل ولكن الجوع والآنارة
 على نفسك وعلى اهليك أهل الحاح قال قبلت يا رب رضيت وسكنت فمناك التوفيق والصبر
 وأما الثانية فالشكر ذكركم الشكر وبذلك محبتك في وعاربه أهل الكفر بآل
 ونفسك الصبر على ما يصيبك منهم من لاذي من أهل النفاق ولا لم في الحرب والفرار
 قال يا رب قبلت ورضيت وسكنت فمناك التوفيق والصبر والثالثة فما ليقل أهل
 بيتك من بعدكم من القتل ما أنزل فيك من أمرك الشتم والتصديق والتوحيج و
 الحزن والجهد والظلم وأخذ ذلك القتل فقال يا رب سكت وقبلت فمناك التوفيق وأما ابتداء
 قتلهم ومحرّم ووحيد حصه من نصيب الذي جعله لها ونصيب في حامل ويحل على
 حرمها ومنزّلها غير ذلك ثم عيشها هو أن دخل ثم لا تجد ما ناعا ويطرح ما في بطنها من
 الصبر ثموت من ذلك الصبر قلت يا الله وإنا إليه راجعون إلى أن قال أما ابتداء
 فإني أوقفها عند عرشى فقال لها إن الله قد حكمك فخلقهم من ظلمك وظلمك ولدك فحكمك
 فبها بما أحببت فإني أجزي حكمك فيهم فاشهد العرش فاذا وقفتم من ظلمها أمرت إلى
 النار فيقول لها ألم واحسرتا على ما فرطت حينئذ الله ويتهنئ الكفرة ويحس الظالم على يد الله بالبين
 اتخذت مع الرسول سبيلا يا ويلتي ليتني لم أنخذ فلانا حظي لا وازين آيت ما نذ أقاب نصف النسا
 هو يد أو أشكارد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را چون شب معراج قرب الهمی زاید الوصف دست او همرا
 وقت از غصبت و محرومی جناب لایت و ظلم و جور و حق آن سخن امامت و شتم شدن

و راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و توفیق شدن فدک و ما تعلق پیدا و ضربات نازیبا نه و سقط شدن بحسن
 و موت آنجناب بجهت این سانحه همداران مانده تفصیل تمام خبر داده و فحوائی خاتمه انجیث طول المذلل
 آنست که جناب قدس احدیت همداران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون محبت را نزد یک
 عرش عظیم کمال غرّت و تعظیم جادوم و در حق ظالمین و عاصبین حقوق و احکام سازم و اختیار کلی بدست
 او سپارم پس بجزر حصول اختیار حکم فرماید که اینها را از او ترید فرخ اندازید و با اصحاب عیسی
 سازید آن وقت ظالمین و عاصبین کلمات حسرت افسوس زبان زد دوستی باکم کنند و دست بدین
 اکل زنده ابو بکر صدیق بطریق روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را بخل
 نکردم و محبت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردم و طلبا بخدشت و کیا شریفی من
 و ملا مجلسی حضرت مولف اصحاب النماست که شفاعت خلفائش و انصاف و جوانیشان بلفظ یارب
 اصحابی صحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
 جناب فضل الانبیا با فاطمه زهراست بلکه حکم خدای تعالی زیر آنکه او تعلیمین و ظالمین و عاصبین و عیسی
 و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن عذاب نجات می بخشند و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
 باره خلفا فاطمه زهرا و علم از خویش حکم ساخته و معامله عاصبین خلاف را بطور او گذاشته و اولی الامر
 بر طبق اخبار الهی که قطعاً و یقیناً حشر و خاشاک دروغ را در آن بدخلی نیست حکم بدخوال ایشان در روز
 خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قابل شوند که جناب شفیع المذنبین که در دنیا هیچ
 مقامی سهولت نمود و از نسیان مبرا نموده بوده لیکن در قیامت که حجاب ده هیولان کلاه از میان برخیزد و
 اشعه دامنش که از نور نور بر چاک هر یکی را از مومنین امیه طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین بهاستبد
 البینین کمال نورانیت دنیا بر انگیزد و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و شیا محضیه مثل مالک و ابراهیم
 مانند محسوسات و غیره گردانند اینهمه علوم اخبار از دهن شریف حتمه للعالمین فدا شده باشد و این مصدق هم
 هیچ و وازاله نمی توان کرد و بار خدا با مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و خدش

در بیان آن زند تفسیری و مانی خویش را از آفات مصائب این بجات بحکم الخلق متیشت بکل حشیش منحصراً
 در نیمه پدید آید لیکن کسری جلالت لشکران لغت قرآن مجید بابا حقیقه است لطیف جاودانی را در
 حضرت امامیه کو معقد آن از دل نباشند تلاوت خواهم نمود که ان الذین سبققت لهم من الحسنة
 اولئک علیها مبعدون لا یسمعون بحسبنا و هم فیما اشتھت انفسهم خالدون
 لا یحزنهم الفرج الکبیر و تلکھم الملائکة هذا ایاکم الذین کنتم توعدون
 خدوها حضرت مہبط وحی رب العالمین بیا در وقتیکه بر حوض کوثر باشند دمت خود را از شرش
 سیرافرایند از بول مستی و خوف از لکه عت در این ان چه نام توان برد نمود باسد من الایام القاه
 والنفوس الکاسدة والنساء اللعنا و آیات دیگر در ذیل لیل چهارم رب قم خواهد پذیرفت و لیل
 سوم تصغیر اصحاب است که در نیمه سلیم که نزد فقیه است موجود کما اثرت الیسا بقا و ظاہر عبارت
 فاضل جالسی رصوارم نیز مشعر تصغیر است علاوه بر ان بعضی از متاخرین کج افادات شان از مسلمان
 طرفین بر عم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفین بایشان با عتراف حضرت امیر
 ائمه چون مقام شفاعت دعوات که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه که احب ما الکی است با جنات
 بیایم شکم جناب یزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس انجا تقلیل عدد چه ضرورت دارد مگر جنش این بود
 که اینها چند کلل اصحاب اند اگر کثرت می بودند کمتر از اینها بر تو و شوار می بود یا من بخیر است چون
 قلیل اند بیا مژ و التبع عافی با منی ضایع خواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب الشہادۃ است حجت اشاره
 بتقلیل و تکثیر عدد حدیث نیست مگر اینکه مثل لفظ بانی که معنی تصغیر است و باشد جناب سالما استغفار
 و استعطاف بکلمه تصغیر ذکر کردند جلوس شد که تخمین از اینها نزد حضرت امامیه در عطف و شفقت بود حالیا
 مذکور شد که قبل ازین که روایت از حکم بوجوب قبل ایشان منصف بودن اینها در شکر محل حکام در دنیا
 و آخرت جمیعاً و فی القیمۃ فقط که بیا تواند کرد و این صریح محاذی با جناب است واقع شد که مخلصین انار را
 الیہ آتند که در شکر غیر شکرست همراه خود برند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

و تجویز کردند که ملائکه عذاب موکلین عقاب برده ناموس آنهار و عرصات قیامت زنده و هرگاه حجتا پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم قبر شیخین را بخوار فاضل الاوار خویش رسانند باشند تا عذاب الهی ایشان قوت یابد
 فرماید خواجه حضرت ملا باقر مجلسی بعضی از مصنفان خود افاده فرموده پس عجب است وقت نقیض آنها بدو فرج که
 بالبدن لک منتهای آرزوی شریف بود شفاعت مستعد شوند ان شاء الله تعالی عجب اینها که اصول امامیه را
 نیک دیده و بر محبت نبی مانده از جناب شفیع العالین صلی الله علیه و سلم این مضمون را حاوی نامیه بود
 و شفاعت رسیده که هر که با این بیت من مخالفت نماید خواهد کرد و غضب الهی حقوق خواهد بود و اندک ظلم
 جو در باره ایشان خواهد داشت من از وزیرم اوستحق عذاب الهی است روز قیامت خصوص
 متوجه خواهم شد و هرگز شفاعت نخواهم پرداخت در مقام برکد و حرف از ان حادث تصریح میکنم
 باید داشت که ملا سلطان حسین کتاب عقبات الاخره که در بیاض اش جمع احادیث قطعی آمده
 از ائمه علیهم السلام نقل کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند قال علیه السلام
 قُتِلَ الْمُقَامُ لِكُلِّ مَنْ تَشَفَّعْتُ لَكَ فِيهِ الْكِبَارُونَ اَمْتِي فَيُشَفَّعَنِي اللَّهُ فِيهِمْ وَ اللَّهُ
 لَا تَشَفَّعْتُ فِيمَنْ اَذَى ذِرَّتِي اِنْ تَرَى بِلَفْظِهِ نِسْ اِحْدَيْتَ عَوْضِ رِشَانِ خَلْفَانِي نَاسِ بَرَابِ وَ
 پوشد کذا بعد از الصادق لازم آید چنانکه متکلمین در مذمت بعضی از صوفیه تصریح کرده اند و این محکم احادیث
 موضوع مفسر می گردد پس از سال هر چه خواهد خیار فرماید و عجب است از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابه مذکورین
 در جات زنده گردید و بنیاد جنت و نخل شفاعت را خرت گمان نبرد و جناب پیغمبر اشرف البریه
 زعم امامیه بقدر علم نداشته باشد دلیل چهارم لفظ لا تدع یعنی جانا خلاق عالم روایت ملا
 مجلسی علی بن ابی طالب من شیخ سلیم و حیات القلوب و شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی دانی که آنها چه بگویند
 بروی کما آوید و این کلام نفی علم و روایت بخوابد باره احد این صحابا نص است و کذب توغالی من و کذب
 علو اکبر احد از متکلمین بکلمه اسلام تجویز کرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احدی از اصحاب
 نبود و این امر خلا ضروری مذمت میست زیرا که علم جناب افضل ازین تفصیل هر چه تمام تر خیر است

و کلیات حال غاصبین موعومی امامیه افر گرفته بود و با اعلام انجذاب اهل بیت طاهرین باین مقامات
 خیر یافتند لکن خلفائی شمره را باشند همین مخدور و عود میکند؛ و لازم باطل عند جمیع المبلین فالملزوم مثله
 از روایات مندرجین موعو سابقا و آقا و کلام بنده اقل اخلیقه گذشته است و هنوز دلایل بسیار در روایات مندرج
 بیشمار و ذهاب میوه موجود است بر روم خدا که تمام این عجا که نافعه مرتعی و ملحوظ است تبرکات بعد
 و وارده نام چهارده مصدوم کتافی نام و اول ذکر روایات تفسیر اهل بیت که استاد کلینی جامع است که امر
 مرآی می گرایم حدیث اول از ابو عبد الله صادق علیه السلام و عبارتش بعد ضرورت این است
 اَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا فَعِلْمُوْا اِنَّهُ لَخَبْرٌ مِنْ تَحْتِمْ یَعْنِیْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّهِ السَّلَامُ کَمَا اخْبَرَهُ الرَّسُوْلُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
 وَآلِہٖ وَسَلَّمَ وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فَعِلْمُوْا مَا ذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهَذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّرَحِمَ اللّٰهُ
 عَلَیْہُمْ قَوْلًا وَمَا یُضِلُّکُمْ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ الَّذِیْنَ یَقْضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِہٖ فِیْ سَیْرِ
 عَلَیْہِ السَّلَامُ وَیَقْطَعُوْنَ مَا اٰمَرَ اللّٰهُ بِہٖ اَنْ یُّوْصَلَ بِہٖ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ وَیَفْسِدُوْنَ
 فِی الْاَرْضِ وَلِذٰلِکَ هُمْ الْخٰسِرُوْنَ وَصَدِیْقِیْہٖ ہر چند بعد عا این فصل تعاقب ندارد مگر چون باب وین
 ہم مطالبه آن بعضی یقین تو اند و بد که بنده است بهای طبعین مثل ابواب و دروازه و بر این طاهرین مجاله
 آن عبارت بنمایم عَنِ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَنَّ هٰذَا الْمَثَلَ یَعْنِیْ اَنَّ اللّٰہَ لَا یَسْتَحْبِبُّ اَنْ یُّضِلَّ
 مَثَلًا مَا بَعُوْضَہٗ فَمَا فَوْقَہَا صَرَّیْہُ اللّٰہُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فَالْبَعُوْضَہُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْہِ السَّلَامُ
 وَمَا فَوْقَہَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ یَضِیْعُ مَعَاوِلَہٗ حَضْرَتِ مَام صَادِق عَلَیْہِ السَّلَامُ فَمَا یَدَّکِرُ
 حَقِّ سَجَانَد و تَعَالٰی اَرْشِدُہٗ حَضْرَتِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ و از ما فوق آن جناب سالتاب است و دلیل این موعو فصل نام
 موصو همین است که مقصود قول و تعالی از الذین آمنوا امیر المؤمنین است و مطلوب اما الذین کفروا
 فاصحابین غفلت اند که امر سجان لد قرآن برین خوش بیانی ناچه موعو لطیف و دلیل متین است که موعو
 سرید و الا این طاهرین که جمعین با خصوص جناب امیر المؤمنین سید المرسلین بر امامیه مبارک حضرت
 با این حدیث آن جناب عیان است که حاجت بیان داشته باشد اگر این قسم تفسیر اهل حق در کتاب معتد دین

و ذوالنورین لقب نمودند حدیث ششم آنکه صدق گفتند من امن به امیرالمؤمنین و سلمان و ابو
 ذر و عمار را نه مورد و منم موجد عله و کفی محمد سید عالم متصدیان علم باطله می باشند حد
 هفتم آنکه آیت هایتان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم اذادوا و الکفر
 کمیکر الله لیخطفهم و لا یهدیهم سبیلا و شان ظالمین این است که با هم اتفاق نمودند خبیثه
 ملعونه نوشتند و عهد شتیاق گرفتند که خلافت ابد از اهل بیت ظاهرین منتهی باید کرد و خود را که است
 مسلط باید شد و در میان جبا آنسر و صلی الله علیه و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم النبیین
 و ارتداد ایشان برقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث ششم آنکه مورد قول و تعالی ان
 الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
 نؤمن ببعض و نکفر ببعض یریدون ان یتخذوا بینک سبیلا قومی است که
 به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیرالمؤمنین پیش آمدند و بدوا حد درین بدنامی
 حدیث ششم آنکه در آیت فان یریک فیهما لواءا اشاره با صحنه آنحضرت که قریش
 بودند و از سبب امیرالمؤمنین انکار مطعون نمودند و مورد قتل و کتله ها قوا کینوا و کافرین شیعہ نجبا
 اند حدیث ششم آنکه مورد قول و تعالی و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
 نؤمن ببعض و نکفر ببعض یریدون ان یتخذوا بینک سبیلا قومی است که با هم اتفاق نمودند خبیثه
 ملعونه نوشتند و عهد شتیاق گرفتند که خلافت ابد از اهل بیت ظاهرین منتهی باید کرد و خود را که است
 مسلط باید شد و در میان جبا آنسر و صلی الله علیه و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم النبیین
 و ارتداد ایشان برقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث ششم آنکه مورد قول و تعالی ان
 الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
 نؤمن ببعض و نکفر ببعض یریدون ان یتخذوا بینک سبیلا قومی است که با هم اتفاق نمودند خبیثه
 ملعونه نوشتند و عهد شتیاق گرفتند که خلافت ابد از اهل بیت ظاهرین منتهی باید کرد و خود را که است
 مسلط باید شد و در میان جبا آنسر و صلی الله علیه و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم النبیین
 و ارتداد ایشان برقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث ششم آنکه مورد قول و تعالی ان

که از جمله آنها خلفا باشند عیاداً باشد و لفظ حدیث مفری این است الفلق حبس جهنم تبعه
اهل النار و بنی قحریه سال الله ان یاذن له ان یتفسد ذن له فتفسد اخر وجهه
قال و فذلک البحر صندوق من نار یتعوخ منه اهل ذلک البحر من حر ذلک الصندوق
وهو التابوت فی ذلک التابوت ستة من الاولاد ستة من الاخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و هو ذلک الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون مؤمن السکاة
الذی اتخذ العجل الذی هو الیهو و الذی نصل للتصاریخ و اما الستة من الاخرین فوهل و ل
والتانی و الثالث و الرابع و صاحب الخراج و ابن علی علیه السلام و ابی دهر و ابی دهر و ابی دهر
و قول و ما اوظفکما فی بحر بحی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحابا ظمأ
بعضها و بعضها اخرج بیده لم یکدر اراها و من لم یجعل الله له نورا لعله من نور
خليفة اول نانی مستند مقصور فی بحر بحی یغشیه موج خلیفه ثالث مستند فوقه موج بطریق
است ما ظمأ بعضها فوق بعضهما و من نبی امیر او گرفته اند اذ اخرج بیده و شان طایفه فقهه او
الی آخر الروایة مخفی مانده چون صدیق این حادثه در تفسیر با شاد و امام حق ناظرون حضرت صادق علیه السلام را و از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذر باشند حالیا از حضرت امامیه تشبیه خلفا
راشدین کراصفها کبار هر چه زهرهات و خرافات سر زدن عنایت است محل شک و شکایت لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب غراب بجز موج و سحافتی است شعر مشهور خواجه حافظ شیرازی اگر درین مقام
طور انشا و گفتند سپاس نایب شعر فرقی است از بعضی که ظلمات جا است اما آنکه منعش
اکبر است و فاعبر و ابی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجاب این تشبیهات اصلند فی باب غریبه
که گویند هر دو جناب مثل گیس و زاغ از جهل که تمیز نبودند و این مشاکلت باعث تشبیه جبریل و امیر
موسس که میکند و مال و ابیات امیر قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بدلیل که بر زبان امامیه
و تفتیه کمتر از نوبت و خارج نباشند میگرداند و آنچه بعضی از اکابر مکررین تضعیف این تشبیهات است و

علم را رنج کرده نبوی قانون مخالف جنات و دوزخ و قیل و غیرت بدتر از گناه ماست از آنچه سوداوی
 طلبان نیز که از ان لازم می آید که جامع تفسیر معصومین است و کلینی علی بن ابراهیم قمی راجع به این
 ائمه و محققان الفاظ و معانی این بزرگان باشد و آنچه در تفسیر ائمه حسن و حسین علیه السلام که در تالیفات
 و لایات و کما عرفت من قبل مخفی نیست و در روایاتی که قبلاً ذکر شد و علیاً علیه السلام آن بعضی نقل
 مولا که تکریم نعم البعوضه علی و ان ما فوقها و هو الذی با محمد رسول الله صلى الله عليه و آله
 فقال لباقی علیه السلام سمع هو لا شیء لم یضعوه علی وجهه اما کار رسول الله صلى الله عليه و آله
 علیه و آله فاعدا ذات یوم و علی علیه السلام اذا سمع قال لا یقول ما شاء الله و شاء محمد و
 سمع الحریق قول ما شاء الله و شاء علی فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا تقرنوا محمداً و علیاً
 بالله عز و جل و لكن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ثم مشیة الله هی لقا
 الی لا تشاؤ و لا تکافی و لا تدانی و ما محمد رسول الله فی الله و فی قدرته الا کذا بابه تطیر فی هذه
 الممالک لو اسعوا و ما علی فی الله و فی قدرته الا کعبوضه فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
 علی محمد و علی الفضل الذی لا یفیه فضل الله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی اخره هذا ما قال
 رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فی ذکر الذی باری البعوضه فی هذا المكان فلا یدخل فی قوله
 ان الله یتسبیح ان یضرب مثلاً ما البعوضه بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غایت آن اصول
 روایات است که در این برسم کرده و قرأت خود را با سامی نه که آن طبع برین نسبت کرده اند و تعلیه با طبع
 مصداق مرکب که فی هذه اعمی و هو فی الاخره اعمی و اصل سبیل اندیشی می شود و او و
 اهل حق از پیشگاه الهی سبیده اند با خصوص این بیچ میدان و این است که در آثار اقراریه
 الفاظی ضافه میکنیم که دلالت بر این دارد که اینهمه از قرأت و تلبیس اکابر قوم است و او باری تعالی است
 نبوی قطعاً و یقیناً با کینه است بر بغایت از بدی و چون گفتند و حاصل است و الحمد لله علی ذلک باطل
 اجماع و این دوازده گانه که در غالب جمع و تلیف و در انداز تفسیر اهل بیت است که بر حرازان کتاب

اتفاق شد و اگر بغور و اسعان ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس المتعلّیین و اهل
 کلین در هر مقام که لفظ کفر و شرک ارتداد در آیات قرآنی استعمال یافته خلاف اهل الحق و بصیرت و عقیده
 شیخ شایخ الکلینی الا عورتانها ما جهای حلقه را شدند که بنیاد کفر و ارتداد از دستهایشان منهدم
 بروایات مقتضیات از جانب معصومین ذکر ساخته و این حدیث که بزبان قلم رفت و در این باب مندرج
 اگرچه اکثرش زعم او از ائمه الهیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بصریحات قوم از جناب خاتم نبیین
 ما خودست و وراثه باین بزرگان رسیده پس اعتقاد شیعه علم تفصیل بنمیر صلی الله علیه و آله و سلم درباره
 میثاق و بیعتات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذ الله ثابت خواهد بود و الا لازم آید که ابوالجواد
 و مثالش که با نقاب ابالیست و شیاطین لقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول رب العالمین
 پیشوا می بیل + امین خدا بمطهر جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشند و این نزد احدی افاضی و ادانی
 بحسب ظاهر مسلم الثبوت اگرچه حضرت قدوة البشرین المذکرین روایات امام الائمه ایشان مثل ذی
 و عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیل چگونه قول خدا
 عزوجل لا تدربن احد ثوابکم بخلاف طاعتی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجل بدیه است اکنون
 غمان شدی ز خانه ادر میدان استغفار بقیه روایات مطابق حد و موعود منقطع میسازم و در واد مذکار
 انما دیت میسازم حدیث سیر و سیم روایت ابن عباس است و بسبب طویل عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم
 فَقَوْلُ عِنْدَ ذَلِكَ بَارِئٌ قَدْ سَمِعْتُ الْحَكِيمَ وَسَرَّيْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَالْحَقُّ بَأَبِي فَكَيْفَ هَا اللَّهُ عَزَّ
 وَجَلَّ بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ عَلِمْتُ عَلَى خَيْرٍ مِنْ مَكْرُوبَةٍ مَعْمُومَةٍ مَقْصُودَةٍ
 فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَرَبِينَ ظَلَمُوا عَاقِبَ مَرْغَبِي وَذَلِكَ مِنْ أَدْبَارِهَا فَقَوْلُ الْمَلِكِ
 عِنْدَ ذَلِكَ كَمَا مَلَكَ مِنْ حُرِّ حَرِّهِ وَعِلَانِيَّةٍ وَانْعَسَدَ كُتُبُ بَنِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَرْبُ
 ظاهر خود را جمع فرمود و فضائل ایشان را شاد نمود و آنچه بر آنها از دست اعداء عبا عتاب گذشته بود
 از آن خبر داد و درباره جناب سید الفاروقین امور را بر شمرده که چون نقاب آلام لغایت مقصود رسد

و ایند نامی قوم بر بقا و اهل بیت اجماع علیهم السلام من رب العباد باشتها اجماع فاطمه زهرا علیها
 کبریا عرض کند که خداوند اکنون از پیغمبر خود متعلق کن بر اهل بیت در کمال خزان غم و فکرت
 اورا غصه کرده باشند و او از استیضای شهادت رسیده نزد من حاضر شود پس منی عابد کنم که خدا یار و کن است
 قوی که در حق باره جگر من ظلم جوید و او هستند و حقوق و تلفت استحقاق پس ملاک من گنید و اناراجابت هر
 هرگاه جناب سید الشهدا ازین همه مواعظ باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرأ و لعن فرماید
 و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این ظلم مجمل مبدل شود و انجناب اینهمه که درت عباد
 و عداوت و بعضی باب شفاعت ایشان که مرتبت محکم بر بند و دنیا و شفقت و عطوفت که در باره
 فاطمی مرتضی و دست مبارک خود بر کند و اینو سبحان لا تدیری شاد نماید حد چهاردهم
 نیز روایت عبد الله عباس رضی الله عنهما که شیخ امام عظیم طوسی را مالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
 لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةَ بَكَوْ حَتَّى تَلَّتْ دُمُوعُهُ لَحِيَّتَهُ فَخَبِلَ
 يَارَسُولَ اللَّهِ مَا يَبْكِيكَ فَقَالَ بَكَى لِدُنِّي وَمَا يَصْنَعُ بِي شَرُّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
 بِفَاطِمَةَ بِنْتِي قَدْ ظَلِمْتُ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يَعْصِيهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
 فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 تَبْكِينَ يَا بِنْتِي فَقَالَ لَسْتُ بِكُمَا يَصْنَعُ بَعْدِي وَلَكِنْ أَنْبَأَكُنِي بِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 فَقَالَ لَهَا أَبْنَاهُ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ سُبِّرْ عَلَى الْحَقِّ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَنِي آدَمَ
 شل روایت اول و مجلد فتن از جابر است و باوز بلند میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از طرد و توجع
 و الام جناب سید علیها التحية و النوا و محدثات محدثین تفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارک
 حکایت فرمود حدیث پانزدهم روایت کتاب الی است ابوعلی موضوع خاوران است
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الصَّغِيرَانِ الَّتِي لَكَ فِي صُدُورِ مَنْ
 يُظْهِرُهُمَا لَا بَعْدَ مَوْتِي أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ الَّذِينَ عَنُوا ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم بِمَا نَزَّلَ یَا رَسُوْلَ اللہِ قَالَ خَبَرَنِی جِبْرِیْلُ عَلَیْہِ السَّلَامُ
 اَنْہُمْ ظَلَمُوْکَ وَیَمْنَعُوْکَ حَقَّہٗ وَیَقَاتِلُوْکَ وَیَقْتُلُوْکَ وَکَدَّہٗ وَیَظْلِمُوْکُمْ بَعْدَکَ وَایْحَہٗ
 وَاٰلِہٖتَہٗ بِرَبِّکَہٗ وَارْتَعَا وَجَابَ یَغْمِیْرُ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم غَاصِبِیْنَ حِلَّہٗ وَکَاتَمِیْنَ اٰیَاتِہٖی اَزْ جَمَاعَتِہٖ
 سُوْرَہٗ اَوَّلَکَ یَلْعَنُہُمُ اللہُ یَلْعَنُہُمُ اللہُ عَنُوْنَ یَحْسَبَانِ ہُوْنَدَ لَیْسَی سَتَحٰی لَعْنَتَہٗ اَبَدًا یَاشَدُّ اَزْ عَذَابِہٖ اَلْمِیْ خَبَا
 یَبَاسُہٗ وَبِی رُتْبَہٗ وَبِوَحٰی اَلْمِی وَتَظْلَمُ بِرَہْلِہٖ بِیْتِہٖ رَاکِنْدَ حَدِیْثِہٖ شَاہِدُہٗ مَہْمُورِہٗ دَرِہٖہَا کُنَاہِہٗ
 اَلْہُو سَعِیْدَہٗ رَسِیْتُہٗ مَضْمُونِہٗ اَلْفَاظِہٗ تَحْرِیْمِہٗ جَاہِہٗ رَاکِنْدَ کَلَمِہٗ دَاوُودِہٗ اَصْلِہٗ عَلَیہِ وَسَلَّم خُبْرَتِہٗ بِنِہٖ
 طَالِبِہٗ خَیْجَزِہٗ فَوْتِہٗ خَوَافِہٗ دِہٗ وَخَشَاہِہٗ نِکَہٗ اَزْ طَرَفِہٗ اَمِیْتُہٗ وَجُودِہٗ بِہٖ حَصْرَتِہٗ بِنِہٖ اَبِطَالِہٗ عَلَیْہِہٗ السَّلَامُ کَسِیْتُہٗ
 وَکَلَمْتُہٗ یَا رَسُوْلَ اللہِ سَکِیْمَہٗ اَزْ لَوْحِہٖ مِّنْ تَبَرُّدِہٖ قَرِیْبِہٗ غَوَیْشِہٖ مِّنْ تَابُوْدِہٖ مَصَافِیْہِہٖ کَہٗ یَا تُوْدِہٗ اَرَمَہٗ بِہٗ کَلَامِہٗ
 خَدَامِہٗ عَزِیْزِہٗ دَعَاکُنِہٗ کَہٗ مَرَاکِبِہٗ خُودِہٗ بِہٗ وَفُضِّلَہٗ مِّنْ تَابِہٖ بِہٖ سَیْرُہٗ خَدَاہٗ عَلَیہِہٗ اَلْہُو مَہْمُورِہٗ اَبَاہٗ اَوَّلِہٗ
 سِکَہٗ کَہٗ مِثْلِہٗ بِہٗ وَدَکَاہٗ خُودِہٗ کَہٗ اَزْ بَرَامِہٗ تَغْیِیْرِہٗ اَوَّلِہٗ مَرَحْمٰتِہٗ کَہٗ تَغْیِیْرِہٗ شَمْلِہٗ سِیْئِہٗ اَخْرَاقِہٗ وَازْخِیْدِہٗ
 ہَمَاہٗ اَنْ شَاہِدِہٗ کَہٗ دَرِہٗ عَقْدَاہٗ رَسُوْلِہٗ اَلْعِبَادِہٗ اَوَّلِہٗ اَوَّلِہٗ بِیْتِہٗ کَہٗ شَہِدِہٗ بِہٖ فَوَعِہٗ تَغْیِیْرِہٗ اَنْ مَکْنُہٗ مَہْمُورِہٗ
 وَہِمِہٗ تَرُوْدِہٗ لَطُوْرِہٗ تَطْلُوْقِہٗ دَرِہٗ اَنْ کَبْجَالِہٖہٗ مَہْمُورِہٗ جَابِہٗ خُبْرَتِہٗ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم کَہْمِہٗ لَیْقَضِیْہِہٗ اَنْ اِطْلَاعِہٗ تَامِہٗ
 حَاصِلِہٗ ہُوْدِہٗ اَزْ مَطَالَعِہٗ شَاہِدِہٗ بِہٖ حَدِیْثِہٗ بِہٖ سَیْرِہٗ اَلْشَرِہٗ بِہٖ شَرِہٗ اَسْخَہٗ کَہٗ طَنُوْنِہٗ اَبِلِہٗ حَلَاکَہٗ مَضْمُونِہٗ اَبِلِہٗ
 تَجْمِیْرِہٗ سَاہِمِہٗ اَخْرَاجِہٗ شِخْنِہٗ ہُوْدِہٗ اَمِیْرِہٗ مَوْنِیْنِہٗ صِدِّہٗ رَاہِہٗ خَلَاہٗ شُوْدِہٗ بِہٗ اَزْ شَہِدِہٖہٗ مَجْرُومِہٗ کَہٗ دَرِہٗ سَبِہٗہٗ بِہٗ
 نِیْسِہٗ تَغْیِیْرِہٗ مَرَحْمٰتِہٗ خَاجِہٗ اَزْ قَبْعِہٗ ہَاہٗ عَیْنِہٗ مَجَاہِلِہٗ اَفْرِہٗ کَاہٗ جَاہِہٗہٗ حَدِیْثِہٗ مَقِیْمِہٗ ہَمَّہٗ اَزْ خُبْرَتِہٗ اَمِیْرِہٗ
 قَالَ بَنَیْنَا اَنَا وَفَاطِمَہٗ وَالحُسَیْنُ عَلَیْہِہٗ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم اِذَا اَلْفَتْ
 اَلْیَنَابِکَی فَقُلْتُ مَا یَسْکِیْکَ یَا رَسُوْلَ اللہِ فَقَالَ اَلْبِیُّ مَا یَصْنَعُ بِکُمْ بَعْدَ فُتْلَہٗ
 وَمَا ذَاکَ یَا رَسُوْلَ اللہِ قَالَ اَبُکَہٗ مِّنْ صَّمَاتِکَ عَلٰی لِقَاہٗ اِنِّ وَلَطَطِمْ فَاطِمَہٗ خَدَّہَا وَ
 طَعَنَہٗ الْحَسَنُ فِی الْفُجْزِہٗ وَالسَّیْمَ الَّذِیْ یُسْقٰی وَقَتْلَ الْحُسَیْنِ اَوَّہٗ اَوَّہٗ وَاِیْتِہٗ نَصْرِہٗ دَرِہٗہٗ
 اَنْ جَنَابِہٗ تَامِہٗ تَقَابِلِہٗ ظَلَمِہٗ وَبِہٗ اَدَاہٗ کَہٗ بِرُوْیَہٗ نَبِیْہٗہٗ فِی تَوَاقُفِہٗ ہُوْدِہٗ اَبِلِہٗ بِیْتِہٗ خُودِہٗ اَوَّلِہٗ اَوَّلِہٗ مَتَفَرِّہٗ

اندک اندک بر این امور واقف می نمود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
 بعد از این آید در معرض افترا خاک را هرگز از تباب بدخلی نمی نماند کما لا یخفی حدیث سیم در
 امام اعظم طوسی کتاب الی با عترت شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
 علی بن ابی طالب علیه السلام یقول انا اول من یحق یلک یلک الله عز وجل یوم
 القیامه لکنه لخصی یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول زود خدای تعالی جهت خصوصیت مخالفان
 خود را نو بر زمین خواهم زد بجان امیر خباب رضوی قسیم حنت و نابر دشمنی آنها پیش فاضی نو بر زمین
 مبارک بر زمین ندو خواهد که کمال جبهه و جبهه غلبه خویش را بدو و زبرد و سید المسلمین با وصف نبی علم
 تفصیل که در حقیقت علم رضوی در حجب آن مثل قطره در دریا و ذره از صحر است شفاعت آنها که در
 عطف و واقف شفت در باره شان مراد حدیث نور و سیم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
 که چون حضرت سول صلی الله علیه و سلم بلار علی رطت نمود و مردم کردند آنچه ابو بکر و عمر و ابو عبیده آمدند
 و مخاصمه کردند با انصار و محبت سیکه علی است گوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
 قریش احق اند بخلامت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و هاجران بهتر اند از شما زیرا که
 خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را الفضل داده است و حضرت سول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که امان از قریش اند سلمان گفت من فتم بخدست امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
 حضرت سول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
 که اعانت میکنم از غسل تو گفت جبریل پس عرض کرد که حضرت یحی است که بشوید جبریل میگردد اندان
 داد طاهر میگردد و چون از غسل و کس وضو فارغ شد مرا طلبید با او در وقت داد و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام
 را و عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عا کشته در آن حجره بود جبریل حشمت او را گرفت که آن نماز را بدین
 خصصت داد صحابه را کرده ده نفر داخل میشدند و بر دو حضرت ایستادند و علی علیه السلام را الله
 و ملائکته یصلون علی السیر را تا آخر بخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه

همه مهاجران انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان مکان نماز بود که اول
 کرده شد و اگر ایشان را خبر پیش طبع میکردند که ما است نماز را ابو بکر بکشد پس سلا گفت که من خبر دادم امیر المومنین را
 با آنچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم بحال ابو بکر بنیشت سه ساعت مردم ضعیف میشوند که
 بیکت و ما اوجیت کند و با هر دو دست با اوجیت میکند حضرت فرمود یا سلمان راستی که اول کسی که با اوجیت کرد
 و وقتیکه بنبر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بالا رفت که بود گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با اوجیت کرد بنبر
 سعد بن ابی عقیله و پس عمر پس سالم مولابی خلیفه پس از بن جل حضرت فرمود او را منگیوم اول کسی می گویم که بنبر
 با اوجیت کرد سلمان گفت نه انما اددیم مردی را که کعبه بر عضا خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
 و بسیار متعبد می نمود چون ابو بکر بنیشت اول او بالا رفت و کسیت و الحمد لله مردم تا تراد در نمک کان ایدم
 دست را بجا و دست را دراز کرد و با اوجیت کرد پس گفت این وزیت مثل روز آدم پس بنبر فرود آمد
 از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان راستی که بود گفتم نه و لیکن سخن او را بد آمد و چنان می نمود که شامت میکرد
 بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله علیه بنبر دادم را رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ابلیس سر کرده
 اصحاب بن حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول را بخلافت نصب کرد با مر خدا و خبر داد مردم را که من او را
 بالیشان از حاکمان ایشان امر کرد ایشان را که حاضران بجا بمان برسانند پس تابع آن بعین و متردان اصحاب
 او با او گفتند که این است مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و ما
 خود را بعد از پیغمبر نیستند پس شیطان عکین و مجنون گشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فرمود که چون من دنیا روم در ظلمه نبی ساعده یا ابو بکر بیعت خواهند کرد پس سجد خواهند آمد و اول کسی که بنبر من
 بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصوت پیر می رسد متعبد می چنین خواهد گفت پس بیرون آمد رفت و شیطان
 هر تابع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجد خواهند گفت که ای سید و بزرگاتوئی که آدم را از بهشت بدر کرد
 پس او در جواب خواهد گفت که که ام است اند که بعد از پیغمبر خود که راه نشاند شامی گفته که من ایشان را می دارم و
 چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده **وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ**

ظنه فالتبعوا الا فریقاً من المؤمنین یعنی تحقیق که دست کرد بریشان شیطان گمان خود را بر سر
 کردند و اگر گریه می نمودن این تهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقی المجاسی کتابه حق البصیر و الا ان
 حدیث برطلوب بیان است که حاجت بیان از حدیث هم و تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از حدیث
 امیر است بحسب طول عبارتش برطلوب صورت گرفته و می بد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 يا علي ان اصحاب موسى اتخذوا عجلاً من بعده وخالفوا خليفته و استخذا مني بعد
 عجل و خالفوني و انت خليفتي على هؤلاء الضاهون و الخ في اتخاذهم العجل الا
 فمن وافق و اطاعك فهو معي في الرفيق الا على و من اتخذ بعدى العجل و خالفك و لم
 يتب فاولئك مع الذين اتخذوا العجل زهرا موسى عليه السلام و كذبوا بي نار جهنم
 خالد بن محمد بن و ان حدیث هم در دعای سابق و لاحق حضرت است بر آنکه مدلولش نیست که با عجل
 افضل بشر است از غاصبین است و تخذین عمل سامری که بی تو از جهان فتنه در میان یکسان و منهم
 منطوق حدیث مرقوم است که این هر قوم با ضیاء علم نبود و درخ مخلص خواهند بود و اینها عین باطل
 با حجاب است و بدل علم بحقیقت و شان غیر این خصوصاً خاتم المرسلین منزه از آن حدیث است و هم
 روایت مناکشف الغم از جابر بن عبد الله انصار است قال دخلت فاطمة عليها السلام علي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكرات الموت فالتبست عليه ففزع عنه و افاق ثم
 قال يا بنية اني المظلومة بعد و اني المستضعفة بعد فمن اذال فقد اذاني و
 من غاظك فقد غاظني و من سرك فقد سرنی و من تركك فقد تركني و من جفاك
 فقد جفان و من وصلك فقد وصلني و من قطعك فقد قطعني و من اصفك فقد اصفني و من
 ظلمك فقد ظلمني و انك مني و انا منك و انت بضعة مني و روحی لتي بين جنبي كم و
 علي السلام الى الله اشكو اظالمك من امي ثم دخل الحسن و الحسين فانكبا على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و هما يبكيان و تقولان انفسنا انفسك الفداء يا رسول الله فذهب علي ليجيها

عنه رفع راسه اليه ثم قال اخي يسار واسمهما وكبر ودار واثر و
منهما فانهما مفتوحا بعد ظلم اوعدوا فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا
انت المظلوم بعدا وان اخصم من انت خصمه يوم القيمة وحدث نيزار بن يقطينه و
قريبه يدعا فقيرت تقربا تقدم زير الكه ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل و محمد فاطمه زهرا
العليها و انكه اندي اني عيني نديامي است و اضار او ازنا من جفامي و عيني جفامي است اينهم ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين غاصبين جهنم تو و بر و مي خدای غر و جل خواهم كرد و دشمن کسی خواهم بود كه دشمن او علی با
روز قیامت اينهم ارشاد فرمود است كه حضرت ازین سوره و حوادث بخوبی مطلع بود حدیث است و
دویم در كتاب مختصر از تصانیف حسن بن سلمان نقل از كتاب اللؤلؤ المستقیم
فی مناقب اهل البيت برایت عبد الله عباس و اینهم طولانی است مقام ضرورت را مخصوص
كه جناب پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه ای بن عباس اگر ملائكه مقربین انبیاء و مرسلین بشنوند بعضی
حق تعالی التبه الشیان و در قیامت اندازد عرض كردم كه حضرت کسی است كه و می دشمن را و فرمود بلی قومی را
من اند خیال دارند كه دست مستند و حالانكه هیچ نصیبی از اسلام بر ایشان نرود و تعالی مقصود نیست
عجب است كه خود ازین امور خبر دهند و روز قیامت مخاطب خطایا تدری شوند و عجب است انكه انبیاء
السلام در صوت بعضی المومنین خواهی خواهی بچشم روند و بر فرض تسلیم شفاعت كسی در حق ایشان
قبول نكند و جناب سید المرسلین در حق محقرین بیت اهل بیت محقرین قرآن مجید و تائید و معصوم
الی غیر ذلك مستعد بشفاعت شوند كبريك الله تخرج من افواههم ان يقولوا لا كذابا
و میباید مطابقت است این بوی در بحار الانوار مضمین انكه جناب فداء الانبیاء بعد از بیان علما و اوصی
فرمود كه اوس سال بقیه حیات خواهد ماند و انواع اید و عتلا و ست غاصبین اید و داشت و آخرا و خیر
ابو بكر قال خواهد كرد و فحیاب خواهد شد انتی المصدا و هم ازین حضرت آنچه تفسیر عیاشی از حضرت سید الساجدین
كه پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امیر المومنین نمود كه هرگاه ابو بكر را خلیفه سازند چه خواهی گفت

که این تمثیر خواهم کشید و منع خواهم کرد و فرمود اگر صبر اختیار کنی ناید ثواب بهتر است از آنکه تمثیر بدست گیری و مثال
 نمائی عرض کرد چون خبر من نیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پسر عمر و عثمان ایمان پنج مذکور است
 فرمود چگونه باشد حال تو و فیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در انوقت باید اختیار کی از دو کار
 یا تمثیر کنی یا آنکه اگر چنین کنی آتش را بر ایمی خویش میا و آماده دانی انتهی لمخصاصه است و سوم
 روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان طایفه باقر مجلسی باین الفاظ درج است
 القلوب یب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
 که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که حضرت بر او القاب کرد و او نوشت
 و جبرئیل و ملائکه مقربین گوایان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که بن
 و لیکن چون وفات آنحضرت فرشت جبرئیل از جانب خداوند طویل نامه نوشته تمام کرده و هر کرده آورده و با
 خداوند عالمیان ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی علی
 ابی طالب تا آنکه نامه آسمانی را از او بگیرد و وصی تو و گواه گیری تو را با آنکه نامه را با او سپرد و او ضامن شود که عمل نماید
 با آنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که هر که در آن خانه بود بیرون کند و بغیر علی بن ابی طالب
 فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیست که در
 و غیره از او عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن و تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود
 با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بند
 بدن مبارکش از خوف از مید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من السلام است از همه نقضها و از دست همه استها و
 بسوی او برگردد و همه بختها را گفته است پروردگار من فاعده خود نموده این بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
 نامه را بحضرت داد و امر کرد که حضرت امیر المومنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این حضرت تسلیم کرد
 فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند با آخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول صلی
 صلی الله علیه و سلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من شرطی است که من گرفته است و استی است از روز من

نزد من من برسانیدم آن را و آنچه خبر خواستی بعمل آوردم و او ایستاد و من را در پیشگاه خداوند عز و جل
 علیه السلام فرمود که گوی میباید از بر تو بدو را و درمقدار تو باد که تبلیغ رسالت کرد و خبر خواستی که تو از ایشان
 می نامی ترا آنچه گفتی بگو میباید از بر تو گوش بشنود گوشت و خون من را چه بیل گفت من نیز از بر شما بدو خبر
 تقدیر از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتاری صیت مرا و دوستی آنرا و ضامن آنرا باشد
 و از برای من سید که وفای من بعهده که در آن نماند و نشسته است حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که بگویم بر ما در علم
 تو با و بر من است اخصان اخصا بدست که مرا با گردانند و توفیق دهد که با شما ملایم باشم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود و بنوا هم که بر تو گواه بگیرم که چون ز قیامت بزمن آبی بر آن گواهی دهی که حجت تو تمام کرد و من نیز
 المومنین فرمود که جبریل میکشاید با ملائکه مقربین حاضر اندیان من تو گواه ده حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من
 نیز ایشان گواه بگیرم بدو را و درمقدار تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان گواه گرفت و از حلاله و حلال
 بر آن حضرت شرط گرفت با هر چه میل از جانب خداوند عالمیان بود که گفت یا علی و از کنی آنچه درین نامه است
 دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بر آن دشمنان ایشان بر آن صبر کنی
 بر فرود خویشم ایشان بر نفس خود تو غصب کن خمس و ضائع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلای رسول الله
 بر این امیر المومنین میفرمود که گویند یا دیگر نمی توان خداوند که و الله شاکفته و خلاقی آفریده است که شنیدم جبریل
 که می گفت ای رسول خدا که یا محمد اعظم کرمی و را که تنگ حرمت تو خواهند کرد و حرمت از خدا و رسول
 و ایشان و از خون ما و حصان خواهند کرد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون این نامه را شنیدم از
 جبریل امین بپوشیدم و بر در اندامم گفتم که بی قبول کردم راضی شدم هر چه تنگ حرمت من میکنند و شما
 معطل گردانند و بشمار از خون نمکین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجراء پروردگار خواهم داشت
 تا آنکه مظلومم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را احضار کرد
 و ایشان را اعلام کرد و مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
 پس وصیت نامه را به حضرت امیر المومنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا با بنجار ساینه را وی سپید کرد آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که منتهای خدا و منتهای
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وی سپید کرد آن نوشته بود که منتهای آن غصب خلافت امیر المومنین است
 که در حضرت فرمود علی و ائمه ای که کردند در آن نوشته بود که شنیده قول حق تعالی را که انا نحن و
 المؤمنون و نكتب ما قلدوا و انا هم و کل شیء احسننا ان فی امکار مبین یعنی ما زنده گردیم
 مردگان را و می نویسیم آنچه ایشان فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان را اعمال ایشان ثبت میشود همه بخیر احصای
 و را ما مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین است فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز حضرت
 امیر المومنین فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیدید این آنچه شما گفته اید قبول کردید که ما بنا عمل نایند
 گفتند بل قبول کردیم چنانچه حق قبول کرد آن وصیت کنیم بر آنچه بر او شهادت داد و ما را به چشم آورد اتمی
 و لایستخفیث با تضام قسم امام صادق علیه السلام بر دعای آنکه جنایات غیر علی علیه السلام بمقتضای روایات
 مضمرات تعبیر بر حداثت بدعا خلفا را شدن بتفصیل تمام قصب بودند مبنا بتی است که در ظهور و روشنی
 از آفتاب شد حدیث و چهارم با عترف ملا باقر مجلسی در حق یقین و غیر آن با ساینه بسم
 او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در تفکیک گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشید و میزد و می
 می زد و چون نزدیک می شد به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سید این بیت را خواند یا این کم
 ان القوم استضعفوا و کادوا یقتلوننی بن سنی از قبر شریف بیرون آمد بجانب بوی بلکه
 حضرت که آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صد اظهار شد که شناسختند که صد حضرت رسول است
 که اکثرت بالذی خلقک من ترابکم من نطفه و کما سواک رجلا یعنی یا کافر شد بان جداوند
 که ترا آفریده از خاک این نطفه پس درست کرد و بلفظ و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر دعای این
 نه انجان است که محتاج ترتیبات باشد حدیث بسپه اسم از عبد الدین بکر است که این قول بود
 در کتاب کمال الزیارت وایت کرده رحمه الله بن زبانه بی حق یقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام قوی بود
 از زمین تا ناله پس منبری فرو دادیم که آن اعظم آن گویند پس گذشتیم بگو سیه مواز جانب پناه

تغذیه الامه فلما قرا مقتل الحسين ومضى يقتله اكثر البكاء ثم ادرج الصحيفه
 وبها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيها قرا امر الربيع وعمر وعثمان و
 كنهه ملك كل انصار منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب وقعه الجمل ومسير
 عائشه والحرور والارواح وقعه صفتين ومن يقتل بها وقعه النهران وامر
 الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر بذلك
 بر معاوية خذ انتهي الى قول الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
 ولا يت خطه في الصحيفه لم يتغير الا الخ الحذف اين وايت نيز از بر اين فاطمه واوله ساطعه و
 ميمجه است که خبريات وکليات مختلفه است تفصيل رحبه ماست در علم سيد المرسلين سوخ تمام و از زياره
 عباس بعد تسليق اسما عجمي شيبه که اگر نيز زاري غارنها وگفت که روزي در ميرالمونين جانم
 صحيفه که املا آن رخايت نم بنين خطه وشن وشن نمود وعبادتش من خي اندر يافتيم که انچه از سوانح و وقعا
 از دست خلفا بر اين سيد ابدى صلي الله عليه وسلم گذشته مفصل مذکور است قصه شهادت فاطمه زهرا و
 انچه حسن مجتبي شيبه که اگر گذشت تفصيل تمام واقع است حتی که اسامي ناصر بن وخرقین وهدران مند و مند
 است واقع عمل و صفيه اسامي قهرمان جنگ خضران سلطنت معويه بن صفيان في نامها شيان که
 در زمانت شمس خوانده شد و در ان صحيفه سطو گشته پس اگر صدق اين حديث خلفا باشد و علمای
 اماميه نيز اقرار دهند پس نفی است از اخبار سالت صلي الله عليه وسلم درباره محدثات و تحريفات
 چگونه است آيد با جمله از اين حادثه ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبين خلافت امير المؤمنين را بدو هم
 در عيانهم می شناخت و برنامي حور و خفا و احدا و ابدلع عبادا و اباليه کليمه و خبر تيه اطلاع و اسباب
 اين علوم از جناب پيغمبر صلي الله عليه وسلم بر تقدیر کور مستلزم کذب تعالی است سبحانک ايها الهان عظيم
 و الشتمن ان مستتر است که هر چند بعضي از روایات را بر اسامي مقدمه آيم بهر يافته باشند
 وليکن چون علوم اين بزرگان با خود از جناب سالت بمصدق رو خدا عن جبريل عن الباری است

ما عرفت صدر السلسل الاول و تا زود را نيكه صاحب منية المهر يازدهام سالم و حماد بن عثمان و غيرهما
 روايت كند قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول حديثي حديث ابي و حديثي
 حديث جدي و حديث جدتي حديث الحسين و حديث الحسين حديث الحسن و حديث
 الحسين حديث امير المؤمنين و حديث امير المؤمنين حديث رسول الله صلى الله
 عليه و آله و حديث رسول الله صلى الله عليه و آله قول الله عز و جل انتي بعقبه و صافيه
 المتقين بعد از آنكه روايات ائمه معصومين صحيح كرده كه مراد از من رتضي بن رسول و تعالى فلا
 يطهر على عقبه احد الا من اتقى من رسول حضرت ابيست گفته كه مراد آنست كه رسول خدا
 الله عليه و سلم علم كان يا يكون تا قيامت آن حضرت تعليم كرده استي بلفظه سلسله حمله محال است كه با و
 اينهمه علوم تفصيل و در حق خلفا و شياع سلسله رايت از جناب پيغمبر واقع شود و انجناب بجهت شفاعت
 اينها قاطع رحم قريب حق ال مجا و خوش باشد يا خدا يا مگر بر اصول موضوعه طائفين معني جذبان
 نيست زير كه از قديم الايام در باب حضرات ائمه كه مظلومي طهوفی از روايات ايشان است بهر طريق جوز و
 مسلول بود نگاه كنمى لقب حضرت ابو الابرار عليه الحية و النصارا عني آدم صفي الامام الامهات يعني حضرت حوا
 كه حسد بر نحضرات بودند و دشمنی ايشان نمودند چنانچه تفصيلش از احاديث كتاب عيون اخبار الرضاه
 معلوم توان كرد تمام حديث معلول بن بابي اسديت حديث عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن النضر
 الطار قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن محمد بن سليمان عن عبد السلام بن صالح
 الهروي قال قلت للرضا عليه السلام يا ابرو رسول الله اخبرني عن الشجرة التي اكل منها آدم
 ما كانت هذا خلف الناس فيها فهم من يروى انها الحنطة و منهم من يروى انها
 الغنم و منهم من يروى انها شجرة الحسد فقال كل ذلك حق قلت ما معنى هذه الاحكام
 على اختلافها فقال يا ابا الصديق ان شجرة الجنة تجل نواجا فكانت شجرة الحنطة و
 فيها عنب و ليس شجرة الدنيا و ان آدم عليه السلام لما اكرمه الله تعالى اكرمه بالجنة

و دیگر جمله غفران شیعیان و کثر و تخت و غیر ما چنان معلوم بشود که اراده زوال نعمت از محمود
 در منی حسد درست و در مقام نقل عبارت تبعین که اول مقصود است منیرم قال صاحب الجمع
 الغطال الکسر حسن الحال و هو اسم من غططت که من باب صما که اتمنت مثل ما که در
 غیر آن نزدیک و آله منه و هذا جائز و کسر من الحسد لانه اذا اتمنت و آله طری
 صاحب مع البیان و تفسیر صلوات آیت کریمه و کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد را می اراده
 انچه در عبارت مطبوعه محصور است که حسد اراده زوال نعمت از محمود است و میراث آن بهیاری
 خود و گاهی حسد را قسط بعضی اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و بخط منی نعمت بدون زوال محمود
 و حسد مذموم و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد غبطه یا حسد گریه یا حسد
 اندیش و لفظ حسد که در حدیث آمده است بر معنی غبطه نظر یا محققین بدین سبب جاسی گفته اند و با عترت
 و صدایم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقتی زاید الوصف دارند و حلیه صحت معرا و هر گاه خادم
 حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل سانه و مجاز است یا بنچه از فتح و فیض باری
 و غیره جابر است و رضوت هم قسمت فاضل است نصیب از تحقیق و تدقیق است یا اگر گفتند و حقایق
 است مجاز سوم آنکه قول جاسی ال نیکه کلمه و علمها علی منی منیرم که در حدیث دیگر است و نوشته
 معنی حسد است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده و کما میانه ازیر که جمله منی
 منیرم ملافاصله در روایت عیون بعد جمله فطر البهم بعین الحسد چنانکه دانستی و منی است پس تفسیر قریب
 منیرم می آید که اقرب که اشتقاق بر بعید بلکه بعد است از خشن کار و من جاسی است و حسد از غبطه
 قوله تعالی فقد ضل الضال لا یجید و اینهمه نظر بر آنست که او تصدق جواب این ابواب بعد از آن
 که مثل فارون و ثمانی از کثرت انبار در هم وینا و حمل اسفار بسته آمده و از کلاشن جابجا پدید است که
 اگر کتب فنی که در پیش درین مباحث بر ضرر و بطلان بناورده چهارم آنکه جمله منیرم
 و منی منیرم که ضمیمه جمله فطر البهم بعین الحسد است و احتمال اردیگی آنکه برین دفع این توهم است که آدم

علیه السلام فقط مستحکم زوال نعمت از ائمه و حوالا از فاطمه بودند چنانکه طبرسی گفته که کاهی سدا
 بر معنی اطلاق میکند دوم آنکه فاضل جاسسی بجا حدیث نجیالی آورده یعنی حضرت آدم فقط
 از وی مرتبه ایست بود و دیگر هیچ و چون جمال فی باطل است بخند و جاول شعیب خواهد بود اول آنکه علما
 طائفه در بحث آیت غار بدلیل ورود و محلی لا تخزن فیها و حدیث ثانی است که نه که خزان باب معصیت بود و کما سبق
 المسکات اول مفصله البین و بنیقام که بحال تاکید و ایراد و محدثید مقصود از حدیثی از حدیث بطریق اولی
 ثابت است که حدیث خورشید محمول است و المقصود ثانی آنکه محققان با نصیح کرده اند که حدیث غلط
 است و واقع شده اند و مؤلف هم چنانکه انی افاده نموده که بنی التفسیر و التاکید و التوکید لظان و حب
 و کسانیکه حدیث معنی غلط در حدیث جامع صحیح گرفته اند نصیح کرده اند که معنی مجاز است حضرت بطبر
 آن در این حدیث بار خدایا مگر گویند که در اینجا هم ضرورتی یعنی حضرت آدم و این گریست گویند غلط
 است غریب لالت قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضها ببعض که حدیثی را باید جابجا وارد
 میکنند و خود مجتهد جاسسی در اینجا کار بران است ثابت خواهم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی آنست که حدیث
 اول محمول باشد نه ثانی و اگر فیرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفا فارا سارا براس شمعند باز هم تقدیر حاکم
 اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد و چنانچه بطلان علوم مخفی اثبات
 آنکه چون این حدیث معنی غلط است و غلط امر محمود و چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود موفقی است
 تحقیق لفظ حدیث ابد لالت مطابقی دال بر است و بجز این کتب بکسر شل مجمع طبرسی لو بدلالة الترتیب پس در
 بر امر محمود که مرتبه اش از بیاح بلاریند تر و معنی اول و ثانی از سجا آن نور است چه معنی داشته باشد خصوصاً و قتیکه
 حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل غزال مضبوط است شرعی و برین قدر در بنیقام
 قصر نمیتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه شیعیان کتاب مجید اندست با ش غلط فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
 این گزیدگان با گاه لم یزلی و مطالعه کتاب فی و در کتب حادث بر دایت حضرت امام صادق چنان
 بر مرتبه همان میرسد که غلط مقتضای یان مؤنین است و چنانچه این در حدیث رسیده

که روز قیامت خود حضرت انبیا عموما و اولاد عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقررین تحصیل التواضع
 معذور خواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر ارجمال جاه و جلال طلب کرده بخت نور خواهند
 نشاند جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد و کافی المناقب العلویة پس نشان کسی که لایطمینان مقابل ذرة
 در شان او پس بعد بنماید که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدن کت و خوار که چند برگ از درخت
 انجیر بر سر نگاه نهاده باشد تشبیه کنند از ابرام و جوسق بقدر خند و راند از ند و با وصف جابر شدن چشمه از چشم
 ایشان توبه ایشان قبول کنند و این همه است از این سال علی نقل صاحب مجمع البحرین کشف است
 ان محمد محمول علی تحقیق و عداوة العترة را ابا اکلمه از تتبع کتب و روایات قدای امامیه شیخ
 صدوق از خرنهای شان خوشه صحت و استقرار تصانیف او مطالعه نور العظمین چنان بوضوح می نماید
 که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب فحیمه حضرت امیر سباق عرش دیدند و آیهی در سید که از اراده وال
 این مدارج عظیمه آرزوی آن بر نفوس غیش بر خیزد باید بود و گرنه در نمی و حیان من متلاخوا میشد
 و از ظالمان و ستمکاران محسوس خواهد گشت پس بدینند که خدا یا ظالمان کیستند حکم شده که ظالمان انقوم اند
 که در عوشرت امیر بدخیر حق نماید عرض کرد که خدا یا چنانکه منزلت این مرده مقدس و بهشت بامو و اسید ابریم که
 ظالمان در روز عظیم پس در رخ حکم آیهی لوف غدا بها و صوف عقابها ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
 ظالمین و غاصبین را بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین بدین مناصب که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
 و که نقل اند کلاما الازاد و ان یخرجوا منها اعبدا فیها و کلاما انضجت جلودهم بذاکنا
 سواها لیکذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد این همه معرفت و ارتقاء حجب آرزوی زوال
 نعمت از ایمه خواهید کرد و از جوار خود دور خواهیم افکند و کمال سوالی و ذلت بحال شما خواهد رسید باین همه که
 سبب هر دو بزرگ مناصب این بزرگواران جسد بزد و آخر مخدول و شکو برگ دیدند و از اجل بدیهات
 که آن ظالمین کن خوال و آدم و حوا بعد تمام حد و سایه شان محسوس شدن بعبت نه با حکم آفرید کار جهان یعنی
 ایا کما ان تنظر اللهیم بعذر الحسد و تمسبا من لکم عند و محکم و مرگ را مری

فَتَدْخُلُونَ فِي ذَلِكَ فِي هَيْئَةٍ وَعَصِيَّةٍ كَمَا تَخْلُقُونَ فِي الْأَوَّلِينَ ضرور بود کسانی بودند که
حسب معنی مطلوب این آنها صود یافته اند کسانی که فقط بر تنی قناعت پس این هم احادیث و
ثبوت آنچه گفته و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و نهوات جاسی مورد کوم حر از این زبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقط **دَابُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و الحمد لله رب العالمین **شکر**
دیگر آنکه در این که حضرت آدم و حوا در حدیثی عشرت سیدان بسیار بنموده اند و در حدیث
شهادی این حضرات عینی و اثری بودند از آلات و طریق جنک جدا نقل و اطلاق و خبر و نه این مرد و زن
بر اصول موضوعه شیعه که تا کنون بیان پذیرند و فی المیزان که بدون استعمال سوف وصال خوش
خدا را بر عظم طائفه با مال کردند یا فراموشی خداوند مع خدا اسمی شمر که امید از نور ایزدی بر سابق عرس
مکتوب بود تا هر چند آدم دست باز اند لیکن دستش بر آن نرسید پس گفتن آنکه آدمی تا بقضاء حد
نمیکند آثم نمیشود و خرافتی نیست حالیا برین چند بحث گفتار نموده بصل ما مشغول میوم میوم
دلیل پنجم آنکه لفظ احد ثوابی کلف بر خلفا منطبق نمیشود چه بجهت که معنی لفظ احداث جدا
کردن چیز تازه است اعاده امر را احداث نمیگویند و لهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صورتی از جواز ندارد صاحب صراح و ترجمه لفظ حدث میگویند آن چیز که نوده باشد
و این نص است و آنچه گفته و نیز کریمه **لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ لَكُمْ مِمَّا لَمْ تَحْمَدُوا**
که مفسر تجدد و مجدد است شاید صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت صبر خیالیه اصول
حضرات امامیه در وقت بعثت صلی الله علیه و سلم دشمنی با این است و هستند و جنابیده النساء علی مرتضی
و حسین و دیگر محبوبین سید المرسلین از بغض و دشمنی جدا شدند و جناب خاتم الرسل از رحمت مخالف جدا
انها و نصب متضوی با وصف تکرار نزول جبرئیل تا کتب حضرت رحیل هر روز تسوفا نموده و کما
تفصیل فی المسک الاول چون مضمون است مرقصو تقریر این شواهد با دلایل و بر این مرقصو و بافتند
مجلسه خالی از اخبار با عده و نمای مجلسی بجای و قد ما و شیاع او و دیگر کتب سفار استند و محض ملعونه

سَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَالنَّظَرِ أَمَّا بَشَرُ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ
 ابْطَالِ رَادَةً رَدَّةً جَفَاءَةً لَأَعْرَابِ سَيِّدِهِمْ وَسَيِّدِهِمْ بَلْ مَا هُمْ إِلَّا عَظُمُ اغْنَى الْبَاغِي
 الْكُفَّةِ وَمَنْ فِي مَرْتَبَتِهِ وَأَعْتَرَفُوا بِأَنَّ الْمُرَادَ مِنْ الْأَصْحَابِ الْمَشْهُورُونَ بِصُحْبَتِهِ وَ
 الْمَلَامُونَ بِرِفَاقَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَسْمَعُوا لِلنَّصْرِ الْحَقِّي فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ عَلَى
 إِمَامَتِهِ الْأَمِيرِ وَقَدْ وَقَعَ مِنْهُمْ الْخَلْفُ عَنْ بَعْضِ الْحَبَابِ وَاسْتَحَقُّ سَبِيحُ السَّفَرِ
 تَحَادُّلَ عَلَيْهِ الْأَرْصَانِ الَّذِي يُدْعَى أَنَّ ذَلِكَ الْخَلْفُ كَانَ سَبِيحُ الْخَلْفِ عَنْ سَهْبِئَتِهِ
 عِتْرَةِ سُورِ الثَّقَلَيْنِ وَجَلَّ الْحَسَنُ حَتَّى صَارَ سَبَبًا لِلْعَارِ وَالشُّنْئَانِ بَلْ لَعَزُوفِي الْجَهْلِ
 الْبِنَاقِ بِلَا مَيَّنٍ وَأَيُّ وَاجِبِ الْخَلْفِ عَنْهُ يَدْخُلُ أَحْكَامُ الرَّسُولِ وَجْهَهُمْ وَلَا يَشْفَعُ
 مِنْهُ شَفِيعُ الْمُرْتَدِّينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَرِيقُ شِقْ قُتُوبِ بَعْضِي حَدِيثُ صَوِّحَ ثَامِدٍ دَارِغِي تَوَسَّيْتُ
 كَيْفَ حَدَّثَ كَرْدُ بَعْدَ تَوَازُرِ رِفَاقَتِهِمَا عِصْمِينَ خِلَافَتِهِمَا تَرَكَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ بَلْ كَلَامًا بِالْبَعْضِ مَقُولُهُ سَلَامٌ عَلَى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ يَكُونُ أَنْهَا كَرْدُ بَرِيشْتِ بَامِي خُودَارُو قَبْلَهُ مِفَارَقَتِ كَرْدِي تَوَازُرِ الْإِشَانِ بَعْضِي
 بَعْضِي وَطَعْنِي وَعِدَاوَتِ كَيْفَ مَوَالِئِ اطَاعَتِ تَوَاضُّعِ كَرْدِي بَرِيشْتِ بَامِي خُودَارُو قَبْلَهُ مِفَارَقَتِ كَرْدِي تَوَازُرِ الْإِشَانِ بَعْضِي
 وَطَرِيقُهُ تَمَرُّهُ كَرْدِي سَبَرُ كَرْدِي كَيْفَ اطَاعَتِ تَرَادُّرِ بَارِهِ اعْتِقَادِ حَقِّ خِلَافَتِهِ بِأَفْضَلِ مَقْصُودِي
 كَيْفَ اسْتَنْدَ وَجْهِي سَبِيلِ رِعَايَةِ خَلْفَانِ طَمَعِ زَخَارَفِ نِيَّوِي حُكُومَتِ رَا بَرِ اِلْ كُوفَةِ وَبَصَرِهِ وَدَشَقِ
 اِلْيَ غَيْرِ ذَلِكَ عِلْمُ تَعَثُّرِ عَمَادِ بَرِ اِفْرَاشْتِنْدِ وَمَقُولُهُ نَبِيٌّ رَا كَرْدِي مَعْنَى رِدَتِ فَرَادَا وَهَذَا نَزَلَتْ تَحَقُّقِ
 اسْتِغْنَاكَ عَلَيْهِمُ لَا لِيَهُمْ جِهَ اِكْرَامَتِ عَلِيٍّ سَوِيَّ اِرْتِقَادِ الْوَهْبِ حَضَرَتِ عِيْسَى تَبْلُقَتِي اِرْشَادِ حَيَاتِي اِنْ
 بَارِزِي اَمْدَنُ وَبَعْدَ عُرُوجِ خُبَابِ رُوحِ اَلْمَدِينَةِ بَارِ اِنْ عَقِيدَةٍ رَا اَزْ سَرِ مِگَرْتَنْدِ اَلْبَتَّةَ حَكَايَتِ قَوْلِ
 عِيْسَى قَرْنِيَهْ اِرَاوَهْ مَعْنَى اِرْتِدَاوَمِي قِتَادِ وَادِ اِلَيْسَ تَلِيسَ بَلْ كَيْفَ اَمْتِ فَرُورِهِ هَمَّ اَحْدَاثِ اَمْرِ جَدِيدِي عَقِيدَةِ
 الْوَهْبِ خَضَرُ مَسِيحٍ نَمُودَنْدِ وَهَتْ مُحَمَّدٌ صِلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ اَلْحَقُّ اَلْجَانِبُ اَلْمَتَّ اَبُودَنْدِ هَمَّ اَحْدَاثِ اَمْرٍ تَارِيخِي
 رِفَاقَتِ عَمْرَتِ طَاهِرِهِ وَكُوَسَالِهِ بَرِي سَلَاوَرْتِ خَلْفَانِ اَخْتِيَارِ نَمُودَنْدِ لِسَ مَقُولُهُ نَبِيٌّ نِيَهْ صَدَمِ اِرَاوَهْ مَعْنَى اِرْتِدَاوَمِ

احدث است نه بالعکس اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی عقیابهم کافرین بعد
 الاسلام است لیکن زند او شرعی هم فرد از افراد ارتداد علی الاعتقاست و ما من عام الا و يجوز ان يرد منه
 انما صحت کلام منع است که از مرتدین علی عقیابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوئیم جزاک
 المدنا خیر انجر از این خود عین مطلوبیست که بی رشح اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
 نمیشود چنانچه ترک اسلام ارتد میگردد ترک ایمان کامل بلکه تبدیل خلاق حسنه را بسیه و ترک یافت حدیث
 سیل اختلاف شیخین و فقهی النورین هم درت خوانند گفت چنانچه از حدیث ابن مسعود و عمار و مانند ایشان از تصویر
 اسافی ماصید در شده و انشا الله تعالی تفصیلش عنقریب عرض میشود لیکن غرض اینست که از احاد و ابجد
 ارتداد شرعی مراد گرفتن لم یزالوا مرتدین علی عقیابهم مراد دان قرار دادن چنانکه از عبارت سجایا مایتر
 مجلسی و اتباع شایع استقفا و دیگر دو مستقیم نیست و اینکه از احاد و ابجد احداث امور جدیدی که تفصیل
 مع وجه تعیین المروافا که ثبت از مرتدین علی عقیابهم ارتداد مقبولی مایسیه حجت الترتیبی الاموالی
 مراد باشد مجتذالاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر خاطر کسی خلجان کند که مسلمانی که از احداث معنی ابداع لغت ارتداد
 نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد نتوان گرفت گوئیم که حد و احداث چنانکه مراد فقهی
 بالفظ بدعت و ابداع دارد و ارتداد شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین و راوده حدیث گفته و فی حدیث
 انما صلی الله علیه و سلم لعن من حدث بها حدنا او اولى محمدنا قیل فیہ الحدیث که مراد الحدیث
 المنکر الذی کتب بمعناد و لا معروف من السنه و فی الحقیقه و ما ذلک الحدیث قال
 القتل و الحدیث یروی بکسر الدال و فیها علی کفاعیل و المفعول معنی الکسر من بصر جانب
 و اداه و احاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتض منه و الفتح هو الامر بالبندع
 نفسه و یکره ان یواء فیہ الرضا به و الرضاء علیه فانما اذا رضی بالبدعه و وقرأ علیها
 و لم ینکرها علیه فقد واه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
 علی که زند و نیز در اکثر طرق بخیرت باشد روایت سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ الشیخ در افوا

امام رضا و عیون روایت کرده الفاظ بعداً و مستحقاً و تبدل و تغییر واقع است مؤید است
 که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدل و تغییر بر ارتداد پس متبع است بلکه بصراحت دال است بر
 تبدل ساختن امری که فرایافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیقت خلافت علی بن ابی طالب
 علیه السلام که آن باجماع و وفات سه و یکائسات بنمود و شکستل ساختند و بدو افتد با خبر و هند
 از انچه تصحیح ال است بر اینکه از احداث زینهار ارتداد مراد نتوان گرفت که وی بعضی کاتبین هم
 فی معنی الحديث المشهور عن الصادق علیه السلام قال لا یزال یبکی من انک قال رسول الله صلوات الله علیه
 سلم بعدک لکم لست احسن علیکم ان تشرکوا و لکن احسن علیکم الدنیا ان تقاتلوا
 فیها و وجه الدال بر غایت ظهور است زیرا که هرگاه بعض نبوی ثابت شد که از بعض صحابا احداث واقع شود
 و بعد از بنیم نفس واقع شود که مشرک نخواهد شد بلکه مخالفت تنافس و دنیا بود پس بصراحت ثابت گشته که آن
 احداث و رای شرک که بقرینه مخاطب با مسلمانان انجام داد و ارتداد است خواهد بود و علی بن ابی طالب
 مسلمانان مطلقاً بعد انتقال رسول صلی الله علیه و سلم واقع نشده و یا مرتدین اهل اصحاب نبوند و اهل
 قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال باشد و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امر که متعلق
 بخلافات مثل صوبه و اگر که در قضای و شوق و مانند آن که در ماصب نبوی مرتبه علیاد و خواهد بود و
 تنافس که در بنیاب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری انقبوس
 شیعه غیر از مقدار برگو ساله پستی و بعضی با خد ماصب نبوی جان او نداده و واقع امر غیر ذلک
 یدرتب علیه حدیث الحوض یطعن علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
 حرره مختصر مرقه و اگر کسی تصحیح و فسخ کند در کتب حدیث امامیه شرعاً ما ویت خواهد یافت که دال بر قبح
 عصا فرمودن مخبر صادق است و باب متعلقات خلافت و این مجزیه نبوت که بر مرتب متنبه کردند
 و همچنان واقع از جمله که کمال حد اولالت از علما قلنا و ای حکما لیه حدیثی است که مثل حد سابق
 در مطاعن اصحاب که ام که بر علم متشیعین فریقین بران اتفاق دارند و مخالفان متشیعین که در کتبهم

الکلامیه و مرسلت و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب غیر جانیه و است قال
 النبی صلی الله علیه و سلم سَخِرَ صَوْنٌ عَلَى كَهْمَارَةٍ وَانْفَاسَتُكُمْ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَنِعْمَ
 الْمُرْصَعَةُ وَبُنِيَتْ لَهَا طِمَّةٌ بِسُفْنٍ بَابٌ يَأْتِيهِ نَارٌ سَارِزَةٌ مِنْ بَابِهِ مَرْخَبٌ أَرْسِلَ سَبْعَ
 غَاصِبِينَ خَلَّافَتِ اجْزَاءَ جَهَنَّمَ بِمَنْزِلَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَنْزِلَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَنْزِلَتِهِمْ
 كِبَارُ أُمَمٍ بِصِفَتِهِمْ جَمْعٌ جَلِيلٌ دَارُ دَرَجَاتٍ حَرَصٌ بِأَمْرِ عَمَّ قَرِيبٌ حُكْمٌ كَوْفٌ وَاجِبٌ وَوَشَقٌّ إِلَى
 غَيْرِ ذَلِكَ عِبَارَاتٌ مِنْ بَدْوَاتِ رَسُولٍ مَقْبُولٌ بِأَشَدِّهِمْ أَرْجَاءُ وَإِذَا دُرِّسَتْ
 ذَلِكَ فَقَدْ وَجَّهَ لَكَ غَايَةَ الْوَضُوحِ وَظَهَرَ لَكَ غَايَةَ الظُّهُورِ إِنَّ أَدْعَاءَ الْفِتَنِ أَصْلُ
 الْفِتَنِ وَوَالِدُهُ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الْبَحَارِ وَالْكَوَامِ إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ خَوَاصَّ أَصْحَابِهِ بِلَا مَرْتَبَةٍ
 وَالْمُتَنَافِضِينَ الَّذِينَ هُمَا بِأَلَمِ نَبَا لَوْ وَقَالُوا جُنْدٌ طَلَبَ الدَّوَاةَ وَالْفَرْطَ سَمَاقًا لَوْ لَيْسَ بِهِ
 بِمُسْتَقِيمٍ بَلْ أَرَادَ بَعْضُهُمْ بِالْأَرَبِ كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ الْفَاضِلُ نُورُ اللَّهِ الشُّكْرِيُّ وَالْكَشِيُّ
 وَغَيْرُهُمَا وَقَدْ مَرَّ سَابِقًا وَنَكَتُهُ كَرَامَةٌ وَرَأَيْتُ أَنَّ كَرَسِيَّ بَوصْفِهَا نَهْمٌ تَصْرِحَاتٌ تَنْبِيهَاتٌ بِ
 تَوْهَمٍ وَكَيْدٍ كَيْدٍ تَصْغِيرُ لَفْظِ أَصْحَابِي عَلَى مَا فِي سُخْطِهِ سَلِيمٌ بِرَقِيسَةٍ وَجَبَتْ تَقْبِيلُ سِتْرِ بِلَسَانٍ مُقْبُولِينَ
 جَرَامُ دُوْخٍ وَخَوَانِدُ كَوْنِهِمْ كَمْ غَضَبُهَا صَبَاتُ كَمْ تَقْبُولِينَ خَوَانِدُ زَيْنِ عَارِ بَلْ كَرَامَتُهَا عَالِمٌ أَنَّ كَرَامَتُهَا
 ابْنُ فُلٍ بِرَبِّهِ كَرَامَتُهَا ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ دُرِّسَتْ بِمَقَامٍ مَقَامُ مُنْفَاعَةٍ دَعَا سِتْرَ كَرَامَتِهَا بِمَنْزِلَتِهِ
 تَبَصُّرٌ بِكَلِمَةٍ يَارِبُ كَرَامَتِهَا ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ دُرِّسَتْ بِمَقَامٍ مَقَامُ مُنْفَاعَةٍ دَعَا سِتْرَ كَرَامَتِهَا بِمَنْزِلَتِهِ
 بِلَسَانِ الْفَتِيلِ عَدُوٌّ بِمَنْزِلَتِهِ ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ دُرِّسَتْ بِمَقَامٍ مَقَامُ مُنْفَاعَةٍ دَعَا سِتْرَ كَرَامَتِهَا بِمَنْزِلَتِهِ
 ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ دُرِّسَتْ بِمَقَامٍ مَقَامُ مُنْفَاعَةٍ دَعَا سِتْرَ كَرَامَتِهَا بِمَنْزِلَتِهِ ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ
 عَالَمُ الْغُيُوبِ الشَّهَادَةُ هِيَ حَاجَتُ أَثَرِهِ بِتَقْصِيلٍ وَتَكْثِيرٍ عَدُوٌّ بِمَنْزِلَتِهِ ابْنُ أَدْنَى أَدْرَاكٍ
 مَعْنَى تَصْغِيرٍ وَنَهْمٍ بِأَلَمِ نَبَا لَوْ وَقَالُوا جُنْدٌ طَلَبَ الدَّوَاةَ وَالْفَرْطَ سَمَاقًا لَوْ لَيْسَ بِهِ
 عَرْضُ سِيدَةٍ نَزْمُ نَصْفِ لَيْسَ بِإِثْبَاتِ مَا كُنَّا نَحْكُمُ بِهِ كَافِيًا وَبَسَدُ بَدْوَةٍ لَيْسَ بِشَيْءٍ

لِلْعَلِيلِ وَارْوَاءَ لِلْغَلِيلِ هنوز دست از ابراد و گریه بر این دستین نمی کشم پس حتی در گوش من ار
 و عناد و عصیت و عداوت و ولداد و خویش گذارد و لیل ششم آنکه جناب سید المرسلین علیه
 حضرت عیسیٰ را اعاده خواهد فرمود تباروت ایت کریم و گفت قُلْ هُمْ شُهَدَاؤُكُمْ مَا دُمْتُ قَبْرُكُمْ
 فَلَمَّا تُوُفِّيْتُمْ كُنْتُمْ أَنْتَ الزَّاقِبُ عَلَيْهِمْ وَانْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
 از نقلی هم فاهم عباد که طراز تخلف هم فاهم فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مشغول خواهند
 و این شعر را است که از سفارش تو بگفته و قبل از این تفصیل هر چه تمام تر بقید فلم آمده که شفاعت خلف
 بدلات مطابق باشد یا تضمین التزام اصول قرار داد حضرت اما سیه بکار هم از جمله محالات است چه جا
 مرة بعد از حرة بعد از مع ذلك از مضمون مفهوم است که توان بود که جناب سالت بمهر پدید خدا
 تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احدائی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه آنچه هرز و تو
 خوب میدانی اینهم با منی صحیح دارد و از بودن خلفا فاشه مورد حدیث الحوض چه از ایشان بر اصول ضووعه
 شیعه شب روز محذرات بدعا و اقسام نفاق و انواع مخالفت سرسبز و چنانچه مطالعه بحار الالواء
 مجلسی را نگاه است بلکه روی حیات الطلوع نیز تفصیل این مطالب بسیار است در این نشست
 دوم از شیخ مفید استاد حضرت امام عظیم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای شخص را درباره معیت
 و تخلف اینها از لشکرش ایامی امامت مسجد شریف بجبارات طولانی آورده و در اثنا آن نقل میکند
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود بابو بکر اشراوه کرد که پس ایست و خود داخل محراب مسجد
 نشست و با مردم ششسته نماز او کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد با بنجه ابو بکر کرده بود چون سلام نماز
 گفت خانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان طلبیده فرمود که من گفتم که شما بالشکر اسامه بیرون
 رو کنید بلی رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و گفتم برای آنکه عمر
 را با تو ناه کنم عمر گفت یا رسول الله من چون رفتم و برای آنکه نخواستم که خبر بیاورم از دیگری پس حضرت فرمود
 روانه کنید لشکر اسامه و بیرون بید لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و بدین مناسبت از تعب فتن مسجد برستن و از خن اندوختی که عارض شد آن حضرت را
 بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان دانست از منتهای فاسده ایشان پس مسلمانان را
 اگر پسند و صد اگر به و نوحه از زمان فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان زمان مسلمانان برخاست
 پس حضرت چشم بملک کشود و کسب ایشان نظر کرد و فرمود که بگوید از براسن دواتی و کتف که سفند
 تا بنویسم از براسمانه که گمراه نشوید هرگز پس یکی را صحابه برخواست که دوات و کتف را بیارد و عمر گفت کرد
 که این مرد ندان میگردد و بسیار روی غالی شده است و کتاب خدا نیست پس اختلاف کردند آنها که
 در اینجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست ^{صلی الله علیه و آله}
 و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا را باشد پس بای دیگر رسیدند که آیا بیاریم این بطلان
 فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن ایست میکنم شما را که با اهل بیت من
 نیکو سلوک کنید و در از ایشان بگردانید ایشان خواهند آمدی ان قال ی غریزاً یا بعد از چند شیعیان
 مجال آن است که شک کنند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان اند و اگر تعالی غلامی خواهد که صحبت کند کسی
 مانع وصیت او شود مردم بر او طعن نمایند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصی کند که صلاح جمیع امت
 در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و در میان حالی آن حضرت آزرده کند و نسبت ندان با آنحضرت
 و بدینگونه خواهد بود حال و و حال آنکه حق تعالی میفرماید **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**
 یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواست نفس و نیست سخن و مگر وحی که با او فرستاده میشود و میفرماید آنها که
 از امری نشد خدا و رسول و را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صد کفر و فتن
 در آن حضرت عمر فاروق و اتباع و شیعیان او در صحن جلیت سر و کائنات با حصول رایت شیعیان مخصوص
 برحق قاطعاً مجلسی که خلاف فهم مولف باشد اظهر من الشمس این را الاست و از این مقام کفر و فتن
 مقام عیاد است و بسیار از بزرگان کائنات که قابل اسلام حلیفه ذکر خلفا هستند بزبان مجلسی خاتم الامین
 ثابت میگردد و دل فقیر از ادراک آن مانند کبابی شود و نیاز آن بر استیصال خرافات مجلسی

یکدو حرف میگویم که معلوم نیست که این لیم هرزه در باره جناب مرفضوی که دشنام بغیر صلی
 الله علیه و آله و سلم از زبان عمر رضی الله عنه لغو و بیهوده استماع نمود و بران سکوت فرید و حال
 در صیحت حق تعالی نمیدیدند که اذاکه منکم چه اعتقاد و ادب آری ای مکرر معتمدین مجلسی بتقلید کتوری
 گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن اینم نظر بر وایات بحار الانوار و حیات الطلوغ
 آن در مسلک اول گذشت سخافی و خرافاتی بنسبت زیر که از ان واضح می شود که امیر المومنین را وقت
 رسیدن بنی خیار جدا شده و مکر و قتل که هرگز در آن وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده اند مع ذلک شیخ
 حاضر است حیث مرصود در انقول است که نص مدعایم که برضو مقبولین ابامیه هم دلالت نام دارد بر
 تقدیر کفر بچاره مؤلف که خدای عز و جل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را شل و شل را قرأ حقیقت بدو
 سنت جماعت جبار سازد و از اختیار عار و ابراز و این کفر بدشمنان جناب مرفضوی بسیار گدو
 و الله ادرم باطل و المکر و مُمثله من بعد مؤلف کامل بنی هم نصیح تمام بارتداد ایشان و زبان
 انحراف صلی الله علیه و سلم بخلاف منطوق حدیث سر و کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم هنوز در حیا بود که ایشان مرتد شدند الی آخر الفقه لیس و آیت کریمه مذکور و انشا و مقوله
 قیس که باعتراف مؤلف ساله و تاج کبار امامیه و گناه از پیش بعروج بر آسمان چارمین مانع شده اند و وقت
 بودنش زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب بغیر صلی الله علیه و سلم تکرار
 تمام ملاحظه می شود و در کمال انقباض و انضیاری میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوند تبارک و تعالی ایشان
 بود هیچ خرابی ندیدیم بعد از آن توبه ایشان گمبان بودی که بصریح خواهد بود و متوهم نشود
 که صدور این کفریات مختص بنیان احتضار جناب ابرار بود و پس قبل ازین از وایات امامان و مجلسی
 و رافعی که این گروه در لاک بغیر صلی الله علیه و سلم هیچ دقیقه نام نمی گذارند و انچه کجا جاسف
 بنوک و مانند آن که تفضیلش در حیات الطلوغ و دیلمی است روشن و محتمل است بر مقبولین کسان
 اما اینهمه میوه و الفاظ حدیث متنازع فیہ الطباق کلی خواهد یافت کما سعه فی انشاء الله تعالی فصل

و دلیل مقتضی در بعضی از روایات است و آن بر آنکه از او گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قلیله از آن در آمد که حدیثی از بعضی از ایشان جاریست نجات خواهند یافت الطریق اینست
بجز خلفائی باشند بر سر یک مجلسی امتداد و کسانیکه از این بزرگان با معاذ الله احکام اخرویه بمانند کفا
و شکر کین می دانند از محالات است بخلاف مقبولین لسانی امامیه که اگر بعضی از آنها زودتر نجات
یابند و بعضی بر آنند عیال و ابا باشند بچشم روند بر گزین محالست اصول ماسیه لازم می آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد از این خواهد بود که معصی بعضی خفت تا تم جمعی باشد بود بخلاف حال خلفائی مثله بنجر
شعبه که بطور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد که باینکه در حق
شان قائل تخلیه عذاب تفصیل نمیکند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی عذاب کفری
خواهند بود و جمعی قائل به خوار عراف اند نیز بر ایشان قاطبه همین عفو دارند و طائفه که نجات می
آنها نیز تفصیل بکار نمی برند پس اگر نجات بعضی از آنها در گرفتاری برخی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و در مقام برای دفع توهم کابیه عبارت کنایه ضالم و امام عظم علی کتفای می باشد
الْحَارِبُ لِعَلَّكَ أَهْلًا لِقَوْلِ النَّبِيِّ حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي وَكَاشَكَ فِي كُفْرٍ مِنْ حَارِبِ
النَّبِيِّ وَأَمَّا مَا لَوْ فِي الْأَمَامَةِ فَقَدْ اخْتَلَفَ قَوْلُ عُلَمَاءِ سَنَاءَتِهِمْ مِنْ حَكْمِ بَكْفَرِهِمْ
لَا تَنْهَمُ دَفْعُوا أَعْلَمُ ثُبُوتُهُ مِنَ الَّذِينَ ضُرُّهُ وَهُوَ النَّصُّ الْحَقُّ الْأَدْلَى عَلَى لَمَقَاتِهِمْ مَعَ
وَذَهَابُ حُرُوفٍ إِلَى تَنْهَمُ فَسَقَهُ وَهُوَ لَا قُوَّةَ لَهُمْ خِلَافَهُ عَلَى أَقْوَالِ الثَّلَاثَةِ أَحَدُهَا أَنَّهُمْ
صَحَابَةُ وَنَحْنُ لِنَارِ لِعَلَّكُمْ اسْتَحَقَّ لَهُمُ الْجَنَّةُ الثَّانِي قَالَ بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ إِلَى
الْجَنَّةِ الثَّلَاثُ أَنَّ أَتْرَافَهُ أَبْرُو نَحْتِ دَجَاعَهُ عُلَمَاءُ بَنَاتِهَا تَنْهَمُ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ لِعَدَمِ الْبُكْفَرِ
الْمُجَرَّبِ الْخَالِدِ وَكَأَيْدُ خُلُوفِ الْجَنَّةِ لِعَدَمِ الْإِيمَارِ الْمُقْتَضَى اسْتَحَقَّ لَهُمُ الثَّوَابُ وَلَيْسَ
أَنَّهُمْ مُدْرِكُونَ بَعْضُ زُرَّوَابَاتِ بَلْفُظِ اعْتِبَاهُمْ وَبَعْضُ زُرَّاحَاتِ بَلْفُظِ مَرُوفِ مُقَدِّمِ كَرَاهِ أَنْ لَيْسَ بِمُقْتَضَى
از این ثابت است و فتوحی است فذلک هو المقصود لکنه مایع من حمله

عَلَ الْخَلْفَاءُ فَاهْتَمُّوا عَلَى أَصُولِهِمُ الْمَقَرَّاتِ وَفِي أَحْلَاهُمْ كَمَا مَرَّاهُ عِنْدَ جَمْعِهِمْ
 وَكَانَ كَلَامُ عَلِيٍّ مَذْهَبُهُمْ وَهَذَا الْمَقَالُ وَالْمَقْصُودُ أَنَّ اثْبَاتِ كُفْرِ سَلَسِ بِحَاجِزِ رَاكِ الْكُفْرِ لَوْ
 مَرَدُّ بِنِ اُولِ رِ مَقْصُودُ بُوْد كُنْشَنُ وَا بِطَابُ كُرْدِيْنِ بِلَا ضَرْوَرَتِ عَمَّ وَغَرَضُ اَزْ فَضَحِ نَصْحِ اِبْلِغْ بِلَغَاكَ
 كَلَامُ شَرْحِ قِيَامِ مَخْلُوقَاتِ تَحْتِ كَلَامِ حَضْرَتِ اميرِ عَالَمِي اَرْضِ وَ سَمَوَاتِ اَزْ حِلَّةِ سَبْعَةِ اَلَكَبَرَةِ مَحَالِ اِهْتِ
 خِلَافِي مِلَّةِ وَاتِّبَاعِ وَاِتِّبَاعِ شِيَاْعِ شَانِ بِنِيَامِ اَرَادِ بِنَا شُدْ وَهُوَ الْمَطْلُوبُ مَحْمُودُ كِهْ مَوْلُفِ رِسَالَةِ قِيدِ عَلِيٍّ عَقَابِ اِهْمِ
 دَرِ صَوْرَتِ اَرْتِدَاوِشِ عَمَّ وَاَرَادَهْ كُفْرِ خُشُو وَاَعُوْ قَرَادَهْ وِدِرْ اَزْ رُومِ اِيْنِ قِبَا حَتِ نَظَرِ بَذَرِ اَصُولِ
 فَرِيقِيْنِ اَفْتِرَاقِيْ وَاَحْلَافِيْ بَذَرِ غِيْتِ كَمَا لَاحِظِيْ عَلَيَّ اَلْمَلِكَيْنِ وَدَلِيلِ خَمْسِمِ
 اَنَكِهْ جُمْلَهْ كِهْ يَزَا كُوْلَا اَقْتِصَايِ اَنِ مِيْ كُنْدِهْ كِهْ اَمْسِدْ وَاَسِيَا رِ اَحْدَا ثِ وَاَرْتِدَا اَوَانِهَا كُنْشَنُ بَا شُدْ حَسِي
 اَمْسِدْ اَزْ مَانَهْ اَلْعَيْنِ كُوْهْ كِهْ بَا طَهَارِ قَاضِيْ نُوْرَالِدِ سُوْسَمَرْ وَاَحْسَاوِ اَحْسِيْ سَهْ بُوْد اَزْ اَفْرَادِ اَنِ مَسْتِ اَوِ
 بَا عَرَا فِ وَا حَضْرَتِ مَوْلُفِ تَوَانْدِ شُدْ فَعْلِيْ يَزَا اِيْ كُوْمِ كِهْ اَزْ اَمْسِدْ اَوَكْدِ اِيْ خِلَافِيْ اَشْدِيْ كِهْ اَسْ اَمْسِدِ اَشَانِ
 اَبُو بَكْرِ صَدِيقِ سَلَسِ اَلْاَمِ اِهْمِ بَرَا رِيْ كِهْ خِلَافَتِ قَرَارِ يافتهْ مُنْطَبِقِ نَمِيْشُوْ بَخِلَافِ مَقْبُولِيْنِ اِسَانِيْ خُصْرَاتِ عِيْزِ سَلَسِ
 اَبُو دُرْ عَمَارِ وَا سَلَمَانِ حَذِيْفَهْ وَا عُبَيْدِ مَسْعُوْمِ وَا حَضْرَتِ عِمَامِ فَرْزَنْدِ اَشَرِ كِهْ يِ شَا بَهْ كَلَفِ وَا تَضَعِ اِيْنِهَا مُنْطَبِقِ شَرِيْ
 چِنَا بَخِرِ وَا اَيَا اَمِيْرِ بَرَجَا خُوْدَا ثَابِتِ اَسْتِ وَا سَجِيْ اَنْشَارِ اَسْتِ اَوِ دَلِيلِ اَوِ هَمِ اَنَكِهْ صَدَقِ حَقِ
 اَحْوَضِ كِهْ سَاخِرِيْ خُوْدِ هِمِ ذَا كِ الشَّمَالِ دَرِ رُفِ اِيْمَاتِ اَشِيَا نِ خَوَانِدْ كُنْشَنُ اَصْحَايِ قَرِيبِ رِ بَرِ
 وَا فَرِيقِ اَلْمَكَانِ جَدِيلِ اَشَانِ خَوَانِدْ بُوْدِ خِيَا بَخِرِ وَا اِيْ سَلِيْمِ وَا رَحْمَهْ اَشَرِ اَنْ كِتَابِ حَضْرَتِ مَجْنِبِ اَلْاَنْبِيَا قَبْلِ اَزْ اِيْنِ كُنْشَنُ
 نَا زَهْ دَرِ اَخِرِ نَسْخِ سَلِيْمِ نَعْدِ كِهْ سَا قِبِ حَضْرَتِ اميرِ اَبُو دُرْ سَلَمَانِ مَقْدَادِ مَكْرَا بِنِ حَدِثِ مَوْجُوْدِ اَوِ دَلَالَتِ تَامِ
 وَا رُوْ كِهْ اِيْنِ سَاخِرِ مَقْبُولِيْنِ خَوَانِدْ كُنْشَنُ اَلْفَا ظِ حَدِثِ طَبِيقِ نَسْخِ قَبْرِ اَسْتِ كِهْ يَدِ اَلْحَوْضِ قَوْمِ هَمِيْنِ
 صَحِيْبِ وَا اَهْلِ اَلْمَكَانِ مَتْنِيْ وَا الْمَدِيْنَةِ عِنْدَا حَتَّى اَوْضَعَا عَلَيَّ فَرَا كَيْتُمْ وَا رَاوْنِيْ اَحْلَاجِ
 دُوْنِيْ فَا خِذْ هِمِ ذَا كِ الشَّمَالِ فَا قُوْلْ يَا رَبِّ اَصْحَايِ اَصْحَايِ فَيَقَالُ اِنَّكَ لَا تَدْرِيْ مَا
 اَحَدُوْا اَعْبَدُكَ اِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوْا يَرْتَدُّوْنَ عَلَيَّ عَقَابِ اِهْمِ اَلْفَقَرِ مُنْذَرِ قَرَفَتُمْ وَا اِيْنِ مَضْمُونِ

نیز از محل انجیث برخلافی نشسته امی است چه رفعت مراتب جلالت مناسبت بر مقبولین است
سلم القوت است بخلاف شجین فی النورین که این عوی بصورتی الیه الشان و همن تسبح العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر حقوق ضرورت بلجیه خیاخیه در تمام این مسکنات
افتاده و در نمی گذرد فی تفسیر ایل بیت و بقیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبیته بنت
کعب المازنیة و كانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزواته و تذاوی
الحج و كان ابنهما معها فاراد ان یضرم و یتراجع فحملت علیه و قالت یا نبی الی ان تفر
عن الله و رسوله فرمته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیفاً بها حجلت علی الرجل
فضربت علی فخذه فقتله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بارک الله فیک یا نسیمه
و كانت تقر رسول الله صلی الله علیه و سلم بصددها و نذیها حتی صابها جراحات کثیره و
حمل ابن قبیئه علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال روئی محمد لا یجوز ان یخضرن
علی حبل عاتقه و نادى فقتل محمد و اللات العربی و ظار رسول الله صلی الله علیه و سلم الی
رجل من المهاجرین قد اقمی ترسه خلف ظهره و هو فی الهیمة فناداه یا صاحب اللبس اقم
ترساک و سأل النبی اقمی ترسک فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا نسیمه
خذی اللبس فاخذت اللبس و كانت تقابل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
الله سکن مقام نسیمه افضل من مقام فلان و فلان و کان یتقی موضع الحاجة ان یکن
باستماع ترجمه این بیت زیبا باد توجیه بدین مفر باید که از زمان نسیمه خبر کاتب نیده دست حضرت مایه بود
او را بجنبها می زد که مجروحان را دوا کند و پیشتر در میان جنگ همراه بود چون است که بگزید نسیمه را و بر او حمله کرد و گفت
ای فرزند ارضا و سول بگزیری او را بگزید تا آنکه مردی مشرکان این سپر حمله کرده او را شهید کرد و نسیمه پیشتر
سپر خود را گرفت و بر آن کشنده سپر خود زد و او را گشت حضرت را و تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد ای
نسیمه خود را در پیش روی حضرت مایه داشته بود و نسیمه و سنان خود را سپر کرده بود که آسین بن حضرت

تا آنکه جراحات بسیار را و سید این قیام حضرت حمله کرد و کیفیت محراب من بنامیدن بنیاده
 بنام اگر اوز من جات یا بدین صورتی بردوش حضرت زد و فریاد کرد که ملات و عر سوگند نیت
 کشته در آن حال نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنام مرد از مهاجرین فتاوه که میگرفت و بر خود
 او نیت بود حضرت و راند اگر که ای صاحب پر بلند از سپر خود را و بر لبوی جهنم او سپر انداخت
 نسیم گفت که سپر را بر این سپر برست و با شکر کان قبال می کرد پس حضرت فرمود که مقام و
 دفاعی او از دست است از مقام ابو بکر و عثمان انبی کلاسه فی حیات القلوب هرگاه علی رو نماید
 نسیم بر خلفای ثلثه ترجیح بدهد و از ایشان با و از بلند بیان کند و گفت و جدا و قرب منزلت
 نزد سرور این جهان کجا باقی ماند و بدین منجس مسکین قطعاً و یقیناً سید که هر چند این باب و این
 برای که در حفظ شأن خلفای ثلثه این روایت اوصاف القدر النسبیه بحال شد بدین مافیه باشند و لیکن
 اصلی شان خط مرتبه شجاعت و شجاعت جناب میر و عین خروجه و نصب بود چه این قصه علی الظاهر
 بر آن ارد که حفظه نصیب نبوی بگوشتش و کشتن نسیم واقع شد و ثبات قلب مرآه جان شاکر بر خطه
 از وی عجب و یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب میر کبیر هم سهم و شریک منصب
 تواند شد یا وصف آنکه نسیم به ز دست کفار شریک بهات شهید لیکن هرگز نسیمه انقرشی و غیر
 رند او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافر کشی متوجه شد و مانند شیر بغیرید و هرگاه او را شمشیر بدست
 چندان او شجاعت و سیر و مردانگی و دلیری داد که قصه رسم زال و جنبان نیز از آنند فسانه محرو
 بی اصل و بی ثبات نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار برای او تزلزل جلالت نیا و گزین
 آثار تهور و دلاوری او چنان بنمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان سلامت بیرون مراد از فلان
 فلان فلان اصول شیعیان جناب میر و عمار یا بهر حد لغیه یا دیگر قبولین لسانی امامیه باشند که و جناب
 نسیم بودند و پشت اوند کما سبق خلفا ثلثه علا و لفظ اخذ من مقام فلان الخ بحسب هر چه
 اینجمنی رسید که هرگز خلفای ثلثه را و نه فرموده و در صورتی میاید که این همه بزرگان در اصل و غایت

شکر باشد و چگونه دلها بی امامیه که هر کس را کمال نامی و بزرگی وصف میکنند
 برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه قدس بر الضاف این همه که بشکرتی
 جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی روایات مستریات قوم در باطنها را شنید
 با تو گویم فی الحقیقه بر تفصیل این بویم معلوم خواهد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در آن غزوات ایشان را زایل
 و خوار فرموده و اینها از دست مبارکش عاریها گشیده اند مثلاً و غزوه ذات السلاسل را شیخ کاظمی
 علیه السلام عظیم طوسی بطریق قطب آمد در صفات ایشان اجنوا است که با قبر مجیدی حیات القلوب
 ترجمه آن پرداخته مختصر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر را با جابر بن انصاری بر سر غار ثور
 و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و ما را از روزگار ایشان برارین بیکر و بی از مسلمانان ملاقاتی
 کرد و پیام داد نمود گفتند بلات و سحر اگر قرابت تو مانع نمیشد ترا با جمیع اصحابی که شتم کردید که باشما
 نداریم و بخوابیدیم که محمد را با علی نقل ساینم ابوبکر یا لشکر خود گفت که سومی مدینه قصد ایل عسکر هر
 و بی تحریرین جبهه و میکردند قبول نمود چون بدیده رسیدند حضرت فرمود ابوبکر مخالفت من
 کردم و آنچه گفتیم بعل نیاورد و چاهی شدی پس منبر برآمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
 اسلام را عرض کن بعد متناع بجا و مشغول شو و بجهت امر از لشکر رسید طاعتم نکرد اکنون بکم
 جبریل عمر را میفرستم ای عمر برو بخان کن که ابوبکر را قصه هم گفتم و جبریل خبر داد حضرت بر سر
 و مضامین او معاذ الله در ملا فرموده باز خطاب بجمع نمود که ما فرانی کردی و خلا امر من بجا آوردی و عمل
 را می خود نمود خدا قبیح گردانم ای ترا اکنون علی را میفرستم ای آخر القصة بطولها یا بکلمه مقصود
 در فیصل آن بود که عدم تطابق فعت منازل خلفاء و ابایا منوعمه جدیدات کرده شود و تقا و انفا
 گذشته که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدست حق پر زبان صدق تر جا خود اصول امامیه سخن در و ان
 مسجدش و هم وقت طلوع و ان قسطا چون دلیل خش که خبر و پوشی جاره ندیدند الی غیر ذلک من احوال
 التي لا تحصى کثیره طرفه تر آنکه در نیاد بی تدلیلات و حال آنکه حکم اسلام ایشان نموند

روز قیامت که دارا بجز است رسوائی آنها با وصف کفر مقرری شان در آنوقت رواند از دگر با اینهمه
جلالت شان و حق این بزرگان حال خود باشد عجب نیست که اینها نزد خواجه میر علی علیه السلام بحسب قریب
منزلت جلالت قدر رفیع ذکر لیافت خلاصه شدیم با کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و عظمت
خاتم نبوت را در باره شخصی علی الاطلاق موجب آن محال سلام او در بحث امامت ندارند و اضلیت و علالت
مر تصومی را از آن بکشتند و شیخ مفید علی را وی الحاسی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت خباب حق سبحانه و تعالی نسبت بهندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشبهات نفس باشد نسبت بلکه باینستحقاق اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی حب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صورت و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریر و در مرتبه جلالت خدا را شایسته از
جرا فیات اعتقاد کند و یا اولی الالبصار و النظر و الی نهوات هولاء الکبار و تکلف علی بنده الالوده
القاعه القاعه تلک عشره کامله باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بزمه مقبولین کما تشیعین تأمل
باین گویم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیهات اولیه است اما الصحابه
فنیان لا یتحتاج الی دلیل و برهان لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام عظم طائفه لغوی شیخ طوسی
و کتاب بو عمر و کنشی و کتاب حسین عضاگیر و نقد الرجال بن داود و خلاصه الاقوال حضرت امام عظم و دیگر
تخیص الاقوال و تنجیح المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره بسیار بلکه بیشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان ابو ذر و عمار و غیره هم من المقبولین دارند و اینگونه اظهارش مثل آفتاب
النهار هویدا و آشکار است انشاء الله تعالی نمونه آن از کتب سده اوله قوم در حق بعضی از آنها بعد از این منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل سران نیز بر السنه فخالصین از همین اومی است لیکن
چند حرف در ین مقام گفتار کنیم بلا قدر مجلسی در بحار با خصوص باب پنجاه و نهم از کتاب حیات القلوب سفیر ما بدیده
بسنه معتبر منقول است که بنحیر امیر المؤمنین از حواله ابو ذر عتار سوال کردند فرمود که علوم و ادب است و سرش
بست که از آن چیز بیرون ناید پس حال خدایه پرسیدند فرمود که ما هماینها همان یار گرفت پس حال عمار را

برسیدند فرمود که من نمی‌دانم که منفر استخوان از ایمان است و فراموش کاری بود که چون یادش
 می‌وردند زود متذکر می‌شد پس از حال عبداللہ سعود پرسیدند فرمود که قرآن خواند و نزد او نازل شد
 گفتند خبر ده ما از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او در ریاست بی‌ایمان
 الی آخر حدیث و نیز در حق خدیجه از انجمن ابی‌دلیت که اسامی منافقین را خوب بیدانست و عمار بن جعد و
 الهی بود و نیز از جمله مقبولین کورین دیدن رقم است که حضرت امام عظیم‌علی در خلاصه الاقوال در صفا
 تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیرالمومنین و سابقین الشیعه اند و از متشیعین است که در او که وفای
 جاسسی بر و عقیده سید و هم در صوامع جوین بنابر تخری و جهاد یک در سر و از بد مذکور از جمله
 و فجار و اعدا حیدر که از سر مرده باشد و اگر مراد شریعت است که وی بنابر تعداد و احداث بمقتضا حدیث
 اطهار از حدیث الصحابه کلمه الاطلاق فلان باند عمار از مرده معاندین الی حدیث و فحایض ایشان محسوب
 پس در سنن ابن‌تقریر کلامی نیست خدایه الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
 مرتضیٰ منصف نخله و عقیدت نزد حضرت مصطفیٰ مقبول نباشد نظر کنی بحديث امامی و روایت حنبلی
 که او را بجا قاطعیت می‌کنند و بوجودش افتخار عظیم دارند از ابن‌عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 اولياي و غایب که مضمون روایت ابن‌عباس در باب صحیفه که بزرگوار محفوظ محل هر طریقی است
 و در سنن ساجین بنفیه شده و از جمله ایشان بلال خادم رسول تعالی است که خوبی و بزرگی و خلاص و سواد
 زبان کار را می‌داند و مسکول گذشت فلا نصیبه مره آخر و محاسن سوره نیز از فضائل و کمالات و منزلت
 و از انجمله جابر بن عبداللہ انصاری است که بقول عقیده که حضرت امام عظیم در خلاصه خود نقل آن کرده است
 اهل بیت نبوی منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب فضل الناس است که حلی مذکور دیگران نیز علی
 پر از حسنه و در مناقب از زبان مخبر صادق و اثبات و فائز مبطوطه دارند و ازین باب حدیث امام
 عظیم طوسی است پس معتبر از امام رضا علیه التحیه و الثناء که آنحضرت صتم فرمود که حرمت مراد حق

عم من عباس عایت کنید که اوبقیه بدان من است و ایضا سند معتبر از ابن عباس و ایت کرده
 که فرموده که از ارکند عباس از این من کرده زیرا که عم آدمی شعیبه پدر اوست بخود که من ارباب است
 آورد اما مجلسی کتابه الکبیر اعظمی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعظمی حیات القلوب جمیعاً امامیه در فتح کسک
 عباس از انقبای اصحاب زمره سلمان غیر او شمرده حال علمای قوم در باره رعایت است آن بزرگوار
 که عین جروت مصطفی و غفره بطریق اجمال و اخبارات و خواص گفت که این بزرگان در طلب و است
 انجناب نیز خرفشار و گفتگو دارند فاقول و اولیاد و اسفی الی الشیخ و از انجمله حضرت عبدالعزیز بن
 که بزرگترین مجلسی و از مجسمین است و اولیاد و اسفی الی الشیخ و از انجمله حضرت عبدالعزیز بن
 الاقوال کان محمداً علیاً علیه السلام و کلمته و معالیه و العزله و الاخذ و الاخذ
 المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یحیی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احادیث
 و انطباق آن برین بزرگان بر باره تراجم شان است و چون در حالات استماع واحد
 آنها بحواله و قوت مفصلاً نقل خواهم کرد و باجمعه در رفت منازل بن کرده صدق حدیثی است
 علمای قوم پیش پیوسته بر اسون خاطر کسی نمی کرد و از بنجاست که کثوری در ارام مطاع حکم فال جا
 سگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزلوا امر تدین علی عتاهیم منذ فارقتهم و لا یستکین مکرر بیکه و مرستگان
 و روحی فرودم که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها اصحاب
 من اند خوانند گفت که اینها همیشه فرود بوده اند بر پائنه های خود و از دقتیکه تو مفارقت کردی این
 نمی شود مگر بیکه یا نیکه از او آنها بر همه کس ظاهر نبود باشد زیرا که کسانی که از داد آنها ظاهر باشد آن آنها
 بی مجلسی شخص خواهد بود و انصاف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحاب و روحی نهادن
 میکند بر کمال قرب و خصوصیت نهادن خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهى لفظه اما بودن الشیخان
 محل شفاعت خاتم پیغمبران تمام مخلوقات و استغاثه سید السو جان پس گویند از اجله بیست است
 از جای انکار و حرفشای قبل سخن مخالف و خصوصاً این مقام نیست که شفاعت از کتاب صحیح خوف در آورده

و شدت و تکیه اخروی بر نصیحتات فصل مجلسی در حق الباقین و غیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیره شفاعت محقق بر اهل کبارست صورت نمی بندد و ارتکاب کبایر و صدور محدثات از ایشان
در اصول کفر و نیست جوالبش که نکذ میخالف کبایرست بلا مصلحت حواله قلم می شود که اما احادیث
بسیار لایل بسیار و بر این بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد و عموماً و خصوصاً اما اول پس از آنکه جناب
الشیان با ابو عمر و کشی در کتاب سمار الرجال انباء و شایع او از امام باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب سالتاب مرتد شدند مگر کسی که همان و ابو ذر و مقداد را و
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک سیلی کرد و برود برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکلی نکرده و تردد می رود و جویا است مرتضو بهم نرسانیده آن تعداد است و پس این روایت
در اکثر کتب الشیخان منقول و مرسوم است و مضمون آن با وصف محفوظ بودن بقبر آن و دلالت بر
معنوی سیر پس از ارتداد و احدی از جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شده و اینهم بمعرض شریعت
که ابو ذر و سلمان نیز از مالمین خلفا و تارکین فاقات مرتضی و سرودین درباره کفایت است
سید اوصیا و کوا بحکم نظر الی بعض الوجوه بودند سکنی که نظر بعضی از روایا مثل مقداد و ابوبکر
بنیاد این تمثیل بعد از ملاحظه و همان در اصول احادیث یعنی اصنافی و رجوع است یعنی مانند مقداد
نسبت به دیگران بعد از انابت نه حقیقی و الا این احادیث با هم گریختن افاضت نکذ بیکدیگر خواهد بود و این جماع
مسکات حدیث الشیخان و اینجاست احادیث دیگر که در متنهای اهل نزل مطلق اندازد برده غیب علم شهادت
جلوه گرفته شود که بدانین سبب این توسعه و مجاز و رجوع این گان بعد از ارتداد است بحالتیکه در توبه عمار مرونند که
عرفت انفا غالباً نسبت نیست پس از رویره آوردند و نه مدلول و ابابک خراز اهل بیت اطهر آن
که او درین منبر گشته و در شهادت او بسیار کشیده که ما هیچی انشا الله تعالی و بعد از امتداد است و اباب
حق الباقین کما لا یخفی و آنچه درین کتاب مذکور است مرتضو و زبیر مرسوم است که انکارش از همه مایه و توبه بود
و خلیفه ثانی و شش ماه حواله نمود و در سبب و این خلافت هنگامه کارزار که فرمود تا نرسد نفسش و کمی

بعضی که تشبه او را در بعضی در باره حدیث تا بوقت و ناظر همین است که عمار یا سرور را کان را بعد از
 نبوده بلکه زیر نه که در آنوقت بر فاش شدن بی ثبات نشود و از مطاعه بجای و رحمة آن صحیح معلوم است که
 و زمره را جعین یا بعین البوساسان انصار و غیر او شمرده اند نه عمار یا سرور پس عجلت البتة بر حلی صفا
 محمول خواهد بود و بر مقتضای مخالفین عیان است که زیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکاح اعراض
 شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدو که قیامت گرفتار آید بر اصول
 اما سید بعید نباشد و محقق نماید که برای اخراج عمار و احوال بر در ارکان رابعه چگونه برین
 بسند کم زیرا که نسخه سلم که در وفیر حاضر است در صدر آن بن حدیث از سلمان مروی است قال فلما
 كان الكيل حمل علي فاطمة علي حمار واخذ بيد الحسين والحسين عليهما السلام
 فامسك احدهما من اهل بدر من المهاجرين واما انصار الا انا في منزله وذكر حقه دعاء
 المنصر به فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان يصيحوا محلفين رؤسهم
 معهم سلامهم على ان يبايعوه على الموت فاصبحوا لم يوافيه منهم الا اربعة فقلت
 لسلام من اربعة قال لا و ابوذر و المقداد و النضير و العوام است حال كثر من
 ارکان رابعه بل مقدار جلال غرضش باقی ماند این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بود و دش مثل فولاد بل اشوب
 قسوس طبق روایات ایام مجاد و کما لا يخفى علی من نظر الی افادان الکشی هو مدار الاعماد و از نجاست که بنده کثیرین است
 نام در ادب بن مود با و نگردد پس گذار است که شهید ثالث نیز با میوه در فهم معنی حدیث و یعنی از اهل انصار
 الا فلان فلان جنید حفظان اناموس سیدی آنکه بکلیه احادیث میم غور و مال جاری و در مصایب ایشان فرود حقیقت قال
 ان مراد الکشی من الصحابة من عماد و ی القربى من اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم ومن عدل
 ما ذكرهم من مشاهير الصحابة المداء و ما يعلو على النبى صلى الله عليه وسلم المستقيمين
 للنصر الحجة في شأن ائمة المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة و مؤمنين كما يروى و اصاغ
 و لهذا لم يذكر عليا و فاطمة و السبطين عليهم السلام و من كان معهم من بني هاشم

وَابْعَثْنَاهُمْ وَمَوْلَاهُمْ مَعَ ظُهُورِ الْكَثْبَةِ لَمْ يَقْعِدُوا رَدِّدَا دَهُم فَقَبِيتَ لَطَافَةَ الْكُتَابَةِ
الَّتِي كُنُوا يَكُونُونَ مَشَاهِيرَ الصَّحَابَةِ الْمُسْتَمْعِينَ لِلنَّصْرِ سَائِلِينَ عَنْ شَيْءٍ أَهْلَ رَدِّدَا إِلَيْهِمْ وَ
أَنْ دَخَلُوا لَقِيتَ نَابِعِيَةَ لَمْ تَدْرِكْ شَيْئًا مِنْهَا إِلَّا مَرَّ عَلَيْهِمْ ثُمَّ خَرُفَ أَفَانُهُ بِنِهَايَةِ تَخَصُّصِهَا
مَنْقَرِي شَيْءٍ أَشْرَكَهُ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ خَالَفَ رَوَايَتَ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدٍ إِذَا مَا مُحَمَّدٌ بِالْفَرَقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ زَيْدُ الْأَمْرِ
بِالْفَرَقِ مَجْلِسِي دَرْجَا مَعْنَى أَنْ خَبْرَ بِنْتِ كَيْسٍ فِي رَجَالِ الْبَيْتِ أَصْحَابُ رَاهِ أَرْدَا وَبِشِ كَسْ فَتَدْرِكُ جَارِ كَسْ
بِنَ الْأَبِي طَالِبِ مَقْدَادُ سُلَامَانَ وَالْبُورِ الْخِشْلَ شَرِيكَ بَارِ وَخَيْرُ فَرْضِ تَسْلِيمِ أَرْبَعُ وَحَضْرَتِ عَمَّاسِ
عَقِيلِ وَفَرْزَنْدَانِ الْإِشْيَانِ مِنْ يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ مَا شَرُّهُ رَاوِيْنِ حَدِيثِ خَارِجِ أَرْبَعِثِ بِنْدَارِ بِنْتِ بَارِ مَعْنَى
صَحَابَةٍ أَسَاخَرَهُ أَرْدَا وَاحِدًا سَوَاءً مَقْدَادُ سُلَامَانَ تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي
أَزْأَنَهَا قَبْلَ أَرْبَعِثِ سَطُورِ شَدِيدِ بَاطِلِهَا رَاكِبِ الْإِشْيَانِ مَلَا مِنْ صَحْبِ شَرَفِ الْبَرْيَةِ وَخَوَاصِ الْإِخْبَانِ سَمْعُهُ مَشْهُدٌ
وَدَرْ شَهْرَتِ الْإِخْبَانِ وَاسْتَمَاعِ الْإِشْيَانِ مَلَا مِنْ صَحْبِ شَرَفِ الْبَرْيَةِ وَخَوَاصِ الْإِخْبَانِ سَمْعُهُ مَشْهُدٌ
فَصَلَّ بِالْأَجْمَالِ حَالِ أَرْدَا وَاحِدًا الْإِشْيَانِ بِأَفْنَى الْكُنُونِ مَفْصَلًا أَحَدًا مِنْ صَحَابَةِ كِبَارِ أَرْبَعِثِ رَدَتْ
وَعِزَّةُ نَجْوَتِهِ بِنِ وَجْهَ بَابَاتِ بِيْرَانِمْ بَارِ خُودِ رَاكِبِ الْإِشْيَانِ مَلَا مِنْ صَحْبِ شَرَفِ الْبَرْيَةِ وَخَوَاصِ الْإِخْبَانِ
تَسْبِيعِ تَسْبِيعِ سَكِرَ دَانِمْ مَلَكُ الْعِضَى أَرْبَعِثِ كِبَارِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ طَهَارَتِ
خَطِّ الْفَقْرِ وَرَاصِحِ الْكُتُبِ بِلِ الْفَرْقَانِ لَالَتْ وَارْدِ طَرِيقِ سَعَادَتِ بَارِ مَعْنَى تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي تَوَانِي
رَفَضَهُ دَرَبَارَهُ بَرْزُكَانِ شَرَفِ الْخَلْقَاتِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ
وَبَلَدِ بَرِ
بَرِ
حَسْبِي كُنْتُ أَلِي غَيْرِ فَنَاكِ مِنْ لُبَّارَتِ صَادِقِ مَلِكِي دَوَاهِرِ كَاهِ تَصْرِيحِ مَرْزَا مُحَمَّدِ كَشْمِيرِي دَرْ تَرْبِ
بَرْزُكَانِ أَرْبَعِثِ بَرِ
أَصْحَابِ نَدَا كُورِ بِنِ كَرْجِ مَرْتَبَةِ السَّلَامِ أَيْمَانِ أَرْبَعِثِ نَدَا نَدَا نَدَا نَدَا نَدَا نَدَا نَدَا نَدَا

کمال اسلام و ایمان و خلاص و مسوخ بهره بدست ندهند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر بدعای
 مسطور در قبل ازین رسالت اول گذشته تا زمانیکه کشمیری مذکور جدا و دیگر از کتاب مسطور مذکور پسندید که
 روایت کشمیری از سلیم بن قیس بن ابی النخعی است و بعد ازین یقین صحیح فاضل نمیکند بخند و بعد از آنکه مراد از
 از او این است که بنویسد باخبار مجرب صادق است بوقوع از او از صحابه بنیامین صحیح بخاری صحیح مسلم و دیگر
 صحاح سته و غیر آن مرویست بخند از آن سابقا مذکور شده اعم است از از او از بنی و از او از اعمال و احوال
 صاحب حاصل معنی روایت اینست که بعد از احوال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته انکار بعضی از ضروریات
 دین الهام نموند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
 و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بغواهی قل لا اسألكم علیه اجر الا الموده فی الله فی جبر رسالت است
 که در استودیه اطوار محموده که در عهد کرامت نبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفسطه و مجبول بود
 برگشته و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان بنی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدر در یافته نیکو می بود
 احسان که در حق کافران عابا محزون و محمود است و حق اهل بیت نبوت ترک کرده غضب حضرت هارون بن ابی
 خاطر عارضه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده بنیامین صحیح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
 و انکار و وقوع از او باین معنی مکاره و صریح است انتهی کلام بحسبه آدم برین که برگزیده از کمال
 ایمان و خلاص و تبدیل خلاق جمیل با خلاق ذلیل و حسبه سیه که از منقوبین امامیه صد و سیست و شصت
 و ستون و شش است اما آیا بجهت میل بسو خلفای ثانی منحل طمع زخارف دنیا بوده با خبر دیگر اگر
 مراد اول است پس حد ایشان زبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب اگر مراد چیز دیگر
 است بیا نشین و نه خصم است فقیر اقل الامام میگوید که حسین مراد اول است و برین دعوی قطع نظر
 از آنچه مؤلف جابجا تصریح نموده که از صحابه غیر از عذر بنیوفائی درباره خلافت اهل بیت خیر اظهار
 دلالت بسیار تنهاض می توان کرد و در مقام بر یکدیگر دلیل کفای نام صاحب منہج المقال از حضرت ابو جعفر
 علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین انصار و جمعی دیگر روزی در حین امرتوا آمدند و گفتند که

بروقت مطلب نبود محلیست و عدم محلیش بر او برابر افتاد و از نجات که جناب میرالمؤمنین و اولاد طیبین
 و طاهرین و عمار را از تحلفین شمر فرمود اکنون رویت دیگر ازین کتاب هم از امام حق ناطق جعفر صادق
 علیه السلام در باره ابو ذر و سلمان توجه تمام و اصفا مالا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر نحو
 اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عباس رفعه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سلمنا ان كان
 منكم الاثرع الفار فعاقبه الله ان وحي غرقه حتى صيرت كهيئة السلعة حمراء واذل
 منه الى وقت لظهر فعاقبه الله الى ان رسلط عليه عثمان حتى حمله على قتب اكل لحم
 الينته وطرده عن جوار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما الذي لم يتغير منك
 قبض رسول الله صلى الله عليه واله حتى غرق الدنيا طرفة عين فاما المقداد بن اسود لم يزل
 قائما قابضا على راي السيف عينا في عيني من المؤمنين ينظر متى يامرهم فيمضي
 وبقی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت جا داشت خورشید بلب را منتقم حقیقی در دنیا بنمود
 عذاب خروشان کرد که گوش زل زل که احوال انصاف خلفا بلکه تفا فلک بخش گردید تا آنکه مثل طوفان نشانی پیدا
 و ابوذر عفا رتا وقت نماز پیشین مسجد انجمن در رسید هر چند دنیا و از انجا نیست مگر از دستها و بر نیز در عالم
 بیاد افرا سازید و عثمان بر سر سلط گردانید تا بر شهر بر نه تند رفتار سوارش کرد و حتی که سرینها او مجروح
 گشت و بقول خدا اثبات حق گوشت نهان من هم تحت علاوه زجوار حضرت سیدالایار او را آورده گردید و نیز
 افکند که انقبض قمری نزد او بود و بی مقدار و حال صلی نزد امیر حاضر بود و شیر شیر بدست گرفته
 و چشمها خود را بچشم مبارکش درخته تا در جهاد و چه فرماید و کدام وقت در دستار و بر و اهل عتساف لفظ
 بل من مبارز بر زبان مقدس جگر نماید و این هر دو حدیث در مجاریز و مقام نزل و در دست اصحاب
 و عدم تغییر و تبدل مقدارند که درست غلیظند به حالیا در روت و احداث ابو ذر و سلمان بننده
 با سکرام حالت منتظره و کدام هم و درود با استاکترین انام صلح و قمع ماده آن متوجه شود و از روت
 اخیر صحیح و یافت میتوان کرد که این بزرگان مجروح و کسانات در باره جناب

مرضوی مصدر تغییر و تبدل گردیدند و بی ارتکاب تکلف و مجاز فرمودی مولف مانند فارغتم از ایشان و
 و اینهم از اینجا بی ثبوت بیست که نه منتقم حقیقی در خلا عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه توجه شده و هر چه
 بوی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه ربش طاعن فی النورین که تعلق بواقع ابوذر دارد بر اصول او و اما
 خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عدوت با حضرت امیر خلیفه بر حق بردارند و معظم کلمات ایشان را برین
 مبتنی بر از جانبی و با قدر است الحمد لله علی ذلک شکر خدا شود سبب خبر که خدا خواهد به خمیره و کما
 شیشه گرسنگ است امی معاشره منصفین احداث واقعی مقبولین ال تشیع تماشا گردنی است
 که روز غدیر رضی قطعی بر خلاف بلا فصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران حجرات و کرامات
 و اگر قصص قطعی خلاف مرئوس و اشرف روز بر زعم شیعه چشم خود دیدند و اعتقاد را نسخ با تفسیر هم نشناختند
 و تازندگی خباب غاتم البیدین ان عقیدت ثبات قرار در زنده و مجروح و فوات سر و عالم قلوب ایشان منفرج
 شد و سالک راه مخالفت مرئوس گردیدند و حقوق اجبه انجناب امیر فراموش نمودند و عا بنی مبر علی السلام
 آنکه و سلم را که داخل من خندله است بر خود منطبق فرمودند برین تردید این مواز امور متحد منکره بود و از
 التبدیل ابداع واحد اباید گفت نه انچه از خلفا را شدن بر اصول تشیعین صید و یافته که بصر صورت معنی اعاذ
 و نباش نمی گذارد کما سبق تفسیره و مخفی نماند که هر گاه متبصری در هر سه روایت اختصاص
 المقال باندک غور و محان بنید التبدیل تطبیق این قصص مختلفه و روایات جدا گانه با این طور بگزیند که نفی
 تخلیق از عمار یسیر و گر مهابرین حقیقت و معنی خویش محمول است بجهنم اثبات آن بر اسلام ابوذر
 مقتدا و لیکن فرق درین مهابرین و عمار را بنظر غیر مبین همین قدر است که او سر نه تراشید ولی بنظر مهابرین
 بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن غیر مقتدا احد از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
 نگشت و بر عقلا عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم سر تراشیدن فقط اتمام محبت الزام ایشان
 که سلسله جهاد را حرکت میدادند بود و نه چیز دیگر کاش بدون تخلیق صبحدم فضا شمشیر بدست گرفته حضری
 با حکم بر سر تراشید مخالفت مرئوس از ایشان صیاد شد و در بال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تشغل بوشیه نیست که این همه مخالفتها و اعتدالت و بدعتها که ازین بزرگان نفع یافت
علت آن نیستن نوی بود و گویج چنانچه قبل ازین بحديث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم و تفصیل
بعد ازین مفصل خوابی نیست انشاء الله تعالی اما ثانی نخستین مقتضای مدّه ساقی دوسه حرف
باب طیب و لاوت حضرت عباس نم باز محذرات ایشان معاذ الله انابت کنم پس بدین آنکه ابو جعفر
بسند مخبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که قبله ما در عباس کثیر ما در زیرین عبدالمطلب
ابوطالب و عبدالمطلب ابو عبدالمطلب است و مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید پس سر با عبدالمطلب نمود
که این کثیر از ما و یا با سر رسید است تو بی رخصت او با او مقاربت کرده و این فرزند می که بهم رسید
است بنده ما پس عبدالمطلب با برقریش از شفاعت بنزدوی فرستاد تا آنکه زیر رانی شد که
از عباس و او را بشیر طیکه نامیده نوشته شود که عباس فرزند آن و در مجلسی که او فرزند آن باشد نشسته
در مجلس نشیند و در هیچ امر با شریک نشوند و حصّه برسد پس این مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جواد و این
علی عباسی ظاهر کرده اند خدا ص حضرت ملا باقر علیه ذکر این ترو استیفا و نام مقتضای
منک اندامه و منک انچه و منک الزبح و منک المطر میخوانند که با پاشی شغول شوند و خود
دو تا و بل و سویل بر عادت قدیم خود معذورند از این منتهای است و بازون ایشان کتاب صغیر و کبیر است
که انچه در کتاب بسیار غریب است و چون عبدالمطلب او صیا بوده نباید که از وی حرا صادر شده باشد
پس محتمل است که عبدالمطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا ما در زیر کثیر را با و بنشیند باشد و بهر
خبر از آن نوشته باشد و علی حال نسبت خطا بر پدر او آن سان تراست نسبت دادن به عبدالمطلب
عبارت بر عاقل نیز پوش حق نویسنده نیست که با جماع محدثین اخبار بدین بابیه ایات کلینی قاطبه
صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح احتیاج و استدلال با حادین آن اصولا و فروعا کاشتمس اظهار اگر ملا
مجلسی از اخبارین باشد پس حکم غرابت محدث مذکور را لایق احتیاج نه پس شدن خالی از استبعاد و عجز

عَنْ رَسُولِهِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَزُولُوا هَذَا الْكُرْسِيَّ الْكَرِيمَ
 اللَّهُ يَهْدِيكُمْ فَالْوَيْلُ لِمَنْ شَهِدَ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَأَنَّ جَمِيعَ مَا أَنْبَأَ
 مُحَمَّدًا اللَّهُ فَهُوَ الْحَقُّ فَقَالَ رَجُلٌ أَمَّا جَعَلَكُمْ وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ
 قَدِمَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْيَمَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا أَنْبَأُكُمْ
 يَا عَلِيٌّ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ قَامِي لَمْ تَزَلْ مُبَشِّرًا فَقَالَ لَا تَرَى الْفَارِغَةَ قَدْ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَلَعَنَّا فِي سَفَرِنَا هَذَا وَآخِرَتِنَا الْخَبَرُ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْفُظْ
 یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذریم صلی الله علیه و سلم در محله الدواع بر قبر بدر و ماوراء عم خوشیافا و گریه و
 بدر گاه بار می غایز فرمود و شفاعت ایشان نمود و می آمد که من قسم خورده ام که کسی بی او را نوحید و سیادت در
 جنت نخواهد یافت و لیکن تو نیز قبور حاضر و اگر بعد رجعت بدینا او را نبوت تو کنسد بر حال زار آنهار رحم خواهد کرد
 پس حضرت شریف او و با و از بلند ایشان را دعوت کرد و همه بیست مجموعی از قبور برین آمدند و او را توحید خدا و سیادت
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند و باز دعوت نمودند چون حضرت امیر از سفر مین باز گردید باین شایسته
 مبشر شد و شکر ایزدی بجا آورد و انتهای مخصوصه حالات این حدیث را بنحی که غنم اظهار الشمس است کما انھی چون
 کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتده قوم گوش کرد می از بھر خدا چند حرف از اسلام و ایمان این بزرگوار
 که مضحکه عظامش نیست اگر بطایفه از اوله قاطعه بشمارند و بر جمہور اهل حق مدین جوان در آرد و علی
 در پیرایه اختصار بنسب ملا باقر مجلسی در شرح اربعین از کلینی با سانی معتبر روایت نموده که
 امام صادق علیه السلام فرمود که سلام آورد ابوطالب بحساب حمل و عقد کرد بدست خود آنچه بر اسمی
 سه مقرر است باز در حمل معنی این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
 نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس و بر و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 عم تو ابوطالب بحساب حمل سلام آورد بدست خویش عقد نصبت و سه نمود چیست گفت مراد گرفت که اگر
 احد جوایز یعنی خدا یکی است صاحب وجود باز ملا می مجلسی استبعاد و استخرا این تا و ایل از بعضی فاضلین است

خویش نقل کرده و بنا برین تأیید تاویل برداختند از مطالب آن صاحب بیت که اینهمه روز و اوقات
 و باره ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا معاونت خباب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
 که اگر از ایمان خویش مناب سالمتا بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند که ام مضر و دینودا خود می
 متوهم بود با این بزرگان حافظ سراسری و شنید و فراوان حیرت است که فرید معاونت در صورت تقیه
 از قریش پیغمبر خداست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب اخفا آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شر
 هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و شیاع اوست
 تقیه ابوطالب آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که طرفیان گفته اند که مدعی زید یون مطالبه میکرد و قاضی
 بطبع شوت بدیون آن مروت که وقت مطالبه خبر لفظ بپاس هیچ مگو علی و س الناس خواهم گفت که مخزون
 مرفوع القلم می باشد الله علی از لباس مدعی علیه در جلوت خجل شد و جانب خاصه باز گردید چون بوقت
 دعوی قاضی بجلوت رسید آن شخص باز لفظ بپاس را تکرار کرد و در حواس او لباس انداخت تا آنکه قاضی
 مایوس شد و گفت که با من هم بپاس و چه در و هم با عتراف مجلسی آنکه اشاره کرد و با صانع مسجد کلیده
 لا اله الا الله محمد رسول الله تا به این حد است این شهر آشوب باز نداری مقصد کرده آن انیت که چون
 چون مختصر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیای من بر من حضرت فرمود عجب که برادرتیم
 نیت میکنی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و عقد حضور و نصبر و عقد ابراهام بوسطی نمود
 به اشاره کرد امیر المؤمنین غبارت گفت الله اکبر خداسو کند که بت یافت به برکات تو و مال قول
 حضرت جعفر نیز بآن می کشد و ازین وجه که فاضل مجلسی چشم ضا و دیده ضا هویدا شد که حضرت
 ابوطالب وقت مرگ هم به بلا تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز با اشاره اجد و عقود ایمان مورد که در
 حساب آن بسیار از شیوخان با عتراف مجلسی در کمانجی بپور بر بمان لشکر فر میسند و با صل خات نیز
 دین بر و تاویل از اجود تا ویلات که گاهی حساب جل فرود آوردند و گاهی حساب عقود مایل
 شدند و در حقیقت به گمانه بردند و باره تا ویلات دیگر که خود مجلسی کاکت و سخافت آن بعضی

امثال را با بجز تمام در معرض بیان اگر کمترین نکته قانون موجود که از باب نفس برای ناصبت کابر
جنگ بران میزنند و در پرده عشاق نشید رضا بی نوازند و در گ جان اهل سماع را از زخمه حرویت چون
تار طنبو نغمه عفا با نوا چکا و ک بشور و فریاد می زند اینست که حضرت مجلسی دیگر بزرگان امامیه خود کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت نیافتند و اشتباه باشد با حادوث مرعومی نموده بی باثبات رسانیده اند که
عداوت اهل بیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص باشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار
و اشکاء است و فاضلی و کسب المندبوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته است
محببت مردان مجوز پسندیدنی است که دست غیر گرفته است یا مادر او و دیگر اعلام شایان مضافین دیگر
آورده اند که نقل از علی از طویل نیست و چون ناصبت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر
ما شوم مختصر این کتب امامیه است بکنیم پس هر کس این هم عیان گردید که روایت کنیم در باب فتن و مجور
حضرت عبدالمطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس و از کذب و جاد خود و بر این قاطعه فرموده امامیه است
از دست باز و در مجلسی که بر می آید دست او را در این معانی رسد و ایضا بمحض خروج ایشان که گاه
آبایی که ارم سرور نام و اولاد و مجاورت و سلامه خاندان ختم نبوت و صطفی و خلاصه و انجمن نبوت و ایضا
چنین و چنان شد بجا به ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع و شیعیان ایشان که می رسد اکنون بعضی
از احادیث مشارالیه باید دید و بغیر و معانی زیران عقل و فراست باید بخند که دل برد عانی
مذکور است فی الحاشیه عن عبد الله بن الصلت عن ابي عبد الله عن ابي الحسن عن ابي طالب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان ذات يوم جالسا على باب الدار ومعه علي بن ابي طالب اذ
اقبل شيخ فنسك على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله لم علي اعرف الشيخ قال له علي ما اعرفه فقال هذا ابليس قال علي لو علمت يا
رسول الله لضربت به ضربة بالسيف فخلصت امتك منه قال فانصرف ابليس لي
علي فقال له ظلمت يا ابا الحسن فاسمع قول الله عز وجل وشاركهم في اموالهم واولادهم

مَا شَرَكْتَ أَحَدًا أَحَبَّكَ فِي أُمَّهِ وَبِرَّكَ ذَلِكَ بَيْنَنَا وَنَفْسُهُ مَا رَوَى صَدْرُ وَفَقَهُ فِي
 الْعَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْتُ جُلُوسًا عِنْدَ بَابِ الْكَلْبَةِ إِذْ أَتَانِي
 مُحَمَّدٌ وَدَبَّ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مَرِيضَةً الْكِبَرِ فِي يَدِهِ عَمَّازٌ عَلَى رَأْسِهِ بَرَسٌ
 أَحْمَرٌ عَلَيْهِ مِرْدَلَةٌ مِنَ الشَّعْرِ قَدْ نَالَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْنِدًا خُضْرًا بِالْكَفَةِ فَقَالَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ لِي بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَابَ سَعْيُكَ يَا شَيْخُ وَضَلَّ عَمَلُكَ
 فَلَمْ أَوَّلِي الشَّيْخَ قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ تَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُمَّ لَا قَالَ ذَاكَ الْمَعِينُ ابْنُ لَيْسَ
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْدَا وَتُحْلِفُهُ حَتَّى لَحِقَتْهُ وَصَرَعَتْهُ الْأَرْضُ وَجَلَسَتْ عَلَى صَدْرِهِ وَوَضَعَتْ
 يَدَيْ فِي حَلْقِهِ لَا حَقْلَهُ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْمَعْلُومَ
 وَوَاللَّهِ يَا عَلِيُّ لَا حُبَّكَ وَمَا الْبَعْضُ أَحَدًا لَا شَرَكْتَ أَبَاكَ فِي مَعْرِفَةِ فَصَارَ وَكَذَلِكَ
 نَفُحْتُ وَخَلَيْتُ سَبِيلَهُ أَنْتَ بِلَفْظِهِ زَيْنُ الْحَادِثِ عَلِيمٌ مَفْهُومٌ كَمَا بِرَسْمِ الْبُحْبُوحِ وَنَحْبُوحِ
 وَالطَّاعَةِ وَبِحُجَّةِ تَسْلُطِهِ شَيْطَانُ لَدُنْكُمْ أَوْ سَبْدُ عَلَى نَفْسِي حَوَاشِي عَلَى الشَّرَائِكِ وَتَوْجِيهِمْ دَعْوَاهُ الْمَذْمُومِ
 بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا يَدْرِي تَقَرُّرُ وَلَدُ الْأَرْحَامِ بِبَيْتِ نَعْدَا وَخَالِي شَدِيدُ كَيْدِهِ رَأْيُ الْإِنْسَانِ مِثْلُ شَيْءٍ مَا يَكُونُ
 أَيْسَرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَرْحِ حَدِيثِيكَ أَمَا الْفَادِقُ الْكَبِيرُ دُرِّي وَدُرِّي نَكِيرُهُ الْأَجَابُ دَاخِلٌ مِثْلُكَ وَنَحْبُوحِ
 وَوَلَدُ زَيْنُودِ بْنِ خُشْرُودِ لَدُنْكُمْ لَدُنْكُمْ وَبَنَاتُكُمْ جَلِيلَةٌ تَمُتُّنَ فِي حَقِّهِ أَمَّا زَيْنُودُ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ
 بَنِي سَيْتٍ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ أَلَا بَنِي زَيْنُودِ بْنِ خُشْرُودِ حَالَتُهُ شَدِيدٌ وَنَحْبُوحِ دُرِّي أَلَا بَنِي زَيْنُودِ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ
 خَيْرٌ مِنْهُ أَنْ سَيْتُ شَرْكَ شَيْطَانٍ شَدِيدٌ أَنْفَرُ مِنْهُ كَمَا رَأَيْتُكَ أَوْ شَيْطَانٍ وَنَحْبُوحِ دُرِّي كَمَا كُنْتَ تَقُولُ
 وَنَحْبُوحِ دُرِّي كَمَا كُنْتَ تَقُولُ أَلَا بَنِي زَيْنُودِ بْنِ خُشْرُودِ حَالَتُهُ شَدِيدٌ وَنَحْبُوحِ دُرِّي أَلَا بَنِي زَيْنُودِ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ
 الشَّرِيعُ الْأَمَامُ صَانِعُ آيَاتٍ مُبْرُوكَةٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا رَجُلَانِ أَهْلُ الْبَيْتِ فَلْيَحْمِلَا
 أَوَّلَ نَعْمٍ قَبْلَ مَا أَوَّلَ نَعْمٍ قَالَ طَيْبُ الْوَكْدَةِ وَلَا يَحْمِلَانِ لَا مُؤْمِنٌ طَابَتْ قَلْبُهُ شَيْءٌ طَبِيعِي
 خَالِجٌ مِنْ حَقِّهِ بَرِيءٌ أَرَادَ أَنْ يَمُوتَ دُونَكَ دَارُ الْمَلَائِكَةِ نَكِيرُهُ الْبَاقِيَةُ شَدِيدٌ وَنَحْبُوحِ دُرِّي كَمَا كُنْتَ تَقُولُ

به باشد و قاضی ظل الحق در صایب شایسته ای که صاحب حصن را باطل کرده که انوشیروانی
 و صاحب و کارنامه ریاضات امام حسین است بکنده که در آن بدو بر روی ستمی است
 هذا الفحص انكشف عن ضيقه وعداوته كما هو البتة عكس ذلك ووجه عن سيرته
 ووجه عن عداوته عليه السلام انه كان لا يحب ان يفتك او يذبح او يذبح احد من
 اهل بيته ووجه بنبوة شمس او شمس نام اعراس به است که شمس کوشا کمالی علی ظاهره بانه
 در آن زمان مال الفقهیه که جمال الجمعین عیوب عداوتی بودن خلاف تجربه باهر فحول
 فاهم به انما افاد وجاد الشيخ البخاری فی وارداته شهر جمادى الاولى الفقهیه
 باهمه شیخه اللک خلیل بیکره شمس مانند نیم و روشن شد و اگر خصال صدق از صدق
 بر دارند و منضم خواهد شد که در تطهیر اذبال شعبه حادث عجله بر می نماید و بدین در باره معصومین انچه
 کتب بر بیان خوش شایع و غیر آن روایت یکنه هیچ مسلمانی را بار نمی ذکر آن نیست تا بشد ضرورت
 باره از آن روایت با طبع مجتهد جالس که از جهت ناصبت اندیشی با وی این و آورده آورده ام که انچه
 علی بن طایفه با اینهمه کشیده در با صبحا که کرام مکایه عجله مجید و جان محفل البلیس در صنادیق خوش نگارند
 اعادنا الله عن ذلک هرگاه برین چند روایت حاطه کرد حالیا بعضی از روایات که دولت
 رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقل برادر حضرت امیر بدینا خلفائی نشسته و ترک محبت مورد غضب
 عداوت نصبت ایشان با جله المبتدئ بسیر و نذر و شسته باشد باید شنیده نقد المحدثین طایفه بسند حسن روایت
 کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سید از حضرت امام محمد باقر العلوم سپید که کجا بود عزت کثرت
 و شوکت نبی ما شتم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
 مغلوب و بد حضرت فرمود که از نبی ما شتم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین از سابقین اولی بودند
 و بعالم تقالید که در بودند و در وضعف البیقین لیل النفس تازه سلمان شده بودند عباس و عقل و الشانرا و جنگ
 اسیر کردند و از او کرد ایمان چنین قوی نمیداد و بعد اسو کند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند انقدر ابوبکر و عمر یار

آن ندانند که حق ائمه المومنین بر عصبه است و اگر سعی میکردند البته ایشان را می شناسند انبی از
منطق انجیدش مفهوم میشود که عباس و عقیل بر دو حکومت قرار داده بودند و هر یک طمع و تنویر کالیسان خلفا
سنگ شکنند و در باب غلام رضو و انحصار ائمه به بذات عالی صفاتش اعتقاد نمی داشتند و لهذا اخبار است
ایشان از مجالش این است که بعضی جافین تعبیر نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت مدد یک برگزینان
نفرمود و بر اصول امامیه است که از قلب صمیم نیست و اگر خرم و جعفر که ایمان خالص بقدر کمال داشتند زنده
می بودند مجال عصبه را نداشتند و اینهم نمیرسید با جمله ضایع ایمان و دولت نفس عیان بعد از وفات پیغمبر
علیه وسلم است و در زندگی انجمن اباجریان بنافه بر زبان مخرج صادق که از عباس کز راستین ادوات
بد نیست حجت در رعایت کنید و تعظیم و توقیر اباجراید معنی ندان و بظن هر است که اگر ساطع اینهمه منافق و قز
باشد منافق حضرت امیر و جاسید و مثال ایشان نیز از محل عتقاد و ساقط خواهد بود و از وجه اعتبار باطل است و صحت
که مراد از نصف نفس دولت نفس عین قلبی ایشان بجای خلفا و ناصبت و عدل ایشان باطن است سید
است اگر برین دلیل عتق کنی و گوش بزرگوار بکار برده و مجادله نهی و دلائل دیگر ابحاث و ناصبت
بزرگان پیش خود دارم از جمله روایت است و کلینی است حضرت اسید جیدین امام زین العابدین که در حق عبد الله
بدش عباس این بنازل شده و در کان فی هذه الحقیقه فی الاخره الحقیقه و من سبک فی سبک
و نیا کورست راه تو نمی بیند بل و در آخرت کورست از دید راه نیست گمراه است و ترجمه لایه الکرمه علی
صاحب القلوب بل که مراد از کوری این بدو است و الله ترک فاقست مرصع و بل دنیا خلفا معنی ناصبت
فدا کردن الهی و عا اگر چه دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت و یا فسق و فحور پس است که اصل صحت بتعبیر بر آن
و تعارض ظاهر اظهار سازند و از روایت امروا است آنچه در سنگ و اشاره بآن فته و آن روایت نیز از است و ابو
کلینی است و تفسیر این حدیث الفاظ هذه عن ابي جعفر قال قال امیر المومنین بعد فاته رسول الله
المسلمون والناس یخفون یصنعون الذین کفرُوا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم فقال
قال له بن عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت سبعا من القرآن قال لقد قلته لا فها

ظلم بجانب بنیو هستی که چون بر مرضی دیگر قرار میبندد و میخواهند که دو اور چشمش افشانند میگفت اول
 در چشم علی بید افشانند پس در چشم مبارکش و او می انداختند لیکن اگر ردمی داشته باشد عبارت حدیث مرقوم درینجا
 اینست مازالت مظلوم و کذا فی حق حتی ان عقیلا کان یصدیک یصدیک فیه و کذا فی حق
 حتی تذروا علیا فیدارنی و ما دام که چون برین چند سطر اطلاع دست از منصبش بدارد آن
 حضرت عباس عقیل عاقل و الله صواب عین مزید و لا اهل بیت نبوت سید الکنون است دیگر طوطی شایسته
 صدر تقریر قریه بین که اکثری از اولاد و جوانان بیکه که اخمدان یک سال اوراق مکتوب بود و نسبت حکم
 و در مک و حضرت اوصیا و هتد بر صول مایه جایتها می این بزرگان بشن خفای حور کرده باعث شهادت
 گردیده یا سلب لغت جاودان یعنی نسلت ماست ازین طبعین طاهرین قصد کرده پس غبار حصه که بر قضا
 منفسله مانعه اخلو بعد جمیع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دست در او اهل بیت که کسی بوی و در احرام
 و له انحصار باشد و ثمن ایشان با ضرورت کار ازین شقوق نیست که بایستد سکنه که وبال انکال حصت اول از مملکت
 افتاد و علت این علت مطابق صور خیالی که با ما میگوید من الحار و غیره جز نصب و تسنن چیزی قرار یافت و لیکن این
 ثانی بابت حکومته باین فرزند منسوب اند شد صافه قهر و انتقام عادل حقیقی ابر شقی لا آخرین فتند که در برده
 محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا اذیال معصومین باین لواط لواط کند حالیا و به تو گویم و مبلغ کثیر تحف و
 استقرار متبعین و گذارم برین اعلا و کذا و یا عن المتشیعین که از انجازه زید بن حسن بن سبط است که در
 تو طایفه عربی و فارسی و طایفه خنای ضبط کرده اند که و باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی تذکره الایمه
 که زید بابت میرا شد او خنای کرد و کشته و نوبت شجعه و ما رسانید که از نزد هشام علیه السلام بکلام فو
 سر فصل گردانید و با برادرش هر گردید و از انجمله علیه السلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مجلسی درین کتاب
 بحکایت اتباع و متبعان و کتب دیگر او بر خطا پذیرگوار خویش با کثر خبر بامیل داشت فیما بین او بود از بخت و اقلح
 میگفتند و فطیحه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام ما صادق علیه السلام با طایفه خشو چند و دست
 می شد قبل قلبی اندر مرتبه داشت و با خرد عوامی ملت گردانیدی قبل ازین باصول شیعه ناست که در

ام چنانکه دانی که هر که غیر از ائمه شناخته دعوی امامت بر خود کند که علوی فاطمی باشد بشناود
 خفیه فی رئیس نوح صاحب اثر محمد فی الناس که لوازم و محاور این منصبین با وده خاص با عباد صادق
 مصدوق و مادر مکره عبدالله که بر سر چنانچه در اول پیمان جن مجتبی و مادر مطهر زید و تفصیل احوال هرگز از اهل
 حق در انمی تواند و از آنجمله علی بن اسمعیل بن جعفر و ابی ابراهیم از ثقات محمد بن طایفه که مایل علیه تذکره الامت و غیره
 من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل بن ورن بروی بعضی از ایشان مثل ابوالنصر چنانچه در کتاب عمده الطالب که از نجاشی
 مجلسی در کتب معتبره امامیه باره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم الکتابه
 و الفاضل لعلامة حمال للدين المعروف بابن عتبة صاحب عمدة الطالب في
 نسب ال ابي طالب شهر الكتب أو تفهيم في النسب بخاطر مارون شهيد عباسی
 ممکن گردانید که امام کاظم اراده سب خلافت از و دارد و هوال و اسحق جمع میکنند تا کار بجائی رسید
 انجانب نیز بر علم کل کشند و بر و ابی عمر عوی گردانید که وند و از آنجمله جعفر بن علی با و است که هم مدعی
 امامت شد چنانچه از کتاب حق البقیر می مانند آن بر آید و هم سعاد و کلامی ناحیه مقدمه بر علم امامیه
 خلیفه عصر نمود که فی ترتبه کشید و بر همین منوال امره قیل و قال در باره دیگر سادات و حسنین
 بلا ریب عن الفریقین بنی خیار اعتقاد امامت بخبر اوقات شیعه داشتند فراموشی شود که الاخی می
 اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل از رده شوی و در سخن بسیار است اگر چه چندانی بهود شقیای
 که راس و رئیس آن خواجه عبدالله سبا بود و حال و در باره گمراه کردن شیعه عنقریب کتب معتبره ایشان
 می نگارم اینهمه خرابیهاد و بنی محدثان ابلیس لعین بر مقلدین خویش یا دگار گذشته اند با و دیگر
 کیست که از ان اهل فرست بسوا و مبتدا و خواهد شد طرفه را آنکه غمی ناصبت بر بیاعتط و او عکاس است
 اختتام نیافته بلکه اصغرا و کا بر قوم ترقی کرده بطور سلسله جناس تا حضرت آدم صغری اندیشه و گاهی
 از انجانب نیز سلسله النواع تا حضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که با خود
 اصوار بماند است ساخته و پرداخته سر آمد بهود چنان بوضوح می بخشد که در زمره انبیا و مرسلین

اسد بن عیوب که بار بار تذکراتش خالی از اسارت نیست منزه نبود و غیر از اولو الغریم من الرسل نسبت
 اعدا و ایشان بسیار ابتدا نسبت قطعه به بحر محیط احدی بمقتضای روایت از امام ابو جعفر علیه السلام
 در تفسیر ایل بیت وایت شیخ المشایخ در محل ولایت فضایل ایل بیت سوخ و غزم داشتند و این
 لقب لقب شدند و غیر اینها ازین ولت محروم ماندند و مؤید همین است روایات محمد بن حسن در بیان
 حضرت ابوالبار و غیر او از زمره انبیاء که ایان بولایت آید بداند و ندو از احادیث دیگر که نمونه
 اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین تناسل گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث
 و عیبا معلوم توان کرد که این بزرگان حق سوخ و عتقاد صمیم کما یغنی بجا نیاروند و چشیدند آنچه چشیدند
 القصد در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و بصورت خیالی شیعه اکثرش بر این صیغه اوصیا عبور کرده
 بلکه ازین ملاحظه شان برآمده موجود است که از آدم تا سر آدم و نبی آدم هر که از انبیاء و اعتقاد قبول و اما
 ایامه در روز میثاق توقف و مانع نموده در سوانح عظمی مصایب که مبتلا شده و علی بن ابی القیاس بولایت
 وقت سبب هر بنی عرض کرده اند هر که توقف کرد به باد آتش من مقید شد و بالآخره حاکم جسامانی گرفتار آمد
 و این مدینه که ماده تمامی نهاد است اعام بود تا آنکه نوبت بخت یونس سید و او بر تو بعثت شد و لیکن ولایت
 قبول نکرد و ایان بنان است وجود روحی عیاذ الله ما نند البلیس با و سگبار و زریه و آنچه در انوقت
 بخط ابی غلط گفتم بروی گفت تا شایان الفاظ میرسد که قبول کردن ولایت کسینه او را دیده باشم
 نه اوصیا او شنیده بمحضی شخص است تا آنکه در زندان شکم مایه محبوس شد و در تحت آله می به مقام قارون رسید
 و ناصبت انبیاء بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان است از یک کینا ل عهد الظالمین
 یعنی خلفای ثلثه علی الهو مشهور است و لال میکنند احوال باقی نیست اگر درین مقام ایل خصوص
 و عتاد و احتمالی باقی است همین قدر باقی است نشان میدهد که این احادیث که مقتضای انطباق
 درین تفصیل است کجاست و کتب معتده وارد است و غیر آن بکلی منع این احوال را با ده زستی در است
 از کتب معتبره شیعه و درم و لیکن و اما لا اختصار یکدور است از ملائی مجلسی صاحب بخار که جامع

این موز و اسرار تواند بود و ارد میکنم بگوشت عبرت باید شنید میگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که زوی
عبد الله پس عمر خدیجه نام بن العابدین آمد و گفت توئی که میگوی که یونس از پری بن شکم ای انداختند
که ولایت جدم میرالمومنین را بر عرض کرد و داد و توقف کرد و در آن حضرت گفت بی من گفته ام ما و دست بعز
تو شنید عبد الله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر دستم گفتاری خود بمن بنمای حضرت فرمود تا عصا
بر دیده من استند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بکشاید چون دیده های خود را کشودیم خود را
در کنار دریایی که موجهاش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من خون من در گردن نیست
حضرت فرمود که اضطراب کن که الحال علامت است را گوئی خود تو بینمایم پس فرمود که ای یابی گاه با همی
دریا بیرون و در مانند کوه عظیم میگفت لبیک می لی خدا حضرت فرمود که کیستی گفت من با یونس سلمی
من فرمود که مارا خبر ده که قصه یونس چگونه بود ما می گفت که ای سید حق تعالی این پیغمبر معجوت نموده از آدم
ماجد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما این است را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم
و هر که ابا کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را پیغمبری معجوت گردانید پس حق تعالی وحی کرد و او که ای
یونس قبول کن ولایت میرالمومنین علی و ائمه را شدن از صلب او با سخنان دیگر که با وحی نمود یونس گفت
که اختیار کنم ولایت کسی که او را ندیده ام و نمی شناسم رفت بکنار دریا پس خدا امین وحی فرمود که یونس را فر
بر استخوان و راست کن پس چهل روز شکم من ماند و او را سیکه دیدم در دریا و او تاریکیها ندانید که
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت میرالمومنین و ائمه را شدن
از فرزندان و پس از آن در ولایت شما امر کرد و پرو کار می او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای مای برادر و سواشیاں خود و آب سوج قمر گرفته انهمی از عبارات صفا مناقب و تصنیف
از جمله امامیه بعد از آنکه خود و معان بر آید که این قسم حادثی مثل قصه تقام حوت بحسب سرنامی از ولایت
خدا بر مقتضای عقیده معلوم ملکوت و نجات از انواع عفوایات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار ثبات فضیلت ائمه
هدی نیست پس کمال معاندین و کابرین بقیبت و شذوذ و عدم لیاقت این حادثی در با معتقد اعیان

بوالهوسی و بوالعضولی خواهد بود و سخت جبرانی است که روایات مذکوره در باره انصابت است
 ایست که بهتر از نبوت رسالت انبیاء و مرسلین بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریقی
 جدل الزام خود با مخالف مجتهد در کتاب طبع اختراع کردن در سناطه الحق روایات ضعیفه بارده
 تحسین نمودن اکنون بحین مخرجات ظاهر خود را شاد و فرمون غیر از سفاک هر چه خیر محمول تواند الغرض
 از وایت بجا صریح در باشد که یونس علیه السلام ایمان بولایت ایه از اصول خسته بلکه اصل الاصول است
 سبب داشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از حمله روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است بهوایز
 است بظرف حضرت امیر خاشاها عن علی که نسبت میدهد کما فی الجار و غیره محصلش آنست که حق تعالی
 عرض کرد ولایت مرا بر آسمان زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه بید
 نکرد یونس آتی چه ازین حدیث صابر بنی آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان دول ولایت قبول
 کردند و نه از گروه ثانی که بزبان دول انکار نمودند بلکه او از مذهب بدین است که لا اله الا الله و لا اله الا
 هو که بود و نه از یونین انفاق و از جمع روایات سی چنان بحث صریح می یابد که اولاً او انکار صریح و
 استکبار قبیح بلکه اعتراض جناب بزرگ اختیار کرد و چون بداند و معاند شدند تاگزیر ولایت امیر مومنان
 را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هر گاه در طین سی زرنده گی و جز نامی باقی نماند
 وقت باطنش بار اصل گردید و از سکت اسباب رسید پس بر آنکه ملا باقر مجلسی که احد من حیث اصحاب
 مثل او در گروه متشیعین پیدا شده و الحق مرتبه او ازینهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و ترویج ائمه
 امامت گوشتند و خلعت خروج و نصبت شوند و سلم ولایت بر نام او به بریان سلمی سلم شود هرگز بعد
 نماید بعد از این روایات بر طبق معمول خویش که آتش زدن بر آن بکنند آن قطره افسان و آب شی شغول
 کشتن از عادت استمره اوست میسر هم حیار کیس گداشته میخواهد که با او نصبت از دعوای از حضرت یونس
 علیه السلام وارد و عهد انوار تشیع و تصدیق از ادنی با علی رساند هرگز خاطر کسری نیست که مذکر
 آن بر دایره و قطع آن خود را متوجه سازم لیکن چون علی خلاف جهلاً و عداوة خموشی بر عجز حمل

خواهند کرد اصغر بن فاسم معوا که و الفشتو ابا بد و انت که انچه از قصاب صغیر و کبیر مثل لا یغادر
صغیر و لا کبیر و لا اصغر و انت درین ده سماع و تفریقاً بر می بد چند چیز است یکی آنکه
منظور خباب قدس الهمی از حبس بونس در لطن یا بی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسانا باشد
برای او باشد و در مقام الکافه را با علوم و حکم از عرب عجم صلا میهم که برایش این بزرگ خنده بر سر
شیت از زبان تعلق شد که حضرت بونس در کمال صبح در باره ولایت نام الایمه کفر در زید چنانکه مدلول حدیث
الساجدین است بانفاق اختیار ساخته که بمحصل حدیث المیر و منسجین سلجیه عفو بیکه مثل غدا بفا و من است
چنانکه خواهی انت کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب برای او معراجی بر حصول خویش قرار دهند
این شک و ناغی و ساد و کوب و بیست ناصبت علایمی منی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود
این معراج فی حد ذاته بود یا نسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نوصب این نان بود که بدعو مزید و لا عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید با
عود باید کرد که معراج مذکور یا نسبت بخواجه و نوصبت که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت ائمه
اگر قبول کند باید گفت که انا علی لکن الشاهدین و اگر گوید نسبت بعبادت باید گفت که شما
با وصف و فوق مرارت مت و دید عذاب قبر هنوز شمیم رستی اهل غیش و اقبال و شیاع خود را این
و رطبه می افکنید انقدر نمیدانید که مرتبه کسی که بعد ازین عقوبتها ایمان بولایت ایمه ارد و ظاهر اذعان
و ایقانش مصداق آیه که میفلم یکک یتفعهم ایمان که کفار او با کسنا باشد با ایمان حضرت
تشبیه کن صفت بونمون بالغیب خصوصاً درین غیبت کبر از خواص ایشان است برابر نتوانند
چه جا آنکه خدای عزوجل بونس علیه السلام را زاده بر ثواب شیعیان ثوابی که امت باید این غلبه است که
پایانش بدینست و اصل اگر نام عدل و او بران نهند لا شاعر و الا صطلاح ع برکنند نام زبکی
کافور و کبریا که اگر آنکه معراج حضرت بونس نسبت بعقوبتها منی خواج و نوصب خواهد بود
فا عتبر و ایا اولی الا الصبا بعد کبریر این مقام بعضی از عبارت کنا بفا برضو

که اشارتی در سطا و کلام بسو آن رفته نظر افتاد چنان ندان شد که حاجت برترقیب این مقدمات
هم نبود خود رضا این کتاب بعد از او عامی آنکه لقب ستانجیات مرصع یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صد و یازده برایت کلینی آنچه در عبارات مطبوعه گفته نص و معنی است که در نبی نوع انسان قوسیه ایان
صحیح شان بدزوه اعتبار تصعد نموده مورور میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جزطاضنا جیش
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک بیان آمد عاوا از کتاب غایه المطلب بترسمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکور
کسی مانیت و امامت میرا برده است و لیکن نظر بر آیات کتاب بنای فقیر را چنان معلوم میشود که حدیث
امامیه اختلاف در عین می اند که بوم دیگر جانوران شو مثل این قوم مشوم بودند بانه بعضی از روایت بطور
دار و بعضی ثانی بلکه ذکر بود نشخیز اصطلاح امامیه بر می آید پس در مقام دوباره ملا محلیه زیر کلام
زیاده تر از سماعی است باید خواند شعری که تو هر که را به بنی برنی با بوم که هر که را نشینی کلینی با اکنون
حدیثیکه وصول بپونس علیه السلام بمقام قارون ملاقات این هر دو کرد و با هم در مضمون آنست و بنجاب
امام جعفر صادق نسبت میدهد چنانچه در تجارت بشنو که چون قارون صد یونس که خداوند است
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندان بن جان و دل معتقد گشتم و از سر کفر و لغو
در گذشته شنید از موبلیج عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خف بقدر قامت یکم وزیرین فرمودند
مهلش در خواست گفت تو کیشی گفت بنم یونس بنده گم کار پس حال حضرت موسی شدت غضبش و سرگشت
مارون وقت قلبش و با جراح خر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که یومی فرو شده بود استفسار کرد فرمودند
خبر نامی قی مانند و این حکایت باعتبار آنکه قارون بمعلوم و تاویل ملا می مجلسی مشابهت تبسله فیرونی که
باشد و باغ راه اغریه و بجاه افتاد هنوزش خیال نیکه و حجره خانه خود سیم قضا را با بیانی بهم بر ملا
اگر قارون فیرونی با بگن نزد و گشت که و خانه شرفانی اجازت بکنا گاه و دخل شبه عم گشت و در خیالی
این غایت نیست بلکه جهات افرونی گفت خیر هر چه با و اباد است بگو که تیشته تو بصیت گفت قد غروشی گفت
از بهر خدا و انکی بکیر و قدی به آجمله تاویل بحر جبرامی حضرت یونس بر اصول مضموعه شیعیه

خرافتی است که زیادت بران مجمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی درین تاویل طرفدار
قانون مطمح نظر افتاد زیرا که او سبب غریب و نظایر طبقات زمین مشغول بلکه سبب یادش ماند از سبب
حضرت ذوالنون یاده بود و کیف که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که ششگانه قانون
است اینم صرح باشد که از روایات افسوس نمودن قانون بیوت و خسر عمر آن موسی و مارون یکم
السلام که منتهای سیر بود و حکم الهی موکلین محقوبت عذاب از وی برداشتند پس حال هر دو درین
معراج همدوش یکدیگر است و در آشنای تفسیر و حجبی و جنبه در شبیه التمام حوت بمعراج شریف
عالم لا بهت بخیا آید که مقصود ملا مجلسی را اختیار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که بر صاحب
صراط مستقیم از امامیه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تا کید و باره امامت مرتضی بوده آخر وقت
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا رحمت تعلیل و تسلیف خطاب عذبتک عذاباً الیم طلب
فرمودند که ما سبق تفضیل پس چنین یونس در شکم مای بلاریشاکل معراج و مسالت نبای خواهد بود تاویل
و دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن در بار و غرایب کائنات تحت اثری بود و تفسیر
دوین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب وقت و دجی
گرفتار باشد و عقوبات او را بسیر و ملکوت تعبیر کنند این و معر کذب دیگر است آیا یک سیر عجا
ز و کار مشغول می باشد بهین نهج استغافه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین امنت بعلم امیر المؤمنین و تبت و انت عن
الانک کانی حبیه و اولاده الصاهرین و نیز ناصب و اهل بیت سید انبیا برگزینی
اند پس که شکر ولایت ائمه را در عجایب و غرایب بنگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بزرگواران حکم
حدیث صنف عذاب نبی شام چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق عدا حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده تفضیل کذب پس نگمی دیگر دارد که حضرت یونس شهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی در رد و جی گفته در روایات شیخ الشیخ تا بنده آن می کند و در حضرت یونس نکره عن علی

بن ابطال با که دلائلش برین عرض کوی بحکم ندیده ام دوم آنکه اوصا و اراهم میباشند
 انتهی فقیر مقدمه اول تسلیم کرد لیکن اینجا از معرفت اوصا منفیست چه معنی داشته باشد هرگاه بنمود
 حضرت موسی درین تدریس کتب صحف آسمانی خصوصاً تورات حاوی تفصیل امت است مگر همة از
 کبریا قائم ال سر و کائنات خوبترین وجهه زیاده از اینها خویش معرفت ایشان داشته باشند حکما
 فَاُولَٰئِكَ اَصْحَابُ الْاُصُولِ لَكُمْ فِيْ عِلْمِ الْاَوَّلِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ حَدِيثِ
 طَوِيلٍ يَقُوْلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَٰذِيْنَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُوْنَ اَنَّهُمْ اَعْرَفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ
 يَعْرِفُوْنَ مُحَمَّدًا وَ الْوَلَايَةَ فِي الْتَوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ فِيْ مَنَازِلِهِمْ اَنْتَهی
 و هنوز حکما امامیه وصف مرد و هو بلکه احاطه به لال نبض و معرفت بر امت جمیع می نمایند می کنند
 و قدما و متاخرین قوم سائلان بران پر ازند و بسیار ازین حادثه که بیرونشما مل می بود می آفت
 بودند و تفاسیر اهل بیت مرو باشد پس نگار ازین معرفت غیر از کذب اینهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
 گویم بر روی تو بر چهره دیگر حل نموان کرد و معاذ الله که احدی از مدعیان اصول خمس که حد امحاله است
 تجویز کند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولات مجهول مطلق که نه اورا دیدند و نه اوصا او شنیدند
 داده بودند صد چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب الیه غیر از ناصب عیوت اهل بیت از کسی
 ممکن نیست اکنون احدا را مرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصا این
 در کتب انبیاء سابقین بر طبق نعم متشیعین که معرفت حرقا منها و اخذ منها فی انبیاء و مریدین بآیه
 ایشان اجنوا نیکه وانی کذب بفرغ و از اقرارات اشقیاء بهیوست که برای تفصیح و تدلیل ذوات
 مقدسه انبیاء و رسل و تخریبین بداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
 چون اختیار شوق ثانی بر اصول موضوعه شیطان که مستحکم کفر و نفاق حضرت ذوالنون است سهل تر
 در ثبوت کذب بنای بی نمائند سبحان صلا و امامت باطل مطلقاً ممنوع الاجتماع باشد سابق
 و نبوت در مواد غیر متناهیة کما لا یخفی بالاضب کذب مع شود و اینجا بر اصول تشیعین

میان یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند شفعه فرق بین
 است چه ابلیس بر طبق ارشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن حضرت یونس نبی آدم است اگر او
 بمقتضای ده خوش گذشت و صد و عداوت در زد و در نباشد بخلاف صد و عداوت و احوال یونس
 از ولایت جناب امیر که بر تصنع و استحال نزد یک **شعبه** آدم اعضائی یک دیگر اند که در اکثر
 زبک گوهر اند مع ذلک انج ابلیس عرض کرد که من از آتش نباشم ام و آدم از خاک و غیر
 علم با عطا مهلت معلوم بذره گذارش رسانید که من به بندگان ترا گمراه خواهم کرد و دیگرندگان
 مخلصین را که بر غوائی انحصار می ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از نجاست که حق
 تعالی درین کلام تصدیق و فرموده چنانکه از تفسیر این بیت بوضوح می انجامد و این استنباط عجایب
 کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام راز علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تفسیر فائده این قید
 که تعلق باین مقام دارد چه بیک گفته که غرض ابلیس از ذکر این استنباط آن بود که کذب کلام او را بناید
 زیرا که بدون استنباط معنی آنست که ما می بندگان را گمراه خواهیم کرد و حال آنکه چنین نیست از بنیاد
 می شود که دروغ خبری است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده پس مسلمان چگونه بران اقدام نماید
 انتمی از بنیاد کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب بر خطاب پروردگار است از ابلیس حصن هم در گذشته
 لغو و باطل از منبیه که بر طبق اصول انبیاء علیه السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفر یا
 که اثبات کفر در دوحی بر انبیاء بعد از معصوت شدن می کند و هم کذب و نفاق شایع عدم طیب و دت اعدا
 این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتده قوم موجود باشد که حرفی نسبت محفوظ خوش خدمت سلیم و ناظر
 و بر قاعده صولیه بخور للفرقة بقدر نقد و کار است هم باز علمای قوم بر جانش اهل حق خنده نیند و اساس
 انصاف و جمیع طاعن اصحاب میکنند شجر از برین طعنه زنی برانیزید و در درونت تنگ سبب از برین
 تنها این همه اتحاد و کفر و باره اماست که انبیاء علیهم السلام در کتب بنیه خویش ندارند بلکه در مجید
 و قدرتی عزوجل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر جنبت آن از بحث در تفسیر آن

از لوم لایحین من ترسم القصده ملائی مجلسی در بحار عجایب میرزا قاسم بن یونس کجانی می نماید شناده
 این بحار باید که کنار سکنه طرّف از نه که خود مجلسی صدرین اقعه حدیث ابن ابی نعیم هم مذکور کرده که معنی
 بی کلفت همین است که اگر یونس در بند نفس قرار شده بود بر حال می مرد هرگز نقد ایمان سلامت نمی بود
 انتهی و بر ظاهر است که شخص بدو اعتقاد بولایت ایدیمون نمی شود پس بر معراج کجا گنجایش داشته باشد
 بر کاروان حواس خمس ملائی مجلسی که محبوت انکار ولایت نفاق و کذب اسیر و معراج تعبیر میضربا بدول دشمنی که
 می تازد و ظلمت ناصبت و غیر شب بچو عداوت غمت است که از احاطه و غشا آن شمع سر ص
 خورشید در سیکاشده یونس اندرومان مایه شد تا وید میگرد که متن معادلات این بیت بسید
 کائنات زیاده تر از آن می دید و ما عجب اهل دانش و پیشراخت پریشان می نماید و رئیس انوار صفت
 آن گویان بخت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت میرزا و اولاد و مجاوش بر بدین وجه
 بنود که ترش موجب گناه باشد و جوالتش جز این نیست که بیان الکن و کج و کذا فظله که خود ملا مجلسی
 در حیات الطوبی بحار و دیگر محله او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش در ده ناص
 و جوانی بلکه از وجوب هم سابق الاقدام ملا بعد از ازل عمر طبعی گردید مقتضای که یکبار بعد از آن
 وید را نادیده و شنیده را ناشنیده پیشند یا صدق و خبره سوایه ناصبت باغ ملا مختل کرده عداوتش بطور
 مستوجب عدا لامیه غیر از احتقان که بسیار از احادیث و باره تو صیفش در فصول مهمه غیر از آن را صورت
 مرویت پیچید و دیگر ممکن نبود آنچه با حضرت کرم قبل از این کتب آمده ارد کرده ام و احاطه بر آن نمی توانم
 فصیح نیست درینکه ایمان با فضیلت ولایت ایدیم از تحت است هر که انکار نماید او را شن جنم بلکه در ک
 اسفل نار که گاه او را و کوا باری کید است شدیده و غن طبع هم در روز شتاق هم در وقت و مبعث بواسطه ملا آنک
 بلا و سطر از نه آفرید کار ظالقی با بنیارس و وعید کا سخت کمال و در شور و ریه آن مرقه بعد از و اید
 هر کس که از آن عرض نماید مثل قل و بن انواع عقوبات گرفتار شود و انگاه و وجوب حتم صورت پیچیده ناصبت
 این بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان به توحید باری تعالی و نبوت حضرت انبیا

و معاد و عدل از کجا با ثبات خواهند رسانید کیف که در روایات روضه و مثل آن کما مر سابقا
صحیح موجود باشد که او فی توقف هم درباره ولایت مرکز دایره ولایت موجب کفر است
و اگر این بیاحت و اقبال نمیکوند با خرد و عاقل و لایقش نمی آوردند ابدالآباد و طبع و فزح بگردیدند
آیا عدل و داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحیاتش در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علایق سلیمان که بر حضرت یونس و جبرائیل این لایق تحقق شده بود و نه امرند که حقیقه بطریق و جبر
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیا سابقین بیده شنیده باشند که او هم در حج و انکار
حسین و خواجه طاهر چه پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت که غیر ذلک و سبحی انشاء الله تعالی بگو ایان بولایت
جد و جوب سده لیکن این مستحیاح یا هر چه نزد مجلسی مثل النواضیست بر تیره رسیده که تا کشتن و عقوبات
زیاده بر فرض است باز چشم عبرت نکشوند باز هم عبرت و فراموشی با سبکی قصه شدن و مثنوی مثنوی منظم
است **مقطع** شیر در گریز و رویی بهر شکار رفته بودند از طلب گوشت و گاو گوی و بز و خرگوش
زفت و یافتند و کارشان از پیشرفت گفت شیری گرگ این بخش کن و سگ را تو کن ای
گرگ گرسنه گفت آه و وحشی بخش نیست و آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و است و بز مرا که بسیار است
وسط و رو به خروشنستان بی غلط گفت پیش ای خرگور بلید و پیش آید بجهت و او را دید و بعد از آن
رو شیر بار و باده کرد و گفت این بخش کن از بجهت خورد و سجد کرد و گفت این گاو سمن و چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین و آن بزاز بهر میان روز را بخشید باشد شه فیروز را و آن در خرگوش و بزاز
شیر و ای شاه بالطف و کرم گفت ای به تو عدل و فروختی و چنین قسمت که او ختمی و از کجا او ختمی
ای بزرگ گفت شاه جهان ز حال گرگ و اکر این همه تصریحات بسبب تکرار بعضی از این
بخیال حضرت مولف مرتکب نشود و طالب مضامین متحد و باشد اینک حاوی تر و تازه از کتاب سبب
مرقصی باشد شنیده و چشم الضایف باید دید که دلالت بر وجوب دایانه بین آنکه مولف این کتاب گوید که
عمده کتب خویش را برای خواب مضامین انجانب جمع کرده و بر این کتاب قدما خویش باین محتاج

و هستند لال نموده آنچه در باره وجوب لایبیت گفته کی این است که قبل از تصویر صورت نبی نوع انسان بصورت
 بشکر و بکل عصری امامت مرده خنده اثنا عشر سرکاه مخلوقه لایبیا طبقه السانیه عرض شده با قمر
 حقیقت آن کلف و مخاطب شده اند چنانچه در کرمیه و اخذ ربک الایه اشاره شده و حقیقت خلقت
 انسانی و اخذ معاهده از ایشان برین مبرور و چه یک چهره شاید این معنی لکلمه بیان کنی مفسرین است
 شده آنست که قبل از آنکه آدم هم سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نرسیده است جنت لایب
 کرده و صفا و لکشائی کما از ابواب بهشت که سافت آن ساوی سبزه نهر ارسال است محل توفیق گردید
 و از بیت آدم هم می لازم الی لا بد از صلب بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از عطا
 حیات و فهم و علم که ساطع است خطاب قابلیت سوال و جواب است هول مهمه و ینیه بر ایشان عرض شده
 انتمی بلفظ این و ابی نظر در آنکه حکم قبول لایب یا یمیر بر تمام افراد کائنات که بعد از ان خلعت کسب
 صورت پیش از کارخانه غایت واجب بود یافتند و عموماً و جوباً بود و ایمان لایب ایشان اصول مهمه
 و ینیه بودند آنچه ملائکه یا صلبت عناد با ائمه مجابوخیال آورده و الا قائل شود که امر با عقدا و توحید نبوت
 ختم المرسلین هم محدود و نبوده و نیز صاحب قبل رکتب غش و ابیات بسیار نقل کرده که در تذکره
 مجلسی هر واحد از ان کافیه یک کف که بیست مجموعی ملحوظ گردد حرفی از ان کتاب نیست مع الصلح
 عَنْ أَنبِيَاءٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ مَنْ عَلِمَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا
 عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ وَلَدِي حَتَّى أَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ
 بِرَحْمَتِي وَبِحَبِيبَتِهِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ جَوَارِي وَأَوْجَدْتُ لَهُ كَلَامِي وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلْتُهُ
 خَاصَّتِي وَخَالِصَتِي نَادَانِي أَنْبِئْتُهُ وَأَنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَأَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَأَنْ
 أَسْأَلْتَهُ وَآوَأَسْأَلُ رَحْمَتَهُ وَأَنْ مَرَّ مَنِي دَعَوْتُهُ وَأَنْ دَفَعْتُ قَبْلَتَهُ وَأَنْ فَرَعَ يَدِي فَتَحْتُهُ
 وَمَنْ كُنْتُ شَهِدًا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا أَوْ شَهِدًا بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنْ مُحَمَّدًا

عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ إِلَّا بِالْحَقِّ فَقَدْ تَحَدَّاهُ وَصَغُرَ عِظَمُهُ وَكَرِهَ
 بَابَانِي وَكَتَبَ أَنْ قَصِدَ بَنِي حَبِيبَتُهُ وَأَنْ سَتَلَ بَنِي حَرَمَتِهِ وَأَنْ نَاكَرَ بَنِي كَلِمَةِ السَّمْعِ
 نِدَاءَهُ وَأَنْ دَعَا بَنِي كَلِمَةِ السَّمْعِ عَائِدَةً وَأَنْ رَحِمَ بَنِي حَبِيبَتِهِ وَذَلِكَ خَبْرٌ لَمْ يَنْفِي وَمَا
 أَكْبَرُ بَطْلَانِ الْعَبِيدِ الْكَثِيرِ خَبْرَ بَنِي صَبَابَةِ وَتِلْكَ لَيْسِينَ كَيْسَتِ كَرَامَتِ بَنِي بَنِي وَتِلْكَ تَفَرُّقِ
 تَوَانِدِهِ وَتَوَانِدِ كَلِمَةِ كَلِمَةِ بَنِي صَبَابَةِ وَتِلْكَ لَيْسِينَ كَيْسَتِ كَرَامَتِ بَنِي بَنِي وَتِلْكَ تَفَرُّقِ
 كَرَامَتِ بَنِي بَنِي وَتِلْكَ لَيْسِينَ كَيْسَتِ كَرَامَتِ بَنِي بَنِي وَتِلْكَ تَفَرُّقِ
 وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
 حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا شَرَّاهُ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ وَعَذَابُهُ عَذَابٌ عَنِّي بَيْنَ
 لَا يَعْبُدُ أَحَدًا مِثْلَهُ مِنْكُمْ وَالَّذِينَ وَالْآخِرِينَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ دَرَجَاتُ كِتَابٍ بِمَا جَاءُوا بِهِمْ
 اصول بانی ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت امامت و عقدا بعدل و عداد از اوزم بود
 مذکور است انتفاای آن بانی از اوست ثلثه مفروقه است در درازل جمله ارواح و ذراتی همین چیز که اصول
 مهمه و نیته است مایه شده اند و که ام عاقل تجویز تواند کرد که ذراتی حضرت آدم و قلیک مثل مورچه و
 از صلب مطهرش استخراج پذیرند و هنوز بصورت کثیر شکل بگیرند و منه آنها بوجود شغول باشند
 بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجود بانی بایند ذلک ظن کثیر التواضع شرار
 قَوْلُ لَكُمْ مِنَ النَّارِ مَا وَلَدْتُمْ لِغُلَامِكُمْ خَاتَمُهُ مَهَلَاتٍ مَجْلِسُهُمْ أَنْكَرُ مَلَانِ بَنِي بَنِي بَنِي بَنِي
 و لیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکردند و جواب بن خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصاً این باب
 بی کلفت بر آید علامه اگر مخفی عدم اهتمامهاست که روایت مرقن و زعم اما مشتمل بر اینست
 نام ولایت و محبت بزبان رند و بدل اعتقاد می ندرند یا بعد چسبند انکار کنند و سلب ولایت
 امامت از آن مصومین خواهند فدالند هب المناقضین بیکه که آیات القرآن و متواترات
 الاخبار و المناقضین فی الذکر لا سفل من النار و اگر معنی دیگر است پس

تصویرش ناگزیر حتی محکم علیه باخذ افیر این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
 آنچه بنابر جسد و بدو اجرت رسالت پنا بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باند که تفصیل شنید
 و هنوز نیز ازان از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلا با مقتضای روایت بحار و مناقب مرقوم است
 این شهر آشوب ز ندانی گرفتار گشتند و از خلیج ناصبیت و انکار ولایت رسید با آنها آنچه رسید نظر
 کنی قصه حضرت یعقوب که بفرار حضرت یوسف است و از ناله طول در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
 حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بر روی سیاه گردید بلکه آنچه بر انجناب برین ساخته گذشت
 مجال کسی نیست که تعبیر ازان تواند کرد و ما حسن با قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که بر کفنا گفت
 فراق دوست نه آن میکند که بتوان گفت و علمای قوم بعد از استیفا و نال اظهار آن بد کرد و بیکر اخبار
 کرده اند چنانچه از معانه علی شیح المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن ظهور انجامد چه غدا و آن است
 که شخصی از صلحا و اهل ایمان نامی مبتلا با انواع فقر مشهور بود بنیوانی حلقه بر روی یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
 گرسنگی خوش فریاد کرد و فیکه آنجناب همه اولاد خویش که با بنه بنحور پس چند زار نامزد و عتدائی
 و التفتا بجانش تفرمود بقیه گوشت بریان بر صبح نگاه داشت پس در یابی تنبلی الهی بچوشت آمد و در میان شب
 حضرت یوسف خواب دید و با خرسد برادران نوبت بجانی رسانید که علم هر انی خواص عوام بدان سیده زینبی سر گردیدم
 و در نمی آید که حضرت یعقوب را چهین جنت درین مصیبت گرفتار فرمایند آری چون توار و علل معلوم احد عقل و نقل
 سمت جواز بلکه وقوع دارد و زبانه برین نیست که قصه درویش ضمیمه آن گردانند آنگاه از همین استنبه تبار
 پیش آمد و انکار و توقف را و ولایت نامه هرگز دخلی نبود لاوالد ثم لاوالد و متوهم نشود که فقیر غیر ازین است
 جزیری در نیست از زیر که در مخصوص هم و لیلی قوی باد و ارم انیک منافق مرقوم موجود است مقام ضرورت
 بعد حذف زداند و چند سطر می گنجام پس بداند که مولف کتاب مذکور از مناقب شهر آشوب این است
 نمائی را تفصیل نقل کرده که این بطور هم در ترجمه تقریر می حضرت یونس و اخلاص است که از زمان حضرت
 ابوبکر تا شفیع یوم ششرا حدی از انبیا بخلعت نبوت مخلص گشته که ولایت اهل بیت تجاوز عرض

نکرده باشند پس اگر تلقی قبول نمودی از مخاطرات و نیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منج
 کشتی و الا تبار یانه تا ویب نمخن گردیدی و همانا حرمان آدم از خبان الهامی خلیل در میزان بوسفت
 کنگان و بلیه شهبو ابوب مجاز اخطیه او و ازین بقوله هست آخر المیزان کنون انصا اندک عی
 شود که از دست نامیه حضرت انبیا را اولو الغرم که برایت شهبو ابن عباسیج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
 و موسی عیسی و عیسی مصلی الله علیه و علیهم اجمعین که نجات یافته اند و کجا ماند حدیث هشاکه هتاهو ابوب
 کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان بایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثبات تقریر
 اشاره بدان کروم بر اصول نامیه بر ضرورت و عتقاد حضرت ابلائی حضرت یعقوب و در وجه بی التفاتی
 بحال نبیال زو ساوس ال فتنه و فساد علل و اح این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران و بر
 راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افکندند و انگاه نوبت به بیع و سر او زندان انجاریسید بصل
 فلیک فی السجن یضع سینین مدت در از بران گذشت نظر بعدل عادل حقی جاری نمی تواند شد
 که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن یا و اشان گرفتار آید بخلاف بلای انکار و لا
 که بلای یحیی از ان مراتب اید بر قصه مذکور است و تعلق باصول همه دارنده بفرع و طفلان هم بدان
 مکلف اند شده باین چیز ناپس بالمیقن ازین بزرگان در باره ولایت قصور و فتوری رفته و بده
 المطلوب ال فطر بسلم از ملاحظه حکایت فیما یل صحیح دریافتند باشند که باین معاینه بخلاف
 خصوصاً فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب مد و از بعد وطن و نبودن او در حل
 سکایت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک انفا
 بعمل آورد و چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة که بر کافیه مذکور است
 نیست نا عاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و بیاقت احتیاج بملاحظه حکایت
 و نبیال که در حلی شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقاً کمتر از اصول راجعه
 مروی است نیست و نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انقسم با جراتا

پیش آمده که با وصف اتفاق مجلس کل شرع و صفت طعام چنانکه داستی در ویش شمس را که از صلوات
 روزگار بود بحال خدایت خسران زور خویش زنده اند آری فرق نیست که فاروق بنیاد شمس است ماصد
 و کذب استخوان فرماید و بعد از علم برستی زور و راهله با عرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و خیال
 و غاص صریح اختیار فرمود و با وصف زانالی او هرگز بحال نش برداخت آخر متبلا بمصیبت گشت فرقا
 این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب است خدا را دوست حرف رفته حضرت یوب صابر که نظر بعضی از
 روایات کافی تفسیر الکاشانی و غیره در زمره اولوالعزم محسوب و بروایت تفسیر قمی گوش کن که در ذکر
 بعد سلسله نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بد نش از پیشانی تا ناخن پایک
 آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاقعد و لا تحصی در آن افتادند و جمله گوشت بد نش میخوردند و مرتبه یومی
 بد نش محمدی نجاسد که امت اجابت و خلصان را نش ورا از قریه بیرون کرد و مکرور فرید از فرایل منکر که خارج
 قریه بعد از آبادی بودند خند و حسن جواری هم از یوب بد نش سازی بودند آیا کسی بر اصول را میانه
 داستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب این قدر باشد که رفتی ابیسیج و حسد پر و در پیش
 که خدا با شکریو نبیجت عطیات دینوست و که هیچ اگر مرار اموال و اولاد و ذرات عمر عمارت
 مسلط کنی هرگز شکر خواهی کرد ابیسیج بر ترقیب کور تسلط یافت و آخر کار حضرت یوب یمان بود الفا
 شنیده می پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت اسیر و ذریب ظاهره او چیز دیگر نمیباشد
 شد چنانکه از کتاب مناف بردایت السید جدیدی است یا شمی چون هنوز حکایات هزاران از بنیاد
 باقیست لهذا بحال خاتم انبیا خستیم و آن نیست که بروایت این جمیع و هم روایات ملا مجلسی در
 کتاب صغیر کبیر انواع اید اما بر آنجا گشته است و عجایب متبلا با حضور از روز بعثت پیش آمده
 بلکه اینهم مردیست که ابتلای آنجناب اید بر ابتلای دیگر انبیا است پس سعاد الله و ربات و فقر با
 رافضه در این فیه زیاده تر کجاری آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار آسمان
 عروج فرمایند و در باره امامت مکتون تاکیدات بلا واسطه نشوند تا آخر عمر در میان آن نبی بر سر بطور

نارورنده و حج و زکوة تعلیل و تسلیف رود و آخر خداوند علیاً باباً التیاسیر اید و رود و بر کند باز هم علی
اولاً سماواتنا نقر ما نید از علیاً خلیفتمی فاستمعوا له و اطیعوا الا غیره الخ من عبارات نه الا لایا
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مدح آنجا بجا و
محببت اهل بیت را از انهم اجمین رجلاً العیون غیره از انهم مدی مروست بعد گریل قال کردند و چند
و معاند غیر بحث نمودند عقول بعضی خلاف قلوب جمعی برودت قرار گرفت شاید مراد بر کسی نشست
تا نوبت به استفسار از رسول مختار رسید که اسبج انشاء الله تا چه جا آید در دنیا ظالمین غاصبین را
با وصف علم نقیصه که اسبق تقریر چندان قریب منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
و متاخرین تکلف باین است و مجتهدی در ترجمه بجا حدیث مخصوص کمال قریب منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آثار موضوع این فصل نمود باسد من لکن باید تر بر و زک که برای نجات شان شمشیر فل کنند
بر حمله این مقتدات اطلاق تمام دست اهل یقین معلوم شد که متقیب اهل حق بلفظ انصابت مؤلف سال خود
خود را از ان معدوم نمیدارد باعث افتخار است موجب تنگی و انضجار کمال انجمنی علی دومی لا انصابت اهل
اکنه صدر البحث بالکثر از ان مقامات خرافت و سخافت و دشمن عقل و دین باید دید که بود و چند شبهه
که دهمی شین نیست و باید توجه ارباب علم از هم می باشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام انقض
عداوت بهرساند و دین ایمان خویش را بتقلید حب از مغویان و مفریان در باز و وارند و قلم
آبانی خویش که مصداق و اکثرت ملکه الابی ابن اهلیم و استحق و یعقوب بود بمقتضای صلیت
این بزرگان است بزراد و حیران تیر ضلالت شود و باید و کتب در سید ندیده کیوشن نرسید که از
نیز ان بضا و جابجا کورست که مذنب مور تا ترک نباید کرد و اگر باطل باشد اگر در مذنب حق تذنبه
بناطرش راه یافته بود ایست که ذهن از همه مذاهب جدا کرده بتلاش عیب و نه افتاد می تهم فرا هم
ساخته بمیزان علی بنجید می گردید و در مذنب قلم و جدید عیبها بدست آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و افتها در کدام فرق زاید است عا شاکه در نصیحت حقیقت اهل سنت و اهل طهارت است

مخفی می ماند بحال این ذکریم و آنکه قسم گویند که در صنایع بودن این مذهب و
 محسوسات فی این مسلک بخلاف آنکه رفته المیر انبیین می و ترو نیست چه در فواید مختصه ایشان
 احادیث مختصه ایشان منوعی بیوت سر عالین و محسوس و کتب معتبره اینها خصوصاً اصول و احادیث
 قدما می شیع که صنادیدشان و صنادیق تقیه نگاه میدارند و در و بر و اهل حق هنوز بر نمی آرند مذاهب
 مخفی مذکور حق و صحت ایشان از فواید و نکاید محفوظ دارد و در و میان بعضی خست انبیا و صلحا
 و انبیا خصوصاً اهل بیت و صحاب کائنات در روز قیامت شمرنده کند عقلا می عالم را بایده
 که بعد از مطاعه اینهمه کفریات و خرافات از رتبه تعلیه ایشان سر بر آرند و بره الهی که بر تمام
 انبیا و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم و او جان شاری میدهند و هر کس را بر تبه اش
 میگذرانند و جزا هر چه را از بهر و نصار و نوص و خواج و روافض بکنارشان می نهند تا بیل شوند
 بدین غفلت را از گوش حق نبوش بر آرند و از سنت سنت تعلیه بانیان سبانی مذتشیع خود قبل
 طلوع الشمس مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت قضی و جزا حضور هر غیر و کسیر از قطعیات
 رویت انبیا و مریدین سید در ایشان و آل و صحابش که مورد و لذت انبیا و مریدین است

باین آیدیم و بایما کفرهم یقولون دینا انتم کنا و انما کنا انک علی کل شی
 قدیس اندا یقینیات است زیاده ازین چگونه و ما علینا الا البلاغ پسین شهر مراد از صبیح بود
 گفتیم و حواله با خدا کردیم و فقیه سبحان الله سخن از کجا بجا رسید اصل موضوع این فصل ثبات حد
 بود و محسوسات و صلوات حال دیگران از مقبولین لسانی اما میده فضائل و مناقب و محدثات و شایستگی
 متوجه باید کرد و بگویند لای بدینند از جمله شان ما سبب زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 او را محبوب شمس و بحال عطوفت و شفقت نواختی و نامعنی از کتب شهرت محتاج و دلیل نیست صحت
 حیات العلوی آخر کتاب بد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق و می عای خیر فرمود و گفت و آنکه شو
 الی آخر القصه فی باب تحسیر چشمه در زبان میهدی خصوصاً ما مویدین باطن را با حق شریعت باقر

علوم او این در آخرین بنا قبش جاری شده چنانچه از کتب رجال سل مخصوص میتوان یافت که در حق
او خبر خیر ترجیح نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام عظیم صلی حسن بن اود گویا همی شهید ما
امامیه در بعضی از خوشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اساسه را خرم نمود و قبول نمودن از جناب بر تصویب منقول است و آخر کار امام عظیم موصوفه را
روایت و از موصوفین است و از کتب رجال بلکه تفسیر البیت سؤل تعال نیز بیست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصدیح حضرت امام عظیم
چنانچه از متن کتاب پنج الحق ملمض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباد و بدعو امامت خویش کردن
افراخته و بیعت ابوبکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از اینجا کمال تبحر و تحقیق و امامت شیخ صلی
بضمیمه اخطیئت نظر بانچه در احادیث سابقه واروده است پی توان برد و درباره دیگران از اکتاف
جلویم وجه نویسم چیست که منشیعین محذین و متبدعین از دست دهند و کمال و بال اخروی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خرمیه بن
است که با عارف اکابر قوم در غزوات و شهادت شرفه ازید و غیر آن برفاقت مصطفی حاضر بوده
فاصلی نور الله شوسری نیز تاسیاً بالا سلاف در مجالس المؤمنین باین مور تصدیح کرده مع ذلک کتاب
سید الکونین گویا و را بمنزله شادین عالین اعتبار نموده چنانچه لقب بنده و لشها و تین نیز آن
گواه است و قبل نور الله شوسری در مجالس المؤمنین هم از مطالعه کامل بها ظاهر و باهر است که اول کسی
الضار را بر خلافت سعد بن عباد بر غلانی خرمیه و و لشها و تین بود گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شد و بعزیزت سؤل الله صلی الله علیه و آله وسلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه اضار باین نزد اجتماع این کلام و بسعه بنها و ندانستی مقام الحاحه و بیست که ازین حرکت
برکت است حد از یاده زنج و وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نه پوشیده فاعلموا
با اولاد که در هر چند محدثات و متبدعات این بزرگان که بنیادست نه سقیفه نبی ساعد

نهاده ایشان است از حد در گذشته باشد لیکن حکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابد فریبی دستر محسوب
 خانگی حضرت امامیه بعد از توجیه طاعت اهل حق سرکشی این جماعت ضروری افتد پس حال نشیمن بعد از
 شخصی است که فصلش زبان و خاص عام است که او را خادمی بود بجايت بجايد بدو که بویست
 فخلبند بجايت است از دوشان است ششم ازین حضرت قی موی کالبده و بدی هر که برود
 مالیده و دو قاضی اندامی او در باره آقای خوش رفا افزون لیکن چون آن شخص خادمی دیگر
 بهم نمی رسید داشت جور و جفا او نمید تا آنکه روزی او را خمازه در گرفت همینکه دهنش را شد
 این بی نهر بد کیش لعاب بن خود بدین هوا خوش انداخت آنکس بمقام حسدت آفرین درآمد
 گفت چه خوشی ایضا و چه خاک سرد است آن تند خویم برآید و گفت من از امروز جاکری نمی کنم دیگر
 را بجهتکاری نگاه باید داشت که لعاب بن و گرم باشد و از جمله مقبولین است طایفه سعد بن عباد
 انصار است که بر زبان قاضی نور الله شوسری تا سیاد افتد با لاسلاف از اکرام صحابین
 و کرمان روزگار بود چنانچه ناظر بحال المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده است
 و از آنجا است که در احادیث معصومین صادقین و را می شود آفند بن قرار داده اند و او را اگر حضرت امامیه
 این چنین معتقدین امام المذنبین از کرمان و زکار قرار دهند دیگری کیست که قدرانی این عبادت
 تواند کرد و حالیا در مرقه طایفه اصحاب پیدا کیا که باقی ماند که اصول شیعه تصنف باوصا حیدر باشد
 اصول و فروع این مذنب نقل نماید و در ابائش در نیاب نجد و شمار در آید بیکه در وقت و مثال ابی بر
 طبق از ترجمه بجا راضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس لای که گفت
 شنیدم از ابو ذر و سلمان مقداد رضی الله عنه عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و پدرا
 است سعد بن عباد پیشوا ند بن این لفظه و قبل ازین روایات آمده در کفر و ضلال شخصیکه مدعی است
 شود غیر از امامه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانی که حق اعتقاد بوی هم رسانند عنقریب گشت تبه حاشا
 اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلال قاضی شوسری اخوانش که سعد انجس نمیدانسته و در مدح

مبادرت بلکه اطرا می نماید توان فهمید سخن که شوق است در شایسته بل فی الضمائر هم
 واکهوا هم و از آنجمله عامر بن اندست که با وصف صحابیت از یاران حضرت است و کارش از حد
 خالی نیست فصل ششمین با وصف تفصیل مرصع و اقرار سکر و یکسانی مذمت که قول امامت محمد بن حنفیه
 بعد از امام حسین علیه السلام و انکار حضرت علیه السلام حدیث بلکه ذاتیات ایشان است علی بن نقیر
 احادیث و از ادوات مقتضای قول و تعالی در حق اشعیا منافقین فاعقبهم فاقا و نباش میگذارد و او را
 شنید با تحریف و اظهار قاضی مذکور و در مجلس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب شیعی و رفع
 بعضی حدوث چه بذل چه وجهه که نکرده و چه گوی مای تعصب و نفواعت که در میدان مناظره نبوده
 و بحال که اصول احادیث این است بهر تر و خشک فرو می گزارد و بجهت سستی این متدین و محدثان
 بسیار ازین فرقه در ورطه کفر و ضلال لوازم و محارض این می سپارد چون کلام با بنجار شنید
 خوف تطویل مصلحت در آن می بینم که در آن از مذکار این بزرگان فراموشی نمود و در تطبیق بقید و صفا
 و قیود حدیث انحصار بر مقبولین لسانی منشیان کنم و درین باب نیز حرفی بنزد نمی آید اما لفظی
 درایت احادیث این اصحاب از جناب سالت تألیف در الطباق آن عباری نیست زیرا که اکابر
 امامیه قاطبه میگویند که زبانی مخبر صادق منافق و محامد بن عمر بنان در اصول ماموست چنانچه گذشت
 و از ادوات او فتنه انبیا و قتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی نیست و از لیس فلکس اظهار لسان
 امامیه نیست که بزبان مخبر صادق اگر شائبه ایشان مذمت می شد اینجا عت نیز در رنگ خلفائی
 تشبه واجب العداوة می بند شتم و برتری نیز از ایشان لازم می انگاشتم پس نفی درایت حقیقتی
 از کتاب اختیار مجاز به زبان شایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام بر باب الفحل کنیم باز هم او کتب
 نفی درایت حدیث ایشان نسبت به حدیث و درت خلفای اصول امامیه از دست نبرد زیرا که ضعیف است
 اکابر علما ایران که زحمات مکیان از دست خلفا را شنیدند و حکم و استند و رتب و ایم خلفا نسبت به این
 مقبولین و کما زیاد تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بجلال تدری می شوند از حقیقت حال اهل رت یعنی محدثین کی واقف گرددند
 صورت باعتبار اسلام آنها در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالا استصحاب یعنی منقول شرع
 اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند چنانچه از افادات فرزند طائوس جلوه ظهور دارد و شعرها انشا الله تعالی گوئیم
 که این دلیل چنانکه می بینی محکم صیانت است چه چنان ختمی مایه اودنیا و حیات خود خبر می دهند که حال بعض
 اصحاب که در دنیا قرب منزلت دارند و آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بمن این حال
 نشان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در نصیحت عدم درایت لامحاله مایل خواهد بود و فائز دلیل کجب
 علی المتشعین قلند و اظهار علی انچه فقط ما طوبی الخشع عن کرده فاعلم انه علی وجه آما اول السیر
 تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه بامی موصوفه متعلق است یعنی بنده ای که جباه
 احداث کردند پس از وفات توبی نفی و است خلق مطلق محدثات نیست بلکه تعلق بتفصیل محدثات دارد
 مثل غلانی که انصار به خلافت فریب دادن آنها برین سخن که حضرت امیر بعد ساختن وفات سرور
 نشانین با خلافت کاری ندارد و چنان تجزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است خلافت
 زینهار اختیار نخواهد ساخت غیر از شما احدی منصب خلافت را سر او را نیست چنانچه از خرمیه و شادان
 واقع بعد در رمی خلافت بر خود و خصوصاً طعمه مصطفی را در باره امامت مرتکب و پس پشت
 انداختن و مصداق کریمه فَبَدَّلُوا وَدَّاءُ ظُهُورِهِمْ گردیدن که از امام المذنبین سعد بن عباده
 انصاری قویج یافت و با کراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر و خواستن و براسی طمع شقاق
 حجاج و تسلط خویش بجایه زمرم با خلیفه ثانی و ساختن بوکالت فضولی و ولایت عهد نکاح
 مصطفی را با مجموعین خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَکَ کَیْرَ حَقِّ یُؤْمِنُوا
 وَ کَعْدُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِّنْ عَشْرَکَ وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَکَ و سَلَاةُ الْاِیْتِ طاهرین را و دشمنی با بجمله سحران
 امیر المومنین چون سرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبدالمطلب صدر آن شد استخا و عجل و راه
 خلافت و شقاق مورد نص غدیر میبودن چنانچه از اکبر فرزند الشصا و شیدای غیر ناک سیریل

محدثانهم و متبعانهم اما ثانیاً پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخالف با جراح
 آگاه باشد مگر گاه است که بحسب فطاعت و شناخت یا بمصلحتی آخر یا بهام می اندازد و بمعنی
 بر یکیکه سلیقه فهم کلام بلغاوار و مخفی نیست و این کلام فقیر محض پسند محاوره عربیت بلکه از خصوص قرآنی
 و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثاً پس نفی ولایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا عدم او را که روح
 بنوی عبد القیوم از حسب لازم می آید و این خلاف عقده امامیه است بلکه خلاف مآثر عند الحکما هم است
 عموماً اما رابعاً پس بر عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم و اصحاب او که در حق یقین مانند آن بجای خویش ثابت است لیل و نالی است و حجتی کافی و تسبیح
 این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام عظیم قدس و جدید و مجالس المؤمنین شریف
 ثالث طایفه اظهر من الشمس این امر است اگر چه در واقع واقع باشد اما تکرار شفاعت تلاوت
 کریمه گفت علیهم شهیداً و اعاده مقوله حضرت عیسی پس الطباقی آن نیز بر این اصحاب ظاهر است
 محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات و عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدر یافته و در حیات
 آنجناب در اعمال طاهرین بزرگان امامیه و فقیه نامرعی نمی گذشتند پس حضرت رحمة الله المبین و شفیع
 المذنبین که مکرر معنی شفاعت و در حق این گروه که در دنیا کافر بودند و در احکام خود او اذنبه ام
 خود است بخلاف خلفائے بر و ثانیاً فخریای قوم که محل مطلق شفاعت نبی باشند تا شفاعت ثانیه چه
 و جلوه ملا و یعنی دوستی محلیه فتن از این طایفه نیز بهین خاطر است که مورد حدیث حضرت سانی خویش
 بود که حضرت سر را ختم رسالت گمان نیک نسبت ایشان میداشت و از همین حسن طبع ریا خویش
 روز قیامت توجه شفاعت شان خواهد شد اما استدرازان به بسیار بدست احداث ایشان
 که باطنهارینوف و دیگر علمای امیه لول جمله لم یزلوا است پس بوی از خصال ائمه این حضرات است
 غیر هم چه جای که درین حیات و بیوف حضرت بسیار یافتند و بمقتضای قول و تعالی و علیهم السلام
 از کتب معتبره که در کتب معتبره است و کتب معتبره است و کتب معتبره است و کتب معتبره است

که طول عمر او از جمیع اصحاب ائمه درست و بعد از صدور احداث هم قریب دو گزشت با جمیع ائمه از ایشان
بعد از آن حلقه ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند و بعد از آن عمار را بر سر خدیجه بن ابی طالب و ائمه و بنی عامر بن
و ائمه و عبد الله بن عباس و ابویوسف و جابر بن عبد الله و اشاعره و بعضی از بنی زان نام سجاد و بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی علی عبد الله بن مسعود و ابوذر و خلافت عثمان بن عفان و بنی
جهان گذران بعد از آن حضرت خلافت بدو گذر کرده و حضرت عباس بن هم در زمان ایشان خست
از دنیا می رفت با سراسر ای جاودا بر بسته لکن قبل از شهادتش بدو سال و سه ماه و دو روز و درین فصل یاد کردیم
کتاب حال مائمه شش گشتی و تذکره و مجالس و خیرات بر آن قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق برشته
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم نزلوا الاقتصای صحیح دارد که آن احداث و ارتداد و
الاعتصاب با مری باشد که زمانه ممتدی بر آن صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل بدت که زمانه محنت بر آن نگذشته که اکثری از آنها در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتلا
راه عدم میردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم نزلوا الی آخره با کلام الهی
چنانچه بر روایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم نزلوا تعظیم
آنهاست که گناه کردند و مستمر بر آن ماندند پس اگر حدیث بحق کسی که قبول مجلسین بر بردن
الغور گشته اند و در گذشته و او باشد البته کلمه لم نزلوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و لکن الله عن ذلک
علو کبریا و حاشا ملائکه عن مثل هذا چه او مطلب دین قدر میشود که ارتداد و بعدک و ما توالی علیهم نزلوا
قرین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلاف که تا زمانی دراز بر آن حدیث و ارتداد
علی الاعتصاب را نسخ و فایده ماندند بلکه معنویاتشان الی یومنا حقیقه بر آن سوخ دارند بعد ازین مختص
که حدیث ارتداد صحابه بمخفی اند که از احادیث مشهوره مستفیضه است صاحبان و لواحق و روضه و نحو
و او دارند و همچنین اگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقران البقیة لا یزول لا بقدر بلکه خانیچه
کتاب اصول و حال مخفی نیست معنی او را در دیگر هم از امور مهمه است آن اینکه سیر از سیر بزرگان

در خلافت مرتضیٰ کرم الله وجهه و برادرها و اندک حال عمار یا سیر یا دنداری که بصیر او وقت جنگ حضرت
 است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشیخ و مانند او است که در حیات القلوب و ولایت معتبر
 امام رضا علیه التحیه الثناء که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و قتل
 شده شود در بیان دو لشکر که یکی از آنها برادر حق و سنت من باشد و دیگری از دین بد افتد باشد حتی
 بلفظ از پنج اهرم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حمید کرار و فدای او نشاء رسید انکشاف صبح خلافت
 آنجناب برخی خالص و صمیم قلب و بی خلوص و وقت قتل است در معنی حادث و دیگر کتب امامیه
 از ورق گردانی بسیار حواشی یافت پس معلوم شد که مجرد وقت و میل بجانب مرتضیٰ در ایام خلافت
 بر خلوص اعراض اللمتی ندازد و آنحضرت که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین
 جهاد ایشان با کفار بلکه توجیه قبل از خویش و ضرر احوال و استیجاب عساکر اسلام و جان نثار و معانت
 ایشان را ایام عزت کما قال الله تبارک و تعالی لقد نالک الله علی النبی و آلها جبرین و کلاهما
 الذین اتبعوه فی ساعه العسر نفث بفاق و منی بر ریاء و معه و امید و از خلافت نظر و آوا
 کاشین باشد ایمان نبیلی و تباصل حتی برانی خلوص این بزرگان که ایام خلافت مرتضیٰ را قتل کردند
 در زمان خلافت آنجناب با حصر و طعمه در ایام که از ایشان درین باره خبری نمانده و در
 بنده مبدل شد از جمله محالات است حال این عباس که در کتب رجال ندیده که با تعارف طاعت و قوم و
 خروج شهید که بلا صیح مخلف بکار برده و پس ملی نه از حال برابرین عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
 احداث سابق بود یا خبر دیگر پس از میل رفاقت مرتضیٰ وقت مذکور فائده خلوص بران ترتیب نمی شود
 و ازینجا گفته اند که حضرت خدیجه قلبیا آو قعه الله فیله قرینا یا انیمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
 کتاتان ایشان که متعلق بحق خلفی حضرت ابی ت و حکم یار با جناب صلی الله علیه و آله بود و خلافت
 است بران ترتیب است بخشیده شوند و بی دار و گیر قیامت همه پیشتر خبر سرشت روند زیرا که
 مذکور شد که بعضی از ایشان متصدیه شدند و یارای باطله و اقوال خفیضه لا طائفه انصار را بر دعوا

خلافت بر می کنند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا نیز خویشاوند شدند
 که از قوت این عمل باورمند تا آنکه ظاهر او در تخمین عمل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و این بدین جهت
 عالمی از اهل بیت سر موجودات منحرف شد و بعلم یقین نیست که اگر نص غیری در واقع اصلی است این
 و عاود سرسری خلفا برگزید روی کار نمی آمد خباخه علمای کبار تشیعین تصریح و تائید آن میکنند
 مَا قِيلَ فِي عَمَادِ الْإِسْلَامِ أَنَّهُ لَمْ أَرَأِ النَّاسَ فَعَلِمُوا وَهُمْ وَجَّهُوا الصَّالِبَةَ وَمَنْ فِيهَا الظَّالِمُ
 مِثْلُهُ وَبَدَخَلُ الشُّبُهَةِ يُفَعِّلُهُ تَوْهَمُ أَكْثَرُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يَتَلَبَّسُوا بِالْأَمْرِ وَلَا أَقْدَمُوا عَلَيْهِ
 مَا أَقْدَمُوا عَلَيْهِ لَا يُعْزِزُ لَهُمْ بَسُوهُ خِلَافَ وَبِجَوْنِهِ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّبُهَةُ وَاسْتَحْكَمَتْ
 فِي نَفْسِهِمْ وَلَمْ يُعْنُوا النَّظَرَ فِي حَوَالِهَا فَمَا لَوْ صَلُّوا سَلَامًا عَلَيْهِمْ وَفَعَلُوا بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ
 الثَّابِتُونَ عَلَيْهِ غَيْرَ مُمْكِنِينَ مِنْ أَظْهَارِ مَا فِي نَفْسِهِمْ أَنْتَهَى مَوْضِعُ الْحَاجَةِ وَقَدْ رَأَيْتُ
 مِنْهَا فَاذْكُرْ الْجِدَالَ الشَّيْءَ بَعْدَ اضْطِلَالِ عَالَمٍ وَكِرَاهِ كُرْنِ نَبِيِّ آدَمَ حَكِيمًا تَصَدَّقَ بِكَلِمَةِ نَصْرِ سَافِرٍ كَرِهَ شُرُودَ
 که این جماعت بلا مواخذة و عقاب رخت داخل شوند بلکه دمی شین نیست چه حضرت مجتهد جالسی در
 رساله نام مطبوع میفرماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حامل مضمون آن نیست که شخصی را
 از دنیا ببرد و خلافت را بنماید و این را باید که در امور جوان و را میسر نشد تا کمکت دیگر از وجه جرم بدین حد
 وجه خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم برادر خود ز سید شیطان جسم نده پیش از آن وقت که
 تا این است از حلال حرام طلب نیاکروی و ترا دنیا میسر شد احال اگر کفایت من عمل کافی التبه بر لول
 خود می توانی رسید و کام جهان بشهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن مرستفان
 شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و برخلاف طریقه نبوی مردمان دعوت باید نمود
 آن مرد فرقیته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان با ضلالت انداخت روز چند بزرگ
 که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب نیوی زیاده از آنچه که تمنای و بود پیش خوار آلوده و مهیا
 یافت بعد مدت مدیدی چون خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واهنه چه کاری بر می که دین

خود را بدینا فرو ختم و خود را استحقاق غذا بآید ساختن بمنجی و در لیامانی بزرگرفت و بصحرا رفتن منج را فود
 گرفت و خود را بآن بست و انهار توبه دست غفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود و جناب حق سبحانه و تعالی
 از پیغمبران خود را وحی نمود که برویش این بند منج بگو که اگر خود را انبقر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
 و استخوان از تنم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته بدایت زندگانی توبه تو هرگز قبول نیست
 بلفظ مقصود مجتهد فانی ازین موصفت و خوش بانی آن بود که تصریح و زاری مرشد البر صیاح
 اشاعه در خانه کتاب مزیور هرگز قبول شدنی نیست آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب
 بابت عدم قبول توبه صوفیه بر ادب کلینی افاده نموده و در باطن فیه بطریق اولی بکار آید بحال
 احتیاط و در عارفین نگاہ شنیست پس این آنکه جالسی مزیور بعد از آنکه جامعنی از زمره علمای
 خوش طبع و طنا از صوفیه فالین بوجده بود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر علی و صدرا
 شیرازی و محسن کاشانی بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبه متفرع علی قبول التوبه
 و هو فصل المنع نظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبه اهل البدع کما هو فی الکافی
 و غیره و متوهم نشود که فقیر در اینجا فقط همین قدر از اقوال ابن جالس در ذم خود محفوظ دارم زیرا که مطابقت
 محدثان بخار و دیگر کتب و سفار بسیار از احادیث مطهره در بیان اینست که **عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 فِي الْبَحَارِ يُقَالُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 جَمْعُ الْقَتَنِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَلَيْكَ اللَّهُ كَصَا
 الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ بَارِئِ اللَّهِ وَكَفَى ذَلِكَ قَالَ إِنَّهُ قَدْ شَرِبَ قَلْبَهُ جَوْهَرًا**
 و نیز از افادات مؤلف بخار روشن گشت که در ثواب الاعمال بر او این ولید از صفار از این نیز
 نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب مجاسن این حدیث را مثل این سند روایت کرده و بخیف نامند
 که حکایت این شخص که فاضل جالسی را آخر و الفقار واروده می باشد ذکر فرموده و بخار را نقل
 است سند بخار با صدوق علیه السلام نیست ابی عن ابی نوح عن ابی حمزة عن هشام

بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام و نیز از حدیث را محمد بن الشیطان در کتب مکرر آورده اند
 کما لا یخفی علی من تبع البحار و ملا باقر مجلسی در توجیه عدم قبول توبه اهل بدعت در حدیث نبوی چنین فرموده
 بمان لعل للمراد انهم لا یوفون بالتوبة کما یظهر من التعلیل ولا یقبل توبته فبقوله کما لا یشکی
 بعینه بس مقتضای آیات این باب بعضی از آن را بنی مقام باور کرده اند و در نمی آید که کسانی که
 بر این مبنی شوریده کنند باعث خطای و فساد انجریه بدان تعلق دارند و شوند و تاکید بر این موصول

اما پیش که بایس پیش و اذ قال لا یستأزکف فلما کفر قال انی برائی منک
 انی اخاف الله کتب العالمین فی دار گیر بخت رزید و توبه الشیطان مرتبه بحال سدا و الله
 ثم لا والله علامه مای گفته ایم که تمامی این اصحاب مذکور خواهند شد پس محتمل است که در حق بعضی شفاقت
 صاحب مقام محمودی بحال بکار آید که فوراً از آن اگر نجات یابند و در حق بعضی فی المال که بعد از
 تعدیت یا کردند زیرا که هیچ یکی از الفاظ حدیث المحض روایت احمد از محمد بن امانیه سلیم بن قیس غیری او
 و تخلف نص نیست و غفر بن یاقوت و ریاض آید انشاء الله تعالی اما خلاصه بعضی مقلدان
 دارند که شفاقت بشیر و نذیرین این تیر برین اصحاب منطبق است خدا و النعل بالنعل و القدره بالقدره یعنی
 این است سید المرسلین مخالفانهای شدید کردند و عداوت و مخالفت و رزیدند و بر غم خود تدارک عمل آوردند
 را می آنها بدون عذاب نخواهد شد با جمله لفظ لفظ خود بهم ذات الشمال دلیل تخلیه آنها در ستر نیست پس
 کردن در بر کفر و اعمی از بد و شرعی اصحاب فتوی در احکام دنیوی و روحی قتل آنها دادن کما سبق گفت که
 بحار المجلد سیم تحت ضعیف و ضعیف است فلا یخفی رکاکته و سخاقت بلکه باعث فور حیرت سیکرد که از این
 شخص هم از فضل بلکه از کبار علماء و ائمه امامیه است ابر و کلام باین سخاقت که غالباً هیچ سبب مگر عامی هم

مشهوره چنین سخوات نکرد و بعضی چه غلط نفهم از غایت انصاف و عصبیت و کتمان حق حال جمیع علماء اعلام
 اهل شیع سهر است چنانچه بقاضی نور الله شهید ثالث شیع کلمی و زلمی عمرال دز نام آورده اند

و نصب منوعی بر میگردد و در نهی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی ظل لوق که بوجود او متکلمین
ایشان نیز دست افشانند آنچه در کتمان حق اظهار باطل و دروغ زدن و اقرار کردن کوشش طبع نموده
و لهای امامیه نیک و داند آخر فاضل خبری هم اعتراف اقرار به بنان و بر زبان جبار ساخته کلامی
علی مرتجع تالیفات و اگر خارج از مقصود می بود نظائر کثیره برای این نفوات و باطل فصول نقل
میکرد اگر چه بالا جمال سابقا و لاحقا گذارش یافته با جمله این فاضل جلیل القدر و درگزیر کانش از
مکفرین خلفا این قدیم خیال نگردد که در مفتوح حدیث که جمله میو خذ بهیم ذات الشمال موجود است
و آن بهیج دلالتی از دلالات ثلث بر تخلیه نار دال نیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن
از احداث مراد باشد چنانچه در باب ایل بیت بوقوع آمد مگر بر نقد را هم صحابه رسول صلی الله علیه
و آله وسلم چنین می گویند پس اگر بدو رخ روند چه قیاحت لازم می آید و که ام دلیل بر شهادت آن عند المناظره آقا
می توان کرد و بعد از این هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین بر حمته للعالمین شفاعت بخاوند نگذشته
کلامیکه حضرت ربیع المدد حق است خود میفرماید خوانند فرمود و تلاوت کردیم فرموده مشغول خوانند شدیم
بجمله معنی شفاعت راجح است و از اینجا است که در جواب حضرت رسالت اب رشا خوانند که و انهم لم یزالوا
حزینین علی اعتقادهم و الا حاجتی باین کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه در اینجا باین خصوص
نزد باب سوال ماسیه براراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن اینکه صلح و تکریم و کمال سلام و ایمان صدق
حدیث الحوض یعنی البطالان پس حال ایشان را بر منمخص در صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شوق نانی
باطل است شوق اول با یقین تعیین خواهد بود اما وجه بطالانش این است که جمله ان تعد بهم آبی از انست که در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذابند استعمال حرمان ایشان بر محل خود نیست
آنکه ان بغیر لهم نیز مناسب نماید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خوانند بود و جمال مغفرت شان معنی دار
چنانچه بر طلب علوم و فصاحت بلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اهل فسق که تعدب مغفرت هر دو در بارگاه
محتمل است بحکم حدیث نبوی که متفق علیه یقین است معنی شفاعتی که اهل الکتاب اکثر مورد شفاعت

تعیین الاول بهو المطلوب نکات و دقائق بیانید در این دو غرض حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز می‌توانید
 شفاعت هرگاه ثابت که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجا از نکات آنست که در معنی شفاعت
 مشهور کلام صاحب جامع الکلام لازم می‌آید و بطاعت من البیہیات الاولیہ پس بر کفر دارند و شرعی چگونه ممکن
 کرد و هم بر این موافق این نوصیه هم الله تعالی نگردید که فتوی بر کفر دارند و است و وجوب آن
 و این در حقیقت مستلزم تخطیہ بنابر تفسیری که برای بقای اسلام آنهاست چنانکه قتال نشد که سابق
 من اجاد و غیره و در این میان دانی خویش احدی از لقب این جماعت بعد از مذکور نیست یا نیست و غیر
 نیستند پس بداند که احداث مراد بدعت است کما بینا انفا و مبتدع مستحق جہنم است و لیکن خلوص
 بر گیر است پس این امور حل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ایہام ما احد نوایز
 امر محدث و دلالت دارد و لیکن چنانچه آن امر کفر دارند و شرعی نیست تا خراج بعض حقوق و تفسیر در این
 ما اتفق ہم نیست مگر گفته شود که تفسیر در حق قبول عذر ادام الائمة العجبا و حضرت سید اوصیاء ما باشد
 تا البته خلی حسبان می‌آید مگر باور نمی‌کنی که تقدیم سعد و تاخیر مودع است ممکن است فعلی ممکن است
 و آنچه بر این مترشح شده امر عظیم و عظیم است المختصر اینهمه بحیرت بآر کسی انشا کند که ارتداد و علی الاعقاب
 با تاخیر و تفسیر در حقوق اهل بیت آیا نسبت لفظی معنوی است یا نه انشائی را درنا بر او و منہا علی کلامها
 و انشاء الله تعالی جبری دیگر هم قدیم خواهد آمد اما تطبیق علی عقاب هم پس از غایت ظهور محتاج دلیل
 و بر این نیست بر آنکه نقیصه بقید علی عقاب هم بر اقصای مستحق است و شعر بانست که با وجود احداث و
 ایشان بر نگردیده و بریدل و شعر بالفستق الامی بایست که میفرمودند لم نزلوا من قبلین و جبر هم کما لا یخفی
 اما لفظ منہا فارقتیم تطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه بسیار سهل است نه بدینی که یکی
 از نقیصین ایشان خرید بن ابی است که با عترت علمای شیعه کرده انصار را بر دعوی خلافت و فتی
 بر آنجسته که در سقیفه از خویش نشانی نبود خالک احداث و بدعت مجرورات سر و کانیات بهر خوشنختی
 واحد که متصل وفات شریف باشد زبانه ازین پانچ نخواهد بود که لصوص قطعیه خلافت مرئوسیه را بر

پشت اندازد و انواع اتفاق و مکر در الوقت بر رو کار آرند و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
 جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سر ندارد و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
 سرگ بر نمی داشت و همت خود بر اتفاق و یکدست نمی گذاشت قننه سقیفه از دست سعد بن عباد و برنجی
 بلکه مدتها بیدار نمیشد و سخن با محاج مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکرد و چگونه کار بخت و خلافت
 ایشان درست شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباد است که متقارن جنلمان تلمیذ و الشهادین
 و است انصوحین یقینیه بر داشت و القدر چشم بر خوار داشت و دخت که سالها می دراز ملک مدت عمر
 و خیره سعادت اخلاص بخوابل بیت نبوت برای خود انداخت و همیشه مدعی امانت خود ماند و مردم
 با چنین حالات خواند و راه نمیدید و بدعتی احدثا یرید و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجا است که می
 بدی امداد امام التکلیف و پیشوای مذکورین منافقین قرار دادند و اگر برینموان بگردان بر شمارم و از تحریر و
 تقریر بسیار وسیع شود و از آنچه در حد و اتم محروم مانم اینهمه که دید می لالت بران ارد که از احاد و اعدا
 خلفا را و نیست بلکه ترک رفاقت مرصوص و بر انگیزن انصار را بر غرض خلافت عکس و مانع فرج علیه بعد از آن
 کما عرفت مراراً چه کند فارغ نمیشد و وقوع ارتداد و علی الاعقاب مجروح و مفارقت رسول کبریا را و صیحه و التیمیم
 صراف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای شیعین تداو واقع شده قاعدهها کافیه
 رُحْمَهُ مِنَ الْوَمَازِ مِنْ أَنْتَقَالَ الرَّسُولُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَلِكُ الْمُنَانِ عِنْدَ الْحِجَالِ بَعْضُ الْأَصْحَابِ
 وَ تَشَبُّهُهُمْ بِدَائِلِ أَبِي نَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَ عَمِّ الْفَارُوقِ وَ دَعَوْهُمْ إِلَى أَنْدَلِهِ الْأَنْصَارُ وَ السَّقِيفَةُ
 أَيْدٍ فَعَوَّارًا أَلْهَمَ السَّقِيفَةَ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ مِنْ ظَالِعِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي ذَكَرْتُهَا فِي السَّلَاسِلِ
 الْأُولَى بخلاف قبول این مامیه که مجروح و مفارقت روح طیب حبیب نوری از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کف
 که نهفته بر می خفیه ساز بسقیفه نبی ساعده شتافتند و پرداختند با نجه پرداختند و ساختند انچه ساختند
 جامی سنگ بر زدند که ذوالشهادتین یا مینه مجروح طیران روح نبوی با صلی علیین بسقیفه نبی ساعده
 محامد و اینجا بحث و جدال پردازد و سعد را بر دعوی خلافت بر انگیزد و او که در مقبولین شیعه از

کرمان روزگار بود و لای و لوی خود بخلاف کمال طلاق ذکر ساز و حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
 اعظم طوطی باقر مجلسی بیان حال مدح حسن بیان جناب محدوح چنانکه در روایات بحار صرح است و انا القینا
 علیک من ذکر اکمال تعجب بیان سازند و صلاقطره اشک از چشم نظر به علاقت امارت دوخته بر نیاید که
 تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکرر و ملال مانع حسن تقریر و جد و کد و در طلب یافتند
 بلکه از شدت مرض نده در گور باشد و هر که مصفویان است در تصور نفس غیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
 از فرزندان خود در آن معرکه و مجمع مردم بر او غفلت ایلام خلافت خویش مثل قمری قرار دهد و بموجب
 روایت ثقه محمد بن رجاء و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانه
 بسوزد خاک بدینهم با و جسد گوئیم که در مثل اندک جسد موتی متغیر و سگردد پس حب جاه این حضرات این
 دارد که ابا امری هم ترازیمیز و کفین موتی هم می باشد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب العالمین
 و هر که خیال سامان گرفت و بر امون خواطرشان نگردد و فقط بر ربات ستانی نظر دوخته باشند و
 شدت مرض که لب کور سوزانیده بود و خیال نایزند قاتی نمی آید من خذک وان کم تکرر عندا کما
 نقلت خاسع ما فی مثل ذلک الکتاب ذکره بالا لکن طاوله انتخاب یقن اکثر اهل
 السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم توفی یوم الاثنين فی اخر الاصف و خالفهم الکلیه
 قالوا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربيع الاول وهذا اقرب عندنا احقر لا نعلم والله
 اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف الثمار وقیل عندا شداد
 المصی وقیل فی البدر اذا سجدی و کانت بیعة ابی بکر فی سفینه بنی ساعده بعد ان قبض رسول
 الله صلی الله علیه و سلم وهو ببيت له لیسع من امره قد اخلق دونه اهل البیت فلما
 بويع ابوبکر فی السفینه و کان الغل جلس ابوبکر علی المنابر فقام عمر فقال یا ایها الناس
 ان الله تعاقد جمع امکم علی خیرکم صاحب رسول الله و نانی اثنين اذ هما فی الغار فیا نفعه فیا نفع
 الناس ابوبکر بیعة العامة بعد السفینه فلما بويع اقبل الناس علی خیر النبی و الثلث

الثلثة واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا اباكها امام الجنازة ويصلوا خلفه
 دعوة على سبيل العادة فاسرع العباس الى عليا واخبره بارادتهم وفساد رايهم فخرج
 من البيت مسرعا وقال للناظر محاطبا ان سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول
 ادفن حيث قبض فانه امام في جبراته وبعد ماته فمر بتقدم ويقوم اماما على جنازه
 فصا سببا للناظر حيث صلى عليه اوله ثم رخص عشرين ان يدخلوا البيت ويقوموا
 حوله ويقروا ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
 وسلموا تسليما فمضى على زعمهم بقبية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلاثاء من اوله الى
 اخره حتى امين احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
 بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظفر منه شيء بما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
 وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا يعيد هذه ثم دفن كيلة الاربعاء
 وهي اول ليلة من اشهر الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
 يجري دعوى الكمال على مسانه وقيل انه دفن كيلة الثلاثاء حين غابت الشمس والاول
 حيث رآه الطوسي وهو الامام الا عظم لا قدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
 لا عمن يخاف من التغليب فانظر معاشر المنصفين الى تشيعات المتوفى وغيره من
 المشيعين على افضل الصديقين بانه اقرى على النبي صلى الله عليه واله وسلم في رايه
 ادفن حيث قبض ليعظم عائشة ابنته وانه اخذ منه عليه السلام الى ثلثة ايام ولا
 يعلمون ان التشيع راجع في الصديقين الى علي رضي الله عنهم القاسم وظنوهما كما سيد
 انتهى ملخصا بالجملة اكثر افراد مره النهار كره حضرات امامية مقبولين كسماي باشند ووشنن مهاي
 آنها بجهت خوف تطويل بوقوف وشم ابتداء باراده اخذ خلافت از جناب مير كبير در سقيض جمع شذوذ و
 اين اومى كويدند پس زند او على الاعقاب ز ابتدا زمان فراق جناب ختمى باب از اين دار محض

مزید و لازم زود داده و صلاحیت استحقاق چنین بران بوده باشد از فروغ همین یک مرخواهد بود و بعد از
 احتمال دیگر باشد که جمیع قیود بران بی تکلف انطباق یابد بایشان بر عهد طرف ثانی و نماید در دست خلفا
 اتباع و اتباع شریف مرتضی و مجلسی اصحاب واجب ادب و الجالین بر ذمه ماست اینک کوی اینک
 میدان آنچه در بار دهم باشد معروض اظهار آرد و چون تفصیل اندوخته از بیان اینکه حدیث مزبور با
 و بعد قیوده و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر آنچه دار و فراغ دست داد و مذنب شریف مرتضی و
 کامل بهائی و اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که کفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و با مثال این حدیث
 مستکشفه و این بزرگان واجب القتل دانسته بطل کرد و در بطلان مذنب دیگر که از افاضل جا
 و فاضل اخباری برادر همین حضرت مؤلف و خود خادمانش در محاد و ذوالفقار و جواب الصیاح
 مذنب منصور نامیده اند یعنی خلفا و احکام دنیوی نذ اهل اسلام بودند و در احکام خروی در رنگ
 کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس خیال نمیکند دیگر مذنب کسی که قائل بدخول خلفا و اعراف باو باشد
 جمعی دیگر که گویند بعد التغایب محبت خواهند رفت لکن چون تخصیص محبت بجماعت که درین بلاد موجود
 باشند و بندرت و شد و ذلت صاف ندارند و اهل این مذنب بحسب معدوم اند و عینی و اثری از اینها در
 هندوستان پدید نیست بلکه شیوع اسلام درین اقلیم اهدی از تهمینان این مذنب گان نیامده مگر
 یهود و یزید فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابوالمنصور خان نشان می دهند ابطال این حدیث
 و تطبیق این حدیث برین بر دو سبب بخواهر الفاظ یا دلایل دیگر تحقیقا و انا حالی از فضول تطویل
 لاجرم انون بدلی آخر که اولی است خط گفتم نص صریح برین می گردانم که حدیث مزبور در
 شان صدیق امامیه و شکر او مددکاران نشان قطع است و حاجت بستم نوشت استدلالات که بکار رفت نیست
 زیرا که صاحب تفسیر نهج الامه او در گذر گانش روایات چند آورده اند ضمن آنکه چون خاستگی تا
 مرجع متاخرین بیان نموده در اینجا آن گفت اول آنکه اصحاب که اهل لسان بودند ازین صراحت
 بدوات متاخرین تعجب نمودند و گفتند که یا رسول الله انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

اجمال کان میر کہ مسائل ابن سوال حدی از خطای نلته بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 نظر بفاق و خبث باطنش معاذ اللہ سخت ایمانی اور اسلب و خجما کہ جامعین باطن ابراہیمی کان و خجما
 و بر نفی اسلس لیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن محمد بن علی القمی نزل ری کہ صاحب صفای
 المعارفین و غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و واضح نمی گردد کہ حضرت ابوذر صدیق باطنی است
 خود باین سوال کشوده الفاظ مذکورہ قال علیہ السلام اَنْذَرُونَ مَا عَسَى وَفِيْ اَيِّ شَيْءٍ تَفَكَّرُوْنَ
 وَ اِلَى اَيِّ شَيْءٍ اِسْتَوْبِقُوْنَ قَالَ اَصْحَابُهَا لَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا عَلِمْنَا مِنْ شَيْءٍ اَحَبَّ اِلَيْكُمْ
 وَ تَفَكَّرُكُمْ وَ شَوْكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَخْبِرْكُمْ اَنْشَاءَ اللّٰهِ ثُمَّ تَنْفَسُ
 قَالَ هَا هَا شَوْكَ اِلَى اُخْوَانِيْ مِنْ بَعْدِي فَقَالَ ابُو ذَرٍّ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَلَسْنَا اِخْوَانُكَ قَالَ لَا
 اَنْتُمْ اَصْحَابِيْ وَ اُخْوَانِيْ يُحْيَوْنَ مِنْ بَعْدِي شَاهِدُكُمْ شَانِ لَا نَبِيَّاءَ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ بَيْنَ الْاَبَاءِ وَ
 الْاُمَّهَاتِ وَ بَيْنَ الْاُخُوَّةِ وَ الْاَخَوَاتِ وَ مِنْ اَقْرَبَاتٍ اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ يَكُونُ اَلْمَالُ
 لِلّٰهِ وَ يَكُونُ اَلنَّفْسُ لِلنَّاسِ بِالْاَوْضَاعِ لِلّٰهِ يَرْغَبُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَ فُضُولِ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُوتُوا
 بَنِيَتْ مِنْ بُيُوتِ اللّٰهِ كَا هُمْ عَرَبٌ اَوْ تَرَهُمْ مَحْرُومِينَ لِحُوفِ النَّارِ وَ حُبُّ الْجَنَّةِ مِنْهُمْ لَعَلَّ قَدْ هَمَّ
 عِنْدَ اللّٰهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قَرْبَةٌ وَ لَا مَالٌ يُعْطُونَ لَهَا بَعْضُ بَعْضٍ يَسْتَفِضُّونَ بَيْنَ عِلَى الْوَالِدِ الْوَالِدُ
 عَلَى الْوَلَدِ وَ مِنْ اَخٍ عَلَى اَخٍ هَا شَوْكَ اَلِيَهُمْ وَ يَفْرُقُونَ اَنْفُسَهُمْ مِنْ كَيْدِ الدُّنْيَا وَ
 يَحْمِلُهَا وَ يَجَابِ اَنْفُسَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْكَدِّ وَ دُخُولِ الْجَنَّةِ لَمْ يَضَاتِ اللّٰهُ اَعْلَمُ يَا اَبَا ذَرٍّ اَنْ
 لِّلْوَا حِدِهِمْ اَجْرٌ سَبْعِينَ سَهْلًا يَدْرِيَا اَذِيْرٌ لِّحَدِّثِهِمْ اَلْكِرَامُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللّٰهُ
 عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ ثُمَّ يَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوَيْلٌ لِّمَنْ يَأْبَا ذَرٍّ اَنْ يَشْفِ
 زِيَادَةَ عَلَى الْمَذْكُورِ فَارْزُقْ يَقُولُ ابُو ذَرٍّ يَا رَسُولَ اللّٰهِ رَحِ اَوْصَاهُمْ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي صَبْرِ اَحَدِهِمْ اَجْرٌ كَبِيرٌ سَبْعِينَ مِائَةً عَرَفِي فِي غَرَفَةِ بَنِي كَنْزٍ اَحَدُهُمْ بَكَتْ
 مَلَأَتْ كَلِمَةَ السَّمَاءِ السَّبْعِ رَحْمَتُهُمْ عَلَيْهِ ثُمَّ كَلَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِكَلِمَةٍ

شدند یعنی زوری پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم از صحابه خود ششصد نفر آمدند که غم من چیست و فراق
من چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچکدامی در انیم و متوقع آنیم که از
امور ما خبر دهی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را گاه میکنم بستر حضرت امیر و از دل و پرده
برکشید و فرمود سخت شتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصراًست
بذوات شان نه بلکه حضار بود و غفاری عرض نمود که آبا ما از برادران تو نیستیم که سلام آوردیم و وفا
تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بجز نه ندارید بلکه شما از رفقا و صحاب من می باشید و برادران
من که مرا شتیاق آنها را زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویداست بجز و طلب مرثات خدا و خوشنودی خدای عزوجل ز برادران مادران برادران
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گیرند و هرگز در ادای حقوق دینی و ست با و یا ل شان نمی آورند
بجز و فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و ضایع می کنند و بخواهشهای نفس و فصول امور دنیوی
ندارند و زکوة مال بعدی و نه مثل سافران و مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف ناریشان معنوم
و مخزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند داشت با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قریب با هم و گردانند و نه یکی از ایشان مرد گیر یا محبت خرج مال بر خود اشتباه کرده
بر دیگر می زیاده از عطف برادر بر برادر و پدر بر پسر مرعی و ملحوظ دارد و بار آورده نجات از خداست و محبت
سردی و خیال و فخر جنت بخشودی از بوی از کدورات و نعمانی نیافارند دل تشنه اندامی نبود بلکه
برای هر یکی از ایشان عذر و نهاد شهید جنگ و در عالم الهی تقدیر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گوئیم واد عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود و سر
هر یکی از آنها آن قدر اجر است که نهاد و مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و انیم ارشاد شد که
اگر کسی از آنها گاه می کند و دلش نبرد و بقیه از می می بد ملاک نیست آسمان بکار و زاری آغاز می نیست

من بعد جناب خاتم المرسلین بکار وزارت از حد زیاد نمود هرگاه بر نیکوئی اطلاع دست داد و مضمونش
 در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جاسعین بیاض مکرور و قتل برین شان خصوصاً
 حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه رکال ایمان اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بنجاب
 نبوی و دیگر اراج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقرار و توبه بطلب رضوان الهی و تکیه
 نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض خوف و خشیت یزدی بی بهره و غبت تمام
 بشنوت نفسانی و لذتها و تنجی کافی داشته باشد الی غیر ذلک من القیام و الزوال چه جا که نصف
 تقضاً باشد امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما یحیی تفضیلها انشاء الله تعالی با جمله صدر انجیث
 ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یا سر و ملان
 و حدیقه و عبد الله خود بجهت امکان سلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست گزاف
 ایمانی پس انبیا البتة نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در قیام
 وقت طرد و ذود و همین نظر را بر ایشان مکرراً عاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در شان
 حدیث مذکور روایت لیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز و طلب رضوان الهی از خویش
 اقارب نه بریده اند بمرتبه تواضع و فروتنی فائز نگزیده یا نیست ایشان در تواضع مشوب
 بر یا و سمع بوده و زکوة بهم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و لذات دنیا هم حصر
 کلی داشتند و با همه که محبتی و خلوصی بهم ایشان حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت و نفس دیگری بود
 و بر معنی حدیث مو علم ابوذر فلک سلمان قتل کواه عادل است همچنین احتمال این که اکبر شاذان
 احادیث در باب یاران دیگر کاسته و انشاء الله تعالی پس توهم نشود که شاید این معانی و ات فقط درین دو
 باشد زیاد برین نیست که ابوذر غفاری حبشی است که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
 بود پس اصول متشیعین همین رگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بان اخلاق تعظیم ایشان را
 از دانه اخوت ایمانی و اخلاص و محبت پدر فرمود و باطل و وجه یعنی سلوک راه کنایه منسوب

و معائب ایشان بفرموده صدق حدیث یا محض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مؤلف
برای نقض صدیق آورده تا این حدیث فوق بسیارست زیرا که مقصود اصلی از آن بر سهولت
حق همینست که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران اینها
نستید بخلاف این حدیث که اول اسم همان یعنی اخوت ایمانی از مخاطب است و اشم بچهاران کتابی که تب
معتبره امامیه که نامش اینوقت از دشمنش افتاده حدیثی مثل اینست و ظاهر از این بدی چشم خود دیده مگر
فوق اینست که در حدیث مالک است انس ابو بکر صدیق سائل بود و از آن روایت واضح یک در که این روایت
از حضرت صدیق امامیه یعنی ابو ذر سرزده فوق دیگر آنکه در حدیث مالک گفته در آیت احداث است و
در آن حدیث نظریات مذکور امامیه اختلاف رواه واقف است بعضی بخوبی روایت میکنند و برخی
باینها آن بلام تأکید و مویذ اخیر است آنچه در کتاب علی بن ابی حمزه است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احد بر سر نهادار استاد و فرمود که حسن خاتمه اینها گوایم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان
کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان عاده فرمایند
حضرت فرمود آن کلام که **لَوْ كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ لَوَلَّوْا كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ** یعنی من القبیحید انتم انچه شما خواهید کرد بعد
من و سرگرد حق ایشان شرح و ستایش فرمود و انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که فی طبعین
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفا را شهنیرا که اگر بعضی ابو بکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم سمع بود
مؤلف کامل بها که فرید نقض جناب او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بار بزد اصحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چه خرافات که در افتراء بهتان بر حجاب خاتم پیغمبران چا ویده چنانچه کما
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه باطن و یقین از همین سبب نقل روایت ابو جعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی آنهمه حدیث و ابو الهوسی بدون یقین نامش در سحر آورده و دلالت بر آن دارد که تا
در ایمان خلاص گوی سبق بودند و صحابه ائمه را به ایشان محروم مانند پس کار امامیه قسیر انفضاح
المقبولین را حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بکل اندودند کما لا یخفی و بر اهل فہم و فراست تشریفست که

چون بدلائل حدیث قمی کا عرفیہ و دیگر احادیث معتبرہ شیعہ کا استعراض انشاء اللہ تعالیٰ ہو و عمار
 در زمرہ مقبولین کتب نجافت جو صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معدوم النظیر بہت قویہ خطاب حدیث
 کہ در کامل بہائی مانند آن محل و بہم مرویست بسوی او اولیٰ نزد ہر صغیر و کبیر است ازینجا ہوتا شد کہ
 امامیہ پنجہ و سناقب مدائح حضرت ابو ذر و اخوان و نقل سفیرانید مثل آنکہ جناب سالتماب فرمود کہ ادیب
 حق تعالیٰ ماورم محبت ابو ذر و اشال و از برکات ایشان باران می بارد و گیاه می رود و دریا ہا و چشمہ
 جوش می زند الی آخر الحدیث کافی البجا و تراجم از اشہر موضوعات باشد علاوہ اگر تہا و حاجت
 باشد مثلاً بتیکہ ذمہ جناب سید المرسلین نیز جو محبت تہا مشغولان شد پس بر طبق استدلال و احتجاج
 امام اعظم حلی در الغین ملزوم العصمتہ خوانند بود و ہواطل عند الفریقین چگونہ واجب المحبتہ باشد کہ
 ردت ایشان فی الجملہ معلوم جناب قدس مخبر آخر زمان بود کہ تفصیل آن خبر عظام الغیوب اقتضا
 و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم مبدی حیات آدم باشد پس خصائص ایہ بدی خصوصاً
 قائم آل سید انبیا، سیادین صیبت کبری ہم از دست رود و اشک خولین از چشمہا می نخلصین جبار
 می شود و کمال لا یخفی علی من درین اصولیم الارقبۃ الی صنفہا خلفائہم الثلثہ و نظر بعض اصول ربانیہ پس یقین
 رواہ امامیہ کہ آب چشمہ انداختند و آتش در بلاد می انداختند و علم خوشامد و لقبہ در اطراف کاف عالم
 می افروختند و قلوب تہا آغشتہ بعد ہر اخبار بود بر جلب منافع نا پایدار و رفت حکومت در بابا
 ابو ذر بصورت خیالیہ مولف سالہ بر تلقا نفس الامارہ مشغول نموند چنانچہ تفصیل این مور نگاہ می بگر جو
 و انت انشاء اللہ تعالیٰ بجمہ مسلم الثبوت است کہ حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در انھن فیہ این معنی
 غایت وضوح دارد و صراحت لادری ما متحد لون او فاعلون کجہ تفسیر و تبیین واحد لواحد است و
 شہادت حدیث از رجال مذکورین پنج الغیب حدیث سلیم بن قیس است و کلینی و مانند ایشان کہ مرتب
 ما احد لوا باشند و مرجع انہا بحکم باشد غاطبین مذکورین حدیث من علی بطبری در کتاب کامل مراد
 و از نفی و رایت حدیث انھو نفی و رایت حدیث علی الاطلاق مقصود نیست لاسیما از امر

التناقض پس اثبات و رایت متعلق با جهل است و نفی آن بتفصیل فالطبق اللفظ علی المعنی غایت توجیه
 حدیث دیگر محمد بن ابی اسید که حرف نفی در آن مرویست نیست که بخدیش بطریق احتمال و همی وارد شده
 زانکن نزد او لولا البصار که مرض تعصبشان مانع عین بصیرت از البصار حق نیست واضح است که
 حدیث حضرت سلیم بن قیس طائی جسم داده این تاویل میکند چه حدیث طائی که از زبان مجبر صادق
 آمد خبر از مستقبل میدهد پس قوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف متفرقه ضمیر غیبت و صیغه خطاب
 بحق مخاطب من ضما نامه اعاده فرمودند و معنی بعد الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب حدائی را
 نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضی و در راه دادند و موعید و مواعین
 بر طاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس بر سرین گشت که این کلام اخبار بوده است
 از مستقبل نه احتمال و همی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعی میدهد آیا نمی بینی که در غرضه موعید و مواعین
 قوم مخصوص شیعیه پسری کما نقل فی بحار المحلی بطایفه بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
 شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبداللہ بن رواحہ سرگرد و عسکر
 و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هرگز خواره نباشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
 الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
 و ساعتی رو بجنب بخاوه باران ایشان رئیس او قرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الذی نعم الله علیه
 اکتمت علیه در کتاب مجید حق و نازل و لیکن مشوایان ابی العبدہ علیهم السلام این روایت متفوه می شوند
 که چون بید مذکور و عبداللہ بن زبیر قرآن مرگ را قریب یقین یافتند فی الجمله و از جهاد کفار تارفتند
 ازینجا است که جناب رسول تعالی در عالم مثال وجوه و عتاق شان کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی
 و ستقیم غذا یافت کما نقل فی البحار پس جوید باشد که گویند ظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و تسبیط و قوع بود
 مگر در حقیقت اخبار غیبیه و ده است علاوه اگر از رگد را احتیاط صرف با احتمال عقلی میسر بودند

خصوصیت این محرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرا یا میفرمودند و هرگز در هیچ سر
 فروگذاشت میفرمودند پس بنا علی هذا همچنان انجام دادی تا حد ثون او تفعّلون بعدی خبر از احدث
 یقینی میدهند مجرد احتمال و همیست و دلیل بین برین مدعا و گرانست که اگر بر مجرد احتمال و همی
 کند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تا کید مودی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدق بلام
 تاکید و مثبت است این منفی بطور احتمال و همی از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردید
 است که بلا شبهه لادی مقرون بلام مذکور است بقصر لامی نافی نه چنانچه بعضی از محدثین بلفظ
 لید اودن که در حدیث احوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام بغیر
 الانام تناقض و تهافت راه باید و سران دیگر برین مدعا است که اگر فقط باین جنبه محتسب
 میفرمودند که اینها شهادت میدهند و خاتمه ایشان بخیر شد و ایشان چگونه یکسان باشند که هنوز زنده اند و
 نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما و میشود پس ارشاد میشود که حسن خاتمه آنها که از جهان فتنه
 بیست و شما هنوز زنده اید و الا و تضرعون و تفعّلون بعد الیوم این لفظ احداث تقبید آن لفظ بعد
 صحیح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران بعبیث رسول بر روی کار آوردند و الا از این
 مورد کریمه و آنکه لَعَلَّ خَلْقَ عَظَمَ و مخاطب بخطاب جاد لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ پس بعد مگر
 متعذرت است که مجرد احتمال و همی حق حنین یا رنگسار صدقیت و در جواب سوال حسن خاتمه خودشان
 کلام ارشاد سازند که از ان شبهه تام و در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلامه ال بر شک رشاد کردن ضرر بود
 میفرمودند که انشاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما بخیر است که عدم اوهان مغفورت یا احتمال
 احدث امری باید تعال خود مدال فرمایند و مقتضای بعضی از روایات لخص بر صدور افعال تسبیح
 مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون احتمال بر بلای از ادب بخواه بلکه اوساط انسا
 پس بعید است چه جا که من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
 بعید لغو محض باشد کمال انجمن علی اللبیب المصنف و شانین بول الملک العلام و شانین اند کلام

پس آنچه در ابطال خمال و همی گذارش داده شد برای آنکه این بهرمان بر خود مستقیم ساخته که آنچه در ابطال
 از جانب شیخ بخاطر گذارد از فرود نگذارد بلکه بنقیر و فطیر فکر کرده با ابطال آن در وارد الاحتمال همی و همی
 نیست پوشیده بباد که معلوم را در بادی النظر شبیه افتد که قصد کلام ادرسی علی مافی بعضی از ادیان خود
 دال است بر شک احتمال همی از انکار از آن یعنی چه یکین در نظر و قیاس است که استنباط فصلها بحال از اخبار
 بالغیب بودن حدیث بادر قوی که گذارش داده شد نموده است تا حدیثی که با تفعل و جمع بودن بر یکدیگر درین
 احداث بعضی از صحابه کرام غالب بود مثل عمار یا سر و خزیمه و حدیث قطعه که حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
 مذهب بود بلکه میتوان گفت که با عجز از نبوی از زبان سائل سوال بصیغه شکم مع النعیر که استعلام از حال خود خوان
 معصوم خود بود بر آنکه ما هم جواب بمطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
 اگر کسی را هم توهم در گیر که این قتی درست است افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اول از زمان پیغمبر بیان
 نبوی رسیده و حدیث کامل بعد از آن این تقدم و تاخر از کجا با ثبات میتوان کرد گوئیم که ازین قبلیت و
 بعدت ارشاد حدیثین در روایات امامیه که با عتق او امام عظیم قدم در میا جبه کتاب کبر حدیثی در رد نیافته
 که مخالف و مضاد آن غالباً صادر شده باشد فرق در اصل مدعا و نمیدید جد و شوق تقدم حدیث اول و لا
 بالا بهام حال بعضی از صحابه را در یاد کردند و بعد از آن بهام را بعدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن حال گشتند
 و در صورت تاخر حدیث اولین را لا ارشاد کردند که فلا اینها بعد انتقال من حدیث امور میکنند و ثانیاً حال
 آن محدثین آنچه در روز خبر خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
 لفظ صحابی فرمودند تا سامعین به اشتباه نیفتند که رجال من نور از اصحاب نباشند بلکه لفظ تصخیر یا و
 فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشتقاق نبوی بوده اند کامرند از احوال الناس فامی فرق من تقدمند
 و تاخر ذالک لا جعلنا المد من المتصفین و ایاک و ایضا الطیفه الیست من قتی که در حدیث مثل سلیم از احداث
 زینهارتند او نمی توان گفت و لا در حدیث شیخ ابو جعفر قتی در مقام نفی خوت و اثبات بسیار شال و قبل
 صدیق که امامیه بسبب که راه کنایه که بلغ من النبیح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

عزیز

عیدیه در اصل تشبیه ذهن و استعدای مصارعت از حریف مقصود بود که با عرض تشبیهی هر چه ما تر
 هم برای مخالفین واقع شود از آنجمله اینکه ابو جعفر کلینی امام محمد بن شیعہ در کافی که اصح الکتاب قبل الفرقان است
 کما عرفت سابقا روایت میکند که ترجمه آن بر زبان طاباقر مجلسی در جبا القلوب نیست که روزی ابوذر بخند
 رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله هوا مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا حضرت
 سیدی که من پسر برادر من بیرون دیم بسوی قبیلہ فرینه و در اینجا پسر بریم حضرت فرمود که تیر سیم که غا
 بیاورند بر تو گردی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر تو را و بیا بی بسوی من بولیده و در سر
 من بایستی بر حصائی خود تکیه کرده و بگو میکش شد پسر برادر من و حیوانات مرا اگر قند ابوذر گفت
 یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت در ارضت داد و او را پسر برادر خود
 زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون قبیلہ فرینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیلہ فرانه
 بر ایشان غارت آوردند که در میان شان بود عینیه بن حصین پس حیوانات را اگر قند و پسر او را
 کشتند زن او را که از قبیلہ بنی غفار بود اگر قند پس ابوذر عثمان اسیرت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم رسید و البتہ از طعنه نیزه بر زده بودند که بخوش رسید و پسر حصا خوش تکیه کرد و گفت
 راست گفتند خدا و رسول و چنانچه فرموده بود اگر قند کلام او پسر برادر مرا کشتند اکنون نزد تو حصا
 خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صد از و در میان مسلمانان ایشان
 سبادت نمودند و بیرون رفتن قبیلہ فرانه و تعاقب نمودند و مالها ابوذر را پس اگر قند و جمعی از مشرکان
 بفضل آوردند انتہی ترجمه الحدیث اکنون اندک نامل میباید غلط گفتیم اصلا تا ملی محمد بر در کاغست ملک از ملک
 بدیهیات است که این حدیثی امامیه از ابتدای شرف شدن بدولت اسلام هرگز نوحان اتق و ایقان اسخ
 در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه داشت و در بابی و زبان و راز کمتر بر آن
 او در قبولی نشان می آید چنانچه قصد سرکستن کعب جبار که از غلصین این بیت بود و خداست بنی
 المساکین و الا و الی قاطع را نیست این بزرگ صدق امت مرحومه چگونه تواند شد علی صدیق بنی

این چنین می باید و با این همه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله
مصدق حدیث خاتم المرسلین باطلت انحضروا ولا اقلت الغیر اعلی می آنچه اصدق من ابی و حسان
بعد از آنکه قبل از این زبان ثقات امامیه را شنیده و در کتاب ایشان دیده می شد که معنی صدقیت
امم سابقه گرفته تا این است لایحه مقصود و محصور در کوارست یعنی خرقیل برین آل فرعون حبیب
نخار و حضرت امیر صاحب و الفقار محو حیرتم که اگر بود با این همه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
باشد و صدیق بودن ابو بکر رضی الله عنه بر اصول رخصه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیا
حتی که اطفال اهل اسلام هم تواند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون سوخ عقیدت بجناب یزدی حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگ
بر اصول امامیه یا در ترازی بعضی بگر بظهور پیوست از خبریات همین کلی از فروع همین اصول از آنکه
قانون است اگر بزرگان علما امامیه چنین یا الشیخرون و صاحبیه و اخلاق برگزیده متصف بوده باشند
و از آنجا است که تصحیح روایات صاحب منہج المقال فی تحقیق الرجال و اشائش چون روایات
تقیه و سلوک راه مدار با مخالفین مشرف بر تصوی قبول نموده گردن بر طاعت انجذاب نهادن
قهر الهمی محمد در نیاجال و توجه شد که در شایسته فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست جوان خلفا
بباد افرا رسید و بخاطر کثرین خلیایق میخند که شاید علما طائفه انا عشریه بخیاال بن معنی باشند که جوان
در دنیا رسو کرده اند و قیامت مانند اتقوا و صلحامی شیعه خواهند بر انگشت و اصلا از نقص او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بنی که فاضل مجلسی لالت حدیث جعفری
چند نفر از بدترین خلیایق شمرده که سر آمد بمقابله با بیل اسر آدم علیه السلام که با بیل اگشت و در حدیث
دیگر از ان امام عالم مقام در کتاب گمیزین پسند معبر و پیست که قابل طاعت ابدی و آتش
پرستی بنیاد و نیا و نذرندان خود غیر از شرک آتش پرستی چیزی میراث نداده و اتمی مختصرا و در حدیث امام
علیه السلام بطریق محمد و پیست که او را تا قیامت بر آتذر و رجبتمه قناب یکردا ند و با این همه

حدیث انجناب بد لالت مطایقی ندایم کنند کہ در قیامت اورا العذاب و دوزخ آتشا بخورند کرد و
جمع ہر دو عقوبت دین و اخروی خلاف عدل باری تعالیٰ باشد و مسلم ظلمت پس بود بطریق اولیٰ
از دار و گیر قیامت پاک و صفا باشد نبیؐ خاتم الانبیاء علیہ السلام کثر من خلایق محمٰی گوید کہ این ہمہ خیالات
خام و سوسہا نفسیہ در جام است کہ اولین تیرہ سر انجام و حق مقبولین لسانی می نرند مقام آنست کہ
انگشت تاسف بندگان تخر گزند و رنگد لب بن سخن سازد زبان دراز فقط تلاوت آیت سحر

آخر می دینی بالمعنی الذی قمروده هم از متواترات است آیا حال اتباع و شایع عبد الله بن زیاد و
 احوال انصار یزدید بنهاد بر کسی از خواص عوام شیعه مخفی است که همدرد دنیا کمال مذلت و نصیحت عبرتگاه
 خلافت شدند و هم در آخرت با انواع عقوبت گرفتار آمدند **مسئله** عذابیکه برای ابوذر رخاافت مرصفت
 مقدر بود بجهت عذاب نبوی سبک شد نه آنکه کلمه مرفوع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب خردمی از قبیل
 در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راستا کما یلج من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم بکار شیعه
 نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امیه بن سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در دنیا
 سکونت هرگز مغذی نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محدثات او درین امر مختصراً
 کما عرفت ندانی که بسیر تراشیدن خود کار نه است و سر بگناهی شکست بلکه خواست که شریک از دوش
 بردارد و استخوان بایی او را از کعبه برد و بلکه نگیرد خطبه و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افاد
 مجلس در بکار می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعاد نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث
 و دیگر شایع معائب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین کو خطابه
 با بود بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنهارا به تقدیر شیوایی گزیده اند و با بامت غلطی و رست
 کبری جریده و نهایت بدن جسد و تاویل حدیث کلینی بحالفت مصطفی کما از ابوذر سرزد است که با مجلس
 رئیس المتأخرین در میان کتاب یعنی حیات القلوب تبعاً لاسلاوة الماولین و المسوین مصداق آن شده است
 قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول اصلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت او است و محتمل است که این
 در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه مالش کامل گردد و فله و ده و معتمد ابی الضحی او هم دیدنی است
 که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال ارد که عرضش ظهور محرمه آنحضرت باشد یا اختیار
 کردن ثواب خیرت یا رحت یا انتهی لفاظه بحرفه سبب است از ملائکه یا انهمه تجرد و عمو انصاف است
 عظامی عالم انحراف میزند و از ذکر انفس کلمات یکبار منع نمی کند بر تاملی انشدن ان روزگار ضعیف است
 گفته از ضعف اعتقاد و لوق اگر اما نیست چه اگر اما اجزیه ملا محله ایدیه جلالت اشاره

با حدوث مناقب دست از صدیق و هدی بودنش مانند آن کما اشترنا لیه سابقا پس مجمل قبل ازین
 اینهم گذشت که آن شافی خدای حضرت امیه هدی است غیر ذلک کفی به شهید اعلی اطلالها و وضعها
 و اگر مراد بجزی دیگر است پس بایش بر ادبیای فاضل مدوح مع که گشتن حج کتم آن بودنش غلطی
 و اجابت حتی تکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد شرفه که غالباً مدار جلالت
 سابقیت است حاضر شده از کلام ملاهم واضح و واضح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجا خاتم السلفین
 شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان اسلامش بر زبان قوت اسلام و رعایت ضعف بود
 لیکن ملا و عبارت مرور دعوی آن میکنند که اسلام و بعد از آن از خصیصه خطا با وج کمال رسید و
 یا توانی ایمان و در اول حال بود چون معلوم است که مقامات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
 صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی المنت که ابوذر و فقیه ایمان
 آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اعتقادشان قامت او در که محل ورود انواع مصائب است
 قریش بود بخوبی نظر و بسبب ضعف اسلام ابوذر را بقید اهل حال کردن اجمال ابهام نمودن کار ملا و محلیست
 دون غیره اکنون تحقیق اینمقی متوجه باشد که حضور او در مدینه و رفتن بجبهت مخالفت سر و وجهان
 بسوی قبیله مزینیه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و اخطا و کمال بر صغیر و کبیر عیان گردد
 و طشت از اینم بر افتد پس بداند که قاضی نور الدین شوکت در مجالس المؤمنین ترجمه ابوذر بی رد و نیک و آرد
 که او بجز غر ابد و احد خدق در مدینه خدایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
 از حیات القلوب با عراف ملا با قریب در یافت که غر و خدق که آن غر و احزاب نیز گویند در سال نهم از هجرت
 و است او آخر بعد از شاد شدن حضور فاضل النور هم زمانه گذشته باشد تا آب هوای مدینه که مروج جمهور
 اهل ایمان و افضل از انجیو نیست شکوه و شکایت بهر سده و کجی موجب القباض خاطر صفا نظر هر کرد که بنابر
 اسلام و ایمان بفرموده خدا و رسول کوشش نهد و داد مخالفت و مکر و بد و بالبد است به هجرت
 مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینیه هم جز و از زمانه سپر شده باشد و لو کان قلیلا پس

ای مانند زمان حیات سرور کائنات و محبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است مگر قلیل است
 افراد اعتراف بصف اسلام در آن و آن ثبوت قوت و کمال یان ابو ذر چنانکه زبان و اما سیه
 است بعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث می که بر نفی ایمان ابو ذر دلالت دارد و همان نام
 و مثال باندش ثابت میکند چنانکه انستی بعد از غزوه تبوک که آخر سخا می حضرت نبی حجاز است نزد
 ارباب سیر و فراغ از آن قریب سال حلت شریف اتفاق افتاده بود و حال آنحضرت علی امیر مومنین بود و یافته
 کما اشرت الیه بن حسن یان ابو ذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض شد اتفاق محمودی که باشد بلکه سلو و
 نقص موافق و عموماً کما لکن نقصت عنکم من بعد قوه انکنا اسلموم است که باز در کدام ضعف
 اسلامش تار و پود کار که با نش بقوت مبدل گشته بار خدا یا مگر بر عتقا و مجلسی این تبدیل تحول است
 احد او سر ایشان بمجول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب در هم از علما طائفه که در حق
 خلفای راشدین مجروح احتمالات ضعف و آیات بلکه تحریفیات و از نفسیهها بکار برند و در باره مفسرین
 خویش قصه طویل کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی انصب العین از داسان جلال و فضیلت بود
 مثال میشود المختصر و جناب خیمه صلی الله علیه و آله و سلم نابیشا بده آثار ضعف اسلامش که از
 بین حوادث قریب و لمعان ظهور داشت از ابتدای دمی همان معامله فرمود که باضعفای خود و قوتیک
 انواع مصایب شد انداز دست کفار رسید قامت او هرگز بخیر نفرمود و او را بطش و خشم و
 و اینهمه مضامین و ارشاد نبوی بخطاب ابو ذر غفاری که بعد از قیام اسلام حاضر باشد در بخار و جیست
 الطوبی و دست از افاد و رسائل جبل الحریث شعبان المعظم اما سینه نیز این معنی که کمال ظهور اللفظ
 لِلَّهِ حَيْثُ فَاذَمِنْ كَرَامَاتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 لَمَّا جَاءَ إِلَيْهِ وَاسْلَمَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ ارْجِعْ إِلَى بِلَادِكَ فَإِنَّ ابْنَ عِمْرَانَ قَدْ مَاتَ وَقَدْ
 خَلَفَ مَا كُنَّا نَحْتَمِلُهُ وَالْبَشَرُ فِي بِلَادِكَ أَلْوَقْتُ كَذَا وَآتَنِي وَرَجِعَ إِلَى لَيْمَنِ حَا
 كَمَا أَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاحْصَا عَلَى الْمَالِ وَبَقِيَ نِي بِلَادِهِ حَتَّى ظَهَرَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَتَى إِلَيْهِ وَارْتَجَا بَاعِرَافَ كِبَارِ عِلْمَائِهِ شَيْعَةً وَاضْهِتْ
 كَهْ ظُهُورُ قُوتِ جَنَابِ خَيْرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوُثِّلَ سَلَامُ مَقْبُولِينَ ثَانِ ثَلَاثُ الْبُذُرِ مَرَّزُوقِ نِيَامِ
 بَلَكُمُ اسْمَاءُ وَرَقَّتْ غَلْبَةُ كَفَارٍ وَادَاوَانِ مَشَاقِ وَجْهِ نَزْوِي رِيْطُنِ وَشَغْلِ بَصِيحَتِ نِ بُوْنْدِ خُوشَا جَالِ
 اَهْلِ سِنْتِ وَثَانِشْ كِهْ دَرِ عَيْنِ حَسْرَتِ وَجَانِ كَامِ نِ فَا قَتِ حَضْرَتِ سَالَتْ نِيَامِ اَزِ سَبْتِ نَدَاوندِ وَجَانِ
 خُودِ دَرِ رَاهِ خُدَايِشْتِ يَزُوندِ وَبَاعِلَا كُلِّهِ دَرِ جَفَا كَشِي اَكْ نَكْرُزْدِ وَجِهْ عَوَاثِ وَصَابِ اَزِ دُوسْتِ كَفَارِ
 اَعَانَتِ اَنْ سِرُورِ بَرِيْدِ شَتْدِ كَمَا سَبَقُ شَطْرِ سِنَا اَخِرِ عِلْمَائِهِ كِبَارِ اَمَامِيَّةِ نِ مَحْجُورِ دَاوِدِ زَبَانِ خُودِ اَهْلِ
 اِيْنِ اَمُورِ سَكِيْشَانِيْدِ اَزْ جَلَدِ اِيْشَانِ عَلِيْ بِنِ مُحَمَّدِ اَعْدَاوِيْ سِتْ دَرِ رِسَالَةِ كِهْ تَبَانِيْدِ اَخْبَارِيْهْ نُوْشْتِهْ وَتَبَسُّطِ
 بَعْضِيْ اَزْ اَرِيْنِ نَقَاتِ وَمُقْبِلِيْنِ عِتَابِ عَالِيَاتِ بِمَرْسِيْدِهْ مِيْ يَزِيدِ وَلَا شُبُهَةِ اقْوَى عَلَيَّ اَلْجَاهِلِيْنِ
 هَذِهِ الشُّبُهَةُ اِذَا جَاءَ وَسَّئِلَ عَنِ الْخَلِيفَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجَابَهُ
 ثَمَانُونَ اَلْفًا مَرَّةً الصَّوَابُ اَلْهَاجِرُ وَلَا نَصْرًا لِّلَّذِيْنَ فِيْ سِيْمَاهُمْ اِنَّا اَرَاهُنَا نِيَّةً وَالدِّينُ
 قَتْلُوْا اَبْنَاءَهُمْ وَاَبَاءَهُمْ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَانِبُوْهُ وَهُ دَوَّجُورُ اِنِّيْ مَكَا
 اَلْاَعْدَاءُ طِيْبُ الرِّقَادِ وَصَبْرٌ وَّاعْلَى مَصْرُ الْجُحُوْمِ وَمَشَاقِ الْحُرُوْبِ اَنَّ الْخَلِيفَةَ هَذَا اَلْجَالِسُ
 عَلَا مَنِيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَلَّذِيْ بَعَثَ الْجُوشَ وَاجِبًا لَا سِلَامَ وَغَلِبَ
 اَلْاَنَامُ وَاَوْصَحَ اَلْاَحْكَامُ وَتَحَرَّكَ لَنَا مَجْمَعُونَ عَلٰى هَذَا اَلْاَمْرِ اِلَى اَخِيْرًا قَالِ بِاَجَلِهِ بَعْدِ
 رَسِيْدِ الْبُذُرِ بَدِيْنِهْ كِهْ اِيْنِ زَنْجَلِ خَرَابِ دَاوِدِ خِيْدِ جَانِ سَالْتَامِ سَجُوسْتِ كِهْ دَاوِدِ حَرِيْمَتِ لَنْدِ وَبَانُوْا اِنَّا
 نُوْرَانِيْتِ وَضِيَا يَابَدِنِ دَرِ نَدَاوِ دَوْلِ نِخَالِفَتِ نَخَاوِشْتِ خِلَافِ بَيْتِ كَسِيْ هِ كَزِيْدِ يَزِيْدِ كِهْ مَرَّزُوقِ
 مَنَزَلِ نَخَاوِدِ رَسِيْدِ وَنِيْزِ دَلِيْلِ اسْتِعَاذَتِ حَدِيْثِيْ وَبَرَكَةِ مُدْثِيْنِ اِيْشَانِ اِهْ مَنَاقِبَتِ
 رَايَسِيْنِ نِيَا عَلِيٍّ اَقْرَبُ شَيْعَتِكَ اَللَّسْلَامُ وَاعْلَامُ اَهْلِ حَوَانِيْ وَاِيْنِ مُسْتَاوِلِيْهِمْ فَلْيَنْتَمِسُوْا
 بِحَبْلِ اللَّهِ وَتَعَيَّنُوْا اِيْهِ وَيُجْتَهِدُوْا فِي الْعَمَلِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَاضٍ عَنْهُمْ بِيَا هِيْهِ اَلْمَلِكَةُ لَا تَنْهَمُ
 وَفَرَا اِيْمَا عَاهِدُ اللَّهُ وَاعْطَاكَ صَفْوَةَ الْمُؤْمِنِيْنَ قُلُوْبُهُمْ وَانْخَارُوْا عَلَيَّ اَلْاَبَاءُ

وَاَلَا وَصَدَّقُوا عَلٰى الْمَكَارِهِ فَمَا مَعَكُمْ اَذٰى سَوَّ الْقَوْلَ فَيُفَكِّرُ فَيُفَكِّرُ حَتَّى
 جاز بحث بدالات مطهری می بخاند که ابوذر از خلش شیعیان می شنویم نمود زیرا که بسم الله و صاعنای شیعیان
 اخوت خباثت ام المومنین پس سخت بر آنها بنقص محمول بخلاف ابوذر که این صنف از وی هیچ بدایت
 مسلوب نکرده است و نیز در روایت میگردد که وقایع کردن از موافقت موعیدت ستر فتن از لوازم آن است
 بخلاف ابوذر که معرفت و همچنین حال دیگر و صفا از خلوص بودت صفای محبت و لا اقل که این همه ستلزم
 ضعف ایمان می نماید یعنی باشد که حدیث لا ادري در شان او مثال دست و پا نل آن بزرگ بود
 و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت مدح شهداء احد نیز مدح او کند و اگر برین دل
 اکتفا کند حدیثی دیگر و تصریح آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصنف اسلام او بدالات مطهری
 در خواسته که انکشاف میدهم که حضرت امیر مومنان علی امام اعظم طوسی السید معتبر روایت کرده که
 حضرت سواد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوذر بدرستی که من دست میدارم از برادران و از برادر
 خود دوست دارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس همیشه بر دو کس دستکمال می بینم شوشی ترجمه
 مافی الجوار و وجه الدالات این حدیث بصنف ایمانی عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
 بر نقد بر صنف حبه و ناتوانی بدن تصریح آن جناب که پس می شود تکفل بان می بینم در دست است
 زیرا که بسیاری از اغراض ضعیفان از شیخ و مشایخ را برین امور متعهد کردند پس تعیین شد ضعف اسلام
 و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص و نیوی زیرا که مضرت این امور این چنین صنف را شدید الطمع را نسبت
 قائل هم زیاده تر است علما و جهات ظاهری و شجاعت باطنی اگر چه در اوقات جهاد و با کفار و کوفه
 سمت ظهور نیابد چنانکه در جوار و تراجم آن ثابت و در مسکات ل غنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابل
 اصحاب کبار و تابعین خیاره مجدی بود که اگر چه چاره کعبه نیکوخت ستر را بردوش میگذاشت پس مطلوبین
 مسلمانی که بر او است بعضی از اهل تشیع و غیره از شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی از اصحاب بعد از
 تصحیح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن بیدار است که محل اتفاق عامی کبری جزئی دیگر است و اسیر

شدن بر چند کس بلکه تکفل بآل عیسی خیر دیگر و انشائی ثانی موجب انتقامی اول و ثبوت مطلوب است و عکس
 القصه در تالیفات فاضل خبری مثل معتمد الشیعه هم بخیریت موجود بلکه دلالت بر آن دارد که ابوذر غفاری
 بعد برض حاکم و بنو خود را از سوال معذور داشته بطریق حاکم و روح صلوات الله علیه کاشف مومنین
 و سبک دست مبارک خود را بر سبکبش و فرمود یا ابا ذر ای لایک ضعیف و انما امکان تکرار
 و انما یوم الفیامه خزی و نکدامه الامن اخذها بحقیقها و ادعی لک علی علیه
 فیها باجماله حال بزرگ ناگفته به اگر کتاب امامیه بدست اهل استقامت افتد روشن تر از آئینه سکت در
 بلکه آئینه حاکم گردد که نقی اخوت و اثبات مشایب ابوذر قریب صلت شریف واقع شده و مویده انبیا
 خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله که مجلسی بجا آورده و مخص آن مع تاخرین است آنکه توقع مثال اهل بیت از آنجا
 نسبت باین مقبولین باده بود و از کتاب بنو تورانی است که این خطبه متصل وفات وافر موده و تاخر
 لمخص آن قریب حدیثی است بحجابه ملاکه دعوی تجرد بجا را لا نور بزبان مسلم می آرد و روایات
 مشایب او را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و مثالش که درین فصل ایرادها و
 هنوز خبرش نیست که بقرض این احتمال لالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
 را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفات طوبت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و ناصبیت
 کجا بکجای می برد که بچنین تاویلات سخیفه و تسوایات ضعیفه که او را از بیعت عنایت دست میزد
 کما فی الضاف و سداد را بر میگفتند این همه کیس و آخر نفی دین ایمان از کسی که تقیه نکند و خود را از
 ستم و تلف نکند و کافی و دافی و صافی آری از مشهورات و متواترات است بانه و اگر در نیاب ندک خود
 و متبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لادین لمن لا تقیه له و لا ایمان لمن لا تقیه له و اصول
 امامیه خواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبد الله سببا و متقدمین است و حیا
 القلوب و دیگران در غیر آن لایعنی و را که شعوره با بگ بلند می سرانید و در مقام استخار بران بزرگ
 اظهار می نمایند که او برگز از خلفا خونی نکرده و در اظهار و ما کم ذی النورین نگار بلاغت است و سبب

و در وی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عجزت خلایق بحال
 متوجه شده بود و موافق را و باره مرتضی شکستن دل بقضای ملا و عظیمه بر بتن که مصدر حوادث وقت
 بود چه ناست بمضمون بیات در ویش سفای بخاری ابیات طرف کلاه و کامل شکن شکست
 بست و صد شکسته زده بجهان زین شکست و بست و با شکست عهد و باغیا رست و
 و احسن تا که گشت مر این شکست و بست و پس میان و ایمان ابوذر بلکه با و نیز کجا باقی ماندیم
 در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا علی ندی سخن سازی ملا و مجلسی را باره حصول قوت ایمان کی
 مساعی شده باشد مگر شاید بر مذہب اهل رحبت باز و دنیا از عالم بر رخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
 و برادرانش چنانکه از تا ویلات صاحب نرسیده در جلد چهارم و پنجم نظر باصول مایه که از متاخرین آمده
 شان اموست لازم می آید تا در کما فات حمل آورد و باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلایان
 ابوذر کمال رسیدن گرفتیم که حضرت مسطفی صلی الله علیه و آله و سلم و برادر باب مر بالمعروف و نهی
 المنکر تا کید شد بد فرمود که قل الحق وان كان منكم من لا يحب الحق فليكن منكم من لا يحب الحق
 لیکن فطایر این مورد و مر الضبط العین و اشتیاق احادیث اطاعت خلفا را و آیت متواتر فقیه را پس رایت
 انداختن قصه باریه یحیی را و باره ادعای حریت نازسته با لکرمیه که تقریرها الصلوة زنده است
 است علاوه بخبر در باره امو و نهی بخانک نام وقت خلیفه بلاضلال نشا و شده التبه از تا کید ابوذر را
 بود چنانچه بر ناظرین کتاب بعین مخفی نیست هر گاه امام نام فقیه فرماید و پشت سر خلفا و ناز بخانه
 اقتدا سازد ابوذر و خوانش در چه حساب خوانند بود که باطنها حق پر از نده علاوه این همه مر بالمعروف
 و نهی عن المنکر و اعلامه الحق در وقتیکه حضرت مورد لضع غیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود بانه گن
 که ابوذر بر خلاف دیگر کنز کان الی خلاص را خراشد و لیکن سر خود را نه تراشد در نیقام بر و اتی از
 روایات بشمار که در باره اطاعت خلفا مر و شده گفتا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
 کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث در قهای او دلالت بر استقامت ایمان و میکند یا بر نقیض آن

و کمال جانی مذکور است که امیر المومنین گوید که چون با خدا بجاء نصی الله نازل شد رسول الله بخوار گشت و گفت
 که در خانه بگذرد و آن مدتی نشسته و بعد بایستاده بر سر رفت آن و میساکر نشسته و گشت که باز و دیگران
 فرمود که در مدینه منوره که بوضعیت رسول حاضر شوید که قضای خواهد کرد و این خبر و صایا است جمله خلافت و میساکر و
 مردوزان صفوا و کیا که مسجد پر رسول گفت و سَعُو لَمْ وَرَأَيْتُمْ سَعُو لَمْ فِدَاكُمْ یعنی فرایخ کنید مجلس را که سماع
 در پشت شما اندرس رسول صلی الله علیه و سلم بر پا گشت و گوید که آن گفت تَاللّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ بعد خطبه طولی
 ذکر کرده که در انسانی آن عبارت واقع است اَيُّهَا النَّاسُ طِيعُوا وَلَا تُؤْمِرُكُمْ وَلَا تَقْصُوا لَهُمْ وَاَنْ كُنْتُمْ
 حَسِبْتُمْ اَنْ تُفَاتَهُمْ فَقَدْ اطَاعُوا مِنْ طَاعَتِيْ فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهُ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَكَفَرُوا
 وَمَنْ عَصَا فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ لَا تَخْرُجُوا عَلَيْهِمْ وَلَا تَقْصُوا عَنْهُمْ هُمْ بَارِئُونَ كَمَا بَدَلُوا رِجَالَهُمْ
 گفته که ای مردمان اطاعت کنید و ایان مبرور خود را یعنی اما ما را و در ایشان عاصی مشوید و اگر چه بنده حبشی
 باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
 اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس تحقیق که در خدا عاصی
 و بیرون بسایید بر ایشان و شکستید عهد با منی ایشان را اینهمه بلفظ بر انشوران عالم محبت نمایند که اگر مراد
 از ولایات امه خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما بهو اطاهر با فقط حضرات معصومین
 حال رکان بن ابیان حضرت صدیق با نبیه نیز است زیرا که چنانچه او را اطاعت و انورین سراجی گوید
 و خلعت خروج پوشیده و انواع بی اند بهای بر او کار آورده اطاعت نام وقت که حضرت امیر بود نیز فرض
 کرده و او را نصبت داده و راه تقیه و سکوت اختیار نکرده و معنی مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
 اشاره با حدوث تقیه و مانند آن اثبات کفر اخروی حضرت بود و غفاری است چه با را که گشت و در تفسیر
 حدیث بخوض فقط ثبوت بدعات تقصیر و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
 کتب و این مائین سیمیه که مشتمل بر خرافات است باید دید و در پی شدای بنیاد و طاعن خلفا بلکه انبیاء نیز
 عقل باید بخشد این همه که گفته شد متعلق بر ایل و ان زبایات مجلسی باره بود و بود آمد بر

احتمال بیکر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور اعجاز مصطفی و امداد گلی ثواب حشر
 بود و این طرفه تا وایل است که حضرت ملافا و ده فرموده این فاضل جلیل و اوصد غلیل بن قدر هم خیال نکند که تا وایل
 باضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تا وایلات خویش را بایست
 منافی است رکمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان بر اظهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه از آن
 معجزات و ارامدم دید باید باشد انواع تعاقب قبل از اسیر بر آقا و خورشید تجویر تواند کرد و بلکه احتمال آن بود که
 از اقامت مدینه سرگران بود و از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از ادب این نیاست و خیال
 آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فیهما و الا از تکالیف اقامت مدینه
 رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی احسنین خالی نیست خیال ثواب آخرت در اختیار
 مصایب یک شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منفی ترجیح دهد و مرتبه فاعالت بدست آورد کما
 به خواه الکبیر اغنی سلمان الفارسی و در بیانیه فی المسک الاول با وصف منع آنجناب از اختیار حکومت
 بر ارتکاب آن مصروف نماید و ضرورت بلجیده داشته باشد از عجاایب احتمالات است باجمعه در مخالفت و تکذیب
 ایوهی صلعم او خاثر ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید حاصل ملا باقر است معاشر مسلمین خاثر ثواب
 صحبت آنجناب بود و یاد رفاقت قطع نظر از این همه امور بر نفس خویش بایستی کردن یا بر
 برادرزاده خویش که مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش برگردن خود گذشت بلکه اگر
 نوع سعادت است جواز داشته باشد که سیدانام علیه الصلوٰه و السلام بگوید که ای فلان تو از بنجامرود
 القراة خود را همراه ببر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسیر شده
 تو مجروح و آنها مقتول و محبوب خوانند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ فتنه
 واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مرقوال خفیة او را تا وایل کنند که اختیار این مخالفتها بر اظهر اعجاز
 بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویة اتفاق افتاد مختص بر اظهر پیغمبر بنوی بود یعنی اخبار غیبی که
 لا یمکن قتلک الباعیة همچنین جوهر و حیا اعوان انصار نیز بدست آمد شریک الی غیر

ذلک من المناکیر این طفره اطهار معجزه و ادخار ثواب است که باعث قتل گیلانی موجب اسرائیل بیت او شود
 و فاعلش متوقع ثواب فرزند و جبار و حسا باشد کاش برادر زاده خود استبداء از بغضی اعلام میکرد و گفت
 ای برادر زاده و فرزند و پسند ترا بهر حال زنده رسول تعال بحجت باید کردن تا گشته شوی ناموس تو قرار
 نماند که در صورت نمیرید در جبار خود می فایز گردی گنامان تو کان لم کن می شوند ندانی که اطهار معجزه بود
 که در یک شاترش که قمر بد و نیم شد برین خبر تفصیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این انبیت همین
 اراده مخوف اگر آن اصل سیده قتل و اسرائیل بیت خویش لطیف قلب انبساط نفس قبول میکرد و اطفا
 سید الثقلین صلعم اختیار می نمود و در می زد و ثواب عالم آخرت می کشود و از نجاست که حضرت ابراهیم
 علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی ابراهیم ادری فی المنام انی اذبحک فانظرا
 ماذا آتی و جناب سید المرسلین صلعم در مناسبات رجحان خویش اغنی شید که بلا علی مارواه المجلد فی البحار
 و غیره فی غیره من الاسفار و انمود که ای فرزند گرامی و در بکوفه باید رفت که نوزید رجبه شهادت بدون این سفر
 اختیار شقت کافی ندارد و بار خدا یا مگر حضرت ابو ذر مطالع لوح محفوظ میدانست که بر تقدیر اعلام و ابواب
 خواهد کرد و معجزه شریف رپوده اختفا و حجاب خواهد ماند پس ناچار بهر حال و را در معرض هلاک انداخت
 که هرگاه این کار بامیه صدر چنین تا ویلات رکبیکه برای سرسپری مقبولین خویش میشوند باز بکدام
 زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب نمیکه مخالف نام او شنید
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او متذلل کرد و کسیکه از اطاعت بنوا سگبار و
 استکاف و زرد و چنین جهان است و چه عجب که از مخالفت جناب صلی الله علیه و آله و سلم درباره نصو
 خلافت هر تصوم هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اورد ما الفاضل الجاسسی سیاسا با سلافة فی عمار
 الاسلام با مجملد سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین تشریح داشته باشد مگر چون
 سکوت و مخالفت از رکب ربی الصفا و نظر عامیان محمول بر عجز و اغمی یا بد اشارتی بسخافت توجیه سطو
 بود و در حد جناب سید المرسلین و با ضعیف الی غیر ذلک انموده شد و اگر برینم قانده توفیق که ام مبتلا

عمامی تعصب بکسور کوی حتی مینی نبرد و از بحث و جدال میسر و پا دست نه کشد هنوز این کمینده تبری
 و گر جگر دوز برای بکار به کیش کینه تور و کیش دارد که لپهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صاحب
 بکار است و کرد و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از افاضی نیست که خلیفه والی مدینه
 بود از جانب عثمان چون فتنه طاهری بایر المومنین منتقل شد عهدهی کسبه خلیفه نوشت که او را مطلع
 سازد از حکایت خود و حجت مردم باو و خلیفه بیاورد در دست نوشت و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
 بادشاه شما گردید ایر المومنین چهار سحرانی برخواست گفت ایر یا مرا دون میسازد و سخن گفتن
 گفت بگفت ایر یا امیر المومنین شده یا همیشه بوده است خلیفه گفت بخدا قسم که همیشه ایرستان بود
 و هست همان گفت بحکم حیران از تو قبول کنم خلیفه گفت بدستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که کلاه حیه
 کللی از زین بعید کسی نهد من نباید در آن روز و نجات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و در بر او شدم و چپه بی
 و بیستم چشمم را بهم گذاشته گشتم و نجات علیهم السلام رفتم فرمود خلیفه از کجایم ای من بکجایت عرض کردم فرمود
 برگرد من امید دارم که امرو زحمتی بر خلق طاهر شود منی خدمت آن سرگشته و بر درایتادم آن سرور
 شده گفت السلام علیک و رحمة الله و بركاته و در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و بركاته یا امیر المومنین
 و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که حیه باشی گفت بکیر سحر عجمت که سحر او از تر با و از سحر غیب
 شد درین اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سحر او از دهن که گرفتی حضرت امیر گفت از دهن
 حیه فرمود بلی او چه گفت تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این پنج جواب سلام مرا گفت حضرت
 خوشحال تو ای علی که سلام کردند تو ملا که بارت نمونان از جانب پروردگار عالیاں بعد از آن حضرت
 امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای خلیفه آیا شنیدی گفت بل شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
 عرض کردم بعد از آن حج افغانی بخلیفه گفت سحر کج بود شیری را می شمارد و در رعبیت ابو بکر خلیفه گفت
 این لپهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از بر آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما
 آنچه کرده اید غریب و سوال کرده میشود آنچه آنها بد کرده اند نهی صاحب حق تعالی بفرموده این روایت

بلای صله میگوید که سید رحمه الله از عبد الله بن سلمه و مقداد بن اسود و ابی رباح و ابی رباح و ابی رباح
 و در آن مذکور است که حدیث از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن بیعت ابو بکر را بیان نموده است
 که این جوان بخدا قسم که چشمها و گوشها می مانگفته شده بود و مرگ کرده و زندگی و حیات زینت یافته بود
 در پیش ما و در علم خدا گذشته بود و ما از خدا سوال میکنیم آخرش گناهان نگاه هشتاد و هشت فقره را بدستگیر کرد
 این انتمی بنظر من آن آخر مختصر اسرار اول بعد از این روایت مناسب آن بود که تعجب عباس بن سواد بر دارم
 لیکن چون عنقریب بقریب که حال پسر بن عازب ز کتب قوم قلب عبارات مولف سمع خراش میشد
 لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشتم و دیگر فواید عظیم که برین حدیث ترتب
 یافته متوجه بشوم نخستین آنکه بنظر حضرت امیر از باز گردانیدن حدیث و شنواید نش کلام اشرف ملائکه
 در باب ماست بلا فصل خویش تمام حجت بود تا با خود حدیث با شماع آن بسیار و بیدار شود و در وقت ضرورت
 یعنی وفات سرور کائنات اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت نه نماید و با جمله بسوی
 اهل خلاف میل نکند و دوم آنکه حدیث بصیغه تکلیف الغیر خود را با تمامی حرلیان مثل ابوذر و سلمان
 و این مسعود و غیر هم از مرتبین احداث میداشت و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زبان نبوی متخارنیک و در
 کس از غافلین و کاتبین حق شمار نمی نمود و این تقریر را بجا آن فارسی بر آن آورده تا معلوم شود
 که سکوت ایشان در زبان جیتا ابو بکر بجهت تبلیغی حرص و نبوی که راس هر جرم خطاست بود و الا نمی
 که این جوان با گروه مخلصین معاشره عقیدین امیر المومنین در رسا و خلافت ابو بکر با هم اتفاق کردیم که چون حق
 نبیر رسول با بد از قدم و خلف و پیر و شمال بروی می نیریم و او را از علو نبیر بخصیض مذلت براندازیم
 لیکن امام بر حق و خلیفه مطلق زجر شد بد فرمود و هرگز بر نمی خیزد رضانداد و آخر یا حاج و اصرار را راضی بر
 مجاهده لسانی شد پس عازب را علی دوس لاشهاد و در وقت مذکور یاد کردیم و در ثبوت ثواب و ثلای
 اعموان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلط از زبان آوردیم و دقیقاً از تکلیف قوم نادر
 نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه بدیریم مگر نشنیدیم

که سلطان به پسند و نهر است و پس باطل شد و او امیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین ساسانی
 بابوکر صدیق با دانش معمول موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع اشغال این وایت اردو زرا که
 چون طمع ز خرافات نیاسکو برین قوم باشد بحدیکه کوشش ایشان را که در چشم ایشان را که نور نیت عقل را
 مسلوب و زندگانی دنیا را زیبنده نیت و بد و مورد صمم یکم عجمی گردانند بحدیکه بر معاد امیر المؤمنین خا نشوند
 و شکر خود را نه تراشند و بوقت مرگش در نهند معارضات که از سیه ایشان در مجامع اصحاب کما یجوز
 تفصیل با خلفا کجا راه بسته باشد ندانی که بزرگان گفته اند شعر عالم که کامرانی دین پرور گشت
 او خوشنیت گم است که هرگز نگیرد و نیز فرموده اند قطعه هر که هست فقیه پیر و مرید و وز زبان آوران
 باک نفس چون بدنیاد و ن فرو آید و بصل در باند محو گس سوم آنکه اگر بیت ایشان از جهت فقیه بود و حاکم
 طمع و بیوکلونه خدایه رئیس تفتین با بر و تفتین و خل می او و بر گناه خود و باران خود چرا خالف می بود خود را
 با اتباع و شیاع جز از مخالفین مرخص فرار سید او کما سبق مفصلاً اکنون بران ریت
 موضوع اعلام منیا هم محصل تخی آن که از طول حادث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
 شده در فار و ارد میکنم که ابان تطلب از صادق برسد آیا و سنکین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
 سعید و سلمان ابو ذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خرمیه و زانی
 و ابوالیوب بعد گرسوری کردند که هرگاه ابو بکر بر سبب استند او را بحدلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را و در تملک
 میندازید و او ان حضرت امیر بر پدید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف او نوشت
 و صد و حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کرد می باز گفتند که دل برین اراده نهاد و ما هم سر چید
 پس فرمود و بخدا سوگند که این امر از شما سر انجام نمی شود و آنها شمشیر کشیده بر سرین خواهند رسید
 که خیز و جت کن و اگر کردن منیر نم پس ضرورت دفع آن حضرت بر لقتل یقین ان انصار مرا منع فرمود و یا
 ندارید که اول شغول تهیه بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسین گرفته در بدر گردیدم
 که قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابو ذر و لاجرم در خانه من و زو شدم پس گرد این اراده

نگرید مگر برای تذکیر لخصوص خلافت سن بروید پس نشستند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِاللَّيْلِ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ انْصَارُكُمْ ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکند لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ انْصَارُكُمْ فَمُرُوا بَرَاهِمْ
این وقتی درست افتاد که از پیغمبر گناهی صدر یافت و روایتی نکرده نیمه وقت و شام شریف غایت بودند باز
به نیند آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد خراست گفت ابوبکر از خدا ترس نیستی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روز قریظ که صدای کفار بر دست پریشان شده فرمود ای مهاجر و انصار صبر کنید
نگاه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این صحبت از آسمان نزول یافته و از کز
من است اند باز برای مطیعین عاف فرمود و بر مخرجین دعا بد نمود و عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت این خطاب گویای تو از زبان من گیر نیست حسب خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است بنام منی لیمم بودن مشهور و مانند شیطانی و عاقبت شما خلودنی
النار پس سلمان فارسی خراست با بنگ برانیاں اول زبان فارسی حرز زد که کردید و نکردید و این مو
بعد از آن بود که نمونه قبر الهی بگردش رسید ابوبکر کار خلافت از تو انتظام خواهد یافت آخر مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرر خواهد بود عهود و موافق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العدا کشیدید از زیر
رایت سامه در آمدید و اکنون بر بنبر بر آمدید برین گناه بدنی نگذاشته توبه کن از سر و خوی شکن بگذر پس گفت
بر خراست صحبت پیغمبر انجیال آوردید و قرابت ترک نمودید اگر مرخصی در اهل بیت ماند شکوک
او نام در دین خواهد یافت و آخر جمله و ظلمه سلطه خواهند شد و انجام کار بسفکند ما خواهد بود خود
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی است باز حسین باز دریت طاهره من پس قول پیغمبر را بپشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت باز دید و پیروی نبی اسرائیل کردید
و بال خواهد کشید باز مقصد او و موافقت او و گفت ز ظلم و جور باز کرد و توبه کن و خانه نشین شو
و امیر خلا با میر فویض نماینداری که اول شما رئیس سنا فویضی را که عمر و بن عباس است و با اتفاق

است و نشانک هولا که در حق او وارد شد رئیس کردند پس کار بر خلق حکم نمود امام توانید شد زینت
و نیافرید مخورید و حق را بر کز نشانی و گزیر سوامی خواهید دید باز بریده است جماع کرد و گفت یا فرمود
کرد و پی خود را بخلاف اهل انبیان قرار داد و یادست آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی امیر المومنین
هناد و بارافرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود منته شود و راه مجرمین و ظالمین و
پس عا گفت اگر سیدانید و اهل انکون بدانید که اهل بیت نبوت اولی خلافت و قیام امور دین
پس قبل ازین که بنیاد و دین ایمان تلغزش در آید و فتنه مای عظیمه بر پا شود حق را مستحق سپاید
و حال بخصوص خلافت از سد ابواب لا باب علی و فضا کیش و خطبه فاطمی و بودنش با علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی خود میداند پس امداد علی الاعضا اختیار میکنند فتنه قبلوا خاسرین و
لا تنقوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که و بال عصیان در باب صبی
آخر زمان همه کس تو را جمع خواهد شد زودتر تدارک مافات بعمل آرد خلافت را با اختیار اهل بیت کلام
والا در مظهر قیامت گرفتار شوی و معاذ ربک اظلام للعین باز خرمیه شهادت همه حضار
خود را ثابت کرد و گفت گوش خود از بنی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فاروق و بشوایی
و معاذ علی الرسول لا البلاء علی المؤمنین باز الو الهیتم قصه عذریا آورد و گفت که من بعد از شما
همه که گفتند این قامت بر خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مود
داند علی مولا اوست پس غرض بسیار واقع شد آخر بن بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگویند علی
مومنین است بعد ازین انصاح مردم اکنون بعد از شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
انتم الفصل کا رقیقا تا بس اهل خاسته و حد و لغت بجا آورد و گفت که من چشم دیدم در میان
آنحضرت را که دست گرفته بود و میگفت مردم این امام شما بعد ازین آید و در جیات و عات من و قات
دین و منجز عدل و اول کسی که مصافحه کند با من چه جز آنرا خواهد بود و شا بجال ناصر و یلج می خیزد
و خاد و ال و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت نجوم

تا این ندا ایشان را و خلافت مقدم کشید شخصی برخواست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و زین العابدین
 و چون خود خلفا را بیان کرده باشند آنرا گفت اول که فرمود لا تشقوا الله و لا تشقوا الرسول و نهیوا عما کان کرم
 و انتم تعلمون پس ابوباعظ را ختم کرد که بار داشتند که تصحیح با ما است فرمود و گفت که علی امیر
 و قاتل کفارست محمد بن ابی و خاوال و منصور با و ناصر و قنبر و ابی الله عز و جل که ان الله تعالی یحکم
 و لا تقولوا عنه مع حنین اما حماد و علی السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و اقاله کرد و عمر گفت ای
 احمق تو لایق این ریاستی حالیا سالم را خلیفه میکنی پس اهل ثمانی بر غایت شدند و تا سه روز کار خلافت بلکه بود
 متعلقه شد شریف مطلق بود و روز چهارم خالد بن ولید با بنی اکر آمد و گفت نه چشمتان را که نبی شمس طمع حلافت
 کردند و تباران این حال سالم هم با بنی اکر آمد و رسید بمخیمین مع ذین جبل تا آنکه جابر بن ابی کریم شدند و شمس را بنی
 کردند و بعد از آن همیشه عمر بود اول و عظیم بن ابی معنی خالد بن سعید و گفتگو بلکه بدشنام با عمر و او بخت و بیگانه
 مصاحبت نماید عمر و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر اصحاب خود گفت خدا رحم کند شمار اکثرون
 و خل شدند و در مسجد بگر خنجر موسی را و در قتیله اصحاب گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن هرگز
 همراه تو نخواهیم رفت عجز از وضع این دستان که بر ابان تغلب بلکه امام صادق و اینها دروغ بیفروغ است
 ندانست که آثار جعل از سیما حکایت پیدا و علامات خفت را و تا قرض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
 از خواهش بود آنچه اول قصه است که ایشان غم بسته بودند که صدق از زینب زریا و زید و او را وکیل
 و حضرت امیر بکرم آنکه عرق شده و خلفا جوش نایید و طلبت با قتل متوجه نشوند و اسن لقیه از دست
 منع فرمود و جابرین قدر تجویز ننمود که لصوصی می آید ابو بکر دهند و از اینجا است که محقق حلیانی در فتح ابل
 تبر حمله بعضی از فقرات اخذ است و در مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهد پیرو
 نتوانید آمد پس چنان است که با شمشیر نامی کشیده بجنگ من آمده اید بخلفه و وسط حکایت دلیل را
 که این قوم در جهرشی خلفا سختی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تفسیر و تفصیل شان اید و هفت
 کوشه از اراده القابو بکر زینب را فراتر نهادند و حال آنکه در وقت مستفیضه قوم عجم را فخر الدین

مخفی داشت که لو رست که چون فتنه زور سقیفه پدید آمد و سبیت ابو بکر واقع شد حضرت تمامی صحابه
خود را امر کرد که اگر مویان بویونکم و اصحاب و اهل البیت و لا تحزبوا با یکدیگر و سیوفکم و اهل
السنة که و اینهمه قبل از آن بود که اموی خلافتش مستحکم شود هر گاه در آن روز جمیع بزرگان چنین فرمایند که از
خاها نمی خویش بیرون میاید و برین بلا کسبید و دستهای شمشیری خود را بحرکت میارید و سناکت و
صامت باشید بعد از نصرتی در صحن نامردی صحابه ضبط امور خلا و اجتماع مهاجرین انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود با یکدیگر چون این دشمنان دست نمایند برین اوامر و نواهی دل نهانند و زبان
درازی کردند و هواء السند را بحرکت آوردند احوال انصارش فی الفور فوج کشی بر ابلت نمودند و
بن عجلت بیگانه را وقت هم از درستی رجوع نکردند بلکه دشنامها غلاط بفاروق دادند و هرگز بر راه
نیت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شمر لطافت کن بخاکه بنی سینه نه بر و خرنم را تیغ تیز و با آنکه خناب
یلهایم بخطر و آوردند و شور قیامت باشد و الا جانچه خلفا از سعد بن عبادیه با وصف انکار و از خلافت
سعدی و دو خلافت خود شنیدند که اصرار برین کما صوابه فی کتبهم غضن بصر کردند از خناب بر تکتو که بر راه
نیت و تقیید میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس نیمه فتنه با سبب و از این قوم از حد و دهر
در بلکه صحیح مخالفتها می بر تکتو بهر سید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر تفسیر
السداد و اطال البشاد از کافیه عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم خدا که اگر گشتند
بنی اسرائیل بنیابار الشمشیر نامی خود بلکه شنیدند کلمات عجز است از ایشانرا و افشا و اظهار آن نمودند و بسبب این
قوم در حد قتل انبیاء علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب امده هر بنی اسرائیل
را که از ایشان می شنیدند منتشر و برانگیزه می ساختند و بسبب این اصول خلافت و غاصبین حق ایشان بر مقام
ادبیت و قتل ایشان می شدند ازین تناقض و تفاوت خفت را و ضعیف هم بوضوح می بخاند مع ذلک
زیاده ترین سخاقتی در جهان حیرت را نمی باشد که خود این جاعلین متواتر و استفاضه ادبیت می کنند
و درین دوستان هم آوردند که جناب تصویب با تمامی کس که در بدر افتاد و کسی از مهاجرین

مهاجرین و شکری نکر و انصار هم گفتند که در اول جمله کجا بودی حالیا طمع نصرت از ما نباید داشت
که جز فتنه خبر دیگری نیست و قبل ازین گفت که اصحاب فتنه هم بروقت معهود سرت ترا شنید پس اگر این
جماعت طعن صدق میکردند چنانچه این طومار بران منطوقست جوابش از ابو بکر صدیق و مخلصانش که
معبر که حاضر بودند بسیار آسان بود که القوم مورد لوم هرگاه این همه اصول ماصحی خود بودند شمول
روز چرا کافر شدند و بگوشت انصار چرا رسیدید که علی بن ابی طالب خلافت قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حال آنکه عصمت باد دیگر شرط در امامت و کار است بازول خلافت معهود بد
و تا میر بین المهاجرین و الانصار قبل و قال امر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
خليفة شوید قطع نظر از پنجم هرگاه او را از فرزند خویش را بر درمائی شما حاضر گردانید و احاج و زاری
تَكَادُ السَّمُومَاتُ تَيْفَضُّونَ مِنْهُ و شما آن است ز حد گذرانید ریحی کمال ارش نگوید و گفتید که
الكنون فتنه عظیم بر بخیزد پس حالیا چرا ثارت فتنه و فساد میکنید مگر باید ندارید که در محکات تنزل
سيفر باید لا اباها الذین امنوا لم يقولوا ما لا تفعلون ولا تتقوا في الا ارض مفسدين و فتنه
في الا ارض قبل اضدادها او الفتنه اشد من القتل این همه میوه در اتفاق کرده بکات امام و
شغول شده بودید که چرا حق خود تلفت میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سرترا شنید و حاضر شوید زنجار
عل بران نکر وید اکنون از روی فریب بدو رخ و جبین شما مانند آفتاب هر کس عیان است می خواهید که
ما و علی دشمنی بدید آید و حکامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود و میشود که غصب جبار در اعمال
نیش مار بگردید و آن حکم محبطه بالکافرین الغیر ذلک من التفتار و چون
ابن عباس را در آن حرکت عظیم بر زبان نیارده بلکه واضح متقوی برخلاف حکم بدایت اولی امام
تمامی صحایب شده بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کما من فی المسلك الاول معلوم شد که ستمها
چند این است آنرا مثل قصه عمر و عیار از پیش خود یافتند فرق این است که در ضعیف حکایت عمر مثل
فرزند ان ششم مبارک خیابان سحر بانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه کفار از حلاج

ضروریه خواش با شتیاق شماع آن است پدید آمدن و تبیین افشاند و حکایت مغزای کار با سیه
 مانند اثرات دیگر مشتمل بر اثبات صد اول سلامت مشکوه است که احد از عقلا گوش بران نمی خفت
 با حمله کسانی که ادنی غور در اشغال این فقرات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبولین با فی امامیه درین
 دراز نفسیهای غیر از تماشای مظلومی و یکسوی الیت جزو دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بران این است که
 چون مبدع الفساده است که دعای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار تقدیر
 اندر اساس خویش بلند شد و فریب بود که متعبدین خود بخود زنده در گوشه هایین بزرگان سهرستی خلفا بجا
 آوردند و استجاب از یکی رخیر باز داشتند چنانکه خواهی و است انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
 چنین نمیکردند مناصب جلایل از بیگاه خلافت چگونه می یافتند و عجیب است که بهر این است القیسم
 خلفا را هم بر نام تصور نیندند علاوه آغاز و نشان نذران میکنند که جناب میر با جصف ملا خطه
 حذر و جبرن قوم مرقه بعد مرقه اینهمه اخلص اصحاب الستة برای تذکیر احادیث شبر و نذر فرستاد
 و انجام شد و الت بران میکنند که ایشان مثل قل طیر لی ذهب انت و ربک فقال لا انا ههنا
 قال قلت تصدک تصدیق نمودن و با اولی الالبصار و از عجایب خرافات که ازین
 مدب جوش میزند بگوید حرف دیگر باید شنید که امام صادق معاذ الله درباره آیت مذکور فرمود
 که قرأت عامه موقوف بر صدور گناه از جانب نیست الا لازم باطل فاعلم و مملو و مشکله بنام برین دلیل
 چه قدر تبیین استوار واقع شده اگر لفظ تاب بعد علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنکم
 کذا هم دلیل بران خواهد بود پس معلوم نیست که ایما بر روایات متشیعین درین است یعنی عفا الله عنکم
 که ذنبت لهم و محرف کرده باشند و ازین است صریح معلوم میشود که از کتاب جبر بوقوع آمده که اولام
 بدان توجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی گفتند الله علی التبی و روایه مذکور
 و بوی ازان یکی نیست چگونه باطل صدور گناه خواهد بود و الله مطالب اینست و چون این بحث طولی نخواهد
 بر نقد گفتا نمودم اگر بقیه سقوت از صحابه کبار سر میزد و حضرات فضه علم و تقاره بر آن می نهادند

و ازین جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه پیش از پیش است اگر اجل مهلت دهد و کتابی
 دیگر ضبط کرده بخصوص مؤلف پیشین میکند و در اینجا هست بر طبق اهل خلاف می نهم و هم از عجایب
 خرافات آنکه واضح حدیث و روایاتی آن دعوی در رد و ادعای میکند که این عظیم در وفات
 شریف حاضر نبوده اند آه و این دفعه دخل تقدیر است که چون در حدیث موجود که وقت تمداد جز
 جاکل حق قبول نکرد و جمع شدن این بزرگان برای دفع صدق و فتنه بر تکیه کیه خلا واضح می نماید
 بحال منقرضی نگذشت که دعوی مذکور بکذب روایات دیگر است که دلالت صحیح بر حضور ایشان میکند
 چنانچه گذشت و بر ناظر روایات نامیه تر نیست که در زمره و عظیم نام زبیر و خذلیه هم در
 از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه هیچ که لغایت وثاقت بمعرض عرض سید باز
 میگویم که سلب احداث و ابداع فقط بر اعتراف خذلیه متوفی و مقصود نیست بلکه حال دیگران را مقبول
 لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن کرد لیکن چون لغیر است از دلالت حال و سیمای معین ظاهر این
 این نهج که بقلع عاصم مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او گرفته شده می یابیم که عفت بر این
 قال خواهند گفت که بر این حدیث که متعلق بحال خذلیه خصوصاً و دیگر مقبولین عموماً دارد و خداوند کل
 نهاد نمیشوم بلکه باستماع حال برابر عازب خاصه که بروایت محمد بن اسماعیل بخاری از باب خود
 میفرمود معایب خویش بر ملاطاف میکرد و بر اعمال زبان سعاد تو امان سرور السن جان اعتماد نمی نمود
 بر اصول نامیه شاق گشته ایم و دست بدامن تو او خجسته پس رو غل و شفا علل ایشان بجان فوت
 الهی بدین ترید و تدبیر ممکن است که ائمه عظام و مشایخ کرام اثناعشریه که در فتنه بنقید حال بدین نظیر
 بمشال بدین شمی غیر توضیح کرده اند که بر این عازب بدعا جناب مسکوت و مانند بود و با طهارت کبار
 فضلاء طائفه نبوت با و اهل اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غبطه و غضب و حرکات عظام مؤثرات
 سوره اهل تی بر طبق نصیص این جماعت آنست که روزی آنجناب خوابسته بود که دعوی امامت بدار
 خود را از او اخذ فرمود و شهادت بر این ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

نهی قرآنی و کلامه الشهادة و من یکتبها فانه اقم قلبه و خونی نکرد و کتاب تلخیص
 الاقوال که از چندین نسخه صحیح آن مینمود و نسخ مستقیم آن موجود است و نیز سمت و صوح و اوراق
 قرآن عبارت از آنچه جمیع بگرد حال آورده اند خیال می شود که هرگاه او از مترشش سوال میکردند
 و او متعجبانه آن فرمی نمودند و هر یک را جاسر می برد و معاشرت ایشان بیشتر و گاهی همراه حریفان مثل خدیجه
 بن یکان و گاهی با شخص خاص حق خود می گفت بگویند رشداً تها یا به شخصیکه به عامی مرتکب بجهت شایع
 می شود عبارت کتاب بسبب غیبه رند گور نیاردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تا کل
 باید غلط گفتن اصلاً تا ملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی حسان
 اعتراف و نوع مضمون لا تدیری ما حد ثواب بعدک و لا ادیری ما حد ثواب بعدک و تفعلون بعدک
 اکنون که باندگان آنکه حدیث دل در حق خلفا را شنیدن واقع است شأن مقبولین یا میلیه نسبت احد
 پس ارفع است در چنین توهايات و دیگر و نهايت بدل جبهه در باره بر این عازب بر او نشانی قبلی
 سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و تخلفان شهادت واقع عذیر است که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
 جلی خواجه العبدی با عماله مثل خیرا عبد الله بن زباید و عماله در خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال
 تصدیق آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکوٰۃ بعد ان اصداک الله عموک اکابر
 المؤمنین علیه السلام فی کماکان حدیث عذیر محمد فعمی انتقم بلیطه یعنی اگر
 مد عام ترضوی شخص گور سلای کوری به تسلط گردیده و لیکن با معاشره امامیه بصیرت قلب عقائد و نیز
 او دارم بجان دل شکر او میگذاریم انتهی تلخیص او مایا و اصیدی تا عصبیت و عداوت با اهل بیت مجاب
 علمای ایه سیامیه عظام ایشان را در سرپرستی گوران باطن ظاهر چه کور کورانه می برد و چه پیرد با نابوس
 ایضا تلخیص مدین مزید دل اهل بیت ظاهرین که در بر و عصای انام می درد اینست حال حضرت شیخ
 جلی حسن بن طهر احسن دیگر که او هم از اهل بیت ظاهرین کسی در ان سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
 این امور بر گزیند و او را تاباسی و قلید ابا اب از کور می و کور انگه مبراسازد

دعوی عمومی اجتهاد و عامی مصلحت کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعۀ غدیر خواجه گذشت بدمه
 اهل حق اندازد در کتاب تنقیح گفته که این همه روایات اهل سنت در ویافته و اسناد را مایه از آن
 یعنی و اثری نیست خواجه عبارتش را بدید الله و کون عازلی یحیح کثر شهدا که علیه السلام
 بالجنة و ذلک بعد ان زوت العامة انکه دعا علیه السلام علیه لیکن تالیله الشهادة بقیه
 غدیر خیم فعمی انتقمی بالفظه بحال و کیا او هنوز در نمی آید که این افراد و بهمان نظر بدایات سبب
 امامیه یعنی نفاق و تقیه پس مرست آسان و لیکن لزوم کند بایه عظام امامیه زقد ما متاخرین پس
 کار نیست مشکل با جمله سخافت این توجیهات و خرافات این تاویلات بلکه اقرآت نه چنانست که حاجتی
 تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از برگذری رضائی و نظر عامیان محمول بر مجزوا
 نماید اصدع با نحو فاستمعوا له فالصفا و آن اینکه سلیمان که انسان از راه تواضع و شکست نفس التبه نسبت
 از کتاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنہگارم و گناهان از من صادر شده است این بقوله اگر خلاف واقع
 هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالباً با بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناسل من
 حیث الواقعیه گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد
 و ترتیب ثمره آن بر نفس خودش اقرار کند مثلاً بگوید که منی انیم یا شارب خمرم یا مثل بر باد و امام باز در هم علم و امام
 المجلسی البجا و حق البقین قمار می بازی و طلبی نوری نورزم و میر و ص لودنم از آثار افعال است که در مخالفت
 عداوت فلان بنی فلان و صلی از من صد و رافیه الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
 شهادت انص بورا بر امامت علمو که در حقیقت بلسان شرع بر تفسیر و تبدیل و ردین که بمرزوم کفر منسوب
 اطلاقش می آید پس خود نسبت میداد و میگفت که بلامی کوری تقیه و عامی مصلحت است که بر گمان شهادت
 ترتیب یافته و سخت تحریم کشیدگی و من یومث به و یقوم مقامه نسبت گمان شهادت و آنچه بران متضرع
 نشسته کمال است و مقدم آنرا که علی الاطلاق از او که بر است کلیف و واقعۀ غدیر و نص
 خبائشیر و نذیر و خلافت امیر کبیر و انگاه وقت است شهادت آن امام مطلق بی ملاحظه اصول و مقتضای

محویش چگونه نموده و بعد در بابات مخالفین خویش جماین همت و افراین عاذی بر ارباب
 و بری زین خراج بود و با بسیار از مقبولین برابر نموده از مقبولین جدا بود و میکردند تا قول
 بروایت عامیه آنکه اینهمه در روایات ایشانست و من الامامیه هیچ نشود اگر علمای الهیه بیکدیگر
 ایمنه عظام خو جرات داشته باشند معاذ الله که مانست این قدر ایشان درین باب با هم در راه
 نمکدینشان بجاییم علاوه کتب حال شل استیجاب و صایه موجود باید که با صائب فکر و شعاع
 نظر به بیننده و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است با محله انقضای محال اگر از راه
 انحصار نفس انهمایم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از ان
 سزا باشد و حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت شیری بلکه زیاده بران بخارند و در سر بر
 او دقیقه نامر عین ازید باری بصیغه مشکلم مع الغیر و اگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر اهل
 تشیع و عمار یاسر و غیر هم بدان آنکه آلوده بدعت و احداث باشد چرا و چنین معاصی بهر شرک یکبار
 چنانکه از نسیم افادات خدایه واضح است این طریقه شکست نفس است اصحاب سول را با خود و انستای
 گناه عظیم شرک گردانده و آنها که کاذب و خاطبه مقبول ما که این باشند پس احداث آنها از یقین است و با نظر
 اگر احدی از حدیث و بر او مثالها اصحاب شرک نمیکرد و چون احداث بدعت نهادند بهر سبب بجای خود لا اله الا
 قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کسی معارضین هیچ نمیرود و شرکت نشان بمقتضای وحدت
 فعل هر حال ثابت نمیکرد و با محله بصیغه مشکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن را که در جماعه که آن فعل با خدا
 قائم باشد صفت عامه باشد و رای اکثر آن در آن فعل و با خالق سید قول قائل صحبت و با یست و غیر
 آن که در صدر تهریر اشارتی بدان کردم البته غیر مشکلم هم از صیغه مشکلم مع الغیر اصحاب بنومر او اند
 شل عمار و ابوذر را رب فیہ چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت با ما و
 و نیز واجب است که در آن فعل سکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از گمان جهاد و
 و مخالف ملقب بخو ترین موهبه معلوم کرد و علی همین احداث مراد بر این عازب و حدیث نیست که در احداث

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق ائمه بر فواهد مقررہ عدلیہ دین تبعہ از
 سلمان و عمار و خزیمہ و ابن مسعود و غیرہم و بعضی بکفر و شرک اشد بودند حتی آن اشخاص که علی بن
 ابیطالب را خلیفہ بلا فصل میدانستند و دیگران درین عقاید مصداق حاصل صحت نگاشتند مانند مقداد و
 هم چنین خلفا ثالثہ کردند و خطاب هر شرک اشدات شدند پس مخالفت گروه اول ازین بجای بود و کوفی
 کریم سبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظریہ بعضی روایات هر واحد را از انہاد و احاطت امیر
 السلام و شرکت احدی تعذیب و جہنم با دار و گیر قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی کہ انفا علی
 مرتضی نمودند و توریہ تقیہ نمودند و باجملہ طاعت و القیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقولہ عار
 شیر از سحر از حال ایشان شد شمر بی سجاده زکیمین کن کثرت بیرمخان گوید کہ ما لکن بخی نبود
 ز راه و رسم منہا این جماعت بر طبق حال ابوطالب را طہار کفر و ابطان بیان بودند و آنجناب
 بر وفق روایات فرمودی حضرت ائمہ قتل اصحاب کف بود و ثواب غیمہ از اہل جہاد و تقیہ حق
 تعالی بد لایق حاویش اہل بیت طاہرین مصدا گردانیدہ چنانچہ بروایت محمد بن یعقوب و کافی و دیگران
 ابن بابویہ قمی در کتاب الای کمال الدین فی غیر ذلک من الکتاب المعبرہ عنہم از جناب امیر المومنین
 حضرت امام صادق علیہ السلام مابست لیکن معلوم نیست کہ اصحاب کف فرمودی ائمه و کلام وقت کدام
 شہر بودند کہ ایمان آوردند و خویش گاہ داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا کہ نص قرآنی بر خلاف
 آن ناطق است اگر این خصوص و رندہ خصوص بعد نصیان و زیادت لایق اعتبار نیست باری
 روایات و تحقیقات محلیہ چگونه روخواند بر یافتہ بجای و قصہ شان می آید کہ آنہا ہرگز بت سبب
 و حکم بادشاہ وقت را قبول نکرده بحلیہ شکار از شہر بدر فرستند و ہجرت برگزیدہ در غار و
 آمدند القصہ گروه ثانی بجهت اختیار تقیہ و تصیہ حضرت امام الایمہ علیہ السلام فرید ثواب ترویج
 باشند نہ خائف از غذا بجهت اتباع مرتضوی رعد و رعبت خلفا و تابعین مذکور است ہر فرعون
 المولف ہوناش من قصو تتبعہ فی کتب الاصول الاحادیث و از اعتراف برابرین جانب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و مثل حضرت ابوذر و عمار و غیره تابعین و رجا
 قال که او را مع جلالتی کرده بود که خبر عافیت از آن ستفاد میشود بیان کرد که از این احداث که اصحاب
 مثل بزرگان ندک و کردند من هم شریک بنمایم آنچه تو یقین خبر عاقبت دار و ما را از داخلین جنت بدر
 تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی حکم مع غیر واضح شد و ضوحتا ما و نیز وجه انک لا تدری
 هم ظاهر گشت چه قابل ای بود و سنی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر
 عمار و سلمان بن عصب معاذ الله با بنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
 مخصوص و مفروض چه بعد از این خواهی انت که علمای رجال از کبار امامیه در فائز مبدع و خلیف
 و تفسیر نمایند که این بقولات از مخترعات عبد الله بن سبا یهود است هرگز در اسلام قبل از این
 کلمات بزرگان کسی از صحابه جبار گشته پس نمی نمود ما کی باین مخرجات مایل تواند شد تکلف
 تابعی غالباً که بهر از زبان بنی اسرائیل و تبری از آن یهود اتفاق پیشه کرد و لکن ابرار بن عازب با گفت
 نمی دانی که ما یان چه کردم بلکه از قرآن حدیث خدایه تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی
 بزعم خود میداند که امره متوشین رجای نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نام مرا نضو کس مسلم شده پس حقیقه
 سوال از حدوث و قدم لاهنی که تکلف بر قول و سکوت نکند بلکه بر بانی طلبه علی از قبیل حداد باره
 خلافت امیر مثنای خیال کرد که شاید خدایه بر سابقین طعن میکنند پس بفضل پر سید و بعد استماع آن اصد
 الزام شد و ثابت گردانید که حشر خدایه محبت کوری و کری باطل و نیا خواهد بود و علاوه شیعی شیعی طاع
 نمی شود علی سنی با شیعان و اند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابی بکر چرا قتال نکردید و مخفی ماند که هر شیعی
 قایل بمطاعا لسنیان بلکه خلفای نیستند و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارنا لا انتقال
 الرسول لا بعد بر تیره من الزمان و زوال بنای حدیث اولین بتفصیل هر چه تا مشرب اصول حضرت امیر گشت
 اینجا بطریق اولی ثابت است چه در وقت قبایل را که خندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
 قریب بیست و دو سال نزد مؤلف واقع شده پس معنی حقیقی اجابت مذکور بر صورت حالیست

مؤلف بدون مراد گرفتن امور بکه متعلق بخلاف باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لای محاله مراد از احادیث
و مانند آن درین جا و اثبات کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتضی بنیامین دیگر و فرستادن
بر نسبت با دنیا نسبت بحرفان خویش خواهد بود و چون با عجز اهل بیت نبوت بمقاوم و الله متمم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری نمیشود در بابض فخری مروی است **اِنَّ عَلِيَّكَ التَّقِيَّ الْاَبْرَارُ** و
وَقَالَ لَهُ يَقْتُلُ وَاَكْبَرُ الْحُسَيْنِ وَاَنْتَ حَيٌّ حَاضِرٌ وَاَنْتَ تَضَرُّعُ وَتَرْجِعُ اَنْتَ كُنَّا قُلُوبًا قَلِيلًا
الْحُسَيْنِ كُنَّا الْاَبْرَارُ بِنِ عَارِبٍ بَطْنِ الْحُسَيْنِ وَالتَّكَاْمَةُ وَيَقُولُ حَدَّثَنِي سَيِّدُ عَلِيٍّ
اَبِي طَالِبٍ يَقْتُلُ وَلَدَهُ الْحُسَيْنِ وَلَمْ اَصْرُهُ وَظَلَّ يَكْفُرُ بِالْحُسَيْنِ وَالتَّدْمُ مَدَّةٌ عُمُرُهُ
تَخْلَفُ اَيْشَانِ سَجَرَهُ اَمِيرُ مَوْنَانِ تَبْنَادِرِ كِتَابِ مَرُوشَدِ بَلَكُهُ وَبِكُرْتِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ مَهْمُودِ
که حضرت امیر مکتوب او کمر بست و تشیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان شکاری زنی در واقع
که بلا هرگز حضرت حسین نخوابی کرده خوش گفت صابای تبریزی شعر ناله عزیت کو آه
تشتیت کو به لاف عشقبار می چند عشق را نشانیهاست و از اینجا معنی سکور بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام عظیم کما من خلاصه برداشته و ان جوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
و مردم دعوی عزید و لا اهل بیت سید انبیا سیما خا من آل عبا روحی له الفدا که حضرت امامیه
عموما و جناب موافق خصوصا با مجاد و تالیفات خویش می آرند و از روایات کلمات اهل حق
و قاصد نماند و بار بار ذکر و تالیفی برین خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر که ام و آل ازین اقعه بگریختن نیست که دام دیده که خونابه بگریختن نیست پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق برابرین عازب کتمان شهادت اقرار بسته اند و کجا ماند شبیه
آنکه اول شهادت امیر المومنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و الله اعلم
تمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد و مجاد او خبر در امر خلافت احدی را بر
امامیه مخالفتی نبود اعتقادات همه بزرگان از صحابه اهل بیت کو عاصمین خلافت با شهادت

در الهیات و هم در باب نبوت و سعاد و مایعین چهار پنج واحد بود که ظاهر من کلام المؤلف و من
 متوجه اضافی نه البتة مثل الحق احوالی و احداث درین امر بدون اینکه فی جناب لایب مای بود و جدا
 تمام با وجود اجتماع خصوص متواتر جماعت انصار را بخصب جوهر بر علایب ند و جمعی در حصص و بعضی در
 و آخر بر پستی خلفا و کالیس علی الشان و نهانند و محمود و موافق را که با اهل بیت موافق و موافق کرد
 بودند کان لم یکن انکاشند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک مکتب
 یعنی بر این عازب ما احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و خدشون همان
 احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث الحوض بر خلفای
 راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلاً ازینهم نزد مؤلف برآمد اهل معان و فوض است به خلفا
 منطبق نباشد آید هم بر سبیل احدی مجال آن نیست که از شکر حدیفه و بر این عازب صادق
 و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احداث مشاکل حقیقتاً آبار نافی سبیل است که
 خطبه شریف امیر المومنین با عتراف صاحب باض السالکین واقع است چنانچه نسبت ملان
 بسوی بناب میر نمیشود زیرا که آبار اجماع و شکر حدیفه و بر این عازب صادق است
 بودند بر لای محال که اگر اصحاب آنند که در کشتن پیران خویش صرفه نکرده اند بعضی رقتل آنها را
 خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان اجب الازمان حضرت خاتم النبیین حامل نبی شد کلمه
 المسک الاول و قد قلتم که هم المعتمد و همچنین حدیفه و بر این عازب صادق است یا تواند گفت که
 اظهار است و فعال فی حق خویش و آنچه بر آن تنفیص شده بصیغه و حدان کلام کافی بعضی روایات الامامیه
 عن البر اگر چه بحسب خصوصیت مکتب را با احداث مقتضی است ولیکن ممکن است که از بار عا
 معصومین یعنی الهی عصیت و ظلمت و توانست باشد مگر فرق این است که در این معصومین تکلیف انکلام
 از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه صدر یافت کلمه منفرد بود بخلاف بر این عازب اول این حدیث
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان یا دیگران سوال جان فارسی حدیفه و بر این عازب صادق است

شش می نمودت بعیت ابو بکر و جواب جذیفه اول دلیل بر اثبات کوری کرمی بعیت و احدی
 بعد وفات شریف است متصل و احتمال شرکت معاویه جذیفه و برادری بران دارد که این هر دو همراه
 معاویه یا امیر المومنین می خاند کرده باشند و هویا مانی کتب الرجال قطع نظر ازینهم قابل است بر ابن عازب
 بصحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحبه تها و دیگر
 اعمال حسنه او از منقسم ششم و نهم کما عرفت سابقا پس اگر عیاذ بالله بر ابن عازب مخون یا سفیه بود و بی
 احتمال است که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که شرف صحبت رسول رسید و بیعة الرضوان
 کردی بگویم که امی برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قائل و جدال یا امیر المومنین بعد
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غایتش آنکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب رسول
 و صحبه بیعة الرضوان این شخص میگفت که لا تدری احدنا بعدة اجماع است که کور یا معاویه را و دیگر
 غلط گفته تا که تکلم را بنوع ماثمول و فعل نباشد ایچله حقیقت نمیتواند گفت با خصوص صغیه و حدیث
 حکایت نفس تکلم کو اما میسر بر سخن ساز که بود و ینهم بیعت مستکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علما و قیام بیعت
 الرضوان با بی صحیح دارد که از احداثی معاویه مراد توان گرفت چه در نصیحت به قرینه کلام قائل
 جواب بر ابن عازب علی بن احدث نصف صحبت رسول و بیعت تحت الشجرة خوانند بود که اما میسر
 زبان خود و محامدشان می زند و حالا آنکه تا آن زمان معاویه بطاهر شرک بود و ضلالت عن بیعة الرضوان
 خارج علمای امامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی باین اصطلاح خود نص نموده بلکه او را بدترین
 افراد کائنات و اعدای اهل بیت رسول الله علیه و آله و سلم شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
 خلق خدا پنج کسند ایل و فرعون و شخصی که نبی سر از او بر گردانیده و شخصی که نبی را که بکفر دعوت
 خواهد کرد و شام غمی معاویه بن سفيان است ترجمه من حیث القلوب و دیلا و سفي که نبرد بدید بر سر شقیار
 بدترین خلایق شمرده و او را خروج و ناصبیت دادند طرفه آنکه مؤلف در حق محمد بن اسمعیل بخار علیه الرحمة و السلام
 روایت لفظ فتنه و در حق معاویه جهان گوید و در مقام غالباً بجای همه تمام طریق با دلیل و تسوّل جوید

با بکمال حال معاویه بر اصول صنایع مایه بدین شرح است پس محل حدیث مخصوص کلام بر این عارض معاویه نیز
 منسج العکبت و آخر کمال بن عیینة لا یواخذ بالحقیرین لظن ان لا یحیون با ینهم حج که بغایت وفات میسر
 عرض سید این کفیه بار هم عاده جو سابق میگویم که این تمهید حاصل است که در لرسول انصاف و غور سازد که
 معاویه و غیره حادث است **لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا أَنْتُمْ كَغَيْرِهِمْ** و لا ادری ما کفروا ز بعد خطا با کلام
 او **مَنْ هُوَ مِنْ اخوانکم کسبتم من اخوانی** خطا او که صدیق امانیت و شدت حد فیه سر آمد و تعین اسرار
 محمد بن منافقین که درین فن خیلی بر کار و مستقیم و استوار بود و عارف بر این عارض بمقولات مذکوره علی
تَدْرَأُ مَا أَحَدُهَا بَعْدَهُ و لا یستد من اصحابه **دَعَوْهُ عَلِيٌّ اَلْغَرِیْضُ** حیات فقط بر این حادث
 بیست و جمعی مکرر از هر دو دلیل نیست **اَلْمَشْرِجُ** الحی علی سنانهم که از کتاب بخار الانوار و محققه المنقین و مجمع
 و باض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که عمران علی بن ابی طالب صواب است علیه یعنی مقبولین است
 اما سید که بار کانی او تا تعبیر از انها می شود و در باب شکر گذاری شان رکت جلال خلیل دستم
 بر جان کا غدوت سلم از دست امام اعظم نمی رود و بعد از خرابی بصیرت و کوفه بلکه حرمین شریفین را در میان
 شرفا و مکرر بر اصول شیعیه عظام ایشان بر اظهار اقبال این بزرگان حضرت مجتبی گزیده است
 احداث و کفر مغربی بدعت گو سالک پیروی بسوی نفوس قل و سه خود میگردند و حضرات ائمه که بلکه امام
 الائمة مثالب قبائح شان مخصوص مخالفت عدالت خویش ملا اظهار می نمودند که عاقبت نمودند
 سابقا بر طاعت و افضل که کنون است از هر عجمی خود نمیزند و بر عایت مصالح حمید و لباس و شستن
 با سبقت ان در آن وقت که سید فتوی بفسق میدهند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق میکنند
 بحسب هر مغذ و باشند حق تعالی چنانچه ایشان را بطا بهر انابت و رجوع نصیب کرده باطنی هم توبه
 نصوح روزی گرداند و نیز بوضوح بیست که بقیه الرضوان حضور و مشاهد مشرفه هم کما سجدات
 خاتم خمیر این مثال آن بدون اعمال الی آخر العمر نردان و ذوالجلال بی هیچ فائده ندارد و از بنی مغلطه
 عظیم و فسطح غنیمت عایشه و عده ان خلیل که کائنات را گردانید که حضرت امام اعظم و هم صاحب خدایه

و حقاقتا مامیه در آن منتهی شده و در کج و هوای مجزئات و قلمر سقعات بلکه مخالفات و عناد با
بهاده نورفته اند که حاصل نجاش بدید نیست کما قال الله تعالی او کظمنا است فی جحیم کما یحیی
موج مز فوق موج من کما کظمنا است بعضا فوق بعضا کما استخرج بدیهه که یکبار
و من کما یجعل الله له نورا فلما له من نور زیر که شرح ستیامی سبی الشبان در اقبال و نوشین مقبول
اصحاب تصانیف علم حال مثل فهرست کشتی نجاشی تذکره و خلاصه و مختصر و منهج القال و غیر آن چنانکه مجلا
در ترجمه برادرین عازم معلوم شد اینست که فلانی در خلعت بر شرف محبت جناب قدس خیر صلی الله علیه و آله
سلم یافته و بر سبائی فلان کس و روز احد آثار شجاعت تافته و فلانی در غروره خند و او جان سگ داد و
و فلانی و فلان چهار دسینه خود را بر خاتم رسالت سپه کرده و فلانی باری نبات وقت لغزش و فرار شکوه
مقاومت کفارش و ده و فلانی لایم نظراتی عسکری صلی الله علیه و آله سلم بدست بسته یا عدم رفاهت
مرتضی و در حل و صفین بر سرشته و فلانی در سطره خوار و جنگ خضروان نیت امیر المومنین قاضی
بیت خویش بر گماشته چنانچه بر ناظر کتب کوره و افادات کبر و عقیقی و سوسر و دازند رانی و اکبر آبادی
غیر هم مخفی نمایند چنانچه بعضی مقالات علما قوم غلبه کرده و اسکت زبان می بردم نقل عبارت که حسب
حال اطناس است فضول می نماید پس اینهمه سقا و تشویه دل برائی با که امی مقبولین لسانی هرگز مقرون با دراک
و شعور نخواهد بود و این اعمال هرگز بدون شرط مذکوره از مودت الله و عقاد کامل خلالت با افضل حضرت
خیر الله و خلوص اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل انچه از مقداد بن سواد نقل میکنند شمر نتایج اخروی
کما صرحوا ایضا فی مواضع غیر متناهیة فی حق ائمه اراشدین و غیر هم من اصحاب و فضولین بطر و فضول
المنزله و بیا و فیکه محذرات و متبذرات مقبولین کما سر بر فلک الافلاک کشید و ثوب نبوت بر علم نقاش
افراد بالاخر تو بهیم بشرطی بلکه شباهت در مرتبه لا بشرطی نیست اثبات قبول نویشان که علم و معرفت
ضائع کردند بجهو انیکه اصلا بیدار و گریه قیامت گرفتار نشوند و بعد از آن از خدا ابها اخروی خدب کردند از
و کنت علما می مامیه خارج است چنانکه قبل ازین از کتاب فاضل مجلسی و مجتبه جالیسی ایراد نمودم و

اینهم سبکات و توسل خاتم المرسلین است و الا اینهم است که درازند و ذکر انبیاء و توبه اهل بیت
 و کسانی که علم و معرفت را نخواهند اهل دنیا را بختند اصلاً قبول نمی شد بلکه به بلای سحر گرفتار میشدند و شفا
 و احوال انبیاء اولو الغرم در باره آنها بدیده است و سراسر سبک نشنیده که چنان مجلسی در جلده اول بحار انوار
 علیه السلام و اینست که حضرت موسی علیه السلام را جلسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و انار و
 اطراف النهار را از دست صحبت شریف مینمود و حضار ابعاد حصول علوم و در خاطر او شوق و اضطراب داشت
 و دومی آنکه و اجابت میداد و جاذبه شوق ایشان نشان بر آن آورده که از انجذاب جانت خواست
 که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت خست موعظت نمود که خبر در این علم خود را در صحبت
 اهل دنیا ضائع مکن و قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلام الله حاشی بر
 و کسی خبر نگفت روز از جبرئیل علیه السلام فسر فرمود گفت که مجلس تو همین بیست که بر دت بر خیز
 بشی و پس از آنکه شریف افتاد و همان دم بر مصلک خود ایستاد و انواع تضرع و زاری می نمود و حکم
 که امیر می ای اگر تمام عمر تو درین فریاد و بیزار گریز شود هرگز در باره این بدیعت که علم خود را بدینا فروخته قبول
 نخواهم کرد و **تتمسبا** و که این تعریفی است و ندست در باب گمان شهادت و افسوس و
 درباره تخلف از معیت سلطان گریه و اظهار معای و کوری و تعامی خویش و سر کا فقط از بر این
 و خدایه و اگر مقبولین تبعه صادر شده بلکه خلیفه اول بنیان نیرب دلالت عبارت کامل بهای غیره
 اعتراف بظلم و جور خویش و تحسین و ندست بر فعال خود میکرد و میفرمود که یا لیتنی لکم کشف ببت
 فاطمة و ارجل علی مظلله و قبل ازین هزار زبان می گفت که اقبلونی اقبلونی لست بخیر
 و عافیتکم و آخر همه کس از مهاجرین انصار را امانت بهر حال بر دوش و سبک نشاند و فرمود
 قال بیا مونی و ندو بر دوشم و توفیق نیست بلکه نار و غم خود باین مونسیت بود چنانچه کتاب نور
 بلکه روایات سید بن طاووس است بلکه با اعتقاد و سوانح عمری خلیفه ثانی مدنی و بخاری فی باب هجرة البی
 علیه السلام و سید بن طاووس علیه السلام و سید بن طاووس علیه السلام و سید بن طاووس علیه السلام و سید بن طاووس علیه السلام

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَوَدَّتْ أَنْ خَلَكَ بَرْدُ لَنَا وَأَنْ كُلُّ شَيْءٍ عَمَلْنَا بَعْدَهُ بَعْدَ مَا مَنَعَهُ كَمَا فَا
 رَأَسَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَبَاكَ وَاللَّهِ حَسْبُكَ مِنْ أَوَى وَجْهٍ لَلَّتْ أَيْدِيكَ بِرَأْسِهِ كَذَا رَأَى دَاوُدَ سُبْرًا خَرَّاعًا
 وَهَيْمَةَ لَوْفٍ بُوْشِيْدَهُ نَيْسَتْ جَبْرَ ظَاهِرَتْ كَهْ اَهْلُ سُنَّتِ اِنَّا زَيْنُ عَدْلٍ مَوْجِدِ اِنْقَادِ عَمْرٍ سُبْرَ اِهْمَالِ خَيْرِ اَزْ
 نَكْتِهْ مُسْلِمَانِ مَنِ مَفْتَحِ بِلَادِ وَامَّا لَشَرِّ الْفَارِ وَتَرْوِجِ وَبَيْنَ بَيْنِ اَنْ قَدْ اَزْدَتْ ثَمَانِ شَدَهْ كَمْ تَوْنِ تَوَارِجِ اَهْلُ سُنَّتِ
 اَزْ اَنْ شَحُونِ سَبْتِ اِبْرَاهِيْمِ عَصَبِ ظِلَافَتِ دَايِلِرْمَهْ كَدَامْ كَنَاهْ سَتَرَكِ صَادِرْ شَدَهْ كَمْ سَوَكِ نَجْدِ اِيْلَاوَرَهْ بُوْ
 تَمْنَايِ نَجَاتِ كَفَافِ دَا سَابِرِ اِنْ اَشْتَنْدَ وَعَدَمِ حَبْطِ اَعْمَالِ اَنْ اَنْ سَعَادَتِ اَنْ اَمَانِ نَبُوْمِي رَا حُنَا كَلَامِ اَوْ حَلِيْمِ
 يَسِرْ وَنَا ظَاهِرِ اَسْتَعْتَمَمِي يَسِيْدِ اَشْتَنْدَ وَاَكْرُوْنِيْدَ كَهْ عَمَلِ حَصُوْرِ خَبَابِ سَا اَتْمَابِ شَرْفِ اَرْدُو كُوْمِيْمِ اَوْلَا اَلَا سَلَامِ
 بَلَكِهْ اَعْمَالِ اَزْ اَنْ عِلْمِيْتِ يَادَهْ تَرْشِفِ دَاوِدْ حِرْ اَوْ اَنْ حَصُوْرِ نَبُوْمِي بِرَعْبِ رَسُوْلِ وَنَا كَيْدَاتِ بِعِيْمِ صِلِيْ اَلَيْهِ
 عَلَيْهِ اَكْهْ وَسَلَامِ تَوَاتَرِ صَدْرِ عَجْرَاتِ كَدَامْ كَسْبِ اَوْ كَهْ اَعْمَالِ خَيْرِ اَزْ وَصَادِ وَغَشِيْدَهْ وَدَرْ زَمَانِ عِلْمِيْتِ مُخَضِّ قُوْتِ
 اِيْمَانِ اَبْجَدِيْرَانِ بُوْدُ وِسْ اِسْ عَمَلِ اَبْعَدِ اَزْ اَنْ اَرْثَارِ يُوْسُوْنِ بِالْغِيْبِ اَنْ اَنْ اَسْتِ وَثَانِيَا اَنْجَهْ اَعْمَالِ خَيْرِ
 مَقِيْدِ اِسْلَامِ دَرْ عَهْدِ خِلَافَتِ خُوْدِ شَانِ اَزْ اَنْ اَرْوَقِ عَظِيْمِ سَمْتِ اَلْهُوْرِ يَابِتِ عَشْرِ عَشِيْرِ اَنْ رِزْمَانِ نَبُوْمِي صَدُوْ
 نِيَا قَدْ جِهْرُ كَرْ مَوْجِيْ نَيْسَتْ كَهْ سَرُوْرَهْ غَرْوَهْ بَا شَدَهْ يَا زْدَتْ تَمَزِقِ اَشْنَا كَا فَرِيْ كَشْتَهْ بَا شَدَهْ يَا قَبِيْدَهْ اَزْ
 قُبَالِ عَرَبِ تَوْسُوْطِ شَانِ مَشْرِفِ اِسْلَامِ شَدَهْ بَا شَدَهْ اِسْ كَدَامْ نَسْبِ بِنِ الْعَلِيْنِ سَبْتِ اَكْهْ اَعْمَالِ سَالِقَهْ مَرْتِي
 وَاشْتَهْ بَا شَدَهْ وَعَلَاوَهْ اَيْنِهْمَهْ دَرْ حَقِيْقَتِ خَارِجِ اَرْحَبِ سَبْتِ اَمْضَمُوْنِ جَدِيَا نَيْسَتْ كَهْ اَعْمَالِ اَسْكِيْ عَمِيْرِ نَبُوْمِي
 قَاوِمِ وَبِرَقَرِ اَرْمَانْدَ عَمَلِ خَيْرِ وَشَرِّ اَبْعَدِ كَا فَيِ شُوْنْدَ اِسْ اَنْ عَمَلِ شَرِّ حَبِيْبِ كَهْ بَا اَيْنِهْمَهْ خَيْرِ نَكَا فُوْدِ اَشْتَهْ بَا شَدَهْ
 وَهَرْ كَا هْ مَثَلِ اَبُوْمُوْسَى شَعْرِيْ اَعْمَالِ حَسَنَهْ اَبْعَدِ زَمَانِ شَبُوْرِ اَزْ يَادَهْ مِيْ تَمْرَهْ بَا شَدَهْ اِسْ اَعْمَالِ اَنْ خِلَافَتِ
 خُوْدِ عَمْرٍ وَعَهْدِ خِلَافَتِ صَدِيقِيْ جِهْرُ اَنْ خَوَاهِيْ كَرْ وَهَرْ خَبْرِ يَقِيْنِيْ سَبْتِ اَكْهْ اَهْلُ سُنَّتِ مَضِيْ هَقْرَهْ اَخِيْرِ اِنْ جَدِيْثِ هَزْ
 خَوَانِهْمَهْ كَفْتِ كَهْ كَفْتِ اَبُوْدَهْ كَهْ پَدَرْ اَبُوْتَهْرِ اَسْتِ اَزْ پَدَرْ اِسْ لِيْكِيْنِ سِيَاقِ حَدِيْثِ هَمِيْنِ مَخْوَاْدَهْ كَهْ ضَمِيْرِ فَعَالِ اِنْ
 اِسْمُوْمِيْ عَمْدِ اَلْمَدِيْنِ عَمْرٍ بَا شَدَهْ جِهْرُ اَوْ حَدِيْثِ خُوْدِ اَبُوْبُرْهَهْ هَسْتِ وَتَقْوَا عَمْدِ اَلْمَدِيْنِ عَمْرٍ اَحْكَامِيْ مِيْكَنْدِ
 اِسْ مِيْ يَابِيْدَهْ كَهْ مَقْوَلِ خُوْدِ اِسْ اَلْبَصِيْغَهْ مَكْمُلِ بَيَانِ كَنْدِ وَلَفْظِ حَدِيْثِ فَضْلَتِ بَا شَدَهْ كَهْ فَعَالِ اِنْ اَكْرَا كَهْ تَكْلَفِ

بگویند که این بقوله را و میست که از ابو بروه و حکایت میکنند لیکن باز میگویم که با وجود این تاویل
 سوق کلام ازین آباد دارد چه ابو موسی اعمال حسنه را بعد از اعمال سابق تفضیل داد پس عمل خیر او را
 شد و جناب فاروقی اعمال را بعد از اگر حال عمل سابق نیست معتقد است پس محل آنست که عبد الله
 بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو بروه بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بیشتر است
 بالعکس قضیه شکسته نفس تو واضح و دعوی دلیل است بعین باب ازین توجیه تخاصمی ارد چون از نحو
 حدیث مرئوس بر صورت خیالیه مولف اعتراف خلیفه ثانی انصب خلافت و تحسیر وند است و ثابت شد لکن اعتراض
 برابرین عازب حدیث من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد
 بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اینست بر اصول موضوعه برای رعایت کبری که از حجاب
 شریف نام ملک قیصر و کسری رسیده کرده بود بخلاف برابر پس باید که اینهمه پاک و صفا ازین جهان فتنه
 باشند و لا ینقول به حدیث النخلفین محجلا اگر چه تحسیر و افسوس بر اصول مامیه رتوبه وند است کافی
 لازم می آید که نیرید لیسیم هم بدرکات سفل سافلین واقع نشود و از غدا بکمال مخلصی بید زبر که
 هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس شهادت امام حسین نمود و بر عجلت این مرغانه زجر شدید کرده
 چنانچه مطالعه بکار و غیره من الی اسفار دلالت بر آن ارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
 کتاب بعد ساخته کربلا مروی است ظاهر میشود که نیرید بید خربین عیبی نداشته که خمر میخورد و عریضه
 میکرد و سلمی که برابرین عازب شهادت است از نا بعین اوقات وقت مرگ خود گفته که من از
 کسی که بر جناب مرتضی تقدم کرده بزارم چنانچه قاضی نور الله شوشکی در مجالس المؤمنین ذکر کرده
 لیکن برابر اب بصیرت و انصاف که مقولات مولف در توبه عبد الله بن عمر مطالعه در آورده اند مخفی
 نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مضیه باشد جمیع خلفا و اکثری از اعاوان انصار ایشان را بر
 اعتقاد امامیه مفرده قطیعت حجت باید داد و از ظاهر شهادت اقران با بعین اوقات که قاضی مکرر نقل کرده
 الکامل البهای آورده و قبل ازین حال قرار و نهانش این من الی اسفل اظهر من الشمس گوید مستفاد می

میشود که تیری و پیرامی لوازشها مساوی اند و در همین وقت بود که حصول فایده و سبب از اولاد و مینوستان
 شد پس بخواهیم ثبات و بقایات در زمان مرگ باشد و در آن لحظه نقل فی کتبهم قطعه سبب است
 سبب شد و هیچ سبب نیست سبب نماند و احسن تو که بنی مان کردی که در لطافت گناه نماند علما و
 متخلف نیست که مجرد تیری از اعداد اهل بیت و رجالات طاعت و خول جنت بالغنی از مرز ارکان نیست
 بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم پیر و دست چون شهادت حضرت امیر یعنی خلوص تشیع است
 از وی سبب است مجرد و بهر خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین است ذکر یافته پس معلوم
 که او با وجود گمان شهادت از تشیع خاص بصره بدست نبوده و از حضرت امام حسین که بحدیث بنو موی
 بر دو حالت قیام و قعود انصاف با است داشت و بسیار از آیات قرآنی در باره وجود ثبات و
 در وقت خروجهش بریزید از تعالی در محکمت قرآنی نازل ساخته جانچه مطالعه بکار بران گوار
 است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از گمان شهادت نماند آن را از برادر بن عازب و سید و سنی یافتند و تخلف
 از امام حسین فله که رسول نقیضین مقتضای انصاف است که نقطه این تخلف بدون ضم ضمایم و مبین
 اب اگر فاری او باید می ملائکه عذاب را که نشن نجایب سقرو محروم بودنش از حوض کوثر بلکه در قبول
 شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی نبود لیکن رفع عشا و عصیت و ناصبت و بیچ بیک
 نیست و از حدیث حضرت امیر و نصرت نجایب مبین بلکه مبین گشت که حدیث شبارت این بزرگ که حضرت
 امام عظیم طوسی و غیرت آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل کرده فقط صنایعی محض است
 است چه به بر این موی با ثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احد ثوابه کذا لفظ است احسن
 شرکت در عانت و نصرت خلقا و خلف از این که هر ادب است چنانچه بر اهل بیت است که حجت شد او با عاقل و عاقل
 باشد چون محض و انکار از اخوت ایما و ابا از یقین مغفورت مقبولین فی محله انتم لستم اخوانی الی ما بعد
 و بکلام لا در متفعلون بعد و اخبار بالغیب احداث کائنات با عتراف منهم فرموده باشد و حیا
 امام الاوصیاء حضرت علی مرتضی شکر تشیع و فدائیت و اخلاص سبب این عازب شود و او را بمرکز

مخلفین از شهید که با ائمه گیتی گفتند که ما قور قور اعظمی را دیدیم و دوازده حدیث از او روایت
از باب افتخار چنانچه گذشت تبیین محنت در باره حضرت ابو ذر و صریح بشاق بودن و دوس بر او است
کافی للجا و غیره من الکلب المعتمده بهنادت رضوی در باره برادرین جانب کا ادا امام الاعظم الطوسی
در صورت تا خزانه حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت حدیث کور کردین این را در باب زین العابدین
و دعوت و حدیث مخلف از سید الشهدا در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم با جمیع نقیضین بلکه نقیض
است و محال است عقلاً و نقلاً فلیک که دعوت از مشایخ بزرگان ائمه اقدم اختیار تقیه و ایما که
مخالفه الامام المطلق از تعلیمات و تقنیات با غرض صراحت بر رویان این یقین بلکه گفته
ابو ذر و استیلا حجتی من نبوی و استکاف از شوائب آخر و کوری تعامی امثالش دلالت
و اگر احادیث بیشتر این بزرگان صحیح بود خباب بن الکرامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
احدی در خواستند که این از کائنات ربانات و جادایا سیکردند در بنی نوع فانی و احوال و احوالات
تصانیف کما بر شمل الحار و برادرین جانب وقت مرک ملاقات قاضی الارواح که مصداق و آقایی
الکرام است چرا از کوه ساله پرستی و علم و درازد تو به خود ظاهر شود و مدته العمر جمع و فرج در باب حدیث
و دعوت خود را می بیند و مفسوس وقت مرک تنها از این بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی را در
در البیت ثار نیز از بول مرک فشار کور و در امور که متعلق بقیامت است مثل ایستادن پیش قاضی
جزایر احباب ائمه الوصف می رسید و بول شور سیکست بلکه سر آمد این رگان حسن مجتبی را
که هم در صحت اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعثت و نشور سیکست بلکه وقت حدیث عرض ائمه این جناب
اقدس الهی لغره جانگاه نیز و میوش میگردید و هم در وقت احتضار احترام به فرات این معاصی نمود
انچه از بول مطلع بعد از مجروح شدن زبان فاروق صفت بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه
زیاده تر زیرا که از مطالع بسیار از روایا امامیه جلوه ظهور میداد که انجانب احتضار صورت بول
میدید و می رسید چنانچه بابل تاریخ پوشیده نیست بلکه اگر کتب کلامیه ایشان هم اینهمه امور را

تبع و خور و اسکان بر آید طرفه آنکه در مقامات علمی قوم موش و حواس لکیرن گذاشته پنهان
 پشت بازده افتخار بدین چیزهای نامیده از جمله مناقب انتخاب می‌شمارند اگر باور نمی‌کنید کتابی است
 در ستایش رجوع کن بعد از مراجع و مناقب سخن از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
 می‌نویسد و بدین قیاس را عبادات انحضرت سجدی بود که بغیر از حدش مصطفی او پدرش مرتضی
 با و نمیرسد با وجودیکه جدی چون سول الله صلی الله علیه و آله و پدر چون مرتضی و مادر مثل فاطمه زهرا علیهما
 داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار نور اگر بآن دید نیمه لکه زیاده بر آن
 برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امر داخل می‌شوم و محاسبه می‌شود که گاهی
 مثل آن نمیده بودم و از مخلوقات الهی جمع می‌شوم که با ایشان و امثال ایشان رسیده ام و منتهی مختصرا
 از این عبارت و روایت صریح هویت است که امام حسن مشاهده صورت انجاست که وقت احتضارشان
 حاضر بوده اند می‌رسید و این دلالت بر آن دارد که صورت آنها مثل صورت زکریا بوده و بشیر و شیری
 مومنین با طهارت مجلسی بجا می‌فرموده اند و مؤید همین معنی است آنچه بعد از این بجزیر منوح می‌رسد که
 معاینه صورت موجود او الله هدایت مومنین موجب انس و اطمینان می‌شود و مخالف را بنوع دیگر آدم بر شاست و
 از پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر اینهم شهادت می‌دهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در آما آورده اند
 علی بن ابیطالب علیه السلام کان عبد الناس فی زمانه و از حد هم و فضله و مکان اذاج
 حج ما شیا و فیما منی حیا و کان اذ اذکر الموت بکی و اذ اذکر القبر بکی و اذ اذکر البعث و النشور
 بکی و اذ اذکر المصراط بکی و اذ اذکر العرض علی الله تعالی و اذکر شوق شوقه یغشیه
 علیه من الله و هم فاضل مجلسی در بجا از علل شیخ المشایخ روایت می‌دهد عطاء القاتی و عسکری و
 عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال ما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
 بکوفه قال یا رسول الله انی و ما کان من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انما
 و قد قال فی کذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حج عشرين حج

ما نبينا وقسمت لك ثلث مزار حتى التعل فقال انما انكى شخصك لن يكون اطلع
 وقرأوا كجدة جوان بام حسن بام مرگ ورسید گریه وندار آغازها وحصار عرض کردند که چرا گریه میکنی
 حال آنکه نبیره حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هستی اینجا بنای قبوت محامد تو بارها ارشاد فرموده علاون
 برین سبب حاج کردی زار ندیده تا مکمل پادیه رفتی و سیه زار تمامی ثبات البیت از در هم و دیار و مانند آن بر راه
 خدا بر فقر او مساکین فرستادی حتی که با منی افراز را هم نزد خود نگذاشتی فرمود که پرسش برادر و حیرت
 یکی از آن هر که فیا نیست و انچه بدان تعلی ارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستانی و جبه
 ولایت این عبارات بر انچه گذارند او شده پوشیده نیست چه خبر هست که اهل تشیع را از این در غفلت
 و خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن اخبار ایشان بر باره حفظ نفوس را با تشیع و صیانت ناموشان که
 دست آن امام نام شده افتد راست متون کتابتیه مثل کتابت اردستان بلکه احادیث
 متشعین این مشهور است تا آنکه حضرت شیخ المشیخ نیز در مثل قدیمه خویش است آن میکند باک العلم الکلی
 من اجلها صالح الحسن بن علی معاویه بن ابی سفیان و داهنه و لم یجاهد ابي قال حدثنا
 سعد بن عبد الله عن محمد بن ابي عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابي بصير عن سدير قال
 قال ابو عبد الله عليه السلام ومعى ابي ياسد بن اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
 فيه اعراف کفناک عنه وان کان مقتصر ارشدناک قال فذهبت ان اتکم فقال
 ابو جعفر علیه السلام امسک حتى اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم عند علی من عرفه کان منی و من جهل کان منکم فاما ان کان من بعد الحسن
 فکف بک تلك المنزلة وقد کان فيه ما کان دضر الی معاویه فقال سکت فانه اعلم بها
 صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم و مراد ازین مرعوم بر تقدیر قال معاویه غیر از صفات تشیع
 زیرا که روایت ابو سعید خدری از حضرت حسن مجتبی درین باب اولی دلیل نیست الاثر آنکه ایضا آنست که
 ترک من شیعتی لکن و جلا رخص احدا که و قیل فی ان اگر من زود مصباح معاویه بر روی من

و تن جمیع خلافت و ائمه نامی شیخان با ششمی شد و بعد از اینها باقی بنی یاندر بنی یاندر
 و با شیعه و پرورش بنی امیه و ذلیل امام حسین بجان رسول مقتدین کایدل علیه قورمه و در حدیث اول
 بلکه راندن خنجر گلوئی مبارکش و انصراف علیه چنانچه بعضی از شعرا که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب
 جامع اخبار ائمه از شیخ الامامیه که کوفیه فی التلخیص و غیره من کتب الرجال منقول است و شعرا بر این
 که و قهقهه کرد بلا از دست امام حسن و امام حسین است ابیات فها ساء فی الحدیث کما ساء فی
 آجی و کم ارضوا لله الذی کان حلینا و لکن اذ اما الله امضی قضائیه فاما الذی کان
 تا کی لا مرقا و افعا و لو جرت فی قبل حربه بموسى و لکما الف الف الصلح تابعاً و کما گناه سرگشته
 شده بود که باین کیدات و تصرفات علی و حسن و حسین خضار میکردست و ناله و زاری و فریاد و بهر
 میفرمود تا آنکه موالی و اجداد باقی علی شش بجان بجان میزدند و خاکنه و انستی باز هم علیه را جابجولان
 بلکه وجه بجا خود را مفصل گفت که محبت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگرداند
 و به این بجا انکشاف واقعه کرد بلا و مصائب نامیه تا ظهور قائم آل عباس است فانه مضحکه العقلاء و الا
 بالسنی فرمود که ای برادر بر مصائب و استلای شیعه گریه خدا یا کرد و شن باری نهاد که ظاهر
 کرد بلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه حکیم و شرح بن سنان
 رو بر و امام حسین بجا و طفلی و چنانچه از کتاب سنائی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
 باطل شد آنچه شرح کافی در شانی بی ادراک شعور است لعل کرده تجویر و مکان بقول حسن مجتبی تا و بی نموده
 و گفته و لعل عباره عن کما ذکر من قصیده الحسن و اخوانه و اهل بیت و اصحابه و
 الحدیث من بکی علی الحسن و بکای و جبت له الجنة و هم المذکرون لاجله و بکین کون المطلاع
 عباره عن جمیع مصائب اهل البیت علی خطبه القايم علیه و اگر مراد شایع است که و قهقهه
 کرد بلا و قهقهه شکست شد و امام حسن بن حسین است که اتهامی سلسله است اسبوا و است صبر و ناک
 اعران بنیدر اسبوا و قهقهه در باره شهید کرد بلا و زاری و غل و خنجر و شمشیر بر روی مبارک آغشته

و از آن باب در یاهم مضائقه کردند و در دنیا مثل عبید بن زیاد و مصائب عظیمه که فارود و عجبی بود و
 شد ندیش بیگانه ای گریست و بخاطرش اسخ شد که دارو گیر قیامت در پیش گوئیم که این امر خود غفر
 بلکه است از دیر باد در دل این زوکرده بود پس که بر آن چه گرانیکه معاذ الله یا رکن الناس کا بیکی و
 بمقتضا حدیث مذکور داخل ثوابه باشد اکنون گشت که بداد معروضه حضرت بر اصول مختصره امامیه
 و گوید که هرگاه افعال ایشان از بسادگی انکشاف شود بر غریب و غایت خویش در باره حضرت رب
 اعتقاد حاصل دشته باشد بلکه از خصائص خویش قرار دهند و بر سوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی فعال
 اضطرابیه میخواند و میفرماید و تفتیه آنچه از شخص صدور می یابد مأمور به بلکه واجب لازم حتی که اگر خلاف
 آن عمل نارد و دین یان ندارد پس امام حسن بلکه در کتاب مختوم مأمور باین امور هم بود چنانچه
 پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلص کردن
 ایشان که از قریش هم نبود کافی الحاکم الله کنون قلب و دواحق که داد انصاف دادند چون فتیه
 خلق بودند با تقضای اثرشان خلق برابرین امیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید ریخت و گریان
 درین باتم چاک باید کرد اگر چه در کتب معتبره مدعین و کلامی آل عباس مثل فصول مهمه و دیگر اصول
 جز بر واقعته شهید که بلنار و باشد و اندک که انصاف است که انجین نفوس مقدره و ذوات مطهره را که
 اعتقاد کامل بعد از جناب ماسخ و اسم حاصل شایبی از کتاب مصیتی جا خوف و هراس نیست چه جا
 گریه و بکا و آنهم در وقت تعارض فوق اعلی که در آن جنین موجب خصوص ظاهره صریح بر جابر خون غایت
 بلکه این معنی علامت مومنت است چه جا امامت و جلوس بنده خلافت و انگاه سموم شدن کسم غایب
 که اگر شخص گنار هم با از جهت مظلومیت خط معاصی او میشود و سیاه و قتیقه با بارها جگر و خنجر می
 مواضع اصلیه جدا شده در پشت افتاده باشد و احتمال انیکه جریع و فرج بجهت فراق امام حسین باشد
 ایشان از برادران عزیزان خویش بود و بهای می گریستن از تسلیه احباب مطهرین گشتن و مناقب و مجایز
 خود را که رانسته ضیاء گشت کان لم کرنی النثر از قبل انضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام ارد

اردستان در یافته باشی امی خواست من این اگر نپذیرد از باب انضمام باشد زهی انصاف غلط گفتی
 خاک برین اعتنا و قس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجا با اگر با سلطان که با حق
 و صداقتی می بود می بالست که خلافت را با اختیار او که رغبت تمام تحصیل آن داشت میسر و هنگامی که بنا
 و بازار کاند شعیان پیونفاکم نمیداد آنکه به پرورش نبی امیه و آنکه شجره ملعونه فی القرآن مشغول میشد
 سلی که مراد از جناب امام حسین و آل ایشانند لیکن این است که اگر موجب رقت چیده از اجابت
 آخر باعث موصلت با جناب سیده الفنا و حضرت علی مرتضی بلکه جناب سیدی ماست نه مینی که چون
 جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و نور رفیق اعلی اینها هم یعنی انبیاء و اوصیاء و دوستان
 چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات اقلوب تصریح کرده و در بجا تقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
 به غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته از نهایی نه آورده و گفته قال الجری فی حدیث اللہ
 الحق بالقیوم الاعلی الرفیق جماعت الا نبیاء الذین یستکون اعلی علیین و هم اسم جماعه علی
 فصل و معناه جماعه کالصدق و الخلیف یقع علی لواحد الجمع و منه قوله تعالی و احسن
 اولیاءک رفیقاً فمع نظر از حدیث معلوم است که فراق اجاب نبوی خود
 که به و انقباض شود و موصلت رفیق اعلی باعث انبساط گردد و فقیه با وصف قلت بضات
 بر اصول موضوعه متشعین می تواند گفت که غالباً مراد از اجبه که فراق شان باعث تشعین و تشویش
 موجب نپذیرد از زالیها بود زنان کل اندام و نازک بدن و خسته اندامین قرق رشک افزای ترین اثر
 خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن جمال شان قلوب شان را خراشیده و لذت آورده و صبات
 ملاحت آنها با معصومین برسد بود معاذ الله من ذلک و اعفی الله عنهم و الله اعلم
 زیرا که آنجا به انقدر شغفی مباشرت نسا میباش که توان پوشیده کردانی که محال است اظهار
 معتبره و امیه بر میخیزد که او میگوید که آنجا به مراتب کثیره بصیغه نکاح بعد اطلاق با و صدها زن
 اتفاق افتاد و جناب میر که دنیا را علقان از دنیا نهی و غیر خیل از ملاحظه این و مثلی دانسته

بر سر منبر رخ میفرمود که دختران عوفین را بخل او نداده باشند منی که در کتب منسوب است عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال رخصت علیک السلام قال وهو علی المنبر کما ترون ورجل الحسن قد کتب
 وطلاق استغفر الله عن حضرت امام حسن قول شیخ سعدی هم در گذشت ششصد و نون
 اینجوا چه در هر چهار که تقویم یاری کند بکار که اکنون سرفراز حباب پیدا شد و بعد از اندک عمارت
 کثرت طلاق و طلاق محمد امام حسن و بار عالم حسین یکصد و نجاه میکنی بکتابان بیانی که مطاوع عبارت است از
 مرویست لالت برن دار که سهرنوار حسین علیه السلام بعد طلاق و او بدو شهر بانو هر شبی بگریه بود و
 حوران بیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز ازنی افتد که شرب کند
 ایما از صلب و ذریه و باشند حسن ازین سبب بسیار گریه می کرد و حسین را در کفایت می برد و خاطر بخوان
 که آنچه طلبی از تو در گذشت من باین فتم حزن است که ایما از پشت و نیستند انهی کسی از عطا تجویز کند
 کرد که خدمت خواری این بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و هزاران حدیث و اصول و تعبیر
 شیخ و امالی و کمال شرح آن شد و برج گرد که ایما از نسل شهید گریه خواهند بود و بعد از وی
 محمد بن جعفر بن موسی مهدی ثانی سر بر امت نوب نبوت خواهند آید و حسن بی معلوم
 نباشد و کتب اینج و لالت بکثرت طلاق و طلاق بعد از اعلام امام حسین بی نامی و باز دارد و بلکه ازین
 هم روایت کند که در قهر نیه و هو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شارحین این معلوم توان کرد که ایما از نسل
 خویش مانع شد پس قول عمومی و سنی اعتماد و عتقاد نمود و بالیقین این صد و پنج مثل صد و خوه
 یوسف علیه السلام و اوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتماد به بدایا و سید امت ایما بدو
 صد و باره امام حسین برین آورد که نوبت بصحبت صد تا از زمره نسوان رسید و محتمل که با یکدیگر
 علل بر محلول واحد و چه گریه و در آن حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و نلذ و بریده شوم جوابی موصول
 میسر شد نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عزوجل مخصوص است و مکنه که از حد و مفسد
 تجاوز باشد سیاه و باره که سیه سیاه طلاق و طلاق او تعیش و نلذ و بلکه حسد سلطان که ملامت و ازین است

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این کلام و طلاق را تا وایل و تسویل کما هو شایع بمقتضای باز کردن
معلوم نیست که احادیث فضا نشانی که در مرتبه اول درجه شهادت کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شیعیه روز جزا بدست آید و تعبیر از مافوق آن عبارت از اشارت زنی باشد و نیز از آن فراتر
که از فطرات غسل دست بهم میدهند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسد کما فی تفسیر الکاشانی غیره
و اولاد صلیبی این مردون کما بدیل علیه روایات لاماتیبه و قد نظمه **آساکه هم مرة** و آخری
جحد و جهنم ابیات هم نسل تنوع است محشور از بهر جهاد خدمت نور آن جمیع نسل شعبه
باید که عدد و زهم بشنند و بمقتضای مثل مشهور می عیسی روح و لسی فرشتی یعنی قابضان روح نبی
آدم بطریق اعمال شان بشکل میشوند و بطریق روایات مجلسی درباره خاتون زحری و مانند آنکار امام
مهدی عاقل خواهند آمد و در کدام صندق تقید و توریون خواهند کرد و بار خدا یا هر چند ضحکه و عجب و
مگر بهر بصل محترمی توان گفت که این همه تلذذ و حفظ نفس با خراشید البکار و دوشیزگان روزگار و
و از احادیث ائمه اطهار چنان آشکاری شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب عارست چه جای
اعداد بشمار و از نجاست که جناب مرتضوی سرگران بود و گوئیم قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
حسن محبتی میکند هنوز تخصیص این باب ناماست می بایست که این قصد نجاه زن بقید عدم ایمان
هم مفید میکرد زیرا که در تهنید شیخ محمد علی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست
که فرمود **لا تمتع بالمؤمنه ففقدتها** و احادیث دیگر ایمل صادق علیه السلام و غیره و نیز میگوید
و دلیل عقلی هم نماید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکردن زن علی الاطلاق موجب عیب عار
باشد مقتضای ایمان آنست که درباره مؤمنه زیاده تر سر برستی و غنچاری بعمل آید و خود متعه را
که بمنابر آن شهرت است و خانه ویرانی است درباره او تجویز نکنند و لیکن جمیع اینست که شیخ مفید
رساله متفعه نظر فرورد و احادیث ایمل از امام صادق علیه السلام در تهنید بطوسی مرویست
ولا تنزوا و لا اعفقه فتوی بر آن اده که وقت اراده متعه خروج بعفاف و مروتات خصوصاً

طرفه آنکه در احادیث دیگرین که حضرت ائمه بطریق شعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
 داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام یسأله أهل المدینه
 قال فواسق قلت فأتزوج منهم قال نعم وروایتی دیگر در متعه فاجره با خصوص درین کتاب
 و هم در استصار و دست سحان بعد از نجاد حضرت ائمه در باره ساکنین مدینه طایفه باید دید که
 نسأله ان خیر البلاد و انکه بمرکات خیر النساء قبول زهر او از واج مطهرات سید بن طاووس
 زیاده بر دیگران ازند فواسق نام نهاده حاشا اجنابکم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده
 برین قد مقصود نیست بر که از تند بی طوسی مرا تهمتیوان یافت که جوان بخاطر فضل مولی محمد بن شریف
 لحاظ قرآن را نسخ شد که زبکله اراده متعه و مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش عجبان برآمد امام
 صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و همچنین سر نش نمود و شخصی که مردم باو گفتند که فلان
 زن شوهر دارست و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث
 آنجناب ساینده که یکی از جاری بکر مرا میخواهد و از پدر یاد خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواهد
 بگویند و کوشش برین مگر از موضع فرجش بر حد را بشو بلجوق عار قلوب ال و احضارش و این کتاب است
 و کتب دیگر از تضایف طوسی ماسیه بر ابیات قطعی و نصوص یقینیه دلالت بر آن دارد که لو اطلت یازن خویش
 رواست ائمه بدی رحلت آن زیات قرآنی است دلالت میکنند و معاذ الله با بحضرت طایفه
 که مراد او ازین قول هو لا یبانی از کونتم فاعلین است که باو خیران مولی بنی
 شنیع بکنید و آنکه که در این حق ازین خسر و شکاست بلکه همه جمعا و فرادی از این
 محدثین که تهمت نکور را بر این بیت رسالت در باره حضرت لوط بسته اند بهر از زبان نهری میکنند
 زیاده برین نیست که از بعضی تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بملکوت
 رفتند و لیکن دلالت این ابیات ضعیف است کما لا یغنی بآیه متعه باز انیه جائز است علی الاطلاق و از
 خلاف و سر از شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از بسط و مانند آن فاق فقهرا

منقول است گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق طایبات علامه هروی نورانی
مرفه بشیند نش غریبان را لغو و دیگران احتلام و مسبه و تصور بر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبو کبیر و زرغونی صغیر دارد و بر این متمتع که بزین زانیه در ساخته مرتب میشود یا آن
فیه اگر چه بنا بر تسیر عیوب غلبه طایفه خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل شجر خاتمه الحثین بامیه
لا باقر مجلسی علی صاحب الزام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات بر متناقص
اخبار است و با اینهمه ائمه مدعی علیهم السلام بر ادنی اختلافها که در مذاهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بر عزم امامیه عن طعن نموده اند و درباره افادات خویش جنبه قبل ازین التمس میفرمودند احادیثی
احادیثی با کثرت تا آنکه این سلسله را بجنب احادیث سعاد الدیه میسایند و برینهم نص منبئند که خلا
موجب گمراهی است و ما در طبقا شعبه اختلاف انداخته ایم تمام مفصلا اسی غریزان حال
متناقص و تحافت اصول نماید و قبل از مذمت ایشان تا کجا گوئیم که فرعونش نمی دیگر دارد و حصولش برنگی دیگر
ناچار با بصل مد عامیر و م که این جوه که درباره طلاق امام حسن تقریر کردم در احادیث ائمه اطهار
صحیح جهات اگر چه حضرات رضیه در انبان و صادق تفسیر مخفی از اخبار نگاه دارند و خداوند
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَطْلُقُ الْمَرْأَةَ إِلَّا بِرِضَايَا فَإِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الذَّوَاقِينَ وَالذَّوَاقَاتِ وَرَوَى أَيْضًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرَّ سَوْ
لِلَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ أَمْرًا تَكُ قَالَ طَلَقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ مَنْ غَيْرِ سَوْ قَالَ مَنْ غَيْرِ سَوْ ثُمَّ قَالَ لِمَ جُلَّ نَزْوِجَ فَمَرَّ بِرَجُلٍ غَيْرِ سَوْ قَالَ طَلَقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
تَزَوَّجْتَ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ مَرَّ بِهِ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ أَمْرًا تَكُ قَالَ طَلَقْتُهَا قَالَ مَنْ غَيْرِ سَوْ
قَالَ مَنْ غَيْرِ سَوْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَنْقُضُ أَيْضًا
كُلَّ ذَوَاقٍ مِنَ الرَّجُلِ وَكُلَّ ذَوَاقَةٍ مِنَ الْمَرْأَةِ وَرَوَى أَيْضًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
مَا يَمْلِكُ اللَّهُ وَرَكَدَا ذِكْرًا مَخَافَةَ أَنْ لَا تُطْلَقَ الْأَمْهَابُ مِنْ شَهَابٍ أَرْغَبَ فَبَسَ كَرِيمٌ

اذکر رسول الله البشیر قال نعم یرى علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب
 الذی کنت تحب انا انفعک الیوم قال قلت له انکون احدا یرى هذا ثم یرجع الی
 الدنیا قال اذ اری هذا ابدا مات و اعظم ذلک قال فی القرآن قول الله عز وجل الذین
 امنوا و کانوا یقفون لکلمة ربهم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الا ینقی محمد بن
 سواف کتابک کور بعد نقل مثال ابن ابی کفنه اقول الاحادیث فی ذلک کثر من ان یجی قد جاء
 حد التواتر و دلالتها قطعیة کما یری فی حضورین بزرگان بدلت یقینیة وقت حضار از متواتر است
 باز بر مذہب بعض متکلمین شیعی که باستحالة آن رفته گفته اند که در آن واحد مجی ابن بزرگان در مشارق
 و مغارب عند المختصرین سمت مکان ندارد و کرده پس هر گاه هول مطلع غالب حصول شبارت
 مفقود و معدوم لاحالة حکمت کلمات تهدید و انکشاف حقیقت حال ابن ناله جانگاہ بالضرورت
 باید گریست فراق حجاب بر عین معنی گواه است الا قرب بمسایگی رحیم مطلق و جوارسید المرسلین المستبر
 بهتر از اجبه و ینوی بوده عجب نیست که از فراق عین مراراده کرده باشد که چون شبارت بگویند منجور
 و صو غیر بالوف بنظر می ید لاحالة اکنون هم فراق از اجاب نیولست هم مفارقت از جوار مصطفو
 و اگر عمل بر خوانیم ذہب اقع می شد مقام سرت ابتهاج بودن جای گریه و انقباض بلکه باستی که
 مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوشوقت می شد خباخچه و آیات مایه بران از بر این
 قاطع است و التفصیل تألیف لارستانه حین قال شهوت که خواص اصحاب ام حسین سکینه که او را
 ملازم آنحضرت را هرگز بان خوشحالی ندید و بودیم که در کربلا سیدیدیم و خبر است که در وقتیکه متوجه
 کوفه بود و در یکی از منازل فرزوق شاعر خد متش شرف و بعد از تسلیم و تر گفت یا ابن رسول الله
 چگونه اعتماد بر ایل کوفه توان کرد و حال آنکه از معاونت و یار سپهرت علم بر عقل تقاعد و زیدند
 بدرجه شهادت رسید تحقیقه کوفیان او را کشتن و اوند پس آنحضرت فرمود که رحم الله سید المرسلین
 روح الله انا قضی علیه و یقی علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر سلم روح و یحان و محبت و عیم سید

حکیم از قضا و قدر الهی محبت و مقرر شده بود و فصل آمد و لیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
 و فصل نیامده و منظر آنیم که آنچه مقرر است از قوت لفضل آید چون بکبریا رسید و کوفیان از این بالوین
 نرسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتند که خود را نا نوشته انگاشتند و این باده و لعل آن حضرت را به عیت
 پلیده فاجر میخواند و حضرت بکشتن بحرین نمیدانم میگذشت که بشام رود و لا علاج دل بجز بنیاد و بعد از آنکه
 فوج در برابر صف میکشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده بست و دهن را رسید بنا بر روایتی که در نقل این
 مسطور است عدد لشکر مخالف بعد از رسید و بان حضرت از خویش و بگانه پیش از شتاب و در کشتن
 بودند و در خاطرش طامی و در دلش اضطرابی پیدا شد و بافت انصار و کشت اعدا صبری نمود که مگر
 پدرش در صفین و حمل کرده باشد و بی کار فرمود که مگر امیر المومنین را بدو اعدا فرموده با تاجیک و مکر
 شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت در میان عرب مثل شد چه در نقل روایتی مذکور است عدد
 کشتگان آن حضرت تنها بی چهار هزار رسیده بود با آنکه بسیار بودند که قادر بر کشتن ایشان بودند و بعد
 می ماند و نمی کشت و سر از کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آن حضرت فرمودند
 که چون جمعی نیست که در صلب آن جمع شعبان هستند همین جهت ایشان را میگذاشت اتمی بلفظ و از قاعد
 کلیه مؤلف که برای مومنین بر ادایات صحیح ثابت کرده معلوم میشود که محمول جمیع ائمه بد همین بوده است
 که در واقعات شهادت موت خویش مسرور بوده اند و بر خلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
 در نجابرین چند حرف جلوه اتفا توان کرد که ملا سلطان حسن در کتاب عقبات الاخرة از امام
 محمد بن علی بن موسی آورده **قَالَ لَهُ يَا اَبَا عَلِيٍّ هُوَ الَّذِي قَالَ لَكَ هُوَ الْمَوْلَى فَقَالَ لَا تَقُولُ**
جَهْلُوهُ وَكُفُّوهُ وَكُلُّكُمْ مَوْلَاهُ وَلِيَّكُمْ اللهُ حَقًّا لَا حُجُومَ وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْاَخِرَةَ خَيْرٌ
لَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراسته اند
 که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میشدند و حقیقت از دوستان خدای بودند هر آنکه موت ملامت
 داشتند و این قدر را محاله میدارفتند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه شهرت

و استقامت و نیست که از علامت ایمان است انبساط و طلاق و وجود و شنی چهر نسبت بسابق
 و انقباض و زنده و غم بخلاف آن لالت ارد و قریب انحنی در عقبات بلا سلطان حسن هم مذکور است
 باجمه مریدان کسی است که بر حادث و موهول موضوعه امانیه ثابت کند که علت کما حسن مجتبی غیر از این
 چیزی نگیرد بود فعلیه البیان علینا قلعه و قمع بالبرهان بعد اللیتا و التی می گویم که اگر صدق
 امانیه و صاحبه یعنی سلمان و البوساسان من فی حکمهم با وجود گوساله پستی و مخالفت اهل بیت و ترویج
 خلافت بلا فصل جناب امیر الکاک از ختیار تقیه و اطاعت مر تصویه من جمیع الوجوه از شائب خصوصاً
 مخالفت با مورد نص اللهم وال من الاوه و عاده من عاده انمی علی بن ابیطالب نزد کافه احم و منهم شیعته
 بر می بود و حادث و حادث در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا حظ از خطرات عظیم است
 میداد راه تاویل مسدود می نمود لیکن بجهت امها المکن تاویل و توجیه می بردند و هر گاه نص صریح
 یعسوب الدین امیر المؤمنین و شائب خدام خاصین و مترودین شاکین در حقیقت اهل بیت ظاهر یعنی
 شلف متساوی الاصلی که ثبوت عدم استقامت واحدی از آنها مستلزم عدم استقامت مجموع است
 در کتب شیعه تکثیری باشد که از حد کواثر معنوی در گذر و صد با حدیث روایت معاضد بیکدیگر باشد بلکه
 درایت و ادراک عقیده هم نمایند آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین ادراک پریشان انخروج همه بزرگان قلم
 رفته و دفاتر مرید بطریق شیخه که هرگز عقل سلیم محبوسیت انهم طو امیر را که بطریق مختلفه از زبان اشخاص
 متعدد که با مکن تفاوتی نکنی و شنند و از منتهی الفهم می باشد زیرا قبول نکنند علاوه معین ان عان بتدلی
 وین از را بر گزینی نمی نماید و البته از ناویلات یکیکه بارده چنانچه ملا مجلسی با رکاکت ان بحار و حیات القلوب
 و غیر کار و بر عقل عالم مرتبه تجرد و غرت خود را و بلا خسته کما اثرنا الیه یا بقامت در شین می کشد و الا
 الحاکم متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام بر است هو ظاهر علی المهر بحال المعجزات
 النبویه المرویه بجز الاحاد بالبدایه هم اساس ایمان بشکند فمن شاک ان یهرب من المطر و یقی
 یحترق المیزاب فالحیاء یبید و لا ینفعه تذکیر المذکرین ایداً من بعدن تنبیه

مستمر مباد که آنچه پیرایه عرض بر کرده و مجد ازین در خواهد کرد از سوا کج وقت است که این اسمجدان مهلا
بجانبی ندیده و از کسی شنیده و در روایت کثی و ورق گردانی کتب امیر و تحسقات الزامیه و تسوید
و تبصیر عبارات و تطبیق فروع با اصول احد از طلبه و علامه شرکاء فخر بنو و نقطه احادیث را بمقام
اثبات مشالب صحابه و مثالان دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات کمترین برین در آید
تطابق کدام کلامی از علما سابق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارده خواهد بود و الله علی ما نقول شهید
خاتمه و اگر تشبیه عسید یا کوئی بیسکه با وصف ملاحظه اینهمه لاکل بر این صواب
امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان قاست کرده تطبیق حدیث الحوض کاینست بر ایشان
منموده شد فضل سکوت بر لب رود و دست بدامن اهل حق آویزد و در دوت واحد شایین بزرگان
استبعاد نماید و مناقب مجاهدین را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق بکدام زبان
شالخب لغامی را شنیدنی تصریح خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند افکند که از پائی خود دور گراشته و یا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و جوانان انصار شان خلفاء عن سلف و حسن
از چشمه خاوری بلکه موبد بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بحقلای عالم مخفی نیست که جو الفاضل
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه تفصیل کامل
در بافتی کتیب که هزاران دلائل مد او آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غرض بصیر شود آید
اسمجدان روی همت تفصیل نموده علی زبان مناقب مجاهد و باره بعضی از سر آمد شان که مرتبه او
تالی مرتبه حضرات امیه بلکه ازینهم زیاده تر است آورد و داد انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امید دارد و ملاحظه فرماید که بدالالت عقلی یا نقلی بر اصولی امامیه این مناقب مجاهد که بحسب خط هر
عوام و افریب میدهد محمول و منقری است بانه پسنداید و انست که افتخار لسانی شیعیه حق
سلمان فارسی که او را در زمره قاضیه اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در معین الحیات پور و
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کمال قرار کرده بخوار و محساده کشیده است که

عمده آن چند چیز نخستین و عموماً امور عظیم و صدور کرامات و معجزات از دست زبان اوست و در بعضی
 حکایات بسیار قصص و اخبار در کتب الشیخ مرید و مسیح اهل صمدان و بعضی از منظوم و از جمله روایت کشی بسیار
 از علمای مجال حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابو بکر در گروی از قریش استاده بود که بیک
 سلمان فارس برین جماعت گذشت و ابو بکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
 کردی متعصبی چند نفر از این حال خواهند که ابو بکر او را باره عداوتش تحریر کنند ابو بکر گفت لا ریب فی
 سلمان بنی نبوت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بران
 اطلاعی نبود و از آنجمله نیز روایت کشی است سلمان قبل از جنگ عمل بدیهائی در از چون شیر
 که عسکر نام او سیدید تا زیاده بران نشیر و گفتند که چرا جانور بیکناه را ایند امیر سنان جواب داد که این جانور
 نیست بلکه پسر کفغان منی است که باین صورت تمثیل گشته و درین بیان در آمده و عنقریب مردم را از راه خود
 برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را شمشیر غالی خریدند و بسوار او برگزیدند
 و از آن جمله روایت شخص مذکور است که چون و بزمین کر بلار رسید مردم را ازین واقعه جاگذاشته و
 بر داری تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذشت بر جرور افتاد که خواجه بیدین وقت خلافت ایلخانی
 در آنجا جمع شدند و نیت فساد و صمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از آنجمله حکایت دیگر است
 طولانی مخصوص آنکه چون حکومتی از بلاد برنامش سلم شد و او را بر شهری همراه علمای
 صوبه آن کردند و قضا را وقت دخول شهر نوبت سوار نظام بود و سلمان با وصف ضعف و پیرمندی
 شتر را می کشید و بیادری عصا کام میزد و مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
 بمعاینه ایحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاود سلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
 رعیت از قاطول دروان مظلوم و مظلوم شد و در هر کج و بازار ذکر کشی و دراز دستی ایشان بر زبان
 حقایق جاری بود و قضا را شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگر چه ضعیف و ناتوان است
 و وجابت ظاهری ندارد اما حال باید رفت اگر بداد مظلومان برآورد و ما را از روزگار دراز کرد

که امی سلمان مدارکن با مصاحب خویش و نژاد ساز جزیر را که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادت
 او حکایات بسیار است که داستان عمر و عیار و جنبان شمرنده و بیکار است لیکن آنچه مذکور شد اول
 بصیرت را کافی و بسند است و چه سیکه در اسلام آوردنش فرمودی که می کند بر عجایب قصصها و تعاضدها مثل
 است معجزه از غایت طناب طول کلام ملخص و علم کسیت که از عهده بیان آن فارغ تواند شد دوم
 افتخار المیه بر آن است که شتر بزرگ بمقبره کعبه با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
 روایت شعی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او ام عظم را میباید
 و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر او پیش برده اخته چهارم اختصاص او
 بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و اسرار و نهان روایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام است
 و تمامی اصحاب غیر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از واقعه در عالم پیدا نشده چنانچه در منبع المقال فی تحقیق
 الرجال مذکور است و سیم تفصیل انشاء الله تعالی مختص بموشن بفضیلتی است که احدی از ائمه
 هم شریک و سهم او در آن معلوم نمیشود روایت صاحب اختصاص و غیره از جناب مرتضی که آنحضرت
 علیه السلام و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان رشاد فرمود که جبریل علیه السلام هرگز نزد من نگاهی
 نیاید مگر آنکه از جناب قدس الهی مرا امر کرده که سلام او بجا و تقدس با و رسانم ششم معده و بودش
 و عز و مه فادسه الطیبت نبوت روایت محدثین ایشان گفته اجماع از جناب سید المرسلین علیه السلام هرگز
 هفت هم مخلوق بود نشان لطیف جناب بر تفسوی بعینها و مقارن روح او بروح انجبات و ایتیا
 اختصاص غیر از محدثین معجزین ششم شقایق و حبت با و بعد بیان خدا و رسول و عشق و عا
 فرد و من باره آن بزرگ روایت صهار و متد او خلیلان جناب سید البعین محمد فرمان فرما
 او بر ملک الموت روایت ابن معلم و ابو عمر و کشتی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز از اجداد
 گزینامی آتشین و زخرا یاد کرد و بهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با و بی عقد مواخات
 خدا نما رعایت این لطیفه بدینگونه تا آنکه وقت اختصار بر بالینش آمد و بر ملک الموت با گفت و کرد

حق او ملاطفت و مدارا کنی او گفتم که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیره و آنکس
 المناقب المحامد التي كادت من الكثرة ان لا تناسي **وفيه اقل الخليفة** تصور باغ و نقد ان اتباع
 و شياع ملكه استعد و لياقت اول بعضی از سخنان مولف را که در تهديد رساله کبير افاده نموده
 بغاوت بسيه کرمي يد من بعد باشارات اجمالية غايجه لائق اين اوراق بر نشان است در باب وضع اين
 سناقب که در حقيقت بعد از آنکه غور و تامل مثال بر سبک و رمي پرداز پس بل آنکه حق نيست که سمات
 دو فادار و غمخواري و حق گذاري بر فرقه متشيعين حتم است که چون رتبه اتباع و اقتفای انار
 اصحاب نشسته خود را زيب قاب خویش ساختند بجه مسامحي جملي که نه پرو خندند کلمات و جديهم عار
 وشين محو بر نعمم کانه لا اترک عین و متى کم یجذبوا فيهم مناقب فاختلوا من تلتقا
 الفسيم وان كانت تغوئ منالکم من ثلثه و حدثت منهم في امر سلام فشموا
 الدليل لا تيسدوها و کم من حصه و قعوا فيها و کم من فضيلة اختصت بها البيت
 عليهم السلام فلم يأتوا بها في مدح المبتدعين المحدثين و کم من رخيلة ظهرت
 لم يوردوها في قدح المعصومين المحدثين لا عمن اثم اطفوا نور الله بأفواههم غافلين
 ان يذم الله نوبه ولو كره النواصب و من في اشباههم ثم اثم بدوا الحكم عن
 مواضعه فيا ولون تا و لا يعيدا و خر فوها عن مواردھا فيسلون خلاف قولك
 فواؤك سيدنا فواؤا ان حديث النبي صلى الله عليه وسلم اعني اصحابي كالقوم
 بايمهم اقتديتم اهتديتم و رددت فشان اصحاب الثلاثة و من يخذ و حذوهم من اهل البيت
 وان بلغوا مبلغا كثيرا و لا يختص من قال الله تعالى فيهم انما يريد الله ليذبحكم
 اليهم اهل البيت و يعجزكم تطهير فقد سخطوا قلوب الخالصين فاجعلوا اكبادهم
 مثل لقد يروح قتيبا غايجه از تفصيل اين اجمال که پاره ازان مذکور شد طوامير حادث فائز مير
 برين طقم مشون است و ال اضايف از دست عتسان بن حضرات پرفزون اين ذره بمقدار سهيميز

تیره روزگار باره ازین باب بطرزیکه فی الجمله شرح دارد بیای صغای ارباب بصیرت میرساند و شرح
 این مطلب بمعنون مقدمه مبدء میگردد و آن اینکه برمتبعان سیر و تواریخ نبی آدم کاندرا علی العلم منجلی است
 که هرگاه شخصی از حقیقت کسی بر سنی بقدری مایع رباست و رغبت میرسد فراخ و رتبه حکومت کسوت
 مملکت او متلا و دران هنرمندان زمان بمقتضای حب و تمنای تقریب باجود مدایح نسبی حسی برای
 آن کس میخیزد و ازنده لای صدای دل کشان کم لمن المقربین بیابان غیرداعیه خود می سازند و متوهم نشود که
 اینها قافیه بدیعت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات منافع مدایح آنکس و اسلافش با نقل و روایت
 میکنند و هر چند در احوال حال بر باقدان سخن حال کند با اختلاف کیستور میماند که عوام از متدافین متدافع
 میباشند و بعد طول مدت سلطنت در محتاج چنین شخص مذکور خواص و عوام کیان صحت آن روایات
 رسوخ میگردد و الا این شهادت با نظر معروضه فقیه لا تعد ولا تحصى است اگر انبیا علی الانقوا با دشا
 نمیشدند و خودش از نبات طوکت نمی بود که بود که العباد بالیده بخت مریم علیها السلام شمشیر شمشیر
 و آفتاب بعبادتش منسوب ساخت این کذب فاحش که بظلمت انشا از آفتاب روشن تر است بحد
 در اودمان باسخ بود که میگردد شعر شد اول علی السنه الی الدلی شعر از ان بلند شود قدره تا زمان
 که آفتاب قدم می نهاد بخانه بر علام دولت سلاطین بنهادار سلسله صاحبقرانی بتار زرمی دوختند
 او رنگ یاب عالم گیر که از دوات زمانه و باره بعلم آشنا بود این نقیضه که حده اشراف بر تبه ذوات لا اعلام
 می سازند و بسندیده است از شعر بود بر نشانه ها نگذاشته اند القیاس صاحبقران اعظم عرب است و مشعر
 چها که در نسب میر که بر شنان نیامده اهل سرشاهزاده پنجاه ساله می نویسند مقدم سلاطین
 مالک جنوب هندوستان حسن دایمی ملازم بر عینی موسوم میگذا بود بموجب حده با آقا خود حسب حکایت
 مشهوره وقت بافتن سلطنت ایشمیشاد و اهل آفتاب خود ساخته سلطان علاءالدین حسن کاکو می نامیدی
 نقیض قرار داد بعد بر تبه منی اکران متعذر عصر لفظ کاکو را محو و منسی ساخته با منی نام تصحیف بهمنی است
 نقیض بهمنی نقیض با اتصال نمیشدند و منتهی رفته بعد می شهر شد که اولاد علاءالدین منور
 ایشان

اهل سیر سلطین بزمین موسوم اند و مالیک ملوک بزمین که در اینجا بود و کلکند و سلطنت رسیدند
 برای آنها هم نسبی شریف برای سلاطین خاصه بنیف پیدا کردند و همچنین حال دایم و شرف و
 دوزار هم شاهیه یکسان و پشیدان که اگر کسی اینها فی الواقع حسیت بود و دست فشر
 از بکزار ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایت شنیدند و
 عادت گرفتند هرگز شایسته برای اینها نگذاشتند و متاخرین ابیات نزدشان مثل مکر توار
 بسف بلکه خون منسوب کردند و بخصیص کسانی که رقبه تقلید عظمای محد و صحن با حق از آنها و گردان
 اینها باشد و او دریت نداشتند و این حال صحیح هم البته اند که درین محد ملین اصحاب نیست خارج عین
 الحقیقه که چون انساب بر جانب آباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشتند و بحجت غرب
 عرب بعلم انساب میر که حال ضعیف بیشتر معلوم بود دست کنجا نشاء خلق شریف را با ایشان یافتند
 بهمت بر اثبات شرافت گرامیم حسنی مناقب فی آنی خباب محد و صحن مقبولین خود که نزد خلفا رشدین
 تقرب داشتند بر گماشتند و او صافیکه بر زبان خواص عوام شهرت یافته بلکه بواسطه رسید
 بود و فی الحقیقه خاسته افعال و قباحت اعمال و لوفی احوالیه او فی الاسلام و لالتی دشت و تبدیل
 آن چه مساعی جمیل که منبذل ساختند حتی که لفظ فارسی که شعر بلکه دلیل بر مجوسیت آتش پرستی
 سلمان بود و چهل فارسی بنقص تصریح سر آمد و خوان سلاطین کیانی بهر درختان اعنی ابوالقاسم فردوسی
 طوسی که بنا بر شهور از دهنش قهر مطهر بود از نا بصیرت بقلیدین دشت بوده و آتش پرستی و لوازم و عوام
 آنها بود مجدی بدل کردند و از نیم تجاوز نموده بر نام مجبرین صافین حضرت مصونین مختص فرمودند که او را
 فارسی بنیاید گفت او سلمان مجدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیه و باره
 مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه
 و دیگر ائمه اجماع و تشکر کفر نمره بوده طاهر و مطهر از شکم مادر زائید و از طبیعت پاک و مصلحت افزای
 جعفر در سابق آنکه که طرقة بعضی از کتاب کفر نکردند و او را داخل ساختند و صحنی که این چنینی کان

كما عرفت من مقتضى المفردات من القاب صفات مشهوره و دیگر از نجایان یاد کرده در صفات و احوال
 اخبر که بدرجه شهرت و توانمیرسیده بود بعد از آنکه او از خفیض شدن گوی بود و بجای بعضی از بلاد فانی شده و
 کرده پس چون مضمون این تمهید و تخیل در غلبه طبعین جاگزین شده غالباً بر تفصیل بعضی از وجوه
 اشاره میکنم و بعضی از جمله تمهید را بر زبان قلم حواله می نمایم مبراهیم علیه الصلوات و تحسینات
 احقر الناس گوش کن غنا و خود را در می فراموش اما قصه خبر غنی در باره صدور است
 بلکه صدیق پس عقلای عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته اند و مقصود اصلی نهائات است
 فخور آنجا که کسران حضرت ولایت است یعنی مردم بداند که این اخبار عینی که از ملائک مقربین میرسد
 خصائص آن عالی قیامت بلکه دیگران از اصحاب این سیم مرتبه علیا و درجه قصه حاصل بوده و نهایت
 سجد و مستقر نسبت که شخصیکه با نبی اولا و اعظم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه بر ملک الجلیل
 بنصر حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابیه تام دارد و در محکات قرآنی محدث و منقبت
 جابجا دارد و شود و بلفظ اولو الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امارت
 و رتبه و چنانکه تا یکده نام در سجد شریف خود فرارده و حکام تفصیل و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت
 البصره و الاس من الحبه تعبیر فرماید و او را حکم الهی یا رخا سازد و از راز انهم هجرت طلاع و بدین
 فخور است و باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیاید حتی که این خبر به طبع جبریل تا آخر عمر خبر داند و اخیر
 و ریخا یاد کردم در مسکات الفصل گذشته مگر قصه هجرت آنجه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام خفا و استتار
 است و بر اثبات آن وایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام رسوله بقر و لیل شافی است آن است
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَحْدَهُ بِالْحَمْدِ إِنَّ الْعَلَى عَلَى تَقَرُّ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّ أَبَا جَهْلٍ
 وَتَمْلَأُ مِنْ قَرْنٍ قَدْ دَبَّرُوا عَلَيْكَ فَمَكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَأَمَّا أَنْ تَسْتَصْحِبَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ
 أَنْسَكَ وَسَأَعْدَكَ وَوَارَكَ وَنَبَتْ عَلَى تَعَاهِدِكَ وَتَعَاهِدَكَ كَأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مِنْ رُفَقَائِكَ
 وَفِي عَمَّا فَاتَكُمْ خَلَصَ إِلَيْكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا بَنِي سَكِينِ

أَرْضَيْتَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَا أَبَا بَكْرٍ تَطْلُبُ كَمَا أَطْلُبُ فَتَعْرِفُ بِأَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي
تَحْمِلُنِي عَلَى مَا أَدْعِيهِ فَتَحْمِلُ عَنِّي أَنْوَاعَ الْعَذَابِ يَا أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا أَنَا الْوَعْدُ
عَمَلُ الدُّنْيَا أَعَذَّبَ جَمِيعًا شَدَّ عَذَابِي يَنْزِلُ عَلَى مَوَاتٍ مُرْجٍ وَلَا مُرْجٍ وَكَانَ ذَلِكَ
وَمَحَبَّتِكَ لَكَ ذَلِكَ كَحَبْلِي أَرْتَبِعُ نَفْسًا وَأَنَا مَالِكُ جَمِيعِ عَمَلَيْكَ مَا كُنْتُ فِيهَا وَمَا لَمْ أَكُنْ فِيهَا
وَهَلْ نَاوَمَ إِلَى وَوَلَدًا أَفْدَاكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا جَرَمَ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى قَلْبِكَ وَوَجَدَ فِيهِ مَوَاقِلَ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ جَعَلَ مِنِّي مَنَزِلَةً السَّمْعِ وَابْرَأَ
وَالرَّأْسَ مِنَ الْجَسَدِ مَنَزِلَةً الرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ عَلَى الَّذِي هُوَ مِنِّي كَذَلِكَ وَعَلَى فَوْقَ
ذَلِكَ لَزِيَادَةِ ضَائِلِهِ وَفَرَصَ خِصَالَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ مِنْ عَامِلٍ لِلَّهِ تَمَّ لَمْ يَنْكُتْ وَلَمْ يُعَيَّرْ وَمُ
يُبْدَلُ وَلَمْ يُخْسَدْ أَفَإِنَّهُ اللَّهُ بِالْفَضِيلِ فَهُوَ مَغْنَى الرَّفِيقِ لَا عَلَى وَإِذَا أَنْتَ مَضَيْتَ عَلَى طَرِيقِهِ
يُحِبُّهَا مِنْكَ رَبُّكَ وَلَمْ تَتَّبِعْهَا بِمَا يَسْخَطُهَا وَوَافِيَتُهَا إِذَا بَعَثَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُنْتَ لَهَا يَا
اللَّهُ مُسْتَحَقًّا وَلَمْ تَقْتُلْنِي تِلْكَ الْخِطَابُ مُسْتَوْحِبًا أَنْظِرْ يَا أَبَا بَكْرٍ فَنَظَرِي أَفَافِ السَّمَاءِ فَرَى
أَمَلًا كَامِنًا النَّارَ عَلَى أَفْرَاسٍ مِنْ نَارٍ يَأْتِيهِمْ رِيحٌ مِنْ نَارٍ كُلُّ نَبَاتٍ يَأْتِيهِمْ مِنْ نَارٍ يَا مُحَمَّدُ يَا مَرْكَ
مَخْلُوقِكَ يُطْطِئُ هُمْ ثُمَّ قَالَ سَمِعَ عَلَى الْأَرْضِ فَسَمِعَ وَأَذَى تَنَادَى يَا مُحَمَّدُ يَا مَرْكَ
يَا مَرْكَ فِي أَعْدَاكَ غَمَّيْلُ مَرْكَ ثُمَّ قَالَ سَمِعَ عَلَى الْجِبَالِ فَسَمِعَ تَنَادَى يَا مُحَمَّدُ يَا مَرْكَ فِي
أَعْدَاكَ فَهَلْ كُمْ ثُمَّ قَالَ سَمِعَ عَلَى الْبَحَارِ فَخَضِرَ الْبَحَارُ خَضِرًا وَصَادَ أَمْوَالُهَا وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
مَرْكَ يَا مَرْكَ فِي أَعْدَاكَ غَمَّيْلُ ثُمَّ سَمِعَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَالْبَحَارُ كُلُّ قَوْلٍ أَمَرَكَ
رَبُّكَ بِدُخُولِ الْغَارِ لَعَجْرِكَ عَنِ الْكُفَّارِ وَلَكِنْ أَمَحْنَا وَابْتَلَا لِنُخْلَصَ خَبِيثَ مِنَ الطُّغْيَانِ
عِبَادَةِ وَإِقَائِهِ بِأَنَّا نَكَ وَصَبْرِكَ وَحِلْمِكَ عَنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ فَهُوَ مِنْ
رَفَقَاتِكَ وَالْجَنَانِ مَنْ نَكَتْ فَمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ مِنْ قُرَاءِ ابْلِيسَ الْغَيْبِ فِي
طَبَقَاتِ النَّيِّرَانِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي يَأْعَلِي مُنْعَى مَنَزِلَةً

السَّمْعَ وَالْبَصَرَ الرَّأْسَ مِنَ الْجَسَدِ وَالرُّوحَ مِنَ الْبَدَنِ حَبِطَتْ إِلَى كَلِمَةِ الْبَارِ الَّذِي الْغَلَقَ
 الصَّادِقُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا حَسَنِ نَعْسُ بَرْدَتِي فَإِذَا أَنَا كَالْكَافِرُونَ يُحَاطُونَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 تَوَفَّقَهُ وَبَدَّ يَحْبِسُهُمْ فَلَمَّا جَاءَ أَبُو جَهْلٍ الْقَوْمَ شَاهَرُونَ سُيُوفَهُمْ قَالَ لَيْسَ أَبُو جَهْلٍ تَفَعَّلُوا بِمَا
 هُوَ أَيْمَنُ لَا تَشْعُرُوا لَكِنْ رُمِيَ بِالْأَحْمَارِ لَيْسَ بِهِ بَهَائِمٌ أَقْتُلُوهُ فَرَمَوْهُ بِالْحِجَارِ ثَقَالاً صَابِغَةً فَكَسَفَ
 عَن رَأْسِهِ قَالُوا إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْهُ فَقُولُوا هُوَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا أَبُو جَهْلٍ مَا زِلْنَا نَحْمَدُكَ كَيْفَ أَنَا
 هَذَا وَجَاءَ بِنَفْسِهِ تَشْتَغِلُوا بِهِ فَيَنْجُو أَحْمَدُ لَا تَشْتَغِلُوا بِعِلِّ الْحَدِّ فَرَعَ لِيَجُودَ أَهْلُ الْكَهْ مَحْمُودٌ وَلَا
 فَمَا مَنَعَهُ أَنْ يَنْبِيتَ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ كَانَ رَبُّهُ يَمْنَعُ عَنْهُ كَمَا زَعَمُ قَالُوا عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا جَهْلٍ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَظَمَانِي مِنْ لَعْنٍ مَا لَوْ قَسِمَ عَلَى جَمِيعِ حُمُقَى الدُّنْيَا وَفَجَائِزِهَا
 لَصَارُوا عَقْلًا وَمِنْ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قَسِمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا أَقْوِيَاءَ وَمِنْ الشَّجَاعَةِ
 مَا لَوْ قَسِمَ عَلَى جَمِيعِ جَبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا شَجْعَانًا وَمِنْ الْحُكْمِ مَا لَوْ قَسِمَ عَلَى جَمِيعِ سُقَطَاءِ الدُّنْيَا
 لَصَارُوا بِهَا حُكَمَاءَ وَكُلُّكُمْ أَنْ دَسَّوْكَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرِي أَنْ أَكُونَ أَحَدًا
 حَدَّثَنَا أَحَدُ الْقَوْمِ كَانَ إِنْسَانًا وَلَكِنْ شَاءَ وَلَا قِتْلَكُمْ قِتْلًا وَبَلَّكَ يَا أَبَا جَهْلٍ مُحَمَّدًا
 قَالُوا سَتَادَنَكَ فِي طَرِيقِهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالْبَحَارُ وَالْجِبَالُ فِي هَذَا لَكُمْ قَالِي إِلَّا أَنْ يَرْفِقَ
 بِكُمْ وَيُبْدِلَ رَيْبَكُمْ لِيُؤْمِنَ مَنْ فِي ظُلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لِيُؤْمِنَ مِنْكُمْ وَيُخْرِجَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَصْلَابِهِ
 وَأَرْحَامِهِ كَافِرِينَ أَوْ كَافِرَاتٍ أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا يَقْطَعَهُمْ عَنْ كَرَمَتِهِ بِأَصْلَابِهِمْ
 يَعْنِي جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَى وَرَدَّ كَيْفَ نَبِيٍّ خَلَقَ تَعَالَى يَفْرِيدُكُمْ قَرِيشَ الْخَصُولِ أَبُو جَهْلٍ نَدِيرُ قَتْلِ الْمُصْطَفَى
 أَنْدَابُكُمْ عَلَى بَرَفَرِشِ خَوْفٍ بَكَدَارِكِي أَوْ دِرْجَانِ ثَارِي نَدَامِ عَيْلٍ سَتِ الْبُوكَرِ رَارِ فِيقِ خَوْفِكُنِي كَلَّا أَوْ مَوْتِ
 كُنْدٍ وَبَرَقَامِ خَوْفِ قَرَارِكِي وَدَرْجَتِ بَلْكَ عَلَى عِلْبَيْنِ نَفْسٍ تَوْعِيدُ بَدِّ حَضْرَتِ بَعِثَةِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَبَابَ
 امِيرِ الْبَابِ بِجَوَارِ أَعْلَامِ مُرْمُودٍ قَتْلِ خَوْفِ رَاضِي شَدِّ وَثُوبِهَا مَيَّ حَزَّتْ كَيْ شَبَّ كُنْتِي بَدَّ وَكُشَلِ أَحَدِي سَبِيحَةٍ
 مَيْسَرَتِ لَيْسَتْ بِسَبِيحَةِ تَعْبِيرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْبُوكَرِ تَوْجِدُ شَدِّ وَفَرْمُودِ رَاضِي مَيَّ شَوِي كَدَرِ

سفر همراه من باشی و کفایتش چنانکه مرا برای قتل طلب کند بخوان بر بی مثل تو متوجه باشی و شوی
 شوی که تو مرا بر این کار آماده ساختی و بدوستی بسبب انواع العذاب لام محبت رفاقت من از دست
 تو رسیده بود که عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مستلما با شتم و اقیامت آن غذا
 زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی نعلت دنیا مالک شوم جان و مال
 اولاد مستند مگر نه ای تو حضرت فرمود اگر زبان تو یا آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین و اطمینان
 ترا از من بمنزله سمع و بصیر و مثل نسبت بحسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
 که نسبت بمن همچنین است بلکه در جواب محبت زاریت فضل فوق این است هر که بر عهد خود در سخن
 شود و براه نکش نزد و زوال نعمت کسی که از دمی افضل باشد نخواهد او همراه است نظر کن در انوار
 آسمان پس دید که ملک آتشین بر سپاه آتشین سوارند و با و از بلند میگویند که ای نبی حکم کن یا غنیان
 بپادشاهان سنانیم همچنین من آواز میدهم پس علی غدا جهال نیراناک شد بد بر سید از دنیا و تمامی بجا و جوی
 و هر یکی میگویی که امر الهی بدخول عار محبت عجز از کفایت است بلکه خالص کردن خدایت از طیب است
 هر که بر عهد خود در سخن یا بد از رفاقت است در حیات و الا از قنار اطمینان در طبقات تیران باز فرمود ای
 علی تو بمنزله سمع و بصیر و اس و روح نسبت به بدن و محبت تو مانند آب سرد است نسبت تشنه بگر خسته
 جادو من بر کشن چون کفار خواهند حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هرگاه کفار بپایان
 بر نهند و آمدند از جهل بپایان زد که خسته را کشید بلکه بری حصاة بپارش کنی پس گاه می بیند که علی است
 ابو جهل گفت دیدید که محمد چگونه ویران یافته و خود نجات یافته حضرت امیر و صاحب شجاعت و فراست خود
 بر شمر و گفت که اگر از سل سبقت نمی شد شما را می کشتم و جناب خیمه صلی الله علیه و سلم با شما کمال
 رفو مدار اختیار کرده و الا زمین آسمان بجا و جبال ملک همه پلاک شما را میخواهند و منتظر امر
 آن سرور بودند قبول نفرمود و بعضی از شما توفیق ایمان رسد و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصة
 اگر شما معجز و ناظرین را و او همه در گیر که خدا باشد طبعی که بر وقوع والاتی دارد و البته الو کثر

بسمع و بصیر و اسرار روح ثابت نشد و مجدله که از آنکه این و هم روایت بن بابویه در مسکن اول گذشت
 و آن حدیث که در آخر عمر سرفراز بنیامین خدای تعالی علیه السلام بواسطه شهید گردید و ثوابت این در
 مقصود است بلکه از مطالع آن بوضوح می بخشد که تنها ابو بکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یار او
 یعنی فاروق و ذی النورین نیز این تبه داشته اند و بر نظر این مجربان خیار بود و او آشکار است که معمول مصنف
 آن که بزرگان عالم را می شناسد و مشایخ و صدوق فاق است و برسان برادر بزرگ مولف مانند او از
 اخبارین فرو کمال مامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرات غریب است مثلاً آنچه که
 اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَلِّمْ لِمَنْ سَلَّمَ هُمْ که در حدیث نبوی و سنی و زیام حضرت عباس
 و عقیل هم منطوق است بغیر آن اشعار کرده و گفته اند كَرَّ الْعَبَّاسُ وَالْعَقِيلُ غَرِيبٌ
 فِي هَذَا الْحَدِيثِ كَمَا اسْمَعُهُ لَا مِنْ مُحَمَّدٍ بِنِ عَمْرِو الْجَعْفَرِيِّ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَ حَبِيبُ
 كَلِّ الْعَجَبِ كَيْفَ حَضَرَ تَشْيِيعَ مُحَمَّدٍ بَصْنَعَهُ كَيْفَ نَزَّازَاتِ شَبِيبَةٍ بَصْنَعَتْ جَبَابَ طَرِيقِهِ هَذَا
 میفرمایند و سمع و بصیر و نواد و اسرار روح قدوه انبیاء و اجداد البعد است حفظ هم متصف اند بلکه معاد
 تکفیر و تفسیق آنها نمی کنند فاعلمه و یا اولی الا بصار یا محله هر چند بر حفظ ناموس نه خد و مناقب
 خانهای باشند بر حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان علیه السلام نمی نمایند لکن این
 نوره و ناصر حیده و لو که المجدلون **علاوه** بر کتب فی الجذات حدیث تفسیر و دیگر علوم نقلیه
 نیک میدانند که در باب انبیاء علیهم السلام و کسانی که در حکم شان بنده شد و در پی خوف که واقع نمی شود
 و در احادیث آبانده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار خباب بن عبد المطلب و ابی هریرة و ابی
 خویش فرموده که امی علی باید که ظاهرت و باطنت ملی باشد و الا تواز جمله منافقین خواهد بود و همچنین در کتب
 از خطابه که بجامه زهر اراشده و تعرض کردن عین بطول کلام بلکه تا ملائم بنیامین و ابی العباس
 و مقصود شارع تندیب تعلیم اصحاب و کسروک و نیز نفس است اگر در مخاطبه اخلاص این مردم
 باعث تنجید و تنخواه بود و خطاب صدیق که نیز شرط را در دل ادن محال تغریب است عجب نیست

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی لفظه است حال صدیقی بر روایات مقبوله مفسرین فیجاء احوال
 خلیفه اول با میده که مدته العمر بر چهل و هفت سرور عالم در خلا ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمان
 خود هم این خصلت بر اصول شیعه از دست نداد تا گفته است شمعصر بی خبر باشند از حال درون
 استغنی الله عما یفرون به بستر بد آنکه از حدیث تفسیر امام حسن مکتوبی علیه السلام فوائد عظیمه است
 آمد بعضی از آن که در البطل سحرکاری و شعبه بازی علمای طائفه پس بجای آید اعلام میرود نخستین آنکه
 خود خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامیر آلیم البکر صدیقی را همراه گرفته بود و باو مثل حضرت
 امیر از حجت گفته پس آنچرا اهل عصیت و عناد مثل قاضی نور الله شوسری احتمالات یکیکه تحفه در
 المؤمنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که البکر از منافقین بود در خلاف امر مقدس می در انظار راه
 ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از جرحش بد او را همراه گرفت تا کفار را دلالت کند و آمد
 مقرران به در کتاب کامل گفته که مذمت چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در با خود نه برد
 الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جاء الحق و زهق الباطل ان زهو کا و از آنجا
 که صاحب مع البیان در بیان بت غار بعد از آنکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و جمع
 بسو صدیق و کرده در تحقیق و تخیل این شمعان غفلت نموده است بتبعین تفسیر مذکور پوشیده نیست و هذه عبارته
 وقد ذکرنا شیعه فی تخصیص النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی هذه الآیه بالسکینه
 کلاما دارینا الاصابه عن جده احمی له لا ینسبنا ناسا شیعه انتمو کلاما لم یلفظ
 دوم آنکه حدیث تفسیر امام محمد در حدیث در نیکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود
 با البکر صدیق و از نیست به مقتضا اخبار خبر صادق و در مثل آن سرور بر اقل طلبی که در البطل
 مؤمنین فاضل باشد از کفار منافقین الذین اذ اخلاوا الی شیاطینهم قالوا اننا معکم انما نختص
 مستهزون و لهذا البو جهل شفی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند چهار و علامه نه اسکندر که هر که خبر محمد و
 او را شنیده به هم و همچنین هر که با البکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی بخیر تواند کرد که در سفر

اهل اتفاق و عداوت را همراه گیرند خاصه سفریکه مشتمل بر صنوف الغاب فتن و التوالام و محن باشد و حفظ
 جان و ناموس است و دشمنان نظر برات با طاهر می منظور از ان بود و صدور امری که حاجا از صحبت
 رفاقت اهل کفر وفاق منع میفرماید باستصحاب فقی یا کافر می باین خصوصیات که باره از ان با قوال
 علمی شان است نیز باعث تزلزل کایح حواس میشود پس عقلا و فکلا کمال و فاد خلاص امان و
 اسلام فضل الصديقین بمعرض ثبوت رسیده و تمسک در فسق و فجور او دعوی اعجاز سلمان یافته بودند
 باره باره گردید و احمد بن علی ذکا اما حکایت شرام المومنین و وجه مطهر رسول رب
 العالمین که سیر کنان جوی بود و فی مآیضک علیه الصببان و الحجابین فضلاء عن
 الفاضلین کیف لا و انکم من جنس طایف البعید او قسوا الحکم عند العاقلین هرگاه صواب
 موضوعه قوم در اولاد صلیبی حضرت آدم جنیان و خیل شوند خیاخچه علی شیخ المشایخ بران لالت در دست و
 انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل شکل حضرت ام کلثوم بنت ابیطالب علیه السلام برافا و
 باقر مجلسی بحج العلوم دخلی تمام باشد اگر در باره شتر عالیه صدقیه هم حضرت ملا این قسم روایات از انبان
 خویش برارد و بعد از عقل در اندیش نخواهد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ نیست اخبرنا علی بن حاتم
 قال حدثنا ابو عبد الله بن زایت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عرقه عن
 بن معاویه العجلي عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل نزل جوارا من الجنة
 اذ هم فريجهما احده بنیه و نزع الاخر الى الجن و قد باجمعا فها كان من الناس من جمال حسن
 خلقه فهو من الجوار و ما كان فيهم من سوء الخلق فمن ثبت الجار و انكر ان يكون اوجه بنیه من
 بنایه یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی جوار حبت فرستاد آدم علیه السلام و برابری از فرزندان
 خویش حق است و دیگر به جنبه بیست هر دو طفلان بر آوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل و است
 خلقه در نسل این امام از روایات جنیان الظاهر کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
 لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یادماند که من و چه در کتاب احادیث روایت کرده ام آنهمه را است

که در نسل آدم علیه السلام بت جان ابابره دخل نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکیه
بود باشند و بافت عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل نبی آدم بهم رسید پس درباره صدوق یا عقیقه
از حد مقرر که در عکوار حافظ نمی باشد چاره نتوان کرد و عجبتر آنکه زیاده از حد وایت در کتب اصول
ایشان بطریق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشهرنا الله تعالی نظام و لیست که باظهار حق
مذکور بدین از دشنام باد و خواهر در حق انبیاست اینهمه بر کند و باقرای ائمه و تقیه مجبوی میکنند و داد
بهتان میدهند لغو فایده من شر و نفی ستم بایم شکر خداست که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان را بر عیسی عطا و تبدل مثل ابر کفران جنبی در باره همیسه بودند و ربان و جده مطهره سید سلیم
لیکن علمای طائفه در حق نجاب که بدین مقرران تبدل جلد مطهر او با جلد و سگ صاحب کف قائلند
و کمال حسادین و بدینان و بخصوص نجاب فصیحی است که در آن مکرر دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بران طاهر مطهره حدود شمر در مجامع اصحاب جابر خواهد کرد و کجادی شیخ
المشایخ فی نوادر علیّه عن عبد الرحیم القصیر قال قال فی ابو جعفر علیه السلام اقام
قامنا لقد ردت الیه الحماز اخی یجلدھا الحد عجب است که درباره ام المؤمنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر آنکه بر عم امامیه بنیان گرفته و بر سر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بر اسون خواطر قوم مکرر و الله عز و جل و انتقام و آنچه قدما شیعه بر این
سطر هم المؤمنین صلوات الله علی زجها و علیها غبار کند و باقر او خاشاک بهتان عظیم فرور نخته اند
بهیچ سمانی را بعد غور قبضه انکس عبور بر آیتیکه در کند شب فقیه و تصدیق حنا قدس
در محکمت قرار بدین رنده جبار بزرگان نمی تواند بود کمالا بنحیف علی من طالع هفتاد و یک
سیمای روایات القتی و قد اوردتها للتصویر الملوحة فی الکتاب الکبیر عند الجلال
حرافات الحاکم شیعی علیه و با اینهمه مزید جاب طائفه بجایی رسیده که اگر احیاناً روایتی
و لو کانت غیر معتبره در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر سرشان حضرت صدیق دشته

باشد بجمال تکبر کردن می کشند و لغزه و او یلا و مصیبتا میزند و آنکه که اکنون بر بقدر اکابر
 اقرار دارند که حالیا بعد و دو تظہیر فیل و در شتر بل هر کس در من مقدس شریک این الوات که اشارتی بدان
 رفته آلوده کند کذب یا تفرانی است پس کذب تکفیر قد ما خود که عده وسطه اخذ دین ایمان از ایمه
 مزخوفین بیان باشند من حیث لا یسعون میکنند و هذا من عجایب قدرته بفراق الحب والنوی خالق
 الصبح ولکسا اما و هم اخبار عن الغیب ساخته کربلا و خروج خوار خیمه
 الی عیر ذلک مثل آنچه درباره شتر ام المومنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب هات و غریب خیالات
 چه اینهمه بر تقدیر واقعیت زبا مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر فرکر بلا و عبور بر بوم حور بیاد
 آورد چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه شیشه خاک طاف از روز عاشورا یا و فرمود و خبر کتابت
 این حد عازر که از ان واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان را سی امچو خدایض بر خوار و نامردم
 و در واقعات و فتها می یافتن که درین امت بهم رسید مطلع میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر حصول
 اما میباشند و نه جاکو هم خرق عادت طرفه آنکه سلمان با اینهمه حکایات و قصص که یکد و بار از زبان
 سید ابرار شنیده باشد در تمحید خویش نگذاشت برای التباس مردم باین که در و لصوص قطعیه نبویه
 بر است بلا فصل مضمونه تا کیدان و تصریحیات و اطاعت علویه علی کر الشهور و مراله هو بسامع علیه
 سیر رسید بلکه با عجز و خرق عادات زبا حیوانات خصوصاً افامی که به عا و کفار بود و از فروردین بخند
 از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاه می شنید یا نه نمود و حقیقه سر هم نه تراشید بلکه ترودی بهم رسانید
 حال آنکه ملوک ماسیه بخوبین جوهر می شنید که او فی تردد درباره حضرت امیر حوین است پس مع تصحیح بیدلش
 و آنچه در تمهید گذارشن یافت که منی لم یجد و انهم مناقب فاختصوا من تلقا انفسهم و الکائنات تعود و التفت
 عیان گردید و شل سفیده صبح صادق بیدار گشت که در ضعیف حدیث نقش یعنی در دل سلمان بر قوت
 ملکی نقش میکرد که چنین باید که هرگز از رناتقص و نهافت حسابی نبوده اند و التفتی باین نکته و الا
 قابل یاد شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملائک باشد و قس علی هذا و او ذمین

المفسد الاغنى اما واقع در آن و همه سحرى سكان بستان نيز از اين ملامى تپك
 محبت عجب افزايد و هنوز بل خبرت را ميريد كه برامى دفع شر و زان از قومی كه چندان حقوق شان نپذيرد خود
 نداشت اين همه عجز و خرق عادت بر دوى كار آورده و در قشكه اهل بيت امجاد از دست مصون و تعليل در انواع
 مصائب خزان مبتلا شدند كامر غير مرقه سكان بستان خود را بنگاشت تا دمار از رز و گار مخا نصير بود و ببار بر مى
 آوردند طرفه تر آنكه چون جناب سیده النساء خواست كه در اين وان دعا بدبر الشان كنند ملك شان از جناب
 منتقم حقيقى سالت نمايد چنانچه ديوارهاى عمارات مدينه از اساسها خولش جدا شد و قريب بود كه مشور قياست و
 زلزله ساعت خلفاء و عوان الضار شان بر پاشد و يكون الناس كالفراش المبثوث و
 تكون الجبال كالعهن المنفوش بين بزرگ يعنى سلمان فارى انجناب باحاج تمام و فراح مالا كلام باز
 داشت و سر سرتى خلفا بعنوان عجب بكار برده و ادا نصبت او كفاى تاليفات كه ما م
 الا عظم الطوبى والباقر المجلى واللفظ والرواية للادول فى اختيار الرجال عن ابي عبد الله
 عليه السلام عن سلمان الفارسي انه لما استخرج اهل المؤمنين عليه السلام من منزلة
 خرجت فاطمة فظا لجت فقالت خلوا عن ابن عمي فوالذي بعث محمدا بالبحر لان لم
 تخلوا عنه لا نشرن راسي ولا ضعن قميص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 على راسي فما ناقة صلح باكرم على الله من ولدي قال سلمان فرأيت والله اسما
 جبار المسجود تقلع من اسفلها حدة لو ادر حل زيف من تحتها لنفذا فدنونا
 وقلت يا سنان ومولا ان الله تبارك وتعالى بعث اباك رحمة فالانك في نعمته فرجعت
 لخطا من سطره الغبرة من اسفلها فدخلت في خياشمتها ليكن بر اصول حضرت
 كه جناب امير برا تسليش عيان خود بسيار از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهرى نمود
 چنانچه روزى موالى آن جناب بذروه عرض سايندند كه يا ائمه عجا كه بر مركب انبشنى و عمارايسر همراه
 رفتى و بعد سير ما دنيا و نظاره عجائب صناع ارض و سما مثل سيد انبيا صلى الله عليه وآله وسلم در كنيد و

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج بجمع غل در حال دیوسف و لصال یسوی حضرت فرمود که این پنج
برای تعب و ضرر دلوای خرد می است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش یا بروت
معاویہ برکنم بجز در این رشاد فیض نیاید دست کوتاه را دراز فرمود و مو معلویہ با صحابہ پنج دوازده سال
صادق خبر دادند که در میان دوز معاویہ در شام از تخت سلطنت بر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء العالم از بحار موجود است و نیز خبا بظهور العجایب سعد بن العزیز یک گاه بر
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسان انواع معجزه مابرو می کارا و در وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید النسوحان مانند جنین حم در پرده نشاند و مثل خاشاک گر ختیه در خانه جا
گزیند کافی حق البیقین و بجهت المباح و غیر مباح من الکتاب المعبره اینمده شکوه و شکایت از سلمان و صاحبیه
بجای نشین نخواهد بود بلکه آنچه از تهاصد دریافت بر اصول موضوعه متشیعین عین کمال خواهد بود کمال اخفی
تفصیل قصه مجوسی بد خدا که فاروق اعظم را کشت و جالبه میگردد سرتی او خرق علوت نمود و بروت
اکابر اصحاب امیر مثل فضل بن شاذان و غیره که نزد سبک از علما شیعه بصحت رسیده و متاکامل بجا
بعد نقل آن اعتقاد می بصحتش ندارد بلکه در صور خیالی او چنان مترکز است که عمر نگذشت که مردم او را
بکشتند و گفت نباید که غلامی مادر محض خون من قتل کند پس فرمود تا او را ازاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد و ابولولو فیروز نام بجهت مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المومنین
ترد می نمود مغیره خبری بوی نهاد هر روز در دایانک رسید او به نیم دنیا کردند آنهم میداد پس چهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد و نوبت با شاره عمر بنیج دانگ رسید فیروز سرانگ زد و در بن اشارت می کشید عمر
رفت و گفت با خلیفه ترا عجب آید که علی را ذو الفقار است من از برای تو بهتر از ذو الفقار شمشیر سازم
لیکن شمشیر طکیه مراد خدمت تو حاجی مانعی نباشد عمر از فیروز گفت خنجر انومی طلبید و آهنی چید بدست
آورد هر روز خنجر نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد و روزی بر دست
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و نزدیک قابله آن سوزا

کرده بود و هیچ آهنگی در آنجا فرو نگذاشته که بخودی دیگری نتوانست برآوردن چون شمشیر بدست عمر داد
 خواست که از خلاف بیرون کشد نتوانست فیروز گفت بمن بده چون با و داد آن منج از آنجا بر کشید و بخواتی
 خویش کسی نماند شمشیر شکستند و هم آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی رفتی برو خانه
 نشسته بود از آنجا برخاست بجای دیگر نشست چون مردم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
 اینجا نشسته ام هیچکس نماند ام همان شب لو لور ابرو دل نشانده و گفت که آنجا دلدل بزرگین فرود آید
 فرود آئی و زنی بخواجهی ز نامته اهل قمر با و داد که بخود وصول و زنی را بقصد نکاح و بی همسره جوان سال
 تمام شد و مردم بطلب او در آن شهر رسیدند او کسیر آورده بود پس بخیل مقصود باز گردیدند این
 روایات که سرسری کفار و شیعه جعل زنده و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بشمارست از آنجمله
 ابو ذر که جوان و از مدینه بزبدۀ خراج گردیدند و می کرد که احدی متابعت او بیرون نرود و
 نگذشت با بیری با فرزندان اصحاب خویش سرازین حکم بچید و دست از این تقیبه برداشت همراه او رفت
 وقت و انواع عاطفت نمود و شائب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما ساس حکم
 یهود و تبدیل سواط با فاعی این لالت بر کمال صبر و شجاعت و خیر و بیار غریبت
 و لیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انصبا
 مرتضوی از وی در بنیاد چنانچه گذشت منافق مدلول این قصه است کمال انصافی علی مرتضی قاری هم
 فی باب خلافت الراشدین از خاتمه قصه فاعی صریح میتوان یافت که وضعین با خبر خوشامد و جدت منافق
 و بنوعی توقع تقریب حکیم و بدین حکم انی سیکر و چیزی می گیرم لحوظ نبوده چه بدالت حدیث او علم ابو ذر
 قلی سلمان لقتله و لقد اخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینهما فمما
 ظنک یسائر النحاة و حق معلوم میشود که سلمان با بود و عقد موافقت بستند چون آن وقت
 ایمانی از ابو ذر مقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان در بزرگ و البته هم مسلوم خواهد بود
 و الا یزیم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص موافقت این سه کس البته ملاحظه مرجع و روا بطوریه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق در میان باشد لقوله تعالى وما يظنون من الهوى ان ههنا
 ونحو یوحی چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
 که این محدث موافقات از اتفاقیات و خبراتی باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تاخت آفری ملائکه
 مقربین از آفتاب هم مشهور تر باشد که باید علی ضامه قصه الانعامی نصاف کنند که طاهر الصانع
 به می خصوصاً مناقب حضرت علی رضی که روایات معراج سید نبیا تعلق در کجا باقی می ماند مع
 عامل علی بسبب ملاحظه حکایت فاعی بکمال پشیمانی دست در گریبان میشود که بعد از ترقی و بینش
 قوت و شوکت اصحاب سید المرسلین میویدیدین کجا طاعتی بر بختن خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
 علی من نظرالی روایات سلام سلمان بن مزید اخلاصه کمال یابنده کاش صنصین این داستان تصریح
 می کردند که او در مکه بایان شرف شد و از مثال و اقران خویش گوی سنی ربود و این به نوازش
 از دست کفار خویش برداشت از دست یهود تا حق افتد بالاستیعاب ادا می شد و کلام از نشاء و نشاء
 بیست افتاد اما حدیث نزول **فشیتم و کالمه او با سلمان** این تصریح
 علمای امامیه که این مر از فضائل محمد مصطفی بن حبیب سیده النساء حضرت سید المرسلین کما فی التفسیر
 و قد رو اکابرهم عن الصادق علیه السلام من خصایض حجج الله تعالی و غیر هم مذاب من عوی است
 او خاصه الشی با وجه فیه و لا وجه فی غیره و جمیع از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر مثال بن خرابها
 متنبه شدند روایتی دیگر از انبان زبیل خویش بر آورده که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام
 و روضا امت خود بدو می آمخت و بجهت که این روایت نیز دعوی کالمه ملائکه است با سلمان از بیج
 چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل اسلمائک از محمد بن افسر قال الصادق عن ذلک
 و قبل له من کماله فقال لا رسول الله و امیر المؤمنین و انما صار محمد نادون علیه
 من کماله لانه لا نهما کانا یحذرنه کما لا یحتمل غیره من محذور بکلمه الله و مکتوبه
 و لیکن بر بعضی از هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف دلایل حادیثی است که در تفسیر شیعه

بخارا لایق قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زد و قصه امر و نبی سلمان با حضرت
 قاضی الارواح خود قبل ازین در مناقب او سمع کرده و از اصح الکتاب امامیه نیز همین معنی از حضرات
 معصومین بنص ظاهر ظهور کرده است حیث روایت فیما بین المحدث هو الذي يرسل الملك
 فيكلمه و يسمع الصوت ولا يرى الصوة انتهى اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوة
 و التناقضات علاوه در بار اسامی امامت از گروه مخلصین بمان که بوقت معهود حاضر نشدند و در
 بهر سائید بر جیدین و اربابین رموز خصاص شنیدنی مقدار که اخلاص کامل در سنج اعتقاد و اهل این
 مفصل معلوم شد و بطریق پیوست که او دو فاد اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت بعد از
 انظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض از ان اهل بدو نشد و از اهل
 در بیج نباید کرد و خیا نچه روایات بکار بران شده حدل است و مویده مزید و فاد اخلاص مقدمه و آنکه مثل او درین
 باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که از ان موضوع می مانجد که معاصر او مانند خلیفه ثالث در
 اطاعت و انقیاد و تصواتی شریک و همی او نمی پنداشند و در باره او خیال معقد بودند که او اطاعت
 خباب میر خندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه ملاطاف هر قومی جامع را اعتقاد آن است که
 این علم سوار و رموز مخصوص سلمان بود و در غیره من الاصحاح الکرام و حضرت امیر علیه السلام در بابین
 اختصاص استیا نخرشیده بود و دیگری باین معنی صلا حتمی نداشت و ازینجا است که در حدث آمده که
 اگر بود اطلاق برانی الضمیر سلمان یافتی بلا محلت و اقل کردی با دعا خیر حق کشنده او نمود و خیا نچه
 از رساله فارسیه اعیان میگردد و ازین عقلا ات هویدا که هنوز این همه کار امامیه بر جا و است ایما
 بدی طماعی است بهم نداده که بقیض این عقدا ت لالت دارد و بر یکی از بسیار و اندکی از بشمار انفا
 می نامد که فاضل شیر آباد در منبع المقال از البصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا سلمان لو عرض عليك على مقدار لكفر
 نام مقدار لو عرض عليك على سلمان لكفر بس و فیکه حال هر دو بزرگ مساوی است و بیایه این

علم اسرار و رموز امانت حضرات امیه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقابله شد و در کتب
 احدی از علما و اخوت حضرت خضدای سلمات اشته باشد و در باره مقدار هم لفظ محدث بر این و در و شود
 حضرات تشیعین معتقدان باشند و اولی فلسف حایا بنحیال اقم ثم بر و ابیات اثنا عشریه که در باره
 مقبولین کسان قبل ازین گذشت در آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از حدیث بود که در
 رساله در تحقیق آن تفصیل نوشته و مراد و معنی قرار داده و لیکن محدثین روایه متعلقین بعلمت
 و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافت و تا زمانه دراز کشید عبارت قدیم
 و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحدیث از طرف خود افزوده پس درین صورت هم خضدای علما
 محظوظ می ماند و هم احادیث حدیث این بزرگان که ذکر فی الصدور محال خویش بعنوان سیاسته نشین
 و حاجتی تا ویلاست خیفه و مقولات لا طاعه صنعیه نمی افتد تنها این مخالطات و عسرات و جهل و محال
 حدیث هیچ مقال مانند آن پلا می نمی آید و شیاع او را پیش نایده بلکه این سقراط و زلات تغافل
 و موال از مقتدا فحول عنی البوالهاسم موسو ملقب علم الهدی نیز صد و یاقه بنامه جمال ستر اباد و در کتاب
 مذکور میفرماید و اعلم ان السیدک المرحوم ذکر فی بعض فوائده الجواب عن الحدیث المتضمن ان
 ابا ذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله و هذه صوره لفظ الجواب بالله التوفیق ان
 هذا الخبر اذا کان من اخبار الاحاد التي لا توجب علما ولا تثلب صدرا و کان له ظاهر
 میافیه المعلوم المقطوع تا و لنا ظاهره علی ما یطابق الحق و یوافق ان کان ذلك سهلا و فی
 نسخه لذلك سبیل و الا فالواجب طرحه و ابطاله و اذا کان من المعلوم انه لا یحتل
 سلامه سر بر کل واحد من سلمان و ابی ذر و بقاء صدر کل واحد صاحبیه و احدهما
 ما کان من المدعیان فی الذنب و لا منافقین فلا یخوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
 الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
 علی سبیل الاستیصال لدمه و من اجور ما قیل فی تاویل ان الهاء فی قوله لقتله

راجعه الی المطالع لا الی المطالع علیه کانه اراد انہ اذا اطلع علی ما فی قلبه وعلیم موافقه
 باطنه بظاہره وشدت اخلاصه له وشدت خلطه به وشدت محبت له وشدت مودت به و
 نصرت به فقله ذلك لظن الود بمعنی انہ کاد یقتله کما یقولون فی من یهوی غیره وشدت
 محبت له انہ قد قله حبه واتفق نفسه وماجری محری هذا الالفاظ ویکون
 فائدة هذا الخبر حسن الشیء من النبی صلی الله علیه وواله وسلم علی الرجلین وانه اخا
 بینهما وباطنهما کظاهرهما وشرهما فی النقاء والصفاء کما لا ینتہما لانتہی قد
 فی ذلک بلفظه فقیر ابدال استقامت مولفات سید مریم خیال منمن شد که این افاد و غریب غایب
 کتاب را فراموش و غرض اقل اندر دست که صاحب منہج المقال می فرماید که چون حق العباد اول
 تخص قول علم الهدی می پردازد تا یا بحدت گذاری او خود را متوجه بسیار دین کند لکن مختص نیست
 که اگر حد مذکور از اخبار صحیحہ حادث مخوف تقریب نیست ظاهرش منافی خبر نیست که قطعاً یقیناً معلوم
 می آید این تا ویش خواهیم کرد یعنی که مخالفت باقی ماند اگر ای سبوی بل مفتوح باشد و اسناد الا ابطال ان
 واجب بود و چون خلص صفای هر دو بزرگ بر سر معلوم و اینهم از احادیث اضمح می شود که این هر دو کس در سلام
 و علی نداشته اند ایمان ایشان بدرجه کامل رسیده هر دو از اتفاق ضعف ایمان منز و پاک بوده اند پس با وجود
 امر معلوم عقاید نمی توان کرد که حضرت یحیی صلی الله علیه و آله و سلم گواهی بد باینکه اگر هر یکی بر کنون خاطر دیگری
 واقف گردد خوش سبیل استحال بر دو سبب لا محاله تا ویلی باید کرد و تیر از تیر و یلالت است که ضمیمه این
 با بود بر گرداننده سلمان فاعل قتل همان علم که از علم مفهوم شده قرار دهند یعنی اگر بود بر ضمیر سلمان که محبت
 سودت و اخلاص موافقت باطن بطا بر است و حق شود این علم محبت بود را در محبت سلمان هلاک نماید چنانچه
 در باب عشاق می گویند که محبت فلان فلانی را کشته است مقصود سبوز این کلام اظهار مواخا و ضلالت
 فیما بین ایشان است تا معلوم شود که ظاهر ایشان مثل باطن ایشان است منہج المقال بعد ذکر توجیه
 مذکور گفته که درین کلام تامل کن اینهمی حال سخافت این توجیه که او بر این تسبیح غنا کسب ناکفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی حمل نمکند بر چند بحث التماس می رود نخستین آنکه از اجلاسی
 بدیهی است که بیان معنی کلام او آنکه از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد یعنی می باید که سیاق و سباق آن
 تحمل بود و الفاظ و غیره که در آن سرود شود و هر که مخالف افتد چه جایان حدیث خاتم المرسلین که بجماع حکم
 اختصاص یافته عجب از شریف ثانی می که در مسلک اول حال تبحر و کثرت علوم او و بیرویات امامیه که
 چنان در سخن ساز متوجه شد که او را از الفاظ حدیث که در هم خبری مانند طالع جبار الفوار و دیگر اقصای
 علمای کبار امامیه قدما و حدیثا بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرت امامیه
 علیه السلام مرویست بن جمله هم واقع است و لقد اخار سوال الله صلى الله عليه وآله وسلم عنها فانطلق
 بسائر الخلق فان کلام نص است و نیکه ما و ل شریف متشعشع که آنرا اجد و حسن فراد و خطی از صحیحین
 چه جای اجد و حسن بود نشنید که این بیت طاهرین بر رویا محمد بن ایشان فرمودند که اگر ابوذر و توفیر بکنون
 سلمان باید فی الفوار را بکشد و حال آنکه عقد مواخا با هم که حاصل بود و پس از طبقات خلایق که محبت و مودت
 ندارند چه شد و شریف نص می گوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بکنون سلمان وقف شود
 محبت مودت خود و دلش باید که نشسته محبت و کرد و فاعبر و یا ابوالی لا ابصار الاضاف باید کرد که برین
 تقدیر خاتمه مژد و چگونه مرطوب خواهد شد آنست حال خوش فهمی طائفه که معاذ الله خبا سید الخاضعین
 و تعلیم و تلقین ایشان سعی وافر و کوشش طبع فرموده تا با علمای دیگر چه رسد این همه یک نظر بار می بینم
 بخبال شیعیه او نگذاشت که کلام سبیل که شریف نص می بخویش تمام نموده چنانکه دستی در کتاب که حقیقه ششمین
 خاتمه است چه صد سواش نیست که بخت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخا کرونی میان سلمان
 و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بکنون خط سلمان بکشت او را پس معلوم شد که معنی فاطنک بسائر الخلق
 در حدیث هم معنی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیسند اول قاروره کست چه
 اقطع نظر اردو احادیث که از تواتر لفظی و معنوی هم در گذشته الفاظ مستحق زبان می آرد و خیال میکند که
 این تشبیحات بجا می آید چنانچه متبعین در روغری غرض نیست فاعبر و یا ابوالی لا ابصار دوم آنکه بقول مور

رساله در مواضع بسیار بدارک علما قمر یافته که احادیث مراد حدیث را تفسیر میکند و در روایات دیگر کما
اشترنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکتوبات قلب سلمان افاض شود و حاضر در حق کشنده او کند و اینهم است
و مضاد این توجیه تاویل است اول دلیل بطلان آن است پس شریف ثنائینی در دعوی وجود حدیث احسنت
این تاویل و توجیه باطل کرده بعد اولی و مره بعد آخری در هیچ خطایا بحثی نگرفتار شده که اولیای می و را
امید صول کلمات یافته مانده شهر شریف یکیم موج و گردابی چنین بایل که کجا و حال و بسکسان
ساحلها به سوسم آنکه نصیحت مذکور چنانچه از مشاهد این مور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در باره تکفیر مقدار و سلمان با هم گرد بر تقدیر اطلاع احدیها علی مانی قلب الی خرد در هیچ المقال غیر آن
مروست و قد مر من قبل نیز تجايل نموده و کول عوام درخواستی زیرا که لفظ توجیه و یا وجود
سخا فته بلکه مخالفتهای ایامه که دست می رلفظ لفظه باشد نه در لفظ لکفر و سب است که احوال علمایان فی
قلب لفظ لفظه و لکفر باعتبار لفظ معنوی شامل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیث مرعش و دیگر را آخر
باعتبار معانی باشد باعتبار لفظی آخر علما امامیه علی ما لفظت به ستم چنانچه سلمان ابوذر را
اصحا و کمال و لیا سید مجتهد و انیر پس معلوم نیست که شریف مرتضی در حدیث بر که اتم تاویل رسول
کار خواهد بست خدا یا مگر احباب محققین شریف ثنائینی گویند که مراد از تکفیر احدیها یعنی سلمان
یا مقدار حدیث منجم المقال نیز همان است که شریف مرتضی تفسیر آن کرده یعنی مقدار علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکتوبات خاطر من مقدار عرض کرده آید مقدار کافر شود یعنی چنانی رحمت و اخلاط و شهاب
گردد که ویرا رخا و رسول حدیث و قرآن امامت سید به کاری با نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شهر اگر خود نصیحت از بر خوئی ۵ جواش فقه الف با ندانی چهار هم آنکه کضعف
ابوذر و سلمان که مدلول روایات ماسیه است قبل ازین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر
نصیحت عجز نموده من بید و یقین من العجمی الضلالی بحسب آنکه اگر قول ثنائینی را در باره صحاب
کنیم نصیر است که او را مقهور مغربی بجهنم رسد چنانچه دشمنان عالم ظاهر است نمودن آن بقدر کتابت

ارم تا طلبه علوم دینی تفصیل با از ان اجمال سنباط نمایند و آن نیست که اکثر روایا تنبیه در باره
 مطاعن و مثالب خلفای راشدین تکلیف بامیه کر میکنند اگر از احادیث و ظاهر معنی آن مخالفت است
 چیزی که قطع است پس و این ضرور خواهد بود و بعنوانیک مخالفت واقع از میان بر خیزد و الا
 و الطال آن ارجح باشد چه با قطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
 که اصحاب کبار از مهاجرین انصار خصوصاً خلفای راشدین اهل نفاق نبودند و علی در اسلام نشاند
 پس محال است که یکی مردگیری را دشمن آورد و قد قال الله تعالی فیهم رجاء مکتبهم و غضب حق علی
 ابی طالب بنایند و خلاف اخبار الهی و کفر الیکم الکفر و الفسق و العصیاء بعمل از بد و باید از فاطمی و از بد
 پس از روایات اجمالی فرود باید آورد که با سید گری مخالفت نماید خباخچه شرح حدیث اهل سنت و ستم
 تکلیف الشیاء میکنند و غالباً نظر با مثال بن ابحاث صاحب منہج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرصی
 گفته قد بر فی ذلک شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افاده شریف مرصی در باره کسانی است
 بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز بر باطن این اوراق
 مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول روایات امامیه بر صور خیالی الشیاء در باره خلفا ثلثه تفسیق الوجود
 و مانند است خباخچه سابقاً افکار گذشت مع ذلک و مسلک ادا صحت شده در این اوراق نیز نقد ضرور
 بر زبان قلم حواله شده که مناقب خلفا راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه از قبول آن بد لایست
 و نقلی جاریه نیست اگر بنظر انصاف و قرآن مجید اندک غرور و تامل بکار بند آیات بنیات بسیار خواهند یافت
 که اصل هر شیعه بر می نوازند و در خشک الشیاء باقی نمی گذارد کلمات الدیه الاشارة این حرف
 بتقریر مرصی منطبق بود و ما و نیز در انصاف و شمی داده اند خباخچه و کیا شریف کتاب لوزر جلد و از این ذکر
 بر و آن پرداخته اند تیرا که بنحصر قال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر مقدار غرور قدما مثل تجربه مرصی و در عنوان
 شود و آن که بعد از مطلع علیه که علم است قتل کند و هم که گفتن قلیب این را بکشید یعنی در محال ضیق لم اندازد
 اول از ان محل گفته که مستلزم تکرار آن نیست و لفظ قتل بی محل چه مطلع قلیب غیر خواهد بود و دیگر عالم

و ثانی را از آن محل قرار داده که اتفاق سلمان لازم می آید و سوال سایل عمو میکند زیرا که ظاهرش از خوت ابوذر
 بود و باطنش کلفت و مضر و نه اصل بنفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات جمعیت
 مہملات شریعت متصرف بسیار و بعضی از آن بنیاد این تسویات نیز بر می نوازند و اما معاشرین
 کمتر بر این بعضی از آنها مقتضای ناعاقبت اندیشی خبان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
 ابوذر حال طلب سلمان گاه شود یعنی یا گوید که طلاق و فلان بنفاق اند و بهره از دین ملت اند بلا مہلت سلمان
 را بکشد انتهی درین صورت باید که اہل تبر او تمامی علمای شیعہ کہ اتفاق و کفر اصحاب بنو خصوصاً
 انصاف ملازمین آن جناب سخن تمیہ خویش گردانیده اند بکلم این احادیث کشتنی باشند و ماول بکفر خویش
 فتویٰ بد و خون خود را بد نماید پست بر آنکه وجود یہ امامیہ از مثال این احادیث بد کا خویش را بنیات
 رسانیده اند چنانچه اخیراً نام در رسالہ کہ در سنہ یکہزار و دصد و چہل و پنج ہجری تبانیہ صوفیہ نوشتہ
 و انکار مشطلم الد کہ کہ ہیکل از متحرکین ساکنین مسلک نیست باطل نمودہ اشارتی بدان کردہ و بنا بر الحاح
 بعضی از عمائد تنعنا اللطول بقائہ دفع تعطش بعضی از سہلہ صوفیہ قدس سرار ہم بر دیات قوم تکمیلش نمودہ
 نمودہ کہ با نمودہ کہ با وصف قلت او ارق شعلہ مناقب این حضرات است کہ مزیدی بران تصور نباشد یعنی
 قاضی در مجالس مصائب سیلی کا بر خود گواہی می دہد کہ مرتبہ ایشان نامالی ذوات عالی انہما را امیہ است
 و شیعہ حقیقی بی اختیار تصوف از محالات ہم محتوی عبارات شیخ بہائی در کلمات شان آنکہ بہر
 طریقت بر اصول الی الحق و کشف سکہ وحدت وجود از ضروریات و ہم منظومی تر و اولیائست کہ اولہ
 ملا مجلسی در جرح و بازی صوفیہ بچوای طلب طاہر قہری زیب قہم ساختہ و ہم محیط بر تصوف خواجہ خواجگان شیعہ
 کلمات اوست کہ در رسالہ اوصاف تبانیہ صوفیہ صد و بافتہ و ہم حادی بر در مخرجات ملاطاف
 قہمی و اتباع و شیاع اوست کہ در بارہ تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفہو گشتہ و ہم شامل بر رسالہ
 اکثری کہ متشیعین نامہای شان بکمال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان بر تصحیح عقاید اعمال
 خویش بجان دل می خزند و ہم متضمن بر آنست کہ منتہائی مراد و ت مومن جالبی در تالیف شہاب

ثنابت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دایره تصوف و لعن و اوعامی کاذب که زنجبار صوفی
 بنودند بلکه فقط سید حسن بصوفیه باشند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی پندارند
 تا کارگاه مذاهب صوفیه که جاسی مذکور در آخر اختیاران نموده و نشود نامی و نیوی می برد بال
 ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین را اینست حق نامطیع است بوصول این مقولات کاذبه برهم
 نگرد و داخل جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که نوم و قلیظه آنها نزد او برنگرد
 و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقه نباشد لغت و عباد و دعو و خوشتر آنها همراه یزید و شمر و عبید الله
 با برادر و ابات اردبیلی و در بایچه ذوالفقار از دعای باطله و غدر است که بدتر از گناه توان شمر
 و از نجاست که بوجوه عدیده و نفوذ سیده که **تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ** عبارت از است تمامی
 خرافاتش فقط بجمع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بر روی نقشبته الی غیر ذلک المباحث
 لیکن چون در اقل محل این قال و مقال نیست برادر این فضول از باب فضول دانسته بر رساله مذکوره الحاله
 نمودم و بجان فقیر خبان مژگز است که بواسطه بعضی از سرآمد صوفیه و هم بعضی از عمایذ اگر حضرت
 خا سأل عبا که هم مذاهب شیعی دارند و هم بنابر تصوف بلا خطه آن علی اخیر فی بعض الثقات خیلی خورد
 میباشد حضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشند پس ضرورت شد بدینم باقی مانده لهند با بر
 بر صل سخن میروم و بگویم که فاضل زرداری و ملا باقر مجلسی صفهانی چاره کار چنین نمیدانند که تسوئل
 و تاویل ای دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین نقلی کلامه ملائک سلمان
 وارده شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن سلمان میگفت و انکار کلام و سخن بانی فرشته
 با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و درین تاویل خود از کلام این
 بزرگان که بلفظ اللهم و لفظا مکان آورده اند کمالاً انجفی علی من طالع البها و حیات القلوب غیر عباد واضح
 پیدا است هرگز این سخن ساد و این ابیات تمثیلی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه و ریه
 و قد قلعه من علی شیخ فیا سبوح تسنن بجا الیه باقی است چون جناب حضرت امیه امجد و غلاماناف الحافین

بجای خویش ملایب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
 مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بداعیان مخالفت امیر علیه السلام
 کینه گذار سینه کار می‌شوند و بسودار البوار می‌روند آسفی کسی از کثرین ضلالت بر روح بر فتوح ملا مجلسی نشان
 با نجات او کیا ایشان عرض نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب مرتبه کمتر است از آنکه بواسطه
 با و مکالمه فرماید پس بیک از انبیا که غالباً کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم که غالباً کلام مقدس بواسطه فرشته گوش می فرمود فضل باشند و لا یقول عاقل مع ذلک ان
 حضرت امیر با خصوص جناب میر ابو اسطخیر بیل امین پیام و سلام حضرت العابدین عیان باشد
 الهی با ایشان فایز گردود و هم بواسطه فرشته محادث و مکالمت سرانجام باید پس ختم نبوت بحاج راه
 داشته باشد مع ان لا اله الا الله من حیثه فضل من النبوة حکام و از انشال این مقامات عاقل گوید
 می تواند فهمید که عبد الله بن سبار اس و یسین یهود شقی و اتباع و شیاع از ارباب سمعه و ریاض
 عقاید کار خود را حکم کرده اند و بنیاد ضلال تبلیغ العنوانی موسس و مشید نموده که مقلدین ایشان
 هرگز بکشف حقیقت نمی توانند بدو الا من فقه الله تعالی مثل الهارونی که مایلوح من و سیاحه تبت
 الطوسی مکر شنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی چشم خود دید که سفیده صبح دین محمد
 از شرق خلافت خلفای راشدین سیده و آدان فتوح و دولت شرق اسلام از هر طرف فرارسید
 طایب سادات سلاطین عالم از گیم سخته و عمارات خواقین عجم فرو رختند انواع مکاید جیل
 برای شکست اسلام و فتح کفار لیام برانگیخت و سود بران مترتب شد آخرا باراده فتنه انگیزی
 چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف آن کرده در لباس اسلام درآمد و از مذہب یهود بحسب هر توبه نصوح
 اختیار نمود باز مولات مرصو ظاهر کرد و داد غل و دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
 در باره بوشع و صی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدد نمود و اول کسی که
 قول نصریت نامت بلا فضل آن جناب زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی مخانه خراب است که

و نیز اول سیکه رسم تبرادر عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعموان انصارشان کمالی تو را
 نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است مخالفین حضرت امیر کافرانند و بهر از ایشان ندانند
 همین ملعون ابدا و مردود است و ازینجا است که بر این سینه بی دم و دایران کثاف عالم شهرت تمام یافته
 که نه بر نفس با خود ازیهود تقی است فاضل ستر اباد تبا سنی سلاف خود کمال سرور و نسیب و لطیف
 خاطر این همه مطالب در کتاب خودش یعنی منبع المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و مکتباده پیش
 در تحریر آن مبارک نماید فانظر الی عبارته و اشارته الکشی ذکر بعض اهل
 العلم ان عبد الله بن سبا كان يهوديا فاسلم و اعلينا و كان يقول وهو على يهوديه
 في يوشع وصي موسى بالغلو فقال في اسلامه بعد و قال رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم في علي مثل ذلك فكان اول من شجر بالقول بفضل مامنه علي عليه
 السلام و اظهر البراءة من أعدائه و كاشف محالفيه و كفرهم فمن ههنا قال من
 خلف الشيعة اصل التشيع و الرض مأخوذ من اليهودية انتهى كلامه جراه
 عنها و عكافا المسلم في يوم التكاثر فانه قد افاد و احاد اما ادعائي
 تعلق علم سلمان باسم اعظم سبب انهم اقراي عظيم است برافع شان سلمان چه مامنه و
 نخواهد شد وجه مناقب و خصائص مع که از دستهای مدعیین مزید و لا بد خواهد رفت کتب ایشان بوجود
 روایای ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص حضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث و دلالت بر آن
 دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست فند بر قطع نظر ازین سوره حدیثی دیگر بر نقیض دعوی مکرر باید شنید
 جناب امیر را بر ابعث طلب کردند و حقوق و را غصب نمودند و آخر بنا بر این ضرورت غنا شد و دست بهت
 در از فرمود و بطلب سلمان میگردد که ملاحظه استن اسم اعظم چرا دست مخالفین خود را دلیل کرده بیک
 گروه پیش نمیتواند که نار و بود خلافت را بر هم زند و فاصبین ظالمین را بر سو کند انتهی شخص ما فی الحجام
 و غیره من الاسفار و اوضح شد که اگر اسم اعظم را بعد از این حفظ ناموس و ملت حجت خصوصا

جناب سیدة النساء حضرت علی مرتضیٰ سبطت خلفا را باقی نمی گذارند و معجزه با ظاهر میکرد
 بار خدا یا مگر گویند که سلمان فارسی اسم اعظم بعد از این ساخته و مخالفت مرتضیٰ حاصل شد چنانچه برادر صغیر
 ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول هجرت از مدینه قوت یان بدست آمد کما
 و برنجیدش فائده دیگر که پنج و بنیاد هر قوم را می کنند ترتیب یافت که اگر حدیث طولی الذیل و
 را که در احادیث سابقه دارد گردم اصلی می بود پس بعد از سلمان بجهت لقیه امیر و عدم شناخت
 با خلیفه اول محال می نمود و زیرا که حدیث مشارالیه برخلاف قواعد شریعت و غرود و ریت
 عقلا و لالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
 و در هر ستم نباید کشید و قد تقران الالبیت البصره یا فی البیت و قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
 الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انبساط و سهل عقلی و نفی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستا
 طائفه شل ملاطافه قوی غیر او کما یظهر من سالتی گویند که بنا بر ستم اسم اعظم حدیث او علم بود باقی قلب
 سلمان لقیه وارد شده و منبج کمتر بل خلافت جبرائیل که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
 باعث گشتن این بزرگ عدم المثال که خود جناب رسول متعال عنه موافق شریک ابو ذر غفاری است
 و مراعات حق او را بدمه ابو ذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و آنچه آمده که ابو ذر بر علوم مرتضی
 که بر اعتقاد شیعه باعث افتخار شکم مبارکش گردیده کار و می شیخ المشایخ فی علل و هذه عبارۃ
 الْحَدِيثُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا كَرِّ بَطْنِي فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِمَ بَنِي
 أَبَا بَا مِنْ الْعِلْمِ فَفَتَحَ ذَلِكَ الْبَابَ الْفَبَا وَجَاءَ زِدْ حَمَّ فِي بَطْنِي فَفَتَحَتْ عَنْ صَلَوَاتِي وَتَوْفِي نِيَّتِ
 و الا از عصبه احمد زیاد و نواب او هم گذشت و در الوقت کسی را از اهل بیت نند نه سگند نه شت عجب نیست یا
 مخالفت این بزرگان و سر باران را طاعت مرتضیٰ شاید منی بر عین موز اسرار امامت یا اسم اعظم یا
 و نهایت استعجاب مستغراب نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
 امیر مومنین بنمود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال الامام مرارا و مقتضای اسرار و رموز

امامت نیست مگر بمن قبل و قال و قال در آن مختصر یکی با دیگری پس چرا نم که اکنون
حضرات رضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد خوانند گفت و در بیان ایشان خواهند
و ابوذر و سلمان ازین عیون پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد بفرید علم و عمل صحابه داشته باشند علاوه
مطالعه حدیثیکه در سابق از کتاب منج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب بنده امامیه بعد از صحت
عبار نبوده اند تا آنکه سلمان اگر بعلوم مقدس مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقدس او را توجیه شریف مر
که حاشی در سابق بوضوح انجا مید و بظاہر است که در حدیث شریف بود درباره سلمان ابوذر قتل بعد از
مر و است حجت قال فلا یجوز مع هذا للعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد
منهم الا اطلع علی ما فی قلب صحابه لقتله و هنوز منظر کمتر نر نیامده که احد از متقدمین امامیه را
با نیغی شده باشد که مقدس او ابوذر هم هم عظمی را میبند پس متعالیه بعد از بر صور خیالی به ملاطافه فیم و چون
چگونه برین توجیه خفیف یعنی حصول علم هم عظمی برای سلمان محمول تواند شد که در نه از موضوعه منقری
در و دیاد فان لدرایه خبر من الروایه اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین آخرین
پس مراد از ان علم حضرات انبیا و انبیین و ائمه و انبیین با حفظ علم آنحضرت و سایر مومنین علی مرتضی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی جمیع علوم انبیا سابقین و لاحقین ائمه معصومین باشد و خلاص
ایمه با خصوصیات مر تصور در هم شود زیرا که فقط علوم جناب میر که آثارش ظاهر بر حصول امامیه بود
نمود زبانه تر از علوم انبیا سابقین است چه انبیا گذشته اقتباس نوار و علوم اصول موضوعه انبیا
از حضرات ائمه با خصوص حضرت میر نموده اند و وجود مقدس آنها تبعیت ذات ایشان بوده چنانچه و ایما
صدوق و دیگر اکابر امامیه معانی الاخبار و امالی و غیر آن تصدیق برین امر واقع شده اند فاما طاعتی مهاب
جمیعاً و برینید عالیه را نقل میکنند از آنجا که اهل بیت علیهم السلام در تاول این حدیث برین معنی
ارشاد فرموده اند که اد جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جناب میر بود و مراد از اول آنست
و تصور آخر حضرت میر المومنین حدیث دیگر در منج المقال بحث کرده اند و از فضل بن شیبان و ابن سیرین و

جناب میرزا حسن مستطین بودند چهره آدم بر نیکیه او از جهت عدم عصمت مفضول است
 و جوابش محقر است آنکه او از جمله اهل بیت است این اصغر قیاس قیاس بد کرد و کبری آنکه هر که چنین با
 معصوم است بقوله تعا و يطهرکم تطهیرا کافی کتبهم الکلماتیه التي صنفها اکابر الامامیه پس عصمت
 هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صد اثبات عصمت شده اند و نور
 شیدائت در مجالس ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحیدین محمد بن عمری که مانند جمعی از علمای
 خود او را از شیعه شمرده است لال عصمت سلمان کمال طیف طر و رضا نفس نقل کرده که لنگان
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عبدا محضانا خاصا قد طهره الله تعالى و
 اهل بيته تطهيرا و اذهب عنهم الرجس و كل ما يشينهم فان الرجس هو القدر
 عند العرب على ما حكاه الفراء قال تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
 و يطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیه الا مطهرا کذا ان یكون کذا لک فان المضاف
 الیه هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم لا من له حکم الطهارة والتقدیس
 فهذا شهادة من النبي صلى الله عليه واله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
 الالهی والعصمة قال فیہ رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سلما رضا اهل البیت و
 شهد الله لهم بالنظیر و ذهاب الرجس عنهم و اذا کان لا یضاف الیه الا مطهرا فقد
 حصلت له العناية الالهية بمحجرات الاضافة فما ظنک يا اهل البیت و نفوسهم
 فیه المطهرون بل عین الطهارة انتهى تا کما شرح متاخر و تفاوت مقالات بعد توان کرد
 که کجا قابل عصمت سلمان میشوند و جای دیگر روایات احداث و مخالفات و با جناب بر نصوحی
 الاتصال و ارمی نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و با کس بهر گام نمیرند و مع ذلک بعد غور و معان
 معلوم میشود که بر اصول امامیه قائلان است سیزده کس بد شد زیرا که حکم احادیث کافی با عتراف صاحب
 شافعی کما استعرف انشاء الله تعالی هر که از اهل بیت اوصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورت است که ضمیمه ای به اثنا عشر نمایند و با امامت ثلثه عشر قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
 مستبعد نیست مگر باید و نمیکنی که باظهار امام اعظم صلی و غیر او امامت نبرده امام در نسخه سلیم که آمد و فضل از
 بر اصول است کما سبق تقریر یافته و لیکن شکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب
 از احادیث معتبره امامیه خواجه غفر رب خواهی دست انشاء الله تعالی نرسیده و این است که بداره است
 و خل شود بلکه اگر شرک به نیارند و بصفی همی وقت سناطه رجوع نکنند نظر بانچه در حق کرده است
 بنمایند زیاده تر توسیع دایره مذکور اهل شوند و سخی حدیث الایمه فی باب لهر و انشاء الله المستعان
 لکن یدین علی بن الحسین اصول بن بزرگان بلایب شرک کافر است معاذ الله من لک خا بنچه از مطاع
 شانی و بجایز نظر هو علی بن حماد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه و اتبع الدلالت
 مشرک لکن بمسئله حقیقه و در بجایز محلی از کتب صدوق انهم و است که زید وقت رحلت امام باقر
 استمد عا امامت خویش کرد و گفت که پیروی من مجتبی کن و امامت من بده پس محال است که
 مرتبه وصایت امامت او مقرر شود اگر چه برای هر یک بسکین ملحاظ و صف عنوانی نزد خدفا
 ممکن باشد لاحول و لا قوه الا بالله اما دعوی این معنی که در هر دو حیث خاتم المرسلین
 عامور اسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه با اقا
 دلیل و برهان ملاحظه این حدیث بر اصول مصنوعه امامیه خارج می باشد در جگر می کشند که برای
 حضرت امیر کبیر سید الوصیین بنده المتیقین قائل الغر المحجلین که حدیث لحدک لحدی و دکت می در باره
 بر آیه ورود پوشد بلکه حق استناد او بر همه حضرت جبرئیل ثالث باشد صد بار هم امیر بن سلام و پیام
 نشود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه از ان مراتب جانب پروردگار را مورا سلام رسانیده
 فارسی باشد و قید الوفا از لوازم صحابه قرانی ملائقی اصغیانست فاد میگردد و کما فری المسدک الاول
 بار خدا یا که محمد بن حضرت جبرئیل از بر روی بلا واسطه بجانب امیر مجتبیان و با ابتداء و انتهای رسید
 و در مورد سراسر میرسانند حاجتی توسط انبیاء باقی نمانده بود و بار و ایت سلمان من اهل

اهل البيت اوسن اهل البيت پس اگر حقیقتش مراد کند مقام کمال متغیر است
 و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین و بنش نص قرآنی و وفا و خلاص او حضرت
 نجف خصوصاً در باره شهید طاف از آل با خبر کمال انجمنی علی من تتبع افادات الکر و المجلسی الکما
 تا آنکه روایت شایع است که ام سلمه با و کس سلطان کر بلا بود و خطاب الکی بالذات با شانش در جای که آیت طمیر
 دارد است تعلقی دارد بالیقین خارج از اهل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیده النساء بضعة
 الانبیاء و در زمره مقدسه اهل بیت هنوز زیب شک پیرامون اهل فضل گرد و موجوسی تشبیه
 گوشت و پوست و بلکه عام بد تشبیه تها می دراز از لوازم و عوارض آن بد تشبیه و نمایافته باشد
 کما قال الخلفون حق الخلفاء الراشدين بعد از اسلام از عمده ترین مشاهد مشرفه که در فضیلت
 و اکملیت تواند بود محروم مانده و زبان تنها بر بصیرت شریف می رسیده و آخر الامر بمقتضا بقیه معنی تجو
 که کل شیء يرجع الی اصله مجرد ذات سید کاینات نزد می رباره حضرت میر بهر سانیده و وقت معهود
 سر هم نه تراشیده باشد کما تفصیل در زمره قاده اهل بیت و داخل شد فاعبر و یا اولی الانبیا
 و قولوا ان هذا شیء عجايب يدعو الی بس ملاحظه کافی بر می رسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صا
 شافی روشن سیکر و حیث قال و یحیی فی الرابع و الخمسین من الذمین لما کتبه ان اهل بیت
 کُلِّ نَبِيٍّ اَوْ صِيَاةُ وَّ عَلٰی هٰذَا مَكْلَمٌ اَنْ يَّكُوْنَ دَخُولُ فَاطِمَةَ فِيْ اَهْلِ بَيْتِهِ بِاَعْيَانِهِ
 اَنْهَا وَ سَيِّكَةُ وَ صَايَةِ اَهْلِ الْبَيْتِ کما صر فی توضیح آیه سوره الاحزاب و اولوا الاحزاب
 بعضهم اهل البيت في شرح اول السابق و يمكن ان لا تكون دلالة في اهل البيت
 یعنی و حدیث پنجاه و چهارم از باب صد و ششم خواهد آمد که اهل بیت هر نبی خلفا و می باشند و چون جناب
 سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس این اعتبار که ما در آمده اظهار است و وسیله می بودن و صیای
 ممکن است که در او زمره اهل بیت تکلف کنجا نیم ممکن است که در اهل بیت اهل باشد از نبی خلاصه
 عامل نیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب فی با بر و لفظ امکان حکم لشیرت فاطمه ضعیف

منها که خوانند گردید زیرا که معنی اول برد گیران از شیعیان منزع می المیه نیز صادق می آید و خصوصیت
 او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بعد می بستند است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
 شتر یک گشته اند پس فضایل بر ذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آدم بر ذکر
 حدیث شکیک دلالت بر دخول بود و غفاری که حاش از اصول شیعه مفصل درین مسأله چند نفره
 مقدسه اهل بیت دارد پس بدانکه ورام بن افراس جامع خویش و شیخ ابو علی طبرسی در مکارم الاخلاق
 مرسله و سند آن را روایت کرده اند و اللفظ للناکثین کما لا یلهی علی من نظر الی عین
 الحیات للفاضل المجتبی بقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن بن
 الاوراق من وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ابی ذر الغفاری الثقی
 هذا الشيخ المفید ابو الوفاء عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازی و الشيخ الاجل الحسن بن
 الحسن بن الحسن بن بابویه إجازة قال املوا علينا الشيخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن
 الطوسی و اخبرني بذلك الشيخ العالم الحسن بن النعمان او اعطى الجرجاني و مشهدا رعا
 علیه السلام قال اخبرنا الشيخ الامام ابو علي الحسن بن محمد الطوسي قال حدثني ابو الشيخ
 ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطالب الشيباني
 قال حدثنا ابو الحسن جابر بن محمد الكاتب سنة اربع عشرة و ثمانمائة و فيها مرات
 قال حدثنا محمد بن الحسن بن الميمون قال حدثني عبد الله بن عبد الله بن الحسن بن الفضل
 بن يسار عن هب بن عبد الله قال حدثني ابو حبيب بن ابي الاسود الدائلي عن الاسود
 قال قدمت الريدة فدخلت على ابی ذر جنداب بن جنادة رضى الله عنه فحدثني ان
 قال دخلت ذات يوم في صدر نهاره على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معه
 فلم ارفي المسجد جدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عليا عليه
 السلام الى جانبهم فاعنمت خلق المسجد فقلت يا رسول الله يا ابي انت و

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب نظر خوانند ما بنظر احقر الناس در آمده بزرگ حکایتی از ان
 برعات ادب عایت ایجاز مبادرت بنمایم حکایت لطیف امیرزاده شنیدم که بفرید حسن جمال و لطافت
 و اعتدال انصاف داشت چنانکه گفته اند شهر مکر ملائکه بر آسمان گزینش بر بحس طلعت او بر زمین نخواهد بود
 اتفاقاً یکی او باشا هوامی و صافش در آنش عشق در صحرای افتاد آنار اللیل اطراف النهار یک
 از دیده بر بخت خاک حسرت پیر بخت و چند آنکه وسیله کار می جست نمی یافت هیچ تدبیری
 مفید مدعای افتاد و قصار او درین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
 و طیفه کنی و در زبان سازی برآمد کامت که ظاهر اخراج از قعجه امکانست آسان کرد و القصه شنیدی
 که آن جن سخن شد و گفت که من بیکر آهوه که در پی جالالی و خوبصورتی مثل عنقا باشد شتم می شوم باید که
 مرا در نظر محبوب و جلوه دهمی چون تعشش تمام بخردن این را بهر سه تو انکار کنی آنکه خلوتی خالی از غبار
 آید و کامل بخوبی جوهر گرفته شود الغرض آن پیدل صلوة رسی بگردن آن بهر محکم بسته و سر برین بست
 گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمحور و نظاره آهوه دل از دست او این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
 پرستار آن هوامی خویش را با یک نزد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش دید تا آنکه خلوتی خالی از
 اغیار بهر رسید و دست صیاب بهو بخنای مد عاز نگین گردید شهر گل از خنجه خندید و در سفته شد و سخن بین
 که در پرده چون گفته شد و آوای گوید که چون نام اختیار آهوهی عنقا نماید این غزال عنقا و کمال
 شادمانی سوئی گوی خود خرمید هرگاه قرب صاف و دوا آهوه شکل بر مردش درازی در آمد و فریاد برآورد
 که ای حاشا عظمای بد او من سید این سانه عجیب را ببیند که فاسقی بد گهر با این نازنین بسجمع شود و حلقه بر
 باین سببی در گردن من بگناه افتد غریز خلق بر خاست نعره قاه قاه ایشان فکاک اطلس سید با حلقه حد
 طینت خصایل که در باره عصمت و مایعین بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلمان اطلالی
 اصل می شود و فاختاروا ایها الشیختم یامعاشر النبیعین و ان سمعتم موعظتی و تذکری
 یا ایات الله تعالی و احادیث رسول الله بدید الدجی نور الهدی فلیکم یا نباع اهل بیت

الطاهرین والتشبهت بأذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدين فان ذلك هو المقول
 العظیم ولا یقبلوا الا من یخلف عنهم مقصرون غیر محققین محدثین غیر محدثین فانه
 هو الحسن المبین اما قضیه شتیاق حبت عشق و عاشقی و با حضرت سلیمان
 بر مقام محبت و حیرت است که آیا این شوق که حبت را نسبت سلیمان فارسی و داور زبان نبوی بود
 باوقیت که او متکلم احداث و ابتداء و مصدر تفصیر و حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 شد و سرسپری خلفا بکار بود چنانکه دانشی درین اوان عشق سلیمان بحبت زیاده تر بود یا بالعکس و نیز
 در حیرت که مراد ازین حبت با غمهای قوم نشود و عادت است چنانچه با عقائد با بود و در اعتقاد و اید و از حبت
 آدم علیه السلام با غمها و دنیا مراد است اگر چه جمعی از امامیه در نیاب توفیق کنند کافی منج السدا و
 بسیار از مفسرین ایشان اعتقاد آن ازند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل یان بخراعی اعمال خوش
 در عالم آخرت در آن اخل خوانند شد کافی بخار المجلسی بخیره با مقصود ازین حبت که لوضرب من التاویل
 اعراف خواهد بود علل و مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول سلیمان
 شتیاق قرأت نص صریح درین است که او هم اساس خصائص جناب امیر المومنین با قصد نموده زیرا که
 لفظ بعد تبصرجات مؤلف رساله در بعد بیت متصله حقیقت واقع شده و بظاہر است که مقتضای
 نیز همین است همان است که تا کار از اصل براید صورت بسوی فرعون را نباشد و کفی شهید اعلی
 بطلانه و احمد که حدیث مرصع خنک بر حال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت او بر
 ملک الموت پس ازین بادم خصائص شیر خدا است مجال متبعین محدثین است که بظاہر
 مقررین و ملا اعلی خصوصاً ملک الموت فالفضل الارواح حکم فرمانبردار عقل و دانش پس در وجه غایت
 رای بر نزدیکی است بهر بنا با ملک مقررین معصومین صمد قیل اختصاص یافته دون غیرهم سلیمان
 یا را باشد که با غرضتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکم الی کمال انقیاد علی لافا
 والا و متوهم نشود که این کلمات قسم احتمالات عقلیه است و با حاد و اهل بیت نبوی میگردند

ليست في الدنيا من قبل الله كذا خباب سيد انبياء واولياء او تائيد وتبشير محض من اوطاف
 سبعين ثمانية ونازه ترانيمه وتفسير امام باقر عليه السلام ورويت ان المؤمن للموت المحمدي والى
 الطيبين المتخذ لعلي بن محمد امامه الذي يتخذني مثاله وسيد الزكي بصدق
 اقواله ويصدق افعاله وضيعه بطاعة من يندبه من اطاب في رتبته لا مور الذين
 وسياسه اذ اخذ من امر الله تعالى ما لا يردون له به من قبضاته ما لا يصدا حصه
 ملك الموت واعوانه وجد عند راسه محمد رسول الله صلى الله عليه واله يوم ومن
 جانب اخر عليا سيد الوصيين وعند رجليه من جانب الحسن سبط سيد
 النبيين ومن جانب اخر الحسين سيد الشهداء اجمعين وحواليه بعد هم خبار
 خواصهم ومحبيهم الذين هم سادة هذه الامم بعد ساداتهم من آل محمد صلى الله
 عليه واله وسلم ينظر العليل للمؤمن اليهم فجا طيرهم بحيث يحب لله صوتهم عن ذان
 الحاضر كالحجب ويتناهل اهل البيت وروية خواصنا عن عيهم ليكون ايمانهم
 بذلك اعظم نواب الشدة الخفة عليهم فيقول المؤمن يا بني انت وامي يا رسول رب الغفر
 يا بني انت وامي يا وصي رسول رب الرحمة يا بني انما وامي يا شريك محمد وضرغاميه وولي
 وسيطيه يا سيد شباب اهل الجنة المقرئين من الرحمة والرضوان من حبابكم
 معاشر خبار اصحاب محمد وعلي وولدايه ما كان اعظم شوقا ليكم وما اشد فرقا
 لان بلكم يا رسول الله هذا ملك الموت قد حضرني ولا اشك في جلالتي في
 مكانك في مكان خبارك فيقول رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كذلك هو ثم يقبل
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم على ملك الموت فيقول يا ملك الموت اسنوبر بوضيعة
 الله في الحسن الى مكانا واحد منا ومحبتنا ومؤثرنا فيقول له ملك الموت يا
 رسول الله مرة ان يخطر الى ما ان الله في الجنان فيقول له رسول الله صلى الله عليه

وَاللَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْعَالَمِ فَيَنْظُرُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ لَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدَدُ وَالْحَسَنُ
فَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ كَيْفَ أَتَى بِمَرْذِيَّتِكَ نَوَابِهِ وَهَذَا مُحَمَّدٌ أَعَزَّتْهُ زَوَارِعُ بَارِسَ رَسُولُ اللَّهِ
لَوْ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقِبَةً لَا يَصِلُ إِلَى نَبِيِّكَ الْخَيْرِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَّا تَنَاوَلَتْ رُوحَهُ
وَلَكِنَّ خَدَّيْكَ وَفُجَيْتُكَ هَذَا أَسْوَأُ بَابٍ وَسَيَّرُ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ
أَذْبَقُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ هَذَا أَخَانَا قَدْ سَلَّمْنَاكَ إِلَيْكَ
فَأَسْتَوْصِرُ بِخَيْرٍ أَنْ تَرْفَعَهُ فَمِنْ مَعَهُ الرُّوحُ الْخَيْرُ وَقَدْ كُشِفَ عَنْهُ الْغُطَاءُ وَالْحَجَابُ
لِعَنْذِكَ الْمَوْتُ الْعَلِيلُ فَكُلُّهُمْ الْمُؤْمِنُ هُنَاكَ لَعْدَمًا كَأَنْ تَوَحَّلَ فِي رُوحِهِ فَيَقُولُ يَا مَلِكُ
الْمَوْتِ الْوَحَا أَلَوْحَاتِنَا وَلِرُوحِي وَلَا تَلْبِسْ هَاهُنَا فَلَا صَبْرِي عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَعَزَّتْهُ وَكَ
الْحَقْنِي هُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَاوَلُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ فَيَسْلُهَا كَمَا يَسْأَلُ الشَّعْرُ الَّذِي يَقْبُورُ
كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ هُوَ فِي شِدَّةٍ بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَلَدَّةٍ إِلَى الْخَيْرِ الْخَيْرِ
يَطْوِلُهُ وَيُفَسِّرُهُ عِيَالِي زَعْبَدُ الرَّحِيمِ رَأَيْتُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَحَدُكُمْ
حِينَ يَبْلُغُ نَفْسُهُ هُنَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَهَذَا أُعْطِيَتْ لَهُ
وَأَمَا كُنْتَ تَخَافُهُ أَمَنْتَ مِنْهُ وَفُتِحَ لَهُ بَابُ الْمَنْزِلَةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ انْظُرْ
إِلَى مَسْكِنِكَ وَانْظُرْ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْحَسَنِ وَ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَفَعَا ذَلِكَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ هُمُ النَّبِيُّ
فِي الْحَقِّ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ فَحَاسِنُ رَوَايَاتِ زَحَّاسِنُ فِي كَابِرِ اللَّامِ وَأَوْطَاعِ
وَدَعَوَاتِ قَطْلِ الْفُطَا يَا مِينِزِ مَوِيدِ أَيْنَ مَدْعَايَتِ دُرِّ صَانِفِ يَا مَعْظَمَ طَوْسِي رِبْعِ
نَهَاتِ مَرُوسِ قَالَ قُلْتُ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُجِلْتُ وَذَلِكَ يَا نَبِيَّ رَسُولَ اللَّهِ
هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا تَاهَا مَلِكُ الْمَوْتِ يَقْبِضُ
جَزَعَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْعَلْهُ فَوَالَّذِي بَعَثَ

مُحَمَّدًا صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم لَا اَبْرَکَ وَاَشْفَقَ عَلَیْکَ مِنْ قَالِدِ
 رَحِمَہُ لَوْ حَضَرَکَ اَفْتَحَ عَیْنَیْکَ فَاَنْظُرْ قَالَ وَمِثْلُکَ رَسُوْلُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ
 وَاٰلِہٖ وَسَلَّم وَاَمْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَفَاطِمَہُ وَالحَسَنِ وَالحُسَیْنِ وَآلِ اِمَّةٍ مِنْ ذُرِّیَّتِہُمْ
 عَلَیْہُمْ السَّلَامُ اِلَى اِخْرَاجِ الْحَدِیْثِ ہر گاہ جنابِ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وایمہ بدیہی متحققا
 بدین حادثہ کی تبشیر و ازالہ خوف ملک الموت بر بالینِ محضرت شریف زند و خود حضرت قاضی الارواح
 و دیگر ملانکہ مقربینِ شہادتہا و نہند و گویند کہ امر و امید بستہ تو برآمد و خوفیکہ در جہان فیانی و شنی بحیر
 ازان نجاست یافتہ در نامی بہشتی برآی تو کشادہ و سبب اعیش و دانی ہمہ اموادہ انیک سروانبا و سید
 اوصیا و حسن محبت و حسین سید کربلا بر فاق تو حاضر اند چشم خود یکشا و بسوی ایشان نظر ماسوگندہ یکبار
 احداث کہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فرستادہ کہ این بد تو متحقق و رحیم
 ترم زینہار خوف مکن و خرن اند و در بخود را مدہ جگہ نہ رفیق و مدار انکم در بارہ کسیکہ حجت برانی
 بیاریند و انواع نعیم و لذایذ عظیمہ را برای او مہیا نمایند و سید النبیین و اوصیائی و برای زیارتش قدم
 رنجہ فرمایند و محضرت ہم باین بشارات یقین و اتق و اعتقاد جازم حاصل کند و محضرت غرر اعلی گوید کہ انکون
 و قبض روح من تا خبری مکن تا ہمراہ این بزرگان روم و مہتہا می آزد و می خویش سم و انجہ در بارہ
 او شاید خود جنابِ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی کم و کاست از شاد و ناید پس خدا را ساعفی سر
 بگریبان فرو برند کہ شفاعت سلمان در بارہ این برادرِ محضرت کہ لامحالہ از شیعیان خواهد بود و امر کربل
 بملک الموت کہ عفویت بحال او فرماید کی گنجایش ارد و از نجاست کہ جواب ملک الموت دلیل قوی بر آنست
 کہ این سفارش محضرت و حصول واقع شدہ کا عرقہ فی الصدہ و اگر حادثہ ترتیب کہ اہوال رعبہ بر
 تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ایماہ لا حقین باحد بعد واحد با یقین میرسانند تا آنکہ حضرت امیر
 بجنابِ شہید زند عرض میکنند کہ متحضر از شیعیان من است آنحضرت مجبر بل سفیر مباد و ملک الموت بارہ
 ملاطفت و صیت نماید و از سفارش ضولی سلمان زیادہ تر رنگ میشود و از نجاست کہ حکما گفتہ

ایند که چو کار بی فضولی من سباید بد مراد و می سخن گفتن نشاید بار خدا یا
 مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین حادثه معبره نداشته باشد پس حدیث جامعیت و اعلاوم
 اولین و آخرین و آشکارا و نهان نسبت و تا بود میکرد و بر نقد بر معرفت و خرافت و تاویل
 و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المفضل فی ما قال متاخر و هم فی کشف
 تمیساته و تبلیساته لازم می آید پس در حقیقت این همه لو الفضول بسیار می سلمان مکتب این حادثه است که
 بسیار از متبحرین قوم دعوی توانا و ستفاضه آن دارند کما لا یخفی علی من در سل الفضول و خاصه
 البحار و حرات و جبارت سلمان فارسی تقدیم او برین بیدار روحه شاید بر این است که او با وصف
 حجاب غیر از ملک الموت اعوانش کسی از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بحشم باطن ندیده والا
 نقل پس قاعده کلیه حضو این بزرگان بر تئیس شیعیان یا سائقی منقض شد و معلوم گردید بشوایا
 انید حبیبی تسلیم قلب و خج اص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب بر رو کار آورده اند و مسائل تحت
 و مانند آن نیز برای تفریح خواطر متعلمین خویش پرده خند و خیاخه از شرح اربعین مجلسی و اذکار و سیر
 میشود با غنیمت احداث و غیرا ابتداء سلمان کما لفظی به اخبار هم و قد عرفت سابقا گفته شد که او برویت
 این بزرگان قانیر شود با جمله حالیا علما طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
 سلمان سترانند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول *مَنْ ابْتَلَى بِمِلَّتَيْنِ يَحْتَدِأَهُمَا*
 منقضه امر ثانی است سر بر بی نبوی عجله باد من فضایل و مضایع این می شود و ناظر اول است آری کا
 مخلصان همین است شا باشن صد آفرین اما حدیث مروی می آید در باب لغت و
 که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان مسند یا و باید کرد و خیاخه در تمهید اشار
 بدان نمود و دستنگدایه با سماع لقب شهید و نسبت انکار محبوبیتش بخبا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم خیاخه از روایت امام عظیم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذب است بن و افرازی
 است نیز بن و اول تفصیل این است که بن و بجا جواب جمالی اشاره نماید بن و بدست که در کتاب

اختصاص پسند معتبر از امیر المومنین مضایل سلمان منقول است و در کتاب آن واقع شده که روز
 نزول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شدم و سلمان خدششسته بود اعرابی آمد و او را در و
 بجای او نشست حضرت در عین شند او غضبناک و با دفرمود که دور میکنی مردی که جبر بر او کرده
 مرا با سلام رسان او را مورد ساخته اعرابی گفت خیالم در ناپد که این مراتب بر مجموعی مسلم باشد حضرت
 بر آشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتمی ملخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خیر که تمیز
 بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بقیانق امور آشنا گردیده مخفی تواند بود که و اصنعان این حادث
 را خبر خوشامد و لفر سلمان را و ان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده
 اصلی شان اینست که او را از عجب مجوس سید ملک سازند و لقب شهو یعنی لفظ فارسی که در محبت
 او مانا نصیح است لقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه مبدیه سمت که یافته که نه مندان
 زبان فراخ و سلطنت و حکومت شخص جم مناقب مداح که مجعول و منقری نمی نمایند اگر و است
 از لقب شهو مجعول موضوع نباشد معصیت و نقص است بیه بد بر اصول مایه لازم می بدو
 عصمت معصوم بر هم بخورد چه قبل ازین یا بعد ازین که نمی بر تصریح اکابر طایفه دارد نمی شود مگر بر عصمت
 صدر و لقب شهو منتهی عنه از حضرات امیه پیش از پیش در احایث تشیعین درست نه بنی که در حد
 کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب شهو موجود است همچنین در حدیثیکه این شهر آشوب درباره
 عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سفارش اقرار سلمان یث قم فرموده و با غراف
 مذکور هنوز آن نامه کرامت شامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی نه در روایتش
 تعلق باخبار راقعه که بلا و نه روان دارد و هم برین منوال است قصه افامی در تفسیر امام حسن مکی
 علیه السلام زیر که غلویش نیست **اَسْلَمَ اَنْ الْفَارِسِيَّ مِمَّا يَقُومُ مِنَ الْيَهُودِ فَسَا لَوْ اَنْ يَخْلِسَ**
اَلَيْهِمْ وَ يَجِدَهُمْ بِمَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ هَذَا فَيَخْلِسَ اِلَيْهِمْ لِحَصْرِهِ
عَلَيْهِمْ سَلَامُهُمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَنْ حَلٍّ إِلَى إِخْرَاجِهِ

باقر مجلسی اگر چه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیامده لیکن در اصل تفسیر که نسخه قدیم
 آن بحال صحت داشته نزد فقیر موجود است واقع است که آن افراد برین طریقت است صاحب اختصاصند
 معبره که آنرا عرف المجلسی میگویند حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبریل درباره موت
 سلمان که بر عجاایب غریب است و از اطوال حادثات این باب است و اگر اندک تصحیح روایات باقی
 یابد فی خود و اسماعان را آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات بالغین با اختیار خود درین معصیت
 شرکت دارند و بر عزم تبیین معروضات این است که میانه نامرئوس الناس باللبس و تشنوت
 افسک و انتم تشکون الکتاب فلا تعقلون کرده که مخفی علی من در کتب
 القوم و وقف علی تصحیح غایتهم انهم یقولون ان اصحابنا لیه یقید و انی الاخبار الا بما صدق من
 الا ما لا یطوار و ما روی عن واحد منهم روی عن کلهما اجمعین و کلهما هو
 منقول منهم صدقنا تو البینین و فیما ذکر که سابقا و لاحقا کفایة للطلبة البینین و فیما
 المسترشدین و هرگاه حال می بین باشد حال علما طائفه ناگفته به چه هنوز لقب شهو طبق مثل
 جمیع که فلان فرس من المطر و وقف تحت المیزاب السنن الا انی اینها و اراست خواجه مطالع
 احوال لدین یعون علی شیخ المشایخ و کتاب غیبت نام عظیم طوسی لغامی و احتجاج طبری و محاسن
 و بحار مجلسی دلیل است روشن آدم بر روایت انکار محبوسیت او پس میگویم که اگر مقصود از ان نفسی شرک
 است مطلقا دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و شل جناب
 علیه السلام مسوقی الکفر بوده پس با قطع نظر از امور مذکور سابق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ
 بابوسیت منافی آن است در اینجا محض روایت طولی لذل که جا با بکار خواهد آمد و در میگویم که جناب
 رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبره منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند قصه سلام رساندن
 فارسی برید عرض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن چون امثال آن است میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
 به عیدگاه رفته اتفاقا از صومعه آواز می شنید که لا اله الا الله و ان محمدا رسل الله و ان محمدا

حبیب الله مله می گرفته صبر و قرام در بود و از آفتاب پرستی بزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه سق
 خانه آویخته ما و گفت هر وقت بدید که گوش کرد و الا بدت خواهد گشت چون خفتند عبارت
 مله شد در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو صی صیستی ایمان
 قبول کن و محوسیت کبرنی بگذار و در پیر هر چند اصرار و احاج نمودند لیکن از شرک سر باز زدیم تا آنکه نقل من
 متوجه شدند و در چاه آنک تار یک مجوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی تو سئل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام بخت یافته تا و سال نزد ارببی بودم آخر لوحی بمن داد و حال بمن رسان
 یاد کردند ربه آن نزد اربط کی که بیش قدوم آن سرور علیه الصلوٰه و السلام بود و سال سپری کردم
 پس مرا بر اربط بکنند ری سپردند و دو سال جلش نیز فرارسید بدستوریم گفتیم مرا یک ميسار گفت ظهور
 خاتم نبوت قریب سیده در بلاد حجاز اورا طلب کن پس کاروانی بطور خادمان روانه شدم کوسف بر ارب
 برسم کفار فرزندش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم گردیدم
 بندگی شما اختیار میکنم و السبه صد درم بدست پیوسته فرختند قصه محبت حضرت رسالت و جنات لای
 باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح بپزند ما می رگای که بروم سر آسمان کشیده بجای می گیر
 نقل کن الا ترا خواهم کشت در آشنای این ریج و تعب عاکروم فوراً بادی تند وز بد مقصود حاصل
 پیوسته چون صدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا بجا و اگر نسبت میکند و بدست نشسته
 می فروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صفا
 کبار شریف و اطباقی از صدقه خرابا با حازت خاتون مش بروم اصحاب بخورند و حضرت واقربا بایش دست
 تناول نمی بردند و انشم که علامتی از علانات پیغمبر خزان موجود است که صدقه نمی خورد باز بدیه
 آوردم تناول فرمود و من رعب آنحضرت را بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
 مهر بمن نمود و قدش فدا و فرمود بخاتون خود که غلام را با بفرودش بر چار صد از دست خرمای سخن
 و روز و راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسته ما خرامار ابر زمین می نشاند و امیر المؤمنین با ب

میگوید در دم همه در حمان میوه دارند خاتون گفت همه خرمای از میوه احم جبرئیل علیه السلام با شجره
 زرگردانید پس مرا آزاد فرمود و مسلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید لیکن بایده
 عظیم از مطالعه آن بدست آید که همچنان در صد و اثباتش بودم یعنی ثبات مجوسیت مشرک بودنش آنهم
 در وقت کمال عقل و گیاست و کمال انجمنی زیرا که از کتب ائمه با خصوص شهادت شهادت ثباتش
 واضح است که بمضاد اکثر روایات عمر مسلمان تا سیه صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والدش
 بدلائل اصول ایشان یاده تر از این می کشیده چنانچه روایت علی و قطب اندمی بر تصحیح اکابر قومی
 معنی نص قاطع است و مداول بایده می آید همان بر روایت صدوق که او تنی روایات است چنانچه از کجا
 و صحت الحیات میتوان یافت از شش سال پیش نیست را مگر خبر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان نیز
 شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بعضی وجود گیریم تمامی مدت های ولادت شریف بانضمام سن صبا
 جوانی و استعاده سبالت الهی و غیره را احتیاطا حساب نمایم فریشت سال می شود همه مدت
 اگر بحمل سالگی او وقت گذشتن بر صومعه و مجوس شدن در بنایه محقق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلعت
 ذمی لغزین بنا بر شهر احوال و خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب مایه شالشی با خلافت
 المومنین بر طاعت اصنع که ملا مجلسی از ادبای مخالف حدیث مشهوره دانسته کمال انجمنی تمام شده بود
 صد سال هم منطبق خواهد گردید اگر خلاف ظاهر خلاف روایات ائمه طائفه کما اشترنا البیه است چنانچه
 محقق نامور در فزون و دهن فرض کنیم تطویل عمر والدین و اهل سیه و توابع خلاف آن
 نوشته اند پس شیخی اول باطل شده و انتساب عجمی مذموب مجوس را بسمان که در بعضی از روایات بنوع
 منقری حضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تفسیر ائمه فرو داده بر جا خود خواهد بود و کما
 مجوسیت خلاف انصاف از حدیث مبهرین شده که کیهیم و صی او ابو العزمه میشود پس بنیان قاعده
 سلب خلافت را شده که باید که صی و دقنی مصداق ظلم و کفر نباشد از یاد آید و در از نوشتن اثباتی که می
 لایزال لایه کوتاه شده و احمد مد علی ذلک و اگر در معنی صی تصریفی بکار برند بسیار متلا را حادث

در صابت مرقوم را یگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
 فند بر دیگر خرافاتی اعتراضات احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین منجمله باری حدیث
 جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر رجحانیت اوست بآنکه
 روزی پیش امام صادق علیه السلام در باره سلمان جعفر طیار سخن میبرد و امام مکیه فرمود بود
 جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان کبر بود سلمان شد حضرت از مکیه جدا گشته بغض
 تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد و بعد از مجوسی بود و نفس و قریشی گردانید و از نفاق
 بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیاران است اکنون رجحانیت او
 بر صورت خیالیه قوم و مطاعی حلقه اصحاب سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
 کلینی و کشی امام عظیم طوسی را امام باقر علیه السلام بطل شش اول است ترجمه ابن بزبان مجلسی مکیه روزی
 در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسنها
 خود و قبله های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت سلمان رسید پس عمر بن الخطاب باو گفت خبر ده مرا ای سلمان
 که تو کیستی و پدر تو کیست اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان بنی نضیر خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
 مرا هدایت کرد بکرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من بر ایشان بودم پس خدای تعالی غنی گردانید محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم و من غنیه بودم پس خدا مرا آزاد گردانید بکرت محمد و اینست حسب نسب من برین سخن
 که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه شدیم من این جماعت با ایشان ششم
 شروع کردند بکار بسیار خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
 حضرت فرمود که توجه جواب داد سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای گروه قریشین رستیکه حسرت من است و اهل امتی محض است حق تعالی
 بنصر ما یدان که خلق کرد و انشی وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا لعلکم
 عند الله اتقوا یکدیگر را آفریده ایم شما را از مردی نورانی و گردانیدیم شما را شعبها و قبایل بسیار

آنکه بشناسند یک گرا بدستیکه گرمی ترین شمع از خدای پر بزرگوارترین شما هست پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نسبت به حیکایت بن جماعت را ضعیفی مگر به پر بزرگاری از معای خداوند عالمیان
و اگر تو بر بزرگوارتر از ایشان باشی فضیلت از ایشان انتهی لفظه و وجه القش بر مدعا بظاہر است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر محسوس است و زیرا که احداث و ابتداء از وی در باره
امارت اطاعت مقرر و صادر شده مگر بعد از آنکه ابی سالت ابی سلمی علیه آله و سلم کمال انجمنی و قس علی
احادیث دیگر که در باره اسلام سلمان آورده اند متضمن بر تهافهای بسیار است و دلالت بر مجموع
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت حد و نهایت نمیتوان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مرد آن است که در وقتیکه او در نغمه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم حاضر و از زندگی او ربانی یافت و بنام سلمان نامو شد کما مرشک نبود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان الطباق تمام پیدا کرد که صلوات علی الاسد و بابت عن النقد زیرا که در وقت
توجه والدین بقتلش گرفتار کردنش با انواع العتاب آلام در جا عمیق تقیه نکرد و مستار و می نشست
بوالدین بکار نه بد و از آتش با آفتاب پرست سر باز زد و بجنبین چنینکه او را کاروانیان گفتند
و از او بقتلش مصمم کردند لطعام و شراب بنهار افقت نفرمود و علی بن القیاس مسکینه او بدست بلعید
از بیود گرفتار شد و جماعت بهود مدینه از ضرب سواط خوش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه با
نگذاشتند و در آخر بالتقام فاعی بسرای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم نماند
مگر در وقت هم غریمت از تقیه بهتر است اعتقادی بوجوب آن بلکه استجاب بهم نداشت کمال انجمنی و
همین نوال در زمانه خلافت فاروق عظیم چه سخت گویند و درشت خویند که در مخاطباتش در خطاب
او نه نوشت خباثت از کتاب خجج احمد بن ابی طالب طبری با عراف باقر مجلسی بر جارجم هویدا و اشکار است
حالبا که ام عافلی تجویز تواند کرد که چون نوشتن بعلامی خاتون سلیمه رسید که با عرافش بر روایت ابن بابویه
کمال عظمت و شفقت پیش نمود و سلامتی شیمه او بود تقیه و استتار اختیار کرده باشند ان بذا الشی

عجاب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت ماده نسب بخاتون سلیمیه صدق مودت و صفای
محبت بهم رسانیده بخان دل تابع فرمانش گردیده باشند کما قال الشاعر مشعر القوم اخوان صدق بهنیم
من المودة لم بعدل بهنسب یا چنانچه فرادیس جهان بر وی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیه مالک فرادیس و جهان بود و دل از دست داده باشد و بر ظاہر است کہ حکیم مادر پدر آقا
و بادشاہ حکم دیگر است و حکم قہران عشق امری دیگر است و تقدیر نصف من قال سمع ہر جہا
سلطان عشق آمد مانند قوت بازوی تقوی را محل ثبک از من چون دید بجایہ او فتادہ گریہ
در وصل و اتحاد مدکہ حضور اتفاقی او بخیمت شریف خواجہ ہر دوسراصلی علیہ السلام و اکہ و سلم آخر
بکار آمد و با عجز نبوی از ان گرداب بسا حل نجات رسید با جملہ ہجر حال معنی تقدیر راست نشیند
و ازین شواہد و دلایل بالخصوص حدیثیکہ از امام صادق علیہ السلام در بارہ مناقب او از کتاب اختصاص
قری است و غیظ و غضب آن امام بر حق در حق کسانی کہ او را کبر و مجوسی گفتہ بودند محکم است ثابت کہ علما
طائفہ چہ افترما کہ در مناقب و نکرہ اند حتی کہ اورا بعلویت و قرئیت سانیدند و اکمل ناشناسی من
المؤلف فی المقدمۃ المہمدۃ اما اعجاز سلمان و سرگون شدن قرقان و خستن
مرق و جہمی آن پس اگر دلالتش بر مناقب سلمان فرض کنیم التبتہ بنیالہو زیور و صغیر
ایشان دلالت دارد چہ اولاً از حیرانی و آشفتن او بیرون برآمدنش از خانہ سلمان گرفتار گردیدن و نیز
دشت چنان دریافت میشود کہ ہنوز او با وجود این ہمہ مراتب رصیدیت مانند آن کما اشترنا البیہ غقاد
و جملہ کرامات الاولیاء و حتی شناسانگشتہ بود و نہ سلمان برادر خود را لائق حد و راین معجزات و بعد از
ورز مرہ زندہ دلان مردہ تن می دانست و نہ اورا در زمرہ قاصدہ اہل بیت گمان می کرد و ثانیاً
با اعتقاد ملاطافہ رقی کہ صوفی کش لقب است بعضی از افادتش قبل ازین گذشتہ مراد ازین
علوم و اسرار کہ بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیہ و بارہ قاتل سلمان بحضور طلب بدگاہ باری
و دست علی خیر بردار و فضائل حضرت امیر نیز بودہ چنانچہ رسالہ او بعبارت فارسی

و در جواب طاهر تقی مجلسی در اتصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک خلاصه پس لازم آمد که ابوذر را
 متکرمین فضائل آنجناب باشد و در افلاک و جبابا می دیده باشی که خطبه فضائل جناب مرتضو که فرمود
 بر آن مدعی و متیقن نباشد بخاطره سلمان ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که سرود از دین
 و اسلام بهره ندارد اکنون عکایطه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر خیاخچه بسیار از حد
 بر سلب آن دلیل است قد سبق اجمالا مره و تفصیلا آخری دست بردارند و زبان هم قائلان آن شوند
 ثالثا از قدیم الایام زبانی ثقات شیعیان شنیدیم و در کتب معتبره صحیحہ ایشان بر العین می بینیم
 که شخصیکه معرفت حق از زمان عین بیان باشد و انکار او عین کفر بود مخصوصا نسبت به قدس
 علوی ذریه طاهره اوست که اراک نامت جلوس ممنت با نوس ایشان رشک کار آمد بود و اکنون
 چنان باز اقرامی مقرران کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضو و اولاد و امجاد او
 مقام است که عقلای عالم سنگ خار از ده بصحر اسازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن کنند
 که محوسیان آنش پیرست که مدتی بلکه نامورد و مورد انواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد حجت
 بر اصول مایه در جلال مناقب بلکه خدایص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و هم شریک شوند
 بخیا و اضعین مختلفین در نیامد که طینت امیر از اعلی علین است طینت سلمان امثال شریک رب
 مختلط به طینت نواصب بیدین حضرت آدم و حوا بلکه اولو العزم من المرسلین و الانبیاء و مجرود
 ایشان از مساکی حق بیرون گردیدند و با انواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء
 قارون رسیدند و بعضی را مزابیل مند را قلندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکز باشد و سلمان با وصف
 مخالفت با او بعد از ساختن وفات سرور عالم چندان براتب عالیله فاخر گردید که من عرفه کان موثقا
 من انکره کان کافرا شهر جنونی شد که از قید خرد پیردن کشم باران کشم بخیر بای خوشترین دلمان صحرار
 چون شرکت این جماعت با ذریه طاهره مصطفی و اولاد فادیه مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
 این بیت بزم شمعین از دیگر دو سبک اگر شیخین بنویسند نورین که بلار سبک جمله عماید و صنایع

تقریبش بودند با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از سلام مجدد اقرار داشت
 قریب به چهار دست و او انواع مصائب و ای برقاقت رسالت بنای زکفارش را شنیدند
 و از وطن شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و او در قافله جان نثار دادند حتی که نقل
 آبار هم متوجه شدند و در آرسنگی عساکر اسلام هرگز در هیچ اموال هرگز در هیچ نگرند الی غیر ذلک من المجاهد
 ذکرت فی کتب الشیعه الضیاء در منصب یکم در باره خلافت شریک نشود که امام استحقاق عقلی و نقلی لازم
 می آید اگر چه بعضی از تبه عبادت صنام کرده و سمر غرورده از سبب جاه و منکر و معاند سید این تبار نیز که تفسیر
 شد به فراموشی نمایند که اسلام شخص لوحی است از ادبی و قهر برادر است و بنای خفا فاضل حاصل صانع
 است و میفرماید که چون تو از مسلمین گمان کرده بودی که هر که بعد اتفاق و عداوت ایمان آورد ثواب است
 بشوای یکم در اول ستم کا اختیار طریقه مرضیه ایمان بید القصص اجرا و اقل می باشد در نصیحت

این است یعنی ان الذین امنوا و الذین هادوا و الذین صدقوا و الذین امنوا من الله و الذین

الذین عملوا الصالحات کافهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نظر بانی که است

مسادات ثواب است بطلان خواهد بود و انتهی بلفظ بعد از غرور و معاند رنای قبایم که این است

میشود که معدود بودن ایمت در اصول خمس مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و اعراف این گمان

موسس جنتی از ایشان کافر است تکلفات بعد از اصول و آیات بر آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث

معرفه الامام فی کتبهم التي صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بد لالت مطا

و دلیل بر آنست که عارف مرتبه اول و منکر او بلای کافر است و دشمنان پیشها بلکه در مسلک اول

بعضی از احادیث از کتب معتزله امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و آخرین

بخطاب وصیت اجله اصحاب را بشا و نموده که اطاعت و تمثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه بکنند

نباید کرد که عارف مفضل استحقاق حق و ضعیف و مفسرین با سفل سافلین رسانند که در ضلال و تبلیس

آدم بر اصول موضوعه خویش چه کربان که در انبان ندارند و چه رو با که از کمن بطون مبارگاه

ظهور نمی آرند کواهل حق در فهم معانی این احادیث که اگر آشتی امامیه در باره ایمه و سکت می نماید
 حق اهل سنت بر روکار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق کشاده باشند قد کرد و لا تکن من الغافلین
 و تعجب عجب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذکور علی الزام ایشان بر حصول مخرجه که حاشا سمع شریف
 در آمد دوسه حرف بر زبان رانند آن بزا صبیت و حرورت محل میکنند و نا صبیت خویش
 یکسر فراموش میسازند و صدق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند را بجا رانند
 مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نصیح
 در کفیه ابوذر است که در کرامات سلمان تمجید و تفکر شد و در غرات این حال تموش گردید و نصیحت
 حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکتوبات علم او را خبر میداد و عاجز در حق کشنده اش می کرد
 مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقادیر ترجمه
 آورده عن جعفر عن ابيه عليه السلام قال ذكرته التقيّة يوم ما كُنْتُ
 عَلَيَّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ الْوَدَّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِبَيْتِهِمَا فَمَا ظَنَنْتُكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ يَعْنِي سَلْمَانَ ابْنَ ابُوذَرٍّ تَقِيَّةً يَكُونُ
 ابُوذَرٍّ بِنَافِي الضَّمِيرِ سَلْمَانَ قَوْفَ مِي يَافَتْ أَوَّاسِيكَتْ وَحَالًا نَكَمَ هَكَذَا مَوَاحَاتِ وَتَشْتَدُّ دَايِنَ تَقِيَّةً بَدُونَ
 عدم عرفان انکار تصونیت کمالا بخنی هرگاه داشتی که حدیث مذکور هیچ محلی نمی شنید اکنون آنچه ملا
 کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قراین که دلالت بر تحجیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متباد
 الی لازم آن است بشنو حالش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از بجا است
 که بمشاهده این نور تو حش و تحجیر او ساعه فساد تری میکرد و اگر سلمان از اهل بیت نبوی اعتقاد
 می نمود و از خلص اصحاب پیدا نیست بحق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم و خلافت
 خلفا کما یدل علیه روایا بهم اتفاق افتاد یعنی چارین تحجیر و تفکر صاف پیدا است که اگر محجّر
 سلمان صناعی و اقراعی است و الا تحجیر شخصیکه عمده معجزات و امره بعد از سر مثل

حکایت افامی بحشم خود دیده باز زبان دیگران شنیده باشد تخر بودنش از و از گونی دیگر
 تر نختن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی با این همه بیگانگیها چه محمل اشتباه باشد پس اگر
 نسبت سلمان را در شمار آرند بر او دیگر یعنی صدیق مذسب خویش را بنقصیده کفر دارند و او اعدا سازند و تهر
 آنکه حضرت مولف سلمان با قنبر وکیل و جابر جفی و رشید تپاسی علما خویش که صوفی نبودند مروج کنند چنانکه
 ملافی در رساله فکر افاده نمود و با جمله بر اهل بصیرت و انصاف مخفی نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
 کبار سیمای خلفا را شنیدن عنوان مد علیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین باشند قاضی و شهابیه است
 اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کفر فی السما
 و الارض کما فی علی شکره صاحب البحار اند و شان نمایند بلکه سلیم لای و شایلین شیطان الطاق فضل
 شایان و حسن جعفر و برقی و سلار و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول رباعیه و این معلوم
 ثنائینی و ثنائی و کراچی و دلی و کسیر و درام و زید نرسی و بری و فضل و سعودی و نوختی و طبری
 و زبلی و نصیر طوسی و حسن جلی و هر و طبرسی را وندی و مسعود عیاشی و ابن جمی و ابن فهد و ابن طلوس و
 شهیدی و شامی و عالمی و آملی و لاجی و بحرانی و استرآباد و شوش و هر دو مجلسی و از تدرانی و کاشانی
 و دیگر اخوان ایشان از غولان بسیار کاه و قاطبه از مضامین و مقایر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
 را بود و امثال ایشان بر کرسی نشاند و اوله و بر این بران قامت نمایند شاید عا آنها در اغوش
 آید و دستها ایشان تا دهن بقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب صنیعت نختن و خاک مدلت و خاک
 بر فاریق حکما قوم نختیم حال سلمان می بود اگر مناقب ذکر مقبولین لسانی گویم و معارضات آن در کتب
 جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در پیرایه اجمال کلیه دوسه حرف دیگر باید شنیده و استماع آن بجان
 دل باید کرد و شمس شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار با بسی گزینش کند کرد و این بسی لیل منهار آرد
 که هر چند منافق و تنهایی نفسها کثیر باشد مگر مناقب و کرات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نیز در
 عقل است چنانچه در تمهید اشارت بدان فقه که نه زندان و زکار و دشمنان هر دیار مزید ثروت و

است و حکومت شخصی در وضع مناقب علیه جلب منافع ملحوظ دارند و بر نظام هرست که زمانه حکومت بود
 کی برابرند و فرمان روا سلمان بود و از نیست که هر چند فضائل مقدار که خلفا و اورد جنگهای عظیم
 فرستادند و بر روایتی که بهر مار را بدست دشمن عیار کردند هم بزرگان زند لیکن با مجرات حار غیر سا
 که حکومتش بر کوفه و زمان خلفا را شدین کما نص علیه المقتضی فی الشانی المجلسی فی البحار سلیم است
 حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که اسی ابو بصیر هیچیک از شیعه و یانی امیه نمی باید کرد
 باید از دین و مثل آنرا و از امام کاظم مرویت که اگر من آنکوی بر افتد و بریده شوم یا به پاره بهتر است
 من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر از تهی شخص محمد بن علی اسان انقضونی بلکه بعد از درق گدا
 کتب شیعه تصنیح روایات ایشان هم باید تغییر نمی بد که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقدار نقل کرده باشد
 و این نیست مگر بحیث عدم فرماندهی مقدار و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ملته خباخته از مطالعه حیات
 القلوب لوالقمری او و وضع تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات در باره دیگران هم حتمیست
 بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر تحض سلیم هرگز جزو باب مقدار بر اصول مجهول باور نمی کند
 با تحکمه واجب بود که برای او زلیله تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کمالا
 بخفی علما و در نص مجلسی و بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و بعد و بزرگ طلبیه مهاجرین است
 و شاید مشرف ثواب رفاقت شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس عین مناقب
 سلمان بود اگر راست خواهد و نفس الامر کی مجال و محو مسامحت مشارکت ازنده جا آنکه لاوت
 زند لیکن نهیمت مغفریان در و غلو یان که ابو جعفر کلینی و طبرسی مجدسی از جمله شان ندالاعلاج است
 که بامیه بد نسبت میدهند که ایمان او در وجه مقرر است مقدار در هشتم و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم
 واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان بر صور علیه با ظنیه خویش چه قرار داده اند اگر کما نشین و ن
 این است و در بنیاد و اطاعت و امر ایشان حاصل نمیشود چنانکه بزرگان قوم است از اصوار اربعه
 بر نظامی که درجه هم مقدار در انصر میشد و احسن که با نشان از قدیم و او اخلاص اطاعت این است نظیر

بود و درجه و بهم که فوق آن تصور نیست نصیب همان شود و فاعبه و ایا اولی الالباب متوهم نشود که عمار
 شیع بعد از تفضیح عمار زاده بحر لیان و دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بر وایت معجزات که
 او میل قلبی داشته باشند زیرا که مولفات فضل شادان کتب دیگر از البفات قدما نشان موجود است و در
 بذکر محصل کلی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری درویش و باقر مجلسی در حیات القلوب بجارات مطنبه
 ترجمه آن لفظ آورده و حقا که واضع حکایت او بر پایه مزید و لا کسر نشان کننده در خیر مقصود بوده اکتفا می
 که بهر بعد جنگ اخذ لفظ را گفته که مقتضای شمای غمخیز تواند شد زیرا که هر بیت یافت لیسما جز از فرار
 دست بردارید خدایه شنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام ریخت و عمار بجواب اتمام نمود که چشم خرم
 از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند و بدو شیرین گفتند که تو اگر التیاء میکردی این
 خفت جبهه که داری منظر میشد گفت پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله
 یاد کرد و گفت نبول الشیان تو انم که آسمان بر زمین فرو دارم و زمین بالائی آسمان برم بعد از قبول قال
 مجلسی شد و عمار شرف صحبت ابو صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که خدایه بر اصبانت وین خود
 از صحبت باطلین است برویت و تو در جهاد مشغول بودی در انشاء این کلمات بهر بیداشند و تو
 عمار را بر شمرند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواستیم که این سنگ که دو صد نفر بر تحرک آن قدرت
 ندارند بر او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ بالابرو گفت که
 این خر سنگ بدست من هم سنگ خلا است و دیگر هیچ پس با اشاره شریف آن سنگ بر هوا انداخت مثل
 باد بلند شد و بر تن کوه قرار گرفت باز عمار با اشاره آنجناب یک گام بر قله کوه رسید و سنگی پس عظیم را گرفت
 بیکن و کام فرود آمد و بعضوانی بر زمین ریخت و که عمار نشد بر هوا با آسمان رفت چند آنکه بهر دیگر خنند و بعضی
 با سلام شرف شدند با کمال حال صحرا سالما صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول ما میله مثل بدیهات و کینه
 گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بر وایت مجلسی در تذکره الایمه چهار صد نفر را بودند و
 حقیقه آیان نداشت چون بر جا خود ثابت است اشارتی قبل ازین بهم فرستد که حدیثی در دست

شیعه ورود یافته مگر مضاد آن بعد از استقرار تام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظریه بعضی از وجه درین اوراق یاد کردم نه تحقیق فقیر همچنان در باره او آنچه در
کتاب شیعه دیده ام اگر بشمارم بالیقین خواهی داشت که اول بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین زمان سید انبیا بسکات منین داخل نمیشوند شاید بخواهند بر متبعین بکار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب خلاصه موجود از کتب کتب و قصص را ماسیه باین مقبولین از هم سخت مگر شاید وقت
رحبت این جماعت پاک صا گردیده از قبور برخیزند و دست اجل کجایان بشارتی غمخواری بدین مقصد است
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود و نیزند و لیکن بنظر خالیه قوم چنانکه هستی باور نمیتوان کرد که در
وقت هم به تشریف ایشان پروازند و اذیال اینهارا بالوات مخالفت آن طبعین و طاهرين اوده نه کنند و لقد
حسن ما قبل شمس کسی مانند که دیگر به تیغ ناز کشی مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی مخفی مانند که هر چند زمان
رحبت ایما و ظهور مهدی من باعث بساط قلوب شیعیان بحسب ظاهر باشد و لیکن در معنی باعث وقت
و ارتداد دیگر اهل طاعت ازیر که عقاید و جریته شیعیان هم دارند چنانچه از کتاب و ایل لالت نیز ظاهر است و چه
تشرع و تاسف بر آنکه نظریات آن که روزی مجتهد جاسسی نزد ولی نعمت خویش فکر کثرت شیعه در رواج این
و به خلاف امام محمد میکرد تا آنکه نوبت رحبت شیعیان رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلسی متواری
بود آری سردار دل بزد و بر کشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و چشم سپیدند جواب داد که بعد
رحبت شیعیان قبسط امام محمد قوت احتشام من باقی مانند زیر که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غلبت از کمترین فرزندان ایشان غایت آسانتر است بل به تورا باید که دست و سر و سر و سر و سر
ایرین را احوال صحیح خیر البریه از مقبولین فی بود که اصول این فرقه انضاد و سن با شست
رسانیدم اما حال تابعین لهم با حسان پس کلان ترین شان کوفیان باشند چنانچه از خارج طبری الی شیخ طوسی و مجار
شیرت و خنده را از مجلسی مانند آن معلوم میشود که در تشیع کسی بر ایشان نبود و چگونه کسی بداند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ایما بر تاج خلوص و آثار اطاعت و انقیاد لغو انی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

فرط اس و ماورینا رهنی مخد بکده و حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باطهار مجلسی در تحفه الزا بر مود
 است که ولایت ائمه را اسکته بلاد هرگز قبول نکردند مگر ایل کوفه و خود کوفی اصل بودن علی بنی الحجار و تسبیح
 است و آنچه از بن شعیان و فاکلرات مرآت زوفا و دخل انواع مکانه و صنوف حیل در او قایم معصومین
 صدور یافته ناگفته به هزاران حادث که نهایت اعدا و در تعدادش مرتبه بدایت احاد دارد و در کتب معتبره
 مثل علل و خصال و امالی و اکمال و ریاض و سائل و شرح اصول رجب و کتب متاخر الی غیر ذلک تا ایضا
 الحجاره مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله و صایای اهل بیت آن بود که قول
 و فعل کو فیان اعتمادی بنیاید کرد و یکی مرد دیگر بر این صیت مینمود و خود حضرت علی مرتضی در خطب پنج البدر
 که برادر شریف مرتضی جامع است آنچه در باره این شعیان حقا پیشه و مدعیان غایب حکایت
 شکایت میفرماید احد در عالم چنین فایده و شایسته باین عبارات ضمیمه و محاورات بلیغه بزیان و در
 باشد از هر لفظ و معنی آن پدید است که بعلت بیوفای و بدعت آنها تمامی جگر مبارکش خون و رنگ گشته است
 آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشتغال گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرع است
 که کسی بعد غمخوار آن رهی نمی ماند و در روضه الکسا لکین هم چنانچه خواهی داشت انشاء الله تعالی از بی ادبی و
 اندامها نشان که مجرب استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خردار ما موجود در تنزیه مرتضی در غل و شنج
 و مثل شنج هم سر و دست که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی کرده است معاویه سپارند و در محو فرموده
 اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه دلال فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین کرده و برین فروش گذشته
 نه گفتی است نه هزار تدبیر نفی است طرفه آنکه چون از کشتن بجان سوال تفطین و غنیمت انا خداوند
 نافع شدند و نوبت بدان رسید که این بیت را اسیر کرده بکوفه بردند کمید و دیگر آواز کردند و سر ما سر
 بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری نشان فرمود که هرگاه شما خود واقف
 کنید پس کسیت که مارا کشته باشد این واقعه جگر خراش بآنگاه باصول موسیقی و مقدمات و لکیر و ضمیمه
 شود صبر و قرار قلب و دل خلاص میریزد چشمها چشمها ایشان از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن

اینها را از شدت التهاب باند گلخن بسیار و دیگر را را غیرت گلزار و دلهار لبسان لاله و اعذار می کنند
 و اگر این کوفیان که از قمار اشنا عشریه بودند بعلت این بیوفای و تقاعد شرف اعانت این ستیزه و این
 تشییع خارج کنند و بر مرده اهل اید او و خال نمایند و بسیار از بنی هاشم ملکه فرزندان جناب امیر
 ادلی لازم می آید و العاقل کتفیه لا اشاره پست بر آنگاه ترا می حضرت سید الساجدین یا مزیل العابدین
 که با عترت صاحب شایات الحق و غیره در بر و مرد مبد و بگوشه خزن و ملال نشسته بود معلول
 بیوفای این غداران این و بد عهد این قوم خانه کن بود تا آنگاه مردانیا نیز علی صاحب
 رموز الصالحین بنید بامی گران پیر یکبار کش نهاد و غل بر دست گردنش گذاشتند خود اجاشد و کاف
 و در اصول ایشان کاسته نمود و جهات انشاء الله تعالی رضی درین است که آنجناب که قبلی هم ازین
 می یافت هرگز غارت اختیار نمی فرمود بلکه معرکه نمی راست بر سر بدیشان می ساخت و سر باده اندیشا
 می برید و سینه بایشان می درید و دست ایران می بست و خیمه شیران می شکست باز در وقت حضرت
 کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی و ضوان الله علیه علیهم اجمعین بخیمه بر صفح روزگار از دست نامرد
 این شهر نقش بست از جنت باطنی اینها بطه و بیست از غایت وضوح مانند شمع در خمین است
 بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فاما بنیه هم
 در صحت حال ضعیف محال بسیار از ائمه اما میسر میسر خلیش انده اند و در حقشان یک یک وقت
 سه با لغت خدا و خواسته و شیاطین و محدین هزاران بد تعبیر از آنها کرده و چنانچه پاره از ان مدین اوراق
 پریشان نموده لیکن چه شوکه بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مکر از دکان قیامت می گذارند و در
 یسر کار می یسیند و وقت قید و بند چون باده بخانه های خویش میخیزند و احمد که این هم بر
 اکثر می از معتدین ایشان مخصوص است که مجبور مخالفت عداوت ایمه بد بخرج که اتفاق افتد بی آنکه فتور
 اعتماد و خطای جهاد می دران غلی باشد موجب فو لن است و خود تبصره رسید مقتضای این گو
 است که امام هرگز لعن نمی کند مگر بر کسی که کافر شد و اگر حال متاخرین و محاصرین چه گویم و چه نویسم

است که اگر ایشان راه خلاص بنجاب بام وقت می سپردند و روی سرخ اعتقاد بسوی و می کردند
 و او جرب بر اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این مقدار امتداد نمی کشید و کتب علمیه بجا و حق این
 تصحیح میکنند و صاف می نویسند که اکثر شیعیان بام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از نبوت
 انبیا علیهم السلام ایان ایشان می کردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی باقی کتاب باید کرد
 حق تعالی در محکات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و شیاع ایشان میفرماید بر ال سلام
 نیست و له آجاء هم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتون عنك
 الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا ایه فلعلنا الله علی الکفرین من بعد ما بدوا
 که علای قوم در حق اصحابی که مذکورین بحال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند از سر بایه
 سفاخرت و علو ایشان اصحاب و امام ندیک حضرت محمد قبر و در دم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع
 ایشان را دایتی نمانده و احادیث و مایم و مثالی جری و دلین انصاف سابقین با کما عرفت بموضع
 المسکت الاول تخریج میکنند و خیال اندازند که ارشاد و نقلین این هر دو معصوم بدالات کتاب مخوم علی و در
 الناس بخوف هراس بود و کام و کثرت اصحاب و در آه بجه اتفاق افتاد که عالمی را فر گرفت اگر نصف و بنابر تعبیر از
 ایشان و عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود که ما یحی انشاء الله تعالی و از افادات فاضل رطل بوق در محال التی
 که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می بخشد و خصوص صحابا امام و ق
 علیه السلام آنچه نقل کرده صوت شخصی آن این است سوال که مذکوریم که آنرا غیبت می بود چرا بجهت معصیت
 می بیند جواب چو امام جعفر و زبایان عباد بود و آنقدر خوف که از بنی امیه و شتمند از ایشان می شنیدند بلکه در
 عباسیه در باطن همیشه می بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم نمودند بنابر این همیشه بنام رضای ایشان است
 یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد و ایوان احادیث آنحضرت زیاد از مقدار هزار بوده اند انتهی مع حد
 طول السؤال عنوان بحواب من کلام محسن گاه کثرتش به نقطه درین شهر چندین باشد بر عموم قاضی مقرر می کنند
 مکه و مدینه زادها المذشر فاد مکرته را هم بخلاف ابیات بجا از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس با یه

کرد که بلا تنهای اعداد میرسد بانه و حال صحاب نام باقر نیز قریب صحاب نام صادق است
 و فقیر در باره ارتداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب هر و امام الا شاذی لا یعاب به در کتاب دین ایشان
 روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیار از آن در خاطر خویش نگذاشته ام چون یاد همه حال از ملال
 ناظرین نیست چه آنکه از آن بحیث فتور مت تصور نظر بعد از عبور سیری بر اوراق کتابت
 کما و مانا الیه سابقا چه شک می رسد و باطن با تطویل حرف گرفته حرف بیلو دار می رسد نهند اعتنا
 و هم خامه اسبک ننوده بر یکدیگر روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصه میگویم باید
 دانست که در محله چهارم از بجا که لقب کتاب السماء و العالم است بحديث دارد شده
 فی الکافی عن العده عن محمد بن محمد بن خالد عن ابی بیه عن النضر بن سويد عن اخی عن ابن کان عن زارة
 عن ابی جعفر علیه السلام قال رَأَيْتُ كَاتِبًا عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَالنَّاسُ يَصْعَدُونَ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ
 جَانِبٍ حَتَّى إِذَا أَكْتَفَى عَلَيْهِ لَطَأَ وَلِ بِهَمْ فِي السَّمَاءِ وَجَعَلَ النَّاسُ يَتَسَاقَطُونَ عَنْهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 حَتَّى كَمْ يَبْقَى مِنْهُمْ لَحْصَةٌ عَصَابَةٌ بِسَيَرَةٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَتَسَاقَطُونَ
 عَنْهُ النَّاسُ وَيَبْقَى تِلْكَ الْعَصَابَةُ أَمَا إِنْ قِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ فِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ
 فَمَا بَكَتْ بَعْدَ ذَلِكَ لَحْصَةٌ مِنْ خَمْسٍ حَتَّى هَلَكَ بَيَانُ كَارِئًا وَبَلَّ لَرُؤْيَا الْقَدَرِ كَتَبْتُ بَعْدَ
 صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَشِيعَةِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ وَرَوَى الْكُتُبِيُّ عَنْ جَدِّهِ بْنِ نُضَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 عُبَيْدٍ عَنِ النَّضْرِ مِثْلَهُ وَفِيهِ أَمَا إِنْ مِيسَرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ فِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ
 فَمَا بَكَتْ بَعْدَ ذَلِكَ لَحْصَةٌ مِنْ سِتِّينَ حَتَّى هَلَكَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقِيسُ بْنُ عَمْرٍاءَ كُوفِي
 كَتَبَ الرِّجَالُ لِي بِلَفْظِهِ أَمَّا مِيسَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ كَتَبْتُ بَعْدَ ذَلِكَ لَحْصَةٌ مِنْ سِتِّينَ
 فَارْسِي شَبَّوْهُ أَمَّا بَاقِرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمُرُوْدُكَ دُرُغَابِ بَدَمُكَ قَبْلَهُ كَمَا هِيَ تَمَرُّ رُغْفَمَةُ أَمُّ مَرْدَمٍ أَرِيضٌ بِرَأْسِ كَوَه
 بَلَنْدُ مِثْلُونَدُ جَوْنِ بَلَنْدُ كَثِيرَتِ تَامِ سَعِيدِ بَلَنْدِي كَوَه بَلَنْدُ سَمَانِ كَشِيدِ مَرْدَمٍ أَرِيضٌ بِرَأْسِ كَوَه بَلَنْدُ تَامَانُكَ
 قَلْبِي مِنْ جَمْعِ غَضِيرٍ كَثِيرٍ أَرِيضَةٍ بَلَنْدُ قَلْبِي بَلَنْدُ قَلْبِي بَلَنْدُ قَلْبِي بَلَنْدُ قَلْبِي بَلَنْدُ قَلْبِي

و این لطا و لم صعود و هبوط و ثبات و قرار و پیمان خواب پنج بار اتفاق افتاد و روایت کشی با سناد
خودش از ان امام عالی مقام نیز همچنین فرمود اینست که در حدیث کافی قمی و در زمزمه اهل سنتنا ذکر نموده
که حاشا در کتب حال مذکوریت بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان خلاص مسیرین عبد الغر و عبد الله
بن محمدان میدد فرق دیگر آنکه ساختن وفات حضرت امام محمد باقر و روایت کلینی بعد از مدتی قریب بحال
واقع شد و روایت کشی قریب سال مخفی ماند که صاحب تخلص الاقوال نیز روایتی را در ترجمه عبد الله
بن محمدان نقل کرده از بنجاح حال مدعیان کاذب از اتباع و شیعیان امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد
فاطمه جمعی غیر از شاذلی اعلی التعیین که مثل شهر یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنهاست خبر یکدیگر
باقی ماند و از کلام مجلسی قمی در کتب حال مذکوریت فائده دیگر برآمد و آن اینکه اتهام شان بر کسی گمانی
نمودند که در احوال و زندقه معدوم نظیر بودند و عدوت ائمه از ذاتیات مذیشان خباثت شایعین شیطان
علی الاطلاق و زراعه و دیگر برادران صوری و مغولی و که ملعونان می دانند گشته اند و دست از اسلام
شسته قیس که نصیص صاحب کتب قبل الفرقان بعد از از اندا و کفر بود که می پرسید و از وجود و عدت
که حسا برادر باقی ماند حال مسیر عبد الله بن بعضی از روایات لالت بران میکنند که عبد الله خالی از
تذنب نیست و بعضی از علماء در باب سخن دارند و چنان دارند که از همراهیان امام بود گو میسر از سوخ ایما
میسر باشد و بیروال اگر گویند که بسا باشد که شیطان در منامات معصومین از کلمات معذره
مینماید و عجایب غیر از این نماید خباثت مسعود عیاشی خواب جناب طمعه میرا علیها السلام که حسین را
کردند و خلاف واقع برآورد روایت نموده و باقر مجلسی در جلد کتاب السعاده العالم نقل فرموده نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب جمیع خواص آورده اند که جناب سیده النساء شریه خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آلی عبارت از همراه خویش بیرون میبرد آخرت بجای رسیده که درخت
خراشیده شمرین در آن جاری بود گو سفیدی خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آن فرزند پسندیدند و غایت
خون اهل برخواست و چیز گفت صبحم خباثت تم بنسبت شریف آورد و فاطمه همراه خود گرفت

و امیر المؤمنین با تخریج و حقوق تا کید نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوشتی خریدند و کباب
 کردند و کباب هر از زندگی ایشان بپوشیده بجائی دیگر رفت و زار زار میگرفت و میست که بعد از
 خوردن همگی خواهند و چون وقت آن رسید که دستار خوان کشند خوابیده را تحسین کردند و بخواب
 دیدند پرسیدند که چه رود و کیفیت بنگار اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مناجات
 شد و جبرئیل علیه السلام در رسیدن آن بخت از شما طریقی باعث ایذای فاطمی شده بود حاضر گردید
 پس ایشان رسانیدند و عاقلان می مویسند و آیت کریمه انما النجوى هو الشيطان کما شرف نزول
 یافت پس اگر خواب نام باقر ازین مجلس شدارتند و جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوئیم
 اولاً السلام که این خواب بر خوابی خوابیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقه از اهل
 بیت نبوی است بخلاف خوابیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقاً کفایت که امام باقر واقعاً
 تساقط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار و اقیست بهمیران ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول می باشد
 نیست مع هذا اگر شیطان بر اصول امامیه مام محمد باقر را دوسوسه نماید بار بار آنجناب در مقامات نفسا
 اندازد حسن ظن از بسیدار او با اعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی مومن بودن روح القدس
 ایمنه بد تا در هر امر ایشان را موقوف گرداند و از وسوسه و ظنون خطا باز دارد و چنانچه در بحار و مویس
 و غیر ما امت خلاف واقع خواهد شد و در باره خوابی که انصاف بامت داشت اگر انقسم خالت
 وقوع یابد قیاسی لازم نمی آید که مصحفی سه برابر قرآن مجید مستحکم حلال و حرام بر آنجناب بود آید و
 بدستیار خواب میر جمیع شود چنانچه در انصاف مجلسه و رموز الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعا با جمعی خود
 زیرا که مختصر ثابت شود که اگر بفتنه کس بنگاه فیلس هم از ان هم در گروه شیعه مخلص میبودند ایمه را گوشه
 مخالفین آستین می لیزند و چون امام باقر خروج نکرد و نستیم که اصحاب فرعون و منافقین بودند و بهر از
 ایمان شسته و هو المطلب علی او این قیاس شیطانی و فنی مفید می فتاد که تعبیر این خواب با محلی نام تشعین
 مذکور نمی کرد و هر گاه خود در تعبیر این خواب از تعداد اصحاب باقر منقطع می فرماید چنانچه دانستی

بس تقریر کند که اگر از وسوسه شیطان میخواند بود من بعد بدانکه در اینجا کلمه استیجاب و آن آنکه معیت
 آن جماعه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب با خیر حیات امام باقر اسخ و کامل بودند و این که کجایند
 شریف نیز و المطلوبین او در ذلک بعد از اذن امانی و غوری معلوم میشود که سبب ارتداد و علی الاطلاق
 که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید که اعتراف به المواقف بجهت معیت و محبت امام مدوح مستلزم
 عدالت این جماعت نیست لغت الواسطه و می لا بتداع و الا حداث فند که اینها که دیدی
 حال اصحاب امام باقر بود و برای خدا یک حدیث از کتاب ثقه المحدثین ایشان نیز بر اصحاب عمومی امام
 علیه السلام دیگر به بین بعد از این بشنیدن روایات هرگز کفایتی نخواهم افزود و احیای نخواهم نمود که بغایت
 از وی فراموش گشته و محلی باین رسیده شعر غنیمتی شکر شمع وصل بر روانه بود که این جماعه با صبح بخیر
 تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرباطف المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید خاک بدن
 مدین مزید و لا که هنوز آب جام میخورند و آتش میزنند و آید کس بدانکه سید صد الدین حسینی
 ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصحاب در شرح دیباچه صحیفه کامل نقل کرده که سفیان ابی اسلی بعد
 صلح امام حسن با معاویه بدید کرد و ندل المؤمنین نقیض گذشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد و حسن
 فرمود که معمول این است که هرگاه علم حق حاصل می کنیم تثبیت بدان می نمایم شنیدم از حضرت معصوم
 الله علیه و آله و سلم که پس بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون آنست که
 در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در ادم بگوید که امام حسین نیز سید است که درباره خلافت
 نیز بد اصل مبرم رفته پس چرا خروج نمود باز و جواب داده خلاصه اول آنکه امیه تابع کتاب مخوم بودند و درین
 کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمد پس چون چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعی
 با موظا هر است و بنیادش بر حصول یقین نیست چنان ظاهر ازل کوفه و لالت بر غبت و اطاعت و شهادت
 روا نبود پس خروج فرموده یعنی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیابا رضا
 ریاض ابی آنکه متفطن بن تناقض جماعتین شود زیرا که اول لالت بر آن کند که امام حسین با موظا

و شهادت بود و میدانست که در شکر بلا شهادت من با جمعی از رفقا مقرر است بحال جد و جهد در طلب آن بود و بعد تمام بدان طرف نیست که کافی البحار و غیره و مدلول آنی آنکه امام حسین قصد نمود که از شهادت جوع کند و بطرفی دیگر باز گردد و میفرماید که همچنین است حال امام حسن که اولاً موجب اجتماع شیعیان بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه مصیبت مرا میدانست چون خدا لان اصحاب و ائمه را به شیعیه و میل بدنیای معویه حتی که بعضی از آن شقبا را بختاب و مجروح کردند و بیدار شدند و چار خلع خلافت تن داد و بصلح معویه ارضی شد تا ضرر بختاب شیعیان و نرسیدن بعد شایع مذکور می نمود که حال سائر ائمه همین بود که هرگز یاران مددگاران از قوم شیعیه نیاقتند و اگر ایشانرا مثل امام حسن امام حسین بشکند بهم میرسد هرگز در خانه نمی نشستند و منزل نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان فاکت نخوهند کرد و متفرق خواهند شد با تمام تمام خروج میکردند و برین وجه نیز رویت ثقه الاسلام الامامان غفرلین می آورد و می گوید تدل علی ذلک ما رواه ثقه الاسلام بإسنادیه الی سید الصبیری قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله فایسعدک الفعوق فقال وایم یاسدیر فقلت لک موالیک شیعیات انضارک و الله لو کان لا من المؤمنین ماله من الشیعیه و الا انضارک و الموالی ما طمع فیه ندم و لا عدی فقال یاسدیر و کعمسی ان یتکونوا قلت مایه الف قال مایه الف قلت نعم و ما یتی الف قال ما یتی الف قلت نعم و نصف الدنیا قال فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنی الی بیع قلت نعم فامر بحجار و یغلان یسرجا فبادرت و رکبت فقال یاسدیر توکل ان توکل فی باحجار قلت البعل اذین و انزل قال الحجار اذین فی ذلک فکب الحجار و رکبت البعل فمضیت فحانت الصلوة فقال یاسدیر انزل هنا فصل ثم قال هذه ارض سبیة لا یجوز الصلوة فیها فسرنا حتی صرنا الی ریح خمر و نظرا لغلالم و ریحی جداء فقال والله یاسدیر لو کان لشیعیه بعد هذه الجداء ما وسعنی الفعوق و نزلنا و صلینا فکنا فمر غنا من الصلوة

عظمتی الی الجحیم فعدت لها فاذا هی سبعة عشر وهذا الحديث صریح فیما ذکرنا ووهذا
المعنی اخبار اخر لا تطول بذكرها انتهى بلفظه مفاداً یحدث نکه مدیر خبر گفت که روز
تروا امام صادق علیه السلام وگفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پسید چرا گفتم که شیعیان مددگار آن نباشند
اند و اگر این مقدار از موالی الفصحاء برای المؤمنین می بودند بخدا که ابو بکر و عمر و محال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود گفتم بلکه ده صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که نایب زفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خداوان
باشاره شریف زین بر خرواستر خواهد عجلت کردم و بر خرواستم فرمود مرا خبر کنید می خود بر سوار
نی شوی گفتم شتر و زینت بجانب زینت است فرمود این همه مسلم لیکن خبر مراقت زیاده تر و از آخر
آمدیم و بر سوار شدیم و حضرت خیر الشریعین روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود و اگر نماز
گزاریم بهتر فرمود شعری فرمود بنبل بر نیار و در چشم عمل ضائع مگردان پس تا آن
رسیدیم نزد بنی سراج حضرت بسوی کسریه دید که بزغالهای چراند قسم شرعی یاد کرد و گفت و السلام
سید اگر شیعیان چرا من همین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نبود از من کفر بود آمدیم
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوئی کلمه که کور پس آید از من معلوم شد که هفتده اند و در
بیج شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صریح و دلالت بر آنچه لقمه دارد و درین باب
بسیار است که اگر ذکر کنم کلام لطول ایجاد از بیجا ظاهر شد که بعد از امام حسن بن امام حسین علیه السلام
این مقدار نیز شیعیان است باشد و اند که محسب هر دو جنگ جونی کوشند و فرغند و میان خود
و بعضی شمشیر دست گیرند و سپر پیشه و نیزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدما و خویش گویند و قلنا هذا
معنا فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا قالوا وعلما ان
لا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من ديارنا وانا بائنا فلما کتب علیکم القتال تولوا
عن محمد بن یزید و یغیا علیه جاز حی و الله علیه بالظالمین و از روایت ثقه الاسلام

متشیعین فایده جلیل بر آنه نباشد آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده و از السنه الثانیان شنیده باشند که حضرت
 امام محمد نظر جمیع جهل کس از مؤمنین می برد و امامه سابقین اگر این قدر جمعیت فرج می یافتند جهاد
 بر آنها فرض شد و قبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشته و از کتاب نور الصالحین برآید
 ثقات و نصیفین ایشان بیدست که جناب امیر المؤمنین بر ملا میفرمود که اگر جهل نفر از صاحبان
 مایه فتم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون امیر را بمقدار از اجاب صاحب فراموش نمیدانم که برادر
 تقیه با من مبارک بیرون نکند آشنه باز روایات اجتماع است کس از اهل بیان در شرط جهاد تطقت
 آنرا باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین محسوس است بر روایت امیر المؤمنین که جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرموده بود که اگر است نصیفین توج باشند با غاصبین خلافت جهاد کنی آنچه
 آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است **حَيْثُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اَرْيَا كَيْفَ مَكَّنَّا**
عَشْرُونَ صِدَاقًا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ اَمْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ مَحْضُونَ که آن حدیثی که در کتب معلوم شد که
 بنفقه من کافی بود مانند لیکن حیرت نیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب ال بران است که امامیه
 هر گاه گفته اند که اگر که حسن از شعیان می یافتیم جهاد اقدام میکردیم و هرگز از او اعتدایی نمودیم
 و فرادان تجربه است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروی
 دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه ششیده را و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
 و سلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
 سازند بلکه حق هرگز خویش ملافضل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سر بر خلافت را
 آراست و اگر شعیان در غضب داشت می کردند و در دست آن هر دو کشته شدند ازین مقام
 صبح و یافت شد که فقط دفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت کرد و سیر صیر بر خلاف پیشه خود
 جید را از روی تمیز نکرده جانبیک در روایت امام محمد بن شعیبه گفته که اگر جناب امیر را این مقدار اعوان
 و انصار می بودند شعیان طمع رایت نباشد نمی آوردند و معلوم شد که سیر صیر مذکور نقد روایات

مزبور بلکه حادث دیگریم که بعد ازین مسطور میشود بکلیه خویش نگاه داشته من بعد از مناقب جناب امیر
 بحکم حدیث ابو صلی الله علیه و آله و سلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه مضمون حدیث
 بدین طور درست که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد بهر مغلز
 شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه هراسد و خود را در راه نیاید انتهی و این روایت خود مجد متصف
 که در کتاب نهج البلاغت مراد است مگر و مؤید است که خدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابلیم
 و کثرت هجوم شان بر زمین یا پوشد هرگز وحشتی انگیزه عالم نگیرد و بجهت تسخیر دینی و هدایت کمال
 یقین ثابت قدم باشیم و بحسن ثواب پروردگار منتظرانم انتهی تکلیف از خلیفه اول و اتباع و شیعیان او
 بنسبت شان حکم قطره بازده داشته باشند و چون خوف طینت آنها باشد و بارها بجانب اوران
 توم را بدو انگشت چنان مالش دهد که زبان زد کنند کافی الباقی و یقین من تعالیان با وصف تنهائی
 بطریق اولی تردو نباشد که زده را میتوان از مؤیدات این احادیث روایات بشمار است از انجمله
 قصه عفریت است که محمد عسکری بن محمد تقی انحراسانی الکونابادی مخاطب بود انگلیس خان رزمور الصاع
 کتاب حسن الکبار که باطهار او علمای امامیه این کتاب را یقین صاحب الزمان میزند نقل کرده مختصر
 انست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
 خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی و الفقیه
 نیز حائل کرد و بنی ارجلین رسید و از شنیدن پرسید که رسول خدا کجایه گفت رسول گیت گفت محمد بن
 عبد الله گفت هیچ رسول ندانم سنگی بر سرش نهاده بود فرمودش ع سب با چاشنی بیاد من و حاکم و نه
 ذوالفقار از خلف بر آورد و از جیب است لیسکه الطین تاخت جمعی بهار البوار رسیدند و لقمه السیف برآه
 رفته پس قطع منزل مشغول شد بیک نگاه زنی مصداق بیت که کما انما اغشیبت وجوههم
 قطعاً من الکلی مظلماً که شرابا سمان رسیده و شعله بانی چشایش بخیر طبعی ناکشید و در دود
 او گنبد آسمان چیدن از تاریکی او من کوه بدید آمد و دست بزمین زد و گفت هفت یا شش نفره بودند

و از جهات سه احاطه کردند و حضرت را بد و حضرت ذوالفقار دوباره کرد باز کار زن سیاه کار تمام
 نمود الی آخر القصه و ازینهم در کتاب بنو الصالحین تازه تر قصه دیگر است که نره فروشی که دکانش نزد شادرو
 بادشاه بود اتفاقاً روز نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل زد و مشت بود هر روز طبق سبزه بطور
 ارغوان می برد بعد چنگ و باو نشان بر حقیقت یافتند و او را منع کردند پس سیر این قبا کرد و گریان
 تا دهن رید و بر خطبه نزد پادشاه رسید ملک شش می فغان او و جوان بدست جلادان فتاد و آنکه
 تیر و حانی و بر دشت است پادشاه سفارش وزیر خویش از سر خون و در گذشت و تکلیف بالا لیاقت
 قتل جناب میر صاحب را و اساعلی نمود جوان و بگوید نهاد اتفاقاً جناب میر بر کنار دریای کوفه عجب
 صنم آفرید کار را مشاهده می نمود که جوان شباه مردان پر خرد حضرت اورا تا سه روز ضیافت نمود باز پیر
 که از کجانی و چه کسی چه بهم در پیش دار گفت از من میر سم و در انجا و پادشاه اندکی مؤمنم کافر و دختر کافر
 و اله شده شده ام و تمام قصه اعاده کرد و گفت ششم آن درم که بخانه علی راه گامی قدم و بغایت سهل
 حضرت اورا بر لب ری آورد و ذوالفقار بد و عنایت نمود و فرمود که علی منم دستش از حرکت فیه ماند
 باز بد حانی انجناب بحال صلی خود کرد جوان پایی مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق و جان بسکت
 نمی برم لیکن این نذرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن و ذوالفقار کشید و در مکتوب اسمی و شاه یمن
 یاد فرمود که کافر اکتسم و سلطنت و دخترش این جوان ادم جوان بدین نعمت غیر مترقب نایز شد
 کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب میرا حاجتی بجمع رفقا نمود و در کتب طالعین
 بیش روی است مضمونش هوا تر معنوی رسید که حدیث خضر خدق که قبل ازین یک قم یافته و دولت
 بران می کند که مفتاح ملک یمن بقصه پیغمبر آخر زمین سپردند قصد بقی روایت ثانی نه ناید لیکن
 حکم مذکور بکار خاکساری آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شصت و شصت مرتضی و مجلسی شانی و بجای
 که شخص حد بدون موالی و انصار و میدان مقاومت جماعت بشمار چگونه بکیران رکابی قدم گذارد
 و در مقابله هزاران سن با بر جانا باشد بوسه شیا طین بکیراید عجیب آنکه این هر دو باینان مذکور شمع

برین قدر بسند نموده بگویند که شیر خدا بارفتای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
 و ابوسفیان که تخریص بر قتال کردند و بقتل مبارک او یغیند تا بمقاومت اعوان خلیفه اول شد
 درینا که عماد قوم روایت جابر جعفی میگوید که کذب ایشان است هم ندیدند که در مبداء خلافت حق
 چون فریاد سکنه فدک بگوش امیر رسید با حمید بن عمار و فضل و عبید الله عباس و جعفر شوجیه شد
 و وقت انقضا جمعین سر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شمع **ع** که چون کشید و الفقا از خلافت
 ز بهیت فتنه لرزه بر کوه قاف بخالد ولید که ثجاعان عرب زیاده از نور فیلج همراهی شد مقابل
 گوید مانند میدان بر خود لرزیدند و غیر از جابلوسی چاره ندیدند العرض اگر امیر المومنین را بروی هم
 مرتضی و مجلسی بارفتای قدیم و بزرگان مذکورین تا قبال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه
 جعفر طیار و عثمان و قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که امیه معصومین صراحت فرمودند که حمزه و جعفر اگر
 زنده می بودند مهم ایشان را کفایت نموده چنانکه استیغاثه مذکور را از امامیه کسی نتواند کرد که اوقات حرام
 ظلمانی و شب و یحور الیل الله برقرار دهد زیرا که هر چند جناب رضوی نسبت باین مرد و بزرگوار
 و لیکن بسبب عجمت آنچه از انجناب ظهور سید این مرد و چو حال داشتند که بعد حصول عمر فوج هم از قوت
 بفعل می آوردند بی نصیب بی حصول امامیه امیری دیگر است که در قسمت هیچکس نیفتاده و محاسن امامیه
 سابقا و این مرد و نمونید بدین است که هر قدر شجاعت شخص زیاد باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد
 بود پس قول بکفایت کن مرد و بزرگ در مقابل خلفا بملک خطه احادیث امامیه بدو عدم استقلال است تقدیر
 شیر خدا لا معنی له مع ذلک و اینی آید که حضرت حمزه در باره منصب کبری برای علی مرتضی
 رضی الله عنهم جمعین کوشش میکرد و وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد شریف میشدند و در
 همگرا که متعلق باین بود بر آوردند حضرت حمزه برهم شد و آخرت نکات جناب سالت مشافهت
 رسانید و غرق حسدش مانند حضرت عباس کج فتنه شد چنانکه در کتاب تالیفات و آیات و غیر آن منقول
 است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود بسیار کرامت

استماع آن در عظم حسد منتهک شدند و حضرت امام حسن لفظ و معنی اخوت را از دست دادند و کما صفت
 سلطنت او را با حسد و بدخواهی او معاذ الله متلاطم نمیداشتند ظاهر از حالات این بزرگان جهان سمت و وضع دارد که
 روز غدیر بحسب طلب هر یک دست بخت بدست تصویبی نمی دادند چه چنانکه لفظ بالفاظ مبارک و مکرر چون خود
 اصح الکتاب بانند آن این قسم احادیث بنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب مصطفی
 است لامحاله اعتقاد بان باید کرد و بسبب سید مرتضی و مجلسی که شجاعت و شرف جناب میرزا انکا
 کردند و از دلایل احادیث صحیحیه نبوی و علوی و حنفی انحراف کردند بهر حال قابل تأیید طریقه آنکه تا بنی مجلسی
 تواریخ قدیمه اینهمه مذکور است که رسم فرزندان بار و با وصف تنهایی بزرگوارانی عظیم شکست آورده چه
 جای شیر خدا که بر اصول مامیه تمامت فی المسکات الاول کارش بجدائی رسیده بلکه از اینهمه تجاوز کردند
 زبانه برین نیست که گاهی وقت بشربت رفاقت یکدیگر در کار باشند بخلاف آنچه دیگر که حقیقت
 غالباً بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور صلاح حرفی از آن بزرگان آورد و بر طبق حکایت
 مشهور بدار القرار رسید بکثرت و تفاضه از آنها مروی نیست با جماع شیعه احتیاج داشتند
 و لیکن بفرج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل خلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
 اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از
 طایفه شیعه قدیاد و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و نه اهل مدعا و از احتیاج آید متوهم نشود که
 در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتاب دست شما کما سبق عبارت صحت
 بودید است که علمای امامیه خود متوجه بودند که از جناب میرزا شجاعت امام حسین در مقابل مجارین صد
 یافته اند بلکه افاده او اول دلیل بر آن است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر نرزان
 و شاه مردان زیاد مردم رفته و شجاعت سلطان طغی در شمال مشهوره داخل شده و بران قوی بر هم
 اثناس آن که چار نر را سپاه پوشانند شمشیر انجوشان از دست آن امام سر و عنق بچشم شمشیر
 و آنچه بعد که روایات دیگر که زیاده از بستان نر سوار از شمشیر آید از آن بدرک نخل نر فرود

[illegible]

که بدالات عبارات مجالس المؤمنین چنانچه بر اهل استقرار تمام مخفی نیست مذمت ثنا عشری داشته اند
فاضل خباز می رود ایضاً بجهت قصوبان خلاف آن گفته باشد و قتل و حبس و ایدای نفوس قسمی بر مردم
جبهه می کردند قیامت نیست که اینهمه ظلم و حیف و جانکه دانی مانند قرأت محمدی سوره اشمل که بخندین
ما و لا تخاف عقبها بد و حرف باز گردانیدند که الملک عظیم عیسی حبیب و ثروت مصدر این ظلم
و ستم کشیم و الا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد هستیم و مذمت شیعیان از آبائی خویش فرار گرفته اند
که قتل امیه مدعی و متبیین ایشان شیعیان نباشد و کافی المجالس و اخرا لاف و گراف همه مدعیان شیعیان و مزید
و لا نوب بد بخار سید که اهل خلاص خلفا و سلفا بگونه خمول نشسته بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنته که تعالی که در کتب معتده شیعه از عجایب اهل بیت ظاهرین کلمات حقیر زبان
اکابر طائفه جار می شود حتی که مجلسی این همه عدوت اهل حق و الهوی بخیه و بخار و نکره الاله که با عترت
قوم هم از قصایف و ستم است کرده است خود از ان بید است که جمع فضائل اهل و ستم چندی ایشان در مقابل
اشقیار و نواصب اهل بیت خوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در الوقت امامیه بزرگ نواصب و خارج رنگین میشدند و آنرا بحیل نفسانیه مرسوم
به تقیه می ساختند من بعد مانند جاحظ قاهر نظر ان خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف ساله
و دیگر مخالفین معاصرین و سابقین بر انصرت صحاب سالما صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بخیه بر رو کار افتد متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید و ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب بود اند و جوهر هم بلکه و جال ابلیس لعین هم بدیدن و
شندتش سر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت محمد و بسیار
از حوادث آزموده و بقول حلقه شیرازی رحمه الله علیه ع من جرب المجرب حیات باند ته
نخلها پروشته و بعلم تبیین است که خفیه مزید و ولای تمامی اهل بیت سید انبیا و بوصف کمال و در سوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و محسرت و سر نوشت اهل سنت افتاده و در مصائب هم بای

هم بای ایشان هرگز منزلزل نشده و متشعبد وقت امتحان در برابر فرار نهاده اند و پوست یک بره
 کشید از خرگوشش رو به پیش منستی کرده انداری و طلا ملک انی و جریب با طایفه شیعیه قدما و
 بی نظیر بادوست نما قال الله تعالی و من الناس من یحیرک قوله فی الحیوة الدنیا و یشک الله
 علی ما فی قلبه و هو الذی یضام و اذا اولی سعی فی الاخر لیسعید فیها و یحیرک الحشر
 و التسل و الله لا یحب الفساد این است حال صحاب من غم و غمی بیه معصومین و مصلحت
 ایشان صولاد و فروغ و از بنیاست که در کتب معتمد حضرت امامیه از متاخرین و متقدمین متبحران
 الا نوار مجلسی و محاسن قمر و امالی قمی و غیر آن صد بار و اب طریق مختلفه و اسانید متنوعه و مرقومست
 که متنبه ای از روی ایامی این بود که رازداری درین طایفه بهر سده که بوستین نذر و ناگفتی بار بعد از آن
 نکند تا غوامض و اسرار بوی گویند همچنین کایت این قوم باین پنج قریب تر منقول است که این شق
 بحجت افشار راز و ادعت اسرار را در انواع مصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشتگان این
 جماعت اند زیرا که روی زام سابقه فقط افشار را از انبیا علیه السلام نزاع کرده بودند پس این
 آن فوات مقدسه را تقبل رسانیدند و جناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذبحین را با شتر قتل انبیا
 قرار داد و فرمود ذلک بانهم کانوا یکفرون یا ایات الله و قتلوا النبیین بغیر الحق
 و اینهم در انصوص عترت طاهرین بر ابست صنادید کورین موجود است که قتل اربست متشعبدین که
 ادعت و اظهار کردند کجوب و بانار رسانیدند قتل خطا بناید فهمید بلکه خون عده است ای ویرا حد از
 خاصه عار فحش نیست که در انجا بهید بر مجروح قتل مومن فرموده اند که و من یقتل مؤمنا متعمدا
 فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما آیه قتل
 مدعی آنهم مرتبه با حشر عجیب آنکه افشائی راز که از امام موسنین بکبار تشاق افشاده
 آنهم بکمان آنکه مدونی شریف یعنی فاکتمی و لا تقشیه در باره خلوت و صحبت باره رضی الله عنهما تعلق
 دارند بقصر تحریر جمع و کثایه الامم صد گناه است که بنض قرآنی بزلال العیوب نابت محو تواند زد و قهر

منسبت شیعیه مثل طبری و غیر او توبه کردند و در وجه قبول رسیدن کفر و نفاق پندارند و از اصول
 آئینیه درباره کمال بیان سناش خلیفش آنکه طاعن و نصیب کتاب مجید ایمان ندارد و غماض صریح
 کنند و بقره ما خوشتر که حال کفر و نفاق شان از طهرین شمسیت هنوز عرق یزیدی می کنند و عرق کنند
 و در خون این میخدا شریک میشوند و قلیکه بر حلقه این وراق محیط کشتی حال اصحاب امیه که فیما بین ایشان
 و حضرات معصومین سایه انداختن برین جوه عیان شد و در طب بالسن اینها باقی نماند بخلاف اهل حق که سیر
 تمامی اهل بیت اصحاب و آنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع و افترام بر او بوده اند اتفاق دارند و
 یزیدی فرات اقدام شان بنا بر شریعت درباره محاربات مرتکبو محامل صحیح بدلائل عقلی و نقلی حکم
 در این روایت پیدا کنند کتاب مجید حضرت العالمین بر فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین
 و انصار و اهل بیت سید ابرار مصداقاً لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای فحام و الزام مضطربین
 و مضطربین شیعیه نوصبت خوارج بی دین گنایند که اگر کسی فرق بگیرد که هرگز از حقیقت غیبت
 و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج و انصاف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد بمضرات لغزش علم
 بهم رساند و قوت سوال تنبیه بدین میگوید که این آیات مبارک در مدح اصحاب اهل بیت پیغمبر وارد است
 و بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت یا تقصیر
 از انصار و مهاجرین و دعا و لا تحجل فی قلوبنا غلاً للذین امنوا ذلک روف
 و حیمه در زبان شان است و آنجه که بارها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق ثلثه نسبت
 فرای این صحرا هم نوردیده اند پس حق بر کسی شست و ابائی نماند مگر چنین مغالطات که فلا
 و لشکر یزید بلید بمقابله عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی
 کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جا آنکه از محبت و صداقت هم زنند و مقصود
 این سادس غایت شوخ چشمی و تکلفیه ناموس قدما را از دست خویش سبک گردانند و این سبک را
 توثیق نمی کنند و ولایات ایشان بجوی نمی ستند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متشابه

یکدو حرف ازین جنس برآید چون علمای مامیه همیشه در کین بوده اند و کتب مذہب اهل حق از هر
جنس غالب اوقات در مطالعہ ایشان می باشد بنامی آن تحریر کاتبان این باب و نقل آن است
شاعت از مذہب ایشان دفع کنند چنانکه خواهی دست و انصاف باید کرد که خردشهای مناسبتی این ارباب
مکیه از حرف خود در نطقه و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و در کتب ایشان علی الدوام گفتند
بی آنکه ضرورت بلجیه ششستندین مورد بود با امر آخر با جمله برای فرب اهل حق بگوید که ناگواری حیل با
از نگارنگ تریب وند و برای اثبات قدم و حدوث مذہب ایشان اهل حق جمعیتی را سنی و کرد و بی شعبی هستند
و بر خستند با بجه بر و اخلاص تا آنکه رفته رفته بدین بگوید و حیل نزد عوام و در مناظره و مجادله و نقلی تمام حاصل
و نه از آن کس علمایان حقیقت مذکوره بای بعضی از علما در فن تنقید رجال مانند آن حکم نسبت لغزیده کمالا
و بر سیکه روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه با و دارد و استقرایا و تراجم آن چنانکه باید نماید
مخفی تواند بود که شمر مرد و مخدین اعران معنویان مطر و از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شصیت
مر تصومی کردند پس اگر در مذہب شیعه از روایات احادیث هم باشند استبعاد و نمی نماید چرا این
و اینها در باره تشیع این ظلمه و فخره کنند که خود حاکم این شهر بختان عبید الله زیاده و در شهر مشهور
انجی اده زیاده و کثرت بجهگاه و مرد و این عمل که تو شد او کرده به محکوم تشیع بود بلکه عمر بن که کرده
شکرتقا و تاثر بود و فوج سنگین بر کوشا و عرش عظیم و بحان سول کریم صلی الله علیه و آله کشید از آن
در باره مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان او را معتمدین جاحین اصول مامیه
از وی حادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن تنبیط نموده و این امر بر ناظر ارشاد شیخ فخری
عجوبان الجواب و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم محتجبت اند شد اگر علمای شیعه را هنوز حیل بود
فرید و لا در سربانیک و اینک سیدان کتب نفیس در مباحث مناظره باید کشاد تا معلوم شود که این
و هوام خوانش از متقاین کنندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سبک کوفه از رده کتب معتبره
ایشان نوشت بود با اهل حق تعداد و نهها در طایفه شیعه باید یاد زمره اهل سنت شاید بعضی از اهل

متبحرین و معتمدین امامیه که طائفه واقعی را بطالبان مطهره لفت داده اند صد بار روایت شان در
 کتب دین و ایمان خویش می ریزند و فتوی بر آن دهند و حال آنکه با عرف صاحب ائقی و مجتهد کربلایی
 در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که امیه بد قوم مسطور را از نوصب خارج بدست آورده اند و
 کفار و مشرکین داخل کرده از مجاب است مخالفت آنها که موسی کاظم علیه السلام خاتم الانبیاء تعقا و می کشند
 از امامت سراسر امیه نگار دارند بلکه در بدگویی آنها و قبیله فروگذارند و خبر شدید نموده شیعیان را امر کردند
 که در هر نماز دو عابد بر آنها کرده باشند همچنین قطع مریض از خنازیر مخدور یعنی جماعتی از شیعه که
 به تبری موسوم اند و از امامت محمد حواد النکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد ازین بدگوئیها می کنند هیچ
 مسلمانی بر تفصیل آن حرات نتواند کرد و مجلس انکیه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیه السلام بود
 با این جمله از روایت مؤتلفین این فرقه اند عیانت بن برهم که توفیق او در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشروح
 است و او بسیار از احادیث امیه علیه السلام روایت نموده از جمله در کتاب غوالی آنکه قال
 الصادق علیه السلام لا بأس ان یغسل الدم بالبراق از جمله این خبر از دست و از جانب
 این کتاب بعد ازین نام و قباحت که درباره این گروه دین فروش در یافتنی چنان بوضوح پیوسته که بنیای
 مبانی تشیع بجهت سید مرتضی بر احدیت و فتوی داد و اندلس عوی محبت و صدق است انوار چگونه سمیع
 شود چه جا فرید و لای اهل محبت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معاصرین یا عذار کاسیجی جابر
 بی اصل و مهر محمد کشمیری که سر سبز اند و دند و باطل را بلباس حق و انمودند سودی ندارند و استهکد
 خرافات شان که موی کبوتریش از مان بود مخصوص توفیق الکی بی آنکه احدی را از علماء طلبه جمع توفیق
 و شفاء و موافق و نا بالمثل و دیگر تحقیقا و نسود و بیض عبارات مدخلی باشد فراموش آورده ام هر که
 خواهر در میان آن ترم بدوند ای دل من مبارز در دهای عمر نیز اگر بدینهم دل نه نهند و شایسته قرار
 نه درزند و آن غیث را از اصول رجایه مجلس شایسته نیازند و همچنین رضا و لوق نقطه رعایت صنایع
 خویش نگاه دارند که کافی الکافی و البحار فقل تعالوا ندع انباءنا و انباءکم

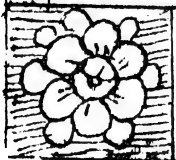
وَابْنَاهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَأَفْسَادُكُمْ تَبْهَلُ فَجَعَلَ لَكُمُ اللَّهُ عَلَى
الْكَافِرِينَ الْكُنُوزَ قَتْلًا سَيَدُكُمْ إِمَامِيَّةً بِرَبِّهِمْ وَرَدُّوا مَنَّهُ نَصَارًا بِاسْمِهِ كَرِيمًا
جَامِعِينَ لِيُخْرِجَهُ الْفَقِيهَ لِبَاسِ الْمَرْغُوبِ هُوَ طَبْلُ الْمَرْغُوبِ نَوْبُهُ لَوَازِمُهُ خَوَاشِشُ
بَسْمَاتِ رَأْسِهِ سَائِدُ لَكِنَّهُ زَيْنُ كَمَرِهِ عِبَادُ جَنَّاتِ مَرْكَزِ اسْتِمْشَاقِ حَضْرَتِ مَوْلَانِ عَمُومِي لَش
هَرَّكَزْنَدِيدِهِ وَبَرْدِ عَاوِدِ صَنِ مَرْبِدِ دَلَايِمِهِ فَرَبِّ خُورِدِهِ جَوْنِ دُرِّ مَرْمَرِهِ اَوْ كِيَا دِلِ فَرَاغِشْتِ وَوَمَجْمُودِ
اَسِيدِ نَوَسِيَّتِ كَلِمَتِ الْكُنُونِ بَعْدَ اَزْجَبُورِي وَفَوْقِ غَوْضِ مِهْجَبِ اَمْعَانِ تَمَقِّقِ دَرَقِيوْكَ وَدَهْرِ نَهَابِ شَرْ
وَقِيْقَةِ مَسْتَوْرِيَّتِ وَدِهْرِ مَعْنِي حَقِيقَتِ بَا مَرْبُورِ اَزْجَارِ تَشْيِيعِ مَحْدَثِ دَسْتِ بَرَادِ وَبَسْلُوكِ رَاهِ مَسْتُوكِ اَزْغَوَالِ
اَشْوَالِ اَمْرَاطِ اَلْفَرِيطِ يَكِي هَسْتِ اَرُوْكَ سَهْرِ شَاهِ خَاوَرِ طَلْعِ مَشْرِقِي اِنْبَارِ دُرِّ تَوْبَةِ بَعَاثِ بَرْدِي اَبْرَسْتِ
وَاَكْرَبِ اَبْنِمِهِ سَوَاعِظِ وَنَدَكِرَاتِ اَطْهَارِ حَقَائِقِ وَكَشْفِ لَمْبَعَاتِ بِرْ حُطِيَّاتِ خَوَاشِشِ اَصْرَارِ رُزْدِ وَارِضُوْكَ وَهَمِيَّةِ خُورِ
وَزَنْكِرِ دُرِّ كُوسِ وَخَشْتِ لَطْمِ اَلْمَصِيحِ بَجَائِمْ خُودِ كَرْدِمِ رُزْكَارِي بَرِيْنِ بَسْمِ دِيمِ كَرْنِيَايَةِ كُوشِ غَرَبِ كِشِ
بِرِ سَوْلَانِ طَلَعِ بَاشِدِ بَرِيْنِ يَا قَوْمِ اِنْ كَا بَكْرُكُمْ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِّرِي بَا يَا بَرِّ اَللّٰهُ
فَعَلَّ اَللّٰهُ تَوَكَّلْتُ فَاجْمَعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا
وَلَا تَنْظُرُوْنَ هَذَا يَوْمًا لَا تَنْطِقُوْنَ وَلَا يُؤْذَنُ لَكُمْ فَتَعْتَدُوْنَ هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ
جَمْعِنَاكُمْ وَلَا وَلِيْنَ فَاِنْ كَانِ اَلْحَكْمُ كَيْدُ فَيْدُوْنَ رَبِّيَّ دَعَوْتُ قَوْمِي لَكِنَّا
وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَانِيًا اِلَّا فِرَارًا وَاِنِّيْ كَلِمًا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغَفَّرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ
فِيْ اِذَانِهِمْ وَاسْتَغْنَوْا نِيَابَهُمْ وَاصْبِرُوا وَاسْتَكْبِرُوا اسْتَكْبَارًا ثُمَّ اِنِّيْ دَعَوْتُهُمْ
بِهَادِ اَتَمَّتْ اِنِّيْ اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاسْرَبْتُ لَهُمْ اَسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ عَفَّازًا
يَرْسِلُ السَّمَاءَ قَبْلَ الرَّجْعَةِ عَلَيْكُمْ مُدْرَارًا وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ نَّيِّبَةٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ
وَيَجْعَلْ لَكُمْ نَهَارًا رَبِّ اَنْتُمْ عَصَوْتُمْ وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالًا وَوَلَدًا اِلَّا خَسَارًا
وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبَّارًا اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادًا وَلَا يَدْرُوْنَ

اَلَا وَجَعَلْنَاكَ اَرَبًا غَفِرًا وَّلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا وَّلَا اَشْرَکَ لِيْ شَيْءٌ وَّلَا اَمْرٌ اِلَّا بِاِذْنِيْ وَتَوَكَّلْ عَلٰی اَمْرِيْ
 الْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادًیًا يُّنَادِیْ لِلْاِيْمَانِ
 اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ
 رَبَّنَا وَاتَّقِنَا وَعَدْنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادِ
 رَبَّنَا اٰفْرِغْ عَلٰیْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمٰیْنِ وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
 وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَنْتَازِعُ الْاَكْمَالِ اِنَّ عَلٰی حَبِیْبِهِ وَصْفِهِ عَجْرٌ خَيْرٌ لِّاَنْبِیَآءِ
 وَالْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اِلٰهِ وَاَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ جَاهَدُوا الْكَافِرِیْنَ وَالْفَاجِرِیْنَ اَبَدًا لَا یَنْتَازِعُ

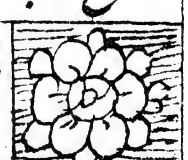
دَهْرُ الدَّاهِرِیْنَ خزانة السلام

الحمد لله الواهب المنعم والصلوة والسلام علی سید الانبیاء العظام واصحابه الذین هم بدایة
 الاسلام اما بعد کتاب تطایب سببی منتهی الکلام والملقب بتنبیها تلخیص
 لا عمر اضهرهم علی حدیث احوض تصنیف عجوبه روزگار و نادره عصا حیرت مقام الموبد
 من الملک العلماء جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول حافظ کتاب الرحمن خادم کلام سید
 الانس و الجن مولانا حیدر علی فیض آبادی مد ظله الملک الملک کل من الحاضر و الباق
 و ادام الله تعالی برکاته ما دامت العیس تخن من صوت کحادی که بای فرقه رضیه مثل
 زمام شتر و خرچم مصاصم و در تبیین فواید این فرقه شیعیه و بیان تعارض او له این فتنه
 طالیه باضیاح تمام کاشف اللثام لسان خصم و جواب مناقضات و معارضاتش مثل صورت قصه
 لال و بلا کلام و بر فواید عین طوالت کلام در مقابلش محضر خاموشی و ختام است در سنه یک هزار و دو
 بجاه حبس بدرا سلطت لکنه بفرمایش خان اعلی الشان سیدی لکان فقیر محمد خان موم غفر
 الله له با تمام حاجی مولوی محمد حسین عفی الله عنه طبع پوشیده باختتام رسیده بود

لیکن اجزا غیر مرتبه کتاب کور خواص فرقی ثانی بسبب خوف مذہب خویش که خستش بر
 هر قلیل الفهم و اندیش از مطالعه کتاب مذکور هویدا خواهد شد شیوه نامی بکار برده
 از رئیس خود تلف کنند الا العبادیت از وی نسخهای معدوده از دست بر دستان
 سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست نشسته از همان اوقات طلب شائقین در حصول
 کتاب مذکور یوما فیوما در تزايد بود لیکن جبریت انطباع آن جلوه گرفته بود درین اثنا
 بکرم قادر مطلق تاجرتاج خوش نیتی سوداگر کالای بلندبختی عمده اکابر عظام وزیده اماجد کرام
 ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمل و امانی فارس مضمار سخندان
 تهمتن میدان شجاعت و دلیری سبحان مضمار فصاحت و سخن گسری صاحب القلم حاکم
 شری و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلیف الرشید شیخ محمد شیر علی
 صاحب مهارت و بی محال تحصیل احوالات کتبیل ضلع کرمان ام قباله در فضاله و صانه الله
 کل مال الله که عمت بهیجان جان بسته و صد و طبع آن گردید بعون از وی بتاریخ بست و یکم
 شهر ربیع الاول ۱۲۰۲ که یکم هزار و صد و شصت و دو و در مجسمه بطبع حاذق زمان
 سیه المکان حکیم غلام رضا صاحب بهام اتم و انظام اتم که بزنجارین میر فخر الدین
 به تصحیح کما یستند به اقتضای زمان بر وجه حسن صورت اتمام و زینت اختتام بدین



قطع تاریخ ریخته کلاک حافظ بخشید متخلص اکرم



که سال وضع تمام او می اکرم ندانید

شیخ بهامی کلایم بن بجال غلام دارا

سیر الهون تجرید شد در فضل ملا

چون مرغ گشت طبع او بشتا کوچه

مطلع از بس تصنیف محمد علی صاحبزاده

نسخه خطی
تاریخ
کتابخانه
مخطوطات
موزه
تاریخ
کتابخانه
مخطوطات
موزه

کتابخانه ملی ایران
تاریخ
کتابخانه
مخطوطات
موزه

